کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تاریخ طوایف ترک و مملکت اتراک
مؤلف هامر، مترجم: زکی علی آقا
موضوع تألیف تاریخ ترک عثمانی
شماره ۲۱۱۵ - جلد اول -
۲۲۸۱
۱۷۹
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۲۹۲۲
۲۳۸۱
۲۹۲۴

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تاریخ طوایف ترک و مملکت اتراک
مؤلف هامر، مترجم: زکی علی آبادی
موضوع تألیف تاریخ ترک عثمانی
شماره ۲۱۱۵ - جلد اول -
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۲۹۲۲
۲۳۸۱
۲۹۲۴
۲۳۸۱
۱۷۹

بازرسی شد
۳۷ - ۶۳

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید ۱۳۴۰

۲۸۱

۱۸۷۱

هو الله تعالی شانه العزیز

برحسب فرمان قضا جریان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اقالیم ایران
اعظم سلاطین دوران السلطان ابن السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان
الصاحبقران ابو الفتح والنصر والظفر سلطان
ناصر الدین شاه قاجار که تا ابد اعلام
دولتش افراشته و تا ازل سنجاق
سلطنتش افراخته باد
چاکر آستان ملایک پاسبان و تربیت یافته دولت ابد
آیت قوی بنیان زکی طبری علی آبادی از فرانسه
به فارسی ترجمه نمود فی شهر ذی الحجه الحرام
سنه ۱۳۰۳

این کتاب مستطاب که تاریخ دولت سلاطین جلالت آئین عثمانی است مسیو دهامر دانشمند معروف المان پس از آنکه سالهای بسیار زحمت کشیده و دقیقه عمر خود را صرف مطالعه تواریخ سلاطین ممالک شرقیه نموده بخیال نوشتن تاریخ دولت قوی شوکت عثمانی افتاد چون سلاطین این سلسله جلیله با اغلب پادشاهان و حکمرانان هر قسمت کره زمین روابط دولتی پیدا کرده در اغلب ممالک ربع مسکون لشکرکشی و کشورستانی کرده بودند محتاج برین شد که از تاریخ همه دول روی زمین اطلاع بهم رساند بهمین ملاحظه مؤلف میگوید در وقتیکه ناقوس ساعت خراب شدن قصر ابید دولت بصدا درآید از خرابهای جدران و حیطان آن بعضی از صفحات هر قسمت کره زمین پوشیده خواهد شد لهذا از روی دویست مجلد کتب تواریخ ایران و ترک و عرب و بعلاوه تواریخ دول اروپا و راپورتهای وزرای مقیم دربار عثمانی که بدولتهای خودشان نوشته بودند تتبع نموده این تاریخ مفصل مبسوط را در احوالات سلسله جلیله عثمانی و وقایع اتفاقیه دولت ایشان تالیف کرد و مسیو دوشیر فاضل فرانسوی آن را از زبان المان بفرانسه ترجمه نمود و این بنده چاکر که از مرحمه تربیت یافتگان این عهد ابد مهد دارا کمترین پایه و دارنده پست ترین مایه دانش است برحسب امر قدر قدر شاهنشاه قباب افسر بلند اختر و ظل الله رعیت پرور عدالت گستر آن را از فرانسه بفارسی ترجمه نمود چون اسامی اغلب ممالک و ولایات و شهرها و همچنین نامهای امپراطوران و پادشاهان و سرداران دول عظیمه اروپا در این تاریخ مذکور است و مطالعه کنندگان را التی تلفظ آن الفاظ زحمت واضح است که عبارت را از فصاحت و مطلب را از خوشی بیانی و روانی خارج مینماید امیدوار است که زحمات این بنده را بنظر رحمت و دیده رأفت ملاحظه و منظور بدارند و انا العبد الاقل الاحقر

زکی الطبری العلی آبادی

۱۳۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در اصل و مملکت اتراک و تاریخ طوایف ترک

طایفه ترک از طوایف قدیمه‌اند و از آن منشعب شده است شعبهٔ سلاطین عثمانلو و ترکی که عثمانلوها اصل خود
را بدو منسوب میدارند از جمیع قراین خارجه چنان می‌نماید همان باشد که هرودوت در تألیفات
خود تارژیتاوس تعبیر کرده است و اکثر توریخی تورات او را توقارمه نوشته است اسم
ترک را بسیاری از ملل بخود بسته‌اند اگرچه بعضی از آنها بکلی مخالف اتراک بودند مورخین تاتار و مغول
بخیال تحبیب و تمجید طوایف خود خویش را منسوب بترک ابن یافث ابن نوح علیه السلام داشته‌اند و
تاتار و مغول را دو برادر دانسته بهفت پشت تا ترک میرسانند و حال آنکه عثمانلوها که اتراک واقعی
میباشند امروز از این نسب ننگ دارند و این تسمیه را ابتی عاری شمارند بعلت آنکه ایشان این اسم را
منسوب بعشایر آواره کرد هرزه تاز و قبایل عدیم الرحم سنگین دل خانه برانداز میدانند چنانچه در قدیم ملل
گرگ در رومن که یونانیان در روم میان ایطالیا داشتند آنها را باسم پیچ منسوب میداشتند پلین و پومپونیو
ملا اتراک را بخصوصه باسم ترک در تصنیفات خود ضبط کرده‌اند هر چند این گروه را گاهی ایرانی
و گاهی انقری میگفتند بدون آنکه هیچ نسبتی از برای ایرانی با اتراک یافته باشند یا آنکه انقر را با ایرانی وصلتی

ثابت

ثابت نموده باشند شال کوندیلاس در نسب اتراک متردد است و نمیداند اجداد ایشان را
از طایفه سیج بگیرد یا طایفه بارپچ نسبت بدهد و فرانز که یکی از مورخین است در باب نسب اتراک روایات
افسانه آمیزی را که بسیار مایه تملق و ریشخند و عجب و نخوت یونانیان دیگرگون نژاد بدیل النسل بود قبول
کرده است و میگوید سلاطین عثمانلو از نسل اسحق کومنن میباشند و او پادشاه زاده مرتدی بود که از مذهب
خود در گذشته انکار وطن خویش نموده و چون زبان عرب را خوب میدانست و اغلب اخبارات روم
و یونان را بعربی ترجمه مینمود بدین واسطه جذب قلوب کرده در نزد اتراک تقرب جست او را ثانی محمد
شمرده احترام میکردند و حال آنکه اتراک ایرانی نبودند و زبان عرب نمیدانستند و یکی از امرای
سلاجقه دختر خود را باو داده و از آن دختر سلیمان متولد شد و از سلیمان ارطغرل و از ارطغرل عثمان
بوجود آمد بعضی دیگر از مورخین نسب اتراک را باهر تتر وا نسبت میدهند و بخاطیقه به تتر و بکتور بنالد
پا او تور یونو که مؤلف تاریخ شارل کنت میباشد و او کسی است که معاصرین خود بعضی چیزها از تاریخ
و ترتیب و تنظیم قشون عثمانلو آموخت شکی ندارد در اینکه عثمانلوها از طایفه تاتار رتاگیسن سواحل رود
خانه ولگا که رود اتل است میباشند و گروهی دیگر از مورخین لفظ ترک را مشتق از ترگ میدانند که اسم
رودخانه ایست ترکمانی که اهل چین آنها را توکو مینامند از کوه التائی که التون طاغی باشد و بمعنی
کوه طلا است پائین آمدند مملکت وسیعی را که آن گروه متمکن شدند در آسیای علیا واقع است و از جانب
مشرق محدود است بولایت ختا که چین شمالی باشد و از جانب غرب محدود است به بحیره ارال و ولایت
خوارزم و از سمت شمال به سیبیر و از جانب جنوب متصل است به تبت و ولایات واقعه در اطراف
جیحون که بخارای بزرگ باشد و این ولایتی است که از قدیم الایام مشهور است بمراتع پشمار و عنبرهای
سارا و کمانهای چاچی و اسبان تازی و قواعد و قوانین اهل آنجا از بابت دست اندازی و یغما
گری در کل ممالک مشرق زمین ضرب المثل است شعرای ایران در اشعار خود دختران این مملکت را

کرده بتان چکلی میامند و چکل یکی از شهرهای بزرگ آنجا است که اهلش ساجدین کواکب سهیل و جبار و
دب اکبر بوده اند و با خواهران و دختران خود مزاوجت و مناکحت مینموده اند و این شعرا در اشعار
خود حسن و وجاهت معشوق خویش را بدلبران غاتفر و ختن و فرخار و یغما که از شهرهای مشهور ترکستان است
نسبت میداده اند و می گفته اند دل را چنان میربایند که گویا ترکان حریص الطعمه خوان را تاراج میکنند و ایرانیان
قدیم که مملکت خود را ایران می گفتند سایر ممالک را انیران خوانده مخصوصا ترکستان را توران مینامیدند
که مشتق اسم ایسیج مرادف تخجی و بیرحمی است و خلاف انسانیت و ادب و تربیت است اسم
توران در میان یونانیان تبدیل به تیران شده است که بمعنی متغلب و ظالم و ستمکار رو پیدا کرده است و
همچنین لفظ ترک در نزد اهالی عثمانلو مرادف بیمروت و بی رحم و قسی القلب است طایفه آیغور شرقی
که از قراقرم تا ترفان منتشر شده اند بمورخین و جغرافیانیان سلف با ایغور پسر که مورخین ایرانش
نوشته اند مشتبه شده است و زبان ایغور زبان خالص ترک قدیم است که در اواخر بزبان جغتائی
مشهور شده به علت اینکه ولایات مسکونه آنها بتصرف جغتای خان ابن چنگیز خان در آمده بود و این طایفه
را بعد بواسطه ازبک خان طایفه ازبک نامیدند و زبان ایغور که عثمانلوها ترک قدیم میخوانند ام اللسان
طایفه غز است که ترکمان باشند و این زبان بتدریج در نزد بعضی از طوایف ترک ترکیب شده زبان
سلاجقه و زبان عثمانلو که امروز متداول است حاصل شد در اواخر قرن پانزدهم فرنگی که سنه هزار
و پانصد عیسوی باشد زبان عثمانلو شروع بترقی و تکمیل نمود و لهجه جغتائی با آخر مرحله کمال رسیده بود
و در همان مرحله مانده ترقی نکرد و زبان عثمانلو روز بروز بنای حرکت صعودی گذارده آثار و کمال
اوج گرفت لازم بود که این تفاصیل در خصوص ایغور شرقی و ازبک گفته شود به علت اینکه اینها اگرچه بواسطه
حایل بودن مملکت ایران از اخوان مغربی خود که عثمانلوها باشند جدا شده اند لیکن باز همیشه تا حال رابطه نفسی
با هم نگاه داشته اند و یک اتفاق ملتی با یکدیگر در ضدیت دشمن مشترک طبیعی خودشان که ایرانیان باشند

داشته

داشته اند حال را که این مقدمات بیان شد مشغول ذکر تاریخ قدیم اتراک میشویم و موافق آنچه نقله خود شان
نقل کرده اند مذکور میداریم اگرچه این اخبار را صورت صدق و حقیقه تاریخی نیست لیکن با وجود این لازم است
که گفتگویی از آن بشود موافق یک سیرنامه قدیم ترکی که بعضی از علامات بیان آن در تالیفات هرودوت که
در نسب طایفه سیسیج نوشته است نیز دیده میشود چنان مشهود میگردد که در ایام سلف اغوزخان نامی بوده است
پسر قراخان که بواسطه فتوحات کثیره و قوانین جدیده و اخلاق کریمه واضع و بانی سلطنت اتراک شد
میگویند که او معاصر حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است و در وضع سلطنت و بنای دولت و
آسایش ملت و رعیت ترک شباهت تامی بجمشید جم که اعظم سلاطین عجم است دارد ترک کردن اغوز
خان مذهب پدرش را که بت پرستی بود و قبول کردن مذهب خداپرستی باعث یک جنگ مذهبی ملی
شد که هفتاد سال طول کشید از قراقرم که قشلاق قراخان و ییلاقش که فیمابین کوه های ارتاق و کرتاق
بود اغوزخان بجانب جنوب حرکت کرد و محل حکومت خود را در یاسی قرار داد که یکی از شهرهای مشهور
ترکستان و تختگاه قدیم و جدید سلاطین است و مجمع اهل شریعت نو و کهنه آن ممالک است در ازمنه
قدیمه دارالحکومه اغوزخان در این عهود قریه محل حکمرانی سلاطین ازبک و دارالارشاد شیخ المشایخ خواجه
احمد نقش بندی بوده است آغوزخان پس از مغلوب ساختن قراخان پدر خود کل ترکستان را از آرال تا
وسیرم گرفته تا آنجا را بتصرف خود در آورد و نقله اخبار شش پسر از برای اغوزخان معتقدند که اسامی آنها
باین تفصیل است گون خان آی خان یلدوزخان گوک خان طاق خان و تنگیزخان که معنی آنها علی الترتیب
آفتاب و ماه و ستاره و آسمان و کوه و دریا میباشد آغوزخان نیز مثل نمرود در پیش یک طایفه صحرانشین
شکارچی بود روزی از بابت فال و حدس مآل حال و استقبال اولاد خود پسران خویش را بشکار فرستاد و
ایشان در راه یک کمان و سه تیر پیدا کرده از برای پدر خود آوردند آغوزخان کمان را به پسر بزرگ و تیر
ها را به پسر کوچک خود داد پسرهای کوچک هر یک یکی از تیرها را قسمت بردند و پسرهای بزرگ کمان را

بنه حصه کرده هر یک حصه برداشتند بانیو اسطه اغوزخان پسرهای کوچک را اُچوق که بعبارة اخرا
اوچ اوق و بمعنی سه تیر است نامید و پسران بزرگ را بوزوق که بمعنی شکسته یا شکننده است اسم داد
جانب راست قشون خود را باهتمام بوزقها گذارده جانب چپ را باُچوق اعتماد نمود و بوزوقها را
واسطه کبر سن باُچوق ترجیح و امتیاز داد پس از مردن آغوزخان اولاد او شرق و غرب ممالک او
را فیما بین خود تقسیم نمودند اُچوق که رؤسای جانب چپ بودند اتراک شرقی و بوزوقها که رؤسای
جانب راست بودند اتراک غربی شدند هر یک از این شش پسر آغوزخان را چهار پسر در وجود آمد
که حکمرانان بیست و چهار طوایف ترک شدند بعضی از اخبار که بدون ملاحظه صحت و سقم در ازمنه سابقه
مقبول اتفاق افتاده بودند و در آخر بواسطه تشکیک مردود شدند این اوقات در عقاید خلق بواسطه
تاریخ قوام و استواری هم میرسانند بانیطور که ابتدا غلط مینماید ظاهرا صورت صحتی هم میرساند و هم
چنین بعکس عادات و رسوم یک ملتی که در اصل شکارچی بودند معاش یومیه را از ممر صید افکنی تحصیل مینمودند
علامات عدیده در دودمان سلاطین عثمانی باقی گذاشته بودند که مدتهای مدید معمول میداشتند تقسیم و تشکیل
اغوزخان در باب برانغار و جوانغار قشون کرده بود بمنزله پایه اصلی شد چنانکه ولی چنگ سپاه ترک
عثمانی و مغول و تاتار بود و بعلاوه عدد چهار که عدد اولاد هر یک از شش پسر اغوزخان است همه جا در
ترتیب و تقسیم ممالک عثمانلو بکار برده شده است و همچنین موافق بیست و چهار طایفه ترک و بیست و چهار
رؤسای برانغار و جوانغار که از اولاد اغوزخان بودند بیست و چهار سنجاق از ممالک های بحری و بری را در
تقسیم قدیم قشون خود آورده بودند آن طایفه در این اواخر برهم خورده معدوم و منهدم شدند در ذیل این
تاریخ مکرر بر سر این گفتگو باز خواهیم آمد پس از انصراف نظر از خوانین ثلاثه جانب چپ و دودمان آن
سلسله که بجانب شرقی ترکستان تمکن گزیدند قلم مشکین رقم بنگارش احوال ابنا و اعقاب خوانین ثلاثه جانب
راست که بوزوقها باشند خواهد پرداخت و این گروه اول در ترکستان تمکن داشتند از آنجا خروج

کرده

کرده بر ممالک واقعه فیما بین سیحون و جیحون استیلا یافتند و از آنجا نیز تجاوز نموده بطور جهانگیری و کشور
کشائی تا سواحل بوسفوروداتوب پیش رفته متصرف و متملک شدند مورخین قدیم طوایف اغوز از سلاجقه و
عثمانی سلاطین خود را انجا متیقن از نسل خوانین ثلاثه جانب راست میدانند و میگویند که طایفه آغوز از اولاد
طاق خان میباشند و مسکن آنها نیز در کوهستانات بوده است و سلاجقه خود را منسوب به تنگیز خان میدانند
و آق تنگیز که بعبارت اخری دریای مدیتران باشد از کنار ممالک انها کشیده شده بود و مورخین عثمانلو سلاطین
خود را از نسل گوکخان میدانند قبل از آنکه شروع بتفصیل احوال این سلسله اصیله شود بهتر آن است که شرحی از کم
و کیف اوضاع بعضی از شعب این دودمان و برخی از گذارش سلاطین مسبوق بر آنها گفته شود بعلت اینکه طلوع
ماهتاب دولت عثمانی از غروب آفتاب سلطنت سلجوقیان شد پس مختصری از کیفیت طوایف آغوز
نگاشته شرحی اندک امبسوط تر در تاریخ اواخر سلاطین سلاجقه بیان مینمائیم زیرا که تاریخ اعتلای لوای دولت آل
عثمان بذروه اعلای اقبال و بر در آمدن شادروان بخت سلجوقیان بحضیض ادبار بستگی تامی بهم دارند طوایف
اغوز که در ممالک واقعه فیما بین سیحون و جیحون سکنی داشتند اغلب با سپاه سلاطین عجم و عساکر خلفای عرب
در جنگ بودند و بیشتر اوقات از دست برد اتیان متزلزل و از دست اندازی آنان آزرده دل میگردیدند
تا در سنه سیصد و پنجاه هجری سالور که از اولاد طاق خان بود باده هزار خانوار از ایل خود داخل ملت
عالی رتبت اسلام شدند پس از آن اسم او را قراخان یا چپاق خان خوانده ایلش را ترکمان خواندند تا از
سایر اتراک که مسلمان نبودند امتیاز داشته باشند و بعد از آنکه از وطن خود مهاجرت کردند بعضی از ایشان
در ارمنیه مغربی مسکن کردند و برخی در سواحل بحر خزر گزیدند و ترکمانیه شرقی و مغربی از اینجا بر خواسته شد امکنه
را هم که آنها اتراق داشتند هنوز ترکمانی مینامند موسی خان ابن چپاق خان از علمای عهد و فضلای عصر جمعی را
بر گرد خود جمع نموده بنیاد مساجد و معابد نهاد و مدارس چند ساخته در ترتیب با پچین خود و انتشار دین
مبین اسلام مساعی جمیله بجا آورد و بقراخان هارون ولد سلیمان خان که عم و جانشین موسی خان بود اطراف

Bosphore
بُغاز بوغاز بالامبول است

منظور طایفه غز میباشد

گوگ در ترکی بمعنی آسمان است

مملکت خود را از سمت مشرق و ان طرف کاشغر و بدخشان تا حدود سیستان پیش رفته و ولایت بخارا را از تصرف
آل سامان بدر آورد و خود متملک شد بعد از او احمد خان ابن ابونصر ابن علی باقی طوایف ترک را که تقلد
اسلام نشده بودند بضرب شمشیر تیز و سنان خون ریز مسلمان نمود و برادر ارسلان خان ابو المظفر ابن
علی که لقب خود را شرف الدوله تغییر داد جمیع ولایات واقعه در ان طرف جیحون را مفتوح ساخت بعد از
مردن قادرخان یوسف پسر بقراخان که بواسطه عطایا و احسانانی که درباره اتراک بجهة دائم تلاوت کردن
قرآن مجید مینمود خود را شهره آفاق ساخت پسر او قراخان عمر برادرش محمود را اسیر کرد و هر دو با هم مسموم
شده مملکت ایشان بتصرف تمغاج خان سمرقندی و پسر او که شمس الملک ابن ایلک خان ابن تمغاج خان باشد
با سلاجقه که روز بروز دولت شان رو بترقی بود خویشی کرده دختر الب ارسلان را خطبه نمود و خواهر خود
ترکان خاتون را بازدواج سلطان ملکشاه در آورد اولاد سلاجقه که معظم طوایف ترک و از نسل سلجوق بن
ابن آغوزخان بودند در اواخر سنه هزار عیسوی در جوار بخارا که بقراخان در انجا حکومت میکرد تمکن جستند سی　　سنه ۳۹۰ هجری میشود
سال بعد از آن که مقارن ۱۰۳۰ سنه عیسوی باشد سلطان محمود سبکتکین که سلطان غزنه و فاتح هندوستان بود　　سنه عیسوی ۱۰۳۰ سنه ۴۲۱ هجری
ایشان را از حوالی بخارا کوچانیده در این طرف جیحون و در بلاد خراسان اتراق داد سبکتکین پدر سلطان محمود
یکی از غلامان ترکی نژاد امرای آل سامان بود که او را بحکومت غزنین سرافراز کرده بودند چندی نگذشت که
که زمام سلطنت و عنان حکمرانی را بقبضه اقتدار خود در آورده تاج و تخت شاهی را متصرف گشت چنانچه در
دو قرن مسبوق بر آن عهد غلامان ترک خلفای عرب که تولون و اخشید باشند از جانب خلفا حکومت مصر را
داشتند و همین معامله را با ولی نعمت های خود معمول داشتند این غلامان ترک اولین اشخاصی هستند که از میان خدام
آستان سلطنت و متحفظین تاج و تخت دولت فرا ترجسته پای بر مسند شهریاری گذاردند و تکیه بر چار بالش
حکمرانی کردند و لقب غلامی را مبدل بپادشاهی نمودند و محمود اول کسی است که ملقب بلقب جلیل سلطانی شد
تا انوقت این لقب بهیچ پادشاهی داده نشده بود و سلطنت قریب بر یکصد و پنجاه سال در دودمان آل

سبکتکین

سبکتکین برقرار بود پس از آن شادروان شهریاری ایشان در پیش لوای اقبال سلاجقه بسر در آمد و کوکب
کامکاری اینان روز بروز میل باوج و اعتلا نموده مدت سه قرن که عبارت از سیصد سال باشد جمیع
ممالک واقعه فیما بین دریای خزر و آق دکیز را در قبضه تسلط و اقتدار متصرف بودند و بعضی از سلاطین سلجوقی
علاوه بر ممالکی که داشتند بتدریج بلاد فارس و کرمان و دمشق و حلب و روم را نیز بچنگ آوردند طغرل بیک
که از نواده سلجوق بود زمام اختیار و اقتدار خلفا را که در دست آل بویه بود بقبضه تسلط خود در آورد و بجهة امداد
القائم بامر الله خلیفه عباسی بدار السلام بغداد رفت و بساسیری را که یکی از غلامان یاغی بود و دست خلیفه را از خلافت
کوتاه کرده بود از میان برداشت و از جانب خلیفه ملقب بامیر الامرائی شد و روز جشن لقب دادن بطغرل خلیفه
در پس پرده سیاهی بر تخت خلافت قرار گرفت و جبه سیاه حضرت رسالت پناهی را که برد نام داشت بدوش
انداخت و عصای انحضرت را بدست گرفت طغرل پس از ادای زمین بوس زمانی در حضور خلیفه بایستاد بعد
از آن بر تختی که در پهلوی تخت خلیفه جهة نشستن او گذارده بودند نشست انوقت فرمانی را که شامل بود بر نیابت مطلقه
او از جانب خلافت کبری و ریس الروسای کل ممالک محروسه اسلام و حکمرانی بر کافه مسلمین فرو خواندند و هفت خلعت
آفتاب طلعت علی التوالی زیب قامت او کردند و هفت غلام ماه پیکر که هر یک برسم هدیه از مملکتی فرستاده شده
بود باو بخشیده شد و بر سرش یک نقاب زر اندود مشک اودی انداخته دو اکلیل بجای دو تاج که عبارت از
تاج دولتین عجم و عرب باشد بر سر او گذاردند بعد از این مقدمات طغرل دو نوبت دست خلیفه را بوسه داد دو
شمشیر بکمر او بستند که علامت امارت مشرق و مغرب باشد و باین تفصیل در کل ممالک اشتهارش دادند طغرل خواهر
خویش را بازدواج خلیفه در آورد و پس از خواستگاریهای زیاد و تمناهای بیشمار خواهر خلیفه را خطبه کرد لیکن چندی
بر این ماجرا نگذشت که طغرل درگذشت و الب ارسلان برادرزاده اش بجایش نشست و از فرات گذشته
قیصریه را بگرفت و اموال فزون از شمار از انجا تحصیل کرد خاصه نقد و جنسی که از جواهر و غیره در کلیسای سن
بازیل بود بجمیعها متصرف شد و ارمنیه و گرجستان را فتح کرد سپاه او تا بوسط ممالک فرزیگی که جزء دولت

مخفی نماند که منظور از مملکت روم دیار قرامانی است پای تخت آن قونیه مسکن مولانا جلال الدین رومی است که صاحب مثنوی و واضع سلسله مولوی است

رومانوس دیوژن امپراطور پرانس بود پیش رفت امپراطور مذکور بعد از سه جنگ سخت اتراک را از آن طرف واپس نشاند و قلعه ملاسکرد را که معرب ملازجرد و واقع است فیمابین ارزنة الروم و وان و داخل در حد ممالک خودش بود از قشون ترک پس گرفت الب ارسلان لابد مانده خود با چهل هزار سوار جرار بدفع امپراطور حرکت کرد و حال آنکه قشون امپراطور از صد هزار متجاوز بود لیکن چون در قشون او طایفه از اهل تغداران که مولد اوی با بند بودند و اصل آنها نیز از طوایف ترک بود و بعلاوه نسبتی هم با سلطان سلجوقی داشتند از امپراطور رو گردان شده داخل هواخواهان الب ارسلان شدند و جمعی دیگر از سپاهش که از طوایف فرانک اکوسی کرایه کرده و سرکرده ایشان روسل نامی بود بنای بی اطاعتی را گذاردند لهذا افتوری در حال قشون امپراطور روی داد با وجود اینها قصوری در عجب و غرور امپراطور حاصل نشد چنانچه الب ارسلان تکلیف صلح نمود و امپراطور از برای مایه الصلح شهر ری را که پای تخت سلطان بود خواهش کرد لهذا الب ارسلان جنگ را آماده شده بدست خود دم اسب خویش را گره زد و لباس عیدی در بر کرده عطریات استعمال نمود تیر و کمان را از دست بینداخت گرز گران برگرفت شمشیری بکمر بست و قسم های مغلظه یاد کرد که اگر شکستی بر سپاه او برسد قبر او در میدان جنگ خواهد بود آنوقت مانند شیر خشمناک با سواران ترک و دلیران چالاک خود را بر سپاه امپراطور زد و فتحی نمایان کرد چنانچه خود امپراطور اسیر شده در پیشگاه الب ارسلان خاک زمین را بوسه داد و سلطان پای خویش را بر فرق پر غرور او نهاد چنانچه هشتصد سال پیش از او شاه پور شهریار عالیمقدار ایران همین معامله را با والرین امپراطور روم نمود و سیصد سال بعد از او سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان با سلطان جلیل الشان سلطان بایزید عثمانی بجا آورد بالجمله رومانوس خود را بمبلغ یک میلیان طلا از سلطان بخرید و متقبل شد که همه ساله مبلغ یکصد و شصت هزار لیور طلا برسم خراج بخزانه سلطان همسازی نماید لیکن پس از ورود به مملکت خود رعایا براو شوریده از سلطنت خلع نمودند و پس از قید و حبس تقیش در آوردند سلطان الب ارسلان را نیز روز عمر کوتاه شد و سلطنتش دوامی نکرد و بزخم کارد یوسف خوارزمی کوتوال قلعه برزم جهان فانی را بدرود کرد و در

مرو مدفون شد و مضمون این عبارات بر سر قبر الب ارسلان محکوک است ای آنکسیکه بر این خاک میگذری و جلالت و بزرگی های الب ارسلان را اطلاع داری که رایات فتوحات او باوج آسمانها رسیده بود حال او را بی قدر و بی قدرت بنگر که در زیر گرد و خاک خواموش و ناچیز افتاده است و در تاریخ سلاجقه این شعر ضبط است بالای چرخ دیدی الب ارسلان تقدر در مرو بین کنون که بزیر تراب شد بهترین میراث سلطان الب ارسلان از برای پسر خود ملک شاه که اعظم سلاطین سلجوقی است گذاشت بهترین وزرای روزگار خواجه نظام الملک بود که مدت سی سال با کمال تسلط کارهای ممالک وسیعه طغرل و الب ارسلان و ملک شاه را با منتهای نظم و شکوه پرداخته بود مملکت سلاجقه از یکطرف متصل بود بدریای خزر و از سمت دیگر به آق دنگیز و همچنین از ولایت خزر کشیده شده بود تا خطه یمن سلطان ملکشاه در مدت بیست سال سلطنت خود دوازده مرتبه این مملکت فسیح و وسیع را سیر کرد و خواجه نظام الملک در شهرهای اصفهان و نیشابور و مرو و بلخ و هرات و موصل و بصره و بغداد مدارس عالیه بنا نهاده موقوفات کثیره از برای آنها مقرر کرد از جمله مدرسه نظامیه بغداد بود که در جمیع ممالک اسلام از برای مدارس عالیه نمونه نقیه بود نظام الملک همدرس حسن صباح بود که واضع مذهب فدائیان شد و این وزیر بی نظیر مدت مدیدی غیرت ذاتی خود و قوت بی منتهای سلاطین سلاجقه را به تخریب مذهب باطل فدائیان بگماشت تا در آخر کار مغضوب سلطان ملک شاه شد و جان پاک را بزخم کارد فدائیان ناپاک تسلیم جان آفرین نمود و نام خود را در صفحه روزگار به نیکی و پاکی یادگار گذاشت سلطان ملک شاه اعظم سلاطین سلجوقی بود و واضع تاریخ جلالی او است حامی فضلا و طالب علما بود شعرا را بسیار صله میداد و در جود و بخشش نسبت باین سلسله با خضر خان ابن تمغاج خان که برادر و جانشین ایلک خان بود و خواهرش ترکان خاتون را در سلک ازدواج داشت هم چشمی میکرد ملک شاه یکی از دختران سلاطین کومنن را نیز خواستگاری کرد لیکن امپراطور الکسی راضی باین وصلت نشد و المقتدی بالله خلیفه عباسی دختر ملک شاه را از برای خود خواست ملکشاه نیز قبول نمود و صبیه خود را بازدواج

[illegible]

خلیفه در آورد بشرط اینکه خلیفه چشم از سایر زنان خود بپوشد و با دختر سلطان اوقات خود را بگذراند سلطان
ملکشاه هژده سال قبل از وفات خود حکومت ولایات واقعه از اطراف انطاکیه را به بنی عم خود سلیمان
که نبیره سلجوق بود واگذار کرد و آن ممالک در مشرق زمین بروم اشتهار دارد لیکن فرنگیان آنرا فیر میگویند و موافق
قاعده چنان مینماید که ما فی الفور شروع به بیان احوالات سلیمان نمائیم لیکن بهتر آن است که چون نام نامی سه
سلطان عالیشان سلاجقه ایران را که عبارت از طغرل و الب ارسلان و ملکشاه باشند مذکور داشتیم اندکی نیز از
حالات جانشینان ثلاثه ایشان که برکیارق و محمدشاه و سنجر باشند بیان نمائیم خاصه احوالات را که زبر
دولت سلاجقه ایران با او بانجام رسید بالجمله سلطان ملکشاه را چهار پسر بود برکیارق سنجر محمد و محمود
ترکان خواتون که بواسطه بدگوئیهای خود وزیر اعظم خواجه نظام الملک را از میان برداشته بود میخواست
علی رغم برکیارق که اکبر اولاد ملکشاه بود اصغر اولاد او را که محمود باشد بر تخت سلطنت نشاند و اگر محمود بعد
از پدر بمرضی مهلک جهان فانی را بدرود نکرده بود احتمال داشت که ترکان خواتون او را در سلطنت مستقل
و برقرار نماید چون برکیارق تاج و تخت شاهی را بوجود خویش زینت داد دو نفر از اعمامش تکش و
بالشکرهای گران بعزم رزم او در حرکت آمدند برکیارق ایشان را استقبال نموده مصاف داد تکش اسیر شد
جهان بینش را به میل نابینا کردند و پس از آن در مجلس مقیدش داشتند و تتش از سطوت برکیارق
خود را در آب انداخته غرق گردید عم دیگر برکیارق که ارسلان ارغون ابن الب ارسلان باشد در آن
اوان حکمران خراسان و غزنه بود و با برکیارق سر قتال و جدال داشت بنجر یکی از غلامان خود در
گذشت و برکیارق بدون استعمال سیف و سنان ممالک او را به تحت تصرف در آورده حکم آنرا
الحدود را به برادر کهتر خود سنجر عطا نمود و حکومت خوارزم را به محمد ابن نوشتکین غرچه که واضع دولت
خوارزمشاهیه است واگذار کرد و با برادر خود محمد جنگها کرده شکستها داده بالاخره صلح نموده
ولایات مشرقی مملکت را که عبارت از آذربایجان و عراق باشد باو واگذار کرد مشروط براینکه در خطبه با

[illegible]

خرنام برکیارق اسم دیگر مذکور نشود خواجه نظام الملک را چهار پسر بود عز الملک ضیاء الملک مؤید الملک
فخر الملک و این پسرها در وزارت بجای پدر نشسته بعضی بکار دفدائیان کشته شدند و بعضی بواسطه جنایات
مورد سیاست گشتند بعد از برکیارق محمدشاه بر تخت سلطنت قرار گرفت وزیر خود سعد الملک را که
با ملاحده در قتل محمدشاه متحد شده بود با هم عهدان او از میان برگرفت و وزارت را بضیاء الملک ابن
خواجه نظام الملک واگذار کرد و زمام حل و عقد کل ممالک سلجوقی را بجز خراسان که در تحت حکومت سنجر بود
بکف کفایت او نهاد و با صلیب پرستان شام و بت پرستان هند جنگها کرد و بتی را از هند آورده در آستانه
مدرسه اصفهان دفن کرد تا خدام شریعت غرا در ذهاب و ایاب پای بر فرق آنجا دگذارند این پادشاه
چون خود طبع شعر داشت شعرا را تربیت میفرمود و مورد احسان میکرد سلطان سنجر ابن ملکشاه که در حیات
برکیارق و سلطان محمد قسمتی از ممالک سلجوقی را متصرف بود بعد از فوت ایشان کل ممالک ایشان را
جزء سلطنت خود نمود و اموال بیشمار از زر نقد و جواهر قیمتی در خزانه او مجتمع گشت خاصه بعد از فتح غزنه که
دار الحکومه خالوی او بود و ارسلان ارغون ابن الب ارسلان حکومت داشت در این شهر اغلب دولتهای
محمود سبکتکین باقی مانده بود بدست سلطان سنجر افتاد چنانچه پنج عدد تاج شاهی بود که بهاء هر یک دو کرور
تومان بود و شانزده تخت طلا و نقره با هزار و سیصد پارچه جواهر گرانبها و هزار و سیصد دست سلاح
جنگ از طلا و نقره که از برای مردم مرکب ساخته بودند بتصرف سلطان سنجر در آمد اگرچه ممالک سلاجقه
فیمابین سلطان سنجر و محمدشاه قسمت شده بود لیکن باز در خطبه ها محمدشاه را بالشاهی اسم میبردند و سنجر را
سلطان السلاطین مینامیدند در مدت سلطنت برکیارق و محمدشاه سلطان سنجر بیست سال حکومت
خراسان را کرد و بیست و چهار سال نیز بعد از محمدشاه باستقلال در مملکت سلاجقه ایران سلطنت ورزید یک
ضلع مملکتش از کاشغر تا انطاکیه شام و ضلع دیگر از بحر خزر تا باب المندب بود طول سلطنت او را با وسعت
مملکتش مناسبتی تامی بود با دشمنان خود نوزده مصاف داد و در هفده جنگ بر ایشان غالب آمد و در

یکجنگ با کورخان خان قراختای مصاف کرده شکست خورده با چند نفر از خواص خود بچندین حیله از آن
مهلکه جان بدر برد و چندی پس از آن طایفهٔ غز که از ایلات و رعایای او بودند بنای خیره سری گذاردند
به تنبیه آنها رفته گرفتار آمد تفصیل فتنهٔ غزان را مورخین ایران بسطی داده اند و استخلاص سنجر را بنوعی
تیز مشروحی داشته اند سبب منازعهٔ سنجر و کورخان را بانیطور نقل می کنند که چون صیت سلطنت سنجر در
شرق و غرب عالم انتشار یافت پادشاهان جهان و گردنکشان دوران با رسال رسل و مکاتیب راهی
بابار یافتگان بارگاه او می جستند و با یصال تحف و هدایا خودی به بندگان حضرت او می بستند از جمله کور
خان قراختای رسیله مبنی بر نیکو بندگی و عبودیت و عریضهٔ مشعر بر انقیاد و اطاعت بر پیش گاه حضرت سنجری
عرضه داشت نمود سلطان سنجر جواب نامهٔ کورخان نوشته پس از اظهار وعد و وعید و ابلاغ خوف و
تهدید او را باسلام دعوت فرمود و با رسولان فصیح بیان طلیق اللسان روانه داشت از جملهٔ مضامین نامه
این بود که اگر کورخان دعوت او را اجابت نماید با لشکرهای فزون از حد قیاس و تخمین که تیراندازان آن
در شب تاریک موی باریک را با نوک تیر شکافند بر قراختای تاختن خواهد کرد کورخان از این سخنان اغراق
و تکلفات مالایطاق بهم برآمده حکم کرد تا ریش رسولان را کنده در کف مشت ایشان نهادند و مشت دیگر سوزنی
گذارده زبانی با آنها خطاب کرد اگر شما میتوانید موی ریش را که درشت ترین موهاست با سوزن
شکافید موی باریک را چگونه با نوک تیر خواهید شکافت سلطان بعزم تنبیه قراختای لشکر فراهم آورده
روی بدان دیار نهاد پس از تلاقی فریقین هر دو گروه بهم در آمیخته با یکدیگر در آویختند حربی صعب واقع
شد و اکثر امرای لشکر سلطان بقتل آمدند و شکستی فاحش بلشکر خراسان روی داد سلطان با چند تن از
خواص بهزار مشقت جان از آن مهلکه بدر برد پس از این چشم زخم آتسز حاکم خوارزم و حسین حاکم غور سلطان
را ضعیف پنداشته دم از استقلال و استبداد زدند سلطان سنجر ایشان را تنبیهی کامل فرموده پایان
واسطه حکام و فرمانداران اطراف حساب کار برگرفته بطور سابق بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند

چندی

چندی بعد از آن طایفهٔ غز که در حوالی بلخ یورت داشتند و همه ساله گوشت مطبخ سلطان را ایشان میرسانیدند
از سختگیری و بدرفتاری خوان سالار بستوه آمده فرستادهٔ او را بکشتند امیر قماج حاکم بلخ در صدد تنبیه
ایشان برآمده خود با پسرش در دشت معرکه قتیل تیغ غزان شدند بالاخره سلطان لابد مانده بنفس نفیس
خویش عازم گوشمال آنان شد غزان از حرکت سلطان خائف شده بقدم اعتذار پیش آمدند و پیشکشی
لایق گذرانده متقبل دادن جریمه های بسیار شدند سلطان خواست که از تقصیرات ایشان درگذرد و بنظر
عفو و اغماض با آنها در نگرد لیکن اختلاف آرای امرا سلطان را از این حرکت خیر مانع آمده کار را بتنبیه و تأدیب کشانیدند
غزان غالب آمده سلطان را در آن معرکه دستگیر کردند و مدت چهار سال آتش قتل و نهب در خراسان
مشتعل داشته مرو و نیشابور را خراب و غارت کردند مساجد را ویران ساخته علما و فضلا را بزجر تمام کشته
خواستند مسلمین را بدین بت پرستی در آورند تا آنکه سلطان سنجر روزی در شکارگاه از ایشان فرار کرده با
دستیاری یکی از بزرگان ترمد از جیحون عبور و هم در آن آوان امیر غزان بمرد و طایفهٔ او بار دیگر دم از ایلی
زدند لیکن بعد از این واقعه چندان طول نکشید که سلطان سنجر جهان فانی را وداع کرد پادشاهی سلاجقهٔ ایران
بآخر رسید و رونق کار این دودمان بانتها انجامید سنجر را بواسطه فتوحات کثیره که کرد اسکندر ثانی
می گفتند و سلطان قطب الدین و اتسز که یکی پسر و دیگری نبیرهٔ نوشتکین بودند و برکیارق ایالت خوارزم را
باو داده بود که فی السابق در منصب طشت داری سلطنت خوارزم برقرار بودند فضلای دانشور و شعرای سخنور هم
عهد سلطان سنجر بوده در سلک مداحان او منتظم بودند از جمله انوری و عبدالواسع و همچنین زمخشری و نصفی که
از علمای مشهور و فضلای معروف سنت و جماعت معاصرین او بودند و در سال شکست سپاه سنجری از لشکر
قراختای وفات کردند حریری که صاحب کتاب مقامات است نیز در عصر او بود و کتاب را باسم شرف الدین
غالب وزیر محمد شاه ابن ملکشاه که حامی و مربی حریری بود نوشت بعد از سلطان سنجر اولاد محمد شاه ابن
ملکشاه و سلاطین خوارزم و غور و اتابکیه ممالک شرقی سلاجقه را قسمت نمودند و در ممالک غربی آنها کار

سلاجقهٔ آن حدود بالا گرفت که عبارت از سلاجقهٔ روم باشند حال باید نظر را بملاحظهٔ حال این گروه معطوف
داشت و اوقات را به بیان مآل احوال این قوم مصروف باید تا چگونگی انقراض دودمان اینان و بر
انگیختگی سلسلهٔ علیهٔ آل جلالت مآل عثمان معلوم آرای حقیقت پیرای مطالعین گردد با وجود امیزش و مرابطهٔ که با گروه
که عبارت از قونیه باشد با صلیب پرست و مخالطهٔ این دو گروه مورخین صلیبیان شرحی ننوشته‌اند کان از ایران
اخبارات ناقصی از حکمداران آن زمین نیز در تالیفات خود مرقوم داشته‌اند پس میباید تکمیل این اخبارات
را بموادی که تا آن وقت شاید با ایشان نامعلوم بوده است نمائیم لهذا قلم مشکین رقم بواسطهٔ تتبعاتی که از
تواریخ ایران و ترک حاصل شده است بر صفحهٔ اخبار چنین مینگارد که قتلمش ابن اسرائیل ابن سلجوق که در
روم یعنی آن زمین نیز حکومت داشت در ابتدای جلوس الب ارسلان بر دیهیم سلطنت لشکری از ترکمان فراهم
آورده خواست دم از خودسری زند و باستقلال در ممالک متصرفهٔ خود تاجداری و پادشاهی نماید الب
ارسلان با لشکری چون سیل بی پایان بر او تاختن کرد و سپاه قتلمش را منهزم ساخته قتلمش را به قتل در آورد بعد منصور را
که اکبر اولاد او بود بجایش گذاشت و منصور تا چندی دم از ایالی الب ارسلان و جانشین او ملکشاه میزد بعد
بواسطهٔ خلافی که از او ظاهر شد سلطان ملکشاه امیر پرساق را بدفع او مامور فرمود امیر مشارالیه او را
مغلوب نموده مقتول ساخت سلطان ملکشاه چون خیال قلع و قمع این سلسله را داشت خواست سلیمان
برادر کهتر منصور را نیز به قتل در آورد لیکن خواجه نظام الملک بواسطهٔ نیکی فطرت ملکشاه را از این امر مانع آمده بر
آن واداشت که اسم سلطنت را از دودمان ایشان برداشته امارت عساکر سلجوقیه را که در روم بودند
بسلیمان تفویض فرمود سلیمان پس از ورود بدان حدود عروس مملکت شام را که عبارت از انطاکیه باشد از
چنگ امپراطورهای بیزانس بدر آورد و این نوبت چهارم بود که سپاه سلاطین شرقی این ملک را متصرف
شدند چنانچه دو مرتبه شهریاران عظیم الشأن ایران که شاپور و انوشیروان باشند بقهر و غلبه گرفته بودند و
چهار سال بعد از محمد مصطفی علیه آلاف التحیة والثنا سپاه عرب متصرف شدند و در عهد سلطان ملکشاه سلیمان

بدستیاری

بدستیاری فیلارتوس با دویست و هشتاد سوار شهر را بچنگ آورد پس از این واقعه مسلم ابن قریش که از
طایفهٔ اکابر حلب و از جانب ملکشاه محصل بلاد شام بود مطالبهٔ باج انطاکیه را از سلیمان نمود چون سلیمان
از این مرحله سر پیچید مسلم با او مصاف داد و در معرکهٔ جدال مقتول گشت پس از او تتش برادر سلطان ملکشاه که
واضع سلسلهٔ سلاجقهٔ شام است بعزم رزم سلیمان لشکر کشیده او را منهزم نمود و سلیمان از بیم اسیر شدن خود را
هلاک ساخت این واقعه در سنهٔ هزار و هشتاد و شش عیسوی اتفاق افتاد داود و قلیچ ارسلان پسران سلیمان را
بعد از پدر بدرگاه سلطان ملکشاه بردند بعد از ملکشاه داود در قونیه بر تخت سلطنت نشست و موافق
تاریخ ایران مدت سلطنت داود بیست سال بود و بعد از او برادرش قلیچ ارسلان بر مسند حکمرانی
متمکن شده ملاطیه و قرمانیه را که پای تخت دانشمندیان بود مفتوح ساخت سلاطین بضا را که ده سال قبل از
مرگ پدرش شهر نیس را فتح کرده بودند مغلوب نموده و موصل را گرفت و با اتابک جاولی مصاف داد
امیران لشکر خود دشمن او را در آب جابور غرق کردند و موافق تواریخ ایران غرق کردن امرا قلیچ ارسلان
را در آب تبدیر اتابک جاولی بود و مدت چهل سال سلطنت نمود قلیچ ارسلان را دو پسر بود که ملکشاه و
مسعود باشند ملکشاه را در روم قایم مقام خود کرده بود و مسعود حکومت موصل میراند مسعود را امیر جاولی
پس از مرگ پدر بدرگاه محمد شاه سلجوقی فرستاد و محمد شاه حکومت ممالک قلیچ ارسلان را باو تفویض نمود و
پس از فوت برادرش ملکشاه کل بلاد روم را متصرف شد مسعود پادشاهی بود عاقل و عادل و باذل مساجد
و معابد بنیاد نهاد و داد پرهیزکاری و تقوی بداد در قرب اماسیه ساما را نام مکانی بساخت و قبهٔ قبرش
هنوز در آن مکان برپا است بعد از مسعود پسرش عزالدین قلیچ ارسلان جانشین او شده دختر خود سلجوق خاتون را — مدت سلطنت مسعود نوزده سال بود
بازدواج ناصرالدین الله خلیفهٔ عباسی در آورد ملاطیه را که از اجدادش دانشمندیه بغلبه گرفته بودند از ایشان
باز پس گرفت و باصرار اعظم اتابکان شام اتابک نورالدین بدانشمندیه بفروخت و پس از فوت اتابک — ۵۶۸ هجری
مشارالیه مجدداً ملاطیه را بانضمام سیواس و قیصریه متصرف شد که مقارن هزار و صد و هشتاد و دو عیسوی

در روضة الصفا دوازده پسر نوشته است

[illegible]

هجری ٥٩٠

باشد بعد از این واقعات آخرین حکمران دانشمندیه را مضموم ساخته ممالک وسیعهٔ ایشان را جزء مملکت
خود نمود لیکن چون این مملکت وسیعه و ملت قویه را فیمابین ده پسر خود تقسیم نمود بحسب باطن ضعفی قوی که
حالت ملت و مملکت راه داد اگرچه ظاهراً قوتی داد و وسعتی پدید آورد این مقدمه در هزار و صد و هشتاد
و هشت عیسوی اتفاق افتاد بواسطهٔ این ضعفهای باطنی فردریک باربروس امپراطور آلمان لشکر کشید و
قونیه را از قطب الدین ابن عز الدین قلیج ارسلان پس گرفت تا ولایت طرسوس پیش رفت و در سلفکه مرد قلیج
ارسلان چون از خبط خود در تقسیم کردن ممالک آگاه شد خواست اصلاحی در این امر نماید و دولت پراکنده
را جمع کند لهذا دختر صلاح الدین بزرگ را از برای پسر خود قطب الدین خواستگاری نمود که شاید بواسطهٔ
این وصلت دوباره دستی در آغوش عروس مملکت کند لیکن رقیبهایکه خود برای ممانعت این کار برانگیخته بود
به قطب الدین چیره شده سر مخالفت جنبانیدند و تقدم مدافعه پیش آمدند قلیج ارسلان لابد شده خود را
باصدق اولاد خود محمود بست تا باتفاق در صدد دفع کیخسرو که قویترین اولاد ناخلف او بود برآیند در
حین نزاع و جدال پسران آن پدر مریض شده در بستر ناتوانی بخفت و هم در آن اوان از قید محنت دوران متخلص
شده جهان پر نفاق را بدرود کرد این واقعه در هزار و صد و نود و سه عیسوی اتفاق افتاد مدت سلطنت او
بیست و نه سال است شهر آق سرای از بناهای او است بعد از قلیج ارسلان اشتعال نایرهٔ قتال و التهاب
آتش جدال فیمابین پسران او اشتداد یافت و هر یک از ایشان خواستند که خود بانفراده کل ممالک
منقسمه فیمابین اخوان را متصرف شوند بنابراین اول محمود و قطب الدین بر یکدیگر تاختند چندی نگذشت
که هر دو مرحله پیمای وادی عدم شدند پس از آنها کیخسرو و رکن الدین سلیمان که اولی حکمران قونیه و ثانی
فرمانروای توقات بود تیغ کین برآهیخته با هم در آویختند رکن الدین سلیمان غالب آمده سیواس و قیصریه
را مفتوح ساخت و کیخسرو را از قونیه براند و چندی بعد ابلستان را که از برادر دیگر خود معز الدین گرفته بود
بکیخسرو داد و رفته رفته همه ممالک اخوان را جزء سلطنت خود نمود کیخسرو از او خایف شده پناه بحکمران

حلب برد

حلب برد و از آنجا پیش لئون پادشاه ارمنیه رفت چندی در نزد او بماند از آنجا نیز ارتحال نمود و
بطرابوزان رفت و از طرابوزان بقسطنطنیه نقل کرد و با پسران خود علاء الدین کیقباد و عز الدین کیکاوس
مدت یازده سال در آن شهر اقامت گزید و از تفضلات یزدانی و تقدیرات آسمانی انتظار فتوحات
غیبی میکشید رکن الدین سلیمان باطناً مذهب باطل اسمعیلیه را قبول کرده بود روزی در مجلس او فیلسوفی را با درویشی
مباحثه اتفاق افتاد درویش بواسطهٔ طلاقت لسان و فصاحت بیان فیلسوف مغلوب شده لابد درشتی
آغاز نهاد و حکیم را بتازیانه و مشت در حضور رکن الدین تعذیر نمود و رکن الدین بسکوت گذرانده درویش را
توبیخ نفرمود پس از رفتن درویش حکیم در مقام گله برآمده از سکوت سلطان در ظلمی بدین وضوح آغاز شکایت
نهاد سلطان در جواب گفت که اگر من در حمایت مذهب حکما اظهار جانبداری میکردم من و تو هر دو مورد
سیاست ملتی گشته فدا شده بکارد فداییان میشدیم رکن الدین را خلفای مصر السلطان القاهر لقب داده بودند
و فی الواقع سلطان قاهری بود چنانچه وقتی یکی از غلامان مقرب او ایاز نام که تقربش در نزد سلطان بدرجه
معشوقیت رسیده بود روزی کوچه باست بعنف از زنی روستاییه بگرفت و روستاییه برکن الدین سلیمان
عارض شد مشار الیه بفرمود شکم ایاز را در حضور او بدرند تا غلامان دیگر بارتکاب چنین اعمال جسارت نورزند
اگرچه سلیمان برادران خود را از تصرف ممالک موروثی خلع نمود لیکن یکی از برادرزادگان او که پسر حکمران
انگوریه محیی الدین باشد در مقابل او ایستادگیها کرده جنگهای مردانه کرد و رزمهای دلیرانه نمود آخر الامر در
یکی از قلاع واقعه در قلهٔ کوه مدت سه سال تحصن گزید و سلیمان او و سپاهش را در شدت محاصره محصور
داشت تا آنکه سلیمان ایشان را بفریب و سوگند بفریفت و از قلعه باطمینان بیرون آورده بخاطری جمع و دلی
آسوده همه را عرضهٔ تیغ بیدریغ شکست عهدی و ناجوانمردی نمود حتی بر عیال و اولاد محیی الدین نیز ابقا ننمود
لیکن منتقم حقیقی انتقامی بجا و تلافی بسزا فرموده بخیره زود پس از این واقعه جان سلیمان را بقابض ارواح تسلیم نمود
و پسرش عز الدین قلیج ارسلان که آنوقت یازده سال داشت بیاده بر بخچه حکومت نشانده جان شیرین تسلیم

جان آفرین نمود غیاث الدین کیخسرو چون خبر مرگ برادر شنید از قسطنطنیه بیرون آمده رو بممالک موروثی
نهاد و جمعی از مردان سپاهی بدور خود جمع نموده با برادرزاده خویش مصاف داده مغلوب شد لیکن بعد
از شکست خوردن مشارالیه اهل آق سرای و قونیه دم از اطاعت او زده بسلطنت خویش اختیارش نمودند
کیخسرو پس از این ماجرا عزالدین قلیچ ارسلان را با امرای او بگرفت و کار سلطنتش استحکام یافت حکام اطراف
از قبیل ملک افضل ایوبی و نظام الدین حاکم خرپوط اظهار اطاعت نمودند چون سلاطین عمیدی که ناصرالدین
محمود و ملک اشرف باشند بر سر نظام الدین حاکم خرپوط لشکر کشیدند او از غیاث الدین کیخسرو استمداد نمود
و غیاث الدین ملک افضل را با سپاهی آراسته بامداد نظام الدین فرستاد و عمیدیان را از ملک او خارج — قبرس
نمود بعد از آن غیاث الدین بر آتالیه که یکی از شهرهای یونانست لشکر کشیده گرگها طایفه فرانک را که در — گرگها یعنی یونانیان
جزیره قبرس سکنی داشتند بامداد خود طلبیدند و ایشان بواسطه بعضی اختلافات در شروط استمداد
اعانتی نکردند و سکنه شهر قلعه را بتصرف غیاث الدین دادند چندی بر این نگذشت که بارمنیه لشکر کشیده و
فتحها کرده و هم در آن سفر که سپاه لاسکاریس غالب آمده بود یکی از امرای فرانک غفلتاً بر او تاخته بشهادتش رسانید
ملک افضل ایوبی قطعه بعربی در مصیبت او انشا کرده است این واقعه در هزار و دویست و هشت عیسوی اتفاق — ۶۰۵ هجری
افتاد عزالدین کیکاوس ولد اکبر کیخسرو که جوانی جمیل و پادشاه زاده دانا و دلاور بود بجای پدر نشست سلاطین
عمیدی و غیره اطاعتش کردند و سکه بنام نامیش زدند و خطبه باسم او خواندند لیکن در اول کار لازم شد که
عم خود طغرل ابن قلیچ ارسلان و علاء الدین کیقباد برادر کهتر خویش را از میان برگیرد طغرل در آن اوقات حکمرانی
ارزنة الروم را داشت از انجا لشکر کشیده سلطان را در سیواس محصور نمود و سلطان ملک اشرف را از شام
بامداد خود طلبید چون ملک اشرف نزدیک شد طغرل از دور حصار برخواست لیکن در آخر سلطان او را
با امرایش دستگیر کرده همه را بکشت این امر در سنه هزار و دویست سیزده عیسوی اتفاق افتاد پس از آن — ۶۱۰ هجری
سلطان برادر خود کیقباد را در انکوریه محصور نموده اسیرش فرمود و با قید گران در ملاطیه محبوسش کرد و

امرایش را

امرایش را حکم کرد تا ریش ایشان را تراشیده بر خران بازگشت سوار و باطراف اردو بسیر درآورند کیکاوس
خواست انتقام پدر خود را از لاسکاریس بکشد لیکن مشارالیه شهرهای بسیار و قلعه‌های بیشماری از بلاد خود بکیکاوس
واگذار نموده از سطوت او ایمن شد شهر آتالیا را که فرنگان جزیره قبرس متصرف شده بودند دوباره مفتوح
ساخت شهر لولی ارمنیه را با قلعه سیناب که در کنار قرادکیز واقع است فتح کرد بعد از وفات ظاهر ابن صلاح
الدین حکمران حلب خواست آن شهر را مفتوح نماید ممکن نشد و تقصیر مفتوح نشدن شهر را بگردن امرای خود نهاده همه
را در خانه خود حبس فرمود و آتش در انجا زد تا همه بسوختند در اواخر لشکر بسمت بلاد جزیره کشیده با ملک
الاشرف موسی مصافها کرد لیکن چندان کاری از پیش نبرد و از آنجا مراجعت کرده مریض شد و در بستر ناتوانی
بخفت و بمرد قبرش در شهر سیواس گنبدی دارد و در پهلوی مریض خانه که خودش ساخته است واقع میباشد
وفات او در سنه ۱۲۲۰ عیسوی مطابق سنه ۵۹۹ هجری اتفاق افتاد بعد از او برادرش علاء الدین کیقباد از قید
ذلت جسته قدم بر سریر سلطنت نهاد چون مدت یازده سال با پدر رنج غربت کشیده و بعد از پدر پنج سال بحکم برادر
گرفتار صدمات حبس و زحمات قید گشته در آن ظلمتهای زندان و کربتهای غربت فرصت جسته بود که خیالات
عالیه خود را انضباطی دهد و از ناهنجاریهای روزگار عبرتها برگیرد و تجربه‌ها حاصل نماید بالجمله مدت پانزده سال
در کمال استقلال سلطنت کرد اسم او زینت تاریخ سلاجقه روم و فی الواقع یکی از معظم سلاطین آنمرز و بوم است
ترقی اجداد سلاطین عثمانی در ایام سلطنت او شد و در عصر او کار ایشان بالا گرفت در ابتدای جلوس علاء الدین
بر سریر سلطنت که آوان جهانگیری و کشورگشائی چنگیزخان بود کوکب سلسله عثمانیه بواسطه سلیمان پدر طغرل و جد
عثمان در حوالی افق فتوحات سپاه مغول طلوعی نموده و باز بواسطه بعضی حوادث اتفاقیه غروب کرد تا اینکه پنج
سال بعد که در عهد علاء الدین ثالث باشد مجدداً با تلألو تازه و جلوه بی اندازه از مطلع دولت و کامرانی
طلوع کرد و پایه تخت خود را در ایوان تاریخ استوار ساخت و در سلک شهنشاهان جلیل الشان انتظام یافت
از برای اینکه نظم و رشته حالات سلاطین عثمانی از هم گسیخته نگردد میبایست باین زودی از گذارش حادثات

و وقایع اتفاقیه سلاجقهٔ روم چشم پوشید بلکه لازم است که از علاء الدین اول که بزرگ‌ترین آنها است تا
علاء الدین ثالث که ضعیف‌ترین و آخرین ایشان است احوالات ایشان را که هفت نفرند مرقوم داشت تا
در تاریخ احوالات سلاطین عثمانلو موجب ازدیاد بصیرت شود سلطان علاء الدین بزرگ همین که بر تخت شاهی متمکن شد با ملک اشرف
پادشاه ارمنیه صلح نموده با یکدیگر دوستی کامل حاصل کردند و با ملک کامل محمد پادشاه مزوپوتامی که عبارت از بلاد الجزیره
باشد طرح خصومت در انداخته در سنه ۱۲۲۵ عیسوی مطابق سنه ۶۲۲ هجری قلاع چند از بلاد او متصرف شد و سال بعد در سنه ۱۲۲۶
عیسوی مطابق سنه ۶۲۳ هجری باشد با دوست متفق خود ملک اشرف غلبه کاملی بر ملک مسعود ابن صالح حکمران آمد که از طایفه
ارتق بود نموده دو قلعه او را متصرف شد و بر همه مدعیان خود غلبه کرد در سال هفتم سلطنت علاء الدین جنگ مشهوری با
اعظم سلاطین خوارزمشاهی سلطان جلال الدین منکبرنی با سپاه مغول در گرفت این پادشاه عظیم الشان در تاریخ چنگیزی مثل معظم
بنظرها جلوه میکند و فی الواقع جای آن نیز دارد زیرا که این پادشاهزاده دلاور و شهریار مردافکن گنبد آورا نیست میدارا مانند
اسکندر در مقابل سپاه آهن‌خای فولادسای مغول ایستادگی کرد و جلادتها نمود الحق جزا و احدی را این قوه نبود که در برابر
لشکر خونریز چنگیزی لشکرشکنی ها نموده دلیریها کند اگرچه در آخر بواسطه نفاقی که ورزیدند پای ثباتش تنها بلغزید و دولت خوارزمشاهیه به
انجام رسید لیکن این لغزش باز موجب نقص جلالت و ننگ سلطنت او نمیشود القصه چون بعضی از مورخان اروپا بملاحظه اینکه سلیمان
جد عثمان در ایام فتوحات سلطان جلال الدین در حوالی ارمنیه ظهوری کرده بود نسب عثمانی را بخوارزمشاهیه منسوب میدارند
لازم است که شمه از اصل دودمان خوارزمشاهیه گوئیم تا این اعتقاد فاسد و خیال مخبوط را رد کرده باشیم بناءً علی هذا مرقوم
میدارد که مملکت خوارزم واقع است فیما بین جیحون و بحر خزر چنانچه جیحون در جانب شرق و بحر خزر در جانب غرب این مملکت
واقع است از جانب جنوب محدود است بخراسان و از جانب شمال بولایت ترکمانیه ساکنین این مملکت ملل مخلوطه هستند که
قواعد خاصی قبول کرده اند و زبان آنها با زبان ترکی و فارسی اختلاف دارد شهرهای مشهوره آنجا یکی جرجانیه یا گرگنج است که در
ساحل غربی جیحون واقع است دیگری کاتست که در ساحل شرقی این رود بنا شده است شهر گرگنج دار الحکومه سلاطین خوارزمشاهیه بوده
و این شهر را نیز باسم خوارزم مذکور میدارند چون فضلای بسیار و دانشوران بیشمار از این شهر برخواسته‌اند آنجا را گرگنج یا ارگنج بزرگ

میگویند

میگویند معذالک قریه زمخشر بواسطه مسقط الرأس فاضل زمخشری بودن با ارگنج دم از همسری و برابری میزند منصب طشت
داری برکیارق و سنجر که اعظم سلاطین سلاجقه ایرانند مفوض بقطب الدین محمد پسر انوشتکین بود و ایشان بواسطه حسن خدمت
و اظهار بندگی حکومت خوارزم را داشتند قطب الدین من البدو الی الختم پاس انعام و نعمت را منظور داشته همیشه
در بندگی و اطاعت ثابت قدم بود لیکن آتسز را مدتی بر حکومت نگذشت که دم از استقلال و استبداد زده دعای شاهی
خوارزم نمود پدر قطب الدین نوشتکین نام غلام ترکی بود مملوک یکی از ممالیک طشت دار امیری از امرای سلاطین سلاجقه که بنیاد
و نتایج او علی التوالی شاهنشاهی خوارزم و سایر بلاد عالم راندند سلطان علاء الدین تکش خوارزمشاهی با وجود اینکه در مملکت
خود با برادران و فرزندان و سلاطین سلاجقه ایران جنگ داشت و در خارج با خوانین قراختای در ستیز و آویز بود ترتیبه
داد مردی بداد و کوس مردانگی برد و کوششهای داخلی و کشش‌های خارجی تکش را از تربیت علما و تقویت فضلا باز نداشت
و در تمجید این طایفه عالیه مساعی جمیله بجا آورد و اشکال هلال ماه را نشان علم و پرچم و زینت قبه خیمه و خرگاه ساخت
پس از او در ممالک اروپا این شکل را نشان دولت عثمانی گرفتند لیکن پیش از آن در عهد خسروان ایران این علامت را
با شکل آفتاب در روی دو ماهیرو دراهم سکه میزدند که کنایه بود بر تسلط ایرانیان از ماه تا آفتاب بیابرانیکه حکم ایشان برا
و ماه نیز جاری است در عهد سلاجقه در پنج وقت عبادت نوبت سپاهی میزدند که عبارت از نقاره خانه باشد علاء الدین
محمد ابن تکش که سلطان محمد خوارزمشاه باشد قرار بر آن داد که بعادت معهود در پنج وقت نقاره خانه جهة پسرهای و گوید شود
و از برای خودش محض صادر وقت طلوع و غروب آفتاب بنوازند همیشه بیست و هفت نفر از سلاطین زادگان در نقاره خانه
او با مضرابهای طلای مرصع کوس و نقاره مینواختند و طبل میزدند و این شاهزادگان از اولاد سلاطین سلجوقی و حکام
غور و خوانین بلخ و بخارا و پایان بودند جمیع خدمت دربخانه او بعهده پادشاهان و پادشاهزادگان بود غرور دولت و نخوت سلطنت
او را بر آن وا داشت که پا از جاده انصاف بیرون نهاده بر کاروانان و ایلچیهای چنگیزخان دست تعدی در آورد و باعث این
شد که لشکر قیامت اثر مغول چون بلای ناگهان بر مملکت او نازل شده آتش در خشک و تر زنند و صغیر و کبیر را بقتل رسانیدند از جمله
ولایات شرقی او که مورد نهب و تاراج لشکر مغول شده خراب و ویران گشتند اترار و خجند و فناکت و خجند و سمرقند و بخارا و

بزرگ و ارکنج کوچک و خوارزم وغیرهم میباشند بعد از سلطان محمد خوارزمشاه پسرش سلطان جلال الدین منکبرنی که آخرین سلاطین
خوارزمشاهیست نه تنها در مشرق زمین با چنگیزخان جنگ موروثی پدر را میکرد بلکه در مغرب زمین نیز با اعظم سلاطین سلاجقه علاء
الدین کیقباد پنجه در پنجه کرده بهادریها مینمود و دلاوریها میکرد چنانچه برادرزاده کیقباد را باطاعت خود در آورده شهر اخلاط را
مفتوح ساخت کیقباد خود با بیست هزار سوار جرار بعزم رزم جلال الدین در حرکت آمد ملک اشرف موسی ایوبی حاکم جزیره نیز با پنجهزار سوار
بدو ملحق گشت در حوالی ارزنجان در یصی چمن باهم جنگ کردند بعد از جنگهای صعب شکست بر سپاه جلال الدین وارد آمد این مقدمه
در سنه ۱۲۲۹ عیسوی مطابق سنه ۶۲۷ هجری اتفاق افتاد چهار سال بعد از این حکایت که سنه ۱۲۳۳ عیسوی مطابق سنه ۶۳۱ هجری باشد
ملک کامل حکمران مصر قصد علاء الدین کرد شانزده نفر از سلاطین آن اطراف با لشکرهای خود بسپاه مصر پیوستند ملک کامل
با وجود حشری باین انبوهی که با خود داشت از سواحل رودخانه گوک سو تجاوز ننموده و رودخانه مذکور حد است فیمابین روم و
شام در خلال این احوال ملک مظفر حاکم حماه با دو هزار و پانصد سوار از ملک کامل جدا شده بخرپوط رفت علاء الدین کیقباد
بر او تاختن کرده محصورش نمود ملک مظفر چون میدانست که تاب مقاومت ندارد شهر را تسلیم ساخته خود بخدمت سلطان
علاء الدین مشرف شد سلطان پرتو الطاف خود را بر او افکنده با خلعتی فاخر او را بشهرش باز گردانید یکسال بعد از آن در سنه ۱۲۳۴ عیسوی
مطابق سنه ۶۳۲ هجری باشد لشکر سلاطین متفقه مصر متفرق شدند و علاء الدین حران و رها را مفتوح ساخت و چندی نگذشت که ارزنجان
و چمیشک و علائیه را نیز گرفت اسم قلعه علائیه در قدیم کهرسید بوده است چون علاء الدین انجا را گرفت علائیه را در پهلوی
آن بنا نهاد و همچنین قبادیه را در حوالی ارزنجان بساخت از اینکه میل تامی بآبادی ولایات و تربیت خلق داشت اکثر شهرهای ممالک متصرفی
خود را مشحون بمساجد بیشمار و معابد بسیار و مدارس و کاروانسراهای زیاد نمود که از انجمله شهرهای سیواس و آماسیه و [illegible] و قونیه
میباشند و در دور قونیه که پای تخت بود دیواری احداث نمود و چون در باب این شهرها اهتمام زیادی داشت از مولانا
جلال الدین مولوی خواهش نمود که آن بلدان را طلسم فرماید مولانای مشارالیه با والد خود بهاء الدین در عهد سلطان علاء الدین
کیقباد بجهت ظلم و بیداد لشکر مغول از انجا را جلای وطن فرمودند و چون خوارزم و آن نواحی نیز گرفتار قتل و غارت چنگیزخانی
بود پناه بعلاء الدین کیقباد برده در نزد او مأمن گزیدند مرشد سلسله درویش مولوی مولانا جلال الدین است این گروه در

بلاد اسلام بمولوی مشهور و محترم هستند خاصه در ممالک دولت عثمانی دار الارشاد ایشان قونیه بوده است حالا نیز جمع کثیری سالیانه
بزیارت مزار مولانا که در قونیه واقع است میروند همچنین قبر والد و ولد ایشان نیز در همان شهرست و با مولانا در ملک فضل
و دانش و در لقب سلطانی شراکت دارند چنانچه بهاء الدین والد مولانا را سلطان العلماء و خود ایشان را امیر سلطان یا مولانا
خونکار یا خداوندگار و پسرش را سلطان ولد میگویند این گروه دانش پژوه چنانچه اشارتی سابق رفت از دست سپاه مغول
جانی بسلامت بدر برده پناه بعلاء الدین بردند علوم و فضایل علما و ادبای ایران که در ماوراء النهر انتشار یافته بود از آب
جیحون رحلت کرده در سواحل دریای یونان اقامت گزید و همچنین دو قرن بعد علوم و معارف یونان نیز از سواحل تیبر و آرنو رفته
شد خلیفه عباسی الناصر لدین الله شهاب الدین سهروردی را برسالت نزد علاء الدین کیقباد فرستاد و او را ملقب بسلطان الاعظم
نمود علاء الدین با پانزده هزار سوار از علمای عهد و مشایخ دوران و فضلای جهان باستقبال شهاب الدین فرستاده با عزازی نهایت و
اکرام بلا غایت آن بی‌نظیر را وارد فرمود شهاب الدین بجهت تجلیلی که علاء الدین از او کرده بود و با علاقه میلی که قلبا بعلوم
داشت کتابی را که شیخ نجم الدین در علم اخلاق باسم علاء الدین نوشته بود مرور کرده تصحیح و تصدیق فرمود این سلطان بزرگ [illegible]
بود که علما و فضلا در بارگاه او بجا می‌آوردند زیرا که او زیاده از حد ملاحظه مراعات ایشان را میکرد و رعایت جانب ایشان را در نهایت زیاد مینمود
و خود نیز زیادتر از همه کس تحصیل علوم مینمود اوقات روزانه قسمت کرده بود قسمتی را وقف رسیدگی امورات ملت و دولت نموده
قسمی را مخصوص صحبت علما و مشایخ کرده بود و یک قسمت دیگر را انجا بدان کتب تواریخ مصروف میداشت و شبها را زیاده بر ثلث
از لیل مشغول استراحت نمیشد و باقی شب را بعبادت و ریاضت و مطالعه کتب آداب و اخلاق میگذرانید نظر او در میان سلاطین سلف با
فتوحات بیشمار و غزوات بسیار سلطان محمود غزنوی و از حیثیت علم و دانش و فضل کابوس وشمگیر بود و علاء الدین کمالات هر
دو را در خود جمع داشت آثار و علامات عدیده که از او باقی مانده بر دعوی ما که متمسک را بود در عظمت شان و بزرگی قدر او برهانی
قاطع و دلیلی واضح میباشند مدت هفده سال خوشبخت‌ترین و سعادتمندترین سلاطین سلاجقه روم بود و بهیچ چیز دچار نشد
مگر در وقت مردن که پسرش غیاث الدین کیخسرو ثانی بطمع مال و ملک در قلعه قبادیه واقعه در حوالی ارزنجان [illegible]
خود بود مسمومش ساخت این واقعه در سنه ۱۲۳۷ عیسوی مطابق سنه ۶۳۵ هجری اتفاق افتاد اگر چه شامت قتل پدر در همان زود بما

چنانچه نظامی بر خلاف آن گفته
پدرکش پادشاهی را نشاید
اگر شاید بجز شش مه نپاید

دچار زنجیر ونشد چنانچه در عهد شهنشاه ایران و خلفای ذیشان عرب اتفاق افتاده بود لیکن بعد را چنان تنبیهی و شدت غیاث الدین را
فرو گرفت که از آن شدیدتر متصور نمیشود در روم که زنجیر و نرمی سلطانی چیده حتی ملوکانه ترتیب داده بود و از پیمانه کامرانی صهبای
شادمانی می کشید کارکنان قضا و قدر با خنجر انتقام رسمی چنان کارگر بر جگرش زدند که خیال حیات تا روز جزا از مخیله وجودش گذر
نخواهد کرد غیاث الدین همینکه بر سریر سلطنت متمکن شد خواهر خود را بزوجیت به ملک غیر جنگران جلب داده دختر او را نیز از
برای خود خطبه کرد ملک غیرتمند رعایت غیرت دختر و ملاحظه احترام داماد سکه بنام غیاث الدین زده در خطبه اسم او را
ادا نمود لیکن این رعایات و ملاحظات به قدر دختر حرمتی نیفزود و غیاث الدین بکار جوانی و ایام کامرانی را با دختر گرجستان
گرجی بسر میبرد و تحدی شیفته جمال و فریفته زلف و خال از آن شده بود که میخواست در سلطنت شریکش نماید چنانچه دارد در روی
دراهم و دنانیر اسم آن زن پیاضم را در پهلوی اسم خود سکه زند چون این فقره بر خلاف قانون سلاطین اسلام بود امرای دولت
و بزرگان ملت یکقلم ایستاده در صدد ممانعت بر آمدند غیاث الدین چون نتوانست در مقام رفع ممانعت ایشان بر آید یک
صورت مثالی خیال کرد که کنایه از صورت خود شیر و ملکزاده گرجستان باشد و آن صورت مثالی تمثال شیر و خورشید بود که شیر را
سلطان و خورشید را ملکه فرض نمود و قرص خورشید را بر پشت شیر قرار داد تا از پرتو انوار آن صورت این منور گردد و حکم نمود که این صورت را
در سکه ها زدند تا نیر و دراهم این شکل موزون خوب میرا که بود دائم ثمر در است شد تا کنون نگاهداشته اند همین نقش در سکه سلاطین قدیم ایران نیز بوده است
لیکن منظور آنها از این نقش رمز آلود زن پرستی و عشق بازی نبوده است چنانچه حالا هم نشان جلادت و جلالت و افتخار سلاطین کامکار ایران نقش
شیر و خورشید است آمیخته و آسایش سلطنت غیاث الدین اول بواسطه فتنه درادیش بر هم خورد چنانچه بابا الیاس نامی از سلسله درادیش خروج
کرده در لباس تصوف سوحی قلب عوام جسته ملت را بر سر شورش آورد غیاث الدین لشکر فراهم آورده با تعیین او جنگ کرد شیخ بابا الیاس
را با تمام که با او همدم و همساز بود در معرکه دستگیر کرد لیکن چندی نگذشت که درویش مغلوب شاه غالب را اسیر کرد ما بای مشار الیه چنان
غیاث الدین را بفریفت که مولانا جلال الدین و هم اخوان او که کلا مشایخ مولوی بودند لابد شده بکلی از جوار او دوری جستند در سال
هفتم سلطنت او که ۱۲۴۳ سنه عیسوی مطابق ۶۴۱ هجری باشد لشکر مغول بر حدود ممالک روم تاخت کردند سلطان غیاث الدین که لشکر
پراکنده را جمع کرده در حوالی ارزنجان با سپاه مغول مقابل شد قلوب سپاهیان غیاث الدین چنان رعب از مغولان مستولی گشت که جنگ نکرده

بگریخته

بگریختند و پشت به معرکه نام و ننگ کرده آبروی مردانگی بر چهره با موی فرو ریختند مغولان اخلاط و آمد را مفتوح ساختند قیصریه و قلعه
متحصن شده از آنجا غیری با عریضه مبنی بر اطاعت و انقیاد خدمت خان مغول فرستاد و متعهد باج و خراج نیز گردید و از اینروز اقتدار آل
سلاجقه آسیای صغیر باشتهای انجامید امرای غیاث الدین پدر کشی از حیات اندوه واقع شده در ۱۲۴۵ سنه عیسوی مطابق ۶۴۳ هجری بعد
نخواهیم پسر کرد فقتش و بجای او پسران صغیر نارسیده او رکن الدین قلیج ارسلان و عزالدین کیکاوس بودند با الاشتراک بر سریر سلطنت نشستند
چندی از این نگذشته که علاء الدین تیز به ایشان الحاق شد بعد از آنکه هلاکو خان بغداد را فتح کرد رکن الدین و عزالدین جمله اظهار بندگی و اطاعت
الحکام هلاکت انجام هلاکو خانی بخدمت آنخان والاشان شتافتند و سعادت حضور و مهابت تطمع آن پادشاه را دریافتند هلاکو خان ایشان را بتقسیم
حکومت خود معطوف داشته وزیر خویش سلیمان پروانچی را به مدار و حاکی که فی الواقع صاحب اختیار ایشان بود بمصاحبت ایشان وابسته نمود
پس از این مقدمه برادران با هم نساختند اگرچه سلطنت در نفاذ به رکن الدین به نام حل و عقد امور مملکت را بقبضه تصرف در آورد عزالدین با علاء الدین
به قسطنطنیه گریخته نزد ولاسکاریس که در آن وقت امپراطور پراس بود و در شهر نیس پای تخت داشت رفیق در خطبه که ادا مینمود دلایل
ماندن عزالدین برادر مملکت خود بیان نمود و بدو رشیدن فراری سلجوقی ارباد و امصار پیراس اظهار مطلب کرد عزالدین را انجا شریک شل
پالئولوق پادشاه دیگر پراس رفت و خواهش پادشاه که شاهزاده مریم اسم داشت اول با مرد هلاکو خان بعد چون هلاکو بمرد به آبقاخان بیم او
قاآن شوهر کرد چون پدر عزالدین نصارا بود با این مناسبت قدری پیش میل اظهار صلیب پرستی کرد و احترامات بزرگ از صوتهای کوچک
خلفای حضرت مسیح بجا آورد بجائی رسید غلو او در این باب بجدی شده بود که پالئیمر در تاریخ خود در نصارا نبودن او شک دارد
با وجود اینکه میل از جمله امپراطورهای مذهب عیسوی بود و بحضرت مسیح علیه السلام ارادت تامی داشت و بر او لازم بود که از شاهزاده ترکی
که اظهار میل بمذهب عیسی میکند نگاهداری نموده حمایت نماید اما از ترس خوانین مغول اظهار اطاعت عزالدین نفرمود بلکه او را با عیال در حصار
انوس حبس و بند کرده ملاحظه قانون مهمان نوازی و رعایت قاعده جوانمردی را نکرد لیکن مورخین سلاجقه امپراطور را از این عمل شنیع
عملی قبیح و محو میدانند و بدون اینکه در تواریخ اهل پراس بهیچ جه اشاراتی شده باشد میگویند عزالدین با سرداران خود بهادر علی و میر آخور خود عزالدین علی
بیک متفق شدند که امپراطور را از میان بر گرفته تاج و تخت پراس را متصرف شوند امپراطور از اینماجرا خبر شده ایشان را بگرفت امیر آخور را
با کشته جوشان جهان بینش را کور کرد و سردار را بکشت و عزالدین را در کمال شدت محبوس نمود تا وقتی که برکه خان ابن جوجی خان ابن چنگیز خان

پادشاه قبچاق و قرم در زمستانیکه بسیار سرد بود و آب رودخانه دانوب یخ بسته بود از روی یخ عبور کرده تا دروازهٔ قسطنطنیه همه جا را
آتش نهب و تاراج سوزاندند و شاهزاده سلجوقی را از حبس نجات داده همراه خود بقرم بردند و از عقب او طایفه ترک که در تحت سلطنت او در
تاتارستان دوبروجه واقعه در ساحل غربی قرادکیز سکنی داشتند کوچ داده همراه خود بردند که خان دختر خود را بعقد عزالدین درآورد
ولایت صلغاد و صولداق را بتیول به وی بخشید زن سابق عزالدین که محبوس امپراطور مانده بود و در حوالی حصار انوس در قرا فریه منزل
داشت وقتی بر سر برج ایستاده بود یکی از مفسدین بدان امید بدروغ خبر مرگ شوهرش را باو داد آن ملکه بی حس شده خود را از
برج بزیر انداخته هلاک شد دروازه که در آنجا هست حالا نیز انا قاپوسی نام دارد که بمعنی دروازه مادر است این واقعه در سنه ۱۲۶۶ عیسوی
مطابق سنه ۶۶۴ هجری اتفاق افتاد پسر عزالدین که در نزد مادر مانده بود دین مسیحی را قبول نمود اسم او را قسطنطین کردند شهزاده رکن الدین
قلیچ ارسلان برادر عزالدین را که حکومت قونیه میراند بحکم اباقاخان سلیمان پروانه خفه کرد و پسر او غیاث الدین کیخسرو ثالث را که آنوقت چهار
ساله بود بجای پدر پادشاه کرد و او را خطبه نمود و مدت ده سال در کمال اقتدار از جانب خان مغول در آن ولا حکومت میکرد تا وقتی که با
قیلاون حکمران مصر که جانشین بندقدار بود جنگ کرده مغلوب شد و اباقاخان از او بدگمان شده بیاسا رسانید و در همان نزدیکی اغتشاش
کلی در ممالک سلاجقه پدیدار شد محمد بک ابن قرامان که واضع سلسله قرامانیه است و از بقیة السیف والبکاء دولت سلاجقه بود و باهمان
دولت عثمانی در یکوقت بروز و ظهور یافت مدت دو قرن در تصرف عروس مملکت طایفه قرامان رقیب بی نصیب اجداد این سلسله جلیله
بودند چون عزالدین در سرای قرم وفات یافت محمد بیک ترک بچه را باسم اینکه پسر عزالدین است برانگیخت و بنام آن ترکزاده پای تخت و حکومت
قونیه را متصرف شد بعد از این در مقامی مناسب تر از وضع سلاطین قرمانیه گفتگو خواهد شد و از حکمرانان اصلی این سلسله حرف خواهد رفت عجالتاً
باشاره که در اینجا شد اکتفا میشود محمد بک در ایام سلطنتی که پیدا کرد در اوراق مالیات و دفاتر و بروات دیوانی طرز نوشتن را تغییر داد چنانچه تا
آن زمان جمیع نوشتجات بفارسی قلمی میشد و قرار داد که ترکی بی مخلوط نمایند و نوشتجات را بعبارات کتابی و این دو زبان مخلوط قرم دارند چنانچه حالا نیز در
دیوان دولت عثمانی مکاتیب بهمین طور نوشته میشوند غیاث الدین کیخسرو که از پای تخت قرم بواسطه پسر ساختگی عزالدین اخراج شده با مسعود بن
کیکاوس عزالدین بجهت اباقاخان معارض شده او را از استخلاص ملک موروثی مانع بودند اباقاخان پسر خود ارغونخان را با صاحب وزیر او خواجه
علی شاه بامداد او روانه داشت ارغونخان پس از ورود با محمد بک قرامان با جمیع برادران او و اقوام در تیغ سیاست گذرانید و ممالک را

فیمابین آن دو بنی عم تقسیم نمود بطوریکه جانب غربی مملکت را بکیخسرو داد و او در قونیه جای حکومت گزید و طرف شرقی و ولایت سلاجقه را بمسعود
تفویض فرمود و او در ارزنجان و سیواس و ملاطیه روزگار خویش میگذرانید بعد در سنه ۱۲۸۶ عیسوی مطابق سنه ۶۸۵ هجری ارغونخان کیخسرو را بواسطه خیانتی
که از او گمان برد بسیاست رسانید و مسعود پسر عزالدین خود را اسماً حاکم شهار و شریک ممالکی که از همه طرف بواسطه عسکری احکام والاهوس مردان حریص
فضول خرابیها پیدا کرده بود دید بعد از پانزده سال زحمت که بجز دردسر آن پایه سلطنت ثمری نبخشیده بود جان شیرین را در سنه ۱۲۹۶ عیسوی
مطابق سنه ۶۹۷ هجری بدرود کرد وقتی بعد از وفات پدرش کاتمونی آمده در آنجا مدتی با عمر بیک پسر شمشیر بسته جنگ کرد پس از آن باز قسطنطنیه
اسپای صغیر رفت و زن و دختر خود را که در نزد امپراطور یونان گذاشت بعد امپراطور که نامش اندرونیکوس بود زن مسعود را از برای او
نگاه داشت و دختر او را نکاه داشت و وعده نمود که بعقد تحویل رئیس طایفه ترکوپول درآورد بشرطیکه ازو التفات المقاربه که دشمن امپراطور بود
جدائی کند و تحویل از امپراطور خواهش کرده بود که برادر مسعود قسطنطین را که بمذهب عیسی درآمده بود سلطان کنند اگرچه ضعف سلطان قونیه جاذبه این عمل را میداد ولیکن
چون حکم امپراطور اضعف از سلطان بود در حرب آمیکار را مواجب بکند المقاربان چون با خیال التحاق اطلاع یافت قسطنطین را نیز خائن پنداشت حالی که مواجب بالمک قسطنطین
جدید المذهب که برادر پدرزن او بود کشته تحت الحجاب گذاشت و در رود دار خود بسمت مشرق رود کشتند بعد از قسطنطین که مواجب بیت مالی بسوی امپراطور
بسلطنت قونیه رسید و مسعود که سلطنت را متصرف بود در همان ایام دیگر نزد شیعه که فرامرز بن عزالدین باشد بعد از مسعود پسر فرامرز علاء الدین کیخسرو تخت
سلطنت سلاجقه ممکن شد و مدتی از بزرگی و شوکت تمام شده جلال خود را باز آورده رونقی بخشید در مملکت پدید نمود کیخسروی که پای تخت قرمان و قرمیسان ...
و ختمان علی اطراف همه در اطاعت و انقیاد علاء الدین بودند ولیکن در باطن یک تسلط و قیدی از استقلال از برای خود منظور میداشتند بعد در ممالک متصرفی خود
هر یک بخود سر فرار آزادی حکومت نمایند و نولایت بایسم آنها نامیده شد تا اینکه نور دولت سلاجقه روم در عهد علاء الدین اول داشت در دور علاء الدین ثانی
درخشندگی و نمود کرده مجدداً خاموش شد و ظلمت آن برای او فرا گرفت علاء الدین مسموم شد و معاونت عثمان جنبی بر ترکمانان و سپاه مغول
غلبه کرد ولیکن غازان خان با [illegible] او غضبناک شده روحیاتش را بشام ممات تار و تیره ساخت و پسر او غیاث الدین را که شاهزاده عاکر بی باکی
خونریزی بود مغولان طنابی پیچ کشتند پیچ که خلقش ادا خدمت بسیاست حبس نقرش چند روزی بعد از پدر بسیاست رسانیدند بعد از اینها غازی چلبی پسر مسعود با اسم پادشاهی بیک ملجو
وسلطنت قرب به نیم قرن کار گذرانید و همه فتوحات او منحصر بود بدزدی دریا کشتی های جنوبیه و بغارت تاراج میکرد و بالاخره در آن
سنه ۱۳۰۷ عیسوی مطابق سنه ۷۰۷ هجری بود که دست شاهنشاهان مغول ایران که سلطنه سلاطین سلاجقه روم را منقرض نمودند شروع بانقراض نمود چنانچه

چون پادشاهان آخر سلسلهٔ مغول همهٔ ممالک به چنگ آورده از نو شیرازه جمع نموده نگاه نتوانستند لابد بر سر طوایف ترکمان واگذار کردند و ممالک آن
مملکت سلاجقه روم که در صد و نود و ده سال قبل در عهد قلیچ ارسلان دویم فیما بین ده پسر او قسمت شده بود و علاءالدین بزرگ باز همه را یکی
کرد و بعد از علاءالدین سیم باز به ده قسمت مستقل منقسم شد که صد و پنجاه سال بعد کل آن مملکت وسیع یکی از اجزاء دولت مبینهٔ سلاطین
عثمانی گردید اناطولی یا آسیای صغیر یا روم که از سه طرف به دریا و از جانب شرق به رود خانهٔ قزل ایرماق نامیده شده است
و کوه توروس محدود و دیپلما شامل است همهٔ ممالک ده نفر امرای سلجوقی که مورخین مشرق زمین ایشان را ملوک طوایف میگویند چنانکه بعد از
مردن اسکندر سرداران او ممالک اروپا و آسیا و افریقا بین خود تقسیم نمودند این ممالک سابقاً در تواریخ باسم مللی که در آنجا سکنا داشتند
ضبط میشد و در اواسط در عهد امپراطوران بیزانس باسم کپیان که در آن سامان ساخلو بودند خوانده میشدند و پس از انقراض سلطنهٔ سلاجقه
روم بنام حکامی که در آن ولایات حکومت میکردند نامیده شدند و هنوز همان اسامی ذکر میشوند چون منظور یادکرد تاریخ سلاطین بیزانس و آسیای
قدیم نیست بلکه غرض اصلی بیان تاریخ شهریاران عثمانی است پس ولایات ایشان را موافق اسامی که یونانیان قدیم و جدید تسمیه کرده بودند بیان
نخواهیم بلکه موافق جغرافیای جدید که بعد از سلطنهٔ سلاطین عثمانی نوشته شده مذکور میداریم که تقریباً از پانصد سال قبل تألیف گردیده لکن
حالا اقلاً از برای درست شناختن محل حکومت حکام عشرهٔ ممالک سلاجقه گاهی از اسامی قدیمه نیز مذکور میداریم از آنجمله آسیا الحکه در تحت
تصرف امپراطور بیزانس بود همین قدر بود که از قسطنطنیه تا سمت آسیا به نظر درمیامد و آن تا حد کوه المپ بود و بعد از آن در مساحل دریا ولایات
کوچکی واقع بودند که بر ترکمانها تبارکی از قطعات ممالک وسیعه سلاجقه بهم بسته بودند و ترتیب اینها بدین تفصیل است در منتهی قراسی حکومت
میکرد و در لیدی صاروخان حکمران بود و منتشا نظم و نسق قاری بکاری بر عهده داشت لیسی و پانفلی را تکه با تکه حکومت خود
در آورده بود در جانب شمال این ولایات اندکی دور از دریا حمید در پیزیدی و ایزوری تسلط داشت و در شمال این آخری که گرمیانی
باشد قرمان بن مذار استقلال و استبداد میزد و بر همهٔ همسایگان و همدستان برتری و تفوق داشت اول کار در لارنده متمکن بود
بعد در قونیه دار الحکومه سلاطین سلاجقه مکن گزید مملکت وسیعه او از جانب شمال و غرب به ولایات گرمیان محدود بود که در فریجی یا گو
شمالی باشد این ولایات باسم حکمران خود مسمی نشدند بلکه تسمیه اینها از اسم پایتخت قدیم اینها بود که در حوالی کوتاهیه واقع میشد در
قلاتی و پچی و تا بدامنه کوه المپ که سرحد مملکت امپراطوران بیزانس باشد اولین پادشاهان شاهنشاهیه عثمانلو سلطنه مینمودند که متیسار را

دانش

در شهر توقات و باتبان در حوالی جبال الجیام قیام داشتند در شرق و در شمال مملکت ایشان که در کاستمونی باشد و در زاویهٔ شرقی تقریباً نصف
قرن یعنی پنجاه سال یکی از بنابر سلاطین سلجوقی غازی چلبی نام در سینوپ و ماهی حکومت کرد و بعد از وفات او یا خود در ایام حیات او
عمر بک و اسفندیار که ایشان را قزل احمد نیز مینامند در ولایت منتهای قدیم و کوه نیما و ماریاندینی حکومت میکردند

باب دویم تاریخ آل عثمان در سلطنت سلطان عثمان که اولین سلطان این خاندان جلالت نشان است

در باب اصل و نسب اتراک و اشتقاق اسم آنها و انشعاب ایشان به شعب چند و انتقال ایشان از شرق به جانب غرب و تفصیل
ممالک ترکمانیه و سلجوقیه که از کنار رود جیحون تا ساحل دریای مدیترانه کشیده شده بود بیان داشتیم لیکن قبل مبهم بود که بعضی از آن
در ظلمت زمان و برخی به واسطه طول مدت نامعلوم مانده مفقود الاثر شده بود اندکی از اخبار هم که با اهتمام نقله و روات زبانی محفوظ مانده
بود به جهت احتراز از تفصیل بلا فایده به طور اختصار و اجمال گفته شد ابتدای دولت عثمانی فی الواقع در اواسط قرن سیزدهم مسیحی مطابق با سنوات
اوایل قرن هفتم هجری بود ولیکن تاریخ اجداد عثمان که واضع این سلسله است از جد سلیمان شاه انتقال ایل و الوس او از جانب مشرق به
طرف مغرب شروع میشود که تقریباً صد سال پیش از عثمان و آن وقت فتنه چنگیز خان باشد در آوانیکه این شخص اعظم باتاریه دولت خوارزم
شاهیه را که در مقابل یاجوج طایفه مغول مانند سد آهنین اسکندری بود از بیخ و بن بر انداخت سلیمان شاه ابن قیا الپ یا کیا الپ از طایفه
قیاتی که یکی از طوایف نجیبه اغوز است از خراسان جلای وطن کرده با پنجاه هزار نفر از طایفه خود که در حوالی ماهان مسکن داشتند به ارمنیه آمد و
در حول و حوش ارزنجان و اخلاط سکنی گزید که مقارن ۱۲۲۴ سنه عیسوی و ۶۲۱ سنه هجری باشد هفت سال بعد از مردن چنگیز خان و شکست خوردن
سلطان جلال الدین خوارزمشاه از علاءالدین کیقباد سلجوقی حکمران قونیه و انقراض دولت خوارزمشاهیه سلیمان شاه عزم وطن فرموده با
ایل خود عازم خراسان شد و از کنار رود فرات به جانب حلب در حرکت آمد هنگام عبور از این رود اسب سلیمان در حوالی جعبر به فرات در
افتاد و سلیمان شاه در آب غرق شد این واقعه در ۱۲۳۱ سنه عیسوی مطابق ۶۲۹ سنه هجری وقوع یافت حال از آن تا زمان قبر آن پادشاه در حوالی
قلعه جعبر معلوم است و آنجا را ترک مزار مینامند بعد از سلیمان ایل او متفرق شدند بعضی در ارمنیه و بعضی در شام ماندند و برخی به سمت آسیای
صغیر رفتند و اولاد آنها را ترکمانیه شام و روم گفتند که هنوز هم در وقت تابستان ییلاق و کوهستان و فصل زمستان را در صحرا قشلاق میکنند
سلیمان شاه را چهار پسر بود که سنقر تکین و گون طوغدی و دوندار و ارطغرل باشند سنقر تکین و گون طوغدی عزم وطن کرده به خراسان

قشلیدند و دو یار دوار طغرل با چهار صد خانه از ایل خود بسمت شرقی ارزنة الروم قصد در سورملی چوقور و یازان اوای سکماکر قشلیدند یازن
اوای کوهی است که سر چشمه رود ارس و یک شعبه اصلی فرات از آنجا است که آن را رود خانه مراد میگویند و پلین در کتاب خود
نوشته است این دو رود خانه معظم پس از خروج از انکوه یکی بسمت مشرق جاری میشود که ارس باشد و آن دیگر بطرف مغرب ساری میگردد ارطغرل
نیز از ان مکان بجانب غرب در حرکت آمده خواست که در مملکت علاء الدین سلجوقی مامن و ماوائی از برای خود بهم رساند از اتفاقات وقتی
با سواران خود بر فراز پشته بر آمد از طرف دیگر دید دو سپاه مختلف با یکدیگر دست جدال و قتال آخته و در هم در آویخته اند ارطغرل خواست بمیدان
کین بتازد و بجماعتی که رو به پیکار و یکدیگر در آویزد در انحال یکی از آن دو طایفه مغلوب شد بمقتضای جوانمردی طرف اضعف را گزید و
همان آن با سواران خود دو سو روان بر انگیخت و بجانب طایفه اقوی تاختن کرد از ... دلیران بترسیدند و از صولت آن دلاوران متفرق گشتند
او ضعیف بر قوی چیره آمد و به پای مردی او مغلوب بر غالب چیره گشت از اتفاقات گروهی که بحمایت ارطغرل بر لشکر دشمن فیروزی یافته بودند سپاه
علاء الدین کیقباد و طایفه مغلوبه لشکر تاتار مغول بودند پس از انهزام سپاه مخالف ارطغرل بخدمت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی شتافت و از
جنگ ملیک آهنگ پیاده شده دست آن سلطان والا شان را که بنظر حمایت او میخواست دریافت و از اتفاقات حسنه حمایتی نیز از او کرده بود
بوسید علاء الدین نوازش نیز فرموده خلعتی فاخر پوشانید و پس از آنکه ارطغرل مقصود خود را معروض داشت علاء الدین جبال
تومانیچ و ارمنی را جهة یورت ییلاقی ایل او تعیین نمود و قشلاق ایشان را در سوگود چمن معین فرمود و قرار که علاء الدین نقل میکند ارطغرل یکی از
منتسبان خود را که ساروباتی سوده بچه نام داشت بخدمت کیقباد فرستاد و او را استدعا نمود که سلطان محلی امن و وادی یمن بدو کرم فرماید
تا در عوض هنگامیکه سلطان را ضرور باشد اتفاق قید سرافرازی و جانفشانی در مقام خدمت بر آید علاء الدین جبال قراجه داغ را که در حدود
انکوریه واقع است بدو واگذار نمود در جنگ علاء الدین با سپاه تاتار مغول بعد از دادن این یورت اتفاق افتاد و ارطغرل بدون
اشخاص طرفین جانب ضعیف را حمایت نمود و از اتفاقات سلطان علاء الدین اضعف بود و بحمایت ارطغرل اقوی شده بر خصم غلبه کرد قلعه
قراجه حصار که حصار فرنجی اینونی واقع و در شمال کوتاهیه بکنار رود خانه بورسا واقع افتاده است در آن اوقات که بیزانتین در انجا حکمفرما بودند
لیکن علاء الدین را السلطنه میخواستند و باج و خراج بدو میدادند و همچنین قلعه بیلجیک که در حوالی انجا واقع بود همین حالت را داشت یونانیان ارطغرل
تحریک کردند که از سلطان علاء الدین اجازه حاصل نموده بسمت قراجه حصار حرکت نمود و آن قلعه را متصرف شد پس از ان با چهار صد

سوگود چمن یعنی چمن بید است که بید ستان باشد

آن اثنی صحیح است

ابجرلوا

و چمن سار که سابقا باشاق و انبا با سپاه مغول بحمایت علاء الدین جنگ کرده بود در صحرای بورسا فیما بین بکی شهر و بساط لشکر یونانی و تاتار
اق یادیا آق طاغ از جانب سلطان علاء الدین جنگ کرده در مقدمه لشکر پیش روی عثمان طایفه گنیچی که مؤلف تاریخ از آنها جنگ حکمران سک
پیشکرده است قرار گذاشته و مدت سه روز و سه شب با سپاه یونان و تاتار در سکود رفیه جنگ نموده با ایشان ظفر یافت و تا اطراف انی
گول تعاقب نموده کنار دریا رسانید که از انجا تپه تشنه تکالی بوپی فرار کردند هنگامیکه سلطان علاء الدین خبر این فتح را شنید در حوالی
اسکی شهر در بوزآنی مقام داشت و بیادگار همی که بواسطه سواره بیک عثمان در پیش جنگ رو داده بود اسم ان محال را السلطان اونی که بمعنی
پیشانی سلطان است تبدیل کرد و با ارطغرل و اولادش نیز تیولی اعطا فرموده منصب سرحداری ممالک سلاجقه سرافرازش نموده برای چتق
واقعه در خاک بیلجیق و قراجه حصار که انوقت در تحت حکومت سلطان بود از برای قشلاق ایل ارطغرل معین شد و کوههای تومانیچ و ارمنیه جبه
ییلاق آنها مقرر گردید چون ولایت سلطان اونی که امروز اسم سنجاق و بهمین نام است محل اقتدار آل عثمان بود و انسب آن است که شرحی
مختصر در وصف مکاتب انجا گوشزد شود تا من بعد موجب بصیرت گردد سنجاق سلطان اونی که سلطان اوگی نیز میگویند محصور است بحدود فرنگی
اپیکتتوس قدیم اسامی ولایات و شهرهای بزرگ انجا در تاریخ قدیم عثمانلوها ثبت و ضبط است اسکی شهر که در تاریخ مجاهدان عیسوی بنام
Dorylaeum
دوریلوم ضبط شده است معروف بتکاور و نهرهای خوب و حمامهای گرم بسیار تمیز و باغهای وسیع و انگورستانها و قصبه های تحت این
ولایت بود که پس از این مفصلا گفتگو خواهیم کرد که مسکن و مدفن شیخ ادب علی پدر زن عثمان بود و در اواخر گفتگوئی از سید غازی که بنگاه
معروف و مدفن سید بطال است خواهیم کرد و یکی از پهلوانهای مشهور است که بزبان ترکی معروف اعراب بوده و سید بطال
قبل پهلوان اسپنوپل در شرق از میر صحبت نامدار بیان خود را اشتهار داد و سوگود که اهل فرنگ از انجا تبازیون و اعراب صفصاف میگفتند
Tchébasion
تبازیون
مدتی مدید مسکن ارطغرل بود و در همانجا نیز مدفون شد در سر راه چپاول اسلامبول و فیما بین انگ و اسکی شهر واقع است که سه فرسخ در جنوب انگ
و ده فرسخ در شمال اسکی شهر اتفاق افتاده است بفاصله نیم فرسخ از این مکان در طرف چپ جاده بزرگ و در سر ارتفاع مسجدی است که
در سر قبر ارطغرل بنا نهاده شده است این بنا و همچنین انگورهای حوالی آن با سلقهای انجا در ممالک عثمانی اشتهار تام دارد بغیر از این شهرها
چهار که مسطوره بازار این سنجاق قلعه های قراجه حصار و بیلجیق واقع است که تفصیل آنها را در ضمن مشروح شدن بنا به تیار عثمان بیان خواهیم
کرد ایت یورنی نام قریه ایست که مال خاتون معشوقه عثمان در او ادیس خود با پدر در انجا بسر میبرد و همچنین در انجگو میتن بوزانی که به معنی

پیشانی نیخ وان آنی که بمعنی پیشانی غارست در انیولات واقعند و علاء الدین در بوزانی خبر شکست دادن ارطغرل سپاه تاتار
یونان را شنیده نام انجار سلطان آنی نهاد و اُن آنی در دامنه یک کوه صعب شجی واقع است که مشحون بغارهای بسیار صعب المسلک
است که هنوز هیچکس از سیاحان فرنگستان آنها را سیر نکرده اند و بتوسط آنشهر ان آنی میگویند و عثمان از انجا اولرا میدان یا مدارج ایوان
ناجار نگذاشت در سمت شرقی انجا قلعه آق بیوک که بمعنی عیدی بلت است واقع است اسم یکی از شهرهای عثمان بود که انجار فتح کرده با
خود موسوم داشت و همچنین بسیار پهلوانهای ارطغرل هریک اسم خود را بیکی از ولایتهای آسیای صغیر داده بودند ارطغرل را سه پسر بود عثمان و
گوندوز الپ و ساروجه تپی ساوجی عثمان اکبر اولاد او بود و در سنه ششصد و پنجاه و هفت هجری متولد شد چون ارطغرل سپاه
تاتار مغول داد و قراجه حصار را در عهد علاء الدین بزرگ فتح نمود و در سنجاق حالی سلطان آنی استقلال یافت در تاریخ جزو تولد
عثمان و عروسی او و تولد اورخان ابن عثمان در مدت پنجاه سال که فاصله فیمابین علاء الدین اول و علاء الدین دویم بود گفتگوی دیگر
از ارطغرل نمیکنند لیکن روایات ماخوذه از نقل شعرا و لسان ملیان که همیشه اول هر تاریخ را بیک رونق و فروغ بوا ضعین سلسله اتصال
میدهند در باب ارطغرل بالجمال تعلق تیک مظهر غیبی معتقد ند که بارطغرل یک امر تجلی کرد و در یک خوابی که عثمان جوان دیده بود
همه سرنوشت و تقدیرات آینده او و بدو معلوم شد اختراع و وضع این حالات مخصوص اهل شرق زمین و طایفه مسلمین است چنانچه حضرت
خاتم انبیا محمد مصطفی علیه صلوات الملک الاعلی میفرمایند که رویای شب یکجزو از ممالک پیغمبران است و رویای خوب از جانب
خداوند تبارک و تعالی میاید خواب ارطغرل بسیار مختصر از خواب حضرت یعقوب بود که خداوند جلیل که در خواب با پیغمبر عالی
جناب تجلی فرموده و از زیادتی اولاد و جاه و برکت در سلسله و نژاد ایشان نوید داده خرم و دلشاد فرموده بود ارطغرل وقتی در زمان سیر
خود در نگاه بخانه زاهدی در رسید و شب مهمان آن مرد متقی شده در وقت استراحت دید که صاحبخانه از صندوقچه درشت سر
ارطغرل بود کتابی در آورده با احترام تمام با علی ترین مکان یا طاقچه گذاشت ارطغرل از مرد زاهد چه بود آن کتاب را سئوال نمود مرد
زاهد گفت در جواب که این کتاب کلام الله مجید است که بخاتم پیغمبران علیه سلام الله الملک المنان نازل شده است و نام مبارک آن قرآن
است پس از آنکه مهمان و میزبان هریک بخوابگاه خود رفتند ارطغرل از جا برخواست و کتاب مقدس را برداشته تا
صبح مشغول تلاوت قرآن بشد در وقت صبح خواب او را در ربود و زمان قلیلی بخواب رفت در آنوقت که هنگام رویای صادقه

بود ارطغرل

بود ارطغرل در خواب دید که سروشی از غیب ندا در داد و بدو خطاب فرمود که چون تو بکمال احترام کلام الله را بدین سعی داشتی
اولاد تو و اولاد اولاد تو در ازمنه آینده محترم و سرافراز خواهند شد خوابیکه عثمان دیده است در وقتیکه بازدواج مال خاتون
که بمعنی دولت خاتون تعبیر کرده اند دختر و چهره شیخ ادب علی زاهد بود میرفت باختصار روادی خواب ارطغرل نیست بلکه از اوقات
افسانه آمیز اشبه است اگرچه بصورت تاریخی نیز دارد و مرکب است از حالات عشق بازی و رقابت و جنگ که در ولایت سلطان آنی
وقوع یافت و تفاصیل آنها در این اوراق مذکور خواهد شد شیخ ادب علی مرد زاهد فاضلی بود از اهل آدنه که یکی از شهرهای قرامان است در
بلاد شام بتحصیل علوم دینیه اشتغال داشت پس از آنکه از تحصیل فراغت حاصل نمود از شام مراجعت کرده در قریه ایتبورنی واقعه در
حوالی اسکی شهر که پای تخت حالی سنجاق سلطان آنی است مسکن نمود عثمان اغلب اوقات بدیدن آن شیخ پاکدامن میرفت یک
شبی از شبها که در پیش شیخ مشار الیه نشسته بود مال خاتون را از دور بدید بجمال دلربای آن بت عشق و دستگیر محبت آن صنم پاک صورت
پاکیزه سیرت گردیده و بجزای گرفتار خود را بعرض شیخ رسانیده استدعای ازدواج دختر را نمود شیخ را چون عثمان در بیقاعدگی محبت این
جوان بود و دختر را از جهت حسب و نسب زیاد پست تر از عثمان ملاحظه نمود که خواه و میدانست از مصاهرت عثمان سر باز زده و
خواستکاری او را اجابت ننمود عثمان از سوز عشق بنالید و درد دل را بتوسط رفیقان و یاران و همسایگان بیان نموده چاره
جوئی میکرد از جمله مرحله عشق خود را بحاکم اسکی شهر نقل کرده شرح مبسوطی از وجاهت و صباحت و ملاحت دلبر سیمین بر خود در نزد او
مشروح داشت حاکم مشار الیه بمحض شنیدن تعریف معشوقه از عاشق فریفته جمال و شیفته وصال گردید و بخواستکاران متعدد فرستاده
مال خاتون را از پدرش خواهش نمود شیخ ادب علی او را نیز بدامادی خود قبول نکرده و خواستکاران را مایوس روانه داشت و از حاکم
اسکی شهر زیاد تر از عثمان متوحش شده از خاک حاکم اسکی شهر نقل مکان کرده در سرزمین متعلقه بارطغرل سکنا گزید و بواسطه عداوت
و کین در میان آمد و رقیب جلادت قرین روز بروز شدت یافت از جمله روزی عثمان با برادر خود گوندوز الپ مهمان همسایه
و رفیق خود حاکم ان آنی بود که ناگاه حاکم اسکی شهر معاونت کوسه میخال حاکم شیر مکیا که قلعه ایست در دامنه کوه اولمپ برینها خرمنکیا خ ل
تاخت کردند و تعقیب کشید بحاکم ان آنی تکلیف کردند که اگر سلامتی خود را طالب است عثمان را با ایشان تسلیم نماید
اگرچه حاکم مشار الیه از تکلیف نامردانه آنها با لبی اعتراض نمود لیکن عثمان را از حمایت دیگران محفوظ ماندن لبی عار آمد

بابرادر خود گوندوز الپ توکل بر خداوند کرده از قلعه بیرون تاختند و حاکم اینکی شهر و هواخواهانش را بسوردن در انداختند
و بیک طرفة العین الشان را از هم متفرق نموده کوسه میخال را نیز اسیر کردند و گرفتار بند نمودند چندی بر این بگذشت که آن اسیر
دشمن مقید محبت عثمان شد و یکی از دوستان صدیق و هواخواهان شفیق او گردید و پس از عروج عثمان بتخت سلطنت از مذهب آبا و
اجداد خود دست برداشته متقلد بقلاده اسلام گشت و یکی از حامیان پایدار و موافقان صادق شعار سلطنة عثمان شد
و اولاد او باسم میخال اوغلی ها در این عهود قریبه در تاریخ آل عثمان مذکور و محفوظ بوده اند مانیز مکرر از او گفتگو خواهیم کرد عثمان
بدستیاری عشق مال خاتون رفیق صدیقی بچنگ آورده بود ولیکن هنوز بوصال یار نارسیده با دلدار هم آغوش نشده بود
قبل از آنکه عثمان با مال خاتون مواصلت نماید و پیش از آنکه ادب علی از استقرار عشق و استقامت محبت عثمان متاثر
شود و دختر را از او مضایقه نماید از تعبیر خوابیکه آنجوان جوان بخت دیده بود متنبه شده دختر ماه پیکر خود را بدو داد تفصیل
خواب عثمان بدین نهجست که یکشبی عثمان در خانه ادب علی مهمان بود در همینکه وقت استراحت شد بمضمون الصبر مفتاح الفرج در
کمال صبر و سکون جامه برکند و بجامه خواب درآمد بخیال وصال دلدار سر بر بالین راحت نهاد در همینکه علایق نفسانی را از معالم
کون و فساد دبیر بصور مثالیه در برابر دیده هم گذارده او مصور شدند و بنظر معنی ملاحظه عالم روحانی را نموده و در آن وادی
خالی از حساد و اعادی شیخ ادب علی و خود را به بشیخ نهیب ملاحظه کرد و از سینه ادب علی هلال ماه را دید که طالع شده بنای عروج
گذاشت و در پی عروج و کم کم رو ببزرگ شدن نهاد در همین که بدر شد بنای نزول گذارده بر عثمان نازل شده و در آغوش او غایب
گشت پس از آن درختی را دید که از ران او سر بر زد و بکمال شدت بنای ترقی نهاده عظمت و ابهت تمام حاصل کرد و شاخهای
عظیم برآورد و بالهای چتر بلند نمود بطوریکه شعبه های قوی او بر روی بحر و بر کشیده شدند و سایه او تا بآخرین حد و دهر سه قسمت زمین
گسترده گردید و در زیر او جبال قفقاز و اطلس و توروس و هاموس مانند ارکان اربعه خرگاه ابدی واقع بودند و از میان ریشه
های آن رود خانهای فرات و شط العرب و نیل و اتیر مانند نهرهایکه مخصوص آبادان اطراف و جوانب آن درخت بهشتی شجر
باشند خارج میشدند رودخانهای پر از کشتیها و دریاها مملو از سفاین بوده خرمن های زینت افزای صحراها مینمودند اشجار خضر اوراق
جنگلها مانند تاجهای زمردنشان فرق فرقدان سای جبال و تلال را میپوشانیدند و از آن کوههای کیهان شکوه چشمه های آب

خوش گوار

خوشگوار روان بود که سبزه های مینا رنگ چمنها را آبیاری میکردند و خیابانهای مشحون بگلهای رنگارنگ و
سروهای آزاد میکشیدند در آن ولایت وسیعه بلدانهای آبادان بشمار نمودار بود که گنبدهای عالی و مناره های متعالی آنها با ستون
های ستون بشکوه و مخروط های عظیم که اطراف و جوانب آنها از نور هلال قمر منور بود دیده نظارگیان را خیره مینمود از منارهای مساجد
و معابد آواز استغاثه عابدان و صلوات ستعدی زاهدان میآمد که با الحان طوطیان شیرین بیان و نغمات بلبلان پرگوی
واقعه در شاخسار آن درخت عالی رتبه که برگهای ضخیم آن بترکیب شمشیر بود مخلوط میشد جمیع این نغمات نغمه سرای که در شاخه های آن شجر
عالی همه مشغول خواندن نغمه سرودی بودند که ناگاه بادشدیدی در وزید و برگهای شمشیر آسای آنرا بجانب شهرها روان داد آن جانب
شهر قسطنطنیه که اغلب آن برگها رو بآن سمت بود و این شهر در میان اتصال دو دریا مانند یک الماس درخشنده بود که در بین دو
یاقوت لاجوردی رنگ و دو زمرد واقع باشد و این جواهر را نگین یک حلقه وسیعی مینمود که احاطه برکل عالم داشته باشد
عثمان در حالیکه مبهوت الخلقه را بانگشت خود بگذارد ناگاه از خواب بیدار شد تعبیر این خواب که دلالت بر تسلط عامه
یک سلسله علیه خارج شده از پشت ادب علی و عثمان میکرد جمیع موانعی را که سد راه اتصال عثمان با مال خاتون تام حسن که در خوبی
مانند بدر تمام بجلوه گری برآمده در آغوش عثمان پنهان شده بود از پیش برداشت لیکن عروسی ایشان جشنی را که سلاطین جهان در عروسیها
مرتب میدارند نداشت بلکه بقانون شریعت محمدی و آدابی را که آنجناب رفتار فرموده بودند اتصال العاشق بالمعشوق خود در
داد و یکی از شاگردان جوان شیخ ادب علی که بسیار باورع و تقوی بود و تورود نام داشت عقد ایشان را ببست و در ضمن
العقد از عثمان خواهش کرد که عند القدرة والاستطاعة در جوار مسجدیکه در کنار رودخانه واقع شده با شاکنی و بدید عثمان پس از
آنکه حاکم باستقلال شد وعده خود را وفا نموده مسجدی متصف بهمان صفات ساخته و املاکی چند از برای موقوفات آن مقرر
داشته بتورود مفوض داشت که در دویست سال بعد از عثمان اولاد تورود آن موقوفات را متصرف بودند اهل مشرق زمین
اقبال و ادبار اشخاص را منوط بخوابهای مربوط بعلاماتهائیکه احتمال میدهند میدانند چنانچه مانندان ها در سیر و بن سلطان
والاشان ایران را میگویند در خواب دید بائیکه از او دفع شد نزدیک بود کل ممالک آسیا غرق شود و همچنین بادر چنگیز
جهانسوز در خواب آتشی بفرج خود فرود آمد دید و از دامن زر باربرداشته چنگیز فتنه انگیز را ابتداء مشرق زمین گرفته بار

خواب بازسلطنهٔ اشخاص را از مرغ دولت فال و استدلال میکنند بانظریکه در بالای سر کرس که آن مرغ بال گستر اند استدلال مینمایند که یکروزی زمام سلطنه بقبضهٔ اقتدار آنشخص درخواهد آمد ایرانیان و اتراک مرغ دولت را که هما نام دارد اعجب طیور جارحه میدانند بعلت اینکه هیچ حیوانی را جهه غذای خود شکار نمیکند و از اعضای آنهائیکه دیگران کشته اند میخورد و باینجهت تمامی اطفال خود را در زیر پرهای وسیع خود جمع نموده اهتمام کامل در رعایت و حراست آنها بجا میاورد در مصر بهادر سکوک مرموزهٔ خود که صورت سلاطین را کشیده اند در بالای سر آنها مرغ دولت را کشیده اند که پر و بال گسترده قلم قانون نگار را در یک چنگ که علامت تسلط و اقتدار کلی را در چنگال دیگر دارد در شاهنامه سیمرغ را ذکر میکنند و میگویند که پهلوانان از پرهای آن بجای طلسم تلقی بر سر خود میزدند و سیمرغ عقاب به سر است که در کتاب زند اوستا مذکور است و نیز در مصر خطاب در وقت خواندن احکام سلاطین از پر باشه تلق بر سر خود میزدند ملکهٔ اعظمی که در تاریخ قدیم ایران پیش از اسکندر ضبط و ثبت است همای نام داشته و قصر هزار ستون تخت جمشید از بناهای او است لفظ همایون در اصطلاح ایرانیان و اتراک بسیار متداول است و در زبان فرانسه بجای آن لفظ رویال و امپریال استعمال میکنند و رومیها اکتوس ذکر مینمایند پس بنظر چنین میرسد که مرغ همایون فال همای پرا و سایه‌گستر شود و نیکو خصال سلطانیست که آن مبارک سیر انتخاب نماید در ظل ظلیل آن شهریار عالیمقدار رعایا و سپاهی معمور مملکت وسیع آباد دان خواهد بود در میان بخارها بجای آن از عقاب تفال مینمودند چنانچه تاکن بلقب اینکه عمود بیاد شاهی رسیده رعیت ساده بود روزی عقابی کلاه خود او را از سرش در ربود و بازبرسرش گذاشت نشان تال حال او را بدولت و اقبال فال زدند و بهمان طور نیز شد چنانچه مترجم در حاشیه مختصر از احوال او نگاشته است بهمین طورها درویش پاکیدامنی که ابدال قمرال نام داشت عثمان ابن ارطغرل را توصیف و تعریف نموده بتحصیل رتبهٔ عالی مرتبهٔ سلطنه ترغیب و تحریص نمود چنانچه در شکارگاهی که با ارطغرل و عثمان مشغول جنگ مخالفان بودند درویش مشار الیه همائی را دید که بر سر عثمان بسایه گستر شده بود فایدهٔ آن سایه بلند پایه را بدان جوان والاشان حکایت کرد و او را عثمان بتصرف آقتی دکیز قرار داد که در تسلط برادر یا و آسیا نوید داد عثمان از این پیشگوئی درویش تفکر کیش که حقیقت تقدیر تسلط زمین را اکرده بود ممنون شده و قول او را سند معتبر داشت یکی از شمشیرهای خاصه خود را با یک جام بنیاز درویش کرده وعده نمود که مسجدی هم از برای او بسازد جهه

[illegible]

وفاکردن بوعدهٔ خود نوشته بدرویش داد و مشار الیه مادامیکه عثمان مشغول تحصیل فتوحات بود با شمشیر در پهلوی و جهاد مینمود همینکه سلطان عثمان بدرجهٔ اعلای سلطنهٔ استقلال یافت در شکارگاهی که ابدال نیکو خصال آن بشارت پادشاهی را داده بود مسجدی از برای درویش بنا نهاد و همان شمشیر با جام مذکور در آن مسجد از بابت علامت گذارده شد تا سلاطین آتیه که جانشینان او و از نسل عثمان میشوند از کارهای نیکو و مبنیات خیریه غافل نبوزند چنانچه ایشان نیز در این خصوص کوتاهی نکرده مساجد بسیار و معابد بیشمار بنا نهادند شکارگاهی که واقع است فیمابین کوه تومانیج و الملت اولین میدان جنگی بود که عثمان در حیات پدرش ارطغرل در آنجا غالب آمد بعد از آن پدر پسر مرد و با سردار یونانی که حاکم بیلجیق بود در آن حال و داد و دوستی راه رفت شد و آن قلعه محکمیست که در مابین ولایات بورسا و نیکی شهر و ییلاق آباد و لفک واقع و در جنوب ینیق و شمال ازنیق اتفاق افتاده است لیکن حکمرانان قلعه ارتوقما که در شب کوه الملت و در سر راه بورسا و کوتاهیه اتفاق افتاده است و اتراک انجا را اینگول نام نهادند همیشه معبر ایدی و کند رخیدی رمه عثمان را مشوش میداشتند و ییلاق و قشلاق اینها را مغشوش و مختل میکرد ارطغرل بجهة اطمینان از اموال و اموال و احشام خود قرار دوستانه با حاکم بیلجیق گذاشت که ایلات او در وقت نقل از قشلاق به ییلاقات کوهستان اشیاء و اموال نقلیه خود را در قلعه او بسپارند و پس از مراجعت باز پس ستانند حاکم مشار الیه تکلیف او را قبول کرد بشرط انکه اشیاء را مردان مسلح به قلعه نیاورند بلکه زنان و اطفال مباشر حمل و نقل آنها باشند شرط مقرری در کمال صداقت رعایت شد اشیاء امانتی با نهایت امنی و دیانت حفظ نموده در وقت رجعت از ییلاق تحویل حاملین میکردند و عثمان در هر دفعه از تشریفات ایلاتی و پیشکات احشامی که عبارت از نمدها و زیلوها و فرشهای سنگین که اکنون نیز قبایل ترکمانی میمالند و میبافند بحاکم بیلجیق تعارف میکرد همچنین از جلبهای اسبی و حکمیای پنیر و کمندها و ظرفهای پر از عسل و پوستهای بره که تحف صحرانشینان است هدیه میداد و میداد در آخر چون عثمان نتوانست زیاده بر این متحمل جسارات حاکم اینگول شود لهذا با قبادار رشید پدرش مثل اقجه قوجه و عبدالرحمن غازی و بعضی دیگر از دوستان صدیق خود که قونور آلپ و تورغود آلپ و حاجی غود آلپ باشند هم عهد و متفق شده با شاد نفر مرد جنگی زبده کرده و قرار دادند که قلعهٔ اینگول عنقریبا تاخته بتصرف در آورند ایمنقد در سنه ۶۸۱ هجری که مطابق سنه ۱۲۸۲ عیسوی است بهمراه افتادند قلعه مزبور از اتفاق عثمان با سایرین مجرگشته جمعیتی فراهم آورده و در شکارگاهی در کمینگاه منتظر و صد نفر سوار شدند همین عثمان با

خود بدانجا رسید جرئی صعب مابین ایشان اتفاق افتاد و برادرزاده عثمان که بیک خواجه پسر ساروجه باشد در آن جنگ کشته
شد و در خروجگاه لشکر در زمین قریهٔ حمزه بیک دفن کردند مدفن او در جوار یک کاروانسرای خرابه واقع است محمد زرم آنرا نقطه
است اکر عثمان را یک شخص علیوی ار کمین نشستن رئیس آی گول خبر نمیداد احتمال میرفت که نتوانند تاب مقاومت سپاه و ردوان
هیئوی را مورخین ترک آرتوباس مینامند دو سه روز بعد از این جنگ عثمان بجهة غلبه بر خصم با صد مرد مبارز نامی بر سر قلعه اولا
که در پشت کوه ایلمپ و در حوالی قلعه آی گول واقع است رفت اهل قلعه بدون جنگ قلعه را تسلیم کردند عثمان اموال آنها را غارت
کرده خودشان را با اسیر برد امیر جه عوض اینکه حاکم آی گول را منزل و پریشان کند بر آن وا داشت که حتی المقدور در مقابل
دشمن ایستادگی نماید و تن بذل اسیری در ندهد بنا علی هذا با حاکم قراجه حصار که پنجاه سال قبل ارطغرل فتح کرده بود و در عهد
علاء الدین دویم مجدداً یونانیان گرفته هنوز در تصرف خود داشتند اتفاق کرده بر قیقت یکدیگر رو بدفع عثمان بنهادند در
نزدیکی تومانیج در اغر بجه تقارب فیستین اتفاق افتاد رزمی هولناک با هم کردند ساروجه برادر کتیر عثمان در آن معرکه کشته شد در پای
درخت صنوبری از اسب در غلطید مورخین ترک میگویند که در همان شب اندرخت نور باران شد حالا نیز آن صنوبر نور باران
شده میگویند و محترمش میدارند از این قسم عقاید در میان روم و میان قدیم نیز متداول بوده است چنانچه زمین حوالی درخت انجیر
رومولوس را احترام میکردند خلاصه در همان حین که کهین برادر عثمان از دیگران ننگانی پیاده شد قلاموس نام جوان برین برادران
حاکم قراجه حصار زخم یکی از سواران عثمانی از اسب مبادرت در غلطید و پس از آنکه جان از تقاضای ارواح تسلیم نماید عثمان با آواز بلند
حکم بدریدن شکم او فرمود هنوز آن مکان را سک شکم دریده میگویند و این اولین علامت قساوت عثمانیان بود که بر تعصب ایشان
مغلوب و ورکرد و مدت پانصد سال امتداد یافت در همین سال سلطان علاء الدین سیم سلجوقی در سواحل پرسوتید و
صحرای پیقا شکست فاحشی به سپاه تاتار مغول داده از این قسم پرچمها از خود بروز داد علاء الدین بجهات عثمان که حافظ سرحدات
او بود لشکر کشیده با اتفاق عثمان بمحاصرهٔ قراجه حصار پرداخت در آن بین خبر رسید که سپاه تاتار بسرداری بیجار اینکیلی را گرفته
آتش در آن بلده زده اند علاء الدین امر محاصره را بعهدهٔ عثمان گذاشته خود بعزم رزم تاتار به ایرشس کشور راند حاضر آورد
و با بدکرمانی با آنکروه در حصال مقابل شده رزمی رستمانه راند و حریف را از مقابل براند شکستی فاحش داد و در مشهای سنت

غلبه کرده علامات خونین و آثار جلادت آمیز از آن فتح نامدار بر پا کرد همچنانکه سلطان با تاتاریه را منهدم ساخت عثمان نیز قلعه‌ها
را که کاهی قراجه حصار و کاهی قراجه شهر میگویند مفتوح ساخت ارطغرل که در همین سال داعی حق را لبیک اجابت گفت چند ماهی قبل از
وفات این خشنودی را حاصل کرد که فرزند ارجمندش عثمان کار جوانی او را پیش گرفت و همین قلعه را که پنجاه سال قبل ارطغرل
مفتوح با خود محاصره نموده بود ثمرة الفؤادش پس از اینمدت مدید مجدداً فتح کرد و نام نامی پدر را با اسم گرامی خود در افواه و السنه
سایر و دایر کردانید پس از ارتحال ارطغرل از عالم فانی چند نگذشت که در همان سال خداوند حرم خاطر عثمان را بجمال فرزند دلبندش
اورخان تسلی بخش شد و سال بعد که ۱۲۸۹ سنه عیسوی مطابق ۶۸۸ سنه هجری باشد سلطان علاء الدین ثالث در عوض خدمات جلادت آیات
عثمان ولایت قراجه حصار را که بنیروی بازوان او مفتوح شده بود بجلادتش بخشید و از علامات سلطنت طبل و علم و دم اسب تجیه
او فرستاد اق تمور برادرزاده عثمان با این علامات مذکوره حامل بود و بحضور عم میاورد عثمان در حالتیکه نقاره خانه نواخته شدی
از هر طرف بنوازش در آمده بود قدمی چند باستقبال آن عطیات جلالت و افتخار شتافت و چند زمانی دست ادب بر سینه نهاده
از باب احترام در مقابل آن اشیا بایستاد بعد از سلطان عثمان جانشینانش هم این رسم را مراعات میکردند و در پنج وقت عبادت
که نقاره خانه میزدند ایشان بر سر پا ایستاده دستها را بر سینه مینهادند تا آنکه سلطان محمد فاتح این رسم را برانداخت و گویند دویست
سال از برای رعایت یک اعلامات افتخار و تثبیت نعمات مدیده سلطان عثمان پس از آنکه مشرف بر ثقات متعصبه فوقی دید اول این بجمل
بر این شد که کلیسی را تبدیل به مساجد نموده تعیین امامی نیز از برای عبادت خلایق فرماید همچنین تکفیر خطیب با نکیفر قاضی قرار بدهد
در روزهای جمعه که ایام معامله و داد و ستد خلق بود اکر نزاع و مرافعه در میان بعضی از اهل بازار اتفاق افتد قاضی موافق
احکام شرع در میان ایشان حکم نماید در این خصوصات با پدر زن خود شیخ ادب علی و برادر خود کوندوز الپ و ترتیب دیگر از
رفقای جنگ خود که تورغود الپ و حسن الپ و اخو دالپ باشند مصلحت کرد ایشان بصلاح آن دیدند که اول از سلطان اجازه
حاصل کند و از قرار فرمان قانون فرماید بنابراین فقرات مرقومه را بپایه سریر سلطانی عرضه داشت و براجرای آنها اذن حاصل
نموده نماز جماعت را بروز جمعه مقرر داشت و تورصون فقیه که شاگرد ادب علی از برای ادا نمودن خطبه و قضاوت
و انتظام جمعه بازار معین کردید بطوریکه ملاحظه شان و مذهب احدی را ننموده آنچه موافق عدالت و شرع است قضاوت نماید

هم در آن ایام مرافعه فیما بین یکنفر مسلمان از رعایای علی شیر قرمیانی که با عثمان همسایه و هم کیش بود و یکنفر علیوی که از باج گذاران
حاکم یونانی بوده اتفاق افتاد سلطان عثمان محض رعایت عدالت از علیوی حمایت کرده و با مواخذه در عقب بعد که جمعه
بازار شد جمعیت زیاد در بازار شد و عدالت پسر ارطغرل باعث رواج بازار و آباد در ولایت قراجه حصار گردید گذشته از این
فقره از قرار این خارجه معلوم میشود که سلطان عثمان را در این ضمن یک ملاحظه دولتی نیز بوده است بعلت اینکه علی شیر حاکم کرمیان
که بخود سری حکومت میکرد بجلب شوکت و قدرت دم از برابری زده در مقابل و قریب بزرگی بود و در ترقی کارش مانع عظیمی بنظر
میامد و علامات نقض و کین از رفتارش و سلوکش استنباط میشد و حال آنکه حاکم بیلجیق همیشه با عثمان دوست بود و در صدد میلاق
اموال عثمان و ایلش را در قلعه خود بامانت نگاه میداشت و پیوسته حقوق همسایگی و دوستی را رعایت مینمود لیکن دوست صدیق
و رفیق شفیق عثمان کوسه میخال حاکم قلعه خرمنجیق بود که واقع است در شیب دامنه غربی کوه المپ و در نزدیکی اورنوس اتفاق افتاد
است راهزنی و غارتگری عثمان برادرش ایشان و امداد داد و شد که در سر راه بوی گردند اول از کوه المپ بسمت تباره و قنادسورگون در
حرکت آمدند که از آنجا گذر رودخانه سقاریا سهل العبور بود در آنجا یکی از یاران صادق بنیان ارطغرل صمصامه نام
ملحق شد و در نواحی توبی اشتاسانی نام ولایت کلمدرد اشت بدلالت در راه نمائی او راه پیمانشدند بطرف طاراقلی دونای
دمود ری نفرستند طاراقلی که نسخه طاراقچی نیز میگویند دمحی شاه بیسار نو بهت نه فرسخ در سمت شرقی گذر سقاریا واقع است
دولتمندی ساکنان آنجا که همه صاحبان صنعت و حرفت بودند و از قماش تراشی و پارچه بسیار از وضاعی بهم بسته مالی
اندوخته بودند حرص و شره آن قوم را بطرف خود در کشید و آن گروه شقاوت پژوه تحت بدان جانب تاختن کرده هر
چه یافتند یغما بردند و پنج فرسخ و نیم بالاتر از طاراقلی قصبه قوناق واقع و نه فرسخ و نیم دورتر از آنجا مدینه الفاق
افتاده است که آخرین غارت گاه آن غارتگران منظور شده بود در این شهر که واقع است فیما بین دو کوه بعد را بواسطه
دو مسجدی که سلاطین عالیمقدار عثمانی سلطان بایزید اول و سلطان سلیمان اول ساخته شد معمور و مرغوب که دیده میشد آنجا در زمان
سوزن خیاطی معروف و مشهور بود چنانچه اغلب سوزن سازان اسلامبول از اهل آن شهر بودند القصه گروه غارتگران
آن دو شهر آباد را که ساکنانش مصنف کاران بکار آمد آن نواحی بودند تاراج کرده احمال و اثقال غنایم را با اتفاق خود

از کنار

از کنار رودخانه مدرینا که داخل سقاریا میشود آورده از آنجا به المپ و شهر بیلجیق رفته بقراجه حصار وارد شدند پس از آن
مدت هشت سال در گذشت و عثمان را با احدی از همجواران خود جدال و نزاعی روی نداد و در کمال آسودگی و استراحت مشغول
خود و قوت کارهای خود گردید بحدیکه محسود جمیع همسایگان خویش گردید حتی حاکم بیلجیق که با عثمان دم از دوستی و مودت میزد
اوضاع و اسباب ایل و الوس او را در قلعه خود محافظت و مجاورت مینمود شروع بتشویش شدن از ترقی کار عثمان نموده که
عظمت و جلالت او حسد میبرد در آن بین کوسه میخال عروسی دختر خود را که داشت که به پسر قالالوس که در جنگ اینه گول کشته شده
بود میداد و بخیال اینکه حکام اطراف را با عثمان دوست صادق تمام کند همه را وعده گرفته جهة اجتماع آنها در آن مجلس تجارت
زیاد کشیده بود چون مجلس منعقد شد و یاران جمع گشتند سرها از بخار باده ناب اندکی گرم و با التهاب شد کوسه میخال طرح
گفتگو در انداخته فضایل مفصل از عثمان و مناقب او بیان نمود و همه را بدوستی و اطاعت او تکلیف کرد ایشان الحاح او اکثر
تکالیف دوستانه کوسه میخال را قبول نمایند سعی کردند که او را نیز در عداوت عثمان با خود متفق نمایند و بدستیاری او
بر عثمان غالب آیند و از میانش بر گیرند قرار بر آن دادند که چون در آن نزدیکیها حاکم بیلجیق دختر حاکم یار حصار را برای خود
عروسی مینماید بواسطه سابقه دوستی که فیما بین عثمان و حاکم مشار الیه است او را نیز بمجلس وعده بگیرند و کارش را فیصل بدهند
کوسه میخال ظاهرا با ایشان متفق شد لیکن ماجرا را چنانکه گذشته بود بعثمان اعلام نمود همینکه عثمان از جشن خبردار و وعده گرفته شد
مشار الیه در کمال خرمی وعده حضور داد و یک گله گوسفند برسم هدیه جهة مخارج عروسی جهة دوست ناجوانمرد خود که حاکم
بیلجیق باشد فرستاد و خواهش نمود که مثل سالهای گذشته اذن بدهد که اشیاء قیمتی و اموال نفیسه ایل و الوس خود را
بصحبت زنان بقلعه روانه دارد که پس از اتمام عروسی از آنجا بگیرد به ییلاق توجه نماید حاکم بیلجیق از این مرحله بسیار
خوشوقت شد و اذن داد که احمال و اثقال را کماکان سابق نزد او فرستند و پیش خود میگفت که چون عثمان را از
میان بگیریم اموال او را نیز بحیطه ضبط در میاوریم قرار بر آن داد که یکشب پیش از انعقاد عروسی اموال عثمان و چهل که
بقلعه بفرستد تا نماید در شب موعود عثمان سی و نه نفر از مردان کار و دلیران شمشیرزن خنجر گذار را ملبس بلباس زنان نموده
اسبابان تیز آهنگ و خنگان بلنگ جنگ را از نفایس امتعه خود که شمشیر تیر و خنجر و ناوک دلدوز و نیزه جانگداز بود

بار کرده و بدون ممانعت احدی بقلعه در آمدند و در حال بسهولت آن حصن حصین را متصرف شدند بعد از آنکه اغلب سکنه و
سپاهی آنجا بعروسی حاکم رفته بودند و خبر از این ماجرا نداشتند عثمان پس از آنکه کارها خود را منظم کرد و در جاها لازم چند
نفر از دلاوران که لازم بود گذاشت باقی را خود در برداشته در شکه قالیدار الس که سر راه حاکم بیلجیق بود در کمینگاه نشست حاکم مزبور
خیال ضبط اموال عثمان و قتل او در دست ستمی و بی خرامان تر از طاوس داده بصد هزار شوق و شعف و مسکن جو
میرفت که یک ناگاه عثمان از کمینگاه دلاوری در آمده با شمشیر آخته بر سر آن بخت برگشته در تاخت و بیک زخم جان شیرینش را
روانه بارگاه قابض ارواح ساخت دلبر شیرین تر از جانش را که در آسمان دلبری در مملکت گرگ مهری بود تابنده و در
فلک دلربائی بولایت یونان خورشیدی بود درخشنده در پنجه اقتدار عثمان اسیر و دستگیر شد آن دختر سیمین بر
از بس نکو منظر و لطیف پیکر بود که یونانیانش نوفر که بمعنی نیلوفر است مینامیدند چون حسن و جمال اورخان عنا
قامت زیبا صورت را مشاهده نمود از کمال وجاهت و منتهای صباحت او خوشدل شد و آن نوعروس حدیقه
ملاحت را نامزد نوحدیقه خود اورخان نمود و از آنجا مجلا بقلعه یار حصار بنیلوفر که حاکم یار حصار بود تاختن فرمود این قلعه
فیما بین برسا و انگوریه و نیکی شهر واقع است بدین طریق که از نیکی شهر وقتی که بکوتاهیه میروند از جاده بیکور راه قلعه یار
حصار واقع بود امروز نیز از آن قلعه یک مسجد و چند حمام باقی مانده است بالجمله عثمان بر سر آن قلعه رفت و مفتوح
نمود و در همان حین طورغود آلپ که یکی از سرداران عثمان بود آق گول را فتح کرد از فتوحات متمم این قلعه که در
اوان سنه ۱۲۹۹ عیسوی مطابق سنه ۶۹۹ هجری که اواخر قرن هفتم هجری و قرن سیزدهم عیسوی بود پایه دولت عثمان بدرجه
اعلای سلطنت ارتقا یافت و در همین سال دولت سلاطین سلاجقه روم بانتها انجامید و عثمان در ممالک متصرفی خود
باستقلال و استبداد حکومت میراند و ابتدای تاریخ سلطنت این سلسله از آن زمان شروع شده است اسیر کردن
سلطان عثمان نیلوفر را شبیه به فرار سابین است بربودن زنهای طایفه سابین و تصرف قلعه بیلجیق شبیه فتح کردن
شهر تروا است اگرچه هر دو قصه را نسبت به افسانه بودن غلبه دارد ولیکن احتمال دارد که بعضی از این وقایع را اصلی
بوده خالی از راستی نباشند ربودن زنها قبل از طوایف سابین و بعد از آنها نیز اتفاق افتاده است تنهای
قبل از

قبل از خراب شدن شهر تروا در تاریخ قدیم ایران گرفتن قلعه رویین دژ را هم بطور نقل میکنند که اسفندیار با جمعی از
مردان سپاهی در لباس بازرگانان داخل قلعه شدند و در وقت معین حاکم قلعه را مستخلص کشته قلعه را در آوردند
تری پولی — متصرف شدند در همان وقت که عثمان بحیله کوره قلعه بیلجیق را متصرف در آورد قلعه طرابلس را سپاه قرمیان بتدبیر که
نظیر همین مکر بود ضبط کردند باین طریق که جمعی از لشکریان را بلباس تجارت با بارهای اسلحه و نقاره خانه که در میان جعبه‌ها
گذاشته بودند وارد شهر کردند و بحیطه تصرف در آوردند و بطوریکه عثمان در گرفتن بیلجیق حیله کرده بود علی شیر
حاکم قرمیان نیز بدو تقلید نمود ولیکن مطابق واقع چنان مینماید که این حیله را نویسندگان ترک بپادشاه خود بنسبت
داده‌اند و در حقیقه او از جای دیگر اخذ کرده است یا آنکه این امر از او هیچ صدور نیافته است اما در ربودن
نوعروس سابقه الذکر و نیلوفر بودن اسم وی شکی نیست اختلافی که هست در تاریخ گرفتن و طریقه تصرف نمودن
بیلجیق است رودخانه که صحرای بورسا را آب میدهد باسم نیلوفر است و همچنین پل بزرگ سنگی که در مقابر شهر
ساخته شده است یا مسجدی که در پای قلعه قریب بر که سمت حمامها میرود باسم نیلوفر و از مخلفات آن ملکه
نیک اختر است که اورخان را از او دو پسر پدید آمد که یکی سلطان مراد اول و دیگری سلیمان پاشا است و هم
چنین از مال خاتون نیز دو پسر بوجود آمد که یکی اورخان و یکی علاءالدین بود پس از آنکه علاءالدین آخرین سلطان
سلاجقه روم ببدترین وجهی کشته شد ملک سلاجقه چنانچه سابقا نیز مذکور گردید منقسم بده قسمت شد و در هر قسمتی حاکمی
مستقل حکومت میراند عثمان از قراریکه میگویند دوازده سال قبل از فوت علاءالدین در دارالحکومه خود
که قراجه حصار باشد خطبه را باسم خود حکم بخواندن فرموده بود باین واسطه لازم میاید که قبل از علاءالدین
علامات ثانی سلطنه اسلام را زیرا که عبارت از سکه زدن است بنام خود زده باشد لیکن چنان مینماید که در این مدت
دوازده سال اسم علاءالدین را در مقر حکومت عثمان بصاحب اختیاری و خداوندگاری در خطبه ادا مینمود
و عثمان باج ده و خراج گذار علاءالدین محسوب میشد اسم عثمان در خطبه ادا نشد مگر بعد از علاءالدین و سکه بنام اولی
حکمداران این سلسله نشد مگر در عهد اورخان چنانچه پس از این مذکور خواهد شد عثمان همین که مالک باستقلال

ممالک واقعه در اطراف کوه المپ شد حکومت اسنا را فیما بین برادران گرامی و پهلوانان نامی که در فتوحات و قعه
او را امداد نموده بودند تقسیم نمود چنانچه پسر خود اورخان را در حد جنوبی مملکت خود که قراجه حصار باشد حکمران کرد و برادر
خود کوندوز الپ را بحکومت اسکی شهر مأمور نمود و اختیار آن آتی را بایون حصار تصرف اغودلپ داد و حسن الپ را
بضبط یار حصار فرستاد و آینه گول را که بدست تورغود الپ مفتوح شده بود بخود بخشش واگذار کرد و ملا حسن ملحوق را در حق
درادیش و مشایخ مقرر داشته تولیت آن را بمدرزان خود اده بعلی واگذار کرد که با مال خاتون زن عثمان و
علاءالدین پسر کوچک مشار الیه در آنجا توطن داشتند و دار الحکومه خود را در ینکی شهر که بحد شمالی ولایات او واقع بود
قرار داد و این ولایات را طول و عرض که در یک روز طول آن را می شد طی کرد و از همه طرف بسلطان آنی محدود
میشد که امروز یکی از معدود سنجاق و دهیت و پنج حاکم نشین دولت وسیعه عثمانلو است این بود آغاز حقیرانه کار آنید و لت
در دو سال قبل از اتمام قرن سیزدهم عیسوی که مقارن سنه ۷۰۰ هجری باشد و یکصد و پنجاه سال برای این مقدمه گذشت تا
دراینید ولت و جلالی در این ملت پدید آمد و آن پس از فتح شهر قسطنطنیه بود و یکصد و نود سال بعد از این فتح مبین روز
بروز اقتدار آل عثمان زیادتر شد تا اینکه جزیره چشمه را که جزیره قبرس باشد متصرف شد با علی درجه بزرگی و سلطنه سید
و چهارصد سال بعد از برقرار شدن حکمرانی و خداوندگاری این دودمان مصالحه کارلوس اتفاق افتاد که اولین علامت
تنزل و انحلال ایشان بود و این فقره تیرویا فیوما تر ایدا یافت تا مصالحه کیناریج در اوان نصف آخر قرن سیزدهم مسیحی
اتفاق افتاد و تا این ایام هنوز همان حالت برقرار مانده است بلکه آثار عجز و انکسار و علامات قهر و قهقرای حال شان
مینماید که بیشتر شود و زیاده گردد بالجمله در آخر قرن سیزدهم عیسوی که اوان سنه ۷۰۰ هجری باشد دولت سلاجقه روم با
انجامید و بنای سلطنه عثمان شد و دویست سال بعد از تصرف صلیب پرستان بیت المقدس را و شش سال پس از بیرون
رفتن ملکه از دست ایشان در آسیا و اروپا کارهای بزرگ اتفاق افتاد و حادثه ها غریب روی داد و از قلق و
اضطراب خلق چنان مینمود که مزاج و طبیعت عالم روبفساد گذاشته است چنانچه مغولها شام را خشد و در آن میانه
زلزله عظیم واقع شده در بلاد جزیره که مزوپوتامیا باشد از هوا عقرب بارید و در آسیای صغیر فیمابین طوایف عثمانی

دو قرمانی

دو قرمانی حرب صعب اتفاق افتاد که باز مدت یکصد سال این طایفه خیره خط تفوق خود را نسبت بعثمانیها مینمودند
گذشته از این اتفاقات عجیبه که در تاریخ آسیا و اروپا ضبط است مورخین عصر عثمان و اسم او اسنادهای
بزرگ میدهند چنانچه میگویند که از اول هجرت نبوی تا هشتصد سال بعد در سر هر صد سال که باعتقاد ما در هر رأس مائه
باشد یک پادشاه عظیم الشأنی ظهور کرد که بر اغلب ربع مسکون تسلط یافت بانیطور که در رأس مائه ثانی عمر ابن
عبد العزیز ظهور کرد که اعدل خلفای بنی امیه است و در رأس مائه ثالث مأمون الرشید عباسی بر سریر خلافت
نشست و در مائه رابعه عبید الله مهدی در افریقا واضع خلافت خلفای فاطمی شد و در مائه خامسه خلافت القادر
بالله عباسی شروع کرد که مدت چهل سال طول کشید و در رأس مائه سادسه ظهور چنگیز خان شد و در مائه هشتم سلطان
عثمان ابن ارطغرل ابن سلیمان بروز کرد و در سریر سلطنت تمکن یافت این بود تفصیل شرافتی که مورخان ترک
بعصر سلطنت عثمان بسته اند و امتیازی که نسبت باسم این پادشاه میدهند از این قرار است که میگویند بعد از خلیفه
سیم خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه هیچ پادشاهی با شکوه سلطان عثمان با این اسم قدم بر تخت سلطنت
اسلام نگذاشته بود عثمان خلیفه صاحب دو لقب مفاخرت حسب بود که یکی جامع القرآن و یکی ذوالنورین
باشد و سبب گرفتن این دو لقب بر اهل اسلام معلوم است و چون اهل اروپا احتمال میرود که ندانند لهذا گفته میشود
که ذوالنورین از آن جهت میگفتند که با دو اختر برج نبوت و دو دختر حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
مزاوجت کرده بود و جامع القرآن باو لقب گرفت که آیات متفرقه کلام مجید را جمع نموده بیک مجلد ساخت
در عهد خلافت او سپاه اسلام از کنار جیحون تا ساحل بوسفور را مفتوح ساختند از ممالک ایران خراسان و
مرو و بلخ و اصفهان و فارس را گرفتند و از اروپا جزایر قبرس و کریت و رودس را فتح کردند و قسطنطنیه را
اعراب دفعه اول بسرداری معاویه محاصره نمودند و قارن خاقان ترکستان را با یزدجرد آخرین خسرو
ایران از میان برداشتند و دولت چندین ساله عجم را برهم زده پایمال نمودند از برکت این اسم بود که سلطان
عثمان هشتصد بعد از هجرت با آن همه قدرت السلطنه رسید چنانچه مناسبت های دیگر نیز از برای جلالت نام

او بیان می کنند و بنا از این قرارند که چون اهل اسلام را بجهة مضمون الاسماء تنزل من السماء در اسامی اشخاص
اعتقاد خاصی هست و از اینکه عثمان در لغت عرب بمعنی شکننده استخوان است با مرغ دولت که همای باشد به
واسطه شکستن استخوان جانوران نسبت تامی دارد و همچنین چون این عثمان از اولاد کوکهان است و اوخ پسر
بزرگ اغوزخان بود که کمان را شکسته ملقب بوزوق شدند رابطه های کلی با اسم عثمان دارد و شکستن لشکرها و جز
بقاع و فتح قلاع که از او دیده شد همه یمن این اسم بوده است مع القصه چون آثار دولت و علامات اقبال
عثمان را از قراری که مورخان ترک بیان کرده بودند مذکور داشتیم آغاز اقتدار و ابتدای لشکرکشی های او را
مرقوم میداریم و آن بدین تفصیل است که قلعه کوپری حصار بلا فاصله در پیش قلعه ینکی شهر دار الحکومه عثمان
واقع است و اوقاتی را که عثمان با حاکم بیلجیق دوست بود چندین بار برای این قلعه تاختن کرد و کاری از پیش
نبرد و حاکم بیلجیق چون با حاکم کوپری حصار دشمن بود عثمان را در محلی که موسوم است بچقر پناری یعنی چشمه ابخر
مهمانی کرده بطوی داد پس از آنکه در جشن گاه حاضر شدند عثمان تکلیف کرد که دست او را از بابت تملق
و احترام ببوسد عثمان از این تکلیف متغیر شده سلسله دوستی را با حاکم مشار الیه از هم در گسیخت و چندی
نگذشت که قلعه بیلجیق را بتصرف خود در آورد باین واسطه گرفتن کوپری حصار یک چندی بتعویق افتاد تا اینکه
حکومت عثمان استقلال یافت و سکه و خطبه را بنام خود کرده در ولایات خود قاضی قرار داد و برامتعه
واقمشه که بیازار مملکت او در می آید باج و خراج معین نمود آنوقت بخیال گرفتن کوپری حصار افتاد و در این
خصوص با یاران و سرداران خود مشورت نمود از اهل مشورت یکی دوندار عم پیر عثمان بود که هشتاد سال قبل
از این در اختلاط بمصاحبت برادرش بولایت روم رفته بود و در این وقت قریب بنود سال از عمر او
رفته بود و در حین مشورت عثمان را از لشکرکشیدن بسمت کوپری حصار ممانعت نمود و گفت که با
وجود دشمنان قوی که او را از اطراف احاطه دارند و مترصد بهانه هستند که در دفع عثمان با یکدیگر
متفق شوند چنانچه حاکم قرمیان از پیش رو و سردار سرحدات یونانی از پشت سر در کمال عداوت
دکینه

در کینه منتظر وقت میباشند از حزم و احتیاط بعید است که باین زودی بهار و به تسخیر کوپری
حصار نهاده شود سلطان عثمان را نصیحت عم محترم موافق مزاج نیفتاده غضب آلود گشت و خشم چنان
بالا گرفت که تیری بر کمان نهاده سینه بی کینه آن پیر خوش تدبیر را هدف پیکان نا انصافی ساخت
بیچاره پیر بی تقصیر بهمان زخم در همان آن در گذشت از این قتل ناحق معلوم میشود که در ابتدای کار
بنای این گروه تا چه حد به بی انصافی و بی مروتی بوده است قبر دوندار در سر راهی که از چاقر پناری　　چاقر پناری یعنی چشمه شراب
به کوپری حصار میروند در میان سردابی واقع است این قتل عموی عثمان در ابتدای کار و آغاز
جهانگیری و اقتدار شباهت دارد به ابتدای سلطنت اولین قیصر رومیان و برادر کشتن او
که از ارتکاب این قتل راه سلطنت و پادشاهی را از برای خود صاف و هموار نمود لیکن قتلی را
که عثمان مرتکب شده است تاریخ بهتر تصدیق و تصحیح کرده است تا قتل رومولوس برادر خود را ادریس
که مورخ معتبر عثمانیان است خود میگوید که از کارهای زشت و اعمال قبیحه این سلسله ذکری نخواهد کرد
که مایه بدنامی اعقاب و نسل این دودمان شود با این احوال قتل دوندار را بطوری که ما ذکر کردیم
بیان مینماید در صورتیکه مداحان عثمانی خونی را که عثمان ریخته مدح و تمجید مینمایند پس چه خیال باید
کرد در خصوص کارهائی که در ظلمت اغماض و فراموشی پنهان مانده نعش دوندار در مدفن دالان درازی
واقع شد که اولاد عثمان در ابتدای جلوس از نعش برادران خود آن را مملو ساخته اند خلاصه
چون عثمان عم خود دوندار را کشت لشکر بکوپری حصار کشید و آن جا را مفتوح ساخت و بعد
از این فتح طامعه اش بحرکت آمده میل بگرفتن قلاع همجوار آن جا که در حوالی نیس واقع بودند
کرد که عبارت از قلاع دمبوو قوبول حصار و مارمارا باشند گذشته از میل طبیعی سلطان
عثمان متصرف کردن این قلاع دو علت دیگر بهم رسیده بودند که باعث توجه خاطر او باین امر
خطیر شدند یکی پریشانی اوضاع متحفظین آن قلاع بود و یکی طغیان رودخانه سامکاریوس و

عوض شدن مجرای آن رودخانه بواسطه شدت طغیان آب اسباب پریشانی اوضاع محافظین این دو
که چون سابقاً مواجب و مرسوم زیادی بآنها داده بقاعده و موقع کارسازی مینمودند بعد را در تنگ
عسرت محسوس قرار بر آن گذاردند که مقرری انبار مقطوع داشته در عوض مالیات اراضی ایشان
محسوب دارند بجز اجرای این حکم خیال محافظت قلاع از سر محافظین بدر رفت هریک از پی پیشه رفتند
و باندیشه کسب معاش در افتادند دروازه را دروازه بان نماند قلعه را نگهبان علاوه بر اینها
رودخانه سانگاریوس که بمنزله خندق طبیعی قلب این قلاع بود بواسطه طغیان از مجرای اصلی خود
تجاوز نموده بصحرا در افتاد و بعد از یکماه باز در مجرای قدیم خود در غلطید و چندان گل و لای با خود
آورد که همه معابر خود را مملو ساخته مسدود العبور نمود این قرارات نه تنها سلطان عثمان را بر تصاحب
این قلاع مایل نمود بلکه علی عمر بک حاکم کاستمونی را نیز باین خیال واداشت و او یکی از جمله ده نفر
امرائی است که ممالک سلاجقه روم را فیمابین خود تقسیم نموده تصاحب کردند لیکن تفوق سلطان
عثمان بر او و اغلب همکارانش فرصت نداد که بتوانند با وجود او جسارت این مطلب را نمایند در
حوالی نیکومدی و نزدیکی قویون حصار جنگ اول سلطان عثمان با موزالون سردار سپاه گرک که از
اهل پرانس بود دست داد شکست یونانیان بحدی محسوس شد که مزارع را در وقت درو تفویض
عثمانیان کرده جانی بسلامت بدر بردند آی طوغدی برادرزاده عثمان که پسر گوندوز آلپ باشد در آن
معرکه کشته شد و عثمان از این بابت بسیار محزون و پریشان گشت و پس از تجهیز و تکفین نعش او را در جلو
قلعه قویون حصار مدفون ساختند قبر او در سر راه واقع است و مشهور چنان است که اگر اسبهای
خوش را بر آن جا برند صحت پیدا میکنند جنگ قویون حصار و فتح آنجا در سنه ۱۳۰۱ عیسوی مطابق سنه ۷۰۱
هجری اتفاق افتاد بعد از فتح آن حصار سلطان عثمان تا بدروازه شهر نیس لشکر راند چون ارتفاع
دیوار و استحکام برج و باره بحدی بود که لشکر عثمانی نتوانستند بحمله و یورش شهر را تسخیر کنند

لهذا

لهذا سلطان عثمان بجهة مشوش داشتن اهل شهر در مقابل قلعه و بر فراز کوه حصاری ساخته موسوم
باسم طارغان که یکی از سردارهای رشید بود نموده و آن سردار را در آنجا گذاشت تا متوجه
احوالات اهل قلعه بوده مترصد ایذای ایشان باشد شش سال بعد از شکست یونانیان که ۷۰۷ سنه
هجری باشد حکام قلاع ادرنوس و مودانوس و کته و کستل باتفاق حاکم بروسا و بفرماندهی
او مصمم جنگ سلطان عثمان شده لشکر بر سر او کشیدند سلطان عثمان از اتفاق ایشان اندیشه نکرده
با سواران ترکی نژاد و جوانان جلادت نهاد بعزم مقاتله با ایشان مقابل شد حربی مردانه کرد و
رزمی دلیرانه نمود چنانچه حاکم کستل در میدان جنگ کشته شد و حاکم کته بمشقت تمام از جنگگاه
بدر رفته پناه بحاکم الوباد برد سلطان عثمان بحاکم مزبور حکم استرداد فراری مذکور را کرد مشار الیه
قبول حکم نمود لیکن بشرطی که سلطان عثمان متعهد گردد که خود و اولاد و احفادش هرگز از رودخانه الوباد
عبور ننمایند سلطان عثمان قبول شرط نمود و اولاد او نیز رعایت ظاهر شرط کرده از رودخانه مذکور
عبور ننمودند لیکن به کشتی نشسته از مدخل رودخانه داخل دریا و از دریا داخل خاک الوباد شدند خلاصه
یک سال بعد از این مقدمه سلطان عثمان قراعلی پسر علی قود الپ را مامور گرفتن جزیره قالیوس که جزء
ولایت کیت بود فرمود مشار الیه بعد از فتح آن جا با دختری از دختران یونانی که در وجاهت عدیل
و بدیل نداشت و از جمله امرای آن جزیره بود مزاوجت نمود قبل از تسخیر این جزیره امر دریانوردی از برای ترک
تکمیل پذیرفته بود و با کشتی داخل جزیره شیوز نشده اهل جزیره را اغلب بقتل رسانیدند بعضی از زیر
شمشیر ایشان جانی بهزار مشقت بدر بردند برخی خود را در قلعه در انداختند و طایفه با زن و فرزند و
مال و پیوند در چند کشتی نشسته بدریا رفتند تا خود را بجائی برسانند از قضایای اتفاقیه در حوالی اسکی روس
طوفان شد و هر چند کشتی غریق بحر فنا شدند و بعضی از آنها خلاص شده از آن تاریخ بعد در بارهای
عثمانلو جزایر آق دنیز را از مدخل بوغاز تا تنگه جبل الطارق خراب و ویران ساختند مورخین

نزاپس و رودا تراک را بجزایر رپس و رودوس و ساموس و کارپاتوس و لمنوس و میتیلن و
کاندی و مالتا و غیرهم در تواریخ خود ضبط کرده اند لیکن چون تاریخ نویسان ترک هیچ اسمی از این
هجرات نمی برند و هم در آن اوقات مملکت سلطان عثمان هنوز تا کنار دریا نرسیده بود میتوان
احتمال داد که این کشتی های ترک که پاشیمر میگوید نه از اهل ایران بوده اند و نه داخل عثمانلوها شده باشند
بلکه متعلق بسایر حکام ترک که در سواحل آسیای صغیر حکومت داشته اند بوده است که عبارت از
کنار خلیج ادرامیتا یا خلیج دیگری باشد القصه امپراطور روم که در آن وقت آندرونیک پالئولوک بود
از هجوم متواتر اتراک به تنگ آمده متوسل به غازان خان مغول که پادشاه والاجاه ایران بود گردید
دختر خود را نامزد او نموده و در عوض استدعا کرد که رفع دست اندازی ترکان را از مملکت او بکنند
غازان خان خواهش امپراطور معظم الیه را قبول نموده بحکام عشره ممالک سلاجقه روم اعلام فرمود
که دست تطاول را از مملکت امپراطور دور دارند و پیرامون ولایات او دیگر دیده خود در نشان نهند
لیکن عمر غازان خان به انجام این مهام وفا نکرد و قلیل زمانی بعد از اجرای احکام مذکور جهان ناجاودان
را بدرود نمود امپراطور روم چون از وفات غازان خان و نشستن شاهزاده خدابنده بجای او اطلاع یافت معامله
پدر را تکلیف پسر کرد و آنچه به غازان خان وعده کرده بود شاه خدابنده تعهد نمود و استدعای امداد
او را در رفع شر اتراک اظهار کرد شاه خدابنده اولا بملاحظه اجرای حکم غازان خان ثانیا بطمع درک
وصال دختر امپراطور بجد تمام و جهد مالا کلام در صدد انجام مهام امپراطور برآمد و چهل هزار سوار مغول
را مأمور آنجا نمود و حکم کرد که بیست هزار آنها بسرداری یکی از برادرزادگان شاه خدابنده
سمت قونیه حرکت نمایند وعیدهای غازان خان و لشکر فرستادن شاه خدابنده شنوا شده علاء
الدین حکمران قونیه را از ترس باز دارد دو سران صاحب اختیار مشترکاً از تصرف اقرو تیرا
ممانعت کند مریم نامزد متکبره شاه خدابنده بجهة درک فیض خدمت شوهر و تهیه نمودن در حرکت

قونی

قونی مأموری مجلا روانه ایران بود چون به نیس رسید عثمان را از ملتفت نمودن شاه خدابنده
بتجربه حکومت او تخویف نمود سلطان عثمان اعتنا بدین مطلب نکرد و تحذیرات دختر امپراطور بجای
اینکه او را از دست اندازیهای بولایت پدرش باز دارد بر آن وا داشت که پیش از پیش در پی
ایذای امپراطور برآید تاخت و تاز عثمان که قبل از آن از ماین رودخانهای سانگاریوس و ملاس که
جزء خاک طوایف سیغون و هالیزون بود تا ساحل بوسفور کشیده شده بود قتل و غارت سپاه او
ساکنین اطراف را همیشه در شورش و پریشانی میداشت در آن اوقات از بابت استحضار و اتفاق
عرومیس خان مغول بحصار پیش روی نیس حمله برد و بقلعه مستحکمه ترکویکیا که بمنزله لشکر نیس محسوب میشد
و اتراک قوچ حصار نامیدند در تحت متحفظان حصار که تیراندازان ماهر بودند سپاهیان عثمان اذیت
ها زیاد نمودند لیکن اتراک خندق عمیق حصار را با درخت و خاک پر ساختند و قلعه را بقهر و غلبه گرفتند
سیلهای خون از قتل ساکنین آنجا در جریان آمد سلطان عثمان از گرفتن این حصار چهار گولکو
واقعه در کوه المپ که سابقاً گرفته بود خود را از صدمات سپاه مغول محفوظ ساخت این تفاصیل را
که پاشیمر در تالیفات خود ناقص ضبط کرده است نویسندگان اتراک مفصل تر نگاشته غیر از این
دو قلعه قلاع آق حصار و لفک و بکجه را نیز مرقوم داشته اند این سه قلعه در کنار رودخانه ملاس واقع بود
که رودخانه لفک و یکی شهر مینامند سلطان عثمان که هفده سال قبل باتفاق دوست خود کوسه میخال
حاکم قلعه شیرمنکیا کردشی در سواحل شمالی رودخانه سانگاریوس کرده بود چون بار عزیمت آن
صفحات را داشت مجدداً کوسه میخال را اعلام نمود که باو ملحق شود منظور سلطان عثمان در این بار
شهامت کوسه میخال نبود بلکه دل خواهش این بود که معظم الیه را دعوت بدین مبین اسلام
کوسه میخال که از تکالیف او اراده نموده هر دو را قبول کرد و همچنین صمصامه چاوش که در
هفده سال قبل در آن راه ایشان را راه نما و بلد بود باز از برای انجام همان مهم بخدمت سلطان

عثمان رسید و با سلطان قرار گذاشت که بعد از تکمیل آن خدمت در حوالی ینکی شهر ولفک قلعه را
که در بالای کوه واقع بود بتیول او واگذار کند سلطان استدعای او را قبول و قلعهٔ مذکور را
بتیول او بداد و هنوز آن قلعه باسم چاووش کوئی برقرار است صمصامه سرسلسلهٔ طایفهٔ چاووش است
که بعدها در دولت عثمانلو کارهای عمده و عملهای معظم بعهدهٔ آنها بود چنانچه اعلام اخبار دولتی و امین
سلطان بودن و بحضور بردن سفرا و غیر شدن خاصهٔ آنها بود اگرچه این مشاغل خطیره در دولت عثمانلو
مخصوص این اسم شد لیکن منصب چاووشی قبل از دولت عثمانلو با شغل مخصوصی بوده است چنانچه امپراطورهای
بیزانس و سلاطین سلاجقه را نیز چاووش باشی بوده است سلطان عثمان از لفک بسمت آق حصار
و دیمبس و کیوا در حرکت آمد حکام اینها بعضی از در اطاعت و انقیاد در آمده باستقبال سلطان شتافتند و برخی از
محال و اهمه قلعه را گذاشته فرار کردند چنانچه حکمران آق حصار باستقبال سلطان عثمان رفت و اطاعت نمود و
حاکم کیوا الطرف قراداره فرار نمود فقط اهل دو قلعه ایستادگی ضعیفی کردند و سلطان محاصرهٔ آنها را بعهدهٔ
قرا علی پسر اتغود الپ واگذار کرد و آنها در آخر یکی قراجپ و یکی تکرپناری نامیده شده پس از آنکه قرا علی
آن قلاع را مفتوح ساخت سلطان همان قلاع را با ولایت کیوا برسم سیورغال باو واگذار کرد
که قلعه های آق دونیفچی حصار و قراگوزیز در جزء آنها بودند در این اوقات که سلطان عثمان مشغول تصرف
کردن قلاع سرحدات امپراطور بیزانس بود طایفهٔ از تاتار که مورخین عثمانلو ایشان را چودار و نویسندگان
بیزانس تخار میگویند و فی الواقع از الوس مغول محسوب میشوند غفلتاً از حدود جنوبی مملکت سلطان
عثمان سر در آورده هجوم آور شدند سلطان محافظت قراجه حصار را بعهدهٔ پسر خود اورخان مقرر داشته
سامتوک الپ و کوسه میخال را در پیش او گذاشته بود اورخان باتفاق آن دو پهلوان رو بدفع
طایفهٔ چودار که از قرمیان بخاک قراجه حصار وارد شده بازار شهر را تاراج کرده بودند گذاشت بعد
از تلاقی فریقین ایشان را متفرق ساخت و بدین فتح نمایان که در اول کار از او دیده شد شهزادهٔ

رکن

تحسین پدر و لایق فرزندی او شد و سلطان عثمان چون از جنگ اول اورخان خوشنودی حاصل نمود
او را به فتح بقیهٔ قلاع و بلاد واقعه فیما بین رودخانهٔ سانگاریوس و دریا کرد که امروز بسنجاق قوجه
ایلی موسوم است و بجهة اطمینان خاطر خود و اورخان چهار نفر از سرکردگان دلاور را که مدت بیست و
سال شجاعت و صداقت ایشان را تجربه کرده بود همراه او روان ساخت آن سرکردها یکی
کوسه میخال و یکی عبدالرحمن غازی و یکی کنور الپ و یکی آقجه قوجه بودند جنگ اول در پای قلعه شد که سابقاً
سلطان عثمان محاصره کرده مفتوح نساخته بود لیکن این دفعه بواسطهٔ جلادتهای قراجپ مسخر گردید
بعد از چندی آن قلعه را با اراضی آن حوالی بتیول قراجپ دادند در خرابهای آنجا قبر این پهلوان
هنوز باقی مانده است بعد از آن اورخان قلعهٔ الپ صوفی را فتح کرده بتیول کنور الپ
داد و پس از گرفتن آق حصار که در کنار رودخانهٔ سانگاریوس و در بالای پلی واقع است اورخان
قوتهای خود را در قلعهٔ کوپری که در کنار بحیرهٔ ایان گولی اتفاق افتاده است جمع نمود و از
آنجا قراجلی را نزد پدر خود فرستاد تا خبر فتوحات او را اخبار نماید بعد از آن قلعهٔ قراتکین
را که در حوالی نیس واقع است مفتوح ساخت و زنان آنجا را مثل سایر اموال غارت شده
یکدیگر قسمت نمودند و حراست قلعه را بعهدهٔ صمصامه چاووش واگذار کردند کنور الپ با آقیازی
برفت و قلاع واقعه در آن حدود را بتصرف درآورد که عبارتست از توزبازاری و کلبکی و چاپو
بازار نمک فروشی
جق و کراستپیجی باشند آقجه قوجه بطرف آق اوا در حرکت آمد و همهٔ آن بلاد را مفتوح ساخت و هنوز
آن دیار را باسم فاتح آن خوانده قوجه ایلی میگویند این فتوحات در سنهٔ ۱۳۱۷ عیسوی مقارن سنهٔ ۷۱۷
هجری اتفاق افتاد نیس که اهم قلاع واقعه در سرحد دولت امپراطور بیزانس بود از همه سمت در
احاطهٔ دشمنان بود و از سپاهیان عثمانی جمع شده در قلعه های تریکوکیا و قراتکین واقعه در مقابل
دروازهای شهر که سلطان عثمان و اورخان آنها را مفتوح ساخته بودند پیوسته اهالی شهر را دست

اندازی آنها در تشویش و تزلزل بودند و سلطان عثمان بجهة احاطه کردن بورسا از همین قرار برادرزاده
خود آق تیمور و یکی از سرکردهای دیگر را که بالابان نام داشت حکم کرد که در برابر این شهر یک از آنها
قلعه ساخته و با مقداری کافی از سپاهیان ترک در آنجا بمانند آق تیمور قلعه خود را در مقابل دروازه
شهر در جاییکه هنوز گنبدهای آب گرم قاپلیجه برقرار است بساخت و بالابان قلعه خود را در کنار رود
نیلوفر بنا نهاد هنوز آن قلعه برقرار است و بقلعه بالابانجی معروف است مدت ده سال اینسان
این قلاع شهر و اهالی را در کمال تنگی محصور داشتند انوقت سلطان عثمان مصمم شد که جمیع قوت خود
را بآن سمت کشیده شهر را بیورش مسخر نماید و چون خودش گرفتار مرض نقرس بود خواهش سرداری
سپاه را به پسر خود اورخان واگذار نماید از برای این کار با روسای سپاه و بسیار مردمان کاری که در
دایره او مجتمع بودند طرح مشورت در انداخت از اهل کوسه میخال و تورقود آلپ و شیخ محمود و اخی حسن
برادرزاده ادب علی صلاح را در آن دیدند که اول قلعه ادرنوس واقعه در کوه المپ را که بمنزله کلید
این شهر است بجنگ آورده بعد شهر را متصرف در آورند این مصلحت را که در ملاحظه احتیاطات جنگی
دیده بودند نظر بیک خیال انتقام اهمیت قوت دادند و در پیش انداختن تسخیر آن قلعه همه یکدل
شدند بعلت اینکه ای طوغدی آلپ برادرزاده سلطان عثمان را حکمران آن قلعه کشته بود بنابراین
اول به ادرنوس حمله برده انتقامی بنزا از قلعه داران کشیدند چنانچه حاکم آن را کشته ساکنانش را
اسیر و اموالش را تاراج و برج و باروش را خراب کردند بعد از فراغت از این کار اورخان
بیرق قلعه گشائی خود را در سمت شرقی بورسا در دامنه المپ در پنار باشی که بمعنی سر چشمه است و در زیر
دیوار شهر واقع است فرو کوفت حاکم بورسا از ملاحظه آن حال سراسیمه شده کوسه میخال از دوست
قدیم اورخان را واسطه کار خود کرد کوسه میخال از اورخان استدعا نمود که حاکم مشار الیه
را با عیال و اطفال و اموال در مصاحبت جمعی از گماشتگان امین بکلیک رسانده مراجعت نمایند

اورخان

اورخان خواهش کوسه میخال را قبول نمود بشرط اینکه حاکم مذکور مبلغ سی هزار طلای مسکوک
بسکه برانس باسم اسیری با تسلیم خزانه عثمانی نماید این بدعت عجب است که پذیرفته پادشاهان
مغلوب علیوی لابداً همه ساله این وجه کثیر و مبلغ خطیر را تا مدت سیصد سال تسلیم کارداران
سلاطین عثمانلو بعوض بهای اسیری خود مینمودند در اوایل قرن هفدهم علیوی مصالحه سیتوا تورق
اتفاق افتاد و این فقره عمده را از دفتر آل عثمان محو ابدی ساخت بورسا که موافق گفته پلین از
بناهای انی بال بود و او وقتیکه مهمان پروزیاس پادشاه بیتینی بود آن جا را ساخت و سیف الدوله
حمدانی در قرن دهم علیوی فتح کرده بود بتصرف آل عثمان در آمد و اولین شهر بزرگ واضع له
گشته و پای تخت پسر او شد بعلت اینکه خبر این فتح بزرگ بعثمان رسید مگر اندک زمانی قبل از ساعت
وفات او سلطان عثمان از فتح بورسا پای تخت بحدی زیاد مشعوف شد و آنجا را پای تخت سلاطین آتیه
از اولاد خود پسندیده مقبره خود را در آن جا قرار داد و بعد از بیست و هفت سال سلطنت و هفتاد سال
عمر جهان فانی را بدرود کرد وفات او در سنه ۱۳۲۶ علیوی مطابق سنه ۷۲۶ هجری اتفاق افتاد چهار ماه قبل
از این واقعه شیخ ادب علی پدر زن سلطان عثمان جهان فانی را بدرود کرد و یکماه بعد از او دختر
ادب علی زوجه عثمان مادر اورخان که مورخین ترک بمناسبت مال خاتون بودن ایشان دولت
خاتون نامیده لقبش را قمریه میخوانند رخت از این سرای عاریت بربست و بدار البقا پیوست
سلطان عثمان را آنقدر فرصت نماند که آخرین حقوق ایشان را بجا آورده در پیچیدن و تجهیز و تکفین و تدفین
ایشان مباشرت نماید همین که اورخان از حالت قریب الفوت پدر آگاه شد متعجلاً
بر بالین مرگ پدر که در قلعه سوگود بود شتافت یاران رزم آزمای دلاور و پیران نصیحت گرای که پدر او را
که سلطان عثمان با ایشان مشغول کرده بود با خویشتن همراه برد و ایشان عبارت شدند از طورغود آلپ و شیخ
اخی شمس الدین برادر شیخ ادب علی و اخی حسن برادرزاده مشار الیه و عثمان باچی که امام

ایشان بود و قراخلیل چندرلی که اولاد او تا مدتی در دولت عثمانی سرعسکر و وزیر اعظم شدند سلطان
عثمان وصایای خود را کرده آخرین خواهش‌های خود را بان شش نفر بیان نمود و اورخان را بر حمایت
شریعت مطهرهٔ اسلام ترغیب نمود و بعدالت و خوش‌رفتاری تحریص فرموده خواهش کرد که نعش او را در بروسا
دفن نماید چون از ادای این مراتب و بیان این مطالب فراغت یافت دم از گفتار بربست و جان را
تسلیم قابض ارواح نمود و طورسون فقیه و عثمان باجی که از جملهٔ ائمه و قضات بودند باتفاق آخی شمس الدین
برادر ادب علی و قراخلیل چندرلی نعش سلطان عثمان را ببروسا حمل و نقل کردند و در زیر گنبد که گمشلی
گنبد می‌گفتند و بمعنی گنبد نقره‌دار است دفنش ساختند و تا اوایل قرن نوزدهم عیسوی
یک تسبیح چوبی بسیار بزرگ که می‌گفتند تسبیح خود عثمان است با یک طبل قوی هیکل که علاء الدین بعد از
فتح قراجه حصار از برای عثمان فرستاده بود در مقبرهٔ او گذاشته بودند و هر کس بعزم فاتحه خواندن
بآنجا میرفت یادگارهای سلطان عثمان را نیز تماشا میکرد در اواسط سنهٔ مذکوره شهر بروسا آتش گرفت
از مقبره و ما فیها اثری باقی نماند بجای نقره‌های درخشنده گنبدی که در روی قبر سلاطین عثمانلو واقع بود
گنبدی از آهک نمودار است که دیدهٔ بینندگان از ملاحظهٔ آن احساس حیرت و عبرت می‌نماید
شمشیر و حلی که علاء الدین سلجوقی از برای سلطان عثمان فرستاده بود با آنکه هنوز در خزانهٔ آل عثمان
محفوظ باشد شمشیر مذکور را مانند ذوالفقار خلیفهٔ دویم دو سر است روزی با این شمشیر خلیفهٔ مشار الیه
کافری را که انکار آیات قرآن می‌نمود از طول بدو نیم کرد بدین وجه اعدا او را شکنی نمند بطول ملقب
نمودند مترجم گوید چنان می‌نماید که مؤلف کتاب را در احادیث و اخبار اسلام تتبعی نبوده است بدیهی است
که ذوالفقار مخصوص اسدالله الغالب حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام بوده است و خلیفهٔ دویم بتقریب
ذوالفقار ملقب بفاروق اعظم نشد بالجمله شکل این شمشیر که اشاره است باستیلای شرق و غرب در
دولت عثمانی مقبول شده در خاتم دولتی حک کرده شد و هنوز امروز آن شکل را مقبول نقره در

علم سرخ قاپودان پک که امیرال بزرگ سفاین عثمانی است دو شقه اند و شاید این برق را
همیشه در کشتی جنگی خود منصوب میدارد چیزی که بسیار دال بر زیادتی انصاف میباشد این است
که دفتر ترکه و میراث سلطان عثمان را تا امروز نگاه داشته اند از آن سلطان عالیشان نه
طلا مانده بود و نه نقره بجز یک قاشق و یک نمکدان و از اسباب یک خفتان و یک عمامه از قماش
پنبه و چند برق از رنگ سرخ که درالاشهر باقی بود و نه از تجملات دیگر یک اصطبل مشحون باسب
های نامی و چند جفت از گاوان کاری با چند گله از گوسفندان تیمار کرده داشته بود که از نژاد
آنها هنوز گله‌های چند در حوالی بروسا مخصوص سلطان نگاه داشته اند لباس سلطان عثمان
بطور پهلوانان سابق اسلام بسیار مختصر بود کلاه سرخ خود را که عبارت از فس باشد مندیل
سفیدی بدور می‌پیچید و خفتان گشادی که یقه و آستینش از یک رنگ بود میپوشید و آستین
جامه‌اش بسیار دراز بود بطوری که از زیر دستها فرو آویخته بود بازوهای عثمان بسیار
بلند بود بقسمی که سر انگشتان او بزانوهای او میرسید و این اندام در مشرق زمین از
برای سلاطین مطلوب است چنانچه اردشیر دراز دست از پادشاهان عظیم الشان
ایران است و این مثل در قدیم الایام در شان او گفته شده است که دست پادشاهان
دراز میباشد سلطان عثمان اندامی بغایت سزاوار سواری داشت گونش گندم‌گون
بینی بشکل منقار عقاب موی سر و ریش و ابرو سیاه بود از این بابت هم در بدو جوانی
او را قرا عثمان می‌گفتند این صفت در نزد اهل مشرق زمین توصیف وافی است از حسن و
جمال و همین که با سیم یکی از صحراگردان و راه‌زنان بسته شود علامت اقبال پنداشته شود چنانچه
خواجه حافظ شیرازی در اشعار شیرین خود رنگ معشوق را سبزه و سیاه چرده
تعریف می‌کند اغلبی از سلاطین ترکمان باین لقب ملقب بودند در تواریخ نیز همان اسم ضبط

شده‌اند مثل قراسی که یکی از ده نفر سلاطین است که ممالک سلاجقهٔ روم تقسیم کردند و قرا
یوسف و قرا اسکندر دو پادشاه از طایفهٔ قرا قویونلو میباشند و قرا اسلوک که بمعنی زالوی
سیاه است واضح است که آق قویونلو است این لقب را با عثمان مناسبتهای خارجی دیگر
هست چنانچه ارطغرل پدر او بعد از ورود در روم اول در قراجه طاغ یورت اختیار کرد و
تیول اولیکه بعثمان داده شد ولایت قراجه حصار بود

باب سیم در سلطنت اورخان و وقایع اتفاقیه در زمان حکمرانی او

همچنان که در سال نشستن سلطان عثمان بر تخت سلطنت تولد اورخان با فتح قراجه حصار یکمرتبه اتفاق
افتاد در جلوس اورخان نیز بر سریر شاهی امری مطابق همین واقعه دست داد که خبر فتح
بورسا با مژده تولد سلطان مراد خان را باهم باورخان دادند و اورخان از مابین
تابوت پدر و گاهوارهٔ پسر باورنگ سلطنت عروج نمود و اول خیال او این شد که متر
وکات پدر را با برادر خود علاءالدین قسمت نماید و علاءالدین مرد عاقل کافی بود که قوانین
دولتی عثمانلو را او واضع است چون پدرش در وقت مردن اورخان را جانشین خود کرده
بود هر چند اورخان سعی کرد که نصف متروکات سلطان عثمان را از اسب و رمهٔ گوسفند و
گاو و غیره بتفویض علاءالدین کند مشارالیه قبول نکرد و استدعا نمود که در وادی بورسا در
کنار غربی نیلوفر قریه جهت سکنای او معین شود که مادام العمر در آنجا بسر برد اورخان
چون دید که برادرش همهٔ حقوق خود را از متروکات پدر سلب نمود باین عبارت با علاءالدین
در تکلم آمد که چون تو نمیخواهی اسبها و گاوها و گوسفندهای پدر را با من تقسیم کنی پس نگهبانی ملت را
قبول کرده وزیر من باش علاءالدین اطاعت سلطان خود را واجب دانسته تکلیفی را که او
رخان کرد متکفل شد از این قرار برادر سلطان دویم عثمانی وزیر اول دولت گردید و

برادر در اندیشه بامورات دولت و مهام ملت شراکت ورزید و مطابق تاریخ اهل
مشرق زمین مثل اینکه هرون وزارت موسی را میکرد علاءالدین نیز در خدمات برادر
بهمان قسم رفتار مینمود کلمهٔ وزیر در اصطلاح اتراک بمعنی حمال و باربر گرفته شده است الحق مناسبت
تامی دارد با حالت شخصی که پادشاه بار گران وزارت دولت را بر دوش او نهاده و
اختیار مملکت خود را بدست او میدهد و همهٔ نیک و بد ملت و دولت را از او میخواهد وزیر
اول عثمانی که برادر سلطان نیز بود هرگز اختیار کاملی در وزارت دولت بدست نیاورد لیکن
غلامان ایشان که بعد از او باین منصب رسیدند اختیار کامل با ایشان بود و وزرای چند پایین
تر از خود داشته در جنگ و صلح و مخارج دولت و ولایات مملکت مختار و مطلق العنان بودند
چون علاءالدین از فنون سپاهی محروم بود مشغول مهمات دولتی شده مخترع قوانین و واضع
قواعد جدیده شده مملکتی را که برادرش روز بروز وسعت میداد او در صدد آبادی بر میآمد
در حیات ارطغرل پسرش عثمان اغلب بلادی جزء سنجاق سلطان اونی بود مفتوح ساخت و
در ایام سلطنت سلطان عثمان اورخان ولد ارشد او بلاد واقعه در آن سمت کوه المپ را
تا بدروازهٔ نیس و نیکومدی مفتوح ساخت و بعد از عثمان و فتح بورسا اورخان پای تخت
خود را از ینی شهر تغییر داده به بورسا نقل کرد که بتدریج همهٔ آن حدود در تصرف شود و
سرداران رشید او مثل آقچه قوجه و کنور الپ و عبدالرحمن غازی و قراجه نیس و نیکومدی
را تنگ در میان گرفته در مقابل دروازه‌های آنجا قلعه‌ها ساختند و بجایی از ولایات
را متصرف شدند که از جانب شمال محدود بود بقرا دنگز و از جنوب بخلیج نیکومدی و از
غرب به تنغور در آخر باین حد آخری نیز داخل شدند کنور الپ از سواحل رودخانهٔ سقاریه
و از آن طرف آق یازی قونوپاد و آق اوا را گرفته بود و آقچه قوجه قلعه‌های ارمنی بازاری

وایان کولی و قاندری را فتح کرده بود بعد این دو سرکرده قوتهای خود را یک
جا جمع کرده بسمت قلعه‌های ادوس و تمندرا حرکت کردند این دو قلعه نزدیک شهر چلیر
بنفور واقع شده‌اند فاصلهٔ قلعهٔ اول از اسکودار چهار فرسخ و ثانی سه فرسخ است چندی
بود که قلعهٔ تمندرا را محاصره کرده بودند لیکن کار چندانی از پیش نمیتوانستند برد تا آنکه در آن
اوقات پسر حاکم قلعه بمرد و جمعی از مردم قلعه باتفاق حاکم جهة تشییع جنازه از دروازه
بیرون آمدند سواران عثمانی این مرحله را فوز عظیم شمرده بر سر آنها ریختند و حاکم قلعه را دستگیر
نمودند و بجای اینکه او را نیز مثل حکام سایر قلاع مفتوحه از پا درآورند زنده نگاه داشته
مبلغی خطیر از امپراطور یونان در وجه اسیربها خواهش کردند امپراطور که خود را اسیر دشمن کرد از
جواب داد که ایشان را نه میخرد و نه میفروشد حاکم ادوس نیز از خواهش اتراک در آزاد
کردن حاکم اسیر اطلاع یافته اعتنائی نکرد حاکم نیکومدی بتنهائی قبول مطلب نموده وجهی را که
خواسته بودند متقبل شد که بدهد قلعهٔ تمندرا را آقچه قوجه مفتوح ساخت و کل آن سرزمین را
هنوز باسم او میخوانند قبر این سردار در نزدیکی قاندری در بالای تپه واقع است و زیارتگاه
اتراک شده است قونور آلپ و عبدالرحمن غازی قلعهٔ ادوس را محاصره کردند لیکن بواسطهٔ
حصانت دیوار قلعه کاری از پیش نمیتوانستند برد تا آنکه دختر حاکم قلعه از بالای بارو
عبدالرحمن غازی را دیده عاشق جوانی او شد کاغذی نوشته بسنگی بست و بعبدالرحمن
انداخت در کاغذ راهنمائی کرده بود که شب را از چه راه و بچه طور خود را بقلعه رساند او
را با قلعه تصاحب کند عبدالرحمن شب را با هشتاد نفر از جوانان زبده موافق دستور دختر
بقلعه درآمد و هرچه یافت متصرف شد بعد از آن تفصیل گرفتن قلعه را با آن دختر جمیله که مایهٔ
آن فتح شده بود بمصاحبت قونور آلپ بخدمت اورخان فرستاد سلطان دختر را بزنی به

عبدالرحمن

عبدالرحمن بخشید از ازدواج عبدالرحمن با این دختر قرا عبدالرحمن بوجود آمد که در جلادت و شجاعت
قرینهٔ پدر خود بود و اهل یونان از او چنان متوحش بودند که جهة ترسانیدن اطفال اسم قرا عبد
الرحمن را میبردند لقب سیاه پس از آنکه بعثمان داده شد اتراک بفال نیک گرفتند چنانچه آقچه
قوجه نیز اسم پهلوان خود را که مورسال بود قرا مورسال نهاد قرا مورسال سواحل جنوبی خلیج نیکو
مدی را مفتوح نمود و آنجا را بتیول او واگذار کرده بر آن مقرر داشتند که سواحل آن حدود
را با کشتی‌های ساحل پا محافظت نماید هنوز هم در یک جزء آن سواحل را که انار آنجا بسیار
مشهور است و یک نوع کشتی‌های کوچک که از برای حفظ سواحل ساخته شده بودند قرا مورسال
موسوم میدارند چند فرسخ بفاصلهٔ آنجا ییلاق آباد واقع است که آن را یال اوا میگویند
که امپراطریس هلن مادر قسطنطین بجهة اینکه سابقا پدرش در آنجا مسافرخانه و عمارات بسیار و قصر
خانهای معمور ساخته بود قسطنطین پسر امپراطریس هلن آنجا را شهر آبادی کرده باسم مادر خود موسوم
داشت و هلنوپلیس نامید قشون صلیب پرستان اول که سردارشان پیر ارمیت و گوتیر بود در نزدیکی
نیس با مسلمانان جنگ کرده شکست فاحش خوردند و پس از آنکه صحاری آن حدود پراکنده شدند
فرار کرده بشهر هلنوپلیس پناه بردند مسلمانان با نعش کشته‌ها برجها بنا نهاده منارها در یال اوا ساختند این
اوقات آن امکنه را اشتهاری نیست مگر بواسطهٔ آبهای گرم معدنی که در آنجا یافت میشوند در حوالی
آنجا قبر یک ابدالی واقع است که با حالت جذبه و جنون پیشاپیش لشکر عثمانی افتاده با شمشیر چوبی
کشیده دیوانه‌وار آنها را بتسخیر یال اوا کشانید و شهر مشهور آنها شد در جانب دیگر خلیج قلعه
هرک واقع بود که دیوارهای مخروبه‌اش هنوز باز از دامنهٔ کوه تا کنار دریا کشیده شده است قرا علی
پسر تیمور تاش بیگلربیگی مشهور نامدار مفتوح ساخت در این حین که عثمانلوها صاحب یال اوا و هرک
و نیکومدی شده بودند پایتخت امپراطور بیزانس را تهدید نموده تشویش داشتند مورخین بیزانس

فتح بکومدی را بسیار بعد ذکر مینمایند لیکن نویسندگان ترک بلافاصله بعد از گرفتن قوینیوک
حصار و آن شکست بزرگی که سلطان عثمان به موزالون سردار گرک داد نوشته اند بعد از آن
اقچه قوجه بکومدی پای تخت مملکت بیتنی را فتح کرد که سابقاً پای تخت پرشکوه و دارالحکومه ابا
امپراطور دیوکلیتین بود و در آن اوقات کالوآن برادر زن شاه خدابنده در آنجا
حکومت میراند مشارالیه حرکت بیحاصلی در مقابل قوت عثمانیها نموده بیجهت در مقام مدافعه بر آمده
خود را بکشتن داد و شهر را تسلیم محاصرین نمود صد سال بعد از یورت گرفتن ارطغرل در آناطولی
یا آسیای صغیر و سی سال بعد از حکومت مستقل عثمانیان و سه سال پس از سلطنت دویم
سلطان این سلسله که اورخان باشد در اوقاتیکه شارل لبل پادشاه فرانسه در پاریس میمرد
دلوئی شاهزاده باویر تاج امپراطوری رومه را بر سر میگذاشت و امپراطور اندرونیک را
نوه اش از تخت سلطنه قسطنطنیه بزیر انداخته بقعر زندان میانداخت دولت عثمانلو بواسطه اجرای
اولین وضع و قانون دولتی که علاءالدین اندیشیده بود استحکام پذیرفت و این قوانین در برابر
احتیاج ملت بسلوک و رفتار و معاش مشهر رکن چهارم حقوق دولتی و ملتی اسلام است و با ارکان
ثلاثه مقدسه شریعت اسلامی هیچ منافات ندارد که عبارت از کلام خدا و کلام رسول و احکام متفقه
خلفای اربعه باشند و از قوانین که عبارت از احکام عرف باشند در حالت ملت و ترقی دولت
اجرا میابد بعد را در دولت عثمانی این حقوق ملتی و دولتی را قانون گفته قانون نامه ترتیب داده از آن
قرار رفتار نمودند در قانون نامه علاءالدین بخصوصه تکلیف باورخان شده بود که فی الفور قبول نمود
یکی سکه زدن و یکی قبول کردن لباس مخصوص از برای خود و ملت خود و یکی ترتیب و تنظیم لشکر بود در
دولت سلاطین اسلام سکه زدن بنام سلاطین و خطبه خواندن باسم ایشان در هر روز جمعه دو علامت اصلی
پادشاهی هستند از قراریکه بعضی مورخین ترک نوشته اند یازده سال قبل از آنکه دولت سلاجقه روم

بچون

فیمابین سلطان عثمان و سایر سرداران سلجوقی قسمت شود در اوقاتیکه سلطان علاءالدین سلجوقی
طبل و علم و اسب و شمشیر از بابت علامت حکومت قراجه حصار بجهة عثمان فرستاد مشارالیه نام
علاءالدین را از سکه و خطبه در انداخته نام خود را بجای آن مذکور و مسکوک داشت لیکن این حرکت یاغی
نما از جانب یک قلعه نشین مجهولی نسبت بپادشاه مقتدری که سر افتخار او را باوج آسمان رسانده بود
بی حقیقت مینماید اگر چنانچه خطبه خواندن باسم عثمان در آنوقت اذعان نمائیم در خصوص سکه زدن شکی نداریم
که در سال سیم سلطنت اورخان باسم او مسکوک شد علاءالدین وزیر سلطان برادر خود عرض کرد که
چون سکه رواجی ولایت تا آنوقت باسم سلاجقه روم بود بعد از آن میباید باسم خود اورخان باشد
و اورخان حرف برادر و وزیر خود را موافق قاعده دانسته سکه بنام خود زد سلطان عثمان اوقاتیرا
که در قراجه حصار و ینکی شهر حکومت میراند قونیه پای تخت سلاجقه تصرف حاکمی بسیار مقتدرتر از عثمان
افتاده بود و حکومت او در جنب حاکم قونیه یک عین بی معنی بود و قلعه مختصر قراجه حصار القدر عظمتی نداشت که
شهری بواسطه حکومت آنجا سکه سلطنه باسم خود بزند پس موافق جمیع ملاحظات میباید یقین شد که قبل از
سنه ۷۲۹ هجری مطابق سنه ۱۳۲۸ عیسوی هیچ سکه از عثمانلوها زده نشده بود و همچنین است خطبه نیز باسم آنها خوانده
بودند از وقتیکه بنای خطبه خواندن باسم سلاطین عثمانلو شد تا حال سه تغییر در خطبه داده شده است
یا اگر بعبارة اخری سه چیز بر آن افزوده شده است اولا در عهد بایزید اول لفظ امیر را از اسم سلاطین
عثمانی دور کرده بسلطان ملقب و مخاطب نمودند ثانیاً در عهد سلطان محمد ثانی که قسطنطنیه مفتوح شد سلطان
البرین و البحرین خطاب کردند ثالثاً بعد از فتح مصر در عهد سلطان سلیم خان اول حامی بیت الله الحرام
و مدینة الرسول گفته شد لیکن در سکه تغییرات کلیه حاصل شد بخصوص از وقتیکه دولت عثمانی رو به تنزل
گذاشت پس از این در هر وقت که تغییری پیدا شده است بموقع خود بیان خواهد شد علاءالدین اورخان
را بر آن داشت که قراری در لباس و کلاه طایفه عثمانلو بگذارد بخصوص در رنگ و ترکیب کلاه اگر چه بعد از

برش و قماش و سجاف و استر ختفانها و دولمن که منديل باشد و خرقه های افتخار از برای
شانی و رتبه طرزی مخصوص مقرر داشتند لیکن در عهد اورخان لباس را چندان اهتمام نمیکردند
بلکه بقاعده قدیمه شرق زمین در ترکیب و رنگ کلاه بحسب درجه و مرتبه و حرفت کسی قراری معینی
میدادند چنانچه در صورت های مجسم تخت جمشید این حالت مشاهده میشود گاهی در عهد عثمان کلاه زری
دوست میداشتند و گاهی کلاه سرخ مالیده را که پارچه سرخی بدور او پیچیده بود ترجیح میدادند
بجهة تمیز و تشخیص عثمانلوها از این دو طایفه کلاه مالیده سفید که مثل همین فسهای قرمز بود از برای پوشیدن
همه اهل سپاهی و نوکران شاهزادگان قرار دادند و ترکیب آنها مستطیل الشکل بود چنانچه قبل از این چنین
بورسا و مقبره سلاطین عثمانی از منديل سلطان اورخان که در بالای قبرش گذاشته شده بود شد
شکل آن کلاهها را شناخت یکهای عثمانلو خودشان نیز در وقت سواری و جنگ فس سفید بر سر میگذاشتند
کارخانه این کلاهها آنوقت در ینگیچیق بود لیکن این رسم نیز در مجلس آئین و تشریف بطرتو سلطان
بدور کلاه یک پارچه سفید لوله کرده میپیچیدند عمامه اورخان مثل ختفانی که میپوشید از عمامه و عثمان
سلطان عثمان تفاوتی نداشت فقط در کلاه اورخان بعضی پرآمدگی ترکیب نو بود که در کلاه سلطان
عثمان نبود و کلاه اورخان بیشتر شبیه بتاج کیش های عبری بود که آنها نیز موافق صورت های مجسم تخت جمشید
از روشهای مذهب ایرانیان قدیم اقتباس کرده بودند قاعده منديل بدون تغییر و تبدیل شد مگر در عهد
دو سلطان یکی در عهد ایلدرم بایزید بود که مشیر ایام دولت اورخان صاحبان مناصب و نوکران بکها
و تشخیص کلاه سفید میگذاشتند و آنوقت تیمورتاش بیگلربیگی قرار داد که کلاه سرخ بگذارند و این کلاههای
سفید و سرخ تا عهد سلطان محمد فاتح ساده بودند و زینتی نداشتند در آن ایام بنا گذاشتند بزینت دادن
و باقسام مختلف مشغله دوزی و قلاب دوزی میکردند و هم در آن ایام کلاه نمد سفید مخصوص ینگیچریها را سر
کلاههای مختلف میگذاردند کلاههای ساده را بورک مینامیدند و کلاه ینگیچریان را که میگفتند که پارچه

از قماش آنها دو حصه از پشت سر میاویختند و کلاه صاحب منصب های بزرگ ایشان را که بیرب
استوانه مستدیر بود اسکوف میگفتند با اینجا بورک از اختراعات علاءالدین است که در عهد اورخان
کلاه عمومی شد و در عهد بایزید اول موافق قرارداد تیمورتاش بیگلربیگی مخصوص سپاهی شده در دولت سلطان
محمد فاتح بنای مشغله دوزی گذاشته شد ترکیب کج که گویا کچه منحنی نمدی باشد شکل مخصوصی بود که از حاجی بکتاش
درویش مانده بود و بعد از او در ضمن کیفیت ینگیچریها گفته خواهد شد و اسکوف را که کلاه درویش مولوی است سلیمان
پسر اورخان که دویم وزیر دولت عثمانی است بجهة احترام مولانا جلال الدین رومی شد سلسله مولویه در
مملکت متداول نمود و قبول عامه داد و در آوان فتوحات اول عثمانلوها درارپا که عهد سلطان مراد اول
باشد این کلاهها یک واسطه که بعد از این ذکر خواهد شد تمامه طلادوز گردیدند القصه کار سیم علاءالدین و
بزرگترین اعمال او ترتیب و تنظیم یک لشکر استمراری بود که همیشه حقوق خود را دریافت نمود چاصد خدمت
باشند صد سال بعد از اشارات عجم پادشاه فرانسه این قاعده را در فرنگستان وضع نمود تا آنوقت در فرنگستان
قشون موجب دار مستعد معمول نبود ارطغرل و عثمان در جنگها سواره ترکمان همراه میبردند و آنها را اقینجی
میگفتند ایشان همیشه در یورتها بسر میبردند و در هنگام ضرورت بحکم روسای خود داخل اردو میشدند و بجنگ
میرفتند ارطغرل و عثمان مثل خوانین چالتیه از یک و خوارزم نوکران خود در عوض مواجب و رسوم زمین میدادند
که در آنجا زراعت نمایند و در وقت ضرورت از قرار تقسیم معین تخم افشان و حرب سوار مستعد روانه اردو
کنند خلاصه اورخان بدستورالعمل وزیر و برادر خود علاءالدین قشون استمراری ترتیب داده بعضی جهة ایشان
معین کرد و آنها را پیاده نامیده و هر نفر را یک آقچه که ربع درهم نقره باشد یومیه میداد و همه را به ده و صده و
هزاره تقسیم نموده ده باشی و یوزباشی و سرهنگ جهة آنها معین نمود این گروه سپاهی که مغرور رسوم یومیه خود بودند
چندی نگذشت که مایه بی نظمی کلی شدند و حال آنکه منظور از اختراع آنها رفع کردن بی نظمی مملکت بود ناچار
کردن آن اورخان جهة تدبیر این فقره با برادر خود علاءالدین و سرعسکر لشکر قرا خلیل چندرلی که برادرزن شیخ

ادب علمی و خویش سلطان بود مشورت کرد چندرلی چون از اخلاق پسندیده و اطوار غیر حمیده ترکمه
آگاه بود و از بی ادبی و درشت خوئی ایشان اطلاع کامل داشت طرح تازه ریخت و خیالی بنوا اندیشید که تحقیق
در نزد مردمان صاحبدل و اشخاص جوانمرد و از مردی و مروت مینمایم لیکن با پولتیک انتظام مناسبت تامی دارد
بالجمله چندرلی قرار بر آن داد که جمعی از اطفال نصارا را به زور داخل اسلام نموده افواج چند از ایشان ترتیب دهند
و چون ایشان را که اسیر و چند مسلمین میشدند رعایت و مراعات شود اطفال کفار مسلمانی نموده داخل سون
میشوند و بهدایت فرا اینها لشکر کفار نیز مبادی نجابت نموده جزو سپاه اسلام میشوند گذشته از اینها کفار مغلوب
بندگان مسلمین غالب محسوب میشوند عیال و اطفال و اموال آنها بما تعلق دارد موافق حدیث نبوی هر طفلی با فطرت
مسلمانی متولد میشود اگر اینها را مجبور بمسلمانی نمائیم راجع باصل خود شان کرده ایم و هزاران نفس در دنیا متغیر و در آخرت
راحت ساخته ایم این مصلحتی که از برای طوایف نصارا البته مخوف و از برای مسلمین حاصل خوب داشت بسیار معقول
افتاد و در همان ایام فوجهای چند از جوانان نصارا ترتیب نموده داخل اسلام کردند و ایشان را ینگیچری
نامیدند که بمعنی قشون تازه است اسم این طایفه با رنگ و ترکیب کلاه ایشان که از حاجی بکتاش درویش مشهور
حاجی بکتاش به انتساب رسیده بود و در اروپا و آسیا اشتهار و سبب این اشتهار نقل کرده اند که اورخان بر روی با چند
نفر از سپاهیان جدید خود بدیدن شیخ حاجی بکتاش که در قریه سولیجه قره حصار در حوالی آماسیه منزل داشت رفت که
از او استمداد همت نموده اسم و علمی از درویش مشار الیه قشون جدید بگیرد حاجی بکتاش آستین خرقه خود را پاره کرده
بر سر یکی از اینها انداخته این مضامین را بگفت که اسم این گروه ینگی چری باشد همیشه روی سفید بوده با بازوی قوی
و شمشیر بران و سنان تیز حامل فتح و نصرت باشند بجهت یادداشت این تهنیت و تبرک شیخ بکتاش ینگیچریان
از عقب کلاه خود یک پارچه از قماش بجای آستین خرقه درویش در آویختند و از پیش رو بجای ابلق یا زینت یک کچی
داشتند بقاشق چوبی زدند که علامت یادتی روزی و آسودگی این گروه از بابت معاش باشد اسامی صاحب
منصبان این سپاه هم از اسمهای عمله جات مطبخ برداشتند چنانچه سرهنگ را چورباجی نامیدند که بمعنی شوربا چی است

حدیث نبوی است کل مولود یولد علی الفطرة الاسلام الا ان ابواه یهودانه و ینصرانه

بعد از سرهنگ صاحب منصب های بزرگتر از آشچی باشی خوانند که بمعنی آشپز باشی است و سقا باشی هم بعضی را
خطاب میکردند و در بیرق سرخ که داشتند شکل هلال ماه و شمشیر دو سر را نقش بود و چیز مبارک این طایفه دیگی بود
که بدور آن جمع میشدند و اجماع آنها بدور دیگ تنها از برای غذا خوردن نبود بلکه در وقت مصلحت بینی
و مشورت کردن نیز بدور آن جمعیت میکردند این قواعد در میان ایشان تا این ایام مانده قریب پانصد سال
طول کشید در عهد سلطان محمد دویم بنیان دولت عثمانی محکم تر شد و بر عدد و عدت ینگی چریکان افزوده مقرری
و مرسوم شان را نیز زیاد کردند در ابتدا عدد ینگیچریها هزار نفر بود و هر سال هزار نفر از اطفال نورسیده نصارا را از
میان اسرا انتخاب نموده مجبور بمسلمان شدن و داخل ینگیچریان گردیدن میکردند هر گاه عدد دهر القدر هزار
نفر بود بقیه را از اولاد رعایای عیسوی مذهب سلطان بزور گرفته عدد هزار را تکمیل میکردند تا ایام جلوس سلطنت
سلطان محمد چهارم طول کشید در عهد او قشون جدید از اولاد سپاهیان گرفتن نیز شروع و موقوف شدن گرد
نویسندگان ترک ایشان را در ادارم سپاهی بسیار مدح مینمایند و میگویند گذشته از اینکه مجاهدان رشید و مبارز
دلیر از برای هواداری دین اسلام بهم رسید نفوس چندین هزار مخلوق بواسطه داخل ملت اسلام شدن از آتش
دوزخ خلاصی یافت عدد ینگی چریکان در عهد سلطان محمد دویم به دوازده هزار رسیده بود و در عهد سلطان
سلیمان به بیست هزار و در عهد سلطان محمد چهارم چهل هزار شده بود از اینجا استنباط میتوان کرد که اقلا پانصد هزار
اطفال نصارا را به ضرب شمشیر مسلمان شده بودند پس از مقرر شدن ینگیچریان که مشهور گردید قوت سپاهی دولت
عثمانی محسوب میشوند علاءالدین مشغول تنظیم سایر امورات قشونی شد و گروه پیادگانی را که سابقا موجب و مرسوم
تقاعده داده میشد در عوض مقرری اراضی چند باینها واگذار کردند که در او اخر بتیول ایشان بر قرار شد و مطرح گردید
زمینها بجهت تجویز قشون بعهده آنها مقرر گردید و ایشان را جماعت بیکلیک نامیدند این جنس سپاهی از اعتبار
بتدریج نفر بکستان نشر گرد و در افواج آنها نیز این طایفه بر قرار شد گویا عدد این گروه در اصل و ابتدا مثل عدد ینگی
چریها که بجای آنها گرفته شدند هزار نفر بود و بعد به بیست هزار رسید و بعد از انقراض این طایفه تیول آنها محل مواجب سپاه

منصبان ینکی چریها که از خدمت خارج شده بودند معین گشت پیادگان بی نظام که در وقت جنگ حاضر خدمت
میشدند بطور ینکی چریان موجب و مرسوم داشتند و نه مثل گروه پیادگان سابق زمینی بآنها عوض بود از آنها
عزب مینامیدند تکلیف آنها پیش قراولی و جاسوسی قشون بود تا اواخر ایام خدمت سلسله سپاهی پیاده بود و در
در نوبهای سلطانی خندق کندن و پل ساختن و در ایام محاصره پر کردن خندق با تخم خودشان بود که ینکی چریها بتوانند
باطمینان بقلعه یورش برند گروه سواره نیز منقسم بدو قسمت شدند قسمتی با نظام و قسمت دیگر بی نظام بودند سواره با
نظام که استمراری و صاحب مواجب بودند مشتمل بر محافظان علم مبارک که خلیفه ثانی منقسم بچهار گروه گردیده بود
مقرر شدند عدد آنها در ابتدا دو هزار و چهار صد نفر بود و در عهد سلطان سلیمان بزرگ بچهار هزار نفر
رسید هزار نفر از آنها را سپاهی میگفتند که سوارهای واقعی بودند و هزار دیگر را سواره سغری که گویا
چاپار باشد میگفتند هزار دیگر را علوفه چی و هزار دیگرشان را غربا مینامیدند این سوارها را بچهار لنگر در
تقسیم کرده بودند که از جانب راست و چپ سلطان و علم مبارک که در بالای سر سلطان نگاه میداشتند
قرار بگیرند این طایفه فی الواقع از دلاوران افتخار و اعتبار بوده جای ایشان بهنگام قتال در مرکز صف جنگ و در
مرکز اردو بود دیگر گذشته از اینکه این طایفه سواره مثل ینکی چریان مشمول عنایات و الطاف سلطانی بوده مواجب
و مقرری استمراری داشتند و رفته رفته عدد ایشان زیاد و پذیرفته هم سپاهی جلادت و شجاعت خود را
در همه فرنگستان مشهور و معروف خورد و بزرگ کردند غیر از این گروه جماعت دیگر از سواره ترتیب دادند که صاحبان اراضی و
تیولات شدند و این طایفه سواره چون از اراضی و تیولات خود مالیاتی بدیوان سلطان نمیدادند گروه مسلمان نامیده
شده بودند زیرا که از ادای مالیات فراغت داشتند با پنج سرکرده که از صد نفر گذشته بود صوباشی مینامیدند
و صاحب منصبی که زیاده بر هزار نفر در تحت فرمان داشت پنج باشی میگفتند و سنجاق بک صاحب علم و
چرچم بود و این ترتیب مراتب طایفه سپاهی تا اواخر در میان سواره متداول بود و این سوارها بیشتر از
سایر اهل قشون موجب تیول شمرده شدند سواره بی نظام که سابقا باسم آقینجی ذکر شد و در عهد علاء الدین دوم

کلاقی

[illegible]

سلجوقی در رکاب ارطغرل شمشیر میزدند و بعد از او با عثمان و کوسه میخال و صمصامه چاوش در دست بردهای سمت
شمال ازنمید متفق بودند با سواره سپاهی و ینکی چریان و عزبهای پیاده مایه وحشت کفار شده بودند
و تا مدت مدیدی خوف غلبه اتراک در دل فرنگیان جا گرفته بود آقینجیها در وقت محاصره اول وینه از نمسه
گذشته تا به راتیزبون که قلب ممالک المانیا است رفتند و از قتل و نهب هیچگونه کوتاهی نکردند در آن ایام
سرکرده ایشان یکی از اولاد کوسه میخال بود که ایشان را میخال اوغلی میگفتند و فرمانفرمائی سرکرده بطور ارث بنا
رسیده بود این اولین وضع و آئین استمراری ممتنع التغیر در تواریخ ترک مکرر ذکر شده است و روابط بسیار
از آن آئین موضوعه بدست میآید که بتوان نسبت حالت حالیه دولت را با آن وقت داد خلاصه چون صمصامه
چاوش در سفر اول سلطان عثمان بخاک دشمن راه نمائی کرده بلد شده بود بدین واسطه قرار بر این شد
چاووشان دولت که خدمت ایشان پیک بودن و پیغام رساندن بود در ولایت بلدیت داشته باشند
تا در وقت حرکت لشکر دلیل و رهنما شوند از تاریخ مراطات دولتی و سپاهی دولت علیه عثمانیه با دولت
عثمانی کیفیت مأموریت چاووشان و خرابیهای آقینجیان نیز معلوم میگردد مورخین عثمانی بلا واسطه بعد از وضع قوانین
جدیده علاء الدین فتح بزی را نوشته اند و قایع نگاران بزانس جنگ پلکانون و شکست عثمانیها در فیلوکرن
را بر فتح بزی مقدم ثبت کرده اند اما بطور اندرونیکوس جوان از خرابیهای لاینقطع اورخان و دست اندازیهای دائمی
او بمملکت بزانس که تا ساحل شرقی بوغاز کشیده شده بود بتنگ آمده مصمم شد که خود شخصه رو بقلع و قمع اورخان
بگذارد و در این خصوص با کونتوفرن چچ باشی خود که سابقا بحکومت مردتین مأمور شده بجای موزالون سردار امپراطور که
در نیکومدیه از سلطان عثمان شکست خورده مأمور شده بود مصلحت کرد کونتوفرن چون مرد صاحب تجربه بود از کیفیت محاربه
اتراک ربطی داشت صلاح در آن دید که قبل از آنکه عثمانیها با رمه ها و گله ها به ییلاق کوهستان بروند باید فی الفور بدفع
ایشان اقدام نمایند بنا بر این بدون تأمل افواجی را که در حوالی و حوش و نزدیکی واقع شده بودند احضار نموده بخدمت طلبیدند
که عبارت از افواج دیمتکا و ادرنه و تراس باشند و سپاهیان مقدونیه و ولایاتی را که مانند آن بعد بتصرف

پای تخت دولت عثمانیه

داشتند احضار کردند و در او این خبر ان سپاه موجود شده را در اسکودار که امروز یکی از محلات خارجه اسلامبول است
و ساحل شرقی ابوغاز محسوب میشود جمع نمودند اورخان چون از این حرکات خبر حاصل نمود با جمعی از پیاده و سوار
در بلندیها یعنی که بساحل مرمره متصل است فرستاد منتظر ایشان شد امپراطور پس از آنکه در مدت دو روز چهار فرسخ راه طی
نمود صبح روز سیم در پلکانون اردو انداخت و از آنجا در بالای بلندیها اتراک را مشاهده مینمود در شورای جنگ
صلاح را در آن دیدند که با اورخان در خیابانها و تنگه های آن پشته ها مقابل شده دچار نشوند بلکه او را تکلیف
صحرائی نموده در زمین مسطح با هم مصاف دهند و اگر اورخان از این تکلیف سر پیچیده قدم بمیدان مبارزت و تحرک
و محاربت فضای بی کوه و سنگ نافراپیش ننهد عزم محاربت را فسخ نموده از رزمگاه پای جلادت فرا پس کشیده
به تختگاه قسطنطنیه در رجعت نمایند چون اورخان از تکالیف ایشان اطلاع بهم رسانید آنچه گفتند پذیرفت و آماده جدال
گشته نخواست که مخالف رضای ایشان باشد لکن در وقت طلوع صبح و پس از عادت مستمره اداء نماز پنجگانه
پیش از اعلام آرایش صفوف جنگ کرده اورخان تیر سپاه خود را از پشت تپه ها صف بندی نموده بعضی از
انها را در کوه دیه های آنجا پنهان کرده و سیصد نفر از سواران تیر انداز رشید حکم حمله داد چون مکانی را که یونانیان
رزمگاه خود قرار داده بودند زمین مسطح و صحرای صاف بود حمله سوار بسیار مناسب بود سواران اورخان
در کمال جلادت حمله بردند قشون اورخان هشت هزار نفر بودند هزار نفر در مرکز دو هزار در جانب راست هزار دیگر
در جانب چپ قرار داده در پشت تپه ها نگاهداشته بود که در وقت گریختن سوارها قیقاج تیر زدن ایشان مشغول شده
بارج نتوانند دشمن را با فوجهای تازه نفس برخورد نمایند القصه چون امپراطور دید که سیصد نفر از سواران ترک
قصد حمله از کوه برزمیان نمایند او نیز سیصد نفر از یونانیان را انتخاب نموده بسرکردگی کاپیتان قراولان خاصه خود که
وترو شور نامور دفع حمله ایشان کرد اگرچه خطبه طویل امپراطور که در نوازش آنها بیان شد بجای اینکه غیرت و شهادت
Exeotroehas
اگزوتروکس
ایشانرا زیاد کند ملایمت همه را از حالت مقابله و استعداد مقاتله انداخت لیکن ممکن است که یاد اگر در این امپراطور
خطبه باین طویلی را با آنچه که راوی در خصوص این جنگ در کتاب خود ضبط کرده است اعتقادی ندانیم زیرا که هیچ جا بار را

ایراد

از این روایت نظر نماید خلاصه راوی این حکایت کاتاکوزن یکی از اعیان امپراطور است که میگوید آنروز در جنگ
کاتاکوزن
حضور داشت همینکه امپراطور از اداء خطبه فارغ شد آن سیصد نفر یونانی بمقابل سیصد سوار ترک فرستد و ته حمله آنها را دور بیکدیگر
کردند از سواران ترک صد نفر در میدان جنگ کشته شدند و از یونانیان احدی تعقیب نماید مگر اینکه چند نفر جراحتهای جزئی وارد آمد
اورخان چون این حالت را مشاهده نمود هزار نفر بمقابل سیصد نفر یونانی فرستاد امپراطور پس از آنکه جلادتهای کاپیتان
خاصه و آن سیصد نفر یونانی را تحسین کرده حکم داد که ایشان بجای خود رجوع نمایند و جمعی از افواج تازه نفس بسرکردگی مانوال تاکاریس
مانوال تاکاریس
بمقابله آن هزار سوار ترک پردازند در حمله اول از سپاه ترک پنجاه نفر کشته شدند و از یونانیان یکنفر کشته و چند اسب مجروح
کردند بعد از این شکست اورخان همه سپاه خود را برادر علاء الدین برادر خود حکم یورش داده خویش با شش هزار نفر سوار
نامی در بالای تپه جهة ملاحظه حرکات قشون بالتیاد علاء الدین با لشکر ابوالجمع خود از تنگه ها سر در آمده بر سر یونانیان تاختن
کرد امپراطور که در مرکز جا داشت و در جانب راست و چپ با کاتاکوزن و پسر عموی او ژان آنژلوس سپرده بود
ژان آنژلوس
علاء الدین را استقبال نمود هر دو گروه بهم مخلوط شده دست باستعمال آلات حرب بردند موافق روایت راوی مذکور
در آن حمله صد و پنجاه نفر از سواران ترک کشته شدند و از یونانیان یکی کشته شد و اسبی مجروح گردید چون شب نزدیک بود
راوی مشارالیه شهر اقامتی خود امپراطور خطبه بیان کرده بحمید و تمدیح فیروزمندی خود ایشانرا اظهار و ترغیب را جهت بقسطنطنیه برگرد
مصنف میگوید که اگر این شخص خطبه مذکوره را در میدان جنگ بیان نکرده بود اقلا در تاریخ خود ذکر کرده است القصه این
نحان نتوانستند شدت حرارت یونانیانرا تسکین داده در میمنه ایشان بخشی حاصل نماید چند نفر از صاحبان منصب بارادو
افواج از صف خارج شده بر سر دشمن جنبش نماید امپراطور با این بوکر بزرک که راوی مطلب است بر اسب نشسته تجیه
کردانیدن یونانیان و نظم رشتهٔ ایشان خود را دخل مقاتلین و مجاهدین نمودند که یک تا که خویش را با شیء از مردم
یونان احاطه کرده شده گروهان انبوه اتراک فرا شده او را از اسب انداخته شد امپراطور از زخم خفیفی بر داشت
در آن گیر و دار و در میان این هنگامه میرزین بساتپولوس با صد نفر یونانی بمدد رسیده و پا خود را بامپراطور رسانیده
میرزین بساتاپولوس
با هزار مشقت ایشانرا از آن مهلکه نجات داد و بقول کاتاکوزن که راوی باشد بیست و پنج نفر از سیصد نفر آن

کشتن داد امپراطور بجای اینکه خود را در تخت روانی نشانده باطراف و جوانب قشون تردد نماید بچه تمام در تهییج و تحریص
بکوشد آبروی نام بخت و ننگ فرار را بر ناموس قرار ترجیح داده بسمت ملکانون بدر رفت و بعد از حصول بآنجا فورا
بوکلای برآس خبر فرستاد که معجلا کشتی بقدر کفایت حمل و نقل قشون ارسال دارند در این بین میان لشکر شهرت یافت
که امپراطور در جنگ کشته گشت آنوقت یک غش هولناکی در قشون یونان پدید آمد همه بسمت قسطنطنیه گریزان شدند
اندرونیکوس امپراطور یونان را بعلت زخمی که داشت بمیان نعشی گذاشته بکنار دریا بردند و از آنجا در یک زورقی
خوابانیده بشهر فیلوکرن که امروز بطاوشان چیلی مشهور شده است رسانیدند پس از رسیدن باین شهر امپراطور لشکر خود را طاوشان چیلی
منقسم بچهار گروه کرد گروهی را در همان شهر نگاه داشت و سه گروه دیگر را بقلاع حول و حوش فرستاد که عبارت از داکی
پیرا که امروز چیپر مینامند و در قدیم اهالی پیاهی کفشند که قبر اسبال در آنجا واقع است باشد و همچنین گروهی را بریسون که امروز داکی پیرا آمبریز ای پیاهی ریسون
داریج میگویند مأمور کرد طایفه دیگر را بنیکت یا توس نامزد نمود که بابکی حصار مشهور و معنی حصار کهنه است اورخان داریج نیکت یا توس
از قرار روایت کاشاگوزن بخلاف رای قوجه علی و چاوش که دو سرکرده خونخوار سلطان عثمان بودند جنگ کردن
نشستن را میکرد و بقدر سیصد سوار جهة ملاحظه حرکات قشون در گوشه قرار داده بود که اگر شکست بر سپاه دشمن اتفاق
نمایند و اگر بر سپاه خود چشم زخمی رسد حمایت ایشان را نموده از پس نشستن را امر بدارد بدین سیصد سوار چون برهم
خوردگی و فرار آشوش یونانیان را ملاحظه نمودند متعاقب قسمت شدند و بسیاری از ایشان تاراج اردو و تصرف
اسبان با زینهای سرخ امپراطور و خیمه و خرگاه او شدند بالی متعاقب فراریان قشون یونان که از جاده فیلوکرن بهمان
شهر میشتافتند در تاخت شدند تا بدروازه شهر از عقب ایشان براندند از اتفاقات کلید دروازه مفقود شده بود فراریان
بی سر و سامان در تنگنای دروازه بر روی هم ریخته از بسیاری عراده و بارکش گران بر آن عرصه آن مکان تنگتر از آن اینجا که
شده بود در آن آشوش از یونانیان زیاده بر دویست نفر کشته نشدند که از آنجمله مانوئل ماگانیوت و نیقوکاشاگوزن مانوئل ماگانیوت نیقوکاشاگوزن
خویشان راوی اخبار بودند یکصد پنجاه نفر زیر تیر با چهار صد راس اسب بتصرف اتراک درآمد و در جنگ صباح آنروز
چهار و هفت نفر یونانی بانضمام کاپیتان بزرگ امپراطور اگرونتر و کور مقتول شدند لیکن کاپیتان بدکور را میگویند که خود

دیتان

یونانیان از شدت پریشانی حواس بالفعل الواقع بعداوت شمشیری برنزدند که بهمان زخم درگذشت یونانیان بعد از این
شکست ثانی رو باسکوتاری نهادند که از آنجا خود را به برآس رسانند و عثمانلوها بطرف نیز عازم گشتند این محاربه را که در
مقابل فیلوکرن اتفاق افتاد مورخین برآس وقوع مخوس آن از اینکه مصیبت بزرگی انگاشته شیونها و سوگواریها کردند نویسندگان
عثمانی محاربه مجلی محض میشمارند که از اسم بردن سنگ آن رزند این آخرین دولت وبالی بود که دولت بقیه برآس در تشخیص
که اهم ایمکه سرحدیات بود زدند سالها بود که این شهر را سپاهیان ترک دایره وار احاطه کرده بودند و روز بروز تنگنای
متوالیه محیط دایره را تنگتر میکردند آن نوع لشکرکشی و تاکتیک جنگی را که اورخان در بورسا بکار برد بطوریکه اول نشان داده شد
و بعد در دروازه‌های شهر قلعه‌ها بنا کرده مدت ده سال این شهر را بتنگنا انداخت و تقویتهای پیاپی که بمحصورین میرسانید
این شهر را مشوش و محافظین را در امر دفاع روز بروز دلسرد و خسته کرده شهر را متصرف شد در نیس نیز همین عمل را از قرار
بانطرتوق که چون برج و باره آنجا را محکم و دیوارهای شهر را بلند و مستحکم یافت و دانست که بادستبردهای جنگی تسخیر آن ممکن
فتح او دشوار است بگرفت صمصامچه و چاوش را با سواران ابن جمعی فرستاد تا قلعه‌های قراکتین و طاقین را که در نزدیکی شهر واقع
بودند متصرف شدند و راه خروج و دخول این شهر را بکلی مسدود کردند تا آنکه در سنه ۱۳۳۰ عیسوی مطابق سنه ۷۳۱ هجری و بعد از
شکست امپراطور یونان و یکیورش بتجیکه اورخان بقلعه برد چون اهل قلعه از امداد یونانیان مأیوس کامل حاصل کرده از گرسنگی
و طاعون نیز بتنگ آمده بودند بدست ایشان شهر را دادند مشروط برآنکه اورخان سپاهیان را اجبار بکار نداده از کشته
شدن اهل شهر اکتفا کند با اسلامبول مراجعت نمایند اورخان شرط مذکور را قبول نمود لیکن جمعیت قلیلی از سپاهیان بعجابت فرمانده
اسلامبول شدند اغلب ایشان که از تنگنای محاصره و گرسنگی و بدگذرانی بتمیز از بدرفتاریهای صاحب منصبهای خود صدمه دیده
از جوانمردی و درستکاری و عدالت امپراطور خود مأیوس بودند امید و کرم و احسان اورخان بسته در شهر ماندند و باتفاق
ساکنین آنجا باستقبال او شتافتند که از جانب جنوب شهر و از دروازه یکی شهر داخل نیس شد این شهر که اعظم حصارهای امپراطور
های برآس بوده مدتها در معابد قوتهای ملتهای سلاجقه روم و اجداد سلاطین عثمانی سوری بغایت استوار بوده و وقتی
تختگاه سلجوقیان شده در محاصره شدید طیفسلب پاتیان و ایستادگی مردانه آل سلجوق شهره آفاق شده بود و بعد از آنکه طایفه

فرانک شهر قسطنطنیه را گرفته چندی دار الحکومه امپراطور نشین شد و ثانیا متصرف اتراک عثمانی در آمد شاید صادق تست
در بی غیرتی یونانیان و مردانگی و شجاعت سلجوقیان چه آنان بسهولت تسلیم عثمانیان شدند و اینان در برابر صلیب پرستان مردوار
ایستادند و دلیرانه کوشیدند بجمالی از قصید محصوری سلجوقیان محاصره صلیبیان از اشهر است که مدت هفت هفته سرداران
زنده نام او صلیب پرستان که ذکر اسامی ایشان خالی از تطویل نیست با این سدید که در سر راه آنها واقع شده بود الا
منقطع نبرید تصادف که زدند و تن جوش را از لطمات و صدمات باروی پرنیروی این سور رنجه داشتند و هنگام
یورش قلعه از فراز برج و فراز باره سیم روغن جوشان و شعلهای آتش و آب سوزان بر فرق یورش آوران سیلان جریان دادند
دشت ماننده محاصره سیر کوس دست آهنین میان محاصرین فرو ریخته ایشان را از زمین میربود و در هوا می‌انداخت پس از آن یا مرده
یا شرحه شرحه و مقطوع الاعضا بر زمین میانداختند با الجمله محاصرین جهة حمله بردن و تصرف نمودن برج مشهور باسم زنان
زدکان دو دبابه اختراع کردند که یکی را باده و دیگری را لاک پشت نامیدند اسباب و باه نام در زیر بامهای مخصوص سلجوقیان
که بحجرها و سنگ کیرهای آن وارد آمد شکست و باعث قهر و تحریم خود بانهار نام و پتها نفر دیگر از جهد ستانیان کردیدند لیکن کار
کران اسباب کشف نام از عهده کار خود بر نیامدند شعدر کردند که برج را نوزدکان را از زیر خالی نمود بجای سنگهای پایه
بعضی چوبهای پایه بزیر برج نصب کردند و آتش در آن انداختند اگر چه آن برج خراب شد لیکن محصورین خجالت بسیار از آن
نکشیدند محاصرین از تصرف حصار خود محروم داشته تصرف دیگر دادند چرا که هم در آن زمان امپراطور یونانیان الکسی
مانند امپراطور سابق اندرونیکوس که بمقابله و مقاتله اورخان قدم فراپیش نهاده بود با کشتیهای جنگی از راه دریا بسمت نیکیه
در حرکت بود چون قریب بحوالی آنجا رسید محاصرین که در قساوت قلب بیرحمی کم از محصورین نبودند عدد وافری از روس
مقتولان دشمن بحضور امپراطور یونان فرستادند و بعضی را نیز در منجنیق گذاشته پیش او انداختند فرمانده قلعه ایس امپراطور بوتومیت
نام داشت با سلطان سلیمان سلجوقی مصالحه کرده قرار بر آن دادند که سلطان با متعلقان و سپاهیان خود بازادی
نشسته بجائیکه میخواهند بروند و یونانیان از طرف بحیره داخل شهر شوند در حالتی که محاصرین از جانب خشکی یورش سخت بشهر میبردند
زواران لاتین با کمال تعجب بیرق یونانیان را در برج و باره شهر منصوب دیدند در همان آن بوتومیت خبر در المحاصرین نموده اعلام

Butumites

کرد

کرد که از جانب امپراطور خود مامور تصرف قلعه میباشد همین قسم که شهر نیس بواسطه حیله یونانیان از چنگ سپاه صلیب پرستان
بدر رفت سه سال بعد از آن پولیتیک های امپراطرس انجا را از تصرف عیسویان بدر برد و امپراطور الکسی موافق یک مصالحه
نامه شهر السلاطین سلاجقه روم واگذار کرد یکصد سال بعد که مقارن ۱۲۰۶ عیسوی باشد مجددا متصرف امپراطورس در آمد
و تئودور لاسکاریس امپراطور یونان چون قسطنطنیه را از دست داده بود و طایفه فرانک انجا را متصرف شده بودند شهر
نیس را پای تخت خود قرار داد پس از انقضای یکصد سال دیگر عیسویان یونانیان در تصرف خود داشته قلعه معظم سرحد شرقی
ایشان بود تا انکه بار سیم باز تصرف مسلمین در آمد باین طور که در عهد نیقفور بوتونیات امپراطور یونان سلیمان واضع سلسله سلاجقه
روم واگذار شد بعد از آن در عهد الکسی تصرف قلیچ ارسلان در آمد و در عهد اندرونیکوس امپراطور سابق الذکر یونانیان به تفصیلی که
بیان شد بدست اورخان عثمانی افتاد این شهر را اول انتی گونیا باسم بانی آن میخواندند بعد لیزیماک انجا را باسم زوجه خود نیس
نامید و هنوز باین اسم برقرار است فقط اتراک در تلفظ تصرفی کرده ازنیک میگویند اگر چه شهر نیس بواسطه محاصره صلیب پرستان
و پای تخت امپراطور شدن مشهور عالم گردید لیکن بجهة دو شورای مذهبی که در آنجا اتفاق افتاد شهرتش کمتر نبود و در یکی از آن شوراها
نیقیه بجهة تغییر مذهب کاتولیک و جلوگیری تعذیب اهل رفض و بدعت و معلوم شدن وقت عید پاک که آنرا عید الفصح و عید
ساعر و عید زیتون نیز میگویند و برقرار شدن پایه نظم کلیسای مقرر و معین گردید و در شورای دیگر مذهب صورت پرستی
استقرار یافت کلیسائیکه در آن سیصد و هیجده اسقف جمع شدند که از جمله آنها نجلی با اولیا مذهب عیسوی بودند و از شرق و
مغرب بحکم قسطنطین واضع امپراطوری شرقی روم قدیم در انجا گرد آمدند عقیده هم جنس بودن پدر و پسر را اصول مذهب عیسوی
قرار دادند اورخان آن کلیسا را بدل بمسجد مسلمین نمود و اسم او که در سنگ سر در آن مسجد کنده شده بود هنوز در میان خرابه‌های آنجا باقی
و برقرار مانده است این پادشاه که فی الواقع اول سلطان سلسله عثمانی است بتقلید سلاطین سلف مشرقی من بعد در بنیانهای عالی را
عامه که از قبیل بینه و ابنیه باشند بجهة فقرا محکم ساخت پس از او در همه ممالک عثمانی در مساجد و مدارس و مریضخانها و مقابر در هر
جا بهمان قرار در اسم بانی و تاریخ بنا را حک نمودند که جاری و متعارف است این اطلاع بهم رسیده اغلب اوقات در این بناها بعضی از آیات
قرآنی از تاریخ حال ابتدا مصحوب متفاعی که از سلیقه ارباب فن و کمیاب در دست با خطاطی در رو لاجورد نقاشی دیده اند خان مسجدی که در

Théodore Lascaris
تئودور لاسکاریس
Nicéphore Botoniatès
Lysimaque

ساخته منتظم نمود و داود قیصریه را مدرس آنجا قرار داد بعد از او ملا تاج الدین کرد که یکی از شاگردان و داماد شیخ ادبعلی و دختر دیگر شیخ
زن خلیل چندرلی قاضی عسکر بود بجای او نشست و پس از ملا تاج الدین علاء الدین اسود مدرس آن مدرسه شد مشار الیه باسم قرا خواجه
قرا خواجه باشد معروفست در جاییکه دو نفر کشیش از بام کلیسا یکی از ازنیکومیدی و یکی از قیصریه که مورخ مشهور بیدوجیه بشدند مذهب عیسوی
اسلام اختیار در حالیکه اگر تمرد نمایند عزل و اخراج بلد شوند و از کفر خود گذشته معتقد بمذهب حق و دین درست گردیده با
رسیده بعیوبی که از برای تکمیل افواج ینگی چری گرفته میشدند مجبور نمینمود بدین گشتن از مذهب عیسی و داخل شدن بملت اسلام هم در این شهر ملا
داود قیصریه همه مطالب دقیقه کتاب مشهور ابن الاعرابی را که فصوص الحکم باشد ضایع و باطل کرد در کلیسای سلیم نمود و صور معابد
سرنگون کرده در دیوارها عار شده از علامات و صورتهای مذهب عیسوی بجای آنها این کلمه شهادت مسلمین را که عبارت از
لا اله الا الله و محمد رسول الله باشد نوشتند بغیر از مساجد و مدارس عمارت مطبخ الفقرا را نیز در حوالی دروازه ینگی شهر ساخت و اداره
از العبد به شیخ حاجی حسن مرید جوان بسیار مقدس شیخ ادبعلی واگذاشت که علاوه بر تقدس مرد عالمی هم بود و شرحی در خصوص تقسیم ارث
بقانون شریعت محمدی بنظم نوشته و عروض اندلسی را نیز شرح کرده بود داود خان اگرچه مرد عالمی بود که در درس و تحصیل مدارس نظم یافته و لیکن
بسیار پارسا و نیک نفس بود و در مطبخ الفقرا کارهای خیر از مراتب میشد که کسان او تقلید او را نکنند چنانچه شوربای فقرا را بدست خود تقسیم میکرد
و هر چراغ منو پانیرا خود در روشن میساخت و از ساختن مساجد و مدارس و مبنیات خیریه ملتفت ترتیب و رفاهیت احوال مسلمین بود با
وجود این مشاغل عظیمه سرکردگان شجیع خود را نیز فراموش نمینمود و در خوشنودی ایشان هم میکوشید بطوریکه چون گرفتن بغنیمت و غلبه بمراد
که سرکردگان از نهب و غارت حظ و فرحی نمایند لهذا زنان و دختران جوان یونانی را که بواسطه طول محاصره بیوه و یتیم شده صاحبان
عمارت عالیه و تجملات نفیسه بودند بازدواج سرکردگان خود در آورد و آنچه داشتند بر جهاز [illegible] داد و اگذار فرمود حکومت شهر را بسلیمان
پاشا پسر بزرگ خود مفوض داشت که سردار محاصره قلعه را نیز او کرده بود و قبل از محاصره نیز دار الحکومه آقچه قوجه بجای آن پاشا که
جنگ آزموده حکومت میکرد بهمچنین برادر کوچک آن مراد که پیش از این نیز بجا بگی بود بجای سلیمان قونور آلپ در ولایت سلطان حکمرانی میکرد این دو
یاور دلاور دو مصلحت کند آور عثمان که سرکردگان شجاع دربار تجاوران شریک کمانها بر اکه برات و قدرت نیز سرور گردند
اکنون در زیر آن غنوده اند آقچه قوجه در وسط السلطان الارضی که [illegible] دیگر را از خلیج نکومدیا جدا میکند مدفونست و قونور آلپ در

توابع

توابع آق قیاری و در قونور پا در زیر خاکست مقبره آنها هنوز زیارتگاه مسلمین باسما پاشا سلیمان و مراد که هر یک
در یکی از دو سنجاق دولت جدیده حکومت میراندند تا دو سال بعد فتوحات طرف بحجی انبساطی پذیرفت و
بورسا پایتخت یک سنجاق بیم شده عوض سلیمان که دیدوانجار اخذ و نکاریه نامیدند که بمعنی سنجاق خداوند
کار باشد بعد از سنجاق قوجه ایلی از آیس نیک باسین نیکمید تجویز شد که از نیس بنکو بدیاشد در ایس نیک
بواسطه استقرار بعضی کارخانهای ظروف ایرانی که در حوالی دروازه شهر ساخته شده بود علامتی از آبادانی
سابق باقی بود و پس از آن این عمارات نیز ویران شده در میان دیوارهای شهر بقع آنجا چند کومه و
افتاده بمیزان نظر در آورد و از رومانیا فرس در آنجا قبور گوندوز آلپ برادر عثمان و
شیخ اشرف سعد و قرا خواجه و خیالی شاعر چیز دیگر ندارد که سیر نماید خطاشناسان روزگار
که حال نیز حکوکات امپراطوران عیسوی را در دیوارها و برجهای شهر میتوانند بخوانند بیهوده از
جستجوی مقابر مردمان مشهوری که در آنجا مدفون شده می رفتند و اثری نمیتوانند ظاهر کرد از
آنجمله قبر مورخ مشهور نیز افس است که مدت بیست سال در این شهر مراثی فصیحه در غلبه طایفه
فرانک گفت و فتح نمودن ایشان قسطنطنیه را برشته نظم کشید نام او نیس تاش بود که در نیس ساکن
قبر او نیست شد سلیمان بعد از مردن عم او علاء الدین وزیر پدر شد و از طرف شمال السمت طارق
چی و قوناق و مودرن که جدش عثمان و کوره میشال و صمصامه چاووش در اول کار تسخیر کرده
بودند لشکر کشید اهل مدینه قلعه بدون کشیدن شمشیر و انداختن تیر تن باطاعت در داده سر الی آن
جنبانیدند اینواقعه در سنه ۱۳۳۲ عیسویه که مطابق است با سنه ۷۳۳ هجری اتفاق افتاد تا سه سال بعد از گرفته شدن
نیز ساکنان قلعه کمیلیک که بمنزله انبار میرو بندر محکم [illegible] بود بواسطه حصانت مکان در کمال جلادت و
شهامت شیادت خود دار نموده ایستادگی کردند در عهد عثمان نیز حملات آقچه قوجه و صلات قرا تیمور تاش بیهوده
انجام نیافته بود برسانند در این اوقات که راه خروج و دخول از همه طرف بر آن مسدود گردید تسلیم سپاه اورخان

شد این قلعه در روایات افسانه آمیز یونانیان و هم در تاریخ محقق ایشان مشهور است هم از این بندرگاه قشون اول
صلیب پرستان بهفت گروه منقسم شده بعزم تسخیر نیس در حرکت آمدند سلطان سلیمان سلجوقی آنانرا استقبال نموده
شکست فاحش بایشان داده تا اردوی آنها که در نزدیکی سیویتو واقع بود تعاقب نموده آنچه از پیران با هر دو دا خزن
یمین بر شکل موی افشان جدا نموده باقی ایشانرا از زن و مرد و پیر و جوان و اطفال رضع و شیخان رکع از دم تیغ
بگذرانیدند فقط سه هزار نفر از ایشان بهزار مشقت بقلعه که در بالای بلندی واقع بود خود را رسانیدند چون
قلعه را دری نبود با سپرها و سنگ مداخل آنرا مسدود و با تیر و سنگ مشغول دفاع گشتند تا آنکه امپراطور یونان
سپاهی از طایفه ترکوپول فرستاده آنها را نجات داد تا آنوقت همه غلبه و فتوحات عثمانیان بطرف یو
نانیان وقوع یافته بود در ایام اقتدار عثمان کوششها از آقچه قوجه و قراتیمورتاش جهة فتح آن قلعه بیفایده شده بود در
در این اوقات که محصول آنها را برده بلا بدبمانده تسلیم کردیدند و از وقتی که عثمان بر مسند حکمرانی بطور استقلال قرار یافته شده
بود تا کنون که یک پشت از آنها برگشته و یک نسل عوض شده است مرکز بانجیلام از حکمرانان عشیره که ممالک سلاجقه روم را متصرف
شده بود بنجیال ارخ و جلال انعقاد بود در این اوقات نوبت به نزدیکترین همسایه ترکمان عثمانیان رسید که حکمران
مملکت قراسی باشد ایالاتی در طرف جنوب و غرب کوه المپ واقع است که از قرار آن عثمانیان با تبدیل عالمگیر روی بنیاد نهاده
شهر بشهر و ولایت بولایت کوه بکوه در حرکت آمده همه ولایات ملوک ممالک سلاجقه را بزیر گرفت و جمیع آن ممی را کرده تا
بکوه توروس کشیده شده است تحت تصرف در آوردند بالجمله اصلان بیک ترکمان حکمران قراسی بسیار متهور و تورا از عثمان بود پس
از مردن دو پسر از او ماندند بزرگتر آنها بجای پدر بمسند حکمرانی متمکن شد و پسر کوچک که تورسون نام داشت نزد اورخان بقصد درصد او
ابر پسر دو تورسون باتفاق وزیر پدر خود حاجی ایل بکی از اورخان التماس نمود که او را در انتزاع ملک پدر از تصرف برادر
مهتر امداد نماید مشروط بانکه در ازای این محبت مشار الیه شهرهای آدیجیق و بالی قصری و تیره لا و
میناس را بوکلای اورخان سپرده خود بحکومت شهرهای ادرمید و قزلجه توزلا و بنار
حصار و ایازمند اکتفا نماید اورخان در کمال شعف تکلیف ایشانرا که موافق خیال کشورگیری او بود قبول

سیویتو
Civito

آدیجیق　　بالی قصری
تیره لا　　میناس

کرد

کرد و بهمراهی تورسون لشکری جرار روانه داشت ایشان شهرهای الوباد و قزلی و میخالیج را که در کنار
رندا کوس واقع بودند مفتوح ساختند همچنین قلعهای کالیس و الموس را نیز گرفتند چون حکمران قراسی دون
ایستاده که در مقابل قشون اورخان شهر برگ ولایت خود را که بالی قصری باشد کذاشته بقلعه برگاما رفت اورخان
توسط وزیر پدر تکلیف کرد که برادران با یکدیگر صلح نموده ترک منازعت نمایند برادر بزرگ ظاهرا بصلح راضی
شد و بعد از آن تورسون را زجر تمام از میان برگرفت از این بی مروتی و ناجوانمردی شعله خشم اورخان ملتهب شده
قاتل را از همه طرف گرفتار ذلت و نکبت کرد تا آنکه وسایل نخجیه استدعای عفو گناه خود نمود اورخان از قتل او
در گذشت و در بورسا مکانی جهة اقامت او تعیین نموده روانه آن صدود فرمود و برگاما را نیز متصرف شد که پای تخت
قدیم و سلطنتگاه آتال پادشاه مشهور در تاریخ علوم و صنایع بود این پادشاه اختراع کاغذ از پوست خواهات
کرد و کارخانه و دبستانهای عالی اداره ساخت که الی عصر نهایت مطلوب رومیان بود و کتابخانه ترتیب داد که دویست هزار جلد
کتاب در آنجا جمع شده بود از صنایع و کمالات ترتیب کرد که چند نفر از آنها معروف عالم و مشهور آفاق شدند اورخان
این شهر را نیز با توابع آن منضم ممالک سلیمان پاشا نموده جزو سنجاق خداوندگار کرد که عبارت از سنجاق بورسا باشد
و حکومت قراسی را بوزیر سابق پدر حاجی ایل بکی تفویض نموده دو نفر از صاحبمنصبان خود را که یکی اچه بیک و یکی
اورنوس بیک باشند با او شریک کرد اورنوس بیک حاکم سابق بورسا از جانب امپراطور یونان
بود که بعد خدمت اورخان را قبول کرده تقلید بقلاده دین اسلام شد بعد از تملک مملکت قراسی مدت بیست سال
لشکرکشان آل عثمان آرام گرفته در پی فتوحات دیگر نیفتادند مورخین ترک و یونان نیز این مدت را مبهم نوشته
شرحی که مفید فایده باشد یا بیانیه که مطلبی از آن ضمن حاصل شود افاده ننمایند الغرض در این ایام صلح و مدت آرامی
نظم لشکر و نگاهداری کشور موافق دستورالعمل علاء الدین برادر وزیر اورخان محکم گرفته شده نقطه سلطنه ملاحظه و مراعات کرد
در بورسا نیز پس از تصرف ولایات قراسی مساجد و مدارس و عمارات و بنیات خیریه و کاروانسراها در سنه ۷۳۳ هجری
که مطابق سنه ۱۳۳۳ هجری باشد بنا نهاده شد چندی نگذشت که بورسا بسبب این جهة آبادی و معموریت دم از برابری زد و قلیلی از آن

برگاما

در حقیقت بنا بگذار برتری جست بیجانکه عثمان جهه درویش تورود و ابدال قمرال صوامع و معابد بنا نمود اورخان نیز تقلید الاباء در
پای کوه المپ صومعه جهت گیگ لی بابا یا بابام را که یعنی بابا آهو باشد ساخت که حال هم زیارتگاه معتبر اهالی است
اندکی بالاتر از آنجا در مکانی که گوک چناری مینامند و یعنی چشمه آسمان است قبر دوقلی بابا که یعنی بابا کوزه واقع است
و در کنار نهر علی شیر که از کوه المپ پائین میریزد عبادتگاه ابدال مراد اتفاق افتاده است و در سمت غربی شهر
در کنار حمامها صومعه و مقبره ابدال موسی واقع میباشد این دو ابدال و دو بابا در فتح بورسا با اورخان
همراه بودند و بدعا و کرامات محاصرین آنجا را امداد میکردند و بعد از فتح برکات آنها را
از حضرت منعم حقیقی جهه این پای تخت جدید استغاثه و استدعا نمودند اسامی این اشخاص پارسا را
وجه تسمیه بزرگ گیگ لی بابا چون همیشه در میان آهوان و غزالان زندگی میکرد او را گیگ لی بابا میگفتند و
گیگ در ترکی یعنی آهو میباشد و دوقلی بابا چون غذای خود را منحصر بماست کرده بود و همیشه کوزه ماست در پیش او
بود او را دوقلی بابا میخواندند و دوق در ترکی بمعنی ظرف سفالین و کوزه میباشد و روایت افسانه گونه میکنند
در محاصره بورسا گیگلی بابا بر پشت مرالی نشسته شمشیری بوزن صد و پنجاه لیور که تقریبا صد و سی و پنج چارک تبریز بود بر دست
داشت و با کافران جهاد مینمود و ابدال مراد نیز با یک شمشیر چوبین که تنها در قلع و قمع کفار مینمود و کرامات ابدال موسی
این بود که آتش سرخی را در میان پنبه پیچیده با خود میبرد و بابا آهوی از شاگردان شیخ الیاس و از اهل خوی بود در همه جا با دوش
زیست میکرد روزی برای جهاد بر مرالی سوار شده درخت چناری را در دوش گرفته وارد عمارت اورخان شد و درخت را
در میان عمارت نشان علامت ترقی دولت عثمان در زمین کرد و آنی را که بورسا آتش گرفت آن درخت نیز با عمارت
بسوخت ابدال مراد بنا بخواهش اورخان در محاصره بورسا حاضر شد و از کرامت شمشیر چوبین او جمع کثیری از کفار بهلاکت
رسیدند و منارهای بزرگی که عمارت اورخان را فرا گرفته بودند تمام شدند و این بابا از برای عثمانلوها مثل سن ژورژ
و سن رولاند عیسویها بودند سلطان سلیمان بزرگ وقتی بزیارت او رفت و از بابت تیمن و تبرک یک شمشیر — St georges
از شمشیر او را گرفت بریده بخزانه سرای برده و در پهلوی شمشیر خاتم پیغمبر و سیوف خلفا و سرداران او بگذارد فرانسه — Roland

گوک چناری یعنی چشمه کبود است

ساده

ساده لوح فرنگی از بابت حسن عقیدت میگویند که آن شمشیر را رولاند بوده و چون شاه هیه این شمشیر بسیار است سلاطین را
قسم کرده با موبطه احترام میکنند چون اسمی از بابا یا دده و ابدالها مذکور شده و در ذیل این تاریخ بعضی اوقات از این
طایفه نامی ذکر خواهد گشت بهتر آنست که کلمه چند از درویش و مشایخ و زهاد که سلسله مرتاضین اهل اسلامند بیان نمائیم تا مطالعه
کنندگان را بصیرتی در قدر و رتبه هر یک از آن گروه حاصل شود با آنکه درویش در مذهب مسلمانان بمنزله کشیشان
عیسویند اما که در دین و معرفت یکدرجه بر دراویش برتری دارند ایشانرا شیخ میگویند و آنگروه که از خلق کناره گرفته گوشه
نشینی اختیار کرده اند ایشانرا زاهد گفته معبد ایشانرا زاویه مینامند چنانچه مسکن دراویش را تکیه میگویند و گوشه نشینان را که عبادت
از زاهد باشند بواسطه ورع و تقوائی که داشتند پدر یا بابا یا دده میگفتند موافق عقاید مرتاضین اسلام همیشه در روی زمین
یکعده معینی از اولیا باید باشند که تقرب ایشان در بارگاه احدیت باختلاف مراتب ایشان مختلف است و هرگز از عده
بر چهل ابدال در روی زمین نمیباشد هرگاه که یکی از ایشان بمیرد فورا یکی دیگر بجای او می آید و چون تغییر از عده او مشغول کس دیگر
نمیدانند که بعد از مردن یکی از آن اصفیا کدام یک قابل قائم مقامی او است لهذا دم از درویشی و صفای باطن زدن از برای همه کس
آسان شده است و غالب دیوانگان را مردم بمقام اعلی نسبت میدهند از جمله چهل نفر اصفیای عهد اورخان که در روی زمین
منتشر بودند یکی ابدال مراد و یکی ابدال موسی را میدانند که در بورسا مدفون میباشند بقانون سلطان عثمان سلطان ساده
لوح خیال و مساجد را منسخ ابنیان و معابد محکم پایه در بورسا بنا نهادند از آنجمله ابلکری خواجه که یکی از رفقای اورخان بود
مسجدی در حوالی قسطنطنیه ساخت و شیخ اخی حسن پدر زن شیخ ادب علی نیز یک معبدی بنا نمود و لاله شاهین سردار
سلطان مراد اول که بعد از این ذکر خواهیم کرد مدرسه عالی عمارت کرد و سبب آن این بود که اورخان در یک جنگ وعده کرد
که آنچه غنیمت از دشمن گرفته شود دو اندازه او باشد لیکن پس از آنکه غنایم را گرد آوردند مبلغهای گزاف حاصل شد و اورخان از وعده
خود پشیمان گردید لیکن قاضی تاج الدین کرد حکم کرد که این اموال ملک طلق پادشاهی است و اورخان رحمتی در خلف وعده
و پس گرفتن آنها نیست بنا براین اموال به پادشاهی واگذار شد لاله شاهین از بابت اینکه بواسطه انظار اورخان منعقد و
از قرب او کاسته نشود غنایم مزبور را صرف ساختن مدرسه عالی بورسا نمود و آنجا را لاله شاهینیه نامیدند بعضی تفاصیل در سلطنت مراد

مساجد و معابد و مدارس بنا نهاده و در خارج قلعه در پای کوه المپ صوامع و بقاع جهت زهاد و عباد که الان ماه متصوفه خفتند
در همه ازمنه صفای کوه المپ سیاحان اختراعات طبیعت و نگرندگان صنایع صانع مطلق را در وجود کشیده در عهد
امپراطوران نیز پاس این کوه عزلتگاه راهبین بود که همیشه در اندیشه خلقت خود و خالق عالم بودند پادشاهان از زیارت
ایشان عار نداشته دعای ایشان از خدا و ازیگانه استدعای فرزند فرزانه جهت جانشینی خود نموده استغاثه مخلصه در حضور ایشان میکرده
میکردند بجای راهبین و قسیسین یونانیان درویش و ابدالان مسلمانان در آن کوه جای گرفتند که زنده و همه باقیست شکوه آن
بلبل و چشم ترکمان طراوت گلهای رنگین و صفای آبهای صافی شیرین این کوه با خضرت و نضرت درختان با شکوه
پر عظمتی که دارد نه تنها نه جذب قلوب درویش سلیمین در راهبین عیسوی تبیین میکرد و مگر هوای آنجا شعرای شیرین کلام و فصحای
بلاغت فرجام را نیز بر سر شوق آورده و بگویند چنانچه شیخی شاعر اول عثمانی کتاب خسرو شیرین نظامی را در سایه در
ختان سبز و در کنار چشمهای صاف آنجا برشته نظم کشید و همچنین شعرای دیگر از قبیل صالی و خیالی و اول بادرلها اشعار
خوب و نظمهای مرغوب از ایشان بیادگار است از آنجمله میباشند خسرو و پاشا و یحیی بیک دیگر دو مؤلفند که در آن کوه کتابهای علوم
الهی و فقه و وضع قوانین تألیف کرده اند و هم در آنجا شیخ بزرگ البستانی و قاضی بزرگ ابن الشناری کتابهای معتبر در علم الهی
و علم فقه تألیف کرده اند همه این شعرا و عرفا و مشایخ اکنون در پای کوه المپ که بهترین ساعات زندگانی خود را در آنجا صرف
میکردند مدفونند بعضی دیگر از ایشان طایفه در مدارسی که بنا نهاده و استفاده مینمودند که تاکنون سپرده شده اند اکتساب کرده علوم و معارف خود را
در کتابها و رسالها نشر نموده نام خود را با داسته زبان ترکی در عالم مستدام است زنده که نشسته در خاک مقدس بورسا مقبره
اعظم مشایخ شیخ محمد بخارائی واقعست که مشهور بسلطان امیر بود در بالای قبر او مسجد عالی بنا نهاده شده است که
یکی از محلات بورسا باسم الموفقیت اغلب اوقات المسجد آتش گرفته میسوزد و سلاطین عثمانی بملاحظه تقوی و پارسائی
محمد و اعمارت آن میپردازند این شهر که دار السلطنه عثمانلوها و دخمه گورگاه ایشان نیز گشت در جوار جامعه ایشان در شهر و در قلعه
و در حوالی قلعه ساخته بودند مدفون میباشند عثمان و اورخان و بایزید و دو مراد اول و دوم و محمد اول در پهلوی ایشان
و پسران و دختران و زوجات خود در تحت مراقد نفیسه دفن شده اند نزدیک بمقابر این سلاطین قبور بزرگ شیخ مشتقر

شیخ ادرکان

شاهزادگان عثمانی واقع است و بعد از ایشان قبرهای وزرای اول و بگلربگیان دولت کشیده شده است
که از آنجمله جندرلی و تیمورتاش میباشند بعد از اینها مدفن سایر وزرا و مفتیان مملکت واقع است که از
جمله ایشان یکی فاتح جزیره شیپر قوجه مصطفی پاشا و یکی مورخ فاضل مشهور احمد صف افندی است در دوره
سلاطین اول عثمانی و عرفای دولت ایشان قریب بانصد مقابر از وزرا و پاشایان و مشایخ و مدرسین
و عطاین و شعرا و اطباء و موسیقی دانان مشهور واقع است بورسا در باصفائی بیرونها و حول و حوش المعروف عالم
است و قوی الاثر بودن آبهای گرم آن با فراوانی حاصلهای طبیعی و صنعتی و گوارائی آبهای صاف جاری
شده از کوه المپ مشهور آفاق است از جمله حاصلها انگورهای لطیف و توتهای شیرین و گلابیهای بزرگ
آب که چهل و هشت اقسام مختلفه یافت میشوند با زردالوهای لذیذ و گیلاسهای با صفا و شاه بلوطهای نازک
که نظیرشان در سایر بلاد کمیاب میباشند و همچنین ابریشم و پشم و کفاوریا که از آن چیت میسازند و اقمشه خمری و
اقمشه حریری و تنزیبات و مرتبات و دیگها و محمل و فرشهای مرغوب در آنجا عمل می آید و بواسطه این نعمتهای
گوناگون و حاصلهای رنگارنگ و بودن پای تخت اول سلاطین و مدفن علما و عرفا و فضلا و مشایخ نامدار
که فتح قسطنطنیه شد بورسا شهر اول عثمانی بود پس از آن چندی با ادرنه که تختگاه عبوری سلاطین عثمانی و بغداد
که دار الخلافه خلفای عباسی بود دوم از شهری و برابری میزد حال را نیز در دفاتر دولت عثمانلو شهر سیم
معتبر آن مملکت ثبت و ضبط است

باب چهارم در گذشتن اتراک نخست مرتبه باروپا و مردن سلیمان پاشا و وفات اورخان با بعضی وقایع دیگر و تفصیل لقب پاشائی

اگر چه مدت بیست سال مورخین عثمانلو سکوت اختیار کرده اند از زمان ساخته شدن مسجد بورسا تا عبور سلیمان
پاشا بخاک اروپا دم در نزده اند سبب این نه آن بوده است که ایشان را در نوشتن وقایع آن ایام تنگی و خجلتی
حاصل شود بلکه مورخان نیز از این مدت زیاده بر یک جنگ که عثمانیان در آن مغلوب شده اند واقعه دیگر
نکرده اند و همچنین بسبب خاموشی ایشان در تعویق مصلحتی آل عثمان در فتوحات و یا خود بجاهلی لشکرکشی ایشان بوده است

شیپر عبارت از جزیره قبرس است

[illegible]

بلکه دو علت دیگر داشته است که یکی از آنها روابط دوستی اورخان با دولت یونان است که تاریخ نویسان
عثمانی این فقره را قابل یادداشت ندانسته اند سبب دیگر این بوده است که چون سلاطین ممالک قرامان و صاروخان و آیدین که حکمداران باشوکت و شان ترکمان بودند بیک جهة ترجیحی در دولت بیزانس نسبت بدولت
عثمانی داشتند بخصوص چون پادشاه آیدین که روابط زیاده از قوت دریائی در حالت جنگ و صلح پیش از سلاطین
عثمانلو با امپراطوران قسطنطنیه بود البته سبب سکوت مورخین ترک بهمین جهة بوده است نه روابطه
اورخان با امپراطور یونان که آندرونیکوس کوچک باشد بسبب ازدواج سلطان با یکی از شاهزادگان یونانی دختر ...
ایشان تاخت و تاز پادشاهان قرامان و صاروخان و آیدین و دوستی کانتاکوزن را با پادشاه آیدین تنها
بوده است که حال و گذشته نگاهی تاریخ نویسان اروپا نیز در این باب بسیار عجیب بنظر میآید که بعضی ورقهای مغشوش
تاریخ نویسان ترک را بدست آورده بترجمه سهم آنها و تاریخهای شالکوندیلاس و فرانزس که همه را مختصار
ضبط کرده اند رجوع ننموده اند و حال آنکه عبارات اخبارات متفرقه در کتب نیکفوروس گرگوراس و تاریخ کانتاکوزن
را جمع نموده با هم مقابله و با حساب زمان و تاریخ تطبیق نمایند هر قدر که بی این کار فرستی عمل مسئله شد
بر ما لازم است که جهة تکمیل تاریخ از دست ندهیم و در تحت این کوتاهی ... پس بنا براین با ... تواریخ
اهل بیزانس جای وقایع بیست ساله را که نویسندگان ترک خالی گذارده اند و اهل اروپا نیز در نوشتن آنها اهمال ورزیده
اند پر نمائیم و قبل از آنکه مورخین ترک در خصوص گذشتن سلیمان بگالیپولی برسیم یعنی پاشا که ازین فقره گفتگو نمایند
معقول نشوم تجلی از تاخت و تاز قبایل اتراک که در ... مشغول اتفاق افتاده است از وقتیکه سلطنت ...
در سواحل آسیا اوج گرفت تا زمانیکه سلیمان پاشا به اروپا گذشت تا استیلای طوایف خود را در آن
قسمت عالم نیز انتشار دهد پس از کمی پیش از انتقال لوای دولت آل عثمان و آخرین سنوات دولت
سلاجقه روم که اتراک در عهد ایشان از حدود اروپا تجاوز کرده ... اند و آن ... است که چون در سنه ۶۲۶ هجری
سلطان ... هجری ... زیر حمایت سلاطین سلاجقه در ... از ... ایشان بقسطنطنیه مراجعت نمود ...

پسر

پسر لاسکاریس را که وارث حقیقی تاج و تخت بیزانس بود کور کرده سلطنت از نسل او برقرار ماند در همان اوقات
قریب دوازده هزار از ایل ترکمان بریاست سلتوک دده در ساحل غربی قرادنکیز مسکن گزیدند حال نیز بهمین مناسبت
آن موضع را تاتارستان دوبروزه مینامند مقارن همان ایام رکن الدین قلیج ارسلان برادر خود عزالدین کیکاوس
غالب شده زمام حکومت قونیه را از چنگ او بدر آورده ... بقسطنطنیه گریخت و با امپراطور التجا و پناه برده ...
بر این بگذشت که کیکاوس بمشاورت مصلحت بین رشید خود بهادر علی و اطمینان رعایت و حمایت تراکمه سابقه الذکر
بخیال ربودن تاج و تخت سلطنت قسطنطنیه افتاد ولیکن بساقی عزالدین کیکاوس که جوانی یونانی نژاد بود و محبت ...
آبا و اجداد او هنوز از دلش بیرون نرفته بود مطلب را در حضرت امپراطور قسطنطنیه ابراز کرده ماجرا را مفصلا ... فهماند
امپراطور ... را به سلطان سلجوقی ... گرده با سلاسل گران مقید و محبوس نمود و بهادر علی سردار سلطان را گردن زده
اغوزلی بیک امیر آخور را نابینا فرمود عزالدین کیکاوس ... با عیال و اطفال در زندان امپراطور بسر برده تا وقتیکه
برکه خان از دشت قپچاق حسب الاستدعای رکن الدین قلیج ارسلان حرکت کرده رود خانه دانوب را در حالتیکه
یخ بسته بود عبور نموده تا زیر دیوار قلعه قسطنطنیه همه جا را غارت کرده عزالدین را که از محبس ... خود را بیرون انداخته بود
با جمیع اهل دوبروزه همراه خود بقرم برد قریب هزار نفر از قراولان مخصوص عزالدین که با پسر او در بیزانس مانده بودند بعد از این
انکار را قبول نموده جزو هواخواهان و خدمتگزاران امپراطور شدند و در افواج طایفه ترکوپول که اسم اتراک از دین برگشته بود
تقسیم گشتند و با انضمام این گروه عدد این فوجها به هزار رسید و سرداری ایشان در اواخر بعهده خلیل نامی تفویض کردند ...

Hellespont

در دعوای اهل کاتالان ... کمان گروه ... طایفه آلن در خدمت و حمایت او پایداری نمایند و کاتالانها بعد از
مردن روژر رئیس ایشان اتراک را از طرف ... بامداد خود طلب نمودند تا باستصواب آنها از عهده رزم بر آیند
برآیند ملخص القصه طایفه ترک که بامداد ملت کاتالان آمدند چهارصد نفر بوده و از ولایت آیدین آمده بودند فرمان ده ایشان
اسحق نامی بوده که یونانیش ملقب به ملک اسحق کرده اند چنانچه قسطنطین برادر عزالدین را نیز که بمذهب ایشان در آمده
بود ملک قسطنطین میگفتند و ملک باصطلاح گروهی از اهل آسیا معنی پادشاه است در جنگی که فیما بین ...

و اهل کاتالان شاق قپاد قراولان خاصه با امپراطور در قلب ایستاده اهل تراس و مقدونیا در جانب راست و
در جانب چپ طوایف آلن و ترکوپول قرار گرفتند و در قشون اهل کاتالان اتراک امدادی که از آیدین آمده
بودند بجانب راست و بجانب چپ هر دو تقسیم شده بودند چون طوایف آلن و ترکوپول قرار داده که جنگ نکنند
و مشغول تماشای محاربه طرفین باشند شکست خوردن امپراطور را محقق نمودند قشون کاتالان بواسطه غلبه که حاصل
کرده بود بروز قوتی پیدا کرده عددشان بهشت هزار رسیده بود که پنج هزار آن سواره و پیاده کاتالان و سه هزار دیگر
آن اتراک امدادی آیدین و فراریهای ترکوپول بودند رئیس اتراک آیدین ملک اسحق و رئیس ترکوپولها خلیل بود بعد از
این جنگ که مطابق سنهٔ ۱۳۰۸ عیسوی مقارن سنهٔ ۷۰۸ هجری در کپسلا اتفاق افتاد اتراک کاتالانها جمیع ولایت
تراس را گردش کرده غارت نمودند با منطریق که از تنگه‌های کوه داغ گذشته تا به رود وستو و ساحل پره و پوتو رسیدند
و تا نیز اکه در ساحل قراد گیز است رفتند امپراطور آندرونیکوس جهت سد راه پیش آمدن ایشان دیوار طویلی از
کریستوپولی تا دریا کشید بطوریکه راه عبور از تراس بمقدونیا بسته شد چندی بر این مقدمه گذشت که اتراک با اهل کا
تالان بهم زده از یکدیگر جدا شدند و منقسم بدو قسمت گردیدند قسمتی بسرکردگی ملک اسحق که مرکب از هزار سواره و
پیاده بودند داخل خدمت میلوتین پادشاه سرویا شدند بشرط آنکه اسلحه خویش را تسلیم کار که از ان او کشند و در
وقت جنگ با ایشان رد نمایند قسمت دیگر که هزار و سیصد سوار و هشتصد پیاده بودند بسرکردگی خلیل با امپراطور
آندرونیکوس قرار بر آن دادند که از نزدیکی کریستوپولی با تنها راه دهد که از دریا بوطن خود مراجعت نمایند امپراطور
خواهش ایشان را قبول نمود و در کمال خوشنودی برفتن آنها راضی گردید لکن صاحب‌منصبان یونانی از زیادت و فور غنیمت
با حرص تاراج قرار دادند که غفلة بر سر ایشان تاخته از قتل و نهب هیچ فرو گذاشت ننمایند اتراک از این مقدمه خبردار
شده قلعه محکمی را که در کنار دریا بود مأمن خود قرار داده یک ناگاه باردوی یونانیان تاخت بردند و … و …
امپراطور را بتصرف در آورده بیکدیگر تقسیم نمودند و اوضاع جلال امپراطور را قبیحترین اسباب هزل و مسخره نمودند
خلیل کلاه مشحون برشته‌های مروارید غلطان را بر سر گذارده استهزا کرد و … این واقعات در سنهٔ ۱۳۰۹ عیسوی اتفاق افتاد

که مطابق

که مطابق با سنهٔ ۷۰۹ هجری باشد در اوایل کتاب بیان شد که امپراطور چگونه بهار سابقی اهل کاتالان را با طایفه ترکوپول
برهم زده و دختر ملک قسطنطین بن عزالدین کیکاوس را با حکومت … بملک اسحق رئیس طایفه ترکوپول وعده نموده
و کاتالانها از این خیانت مخبر شده اسحق و خلیل هر دو را بگرفتند و پس از آن اسحق را سر بریدند و خلیل بیک … در رفته
و دل پناه بحاکم آپروس برده و از آنجا بسوروولو رفت که امروز آن موضع را چورلی می‌نامند حالت … ترکوپول منتهی که
مذکور شد در گذشت و قرال سرویا تعهد تخریب چریک آن طایفه با آنکه بخدمت او داخل شده بودند نموده ایشان را داخل
قشون استمراری خود کرده بود و بعد از یک جنگی که با هونگریها کرد به بهانه شوریدن ایشان … که مخارج آنها را متکفل بود
قرال مذکور حکم تعقیب ایشان نمود جمع قلیلی که از زیر شمشیر اهل سرویا جان بدر بردند باسیری و بندگی رفتند این واقعه در سنهٔ ۱۳۱۴ عیسوی
که مطابق با سنهٔ ۷۱۴ هجری باشد وقوع بهم رسانید و طوایف ترک که در آن ولایت بودند و هزار سوار سرویا مأمور اخراج ایشان شده
ایشان را مجبوراً از راه دریا بسواحل شرقی روانه نمودند اهالی سرویا از همان وقت مقدمات دشمنی و عداوت را با مخربین
دولت امپراطوران بیزانس فراهم آوردند از قراری که تفصیل بیان شد اولین طایفه که از اتراک به اروپا نشسته ایشان را
تاتار دبروزه ترکوپول می‌نامیدند از تراکمه سلجوقی بودند و طایفه ثانیه اتراک آیدین بودند و کاتالانها ایشان را تراکمه آیدین
میگفتند و اندکی بعد از این گروه اتراک عثمانی در کشتیها نشسته بطرف اروپا در حرکت آمدند و سواحل مقدونیا و
تراس را از هول و وحشت خود متلاطم ساختند و مدت بیست … از زراعات و خراب کردن بلدان مانع
زرع صحاری دائم شده مملکت و خزانه امپراطوری تهی و ویران ساختند که امپراطور … طلا آلات و
اسباب زینت و جلال خود را بفروخت و در وقت بتخت نشستن ولیعهد او کانتاکوزن تاج سلطنت … از طلا
بوده جواهرات آن کلاه سنگهای بدل بودند مقدمه در سنهٔ ۱۳۲۱ عیسوی مطابق با سنهٔ ۷۲۱ هجری اتفاق افتاده در ایام
سلطنت اورخان دولت بیزانس را با عثمانلوها ابتدای روابط صلح و دوستی شده جنگ و دشمنی از
میان برخواست و در سنهٔ ۱۳۲۲ عیسوی که مطابق با سنهٔ ۷۲۲ هجری باشد آندرونیکوس پیر که با برادرزاده خود آندرونیکوس جوان
جنگ داشت از سپاه عثمانلو گروهی را بامداد خود طلبید و ایشان … چورلو و سلیمبریا با آندرونیکوس جوان

Apros
[illegible]
tatarie-Dobruze.
Turkopol.
Cantacuzène.
Andronicus l'ancien.
Andronicus le jeune.
Tzurulum
Selymbria

مصاف داده شکست خوردند و به قسطنطنیه مراجعت کردند و در آنجا از امپراطور استدعای مرخصی نمودند که بیورت خود
برگردند امپراطور اذن انصراف بایشان داده کشتی نیز جهة حمل و نقل ایشان معین نمود اندرونیکوس جوان چون
با اهل جنوز و با عثمانلوها هر دو محاربه داشت لهذا با همسایگان اورخان که طوایف صاروخان و آیدین باشند
بنای دوستی و الفت گذارده به بندر فوقس رفت و در آنجا با صاروخان که شخصاً حضور داشت و با اهالی آیدین عهد
دوستی بسته مراجعت نمود پادشاهان کفار کشتیهای امپراطور را با دو فوج کرده همراه او روانه کردند که
از محاصره قلعه نفوس و شیوز که در تصرف اهل جنوز بودند تنگی آورده از برای قشون امپراطور حاصل نمود بعد از
مراجعت از آن حدود در ورود به دمونیکا امپراطور خبر دادند که شصت کشتی حکمران قراری از ایلخس پون گذشته
داخل شهر ترکیه شده اند و مشغول نهب و تاراج ولایات میباشند امپراطور پس از استماع خبر افواج جنگی که بود
که در دفع طایفه متعجل روانه کردند اغلب ایشان قبل از ورود افواج ماموری مراجعت کرده بودند قریب ... از القصد
نفر در تراس باقی مانده بودند که عرصه شمشیر یونانیان شدند این امر در سنه ۱۳۳۱ عیسوی مطابق با سنه ۷۳۲ هجری اتفاق
افتاد پس از ورود امپراطور به قسطنطنیه جمعی از سواران ترک از ایلخس پون گذشته در آنجا منقسم بدو قسمت گردیدند
گروهی بسمت شمال و تاراج اطراف شهرهای ... و گروه دیگر بطرف جنوب حرکت کرده عزم تاخت شهر
رود وستو نمودند امپراطور پس از شنیدن حرکت آنها استعدادی بهم بسته متعاقباً در دفع ایشان روانه گردید
اول با قسمت اول دچار شده ایشان را شکست داده و از آن حدود اخراج نمود و قسمت ثانی چون از حرکت امپراطور آگاه
شدند مراجعت نموده بجای خود باز گشت کردند هر قدر که باقی ماندند مملکت ... اتراک عثمانی قرار
میشد امپراطور خود را زیاده تر محتاج دوستی و مصالحه داشتن با یکی از آن دو پادشاه میدانست چنانچه با صاروخان و آیدین
باجرا اهتمام گرفته بود با آنچه در اواخر سپاه عثمانی نیکومدیه را تنگ در میان گرفته بودند بعزم امداد آنجا جمعی از
سواره و پیاده را در کشتیها نشانده روانه آنطرف گردید لیکن قبل از رسیدن بساحل فرستاده عثمانیان با ایشان برخورده
تکلیف جنگ و صلح هر دو را با امپراطور کرد امپراطور در جواب گفت که آماده جنگ است لیکن بصلح رغبت زیادتر است

۱ Phocée منقوسستان است
۲ جنوئز
بوغاز گالی پولی
شهر ستوز
۲ بودگرفتار شمشیر یونانیان شدیم

انعقاد در سنه ۱۳۳۳ عیسوی که مطابق است با سنه ۷۳۴ هجری روی داد خلاصه فرستادگان دو جانب عهدنامه دوستی طرفین را
باین شرط تمام کردند که اورخان به بقیه آسیا ممالک امپراطوری دست اندازی نکند بعد از اتمام عهدنامه تحف و هدایا که
فرستاده در میان الفت و دوستی استحکام دادند تحفهای اورخان شامل بود بر اسبهای نجیب و سگان شکاری و پوستهای ملون
و پوستهای ... هدایای امپراطور مرکب بود از قدحهای نقره و قماشه نفیسه ... و ابریشمین و یکی از لباسهای ... خود که
مراقی نوشته کاشاکوزن در پیش ساتراپهای قوم وحشی ... علامت بزرگ اعتبار و التفات است اولین عهد
عثمانیان و دولت بزانس باین فصل بوده هدایای دولتی که از جمله آنها قدحهای نقره و ملبوس افتخار است از عهود
بسیار قدیمه و از ازمنه بعیده در نزد اهل شرق زینت علامات اعتبار بوده است همچنان از روی طوایف ...
پادشاه ایرانرا همیشه از بابت مفاخرت میپوشیدند و در جنگ آخر صلیب پرستان با مسلمانان ...
خود را به سن لوئی فرستاده تا کنایه باشد از کمال تقرب او در پیش آن امیر و اشاره بدین بود که یعنی همچنانکه ...
البسه من نزدیکتر است تو نیز در نزد من از همه کس مقرب تر و بمن نزدیکتری در سنوات بعد هر وقت که امرا
طوایف المانیا تحف و هدایا جهة سلاطین عثمانی میفرستادند جزء اعظم آن قدحهای نقره بود و این فقره در دولت
عثمانی از رسم شده بود امپراطور مقدونیا مراجعت نموده از راه خود در این ولایت ...
که امروز به ... مسمی شده است قرار داده و خیال داشت که از آنجا بعزم رزم سرویها حرکت کند در آن بین
خبر رسید که باز شصت کشتی اتراک از منتهی الیه کوه آتوس بساحل آمده از حوالی ... که حالا کاساندرا مینامند
بیرون آمده مشغول خرابی ولایت و تاراج اموال ساکنین آن میباشند امپراطور باتفاق نوکر بزرگ خود کاشاکوزن
بر دفع آنگروه روانه گردید پس از تلاقی و فیصل رزمی بزرگ در میان ایشان اتفاق افتاد و تقریباً همه اتراک کشته و دستگیر
شدند جمع قلیلی که در بیشه ها متواری شده بودند روز دیگر بر کشتیهای خود رفته دو کشتی را تعمیر ساخته باقی را
کاشاکوزن که راوی این خبر است در کیفیت اینکه این اتراک از کدام طایفه و متعلق بکدام سلطان بوده اند سکوت داشته
اغماض مینماید لیکن در شناسانیدن ... که بعد تاخت و تاراج آمدند شبهه باقی نمیگذارد با جمله ...

۱ یعنی روستاهای طوایف ...
۲ ... از یونانیان ...
۳ ... لوئی یکی از پادشاهان فرانسه است

Samothrace (۱) حکمران از سمیر و فنس و سایر بلدان یونانی بود در سنه هزار و سیصد و سی و پنج عیسوی با هشتاد و پنج کشتی از ساحل ساموتراکی
Paros (۲) دیبوروس که کوه مولیمینا نام دارد بخشکی در آمده عزم غارت انجمنه داشت سپاه یونان به رفع ایشان حرکت
Panagia (۳) کرده در صحرای پاناژیا مصاف کرده با هم تقابل شده نه زیاده عدد سپاه ترک مایه خوف قنسول امپراطور شده
دیگر روز تمام آن دو قنسول در برابر هم ایستاده هیچیک قومی جرئت پیش نهادند و دوستی از آستین جلادت بیرون نکشیدند
فقط از طرفین دشنامی چند رد و بدل شده ناسزائی چند بیکدیگر گفتند پس از غروب آفتاب اتراک بی صدا کشتی ها رسیده
از یونانیان تشویشی حاصل نمایند بکشتی های خود مراجعت نموده از راهی که آمده بودند باز گشته سالی را که اندرونیکوس ثالث
وفات کرد مملکت بیزانس بآرامی و آسوده گی گذرانید تا در سنه ۱۳۴۱ عیسوی مطابق با سنه ۷۴۲ هجری امپراطور با صاروخان
Phocée (۴) داد و تجدید معاهده نموده سفاین جنگی داد و به جهت محاربه اهل ژن و محاصره میتیلین و فوسی از ایشان کرفت معاوده
اول با صاروخان وقوع یافت [illegible] را به قبول کرد که سفاین جنگی با سپاه آراسته بامداد امپراطور فرستد پسر [illegible] امپراطور
سلیمان پسر صاروخان را با هشت و چهار هزار نفر از اولاد و روسای ترک صاروخانی که در فوسی محبوس اهل ژن بودند مستخلص نماید
Clazomène و در وقتیکه امپراطور در مقابل قلعه فوسی اردو زده بود خضر و عمر و سلیمان پسران آیدین جهت اظهار قبول کردن مصالحه و امداد نمودن
امپراطور در انجا پیش او در آمدند و امپراطور ایشان کمال مهربانی را بجا آورده با تحفه و هدایای بسیار بولایت خود باز گردانید
که با قشون و تدارک مراجعت نماید صاروخان خود با هشت و چهار کشتی در این جنگ حاضر شده و این عمر بیک را [illegible]
خدمت امپراطور نمود کاتاکوزن وزیر بزرگ امپراطور که در کوه مولیمینا با عمر بیک تقابل شده بود و پس از آن باهم ملاقات
نموده با یکدیگر روابط دوستی پیدا کرده بودند در اینجا عمر بیک را دعوت گرفت که به کلازومن رفته مهمان او شود در آن
ضمن به بعضی گفتگوها که دارند با یکدیگر در میان آرند عمر بیک دعوت مذکوره را قبول نموده در روز موعود به وعده گاه حاضر شد
کاتاکوزن مدت چهار روز عمر بیک را نگاهداشته تکلفات بسیار بجا آورد و دقایق مهمانی ملوکانه کرد و در آن چند روز
[illegible] را او داشت به اینکه در جنگ اهل ژن به کمال جرات [illegible] در اینجا آورد و اهل فیلادلفی را که [illegible] مشهور
است و آن وقت با اهل بیزانس هم عهد بودند در صلح و آنچه که بگذرد و از آن روز به بعد دوستی عمر بیک با کاتاکوزن باعلی

در حمله کمال

درجه کمال رسید و تا وقت مردن عمر بیک که ده سال بعد اتفاق افتاد روز بروز در ترقی بود استحکام دوستی آنها افزوده شد
بالجمله چون سفاین اهل ژن متفرق شده بودند کشتیهای صاروخان را با تحفهای قیمتی اذن مراجعت دادند و ایشان بولایات
خود برگشتند معاهده و مصالحه امپراطور با صاروخان و آیدین که [illegible] رقیبان اورخان بودند سلطان را برافروخت
که با اهل ژن اظهار دوستی نموده در عداوت یونانیان با ایشان امداد نماید لیکن امپراطور خیال میداشت که مصالحه سابقه او
با اورخان هنوز برقرار است و از پیش [illegible] طرف قراری و مشغول بودن او بفتوحات آنجه دو اطمینانی از دست اندازیهای او
Triglia (۱) داشت که بیک ناگاه از تریکلیا خبر رسید که سلطان سی و شش فروند کشتی در همان شب یا شب آینده از روی قسطنطنیه بیرون
Athyras (۲) Epibatos (۳) خواهد آمد و منظور از این حرکت در بیاز نیست که میخواهد تاخت و تاز خود را پیش برده قلعه های آتیراس و اپیباتوس
را متصرف شود که نیم فرسنگ بیرون شهر قسطنطنیه محسوب میشدند امپراطور نوکر بزرگ خود کاتاکوزن را با هشت نفر از نجبا و چهل نفر
Emakosia (۴) سرباز از پیش [illegible] فرستاد که اورخان در آنجا از کشتی [illegible] بیرون آمد با دو کشتی که در بندر [illegible] بوده بود از
عقب ایشان رفت روشنائی آتش خانه های سوخته و آه و ناله زنان و اطفال اسیر کرده شده از داخل شدن بربرها بولایات
که امروز بوجوک چکمجه میگویند [illegible] اعلام میداد بورود [illegible] گواهی و شهادت
میدادند کاتاکوزن از رسیدن امداد غارت شدگان تعجیل نموده امپراطور نیز با دو کشتی خود در طلوع صبح با آنجا رسیدند با
کاتاکوزن سوار شده بمیدان جنگ تاخت به قشون دشمن بشدت هرچه تمام تر حمله برده شده محاربه طرفین با ظهور استعداد
یافت و در [illegible] نوشته میشود که کاتاکوزن از اتراک هزار نفر کشته شده و سیصد نفر اسیر گردیدند و از یونانیان کثیری کشته و
زخمدار شدند بقیه اتراک در سی کشتی نشسته رو بفرار نهادند کشتیبانهای امپراطور خواستند پرده ها را زور داده از عقب آنان
بروند لیکن [illegible] پرده ها تاب نیاورده از هم گسیخته گشت و بدین واسطه نتوانستند تعاقب نمایند و شب بعد را قشون
امپراطور کشتیهای بربرها را [illegible] و اسلحه ایشان را تصرف کردند کشتی اتراک که جزو سی و چهار کشتی سابق بودند و لکن
بامداد برادران [illegible] خود می آمدند در وسط شب دویم به دو کشتی امپراطور برخورده حمله بردند نزدیک بود که کشتیها را
بگیرند و تا سر پل نیز کشتیها داخل شده بودند لیکن اهل کشتی امپراطوری زور آورده بایشان غالب شدند [illegible] کشتی آنها را

[illegible]

این خبر کاتاکوزن را پریشان [illegible]

گرفته بودند و با ۵ در یک کشتی فرار کردند علی اورخان که تا زیر دیوار قلعه قسطنطنیه را تاخت میکرد امپراطور نیز خیال کرد
که از طایفه اتراک دیگر کمک بگیرد از اتراک ایدین و از امیر سلیمان صاحب طایفه آیدین و صاروخان دو هزار مرد جنگی بخدمت خود درآورد
و عثمانیان بجای آنکه از این کار امپراطور خوف نموده و غیبی در دل حاصل کنند جری‌تر و جسورتر شده هشت هزار نفر از جوانان
جنگجو و مردان رزم‌جوی عثمانی از هلسپون گذشته در سنه ۱۳۴۰ عیسوی که ۷۴۱ هجری باشد تراکیه و سیری را خراب نمودند
روز غارت و تاراج نموده غنایم بالمحصور جمع آوردند با وجود این در کمال بیمیلی و دل گرانی از آنجا مراجعت کردند
بواسطه این غفرات دوام‌دار شدن این حرکات اهالی دولت بیزانس زیاده از اندازه طالب مصالحه تازه بودند و هر چه بد با
اورخان بودند و بجدی در ورک دوستی او تمایل داشتند که صاروخان از ایشان رنجیده سواحل یونان را مغشوش میداشت
و ناچجی بیک را با چند فروند کشتی مأمور تاخت و تاز نموده بود ناچجی بیک در سنه ۱۳۴۱ عیسوی شروع بانجام مأموریت خود
نمود و کاتاکوزن بر رفع او حرکت کرده در شبه جزیره دو مرتبه با او جنگ کرد و غالب آمد ناچجی بیک لابد مانده مجبور
بتکلیف صلح نمود کاتاکوزن از خدا خواسته با او صلح کرد کاتاکوزن در سنه ۱۳۴۲ عیسوی بواسطه حیله‌هائی که برانگیخت
و افسونهائیکه بکار برد زمام اختیار کل دولت را بدست آورد در سلطنت امپراطوری با خود امپراطور شریک شد چنانکه
او و ژان پالئولوگ هر دو باشتراک امپراطور بیزانس بودند از بابت آنکه قصوری در قصد او و فتوری در اختیار او وارد نیاید
مملکت را همیشه بواسطه شورشهای داخلی و نزاعهای خارجی در آشوب و اغتشاش نگاه میداشت و دو تن [illegible]
داشته دشمنان داخلی و خارجی را در خوف و هراس نگه داشت چنانچه در این اوقات که از جمله امرا آپوکوکوس امیرال بزرگ
گریخته پناه بپادشاه سِروی برده زوجه جدیده خود امپراطریس ایرن را در شهر دیدیموتیکا واگذاشته بود عمر بیک پادشاه از
اِدن که دوست صدیق او بود با سیصد و هشتاد فروند کشتی که حامل بیست و هشت هزار نفر مردان جنگی بودند بامداد او
در رسید امپراطریس از قدوم رفیق شوهر خود مستبشر شده بجای مملکت را با صد سراب که در دولت خود بهم
آورده جمع کرد بر رسم استقبال و تعارف بخدمت عمر بیک روان ساخت عمر بیک حقارت آن تعارفات را
بنظر نیاورده از تلطفات ملوکانه و تفقدات ملکانه امپراطریس اظهار نهایت امتنان و خوشنودی نموده اسبهای [illegible]

Apokaukos

قومی

امپراطریس زن امپراطور را گویند

قدیمی و سالاران جنگ دیده خود تقسیم نموده خود با دو هزار نفر قشون زبده و سپاه برگزیده بخدمت امپراطریس شتافت
و دسته محموله سپاه خود را به کنین شهر [illegible] کرده در میان ایشان تقسیم نمود و در هنگام مرخصی از خدمت امپراطریس
نه هزار نفر قشون خود را که پانصد نفر ایشان زبده و انتخاب شده بودند بمحافظت و حمایت شهر و امپراطریس مأمور
کرده در خدمت او وا گذاشت و خود با هفت هزار قشون عازم سِروی گردید که در آنجا بکاتاکوزن ملحق شود لیکن سختی
برف و بعضی سختیهای مجعوله از قول کاتاکوزن بود داده فسخ عزیمت او را باعث گردیدند عمر بیک از آنجا مراجعت
نموده از کنار دریای برا [illegible] رودخانه ابروس گذشت که کشتیهای او در آنجا لنگر انداخته بودند آمد و در آنجا برودت هوا شدت
یافته در یک شب سیصد نفر عمله کشتی با جمیع اسرائی که داشتند از سرما مردند عمر بیک کاغذی با امپراطریس نوشته از
شدت سرما شکایت کرده عذر خواسته اظهار تأسف کرد از اینکه بواسطه سورت سرما نمیتواند خودش بخدمت
امپراطریس رسیده مرخصی حاصل نماید لیکن وعده کرد که بعد از گذشتن فصل زمستان باز مراجعت کند با همه اینها در بهار
سال سنه ۱۳۴۳ عیسوی کار سید سیصد کشتی عمر بیک در دریای یونان حرکت میکرد لیکن یک طوفان شدیدی
و چار کشتیها شده ایشان را به ادب انداخت و یکصد کشتی را تلف نموده دویست کشتی بکلی از بار رسید در حوالی
تسالونیک عمر بیک و کاتاکوزن بهم رسیدند و در آنجا بخصوص گرفتن شهر زور و حمله یا آنکه بمحاصره و تنگ آوردن
اهل آن از شدت تنگنا و گرسنگی با هم مشورت کردند کاتاکوزن رای اخیر را پسندید قرار بر آن دادند بعد از تمکین
محاصره عمر بیک نعش خود را برگردانید فقط دو هزار نفر از قشون را نگاه داشته با اتفاق آن و همراهی کاتاکوزن
دمشق را که از محاصره تسالونیک دست برداشته بعد از هفت روز راه بکنار کریستوپولی رسیدند و در آنجا عمر
بر تعمیر و ترمیم مشغول شده کاری از پیش نبردند و از آنجا به دیدموتیک رفتند و در آنجا امپراطریس ایرن جشنهای ملوکانه
از برای عمر بیک ترتیب داده در آن حین امپراطریس آن دساوا حامی او و امیرال آپوکوکوس با پادشاه بلغار نیز
دوستی گذاشته بعلاوه با عمر بیک طرح رابطه در انداخته خواهش کردند که بولایت خود مراجعت نماید آن ترک بیچاره
با ایشان و دوست خود کاتاکوزن که دشمن آنها بود حرکت کرد که هر دو از او راضی شدند با منظوری که از امپراطریس

Bera
بره

۳ Anne de Savoie
آپوکوکوس
Apokaukos

آن مبلغ شش هزار سکه طلای آنوقت را گرفت که بولایت خود برگردد و بکانتاکوزن چنان وانمود کرد که آن سلاح جمعاً
بمصرف لشکرکشی و حمایت کانتاکوزن خواهد رسید آنوقت معجلاً از آنجا حرکت کرده وعده نمود که عنقریب با سپاه
فراوان بامداد کانتاکوزن خواهد آمد عمر بیک تنها نه بواسطه پول ملکه قسطنطنیه بولایت خود مراجعت نمود بلکه از مملکت
خویش دشمنهای قوی را لابد بود که دور نماید زیرا که نظامی اهل لاتین و ونیز و پاپ و پادشاه جزیره قبرس با هم
ازمیر را که پای تخت عمر بیک بود در میان گرفته بودند قلعه ازمیر در هزار و سیصد و چهل و چهار بدست پادشاهان عیسوی افتاد ۷۴۵ سنه هجری
آنوقت مرتبه اول بود که سلاطین مسیحی در دفع اتراک با هم متفق شده بودند چنانچه خانه و نظامی عمر بیک آتش زده شده و در حرکت
دادهای کشتیهای ایشان در روی دریا سوختن نظامی جدید و مراجعت عمر بیک را از طرف دریا مانع بودند چون عمر بیک چاره
خود را منحصر از گذشتن از سمت ایش پون دید لابد با صاروخان طرح دوستی انداخته اذن خواست که از مملکت او گذشته
همراه خود رود و صاروخان خواهش او را قبول کرد بشرط اینکه یک ولایتی که فیمابین ایشان متنازع فیه بود بصاروخان
واگذارد و در نزد کانتاکوزن مهمانی از سلیمان پسر صاروخان رعایت و جانب داری کند و سلیمان چندی قبل از آن مقدم
همین ملک کانتاکوزن رفته تحف و هدایای چند نیز از حضور او گذرانده بود که از جمله آنها اسلحه مرغوب و اسبان تازی خوب
بودند کانتاکوزن هدایای سلیمان را قبول نموده بر خود دوستانه با او کرده بود در مدت توقف او بهجوم از اهل شاه و محنت
گرفتاری خورده بود بالجمله عمر بیک باتفاق پسر صاروخان و با بیست هزار سوار با هزار از ساحل شرقی ایسپون عبور نموده بخاک اروپا
گذشت و این بار سیم بود که عمر بیک با قشون ترک بخاک روم گستان داخل شده و از برای امداد کانتاکوزن با حکمران بلغار
داخل جنگ نیز آنجا شده بود مصاف داده غالب آمده و از مملکت مزبور دخرجش نمود بعد از این مقدمه سرداری قشون
ترک صلاح در آن دید که باتفاق کانتاکوزن بر سر قسطنطنیه روند و در استخلاص آنجا کوشند پس عزیمت صادر [illegible] بطرف [illegible] گشتند
لکن در عرض راه در عمارتی که واقع بود فیمابین کوچک چکمجه که یعنی صندوق کوچک است و بایلی سلیمان پسر صاروخان
بعلت تب در گذشت عمر بیک از بابت متهم شدن بمسموم کردن لابد شده بطرف آسیا برگشت و سپاه خود را
همراه خود برگردانید اگرچه در ابتدا با دوست خود شرط کرده بود که تا کار طایفه صربی را انجام نه هرگز از او مفارقت نکند

هرگز

بالجمله در دوران با لیونولوک متقید مبارک کانتاکوزن خواست که او نیز با اتراک دوستی ورزیده بکمکات [illegible]
کانتاکوزن را که یاغی شده بود نماید لهذا با صاروخان طرح الفت در انداخته برای این امر واداشت لکن عمر بیک زود خبردار
شده جمیع این احوال را حاصل کرد بانطور که مراتق قانون جنگی ترک چون رسم بود که در وقت جنگ سواران خارجی را [illegible]
که داخل سپاه ایشان نشده و در جنگ کردن و غنیمت بردن سهیم باشند بنا بر آن عمر بیک دو هزار نفر از سواران جلد دلاور
خود را مامور کرد که داخل قشون صاروخان که بمدد امپراطریس مورد نظر شوند و در همین بابت هم سعی نموده بوسیله داخل قشون صاروخان
را از صرف حمایت امپراطریس منصرف نموده به طاعت و رعایت کانتاکوزن مایل نمایند ایشان نیز فرمایش عمر بیک را
بانجام رسانیده قشون صاروخان را از این خیال در امر آسوده از جانب داری امپراطریس پشیمان نموده بسمت خود رو نمود
در همان اوان کانتاکوزن از پیدا کردن یک حامی دیگری از حکمرانان ترک که بسیار قوی تر و توانا تر از صاروخان و عمر بیک بود
سرمایات و افتخار حسابیدن گرفت زیرا که اورخان ایلچیان فرستاده دختر او را برای خود خواستگاری نمود امپراطور در زمره
اورخان آنچه لازمه محبت و ملاطفات بود عمل آورده انعام و احسانات نهایت مبذول داشت لیکن جواب صریحی در داد
دعای دختر نگفت و در خصوص وصلت نمودن با اورخان با دوست صدیق خود عمر بیک مشورت نمود شاید نیز در
هست و رد خیانت جایز نشمرده صلاح در مواصلت دیده گفت که اگر اورخان در تمام دوستی با امپراطور صادق و یگانگی
نباشد اقلاً پشتی و صاحب برگشت بوده حامی تواناً مملکت باشد سخن عمر بیک زیاده از حد پسندیده و خاطر و موافق طبع آمد از آن رو که در
آن اوان آن امپراطریس قسطنطنیه نیز نهایت مشتاق وصلت اورخان در امور نزاع و جدال ملکی و ملتی خود بود و وصلت او را درجمله
قوهای عظیم شمیر پس بنا براین ملاحظات کانتاکوزن دختر خود را نامزد اورخان نموده و ایلچیان او را معقص همراه روانه ساخت
و اورخان بزرگان طایفه عثمانی را با سی فروند کشتی و جمع کثیری از سواران ترک بجهة آوردن امپراطور زاده فرستاد تا در رکاب باز در
شاهانه او روانه مقصد شوند کانتاکوزن باتفاق عیال خود در مصاحبت اعیان دولت و اراکین ملت و افراد حشم و
خدم تا سلیمبریا ایشان را استقبال نمود و در صحرای مقابل آن شهر تختی عالی بربسته و روی آنرا با فرشهای نفیسه مفروش نمودند که در آنجا
شاهزاده عروس با مراسم قانون قدیم دولت بیزانس باهل مملکت بنمایند و این قاعده سابقاً در روم رسم بوده است که

هر وقت یکی از شاهزادگان ما در خارج شهر رسیده اند مبالغتی قبل از رفتن او بخانه شوهر در یک محل وسیعی خود را بعموم
مت بنمایند پس از آن روز نه مقصد کردد و در پهلوی آن تخت خرگاهی برپا کرده بودند که امپراطرس با سه دختر خود در
آنجا مسکن داشتند عصر روزی که بنا بود نامزد اورخان را ببرند امپراطرس با دو دختر خود در خرگاه مخصوص خویش بماند و امپراطور
سوار اسب شده با سایر اهالی مملکت منتظر دیدن عروس ایستاده بودند که ناگاه یک علامتی که داده شد پرده های
حریر طلادوز از اطراف و جوانب تخت فرو هشته شد و عروس از میان خواجه سرایان که بزانو در آمده هر یک مشعلی روشن
در دست داشتند با هزارگونه زیب و آئین نمودار گشت اهل روم و اهالی مرز و بوم ... و خروش شیپور و ادای کوس و دهل
سرور افزای آن نوعروس را تهنیت گفتند پس از آن گروه خوانندگان اشعاری را که در تبریک آن عروسی گفته شده بود
باهنگهای خوش خواندن گرفتند مدت چندین شبانه روز شعله ... کشیده اطعمه لذیذه و اشربه گوارا صرف
خورندگان و نوشندگان ترک و رومی که مخلوط بهم بودند گردید و بعد از شیلان امپراطور زاده را با نغمات
دلنشین و سازهای اطربا ... که شصت ساله بودند که در دوازده سالگی نیلوفر زن حاکم بلجیق را سلطان
عثمان ربوده بزنی باو داده بود از آن وقت تا این روز بخانه سال ... و نصرت ... بجای ... خصالی
که باسیری ربوده بودند زاده قاهره را در کمال رضایت و اطمینان باو واگذار کردند اورخان در سنه ۷۴۸ عیسوی
هجری باتفاق کل عیال خود و رسای قوم در اسکودار ... و زران خود رفت امپراطور لوازم ضیافت و احترام
بود درباره داماد خود بجای آورد پس از چند روزی که بعیش ... امپراطور باتفاق دختر خود تئودورا و
چهار نفر پسران اورخان که از نیلوفر متولد شده بودند و جمعی از بزرگان ترک به قسطنطنیه رفته و اورخان در اردوی
خود نزدیک ... دریا توقف نمود ایشان پس از آنکه سه روز در پیش زن امپراطور و دختران دیگر او بسر بردند
تحفه بسیار و هدایای بیشمار روانه خدمت اورخان گردیدند رشته های مواصلت جدیده و پیوندهای دو
... تازه را که فیما بین اورخان و کانتاکوزن اتفاق افتاده بود استحکامی نبود که عثمانلوها را از اضرار تاراج
ولایات امپراطور ... مانع باشد و تاز ممالک او گردند ... اورخان امپراطور ...

باروس اصطلاح اروپا ... پشتیبان ولی ... گویند

گروهی

کتابخانه مجلس شورای ملی

گروهی از سواران ترک و فوجی از جنگجویان سرکش عثمانلو از ایشان پیش گذشته شهرهای طراکیه را فرا گرفتند و چون باطراف
نهب و غارت از سنه سابقه در آنکه وقعه در سواحل ادرنه آبادی نشان باقی نمانده بود لهذا آن غارت منقسم بدو
قسمت شده بودند گروه پیاده که مرکب از هزار و چهارصد مرد رزمی بودند بطرف شرق حرکت کرده کل ولایت
بیزا را بباد غارت دادند و طایفه سواره که هزار و دویست سوار تیرانداز نیزه گذار بودند بسمت خالقیدیقی رفتند
حاکم آنجا ماتیاس نام که پسر کانتاکوزن بود در مقام دفع ایشان بر آمده جنگی هولناک کردند با وجود آنکه سوارهای ترک
در وقت هزیمت تعاقب کننده خود را از پشت سر تیر زدند یک نفر از ایشان بسلامت در رفت که اقلا خبر قتل رفقای
خود را بایشان ببرد کانتاکوزن که بمنزله ... تنبیه یکی از نوکران یاغی خود رفته بود یاغی را باطاعت در آورده
بود از آنجا حرکت نکرد خبر عزیمت اتراک و نزدیک رسیدن هزار و چهارصد نفر پیاده عثمانلو را شنیده و بعزم گوشمال آنها
در سرعت استعجال نموده در دامنه کوه ... بانها رسید و بملاحظه زیادتی عدد دشمن ... زمین مقابله را معوق
داشته در مقابل ایشان فرود آمد و شب هنگام که اکثر ده بخیال مراجعت عزم رحیل کردند همراه آنها در حرکت آمد و علی الصباح
ایشان را جلو بر کرده بعزم رزم با جنگ کرد و حمله برد ... که یکی از روسای عثمانلو بود در جنگ کشته شد رئیس دیگر ایشان
... عثمان که در دلاوری و تهور ثانی ... خود را با کسان خود به پشت تپه کشیده مردانه جنگ کرد و حملات
یونانیان را دلیرانه رفع نمود بعد از زمانی طویل که طرفین از صدمات و لطمات یکدیگر خسته شدند امپراطور ترکان را
خواهش تکلیف نمود ایشان در ابتدا سر از این عار روگردان از این ننگ در پیچیدند بالاخره نظر به بعضی ملاحظات اطاعت
کرده از بلندی بزیر آمدند و سر بر خاک پای امپراطور فرود آوردند امپراطور ایشان را ... گروه بودند و ... دستی
... بودند شروع بنرزش کرده عتابات و خطابات نمود در آن بین ... امپراطور
جمعی از نجبای ... تیز ... بر آن ... امان آورده ... و خون ... آنها را با تیغ ...
... گریختند آن گروه ... با وجود آنکه ... های برهنه در دور ... ایستاده بودند ...
داشتند که او را یک لحظه ... ملاحظه صداقت ترکی و یقین داشتن ... امپراطور را ازین ... دور

Biza

Chalkidiki

از اروی پسیح [illegible] از جا جنبیده حکایت یاران کشته شده خود را نیز نمودند که از آن جمله یکی قرا عثمان مشهور بود
امپراطور چون شنید این جمال را که ایشان آمده‌اند اذن داد که خود را به تیشه بکشند و معهذا کسی در رفع خود کوتاهی
جایز ندارند بالجمله چون پاره غضب جهال قوم امپراطور فرونشست اتراک از پای کوه زیر آمده مورد الطاف امپراطوری شدند
کلاه [illegible] و حسنات [illegible] روی بولایت خود نهادند الحق جای آن داشت که امپراطور چنین لطفی درباره ایشان
بکجا [illegible] و در صدد تلافی صداقت ایشان برآید بالجمله پس از کشته شدن عثمان بیک در سنه ۱۲۲۹ عیسوی و
سنه ۶۲۹ هجری در دعوای با طایفه لاتین که پای تخت او را متصرف شده بودند و موزلت بضرب تیغ تیز خنجر از
پس میرود که ناگاه بزخم پیکان تیری دلدوز از پای درآمد و جهان فانی را بدرود کرد از قت [illegible] دور خلق درست
شخص امپراطور بود لیکن مادام [illegible] خواه بسبب او بود و مادران [illegible] جسارت مرجان خواهد شد بالنولوق چون
که امپراطور حقیقی روم بوده خواهد مذکور موزلت [illegible] نباید گفتگو کنیم که آیا این حرکت بنا بتحریک اورخان بوده است
یا آنکه کانتاکوزن که با او در تصرف تخت روم [illegible] داشت جهت [illegible] نام کردن خود و فرو نشاندن امپراطور جوان که
ربیب و پرورده او بود این حکایت را جعل نمود یا آنکه خود مرجان بخیالات نفسانی موزلت مرتکب این امر شنیع گردید
مع القصه اورخان در جنگ کانتاکوزن با طایفه سروی فی الواقع در مقام حمایت برآمده سپاهی جرار
بسرداری سلیمان پسر بزرگ نامدار خود مأمور مقاتله و مقاتله آن گروه فرمود اگر چه چندی بر آن نگذشت که سلیمان
از خود ضعیف لیکن سپاه مأموری را بکمال خود واگذاشت و ایشان پس از فتح بروا چون دیدند غنیمتی بدست
نیاوردند در پی تاراج ولایت قرال برآمدند روابط دوستی کانتاکوزن با داماد خود اورخان سلطان عثمانیه را
مانع از حمایت اهل جنوز نیامد که بعد از شکست خوردن در بوگنسور و فرار از مقابله بنادین اهل ونیز از سلطان
اورخان استدعای امداد نمودند و سلطان گذشته از خیالاتی که داشت بواسطه بعضی اسباب خارجه با اهل ونیز
باطنا عداوت داشت و دیگر از حرکت ایشان خشمناک و غضب آلود بود زیرا که آن گروه چندین بار بنادین خود را با سواحل
ممالک اورخان رانده و در ولایت او دست اندازی کرده بودند و گذشته از اینکه وقری بدوستی او گذاشته شده بود نمانی

Beroia

ونیک

اعلی زاده

اعانتی از او نکرده بودند سهل است که قوت و قدرت او را نیز اعتنائی نکرده صورت [illegible] از ماجرای گذشته
بودند بنا براین اورخان جمع کثیری از سواران نامی و جمع غفیری از دلاوران عثمانی با عانت اهل جنوز واداشت طایفه ونیز مور
اسکو دار گرد و در تقالانا که یکی از محلات حوالی قسطنطنیه می‌باشد تیغ لیکن بر روی اهل ونیز که دوستان دیرین کانتاکوزن
بودند کشیده منفاره جنگ را گرم ساخته و در همان وقت خیانت عداوت آمیز اورخان را نسبت به کانتاکوزن میتوان
کرد که بر پایه است و کانتاکوزن تا آنوقت اطمینان او را سلطان داده و دیگر خود با لنولوق در خصوص سلطنت نزاع هم
میکرد و در فرار از تخت متزلزل بسبب جانب داری عثمانیها خویشتن داری محمود با لنولوق چون اورخان را از حمایت
کانتاکوزن سرد دید او نیز در استرداد ملک موروثی از تصرف کانتاکوزن از اورخان استمداد نمود و آن دو داماد ... خود را
به پدر زن خود اظهار و در مقام دفع او برآمدند و اخفر [illegible] است بر ضعف دولت برانس که خود را [illegible]
محکوم حکم اهل جنوز میکردند و با لنولوق با کانتاکوزن منتشر است ادعای سلطنت مینمود در پی انتزاع ملک از تصرف دیگر
بود اما اورخان منفعت خود را در آن دید که چندی با فوج اندک حمایت با لنولوق را کند و بعد در مقام ساب [illegible]
بحالت مرزان خود در آمده با لنولوق جنگ کند و این زمان که هنگام اغتشاش و محاربات میان اهل برانس بود وقتی [illegible]
مراقی پولنیک اورخان پسرش سلیمان بود که با ... در خاک اروپا نهاده و در آن سرزمین استقلال حاصل کند و قلعه [illegible]
که میس ... ت بتصرف درآورند و این نوبت مجبور بود که اتراک خاک اروپا که [illegible] لیکن [illegible]
عثمانیها بود که کانتاکوزن در تاریخ خود نسبت بمقام در دو جا ذکر کرده است و نویسندگان عثمانی چون آثاری از آن
باقی نبوده قلعه و ولایتی مفتوح نشده بود که تصرف آن دوام و ثباتی داشته باشد تا مورخین فتح آنجا را در تواریخ خود
نوشته فقط در این نوبت با میل خاطر این فتح را که سلیمان پاشا بن اورخان کرده بود نوشته‌اند القصه چنانکه از آن
رخی از خواب و مدن عثمان بیان کردیم جسارت وزیده فتحی را نیز که خیالات افسانه آمیز نویسندگان منسوب
به سلیمان داشته‌اند ذکر مینمائیم و آن بعینه هر قدر که پیش مردم اسکاتلند نقل تاریخی ... افسانه برای ... بتفصیل
آن افسانه این است که در ساحل شرقی پروپونتید و در مدخل هلسپونت زمینی ... بوده غیر واقع است که در زمان ...

(1) Izympre

Propontide + Hellespont

مختلی بریگی

سربک میکشند و محال طبیعیه بنظری بود سه طرف این مکان را آب احاطه دارد و در طرف دیگر متصل به خاک
و در آنجا خرابه‌های او پیخیق واقع بود شهر سزیک که قاپوداغی باشد نیز اتفاق افتاده بود و این شهر در تاریخ ایران
و روم و یونان قدیم و دولت بیزانس بسیار مشهور است و بواسطه عمارات و ابنیه و معبدها که نظیر آنها کمتر بود
محبوب شد سلیمان پسر اورخان را از مشاهده رفعت و متانت آن بناها که انضمام مخروبه بود تحیر و تعجب فرا گرفت
دراز جمله معابد سیبل[1] و پروزرپین[2] و ژوپیتر[3] خیال تقدس اثری بر سر او فتاده و یک شبی که با حالت تفکر در روشنائی مهتاب
دیده بدریا دوخته بود عکس قصرهای عالیه و معابد رفیعه از زیر آب پدیدار بود خیالی بنظرش آمد که معابد و قصرها از قعر دریا
بنای بیرون آمدن گذاشته و نقوش در زیر آب متحرک شدند و در میان آن نقوش بعضی اصوات غیبی گوش زد او گردید
و ماه را که در عقب سر او و در جانب شرق واقع شده بود مشاهده نمود که بواسطه یک رشته از نقره که در لای در و تلاطم دریا متحرک
بود مشرق را به مغرب وصل کرده بود یعنی آسیا و اروپا را با هم اتصال داده بود بخاطرش آمد که این همان کوکب است که از آغوش
شیخ ادب‌علی طالع شده به سینه عثمان غازی غروب کرده دید غیرتش بهیجان آمده متنبه گردید که جدا کردن آسیا و اروپا را با یکدیگر
متصل کرد و این خیال را خاطرنشین کرده بر خود مخمر نمود که در پی فتوحات بلاد اروپا بیفتد و ملک عثمانی را نیز از آن طرف
آب ملحق نماید و در این خصوص با نوکران قدیمی خود که در راه خدمت اجداد او ریش سفید شده بودند مشورت نمود و از آن میان
همان اشخاص بودند که اورخان در یورش قرازی همراه سلیمان کرده بود بعلاوه آجه بیک و غازی فاضل و اورنوس بیک و حاجی
ایل بیکی که وزیر قدیم قرازی بود در شورت حضور داشتند همه ایشان تقویت قول سلیمان را کرده خیال او را قوت دادند
و در همان شب آجه بیک و غازی فاضل در میان قایقی نشسته از عوز و جوق بسمت شرق حرکت کرده رفتند از قلعه چیمپ که عبارت
از چمن لیک باشد شناسائی بهم رسانیده زبان گیری کنند در اثنای راه یک یونانی برخورده او را گرفتند و چون از احوالات
قلعه با او استفسار شد یونانی حالت غفلت بودن قلعه را از مردان کار و فارغ البال بودن اهل آنجا را از خیال آن قسم
گیری سلیمان بیان نمود ایشان یونانی را پیش سلیمان برده ماجرا را بیان کرده یونانی متعهد شد که در خدمت سلیمان بلد راه
او را با قلعه راهبری نماید سلیمان فوراً حکم کرد درختان بسیار بریده با همدیگر محکم ببستند و چون کشتی آراستند.

Cybèl[1]

Proserpine[2]

Jupiter[3]

ذخیره خود با پنجاه نفر از دلیران ترک بر یکی از آنها نشسته در دیگری ارکان اربعه دولت عثمانی را که عبارت از
حاجی ایل بیکی و آجه بیک و غازی فاضل و اورنوس بیک باشد برنشاندند چون آتش سوزان از روی آب گذشته
در قلعه تاخت کرده وارد آن شدند وقت صبح در راحت بوده اهالی قلعه در مزارع خود متفرق بودند اتراک بدون اطلاع احدی
از بالای خاشاکی که در پای دیوار قلعه تل کرده بودند بدرون قلعه درآمده و بدون مانع و منازع قلعه را متصرف شدند
سلیمان فوراً کشتیها که در بندر چیمپ بچنگ آورد فرستاده سیصد نفر دیگر از رزم جویان سپاه خود را به قلعه نقل
نمودند و در مدت سه روز سه هزار نفر ترک جوان جلادت در قلعه مجتمع ساخت این وقعه در سنه ۱۳۵۶ عیسوی که سنه ۷۵۸ هجری باشد
اتفاق افتاد و در وقتی که اتراک قلعه چیمپ را تصرف درمی‌آوردند کانتاکوزن از اورخان استدعای مدد می‌نمود که
با پالئولوگ جنگ کند اورخان نیز مصلحت وقت را در این دیده سلیمان را مأمور به جنگ با پالئولوگ فرمود کانتاکوزن
ندانست که ضرر رانده در زیر رای او بیشتر از پالئولوگ خواهد بود چرا که سلیمان با ده هزار سوار عثمانی از مدخل بغاز سل درآمده
سپاه و امرای پالئولوگ را شکست داده و کل بلغاری را غارت کرده با غنیمت فراوان به آسیا مراجعت کردند
کانتاکوزن چون از این اضطراب فارغ شد با سلیمان در خصوص استرداد قلعه چیمپ بنای گفتگو گذاشت و سلیمان راضی شد
که ده هزار دوکا که سکه طلای آن زمان بوده است گرفته قلعه را پس بدهد امرا طرد و جمع مزبور را تسلیم نمود و سلیمان حکم و ساز کرد
قلعه را از قلیع را تخلیه کنند که در همین بین زلزله شدیدی در اروپا اتفاق افتاد که نصف تا جمیع شهرهای سواحل تراکیه را خراب کرد
خانه‌ها خراب شده و ساکنین خود را بزیر گرفتند و دیوارهای قلاع از هم فرو ریخته مستحفظین آنها از بابت اینکه در
زیر دیوار نمانند در اطراف و اکناف پراکنده شدند آنهائیکه از اهالی شهرها در زیر خاک نمانده بودند دست عیال و اطفال
خود را گرفته با سینه ایکه در شهر دیگر امنی بجست آوردند در آن شب در میان صحرا متحیرانه قدمی برسید شدند که بیک باره
باران چون سیل بر آن بیچارگان باریدن گرفت و پس از زمانی سیل به برف مبدل شد و بیشتر مردهای بسختی گرفتار حال
و اطفال از آن سرمای جانگزا تلف شدند و مردانی که از صولت برودت جان بدر برده بودند گرفتار اتراک شده
در اطراف کشته شدند گویا این زلزله و برف و سرمای بی‌نهایت قادر و توانا بوده است که با مدد اتراک آمده بودن

[1] هر گره بار زیاد شده با آن روز ضعیف است

بدون زحمت غنیمت فراوان بدست آوردند و با صدمه محاصره قلاع متحصنه را متصرف شوند بقصه شهرهای با دیوار
و اتراک از اطراف و جوانب هجوم آور شدند و کالی پولی که کلید الیس پون و دار تجاره دیار لاتین و کرک بود در سنه ۱۳۵۷
عیسوی ۷۵۸ هجری بتصرف عثمانیها در آمد اج بک و قاضی فاضل که موافق حکم سلیمان پاشا میخواستند قلعه چمن لیک را تخلیه نمایند
بر کل کالیپولی دست تسلط دراز کرده متملک شدند هنوز قبر آن دو والا و رو در انولایت بر قرار است و کره سلیمان هنوز زیارتگاه
ان بجا هران دین که در خاک اروپا مدفون شده میروند با بجمله ایشان بعد از ان تصرفات ناحیه را که هنوز باسم اج بیک اج آوا
میخوانند بباد غارت دادند در این اوقات سلیمان پاشا در تخت در کگونه خود بفراغت نشسته بود اج بیک قاضی
فاضل منافع زلزله را از دست نداده از رخنه و شکافهای که ناگهان در بروج و باره شهرهای خراب شده بود در بیش
اتراک در انه جهته بود بشهرها در آمدند و ماجرا را بسلیمان پاشا عرضه داشتند پاشای کار دیده بمحض اطلاع از این خبر قبایل
چند از اتراک و اعراب بر داشت متعهد روانه نمودند و گروه و قبایلی را که همراه آورده بود در طرف قالی پولی اسکان داده
دیوارهای خراب شده شهرها را بالا برده قلاع ویران شده را استحکام فرمود و در هر قلعه بقدر کفایت از مردان
رزمی پیشه نهاد از جمله معظم این قلاع قلعه قونور بود که سلیمان حکمران انجا را که موسوم بقالا قونیا بود و موافق نوشته جنین
ترک از در دروازه قلعه حلق انداز او تخت و دیگر قلعه های بولیر و ما لکار بودند که عمل های انجا در خوبی و با صفای شهرها قند
دیگر قلعه های ایپ سالا و اوزون کوپرو بودند با بجمله در عرض مدت یکسال اتراک ان نواحی را ضبط کرده تا اسیر نوار چورلی
پیش رفتند کانتاکوزن از حرکات سلیمان در رفتارهای او که بر خلاف عهدنامه بود در نزد اورخان شکایت کرد اورخان
عذر حرکات سلیمان را باین عبارت خواست که پسر من بضرب شمشیر این ولایت را نگرفت که بر خلاف عهدنامه باشد بلکه
زلزله این ولایت را از برای او گرفت کانتاکوزن جواب داد که منظور دانستن این است که باین قلاع از دروازه آنها داخل شده اند
یا از شکاف دیوار انها در آمده اند نیست بلکه مطلب از تصرف ان قلعه هاست که بحق است یا بناحق اورخان مهلتی خواست
که در ان باب اندیشه کند بعد از ان وعده کرد که در رهی کردن سلیمان بوالداشتن قلعه ها اگر قش وجهی در عوض بیع میکند کانتاکوزن
راضی شد که چهل هزار سکه طلای تعهد در عوض کارسازی کند اورخان وعده کرد که کانتاکوزن را در ساحل خلیج نکومدی

ملاقات

ملاقات کند و سلیمان را نیز حاضر سازد تا قلعه تزیم را از قلاع واداده شود کانتاکوزن بوعده گاه حاضر شد و اورخان
تمارض کرده تخلف ورزید و سلیمان هیچوجه اعتنائی باین گفتگو ننموده امپراطور لابد بقسطنطنیه مراجعت کرده جز
یأس حاصل دیگر بدست نیاورد اورخان چون سلطنت دولت بیزانس را فیمابین کانتاکوزن و رقیب او
پالئولوگ منقسم سید بدین مناسبت مصلحت خود کاهی حامی پدرزن خود میشد و کاهی از هواخواهی پالئولوگ دم میزد و لکن
اغلب از دوستی امپراطور جوان کنتاکوزن بکر بعلت اینکه او با اهل جنوا نزدیک دوست بود و یک پسر اورخان که خلیل نام
داشت در فوکیه محبوس اهل جنوا بود و اورخان امید داشت که امپراطور بازان پسر او را از حبس رهانیده در
زان در رها شدن شاهزاده عثمانی برو مجنین فوس قادر نبود لابد مبلغ صد هزار سکه طلا و یک لقب بسیار بزرگ که از
برای حاکم انقطعه فرستاد و خلیل را از حبس رها کرده فرستاد اورخان کسیل کرد سلطان شهزاده پسر را در کمال شعف با جوش
مهربانی کشید و با وجود این حالت سپاه امدادی خود را از برای متیاس پسر کانتاکوزن فرستاد که با مغاربان
جدال دیگر با ... عبورهای مختلفه اتراک را از آسیا باروپا نقل میکنیم مجملا اینکه پس از گذشتن گروه ... در طرف الیس پون و تمکن
شدن ایشان در انجا همین نشدن عده و مسکن اروپائی ایشان همه ساله گروهی بزرگ طایفه تازه مانند گله های شکاری از آسیا
در خاک اروپا نشیمن گزیدند بتفصیل یا نیز از ان انکه بار بسیار مراجعت کردند بتفصیل پس نشاندن اهل فرنگ اتراک عثمانی را
از خاک اروپا بعهده تاریخ نویسان بعد است و ما بیان نمی نمائیم مگر هر قدر از تسلط اهل آسیا را در اروپا که لاحظت
شد به الیس کثیر الجیش اتراک عثمانی دست داد و بعد از فتح کالی پولی که مدخل وسیعی از برای ملت عثمانی در خاک
اروپا بود اورخان فتح نامه ها بحکمداران اطراف که بهم با او وم از سن داشت و برابری میزدند نوشت و نسخه ان فتحنامه ها
در دیوان عثمانی ضبط شد اهتمامات حفظ و حراست فتوحات جدیده اروپا بعهده سلیمان پاشا پسر و وزیر اورخان
و حاجی ایل بکی بود سلیمان در کالی پولی حکومت میراند که از انجا تا دمی تکا میتوانست دست اندازی کرد و قصبه که اکنون
باسم اج بیک معروف و موسوم است ... را به رسم سیورغال و تیول واگذاشته شد اما سلیمان زیاده بر دو سال
در وزارت حکومت خود بلکه در این دار پر ملال حکومت نراند کاس اجل خورد از باده خوشگوار سلطنت بالامال ... چنانچه

روزی فیما بین بولایر و سیدی قواق که سمتی جنوب رسیده است باز خورده در عقب تازی سیر پرواز داده [illegible] جنگ [illegible]
را در پا ضید به تکاپوی در آورده در اثنای تاخت مرکوب خطا کرده راکب جوان بر زمین آمد که با خاک یکسان گشت
و فی الفور جان گرامی را بدرود کرد جسد او را به بورسه حمل نکردند که در مقبره اجداد خویش یا در مسجدی که خودش در [illegible] تا
[illegible] ساخته بود به خوابگاه ابدی بسپارند بلکه در جوار مسجد بولایر که آن نیز از بناهای خود سلیمان بود بخاک سپردند [illegible] در سنه ۱۳۵۸
عیسوی مطابق سنه ۷۶۰ هجری واقع شد مقبره او زیاده بر یکصد سال بر پا بوده زیارتگاه خواص و عوام اتراک بود و از
مزار جمیع پهلوانان ترک زیارت قبر سلیمان بیشتر رواج داشت و گذشته از فتوحات و غلبه ای که سلیمان در حیات خود کرده
بود افسانه گویان عثمانی باز معجزه نسبت فتحی عظیم پس از مردن سلیمان میدهند و میگویند سی هزار عیسوی در شصت یک کشتی در
بهلس پونت آمده پانزده هزار از آنها در توزلا پیاده شدند و پانزده هزار دیگر به سیدی قواق رفتند و در آنجا جمیع [illegible]
در مقابل کرده کفار صف کارزار بیاراستند و قریب بود [illegible] قوم [illegible] که ناگاه سلیمان [illegible]
و با جمال نورانی با اتفاق گروهی از سواران از آسمان برافروخته [illegible] الدین همه را [illegible]
[illegible] از دین و [illegible] نجات داد لیکن [illegible] این جنگ که فتح آن را نسبت به سلیمان میدهند [illegible]
محض خیال و صرف اختراع میباشد مورخین عثمانی حتی بعد [illegible] این کرامت [illegible]
را که در [illegible] جمعیت آنها بغایت اغراق شده است [illegible] سپاه صلیب [illegible] اول [illegible] باشند
که [illegible] رفته بودند و مورخین [illegible] درود [illegible]
ننشسته لیکن بدون اسناد این معجزه که هیچ آثار آن در تواریخ اروپا دیده نمیشود نام سلیمان [illegible]
معروف و مشهور آفاق است و او اول شخصی است که تسلط ملت عثمانی را در اروپا رواج داد فوت این جوان
دلیر در سنه ۱۳۵۸ عیسوی که سنه ۷۶۰ هجری باشد اتفاق افتاد و اگرچه در تاریخ عثمانی توقیف عمارت کردن و علامت که در [illegible]
پهلوانان نامی و سواران گرامی [illegible] را بسیار [illegible] ملاحظه می نمایند و در [illegible]
که بعضی [illegible] کرده [illegible]

هلس پونت تنگه و بوغاز گالی پولی را گویند

سابقاً شرحی از احوالات معتقدینی که در فتح [illegible] همراه اورخان بودند بیان کردیم و چون [illegible]
منتهی بر فوت اورخان خواهد شد که یکسال بعد از رحلت سلیمان یعنی در سنه ۱۳۵۹ عیسوی و سنه ۷۶۱ هجری اتفاق افتاد مختصری هم
از کیفیت فقرا و درویش که پیش از پادشاهی اورخان در سلطنت آل عثمان رواج و اقتداری پیدا کرده بودند مذکور میداریم
تسلط و امتیاز این طایفه در دولت عثمانی پیش از سلسله علما بود که در اوایل دولت از جهة نشر علوم و [illegible]
با عظم شان کردند و اقتدار آنها نزدیک بود که از برای دولت بسیار خطرناک [illegible] چون حضرت [illegible]
فرموده که لا رهبانیة فی الاسلام چنان مینمود که تقلید مرتاضین [illegible] شده باشد لیکن چون طبیعت اعراب
بالذات مایل [illegible] گوشه نشینی بود [illegible] بعد از رحلت آنحضرت مضمون الفقر فخری [illegible]
و درویشی در میان اسلام شایع کردند سلسله های [illegible] که الان [illegible]
عدیده که موجود است لیکن در صحت این [illegible] در مملکت عثمانی زیاده [illegible]
نسبت که یک ثلث آن قبل از دولت عثمانی بود [illegible] قرن چهاردهم عیسوی [illegible]
قرن [illegible] اول آنها سلسله نقشبندی است که در عهد سلطان عثمان بروز کرد آخر آنها طایفه جمالیه است که در ایام دولت سلطان
احمد سیم طلوع کرد [illegible] سال پس از غزوه احد [illegible] حضرت جبرئیل [illegible] اویس قرن نازل شد و از جانب
[illegible] حکم کرد که [illegible]
دندان مبارک در حضرت ختمی مآب شهید شده جمیع دندانهای خود را بکنند و [illegible] داخل سلسله او [illegible]
که باید دندانهای خود را بکنند [illegible] بعد از او جمعی دیگر [illegible] اویس قرن واضع سلسله [illegible]
رحمانیه را که او قرار داده بود [illegible] ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی و سایرین [illegible] شیخ عبدالقادر گیلانی که [illegible]
در بغداد [illegible] و شهرت او پیش از بسطامی و ادهم بود [illegible] تفصیل همه سلسله ها را بیان کنیم [illegible]
نخواهد بود مجملاً [illegible] سلسله ای وضع شده قبل از اتمام سلطنت اورخان یکی نقشبندی است که در سنه ۷۱۹ هجری مطابق سنه ۱۳۱۹ عیسوی
وضع شد و یکی سعدی است که در سنه ۷۳۶ هجری مطابق سنه ۱۳۳۶ عیسوی وضع شد و یکی بکتاش است که در سنه ۷۵۹ هجری [illegible]

سنهٔ ۱۳۵۷ عیسوی وضع شد سلسله های دیگر را هر وقت متعرض شود در تاریخ دیگری از آنها خواهم شد اما حاجی بکتاش را
سابقا گفتیم که چگونه ینگی چریکان را تبریک کرد و آن گروه خود را پس از آن اولاد حاجی بکتاش میدانستند و هم
مرید او بودند بطوریکه طایفه ینگی چری اسم برادر بودند و هم درویش چنانچه در عصرها نیز همین رسم متداول شده بود
و جمعی از سپاهیان اروپا بجهت زیارت و غیرت و با وداری در جنگ اسم مذهبی بر سر آنها که گذشته بودند شوالیه تامپلیه — *Chevalier de temple*
و شوالیه دلوپیتال احتمال دارد که چون شوالیه های رودوس در آغاز کار صلیب پرستان اول بنای خود را بجهت قلع و قمع — *Chevalier de l'hopital*
اتراک بسر آن زده شهر را تصرف شدند اورخان از باب قرب جوار ایشان تقلید نموده ینگی چریان را خواسته باشد که
متفق نموده هم سلک هم سلسله سازد لهذا حاجی بکتاش را مرشد ایشان قرار داد و سلسله سعدیه منتهی به شیخ سعدالدین جبادی است
طایفه شعبده و نیرنگ آتش را میگیرند و بدون اینکه بسوزند و مارها را آموخته تربیت مینمایند با بنی لطه شباهت دارند طایفه دیگر
که در قدیم بوده اند اول سلسله که در عهد سلطنت عثمانی باشد سلسله نقشبندی است که مانند بسطامی بکتاشی پیر خود را ابوبکر خلیفه
اول میدانستند و سایر سلسله ها پیر خود را علی کرم الله وجهه میدانستند بعضی از شعرا نیز در سلک مشایخ داخل بودند از جمله شیخ حاجی ابراهیم [illegible]
که از جمع آنها مشهور است موافق قاعده چنانست که هر مرشد بزرگ را باید چهار مرید معتبر باشد تا هر کدام را بنفس کند خلیفه
بشود انتخاب این عدد بجهة تقلید بر عدد خلفاء راشدین پیغمبر و بر روی عدد انجیل [illegible] اربعه و همچنین عدد چهار نفر رئیس ملائکه است
که در دار عرش خدا در مرای ایستاده اند نقشبندیه معتبرترین سلسله ها است که در عهد سلطان عثمان وضع شده و از او چند شعبه حاصل شود
چنانچه بکتاشی شعبه سیاهی این سلسله است و شیخ این شعبه سرتاسر فوج نورد و هم بکتاش گان بوده و هر بزرگ خانه است در اوایش منزل داشته که [illegible]
و مژده سپاهیان دعا کرده از درگاه خداوند فتح و نصرت از برای ایشان طلب میکردند اورخان که طالب صحبت فقرا و مجالس مردمان
خدا بود از برکت دعای ایشان بورسه را فتح کرد و در آنجا از برای درویش صوامع و معابد ساخته بود همچنین جامع و طلاب علم تربیت نموده
اهل علم و فضل ایشان را در مدارس متحد شوند مدرس قرار داده مواجب مرسوم وافی بجهة ایشان مقرر داشت و تحف از جمله [illegible]
ایشان را به نشر علوم تشویق میفرمود ملا سنان ایرانی را که مردی فاضل و دانا بود زیاده احترام مینمود و بواسطه کمال اعتبار که در
امور دولت بهم رسانیده بود بدرجه پاشائی رسید و لسان پاشا مخاطب گردید و قبل از سنان پاشا دو فاضل دیگر که در عهد سلطان عثمان

بود و نیز عقب این لقب جلیل شده نه یکی عارف با بصیرت که مشهور بمخلص باشد و یکی سیراو عاشق پاشا بود که بی
رمز در عشق الهی را برشته نظم کشیده بود و یکی دیگر سیر عاشق پاشا است که بعد شیخ زاده معروف است و بواسطه آثار حکیمه از ادبای عثمانیه
معروف مشهور شده و قبر او در قرشهر است و هنوز زیارتگاه مردم است همچنانکه در چورلو قبر عثمان چلبی همین حالت را دارد — منظور مؤلف گلشن راز باید باشد
او نیز کتابی تالیف کرده است که مطالب آن مشهور است و نام آن الکنوز الاسرار نهاده است پس باید دانست که در اول دولت
عثمانیه چند نفر از فضلا و دو نفر از وزرا باین لقب رسیدند و آن وزراء علاءالدین برادر اورخان و یکی سلیمان پسر او بود این لفظ که لد
همه جا شهرت معنی حقیقی او درست معلوم نیست همینقدر دانسته میشود که مرکب است از دو لفظ فارسی که پا و شاه باشد
و در اصل پادشاه بوده است از کثرت استعمال پاشا شده است لیکن کزنفون مورخ یونانی میگوید که سیروس پادشاه عظیم الشأن
ایران کارگزاران دولت خود هر یک را بمناسب شغل و منصب اسم عضوی از اعضای خود را داده بود که عبارت از دست و پا و چشم
و گوش و زبان باشند چنانچه شیخ که رحل الکلام الوزرات ... بوده است تا چشم پادشاه و هکذا بوده است و بزرگترین فرشتگان اخبارات را
بود هر کوش پادشاه میگفت و جمع کنندگان مالیات دست پادشاه اسم داشتند و سپاهیان را که حمایت تقدم جرئت [illegible] سیدان
جلادت میگذارند پای پادشاه میخواندند و قضات را که حمایت در حق رعایا و اجرای احکام مینمایند زبان پادشاه میگفتند بعضی از دانشمندان
دیگر که ارکان دولت را اطبای پادشاه و حلقت از روی حکمای مجسمه قرار داده بودند امروز با سمهای دیگر ذکر میشوند که عبارت از وزارت
و کلانتری خزانه داری و وزارت لشکر و وزارت عدالت باشد از آثار این علم قدیم لفظ پاشا که تا امروز باقی مانده بود که اتراک [illegible]
و سرداران دولت خود را میدادند و اورخان سی و پنج سال سلطنت رانده هفتاد و پنج سال عمر کرد در مدت العمر خان یکبار زرکخت [illegible] — نوت یکی از سلاطین بوده است الکرات *Numa*
پادشاه عادل با نوال شجاع دلیری بوده در امور دولتی و کارهای پولتیکی [illegible] نوعی آل عثمان بود صلابت ظاهرش بسیار و تکمر در او علاوه
بود ... سلسله سلطنت سلسله علیه که جداگانه بایستی شد پیش منحنی و ابروهای سیاه داشت لیکن موی سرش زرد رنگ و چشمهایش درخشنده
و اعضای عثمانی و صورت مدور و چهره بیضه دگرگون و تا زانو هیکل ها جسیم و سینه پهن و بنیه قوی و ریش و سبلت انبوه داشت و در
زاویش خال سیاهی که در نزد اهل شرق از علامات کمال حسن است دیده میشد که مورخین ترک میگویند که آن خال جذب قلوب میکرد
و دلها سیر بود و عالمیان را اسیر و تابع میساخت و با شاه و سپاه همه داوری در نخستین نظر آن خال سیاه را اعلام فرمان بر بیشه

در میدان جنگ کشته شد طول کشید علاوه جنگ و گرفتن قلعه‌های نبتوس و چورلی و بغبه ورش داده شد این — Nebetos ۱
قلعه‌ها در سواحل هلس پونت و نزدیکی کالی پولی واقعند حاکم قلاع را که در جنگ تیری به چشمش خورده بود بجنگ آورده بطور سلطان
[illegible] سلطان فی الفور حکم بردن گردش فرمود و ولایات اطراف را اتراک به باد غارت دادند و دیوارهای قلاع را از — Meselli ۲
بیخ برکندند و دهات مزرّع را بدون زحمت کشیدن شمشیر و افکندن تیر متصرف شدند و در کاش که اهالی آن زیر تسلط — Burgasse ۳
منزوای شده بودند خراب کردند و قلاعی را که سلطان مراد و سپاه مظفر منصور خود بطوری که ذکر شده در شمال هلس پونت مسخر
ساخت حاجی ایل بکی و اورنوس که مامور حفظ سرحدات اروپا بودند ولایات واقعه در اطراف قلاع سلکال را — Milyalgara ۴
و ایپسالا را غارت و گردش نموده حاجی ایل بکی قسطنطین و اورنوس دمی توکا را متصرف شد و آورده‌اند که — Keschan ۵
حاجی ایل بکی این شد که پسر حاکم قلعه را اسیر کرده بود [illegible] دختری را که داشت بسر آن داد گرفت بالجمله این دو سردار فتح این دو قلاع — Demitoka ۶
مفتوحه را در برکاش بعرض حاکم سلطان نموده [illegible] به تدارک جنگ مرتب [illegible] فتح ادرنه شده [illegible]
باتفاق حاجی [illegible] را تا دروازه شهر مذکور پیش تاخته بود مورد این خدمت شده سلطان مراد با زبده لشکر خود از راه
برسر ادرنه تا اسکی بابا رفت حاکم ادرنه چون از توجه لشکر عثمانی مطلع شد با استعدادی شایسته [illegible] استقبال نموده
مصاف داده مغلوب گشت و طوفان رودخانه مریزا را غنیمت شمرده شب هنگام بکشتی [illegible] رودخانه
[illegible] قرار گرفت و اورنوس رفت القصه اعظم قلاع دولت بزنس در اروپا بمعیت [illegible] — Andrinople ۷
سرحد [illegible] حصارهای بسیار ضعیف تصرف دشمن درآمد و این فتح در سنه ۱۳۶۱ عیسوی اتفاق افتاد مطابق سنه ۷۶۳ هجری ادرنه
در تاریخ در جمله شهرهای مشهور است و در عهد سلاطین مختلفه محصور [illegible] شده است و خرابه‌های [illegible] این
شهر در موضعی که سه رودخانه عظیم بیکدیگر مخلوط می‌شوند اتفاق افتاده است از جمله آنها یکی رودخانه هبر است که [illegible] — ۸ هبر رودخانه ماریزا باشد
که [illegible] جاری [illegible] ادرنه با [illegible] شام برابری دارد و [illegible] آنکه [illegible] نیست
صفای این شهر و خوبی وضع و نیکوئی دلربائی اهل آن را اغلب شعرای ترک مدح کرده‌اند و چون ادرنه محل تولد [illegible]
بسیاری از شعراست لهذا عثمانیان موضع متبرکیست که تا بتقلید اهل مشرق زمین ایشان نیز بدین خیال افتادند

که مولد و مدفن علما و مقدسین و شعرا را متبرک و محترم میدانند که نه تنها این شهر بواسطه ابنیه و عمارات
سلطانیه و مساجد رفیعه و اسواق مرغوبه و مدارس نفیسه که ذکر هر یک از آنها در موقع خود حواله شده از جمله شهرهای
معمور عالم محسوب میشود بنا بر جهات مذکوره و بعضی جهات [illegible] که دخل ملاحظات دولتی و سپاهی و تجارتی دارد
ادرنه در عهد آتیه تا [illegible] پای تخت دولت عثمانی شد سلطان مراد در اول حکومت آنجا را بعهده لله شاهین بکلربکی
مفوض فرموده و محل اقامت خود را در دیموتیکا مقرر کرده سرای عالی در آنجا بنا نهاد و پس از آن اورنوس و لله شاهین را
مامور فتوحات دیگر فرمود بطوری که اورنوس از طرف جنوب و لله شاهین از سمت شمال بر راه حرکت نمایند اورنوس — ۱ Kumuldschina
قومولجینا را که در مغرب [illegible] واقع است و واردار را که در شرق قرافریا اتفاق افتاده است در سنه ۱۳۶۲ عیسوی که — ۲ Feredschik
سنه ۷۶۴ هجری باشد مفتوح ساخت و اسم خود را بفتح کردن این دو شهر و بنا نهادن بعضی عمارات و خانات در آنها — ۳ Wardar
و لله شاهین هم ظفر توام عثمانی را تا بپای [illegible] رسانیده شهر قدیم و جدید را با فلیبه که فیلی پوپولی باشد و حوالی — ۴ Karaferia
آن همه [illegible] تا شهر [illegible] ضبط نمود و او نیز مثل اورنوس بواسطه ابنیه منیعه که در آن شهرها بنا نهاد — ۵ کوه ماروس
نام خود را تا ابد زنده کرده است از جمله پلی از سنگ در فلیبه بنا کرد که طول آن دو تیر پرتاب و عرض آن بقدر
بیست که دو عراده از پهلوی هم میتوانستند عبور نمود و از برای ساختن آن وجهی از برای مخارج جمع [illegible]
میتوان معین کرد که لابد بوده در آنجا کار کنند و عده اسرا در میان عثمانیها بقدری زیاد شده بود که غلامی را به یکصد و بیست
و پنج اسپر [illegible] خریدند که تقریباً [illegible] پول ایران میشود در آنوقت قرار گرفته شد که در غنیمت [illegible]
خمس اخذ نمایند و تا آنوقت عثمان و اورخان [illegible] این مسئله را ملتفت نشده اعتقاد بران داشته
بودند در عهد سلطان مراد نیز کسی باین خیالات نیفتاده بود تا آنکه روزی قرا رستم فقیه قرامانیه در حضور سلطان مراد [illegible]
سخت [illegible] خلیل جندرلی قاضی عسکر [illegible] عثمانی در خصوص تغافلات [illegible] دولتی
و بی اعتنائی در حقوق سلطانی نمود از آن به بعد مقرر شد که سلطان [illegible] شریعت غرا خمس غنائم را به خزانه
دولتی ضبط نمایند بنابراین از قیمت هر بنده [illegible] اسیر بود از برای دولت بگیرند و این رسم متوالی را

[illegible]

در خصوص اسرا و ترک شنیع یک اصطلاح کردند پس از چندی موقوف داشتن این قاعده یکی از شروط مصالحه دو دول
عیسوی شد سلطان مراد خان پس از ورود و بورسا در خصوص فتح ادرنه فتحنامها بسلاطین ایران و هندوستان و مجلس حکمداران
قرمان و قرامان نوشت از حکمداران این دو طایفه اخیره عنقریب گفتگو خواهیم کرد لیکن سلاطین ایران در این وقت دو سلسله بودند
از آنها نیز هر کدام اسم سلطان و معرفت سلسله آنها اکتفا میکنیم مع القصه عراق عجم و فارس که در جانب شرق و جنوب ایران واقعند امیر
مبارزالدین محمد دوم پادشاه ملوک آل مظفر حکومت میراند و در عراق عرب و آذربایجان که در شمال ایران اتفاق افتاده اند سلطان
اویس ابن شیخ حسن که دوم پادشاه ایلکانیه است حکمرانی میکرد و مدت سی سال میشد که این دو سلسله از میان هرج و مرج های دولت اولاد چنگیز
خان و انقراض سلطنت ایشان طلوع کرده بودند چنانچه سلاطین عثمانی پس از انقراض سلاطین سلاجقه روم از میان امرای ایشان
ایشان خروج کرده بر تخت سلطنت عروج نموده مع القصه امیر مبارزالدین محمد تقریبا مدت بیست سال با طوایف اوغانی و جرمایی در جنگ بود
این دو طایفه را که یکی جلال الدین سیورغتمش بنده دوده قراختای در ایام سلطنت کرمان از ارغون خان التماس فوجی جهت محافظت سرحدات
نمود ارغون خان ایشان را از میان هریک مغول با خدمت مامور فرمود تا زمان امیر تیمور گورکانی فتنه انگیختند و در کرمان استبداد داشت
بالجمله امیر مبارزالدین [illegible] که از جانب جلال بیک که در آذربایجان حکومت داشت مصاف داده برادر خود [illegible] سلطان اویس پسر
شیخ حسن بزرگ شاه و خاقان متزلزل شده بود این سلطان [illegible] والده جلیله جمیله خود ممدوح شعرای عصر بود از جمله مداحان سلطان اویس سلمان
ساوجی است که او را در شعر کلامی نظیر خواجه حافظ شیرازی است [illegible] خلاصه سلطان مراد بعد از فتح فیلیبه امپراطور یونان مصالحه نمود لیکن
در اروپا هنوز رجعی نکرده و نفسی بخواه تازه نکرده بود که طرفداران اروپا [illegible] این مغضل آنکه حکمران فیلیبه که یکی از اهل یونان بود
بپادشاه سروین پناه برده و اوربان پنجم پاپ مذهب کاتولیک اعلان جهاد داده اتفاق کرد بنا بر این پادشاه هونغری و سلاطین سروی
و بوسنی و والاشی که اتفاق بسته متفقا در صدد دفع اتراک که سرحد ممالک ایشان را مشوش و مغشوش کرده بودند برآمدند [illegible] بحوالی
سلطان مراد را از خیال ایشان اطلاع داده چون استعداد سپاه و ابواب جمعی خود را قابل دفع ایشان ندید از سلطان استمداد جست [illegible] سلطان مراد
با عساکر بسیار از اهل بورسا بحوزه [illegible] بمقابل ایشان رسید و سابقا ادرنه را مفتوح ساخته و بعد [illegible] بخشیده بود و دشمنان
از گریز [illegible] کاتالان باشند [illegible] فتح آنها را مصمم کرده [illegible] عقبه سپاه خود را در حمایت لالا شاهین واگذارده [illegible]

Urbain
[illegible] Hongrie
Servie
Bosnie
Valachie

با لشکر سلاطین عیسوی کارزار کند پس شهابی را که در راه تنگی و کوه پای بود بجمع نموده [illegible] طرف در آن فرو رود خود
با بقیه سپاه جلو را محاصره کرده در بندگی قشون سلاطین متفقه را منتظر بود و [illegible] رود خانه قریز که دو روز راه تا ادرنه فاصله دارد
آمدند [illegible] چون قوت سپاه دشمن را با ضعف قشون خود دید از رسیدن مدد سلطان مراد مایوس شد از جنگ با ایشان
کرد [illegible] لالا شاهین ایل بیکی را با ده هزار سوار جرار برسم پیش جنگ از پیش فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمد حاجی ایل
بیگی که مردی کار آزموده و دلیری بجنگ بود جنگ روزی رو برو را با ایشان که دو برابر قشون او جمعیت داشتند صلاح ندید قرار
بر آن داد [illegible] بر اردوی عیسویان که از شدت غرور تهیه تدارکات اردو نداشتند و هر یک در گوشه بی بیم مشغول بعیش می
و نوش و جشن جنگ و [illegible] خاطر افتاده و غنوده بودند شبیخون برد و کار ایشان را کار بزرگی کند لهذا چون شب در رسید سواران رزم جوی
و دلیران بزم تو خود [illegible] کار در آن حوالی ترغیب نموده تا چشم کرد عیسویان بیک نگاه آواز طبل و شیپور و ناله شنیدند [illegible] و شور از
اطراف اردوی خود مخلوط با صدای هولناک الله الله غازیان عثمانی شنیدند سراسیمه و حیران و درهم ریخته سعد الدین که مدعیان و [illegible] حیرانی و
چشمی که در چراگاه خود چار شیران غرش شده باشند فرار نمودند از هر طرف [illegible] مجرم و مجروح آوردند جان بناه با امواج رود خانه گرفتند
القصه سپاهیان استعداد در یک طرفه العین چنان متفرق شد که آثاری از ایشان باقی نماند هنوز هم در آن مکان را مصرف سنده تقی میگویند
که معنی شکستگاه صربیان است این فتح در سنه ۱۳۶۳ عیسوی و سنه ۷۶۵ هجری روی داد و این اولین بار بود که قشون هونغری و چار سم
خون آشام دلیران عثمانی شده بود پادشاه هونغری چون از این مهلکه بسلامت بیرون رفت چنان تصور کرد که این فتح بکرامت صورت
حضرت مریم بوده است که از گردن خود درآویخته بود بنا بر این نذر کرد کلیسیائی بجهت او در شهر [illegible] زو بنا نهد و بنذر خود وفا نموده کلیسیای
مرمرین [illegible] قطعی معجزه او [illegible] کلیسیا نسبت داده اند تبدیل کیش عیسویان است بمذهب کاتولیک
مع القصه یکی از اتفاقات عجیبه این است که در تواریخ عثمانی و سیاحتنامه ها اولیای [illegible] عدد قشون لوئی پادشاه را بالاتفاق بیست هزار
نوشته اند و فرانسویان نیز متابعت ایشان کرده اند فقط قشون عثمانی را پس از آنها معتقد شده اند لیکن بعقیده مورخین
قشون لوئی جا [illegible] دو برابر قشون عثمانی بوده است الحاصل حاجی ایل بیکی در مقابل این فتح نمایان و خدمت شایان جزای [illegible] بخت دید
[illegible] از مروت دریافت نمود که لالا شاهین [illegible] محروم ماندن از فتح را بر آن جنگ حاجی ایل بیکی حسد برده مسموم ش نمود

[illegible] سنده تقی
هونغری مجارستان است

اوقاتی را که لوئی پادشاه کلیسیای ... را بشکرانه سلامتی وجود خود بنا میکرد سلطان مراد نیز بتذکره انابت ... مراد اول
فتح کردن بیجا که هر دو تقریباً در یکزمان اتفاق افتاد بنای ساختن بسی جمله مدارس و صوامع و حمامات که ذکر شده نمود چنانچه
در بیلجق یک مسجد ساخت و در نیکی شهر صومعه جهة درویش معروف به پوستین پوش بنا نهاد که قبر او هنوز در آنجا زیارتگاه ایرانیان است
و در بورسا مسجد کوچکی که بشهر بسیار ... و مسجد بزرگی و در مقابل عمارت سلطانی در محله چکرچه بنیان کرد آبهای سالم آنجا از زمنه
بسیار قدیمیه که بطرف سنه هرکول و اسکلپیاس معمول و معروف بوده اند منافع آبهای آنجا بیش از آبهای گرم این حوالی
عبارت از آبهای اسکی شهر و یال اوده و چشمه های طاوشانچیل باشند معمار طاق مسجد یک یونانی یا فرانسوی بوده که در یکی از جنگها اسیر
عثمانیان شده بود و بواسطه خلاصی از صدمات اسیری هنر خود را بروز داده بساختن مسجد پرداخت و شکل مخصوص و طرح
تازه این مسجد دلیل است بر غرابت سلیقه او بقسمی طراحی کرده است که مسجد و مدرسه در یک بنا واقع شده اند تا عمارت
هم بکار عبادت و هم بکار تحصیل علوم می آید اهل مسجد در پایین واقع شده است و در مرتبه بالا دالانی ساخته است که حجرات
طلاب در آنجا واقعند هر وقت امام در صحن مسجد عبادت کند و واعظ مشغول وعظ شود طلاب بدون اینکه از حجرات خود بیرون
بیایند میتوانند اقتدا بامام کرده وعظ واعظ را استماع نمایند ذکر بنای مساجد و جوامع دلیل بر تقدس سلطان مراد میشود همچنین
اندیشید که ساختن مدارس نیز دلیل است بر میل خاطر او بعلوم در لطف او در فضایل و فنون معلمت اینکه عاری بودن او از
این صفات حسنه از نوشته حمایت و رعایت که باهل راقوز داده بود معلوم میشود و این نوشته در سنه ۱۳۶۵ عیسوی که بخط — راقوز Raguse
و سرای اورنه ساخته شده داده بود که اهل راقوز آزادانه در دریاهای مشرق زمین آمد و شد نموده تجارت کنند همینکه نوشته را
بحضور سلطان مراد آوردند که اسم خود را در آن درج نماید چون خط و سواد نداشت سر انگشت و کف دست خود را بمرکب زده
در بالای نوشته نشان گذاشت پس از آن این قسم علامت در نوشته کردن در میان سلاطین عثمانی رسم اول شد
چنانچه حالا نیز همان ملاحظه در توقیعات و مناشیر اسامی سلاطین را بطور طغرا مرقوم میدارند و در میان این علامات در
طغرا لقب خانی را با اسم سلطان و اسم پدرش منضم ساخته و بصفت مظفر موصوف داشته می نویسند و آنرا که مأمور
بنوشتن طغرا کردند نشانچی باشی نامیده لباس مخصوص از بابت احترام درا و پوشانیده اند دلیل دیگر در کم میلی سلطان مراد

بعلوم

بعلوم جلای وطن کردن سه نفر از رعایای صاحب فضل اوست که در تاریخ عثمانی بسیار باحترام ذکر شده اند چون این
مردمان صاحب فضیلت در وطن خریداری از برای فضایل خود نیافتند روی بدربار سلاطین خارج نهاده هنرهای
خویش را از ایشان در یافتند اول آنها محمود قونوی است که معلم میرزا الغ بیگ گورکان شد و او هم مشهوری بود که در مسجد قونیه
تدریس میکرد و به قاضی زاده روم معروف بود هر وقت که قاضی زاده شارحیه در میان مسجد بنای درس گفتن میگذاشت مدرسین
دیگر که در زوایای اربعه مسجد مشغول تدریس و افاده بودند همه از منبرها بزیر آمده با تلامذه خود بحوزه درس قاضی زاده جمع شده مشغول
استفاده میکردند فاضل دیگر ملا جمال الدین گوئی از اق سرای بود که به قرامانیه رفته در مدرسه معروف به پیرلو مدرس شد
شرط ورود بآن مدرسه این بود که شخص بایست کل لغات عربیه صحاح را از حفظ بداند سیم ایشان احمد برهان الدین بود
که قاضی حکمران قیصریه شده و پسرش ... بهاءالدین برهان الدین حاکم ارزنگان گشته حکومت را متصرف شده در یکی از جنگها
بدست قرایولوک مقتول گشت سلطان مراد قبل از آنکه از بورسا بیرون آمده باز مشغول فتح بلاد اروپا شود عیش ختنه سوران
سه پسر خود را که بایزید و یعقوب و ساوجی بودند در بورسا برپا نموده شیلان کشید طعامهای لذیذ بمردم خورانید و هدایای
قابل به بعضی داده قیمتی بمشایخ و دراویش داد و پس بعمارت دیمتوکا رفت و از آنجا عساکر را مامور محاصره چیرمن
که در نزدیکی ادرنه واقع است فرمود و بعد از فتح عمارت عالی در ادرنه بنا نهاد و این عمارت در کنار رود خانه تونجا در میان باغهای
وسیع ساخته شد که سلاطین بعد هر یک عمارتی بر آن افزودند بخصوص سلطان سلیمان بزرگ و سلطان محمد رابع که عمارات عالیه یک
معماری بسیار ظریف مغربی را آنجا زیاد کردند همینکه سرای مذکور با تمام رسید سلطان مراد دارالحکومه را از دیمتوکا بادرنه نقل کرده این شهر
تا فتح اسلامبول پایتختی دولت عثمانی برقرار بود پس از انجام این مهمات تیمورتاش و لله شاهین که از امرای ارکان
دولت بودند مامور فتح بلاد واقعه در سواحل تونجا و هبروس گردید تیمورتاش بیکی فرل اغاج و یانبولی را گرفت و لله شاهین
بعد از دو سال اختیمان و ساماکو را مفتوح ساخت و سلطان مراد خود با سپاهی که همراه داشت از سمت دریا حرکت داده — اختیمان
قارن آباد و وادوس و پیش ملی و دو یزاو و قرق کلیسا و چهار حصار را مسخر ساخت چهار حصاری یعنی حصار چشمه است و در آنجا
هشت چشمه بهوشه پس از پنج سال یورش اروپا در سنه ۱۳۶۷ عیسوی سلطان مراد به آسیا مراجعت نمود قراخلیل جندرلی که

عسکر را بمنصب وزارت مفتخر ساخت و مدت ده سال بود که این شغل خطیر با حدی تفویض نشده بود و اخلاف خیر الدین که دائم
قشون دائمی و مخترع طایفه ینکچری از اطفال عیسویان نعش سلطان عثمان را بقبر او رسانید و مدت سی و پنج سال که سلطنت او در میان
طول کشید قاضی بورسا بود و در عهد سلطان مراد منصب قاضی عسکری داشت نه چنان خدمت بدین دولت کرده بود
که هرگز کس دیگر شایسته منصب بزرگ وزارت نشود پس از آن نیز مدت هجده سال با لقب خیر الدین پاشائی
و کمال عقل و کیاست و منتهای عدل و سیاست وزارت راند و قرب صد سال ز عمرش رفته بود که جهان فانی را بدرود کرد
و اولاد او نسلاً بعد نسل تا فتح اسلامبول وزارت کردند لله الحمد که مملکت پای تخت سعر فی زار و با بوده در فتوحات
انجا به تول شرایه و اکثر از شده بود و حکومت میکرد از انجا مملکت خود را وسعت داده کنار هموس را بگرفت فتح آی
چامورلو در مقابل سامالو با قرال سروی مصاف داده لشکر او را بکلی از هم فرو ریخت این قرال پادشاه بلغار متفق بود که از منه
قدیمه او را خاقان میگفتند این ولایات جزو ممالک سرحدی علیا و سفلی میباشند که بسم طوائف ساکن شده
در انجا مسمی شده بلغاری و سروی و بوسنی معروف شده اند و سرحد مسمی باین ولایات از جانب شمال رود طونه
دانوب و شاد و میباشند و از طرف جنوب سلسله عظیمه جبلی که از طرف شرق انجا تا بغرب که قرادکز باشد واقع است
میباشد این کوه را در قدیم باسامی مختلفه مذکور میداشتند که عبارت از سوارد یوس[1] و اوربلوس[2] و هموس[3] باشند
و حال این اسامی را تغییر داده بجاء رطاغ و اکثری صو طاغ و بالقان مسمی داشته اند این کوه منشعب به دو شعبه شود
که تقریباً بزاویه قائمه با هم تقاطع میکنند یکی از سمت شمال بطرف پل تراژان که در روی رود طونه واقع است ممتد گردد
و سرحدی علیا را از سفلی جدا میسازد شعبه دیگر که از جانب جنوب بساحل مرمرا منتهی شود مقدونیا و تراکیس را از هم جدا میسازد
ازین سلسله مسمی بسمت جنوب یکسر سرویان و بلغاریان نگاه کرده چندین بار به پای تخت بزانس را محاصره نموده اطراف و نواحی
غارت کردند سلسله اولو بولوق که بنو مسمی شد طایفه بلغار را در مقابل سرویان و بلغاریان داوود نمود تا به ایشان ملتجی شده دفع دشمنان و جنگ
را با معاونت ایشان میکردند و عثمانیان در ساحل مریزه و تنارس محصور با یونانیان جنگ میکردند بلکه در حقیقت با سرویان و بلغاریان نیز
از نقطه که کوه رودوپ[4] از اوربلوس[5] جدا میشود اول حد مملکت بلغاریان و سرویان بود تعیین حد و اقعی انجا هر دو بسیار مشکل است بعلت اینکه دا

Saroius
Orbelos
Hamus
Rodope
Orbelos

سلطان

در هنگام فتح سامالو که عثمانیان سرویان را مغلوب ساختند پای تخت پادشاه بلغار شهر کستندیل بود که فعلاً این انجا سامالو و یکوه
کوچکی فاصله میباشد شهر کستندیل بواسطه حمامهای خوب و عمارات عالیه و طلاء نقره بسیار که در حوالی آن یافت میشود بخصوصه ان معادن فقیه
که سلطان مراد در انسمت اردو را کشید سلطان در سنه ۱۳۷۲ عیسوی ۷۷۴ هجری شهر زوررا از قسطنطین بلغاری بگرفت و این شرط باید که بخراج از مال قسم
ولایات معاف دارد و پس از تسخیر کستندیل سلطان مراد به بروسا معاودت نمود لکن سال بعد باز چون حکمران و زیرا سمرمن ودو ... سیاه
دولت بزانس جسارت ورزیده بولایت او دست اندازی میکرد سلطان در سنه ۱۳۷۳ عیسوی ۷۷۵ هجری باشه مجدداً از هلسپون عبور نمود
و سپاه شریه خود را انقوش ابوریجی که شاهین نظم ساخته در صدد شد دولت بیزانس برآمد و در رکبه سپاه خود را زیاده از آن دید که تنها
به تنبیه حکام قلاع یونانی دو قلعه در سواحل قراوفیز کنند لهذا گروهی را بسرداری علی شاهین بیکلربیکی مامور فتح و جیش نمود ساحل خلیج اوس واقع است
فرمود و باقی را برداشته در مقابل قلاع چاتال بورغاس[2] و اچکیفیر[2] پویه گشت قلعه اولی در دو منزلی قسطنطنیه تانی جنوب سمت طرف انجا
واقع شده است پس از انکه اهل قلعه مدتی ایستادگی ورزیدند قلعه را تسلیم کردند سلطان بمحاصره آپولونیا[3] رفت که در حکومت اچکیفیز
واقع است پس از انکه ایام محاصره دو هفته طول کشید سلطان خواست مراجعت نماید و قوچی را در انجا باستحضار قلعه گذارد و در این حال سلطان از
منجوارت حرکت کند تکیه برچناری کرده بود که ناگاه یکقسمت دیوار قلعه خراب شده و راهی وسیع جهت دخول محاصرین باز کرد سلطان از
مشاهده این حالت بسیار فرحناک شده و نام درخت را چنار سعادت گذاشت که هنوز مردم عوام از احترام میدارند و اسم قلعه را نیز بدل
بناری یکبدی کردند که بمعنی خنده اقبال کرده است برخیس عثمانی اختراع کلاه طلادوزی که سرکلاه او بشکوفه شکفته باشد بدان سبب که قلعه در زمان تسخیر شکوفه زننده
و شکوفه بود که چون قلعه مسخر شد و سپاهیان با خنده و حمل غنایم بر دارند سلطان بر بالای تپه دید که جام طلائی را بطوریکه در زیر کلاه خود تمام کرده است که عنوان دهد
بر آن را خواسته قرری اوردار ان عمل برزیش ننمود و بعد جام را بکوه داود بخشید و بعادت کار آن شاق مایل شد با تکیه کلاه قزاوه لان خاص و مخصوص دولت
طلادوز بشود و جوان کرد خود نیز با چشمی از لباس طالب بود خاقانه بهشت پاره نشده بی از بافته ای قرم بر سر میبست خفتان و قماش نیز از قماش
سرخی که کار رهاوتیایت بود دوخته میشد با وجود این کلاه خود را از رمال بنا بعده او سپاه را زر داده طلادوز کرد چون سلطان مراد
بزانس صلح کرد مصمم شد بر سر دوک والان که عبارت ز ناغلاق باشد و در پای کوه رودوپ واقع است لشکر کشد خیر الدین پاشای وزیر
را با تفاق بر جنگبوی ادرنوس مامور نمود که بر سر آن رود از رنیس سرزار گوش و بغداد که اسم او بولد ادی وداده شد در سنه ۱۳۷۲ عیسوی بخش

Samakov

[2] چاتال بورغاس

[2] اچکیفیز

[3] Apollonia

کنند عثمانیان ولایات بورلا و ایسکیشهر و مرولا را با قلاع کاوالا و اورت حصاره و فیلارا با قصبات دیگر سخنوار را Burla Ejskehk Marula Kavala
با شهر سرس متصرف نمودند و در زنش را با بغدادان اسیر کردند لیکن از قرار که بخارگونه نوشته است سلطان با ایشان در کمال مروت
و جوانمردی سلوک کرد پس از این یورش سمت جنوب که شهرهای سواحل ترکیه تصرف عثمانیان در آمد سلطان مراد متوجه جانب شمال و طرف
شد یک قسمت قشون را سپرسالار حاکم سلطان سرای فرستاده و قسمتی را با ستیعبال سسمان قرال بلغار مامور فرمود و خود با بقیه سپاه لکابره عورت حصاری یعنی حصار زن
رفت که امروز در صرب معروف است و آنوقت شهر بسیار معتبری بوده کی انجا محل قرون نشین سرانس بوده و مرکز رابطه فیما بین سرانس Nissa
درسروی و پانونی محسوب میشد القصه پس از تسخیر روزی محاصره سلطان مراد در سنه ۱۳۷۶ عیسوی و سنه ۷۷۷ هجری شهر اسم را سخت تلافی از Pannonie
استماع این خبر وحشت استیلای صلح کرد سلطان نیز سند رفت شرط بر اینکه سالی هزار سوار بخدمت دولت عثمانی فرستاده هزار
وجه هم کار سازی خزانه نماید تقریبا در همان اوقات با سسمان نیز صلح کردند لیکن شرط در عوض باج دختر ماه جمال خود را ...
در آورد و از قیودات دیگر رهایی یافت پس از آن صلح راحت و آرامی در اروپا حاصل شد و سلطان از رستاخیز آدرنه پایتخت جدید سریر
و انجا را بسور ترجیح میداد و این اولین بار بود که سلطان مراد خاطر جمعی راحت و آسایش را می چشید و مدت شش سال تمام که باین ...
در گذشت سلطان فرصت نموده مشغول تنظیمات سپاهی و تعیین تیولات و املاکات ایشان شده امورات قشونی را از هر باب منظم
ساخت و گروهی تازه در قشون وضع کرده آنها را وویناق نامید ایشان از رعایای عیسوی جهه خدمات پست سپاهی گرفته و تکلیف Woinaks
مرتبه شدن با سپاهیان قشون و عراده کشی و امثال آنها بود و در عوض این خدمات آن گروه را از هر قسم صادرات و مالیات معاف
طایفه که سپاهی نام داده بود لوای سرخ داد که از همه الویه ممتاز و در اسلام امتیاز رنگ شیر است لوای حضرت خاتم انبیا زرد بود علم علی
سبز و بنی امیه سفید و بنی عباس سیاه بود جناب ختمی مآب رنگ قبا را انتخاب فرموده بودند و بنی فاطمه که اهل بیت آنحضرت بودند
زمین و بنی امیه رنگ روز و بنی عباس رنگ شب را اختیار کرده بودند زیرا که این قوم خبر کمال عداوت قلبی که در دل داشتند
بکلات خود نسب دیگر عثمانیان رنگ خون را بر این الوان ترجیح داده لوای خود را سرخ رنگ کردند این تنظیمات کلا تمام
یکی بکی جهد که بجای الله شاهین بر قرار شده بود باتمام رسید و الله شاهین در آخر اعوای سلطان مراد که ذکر شد با جل ... در گذشت
بمجاهدت ... ضرب دست و قوت سپاه و وسعت مملکت کوشید در ایام صلح و هیبت نیز بهانه طرفی در ... ساطه دولت خود سعی نمود

دو

دختر یعقوب پادشاه قرمیانرا از برای پسر بزرگ خود ایلدرم بایزید خواستگاری کرد و بهترین قسمت مملکت قرمیان را که
دختر در جهیز و جهازات خود از اجزاء ممالک عثمانی کرده و از بابت اینکه خواستگاری نموده قرمیان همواره ... شده باشد
سلطان مراد خواجه فندی ... را با آق سنقر علمدار و تیمورخان چاوش باشی بر سبیل ... چاوشان ... مکرر در وقایع ایام
سلطان عثمان اسم او را مذکور داشتیم با زنهای ایشان و دایه ایلدرم بایزید و سه هزار سوار قرمیان فرستاده با آن ...
در رکاب شاهزاده ایلدرم بایزید روانه پای تخت عثمانی شوند حکمران قرمیان فرستادگان سلطان مراد را در کمال ادب و احترام پذیرائی
نموده دختر خود را با اتفاق آن سه زن روانه مقصد داشت و چاشنی گیرباشی خود را با او همراه داشت تا کشیدن خوان
عروس بعهده او باشد مشارالیه بهمین واسطه در دولت عثمانی بماند و منصب میرآخوری ... نسلا بعد نسل در آن اولاد او برقرار
گرفت بالجمله پس از رسیدن عروس در بورسا جشنی ملوکانه برپا کرده طوئی در کمال زینت راه انداختند در این عروسی ... فرستادند
آوینه و ... و کاستمونی و قرامانی با تحف و هدایا مبارک باد آمدند حتی که سلاطین مصر و شام با هدیه‌های قیمتی ... آن انجمن
از جمله هدایا اسبان عربی بسیار ممتاز و قمشه اسکندریه و غلامان و کنیزان رومیه بودند و اورنوس بیک که ... رومی بوده
خود برگشته بود صد نفر غلام و کنیز و جبه ... خود پیشکش کرد باین ترتیب که در دست هر یک از ده نفر اول آنها طبقی از زر
مملو از سکه طلا بود و در دست هر یک از ده نفر ثانی طبقی سیمین مملو از سکه نقره بود و باقی هر یک ابارق و کئوس طلا و نقره و ظروف و اقداح
سیمین و زرین مهیا کرده و جواهرات ... بدست گرفته صف کشیده بودند از قرار تقریر آنانکه سیر تواریخ صفات اهل آن انجمن
جمع بود جامه ... خوش بخت که ... اطفال ساده هر دو ... جمعند و هم نشین جوانانی هستند که گرد سر ... در
دست بلورین هر یک جامی سیمین و قدحی زرین باشد همین هدایا را که اتراک ساچو نیاسند ... نثار ... است که جمیع انها را
بر سر عروس نثار کرد بخصوص وجوه نقد را که حتما باید بر سر عروس باشند و در حضور سلطان مراد چیده سلطان ...
ضبط ننماید کلا را بحاضران مجلس بخشید چنانچه اسبان تازی و قمشه مصری را با اورنوس بیک داد و غلامان و کنیزان رومی را
بفرستادگان مصر بخشید و هدایای گران بهای حکمران آسیای صغیر را بفضلا و علما و مشایخ عطا نمود ملکزاده قرمان در عوض
خود ... بلاد اگری گوز و ... بیشهر و ... را تسلیم اولیای دولت سلطان مراد نمود شهر اول ...

های بسیار معتبر سنجاق قرمان محسوب میشود و شهر ثانی که اشت فرنسج در شمال کوتاهیه واقعست در ساحل خزری و اسپاری
فواکه مشهور آفاق است و شهر سیم بواسطه مولد سیما و نااوغلی بودن مشهورتر از شهرهای دیگر است و او یکی از علمای
دولت عثمانی است که پس از این گفتگوی او خواهد شد و شهر رابع را که در قدیم کوتیون میگفتند و گزنفون سردار و مورخ
رومی در وقت یورش ایران از اینجا گذشت پای تخت اناطولی و دار الحکومه بیگلربیگی آسیای صغیر است و بنای مسجد در آن شهر
بنا شده است که بزرگترین آنها را حکمران قرمان بنا نهاده است و هفت حمام بزرگ دارد و کوهی که شهر در [illegible] است
دو قلعه دارد یکی در دامنه و دیگری در قلهٔ آن بنا شده است و قلعه قله کوه را جوهری تکین نام نهاده اند کوتاهیه از خط
کرده شده است و در چمنهای آنحضرت چشمه های آب گرم پرمنفعت بخصوص از برای مرض زکام و نقرس (۱) [illegible] بسیار
بدین شهر عبور و مرور میباشند اولا از بابت صفای ولایت ثانیاً بواسطه واقع شدن مدفن [illegible] یونس امره [illegible] و
بودن مقبره شیخ قرمانی و [illegible] شاعر که مولدش نیز همان شهر است سلطان مراد بتحصیل این بلاد قناعت نکرده بفکر
خریدن شش شهر معتبر بلاد حامد را که فیمابین [illegible] و قرامان واقع است فراهم آورد و بانجال بکوتاهیه رفته و از آنجا
بحکمران حامد تکلیف فروش آن شش شهر را نمود حکمران نیز بواسطه حضور سلطان در کوتاهیه اندیشناک شده بهای ارزان بفروش
در داد و بقیه ملک متصرفه خود را اگرچه خراب [illegible] بودند نگاهداری نماید مورخین عثمانی نیز بر این معتقدند که در بیع و شرای مذکور
بایع را بهیچوجه رضایت حاصل نبود لاکن از ترس اینکه مبادا همه ولایت از دستش خارج شود [illegible] بهترین آن در داد تا بدین را
اقلا نگاهداری نماید و از شهرهای [illegible] که علاءالدین اعظم سلاطین سلاجقه روم در ساحل شرقی بحیره بهمان اسم
بنا نهاده بود دیگری سیدی شهر است که در ساحل بحیره صغیره [illegible] که در جنوب یک شهر [illegible] افتاده است
و در پشت این شهر کوهیست که قلهٔ آن مشحون بدرختهای بلوط بسیار است دیگری [illegible] شهر است که اولی در کنار بحیره
های خزری واقع و دار الحکومه سنجاق [illegible] شهرهای تخت سنجاق بهمین اسم [illegible]
دیگر آن اسپارتا نام دارد که دار الحکومه سنجاق حامد بنا شده است و شهر دیگر [illegible] که در شرقی بحیره بزرگ [illegible]
اتفاق افتاده است و یکی دیگر قراغاج است که تا اسپارتا یک روزه راه مسافت دارد و این شهرها از جهت وضع و

Xenophon

۲ منقول از جوهر تکین [illegible] جواهری است [illegible]

(۱) مفاصل

[illegible]

و محصول خیزی میل طالبین ملک را بخود جلب کرد بخصوص آقشهر که گذشته از محسنات دیگر مدفن مشایخ و درویش عالی قدر است
و باین واسطه از جمله بلاد متبرکه شمرده میشود از جمله اشخاص مدفونه در آن شهر بخارانی دده و نعمت الله و آخی بیرون و نصر الدین
خوجا که خواجه نصر الدین باشد میباشند از آن نه نفر حکمرانی که ممالک سلاجقه روم را فیمابین خود و عثمان تقسیم کرده بودند نه نفر
ممالک خود را دیدند که جزو مملکت عثمان شد یکی از آنها قرازی بود که در عهد سلطنت اورخان تملک و علاقه
شد و یکی قرمیان بود که بواسطه وصلت و خویشی منتقل شد و یکی هم ولایت حامد بود که بیع و شری تملک درآمد بجای
این سه حکومت کوچک سه دیگر بر پا شدند و بتصرف سلاطین عثمانی در نیامدند مگر صد سال بعد یکی طایفه ترکمن
قراقوینلو بودند که در دیار بکر اقتدار پیدا کردند و یکی ذو القدر و یکی دیگر بنی رمضان بودند از طایفه قراقوینلو مکرر در اینجا
گفتگو خواهیم کرد ولی از این دو سلسله دیگر حرفی نخواهد رفت مگر در انقراض دودمان آنها و اصلاح طرفا فتوحات عثمانیان
هنوز بقدر بالا نرفته بود که رو به دیار مشرق زمین گذارد و بلکه صدمات و لطمات آنها در این ایام متوجه دیار فرنگستان بود
تیمورطاش که شهرهای حوالی رود [illegible] را مسخر نموده طلازاده های آن دیار را که در [illegible] و بغدان بودند اسیر ساخت و جمع
[illegible] را تا سرحد البانیا غارت کرده و در آنجا نیز شهرهای موناستیر و پیرلپیا و استیپ را مفتوح ساخت و در آن ایام [illegible]
بطریق مذکور جمیع حوالی و مواضع را از پیش روی سپاه خود بر میکندند و از طرف اورنوس پاشا به غارت [illegible]
سپهداری اینجه بالابان [illegible] گذشته شهر صوفیه را محاصره کرده بودند مدت محاصره و حصارداری او سال طول کشید چون
محاصرین دیدند که از قوت فنها کاری از پیش نبرد بنا را بر تزویر گذاشتند لهذا در سنه ۷۸۴ هجری یک جوان زیبای خوش منظر
قوی اندامی را باو دادند که از اردو فرار کرده بپناه حاکم قلعه برد و در وقت فرصت کار او را بسازد لهذا جوان مذکور [illegible]
نام داشت برو حصار رفت و حاکم قلعه او را [illegible] بسیار خوش آمده و نیکی مخصوص خود کرد روزی [illegible] حاکم [illegible] مرغ [illegible]
رفته بودند [illegible] در عقب مرغ [illegible] حاکم را [illegible] قلعه دور شدند غلام [illegible]
بچپیده بر سر حاکم تاختن کرده و از پیش برانداخته محکم بربستش و فورا [illegible] اینجه بالابان برد پس سردار مذکور حاکم قلعه را [illegible]
حصار [illegible] شهر را تسلیم کردند [illegible] سلطان مراد در آن [illegible]

Rhodope
Axios
Albanie
Monastire
Pirilpea
Istipe.
۷۸۴ هجری
Orbelos

قائم بود بعلت اینکه فتوحات کثیرهٔ سلطان در ممالک او نه این بود که هر اراضی ملک را از خود او کرده باشد بلکه بعضی از این
ولایات در تصرف سلاطین سروی برده برخی را حکمران متغایر و اتفاق داشتند چند ولایت دیگر را نیز حاکمان نهایتاً جنی
شده خود باستقلال حکومت میکردند پالئولوک در تصرف نداشت مگر چند شهر مختصری پس از آنکه هفت سال در کمال در
معاهدهٔ صلح و دوستی رفتار نمود حرکتی که مخالف اصول وداد و اتحاد باشد مرتکب نشد لیکن بمخالفت سلطان مراد در عوض
عطایا داده که به کلیسای لاتین کرده بود از پاپ روم که در آن وقت اوربن پنجم بود امید معاونت داشت پاپ هم شارالیه — Urbain
در عوض خدمات پالئولوک نسبت بکلیسا با او قرار گذاشت که پانزده سفینهٔ کوچک با هزار پانصد سوار و هزار نفر — واتیکان
نگاهدارد با او بدهد که با دشمنان مسلمانان و عیسوی او در جنگها با او شرکت نمایند پالئولوک باین امید بروم رفت و در واتیکان
بحضرت پاپ رسید و در حضور چهار نفر خلفای معنوی که کاردینال لقب دارند زانو زده پالئولوک اقرار بر حکومت مطلقهٔ سلطنت پاپ نموده
شریعت حضرت عیسی را قبول و اذعان نمود که ... داخل شریعت شده رفتار نموده سه مرتبه از برای حضرت پطرس ناقوس زده ... و
این حضرت پدر را بوسه داد و چنان خبر او را گرفته چند قدمی راه برد پس از آن پاپ با افتخار پالئولوک شنیده در وداع [illegible]
و در هنگام مراجعتش با کوشش لیکن بعضی از پسر عم امیدهای پالئولوک بدل یأس گردید پاپ با آن جناب ... را که با امپراطور
تحمیل این بود که پس از قبول کردن امپراطور تعهده کاتولیک با گرفتن صلوات و مهابت و صدقات تکلیفی در ... امداد
بپادشاه فرانسه نماید و لذا وحمایت امپراطور را خواهش تقرر بکه دیگر شد امپراطور بیچاره از عهدهٔ شرط خود برآمد با پاپ
هر چه در باب امپراطور بپادشاه فرانسه چشم نهاد کرد پادشاه ماه را یک کتبا اعتنا کرد تا آنکه پالئولوک در کمال یأس عزیمت ولایت
خود کرده دوره و نیز طلبکاران امپراطور را از رفتن مانع آمدند لابد آنجا توقف نمود و به پسر بزرگ خود اندرونیکوس که در غیاب او
نیابت حکومت میراند اظهار حال خود را کرده وجه استخلاص خود را خواست که از جواهر و اثاث حرمی کلیسا باشد بزودی ادای از
شرم گرفتاری او از دست طلبکاران نجات دهد پسر بزرگ امکان خود آنکه تمام سعی و اهتمام او را هیچ نشمرد و هر قدر خود را در گرفتاری پدر ... در ایتک
انجامات شرعی کرد تا آنکه پسر دیگر امپراطور که تو کو نام داشت بود با مملکت خود را بیع و رهن داده وجه تحصیل نمود و بونیز رفته پدر را از دست طلبکاران
مستخلص نمود و ولایت خود باز آورد امپراطور بمحض ورود بمملکت بر آن شد که بر ضد سلطان مراد را کرده از خیال غضب و اراده او

برادرانش دراوقات ... الفور در صدد عذر خواهی بر آمده سفیری بخدمت سلطان فرستاد و پسر سیم خود را که تئودور نام
داشت همراه ایلچی مزبور فرستاد و از سلطان استدعا نمود که او را بسرداری در سپاه خود قبول کند که بجنگ دشمنان دولت مامور نماید
تا در آنجا در خدمت سلطان بود تا آنکه پس از مردن پسران کانتاکوزن امپراطور مرحمت پسر خود را از سلطان استدعا نمود
و بحکومت اسپارت فرستاد و در ایام حل عقد مملکت را که در دست اندرونیکوس بود از او گرفته به مانوئل که حاکم تسالونیک بود
داد اندرونیکوس چون در ساوجی بیک پسر سلطان مراد خیال فتنه و طغیان دید و تقرب جست و اوقاتی که سلطان در
سمت آسیا بتمشیت مملکت مشغول بود و ساوجی بیک در ممالک اروپائی خود نیابت داشت برای اظهار طغیان
گروه با اندرونیکوس بمخالفت پدران خود هم قسم شده یاغی گشتند سلطان مراد که از این اخبار اطلاع یافت امپراطور را
بحضور خود طلبید در صدد مواخذه برآمده امپراطور معذرت خواسته بیگناهی خود را بسلطان ثابت نمود سلطان با او متعهد شده
که بعد از گرفتن پسران یاغی مزبور هر یک چشم فرزند خود را از حدقه بیرون آورده کور نمایند پس از این عهد سلطان با اردو گذشته
در حوالی بزانس در مقابل اردوی یاغیان که بکنار سیل ... زده شده بود فرود آمد شب هنگام از سیلاب گذشته بکنار اردوی یاغیان
رفت و با آواز بلند گفت ما هر یک بازگشت نموده قسم یاد کرده تقصیرشان را عفو فرمایند سپاه یاغی که این آواز مهیب را از سر دار
جنگ شنیده بودند هراسیده در آمدند و از جسارت خود نادم گشته و شبانه متفرق شده به اردوگاه سراپردهٔ سلطان رو آورده ادای
عفو و اغماض نمودند سلطان نیز چنانچه برگشتن یاد کرده بود از عقوبت ایشان درگذشت و همه ولایتی ... بسلک سپاهیان خاص دولت
منسلک شدند ساوجی بیک چون سپاه را از سر خود پراکنده دید با چند نفر از نوکران صدیق و جمعی بچار از کان یونان که در اغوای او
سعیها می نمودند بقلعهٔ دیموتیقا در رفته محصور شد سلطان پس از آنکه قلعه را گرفت اول بنا بر شرطی که کرده بود حکم بکندن چشمهای
ساوجی بیک کرده بعد به سیاستش فرمود اینحرکت سلطان مراد بسبب عهدی بود که با امپراطور بزانس کرده بود نه بجهت رعایت نظام ملکی خارجی
بود بلکه بجهت این بود که از پسران خود طغیان نبیند چنانچه قبل از این مقدمه ایلدرم بایزید را حکم بمواظبت احوال آنها نموده اکاه تسمیه
که بر این مضامین باو نوشته است معلوم میگردد و مضمون کاغذ این است تیمورتاش پاشا بیگلربیگی روم ایلی بجانب کفار بسمت چه
کرده قلاع و حصون آنها را بتصرف در آورده بود از آنجا تا ارض ایلی رفته کفار آنجا را نیز باطاعت در آورده و علاوه بر آن شان ... نمود

و از آنجا بجانب سلانیک رفته پس از تسخیر آنولا در همانجا توقف نمود بعلت اینکه در اوان فتح قلاع هرسک و تسالیا
حکام ولایات آن حدود و نجبات اطاعت و انقیاد آن گروه رسیده بودند تسلیم قلاع خود در داده و دانسته دادگاه باشش
کرور کهبار رسیده جنگ عظیمی با پادشاه هونگری دست خواهد داد در ابتدای کار اراده چنان است که فتح نمایم
لیکن اختیار عواقب امور با خداوند غفور است تو چه باید پس از وصول نوشته قشون اروپایی خود را جمع آوری نما
و تدارک همه را ببینی که در وقت ضرورت آماده کار و مهیای کارزار باشند برادرت یعقوب حکمران قراری و حاکم
بورسا بیاش برادرت ساوجی بیک که خداوند عمرش را دراز کناد از هیچ بابت ترا متغیر نمیکند فرصت بیکار را از دست نبده
ایلدرم بایزید جواب کاغذ سلطان را فرستاد و در آنجا از احوال برادران این کلمات را مندرج ساخت برادرم یعقوب که
خداوند سلطنتش را مضاعف کناد در دار الحکومه خود بعدالت حرکت میکند لیکن در خصوص ساوجی بیک این کاغذ که خدمت تو
بورسا که در احوالات او قلمی داشته است در یک کیسه محفوظ نزد همه هست در خصوص نظم مملکت خود آسوده باش غلام
فقیر بایزید معلوم میشود که در قسم قتل ساوجی بیک را مدتی قبل از آن در دل ثبت کرده بود و بالجمله نجیب زادگان یونانی را
چون بحضور سلطان آوردند حکم فرمود جمیعاً را از فراز قلعه بامواج رودخانه مریزا در انداختند سلطان مراد که در کنار رودخانه
نشسته بود هم آن معروفین را یک یک دو دو سر میکرد که از مقابل او میگذشتند پس از آن سلطان به پدرهای آن پسرها که
جا داشتند حکم کرد تا بدست خود سر جوانان خود را ببرند همه آنها اطاعت کردند الا دو نفر که فی الفور بسیاست رسیدند
و فوت سلطان پالئولوک را در خصوص کور کردن پسر خود اندرونیکوس یادآوری نمود امپراطور مذکور حکم کرد تا پسر کوچک او را چشم
پسر بزرگ او را دوخته تا جبرا کردند این بود حاصل هم قسم شدن دو پادشاهزاده عثمانی و رومی بمخالفت پدران خود این واقعه
در سنه ۱۳۸۵ عیسوی که ۷۸۷ هجری باشد اتفاق افتاد چندی بر این واقعه گذشت که حکایتی دیگر نظیر همین اتفاق افتاد و لیکن عاقبت آن
بهتر گذشت و مجمع حکایت بسلامت بیرون رفت اجمال این حکایت اینکه مانوئل پسر دیگر پالئولوک که در تسالونیک حکومت داشت
سیر انداز مردان اینکه از حرکت سابقه سلطان نسبت به پسر خود و برادر ارشد او تشویش کند اندیشه کرد که بحیله دیگر شهر فرا را
تصرف کند و علی الغفله بر سر آناتول ریخته شهر را از چنگ ایشان در آورد سلطان مراد از این امر مطلع باشد خیر الدین پاشای

وزیر را بر سر لوبانک فرستاد مانوئل چون دید تاب مقاومت ندارد و شهر را بدشمن گذاشته بطرف بیزانس فرار کرده
به پیش پدر بزرگوار رفت امپراطور از ترس اینکه مبادا او نیز در خیانت که پسرش کرده است شریک و بدنام شود لهذا پسر را بپای
تخت خود راه نداد مانوئل لابد شده از آنجا بجزیره لیسبوس که متعلق بحکومت ژنو بود پناه برد حاکم آنجا نیز از خوف سلطان
جرأت نگاهداری او را نکرد بالاخره لابد مانده پناه بخود سلطان برد همینکه خود را بحضور سلطان رسانید سر خجلت به پیش افکنده
و سلطان چند قدمی بطرف او رفته پس از مدتی سکوت از رفتار گذشته او بعضی سرزنشها به او کرد و خطاهای او را یک یک
و ضررهای مخالفت او را بیان نمود و تکلیف کرد که من بعد از اندازه خود تجاوز ننماید و فرمود که عقوبت حرکات او در مملکت
اروپا بی اثر خواهد بود مانوئل از این رفتار ملایم که از اعمال خود کرده بود مستدعی عفو گناهان گذشته خود را کرد سلطان تقصیرات او را بخشوده
بحضور پدرش روانه ساخت امپراطور حسب الحکم سلطان او را بشهر قسطنطنیه راه داد و حرمت کرد که سر خود را بپای
تخت خود راه داده تسخیر شهر ... آخرین فتحی است که خیرالدین پاشا کرد و در آخر عمرش اسم بزرگی از خود باقی گذاشت و وفات
وزیر مذکور که در لشکرکشی ماهر بود در مشورت و رای زدن نیز سلیقه مستقیم داشت مصلحت های او کلا موافق قانون عقل بود
او در سنه ۱۳۸۶ که ۷۸۸ هجری باشد اتفاق افتاد شالکوندیلاس بسیاری از سخنان با معنی او را در کتاب خود ضبط کرده است از جمله روزی
از سلطان مراد پرسید که چال جنگ را چگونه باید ترتیب داد که شخص با سپاهی که دارد بتواند مقصود خود را بعمل آورده مطلوب خود را بچنگ آورد
سلطان در جواب گفت که چون باید فرصت را از دست نداده قلب سپاهی و دیگری را بواسطه بخششها که در حق ایشان میشود بخود مایل داشت
وزیر گفت راست است لیکن منافع فرصت را کی میتوان بدست آورد تا بآن واسطه بمقصود توان واصل شد سلطان جواب داد
که از درست سنجیدن راههای مخصوص وصول بمقصود میتوان فرصت را فهمید و منافع را دریافت نمود وزیر گفت سلطان حالا میفهمم که
از درایت نامه محرومی و بهره چندان نداری زیرا که تو چگونه میتوانی که راههای مخصوص بوصول بمقصود را بشناسی اگر بواسطه تجربه و امتحان
ندانسته که چه کار خوب است و باید کرد و کدام را باید اجتناب کرد و چه عمل را باید قبول کرد و کدام را رد باید نمود همینکه عزم در یک عملی جزم
شد لازم است که در اجرای آن تعجیل نمود با ملاحظه که یک سردار بزرگ باید در رای و مشورت در کمال احتیاط باشد همینکه رای او
قرار گرفت به سرعت از برق در اجرای آن باید بکوشد و بکارهای جلادت آمیز سپاهیان را بر سر غیرت آورده از دست

از شوق فتوحات خود باشد تا به وی تقلید کنند و به وی اقتدا نمایند بدین جهت وراثت و همین یادگار ادراک دلها است بود
که سلطان مراد و وزیر او بخیال تسخیر ولکستان افتاده بودند خیرالدین پاشا در خاک اروپا در بین شهر و دهات یافت
و اغلب ممالک اروپائی دولت عثمانی را ان وزیر دانشمند بعقل و شمشیر مفتوح ساخته بود مردان دلیر عثمانی ثبات خیره ولکستان را بخیال
شدند بر اینکه دشمنان دولت عثمانی که تا آن زمان در زیر تیر و شمشیر ان وزیر بی نظیر مغلوب شده بودند اندازه خود خارج گشته اکنون سر بر آورده
سر برآوردن و هوس تاخت ولایات عثمانی در افتادند چون ناره شورش نوبان نیز نطفای در تیر و ربطه خونهای ریخته شده سابق
و بجای ذره چاندند مدت یا به تدبیر سال جوان تورسید با تجربه نشسته بود حکمران قرامان که سالی در ازمنه دولت عثمانی حسد میبرد و قرا
مناسب دانست که عداوت دیرینه خود را ابراز کرده بجنگ سلطان مایل شد و بخیر خود را در مخالفت سلطان مراد معمول میداشت و از سلسله اولی حکمرانان بود
که فیمابین عثمانیان و قرامانیان اتفاق افتاد و مدت یکصد و پنجاه سال طول کشید تا حکومت سلسلهٔ قرامانی بکلی منقرض شد مناسب است که مجملی از
اصل این سلسله که بعد از عثمانیان بزرگترین حکمرانان ممالک منقسمه سلاجقهٔ روم است بیان کنیم تا مبهم نمانده باشد اصل این سلسله از قرار آنست
که ذکر میشود نور صوفی که نژادش از ارامنه بود پس از آن در تکلک مریدهای شیخ بابا الیاس انتظام یافته بقونیه آمد قرامان پسر او در عهد علاء الدین
اول سلطان سلجوقی بقدری اعتبار رسید اگرچه منصب امیراخوری رسید و سلطان خواهر خود را بازدواج او در آورد و پدر قرامان در دامنهٔ کوه و قلم و دلالت
که در سلسله جبل توروس واقع است و به شمال و غرب سلیسی کشیده شده است سکنی داشت تا آنکه حاکم سلف که لطف الله نور صوفی مایل شده
او را با مریدان بحصار درآورد و مهمانان مزبور نزاری کاشته قلعه را متصرف شدند سلطان علاء الدین را از این خدمت خوشحال داد و سلطان
در ازای این خدمت تمام آن اطراف و مرحمت فرمود خدمتی برای ایشان بگذشت که قرامان قلعه ارمنک را که در دو منزلی لاارانده واقع است مسخر کردن
مردمان سپاهی و در لباس تجار به گبیط تسخیر درآورد و مهر پسر قرامان که در ارمنک حکومت میکرد در روز ولایت خود را از هر طرف وسعت بداد
غیاث الدین کیخسرو سلجوقی مرد و محمد قرامان بخیال تصرف ممالک سلاجقهٔ روم ترک مجهول النسبی را که جمری نام داشت مشهور کرد که پسر غیاث
الدین کیخسرو است داد او دست آویز کرده بر سر قونیه که پای تخت سلاجقه بود رفت پسر حقیقی کیخسرو چون تاب مقاومت نداشت ملک
موروثه را به برادر مجهول واگذاشته از مملکت بدر رفت و بخدمت اباقاخان مغول داوری برد اباقاخان وزیر خود شمس الدین جوینی را
بحمایت پسر واقعی غیاث الدین مامور کرد تا ملک موروث او را از جمری گرفته بدو تسلیم نماید شمس الدین بر قونیه رفت سلجوقی زاده جمری را با

با جمعی قرامانی او و اتباع او دلاوریش کلا قتل کرده و از محمد قرامان که از سلسلهٔ قرامانیه خیر محمود نام پسری که او نیز در کار او بود
کسی باقی نماند و این سلسله بنظر همه کس منقرض مینمود لیکن چون بسن رشد رسید بر سر کار خود و دولت تمام شده را تقویت داد
و ملقب بعلاء الدین شده حکمران مستقل قرامانیه شد پس از انقراض دولت سلاجقهٔ روم دو پسر از او باماندند یکی محمد بیک و دیگری
سلیمان بیک یا چلبی بیک که پدر شد ولی پسر او علاء الدین در ابتدای کار سلطان مراد بنای اختلاف گذاشته در حوالی انگوریه
خلق را بجنگ و شورش برانگیخت چون اهل آن شهر را عثمانیان مفتوح ساختند خیالات حکمران قرامانیه فاسد شد و از آن
در گذشته بنای دوستی را گذاشت نفیسه خانم دختر سلطان مراد را علاء الدین گرفت مواصلت و مؤالفت در سال
سلسلهٔ بزرگ قائم شد لیکن علاء الدین صلح را طی نموده بعضی دست در داده بود تا اینکه حکایات اهم قسم شدن شاهزاده
و مردن خیرالدین پاشا اتفاق افتاد علاء الدین وقت را مناسب دانسته مصمم جنگ سلطان مراد شد طوایف دار الحاق
و طوایف را با قبایل تراکمه بایبرد و سایر طوایف ترکمان و تاتاریه متشرشده در آسیای صغیر در این زمان با خود متفق ساخت
لوای خود جمع نمود سلطان مراد از جسارات علاء الدین اطلاع یافت تیمورطاش پاشا بیکلربیکی اروپا را با همه قشون اروپا
طلبیده بیکلربیکی مزبور بدون درنگ با سپاهی که طالب نام و ننگ عازم مقصد شده در صحرای کوتاهیه سپاه اروپا را خود
از رسان حضور سلطان گذرانید که از آن جمله اسبهای عربی اصیل ممتاز بودند که بخدمت سلطان شرف شده مورد توجهات
ملوکانه گشتند علاء الدین حکمران قرامانی از جسارت خود خائف شده ایلچیان سخندان چرب زبان بحضرت
سلطان مراد فرستاده استدعای صلح نمود و خواهش کرد که از جسارت در دست اندازی های متعلقه حدود ولایات عثمانی
فرماید لیکن وقت این استدعا گذشته بود و نوبت این خواهش نبود و به طغیان حرارت غریزی و جوش جوانی در آن
حین یا التماسهای علاء الدین را رد و بهمه جوابهای تند و تلخ در مقابل گفت فرستادگان علاء الدین مأیوس برگشته خبر رسیدن
سپاه عثمانی را که از دنبال ایشان در حرکت بودند برد بازگشتند علاء الدین لابد بعزم مقابله و مقاتله باستقبال سلطان
مراد شتافت و در صحرای قونیه که دویست سال قبل سپاه صلیب پرستان بسرداری امپراطور فردریک سلاجقهٔ روم را شکست
داده بودند تلاقی فریقین شد سلطان مراد خود در تسویهٔ صفوف پرداخته جانب راست را بشاهزاده یعقوب واگذار کرد و جانب چپ را

بایلدرم بایزید تفویض فرمود و سرداری قشون پشت سر را به تیمورطاش پاشا محول کرد و خود با سواران خاصه در قلب قرار گرفت

و قشون ینگچری یک دو عرابه را در پیش روی خود قرار داد و سردارانیکه در پهلوی یعقوب قرار داشتند سواره جات و پیاده جات و بانال بیک

و الیاس بیک و سنجاق بیک و چند نفر دیگر از سرکردگان قشون آسیائی بودند و در خدمت ایلدرم بایزید بودند و رزا بیک

و توجه بیک و سرداران دیگر از قشون اروپائی با طایفه سرد ها مامور بودند از آن روز به بعد ترتیب صفوف در لشکر عثمانی

بهمان قانون قرار گرفت که اگر جنگ در مملکت آسیا بود جانب راست را قشون رسملو آسیا متصرف بودند و اگر در

اروپا بود قشون ساحلو الحدود در جانب راست متمکن میشدند و ینگچریکان بدون تغییر و تبدیل همیشه در پیش جنگ بودند

و سلطان در پشت سر آنها در قلب متمکن بود و اگر سلطان حضور نداشت وزیر اعظم بجای او می‌ایستاد و سواره نظام که بیرق را با سپاهی

و سلاحداران خرچ بهر بود در اطراف سلطان قرار گرفتند علاءالدین طایفه ورساق و تاتار را بجانب راست فرستاد و طوایف ترکان دیگر

را در جانب چپ فرستاده خود در قلب آرام گرفت جانب راست سپاه قرامانی بقصد جانب چپ قشون عثمانی در حرکت آمدند

چون ایلدرم بایزید آن مقابله را نتوانست دید با کمال بی‌آرامی در صف خود قراری بیقرارانه گرفته بود آخر الامر بحضور سلطان شتافت و اداب

خاک زمین را بوسه داد و اذن مقابله دشمن را درخواست کرد سلطان اجازه حرب داد بایزید بر صف خود آمده تصمیم جنگ شد دلیران عثمانی

و سواران قرامانی بعزم قتل یکدیگر دست تقابل بقبضه شمشیر و قبضه خنجر برده بهم رسیدند و درهم آویختند آواز تکبیر طرفین با ناله‌های زخمیان در هم آمیخته بود

ایلدرم بایزید چون برق خاطف بر جانب دشمن حمله برد و تیمورطاش از عقب لشکر قرامانی که علاءالدین خود در آنجا قرار داشت حمله سخت برد

تابش را متزلزل ساخت از هر جانب گیر سپاه قرامانی از صولت سردار عثمانی رو بفرار نهادند تا شهر قونیه در هیچ مکان آرام نگرفتند چون ایلدرم

در این جنگ خدمت نمایان کرد و باعث فتح شد سلطان بیشترین قسمت غنایم را باو عطا کرد و لقب ولایت پاشائی باسم او رسید و وارث

اسکه اعتبار زی از این روز را داشته باشد او را وزیر اعظم گفتند قبل از وی ایشان هیچ یک از بکلربکیان دولت عثمانی دارای این نشانه بود

با همه سلطان مراد فوراً بعد از شکست خوردن قرامانیان قونیه را محاصره فرمود و سپاهیان قدغن کرد که احدی دست اندازی بمال اهالی

نکند و همچنین بعضی از اهل ولایت چیزی نستانند چند نفر از سربازان سروی که جسارت کرده بخلاف حکم سلطان رفتار کرده بودند حکم بقتل

ایشان شد بسیاست رسیدند اگر چه گروه سروی از این بابت برنجیدند لکن اهل ولایت قشون سلطان را که بدین نوع بانصاف اقدام

مطیع کردند سلطان مدت دوازده روز در مقابل قونیه نشسته حرکتی از برای فتح آنجا نکرده علاءالدین چون خطرهای حالت خود را ملاحظه

کرده زوجه خود نفیسه خانم را که دختر سلطان بود بخدمت پدر فرستاد تا استدعای صلح کند دختر سلطان از بس عجز و لابه کرد سلطان را راضی نمود

که از جریمه شوهر او بگذرد مشروط بانکه علاءالدین خود بخدمت سلطان مشرف شده عذر تقصیرات ماضیه را بخواهد و دست سلطان را از جهت اظهار کوچکی

و اطاعت ببوسد علاءالدین ناچار بفرمایش سلطان تن در داده از تشویش انتقال مملکت بغیر آسوده شد سلطان از قونیه بر سر بک شهری رفت

که اهل آن طغیان کرده بودند و پس از چند روز محاصره مفتوح فرمود در آن اوقات بعرض سلطان رسانیدند که بر سر حکمران تکه رفته ولایت او را مسخر باید

سلطان قبول نفرمود در جواب گفت که حکمران تکه حاکم فقیر است و حکمش جز شهر استانوس و انطالیا بجای دیگر جاری نیست شأن ما نیست که

که با او جنگ کنیم شیر بر مگس شکار نکند حکمران تکه چون از فرمایش سلطان و تحریک اولیای دولت آگاهی یافت دست از بقیه سلطان از اراضی

تصرف جادادخواهانه واداشت خواهش دوستی کرده جمیع بلاد و قلاع متصرفی خود را به سلطان تسلیم نمود جز آن دو شهر که سلطان اسم برده بود و آنها را

خود نگاهداشت سلطان سپاه را در کوتاهیه مرخص فرمود و خود با کمال بهجت روانه بورسه شد گروه سروی که در جنگ قرامان با سلطان همراه بودند

در محاصره قونیه بخلاف حکم سلطان بر رعایا تعدی و ستم کرده بسیاست رسیدند پس از ورود به بورسه خود ماجرا را بیاران وطن نقل کردند غیرت

اهل سروی این تعدی را قبول نکرده بر سلطان شوریدند و اهل بوسنی و بلغار را با خود یار کردند اگر چه قرال بلغار پدرزن سلطان بود لکن باطناً

خیر بدخواهی خیال دیگر درباره سلطان نداشت و با لازار قرال سروی در مخالفت سلطان متحد شد بیست هزار ترک عثمانی که در ولایت بوسنی

بتاراج مشغول بودند از سپاه آن دو قرال شکست خوردند که پنج هزار از آنها بیرون رفت از آن معرکه بیرون رفتند این واقعه در

سنه ۱۳۸۷ عیسوی مطابق سنه ۷۸۹ هجری روی داد سلطان مراد میتوانست قشون امدادی حکمرانان آسیائی را که عبارت از تکه و آیدین و منتشا

و صاروخان و قرامان باشند مامور باین جنگ کند بعلت اینکه همیشه این طوایف در مقابل اقتدار سلطان جز بی‌اعتنائی و عناد چاره

دیگر نداشتند لکن سلطان اعتنائی بایشان نکرده و حال اینکه قرالهای بوسنی و سروی و بلغاری بعضی دیگر مخالفت او سر برآورده

بودند بجز حکمران کستندل و سراج که بهیچوجه اظهار خلاف نکرده بصداقت خود بر قرار بودند با اینکه سلطان بتهیه لشکر و تدارک لشکر

مشغول شده اول نظم ممالک آسیائی خود را خواست بتقسیمی بدهد که دیگر خیال خلاف بر ضمیر والی آنجا نتواند خطور کند و از آن جانب

آسوده باشد بنابراین ولایات آنجا را به پنج سنجاق منقسم نمود باین تفصیل سنجاق قرم را که بایزید در آنجا حکومت میکرد

به بکلربکی تیمورطاش و اگذارد و ایلدرم بایزید را باتفاق یعقوب برادرش در یورش اروپا با خود همراه کرد و تیمورطاش دیگر را که منصب
صوباشی گری داشت بسنجاق ولایات واقعه در کنار سنقار توس و سیوری حصار فرستاد و سنجاق انگوریه را بفیروز بیک داد
سنجاق آق شهر را بقوجا بیک صوباشی داد و قوطلو بیک صوباشی را در قلمرو حامد بسنجاق ایجبرید مأمور کرد و به بیک اران سنجاق
بیکیان بقدر کفایت سپاه و الوا علمی داده خودش نیز سردار فرمود سلطان قبل از آنکه عزیمت جانب ایدیاق شهر رفت تا از رای خود
دو پسر خود ایلدرم بایزید و یعقوب سه نفر از شاهزاده خانمهای پیرانس را عروسی کند و همچنین جشن ختنه سوران سه نفر از نوه های خود را
برپا نماید در میان اعراب و ایرانیان و اتراک نه تنها زن گرفتن را عبارت از عروسی میدانند بلکه دو عروسی در میان اسلام است
یکی جشن ختنه سوران است که آن مخصوص پسر است و در عوض صدمه که در ختنه بطفل وارد می‌آید برپا میکنند و یکی دیگر جشن عروسی
که آن مخصوص دختر است و پسر سهم خود را در ختنه سوران دیده است این جشن محض خوشدلی دختر و چنگ نمودن انگشتهای چشم او است
القصه در ایام عیش و سرور هنگام آن جشن سور سلطان تحفه طیبان اردوسی سلطان مصر ارغچی اوقلی را که پیران او نسلا بعد نسل
این اسم را داشتند در عهد سلطان دویم مایه ترقی تاشف و ترکی شدند بسفارت مأمور مصر فرمود … از عیش و عروسی فراغت حاصل
شد علی پاشا را با سی هزار سوار جرار مأمور بلغار نمود تا سیسمان قرال آنجا را تنبیه بلیغ نماید ولایت بلغار که در ازمنه سابقه
عبارت از بیزی سفلی بود مملکت حاصلخیزی است که از جانب شمال محدود است به رودخانه دانوب که در حدود وی بسیار
عریض و عمیق است و از جانب جنوب بواسطه کوه هموس محفوظ است و از طرف این جبال نتوان به بلغار رفت مگر از تنگه های
انکومها که شرف است بر آنها قلعه های بسیار که متعلق بحکومت بلغار بطوریکه در همه گذرهای تنگه از روم ایلی به بلغار میروند یک قلعه
واقع است که باعث سد عبور و مرور سپاه خارجی توانند شد دو قلعه که در حد شمالی خارج تر از همه واقع شده اند یکی ویدین
نام دارد که در سمت مغرب واقع است و یکی مسمی به سلستره میباشد که در طرف مشرق … واقع است شهر نیکوپولی
نزدیک بویدین در طرف مشرق واقع شده است و در غرب سلستره شهر روسجوق بنا نهاده شده است این شهر در اواسط
اخر که در آنجا فیمابین دولت روسیه و دولت عثمانی وقوع یافت در تاریخ مصالحات مشهور شده است تنگه های جبال بالکان
که متعلق بآن ایکنه سرحد شمالیست اولا آنی تنگه صولو دربند است و ثانیا تنگه چوپو دربند که بیشتر بسمت مغرب واقع شده است

صوباشی نایب پلیس را گویند که نایب محتسب … باشد

تنگه است که ایسلادی نام دارد و دریا و اخر بواسطه تنگه پونیادی مشهور شد از این تنگه از راه صوفیا و پوندین بیرون
… تنگه قزانلیق است که از آنجا به نیکوپولی میروند رابع آن تنگه دمورقاپو میباشد که از سیستو سر درمی آورد تنگه های پنجم و ششم
که بیلد بکر رخنه و راه دارند در شیب جنوبی هموس و در قارن آباد … میشوند لیکن از طرف شمالی این کوه راه روسجوق … تنگه
پنجم و راه سلستره از دهل تنگه ششم و تنگه هفتم که نادر دربند نام دارد نیز شهر نوبور سر درمی آورد علی پاشا در پیرامون اعظم از
از تنگه نادر دربند بحرکت در آمده یخچی بیک پسر تیمورطاش بکلربکی را با سی هزار سوار از طرف پراوادی فرستاد و آن شهر بعد محاصره
دیوارش گرفته شد علی پاشا خود بر سر شهر شمنا رفت آن شهر نیز پس از شنیدن گرفته شدن ترنو قلعه قرنمه سیسمان
بدون ابتدا و … دفاع تسلیم شد و خود سیسمان حکمران بلغار در نیکوپولی متحصن شد علی پاشا آنجا را محاصره نمود چون سیسمان ملاحظه
استدعای صلح نمود علی پاشا او را باردوی سلطان فرستاده سلطان استدعای او را قبول نمود بشرطی که بابت گذشته … تسلیم نماید سلستره را از
تخلیه کند علی پاشا طغان بیک با طایفه از سپاهیان بطرف کوسووا فرستاد ایشان پس از غارت ولایت با … کثیری از
الجه و اسیر مراجعت کردند علی پاشا بجهت رو کردن به تخلیه قلعه چیست را خواهش کرد و پس از تصرف قلعه خلف وعده نموده اسرا
نگاه داشت بعلت اینکه سیسمان خلاف شرطی که کرده بود سلستره را تخلیه کند خلف کرده بجای اینکه رو کند در استحکام آن شهر کوشش
سعی و کوشش بعمل می آورد علی پاشا نیز لازمه محاصره و مبالغه را در هر جانب معمول داشته قلعه … را تخلیه گرفت و قلعه … را
که در کنار دانوب واقعست بقهر و غلبه تصرف کرد نیکوپولی را که قرال سیسمان در آنجا متحصن بود محاصره کرده شهر را بگرفت و سیسمان را با
اطفال و زن و فرزند و خزاین و دفاین اسیر نموده باردوی سلطان که در توسلی بود گسیل کرد سلطان از سر قتل او درگذشت لیکن مملکت
بلغار را بکلی خود تصاحب فرمود لازار قرال سروی که کار همکار خود را ساخته دید دانست که عنقریب طوفان صدمات و ظلمات سپاه
عثمانی متوجه تخریب ولایت و انهدام بنیان حکومت او خواهد شد بنا بر این بمشغول استحکام امورات خود شده مستعد دفع حملات
اتراک گشت و استعداد خود را در ایاب تکمیل نموده خواست دشمن را از حالت خود اطلاع داده اظهار جسارت کند لهذا … سردار
سپاه خود حکم داد که قلعه شهر کوی را که در تنگه کوه و در سرحد بلغار واقع است و در تصرف عثمانیان است حمله برده مسخر نمود علی پاشا چون از
وقوف یافت یخچی بیک را در مرافقت اینه بیک سپهسالار … پاشا با ده هزار سوار جرار با … قلعه مأمور کرد یخچی بیک قلعه را

میرشوا

پس از محاصره خراب نموده سپاهیان سلطنوی سر و پا را اسیر کرده عریضه به سلطان عرض کرد و استدعای تعاقب دشمن نمود سلطان
عوض اینکه با جازه تعاقب بدهد حکم مراجعت فرمود لاله را قرال سردی در تنبیه نمودن سلاطین لیشیا و بوسنی و سایر ملل مجاور در مخالفت
سلطان با خود از سبح رحمتی تکاپ و حذر نموده ایشان را با خود یار ساخت و از امداد آنها که بی مغرور شده که سلطان ابلاغ جنگ نمود
سلطان چون از کثرت متفقین اطلاع داشت پسران خود بایزید و یعقوب را از حکومت کوتاهیه و قرارسی احضار کرده قشون امدادی
صاروخان و منتشا و آیدین و حمید را نیز تقویت سپاه خود علاوه کرد و از تابعین اروپائی سلطان کی حکمران سراج و ملی قسطنطین
و با نفرهای کستندیل سلطان در صداقت و اطاعت برقرار مانده بودند سلطان را از ایشان اطمینان بود و از جمله استحکامات سپاه عثمانی
کی دیگر اسم اورنوس بیک بوده در همان اوقات از سفر مکه مراجعت کرد پیرجنگ آزموده که از یاران معارک اورخان بود در اتفاق
موقع وارد شد بالجمله سلطان مراد جمیع قشون را از تنگه صول اوریند بحرکت در آورده این تنگه در غربی کوه هموس واقع و سپاه صعب المسالک است
و سلطان بواسطه مصلحت بینی پرنس ملکت سراج که از جمله با بعض صداقت او بود این راه را اختیار کرد و بعد از گذشتن این گذرگاه از حصول از
بود بمقصد سه روز بعد از حرکت از قلعه اهمان بصحرای علاءالدین رسیده دو روز هم آنجا اتراق کرده روز بعد در مقابل شهر کستندیل
اردو زدند و سپاهیان بدرست حال خود و اسبان پرداخته مشغول آسایش شدند لشکری منوع عثمانی گوید که فرادای مجدی بود که نزد عمل
در آنها حیران گرفته بود بالجمله پس از حرکت کستندیل منزل اول سلطان در الوواوا شده و از آنجا کارات اووا رفته چند روزی توقف کردند الوواوا
از الوواوا اورنوس بیک جهة تحصیل شناسائی از اوضاع دشمن با جمعی سوار در حرکت آمده چند نفر اسیر از دشمن گرفته مراجعت نمود در
کارات اووا فرستاده لالا را همراه پیغامات سخت بسلطان آورده چون رافع پیغام خود مرد نیکو اخلاقی بود سلطان بجواب عثمانی
که زمانه آزاری بد و نرسانید و شورای جنگ ترتیب داده با سران سپاه و سرداران لشکر در خصوص جنگ مشورت نمود کلا
باتفاق گفتند که باید داخل خاک دشمن شده و در کشور او با او در آویخت اورنوس بیک و ایگیت پاشا سردار قشون بیک خوایک
شدند و از جانب شمال حرکت کرده از کادوکادای اورنوس گذشته در گموشحصار که ساحل غربی موراوا باشد اتراق کردند بیکم در کموشحصار
کل سپاه را که شش قسمت منقسم که بودند با ورطی از رود خانها که رهبر شدند سردار قسمت اول وزیر اعظم بود فرقه ثانی در تحت
حکم بایزید بودند گروه ثالث در قشون بر داری از بیک مقرر شده بودند طایفه چهارم محکوم بحکم یعقوب برادر بایزید بودند

قسمت پنجم را

قسمت پنجم را صاروجه پاشا فرمان میداد قسمت ششم در تحت لوای خود سلطان مجتمع بودند در صحرای کوسوواکه دوازده هزار
قدم عرض و پنج هزار قدم طول دارد و اطرافش کلاه کوههای قلیل الارتفاع و در دامنه آنها دهات مرغوب وجود داشت واقع
افتاده بودند و در وسط این صحرا رودخانه جاریست سپاه عثمانی بمقابل قشون سلاطین متفقه سروی و بسنی و هرزکوین
و آلبانیا که عدداً بسیار متفوق بر سپاه سلطان بودند رسیدند سلطان مجدداً با سرداران خود مصلحت نمود که چون
عدد ایشان بالاتر است بدون ملاحظه کثرت آنها اقدام بجنگ کرد یا نه جمعی برای شدند که شترها که در سپاه جمع نموده پیش رو قرار بدهند
و در وقت هجوم دشمن بر آنها که هم باعث بر هم خوردگی صفوف ایشان شود و هم مابین ایشان و دشمن حایل باشند سلطان
بایزید این تکلیف را رد نموده گفت خداوند متعال سپاه عثمانی را بطوری در ظل حمایت خود جا داده است که محتاج به
حوایل نیستیم حرف بایزید بقدری مایه قوت اتراک شد که جمیعاً یکدل شده قرار را بر جنگ رو برو دادند وزیر اعظم اعظم خرف
شاهزاده را مطابق استخاره که شب از قرآن کرده بود و آیه شریفه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة آمده بود تقویت
نموده تیمورطاش بیگلربیگی نیز حرف اول را رد نمود و تجربیاتی که در جنگ آزموده بود ثابت کرد که شترها احتمال دارد
که شترها از رؤیت سواره سنگین دشمن رم نمایند و برگردند در آنحالت عوض اینکه صفوف دشمن را بر هم زنند نظم در قشون
خودمان را مغشوش نموده بر دشمن فرصت حمله آوردن میدهند القصه مجلس شوری بر هم خورد بدون اینکه طرح جنگ
معلوم بشود هر کس تکلیف خود را فهمید سلطان مراد بواسطه آنکه بادی تند از روی مخالفین برخاسته با گرد و خاک سپاه اردوی
او می آمد و چشم سپاهیان را از دیدن ممانعت نموده لابد شکر با یکه روی از دشمن بگرداند بسیار پریشان خاطر بود در آن شب را
تا صبح بتضرع و زاری گذرانید و از درگاه حضرت احدیت استدعای شهادت در راه دین مبین نموده از برای سپاه اسلام فتح
و نصرت درخواست مینمود چون صبح شد از اتفاقات حسنه یا از اثر اجابت دعای سلطان باران بموقع باریده گرد و خاک
بر طرف نموده میدان جنگ را صفائی داد از جانب ملل متفقه در شورای جنگ بعضی صلاح چنان دیدند که شب
شبیخون بزنند لیکن ژورژ کاستریوتا ارسی اطمینان در شکست خوردن عثمانیان داشت که این مصلحت را قبول نکرد
و گفت احتمال میرود که بواسطه ظلمت لیل بعضی از عثمانیان جانی بسلامت در برند و کلیتاً تمام نشوند بالجمله چون روز شد او

georges Castriota

طلوع کرد اند و سپاه در برابر یکدیگر صف آراسته و مستعد قتال گشتند قشون کفار که مرکب بودند از طوایف
سروی و بلغار و بسنی و البانی و افلاق و لهو و هونگری بدین ترتیب بودند که لازار پادشاه سروی در قلب قرار داشت
برادر زاده او ووک برانکوویچ فرمانده جانب راست بود و تواردکو پادشاه بسنی در جانب چپ آرام داشت و در Wuk Brankovich
لشکر عثمانیان سلطان مراد بعادت دائمی در قلب بود و شهزاده بایزید در برانغار و یعقوب چلبی در
جوانغار بیگ در خدمت بایزید اورنوس بیگ و قورد بیگ قاپی غربها مأمور بودند آن یک با سار و جه با همراه یعقوب
حرکت میکردند و حیدر توپچی باشی با توپها که در میان یکچریها تقسیم شده بود در پیش روی صف آرام داشت و در عقب صف
بنه و اغوروق قشون قرار داده شده بود با مجمله جنگ درگرفت جانب چپ عثمانیان در شرف شکست خوردن بود که
ایلدرم بایزید با گرز آهنین که در دست داشت بامداد جانب چپ اسب انداخت و مانند برق خاطف به یوغله های
چابک سخت برده مغز مخالفان را بضرب گرز برلش ساخت و از هر طرف جویها از خون کفار جاری بود ناگاه
در میان انقاد و جدال و گیرودار ... سترو ... از نجبا که میلوش کوبیلوویچ نام داشت از میان Milosch-Kobilo-vith
جمعیت سربیان تاخته به پیش صف قراولان نزد سلطان آمد و گفت عرض مخفی بسلطان دارد سلطان اشارت کرد
که پیش آید نجیب زاده سروی از اسب پیاده و بخدمت شتافت در وقتی که خم شده پای سلطان را ببوسد کارد خود را که ... کرده
بر شکم سلطان فرو برد قراولان سلطان بر قتل حمله بردند لیکن میلوش قوی بازو و چالاک بود چند نفر از آنها را کشته سه بار
از چنگ ایشان نزدیک بود در برود، لا آخره ممکن نشد و در زیر تیغ قراولان ریز ریز شد سلطان با وجود اینکه زخم مهلک
داشت بقوت نفس و اقتدار خودداری نمود که احکام لازمه فتح را بداد و قشون دشمن را شکست و لازار پادشاه سرو را
اسیر نموده در خرگاه بحضور او آوردند و اندکی قبل از مردن حکم قتل دشمن خود را داد و در حضور او بسیاست رسانیدند
این واقعه در سنه ۱۳۸۹ عیسوی مطابق سنه ۷۹۲ اتفاق افتاد و اینست تفصیل که مورخین عثمانلو در باب قتل سلطان مراد نوشته اند
لیکن یونانیان و سربیان احوالات قاتل را بطور دیگر بیان کرده اند در باب اینکه این وطن پرست با غرض ...
ملت خود را بطور استخفاف نام میبرند و در باب سرداران و پهلوانان خود چیزهای گزافه اغراق ذکر میکنند بتعبیر

از

نیست که ایشان را اینکه گذشته قول ثانی را که مبنی بر رفض باشد قبول نمایم ژان دوکا نوه یکی از اهل اطراف با این اسم پرانس کم عرضی
با طرفی ... این قسم نقل میکند که شبی را که فردای آن بنای جنگ بود لازار با نجبای مملکت در جاهایی که ... میخورد
جامی بمیلوش داده گفت این را بسلامتی تو بنوش اگر چه ... در خیال خیانتی میلوش جام را گرفت گفت که ... تا ثبوت
در جنگ فردا معلوم خواهد شد و چون صبح آن روز شد میلوش بر اسب ... سوار شده با روی ... رفت و خود را فراری قلمداد
بحضور سلطان مشرف شد در وقتی که خواست پای سلطان را ببوسد ساق او را گرفته از کمر ... کشیده کار او را ... فرو برد و جان
او را گرفت و بر اسب خود را ... لیکن قبل از آنکه به اسب سوار شود یکچریان بر سر او ... زخم کاری ... گشت
سپاه عثمانی چون از این عمل شنیع اطلاع یافتند غضب بر آنها مستولی شده و بعد قصاص خون سلطان بر آمدند و حمله سخت بردند Wladko
لازار پادشاه بسنی که ولادکو باشد حکم فرستاد در مقام دفع حمله ایشان بر آمد ولادکو با کمال شوق حمله ایشان را رد نمود و در وسیله قشون سکوات
جوزش ... سردار لازار از طرف عثمانیان ... در مقام دفع لازار بر آمده ...
... بر ولادکو غلبه کرده با سپاه بسنی ... لازار چون تنها ماند با جمیع نجبا که در سروی ... سپاه عثمانی شده او را بحضور سلطان
آوردند در حالتیکه ساعات اخیر دار الوقت لازار دانست که میلوش در صدد قصد او بر قرار بوده است و در راه او خود را یکی داده سلطان را
نیز کشته است ... خود را با آسمان بلند کرده گفت ای خدای بزرگ حال راضیم که روح مرا بسوی خود دعوت کنی چرا که دشمن خود را
از ضرب پهلوان ... در حالت جان سپردن است در همان ساعت پادشاه سروی را ... نجبای او در
پیش چشم سلطان که ... به سیاست رسانیدند و سلطان ... از مردان ... آنها را ...
روایت کنیم سلطان مراد در میان ... کشته شد و در ... جنگ ... ضرب ... قاتل او را ...
بدیهی است کسی که در میدان جنگ کسی را بکشد قبح فعلش کمتر از کسی است که در میان ... بسته ... کند ... میلوش
اگر چنانچه خود را در میان جنگ ... پنهان میکرد و در وقت ... سلطان ... از میان ... خیال خود را با انجام میرسانید قبح
عملش کمتر از آن فعلی بود که از او ناشی شد در اینجا ... که حق بجانب مورخین عثمانلو باشد در هر صورت اسم میلوش در
مشهورات ... نامردی ... ضبط گردیده است و ... داشته اند که ... قصاص آزادی وطن را

بکند سر و بها ببای کار میلوش را بانظور نوشته اند که لازار را دو دختر بود یکی اوکاچا نام داشت و وی را با اولی میلوش داده بود
ثانی را ووک برانکوویچ روزی میان آن دو دختر در خصوص شوهران خود با یکدیگر بحث شد و دختر زن میلوش بر شوهر خود لاف زد و خواهر خود
زن و خواهر از این باب پیش شوی شکایت کرد و کیفیت را برانکوویچ بابن جهت میلوش را بجنگ دعوت و تکلیف نمود میلوش با او لازار
بموافقت بازرت نمود و او را از اسب بینداخت این عداوت در میان ایشان قائم شد تا آنکه برانکوویچ بتدریج میلوش را متهم کرد
بانیکه با اتراک رای واحد دارد و بدیشان صحبت میورزد و او نیز بجهت آنکه خود را از بدنامی نجات دهد مرتکب قتل سلطان شد و بجهت
بحث دو زن این همه فتنه حادث گشت از همان اسم میلوش و کوبلوویچ در میان اتراک در سروی بچند قسم یاد نوشته خواهد شد
و ما بهمین اکتفا کردیم در جبخانه سرای اسلحه میلوش و یراق اسب او محفوظ است قاعده که هنوز هر روز در میان عثمانیها هست از برای
بحضور سلطان مشرف میشود باید بی سلاح باشد و حاجبان بازوی او را گرفته بحضور برند از آن روز مانده است و این احتیاط از
میلوش مسموم گشت در میدان جنگ کسوا سه سنگ بزرگ که هر یک بفاصله پنجاه ذرع از دیگری واقع شده اند بطور علامت
میلوش را نشان میدهند آن اندازه قدم است که در پس سنه اول است یکی از جهل و ثبات ابهام است که تقریبا پنج
از این قرار میلوش در هر خیز پنجاه ذرع جستن کرده است که پس از کشتن سلطان میلوش هر یک از آن فاصله را یکمرتبه جستن کرده تا با
رسید و در انجا عثمانیها باو رسیده و زیر ریش کردند و عثمانیان در مکانیکه سلطان مراد زخم خورد مسجدی بنا کرده اند کل نعش
او در بروسا در مسجدیکه از تجدید بنات خوارش چاپشده مدفون شده است سلطان مراد دائم الحیات لقب خداوندگاری و غازی را باستحقاق
داشت او در حقیقه سلطان مجاهدی بود که در راه جهاد و دین خستگی نمیدانست و همیشه بعدالت رفتار مینمود این قصیده نیز تا کلید کل
خود در حق سلطان سکینه با وجود آنکه سه بجی یک را گشت و جوان بجای نوبان را از بالای بار و بر و دخانه میرزا در احمدخت درر نال
که سلطان مراد در زخم کارد میلوش در گذشت بهاء الدین شیخ بزرگ نقشبندیان و خواجه حافظ شیرازی شاعر مشهور عجم نیز جهان فانی را
بدرود کردند این شاعر ترین زبان فارسی که غزلیات عشق همه متعلق بر رمز و تأویل است در وقتی وفات کرد که شعرای عجم در
فصاحت سخن و علو مضامین باعلی درجه کمال رسیده بود و چون اشعار خواجه حافظ در فن ادب عثمانیها بمنزله نمونه و سرمشق بود و بسیار مایه
عظیمی شده بود بنابراین سال وفات او را در اینجا نگاشتیم

باب ششم در سلطنت ایلدریم بایزید و وقایع

ان
یکمتر و هشت سانتی متر
است آن تقریبا یک
ذرع و یک چارک
است

سلطنت ایلدرم

ایام دولت او

سلطنت ایلدرم بایزید مانند تاریخ دنیا ابتدا به برادرکشی شده است
همچنانکه قاپیل برادر خود هابیل را بقتل آورد بایزید نیز محض بردن سلطان مراد برادر خود یعقوب را که منحصر بفرد بود از میان برداشت یکی از
مورخین عثمانی عذر این قتل را بمضمون الفتنة اشد من القتل متمسک شده میگوید که چون یعقوب نیز مانند سایر شاهزادگان برادر خود
در خیال فتنه انگیزی بوده با ایلدرم بایزید تمکین نداشت مصلحت دولت را در اعدام او دیدند که نشنه از این چون خداوند تبارک و تعالی
را در سلطنت بر زوال عوالم ایجاد شده و شریک و سهیمی وجود ندارد چنانچه سلاطین آفاق نیز که ظل الله فی الارضین میباشند در حکومت ممالک
خود دعوی مشارکت نباشند و به تنهائی در تخت سلطنت متمکن باشند بالجمله جانشینان ایلدرم بایزید این دلیل را در مصالح دولت خود خوانده
قوی بسته اند که همه آنها در منظره اقتدا باو کردند حتی سکه سلطان محمد فاتح یکی از اصول دولت که مهم مرتبه بجا آورده شود قرار داد
که هر سلطان در اول جلوس خود با برادران خود را بقتل آورد مورخین عثمانیها خود اینکه برادرکشتن یکی از اعمال سلطنت شده باز راضی نمیشوند
که ایلدرم بایزید را بوضع این عمل شنیع نسبت میدهند و میگویند سلطان مراد از کشتن یعقوب اطلاعی نبود امرا و اعیان باتفاق نموده او را
در میان برگرفتند مورخین اروپا که در بیان اعمال وحشت انگیز و فعال وحشت بهر جوش دارند باستثنای الغیر بنهایه اغراق نموده اند که مورخین
مورخان عثمانی در تعریف و توصیف و تمجید سلاطین که همیشه از حد اعتدال تجاوز نموده است بهر حال ممدوح خود بهره شکر نموده اند ایلدرم
بایزید را الحق برادر بود و هر دو بیک تخت را قتل کرد و حال آنکه از دو برادر مرده است که یکی با سلطان مراد در ایام سلطنت خود گشت و دیگر در جلوس سلطان
بایزید بقتل رسید القصه سلطان پس از آنکه خبر فتح کوسوا و جلوس خود را باطراف و اکناف ولایات آسیا نمود در ماه شوال تنظیم امورات
ولایت سروی شده ایکیت بیک را بتاخت ولایت بسنی فرستاد و فیروز بیک را بسمت ویدین مأمور نمود و معادن نقره قرا نو را تسخیر کرد
و اراجات ترک آورده در اسکوپ ساکن داد بعد از آن در سنه ۱۳۸۹ عیسوی مطابق سنه ۷۹۲ هجری و انتین پسر لازار بخدمت سلطان مشرف شده عهد کرد که دائم
با او لصداقت رفتار نماید سلطان ولایت سروی را باو واگذار کرد ولیکن بشروطی بست که هر وقت سلطان نیز با دشمنی جنگ و جدال رود او با سپاه سروی
بمدد سلطان حاضر گردد و خواهر خود را بازدواج سلطان در آورده سالیانه مبلغی از بابت معادن نقره بخزانه سلطان رساند ایلدرم بایزید برادر سلطان مراد
که با همه برادر سلطنت نزاع داشته چشم پسر خود را تخفیف کرد و مرد سکوس و زن او که او آپیروتانی بیزاده بود از اطوار ایشان بود و چنانچه سابقا مذکور شد
چشم ایشان را با برکه جرم کور کرد و در زندان انداخت در وقت جلوس سلطنت خلیل محرم بود که آن دو پادشاهزاده از قوه بصره بکلی محروم نباشد و در ایام سلطنت سلطان

مانوئیل شوند زندان بانان نیز در حراست ایشان سستی میکردند ایشان فرصت یافته متوسل بایلدرم بایزید شدند سلطان بواسطه
اینکه غنیمتی تازه در مملکت یونانیس بدست نیاورده بود در کمال شوق و شعف باشند که از کرده خود خرسندی حاصل کند باحاجات
مسئول ایشان اقدام نموده دو هزار سوار و چهار هزار پیاده بر گماشته بعزم امداد شاهزادگان عازم قسطنطنیه شد پس از ورود
بدانجا امپراطوران را با پسر مانوئیل از عمارت چشمه که یکی از عمارات امپراطوران یونانیس بود بیرون کشیده در برج انماس
محبوس نمود و اندرونیکوس را بر تخت نشانیده امپراطور و پسر او را که پدر و برادر اندرونیکوس بودند بجای او در برج
حبس و بند او را که از کرده مراجعت نمود اندرونیکوس در عوض این مرحمت سالی چندین هزار کیسه نقره و طلا بخزانه سلطان
تحویل میکرد سلطان مکرر باندرونیکوس تکلیف کرد که پدر و برادر خود را بکشد و او حرف سلطان را در جواب نشنیده تا اینکه امپراطور
و پسرش باعانت اهل جنویز از حبس در رفتند و پناه بایلدرم بایزید بردند سلطان نیز جهة گوشمال اندرونیکوس در خصوص تحت
نگرفتن فرمان سلطان و نکشتن امپراطوران را پناه داده دو شرط نامه پیش خود سلطان نزد خود دعوت و بامپراطور پسر تعهد کرده بود که
اندرونیکوس را گرفته بامپراطور بسپارد امپراطور نیز شرط کرد که پسرش بجهة محبوس بودن بخزانه سلطان تحویل نمود و بعد از
محبوس شدن پسر بسلطان تسلیم نموده خود را از دست نشاندهای او بداند هر سال دوازده هزار سوار و پیاده در فصل
بهار بخدمت سلطان برساند با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باشد این معاهده که در سنه ۱۳۹۱ عیسوی مطابق
سنه ۷۹۳ هجری باشد وقوع یافت از طرفین ممضی و ممهور شده بایمان مغلظه استحکام یافت ایلدرم بایزید
در هجوم رسول بقسطنطنیه فرستاده تا در سکنه آنجا تحقیق نماید که رعایا از پسران امپراطوران کدام یک را عزیز شمرند و
بسلطنت کدام مایل میباشند خلق انجا کلا از اندرونیکوس اظهار رضامندی نموده مانوئیل را بامپراطوری خواستند
سلطان او را امداد داده با سپاهی از اتراک روانه قسطنطنیه فرمود و بر تخت سلطنت نشاند لیکن اندرونیکوس
دوباره بزندان مراجعت ننمود بعضی از بقیه السیف بلاد و قصبات یونانیس را در تصرف نگاه داشته در آنجا مستحکم شد
و مانوئیل تاج بر سر گذاشته و ولیعهد و شریک السلطنه امپراطور گشت و امپراطور پس از دو سال جهان فانی را بدرود کرده مدت سلطنت ... سال بود
که او در ضمن سلطنت او سلطان بایزید از بابت ترحم او را در تصرف تاج و تخت یونانیس برقرار داشته امدادی مینمودند چون ایلدرم بایزید

باحکومت

چون ایلدرم بایزید با حکومت سروی قبل از مراجعت بآسیای صغیر مصالحه کرد در ادرنه بنای مسجد عالی گذاشت که در
مدت چهارده سال باتمام رسید و این مسجد در محله واقع است که آنجا را هنوز محله ایلدرم خان میگویند سار وجه پاشا که از غلامان سردار
غزنها بود نیز مسجدی در ادرنه بساخت و چون سردار بحری شد در دل داره اهل کشتی ونک را که یکی از دختران سلاطین اروپا
را از برای امپراطور یونانیس حمل کرده بقسطنطنیه میبرد که عروسی کند بهر کرد و عروس زیبا روی شاهانه را بحرم سرای سلطان فرستاد
سلطان که نه نفر از همزادگان و ظفر از اروپا را در قید نکاح داشت اهتمامی بهیچ مسائل را رابع آنها قرار داد دلش از دادن داد
عیش و حصول کام بخیال تحصیل وجه افتاد که مسجد بنا نهاده را باتمام برساند بنابراین عزم یورش آسیا نموده و تسخیر الاشهر گشت و آن شهر را
که در قدیم فیلادلفیا میگفتند تنها شهری بود از آسیا که در تصرف یونانیان باقی مانده بود سلطان بجهة تسخیر آن دست نشاندهای
خود را که حکمران سروی و امپراطور یونانیس باشند با لشکر خود و بخدمت خوانده و ایشان محض اعلام علو الغرور باسپاه لازم بخدمت
سلطان شدند در سنه ۱۳۹۱ عیسوی شهر محاصره شد مانوئیل امپراطور یونانیس حاکم شهر را که یونانی بود تکلیف بخواستن اهالی و تخلیه
شهر نمود حاکم مزبور در جواب گفت که مضایقه ندارد قبول شحنه از جانب سلطان نماید لیکن شهر را بوحشیان ترک وا گذار
نمیکند ایلدرم بایزید را از استماع این سخن عنف مستولی گشت و فتح قلعه را بعهده قشون یونانی که در حکم امپراطوران و پسرش
مانوئیل بود محول نمود ایشان شهر را بغلبه و قهر از تصرف حاکم یونانی که در جانب ایشان در آنجا حکومت میراند بدر آورده مورد تحسین
سلطان شدند عجب تر از همه آنست که در این جنگ بیش از همه کس دو امپراطور یونانیس بر فراز برج رایت برق دشمن را از دی سلطنه
خود فرو برده و در انتقال آن بیگانه خود جا به جای شدند اشتهار این شهر در تواریخ بعلت بطور تسخیر شدن زیاده تر از طورهاست
که به تسخیر سه حصه دیو بانیه و قرامانیه و غیرهم در آمد ایلدرم بایزید یک مسجد و یک مدرسه و چند حمام در آنجا بنا کرده و دهمه ولایت شهر را
برای مصارف مسجد ادرنه مقرر داشت حکمران آیدین که تا آن وقت الاشهر را حمایت میکرد بخدمت سلطان رسیده متعهد شد که در جمیع ممالک خود
سکه و خطبه را باسم سلطان نماید و فرش پای تخت خود را به کارگذاران سلطان تسلیم نموده دار الحکومه را بشهر تیره نقل و تحویل کرد و در آن فرش
بسیار خوب و قیمتی نفیسه از ریسمانهای زیاد در این شهر عمل می آید بجمله حکومت آیدین با انضمام ولایت صاروخان و منتشا جزو دولت
عثمانیه شد و حکمرانان آنها از بیم تسلط ایلدرم بایزید پناه بحکمران کاستمونی و سینوپ بردند که در آن وقت که ترم بایزید بود و بعضی

بایزید فالج است ایلدرم بایزید بلاد مسخره جدیده را سنجاق تازه قرار داد و حکومت آنرا به پسر خود ارطغرل واگذار
نمود از همین قرار صفت مملکت از ممالک عشره دولت سلاجقه روم که فیما بین امرای ایشان تقسیم شده بود جزء مملکت عثمانیه شد
و در شمال و جنوب آسیای صغیر حکمران کاستمونی و قرامان باقی ماندند که هنوز در مقابل قوت ایلدرم بایزید خودداری میکردند و لذا
زمانیکه او و علاءالدین قرامانیه مصالحه کرده بود رابطه دوستی فیما بین ایشان اغلب اوقات برقرار بود لیکن حاکم حالا که دست نشانده
ایلدرم بایزید بود از تعدیات حکمران قرامان شکایت کرد سلطان پس از تسخیر ممالک قرمیان و تکه و بلاد سنجاق حمید کردن
آنها حکومت آنجا را بفیروز بیک داد و عازم مملکت قرامان شد علاءالدین حکمران آنجا از ترس سلطان پناه بتعلق جبال صعب المسالک برد
سلطان قونیه را محاصره کرد و بعد از آنکه سلطان مراد در محاصره آنجا رعایت جانب رعایا را منظور داشته بود او نیز عمل نموده و اهل
ولایت مال خود را آذوقه باردوی سلطان آورده فروختند و بهای آنرا گرفته همراه چاوشان سپاه بمنازل خود مراجعت میکردند اهل ولایت چون
این نوع عدالت و خوش سلوکی از سلطان مشاهده کردند باطاعت او مایل شده مهر او را در دل جا کردند چنانچه اهالی آق شهر و نیغده و آق
سرای شهر را تسلیم کارگذاران سلطان نمودند و سلطان حکومت آنها را به تیمورتاش بیگلربیگی مفوض فرمود علاءالدین حکمران قرامانیه چون
حال را بهمنوال دید ترسید که کل مملکت از دست او بیرون برود لهذا از ارسال رسل و وسایل نموده مستدعی صلح شد در سنه ۱۳۹۰
عیسوی که مطابق سنه ۷۹۳ هجری است مصالحه قرار گرفت بشرط آنکه بعضی از بلاد قرامانیه جزو دولت عثمانیه شده بعد از این رود
چهارشنبه چای حد فیما بین عثمانیان و قرامانیان باشد پس از نظم امورات ممالک آسیائی خود ایلدرم بایزیدخان با کل قشون
مراجعت بسمت اروپا نموده و کالی پولی را که نیز که کلیسید جادا جنووا بود و سابق طایفه کاتالان و پس از آنها عثمانیان
خراب کرده بودند استحکام داد و یک لشکرگاه محکم نیز جهت توقف سفاین با یک برج بسیار بزرگ برای منع دخول دشمن ساخت
و بعد خیالات خود را متوجه ارشی پل و پرنس لستی و موتگری و افلاق نموده از امپراطور پرنس باج و امداد معهود را طلب داشت
امپراطور پسر خود را با صد سوار باردوی سلطان روانه داشت و سلطان غدغن نمود که گندم آسیا را بجزایر لسبوس و لامنوس و ارودوس
نبرند و بهشتاد فروند کشتی بآن جزیره خبر فرستاد تا شهر و قصبات و دهات آنجا را با خاک یکسان نمودند هشتاد و چهار سال
قبل از آن که اول خروج اتراک بود این جزیره ویران شده و در آنمدت مدید بحلیه آبادی رسیده بود مجددا ایلدرم بایزید

Eubée
آتن یا آتیک

خرابی آن کوشیده و اوب را با یک قسمت جنگ نیز تاراج نمود امپراطور ژان که با پسر خود در دعوای فیلادلفی همکام ایلدرم
بایزید بقلعه پورتش برده اول او با پسر خود ببالای برج برآمده بیرق عثمانیه را برپا کرد و بخیال آن افتاد که پای تخت خود را واسطه نقبی استحکام
جدیده مستحکم نماید لیکن در بیان خیال افتاد بجهه چون سنگ نداشت برای کار باینکه او میخواست بکند یافت نمیشد لهذا سه کلیسای
بسیار عالی را که امپراطوران قدیم ساخته بودند خراب کرده و کلیسائی بود که امپراطور مارشیان ساخته بود و کلی را اشگون بزرگ
بنا کرده بود و کلی هم از بناهای قسطنطین بزرگ بود و تختهای مرمر که امپراطور از آن کلیسا بیرون آورد دو برج مربع بسیار بزرگ در دروازه
طلائی بنا کرد که خیلی بزرگ و محکم تر از بروج سابقه قسطنطنیه بود در آن اوقات ایلدرم بایزید با سپاه برگشته در بورسا توقف داشت مانوئل
پسر امپراطور نیز در خدمت او بود چون خبر ساختن برجها بسلطان رسید با امپراطور پیغام کرد که اگر برجهای تازه را خراب نکند
چشمهای ولیعهد او مانوئل را کور کرده روانه حضور او خواهد داشت امپراطور پیر از شنیدن این خبر غشه دیگر در اندام پدید آمد
و از ترس جان پسر برجهای ساخته شده را از بنیان ویران ساخت و خود نیز در دنیا را وداع گفت و این وقایع در سنه ۱۳۹۱
عیسوی که ۷۹۴ سنه هجری وقوع یافت خبر انهدام بروج و انعدام پدر چون بامپراطورزاده در اردوی سلطان ایلدرم بایزید خان رسید فورا
فورا به قسطنطنیه گریخت سلطان بیک آن خود که بحفظ امپراطورزاده معین کرده بود غضب فرمود و از فرار امپراطورزاده خشمگین
شده و بدو پیغام کرد که پس از این باید یکنفر قاضی مسلمان در قسطنطنیه مقیم باشد تا مرافعات مسلمین را که بجهت زیارت یا تجارت
وارد آنجا میشوند ما بین دارد از علامات انصاف دور است که با تعیین علت غزا العکوی حوزه را در دار القضای کفار طی نمایند
و فورا لشکرها را از عقب رسول مأمور قسطنطنیه فرمود که از بابتی نی تا تراکس که نشسته جمیع دهات را تا زیر دیوار قسطنطنیه غارت کرده
سکنه آنجا را باسیری بردند از همان وقت است ابتدای اول محاصره اتراک قسطنطنیه را و فرد کرد پس آن ات خارج
مخارج شهر را ایام محاصره هفت سال طول کشید بکقسمت از قشون همیشه بمحاصره مشغول بود و قسمت دیگر بتاخت و تاراج
بلغار و افلاق و لستی و موتگری مشغول بودند میرچه حکمران افلاق بتقدیم اطاعت پیش آمده و از ارباب داد و نقبا درد دخول
خراج نمود از همین سال که سنه ۱۳۹۱ عیسوی باشد که مطابق سنه ۷۹۴ هجری باشد افلاق جزء ممالک باج گذار عثمانیه شد در دشت
در دشت قبچاق از امیر تیمور گورکان شکست یافت و دولت او بالکلیه منهدم شد جلای وطن کردند تاتار در دشت قبچاق

ترا تراکس

و بسواحل دانوب آمدن نیز در این سال اتفاق افتاد که در سلسله ارابه و تاتارستان دوبروژه را تسخیر کردند و آنجا بعضی از
قشون عثمانی بسنی را تا کلارینز تاخت کردند و در آنجا قشون بولغری جلو ایشان را بریده که ایشان منهزم و قسمت دیگر Naylazenge.
پس از اینهم رفته در قرا نکویلا با قشون بولغری که در فرمان شان دمادوت بودند جنگ کرده و غالب آمده و قسمت دیگر را سیتروز
دیرپرنی را با جمیع ولایات آن سمت مسخر کردند تا اینکه نزدیک پرنی جلو ایشان را گرفته لابد پس نشستن نمودند و قلعه کلانیوزنا که در galamboze
کوه بلندی واقع است جزو ولایت بسنی است و در نزدیکی رودخانه دانوب افتاده است از اتراک پس گرفت اینست
اولین یورش اتراک در ولایت بولغری که مطابق سنه ۱۳۹۲ عیسوی ۷۹۵ هجری واقع شده چهار پنج سال طول کشید تا سرحد آن عثمانی
و بولغری در مصالحه سیستوسمان شد سال بعد این سنه سیغیسموند پادشاه بولغری بعزم رزم اتراک عثمانی به بلغار
رفت و اول ایشان را شکست داده نیکوپولی کوچک را که قلعه است در کنار دانوب مسخر ساخت لیکن در آخر زیادتی
قوت اتراک از جهت عدد سیغیسموند را لابد به پس نشستن کرد و در یکی از جنگها سواری از جوانان عثمانی شمشیر در فرق
شاه بولغری حواله کرد عزیز نامی از کسان او شمشیر را رد کرد و شاه را از مرگ برد و در ان گریز اسب خود را بشاه داده و محل خویش را
متحمل شد در ایام این فرار سیغیسموند در ناحیه یونیاد شیفته جمال دلشفته و عالی الزابث موری نگ شد و از او Elisabethe Morsiny
بستر شده و حاصل این وصلت کرنی ایشان یونیادی بزرگ است که در کمال جهد و صفا به سالارت و شجاعت را که از پدر
بوده تربیت داده و به کارهای پهلوانانه و رزمهای دلیرانه که با اتراک کرد مشهور آفاق و معروف عالم شد و وقتی
را که ایلدرم بایزید در سمت اروپا از هر طرف مشغول جنگ و فتح بود فرمانفرمای قرامانیه باز سر برداشت و علم استقلال افراشته
و دولت تا حقی کرد و بیگلربیگی تیمورطاش پاشا را اسیر نمود سلطان تا چون از این جسارت خبر دار شد خود شخصاً با لشکری از آسیه جنود
قرامانیه شد ایلچی حکمران قرامان در بروسا بخدمت سلطان مشرف شده استدعای صلح و التماس اغماض از جسارت خود کرد
سلطان سؤال را بازگردانیده و در جواب گفت که شمشیر فیما بین ما و حکمی دیگر نخواهد بود و چنین نیز شد عثمانیان بر قرامانیان
غالب آمده علاء الدین حکمران آنجا با دو نفر پسران و علی مجموعاً اسیر کردند سلطان ایشان را بتربیت دشمن تحت علاءالدین
تیمورطاش سپرد که علاءالدین قبل از مجادله با سلطان تحف و هدایای بسیار بهو داده و مقتضی المرام بخدمت سلطان روانه داشت

باتفاقی

تیمورطاش در عوض آن یکی محض ملاقات با علاءالدین و بدون حکم سلطان بلکه با عدم میل او با برادر علاءالدین حکم
کرده او را از حلق بیاویختند سلطان از شنیدن این فقره بخطا هرچه بوقوع پیوسته بود تغیر به تیمورطاش را در مقام مواخذه بازداشت
تیمورطاش بعذرهای دوستی متمسک شده معروض نمود که نمودن یک حاکم بهتر از دست یک حاکم نشین است بایزید از تقصیر او گذشته
مورد التفاتش فرمود و سنت سنیه تیمورطاش در دولت عثمانی متداول شد یعنی هر حاکمی که دست می یافتند از پا در می آوردند
چندی بر این نگذشت که شهرهای قونیه و آقشهر و آق سرای و لاراندا با کل مملکت قرامانیه جزو ممالک دولت عثمانی شد در
همین ایلدرم بایزید ممالک جنوبی آسیای صغیر را مسخر نمود لشکر قاهره اتراک خود را بشرق و شمال آن ناحیه مور نمود تا جائی که جنوب بحر بلکا را
مسخر کرده بودند شمال و شرق را نیز مسخر نمایند در جانب شرقی آسیا فیما بین سیواس و قیصریه احمد قاضی برهان الدین حکومت داشت
قاضی مشار الیه بواسطه فضل و دانش و اطلاع از رموزات پولتیکانه به بعضی از طوایف تاتار که سابقاً در طاعت سلاطین حکمرانی
بودند استیلا یافت و با سلطان بایزید و قرا تولوک هر دو عداوت داشت و لیکن مورخین چنین گفته اند که برهان الدین رحلت کرده با بایزید
بسیار مایل بوده است که یکی از اکراد کمان آق قویونلو متوسل شده با دشمنان او جنگ کند خواهش مملکت برهان الدین
را به پسرش زین العابدین وا گذار نماید لیکن ملاحظه اینکه زین العابدین هنوز بسیار جوان بود عظمای ولایت صلاح
دیدند که سلطان او را پیش ناصرالدین بیک ذوالقدر که با برهان الدین خویش بود فرستاده و مملکت را خود تصرف نماید سلطان
از صواب دید ایشان سر پیچیده شهرهای سیواس و توقات و قیصریه را متصرف شد این وقایع نیز در سنه ۱۳۹۲ عیسوی مطابق ۷۹۵ هجری اتفاق افتاد
در شرق و غرب این ولایات حکومت کاستمونی واقع است که بعد از انقراض دولت سلجوقیه روم یکی از اولاد ایشان در آنجا
حکومت داشت و دو امیر زور کاری سکندر باشند و بعد از او آن ولایات با ولایت اسفندیار انتقال یافت در این اوقات کوتورم
بایزید از آل اسفندیار که بمعنی بایزید شل است آنجا را متصرف بود ایلدرم بایزید به بلاد او یورش کرده او نتوانست که در مقابل
سلطان ایستادگی کند و سلطان شهرهای معتبر کاستمونی که تتون و جانیق و جمانیجیق باشند مسخر کرده که کوتورم بایزید
بقلعه سناب که در منتهای ولایت او واقع است گریخت و در آنجا سال بسال در سال بوده استدعای صلح کرد سلطان
شهر سناب را برو وا گذاشت لیکن پسران حکام مقتوله و آنانی را که پیش او بودند از او خواست و ایشان را بکار گرفته

بنا به سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان بردند چنین به این بلد گذشت که امیر اسفندیار پاشا ملحق گشت و سلطان حکومت کاستمونی را
به پسر خود سلیمان مفوض داشت این ولایت از جهت معادن بهترین ممالک عثمانیه است و بواسطه صلحهای طبیعی و صنایع معروف است
سابق براین بسیار آباد بود کاستمونی که پای تخت آنجاست چندین مسجد بسیار خوب دارد و پیش ازین ظروف و اوانی
مس بسیار در آنجا میساختند لیکن بکلی موقوف گشت جمعیت آنجا مرکب است از ده و ارانده هزار ترک و سه صد یونانی و … ارامنی
این شهر در میان دره عمیقی واقع است که در وسط آن یک تپه سنگی اتفاق افتاده است در بالای تپه سابقا رومی ها یک
قلعه ساخته بودند قبر یکی از مقدسین در آنجا واقع و تولد بعضی از شعرا نیز در این شهر شده است که از جمله آنها زینب مشهوره است
شهر چانیق کریای تخت قدیم طایفه ساتی بوده است هنوز بعضی از طوایف سخت دل ترکمان بطور تفرقه در آن سکنی دارند
شاموون از شهرهای بسیار قدیم است و در ایام سلاطین قیاصره روم معتبر بوده است سلاطین چند اولاد و تا اینکه آل اسفندیار مسخر
داشتند و در ایشان سلطان ایلدرم بایزید عثمانی انتقال یافت جمعیت آنجا هر روز در تنزل است و دیوار قلعه آنش قدیم تا
بکلی خراب و ویران است کشتی ها از رگ قطران در فت آنجا را بسیار طالب اند و جنوب شرقی سامسون صحرای … است
واقع است در رودخانه ایرس که امروز به چهار شنبه صوئی مشهور است از آنجا بگذرد در ساحل این رودخانه شهر اماسیه
واقع شده است که اسم آن از ارسته قدیمه اماسیا بر گرفته است … تلفظ در آمده است و مرهای چند در مکان طوایف
مختلفه شده از دستی بدستی رفته است دانشمندیه از طرف یونانیان بدر آوردند و سلاجقه روم از دانشمندیه گرفتند و از
سلاجقه به آل اسفندیار انتقال یافت و از ایشان به آل عثمان تحویل شد این بلد را از بس معمور و آبادان بود بغداد روم
میگفتند پس از گرفتن ایلدرم بایزید اماسیه را اتفاقا گذشت که امیر تیمور گورکان آنجا را محاصره نمود با وجود صولت و سطوت
که سپاه او را بود هفت ماه آن قلعه محصور و آخر مفتوح نشده … در آن برخاست و در ایام فتنه قرا یازیجی
قراسید خلق اطراف اموال و اوضاع خود را به آنجا نقل کردند و از استحکام قلعه آن اطمینان داشتند از جمله چند
که در این شهر ساخته اند مسجد بایزید ثانی که ملقب به پادشاه است از همه امتیاز دارد و همین سلطان مقبره شیخ پیرالیاس را
عمارت کرد که بالفعل در آنجا زیارتگاه مشهور است این شیخ از عهد ایلدرم بایزید معروف و در صحبت امیر تیمور بود

در اماسیه

در اماسیه انزوا اختیار کرد در نظرگاه … مدفون است در حوالی قبر پیرالیاس مقبره شیخ جلال الدین
واقع است که داماد و خلیفه پیرالیاس بود گویند نوبتی سه نفر از اولاد سلطان مراد دوم همراه … به خدمت شیخ حسام الدین رفتند
شیخ دست خود را داده و دو نفر ایشان بوسیدند و خود بایزید سلیمی را که سلطان … دوم بود بوسه داد و سلطنت نویدش داده در
حضور برادران سوگندش داد که در تقویت اسلام کوتاهی ننماید پارسایان سلیمانی به زیارت قبر آن دو شیخ میروند و آنها که
طالب شعرا باشند بر سر قبر مرثی وزیر سلطان احمد حاکم بغداد و مهرشاه عثمانلو میروند و جماعت ترکمان خوبان … مایه
مردم آنجا را عشق و عاشقی بیکیش ندو بکار رای مشکل وامیدارد که جز شور عشق هیچ چیز از عهده آن کار نتوانند بر آمد چنانچه افسانه
کوهان ترک وقایع فرهاد و شیرین را در این شهر نسبت وقوع میدهند و میگویند قنات قدیم شهر را فرهاد در سنگ احداث کرد
تا که شیرین را در آن ببرد … و قابل به آنکه بمعنی چشمه خونین است چشمه ایست که در سرآن فرهاد از عجوز خبر مرگ شیرین را شنید
و خود را از بر تیشه خود انداخته بکشت آمی لوس و اماسیه و عثمانجیق که هر یک یکی از شهرهای معتبر کاستمونی اند بطور تثلیث واقع
شده اند و عثمانجیق در کنار رودخانه قزل ایرماق واقع است سلطان بایزید اول پل بزرگی که نوزده چشمه دارد بر بالای آن
ساخته است و در نزدیکی پل قبر … واقع است در شهر عثمانجیق مرقد محترم شیخ قویون بابا اتفاق افتاده است که ملقب بحاجی بکتاش …
شیخ بکتاش بکشان بود او را قویون بابا بجهت آن میگفتند که هرگز حرف نمیزد و در روز پنج شنبه در وقت عبادت بحکایه آواز
شبیه بصدای گوسفند از وشنیده میشد سلطان بایزید دوم ملقب به پادشاه شیخ بابا گوسفند را در خواب دید صباح آن
مقبره و صومعه از برای او ساخت که در کل ممالک عثمانی صومعه آن خوبتر ساخته نشده است سلطان ایلدرم بایزید
بواسطه روی دادن فتوحات کثیره و مفتوح شدن بلاد و ممالک عدیده مست باده نخوت و مدهوش صهبای غرور
شد با وجود اینکه در میان سلاطین عثمانی سلطان اول محبوب … مرتکب خلاف شرع شده مایل به مناهی و طالب ملاهی
گشت و با امثال شنیعه وزیر خود علی پاشا راغب گردیده و بخوردن شراب رغبت و میل بهم رسانید و بجهت بعضی … خود
ملکزاده سروی تن بخوش گذرانی در داد و امورات دولت را انگشت گرفت و مانند قرار داد و اسلاف خود که اطفال
اسرای عیسوی را سپاهی نگهی نموده ایشان را عجم اوغلان میگفتند رفتار نکرد و بصلاحدید علی پاشا هر یک از این پسران

کە جمال ماه و زلف سیاه داشتند بحرم سرای فرستاده ایچ اوغلان نامیدند مگر آن اطفال را دوات حرمات اندرونی
بسری آمده و ایام زحمات بیرونی بسر رسیده هر یک بمنصبی عظیم و متولی وسیع داده بخدمت دامیده شدند منصب ایشان
اگر در سپاهی بود یا در ادارات قلم اجتماع هم بزرگ و رتبه بالا بود این رسم خارج از طبیعت که جماع با غلامان باشد داراییان شد
و یونانیان اصل و بنای از او بگذارند نسبت میدهند و از اختراع این قاعده ذمیمه هم دیگرا ملامت میکنند در میان ایرانیان
متداول شده و مخفیانه در دایره سلاطین و وزرا رسم شد بلکه در میان سلسله فقها و علما نیز شیوع یافت و عوام با
تقلید نمودند چندی نگذشت که سلطان و وزیر سپاهی و رعیت مرتکب این فعل قبیح میشدند و در میان عامه این رسم گردید و انتشار
پذیرفت و از برای رسیدن بدرجات عالیه و مناصب رفیعه و تحصیل اعتبار و کسب دولت وسیله تقرب و تمری با محبان
قرین گشت اغلب اوقات سبب کار جنگ با صیرها همین فقره بود زیرا که هر چه پسر بهرچه هر کدام که قابل تر محبوبی
بوده اهل قشون میکردند و هر کدام قابل بود مخصوص عیش و عشرت نگاه داشته در اهل رزم و بزم هر دو با عشاق خود تزاید و ترقی
حاصل میکردند اگر چه شریعت اسلام این دو خصلت را منع کرده و حد این گناه را قتل قرار داده است لکن عثمانیان علانیه از ارتکاب
بارتکاب این خلاف شرع اقدام مینمودند اگر نسبت اهل عشقبازی با امارد را با ایران یا بالقطع بهری میدهند چنانچه
اعتقاد هر دو دولت دست بر مورخین این است و اگر این گناه نسبت خواجه کردن مردان دیگر حبشی ای برخی اهل هر مخصوص
نمودند اهالی ایران را از رشت و ضعیف و ضایع کردند بسیار مخفف در جمعیت حاصل میشود باز این قدر است که عثمان
بان تفاوتی فیما بین خواجها داده که داشتند و قانونی را که از اصلی در میان حرم ها نه اول بر قرار کردند و قاعده اهل می
و ایرانی این بود که پسران خوش لقا را از صلات و اهتمام رجولیت محروم نموده اسم بخدمت حرم دمیده شدند و هم باشان بعمال
شنیعه مرتکب میشدند و این دو گناه بود که در منع ازادی زنان و انهدام ناموس مردان از ایشان صادر میشد و بانیان
قدیم این معصیت را بخت کرده در میان قشون نسب کرده معشوقین بفوج دلبران نام نهاده و در میان افواج متعدد بانی
فوج پر زوال خوانند با بچه از ترک که جوانان از برای عصری را سابقاً داخل سپاهیان ینگیچری میکردند دعال
مخصوص خدمات مخصوصه بزرگ ده ایچ اوغلان عثمانیه ذکر اتفاق می افتد که ایشان را خواجه خصی نمایند

و بهانه خسته کردن کتفا میکردند و خواجه های سفید که مخصوص خدمت حرم بودند اغلب از گرجیها و چرکسها بودند عموماً
پسران خوش منظر اداهای که از ملل یونانی و سروی و بلغاری و هنگری با مجار بودند باین شکل گرفتار کرده در نزد آقایان خود تربیت میشدند
و پس از اینکه بتمامی در ارکام دل از ایشان حاصل مینمودند مناسب از منه و پایه های بلند رسیدند خواه در سپاهی و خواه در امور ملکی
از چنین مدارس است که بزرگترین و معتبرترین اشخاص دولت عثمانی تربیت شده بمیدان آمدند هر قدر که بر داشت این اطفال عزیز
طول کشید و از تاخت و تاز عثمانیان بکاله جمع کثیری و جم غفیری از پسران بربری سگر سپاهی عثمانیان دیوشمه نده از باب قلم و دارا
بسیار مشهور عثمانی از یونانی و صربی و البانی بودند و بندرت اتفاق می افتاد که از خود عثمانیها باشند همین قسم تسلط اقتدار
اتراک بر عیسویان هر روز قوت تازه میگرفت و مملکت گرگ و یونان لابد بود که کرباس سنه خود را بدست اطفال خود چاک کرده بینند
و این او هر که اوضاع تغییر کرده بود و سردیها پامال شده اتراک رخصت داده بودند عثمانیان بر خود تسلی داده میگفتند که مغلوب نخبر
نشده اند بلکه اولاد و خود ایشان بر ایشان غلبه کرده اند و بعبث اینکه دولتهای نمره را که غالب شده بودند وقتی اسیر و بنده بمعاونت
شده و در خلال آنها واقع میشد از مقاصد یکی از ملل و در عهد ایلدرم بایزید وزیر او علی باشا مؤسس ساده
در رسوم و قوانین شرعیه و عرفیه پدید آمده در میان سپاهی و رعیت و خواص و عوام و علما و فضلا بخصوص قضات و فقها و فقهای انتشار تام
پذیرفت سلطان بایزید ایلدرم خان اگر چه بالفطره خلیق و مهربان بود لکن باولی خطائی که از غلامان خاص واقع
از قضات شرع معلوم میکرد عقوبت بسیار میفرمود چنانچه نوبتی عجوزه بسلطان عرض کرد که فلان غلام خاصه شیر او را نوشیده
سلطان فوراً فرمود تا غلام را شکم دریدند با وجود اینکه رتبه محبوبیت در خدمت سلطان داشت و وقتی هشتاد نفر قاضی را
بواسطه حکم ناحق که از ایشان صدور یافته بود و مردم از آنها شاکی شده بودند در یک شهری با طاق در انداخت و حکم کرد
تا آتش در آن خانه زنند علی باشای وزیر که خود جرأت وساطت قضاة را نمیتوانست کرد مسخره سلطان را که اصلش از
اعراب بود دیده هزار دوکا پول وعده کرد که سلطان را از آن حرکت منع بدارد مسخره بشارت بحضور سلطان رفته
استدعا کرد که او را بسفارت قسطنطنیه مأمور فرماید سلطان از سبب آن استعجاب نمود مسخره گفت تا از امپراطور روم
کشیش چند خواهش نموده ببلاد اسلام آورد که بعمل قضاوت بپردازند چه سلطان بار جهت او را استوال نمود

مسخره گفت چون قضاة ما علمی ندارند و ما هیچ اسم ایشان را نبردایم بهتر آنست که بجای ایشان عیسوی گماشته شود که قضا درست نمایند و ما نیز بواسطهٔ آنها در نشر و رواج انجیل سعی و کوشش نمائیم تمسخر اثر خود را کرد و ایلدرم بایزید وزیر خود را طلبیده است داد او در خصوص چیزیکه با وجود کمال علم و فضل قضات ایشان را بحکم ناحق دادن واداشت گفتگو نمود و وزیر سبب کار را همین نمودن اجرت و مداخل مرافعات دانسته معروض داشت که سلطان بعد الیوم را قرار معینی در خصوص مداخل ایشان گذاشته تا در کار مفاسد وارد نباید سلطان قرار را آن داد که در مرافعات دو درصد حق العهد الی القاضی داده شود و از برای صدور هر حکم شرعی دو اسپر تسلیم کاتب کردند اول دار العدالة و بواسطهٔ این قرار داد از علمای پاشای وزیر ممنون شدند و در همان اوقات وزیر شیر راسیه که نقش ولیهای رواج سکه های بیده بانکه است و انچه رایج قدیم بود همه را جمع کرد ایلدرم بایزید که زر تخویف و تخفیف علما و فضلا و تحویل نمود خواست که با ارتکاب بعضی اعمال حسنه قباحت برخی از کارهای سابق را که موجب مرکز داری بلند شده بود تلافی نماید و در اجناب شیخ بزرگ بخارائی مشهور به امیر سلطان او را ترغیب نمود و به توبه و انابه تحریص کرد سلطان نیز چنان انمود کرد که نصایح شیخ را قبول فرموده از ارتکاب مناهی دوری گزیند و به کفاره سیئات ماضیه دو مسجد در بورسه بنا نهاده یکی را در خارج شهر در کنار سیلاب آق چای قلان بنا کرد دیگر را در شهر به جهت شیخ امیر سلطان در محله که حالا نیز بهمان اسم است بساخت یکی از خواهران سلطان که شیخ نائل شده بود بازدواج شیخ درآمد اوقات یکه مسجد امیر سلطان را می ساختند یکی از بزرگان اهل معنی ایلان شیخ سید عبدالله نام برای بازدید امیر سلطان وارد بورسه شد ایلدرم بایزید از بابت نیار رقم سه سادی نزد عمله های مسجد را الحجت سنگ بهوا نی فرستاده و شیخ بخارا را امیر سلطان در عالم معنی همان القا برادر داشت که برادر زن او ایلدرم بایزید در مملکت ظاهر با لقب ملقب بود چنانچه از این شبهه منقول است که ایلدرم بایزید از خلیفه مصر که اکثر طلب ... نمود اقلاً ظل خلیفة الله فی الارض دو لقب سلطانی خواهش کرد و خلیفه نیز مضایقه ننمود بنا براین او در سلطان ایلدرم بایزید ملقب شده و قرار سلطان براین بود که هر وقت عزیمت سفر و جنگ میکرد شیخ بخارا شمشیر بکمر او می

آق چای قلان دره کی بمعنی کف سفید است

بست

بست این رسم رفته رفته بدان منجر شد که سلاطین عثمانیه را در وقت بتاج این سبب تاج بر سر نگذاردند و شمشیر بکمر آنها میبستند سلطان بایزید شهر بورسا را به شهها بجهت مساجد و بنیاد معابد زینت میداد و بر آبادانی آن میکوشید بلکه در حین عمارت مساجد دیوارهای متین و حصارهای حصین بر دور شهر کشید و از حملات غفلتی محفوظش فرموده بر اعتبارش میافزود در همان اوقات که بنیاد ابنیه را میکرد قلعه محکمی در ساحل شرقی بسفور بنا نهاد و این همان قلعه اناطولیست که باستحقاق مشهور بگوزلجه حصار شد که بمعنی حصار مقبول است و این قلعه در مدخل گوک صو که تنگ ترین اشکنه بسفور است بنا شد تا باعث تنگ گرفتن شهر قسطنطنیه شود بورتش سلطان بشهرت لونک زود تر از محاصره قسطنطنیه نتیجه بخشید که حدود دولت بیزانس منحصر بود بدیوار قلعه آنشهر بالجمله سپاه ترک بر بقایای مرتبه صلیب پرستان که باهداد قلعه تسالونیک می آمدند غلبه کردند و دیگر باره آن شهر را مفتوح ساختند سابقاً در عهد سلطان مراد اول قبل از جنگ کسوا خیرالدین پاشا آنقلعه را گرفته بود لکن باز شاهزاده مانوئل دلگدار شد این بار گرفت و دوم بود که باز بدست اتراک افتاد و مجدداً بدولت بیزانس پس دادند و بالاخره در نوبت ثالث که بتصرف اهل ونیک درآمده بود اتراک پس از جنگی سخت و حربی هولناک مسخر کردند و در تصرف خود نگاه داشتند بالجمله حال که از بلاد جنوبی اروپائی عثمانی عطف نظر نموده ملتفت ممالک شمالی آن سامان میشویم که عبارت از بلغار و بوسنی و والاشی که عبارت از افلاق که بعضی ازین ممالک قبل از جنگ کوسووا برخی بعد از آن به تسخیر اتراک در آمده بود لیکن قلاع سیستوو و ویدین و سلیستریا و نیکوپولی که احصن امکنه انحدود بودند هنوز متصرف عثمانیان نرفته مسخر ایشان نشده بودند و قرال سیسمان که مدت مدید در نیکوپولی محصور بود بالاخره با پسر خود که سیسمان نام داشت کفن بگردن انداخته از قلعه بیرون آمدند و بحضور علی پاشا سردار محاصرین رسیده باز جان خود را طلب نمودند علی پاشا هر دو را بخدمت سلطان ایلدرم بایزید فرستاد و سلطان پدر را بکشت و پسر را

که اسلام قبول کرده بود حاکم صامصون فرموده اهالی قلعه بدین پس از زمان طویل محصور ماندن امان
طلب شدند بشرط اینکه سپاهیان حافظ قلعه بسلامت هرجا که خواهند بروند شرط قبول شد لکن چون
که قلعه تسلیم گشت بحکم فرید یک حافظین قلعه کلاً عرضهٔ تیغ تیز شدند تسلیم بایزید یکی بود آراسته تری
که قرامانیان در گرفتن ازمق بکار برده بودند مسخر داشته باین طریق که سپاهیانرا در لباس تجار بقلعه داخل کرده
در وقت کار مستحفظین را کشته قلعه را بتصرف در آوردند باجمله درهمان اوقات ایلچیان سیژسموند — سی ژیس موند
پادشاه هونگری بخدمت سلطان رسیدند و سلطان ایشانرا در خانه که اسلحه و غنایم ظفار که گذشته شده بود بار داد
و فرستادگان بحضور سلطان رسیده ادای رسالت کردند و سلطان در جواب ایشانرا به تیر کمانهای او انگیخته از
ایوان خانه کرده اعلام جنگ فرمود این حکایات در سنه ۱۳۹۴ عیسوی و سنه ۷۹۷ هجری اتفاق افتاد سیژسموند که از عزیمت سلطان
اطلاع یافت دانست که خود بتنهائی طاقت مقاومت با سپاه سلطان ندارد لهذا از دول دور و
نزدیک بنای امداد خواستن گذاشت و از برای این کار نیکولای قانیچار را بخدمت پادشاه فرانسه فرستاد
و با میرچ حکمران افلاق که سابقاً در اطاعت پادشاه هونگری بوده است و دو سال بود که داخل باج گذاران
دولت عثمانی شده بود معاهده تازه بسته در مخالفت عثمانیان با یکدیگر متفق و متعهد شدند پس از اتمام
مذکوره سیژسموند سپاه خود را بسوی جهل و جنه دانوب برده بعد از یک محاصره سختی نیکو بولی کوچک را
از اتراک باز پس گرفت در این جنگ قریب ششصد نفر از سواران فرانسه با سپاه هونگری در تسخیر آن
شرکت داشتند و فرمانده آنها کونت دئو بود که یکی از ارکان فرانسه محسوب میشد چون این مدد قلیل کفایت — Comte D'Eu — کونت دو سپه سالار فرانسه بود
نمیکرد در سال دیگر هزار شوالی فرانسه با هزار نفر از سواران نامی و ششهزار نفر لشکر کرایه بامداد سیژسموند آمدند
فرمانده آن گروه یکی کونت دنور بود که پسر ارشد دوک دبورگونی حاکم فلاندر و عموی شارل ششم شاه — کونت دونور
فرانسه بود و سایر سرداران و سران نیز بعضی پسر عموهای پادشاه فرانسه و بعضی دیگر از سرداران مشهور بودند که تفصیل
اسامی آنها موجب تطویل میشود از جمله آنها یکی سیر وکوسی است که در میان علیوان از و بهتر و قدیمی تر سرداری

نبود

نمود باجمله مین زبده و نخبه دلیران فرانسه جمعی دیگر از بزرگان و سرداران المانیا باتفاق تابعین خود
ملحق شدند و همچنین از شوالیهای بوارتیه نیز گروهی چند با ایشان همراه شدند این اجتماعات در
سنه ۱۳۹۶ عیسوی مطابق سنه ۷۹۹ هجری دست داد و در اوان عید الخمیس که روز پنجاهم عید
عروج حضرت عیسی باشد اجتماع دیگر در شهر وینه شد که هفتاد کشتی بزرگ از شراب و آرد
و آذوقه و اسب بارگیری کرده از رودخانه دانوب زبرای سپاه متفقین فرستاده شد
قشون هونگری بواسطه نهب و غارت و ورود خود را بخاک سروی خبار نمود و فرانسه ها از — سی ژیس موند
طرف ترانسیلوانی و افلاق عبور نمودند سیژسموند پادشاه هونگری از تنگه دمرقاپو گذشته قلعهای — دمرقاپو
ویدن و اورسوا را بگرفت در اولی سیصد نفر و در ثانی دویست نفر ساخلو گذاشت قلعهٔ — سر دروازهٔ آهن است
ویدن بدون ایستادگی تسلیم سپاه هونگری شد و اورسوا چندروز در مقام مدافعه و ممانعت
برآمدند لکن اهل قلعه که عیسوی بودند قلعه را دست دادند و مستحفظین را بیرون کردند محافظان
قلعه با گود راول بنای دفاع گذاشتند لیکن بعد را امان خواسته قلعه را تفویض کردند — Baco
با وجود این سپاه هونگری خلاف عهد کرده ایشانرا بکشتند پس از آن قشون متحدین که سی
هزار مرد جنگی بودند در نیکوپولی جمع شدند و شهر را مدت شش روز از جانب خشکی
محاصره کردند طغان بیک فرمانده قلعه بامید اینکه عنقریب سپاه سلطان بامداد
او خواهد رسید در کمال جلادت ایستادگی کرده حملات ایشانرا دفع کرد قشون متفقین
عموماً و فرانسه ها خصوصاً بزیادتی مغرور شده مشغول بافراط در شرب و اصرار در مستی شدند
و از ایلدرم بایزید جز بحقارت و پستی اسم نمیبردند و گمان میکردند که او هرگز نتواند جسارت کرده
از بسفور عبور نماید تا چه رسد باینکه با آنها مقابل و روبرو شود حتی وقتیکه چاپاران خبر رسیدن
سپاه ترک را بشش فرسخی اردوی متفقین آوردند ایشان باور نمی کردند و میرشال بوسیکولت [illegible] — Boucicault

مجوزست حکم کند کوش جابارها را ببرند بعلت اینکه خبری بدروغ آورده اغتشاش بجهتی
میان لشکر انداخته‌اند مع القصه سواران فرانسه بیهوده کوشیدند تا بجائی رسانیده بودند که میگفتند
اگر آسمان بخواهد بر زمین بیفتد ما در نوک سنان خود نگاه خواهیم داشت با وجود اینکه
بایزید ایلدرم بدولت و ثروت و بزرگی سلطنت خود زیاد مغرور بود چندان اغراق گوی نظیر
نیامده وقتیکه گفت عنقریب در شهر روم در کلیسای سن پیر که حضرت پطروس باشد اسبها را
جو خواهم داد همینکه پیشرو لشکر عثمانی که طایفه عزبها باشند صحرا را فرو گرفتند شدت جلادت
کونت دنور را بران واداشت که خواهش کند که حمله فخار را که عبارت از حمله اول باشد
بعهده فرانسه‌ها واگذار نمایند لیکن سیگیسموند پادشاه هونگری که با عثمانیان جنگ کرده
بود و از رسوم رزم آنها اطلاع داشت بکونت دنور گفت که افواج سبک اگر مقابل این طایفه
بی سر و پا که اسلحه درستی ندارند فرستاده شود بهتر است و صلاح در آن است که فرانسه‌ها
با سایر طوایف قویه قشون صبر کنند که در آخر با اصل قوت سپاه عثمانی مقابله کنند که
عبارت از ینکچریکان و سپاهیان باشند سیر دوکوسی و امیرال ژان دوین شاه در تصدیق
کردند لیکن کونتابل و مرشال فرانسه بر سبک اینکه جرأت داده اول با سیر دوکوسی و امیرال ژان
مشورت کرد ایشانرا تکذیب کرده بشدت هر چه تمامتر در اجرای خلاف گفته آنها
کوشیدند و او را بر آن آوردند که هرگز سواره فرانسه جائی را که میخواهند به پیاده هونگری واگذار نمیکنند
و حمله اول که حمله افتخار است با آنها تعلق دارد و از این سخن آتش تیز مغزی جوانان
فرانسه بالتهاب آمده همه بصدا درآمدند و جسارت جنون آمیز ایشان به سبقت و دیری
منجر شده جمیع اسرای ترک که اعتماد بسخن ایشان کرده خود را باسیری داده بودند گردن
زدند و سر بریدند بعد از این واقعه مشومه جنگ با اتراک وقوع بهم رسانید و حاصلش بسیار

باب ششم

نام انگیز و مصیبت آمیز بود در روز بیست و دوم سپتامبر ماه فرانسه سنه ۱۳۹۶ عیسوی و سنه ۷۹۹ سال هجری
سواران فرانسه و عزبهای عثمانی دچار شدند عزبها تاب حمله و طاقت صدمه فرانسه‌ها را
نیاوردند و پس از آنکه ده هزار نفر ایشان کشته شد منهزم شده خود را به پشت سر سپاهیان
کشیدند فرانسه‌ها نیز بر ایشان حمله کرده از جای برکندند و پنجهزار نفر نیز از آنها کشته شد اگر حرف
سیر دوکوسی و امیرال ژان اطاعت کرده بودند فتح با فرانسه‌ها بود بعلت اینکه همینکه
پنجهزار نفر از سپاهیان کشته شد ما بقی فرار کردند سیر دوکوسی و امیرال ژان صلاح در
آن دیدند که دیگر اتراک را تعاقب نکنند و صبر نمایند که پیاده هونگری نیز
با آنها ملحق شود و در دسته‌های سواره نظم را تازه کرده مجدداً با اتفاق بعثمانیان حمله برند
لیکن فرانسه‌ها بسخن ناصحان مشفق اعتنا نکرده سپاهیان را که از پیش روی خود منهزم
دیده بودند در کمال جلادت و منتهای شدت تعاقب کردند و تا بالای تپه که در آنجا خیال میکردند
قشون ترک را تمام خواهند کرد جلو ریز تاختند و همینکه به بالای تپه رسیدند از جانب دیگر
زبده لشکر سلطان ایلدرم بایزید را دیدند که بیک بیشه مشحون از چهل هزار نیزه جان
ستان آماده کشش و بستن و دهنهای گرفتن و کشتن ایستاده‌اند از مشاهده این
حالت دود حیرت از دماغ فرانسه‌ها متصاعد شد و چون خواستند مراجعت
کنند راه بازگشت را بسته و یافتند بجای آن جلادت و صلابتی که
در خود قرار داده بودند فترات درماندگی مخصوصی پیدا شد سراسیمه وار
هر یک روی بسمتی نهادند و سواران ایلدرم بایزید در قتل و اسیر نکته فرو گذار
نکردند امیرال ژان دوین چون چند قدمی باز پس گذاشت رو کرده به دوازده نفر
سواران نامی فرانسه که با او همراه بودند و این چند کلمه را بایشان خطاب کرد

که خداوند حفظ کند ما را از حالتی که بخواهیم بصرف آبرو جان خود را
از مهلکه نجات بدهیم این است زمینی که محل اعتبار بمانند در اینجا
یا باید وفا نمود و یا باید جان داد و از این سخن همه آن دوازده نفر برگشته خود
را فدائی وار بر نیزه های دشمن زدند و کشته گشتند سرکار دوک و دست
چهار نفر از رفقا و همراهان او اسیر شدند که از آن جمله پرنس ها
تری و سیر د کوسی دیر موی بودند و نفر با هزار قدم عقب سر فرا
نسه ها سپاه هونگری صف جنگ کشیده بودند و در جانب راست
سپاه هونگری قرار گرفته بودند و فرمانده آنها ایتین لاسکوویش
بود و در جانب چپ طایفه افلاق بودند و فرمانده آنها حکمران مملکت خود
شان بود که میرچ باشد و در قلب هرمان وسیلی بود با طایفه استیرین
و باوارا و حکمران خودشان و شیر لیموند پادشاه هونگری نیز با آنها بود همچو فون
ایلدرم بایزید سواران فرانسه را از هم متفرق ساختند ایتین لاسکوویش که دشمن
پنهانی شیر لیموند بود با گروه هونگری فرار کرد و میرچ حکمران والاشی که رفیق
غیر صدیق بود نیز با تبعه خود روی بر تافت و جز اشخاص قلب کسی با شاه باقی
نماند و ایشان نیز کف بودند از چند فوج صدیق پادشاه که در تحت فرمان
کارا بودند و طایفه استیرین که هرمان وسیلی حکمران ایشان بود و طایفه باوار
کل ایشان من حیث المجموع دوازده هزار نفر بودند که اول نفر از ینیچری های فرانسه
که از روم نیم شیر خسته بودند پناه دادند و بعد با کمال جلادت رو بسوی دشمن
گذاردند طایفه ینگچری را از معرکه خارج کردند و صفوف سپاهیان را بر هم زده

از

سیر دیر موی

کارا

قریب این بود که لشکر سپاه سلطان و اردو بیایند که در آن حین حکمران سروی با هجده نفر از سرداران رشید سروی خود را به سپاه هونگری زد و فتح را بنام
خود تمام کرد و شیر لیموند در زیر علم سپهر شیموند بوده و کلا از روم نیم شیر که نشسته نزدیک بود که شاه کشته یا گرفتار شود که هرمان وسیلی و بورگراو نورنبرگ با باوارها
استیرین و باواریه و جماعه کرده او را از معرکه بیرون بردند با دو نفر از جان در میان نوشته مزار رفتند هرمان وسیلی با کار او در نور نک نشسته از عقب شاه
روانه شدند و خود را به سفاین مجلب پرستان و نیس رسانیده از آنجا بقسطنطنیه و جزیره رودوس به دالماسی رفتند سلطان ایلدرم بایزید بعد از فتح در مقابل
نیکوپولی اردو زد و پس از آن به تماشای میدان جنگ رفت و چون چشمش به کشتگان سپاه خود افتاد که قریب شصت هزار نفر بودند از شدت غضب بجوش
در آمد و قسم خورد که قصاص خون کشتگان را از عیسویان کشیده و حکم کرد که روز دیگر صبح هر چه اسیر در اردو هست حاضر نمایند و بحضور سلطان در آورند چون صبح شد
ده هزار نفر اسیر را با ریسمان بسته بنظر سلطان در آوردند از آنجمله یک جوان از اهل باویر شیلتبرژ نام بود که آن وقت شانزده سال از عمرش رفته بود و بمعجزه
و کرامت از آن مهلکه نجات یافت و تفصیل سی و چهار سال در ایام اسیری و گرفتاری خود را با وقایع آن روز محنت انگیز پس از مراجعت به وطن نوشته بیادگار گذارده
بالجمله سلطان کونت دو نور را احضار فرمود تا تماشای کشته شدن یاران خود را نماید شاهزاده پس از شرفیابی حضور اول استدعای عفو خون خود را با چند نفر
دیگر از کسان خود نمود سلطان او را با بیست و چهار نفر از معارف بخشید و پس از آن حکم قتل عام کرد هر اسیر قبل از کشته شدن دیگران خود
غلطیدن از رفقای خود چند نفر را میدید که در پیش چشم او گردن میزدند و یا آنکه بضرب گرز و چماق سر و مغز او را نرم میکوبیدند چون نوبت
به شیلتبرژ رسید که سه نفر از رفقای خود را دیده بود که با قمه و چماق کشته بودند یکی از پسران ایلدرم بایزید بر جوانی او رحم کرده التماس خون
او را از سلطان نمود سلطان نیز به او بخشید و بطه ایکه اشخاص کمتر از بیست سال را نمی کشتند و شیلتبرژ آن وقت شانزده سال زیاده نداشت بالجمله در پیش
چشم شیلتبرژ بنجهوار از کان باواریه را که بیک ریسمان بسته بودند سر بریدند از آنجمله با گریف بود و در وقت کشته شدن باوارها بلند
گفت خدا حافظ یاران باد که خون خود را در راه مذهب عیسی ریختیم و دادیم و در همین هر وقت اگر خداوند بخواهد با اطفال آسمانی متوسم
این بگفت و فورا سر او چون گوی غلطان شد مع القصه از وقت طلوع آفتاب تا چهار ساعت از ظهر گذشته
علی الاتصال مشغول سر بریدن بودند آن وقت بزرگان دولت و مقربان حضرت بخاک افتادند استدعای عفو و ملتمس بخشش
بقیة السیف اسرا شدند از اینکه التهاب عطش سلطان بقصاص شهدای عسکر اسلام از ریخته شدن خون چندین هزار
نفوس اسرای عیسوی تسکین یافته بود از قتل باقی مانده ها گذشت ایشان را بازگیر نمودند و آنکه از کرد جمعی آنها را از برای خود

سیر شیلتبرژ

بورگراو نورنبرگ

گریف

و شیلتبرگر داخل اشخاصی بود که سلطان از برای خمس انتخاب کرده بود اسیران بخشیده شده را با
دوک دو بورگونی و دپت و چند نفر دیگر از شوالیه‌های فرانسه در برج کالی‌پولی حبس کردند در همان وقت تسلیم نموده پادشاه هونگری
در کشتی صلیب پرستان از قسطنطنیه می‌آمد چون اتراک با کشتیهای کوچک خود تعقیب شدند کاری نکردند اسرا را مسلسل و مقید در کنار آب
صف آرائی کرده شاه را با آواز تمسخر ندا کردند و تکلیف کردند که ایشان را خریداری نماید و نمیدانستند که پادشاه هونگری هیچ غیرت و جوانمردی
از برای این کار لازم نداشت موافق یک عهدنامه که با جمهوریه ونیز داشت که ایالت مزبور
سالی هفت هزار دوکا مالیات بپادشاه هونگری بدهد پادشاه از اول سال جدید قرار داد
که آن وجه را مخصوص خریداری شوالیه‌های فرانسه مقرر دارند پادشاه فرانسه و شاه جزیره قبرس که قبرس باشد از این
کار با پادشاه هونگری اتفاق نموده هر یک سفیری با تحف و هدایای چند روانه دربار سلطان ایلدرم بایزید
نمودند از آن جمله لوزینیان پادشاه قبرس یک نمکدان طلا که از جمله صنایع غریب دنیا بود با ده هزار دوکا
از برای سلطان فرستاد و شارل ششم پادشاه فرانسه یک قوش شکاری نوزده با هفت بار قماش آراس بسیار لطیف
و فرشهای نفیس که در روی آنها جنگهای اسکندر نقش شده بود توسط هونگریها ارسال حضور سلطان نمود
بالجمله شوالیه‌های فرانسه بمبلغ دویست هزار دوکا خریده شدند از جمله رؤسای آنها امیرال فرانسه در جنگ کشته
شده بود کوسی و تیابل با سیر و گوسی در زندان بورسا تلف شدند و ما بقی بسلامتی با توابع خود آزاد شده عازم وطن
گشتند در هنگام مرخصی اسرا سلطان کونت دو نور را خواسته باو گفت من ترا بری الذمه میکنم از قسمی که خوردی در اینکه
هرگز با من جنگ نکنی و شمشیر خلاف بر روی من نکشی و بر خلاف سوگند یکبار اگر دلی من تو قسم میدهم که اگر غیرت
داری زودتر و بتعجیل هر چه تمامتر تیغ برکش و باتفاق کل ملوک عیسوی با من کوشش نمائی تا باعث فتح و فیروزی و اعتبار
تازهٔ من بشوی قبل از آنکه اسرای فرانسه از خدمت سلطان مرخص شوند سلطان که همواره شوق وافری بشکار داشت
خواست بایشان تماشای شکار روش بدهد تماشای شکار سلطان ایلدرم بایزید از جمله چیزهای دیدنی بود چنانچه
فرانسه‌ها از شکوه و جلال و جمعیت شکار او متحیر شدند زیرا که هفت هزار قوشچی و شش هزار سکبان در شکار سلطان حاضر

بودند

بودند قوشچیها منقسم بچهار فرقه بودند و هر فرقه علم مخصوص از قوشها دارا بودند و همچنین طایفه سکبان نیز چند گروه
مخصوص بودند و هر گروهی جنس معین از سگهای شکاری را تربیت میکردند و آخرالامر جزو قشون ینکچری شدند و از برای هر فرقه
سردار مخصوصی بود که اسامی آنها از جانوران شکاری اخذ شده بود و اگر چه این اسامی و القاب در فرنگستان کنایه از مراتب پست و شأن و
بصفات ذمیمه است لیکن در میان اتراک چون نسبت بدرندگان و اروپا بسیار معتبر است خاصه برای سپاهی شمرده میشد
و از همین بابت است که امروز صاحبان مناصب مرتبه با این اسامی و القاب مأخوذه از طباخی و آشپزی را میدادند خلاصه قوت مرد
جنگی از طعمه است و آلات طعام آلتی است که بکار تحصیل شود و سلطان ایلدرم بایزید کل آسیا را از همه فتوحات خود راحت
فتحنامه‌ها بکلیه سلاطین مصر و ایران و حکمرانان عراق عرب و عجم گرفته تا خان تاتار ارسال داشت و اسیران فرنگی را
چند نفر بانضمام هر یک روانه نمود تا دلیل بر فتوحات او و تحفه بارگاه آن سلاطین باشند از جمله شصت نفر از آنها که بسلطان
مصر رسید و از زمره آنها یک نفر از بزرگان و اشراف هونگری بود نتیجه فوری شکست نیکوپولی فتح شهری از توزیر
در کنار رودخانه ساو بود که در سنه ۱۳۹۳ مطابق سنه ۷۹۶ هجری اتفاق افتاد و این ابتدای یورش اتراک بسمت استریه بود
و سلطان بایزید ایلدرم سه روز بعد از جنگ فوراً بطرف لشکر مأمور کرده تا بهیچ جا ساوه و عنان کشیدند و شهرها را
آتش زده و شانزده هزار اسیر بردند لاکن یوحنا خان که در اول جنگ از جلو بت منهزم شد متعهد تسخیر استری گردید و قبل از این کفالت
ازدواج سلطان ایلدرم بایزید را با لاولیسا شاهزاده ذیل کرده بود که کمات سلطان شاهزاده پادشاه هونگری بلند آوازه شان
و ماروت لشکر را در یکجا شکست داد و پس از لیکن اتراک هم در خرابی مملکت از قتل و اسیر و حرق و نهب هیچ فروگذاشت
نکردند خرابهای شهرها و قریه‌ها علامتی بودند که آبادانی سابق ولایت را از آنها میشد استنباط نمود همچنین قشون عثمانی
تا بوسط مملکت کسنی داخل شدند و با وجود شهادت ستیریه و ایالتهائی و درهای بوطا افلاق او را بوش که
که قوت و شوکت عثمانی را دریافتن لاکن بدهد وارد روی خود را امتحان نموده و آن ملک متوقف گردید و بنا بر این آوازه
جلادت او در آفاق اشتهار یافت و تقرب شأن عالیه در خدمت پادشاه دست از دنیا و دین برداشت پس از انجام
مهمات مذکوره سلطان بایزید بخیال فتح قسطنطنیه افتاد که بعد از مردن ژان پالئولوگ مدت بیست و چند سال

همیشه اهالی آنجا را به تنگنای محاصره وا انداخته بود و از برای اینکه رشته روابط تاریخی بایزید با دولت پرانس بر هم نخورد باید
بیاید رجوع به ایام جلوس امپراطور مانوئل نمود که باعث برهیجان غضب سلطان بایزید شد و سلطان بالواسطه
تکلیف کرد که باید یک مسجد و محفل قاضی در قسطنطنیه از برای عبادات و مرافعات مسلمین معین و مهیا شود
یاس و فرار به سبب عداوت سلطان با باج ده امپراطور مانوئل اصح‌تر از ذکر کس نوشته‌اند امپراطور قلیل زمانی
پس از جلوس خود در سر زر بخدمت سلطان حاضر شده و تیمورتاش را از امپراطور مانوئل شکایت عرض داشت که با وجود
باج گذاری سلطان بایزید تیمور در یکی از شهرهای ممالک او را به قهر و غلبه گرفته است سلطان بنا بر بی‌التفاتی
سابق نسبت با امپراطور شکایت لاحق او را از دست برادر او چنان در خشم شد که خواست برادر امپراطور را به جای
خود منصوب سازد لیکن بواسطه بعضی ملاقات این عمل را بجهت وزیر خود علی پاشا محول نمود و وزیر پاشا الیه پس از اینکه مبلغ خطیر
از تیمور در رسم رشوت گرفت بعد از مدتی او را به بدترین طورها به قتل رسانید بعد از وقوع این واقعه
امپراطور مانوئل با قسطنطین پسر تزار که هم عهد شدند که دیگر پیش سلطان نیایند و تحمل صدمات و فرمایشات او ننمایند
و از برای استحکام این اتحاد قسطنطین دختر خود را نامزد امپراطور کرد که بجای شاهزاده خانم طرابوزان که پیوسته علاء الدین زن او
بوده بود امپراطور با وجود مبتلا بودن به مرض نقرس آن زن را از برای خود عقد کرده آورده بود که دارد و ملکه قسطنطنیه
نماید هم عهد و هم قسم نیز شده از هم جدا شدند و چون پس از عهد و میثاق مذکور امپراطور دیگر پیش سلطان نرفت
علی پاشای وزیر مأمور شد که او را بخدمت سلطان دعوت نماید و وزیر پاشا الیه تا دروازه قسطنطنیه رفته امپراطور را
از سطوت سلطان تخویف نمود و او را به رفتن پیش سلطان تکلیف کرد و در خفیه با امپراطور پیغام فرستاد که از شهر بیرون
نرود و سلامت خود را در دوری از حضور سلطان داند بالجمله پس از هر جهت علی پاشا و بیرون نیامدن امپراطور
غضب ایلدرم بایزید بهیجان آمد با محاصره قسطنطنیه مجدد تر شد و شهر را زیاده در تنگنا انداخت قسمیکه اعیان اهل شهر
راضی شده بودند که خود را اسیر اتراک نمایند و از شکنجه محاصره خلاص شوند از اینکه سلطان ساپابل بود بی‌تمیز را
از تصرف شهر ان برادرزاده امپراطور بیرون بیاورد اهل قسطنطنیه را تکلیف کرد که یکه شهر ان را به امپراطوری خود قبول نمایند

وامپراطور سابق

وامپراطور سابق لابد تکلیف سلطان را قبول کرده و در خفیه با برادرزاده خود قرار داد که با او کاری نداشته باشد
و بگذارد به هر طرف که خواهد برود و در وقتیکه شهر ان وارد پای تخت میشد امپراطور مانوئل در یک کشتی نشسته عازم ممالک
خارجه شده و زن و فرزند خود را در پلوپونیز گذاشته از آنجا به ولایت میلان و جنویز (که زمان ما شده)
و فلورانس و ایتالیا رفته از سلاطین آنجا استمدادی نمود که اتراک را از اطراف مملکت پرانس براندازند و همین اوقات
شهر ان برادرزاده او در قسطنطنیه متمکن شده با سلطان قرار داده که یک مسجد و محفل قاضی از مسلمانان در قسطنطنیه باشد و سالی
ده هزار دوکاکه سکه طلای آن زمان بود به سلطان از بابت خراج بدهد و ده عدد ماهی را مملو از طلا و نقره نموده
از برای علی پاشای وزیر بفرستد زیرا که به بیشتر پاشا الیه فتح پای تخت پرانس این بار به تعویق
افتاده بود و این مسجد چهارم بود که از ضعف امپراطوران عیسوی و قوت سلاطین اسلام در قسطنطنیه بنا
گذاشته شد یکی در ایام سلیمان خلیفه بود و یکی در عهد طغرل سلجوقی و یکی هم در وقت صلاح الدین کرد که از امپراطور
خواهش کرده در آنجا ساخته بودند و مسلمین در کمال آزادی به قانون مذهب خود رفتار مینمودند لیکن در هیچ یک
مثل عهد سلطان بایزید نشده بود که مسجد بسازند و در پهلوی آن محکمه هم از برای قاضی درست کنند که به امر
مسلمانان برسد و یک طایفه از ترا کمه را در یکی از محلات خارج شهر مسکن داد و پس از انقراض سلطنت سلطان بایزید
قاضی و امام و ترا کمه با سایر شکان سلطان از شهر رانده شده در قریه کنیک لی که هنوز هم معروف و در اراضی
قسطنطنیه واقع است سکنی گزیدند بالجمله پس از آنکه سلطان امپراطور را به تفصیلی که گذشت در پای تخت خود
خوار و بیقدر ساخت سردار خود تیمورطاش را مامور کرد که در آسیا از سمت شمال و شرق مملکت را
وسعت بدهد و خود شخصا در اروپا از جانب جنوب و غرب مشغول فتوحات گشت تیمورطاش قیصر را
که پای تخت پافلاقونی واقعست فیمابین رودخانهای شیرین صو و آجی صو مفتوح ساخت و همچنین دیوریکی را
که از سیواس بدور درزاه واقعست فتح کرد و در جانب شرقی این شهر کوه چیچک طاغی واقعست و در جانب
غربی آن کوه هزاران اتفاق افتاده است و این شهر یکی بولی قدیم است که آن را شهر ظفر میگفتند و پس از آنکه

تیر یدآت را در حوالی انجا مغلوب کرد آن شهر را بنا نمود و پس از آن شهر اندرا کرفت که در دو منزلی دیوریکی
واقعست و حد ولایت ملاطیه است و در آمنه کوئیست که رودخانه اق صو از انجا بیرون می آید و از انجا کذشته
شهر و ولایت بهنسی را کرفت بعد از آن ملاطیه را که از فرات دور نیست و در کنار رودخانه در یک فرسخ واقعست فتح کرد ملاطیه از جمله
جاهای مشهور است که در انجا خسرو انوشیروان با ژوستینین جنک کرد و پهلوان عرب سید بطال در انجا متولد شده و Justinien
تخت سلسله دانشمندیه بود و بعد از آن قلعه کماخ را که در کنار فرات واقعست و یکی از قلاع محکمه دولت عثمانی است
و قدک و کرباس انجا اقدر کلها و رشته های ارزنجان و زنهای زیبا صورت خوش منظر ... برداشته ها کرد
فتح نمود و قانی را که تیمور طاش در این حدود علم ظفر توام دولت سلطان ایلدرم بایزید را در کنار فرات که مدتی
سرحد طبیعی دولت ایران و روم بود نصب کرد سلطان مانند برق خاطف مملکت ارک تاختن کرد و خلیفه قس evêque de Phokis
که حامی مذهب و ملت بود سلطان تکلیف کرد که از قرقوبا که در انجا اردو زده است و مسجدی نیز بنا نهاده بود
بهلا دییاید و چون میل سلطان را بصید و شکار میدانست تا چه قدر است تعریف زیادی از شکار و شکارگاه و ولایت
ارکه نوشت و سلطان را ترغیب آمدن بدانجا نمود و سلطان نیز در حرکت آمد تا بالای فرت و شهرهای معتبر
انجا را کرفت شهر و تریکالا که در قدیم تریکا میگفتند و رومیها در انجا با فیلیپ پدر اسکندر جنک کردند و همچنین
دماکی را که حال دماتیک میگویند با فارشال مسخر نمود و از تنکه ترموپیل را که چندین بار میدان جنک ایرانیان
لابد شده و از پراهه کذر کنند عبور نمود و از تنکه ترموپیل بدون آنکه مانعی پیش آید تا مثل قشون ایرانیان لابد شده
از پراهه کذر کنند عبور نمود و شهر معروف ترموپیل را که چندین بار میدان جنک ایرانیان و یونانیان و رومیان
شده بود تصرف در آورده و هیچ محتاج افکندن تیر و کشیدن شمشیر نشد و شهر و ولایت فوسید را که از تاریخ
یکی از ولایات بسیار مشهور است و جنکگاههای بزرک بوده است بدستیاری یکنفر کشیش بدین
بدان سهولت تفویض طایفه بر برکردید و این اسقف بمروت در پیش سلطان بایزید از دوشس ترود Duchesse Trudeluda.
که زوجه دوک دولف بود بدکوئی بسیار کرده اسناهای بد به دوشس الیها داده بود و چون شوهر آن

مدتی بود که مرده بود و از اسناد های کشیش متوحش گردیده باستقبال سلطان بایزید شتافته خود
و دختر وجیهه باکره خود را با خزاین مملکت بسلطان عرضه کرد و سلطان آنرا با حتیاط خود کرفته دختر او را
در کمال شوق قبول کرد و مملکتش را تصرف نموده حاکمی در انجا تعیین نمود و چون ولایات دوریه و کرید و بسیار
مسخر کرد فتح پلوپونز را بعهده سرداران خود یعقوب و اورنوس واکذار نمود اورنوس بجانب غرب ان ولایت
لشکر کشیده محالات متون و کورون را تاخت و تاراج کرد و یعقوب آرگوس را که پای تخت قدیم پلوپونز Modon Coron
بود از طرفین راست و چپ محاصره نمود هنکامی که محصورین از یکطرف مشغول دفاع بودند محاصرین از طرف دیکر
از برج و باره بالا رفته شهر را کرفتند و خزاین را تاراج کرده ساکنین شهر را که سی هزار نفر بودند اسیر کردند و بولایات
سمت مشرق روانه داشتند و سلطان بجای انها چند طایفه از ترکمان و تاتار بدانجا فرستاد و مشغول
آبادی انجا شوند این قاعده در میان سلاطین اسیا رسم بوده است چنانچه دارا پادشاه ایران ساکنین
لی پی را بباکتریان نقل کرد و پئونین ها را از اروپا به اسیا تحویل نمود و میلزین ها را از اسیای صغیر به ایران
و ولایت سوس برد و همچنین بخواست یونانیان را بفنیسی و اهل فنیس را بیونان نقل و تحویل کند سلطان بایزید
نیز بتقلید دارا ساکنین شهرهای اروپا را به آسیا میفرستاد و بجای انها از آسیا طوایف ترکمان و غیره را
نشاند مورخین عثمانی میکویند که در اواخر سنه هشتصد هجری که مقارن سنه ۱۳۹۷ عیسوی باشد عثمانیان شهر
آتن را که شهر فیلسوفان بینامند فتح کردند اکرچه فتح واقعی انجا شصت سال بعد در عهد سلطان محمد دویم شد لیکن این
اختلاف چند سال را با کنار میگذاریم مختصر این است که این شهر عظیم پس از انکه سالیان دراز به بزرکی و اعتبار معروف
بود در کنار خندق و زیر باروی آن جنکهای عظیم اتفاق افتاده و دو مرتبه لشکر ایران انجا را مسخر نموده و دشمنان دیکر
بر انجا مستولی شده و اتش در انجا زده مجدداً او رست و حشیان آسیا مفتوح شد لیکن این طایفه دیکر در تخریب انجا نکوشیدند
علامات و عمارات بزرکی از اثار که از قدیم مانده بود بحال خود برقرار کذاشتند القصه سالها چند بکذشت که پاشا
عثمانی در ولایات کرک مشغول فتوحات بودند و مانوئل امپراطور سابق قسطنطنیه در دول فرنکستان کردش

بفایده میکرد و از سلاطین عیسوی التماسهای بیحاصل خصوص تحصیل امداد مینمود و طوایف ترک در محلات
خارج قسطنطنیه متمکن شده بودند و امپراطور انجا این مدت را در صلح شرم آمیز و استراحت خجالت انگیز میگذرانید
و سلطان بایزید در بورسا مشغول عیش و عشرت بوده شب تا صبح در اغوش زنان سمن بر صبح تا شب در کنار پسران
ماه منظر که از میان هزاران هزار اسیران بلغاری و افلاقی و یونانی و سیروی و هونگری و لاتین و سالونی
و غیره انتخاب شده بودند و هر یک در دلبری و دلربائی و رعنائی راهزن یکدنیا دین و غارتگر یک عالم
دل بودند کام را شیرین میکرد و نام را نفرین مینمود تا بحبوحه آن شادمانی و شدت ان کامرانی ایلچیان
سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان که اوازه جهانگیریش از شرق تا غرب کشیده و صیت اقتدارش
از شمال بجنوب رسیده بوده وارد شده بپیغامهای مرگ آیت و پیامهای موت هیبت سلطان را
از خواب غفلت بیدار و از مستی دلبران شیرین گفتار هوشیار ساختند ایلدرم بایزید امیر تیمور را از شنیدن یکی
از حکمرانان حدود اروپا گمان کرده چنان پنداشت که ببعضی پیغامهای زشت میتواند امیر صاحبقران را
بترساند و بیک لشکر کشیدن و خود را آماده و سامان نمودن باعث پس رفتن لشکر تاتار از شهر آتش شد
کند او در جواب ایلچیان سخنان نالایق گفت و لشکر بسمت ارمنیه کشیده ارزنجان را مسخر نموده پس
از ان مراجعت ببورسا کرد و از بورسا بادرنه رفت و از انجا با آپوان گذشته بسمت قسطنطنیه عازم شد
و بامپراطور ان از این قرار پیغام فرستاد و تهدید ما از بیرون کردن امپراطور سابق و داخل نمودن تو
به قسطنطنیه حکومت و خیرخواهی تو نبود بلکه غرض کلی از این کار ملاحظه نفع و صرفه حال خود بود مختصر اینکه اگر
اگر تو نخواهی در دوستی ما برقرار بمانی از شهر بیرون بیا حکومت هر یک از ولایات ممالک محروسه را که
بخواهی از تو دریغ نخواهد شد و اگر بخلاف انچه گفته شد رفتار نمائی بخدا و رسول او قسم است که احدی از اهل شهر را
ابقا نمیکنم و همه شما را از دم تیغ میگذرانم اهل بیزانس چون پیغام سلطان را شنیدند و بواسطه نداشتن
آذوقه و طاقت محصور بودن را ندیده بفرستاده سلطان باین قسم پیغام جواب دادند که مغرور بکمال

بکفر

بحضرت پروردگار است برو به بزرگ خود بگو هر قدر ما ضعیف و بیچاره شده باشیم از تسخیر شهر صاحب
قوتی در نظر ما جلوه ندارد بجز خداوند تعالی بهیچکس پناه نخواهیم برد مگر بدو که پناه دهنده ضعیفان است
و ذلیل کننده ظالمان حال هر چه سلطان خواهد بگو چنان کند پس از این جواب سلطان بواسطه خبر
موحشی که از جانب آسیا شنید نتوانست قسطنطنیه را تنگ در انداخته متصرف شود خبر تسخیر
ارزنجان و قتل و غارت سیواس بگوشش رسید و روبهای لشکر تاتار سفینه عمر و دولت خود را
معجلاً در حرکت آورد که عنقریب در ان بحرهای پر طوفان غریق و مستهلک گشت چنانچه ذکر آن در این

باب هفتم مجملی از تاریخ و احوالات امیر تیمور گورکان و جنگ با ایلدرم بایزید و گرفتاری او

ضرب المثل است که دنیا را آهن
با طاعت در آورد و بسیار این مثل مناسب است با اسم بابای تیمور
گورکان که در اصل تمور یا تمور بمعنی آهن است این پادشاه بزرگ پسر ترآقای[1] است که بچهارم پدر
با میر قراچار نویان میرسد و این امیر جلیل القدر که از ایل نجیب برلاس است امیر الامرای جغتای ابن
چنگیز خان بود و اوقاتی را که کوکب دولت مغول با مردن سلطان ابوسعید بهادر خان آخرین سلاطین
عظیم الشان چنگیزی افول و غروب کرد در همان اوان که مقارن سنه ۱۳۳۵ مطابق سنه ۷۳۶
هجری بود امیر تیمور گورکان با علامات جهانگیری و امارات کشورگشائی از مادر متولد گردید اغلب ارباب سلطنت
بخیال این افتادند که تمام روی زمین را مسخر نمایند لیکن از خوش ساعتی و نیک بختی مردم پیدا
و با این خیال حقیقت بهم رساند مگر در بعضی از سلاطین آنهم بیک طور بسیار ناقصی و در کل تواریخ
شش یا هفت نفر از این مردمان بزرگ ضبط شده اند که میتوان بانها جهانگیر گفت عهد بعضی
اول که انقدر پیش و قدیم است که اغلب ملل او را با سلاطین دیگر شبهه کرده اند چنانچه یونانیان میگویند
دیونیسوس او بوده است و باعتقاد اهل مشرق جم اول که اسکندر ذوالقرنین است عبارت از او
قرن که بمعنی شاخ است و در اینجا کنایه از اعلی مرتبه درجه سلطنت است در دو سمت روی زمین

[1] ترآقای

و مدت دو قرن حکمرانی کرده است اهل شرق این جلالت شان و عظمت مرتبه را که بجمشید و کیخسرو شاید
منسوب میدارند و نه سیروس که واضع دولت ایران است و نه اسکندر یونانی را مقابل ایشان میدانند
با وجود اینکه بعقیده اهل شرق اسکندر پادشاه جهانگیر بوده است در تاریخ سلاطین آسیا اسم آتیلا
بصعوبت مذکور است که گفتگوی مفصل آنها از قتل و غارت چنگیز خان و فتوحات امیر تیمور گورکان است
سزوستریس پادشاه مصر و سیروس پادشاه ایران نیز در ظلام اخبار افسانه مانده‌اند بقسمیکه شهرت اسکندر
از اینها بیشتر است آتیلا و چنگیز خان که رئیس وحشیان هون و مغول بودند برای آن گویا در ایران انگیخته
شدند که جلالت قدر امیر تیمور معلوم شود چراکه این پادشاه نه تنها فتح بلاد کرد و بتخریب بلاد کوشید بلکه
ممالکی را که گرفت نگاهداری نیز کرد و اگر در خرابی سعی کرد به آبادانی هم اهتمام نمود و بعبارت اخری جهانگیر
و جهاندار هر دو بود دولت آتیلا و اسکندر با خود ایشان داخل قبر شد و بعد از ایشان دولتشان منقرض گردید
لکن سلطنت چنگیز خان بواسطه اینکه ممالک را فیمابین چهار نفر اولاد خود تقسیم کرده بود باز مدت دولت
سال طول کشید و ممالک منقسمه فیمابین اولاد چنگیز خان چین بود و ماوراءالنهر و ایران و تاتارستان
و سلطنت اولاد امیر تیمور در ایران و ماوراءالنهر زیاده بر صد سال طول نکشید لیکن در هندوستان
تا سیصد سال بلکه تا قریب بایام ما سلطنت کردند مایه اقتدار چنگیز خان و آتیلا بیک ملاحظه بسیار
بهم شباهت دارد چراکه آتیلا بجهت عوام هون چنان وانمود کرد که شمشیر مارس یعنی مریخ بچنگ
او افتاده است و چنگیز خان قوم غول صفت وحشی وش مغول را معتقد کرد باینکه مادر او باکره بود
با وجود اینکه بدو حامله شده و او را زائیده اما اگر کسی بخواهد اسکندر یونانی و امیر تیمور گورکانی را با هم موازنه کند
بسیار امر مشکلی است ولی اگر براستی و انصاف سخن باید کرد امیر تیمور را نسبتی باسکندر نیست ولی آن
امیر تاتار را جهات راجحه بدین حکمران یونان است چراکه تولد اسکندر در روی تخت
شهریاری شد و در مملکت فضلا و دانشمندان نشو و نما یافت و حکما و دانشوران بزرگ مربی و معلم

او بودند

او بودند و چون فیلقوس پادشاهی او را پدر بود گذشته از اینها با ملکی که جنگ کرد هیچیک را مانند نظام یونان
نظمی نبود و علم تمدن یا مدنیت که باصطلاح فرانسه سیویلیزاسیون میگویند در میان اینها رواج کامل داشت
و طرف مقابل اسکندر را از اتفاقات غریبه در هر یک فتوحات او بچهره شخص صاحب وجود نبود و چنین کارها
خود زیاد مغرور بود و از تملق و دروغ مردم خوشش می آمد و دست ممالکش بقدر امیر تیمور نبود لیکن امیر تیمور با وجود
اینکه پدرش مرد صاحب وجودی نبود و خودش در میان وحشیان اتراک بار آمده بود دانست که چه
باید بکند تا برتبه سلطنت برسید هرگز بناز و نوش و تن پروری تن در نداد و از سخن حق اگرچه تلخ
بود خوشش می آمد و کمتر میخندید و همیشه موقر و باصلابت بود و متفکر بنظر می آمد مملکت وسیعی را فتح کرد و نگاهداری
نمود و قسمی منظم کرد که بعد از خودش در دست اولاد و احفاد او برقرار ماند این پادشاه بزرگ بواسطه زخمی که
در جنگ سیستان بپایش رسیده بود قدری می لنگید و باین واسطه او را تیمور لنگ گفتند و فرنگیها بجهت سهولت
تلفظ تمرلان اصطلاح کردند قد بلند و سر بسیار بزرگی داشت و موی سرش از اول طفولیتش مثل موی زال
سام نریمان که از پهلوانان مشهور ایران است سفید بود و در هر گوش یک مروارید گرانبهائی آویخته بود دشمن
عیش و طرب بود و از حرف حق نمیرنجید مثل اسکندر نبود که رفیق عزیز خود کلیتوس را بعلت راست گفتن
بدست خود کشت و فیلسوف معروف کالیستن نام را حکم کرد تا کشتند امیر تیمور هرگز عزیمتی را که کرده بود
فسخ نمیکرد شعرا و اهل سخن را بد داشت و از اطبا و منجمین و فضلا زیاد احترام مینمود و اغلب بحضور خود ایشان را ببحث
و گفتگو وا میداشت بمشایخ و اهل تقوی اعتقاد کامل داشت میل و آوری ببازی شطرنج داشت اسم پسرش شاهرخ و ولد
اصغر خود را از حرکت این بازی برداشت که تبدیل بکان شاه و رخ باشد بتواریخ جنگ و کتب احوالات
سلاطین و سرداران بزرگ بسیار مایل بود و همیشه در وقت جنگ و صلح بمطالعه اینها مشغول بود و اگرچه قوه حافظه او
بحدی بود که هرچه یک مرتبه میخواند یا می شنید فراموش نمیکرد لیکن سوادش همینقدر بود که میتوانست بخواند
و بنویسد فارسی و ترکی و مغولی را میدانست و از عربی هیچ ربط نداشت کتاب یاسای چنگیز خان را بدل

تجدید میکرد و او را بر قرآن ترجیح میداد و خود هم در تکمیل کتاب چنگیز خان چیزی نوشت که تزوک تیموری میگویند
و مشتمل است بر نظم امور سپاهی و تعیین مراتب سرکردگان قشون و عمال حکام ولایات و اداره امور عدالت
و نظم خرج و دخل خزانه و مملکت اگرچه فیلسوفی آنتونن و فضیلت قسطنطین را نداشت لیکن از احکامات و قوانین دولتی
و مملکتی و قواعد نظم و ترتیب قشون و سپاهی معلوم میشود که بلندی خیالات او تا چه پایه بوده و نظر از اولاد او که
بابر پادشاه و اکبر شاه باشند قواعد او را سرمشق کار خود کرده و آوازه عدالت و بزرگی ایشان در تمام عالم منتشر
گردید همیشه در ولایات و ممالک دشمن جاسوسهای مختلف داشت که در لباس درویشی و تجارت آمد
و شد میکردند و از وضع و کیفیت و دولت و قوت دشمن او را باخبر میکردند و آنچه از این قبیل اخبار
باو میرسید جمیعا را در دفاتر خود یادداشت مینمود و نقشهائیکه در پیش چشمش علی الدوام حاضر بودند نشان
میگذاشت میل و ارادت قشون نسبت بامیر تیمور بحدی بود که او را جای پیغمبری میکرد و در کمال خلوص نیت
اعتقاد مینمودند امیر تیمور بجهت آنکه سختی و قساوت قلب قوم را تا تمام ترک کند قرار داده بود که همیشه از شعر و جمعی از فضلا و علما و شعرا
و موسیقی دانان در میان قشون باشند و اعمال حسنه انهار سرمشق طایفه تاتار بشود ایام جوانی امیر تیمور همیشه بسواری
و شکار و مشق رموزات سواری و فنون حربیه صرف شده و آن اوقات براه زنی و تاراج قوافل مشغول
بوده در سنه ۱۳۶۲ عیسوی مطابق سنه ۷۶۳ هجری بیست و هفت سال داشت که بامداد امیر حسین رفت و جنگ
بزرگی کرد با وجود اینکه اول کار و ابتدای لشکرکشی او بود و امیر حسین که آنوقت حکمران ماوراءالنهر و خراسان بود
خواهر خود ترکان خاتون را در عوض این خدمت نمایان بامیر تیمور داد و این حکایت در سنه ۱۳۶۳ مطابق ۷۶۴
هجری اتفاق افتاد و سه سال بعد از آن مقدمه که سنه ۱۳۶۶ عیسوی باشد ترکان خاتون وفات کرده بود
که امیر تیمور قطع علایق و صلت با امیر حسین کرده سر از اطاعت او بدر آورد و تیغ خلاف را از غلاف سرکشی
بیرون کشیده بجنگ امیر حسین شتافت دفعه اول صلح بسته در میان واقعشد که پیشتر مایه عداوت
و کدورت طرفین گردید تا بعد از محاربات چند و فتح بلخ که در سنه ۱۳۶۹ عیسوی مطابق سنه ۷۷۱ هجری

دست داد

دست داد امرائی که با امیر تیمور هم عهد بودند امیر حسین را کشتند و امیر تیمور بتخت سلطنت بدون مانع
و منازع تسلط بهم رسانید و زنهای امیر حسین را که هشت نفر بودند چهار نفر از برای خود اختیار کرد و چهار نفر را
بامرا بخشید و شهر بلخ را خراب کرد و ساکنین آنجا را بعضی کشته و برخی را باسیری بردند این حکایت در سنه ۱۳۶۹
عیسوی مطابق سنه ۷۷۱ هجری اتفاق افتاد و چون بلخ خراب شد امیر تیمور سمرقند را پای تخت قرار داده
حصاری برگرد آن کشید و در آبادانی آنجا سعیهای بلیغ بجای آورد سران و امیران قوم تاتار به سلطنت
امیر تیمور اتفاق نمودند سید برکه از پیش این مژده را بامیر داده بود تاج شاهی بر سر او گذارده بر تخت نشاندند
و بامیر صاحبقران و جهانگیرش مخاطب نمودند نقش مهر امیر تیمور راستی و رستگاری بود و مدت سی
شش سال که بجهانگیری و کشورستانی مشغول بود نه مرتبه بپای تخت خود سمرقند مراجعت نمود و آنهم بجهت این بود
که بواسطه چند زمانی توقف خستگی قشون تمام شده قوتی از نو حاصل نمایند تا مجددا روی به فتح بلاد
و استیصال عباد نهند تاج بیست و هفت مملکت را که متعلق به نه سلسله صاحب قدرت بودند بر سر خود جمع کرد
اولا مال دولت جغتای بود که از امیر حسین در ربود ثانیا مال دولت جته بود که ترکستان و مغولستان
باشد ثالثا مال دولت خوارزمشاهیه رابعا مال اولاد جوجی که سلاطین تاتارستان و دشت قبچاق باشند
خامسا مال سلاطین خراسان سادسا مال سلاطین آل مظفر که در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنت داشتند
سابعا مال سلسله ایلکانیه که حکمران عراق و آذربایجان بودند ثامنا مال سلاطین هندوستان تاسعا
مال سلطان بایزید عثمانی فتوحات از جانب شرق تا دیوار مملکت چین کشیده و از جانب شمال
تا مرکز مملکت روس رسید و از جانب غرب تا دریای روم که آق دکیز باشد رسید و از جنوب
تا حدود مصر انبساط پذیرفت بعضی از این ممالک بیک جنگ فقط مفتوح شد لیکن غالب آنها به تصرف
درنیامدند مگر بجنگهای مکرر و لشکرکشیهای پی در پی چنانچه هفت مرتبه بجانب جته لشکر کشید و پنج مرتبه
بخوارزم و دو مرتبه با سلاطین جوجی نژاد دشت قبچاق جنگ کرد که اول با اروس خان بود و ثانی

équité
salut

با توقتمش خان و لیکن هندوستان را بیک لشکرکشیدن مسخر نمود و در آسیای غربی سه یورش کرد یورش
اول سه سال طول کشید یورش ثانی پنجسال امتداد یافت و یورش ثالث که دولت سلطان ایلدرم بایزید
نیز در آن یورش انقراض یافت هفت سال تمام طول کشید و ما در اینجا از آن جنگها بخصوص حکایت نمیکنیم
مگر جنگ ایلدرم بایزید را که مقصود اصلی ماست مفصلا بیان مینمائیم و همچنین در یورش هفت ساله اگر که منجر
بجنگ سلطان ایلدرم بایزید میشود قدری رعایت تفصیل را منظور مینمائیم اوقاتیکه هفت مرتبه بجانب جته یورش کرد
و پنج مرتبه بر سر حسین صوفی پادشاه خوارزم لشکر کشید میان آمدن ایلچیان و اتفاق افتادن مصالحت و هم بواسطه خویشی
کردن و وصلت حسین تمار که واقع میشد چنانچه بعد از مصالحه یورش اول خوارزم امیر تیمور خانزاده دختر
حسین صوفی را از برای اکبر اولاد خود امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود حسین صوفی از بابت اطاعت
امر امیر طوئی ملوکانه ترتیب داد و جمیع امرا و اعیان دران طوی حاضر بودند ایلچیان امیر تیمور تحف و هدایای
خانزاده خانم را که مشتمل بود بر یک تخت طلا و تاجهای قیمتی و دست بندها و گوشوارها و کمرهای گران بهای
بی نظیر و جبه های مملو از جواهرات ثمین و مروارید های غلطان و خیمه و خرگاه و فرشهای ملوکانه بنظر عروس رسانیدند
امیران لشکر و بزرگان کشور زرهای گران بها را بر سرش نثار کردند بواسطه دود مجمرهای عود از بوی مشک و عطر
و عبیر استشمام میشد از هر شهر و قصبه که در وقت بردن عروس عبور و مرور اتفاق می افتاد مشایخ و قضات
ائمه و علما باستقبال میشتافتند اهالی ولایت پیشکشهای لایق و هدایای شایسته عرضه میکردند بدین تفصیل
تا سمرقند رفتند و روز ورود سمرقند آنچه لازمه عزت و احترام بود از جانب امرا و اعیان مملکت
بعمل آمد از برای حجله زفاف که در سنه ١٣٧٣ عیسوی مطابق سنه ٧٧٥ هجری اتفاق افتاد خیمه بر پا کردند که قبه ان
آسمانی بود بجای ستاره های آن لآلی قیمتی کار کرده بودند و پرده های آن تمام طلا دوز بود و خیمه های چند که مملو از
البسه و اقمشه نفیسه بود و بندها امرا و سرکردگان و کسانیکه از خوارزم با عروس آمده بودند قسمت شد جشن عروسی زرین
بدین جلال و شکوه در عهد هیچیک از سلاطین و خلفا اتفاق نیفتاده بود سال بعد را که سنه هزار و سیصد و هفتاد و چهار

عیسوی

عیسوی مطابق سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری باشد امیر تیمور دلشاد آغا دختر سلطان جته را که در یورش
دویم اسیر گرفته بود برای خود عروسی کرد لیکن بطوریکه در عروسی امیرزاده جهانگیر خانزاده اوضاع چیده بود
در عروسی خود نچید بغیر از زنهائیکه سابقا ذکر شد امیر تیمور دختر امیر موسی تومان آغا را نیز بحباله ازدواج
در آورد و بجهة خاطر او در سنه هزار و سیصد و هفتاد و هفت عیسوی دوازده باغ سمرقند را مخلوط بهم کرده و باغی ساخت
و اسم آن را باغ بهشت گذاشت علایق خویشی نتوانست سلطان جته و شاه خوارزم را از جنگ امیر تیمور
نجات دهد چون شاه خوارزم بخلاف آئین مروت ایلچیان امیر تیمور را حبس کرد باعث بر انگیختن خشم
امیر تیمور گردید که مدت سه ماه پای تخت او را محاصره نمود و شخصا او را طلب کرد که تا یکی جنگ دو بدو نمایند
شاه خوارزم جرأت نکرد که بمیدان امیر تیمور در آید با جمله این وقایع در سنه هزار و سیصد و هفتاد و نه عیسوی که مطابق
سنه هفتصد و هشتاد و یک هجری باشد اتفاق افتاد و چون سه ماه از ایام محاصره گذشت امیر تیمور حکم کرد
که قلعه را بیورش بگرفتند و پس از غارت و تاراج شهر علما و مشایخ و ارباب صنایع را جمع کرده بشهر کش و سبز
که وطن امیر تیمور بود و شهر سبز نیز عبارت از همان شهر کش است و در همان اوقات کش را دار العلم و قبة العلم
و پای تخت ثانی قرار دادند و امیر تیمور عمارتی عالی در آنجا بنا نهاد و آق سرای نامید و مقبره و حجره خود را
آغا بیگی که به پسر امیر موسی داده بود بساخت و از مردن امیرزاده جهانگیر پسر بزرگ و ترکان خاتون
خواهر بزرگ خود زیاد غمگین و ملول شد و چندی از این بابت بامورات ملکی و دولتی نپرداخت و چون میدانست
که چاره ندارد دست در دامن صبر و شکیبائی زده بر طرز نخستین رفت و برسیدگی امور ملک و دولت
پرداخت القصه پس از تسخیر خوارزم و نقل کردن اهالی آن بشهر کش امیر تیمور بخیال جهانگیری و کشورگشائی
افتاد و مدام شعری میخواند که مضمونش این بود که بجهان که در آسمان نیست مگر یک خدای میباید در زمین هم
بر یک پادشاه نباشد اگرچه کل زمین در جنب بلندی همت و علو یک پادشاه بزرگ مقدار قابلی نیست
چون مملکت توران را تسخیر داشت بفکر تصرف ایران افتاده بود و آن وقت دولتهای شرقی ایران که خراسان

باشد فیمابین دو حکمران منقسم شده بود در جانب جنوب که هرات باشد غیاث الدین پیرعلی کرت از سلسله
غوریه کرت حکومت میکرد در سمت شمال که سبزوار باشد خواجه علی موید از سلسله سربداریه حکمرانی داشت
خواجه علی موید بپادشاه جهانگیر تاتار اطاعت کرد و یرلیغ حکومت خود را گرفت و در یورشها در رکاب امیر تیمور
حاضر بود ولیکن حاکم هرات سرکشی کرده قوتهای خود را در شهر هرات جمع نمود و دم از استقلال
و خودسری زد امیر تیمور بعزم گوشمال او بصوب هرات عازم شد چون باندخود رسید درویشی نزد وی
سینه گوسفندی پیش او انداخت امیر تیمور این حرکت را بفال خوب گرفت چرا که خراسان را
بمنزله سینه ایران می‌پنداشتند و باین جهة او قطع کرد که در این یورش خراسان را مسخر خواهد نمود باری
چون بفوشنج رسید قلعه را محاصره نمود و بقهر و غلبه بگرفت اهل قلعه را با کل خزاین و دولتهای ملوک غور
و کرت تسلیم کردند بدین وسیله شهر از قتل و غارت و خرابی نجات یافت لیکن درهای آهنین دروازه
که از جمله کارهای نفیس بود کنده شده به کش فرستاده شد تسخیر مملکت خراسان بغایت معطلیهای زیاد در محاصره
قلعها که بعد از جنگهای سخت گرفته شدند رو داد و مشهورترین آن شهرها یکی شبرغان است و یکی خبوشان
و یکی قلعه قهقهه است که فیمابین کلات و بلخ واقعست وجه تسمیه این قلعه این است که از بس سخت و محکم است
هر کس که خیال تسخیر آن کند به قاه قاه خنده میزند شهرهای بزرگ نیشابور و سبزوار و طوس بدون جنگ
تسلیم شدند طوس را مشهد نیز میگویند علتش آنکه مقابر جمعی از مردمان بزرگ اسلام در آن زمین است
از جمله قبر حضرت رضاست که هشتمین امام است از دوازده امام که خلفای بلافصل پیغمبر و جانشینان
حضرت خیر البشرند و همچنین قبر هارون الرشید عباسی و ابومسلم مروزی که خونخوارترین شجاعان روزگار
بودند و بقوت بازوی او تاج و تخت خلافت از بنی امیه بر بنی عباس منتقل شد در آن مکان است
و در آنخاک مدفون است اعظم وزرای روزگار و افضل مهندسین و اشعر شعرای ایران خواجه نظام الملک
وزیر سلطان ملکشاه سلجوقی که بکارد فدائیان بمروت شهید شد نیز در همانجا مدفونند و خواجه نصیر الدین

طوسی که واضع رصدخانه مراغه است و کتب نجوم و هندسه او در همه جا معروف و مشهور است و فردوسی
که یکی از شعرای بزرگ عجم و مصنف کتاب شاهنامه است امیر تیمور چون وارد طوس شد بهیچیک از آن
مقبرها اعتنائی نکرد مگر بمقبره ابومسلم که بخط مستقیم انجا رفت و از روح آن پهلوان که هزار هزار مردم شمشیر
زن را چه در جنگها بقتل رسانیده بود و چه بدست میران غضب کشته بود استمداد همت نمود
از ان به بعد چنان مینمود که گویا روح ابومسلم همیشه پیش او میرود زیرا که در تنبیه و تادیب مردم هیچ
رحم و مروت بکار نمی برد چنانچه در تنبیه اهل سبزوار بجهة شورشی که کرده بودند دو هزار نفر را
زنده لای دیوار گذاشت و برجها و دیوارها از جسد آن بیچارگان بلند کرد امیر تیمور پس از تسخیر خراسان
و سیستان و زابلستان و افغانستان تا بدامنه سلیمان کوه از برای اولین بار بود که مصمم یورش
سایر ممالک ایران شد و این یورش در سنه هزار و سیصد و هشتاد و سه عیسوی که مطابق سنه هفتصد و هشتاد
و پنج هجری بود دو سال طول کشید ممالک ایران انوقت بجز خراسان که در میان ملوک کرت
و سربداریه تقسیم شده بود سلسله‌های دیگر نیز سایر ممالک را بایکدیگر تقسیم کرده بودند چنانچه عراق
عجم و فارس و کرمان را آل مظفر داشتند و عراق عرب و آذربایجان در دست ملوک
ایلکانیه بود شاه شجاع که ممدوح خواجه حافظ است ایلچی با تحف و هدایای لایق بخدمت امیر تیمور فرستاد
در جواب حرفهای صلح آمیز گفت و دختر شاه شجاع را بجهة امیرزاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر
خواستگاری نمود و خواهش بعمل آمد لیکن سلطان احمد ابن شیخ اویس ایلکانی مثل شاه شجاع
نکرد و اظهار اطاعت ننمود اول دار الحکومه خود را که انوقت سلطانیه بود استحکام داد و بعد از آنجا
به تبریز گریخت و از تبریز به بغداد رفت بلاد شمالی ایران را که عبارت از مازندران و ری
و رستمدار باشند مسخر کرد و بعد سلطانیه و تبریز و نخجوان را گرفت و در جلفا از ارس عبور کرد آنوقت
این نهر عظیم در آنجا یک پل بسیار معظمی از سنگ داشت که هر یک از قطعهای آن پنجاه و شصت ذرع

بودند قارس که امروز یکی از قلاع محکمهٔ سرحد عثمانیه است بمحض استماع آواز کورکه و صدای سورن
تاتاریه تسلیم شد گرجستان با تفلیس پای تخت خویش باطاعت در آمد و در آخر یورش یک شکارجرگه بقانون
تاتار کرده شد و جانوران بسیار از سباع ضاره وغیره شکار شدند و در قراباغ که بجهة قشلاق قشون
معین شده بود حکمران گرجستان بخدمت امیر تیمور رسید و بسبب قبول دین اسلام در حکومت خود
برقرار ماند و از جملهٔ اشیاء نفیسه که پیشکش کرد یک زره بود که داود پادشاه بدست خود ساخته بود
و قرآن مجید اختراع این اسلحه را بدو منسوب داشته است و از جملهٔ اشخاصیکه در گذراندن پیشکش
بسیار مقبول و مطبوع امیر تیمور اتفاق افتاد شاه شیروان بود که جمیع هدایا را به عدد نه تربیب داده بود
به علت اینکه اتراک این عدد را میمون می‌شمارند بغیر از غلام که هشت نفر حاضر کرده بود لیکن در روقت
در وقت حاضر کردن هدایای شیروانشاه خود را داخل غلامان کرد که عدد نه نفر غلام درست بشود امیر تیمور را
این حرکت شیروانشاه بسیار پسند افتاد و به قول شرف الدین این جوانمردی باعث گردید بر اینکه
آن غلام خداوند شیروان ماند القصه شیروانشاه در آنوقت از امیر تیمور کدورت و ملالی نداشت بلکه
حکمرانان گیلان که تا آنوقت بواسطه جنگلها و باطلاقهای مملکت خود سر در جنبر اطاعت هیچ سلطان در نیاورده بودند
شرفیاب خدمت شده خاک راه او بوسه دادند و در همان اوان لشکر به بلاد ارمنیه و جزیره
مامور کرد تا حکمرانان انحدود را زیر اطاعت در آورند در دیار بکر و جزیره آنوقت تراکمه قراقویونلو
حکمران بودند و در ارمنیه و ارزنجان طهرتن حکومت میراند تراکمه دم از مخالفت زدند و بانواسطه
ولایت موش غارت شد و اخلاط و عادلجواز گرفته شدند و همچنین قلعهٔ وان که در استحکام نظیر نداشت
و هیچ سلطان آنجا را بزور نگرفته بود و بعد از بیست روز محاصره به غلبه و یورش گرفته شد بنای این قلعه را
به شداد ابن عاد منسوب میدارند امیر تیمور پس از گرفتن آنجا ده هزار نفر را مامور کرد که آن قلعه را خراب
نمایند و آن جمعیت بسیار هر چند کوشش کردند نتوانستند از عهدهٔ تخریب آن برآیند بالاخره بدین واسطه

دست ازان

دست ازان عمل بی‌حاصل باز کشیدند بالجمله امیر تیمور حکم کرد که محافظین قلعه را دست از پشت بسته
از بالای قلعه بزیر انداختند اهالی قلعهٔ وان منزجر گردیده طهرتن ایلچیان با پیشکشهای شایسته فرستاده دم
از اطاعت و انقیاد زد و امیر تیمور یرلیغ حکومت ارزنجان را از برای او فرستاده و بحال سابق بازگذاشت
شاه شجاع پادشاه فارس و کرمان در آن اوقات بمرض مرگ مبتلا بود و در حالت مرض کاغذی
بامیر تیمور نوشته اولاد و خانواده خود را بدو سپرد لیکن زین العابدین پسر شاه شجاع اطاعت امیر تیمور را
رد کرده دم از مخالفت زد و بدعوت امیر تیمور که باردوی خود او را احضار کرده بود نرفت و عصیان
ورزید افواج نصرت آثار امیر تاتار روی بممالک جنوبی ایران در حرکت آمدند و عراق عجم را
مسخر داشتند شهر اصفهان بدون کشیدن تیر تفویض کماشتگان امیر تیمور گردید لیکن آهنگری
مسمی بعلی کچپا یه تقلید گاوه آهنگر خواست دست و پائی بکند و اصفهان را از دست تاتارها خلاص دهد
شب بگرد محلات برآمد و به آواز طبل و طنبور گروهی از اوباش شغب طلب بر سر او جمع شدند
و سه هزار نفر سپاه تاتار را که در شهر بودند از دم تیغ بگذرانیدند علی الصباح امیر تیمور حکم کرد شهر را
بیورش و غلبه بگرفتند و فرمان داد تا ارباب عمایم و مشایخ و فضلا را معاف داشته از دیگر
اهل اصفهان هر تاتاری چندین سربها ورند اشخاصیکه نمیخواستند خود مرتکب این فعل گردند
شبوند بنای خریداری سرگذاشتند و در اول هر سری به بیست دینار کپکی خرید و فروش میشد
و در آخر انقدر زیاد شد که به نیم کپک رسید و چون دست از قتل برداشتند و روس
مقتولین را شمار در آوردند هفتاد هزار کله شمرده شد و در بسیار جاها از آن کلها منارها و برجها برپا
کردند در وقت یورش و تسخیر شهر با وجود اینکه خواجه امام الدین واعظ چهل سال بود که وفات
کرده بود امیر تیمور محض رعایت فضیلت مشارالیه قدغن کرد تا بدر خانهٔ او تحفظ بگذارند و کسان او را
از آن بلای عمومی محفوظ بدارند پس از وقوع این واقعهٔ عظمی و حادثهٔ کبری که اخبار آن در اقطار عالم

شمشیر و قلندران

انتشار یافت شیراز و شیرازیان بسهولت تسلیم شدند و امیر تیمور در عمارت تخت قراچه که بو
بتخت قاچار اشتهار دارد نزول اجلال فرمود و بزرگان و حکام و شاهزادگان آل مظفر
و حکمرانان کرمان و یزد و اتابکان لرستان و سلاطین لارستان که خود را از اولاد گرگین میلاد میدانستند
و آن پهلوان در شاهنامه بسی مذکور است همه در پیشگاه امیر تیمور پیشانی مفاخرت بر خاک مذلت
سودند در حالتیکه خطبهٔ سلطنت و جهانداری باسم امیر صاحبقران خوانده میشد این وقایع در پنجم
و سامبر ماه عیسوی سنه هزار و سیصد و هشتاد و هفت عیسوی مطابق سنه هفتصد و هشتاد و نه
هجری وقوع یافت منشیان فصیح اللسان سریع البنان فتحنامها نوشته با ایلچیان مخصوص بسمرقند
و خوارزم و خراسان و سایر ممالک محروسه فرستاده شدند که خطبا در رؤس منابر خوانده و خلایق را
ازان فتوحات عظیمه اطلاع بدهند و صیت جهانگیری او در همه جا انتشار پیدا کند در هنگام این اشتعال
و وقوع این واقعه ها در ایران خوارزمیان یاغی شدند و حکمران ایشان از برای التهاب نایرهٔ رزم
خود را بتوغتمش خان خان دشت قپچاق بست و بدو پیوست چون این خبر مسموع امیر تاتار شد
پنجمین نوبت که آخرین بار بود با لشکر جلادت آثار خنگ عزم را بخیال رزم و تسخیر ممالک خوارزم
در جولان آورده آن مملکت را مجدداً بحیطهٔ تسخیر در آورد اهالی و ساکنین آنجا را بسمرقند فرستاد بروج و باره
و عمارات و ابنیهٔ آنرا با خاک برابر ساخت و فرمود در شهر و میدانها و اسواق و کوچهای
آن تخم زده و زراعت کاشتند پس ازان بسمرقند مراجعت نمود و بنای عروسی امیرزادگان
عظام میرزا پیرمحمد و میرزا میرانشاه و امیرزاده شاهرخ را گذاشت پس از انجام جشن و اتمام
طوی مصمم جنگ توغتمش خان سلطان تاتارستان کبیر شد که دوازده سال قبل پناه بامیر تیمور
آورده و امیر تیمور بحمایت او لشکر بر اروس خان کشیده و او را مغلوب و مقهور ساخت و توغتمش خان را
در تخت سلطنت تاتارستان و دشت قپچاق مستقر و مستقل گردانید و بر ایل و الوس جوجی حکمران

و فرمانروا

و فرمان روا ساخت توغتمش خان و اروس خان هر دو از اولاد جوجی خان ابن چنگیز خان بودند
و چنگیز خان در ایام حیات خود ممالک مسخره را در میان اولاد خود تقسیم کرده بود چنانچه جوجی را
در تاتارستان بزرگ و جغتای را در ترکستان و خوارزم و ماوراءالنهر پادشاه کرده و اوکتای قاآن
را در چین خان بزرگ قرار داده بود و امیر تیمور پس از آنکه مملکت جغتای را بحیطهٔ تسخیر در آورد سیورغتمش
خان را که از اولاد جغتای بود و بعد از فتح بلخ خان کرد و پس از او پسرش محمد را بجای او گذاشت
همان اسم خانی را بانها داده بود و بهیچوجه اختیار و تسلط نداشتند اگرچه مملکت جوجی را از برای
توغتمش خان مسخر نمود و اروس خان را از میان برداشت لیکن توغتمش خان را بر تخت سلطنت
نشاند و اعتبار و اقتدار سلطنت را از برای او برقرار گذاشت فقط در ظاهر چنان مینمود که توغتمش
خان تابع امیر تیمور است توغتمش خواست که این اسم را هم از سر خود بردارد بنای مخالفت امیر تیمور را
گذارد امیر تیمور بمحض اطلاع ازین امر گماشتگان باطراف ممالک فرستاده قشون جمع آوری را
طلب داشت و در قوریلتای آنسال باین خیال افتاد که دولت امرا و سرداران را اگر کنند و بر عدهٔ خود بیفزاید
لهذا مقرر داشت که هر یک از امرا جمعیت افواج خود را زیادتر کرده مخارج آنها را اگرچه خود
متحمل شوند و این قرار در سنه هزار و سیصد و هشتاد و نه عیسوی مطابق سنه هفتصد و نود
و نه هجری داده شده زمستان سال پیش از قوریلتای را امیر تیمور بتقلید اوکتای قاآن و جغتای پسران
آن چنگیز در بحیرهای اطراف بخارا بشکار قاز مشغول بوده و قاآن و جغتای یک زمستان را
از اول تا آخر باین امر مشغول شده بودند بطوریکه در هر هفته پنجاه بار شتری قاز از بخارا بسمرقند
میفرستادند و بقشون قسمت میکردند و در همان اوقات عیش اسم گذاری دختر یکدانهٔ خود سلطان
بخت و نوه های خود میرزا ابوبکر بن میرزا میرانشاه و میرزا عمر بن میرزا جهانگیر را برپا نمود به انجام
عیش در نوزدهم ماه ژانوی سنه هزار و سیصد و نود عیسوی مطابق سنه هفتصد و نود و نه هجری

جلبان آغا

اردوی خود را از تاشکنت حرکت داد و حرم را روانه سمرقند نمود مگر زن محبوبه خود چلپان آغا دختر حاجی بیک جته را
که در مصاحبت خود نگاه داشت و چون بموضع قراسمان رسیدند از شدت برف لابد شده
اتراق کردند و در انجا ایلچیان توغتمش خان آمدند و قطعه عدد تمار ایشان را اجازت دویدن بحضور امیر تیمور
آوردند پس از آنکه پیشانی بر خاک نهادند از جانب توغتمش خان معاذیر چند بیان کرده یک دست شنقار
با نه راس اسب تیز تک با ورقعات برسم پیشکش از حضور گذرانیدند امیر تیمور شنقار را بدست گرفته از
نیکیهائی که در حق توغتمش خان بجا آورده شمردن گرفت و خلافها و بی حقوقیهای او را بیان نمود و حق
و فرمود که مصمم تنبیه و گوشمال توغتمش خان است پس از آن در وقت معین روی براه آورد و از نیازی و قرابه
وصبران گذشته بکوه الغ طاق و کوچک طاق و بر مرتفع ترین قله آن کوه بهار آمده نظر در انحای فراخ صحرا
که تحدید حدود آن از قوه مهندسین ماهر خارج است افکند و فرمان داد تا سنگ بسیار جمع کرده برجی
در انجا ساختند و تاریخ وصول امیر تیمور را بدان مکان در سنگها محکوک نمودند و در انحا که مشتمل است
بر چشمه‌های خوشگوار و اشجار بسیار و چمنها و مراتع بسیار فرمان شکار جرگه داد و بواسطه اینکه از بابت
قلت آذوقه از برای سپاهیان حاصل گردید بعلیقه قشون از کوه بهامون درآمد امیر تیمور بنای سان دیدن
گذاشت و عمامه که با قوتهای رنگین در اطراف آن گرد آورده بودند بر سر نهاده گرزی گاو سر که سلاطین قدیم ایران
به تقلید فریدون بدست میگرفتند در دست و بملاحظه قشون پرداخت و تومانات را یکان یکان بنظر
دقت ملاحظه نمود و در هر جا که امرا اسب کشیده زانو زدند و قانون تا خاک راه را بوسیده
زبان بدعا و ثنا گشودند چون تدارک و نظم و ترتیب قشون بر وفق دلخواه امیر تیمور بود لهذا
کل شاهزادگان و سرداران و امرا تومانات و هزاره و صده را مورد نوازش و تحسین کرد
و سرداری سپاه پیش جنگ را که مغولان منغلای میگویند بعهده امیرزاده محمد سلطان تفویض نمود
و او را به صبوری و چستی و چالاکی در اعمال حربیت تکلیف نمود و در بلات و برخورد قشونهای جنگی

طرفین خونریزی شدیدی و قتال فاحشی شد بطوری که چهار نفر از سرداران رشید که صاحب توق و نشان
خواجه و ارلات و آیدکو تیمور باشند در آن جنگ کشته شدند و سایرین چون خدمات نمایان کرده
بودند مورد الطاف و احسان بی پایان گردیدند و بلقب و پایه ترخانی رسیدند و در هر وقت
و ساعت میتوانستند داخل مجلس امیر تیمور بشوند بدون اینکه احدی در مقام ممانعت ایشان برآید
مهر بزرگ دولتی را با مهر کوچک که مهر پروانه معروفست به پسر وزیر که در آن جنگ از چنگ مرگ نجات یافته
بود مخصوص داشت پس از آنکه شش روز گرفتار برف و باران شدند اندو لشکر معظم بعزم رزم
و پیکار صف آرائی نمودند و در آن روز که پنجم ژولیت ماه سنه هزار و سیصد و نود عیسوی مطابق
سنه هفتصد و نود و سه هجری بود امیر تیمور قانون ترتیب قدیم مرکز و جانب راست و چپ را که باصطلاح
مغول قول و برانغار و جوانغار معروفست برهم زده و کل سپاه را بهفت قشون قسمت نمود
در قشون توغتمش سران و فرمان دهان سپاه تمام از اولاد چنگیز خان بودند که ایشان را اغول بلقب
میآرند همچنانکه در ایران شاهزادگان را میرزا مخاطب میسازند با جمله جنگ و شور از همه طرف بلند گردید
بحدیکه بر غرش کوس و نعره کور فائق آمد در آن حین که ابتدای جنگ بود رسید بر که سرا برهنه کرد
و زانوی ضراعت بر زمین نهاده از بارگاه صمدیت استدعای غالب آمدن امیر تیمور و مغلوبیت دشمنان او را
کرد و چون صفای باطن داشت که تیر دعای او بهدف اجابت مقرون گشته است مشتی ریگ برداشته
بجانب دشمنان انداخت و روی را با امیر تیمور کرده گفت حال عزم رزم کن که مطلوب تو معمول خواهد
شد و مظفر و منصور خواهی گشت از شدت حمله دلیران و حدت ضرب دلاوران تیموری لشکر
توغتمش خان از هم فرو ریخت و توغتمش خان را طاقت قرار نمانده روی بفرار نهاد امیر تیمور نفری را
از ده نفر انتخاب کرده بتعاقب هزیمتیان مأمور فرمود و خود با بقیه سپاه از عقب روان گشته
در کنار رود آتل در صحرای دلگشای اروپ اردو انداخت عظمت و شکوه آن اردو بحدی بود که تصور

آن ممکن نیست و تا آن زمان نظیر آن دیده نشده بود در و دیوار و کف قصرش سیم و سنگ آهک بود پرده‌های
زرتار آویخته بودند غنایمی که از سوریه و حلب و بغداد آنجا جمع آمده بود و مشتمل بود بر کلیتا و رشته‌ها و اسرای ماهرو از پسر
و دختر از حیز قیاس و تخمین بیرون بود مقبول‌ترین دخترها را از برای خاصه خدمت امیر تیمور منتخب کردند باقی را
بر امرا و سپاهی قسمت نمودند و نیز پانزده هزار پسر آن ماهرو مخصوص خدمت امیر تیمور معین شد پس از آن طوی
سنگینی داد که انواع اطعمه و اشربه در ظروف طلا و اوانی جواهرنشان حاضر کرده بودند جشنی بدان شکوه و نمود
در تواریخ توران نشان نداده بودند ساقیان دلربا که غلامان و کنیزان ماه‌وش دشت قبچاق بودند جامهای
سیمین و زرین شراب به اهل مجلس میدادند شعرا اشعار فصیح در فتح قبچاق و ممالک تحت حکم تاتارستان بزرگ که در کنار
رود آمل بود ذکر میکردند و ارباب موسیقی آن اشعار را به نواهای غم‌زدای شوق‌افزای طوی و عشاق بترنم میزدند
زمستان سال دیگر را نیز در سمرقند به عیش و نوش گذرانیدند و در بهار سنه هزار و سیصد و نود و یک عیسوی
مطابق هفتصد و نود و چهار هجری عزیمت یورش ایران کردند و آن یورش پنجساله گفتند به غیر از برقهای
متعارفی که از دم اسب داشتند علم اژدها پیکر نیز این دفعه ترتیب دادند و اول جانب مازندران در حرکت آمدند
و شهرهای آمل و ساری و ماهانه سر را پس از محاصره شدید و قتال فاحش فتح کردند و طایفه ملاحده را که بعد از
قتل هلاکو خان در آن نواحی جمع بودند حکم به قتل عام داد و چون بسیاری از سپاهیان و چند نفر از سرداران
و سردارزادگان امیر تیمور را به ضرب کارد فدائیان کشته بودند قشون تاتار چنان در قتل اهل آن صحرا اصرار
کردند که تخیله از تصور آن عاجز دارد و در هیچ تاریخی قتلی بدین افراط به نظر نیامده است بالجمله تیمور از بلاد شمالی ایران
رو به ممالک جنوبی نهاد و با سپاه کینه‌خواه عزیمت لرستان و خوزستان و فارس کرد و پس از
تسخیر آن دو مملکت از تنگه‌های جبال عبور کرده به فارس درآمد و اول قلعه سفید را که در حصانت و محکمی
معروف آفاق است فتح نمود و از آنجا به طرف شیراز در حرکت آمد و شاه منصور که حکومت را از چنگ
سایر شاهزادگان آل مظفر بیرون کرده بود به عزم رزم امیر تیمور استقبال کرد اگرچه دلیرانه جنگ کردند لیکن

در آخر باز سپاه تاتار غالب آمدند و امیرزاده شاهرخ که در آن ایام هفده سال داشت اسب انداخت و سر شاه منصور را
از بدن جدا کرده به خدمت امیر تیمور آورده به زیر دست و پای اسب او انداخت و زبان به دعا و ثنا گشود
امیر تیمور پس از آن فتح نامدار اولاد خود را در آغوش مهربانی کشیده و امرا را نوازش فرموده و امرای آل مظفر که
به مرتبه در حضور او به خاک افتادند هر یک علیحده زانو زده کاسه داشتند از آن رو به شیراز نهاده داخل شهر شدند
و خزاین و دفاین شاه منصور را ضبط نموده به امرا و لشکری قسمت نمودند شیرازیان مبالغ خطیر پیشکش دادند تا از جان
امان یافتند کل علما و اهل صنعت فارس را از کنار رکناباد و ساحل جیحون روان داشتند و شاهزادگان آل مظفر را
تمام بکشتند الا دو نفر را که از حلیه بصر عاری بودند به سمرقند فرستادند پس از آن امیر تیمور سلطنت ایران را که
قبلای قاآن به برادر خود هلاکو خان تفویض نموده بود به پسر خود امیرزاده میرانشاه تفویض داشت و برلیغ حکومت
مشارالیه را نوشته بمهر امیر تیمور که به قانون مغول به رنگ سرخ می‌آلودند رسانیدند پس از آن از جانب کردستان
لشکر را به حرکت درآوردند و عازم بغداد شد که در آن اوقات پایتخت سلطان احمد جلایر بود که از نسل سلطان
ایلکانی است و در عراق بلاد که در حوالی اربیل واقع است و اسکندر رومی کار تسخیر ایران را در آنجا انجام داد نورالدین
عبدالرحمن اسفراینی که فاضل معروف و ادیب مشهوری است از جانب سلطان احمد به رسالت به خدمت امیر تیمور آمد
تحف و پیشکشات بسیار از اسبان عربی با زین زرین و یراق اسلحه آن سامان حتی از جانوران درنده و چرنده
مثل گاو کوهی و پلنگ و غیرهم نیز از نظر تیمور گذرانیدند و چون رسول عالم مشهوری بود امیر تیمور درباره او
رعایت شخصی بسیار و زیاده از حد احترام نگاه داشت و از اینکه جز اظهار دوستی و یکجهتی بار از چیز دیگر امور بر
تمنا نیست قبول نماید که سلطان احمد سکه و خطبه را هم به اسم امیر تیمور کند با نیو اسطه امیر تیمور در جواب ایلچی سخنان مبهم
گفته رخصت انصراف داد و خود فوراً از عقب او روانه گردید سلطان احمد این قدر فرصت شد که جسرهای
شط را بریده کشتیها را غرق کند بلکه هنوز درست از این امر فراغت حاصل کرده بود که قشونهای امیر تیمور در برابر
دیوارهای بغداد حاضر گردیدند و شهر را بدون زحمت به تصرف درآوردند سپاه تاتار از شط بشنا عبور کرده

امیر تیمور رودر کشتی سلطان احمد که شمس نام داشت نشسته از آب گذشت و سلطان احمد را تعاقب کرده و در صحرای کربلا
باو رسیده با وجود اینکه زیاده بر چهل نفر امرا کسان دیگر نتوانسته بودند همراهی کنند و سلطان جمعیت بسیاری
بود معهذا در آن صحرا سه مرتبه با سواران سلطان احمد جنگ کردند و سلطان احمد اگرچه با جمعیت بسیار از دست
امیران تاتار جانی بدر برد لیکن با چار بنده زنان و فرزندان خود را اسیر آنها گذاشت فضلا و ارباب حرف
و صنایع بغداد شامل اهل خوارزم و فارس بسمرقند فرستاده شدند از جمله ایشان خواجه عبدالقادر بود که در فن
موسیقی یگانه دهر و فرید عصر بود با جمله پس فتحنامها باطراف ممالک فرستاده دو ماه در بغداد توقف نمود و شیخ ساوه را
برسالت نزد سلطان برقوق حکمران مصر و شام فرستاده و او را بدوستی و وداد تکلیف نمود قلاع بلاد جزیره را بتهور
بغداد و سپاه لشکر تاتار نشد مگر بعد از دفاع شدید و قتال مفرط بعضی دیگر از قلعهای محکم نیز بدادن تعارف و قبول کردن
باج لشکر امیر تیمور را از سر خود دور کردند و اهالی قلعه نیز بیرون نیامدند و بغدر متعذر شدند امیر تیمور نیز عذر ایشان را از باب
مصلحت وقت پذیرفت از آنجمله یکی تکریت بود که استحکام حصارش بحدی است که بهیچ آلات حرب و اسباب قلعه گیری
رخنه بر دیوار وارد نمیتوان آورد و یکی رها بود که از بناهای نمرود بود و جای آتشی که حضرت ابراهیم نبی را در آن انداختند
آنجاست و یکی حصن کیف بود که جز یک راه از طرف دیگر ممکن نبود در آن قلعه رفت و یکی ماردین است
که در تحت حکم سلطان عیسی بود از سلسله ارتق است که در آنجا حکومت میکرد با جمله حکام این قلاع امیر تیمور را
بولایت خود راه ندادند و او را بدادن پیشکش و قبول باج قانع کردند امیر تیمور از اتفاق این امور وارد اقبال شد
خبر فوت امیرزاده عمر شیخ بهادر بسیار ملول و اندوهگین بود تا مژده تولد میرزا الغ بیک ابن میرزا شاهرخ را
بدو رسانیدند مژده تولد این امیرزاده عالیقدر که نام نامیش در تاریخ النجوم اشتهار کامل دارد باعث سرور قلب
امیر تیمور گردید امیر مشار الیه باز بر سر کار نخستین رفت و قلعه ایدرا که پای تخت دیار بکر است تسخیر کرد و پس از غارت
و تاراج حکم داد تا خراب نمایند بطوریکه اثری باقی نگذارند لیکن از بس حصار را محکم ساخته بودند هر چه
سعی کردند رخنه در آن نتوانستند حاصل کنند ناچار دست از آن کار بی حاصل کشیدند و بهمانقدر که کنگرهای

قلعه را

قلعه را اندکی فراخ تر کرده بودند اکتفا کردند از آنجا بسمت موصل عطف عنان کرده در آنولا بزیارت
مزار یونس و جرجیس علیهم السلام رفته بیست هزار دینار کپکی داد تا مزار آن دو پیغمبر را عمارت نمایند
و بفقرا و ساکنین و مشایخ آنجا صدقات شایان عطا فرمود پس از تسخیر بلاد جزیره و کردستان ارمنیه
و کرجستان مفتوح شد و در ابتدا قلعه النجق را که یورت قرا یوسف قرا قوینلو بود گرفت قرا یوسف بمحض
استماع قرب موکب تیموری به تعجیل از قلعه بیرون آمده فرار کرد و در صحرای اخلاط از جانب حاکم عادلجواز
و طهرتن حکمران ارزنجان فرستادگان از آن دوستان رسیدند و پیشکشها و تعارفات شایسته بحضور گذرانیده
مراتب اخلاص و بندگی فرستندگان خود را بعرض رسانیدند و مورد الطاف شده اذن مراجعت حاصل کردند
طهرتن بواسطه قرب جوار با عثمانیان بسیار مشوش بود که ولایت او نیز جزو ممالک عثمانی شود لهذا از خدا
خواست که خود را با امیر تیمور بسته و در جزو چاکران او محسوب شود پس مراتب را بعرض امیر تیمور
رسانید امیر تیمور حکم کرد تا یرلیغ حکومت طهرتن را نوشتند و بمهر رسانیده با یک تاج مروارید
نشان بدو دادند و در بالای کوه مین گول که بمعنی هزار دریاچه است و رود فرات نیز سرچشمه اش از آن
کوه است جشن تولد میرزا ابراهیم بن میرزا شاهرخ را با فتح کرجستان بر پا نمودند امیر تیمور تاج گرانبها
بر سر نهاده گرز گاو سر در دست و بر بالای تخت نشست خوبرویان حرم بر گرد او جمع شده خوانندگان
از جانب راست و نوازندگان از جانب چپ بنظم و آئین تمام قرار داشتند و نه نفر چاوش که بر
اسبان خود سوار بودند نظم اسباب و اشخاص متعلق به جشن در عهده آنها بود و ساقیان با صراحیهای
بلور در جامهای زرین شراب سرخ شیراز و جوهر طلائی رنگ اسپان را ریخته بحاضرین می پیمودند
بدین جشن و سور بر این عیش و سرور طویهای دیگر جانشین شدند که شاهزادگان خانمهائی که جهت دائی و پرستاری او برگزیده
معین شده بودند دادند با جمله بمدت سه هفته پادشاه و امرا و سرکردگان و سپاهی تمام از برای رفع خستگی
و دفع کسالت لشکر کشی و رزم آزمائی بناز و نوش مشغول شدند پس از آن عزیمت جانب کرجستان

کرده روانه راه شدند و در عرض راه جمعی از بکان رسیده معروض داشتند که گروهی از سپاه توقتمش خان
از باب الابواب و دربند قبقاز در آمده شیروانات را غارت کردند امیر تیمور گفت بهتر آن است که صید بپای خود
در دام افتد تا صیاد لابد نشود که او را تعاقب نماید و قول پیر بواسطه احتیاطی که دارد و هرگز از بازی شکاری باید شد
مندفع نیست لیکن تخم تازه تولید شده همیشه یک سرخی خون در بالهای خود مشاهده کرد و بجانب کوشک میرود و طعمه
او شود چون زمستان را در قراباغ بسر بردند و اول بهار شد عزم یورش دشت قپچاق جزم شد و اول شمس الدین
المالیغ را که مرد فصیح البیان طلیق اللسان بود برسالت نزد توقتمش خان فرستاده نامه مشتمل بر وعده و وعید نوشته
در آن ضمن او را به صلح تکلیف نمود شمس الدین چون بمقصد رسید نامه بداد و بشیرین زبانی و خوش گفتاری
توقتمش را بر آن وا داشت که صلح کند و عذر تقصیرات از امیر تیمور بخواهد و شرط نماید که من بعد پای از اندازه
خود ننهد لیکن شاهزادگان جوجی نژاد و امرای دشت قپچاق بدین مرحله همداستان نشده توقتمش را
از راه صواب بازگردانیده مجبور نمودند که در جواب نامه امیر سخنان درشت نوشت و جز از سنان جانستان
و تیغ بران حرفی در میان نیاورد و همینکه شمس الدین برگشت و آنچه دیده و شنیده بود بخدمت امیر عرض
داشت فرمان صادر شد که سپاه کینه خواه در حرکت آیند و چون نوبت اول از دشت قپچاق جانب
شرقی بحر خزر تاخته شده بود این نوبت حکم شد که از جانب غربی بحر خزر عبور و حرکت کنند در سنه هزار و سیصد و
نود و چهار عیسوی مطابق هزار و هفصد و نود و هفت هجری در کنار رود ترک جنگ بزرگ اتفاق افتاد و سپاه توقتمش
از هم فرو ریخته توقتمش فرار کرد امیر تیمور او را تعاقب نمود تا کنار رود آتل در یچکان توقف نموده در آنجا قوریجاق
اغلان پسر ارس خان را بتخت سلطنت قپچاق نشانده توقتمش خان را عزل کرده و جمعی از سواران ازبک را
مصحوب قوریجاق اغلان گردانیده امر کرد که از رود آتل بگذرند و بضبط ایل و الوس جوجی پردازد و خود
نیز از همان رود گذشته بار و پا در آمده و روسیه صغیر و کبیر را تاخته تا حوالی مسکو در یچ جا توقف کرد و از جانب
جنوب هم لشکر تاتار تا دریای آزف و قوبان غارت کرده از آنجا باز بساحل رود آتل برگشتند و شهر حاجی

ترخان

ترخان و سرای را که پای تخت قپچاق بود تاراج کرده آتش در آنها زدند و همچنین بلغار را که یکی از
شهرهای تاتارستان بود و در کنار رود ترک واقعست خراب نمودند در این اوقات که امیر تیمور خود
در آن حدود مشغول تخریب بلاد و تسخیر ممالک بود امیرزاده محمد سلطان در فارس بر فتح ممالک
سواحل دریای فارس اشتغال داشت و پس از آنکه با همیشه با فتح و نصرت در اقطار عالم حرکت
می‌نمود عزم ماوراء النهر کرد و همینکه بکنار جیحون رسید اهل حرم که باستقبال آمده بودند بخدمت شرف گردیده
هر یک از زنان و عروسان مالی خطیر از زر نقد و جواهر نثار نموده هزار اسب و هزار قاطر با جل و یراق
قیمتی پیشکش کردند امیر تیمور اول بکش رفت و مرقد پدر خود ترغای و پسر خود جهانگیر را فاتحه خوانده
خیرات و صدقات بیشمار بارباب استحقاق رسانید و از غنایم حاصل شده در آن یورش قسمتی بطلاب
و فضلا داده در سال بعد که سنه هزار و سیصد و نود و پنج عیسوی مطابق هفصد و نود و نه هجری بود از آق
سرای کش بعزم باغ شمال سمرقند پای در رکاب نهاد و بعد از وصول بمقصد عمارتی دیگر از مرمر سفید
تبریز که در حقیقت نمونه‌ای است از لطافت و انواع نقاشیها و کاشیکاریها در آن عمارت بکار برده شده و از اول
آن عمارت را باسم نبیره خود بی بی قزی دختر میرزا میرانشاه بنا نهاده بود و چون تا آن زمان
حکومت بلاد خراسان با میرزاده شاهرخ مفوض بود و امیرزاده را شایسته به وجه احسن از عهده حکومت آن مملکت
برآمده بود لهذا در این اوقات پرتو التفات را شامل حال شاهرخ بهادر فرموده سلطنت خراسان و سیستان
و مازندران و فیروزکوه و ری را بطور استقلال بدو تفویض نمود همچنانکه حکمرانی سایر ممالک ایران را
به فرزندان دیگر خود مفوض داشته بود امیر تیمور قواعد چنگیزخان را از یاد و رعایت میکرد و [illegible]
پایه قوت و شوکت و دوام دولت خود را در اتحاد با ملل و ازدیاد نسل و ولد قرار داده بود چنانچه جشنهای
عروسی در تاریخ او همه جا مذکور است چنانچه در همین سال جشن عروسی بی بی قزی و امیرزاده اسکندر را
با زواج خود دلشاد تکل خانم دختر خضر خواجه اوغلان را که خان مغولستان بود بر پا کرد این زن بود

که در سن هفتاد گرفت و باسم او باغ وسیعی در سمرقند بنا نهاد و دلگشا نامید و در همین سال باغ و قصر
تخت قراجار را در سمرقند بنا کرد و چنانچه عمارتی بهمین اسم در شیراز ساخته بود و نیز در کنار رود
سیحون گنبدی در سر مزار شیخ نقش بندیان احمد یسوی بنا داد و آن گنبد هنوز بر پاست و خلایق
بزیارت آنجا میروند بالجمله عروس جوان نتوانست امپراطور تاتار را از تاختن بمیدان
فتح و ظفر مانع آید در همان حین که تدارک جشن عروسی دیده و دیده میشد تهیه یورش هندوستان نیز دیده
شد و در اوایل قرن نهم هجری مطابق نوزدهم سبتامبر سنه هزار و دویست نود و هشت عیسوی
مطابق سنه ۸۰۱ هجری از الحاف قلاف بیرون جسته عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف
داشت و اهالی سلاطین تاتارستان و مغولستان و قبچاق و جته و مولتان و قالموق و ایران
و عربستان و کشمیر کلاه در رکاب نصرت انتساب جناب ابهت مآب روان گردیدند چون بکنار رود
سیحون رسید در جائیکه سلطان جلال الدین خوارزمشاه منکبرنی بواسطه تعاقب سپاه چنگیزی
خود را از آنجا برود انداخته متخلص شده بود و اینجا رخصت انصراف داده فرمود بسپاهیان خود
بگویید که ایشان بچشم خود دیدند از جائیکه چنگیزخان عبور کرده ما گذشتیم و تا اقصی بلاد هندوستان
تاختن خواهیم کرد بالجمله از آنجا قدم بر سر قدم اسکندر رومی نهاد و از هر مکان که او رفته بود عبور میکرد
تا از پنج رودخانه پنجاب گذشت و در ساحل شرقی رود هیفاز که اسکندر رومی از برای علامت
انتهای سیر خود در آنجا قربانگاه ساخته بود درنگ نکرد و علی الاتصال پیشتر رانده ممالک و بلاد که در راه
دهلی پای تخت سلطان محمود تغلق افتاده بودند تسخیر میکرد با وجودیکه هنوز جنگ بزرگی اتفاق نیفتاده بود
و قشون تاتار زیاده از صد هزار اسیر همراه خود داشتند که اغلب آنها گبران و آتش پرستان بودند
و در جنگ دهلی امرا عرض کردند که چون عدد اسرای هند از حد تجاوز کرده است احتمال کلی میرود که در وقت
خود شوانند کاری از پیش ببرند لهذا امیر تیمور حکم داد که هر کس اسرای خود را بکشند و هر کس خلاف حکم نماید

خون او هدر و عیال و اموالش ضبط دیوان میشود در کمتر از یکساعت آن صد هزار اسیر بیچاره
عرضه تیغ تیز شدند از جمله ناصر الدین عمر فاضل که کشتن حیوانات را نیز خلاف انصاف میدانست
لابد گردید که برای حفظ جان پانزده اسیر خود را بدست خود بکشد و در این هنگام منجمان و غیب گویان
که همیشه ملازم اردو بودند بعرض امیر تیمور رسانیدند که از مقارنه کواکب چنان معلوم میشود که از برای سپاه
امارت پناهی شکستی وارد خواهد آمد پس بهتر آنست که عزم تسخیر دهلی فسخ شود و لشکر ظفر قرین از این
مکان پیشتر نرود امیر صافی ضمیر عرض ایشان را نزار کرده فرمود غم و شادمانی سعادت و بدبختی عالم
بسته بقران سعدین نباشند و نه متعلقند با قران نحسین بلکه بمشیت الهی منوطند و در جواب ایشان
خداوندی مربوط پس موافق عزمیکه داریم و عزمی که کرده ایم بقول منجمین و استدلالات فلکی البته
فسخ نخواهیم کرد بلکه از قرآن مجید و کلام الله حمید استخاره میکنیم و الفرمان او عمل مینمائیم بنابراین استخاره
کردند و آیه کریمه که در استخاره آمد دلالت بر فتح و ظفر میکرد و پس از استخاره فورا حکم جنگ داده شد
موافق استدلال کلام الهی لشکر هند و شکسته شد و دهلی مفتوح گشت و بازار قتل و غارت
از نو رواج حاصل کرد گبرانی که بتن پروری و بردباری عادی بودند از شدت نومیدی
چنان دست از جان شیرین شستند که بدست خویش خانه ها را آتش زده دست عیال
و اطفال خود را گرفته و زنده در میان آتش رفتند قلعه میرت که از قلاع حصینه هندوستان
و ترمشیرخان از تسخیر آن عاجز آمده بود بیک حمله مفتوح گردید اهالی آنجا را زنده پوست کندند و قلعه را
که مسخر شده آتش زده و ویران نمودند اطفال و نسوان آنها باسیری بردند غنایم بیشمار از درر گرانبها
و لآلی آبدار و کمربندهای مکلل بالماس و دست بندها و گردن بندهای مرصع بیواقیت رمانی
و لعلهای بدخشانی و اوانی زر و نقره و وجوهات مسکوکه نه بقدری جمع شد که بتوان تخمین تعداد آنها
نمود و اسرا بقدری بودند که هر سربازی یکصد و پنجاه اسیر داشت و هر ادنی نوکری از نوکران

سرباز ان بیست و پنج نفر اسیر داشت بیست زنجیر فیل با فتحنامها بحکام ایران و ارمینیه فرستاد و همچنین از برای
حکامیکه در سرحدات آسیای صغیره بودند فتحنامه با بعضی تحف هندوستان مرسول داشت چندین هزار
ارباب صنایع به شاهزادگان و امرا تقسیم گردید خاصه حجاران و بنایان تا در مسجد بزرگ سمرقند که از برای فتح هندوستان
نذر شده بود بکار واداشته شوند مقدار کثیری از اصنام هندوان در ان مسجد بعوض مصالح مصرف شد مطلب امیر تیمور
از این کثرت و عمال پیروی سلاطین بزرگ سلف بود همچنانکه کالبیس که جمشید باشد بعد از فتح مصر معماران نجار آورده
تخت جمشید را در ایران بنا نمود و سلطان محمود پس از فتح هندوستان بت بزرگ سومنات را که بسیار عظیم الجثه بود
به غزنین حمل و نقل نموده در درگاه مسجد غزنین کار گذاشت تا مسلمانان در هنگام ایاب و ذهاب پای بر آن
بگذارند بالجمله امیر تیمور هندوها را تا بسر چشمه رود گنگ و تنگه کوه گل که گویا سوکهی باشد تعاقب نموده و در انجا
امواج مقدسه آن رود را از خون هندویان که پرستنده ان بودند سرخ رنگ گردانید در ختم فتوحات هندوستان
یک شکار بزرگی از وحوش و طیور که مرکب بودند از شیران و ببران و کرگدنهای و گاوهای کبود و کوهی و طاوسها و [illegible]
وحشی نمود همچنانکه در بدو این یورش همین عمل را بجا آورده بود و پس از فراغت از شکار مراجعت نمود و از حوالی
کشمیر بسمرقند رفت و در انجا از برای علامت تمام کردن ساجدین اصنام مسجد بزرگ عالی سمرقند را عمارت کرد
الحق اینمدت از برای این کار زمان بسیار قلیلی است و همین سال که سنه هزار و سیصد و نود و هشت عیسوی
مطابق سنه هشتصد و یک هجری بود دو نفر از حکمرانان روی زمین فوت کردند یکی قاضی برهان الدین حاکم سیواس بود
و یکی سلطان برقوق سلطان مصر بود مردن این دو حکمران خیال فتوحات دیگر بسر امیر تیمور انداخت
و این یورش سیم ایران بود که هفت سال کشید گذشته از حکایات بعضی اختلافات دیگر در امر حکومت امیرزادگان
حکمرانان آذربایجان و فارس پیدا شده بود که وجود امیر تیمور در ممالک ایران ضرورت بهم رسانیده بود
امیرزاده میرانشاه حکمران آذربایجان بواسطه زمین خوردن از اسب اغتشاش در دماغ حاصل کرده بود
و بشرب خمر اصرار کامل داشت و جز صحبت ندما و مطربین کاری دیگر نپرداخت امرا و وزرا در معرض

بواسطه حجاران و بنایان معماران هند والیوم بناهای امیر تیمور در سمرقند از [illegible] دهلی فتح نموده مسجدی که در سمرقند [illegible]

خطر بودند حتی خانزاده خانم زن امیرزاده از حیات خود نومید بود و همچنین علت بیهوشی مهم دیگر که پدید آمد
گردید باعث شد بر اینکه سلطان احمد جلایر حکمران سابق بغداد که از ترس امیر تیمور دست از بغداد برداشته
از مملکت خود آواره شده بود باز به بغداد مراجعت نمود و در مسند حکومت متمکن شد در فارس امیرزاده پیر محمد
چون خواست امیرزاده رستم برادر خود و بعضی دیگر از امرا را مسموم نماید باره اغتشاش حاصل شده بود وجود
امیر تیمور از برای نظم این امور در آن حدود لازم شده بود بالجمله امیرزادگان مزبور از سخط امیر تیمور بی جستند
و امرای امیر که مأمور نظم امور امیرزادگان شده بودند رشته کارها را بدست خود گرفته ندما و حواشی را
از میان برگرفتند از جمله ندمای میرانشاه یکی محمد کوهستانی شاعر مشهور بود که امرا با سایرین محبوس نمودند
و در فارس اشخاصی را که امیرزاده پیر محمد را به سم دادن تحریک کرده بودند و از میان برداشتند و امورات
انجا و در انتظام دادند امیر تیمور از سمرقند بعزم یورش هفت ساله ایران در حرکت آمد و حکومت بخارا را به امیرزاده
محمد سلطان مفوض داشت و زمام حل و عقد ولایت آنجا را بکف کفایت امیرزاده اسکندر واگذار
فرمود از راه کش بر بلخ و هرات عبور نموده همه جا مزار شیخ عظام را دیدن کرده بارباب استحقاق نذر
و صدقات شایسته مبذول داشت و از روح پر فتوح ایشان استمداد همت نمود و علامات
قبول شدن نذورات را در عرض راه از رسیدن خبر فوت حکام و سلاطین باغی و بدخواه معلوم
نمود تیمور قتلق اغلان که به ضرب شمشیر امیر تیمور بجای توقتمش خان نشسته و از امیر باغی شده حق
نعمتهای او را فراموش کرده بود فوت کرد و خضر خواجه اغلان پادشاه مغولستان تخت سلطنت را
بدیگران گذاشت این اخبار بهجت آثار در عرض راه بگوش امیر تیمور رسید و در خیالات فتوحات
او وسعتی داد مقارن مردن اینها فوت قاضی برهان الدین سیواس و سلطان برقوق مصر اتفاق افتاد
مرگ هر یک ازین ملوک فتح یک مملکت تازه را خاطرنشین امیر تیمور نمود و مشارالیه از تقضیات(?) اتفاقیه
باطناب بسیار شعوف بود علت انکه مید انست جانشینان این ملوک بجهت مخاصمات که در داخله مملکت خود

خواهند خود بخود ضعف بهم خواهند رسانید و از میان برداشتن ایشان صعوبتی نخواهد داشت بنابرین امیرزاده
اسکندر حکمران اندکان با وجودیکه دران اوقات پانزده ساله بود چون لیاقت و خواهش حکومت جهت اشتغال بامارت
تقلید بجد امجد خود فرصت را از دست نداده سپاه ظفر مآب بدان صوب تاختن و فرمود تا خلق کثیر را در آن
آن شهر در زیبائی و دلبری ضرب المثل تمام عالم است هیچ جا درنگ کرده و زمستان آنسال را در کاشغر قشلاق
نمود و نه نفر از دختران انتخاب شده مغولان حشمی را از برای جد خود فرستاده تا شایان آن فتح یورش
جته باشند و نه دختر دیگر از برای امیرزاده محمد سلطان حاکم سمرقند فرستاد امیرزاده شاه الیه بر جلادت امیرزاده
اسکندر رشک برده دختران مرسول را رد کرده قبول نمود مع القصه اوقاتی را که اسکندر در قلب ترکستان مشغول
فتح و ظفر بود امیر تیمور از جانب غربی بحر خزر قشلاق کرده بود که عبارت از جلگاه وسیع صفحای قراباغ باشد
دران اوان در شورای جنگ بامرا و ارکان دولت صلاح در اندیدند که بر سر ملک گرگین حکمران گرجستان
لشکر مامور شود شیخ ابراهیم حکمران شروان و سید احمد شکی در انجا بخدمت امیر تیمور رسیده مراتب
ارادت و بندگی خود را معروض و مشهود رای امارت پناهی نموده مخلع بخلاع افتخار شده اذن مراجعت
بولایت خود حاصل نمودند طهرتن حاکم ارزنجان نیز بشرف حضور شده پیشکش که هر یک نه عدد بود
از حضور گذرانیدند و نه مرتبه پیشانی بندگی بخاک گذارده مورد الطاف بی پایان امیر تیمور شده و ارزنجان
بتیول او مرحمت گردید دوم اسب با سنج که علامت حکمرانی است باو عنایت شد ملک گرگین گرجی که سلطان
احمد جلایر حکمران بغداد را پناه داده بود بسقناقهای خود مغرور شده دم از طغیان و عصیان زد امیر تیمور از برای
شکست اثیاصی و گرفتن سقناقها قسمتی در کوهستان هندوستان بر سر هندوها تاخته بود رفتار نمود بنا بر ان حکم
کرد تا چیزی مثل تخت روان ساخته طنابهای بسیار بلند بستند و سربازان در میان انها نشانیده از بالای کوه
بپائین دره در آویختند و در برابر سقناقها واداشتند تا با گرجیان به تیر و کمان جنگ نموده بر ایشان غالب آمدند
و سقناقها را گرفته هر کرا می یافتند می کشتند و اموال و اثقال را بغنیمت میبردند بعضی جاها چنان اتفاق می افتاد

که سربازان

و سربازان لابد میشدند که بچه تیر از کوههای متعدد مختلف بالا میشدند تا بمجازی یک سقناق میرسیدند و جنگ میکردند جنگ و ظفر
این سقناقات بیش از سقناقات کوهستان هند شد لیکن با وجود این مشکلات و خطرات دمار از گرجیان بر آوردند
چه با تیغ و تیر بکشتند و چه آتش در سقناقات زده گرجیان را با آذوقه و اموال و اثقال بسوختند تسخیر قلاع گرجستان
آسان از گرفتن سقناقات شد تفلیس پای تخت آن مملکت با پانزده قلعه دیگر در اندک زمانی مسخر گردیدند چون
امیر تیمور از گرجستان مراجعت نمود هفت قلعه دیگر را فتح کرده اهالی آنها را گردن زده برج و باره را خراب نمود
اوقاتی را که امیر تیمور در سمت شمال شمشیر بدست مشغول فتح بلاد بود نزدیک شد که مملکت بغداد بواسطه بعضی حیل
و تدابیر اتفاقیه مجدد مسخر سلطان احمد شود تفصیل این حال آنکه سلطان احمد جلایر ایلکانی که از ترس سپاه امیر تیمور
از بغداد فرار کرده بسمت سلطان برقوق مصر پناه برده بود در وقت یورش هندوستان فرصت کرده
از مصر به بغداد آمده و در دار الملک خود متمکن شده استقلال یافت قرا یوسف ترکمان قراقویونلو که از زور بازو
آورده شده بود و بخود دعوت نمود و به پناهی شدن از امیر تیمور ترغیب و تحریص مینمود شروان
بخیال اینکه فی الواقع مملکتی را متصرف شود دعوت سلطان احمد را اجابت نموده پیش او رفت و در خفیه امرا
و محرمان او را بدهش و بخشش خواست و بخود بکشد مبالغ گزاف با امرای سلطان احمد وعده کرد و بدهد
که قدر آنها از ده هزار تومان تا پانصد هزار تومان بود و اسامی امرا با مبلغ معین شده از برای یک
از پی احتیاطی نویسنده شروان بدست سلطان احمد افتاد از جمله آن اشخاص یکی وفاخواتون دایه
سلطان احمد بود سلطان فرستاد فی الفور سر شروان را بریده نزد آوردند و همچنین دو هزار نفر از امرا
گردن زدند وفاخواتون را بالش در دهان گذارده خفه کردند و بدست خود نیز جمع کثیری را از اهل حرم
و صاحب منصبان محرم را گردن زده در شط انداخت پس از آن درهای سرا را بروی خود بسته در خفیه
با شش نفر از صدیقان خود از بغداد فرار کرده نزد قرا یوسف رفت و با او قرار غارت بغداد را داده با
ترکمان عزیمت تاراج بغداد کردند بمحض حرکت ایشان بدین نیت امیر تیمور از گرجستان بقصد

قصاص قتل برهان الدین رو بسیواس نهاد و بعزم انکه انتقام قتل را خواست از اهل شهر کشیده از قتل سلطان
احمد و قرا یوسف از استماع این خبر ترک عزیمت کرده از بین راه رو به فرار نهادند و بجانب مصر تعجیل در سیر نمودند
و چون بحلب رسیدند تمور تاش سردار و سرحددار سلطان مصر سر راه بر ایشان گرفته از رفتن بمصر مانع
نمود ایشان لابد شده رو بدرگاه سلطان ایلدرم بایزید آوردند و دست اندازی در مملکت ارزنجان کرده
بود حکایت سلطان تاتار امیر تیمور گورکان با سلطان عثمانی سلطان ایلدرم بایزید در گرفت تفصیل آنکه ایلدرم
حکمرانان سیواس که عبارت از دو برهان الدین یکی پدر و یکی پسر باشند بیان میکنیم و تفصیل بزرگ شدن
برهان الدین اخیر را نیز مذکور میداریم بالجمله احمد برهان الدین قاضی حکمران قیصریه بود و پس از فوت حکمران ارتنا
ممالک او را امرا فیما بین خود تقسیم نمودند از ان جمله حکومت توقات را حاجی کلدی متصرف شده امارت سیواس را
شیخ مجید ضبط کرد و قاضی برهان الدین بر مسند حکومت سیواس مستقر و مستقل شد احمد برهان الدین پس از وی
پسرش ابو العباس بواسطه پناه دادن به پسران حکام قرمان و منتشا در معرض صدمات ایلدرم بایزید
در افتادند بدین بهانه ایلدرم بایزید سیواس و توقات و همچنین سیناب و بعضی جاهای دیگر از املاک
برهان الدین را مسخر نمود اگرچه ایلدرم بایزید نسبت ببرهان دشمن قادر توانائی بود لیکن قرا یلوک ترکمان
اق قویونلو که واضع این سلسله از ترکمانان است خطرناک تر از ایلدرم بایزید بود بالجمله قرا یلوک باوجود آنکه
با قرا یوسف قرا قویونلو دوستی و خویشی داشت لیکن صلاح کار را در این دید که خود را با امیر تیمور ببندد لهذا
چون عزیمت امیر تیمور بان حدود قرار گرفت قرا یلوک باستقبال شتافت و سپاه تاتار را راه بلد و رهنما
شد و بهمین ملاحظات با بنی عم خود قرا یوسف و مصریها جنگ کرد و همچنین بر سر ابو العباس برهان الدین حکمران
سیواس رفت و او را در جنگ اسیر کرد و پس از ان کشت اهالی سیواس بدین واسطه دم از اطاعت
ایلدرم بایزید زدند و سلطان مشار الیه پسر خود سلیمان را بدانجا فرستاده و بعد از ان ارزنجان را که دارا
طهرتن و در حوالی سیواس واقع بود مسخر نمود امیر تیمور پس از فتح گرجستان زمستان را در دشت قرا

قرا باغ

قرا باغ بخیال یورشها و فتوحات دیگر از جانب غرب و جنوب قشلاق کرده در ان اوقات حکام بعضی
اولایات که ممالک ایشان را ایلدرم بایزید ضبط نموده خود ایشان را در قلعه ایپصالا محبس نموده بود
بتذویر و تبدیل حالات و حرفت از محبس فرار کرده با امیر تیمور پناه بردند از جمله حکمران قومیان از حبس که فرار کرده
حرفه میمون بازی پیش گرفت و بدان حیله خود را با میر تیمور رسانیده و حکمران منتشا کسوی خود را
تا بحدی در ار شد که صورت او را ایشان نپوشیدند و کسی او را نمی توانست بشناسد با این واسطه توانست
خود را باردوی امیر تیمور برساند و حاکم ایدین یا اودینه شیوه ریسمان بازی اختیار کرد تا از مهلکه
خلاص شد همه اینها از تطاول و دست اندازی ایلدرم بایزید در خدمت امیر تیمور شکایت کردند و جهرتن
حاکم ارزنجان نیز عارض گردید که سلطان عثمانی خزاین و دفاین او را ضبط کرد و پرده نشینان حرم او را
باسیری برد امیر تیمور ایلچیان نزد ایلدرم بایزید فرستاد و پیغام کرد که رد این گفتگوها را نموده از عهده
خرابیهائیکه کرده است برآید ایلدرم بایزید بحدی از مضامین بیانات متغیر شد که میخواست ایلچیان
امیر را بقتل رساند لیکن شیخ بزرگ بخاری و فقیه اعظم فناری بزحمت بسیار او را ازین طرف انداخته
بنابراین بایزید از قتل سفرا درگذشت لیکن بسیار بد سلوکی با ایشان نموده بیانات تلخ و تند در جواب
گفت امیر تیمور گورکان را دریای غضب بجوش آمده فرمان داد تا افواج چون بحر مواج در حرکت آیند
روز اول سال هشتصد و دو از هجرت مطابق بیست و دویم اوت ماه سنه ۱۴۰۰ عیسوی مطابق سنه ۸۰۳
هجری وارد ملک سلطان عثمانی شد و بجانب سیواس عزیمت فرمود این شهر از ابنیه قدیمه بود و ان را
سباستیه میگفتند بمرور دهور خراب شده بود علاء الدین پادشاه بزرگ سلجوقی مجددا تعمیر نمود و از توابعات
و این شهر یکی از شهرهای پرجمعیت بسیار محکم آسیای صغیر بود عدد ساکنین آن زیاده بر صد هزار
بود و اجزا قلعه ان از سنگهائی که چهار تا پنج ذرع طول و یک ذرع و نیم تا دو ذرع قطر داشت ارتفاع دیوار
ان بقدر سی ذرع بود و عرض بنا از پایه دوازده و از بالا ده ذرع بود و هفت دروازه داشت که درهای

انها از آهن بود و همچنین غیرت و جلادت مستحفظین شهر کمتر از استحکام قلعه و برج و باروی آن نبود بلکه با شجاعت و
محاصرین دم برابری میزد با جمله چون سه طرف قلعه بواسطه خندقهای پر از آب محفوظ بود لابد قرار ساختن
سنگر و بردن یورش را از یکطرف تنها گذاردند که جانب غربی باشد هشت هزار نقب زن مشغول نقب زدن
و خالی کردن زیر دیوارها و برجها شدند و با چوب و تیر انها را نگاه داشته آتش در انها زده دیوار قلعه و برجهای
آن بکلی خراب شدند لیکن پس از بیست روز دفاع چون چاره را منحصر دیدند امان خواستند امیر تیمور
نیز امان بداد لیکن امان به مسلمانان اختصاص داشت عیسویان بالخصوص سواران ارمنی را که چهار هزار از انها بطلب
کرده بودند باسیری بردند امیر تیمور انها را بقشون قسمت نموده حکم کرد تا همه را زنده در زیر خاک نمایند اگرچه عذاب
بسیار شدیدی است لیکن تنفرات اهل قشون در اجرای حکم قساوت امیر تر از خود حکم بود و اولاد شری آن بیچاره ها را
بمیان راهها انها پیچیدند و گودالها کندند هر ده نفر را بیک گودال انداختند و از بابت اینکه تلخی جان کندن بهتر
بچشند و دیرتر در زیر خاک بمیرند یکطرف از گودال را تخته بندی نموده روی تخته را با زمین برابر کردند پس از اتمام
و انجام اینکار اولاد ان شهر حکم داد که جانان ناخوشی را صحرا قتل نمایند تا ترتیب بسیار اهالی شهر نکنند پیران و اطفال
و نسوان نیز از این حکم جان بدر نبردند ارطغرل پسر ایلدرم بایزید در دست امیر تیمور گرفتار شد و او نیز چندی او را
با خود نگاه داشته بقتلش رسانید گرفته شدن سیواس فتح قسطنطنیه را بتعویق انداخت چون خبر وحشت
انگیز مزبور بسلطان عثمانی رسید در حالتی بود که قسطنطنیه را محاصره کرده بود و نزدیک بود که فتح نماید لابد ترک محاصره گفته
با کمال درد و غضب رو به آسیای صغیر در حرکت آمد و از کشته شدن رشیدترین پسرها و از دست رفتن محکم ترین
قلعه های خود منتهای تاسف و حسرت را میخورد پالئولوگ امپراطور قسطنطنیه چند روزی که فرصت یافت
تا در مملکت خود که منحصر شده بود بحصار قسطنطنیه بآزادی و راحت نفسی بکشد و آسایشی نماید مع القصه ایلدرم بایزید
از برق و باد سریعتر رو بدفع دشمنان نهاد و در راه به شبانی برخورد که مشغول نی زدن بود و در دل خود با شبان
خطاب میکرد که از برای این نیجوان که عیبانیت بلد ارم سیواس بگیرند و پسرم را بکشند باری قبل از انکه بایزید

نی

بسرحد شرقی مملکت خود برسد امواج افواج تاتار بجانب جنوب در حرکت آمد و بهر جا رسید از آبادانی اثری
نگذاشتند امیر تیمور از ایلدرم بایزید بجهة بی احترامی که از و نسبت بایلچیان او بروز کرده بود جزئی انتقام
کشید خواست از سلطان مصر نیز بعلت همان عمل ننگینی که بمقابل سلطان برقوق در جواب سفیر امیر تیمور شیخ
بیچاره را زده بود و فرج پسر برقوق اوتمش قوچین حاکم وان که از سرداران رشید امیر تیمور بود و قرا یوسف
ترکمان او را گرفته نزد سلطان مصر فرستاده بود و هنوز در زنجیر داشت و سفیران دیگر که امیر تیمور جهة استخلاص
اوتمش و ترضیه خواستن از قتل شیخ ساوه فرستاده بود در حلب گرفته حبس کرده بودند چون امیر تیمور
بحدود جنوب رسید اول قلعه ملطیه پیدا شد امیر تیمور هم از گرد راه حکم یورش داد و دو شبانروز بیکطرف داین
انحصار بتصرف در آوردند پس از آن عینتاب را محاصره کردند بعد از مقاومت ضعیفی انجا را مفتوح ساختند قلعه اوارا
که در بالای سنگی سخت واقع بود استحکام کرده بود با نطابت اهالی انجا از در اطاعت بیرون آمده
دروازه های شهر را بروی سپاه تاتار گشودند در مقابل حلب جنگ با سپاه مصر کردند که از نواحی شامات
در انجا جمع شده بودند امیر تیمور در قلب سپاه ایستاده نظام صفوف جنگ را میداد و پیش روی لشکر یک صف
از فیلان قوی پیکر قرار داده بود و در بالای انها تیراندازان و نفت اندازان نشسته به تیراندازی
و آتش افشانی مشغول بودند فیلها خرطومها را به بالا پیچیده در کمال وقار ایستاده بودند همینکه جنگ مغلوبه شد
فیلان نیز حمله برده دشمنان را با خرطوم بهوا می انداختند چون بزمین می آمدند در زیر پا گرفته نرم می نمودند
با جمله سپاه مصر و شام تاب حمله دلیران خونآشام تاتار را نیاورده منهزم گردیدند در دروازه حلب بقدری
از هزیمتیان ازدحام شد که خلق بر روی یکدیگر در میان خندق ریختند و تعاقب کنندگان نیزه های خود را
بر پشت یکنفر که میزدند از سینه چندین نفر میگذشت بالاخره بهمین حالت سپاه نصرت انتباه جات امارت پناه تعاقب
کنان و سر اندازان داخل شهر حلب شده قلعه را متصرف گردیدند باز قتل و غارت رواج گرفت کل اهالی شهر را از دم شمشیر
گذرانیدند امیر تیمور پسر حاکم شهر را پیش سلطان مصر فرستاده تکلیف کرد که اوتمش قوچین را بدهد و در عوض تیمور تاش

وشد و نزاکت را امیر تیمور دو روز در حلب ماند که بنای تخریب آن بلد را افکند و در این مدت اندک که در آنجا توقف کرد
علما و فقها و قضات را پیش خود خواند و با ایشان بنای صحبت گذاشته بخیال اینکه شاید از میان گفتگو حرفی
برخیزد که بهانه قتل و غارت مجدد شود و لهذا با قاضی القضاة حلب خطاب کرد که بعضی مسائل است که از فقهای سمرقند و بخارا
و هرات سؤال کرده‌ام لکن جواب شافی نداده‌اند حال میخواهم از شما بپرسم قاضی ابن شحنه را که مورخ معروف
و فاضل مشهور و مدرس قابل حلب بود بامیر تیمور نشان داد که هر سؤال دارد از او بکند امیر تیمور از ابن شحنه پرسید
اشخاصی که در این جنگ از طرفین کشته شده‌اند کدام گروه داخل شهدا محسوب میشوند ابن شحنه جوابی
که پیغمبر در همین خصوص بیک عربی گفته بگفت و از مهلکه بجست امیر تیمور بملاحظه لنگیدن از پا با وجود نقص اندام
حساب میشوم ایران و هندوستان و تاتارستان را مسخر کرده‌ام ابن شحنه گفت پس شکر الهی را بجا بیاور و بندگان خدا را مکش جواب داد که خدا
شاهد است که من احدی را نکشتم و قسم میخورم که شماها خودتان خود را بکشتید لکن من بمال و جان شما امان دادم تا بدون واهمه و مخافت
گفتگو نمائید فقها را چون اطمینان حاصل شد شروع بجسارت نمودند مثل اینکه در مسجد و در بالای منبر وعظ نمایند و سخن گویند تا بجائی رسید که
قاضی القضاة حکم کرد که خاموش بشوید و بگذارید ابن شحنه مسائل امیر را جواب بگوید دویم سؤال امیر تیمور
این بود که اعتقاد شما در خصوص معاویه و یزید پسرش بر چه منوال و چگونه است که یکی با علی جنگ کرده و یکی
حسین ابن علی را کشت یکی از علمای سنی جواب داد که اینها هر دو مجتهد از برای دین حق کردند امیر تیمور از این سخن
بشدت متغیر گردید و در کمال خشم با حضار خطاب کرد که معاویه خلافت را غصب نمود و یزید مرد فاسقی بود
که حسین ابن علی را بناحق شهید کرد و شما اهل حلب مانند مردم شام گناهکارید و در خون امام حسین با یزید پلید شرکت
دارید ابن شحنه عذر آخوند شافعیه را خواست و با سخنان ملایم امیر تیمور را از طرف سخنان آخوند انداخت
پس از آن امیر تیمور با قاضی و ابن شحنه بنای ملاطفت و مهربانی را گذارد و صحبتهای دیگر بمیان آورد و قضات
از سن ایشان سؤال کرد و احوالات دیگر پرسید تا وقت غروب آفتاب شد از وقت همه بنماز رجوع ... امیر تیمور
با ابن شحنه افتاد و فردای آنروز امیر تیمور را فقیه که ملول از سیران رنجیده و معذب بانواع بلاها بودند ...

بزرگی برپا کرده حکم بقتل و غارت شهر کرده و اوقاتی را که در مجلس امیر تیمور با علما بحث میشد خون مردم مانند جوی آب از هر جا
جاری بود خانه‌ها و مدارس و مساجد و معابد کلا خالی شدند و در هیچ جا کسی باقی نماند مدت قتل و نهب یازده روز طول کشید و قبل از حرکت از
حلب مجدداً قاضی و ابن شحنه را احضار نمود و باز از علی و معاویه طرح صحبت کرد ابن شحنه موافق عقیده امیر تیمور جواب داد و گفت شکی
نیست در اینکه علی بر حق بود و معاویه در مخالفت او حقی نداشت و خلافت را غصب کرده بود و عمده دلایل در ناحق بودن معاویه فرمایش
جناب پیغمبر است که فرموده‌اند خلافت پس از من سی سال طول خواهد کشید لکن یکی از حکما گفته است که سلاطین ناحق ترند که خود را ...
دانسته احکام جاری نمایند امیر تیمور را که بزور صرف ولایات و ممالک دیگران را تسخیر و تصاحب نموده از این سخن بسیار خوش آمد قاضی و ابن شحنه
را با هشت نفر از امرای خود که در حلب حاکم کرده بود بسپرد تا متوجه احوال ایشان باشند فردای آن روز را قبل از حرکت بقاعده معتاد اولاد ...
حکم کرد تا هر یک از آحاد سپاه سری چند از برای ساختن کله منار بیاورند قاضی و ابن شحنه را نیز احضار نموده ایشان در وقتی بحضور آمدند
که امیرا طورها منار را بنا میکردند و منارش انجوشت بود و علما باشی امیر تیمور نزد ایشان آمده گفت خواهش امیر این است که شما فتوائی بنویسید
چون حاکم شام ایلچی اول امیر تیمور را کشته است خون او با امیر حلال است و باید در عوض خون سفیر خود قصاص کند ابن شحنه فریاد برآورد که
این چه فتوا خواستن است با وجود اینکه گردن این همه مسلم بدون فتوا زده شده و حال آنکه امیر قسمها خورد که هیچکس بدون تقصیر کشته نشود علما
باشی جواب ابن شحنه را بخدمت امیر تیمور عرض کرد و امیر بعضی از منار خود را از برای ایشان فرستاد و بعد از منار پاره‌ای احکامات آزاد بنده
جاری نمود پس از آن یکی از امرای خود را نزد قاضی و ابن شحنه فرستاده پیغام داد که امیر میفرمایند من حکم کرده بودم گردن مسلمین را نزنند مگر
فرموده بودم که اشخاصی را که باعث قتل نفس شده‌اند قصاص نمایند و حکم را بد فهمیده بودند حال شما آزاد و مرخصید کسی را با شما کاری نیست
بهر جا که میخواهید بروید پس از آن از حلب حرکت کرده حماه و حمص و چند قلعه محکم دیگر از شام را فتح نموده از آنجا به بعلبک رفت
که شهری معمور و مسکون بود آذوقه و سپاه را در آنجا تدارک دیده متصرف نمود از بعلبک بیکروزه راه مخصوصاً بزیارت قبر نوح علیه السلام
رفت و بعد بخط مستقیم رو بشام در حرکت آمد سلطان مصر تا آن هنگام در شام بود و درویشی را برسم رسالت پیش امیر تیمور فرستاد
و دو جوان دیگر را با درویش همراه نمود وقتی که میخواستند بحضور امیر بروند منشی امیر آن دو جوان را خالی از غرض ندانست بفرمود ایشان را
بگرفت و در چکمه هر یک کاردی زهرآلود یافت شد آن جوانان خود اقرار کردند که سلطان مصر ایشان را مخصوصاً فرستاده بود

که در وقت فرصت باهمان کاردهای زهرآلود کار امیر تیمور را بسازند امیر تیمور حکم کرد تا درویش را باهمان کاردها سوراخ کردند و گوش و بینی آن دو جوان را بریده با کاغذی که در آن تکلیف صلح بسلطان مصر شده بود بشروطی که در ممالک متعلقه بخود سکه و خطبه را باسم امیر تیمور نماید روانه حضور سلطان مصر گردانید و یکی از امرای امیر تیمور همراه ایشان بجهة سفارت رفت و دیگر سلطان مصر پیش امیر تیمور آمده وعده استخلاص اوتمش قوچین را داد و جنگ سلطانی در پیش روی حصار شام فیمابین امیر تاتار و سلطان مصر در پنجم ماه ژانویه مطابق سنه ۱۴۰۱ عیسوی اتفاق افتاد و شکست در سپاه مصر و قشون سلطان حسین برادرزاده امیر تیمور با وجود اینکه کمال سفاکی را داشت لیکن نسبت بارحام خود بسیار رئوف و مهربان بود شاهزاده پناه بدشمن برده را چند چوب یاساق تادیب نمود در ایام محاصره شام امیر تیمور بزیارت مقبره زوجات رسالت پناهی که ام سلمه و ام حبیبه باشند رفت و همچنین قبر بلال مؤذن را زیارت نمود مشایخ و علمای شام را بار داده در سر سفره خود که مشحون بود بنان و انگوشت مهمان کرده با همه اظهار مهربانی نموده بخوردن غذای مخصوص خود ترغیب و تحریص نمود از جمله فضلا یکی ابن خلدون بود که مورخ مشهور عرب است که در مقدمه تاریخ تالیفی خود مضامین چند با حکمت ترقی و انهدام دول را ذکر میکند امیر تیمور که بسیار ربط در تواریخ داشت با مورخ مذکور زیاد صحبت کرده مورخ مذکور بواسطه غرابت کلاه و مندیل خود از اول امیر تیمور را ملتفت حالت خود کرده بود در آخر امیر تیمور را از خود خوشنود نمود و عرض کرد که موافق تواریخ متقدمین و معاصرین هیچ پادشاهی مثل تو سزاوار اسم سلطنت نبود و نیست بالجمله شهر شام تسلیم شد و اهالی آن خود را از سخط و سیاست امیر تیمور بهزار هزار دینار زر سرخ خریداری نمودند اشخاص چند از جانب امیر مامور بجمع کردن مال امانی شدند و حسب الحکم از هشت دروازه دمشق هفت دروازه را بستند و یک دروازه را باز گذاشته اهالی شهر را آنجا عبور دادند و مال امانی هر یک را گرفته علیحده جمع نمودند ارگ شهر تا آنوقت تسلیم نشده بود سپاهیان آب خندق را بچاهها خالی کرده نقبها بزیر برج و باره بردند ستونها در زیر جا و دیوارهای قلعه گذاشته آتش در آنها زدند اهل ارگ بستوه آمده امان خواستند فرمانده ارگ بواسطه اینکه در تسلیم درجنبانیده بود بقتل رسید سپاهیان آنچه از ممالک چرکس و سیاه بودند شاهزادگان و نوئینان و امرا تقسیم شدند اهل حرف و علوم را بامرا سپردند تا با اهل و عیال بسمرقند برسانند از آنجمله دو نفر طبیب بودند که هر یک در فن خود وحید عصر و فرید عهد محسوب میشدند و از جمله ارباب حرف فولاد

سازان

سازان دمشق بوده که از جمله صنایع آنجا شمشیر جوهردار بوده که از حیثیت برش و لطافت مطلوب اهل و معروف آفاق بود ایرانیان سر ساختن آنها را بدست آورده اسم تیغ دمشقی را از میان بردند و شمشیرهای ایرانی بخصوص خراسانی در السنه و افواه دایر و سایر شد بالجمله امیر تیمور سکه های نقره و زر بنام نامی خود مسکوک نموده با قضات حلب و حکام اقصی ممالک شرق زمین ارسال داشت و در بالای مراقد زوجات حضرت خاتم الانبیا علیه السلام گنبدهای عالی بنا نمود که از طرف اندرون مشحون بودند بسنگهای مرمر بسیار نفیس که در کمال صنعت و استادی ضبط کرده بودند این ابنیه عالیه باهتمام امیرزادگان و نوئینان و امرا در مدت بیست و پنج روز باتمام رسید امیر تیمور گورکان این مطلب را بهانه نموده در شورای خاص شرحی مفصل از شقاوت شامیان بیان نموده قصه ظلم بنی امیه را در بارهٔ جناب مرتضی علی و ستم شامیان را در حق اولاد امجاد آنجناب خاصه امام شهید مظلوم امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت آنجناب بمیان آورده و شقاوت جبلی اهل شام را قاطبةً مشهود امرای لشکر و سپاه مظفر گردانیده گفت مدت هشت قرن میشود که حضرت ختمی پناه از میان امت رحلت فرموده اند و این قوم بی حمیت با وجود ادعای اسلام بر سر قبور زوجات مطهرات آنجناب علامتی بنا نکرده اند که مایه امتیاز ایشان از سایرین گردد امرای لشکر و قاطبه سپاه ظفر پیکر را از استماع واقعه امام شهید و بدرفتاری معاویه و یزید با استصواب شامیان با جناب ولایت مآب عرق حمیت چنان در حرکت آمد که بی اختیار شهر شام را تاخته قتل عام نمودند و شهر را آتش زدند و از امان دادن امیر تیمور و گرفتن مال امانی هیچ وجه یادآوری نکرده اندیشه ننمودند امرا هر چند سعی بخاموش نمودن آتش نمودند فایده بر آن مترتب نشده و چون مراتب فوقانی از چوب ساخته شده بود و رنگ روغن در آنها بکار برده بودند در اندک زمانی آتش بهمه شهر سرایت نموده و کل شهر شعله از آتش شده محترق گردید امیر تیمور بعضی امرا را مامور نمود باینکه شاید اهتمام نموده مسجد بنی امیه را از سوختن محافظت نمایند لیکن چون گنبد مسجد را از سرب پوشانیده بودند ناگاه از حرارت آتش آن سربها گداخته گشته مانند جویهای شعله در جریان آمدند و مسجد را بتمامه سوختند از عمارات و علامات آن مسجد جز یکی باقی مانده مناره بود که با وجود اینکه از چوب ساخته شده و روی آن را گچ اندوده بودند شعله آتش در آن اثر نکرد عقیده مسلمین آنست که حضرت مسیح علیه السلام بر آن مناره نازل خواهد شد و این از غرایب روزگار است هنوز زوار و سیاحان بدیده تعجب در آن مناره مینگرند و عبرت میگیرند پس از سوختن شهر امیر تیمور در صحرای روح فزای غوطه

حلقه بمعنی سمرقند است

اردو را که از جهات اربعه محجوب داشته اند و بهشت آق کرکی حلقه سمرقند است و دیگر دره بوان است در ایران و دیگر در حل
فرات است در تراویح مدخل آن جزیره که عبارت از نامه شده هیچیک از این بهشتهای مشرق زمین از عبور سپاه جهانگیر محروم نماند
زیرا که در یورش دویم ایران چون از سمرقند حرکت کردند از بوان گذشته بایران آمدند و در این یورش از حلقه دمشق یک
قسمت از قشون را مامور به تنبیه طایفه ترکمن ذو القدر کرد که از فرات بمعبر تمور عبور نموده در ساحل فرات بر سر طایفه مذکوره تاختند
و خود با بقیه سپاه بجا عبور نموده و آنولایات را که در یورش سابق از سطوت سپاه تاتار محفوظ مانده بود بباد غارت و تاراج داد
و از آنجا بماردین رفت در اینجا حکمرانان قلاع حصن کیف و ارزنجان بشرف آستان بوسی مشرف شده تحفتهای طلا و نقره پیشکش
مرصع برافراز شدند لیکن عیسی طاهر که از طایفه ارتق و حکمران قلعه ماردین بود بجهت حصار خود مطمئن شده سر از
چنبر اطاعت امیر تیمور در پیچید و چون دید امیر به نیل مقصود از پای حصار کوچ کرده عزیمت بغداد نمود منازعتها
کرده مبارزات نمود فرج که از جانب احمد جلایر حاکم بغداد بود مانند [illegible] و رشادت از جان گذشتگان
بمدافعه و مقاتله پرداخت در ایام محاصره جمع کثیری از طرفین چه بواسطه مقاتله و چه از شدت حرارت هوا مرده و کشته شدند
در یکی از ایام محاصره که حرارت هوا [illegible] حالت [illegible] جمعیت [illegible] نصب کرده [illegible] مشغول بودند
محاصرین [illegible] شیخ نور الدین [illegible] آب و حلوا [illegible] نصب کرد و فتح [illegible]
از شدت [illegible] سپاه منصور [illegible] گذشته [illegible]
قدری [illegible] که این نوبت بیش از ایام [illegible]
[illegible]
هشتاد و هزار نفر بودند حکم شد که یک کله [illegible] از سرهای کشتگان جمع شد کله منارها بجهت علامت و آثار
برجهای قلعه و [illegible] غالب [illegible] منسوب [illegible] امیر تیمور قبل از بیرون رفتن از خطه بغداد بزیارت قبر امام اعظم ابوحنیفه کوفی
امام ائمه اربعه اهل سنت است رفت و همچنین زوجات او که از سمرقند عازم خدمت او بودند در عرض راه بعراق [illegible] مزار هر یک از ائمه
و مشایخ که میرسیدند از مراسم زیارت کوتاهی نمیکردند چنانچه تومان آغا در کنار مزار شیخ باخرزی و در طوس مرقد امام هشتم

علی

علی ابن موسی الرضا را زیارت کرده و [illegible] با بلقیس آغا دختر امیر تیمور و ساد ملک آغا دختر عموی او در اوجان شرفیاب حضور شده
پیشکشها گذرانیدند و زر و جواهر بسیار نثار سر امیر تیمور کردند پس از آن از اوجان حرکت کرده در نخجوان اردو زده و بر جراید جرائم اهالی قلعه
النجق که در ایام غیبت امیر تیمور از آنجا از دم عناد و عصیان زده بودند حال بقدوم چند از روی استغفار پیش آمده بودند قلم عفو در کشیده
ایلچیان حاکم گرجستان در اینجا شرفیاب حضور شده پیشکشها گذرانیدند و مراتب اطاعت و انقیاد حاکم خود را معروض رای امیر تیمور داشتند
از نخجوان حرکت کرده گنجه و بردع عبور نموده و قشلاق را در جلگه های با صفای قراباغ بسر برده و در قراباغ پرتو التفات شامل حال هر یک
از شاهزادگان و نوئینان و امرا افسر نموده هر کدام را [illegible] مراتب نوازش فرموده نعمتهای گرانمایه در حق هر یک مبذول داشت
و از آن میان امیرزاده محمد سلطان را منظور نظر عنایت داشته بر شاهزادگان دیگر امتیاز داد و جلوی تاجی مرصع بر سرش فرمود

طقوز در ترکی عدد نه را گویند

نه طقوز اسبهای نامی ترکی که همه با زینهای مطلا مزین شده بودند بدو بخشید موافق قول شرف الدین مورخ ایرانی امیر تیمور به [illegible]
ایلدرم بایزید در قراباغ بخدمت امیر آمده [illegible] شرف شدند و عرایض صلح آمیز که مبنی بر اطاعت و انقیاد او بود عرض رسانیدند
امیر تیمور در جواب ایلدرم بایزید نامه نوشت و صلح را مشروط نمود بقتل یا حبس یا اخراج قرا یوسف ترکمان از ممالک روم پس از آن
حکم لشکر جرگه داده سپاهیان جرگه را رانده و شکار بیشمار بدست افتاد بعد از فراغت از آن کار ایلچیان روم را احضار فرموده
همه را از بسیار انعام نموده کمرهای مرصع اعطا کرده و اذن مراجعت بداده گفت که در فصل بهار بسر حد مملکت روم تشریف خواهند فرمود در
آنجا بقرار جواب سلطان روم را خواهیم کشید اگر جواب بر وفق مراد شد فبها و الا آماده جنگ و مترصد پیکار باشند بقیه آن زمستان
قشون را مامور بحفر نهری کرد که از قدیم الایام از ارس منشعب کرده بودند و مرور دهور انباشته شده بود طول آن نهر که زیاده از ده فرسنگ
بود با مدت یکماه بانجام رفت و آنرا به نهر بارلاس موسوم گردانید فصل بهار رسیده بود و امیر تیمور را غالب اوقات با امرا در باب یورش
روم مشورت میکرد و در آن اوان دو امر اتفاق افتاد که امیر تیمور وقوع آن دو امر را در خصوص یورش روم بفال نیک گرفت اول آنکه
اسباب آن شد که تولد میرزا [illegible] ابن امیرزاده شاهرخ بوده که [illegible] جمیع امرا و سپاهی و اهل حرم گردید دوم طلوع ذوذنابه
بود از سمت شرق که دو رشته [illegible] دنباله های آن زیاده از اندازه بوده طلوع هر یک از دنباله ها بقدر ده ذرع بنظر می آمد که شکل نیزه های
دراز از سمت شرق برگشته بودند مدت سه ماه متوالیا این کوکب در تمام شب طالع بود و نور او روشنائی جمیع ستاره ها را معدوم کرده بود

رن
رود خانه ایست که از سرحد آلمان و فرانسه میگذرد

تاژ
رود خانه ایست که از بعضی بلاد اسپانیا و پرتقال عبور نموده و داخل دریای محیط میشود

چنانچه از کنار رودهای سند و گنگ گرفته تا رود رن و تاژ گسترده را دیدند اهل یونان و ترک و اسپانیا با نیسنده داشتن آن بانقیاد ایشان
قتل و خونریزیش بسیار و در سمت مشرق زمین بود لیکن عقیده منجمین مشرق زمین این بود که امپراطور مشرق را در ممالک غربی فتوحات بسیار است خواهد
داد بنابراین تیمور از قراباغ حرکت کرده مدت دو ماه در راه سیواس توقف کرده منتظر رسیدن ایلچیان روم بود چون بهار رسید و ایلچیان از حد
اعتدال گذشت عزم تسخیر قلعه کماخ کرد که یکی از شرایط مصالحه با سلطان روم واگذاشتن قلعه مذکوره به کسکان امیر تیمور بود مدت محاصره ده روز
طول کشید و روز یازدهم جمعی از افواج عراقی را که در کوه چانید نام داشتند حکم یورش داد کوه چانید مذکور بیگلر و الیین قلعه بدان اطفال
حصانت را بحیطه تسخیر در آورد و پس از فراغت از این مهم حرکت ارزنجان را مجدداً بطاهرتن عنایت فرمود و بعد بسیواس در حرکت آمد و در بنا
امیر تیمور با ایلچیان بایزید در سیواس رسیدند و در جواب نامه تیمور با تحفه‌ای درشت از بایزید آورده مفهوم پیام آنکه اگر امیر تیمور از محاربه سلطان بایزید
تخلف کند زن طلاق باشد و اگر بایزید از مقابله او بسر پنجه سه طلاق بر بایزید حرام خود جاری باشد گذشته از این تخفیف زشت نام خود را در
باب طلا نوشته اسم امیر تیمور را با سیاهی و در زیر اسم خود نوشته بود و حال آنکه امیر تیمور در نامه خود بایزید را با خود برابر دانسته نام
او را بالقسم در کمال احترام نوشته بود بالجمله امیر تیمور از ملاحظه عنوان نامه ایلدرم بایزید بنهایت متغیر شد لیکن پیش از این در باره او گفته که
پسر مراد بیگ فیه است لیکن چون بفقره زن طلاق داده رسید و دید که بایزید اسم زن در امورات دولتی بمیان آورده است بنهایت غضبناک
شده گفت اگر کشتن ایلچی بدعت بدنامی سلطنت نبود هر آینه فرستادگان بایزید را گردن میزدم و بعد پای او را که متکفل بود مربه
و در مرغ شکاری پس فرستاد این نیز ممنوع جوابی بایزید بود که بدو را بعده دو فرستاده بود با و حوریکه میدانست در میان اتراک
عده به تحقیر است پس از آنکه ثورت غضبش اندکی تسکین یافت گفت که چون بایزید را نه مذهب درستی است و نه قول راستی هر چه از من
آید خود باعث آن خواهد بود پس مشغول سوار مرکب اعلام و در برابر لشکر ظفر نمون پیش شد پس از آن بدیدن سپاه مشغول شده
فرستادگان ایلدرم بایزید را بتماشای لشکر منصور حاضر فرمود چون نوبت سان هر فوجی از افواج میرسید سرکرده آن فوج بنوازنده
اسب پیش کشیده و زبان بدعا و ثنای امیر کشور گیر میگشاد و همچنین هر یک از امرا و نوئینان و شاهزادگان عرض سپاه داده زانو بزمین زده دعا
کشیده ثنا ها گفتند امیر کبیر هر یک از ایشان را مورد نوازش خاص فرمود بخصوص امیرزاده محمد سلطان را که از سمرقند سپاهی آراسته آورده
بود و لباس هر یک از افواج را برنگی قرار داده بود چنانچه بعضی را لباس و اسلحه و علم سرخ رنگ و بعضی را سبز رنگ و برخی را سفید

بعضی

و همچنین رنگهای دیگر قرار داده بود و بنای لباس تمامی افواج از آنجا بر خورد بالجمله سان لشکر و آراستگی سپاه اطلاع هم رسانیده سلطان
خود را آگاهی دهند پس از انجام این مهمات امیر تیمور مشغول نماز شده و چون از عبادت فراغت حاصل نمود ایلچیان بایزید را احضار کرده گفت
اگر بایزید عیال طهرتن را که باسیری برده است رد نماید و یکی از پسران خود را روانه خدمت او دارد مضایقه ندارد که با او صلح نموده و در حق
پرسش آنچه لازمه التفات است مبذول دارد و چون فرستادگان بایزید را اذن مراجعت داد در خفیه چند نفر را مأمور کرد که بروم رفته
طایفه تاتار را که داخل قشون بایزید بودند تحریک نموده از خدمت سلطان سر پیچ نمایند و ننگ نوکری طایفه تاتار ترا که عثمانی را خاطر نشان
ایشان کرده قسمی سازند که راغب خدمت امیر تیمور شوند و برادران خود محسوب کردند امیر تیمور موافق تقدیر و مناسب وقت اتفاق افتاد
چرا که ایلدرم بایزید در آن اوقات بسیار سخت و شدید العمل شده بود و موجب و مرسوم لشکر را درست نرسانید علی پاشای وزیر و
پسرش ابراهیم هر چند در شورای جنگ که دیوان پیاده و دیوان ایستاده میخوانند سعی کردند که بایزید راضی بصلح شود یا آنکه جنگ
تاتار را جنگیها و شکسته نمیدانند و از زیادتی عده سپاه ایشان احتراز نمایند و لشکر خود را با دادن زر و رسانیدن موجب و مرسوم
خوشدل و دلگرم نمایند فایده نکرد و چون در کشف از فقرات مزبوره نمود تا به درسید آنچه را که خود از برای خود آماده نموده بود روزی
یکی از سربازان بایزید در مقام صحبت با رفقای خود گفت که پول بایزید از حالا مشغول سکه تموری است باین سبب جرأت نمینماید که پول را به
با قشون تقسیم کند سربازها نیز با صاحب منصبها هم خیال بودند اگرچه در شورای جنگ رای بدانستند که توانستند در آن مجمع حرفی بزنند
لیکن در خارج بعضی سخنها کنایه میگفتند و بگوش سلطان میرسانیدند چنانچه یکی از شبها ایلدرم بایزید عسل خواهش نموده عسل صاف
ممکن نشد پیدا نمایند بعلت آنکه شیره زنبورها در سراها خیرات که عسل داد کثیف مینمایند بطوریکه عسل پاکیزه تمامی آن بیرون آورده کرده
سپاهی که هم یکی از طوایف قشون سلطان بود از آن معنی اطلاع هم رسانیدند و یک شقاب از آن عسل مملو با کثافات از برای
سلطان فرستادند و این چند کلمه را برای سلطان نوشتند (عسلی را که ثبت تحصیل کنند نباید از او توقع حفظ نظر و لذت داشت ذائقه را داشت
همچنین از برای که مدتهای مدید در حفظ آن زحمتها کشیدی وقتی روز سیاه و بدبختی نزدیک شد بخواهی خرج نمائی چون از موقع گذشته
است مفید فایده نخواهد شد گوش ایلدرم بایزید که در شنیدن نصایح سرداران و سربازان بطور تصریح یا کنایه کر بود با یک قشون
مرکب از صد و بیست هزار نفر بود حرکت کرد و بعزم مقابله و مقاتله امیر تیمور که قشونش هفت مرتبه بیشتر از او بود روانه شد و از

جمعه صد و پنجاه هزار نفر ده هزار نفر تاتار و ده هزار نفر صربی بودند و فرمانده سردیها لازار بود با جمله امیر تیمور در سیواس شنید که بایزید
بعزم رزم او وارد توقاط(۱) شده است و دید اگر بخواهد از راه راست بدانجا رود باید از تپه‌های سخت و جنگلهای تنگ عبور نماید لهذا از آنجا
بسمت جنوب گردیده بقیصریه رفت و از قیصریه بشمال و مغرب برگشته بسمت قیرشهر و انگوریه روانه شد از سیواس تا شش روز بقیصریه
و از آنجا سه روزه بقیرشهر رسید که در کنار رودخانه صو واقعست و از قیرشهر تا سه روز بانگوریه آمد و یعقوب حکمران قلعه شهر را حکم بتخلیه نمود
یعقوب جوابی داد که از مردان جنگ‌کار شنیده است گفت برج و باره را مضبوط نموده مستعد جنگ شد امیر تیمور آب چبوق آباد را که بشهر
میرفت برگردانید و شروع بپریدن نقب بود که خبر رسید ایلدرم بایزید با سپاه بفاصله سه رحلت راه رسیده است فی الفور دست
از محاصره کشیده اردو را از آن طرف آب چبوق آباد برد که تا از پشت سر رابطه رود خانه محفوظ شده و اطراف اردو را حکم کرد تا
خندق کنند بایزید که غرور و نخوت دیده بصیرتش را کور کرده بود خواست بی‌اعتنائی خود را بقشون امیر تیمور نماید رفت در سمت شمال
اردو زد و در تپه‌های خشک بی‌آب و گیاه آنجا طرح شکاری انداخت سربازان او از شدت حرارت هوا و غلبه تشنگی بزحمت
و مشقت گرفتار شدند چنانکه پنجهزار نفر آنها از بی‌آبی مردند چون پس از فراغت از شکار رخوت کشید که اول از برای اردو معین
کرده بود باز آمد دید قشون امیر تیمور آنجا را نیز تصاحب کرده اند آبی که قشون بایزید میتوانست از آن بردارند منحصر بیک چشمه بود
آن را هم قشون تاتار رفته گل آلود کرده‌اند و چشمه را از کثافات و غیره پر نموده‌اند تقریبا کور کرده‌اند در سمت شمال و شرق انگوریه که در صحرای
چبوق آباد واقع در دامنه کوه استیلا در همان زمینی که پومپه(۲) شکست به میتریدات(۳) داد تاتاریه و عثمانیه صف جنگ برابر بستند
این دو سپاه روی هم رفته تقریبا دو کرور جمعیت میشدند که فرمانده آنها امیر طرف تاتار بشخصه و سلطان عثمانی بنفسه بودند فرماندهان
جزو ایشان مرکب بودند از امیرزاده‌ها و نوئینان و سرداران رشید معروف اردو [illegible] و سپاه [illegible] از هفت نفر پسران تیمور امیرزاده
جهانگیر که بزرگتر از همه بود مدتی بود که فوت شده بود و دو نفر دیگر هنوز کوچک بودند در این سفر چهار پسر و پنج نوه همراه داشت
که هر یک فرمانده گروهی از قشون تاتار بودند از جانب عثمانیان پنج نفر از پسران بایزید در طوایف قشون حکمران بودند پسر ششم
که ارطغرل باشد در جنگ سیواس کشته شده و قاسم که پسر هفتم او است در مقامش ذکر خواهد شد در پهلوی هر یک از شاهزادگان
طرفین چند نفر از سردارهای بزرگ آن عصر گذاشته شده بودند که متوجه امورات و حرکات اتفاقیه باشند فرمانده جناحات

(۱) توقات

(۲) پومپه سردار بزرگ رومی است

(۳) میتریدات پادشاه پونت و دشمن بزرگی قیاصره دولت رومی بود

قشون تاتار

قشون تاتار پسر بزرگ امیر تیمور امیرزاده میرانشاه بود که امیرزاده ابوبکر او در تحت فرمان داشت حکمران جناح چپ امیرزاده شاهرخ و میرزا
خلیل بودند و در تحت فرمان خود دختر زاده تیمور شاه حسین را داشت که بعد از خیانت دمشق و خوردن چوب یاساق در نظر عنایت امارت
پناهی مورد التفات شده بود و عقب سپاه که محل اعتبار و افتخار است چون متعلق بامیرزاده جهانگیر بود و او فوت شده بود لهذا پسرش
میرزا محمد سلطان بجای او قرار گرفته بود و از جانب راست و چپ امیرزاده شاهزادگان در یک خطی که اندک پیش رفته بود هشتاد فوج از زبدگان
در سر افواج خود قرار گرفته بودند در پیش روی علم دم اسب برنگ خون که هلال طلا را نصب شده بود شقه گشائی میکرد و در تحت
فرمان او عمش امیرزاده عمر شیخ با پسرش میرزا پیر محمد و اسکندر مستعد جدال و قتال بودند امیر تیمور خود با چهل فوج زبده در پشت بند
قرار داشت ایلدرم بایزید جانب راست قشون خود را که مرکب از اسپاهی بودند بپسر بزرگ خود سلیمان شاه حاکم آدینه و صاروخان و قرازی
واگذار کرده بود و قشون صربی که در تحت فرمان لازار دیچ [illegible] سلطان بود در جانب چپ واقع بودند سلطان بایزید خود و پسران
او عیسی و موسی و مصطفی با جمعی از سرداران رشید و ده هزار نفر ینگی چری و عرب در قلب قرار گرفته پسر دیگرش محمد فرمانده قشون پشت
بند بود و در برابر معاونین قشون صربی که جوانمردان سپاه عثمانی بودند باج گذاران امیر تیمور با سپاه تاتار که قرار داشتند که عبارت از
شاه ابراهیم شروانشاه و طهرتن ارزنجانی و قرا عثمان بایندر دیار بکری باشند در وقت صبح قشون تاتار با آواز شیپور و فریاد سورون در
حرکت آمدند و سپاه عثمانی با صدای تنبور و نعره اله اله بنای جنبش گذاشتند امیرزاده ابابکر که در تحت فرمان پدرش میرانشاه فرمانده پیش
جنگان جانب راست بود از پشت سر جانب چپ عثمانیان در آمده حمله سخت برد قشون صربی که در آن سمت واقع بودند مانند شیر
ژیان ایستادگی کرده جسارت او را تأدیب سزا نمودند میرزا محمد سلطان چون چنین دید در برابر آنو زده اجازت خواست که بعزم خود
امداد نماید لهذا در جانب چپ عثمانیان جنگ مغلوبه سخت در گرفت و قشون فرنگ داد مردی و مردانگی سر دادند لیکن از جانب راست
عثمانی قشون طایفه آدینه که حکمران خود را در صف سپاه تاتار دیدند با ایشان ملحق گشتند طوایف صاروخان و منتشا و قرمیان و
تاتار چون چنان دیدند با ایشان تقلید نموده جزو سپاه امیر تیمور شدند قشون صربی که از صدمات حملات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
ابابکر از هم گسیخته شده بود و دیدند که دیگر تاب مقاومت ندارند لازار فرمانده با سواره سنگین خود به قلب سپاه تاتار زده بهزار مشقت از
میان ایشان بدر رفت و خود را بسلطان رسانیده [illegible] فرار کردن نموده و تیمور چون این شجاعت از مرد دید شاباش کرد و با آواز بلند گفت که این بیچاره

در هیچ مقام از خدمت کوتاهی نکردند سرداران بایزید هرچه او را تکلیف بفرار نمودند قبول نکرده با ده هزار ینگچریک خود در بالای پشته
سخت بایستاد و جمیع حملات تاتاریه را متحمل شده قدمی واپس ننهاد این چون دیدند که عثمانیان شکست فاحش خورده‌اند و دیگر جای ایستادن
باقی نمانده است سلطان را هم لجاج با عزت دامن گیر شده نمی‌خواهد فرار نماید لاجرم سلیمان پسر بزرگ سلطان را برداشته باتفاق علی پاشای
صدر اعظم و حسن ینگچریک آقاسی و یمنی بیک صوباشی از میان معرکه و گیرودار آن مهلکه بجانب مغرب و بجانب دریا بدر رفتند و جری
اماسیه محمد را در میان گرفته از سمت مشرق بطرف کوهستان فرار کردند بایزید با وجود اینکه دید همه وزرا و امرا و پاشایان و پسران
و دلبستگان او دل از او برداشته از پی کار خود بدر رفتند هیچ بدغدغه بخاطر راه نداده مشغول جنگ شد آن روز را تا شام در بالای همان پشته
با ینگچریکان خود مانند سد سکندری محکم و سخت بایستاد اگرچه حرارت آفتاب و شدت تشنگی آتش در نهاد او و همراهانش در انداخته بود
اغلب چپاولان رشید و صد نعش چه از تشنگی و خستگی و چه از صدمه تیر و شمشیر سپاه تاتار در پیش چشمش جان دادند همینکه شب در آمد
سلطان با مرارت تمام بیک خواست از آن مهلکه بدر رود در حین تاختن اسبش برو در افتاد و در دست محمود خان جغتای اسیر شد از ان
او موسی و از امرایش منت بیک و مصطفی بیک و یاع خواجه باشی و فرزند بیک حرم آقاسی و تیمورتاش بیگلربیگی و پسرش یخشی بیک گرفتار
شدند این واقعه در چهارم ماه ذی حجه سنه ۱۴۰۲ عیسوی ۸۰۴ هجری اتفاق افتاد و پسران بایزید سلیمان و محمد و عیسی که فرار کرده بودند اولی از جانب
غرب سمت دریا رفت دومی از جانب شرق با اماسیه گریخت و سیمی از سمت جنوب بقرامان فرار کرد پسر دیگرش مصطفی در جنگ گاه
ناپدید شد و کسی ندانست چه بر سرش آمد موافق نقل دوکا مورخ یونانی امیر تیمور با امیرزاده شاهرخ مشغول شطرنج بازی بود همینکه خواست
شاه خود را با رخ تبدیل مکان بدهد ایلدرم بایزید را بحضور آوردند و بدین مناسبت اسم امیرزاده شاهرخ گذاشت بالجمله مورخین ایرانیه و عثمانیه
و اروپا متفقند بر اینکه امیر تیمور در اول نسبت بسلطان ایلدرم بایزید در کمال بزرگی و نجابت رفتار نمود چون آن پادشاه غیور با جلال را
در برابر خود دید که از شدت حرارت روز و خستگی جنگ در گرد و خاک میدان تمام غوطه خورده و از شدت نفس بدن تر و تنگ است
از جای در آمد بسیار اظهار مهربانی نمود و او را در پهلوی خود نشانیده سه چادر ملوکانه از برای او معین کرد و قسم خورده او را اطمینان
داد که از هیچ بابت درباره خود تشویشی نداشته باشد ایلدرم بایزید چون از جانب پسران خود مشوش بود خواهش کرد که در جستجوی
ایشان برآیند شاید پیدا شده در ایام اسیری مایه تسلی قلب او شوند امیر تیمور کسان باطراف فرستاد که شاید از ایشان سراغی

نمایند شاید پیدا شده در ایام اسیری مایه تسلی قلب او شوند امیر تیمور کسان باطراف فرستاد که شاید از ایشان سراغی نمایند ممکن نشد مگر
سلطان زاده موسی را که پیدا کرده آورده بودند خلعتی ملوکانه در بر او نموده بحضور امیر تیمور بردند قرار اول احترام سلطان بایزید با میرحسن برلاس
سپرده شد که یکی از امرای بزرگ و خویش امیر تیمور بود سبب سخت گرفتن امیر تیمور را نسبت بایلدرم که مایه اشتهار افسانه حبس
شدن در قفس آهنین شد انشاء الله بعد بیان خواهیم کرد لیکن باید دانست که این فتح حقیقی نداشته است و فن سند و حرف است چون فن
علم و علت جنگ بسته است بملاحظه نمودن قوت سپاه دو طرف و دانستن هنرمندی سرداران و شدت مقاومت و طول مدت
مبارزت و شناختن حالات میدان جنگ و ترقی واضح در علم جنگ بخصوص از ملاحظه حاصل فتح و شکست از برای حالت و تنزل تمکین
و ممالک و دول در همه فتوحات جنگ انگوریه یکی از اعاظم وقایع تاریخ جنگ و تاریخ ملل است در آنجا ترک و تاتار که هر
دو از یک نژاد بودند مانند هم در هم آمیختند و این آخرین دفعه بود که طایفه عثمانیه قسمت خود را در زیر بار غلبه کننده خود خمیده دیدند
و هم در آنجا فرمان میدادند دو پادشاه عظیم الشان که یکی فاتح کننده شدید البطش چندین مملکت بود که او را بایزید ملقب بایلدرم
مینامیدند یکی سخت ترین و بیرحم ترین خراب کنندهای ممالک بود و او را تیمور مینامیدند که معنی آهن است در تحت فرمان ایلدرم سلطان
فرمان میدادند سلاطین و حکام مملکت خود را از حدود چین گرفته تا خاک فرنگستان بآن صحرا جمع کرده بودند و بدر اراده او خاک
میکردند جماعت کثیری از خلیفه زادگان نامی که بهره از خانواده سلطنت بودند تنها تکیه در آن معرکه یک صبح تا بشام در کمال غیظ و غضب
خون همدیگر را میریختند نه تنها ایرانی و تاتار و ترک بودند بلکه از اهل فرنگ و عیسویها و بچه‌ها در آن جنگ بودند در صحرای
انگوریه در برابر این کوههای واقعه در سمت شمال که سلاطین سلجوق اولین مراتع را جهت چراگاه گله‌های اجداد بایزید معین و برقرار
کرده بودند و در همان مکان چنانچه سابقا هم اشاره شد بدان رفت پوسیه تقشون جنگدیده شکست داده و ایلدرم بایزید که تا آن وقت
همه جا فتح کرده بود در آنجا مغلوب گشته خود را مقید و مغلول دید بعد از این واقعه عظمی که دولت عثمانیه از سلطان خود محروم ماند چنان
بنظر میآمد که آخر دولت آل عثمان باشد با اینکه اگر منقرض نشوند دیگر بطوری پا نگیرند که ملتها و دولتهای دیگر از سطوت و صولت
ایشان اندیشه مند نشوند اگرچه عالم بزرگی و فتوحات بایزید بانقراض انجامید لیکن در همان وقت عالم غلبه و نصرت و اقتدار و افتخار
تیمور هم بانتها رسید چراکه سه سال پس از آن عمر کرد و کار بزرگ از او صادر نشد مگر آنکه خواست یورش بختا کند عزم کرد وفات کرد

در مورد باب هشتم در تحقیق مسئله قفس آهنی و صحبت داشتن تیمور با ایلدرم بایزید و تعاقب نمودن پسران بایزید و مأموریت پسران تیمور و فتح ازمیر و سایر وقایع اتفاقیه تیمور عقرب مهربانیهای خود را نسبت به بایزید موقوف داشت و قراولان شدید او
گماشت و باعث بر این مطلب این شد که ایلدرم بایزید خواست که خود را از امیر تیمور مستخلص سازد چون مقدر نشده بود امر او فاش گشت و کار بر او
سخت و سختتر گردید تفصیل این اجمال آنست که محمد پسر سلطان که از جنگ انگوریه جانی به سلامت برده بود خواست پدر خود را که در قید اسیری بود از
قشون تاتار چندان اهتمام و شتابانی نداشته تخلص بیابد بنا بر این چند نفر از نقب زنهای چابک دست ترک را بر این داشت که از جاده ...
نقب راه بجای سلطان برسانند و او را نجات دهند نقب زنها کار خود را بانجام رسانیدند و صبح روزی را که سلطان آماده فرار بود قراولان اطراف
سراپرده او را متوجه شده عرض نمایند که آثار نقب را شناخته داخل سراپرده سلطان شدند او را با فرزند بیک و خواجه فیروز ... رحم ...
دیدند استادان نقب زن هر حیله که بود ... امیر تیمور ... بسیار با سلطان کرده ... صدق او خواهد ...
بود بحکم داد تا گردن زدند و محافظت سلطان را سخت کرده ... قراول بسیار بر او ... و شبها بزنجیر ...
این فسانه یعنی قفس آهنی از انجا برخواست که کل مورخین ... مورخ ... نقل کرده اند قفس ...
اطاق و تخت روانی را هم میگویند که اطراف آنها را با شبکه یا میلهای آهن محکم کرده باشند بالجمله چون این مسئله ...
بوده بالتحقیق آن را واضح ... معلوم شود که مورخ ... نه از آنچه ... که شاهد جنگ بود و خبر داشته ... قدیم ...
عاشق پاشازاده و نشری ... نه از عقیده سعد الدین اطلاع داشت حال ما اول ملاحظه قول مورخین ... آن عصر را ...
پرداخته و ایرانی و ترک را که تاریخ امیر تیمور و سلاطین عثمانی را نوشته اند مرور کنیم تا حقیقت امر واضح شود ... بدوی
که در جنگ نیکوپولی اسیر شده وقایع قتل و غارت ... را در کمال درستی و بی غرضی نوشت ... در خدمت ایلدرم بایزید ...
و امیر آخوری رسیده در جنگ انگوریه نیز حاضر بوده آنجا نیز اسیر شده در خدمت امیرزاده شاهرخ ...
تفصیل گرفتاری ایلدرم بایزید را نوشته است و با مورخین دیگر ... هیچ ذکری از قفس آهنی نمی برد و همچنین ...
در تاریخ خود همین ... فقط میگوید که بایزید در گرفتاری و حبس ... بایزید را در قفس کرده باشند
گذشته ... مرگ ... اگرچه مرگ طبیعی باشد چنانچه بایزید بمرگ طبیعی از دنیا رفت ...

ثانیا سه نفر از مورخین ... که تفصیل گرفتاری سلطان را نوشته اند ... متفق القول اند ... جز حکایت
... حرف دیگر میگویند ... باعتقاد ... بعد از ... شبها از بابت احتیاط و ملاحظه ایشان از فرار ... تاریخ
مشرق زمین ... قفس آهنی ... یکی از مورخین فرنگ در قول خود ... مورخ ... که تاریخ تیموری را هم
نوشته اند و هم نظم مانند شرف الدین یزدی مصنف تیمورنامه و لطیف شاعر ... و مهربانی کردن امیر تیمور نسبت به بایزید
چیز دیگر ننوشته اند حکایت قفس آهنی نه در کتب آنها هست و نه در تألیفات ... که ... تاریخ
عامه متفق علیه کل است از مورخین عرب که معتبرترین آنها ابن عربشاه است که مؤلف کتابی است که احوالات مردمان مشهور و معروف ...
هشتم هجرت را نوشته است و این شخص ... با تیمور هم عصر ... بوده اند چنانچه شرح بعضی از صحبتهای تیمور را با ...
شخصه در دمشق سابقا ذکر کردیم ابدا گفتگوی قفس را ننمایند شهادت ندادن این شش نفر ... معتبر ... و صحبت ...
پادشاهی که در تألیف خود ابتدای هر فصل را شروع ... امیر تیمور کرده است و ... نویسی و ملاحظه ...
بندی ظاهر الفاظ چیز دیگر نداشت ... قدیم ترین مورخ عثمانی عاشق پاشازاده از قول یکی از مصاحبهای ایلدرم بایزید که
در جنگ انگوریه اسیر شده بود و پس از آن ... این عبارت بیان کرده است که تیمور تخت روانی از برای ایلدرم بایزید داد
ساخته شده که در هنگام حرکت او را در تخت روان مانند قفسی که در میان دو اسب ... باشد حرکت میدادند معلوم میشود که این عبارت را
مورخین بد ترجمه کرده اند و بواسطه فسانه قفس را اشتهار داده اند قفس چنانچه سابقا هم بدان اشارتی رفت نه تنها آنجا را گویند که مرغان
در آن نگاه دارند بلکه امروز هم خانهائی را که زنان حرم در آنجا ساکن شوند و در آنها ... گذاشته شده است قفس میگویند
و همچنین منزل شاهزادههای عثمانی را که در حرم سرای اسلامبول واقع است همین ملاحظه قفس میگویند و نیز تخت روانهائی را که زنان
حرم در آنها سوار میشوند بدین اسم میخوانند و هیچ شکی نیست که ایلدرم بایزید را هم در وقت حرکت در میان این چنین تخت روان حرکت
میدادند سعد الدین که مورخ معتبر عثمانی است و کسی را یارای ایراد کردن بر او نیست در کتاب خود چنین نوشته است و این ترجمه عبارت اوست
اینکه پاره فسانه تراشهای ترک در بعضی از تواریخ خود نقل قفس را نوشته اند غرضشان از اختراعات خودشان اگر فی الواقع نسبت بسلطان
چنین رفتاری شده بود مولانا شرف الدین یزدی در کتاب خود از بابت افتخار و تسلط بزرگی امیر تیمور به عبارات دلپذیر بیان مینمود

چون نظر کردن بر طایفهٔ تاتار غیظ سلطان را بهیجان در می آورد خود خواهش کرد که او را در سایهٔ تخت روان حرکت بدهند هر کس که
میخواهد که جزا بجای او تصور بخندمی چند که با حالت کج خلقی سلطان محال بود که بتواند هر روز چشم خود را بچشم دشمنان خود اندازد
ترکیب آثار ملاحظه نماید هر کس نخواهد فیما بین تخت روان و قفس فرق بگذارد از جملهٔ موجوداتی محسوب میشود که هوای روشن آنکه را
با ترکهای تیز بداده است تمام شد ترجمهٔ کلام سعدالدین چنان بباید دانست که قفس بند آهن امیر تیمور ایلدرم بایزید را محض
رعایت انسانیت و مروت بوده است چنانچه بی رحمی و قساوت و سبعیت او عجب اعمال و افعال و کردار او شاهد لیکن محض ملاحظه
فایده که خودکشی در عالم سلطنت اقتداری داشت نمیخواست وجود محترم سلطان را مانند یک حیوان درنده در میان قفس آهنین محبوس
دارد و این را هم بباید دانست چنانچه تیمور هر وقت میخواست سوار شود پای راست بایزید را میگذاشت این هم مانند افسانهای کهنه
است اهل بیزانتین و شرق زمین در آورده بودند که الب ارسلان پس از آنکه رومانوس دیوژن امپراطور بیزانس را اسیر کرده بود وقت
سوار شدن پای او گذاشته سوار میشد انگاه طایفهٔ غز وقتیکه سلطان سنجر نوهٔ الب ارسلان را گرفتند در قفس آهنین محبوس داشتند
و نیز از این قبیل باید پنداشت مکالماتی را که میگویند تیمور و بایزید با هم داشته اند چه در هنگامیکه بایزید را پیش تیمور آوردند وجه در آن مکالمه یعنی
بود با آنکه دو سه روز بقتلش مانده بود ولیکن هر چند این مکالمات راست نباشند اما چون بعضی از مورخان بیزانتین و ایران و عرب
و ترک نوشته اند و از آنکه میزان پایه ادراک اهل آن عصر شرق زمین و پولیتیک و حکمت آنها را بشناساند لهذا ما نیز در اینجا ذکر میکنیم از جمله
آن مکالمات که نزدیک براست مینماید بعضی از مورخین ترک مرقوم داشته اند با وجود یکه شرف الدین مورخ تیموری در کتاب خود ذکری
از آن صحبت ها نکرده است مکالمات روز اول آن دو پادشاه را چنین گفته اند پس از آنکه تیمور بایزید را در پهلوی خود نشانید بنای گفتگو
از مقامات مختلفه گذارده باید یار صحبت داشتن در این صحبت مرتبه امیر تیمور خطاب بسلطان بایزید کرده گفت که تو و من هر دو بقرب
قدرت و شوکتی که خداوند متعال با داده است باید شکر بسیار بجا بیاوریم بایزید در جواب گفت که چه جهت تیمور گفت بجهت اینکه کشور
ممالک وسیعهٔ دنیا را در میان شل بی لنگی و شل توقالی تقسیم کرده یکی از حدود ترکستان و هندوستان گرفته الی
سیواس را از آن خود داشت و دیگر قاچ از حدود سیواس تا ممالک موگر را بخشیده و صحت که سلطنت عالم در نظر باریتعالی حقیر بوده
والا میرزا عوض اینکه این سلطنت را باید بیک بندهٔ صحیح الاعضای با قوت و توانائی داد چون تو ناشکری کرای حق

جهان

جهان و انعام الهی را نشناختی مرا بر تو گماشت و چون جای نگاه داشتن بر تو نازل کرد حال ای برادر بایزید غم مخور و دلگیر مباش پیشکه
مزاج مرد سالم باشد زود میتواند مراتب عالیه را درک کند پس از این مکالمات یک کاره مات پیش امیر تیمور و بایزید گذاشتند تا
بخورند ایلدرم بایزید از مشاهدهٔ آن بسیار غمگین شده علامت غریبی بر او دست داد بخت که از فتره ایشان هویدا بود تیمور سبب را
پرسید بایزید گفت وقتی که تو احمد جلایر را از بغداد دواندی و او پناه بمن آورد روزی در همین صحبت بمن گفت عقرب است
که چیم تو و تیمور با هم نشسته نان و مات با هم میخورید تیمور گفت سلطان احمد جلایر مرد بسیار عاقلی است و من باید بدان خیزان
او باشم زیرا که اگر او بتو پناه نجسته بود حالا تو را در پیش چشم خود نمیدیدم پس از چندی که حرم بایزید را در بورسا اسیر کرده
و خیال فرار کردن بایزید تیمور را بر آن واداشت که با او بطرز سلوکی رفتار نماید و از آنجائیکه تیمور شوق سلطان را به شکار میدانست
با نچه بایه است میگویند یک روز ده قلاده سگ شکاری با یک قوش از بابت تمسخر جهت سلطان داده بود سلطان بایزید از خار
رفته با میر پیغام فرستاد که معلوم است سگها و بازهای شکاری مناسب احوال ترک تیمور در صحرانشین هستند نه در خور یک شخصی
می باشد که در پله های درجهٔ تخت سلطنت بزرگ شده ام و پسر سلطان مراد و نوهٔ سلطان اورخان هستم تیمور نظر به تلافی این حرف
نخوت دادن بایزید هتک رعایت عصمت حرم نموده در یکی از ظروف زن ایلدرم بایزید را که شاهزاده سردی بود بمجلس آورده
ساقی گری خود واداشت و سبب ارتکاب این عمل شنیع بیشتر برای این بود که بایزید وقتیکه ایلچی های تیمور را پیش نرستاد
در جزو پیغام ها صحبت زن و سه طلاق کشش را بمیان آورده بود پیغام کرده بود که اگر تیمور بجنگ او نیاید زنش با سه طلاق بعهد گرفته باشد
در آن اوقات که پسرهای بایزید ممالک اروپا و آسیائی عثمانی را در میان خود تقسیم کرده بودند روزی تیمور از او پرسید که اگر
ترا مرخص کنم سلطان زاده های جوان تحت اطاعت خواهند کرد یا نه بایزید گفت اگر مرا بگذارند در همین چگونه در آمدن آنها
کردن همه را بزیر اطاعت در می آورم تیمور از این حرف دانست که بایزید هنوز در هوای سلطنت است و حسرت تکیه بدو دارد
آمده است خیالات چند او را ثابت کرده است خواست او را مایوس کند گفت الحال اینکه جبر را داشته باشی من میخواهم
ترا تنها با یک قفس با خود ببرم و از آنجا بجهت خوش بازگردانم بایزید از این سخن بسیار دلگیر شد و بحالت غم انگیز بر افتاده
افتاده بواسطهٔ همین حالت عمرش کوتاه و مانند تبرکش نزدیک شد و بقول جنابه نه روز قبل از آنکه بمیرد امیر تیمور او را مرخص کرده بود.

اودیزینه وصیت بامیر تیمور کرده و او قبول شده که هر سه را بجا آورد اول آن بود که سلسله او را تمام نکند دوم آنکه مملکت روم را خراب ننماید
وقلع محکمه آنرا که مامن اهل اسلام است ویران نسازد سیم آنکه طایفه تاتار را که در روم مسکن گرفته‌اند بترکستان برد بجا آوردن
وصایای بایزید را در معاش که پس از فوت او باشد ذکر خواهیم کرد و حال رشته وقایع را از جنگ انگوریه گرفته بیان مینمائیم بعد از
فتح انگوریه میرزا محمد سلطان ابن میرزاده جهانگیر با پنجاه هزار سوار سلیمان ابن ایلدرم بایزید را تعاقب کرد که باتفاق ارکان دولت
عثمانی که عبارت از صدر اعظم و بیگلربیگی و ینگچری آقاسی و صوباشی باشند بطرف بورسا بدر رفته بودند مسموع است که عمده منظور
تیمور چپاول و خراب کردن پای تخت بزرگ بایزید و تصرف خزاین و دفاین دولت عثمانی که در بورسا جمع بوده باشد بالجمله بعد از رفتن میرزا
محمد سلطان امیر تیمور خود نیز با بقیه سپاه در حرکت آمده بطرف کوتاهیه عازم شد شدت حرکت میرزا محمد سلطان بقدری بود که این راه
بعیده را در پنج روز طی کرده از پنجاه هزار سوار زیاده از چهار هزار سوار نتوانستند با او همراهی نمایند مع البقیه او با چهار هزار سوار
وارد بورسا شد و سلیمان نیز در فرار چنان چابک حرکت کرده که در وقت رسیدن میرزا محمد سلطان به بورسا او بکنار دریا رسیده و بعجلت
در کشتی نشسته بود شهر بورسا بمرتبه و بیرحمیهای قشون تاتار تا که هم مساجد و مدارس با چپاول موید کردند زنان و دختران
بایزید با نامزد پسرش مصطفی که دختر احمد جلایر بود با چنین خزاین و دفاین و جواهرات سواره و پیاده با ظروف طلا و نقره و قیمتی نبشته
نفیسه کلاکه سلیمان باعجله فرار داشت نتوانسته بود با خود ببرد بدست سپاه تاتار افتاده پس آنکه خزانه دولتی بکلی خالی شد
در سیدگان تیمور بمراقبت و ضبط نموده شهر را بباد غارت داده آتش زدند و کلی از خاکستر گردید پناه داده شده های بایزید که
احمد جلایر و قره یوسف قرا قویونلو باشند جانی بیک و با بدر زدند اولی به بغداد رفت دومی بقیصریه در گذشت شیخ بزرگ محمد بکاری و
دو نفر دیگر از فضلای بزرگ عصر ایلدرم بایزید که شمس الدین فناری فقیه و یکی مفسر معروف محمد جزری باشند در وقتیکه فرار میکردند اسیر شدند
و ایشان را پیش امیر شیخ نورالدین راندند که ریش سفیدی و آتابیگی میرزا محمد سلطان حاکم در بورسا با او بوده امیر شیخ را امیر قید از انها با حشمت
و احترام را بجا آورده وقت تا به پیش امیر تیمور روانه داشت سابقا اشاره با حرمت شیخ بکاری و فقیه فناری رفته که اولی
خواهر ایلدرم بایزید را بحباله نکاح در آورد و جزری هم یکی از فضلای معروف است که در تفسیر قرآن نظیری ندارد و چنانکه
فیروزآبادی مصنف مشهور لغت عرب که قاموس نام دارد در فن خود مثل و عدیل نداشت این فیروزآبادی که از اهل ایران است

دادند

که در قریه فیروزآباد متولد شده است چندی قبل از جنگ بایزید و تیمور در سفرها نیکه میکرد بخدمت هر دو پادشاه رسیده هر
دوی آنها متقبل احسانات وافری شدند که پیش آنها بمانند چون خدمت هیچیک را قبول نکرد هر دو اکرام بسیار باو
تعارفات زیاد باو دادند تیمور آن سه فاضل عثمانی را نیز بسیار احترام کرد و زیاد اصرار کرد که بسمرقند بروند
بکاری و فناری قبول نکردند لیکن جزری قبول کرد و بعد از چندی از جانب تیمور با ایلچی گری بمصر مامور شد و پس از
مدتی که علمای بزرگ تیمور وفات کرد او بجایش نشست و در ازدواج پسران و دختران را و صیغه جاری میکرد بعد از
آنکه بقیه پنجاه هزار سوار میرزا محمد سلطان در بورسا بدو ملحق شدند پسر عم خود میرزا ابابکر را با ده هزار سوار
بطرف نیس مامور نمود و امیر سونجق را نیز با یک قسمت از قشون از امداد سواحل دریا مملکت روانه داشت
تا در تعاقب سلیمان لا اقل سعی را بعمل آورده باشند جز و کلیک که بعد از جنگ صلیب پرستان تا آن زمان صدمه ندیده
بودند معرض نهب و غارت قشون تاتار در آمدند که عمارت آنها ویران و ساکنین بیخانمان شدند سلیمان که گروه
سرا تنن و ایرانیان او را استخدام میخواستند در وقتی که قشون تاتار بکنار دریا رسیدند بکشتی نشسته متوجه ساحل
فرنگستان بر روده و قشون تاتار شوشیده و او را دستگیر نمایند سواران میرزا ابوبکر تا بنیجه طاراقچی که در شمال نیس واقعست
تاختند و چون باد سموم بهر جا رسیدند با آتش قتل و غارت سوختند میرزا محمد سلطان از بورسا پیشتر رفت و از
ولایات قرازی عبور نموده تا میتالیچ هیچ جا عنان نکشید و از هر جا گذشت همه را خراب و ویران ساخت و در آنجا
میرزا ابابکر خبر فرار کردن سلیمان را به سمت فرنگستان بدو رسانید و او این خبر را با انضمام یک شنقار بتوسط صد سوار از
برای جد خود فرستاد عده سواران زیاد شد و بعلاوه اینکه ایشان را دیک سکه و با تیان سلیح احاطه کردند و آنها
لابدا با هزار مشقت از میان آن گروه راه جسته بدر رفتند امیرزاده ابوبکر و امیرزاده سونجق در میتالیچ بمیرزا محمد سلطان
پیوستند و امیرزاده مشار الیه در حلقه تنگی شهر و قلعه در سمت شرقی بورسا پس از حصول اجازه از امیر تیمور دختر بزرگ بایزید
را ملک ازدواج در آورده بنای عروسی گذاشت اوقاتی را که میرزا محمد سلطان و میرزا ابابکر سواران خود را از بورسا
گذرانیده در شمال کوتاهیه منتشر کرده بودند شاهزاده حسین میرزا بتاخت و تاز ولایات حامد و تکه اشتغال داشت

وامیر شاه حکمران خوارزم بتاراج ولایات آدینه و صاروخان مشغول بود و حسین میرزا شهرهای آق شهر و قراحصار را گرفته اموال بسیار بچنگ آورد
و خون دافری ریخت و امیر شاه بود با سکنه تاخت برده بود تا کنار دریا همه را غارت کرد خزانه و حرم بایزید را امیر شیخ نورالدین باز تحویل
نموده باساز و رقص و نقاره وارد اردوی امیر تیمور نمود که آنوقت در کوتاهیه واقع بود و از آنجا از حضور امیر گذرانیده همراه بهرای بورسا دو نفر از
شاهزادگان قرامانی بودند که بایزید در بورسا حبس کرده بود و امیر تیمور شاهزاده سروی را که زن سلطان بایزید بود پیش سلطان فرستاد چون آن زن
در مذهب عیسوی برقرار بود تیمور اصرار کرد که مسلمان بشود محمد که پسر بزرگ حکمران قرامانی بود بخشان دیگر و خنجر مخلع شده و ولایات پدرش که بایزید
گرفته بود از جانب امیر بدو واگذار گردید که عبارت از شهرهای قونیه و لارنده و آق سرای و آناطولی و علائیه و آقشهر و سیورحصار و یک بازاری
باشند و هم در آنجا نوه های تیمور که تاخت اطراف رفته بودند رسیده اولجه فراوان آورده بودند و از حضور امیر گذرانیدند و نفر از سرداران
بسیار رشید خود را هم در آنجا بتهمت قصد خیانت نسبت بامیر داشتن بکشت و خانواده ایشان را ... جیبه و طوی بزرگ ترتیب داد که در آن طوی
زنهای اسیر که از طرف جواد عثمانی آورده بودند کاسه های شراب را باهل طوی میدادند و بعد از طوی امیر اطور تاتار ... فاضل جزری را
بسفارت مصر فرستاده تاکید در استخلاص امیر اتمش قوچین و زدن سکه و خواندن خطبه و شناختن حقوق سلطنت را در باره خود نموده و همچنین
سفیر سیکه از جانب ... حصار آمده بودند بحضور طلبیده دو نفر ایلچی بقسطنطنیه پیش امپراطور گرگ فرستاد و تا ایلچی را که به بایزید همه ساله ادا بکند
نمایند و دو نفر دیگر نزد سلیمان پسر بزرگ بایزید فرستاد که آنوقت در قلعه جدید الاحداث سلطان بایزید کوکجه حصار ساکن بود و حامل سفارت
آنکه یا خود باطاعت امیر تیمور حاضر شود یا باج و خراج آنکه و دور را روانه دارد و در صورت تمرد قشون تاتار مستعد تاخت و تاراج کردند
و قید سلیمان چنانچه فرستادگان تیمور با ایلچی امپراطور قسطنطنیه با انضمام تحف و هدایا و مالیات در کله تیمور حاضر شدند و شیخ رمضان ایلچی
سلیمان نیز با اسبان تازی و بازان شکاری بدستبوسی تیمور مشرف شده عرض کرد که سلیمان صفر شرفیابی حضور امپراطور تاتار بست بشرط
آنکه از جرم پدرش درگذشته با او سلوک پادشاهانه فرمایند امیر تیمور شیخ رمضان را اطمینان داده روانه کرد و از برای سلیمان کلاه طلا دوز
و یک خنجر مرصع برسم خلعت انفاذ داشت لیکن نسبت به تیمور طاش بیگلربیگی که اسیر بود و خزاین او در کوتاهیه با قبضه تحفیه تصرف در آمده بود
ثنای بد رفتاری را کفاره داد او را بحضور طلبیده با او خطاب کرد که مقصود تو از جمع کردن این همه دولت چه بود می توانستی که با این دولت
یک قشون فی مرتب تا نی و در محافظت آقای خود بکوشی وزراء و شاهزادین دولت که بجمع کردن پول مشغول باشند هرگز بخیال احتیاج قشون

نی افشند

نمی افشند و مایهٔ خرابی مملکت میباشند تیمور طاش سخت بر آشفت و در جواب گفت امپراطور من از بخت نشستگان
در دولت و احتیاج بخزاین شاورین و وزرای خود ندارد که قشون نامرتب باید مثل پادشاهان تازه بدولت رسیده نبود
که هرگز قبل از آن نتواند تصور کند که خزانه چه چیز است و قبیله کدام تیمور گفت میخواستم که ترا او را از قید اسیری مرخص نموده
انعام بخشم حال که چنین گستاخی با من و اسیر باش تا حبس و قید کفاره گناه جواب تو باشد در آن هنگام که طوایف تاتار ولایات
آدینه و منتشا و تکه و صاروخان را غارت و ویران کردند امیرزاده محمد سلطان و میرزا ابابکر در نزیکی و امیرزاده شاهرخ در قرمان
قشلاق کردند تیمور خود با بقیهٔ سپاه از استاد و ساحل با فس رفت و از آنجا بازمیر در آمد در نزدیکی که تیمور طاش در راه خانه
بانذر ساخته بود پسران حکمران منتشا که ایلدرم بایزید ولایت ایشان را گرفت و ایشان پناه باسفندیار برده بودند
با خود اسفندیار که سلطان شهرهای کاستمونی و سامسون را از دست او گرفته بود بحضور امیر تیمور مشرف شدند تیمور ولایات آدینه
و قرمیان را بشاهزادگان موروثی خود واگذار کرده و مونت قبل از آنکه قرار کار بایزید با اولادش را بدهد پرو بال دولت
و شوکت آنها را بشکند و حکمرانانی را که در اطراف مملکت عثمانی بودند و سلطان ولایات آنها را فرا گرفته بود بصاحبانش رد
میکرد و ولایاتی را که در حدود ایران و ارمنیه عثمانی واقع بودند بهمین ملاحظه بتیکب فیما بین طهرتن ارزنجانی و ابراهیم شیروانی
و حاکم قلعه کماخ و قرا سلوک واضع سکنه آق قویونلو تقسیم نمود باقی ولایات عثمانی را که امیر تیمور بحیطهٔ تصرف در نیاورده
بود با کمال شعف میدید که فیمابین پسران بایزید متنازع فیه شده اند و هر یک سعی دارند نگذارند دیگری تملک نماید و خودش
هم از بابت اشتعال نایرهٔ نزاع فیمابین اخوان فرستادگان هر یک را جدا جدا اطمینان و نوید داده و روانه نمود
شیخ رمضان فرستاده سلیمان بار دیگر بحضور تیمور آمده تحف و هدایا بگذرانیده و تیمور فرمان حکومت ممالک واقعه در طرف
دریا را که ممهور بمهر سرخ تیموری بود از برای سلیمان فرستاد قطب الدین فرستاده عیسی چلبی که بتقرامانی لرکنه باستعداد
شایسته بخدمت امیر آمد تیمور او را نیز بدوستی خود امیدوار فرموده اطمینان داد همچنین موسی بایزید اتالیق عاقل مهر
سیم سلطان که در اماسیه بود بحضور آمده عذر نیامدن شاهزاده خود را اظهار خواهش کرد تیمور مجدداً شهرها را که در ...
شاهزاده گذاشته که سرداران سپاه او بودند واگذار فرموده و خود در اول ماه و ... ١٤٠٢ عیسوی مطابق سنه ٨٠٥ هجری که

چندی بعد از ابتدای عمل محاصره بود بانجا رفت شوالیه های رُدُس مدت پنجاه و هفت سال بود که آن شهر را در تصرف داشتند
تیمور بایشان پیغام داد که یا اسلام قبول کنند یا اقلا بیدقهای او را بر سر باره نصب نمایند و اگر هیچکدام نپذیرند همه را
از تیغ تیز خواهد گذرانید فرزگیلیوم فرمانده طایفه هوکش بی تالیه که معنی مسئله مهمانپذیر باشند و اطلاع با حوالات و
کیفیات این القاب و اسامی محتاج است برجوع کردن در کتب عیسویان و مناسب مقام این تاریخ نیست جواب
پیغام تیمور را در کمال بی اعتنائی جنگ گفت و فوراً نشانه نای حرب و آواز مردان جنگ از اردوی تیمور بلند شد و شهر از
طرف خشکی هر قسم و همه سمت محصور شد و قلعه را بایک نوع خندق متوازی احاطه کردند و در روی عرادها برجهای سیاری
را که هر یک دویست نفر پیاده با زور بازوهای آماده بودند بطرف دیوار حصار حرکت دادند و ده هزار نقب زن چابک
دست زیر برج و باره را خالی کرده با ستونهای چوبی نگاه داشتند و چون خود از نقب بیرون آمدند آتش در
چوبها زدند دیوارها بکلی خراب شدند و از طرف دریا نیز تاتارها سنگهای بزرگ آورده بدریا ریختند جنگ سختی در میان طرفین
درگرفت و باوجود اینکه باران بشدت میبارید محاصرین و محصورین از کارزار آنی نمی آسودند اما لایقطع علی الاتصال آتش بر سر
محاصرین میریختند و ترکیب اجزای آتش بقسمی بود که در روی آب هم میسوخت و خاموش نمی شد بالاخره کل قشون تاتار
یکمرتبه حمله بردند و یورش دادند و قلعه را پس از پانزده روز محاصره بحیطه تصرف در آوردند شوالیه ها که تا اواسط شهر
پس نشانده شده بودند صفوف خود را تنگ کرده فرمانده مهمانپذیر را پیش انداخته از میان قشون دشمن بیکبار دریا را
از برای خود گشودند در آنجا کشتیهائی که موجود بودند جهت استخلاص ایشان پیش آمدند ساکنین عیسوی تا بساحل از دنبال آنها آمدند و
خود را برفضا بهاوبارها و لنگرهای کشتیها چسبانیدند اهل کشتی بحضرت عیسی قسم میدادند که آنها را همراه خود ببرند کشتیبانها
ایشان را بضرب نیزه از کشتی دور کرده بادبانها را کشیدند و خود را بوسط دریا رسانیدند و آن بیچارهها را در کمال یأس و پریشانی
بدشمن واگذاردند زیاده از هزار نفر بخت را بحضور تیمور کشانیدند و او حکم داد تا همه را گردن زدند بدون اینکه بزنان یا اطفال
التفات نمایند و چون این مقدار کله بسیار کم بود که علامت متداوله بیرحمی او را که عبارت از کله منار باشد برپا نمایند لهذا
حکم داد که بعوض کله دو در میان سنگ بچینند بقسمی که فیمابین دو دوره یکدوره کله مسکه اشته شد بالاخره باز بهمه آن سرها در کله منار

[illegible]

اطفال از

بکار رفت بعد از آنکه چند کشتی عیسویها که بامداد شهر آمده بودند دیر رسیده بودند چون قدری نزدیک بندر خواستند بیایند تیمور فرمانداد
از آن سرها منجنیق گذاشته بکشتی آنها انداختند و ایشان از ملاحظه آن انقلاب احوال دست داد و میان دریا بدر رفتند
در همان اوان فرماندهان قلاع و جزایر متعلقه بدولت جمهوری ژن از فوسی قدیم و جدید با بزرگان ژن از لسبوس و
و شیوس با هدایا و پیشکش بخدمت تیمور و امیرزاده محمد سلطان آمده اظهار ارادت و بندگی کردند بزرگان لسبوس را یک
طور زر که علامت التفات و افتخار بود مرحمت کرد ازمیر انتهای فتوحات تیمور در مغرب زمین شد از آنجا بطرف شرق
حرکت کرد و در حالتیکه ممالک آن نواحی را پایمال جور و بیداد نمودند مدتی در نزدیک صحرائی در نزدیک فوس اتراق
نمود و از آنجا سواران در ولایات اطراف و حوالی متفرق شده ساکنین و رعایای مظلوک بیدست و پا را گروه گروه برانده
و بانواع زجرها معذب داشته مطالبه اموال میکردند و شهرهای ایشان را خراب و ویران مینمودند نویسندگان ترک
و بزنتین در توصیف مراتب ظلم و ستم تیمور متفقانه نوشته اند لکن بیرحمیهای او از مرحله انسانیت بسیار دور و بسبعیت
بسیار نزدیک بود مورخین ترک که تفصیل قتل اطفال صغیر بیگناه را از او نقل کرده اند احوال را بیشتر منقلب میکنند تا آنکه
هرودوت از درندگیهای او حکایات کرده است در یکی از شهرهای کوچک آسیای صغیر که تیمور نزدیک بود وارد شود
اطفال کوچک آن شهر قرآنها بدست گرفته او را استقبال کردند و قرآن را شفیع نموده التماس نمودند که خون آنها را
نریزد تیمور چون از تفصیل اطلاع یافت حکم داد تا سواران آن اطفال را در زیر سم اسبان نرم نمودند بالجمله تیمور از
آنجا نیکه و حرکت کرده از میلاس ساحت بحیره ایجیر در روانه شد چون شنیده بود که در آن بحیره جزیرهای و قصبهای بطبیعت
و دستیاری صنعت بسیار محکمند خواست آنها را مفتوح کند شیخ بابا که مزارش هنوز در بحیره ایزبار تکاه مردم است مشغول
قلعه داری شد بالاخره از بابت رفع شر تیمور راضی شد که قلعه را تخلیه کند بشرط آنکه خراب و ویران نسازند تیمور پس از تصرف
قلعه باردوی خود که در آقشهر بود و ایلدرم بایزید و پسرش موسی نیز در آنجا بودند مراجعت نمود امیرزاده شاهرخ و حسین شاه
طوبهای سنگین از برای او ترتیب دادند حکمرانان قرمیان و قرامان که امیر و ولایات آنها را بایشان واگذاشته بود
مراتب ارادت و عبودیت خود را در آنجا معروض پیشگاه امیر داشتند در همان اوقات بایزید بمرض فلج درگذشت

که هشتم مرس ماه سنه ۱۴۰۳ عیسوی باشد چهار روز پس از آن امیرزاده محمد سلطان عزیزترین نوه های تیمور که فتوحاتش در این سفر
مذکور شد بسن نوزده سالگی جهان فانی را بدرود کرد درد و اندوه در میان لشکر عامه شد شاهزادگان و بزرگان لباس سیاه
و نیلی پوشیدند زنان در خاک غلطیده سینه و رخسار را با سنگ و ناخن مجروح ساختند تیمور از شنیدن این خبر وحشت
انگیز آیه شریفه انا لله و انا الیه راجعون را بر زبان جاری کرد چنانکه در فوت ایلدرم بایزید همین آیه را تلاوت کرده بود
با مجلس فاتحه از برای امیرزاده گذارده شد و قراء مشغول تلاوت قرآن بودند پس از آن طبل بزرگ عزا را نواختند
برون و ناله زنان از شنیدن آواز طبل بلند گردید آن طبل را موافق قاعده قدیمه مغول ریز ریز کردند و این اشاره است
بدانکه پهلوانیکه آوازه شجاعتش در کل عالم پیچیده بود مرگ او را مانند این طبل پر صدا ریز ریز کرد نعش امیرزاده را باتفاق دولت
سوار و بهجت امیر روانه ماوراء النهر کردند تا در مزار آل تیمور مدفون شود و نیز تیمور موسی سلطان زاده عثمانی را اذن داد تا نعش ایلدرم
بایزید را که در آقشهر در مزار شیخ محمود حیران برسم امانت گذاشته بودند ببروسا حمل و نقل نماید و موسی را مخلع نموده کمر
و شمشیر و ترکش مرصع با فرمان ممهور بمهر سرخ دست تیموری بدو داد این شد عاقبت کار ایلدرم بایزید که مدت
چهارده سال پیوسته غرق فتوحات بود و آثار شعله غرور و مردی او در ولایات آسیا و اروپا برقرار مانده بود ولایاتیرا
که بحیطه تصرف درآورده دولت خود را بزرگ کرده بود همه از دست رفته و تیمور مال هر کس را بصاحبش رد نمود علاوه
بر این ولایاتی هم که باقی مانده بود بواسطه نفاق پسران او در میان ایشان متنازع فیه بود و تیمور از بابت
مصلحت خود آن نفاق را تقویت میکرد از قراریکه سابقا هم اشاره رفت حکمرانان جتشا و ادینه و تکه و قرامان
و قرمیان هر یک مملکت خود را متصاحب نمودند و پسران بایزید محمد و عیسی و موسی از برای ممالک آسیای عثمانی
که بعد از آنچه تیمور وضع کرده بسیار کوچک نموده بود با هم نزاع داشتند و سلیمان پسر بزرگ سلطان بولایات یکه از اروپا
بحیطه ضبط درآورده بود قناعت داشت و این نفاق در میان اولاد بایزید طول کشید تا آنکه محمد بر همه غالب آمد
و از نو ولایات آسیائی و اروپائی را بزیر نگین درآورده و بنای خلاف و نفاق را از بیخ برکند و قواعد دولت که
بکلی خراب و منهدم شده بود استحکام تازه داد تا جانشینهای او توانستند بر بزرگی و عظمت بی پایان خود را بدو تکیه دهند

از این

از قرینها آنانکه تاریخ عثمانی را نوشته اند هر چهار پسر ایلدرم بایزید را سلطان دانسته هر چهار را در یکوقت و یکعهد در مملکت حکمران
دانسته اند و با بنو تبطه در عدد سلاطین سلطنت آل عثمان اغتشاش کامل وارد آورده اند بر خلاف آنها مورخین ملت عثمانی که
خود را از این خطا نگاه داشته اند ایشان سلیمان را سلطان میدانند که پسر بزرگتر بود و ولایات اروپا را داشت و بزرگان دولت
همه بطرف او بودند و نه موسی را پادشاه میدانند که بر سلیمان غالب آمده ولایات او را بتصرف خود درآورده و محمد که برادر کوچکتر بود احترام
بزرگتران خود را پیوسته نگاه میداشت باعتقاد آنها سلطان بالاستحقاق دولت عثمانی میباشد بعلت اینکه بختش معاونت
نموده در آخر صاحب تاج و تخت گشته کل ممالک را متصرف شد این فقره تاریخ عثمانی از قاعده دولتی ملت اسلام خارج
است بعلت اینکه سلطنت بطور وراثت یا به پسر بزرگ منتقل میشود یا موافق وصیت سلطان حق کسی میشود که ولیعهد شده باشد اگرچه
آنانکه از ایرانیان یا اتراک حقوق سلطنت خلفا را غصب میکردند باز هم خلافت یکی از خانواده خلافت میکردند نشسته
و خود سکه زدند چنانچه امیر الامراء با خلفای بغداد و طایفه مملوک با خلفای مصر این معامله را کردند خود امیر تیمور هم که
کل عالم را مسخر کرده بود بجز چین همه ممالک چنگیز خان را جزو مملکت خود نموده بود باز یکی از اولاد جغتای را خان حقیقی اولاد
چنگیز معین کرده بود پس از مردن بایزید مناسب این تاریخ میدانیم که دیگر گفتگوئی از حالات تیمور نمائیم این یورش تیمور
او بود با ایران و دفعه پنجم بود که بپای تخت خود سمرقند مراجعت نمود مطابق دهم ذی حجه سنه ۱۴۰۴ عیسوی و زیاده بر دو سال
بعد از بایزید زندگانی نکرد بسمرقند که رسید در باغ چنار نزول کرد مدرسه را که بنا و کاری اسم امیرزاده محمد سلطان
ساخته بود تماشا کرد و گاهی در باغ چند تفرج مینمود گاهی بسیر باغ بهشت میرفت و زمانی را در باغ دلگشا بسر
میبرد معماران و استادان دمشق را که بسمرقند برده بود واداشت بساختن یک عمارت عالیه که هزار و پانصد قدم[1] عرض
و طول آن بود و دیوارهای آن زینت داده شده بود از کاشی کاری و خاتم سازی ایرانی و اشکال مجسمه که استادان
دمشق از مرمر ساخته بودند و مشحون بود به منبت کاریهائیکه در آبنوس و شیر ماهی کرده بودند و از فواره های دریاچه ها آب بالا
میرفت و در صحرای وسیع بقرای قنقل طوئی بسیار بزرگ ملوکانه ترتیب داد که پیش از او احدی از سلاطین را ممکن نشده
بود و پس از او نیز نتوانسته مرتب نمایند و در آن طوئی شش نفر از پسرزادگان خود را عروسی کرد میان ممالک شرق زمین از

[1] قدم تقریبا یک ذرع و یک چهارک است

جانب سلاطین خوش‌بسارک باد آمده و اظهار عبودیت و بندگی نموده پیشکشهائیکه به بعد ذه بود از حضور گذرانیدند از جمله پیشکشهای
اتحاف از افعه و شتر مرغ و سایر حیوانات نادره دنیا بودند نه مرتبه لباس و زینت شاهزادگان را عوض کردند و در هر بار ایشان
نه مرتبه جبین ارادت بر زمین گذارده پایه تخت جد خود را بوسه دادند و در هر بار طبقهای جواهر را بقدری بر سر ایشان نثار
میکردند که روی زمین مملو از جواهر شده بود بعد از این جشن بزرگ امیر تیمور بعزم یورش چین حرکت کرده و در اترار نوزدهم
ماه فوری سنه ١٤٠٣ عیسوی بمرد هشتاد و یکسال عمر کرده بود و سی و شش سال سلطنت و سی و شش پسر و نوه از او مانده بودند
پادشاه ظالم بیرحم بیمروتی بود مملکتها را خراب کرد و مردم را قتل عام نمود از او وسیع تر و درنده تر کسی از انسان سراغ
نداد **در بیان احوالات اولاد ایلدرم بایزید بعد از جنگ و شکست انگوریه** مورخین عثمانی پس از وقعه
با یلدرم بایزید گفتگو از فتوحات پسر کوچک او محمد مینمایند و وقایع برادران بزرگتر در ضمن حالات او بطور تبعیت
بیان میشود محمد را عثمانیان گوریشچی چلبی که بمعنی جوان کشتی گیر است لقب داده بودند زیرا که در فن کشتی گیری با مهارت بود
مورخین بزرگ این از کارهای محمد درست اطلاع بهم نرسانیده و همچنین بواسطه سررشته نداشتن از زبان ترکی لقب او را هم تغییر داده
گوریشچی چلبی نوشته اند که بمعنی سازنده زه کمان است بالجمله وقتیکه در اواخر جنگ انگوریه سلیمان پسر بزرگ سلطان باتفاق
صدر اعظم و ینگچری آقاسی و سایر بزرگان دولت بسمت دریا فرار کرد بایزید پاشا نیز محمد را که در آنزمان پانزده ساله بود از
میان جنگ برگرفته خود را بکوهستان انگوره زده بدر رفت جلادت محمد و همراهانش را از آنجا باید استنباط نمود که اول
لابد شدند که از میان دریاهای قشون تاتار راهی برای خود باز نموده بگذرند در ثانی در حوالی طوسیا و توقات قراچی بن اسفندیار
با قشونی آمده سر راه برایشان بربست و خواست محمد را دستگیر نماید محمد با قلیل جمعیتی که داشت اندیشه نکرده خود را بسپاه
قراچی زده از میان ایشان بدر رفت و خویشتن را بتقاط و اماسیه رسانید این جنگ اول محمد را باید جنگ اکبر گرد بعد
کرده است مورخین عثمانی کمتر از حکایات عنوان پهلوان ایران که در شاهنامه بیان شده است آب و تاب بداده اند در حقیقت
این تمجیدات و تحسینات را که بشاهزاده جوان داده اند محض تملق و مزاح گوئی باید باشد بجهة انه الواقع جمیع این موفقیت
از تدابیر عاقلانه صوفی بایزید ریش سفید و اتالیق شاهزاده و رشادت و جلادت بایزید پاشا سردار باشی بود جنگ دوم

در تواریخ بعضی محل فوت تیمور را اترار بفتح همزه و تاء و را نوشته اند و بعضی انزار بفتح الف و نون وزای هوز ضبط کرده اند مؤلف این کتاب بضم الف و تای قرشت نوشته است

محمد با قرا دولت شاه بوده که از جانب تیمور بحکومت تقاط و سیواس آمده و با هزار سوار در نزدیکی کاستلا در برابر محمد
صف جنگ بر آراست وقتی که جنگ مغلوبه شد محمد بقرا دولت شاه برخورد بیک چوبه تیر او را از اسب بر انداخته
هلاک ساخت جنگ سیم او با قبادا وغلی بود که باسم تیمور تاخت بشهر قیصریه برد محمد با همراهان رشید و متوکل
خود بدو حمله کرده او را شکست داده در قلعه طوشانلق حصاری کردند و خود شان قلعه قلانلق را بیورش و غلبه مسخر
داشتند بالجمله شاهزاده جوان بیموقت دو روزی در تقاط استراحت نماید که پنجاه هزار ترکمان بحکمکه قرا دودا
نزول کردند شاهزاده محمد باتفاق قلیل جمعیتی که داشت بدانها تاخته و همه را متفرق نموده از آن سرزمین بیرون دوانیدند
اگرچه عدد ترکمانان زیاده بنظر می آید و عجب مینماید لیکن عجب تر از این آنست که نوشته اند زیاده بر دو نفر از عثمانیان
کسی مجروح نشد و از ترکمانان جمع کثیری قتیل و جریح گشتند چراکه عثمانیان همه زره پوش بودند و ترکمانان
جز پیراهن و قبا حافظ و حایلی از برای بدن نبود ترالکه بسم که سرداری قزل قرا حصار را محاصره کرده
بودند نیز بهمین نهج مغلوب و متفرق شدند کپک که یکی از سرداران طوایف ترکمان بود لابد شده از صحرای قازآباد
بدر رفت جنگ هشتم محمد با مزید بیک حرامی باشی بود که قلعه سیوار را بتصرف در آورده بود چون جنگ مغلوبه شد
تاب نیاورده بمسجد سلطان فرار کرده و آنجا را سنگر کرده مشغول دفاع شد بایزید پاشا سردار محمد او را محاصره
نمود بالاخره بعضی شروط و عهود معتبره قرار دادند تا از مسجد بیرون آمده و نوکری محمد را اختیار نمود یکی از
سرداران نامی او شد و در تاریخ بهوکری فتوحات او معروف و مذکور است و اسم او والا بواسطه آن فتوحات
و تاپنا بجهة شکستی که در آخر خورده است شهرت تام دارد چون امیر تیمور محمد را باردوی خود خوانده بود و او بر
خلاف رای صوفی بایزید اتالیق و بایزید پاشا سردار در صدد اجابت دعوت او برآمده عازم گردید اماسیه که
در گذشت دو باره قراچی و علیبی پسران اسفندیار سر راه براو گرفتند او نیز دو باره با ایشان جنگ کرده فایق
آمد و این فتح را مورخین عثمانی فتح هشتم محمد نوشته و در صحرای مرقض آباد دو چار ساتجی بیک شده او را شکست
داده و این نهم فتح پسر جوان ایلدرم بایزید بود محمد چون این همه موانع را در برابر خود دید فسخ عزیمت

ایلدوی امیر تیمور را اگر ده مراجعت نمود مصلحت وقت و حال را در آن دیدند که صرفه بایزید جانب او در فتنه عذر آمدن خود او را بخواهد چون
بایزید وقتیکه مراجعت نمود تیمور فرستاده مخصوصی با او همراه کرد تا خبر فوت ایلدرم بایزید را به محمد برساند در همان اوقات تیمور
عزم مراجعت با ورا النهر کرده بدین عزم هم رسید وصیت ایلدرم بایزید را بجا آورد چرا که از دشمن او قتل و غارت دائمی اهالی آسیای صغیر
باتمام انجامید و بقیه السیف حامیان بیضه اسلام بجا ماندند و طایفه قرا تاتار را که از عهد مغول در آنجا سکنی گرفته بودند جمله
را نزد بماورا النهر فرستاد و دولت متلاشی شده روم را در میان اولاد ایلدرم بایزید مایه نزاع و جدال گذاشت محمد که کهتر اولاد
صوفی بایزید در شجاعت و جلادت با بایزید پادشاه دشت در ولایات اطراف و تقاعد روز بروز قوت گرفت و سلیمان که با اتفاق بزرگان
دولت و برادرش قاسم از قسطنطنیه گذشت بلاد اوپائی پدرش رفت فوراً از برای استحکام مراتب دوستی با امپراطور قسطنطنیه دختر
برادر امپراطور را که تئودورا نام داشت [illegible] ازدواج در آورد و برادر خود قاسم را که اهل فرانس می‌خوانند برسم گرو بقسطنطنیه فرستاده
چون عیسی از جنگ انگوریه بدر رفت خود را بکوهی بوبسا رسانیده تا مدت یکسال در آنجا دور از خوش مخفی بود تا آنکه قدری پیش از فوت
ایلدرم بایزید با آنکه در همان اوان بالیستا دو تیمورتاش بیگلربیگی از جنس بطور فرار با قسم دیگر متشخص شده بود خروج کرده
بوبسا بتخت سلطنت نشست و بتقلید سلیمان با امپراطور قسطنطنیه معاهده دوستی بست و دختری از اعاظم ارک را بزنی گرفت که دختر
روان توون ترناشه لیکن موسی که برادر ششم بود و با پدر در محبس بسر میبرد بعد از فوت بایزید تیمور او را با نعش پدرش بدست پادشاه
قرمیان سپرد که در سلطنت خود استقلال بهم رسانیده در کوتاهیه رایت جلال برافراخته بود ممالک عثمانیه از این قرار در میان اولاد
ایلدرم بایزید تقسیم شده بود که سلیمان ولایات اروپا را داشت ادرنه پای تختش بود عیسی و محمد در آسیا بودند پای تخت عیسی بوبسا
بوده تختگاه محمد اماسیه تا آنکه بعد از مردن ایلدرم بایزید محمد با سپاه بعزم قلع و قمع عیسی حرکت کرده عازم بوبسا شد در تنگه
ارمنی واقعه در کوه تورایخ تقشون عیسی برخورد تیمورتاش بیگلربیگی قشون محمد را جلوبر کرده یعقوب پسر فیروز پاشا که سابقاً فرمانده قلعه
انگوریه بود و در صف شجاعت او همین بس است که انگوریه را تا بایزید اسیر نشده بود نگهداری کرده قشون تیمور را دفع نمود
حال سردار سپاه محمد بود چون دید تیمورتاش جلو تنگه را گرفته است در ابراز سد نموده حمله کرده تیمورتاش را شکست داد تا بپای قصر
پیش رفت در آنجا عیسی بیک صوباشی با تابعین خود در جلو سپاه محمد گشته جزو همراهان او گردید با غوای شتاب [illegible]

محمد به عیسی نوشت او را به تکلیف تقسیم ممالک آسیا نمود باین طریق که ولایات واقعه در شرق و شمال بوبسا که عبارت شد از تقاط و اماسیه
و بوبسا بدو واگذار کند و خود حکمرانی ولایات واقعه در جنوب و غرب را که ولایات قرازی و آدینه و صاروخان باشند جهة خود
نماید عیسی تکلیف برادر کهتر را رد نموده جواب جنگ داد و چون صفوف سپاه طرفین آراسته شده و کارزار منجر به انجامید
سپاه عیسی شکست خورده تیمورتاش در وقت فرار بدست یکی از نوکران خود کشته شد محمد سر او را از بابت نوید فتح جهة
سلیمان برادر بزرگ خود بادرنه فرستاد و عیسی از راه یال اووا به قسطنطنیه گریخت و محمد چون بوبسا و نیس را بتصرف در آورد
ایلچی نزد حکمران قرمان فرستاده برادر خود موسی را با نعش ایلدرم بایزید از او طلب نمود شاه قرامان در اجابت مسئول او تعجیل نموده
موسی را با نعش پدرش بدست فرستادگان محمد سپرد و محمد از قتل موسی درگذشت و نعش بایزید را در مسجدی که خودش ساخته بود
و واقع بود در یک محله از محلات بوبسا بجمعیت داد آبادی که در کنار رودخانه آق چایقلان اتفاق افتاده بود مدفون ساخت
محمد بعد از فتح بوبسا به اماسیه برگشت و از آنجا بسقاط رفت و عیسی از قسطنطنیه بادرنه رفت و از برادر خود امدادی گرفت و
باسیا برگشت اول در قرازی توقف نموده قشون خود را قوت داد و با محمد اظهار صلح و دوستی کرده بعضی تاخت و تاز بولایات
قرامانیه و بیک ماکاده علم انقلاف باده [illegible] برابر اهل شهر دروازه را بروی او بستند چون محمد از حرکت
عیسی مخبر شد برادر تاختن کرد و بار دوم او را شکست داد این بار عیسی پناه به اسفندیار بیک حاکم کاستمونی برده با مدد او بار سیم
بجنگ محمد رفت و باز غفلةً در برابر انگوریه درآمده قلعه سلاسله را محاصره کرد این بار نیز محمد تنها با سه هزار جمعیت بر او تاخت
و هر دو را با آن جمعیت قلیل که داشت شکست داد و اسفندیار از کنار رودخانه پوتن بکاستمونی گریخت و عیسی از ساحل دریا بیونان
یونان با زمین فرار کرد ایلچیان حکمرانان قرامانی و ذوالقدر جهة تهنیت این فتوحات بخدمت رسیدند و حکمران ذوالقدر
دختر خود را نامزد محمد نموده عیسی بار سیم از برادر کهتر شکست خورد با حکام ادینه و صاروخان و تکه و منتشا که بعد از بایزید تیمور
آنها را در ولایات خود استقلالی داده بود اتفاق کرده با بیست هزار قشون آماده جنگ محمد رفتند و محمد را که زیاده از ده
هزار جمعیت نبود اتفاق آنها را در هم شکست و هریک از متفقین را جدا جدا مغلوب و مقهور نمود خضر شاه حکمران صاروخان در
حمام گرفته شد قبل از آنکه کشته شود التماس کرد که او را امیری در پهلوی آقایان خود مدفون سازند و مدارس و جامع

و در بعضی خانها نیز که ساخته بود خراب نماید محمد چلبی را بدو وعده انجام داده و مشار الیه با توقف کی در وفا بعهد نمود و یعقوب بیک کرمان
قرمیان کلید قلاع خود را تسلیم محمد نموده و عیسی بطرف قرامان گریخت و مانند برادرش مصطفی که بعد از جنگ انگوریه کسی از او
سراغ نداد او نیز مفقود الاثر شد مخفی نماند که عیسی میدان جنگ را ندیده و گفته حریفی پر زور تر از او در مقابل بر خواست مجمل این تفصیل
آنکه سلیمان بزرگترین برادرها که تا آنوقت از هم برادران کوچک را از پای تخت خود ادرنه ملاحظه مینمود و بطرفی را اختیار کرده
بود حال بر برادرش و بنای رزم خواستن گذاشت و نیز امپراطور قسطنطنیه با تومل که مدت شش سال از پای تخت خود دور افتاده
بود فورا بعد از مردن بایزید تاج و تخت خود را متصاحب نموده و حکومت تسالی را ببرادرزاده خود ژان واگذار کرده که در قسطنطنیه
ایام غیاب امپراطور با برام بایزید اظهار اقتدار میکرد و سلیمان در همان اوقات برادرزاده امپراطور را از بابت استحکام بنای
دوستی تزویج کرده بود و امپراطور شرط کرده بود که تیتونیک را با همه قلعه ها که در سترمون واقعند با جمیع شهرها که
در ساحل قراد کنز اتفاق افتاده اند از یانی گرفته تا وارنا همه را بامپراطور واگذار نماید و از بس که روز و شب خود را در ادرنه صرف عیش
و مستی کرده بود از ضرر و خطر این عهد و شرطها غافل و بی شعور بود از خواب غفلت و مستی بیدار نشد مگر باوازه فتوحات محمد در روم ایلی
با عیسی و همچنین چنانچه گفته جنید حاکم ازمیر مدد کرده بود او را نسبت بسیاست باید اجمال این تفصیل آنست که چون بایزید حکمران ایدین را
اخراج کرده و ممالک او متصرف شد حکومت آن بلاد را به جنید بن قرا صوباشی واگذار کرد و چون امیر تیمور حکومت ایدین را با
حکمران سابق آن عیسی بیک واگذار کرد مشار الیه دار الحکومه خود را در ازمیر قرار داده بود جنید پس از رفتن امیر تیمور از میان الله
طلبیده که با عمر بیک از رم جوید و ولایات او را چه سلیمان استرداد نماید سلیمان مسئول او را اجابت کرده و جنید بر عمر بیک
غالب آمده ازمیر را بگرفت پدر خود قرا صوباشی را در آنجا گذارده خود باز میر مراجعت نمود عمر بناه بهم خود الیاس بیک حکمران
منتشا برده و مشار الیه شش هزار سوار بمدد داده بر ازمیر آمدند و پدر جنید زیاده بر سه هزار جمعیت نداشت لهذا مغلوب شده
اسیر گردید چون جنید اطلاع یافت بامداد پدر خود آمده و او را در قلعه و دار الو محبوس یافته نجات داد و از آنجا بر ازمیر رفت
در آنجا با عمر مصالحه نموده و خواهر او را تزویج نموده سرداری کل قشون هم بعهده او شد چندی نگذشت که عمر مرده و جنید بلا منازع
حکمران ولایات آیدینه شد سلیمان چون دید فتوحات محمد خیلی بالا گرفت و خیانات جنید از اندازه گذشت بلا تامل

عزم ولا

عزم ولایات آسیا کرده و در مقابل برای قلعه گیری را فراشت اهالی شهر بدون اینکه اندک ممانعت نمایند دروازه را گشوده او را بشهر
آوردند جنید از ترس هم شده بقصد پیش حکمران قرامانی و از آنجا بقوتاهیه نزد حاکم قرمیان و با اتحاد در دفع عثمانیان متحد و متفق گردید حاکم قرامانی سی هزار
لشکر آماده کرده و حکمران قرمیان ده هزار و جنید سر پانزده هزار سوار آماده نمود سلیمان سان سپاه خود را در اولوباد دید بیست
و پنج هزار جمعیت داشت با آن سپاه به برگام رفت که واقع است در حلقه بینو مانونس و از ازمیر گذشته ایاسلوغ
خود را در مزاد بیونن زد که در شش فرسخی افس واقع است و اطراف او را مستحکم کرد در همان هنگام جنید را خبر دادند
که حکمرانان قرامان و قرمیان قرار گذاشته اند او را گرفته بدست سلیمان بدهند تا رفع نزاع و مخاصمه شود جنید در
همان شب از افس در رفته خود را باردوی سلیمان انداخت و پشیمانی بر دن کرده در کابیمان حاضر گردیده و اظهار
عجز و لابه نموده بر گناهان خود اعتراف کرد و از سلیمان استدعای عفو و اغماض نمود صبح آنشب حکمرانان قرامان و
قرمیان چون چادر جنید خالی یافتند با جرار راه نشده و اردوی خود را در کمال اغتشاش حرکت داده به ... رفتند
سلیمان پادگان سپاه خود را در جهائیکه در نزدیکی کوه کالیوس ساخته شده بودند بگذاشت و خود با کمال سرعت
وارد افس گشته با جنید مشغول عیش و مستی گردید قشون سلیمان را که در عسکر علی پاشای صدر اعظم بود مشار الیه برداشته
بسمت انگوریه رفت و قلعه سلاسل را که یعقوب بیک بن فیروز پاشا فرمانده بود محاصره نموده و محمد در نقاط ارشکت
طغرل بیک بد حالت بود لهذا کاغذی به یعقوب نوشته با قاصدی نزد او فرستاد بمضمون انکه هر طور است چند
روزی هم خودداری نماید که عنقریب محمد خود بامداد خواهد آمد قاصد محمد با کاغذ بدست علی پاشا افتاد و او مضمون
کاغذ را بر خلاف آنچه مرقوم شده بود تغییر داده از برای یعقوب فرستاد و یعقوب را اطاعت نموده قلعه را خالی
کرده و کماشته سلیمان متصرف شد وقتی رسید که انگوریه را در تصرف کسان سلیمان یافت با وجود این فسخ عزیمت
ننموده بخط مستقیم روانه بروسا گردید که سلیمان در آنجا اوقات خود را در حمام مستی میگذرانید وقتی که سلیمان بیک
صوباشی فرمانده پیش قراولان سلیمان خبر رسیدن محمد را برد خانه سنقار بوس از برای سلیمان آورده مشار الیه
در حمام مشغول عشرت بود پس از شنیدن این خبر خواست بادرنه مراجعت نماید لیکن علی پاشا ایستادگی کرده از این

حرکت بی غیرتانه او را منع نمود و قرار داد که دشمن را استقبال نموده یکسر تا به ینکی شهر روند و در نزدیکی شهر کافر
حصاری در برابر سپاه محمد صف قتال و جدال بیارایند علی پاشای وزیر اعظم با وجود شهامت و جلادت صاحب
حیله و تدبیر نیز بود کاغذی به محمد نوشته مراتب خیرخواهی و ارادت خود را اظهار نمود و در آن ضمن به محمد
اعلام کرد که سرداران او قرار گذاشته اند که او را گرفته بدست سلیمان بدهند محمد این مطلب را در اول حیله پنداشته
اعتنا ننمود لیکن اینقدر نگذشت که الیاس ساقی او بخدمت سلیمان رفت محمد چون چنان دید مرحله را با بایزید
پاشا نوکر صدیق خود اظهار داشته با او مشورت نمود بایزید پاشا صلاح را در آن دید که عجالةً بجانب انقاط
و اماسیه مراجعت نمایند تا بعد هر چه صلاح وقت اقتضا نماید معمول دارند محمد نیز حرف او را شنیده به انقاط
برگردید و سلیمان از آنجا با جمعیت قلیل بعزم محاصره بسوی حصار حرکت کرد چرا که با چنان حالی کرده بودند که اهل
شهر مستعد تسلیم کردن قلعه میباشند سلیمان وقتی که در زیر دیوارهای قلعه مشغول اردو انداختن بود حکمران قرامانی
با سپاه بسیار بامید مغلوب نمودن سلیمان در رسید و سلیمان اورنوس بیک را با بعضی از سپاه بمقابله او فرستاد
اورنوس بیک جمعیت او را از هم فرو ریخت و تا اطراف آقسرای شتابانه را تعاقب نمود بنابراین شکست کلی
حکمران قرامانی پریشان شده لابد پیش محمد رفت که آن اوقات را در نزدیکیها در حوالی قیصریه شهر بود در قلعه جال حکمران
قرامانی و محمد بیک مجلس فرا دیده در دفع سلیمان متفق و هم عهد شدند اورنوس بیک از اتفاق ایشان متوهم شده
بانکوریه مراجعت کرد موسی که یکی از پسران ایلدرم بایزید بود چنانکه سابقاً مذکور شد در نزد محمد میزیست مصلحت
چنان دید که جنگ سلیمان را در ولایت خویش که ممالک اروپا باشد چند از وه محمد مصلحت او را پسندیده
قرار را عالی دادند و موسی از برای انجام این مطلب نزد اسفندیار رفت و اسفندیار آنچه لازمه عزت و مهمانداری
بود از او بجا آورد لیکن از کمک و امداد مضایقه نمود و موسی لابد شده بقرامانی مراجعت کرد تا وقتی که حکمران ولاشی
که افلاق باشد اسفندیار را واداشت بر اینکه موسی را بزرگ طایفه ولت (?) نماید که از سلیمان ناراضی بودند آن وقت
موسی پیش اسفندیار رفت و بامداد اسفندیار حکمران افلاق بولایت اروپائی سلیمان تاختن برده سلیمان عیش

نوش را

شهوت پرست چون از آسیا به اروپا برگشت به هرزه گی که از اهل آن بود بعضی هم و جهان بسیار نموده کاهلی
پولی را مستحکم کرد و جنیسید را که با خود آورده بود حاکم پشتری نمود جنگ موسی با سلیمان در نزدیک قسطنطنیه اتفاق افتاد
که سلیمان از پدر زن امپراطور قسطنطنیه امداد خواسته بود و موسی با قشونهای ایتین قرال سروی و میرچ حکمران افلاق
مستعد جنگ بود قشون سروی را کارشکنان امپراطور قسطنطنیه تطمیع کرده هوادار سلیمان نمودند و همینکه شروع بجنگ شد
اثنا به طرف سلیمان رفتند و سلیمان حیله جنگی کرده بطرف خندق قسطنطنیه پس نشست و همین که قشون موسی لشکر سلیمان
را تعاقب نمود سلیمان با پانصد سوار زبده خود را باردوی موسی رسانیده اردو را متصرف شد موسی پس از هزیمت چون
اردوی خود را غارت شده یافت توهم کرده بافلاق گریخت چرا که حاکم آنجا را با خود صدیق میدانست و چون
بخاک افلاق رسید خود را به بیشه های انبوه انداخته از نظر تعاقب کنندگان مخفی گردید این مقدمه در سنه ۱۴۰۶ عیسوی
مطابق سنه ۸۰۹ هجری اتفاق افتاد و سلیمان باز بپای تخت ادرنه را متصرف شده سلطان بالاستقلال عثمانی گشت و
چون امپراطور قسطنطنیه او را سلطان میدانست ملکه پادشاهان عیسوی نیز که با او همسایه بودند قشون علی الاتصال
ولایت ایشان را می تاخت و ایلغاری عثمانی قبول داشتند در عهد سلیمان اول بار بوده که اتراک بکارنیول تاخت برده
و آن ولایت را خراب کردند و همچنین متلنگ را غارت کرده اشیاء فراوان و اسیر بسیار از آنجا آوردند (نهم اکتبر سنه ۱۴۰۸
عیسوی) مطابق سنه ۸۱۱ هجری و آن وقت مملکت ونیز که بعد از آنکه تیمور ازمیر را فتح کرده بود با عمر بیک حاکم
صاروخان عهدنامه بسته اولین دفعه بود که با اتراک بنای معاهده را گذارده بودند و حال اولین بار بود که با خلیفه
معاهده کردند زنون صاحب جزیره اندروس که در سنه ۱۴۰۰ عیسوی از امپراطور قسطنطنیه پاترانس را برای جمهوری ونیز
گرفته بود در سنه ۱۴۰۹ عیسوی از برای املاکات سلیمان قرار داد که در هر سال مبلغ یکهزار و ششصد دوکا که تقریباً سه هزار
تومان میشود باسم خراج پاترانس تحویل خزانه سلیمان نماید و هم در آن اوقات تا وارکو و استورو از بری
سلطنت برشتی با هم نزاع پیدا کردند و هر یک از جانب خود بر سلیمان کس فرستاده متقبل شدند که سالی سیصد هزار
دوکا باسم باج بدهند مشروط بر اینکه سلیمان سپاهی از عثمانی بامداد بفرستد سلیمان شرط را با یکی از ایشان قرار

Carniole
Moettling

داده ده هزار ترک را مامور تخریب آن بلاد نمود سلیمان با وجود این اتفاقات در ادرنه مشغول تن پروری و تعیش گردید
و از موسی که در خفیه مشغول جمع کردن سپاه و تحصیل استعداد رزم و پیکار بود ابداً فکر نمیکرد و در تختگاه خود خیال
نمینمود اگرچه امپراطور قسطنطنیه باو اعلام کرد که موسی در چه کار است و همراهانش بداشتن احتیاط میستود لیکن کلامش اصلا
فایده نبود چرا که سلیمان غریق بحر غفلت و بیخودی گشته شبها به عیش و مستی روز کرده روزها را در خمار خواب شب مینمود
میگویند روزی در اردوی او مرالی پیدا شد مردم اردو با همهمه و هایهوی مرال را دنبال نمودند سلیمان چون
آن حالت را مشاهده نمود گفت اگر این حیوان در میان دو شاخ خود شیشهٔ شرابی را حامل بودی بمضایقه از پی او
رفته حمل او را از او میربودم حال که چنین تحفه را با خود ندارد ضرر در زحمت و حرکت نیست سلیمان صاحب صفات حمیده
و اخلاق پسندیده بود لیکن اصرار در شرب و مستی و ابرام در عیش و بیخودی او را ضایع نمود در شجاعت بیعدیل و در سخاوت
بیمانند بود در دادگری و عدالت نظیر و شبیه نداشت و موسی اگرچه زیرک و محتاط بود لیکن بسیار تند خو و کج خلق و احمق
و بیرحم بود بالجمله سلیمان خالی از خیال هم و تشویش شب و روز مشغول عشرت بود و در ادرنه بعیش میگذرانید که یک
ناگاه موسی با سپاهی آراسته در برابر شهر هویدا شد و سلیمان در حمام بُد و بعیش افتاده بود پیش از همه
کس میثال اوغلی بحمام دویده سلیمان را از آن خبر حالت انگیز اعلام داد و سلیمان بدون اینکه حرکت کند در جواب اشعاری
از اشعار فارسی خواند بعد از او اورنس بک پسر با حالت پریشانی بحمام درآمده و بسیار سعی کرد که سلیمان را از خواب
غفلت بیدار و از خمارستی هشیار سازد ممکن نشد سلیمان او را مخاطب ساخته گفت ای پسر خرف تو خیال میکنی
که باین حرفهای مزخرف تو انعیش مرا ناقص سازی موسی چه عرضه و زهره دارد که با چند نفر میتواند
با من در مقام نزاع و جدال برآید اورنس با حالت یأس از نزد سلیمان بیرون آمده گذارشش را بحسن
یکیچری آقاسی نقل و شکایت نمود حسن خود را نزد سلیمان رسانیده بسخنهای سخت و درشت خواست او را بسر
غیرت بیاورد سلیمان از حرف یکیچری آقاسی متغیر شده حکم کرد تا ریش او را با شمشیر بریدند حسن با ریش
بریده از حمام بیرون آمده با همان حالت و هیئت در اردو گردش کرده امرا را تحریک کرد که با او همراهی

نموده بموسی ملحق شوند بغیر از سه نفر که در نزد سلیمان ماندند باقی کلاً بموسی ملحق گشتند سلیمان چون دانست که کار
طور دیگر شد از حمام بیرون آمده با آن سه نفر بتعجیل تمام بسمت قسطنطنیه بدر رفت در بین راه چون بحوالی
دوکونجی رسید که طایفه از ترکمانان در آن قریه سکنا داشتند و اغلب از کسان سلیمان بدیشان ستم وارد می‌آمد
سلیمان را از لباس خود و یراق اسب بشناختند و میان ایشان پنج برادر بودند که در تیراندازی و سواری شهرت
داشتند آن پنج نفر جسارت نموده پیش روی سلیمان اسب انداختند و شاید خیال ایشان این بوده است که او را از برگ
بپسند بالجمله سلیمان از حرکت آنها متوحش شده چون نزدیک رسیدند یکی را با تیر زده از اسب در انداخت
برادر دیگر پیش آمد او را نیز بیک تیر از اسب انداخت سه برادر دیگر که تیرها را بجانب سلیمان انداختند
و تیرهای هر سه کارگر آمده از اسب در غلطید ایشان پیاده شده سر او را از بدن جدا کردند این واقعه
در سنه ۱۴۱۰ عیسوی مطابق سنه ۸۱۳ هجری اتفاق افتاد سلیمان ده سال بعد از فوت پدر بطریقی که ذکر شد
بقتل رسید مدت عمر او اگرچه صرف عشرت و شهرت پرستی شد لیکن باز خالی از افتخار و تمیز
نبود و بعلاوه اینکه سلیمان اول پادشاه و پادشاهزاده است از عثمانی که شعرای ملت خود را تشویق و ترغیب
نموده تربیت میکرد از جملهٔ تربیت یافتگان او یکی امام سلیمان چلبی نوهٔ محمود رفیق جنگ اورخان است
که قصیده در مدح سلیمان از برای فتح روم ایلی گفت و قصیدهٔ اول که اتراک در مولود مسعود جناب ختم الانبیا
علیه السلام نشر کردند از او بوده و هنوز آن قصیده را همهٔ عثمانیان طالب و حافظند اگرچه بعد از او شعرای
عثمانی قصاید مولودیه بسیار گفتند لیکن هیچیک در پهلوی قصیدهٔ سلیمان چلبی قابل جلوه گری نشدند
و همه بکلی متروک گردیدند یک نفر شاعر دیگر که با سلیمان هم‌عهد و هم اسم بود در ایام سلطنت ایلدرم
بایزید اشعار بسیار بفارسی و ترکی گفته بود و دیوان او در اوقات غلبهٔ امیر تیمور از میان رفت
و مشهورترین شعرای عثمانی احمد بود که با برادرش حمزه در دربار سلیمان نوکر بودند احمد بخدمت
امیر تیمور هم مشرف شده بواسطهٔ لطیفه گوئی و خوش ذوقی مورد نوازشات شده انعامات

موکانه باو میل دل داشت نوشته اند که روزی در خدمت امیر تیمور بحمام رفته بود امیر جهانگیر از او
سوال کرد که قدر و قیمت من در نظر تو چیست قدریست احمد گفت هشتاد قروش امیر گفت اینکه قیمت
لنگ من است احمد در جواب گفت که من نیز قیمت همانرا عرض کردم چرا که بعد از وضع لنگ وجود
ترا قیمت و ارزشی نیست نظم بنیاد تیمور بسیار اظهار اخلاق و جوانمردی نمود از اینکه از جسارت شاعر
متغیر نشده و او را آزار ننموده انعام بزرگ در حق او مبذول داشت چون تیمور و بایزید هر دو در
جهانگیری میخواستند با اسکندر بزرگ برابری نمایند و از اینکه امیر تیمور در تواریخ ربط کامل
داشت و پیوسته تاریخ فتوحات اسکندر را میخواند بایزید هم مانند او بمطالعهٔ جنگهای اسکندر
اوقات خود را مصروف داشت و بهمین ملاحظه شارل دوازدهم پادشاه فرانسه مایل بود باستخلاص(?)
اسرای جنگ پولتاوا(?) فرشهای موکانه که در روی آنها جنگهای بزرگ اسکندر را نقش کرده
بودند برسم تحفه از برای بایزید فرستاد و تاریخ فتوحات اسکندر را از برای این شاعر که اول در پیش
تیمور بطور ندیم گذران میکرد و حال در پیش سلیمان پسر بایزید بسر میبرد مایه و دست آویز خوبی شد
که فتوحات او را برشتهٔ نظم درآورده و بیست و چهار باب قرار داد برادرش حمزه نیز همان تاریخ را
به نثر نوشت لیکن در هیچیک از آن دو کتاب کلامی که ربط تحقیق داشته باشد یافت نمی شود
تاریخ منظوم احمد را بواسطهٔ خشکی و بیمزگی چندان طالب یافت نشد و کتاب برادرش حمزه چون
بنقل و افسانه بیشتر شباهت داشت بکار کسی نخورد و از برای حکایات بیمعنی و الفاظ بیهوده ضرب المثل شد که
می گفتند فلان مطلب مثل تاریخ حمزه است یعنی قصه و افسانه است سلیمان شهرت پرست و ندما و از جمله
او شعرا احمد داعی را که در هزل و مطایبات بود بهتر می پسندیدند لیکن کار با معنی که در ایام سلیمان شد تألیفات
حاجی پاشای آدینه بود که در علم و عمل طبابت با اطبای بزرگ امیر تیمور مقام همسری و برابری داشت دو کتاب در طب نوشت
که امروز هم آنکتابها را با فایده و بامعنی میدانند و شرحهای چند از برای کتب که در علم کلام و علم فقه نوشته بودند نوشت بجهة

بعد از کشته شدن سلیمان موسی سلطان با استقلال مالک اروپا شد و خود را بالمره گرگ و مردی دولت قلمداد کرده و اظهار مهربانی و
یکجهتی با آن دو دولت نمود آن سه برادر ترکمان که سلیمان را کشته بودند گرفت و به همان قریه که ایشان از اهل آنجا بودند و سلیمان را در
آنجا بقتل رسانیده بودند فرستاده حکم داد که آن سه نفر را با جمیع اهل آن قریه ذکوراً و اناثاً در میان اطاقها که از چوب ساخته بودند
جمع کرده آتش زدند و همه را بسوختند چرا که سلیمان پادشاه و پادشاهزاده بود و نهایت کم رعایا جسارت در قتل او جسارت و مبادرت
نمایند پس از آن ولایت دولت پیمان شکن خود قرال سرویا را تاخت کرد پسران امرا را با اسیری برد و باقی مردم را قتل کرد و قشون سه
قلعه را گردن زده حکم داد در روی نعش آنها بواسطهٔ اینکه عیسوی بودند فرش انداخته سفره چیدند و آن ستمکار جفا پیشه با بزرگان و امرای خود
در روی آن نعش نشسته ضیافت ملوکانه خوردند و عیش شاهانه کردند بعد از مراجعت از سرحدی تسالونیک را محاصره نموده و به شهرهای واقعه
اطراف استریمون را بغیر از شهر زیتون مسخر کرده و ابراهیم پاشای پسر علی پاشای صدر اعظم که خیلی نیکو فطرت شده بود پیش امپراطور قسطنطنیه
جهة مطالبهٔ باج و خراج روانه نمود ابراهیم پاشا چون از ظلم و ستم موسی متنفر شده بود در این ماموریت تقلید پدرش کرده که بایزید او را
برای انجام مهمی که از این مقوله بود پیش امپراطور فرستاده و او با امپراطور را فواید(?) تحریک کرده که تکلیف ایلدرم بایزید را رد نماید این بار نیز
مانند پدر خود امپراطور را وا داشت که تکلیف موسی را رد نموده قبول دادن باج و خراج ننماید خود نیز ترک ملاقات موسی را کرده سفارش
نامه از امپراطور جهة محمد که در آن وقت در آسیای صغیر سلطنت داشت گرفته نزد او رفت موسی از حرکت ابراهیم و قصد امپراطور که بموجب آن اورخان
پسر سلیمان را دعوت آمیز نموده ممالک اروپا را از موسی انتزاع نماید متغیر شده به تلافی رفتار با اوبان(?) بگرفتن اورخان بن سلیمان امارت برای
داده شهزاده عزم محاصرهٔ قسطنطنیه را جزم کرده با قشونهای بحری و بری روانه قسطنطنیه شد کشتیهای جنگ او را امیرال امپراطور که در آن وقت امانوئل
پسر امپراطور ژان که از سفر ... و در فوق او عمل آمده بود شکست داده خراب نمود لیکن موسی بتنهائی با قشون بری قسطنطنیه را محاصره کرده و همه
قریه‌های اطراف قسطنطنیه را از رعایا و سکنه خالی یافت چرا که امپراطور همه را کوچانیده در شهر قسطنطنیه جا داده بود و اهل قسطنطنیه اندک بیم
و هراس که قشون موسی را در محاصرهٔ شهر خود ملاحظه مینمودند گاهگاه از شهر بیرون آمده حملهای مردانه بدشمن کرده ضررهای فاحش میرسانیدند
در یکی از این حملهها امیر تکور(?) از ترس کشته شد اهل قسطنطنیه در روی نعش او کشتهای بزرگ(?) ... جواهر بیرون(?) عثمانیان را بند و نشر اهل
قسطنطنیه تصرف کردند بالاخره پدرش سلطان سکهٔ طلا داده تیرها را بخرید خریده داشت که بعد از چهل و سه سال پیره و کرش همین نهج سر خود را خواباند

بالجمله امپراطور از شدت حیرت محصورین پریشان شده محمد از آسیا بعد از خود چلبی محمد تیمورتاش را با ابراهیم پاشا که صدر اعظم شده بود بعزم رزم موسی حرکت کرد
فضل اوقاضی را برسالت پیش امپراطور فرستاد تا بقدر کفاف کشتی جهت حمل و نقل قشون محمد بدهد که به قسطنطنیه بیایند همینکه محمد با سپاه وارد اسکوتاری شد
امپراطور با کشتیهای خود او را استقبال نموده با احترام تمام وارد قسطنطنیه نمود و باهم در دوستی و صلح ابدی عهد و میثاق نموده هم قسم شدند که اهل دربار و
اهل قسطنطنیه تا سه روز و محمد عید گرفته جشن ها کردند روز چهارم محمد با سپاه خود و قیلی از سپاه ارک بیرون آمده با موسی مصاف داده مغلوب شد [illegible]
نمود پس از چندی باز جنگ دیگر کرده محمد ا شکست خورد در همان اوقات خبر طغیان جنید که از جانب سلیمان حاکم ازمیر بود در رسیده و دو باره
رفتن ببلاد آسیا و گرفتن او نفس را مضطرب نموده بلاد آسیا را در داد محمد بواسطه این اخبار [illegible] و بجهه دو مرتبه شکست خوردن از قشون
موسی معلوم شد که تاب مراجعت نماید [illegible] جنید که از [illegible] با تعجب کرده بود امید [illegible] که خود را
تر انداز صد ولت بسپاه محمد محافظت نماید با او در مقام مقاومت و مخاصمت برآید [illegible] می شد بر اینکه قبول خراج بسیاری و باجگذاری
نموده [illegible] بنیان قرار عهد شکستاری داده بود در بند که محمد نیز جان تا عهده رفتار نماید در همان اوقات یعقوب بیگ فرزند شاه که در این وقت
[illegible] تیمورگورکان حکمران انگوریه بود از محمره آن [illegible] اندیشه کرده در امور قلعه داری و دقیقه فرو گذاشت نموده آنچه لازمه [illegible]
جلادت بود بعمل آورده بود و محمد حکومت آن نواحی را بهمان منوال بکد یعقوب واگذاشته بود بخیال خود بری افتاده [illegible] محمد جنید
دیده تاب مقاومت نیاورد با آنکه ملاحظه [illegible] نمود تقدم جنید از پیش آمده استدعای عفو [illegible] نمود محمد از خیال کشتن او در گذشت لیکن [illegible]
مامور کرده تا مشار الیه را بغل و زنجیر [illegible] برده در قلعه [illegible] محبوس نمود [illegible] که محمد در جنگ [illegible] حکمران ذوالقدر با
سپاه خود بامداد و حمایت محمد در رسیده [illegible] مشار الیه محمد عزم [illegible] جنگ [illegible] در این جنگ قرال [illegible] که همانا
آخرین جنگ [illegible] مملکت عثمانی بود با حکمران ذوالقدر که در آخرین [illegible] واقع بود [illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] قسطنطنیه [illegible]
[illegible]
قوت بازوی [illegible] در جنگ و تجربیات [illegible] و مصلحت های دولتی [illegible]
[illegible] بعد از فوت سلیمان موسی با حضار [illegible] های بلاد و قلاع اطراف فرمان داده که در ادرنه حاضر شوند

با او الحق [illegible]

اورنس بیک که در میخه و او رواس کن بود ملاحظه کثرت [illegible] و علت [illegible] شدن به ناپیمانی از حضور موسی احتجاب ورزیده متعهد شد
اگر چه این علت ثانوی جسته عذر و تنذیر بابه ذکر نداشت موسی که از حیله آن پیر دانا خائف و بدگمان بود و نیز از [illegible] پرستی و پرخوری او اطلاع
داشت مشار الیه را مجبور بحاضر نموده شام را در سر سفره خود مهمانی نمود چون اورنس در میان غذا ما به قربانه میل داشت موسی گفت تا
قاب قربانه را در پیش چشم اورنس بگذارند که شدید از دیدن آنغذای لذیذ عذر ناپیمانی را فراموش کرده دست بدانجانب دراز نماید تا [illegible]
بهانه بدست آورده در مقام سیاست او برآید لیکن قوت دوراندیشی آن پیر بر [illegible] پرخوری و اکولی غلبه نموده اورنس دست بهیچ چیز دراز
نکرده مگر [illegible] موسی [illegible] هم [illegible] موسی از کوری او مطمئن شده از خدمات رکاب مرخصش نموده به میخه [illegible] و اذن معاودت
داد اورنس منتظر وقت بود که خود را بعد از تکالیف موسی خارج نماید چون محمد [illegible] بار شد عریضه عرض کرده مصلحت در آن دید که
محمد بخط مستقیم به مملکت سرویه برود و قشون قرال آنجا را جزو سپاه خود نماید و همچنین [illegible] تسالی را که براق بیک و [illegible] پاشا باشند
[illegible] حکمران نیز [illegible] نماید از قرار یکه [illegible] ابراهیم پیر علی پاشای صدر اعظم از قسطنطنیه خود را از خدمت موسی [illegible]
بندگی محمد روانه خدمت او شده در پیش موسی بجای ابراهیم [illegible] صدر اعظم شده مشار الیه [illegible] سلطان خود [illegible] لیکن باطنا
با محمد رابطه پیدا کرده [illegible] اورنس بیک و یاچی بیک پسر میث ال اوغلو [illegible] راه های طرفداری محمد را نموده [illegible]
[illegible] خود میثال اوغلو [illegible] پیش تازان با سپاه [illegible] قاضی عسکر و عزب بیک میر علم با چند نفر دیگر در پیش موسی [illegible]
موافق دستور العمل اورنس محمد سپاه خود را بسمت شمال حرکت داد تا قشون قرال سرویه را که از لشکر موسی مفارقت کرده بودند
داخل سپاه خود نماید پس از مراجعت اول محمد از خاک اروپا موسی قسطنطنیه را در کمال شدت محاصره کرده بود [illegible] که از دور قسطنطنیه
برخیزد و نیز در همان اوقات با قرال سرویه که هوا خواه محمد و امپراطور بیزانس بود جنگ کرده غالب آمده و همچنین در سال جلوس
خود شهرهای [illegible] و [illegible] و کوپری و [illegible] را فتح کرده بود و در این واسطه قلاع محصوره حدود عثمانی را
از دولت [illegible] که در اروپا و آسیا بعد از گرفتاری بایزید از دست رفته بود بچنگ آورده بود محمد با سپاه با ادرنه
آمده و اهل شهر را تکلیف بواگذاشتن قلعه نمود ریش سفیدان و معتبران شهر عرض کردند [illegible] اینکه رفع شر موسی از سر ایشان بشود
در کمال اطاعت و خوشنودی شهر را بکارگزاران محمد واگذار خواهند نمود در سر راه ادرنه پیر میث ال اوغلو یا قوچی بیک

پیش جنگ قشون موسی را که قراخلیل فرمانده بود شکست داد محمد دشمن را از فیلی پوپولی تعاقب نموده از آنجا در رود
به سمت جان حرکت کرد امیراوغلی حمزه و ایکیت پاشا با دو هزار جنگجوی نامی که از سپاه موسی تجنبه کرده بودند تنگه
معروف صرلو دربند را گرفته مدخل و مخرج آن را بسته بودند محمد نیز دو هزار نفر از مردان نامی پیش قراولان خود جدا نموده بفرماندهی
بایزید پاشا و یاقچی بیک پسر پشال اوغلی مأمور کرد که قشون موسی را از مدخل دربند متفرق نمایند ایشان پس از آنکه
حمله نموده داخل تنگه شدند قشون موسی را از پیش برداشته شدند و از اطراف تنگه سپاه محمد داخل تنگه صف‌آرا شدند و زد و خورد
بسیار به دست ایشان آمد و نیز سپاه محمد از تنگه شهرکوی بسهولت تمام گذشتند در آن مکان عرایض ایکیت پاشا و براق
وستان بیک فرمانده تیره‌ها در رسید که محمد را در تعجیل حرکت ترغیب نموده و از اطاعت و انقیاد خود اطمینان
میدادند محمد بدون مانع به صوفیه درآمد و تخت مکبار رود را دارا شده در تنگه ایتین لاراز و دشمن قرال سروی را با سپاه
آن حدود جمع نموده و هم در آنجا ایکیت پاشا و براق بیک وستان بیک و اورنس بیک از موسی مفارقت
کرده بودند به خدمت محمد رسیدند ایتین قرال سروی محمد را با سپاه داخل ولایت خود نموده او را در صحرای کوسووا
نمودند پس از آن در ناحیه توپلیچه اتراق کرده و در آنجا حمزه بیک پسر حاکم ازمیر با پانصد سوار از موسی جدا شده به محمد پیوست
و شرف دست‌بوسی سلطان مشرف شده فخر و امتیاز حاصل نمود و هم او خبر داد که همه صاحب‌منصبان و بیگهای ولایت از
موسی جدا شده‌اند قشون محمد چند روزی در کنار قراصو و صحرای علاءالدین اوغلی و جلگه چامورلو اتراق نمودند در
چامورلو که دو روز اتراق کرده بودند بعضی دیگر از صاحب‌منصبان موسی به محمد پیوستند که از آنجمله تماجی اوغلی و صوفی
اوغلی بودند محمد هنوز در جلگه چامورلو بود که موسی از کوههای آن نواحی آهسته آهسته با بعضی از ینگی‌چری که
با موسی باقی مانده بودند پایین آمد بعقب [illegible] که با آنها طلا را با چپاول نه داده بودند نه شماره محمد سپاه خود
را در برابر موسی صف‌آرائی کرد در جانب چپ قرال سروی را با سپاه خود قرار داده در جانب راست
اورنس بیک را با پنج پسر او مقرر داشت در وقتی که هر دو سپاه آماده حمله بودند حسن ینگی‌چری
آقاسی که از موسی جدا شده به سپاه محمد پیوسته بود میان هر دو صف رفته با آواز بلند رفقای جنگ و تمامی ینگی‌چری

دلیری

[illegible]

کوسووا
یعنی توپلیچه

کاری بیچاره با چه انتظار داریم و چرا زیر سایه بیرق عادل‌ترین و با تقوی‌ترین پادشاهزادگان عثمانی جمع
نمیشویم چرا باید با کمال خواری و مذلت در پیش کسی بمانیم که خود را نمیتواند حفظ و نگاهداری کند
تا چه رسد به محافظت دیگران موسی چون این مقال را از حسن شنید نه قدرت نگاهداری قشون را داشت و نه
دیده میتوانست غضب خود را فرو برد دیوانه‌وار بر حسن حمله کرد و حسن فرار نمود موسی حسن را در گرفته
یک ضربت سر او را زد و هم شکاف خورد ضربت دیگر نزد که یکی از رفقای حسن شمشیر خود را در پیش
گرفت از قضا دست موسی به آن شمشیر رسید و از بدن جدا شد آنوقت شاهزاده با اردوی خود به جهت
نمود ینگیچریگان چون دست موسی را از پهلوی او آویخته دیدند از آنجا بتراز و مفارقت کردند موسی فورا
بسمت ولایت افلاق فرار نمود و صوج پاشا با سوار چند تعاقب نموده و در یک باتلاقی او را مرده
یافت با آنکه احتمال دارد خود و متابعانش او را در خفه کرده اشخاصیکه تا آخر با موسی ماندند یکی عزب بیک میر علم
بود که با افلاق فرار کرد و دیگری پشال اوغلی بود که در خدمت موسی منصب بیگلربیگی روم ایلی رسیده بود
چون گرفتار شد محمد او را بیچاره طاق مرو یان در تزد و یعقوب حاکم انگوره محبوس نمود و یکی سیماونا
اوغلی قاضی عسکر بود که به واسطه علم و فضلی که داشت از مردن نجات یافت سهل است که یک منصب
قضاوتی هم باو داده شد که روزی صد آسپر از برای او مقرر داشت این بود آخر سه سال سلطنت
و حکومت موسی که شاهزاده سخی الطبع گشاده دست بود ولکن بسیار بدخلق و ظالم رسیده و گر بود
و به واسطه طبع عالی و دادرسی از زدو منزجر شده بالاخره مفارقت اختیار کردند و رسیده بود آنچه حاصل
اخلاق ذمیمه او بود و مدت قلیلی که ایام حکومت او بود فرصت نداد که مسجد ادرنه را که سلیمان
شروع کرده بود تمام نماید لکن بارتفاع جای بنیه رسانید از جمله مدارسی که در عهد موسی ساخته شده
مدرسه‌ایست که ساروجه پاشا در کالی پولی ساخت از جمله فضلای عهد او بدرالدین سیماوناوغلی
قاضی عسکر بود که اگرچه بواسطه فضل و دانشی که داشت لازم بود که در خیر و فضلای عهد ذکر شود ولکن چون

[illegible]

بعد از این بعضی وقایع از مشارالیه بروز خواهد کرد که باعث شورش غریب و طغیان سختی خواهد شد لهذا لازم است که ملاحظهٔ مختصری از کیفیت احوال مشارالیه شود مولد او سیماو دار القضای سنجاق کونیه است در مصر با هر جانی بزرگ منطق را تحصیل کرده و در همان اوان معلم فرج پسر برقوق سلطان مصر بود و سید حسین اخلاطی او را داخل سلسلهٔ صوفیه نموده و اسرار درویشی به او گفت در حقایق شرع نهایت دقیق بود و تألیفات بسیار در علوم فقه و حکمت الهی به یادگار گذاشته و در وقتی از علما بود که در حضور تیمور تاتار مباحثهٔ علمی با علما کرد و پس از مردن درویش اخلاطی چندی در مصر ماند و بعد از آن به قونیه آمد و از آنجا در بلدهٔ ازنیک ساکن شد و از آنجا به جزیرهٔ ساقیز رفت که فرمانروای جزیره او را در خواب دیده بود پس از بیدار شدن احضارش کرده در دست او مسلمان شده بود و چون موسی به تخت نشست او را قاضی عسکر کرد و محمد احترام فضل او را مرعی داشته مرسومات لایقه در حق او قرار داد تا آنکه به واسطهٔ طغیانی که از او بروز کرد وظیفه و مرسومات سلطانی از او سلب شد و خودش نیز به همراه رفت جنگ جانشینی ایلدرم بایزید که پس از مردن او تا این وقت مملکت عثمانی را در آسیا و اروپا ویران کرده بود و حال که سر رشته نفر از طالبان تخت و تاج بر زمین افتاده خاموش شده لکن چون او را عادت مردم به نفاق و شورش عادت کرده بودند در هر آن از هر گوشهٔ مملکت طغیانی ظاهر شده و شورشی بروز میکرد و محمد لابد شد که نصف اوقات هشت سال اول سلطنت خود را صرف تنظیم داخلهٔ مملکت نماید اوقاتی را که سلیمان و موسی و محمد پسران بایزید در اروپا از برای سلطنت نزاع و جدال داشتند پسرها و نبیره‌های امیر تیمور در آسیا بهمین کار مشغول بودند در ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان و عراق و آذربایجان و فارس به تمامه هنگامه جنگ بر پا بود و بالاخره ممالک امیر تیمور را هیچ یک از اولاد او به تنهائی نتوانستند در حیطهٔ تصرف در آورند و حال آنکه مملکت عثمانی کلیتاً در آخر نصیب یکی از پسرانش شد و همچنین در اوقاتیکه چنان مینمود که سلسلهٔ عثمانی دیگر به نهایت انجامیده است و این شاهزادگان که در تخریب و اتمام یکدیگر سعی و کوشش دارند آخرین سلاطین این

سلسله خواهند

سلسله خواهند بود با وجود این گمانها که در حق ایشان میرفت سه سلسله در آسیا تمام شدند و سلسله عثمانی از نو قوتی گرفت و جانی تازه یافت آن سه سلسله که در آسیا تمام شدند یکی سلسلهٔ ارتق بود که در ماردین حکومت داشتند و یکی سلسلهٔ طغاتیمور بود در جرجان و سیم سلسلهٔ ایلکانی بود که در عراق حکومت میکردند آخرین سلطان ایشان سلطان احمد جلایر بود که قرا یوسف ترکمان او را بدست خود گردن زد

باب نهم در تجدید عهد کردن سلطان محمد با حکمرانان عیسوی گرفتن حاکم قرمان بوسارا و شکست خوردن او طغیان جنید و اضمحلال او جنگ دریائی در قالی پولی مصالحه با ونیز شورش در افلاق و هنگری و استری جنگ را دوگر زیوق نقل نمودن تاتار به روم ایلی طغیان درویش ادعای تاج و تخت نمودن دو مصطفی رفتن محمد به قسطنطنیه و فوت او و بعد از مرجعت ابنیه و عمارات و وزرا و اطبا و قضات و مشایخ و شعرای عهد محمد

سلطان محمد اولین سلطانی است که در آل عثمان موسوم به این اسم شده او را به واسطهٔ ربط کامل که در اعمال بدنی و فنون کشتی گیری داشت کریشچی چلبی میگفتند یعنی جوان کشتی گیر در خوبی صورت و خوشی خلقت و وسعت قلب و حدت ذهن و شدت هوش و کثرت وقار و پاکی خلق مانند مردمان بزرگی بود که در تواریخ قدیمهٔ ایران ذکر کرده و ایشان را پهلوان نامیده‌اند بالجمله جوان خوش اندام و خوش سیمای و پاکیزه خلقت و با سلیقه بود و پوست بدنش سفید چهره‌اش سرخ چشمهایش سیاه و ابروهایش متصل بیکدیگر ریشش انبوه و سبیلهایش خوش ترکیب پیشانی بلند و چانه گرد و سینه فراخ داشت نگاه کردنش شبیه بود به نگاه کردن شاهین و قوتش مانند قوت شیر بود چیزیکه باعث ترجیح سلطان محمد بر سایر سلاطین است این است که مورخین عثمانی و نیز افرنگی کلاً او را بزرگ منشی و عدالت و درست قولی و رشادت و جلادت و رأفت و مهربانی او متفق و هم قولند این سلطان عیسویها را دشمن نمیداشت سهل است

که خود را پیوسته دوست اهل کرک قلمداد مینمود و با دوم لمبر با امپراطور بیزانتین دوست بود و دولت
ضرر ایشان را پشت بند محکمی بود با طاغیان ترکمانیه و سایر یاغیان دولت عثمانی در کمال جلادت جنگ
کرده پایه دولت را از نو استحکام داد که روز بروز بنای ترقی و بزرگی گذاشت یکی از مورخین ترک میگوید
که سلطان محمد در میان سلاطین آل عثمان بمنزله نوح پیغمبر بود که سفینه دولت را از طوفان قشون تاتار و مخاطرات
چند دیگر که بر دو احاطه داشتند نجات داد و مع القصه چون خبر غلبه سلطان محمد بر موسی انتشار و اشتهار یافت
مانوئل امپراطور بیزانتین ایلچیان جهت تهنیت گوئی بخدمت سلطان فرستاده و در آن ضمن اظهار وفا نمودن بوعدها
و عهدهائیکه با هم بسته بودند نمود و سلطان محمد که در درست قولی یگانه بود بعهد خود وفا نموده قلاع واقعه
در سواحل قرادکنیز را با حصون تسالی و قلعه های پروپونتیه بامپراطور واگذار نمود و عهدنامه را تجدید نموده ایلچیان را
بنوازشات و انعام و احسان در خور حق ایشان مبذول داشته در وقت مرخص نمودن گفت بپدرم امپراطور گوئید
که از من اتفاق و دوستی را و ممالک پدرم را متصرف در آورده مرحمت های او را انشاء الله هرگز از قلب خود
بیادگار نگاه خواهم داشت و اخلاص و محبت من نسبت باو مانند ارادتست پسر نسبت به پدر خود و اگر خدمتی
رجوع شود در کمال خوشوقتی بانجام آن کوشیده خواهد شد در جواب او فات سفرای حکمرانان سروی و افلاق
و بلغار و سایر حکام گرگ بدرگاه سلطان آمدند سلطان ایشان را نوازشات فرموده در سر سفره خود مهمان
کرد و بسلامتی شاهان ایشان ساغری چند نوشیده وقتی که آنها را از حضرت خود اذن مرخصت داد فرمود
با قایان خود بگوئید که من صلح را بهمه دادم و از همه قبول کردم که خدای صلح بیازارد کسی را که برهم زننده
صلح شود و با ملت و نیز هم عهدنامه جهت امنیت و آسایش کولونی[1] های ایشان بسته شد طایفه راقوز
نیز بنجات دولت عثمانی در آمده رعیتی ایشان را قبول کرد بشرط آنکه اهالی آن دولت را در وقت
جنگ با اهل و دیگر کاری با آنها نباشد چون سلطان محمد از دفع و لایات اروپا اطمینان حاصل نمود
عزم تنظیم ممالک آسیا نمود که بواسطه برهم زدن حکمرانان قرامانی مصالحه را و کشته شدن اودو برسر و رسا

[1] Colonie
مهاجرین از رعایا

وطغیان

وطغیان و یاغی گری جنید حضور سلطان در آنجا و از جمله لوازم بود بنابرین سلطان بتعجیل تمام روانه ممالک
آسیا شد مجمل این مفصل آنکه او قاتی را که سلطان با موسی در جنگ بود حکمران قرامانی با همه قوت سپاهی
خود بورسا را محاصره نمود و بشدت تمام در فتح آن شهر کوشش نمود ولیکن عوض پاشا با کمال جلادت در مقام
مدافعه برآمده در رفع حملات و دفع صدمات محاصرین مردانه وار جهد و سعی نمود سپاه قرامانی خواستند
که زیر بروج و دیوارهای قلعه نقب بزنند و رود خانه پینار باشی را که قفر پا ارزو و رقلعه شهر میگذرد برگردانند
بنابراین جمعی را بزدن نقب و گروهی را بحفر نهر تازه مامور کردند لیکن عوض پاشا نقب زنهارا بضرب آتشهای
پی در پی از حوالی برج و باره دور کرد و بحملات متواتر که بر سر مامورین کندن نهر جدید برد ایشان را نیز متفرق
ساخت پادشاه قرامانی چون از تسخیر شهر اندک یاسی پیدا کرد حکم داد تا عمارات واقعه اطراف شهر را
خراب و ویران کردند و بقصاص خون پدرش که در دست ایلدرم بایزید اسیر شده بود و تمور طاش اورا
بقتل رسانیده بود فرمان داد تا قبر ایلدرم بایزید را شکافته و استخوانهای او را در آورده آتش زده و خاکستر
آنرا بر باد دادند در آنحال که سلطان قرامان مشغول سوختن مساجد و خراب کردن عمارات و حفر قبور
بود نعش موسی را آوردند که در مسجد سلطان مراد اول مدفون سازند پادشاه قرامان را از ملاحظه نعش
موسی چنان وحشتی مستولی شد که بی اختیار دست از محاصره بورسا کشیده فرار نمود در حالتیکه بشدت
تمام اسب میتاخت یکی از ندمای او جسارت ورزیده گفت تو که از دیدن مرده عثمانلوها باین تعجیل فرار
میکنی اگر زنده او را میدیدی چه خواهی کرد شاه قرامان از این سخن نهایت متغیر شد حکم کرد تا آن جسور را
از حلق بیاویختند سلطان محمد چون باسیا در آمد اول بسمت قرامان رفت و جنید یاغی را حکم بتخلیه
آنجا نمود و جنید چون همه آن قلعه ها را استحکام کرده بود سر از اطاعت پیچید و از در مخاصمه و مدافعه بیرون
آمد سلطان قلعه قیم را بیورش گرفت سپاهیان آنجا را گردن زده و بر رعایا بخشید و از آنجا بحلکاه
منومنوس[1] در آمد قلاع قاجاچیق و نمفئون[2] را نیز بیورش مسخر نمود و فرمانداری این قلعه اذولاس[3] نام غلامی

[1] Mainomenos
[2] Nymphéon
[3] Andulas

بود از اهل البانی که جنید برغم بایزید پاشا او را داماد خود کرده بود و تفصیل مطلب آنست که چون بایزید پاشا
از اهل البانی بود و چندی قبل برای جمعی را بخواستگاری دختر جنید از برای ازدواج خویش نزد مشار الیه
فرستاد پس از آنکه مطلب فرستادگان پاشا را فهمید بدون اینکه با ایشان جوابی گوید رو برداده و لاس
که در مجلس ایستاده بود کرد و پرسید تو چه کسی او جواب داد که من غلام تو ام دوباره پرسید که از اهل کجائی
گفت که از اهل البانی هستم آنوقت جنید رو بحضار مجلس کرد و گفت من این غلام را آزاد کرده ام و دختر خود را
باو داده ام بعد از آن با فرستادگان پاشا گفت که پس از آنکه بابا شما من دختر خود را بغلام البانی میدهم غلام
خودم میدهم که از بایزید پاشا جوان تر و عاقل تر است همگی قلعه های مذکور مفتوح شدند و داماد بیکاره بیسر بایزید
پاشا شد مشار الیه تلافی حرفهای جنید داماد مملوک را خواجه نمود و بالجمله سلطان محمد از آنجا ... ازمیر در آمد جنید
بطور غریبی آنجا را استحکام داده برادر خود با ... و فرزندان در آنجا گذاشته بود و سلطان رئیس جزیره
... زود در آنجا دید که قلعه شوالیه ها را که امیر تیمور خراب کرده بود با وجود مخالفتهای جنید از نو ساخته و پرداخته
بودند هم در آنجا رؤسای جزایر و بزرگان قبایل و شاهان اطراف که با حدود آسیای صغیر همسایه و همجوار بودند
از دریا و خشکی وارد اردوی سلطان شدند که هم مورد الطاف و عنایات سلطان شوند و هم در رکاب
او از برای رفع ظلم و جور جنید لازمه بندگی و خدمتگذاری را تقدیم رسانند و همچنین بزرگان ژنوا که در فوس
و میتلن و شیوز سکنا داشتند بخدمت رسیدند و حکمرانان قرمان و تکه و منتشا نیز رکاب حاضر گشتند
و همچنین بزرگ سلسله سن ژان که یکی از بزرگان مذهب عیسوی است وارد و حاضر شده سلطان همه را
نوازش ملوکانه فرمود و ملاطفت بسیار در حق هر یک علیحده بجا آورد و چون ده روز از مدت محاصره ازمیر
گذشت مادر جنید با زن و فرزندانش از قلعه بیرون آمده خود را بر قدم سلطان انداخته استدعای عفو
و بخشش نمودند سلطان بمقتضای کرم جبلی و شفقت فطری ریسمان کی آنها بخشود و قلعه متصرف شده رد
فرمان داد تا برج و باره و دیوارهای آنرا خراب کرده با خاک برابر کردند همچنین قلعه را که حاکم جزیره رود

در مدخل بندرگاه ساخته بود در یک شب چنان ویران کردند که آثاری باقی نماند علی الصباح که حاکم جزیره
آنحالت را مشاهده نمود به پیش سلطان رفت و اظهار داشت که مخارج ساختن این قلعه از وقتی که آذینه
در این جا حکومت داشت از خزانه شریعت عیسوی شده و حالا خراب کردن شما باعث نزاع و جنگ
پاپ خواهد شد و دریاهای لشکر را در این سرزمین خواهد کشانید سلطان در کمال وقار سخنهای تهدیدآمیز
او را گوش کرده و با قهقهای تمکین در جواب گفت که من میخواهم در همه عالم با ملت عیسوی بدرانه رفتار
نمایم و ایشان را از الطاف و عنایات خود محروم ندارم چرا که بر هر سلطان بزرگ لازم است که خیر خواهان
و خدمتگذاران صدیق را نوازش کند و انعام و احسان در حق آنها مبذول دارد و خائنان و بدخواهان را
مورد تنبیه و سیاست سازد ولیکن بر من لازم است که ملاحظه خیر خواهی رعایای مخصوصه خود را هم بکنم
و رعایت اهالی را که کافه مسلمین از من طمع دارند در نظر داشته باشم امیر تیمور اگر چه همه مشرق زمین را
خراب کرد ولیکن از قراری که شنیده ام از ویران نمودن قلعه ازمیر نیکنامی بسیار حاصل نمود بعلت اینکه
در این قلعه همه غلامان فراری ما مأمنی از برای خود حاصل میکردند و حال آنکه با اشخاص آزاد که در خشکی
یا در روی دریا سفر میکردند مانند اسرا و عبید رفتار میشد بطوریکه شوالیه ها و ترکها لابد بودند که علی الدوام
با یکدیگر در جنگ باشند بانجهت بود که از برای امیر تیمور ظالم بدین از خراب کردن این قلعه نیکنامی
حاصل شد حالا تو میخواهی که من بدینتر از آن ظالم قلم بروم لیکن از بابت اینکه خاطر تو را رنجشی
و خلاف خواهش سلطان نیز رفتار نکرده باشم بتو اذن میدهم که در ولایت منتشا در هر جائی که
میل داشته باشی قلعه بساز که کسی را با تو سخنی نیست شوالیه عرض کرد جائی را که سلطان عنایت میکند
بهتر آنست که در مملکت خود سلطان باشد سلطان در جواب گفت اینکه من بتو میدهم از مال خودم است
و حکمران منتشا صاحب ولایت نیست که میل من سلطان حکمرانان اطراف و نوکرهای من که در رکاب حاضر
شده بودند اذن مرحمت داده و بنا بالتماس و زاری مادر جنید از تقصیرات او نیز در گذشت مشار الیه بحضور

سلطان مشرف شده خود را بخاک انداخت و مجدداً حکومت ایالت سلطان حکومت ازمیر را باسکندر
سلیمان پسر قزل سردی که اسلام اختیار کرده بود و حکومت سامسون نیز با او بود واگذار نمود و خود بقصد
عزم یورش ولایت قرامانی را نمود و تا قلاقی غرربی بور رساند بر هم زدن شروط عهدنامه را از حکمران آنجا در یاد آورد
در منزل اول که انگول باشد نامه بسلطان مصر نوشت تا با مشارالیه روابط دوستی میان بیاورد و سلطان مذکور
پس از چندی ایلچی فرستاده جواب نامه را رسول داشت سلطان محمد باسفندیار حکمران کاستمونی تکلیف کرد
تا قاسم بک پسر خود را با سپاه آنجه و بخدمت حاضر سازد و یعقوب بک شاه قرمیان پیغام داد که راه بهار را
از سیدی قاضی تا خاک قرامان تعمیر نماید تا قشون سلطان از آن راهها بسهولت بگذرند بالجمله چون سلطان محمد
بولایت قرامان در آمد قلاع آق شهر و کشهر و سیدی شهر و چند ده دیگر بدون اشکال و ایستادگی
تسلیم شدند و سلطان قونیه را محاصره نمود و شاه قرامان بقدم اعتذار پیش آمده استدعای مصالحه نمود
و سلطان از او پذیرفته از محاصره قونیه دست برداشت و در سنه ۱۴۱۳ عیسوی بخیال گرفتن جانیق که در ساحل سنه ۸۱۷ هجری
دریای قراد کز واقع است از سمت شمال حرکت کرد همینکه بمحل مذکور رسید خواست از دق کند خبر عهد
شکستن حکمران قرامان و بر هم زدن او مصالحه را در رسید سلطان محمد بجانب جنوب مراجعت نموده
عزم کرد تا یاغی را ذلیل کند دست برندارد و سلطان را در انگوریه غفلةً مرضی دچار شد که اطبای خود هرچند
کوشش کردند بهبودی حاصل نشد بالاخره استاد حکیم معروف شاه قرمیان را معالجه سلطان بخواستند
مشارالیه علاوه بر اینکه طبیب دانائی بود طبع شعر هم داشت و شیخی تخلص میکرد و اول شاعری است که بزبان
ترکی عثمانی حکایت منظومه نوشت و بهتر از همه شعرای عثمانی نظم کرد تصنیف مشهور او داستان خسرو
و شیرین است که از کتاب نظامی شاعر بزرگ ایران ترجمه نموده که در آن داستان فرهاد عشق بازیهای
شیرین با خسرو عاشقیهای فرهاد بشیرین سنگ تراشی او در کوه بیستون و بدبختی های او همه مذکور است
بالجمله استاد شیخی مرض سلطان را تشخیص داد که بواسطه غم و اندوه زیادی است که بر قلب او اثر کرده است

الکی

اگر کسی خبر فتح بزرگی باو بدهد بلاشبهه از مرض مستخلص خواهد شد بایزید پاشا داوطلب شد که درمان مذکور را
از برای او در سلطان تحصیل نماید لهذا بسمت قونیه حرکت کرد و چون پادشاه قرامان سابقه دوستی داشت
او را از شدت ناخوشی سلطان اطلاع داده تکلیف نمود که با استعداد خود از قونیه بیرون آمده با او ملاقات
و در حدود ملک عثمانی مستعد نشسته که اگر حادثه از برای سلطان روی بدهد او بلافاصله داخل خاک عثمانی
شده مملکت را متصرف شود حکمران قرامان نصایح دوستانه او را پذیرفت از پای تخت خود بیرون
خرامید و بایزید پاشا که در مکانی مناسب کمین کرده بود بر او تاختن کرده شکست فاحشی بداد و پسر او
مصطفی بک را اسیر نموده بحضور سلطان آورده وقتی که موقع سلطان را از شنیدن این فتح بزرگ بکلی
رفع مرض شد مصطفی بک از سلطان استدعای مصالحه نمود و سلطان از روی کمال کرم و مروت قبول فرمود
مصطفی دست بر سینه گذاشته باین عبارت قسم خورد تا وقتیکه جان در این بدن باقی و برقرار است
من بمال و ملک دولت عثمانی بطور خلاف و خیانت نگاه نخواهم کرد و سلطان او را نوازش کرده شهرهائی را
که فتح کرده بود واگذار کرد و طبل و علم و خیمه و اسباب راهواره و شتران باربردار به و مرحمت فرموده
بسمت قونیه روانه داشت هنوز اردوی سلطان محمد از نظر غایب نشده بود که مصطفی بگله های
اسبان و دلیجان عثمانیان رسید که در چمنهای آنجا دلی مشغول چریدن بودند همه را پیش انداخته بردند
و گفت در میان قرامانی و عثمانی از عهد تا ابد چیزی جز بغض و عداوت وجود نخواهد داشت گلهای
قرامان که با مشارالیه همراه بودند او را از خلاف قسم ملامت نمودند مشارالیه دست در بغل نموده کبوتر
مرده بیرون آورد و گفت وقتی که در حضور سلطان دست بر سینه گذاشته قسم میخوردم دستم
در روی این کبوتر بود حال که جان از جسم این حیوان بیرون رفت مدت قسم منهم باتمام رسید سلطان
پس از شنیدن این خبر باز بر قرامانیه تاختن کرد محمد بک شاه قرامان تاب مقاومت نیاورده بطرف
طاشیل فرار نمود مصطفی بعزم مدافعت و مقاومت در قونیه اقامت کرد و عثمانیان سیم بار قونیه را

محاصره نمود و مفتوح ساختند لیکن وقت آن نرسیده بود که نگاه بدارند شاه قرامان باز دسته های صلح
کرد و سلطان مضایقه نفرمود و بشرط آنکه جان شهر قونیه را بشاه قرامان واگذارد عاید پس از استحکام مراتب
مصالحه سلطان از آنجا با پرچم ظفر توام رو بسمت ادرنه باشتافت کشاد کردانید و بخیال یورش بعضی از دولت
اتحاد وی در حرکت آمد در قالی پولی تجهیز سفاین و جهازات جهت تنبیه جزایر سیکلاد و ... مامور ... نمود
سی فروند کالیر بفرماندهی امیرال چالی بیک بعضی از آن جزایر را تخریب کردند که از جمله آنها ناکزوس و اندروس
و پاروس و میلوس وغیره میباشند صاحب آن جزایر پیترو زنو نام یکی از نجبای ونیز بود و در عهدنامه اخیره
دولت عثمانلو با ملت ونیز او مشارکت نموده بموجب شروط عهدنامه نشده بود و با سفاین دولت عثمانلو
مانند سفاین دشمن رفتار مینمود از بابت جزا دادن بر آن گروه چهل و دو بر دو کشتی عثمانی بسفاین تجارتی اهل
ونیز که از فرار و گفتن و طرابوزون و تانا می به گرپونت میرفتند تاختن کردند منتهی مستند پای تخت گرپونت را دو بیز
محاصره نمایند که یکدسته کشتی جنگی ملت ونیز مرکب از پانزده پرده کالیر بفرماندهی لوردان دو در رسیده و دو نفر
از قاضیان ونیز را که برسم سفارت آمده بودند همراه خود آورده بعد کشتی های خود را برابر بندر قالی پولی
که سفاین ترک در آنجا جمع شده بودند برده چون عثمانیان میدانستند که لوردان دو بخیال قرار دادن مصالحه آمده است
عزم جنگ یک تیر باروتی که پیکان آن از آب داده بود بر وی ... سلام کرده ... بر توپ جواب سلام
ایشان را داد بالجمله در ۲۹ مه ۱۴۱۶ عیسوی جنگ دریائی قالی پولی اتفاق افتاد که سی و هفت سال
قبل از فتح قسطنطنیه باشد شبی که فردای آن جنگ وقوع شد امیرالان دولت عثمانی و ملت ونیز در باب مصالحه
مجلسی منعقد کردند که در ضمن آن اطلاعات کاتب و کنفر مترجم گفتگوی طرفین را ترجمه میکرد و امیرالان ونیز وعده دولتی
دادند که مبادرت بجنگ ننمایند لیکن فردای آن شب یکی از کشتی های جنوبی از کشتی های ونیز دنبال کرده بودند
عثمانلوها آن کشتی را دنبال خود بند داشتند و همه کالیرهای ترک بر سر کشتی امیرال ونیز حمله بردند لوردان دو در مقام
رفع حملات آنها برآمد شروع بجنگ نمود و مشار الیه را یک تیر بر زیر چشم خورده صورت و دماغش را شکافت

و یک تیر دیگر

سیکلاد ... بعضی از جزایر ...

کالیر نوعی است از کشتی که ترک قادرغه گویند

Pietro-zeno

Negropont

سنه ۸۱۹ هجری

و یک تیر دیگر بدستش رسیده سوراخ نمود و زخمهای خفیف نیز بسیار بوی وارد آمد با وجود این دست از جنگ
باز نداشت اول کشتی امیرال عثمانی را گرفت بعد از آن شش کالیره نه گالیوت بدست آورد و اهل آن
کشتی ها را در کشتی بان و سرباز همه را در برابر نظر ساکنین قالی پولی که در کنار دریا مشغول تماشای جنگ بودند
بکشتند بهمه جهت هفت کشتی از عثمانلوها گرفته شد و فردای آن روز سایر کشتی ها را دو به در هر چه
از ملت عیسوی که اسیر ترک بودند و میل خاطر خود در کشتی های عثمانی عمله کشتی شده بودند جمیعا از تیرهای
کشتی بحلق آویخته شدند و آن بختبرگشته ها از اهل ژن و کاتالان و سیسیل و فرانسه و کاندی بودند
یکی از خائنان ونیز را که هم از جمله اسرای کشتی بود در روی بام کشتی بچهار پاره نمودند از کشتی های گرفته شده
پنج کالیر را در برابر قالی پولی بسوختند و قلعه های آن اطراف هرچند از کشتی های ونیز توپ انداخته شد
جواب پس ندادند پس از آن لوردان دو به تنه دوس رفت سیصد و چهل نفر از زخمهای قشون خود را در آنجا
کذاشت آنچه کشتی از ترک گرفته شده بود جهاز دو کالیر و پنج کالیوت را آتش زدند مردمانی را که زخم
کاری برداشته بودند به کرپون بردند و اسیر هر قدر از ترک گرفته بودند در کرپون و کاندی تقسیم نمودند
سفاین ونیز باز بدریای وازر داخل درآمده برجی را که سلیمان در لاپزاک ساخته بود و توپ بسته و قدری
خرابی کردند لیکن قشون عیسوی مهاجرات میکردند که بخشکی در بیایند چرا که حمزه بیک برادر بایزید پاشا با ده هزار مرد
جنگی در خشکی ملاحظه حرکات ایشان را مینمود و آماده پذیرائی ایشان بود کشتی های ونیز پس از آنکه برج
سلیمان را نیمه خراب کردند بدریا پیش رفته بسمت قسطنطنیه حرکت کردند حمزه بیک فورا حکم داد تا برج
سلیمان را بکلی خراب کردند و آثاری از آن باقی نگذاشت و گفت بواسطه بناهای چنین نبایستی خود را
مورد طعن و هدف تیر دشمن نمود و بدون اینکه حاصلی از بردی شخص عاید شود و بالجمله ایلچیان ونیز با امان نامه
سلطان که کسی با آنها کاری نداشته آزاری نرسانند در رسیدند و امر مصالحه را کذرانیدند از طرفین قرار دادند
که اسرا را رد نمایند و همچنین اهل ونیز اذن داشته باشند که کشتی های دزدان عثمانلو را که در دریای آرشیپل

لاپزاک

و دارد و اول به دشت و از آن کشتی‌های دیگر مثل کشتی‌های دشمن با آنها فتار شود و تصدیق و امضای عهدنامه را که از جانب ملت و نیز آندریا فوسکولو و دلفینو و نیز مهر کرده بودند در اول سال بعد یک سفیر از جانب سلطان به و نیز آورد و سفیر مزبور با جلال و دستگاه تمام وارد و نیز شد مخارجش را دادم توقف از خزانه ملت دادند در آخر پاره‌ای اقمشه طلا باف با انضمام چهار عدد کمان که بطور زرنوک و در نهایت خوبی ساخته شده بودند با و تعارف کردند در همان اوقات که با و نیز مصالحه اتفاق افتاد سلطان محمد روابط دوستی بود داد با سلاطین مشرق زمین از شط العرب گرفته تا کنار جیحون قوام و استحکام داده بود به نوعی که تا سلطان محمد حیات داشت هرگز از ایشان نسبت بمحمد و خاک عثمانی اذیت و دست‌اندازی نشده و چون پادشاهان مذکور علی الدوام با یکدیگر در جنگ بودند همه طالب دوستی سلطان بودند از اوقات شاهرخ پسر امیر تیمور در خراسان و ماوراء النهر سلطنت میکردند و قرا یوسف از ترکمانان قراقویونلو و قراسولوک از ترکمانان آق قویونلو در دیار بکر و آذربایجان حکومت میکردند سلطان محمد با همه آنها تا آخر عمر خود بطور دوستی و یکجهتی رفتار کرد سلطان محمد در مدت سلطنت خود بر روی اولین بار نظر فتوحات خود در اروپا بولایت ولاچی و صرب بجوار رود شمالی انداخت اجمال این تفصیل آنکه ولایت منسوب به میرچه والی ولاچی که اتفاق با شاه از سلطان دسته‌ای مددی از قشون عثمانی نمود و به سیسموند پادشاه هونگری او جای تصاحب در آن ملک نمود و آنها را به سرداری جمعی از قشون خود به مقابله ترک فرستاده و مشار الیه پس از آنکه جنگ سختی کرد تاب سپاه عثمانی را که باضعاف قشون او بودند نیاورده و سپاهش مغلوب شدند و خود در جنگ کشته گشت میرچه طالب صلح شده و استدعای او قبول کردن باج و گروگان دادن پسر خود و عثمانیان پذیرفتند و سلطان محمد از بابت اینکه حاکم ولاق را همیشه در اطاعت و انقیاد نگاه بدارد قلعه مستحکمی در خاک ولاق از آن طرف رود دانوب بنا کرد و نام آنرا برکوکی نهاد و افلاقیان جورجوا خوانده و به همین اسم این قلعه در جنگهای بعد کرارا مذکور خواهد شد و همچنین در استحکام قلعه‌های ایزاکچی و ینی صال که در سرحد و کنار راست رودخانه دانوب واقعند افزود و چند باغی نامی را که سابقا حکومت از سیروفس برداشت حاکم نیکوپولی کرد و قلعه تسن بوزان را

Andrea[1]
Foscolo[2]
Delphino[3]
Venier[4]

میرچس بوده[5]

برکوکی و افلاق را ترکها مینامند زمینی است در مطلع آفتاب جورجو وزدوک اسلاو ...[6]

مفتوح ساخت که در نزدیکی بندر بارازان واقع است و سه نفر فرستادگان سیسموند پادشاه هونگری بحضورش آمدند تا گفتگوی مصالحه نمایند قشون ترک در ولایت هونگری و بوسنی و استیری خرابی بسیار کرده بودند و حال بیست هزار سپاه ترک شهر راد کرزبورغ را محاصره نموده بودند شهر مذکور در مقابل سپاه عثمانی ایستادگی سخت نمود تا آنکه دوک ارنیس با قوه‌ای سپاه خویش با مداد شهریان رسیده با کمک اغلب دوکها و کنت‌ها و شوالیه‌های استیری در دفع اتراک اتفاق کردند از آنجمله نیکولا کونت و فران ژپان بود که او داد و در جنگ اتراک بدبختی معروف نیز شده و قشون عیسویان به دوازده هزار رسید جنگ سختی فیمابین طرفین اتفاق افتاده عده قشون عیسوی از سپاه اتراک کشته شده احمد بیک سردار عثمانی با شانزده نفر از صاحب منصبان او در میان میدان جنگ کشته گردیدند و از رؤسای سپاه استیری سه نفر بقتل رسیدند مع هذا سوی بک با سپاه عثمانی بود داخل ولایت بوسنی کرد بید و دیگر نیکولا پیتر فی که مولدش از فقه و بنابود و در آن اتاق الدلقب ولیس پالادین داشت که مثل شاهزادگی است بجهت قلیل متحمل فراهم آورده به مقابله اتراک رفت چون بدیشان بر رسیده اسب بمیدان رانده هیچ یک را بمبارزت طلب نمود و هیچ یک بمیدان او آمده به یکدیگر تاختن کرد و نیکولا در حمله اول یک مشار الیه را از اسب بر زمین انداخت و خود نیز فرود جسته پای بر حلقش گذارده و در حضور سپاه ترک سرش را از بدن جدا نمود و اتراک را از مشاهده این حالت رعبی در دل حاصل شده فرار نموده تا قدر گذشت که نیکولا شکست دیگر بعثمانیان داده و ولایت خود را از تاخت و تاز ایشان آسوده نمود و آنچنان بود که چون اتراک در اردوی خود جمع شدند نیکولا جمع کثیری از زارعان پای برهنه‌های دهات را جمع آوری نموده همه را سوار اسب کرده و از طرفین سپاه قلیل خود را نه داشت و خویشتن با چند نفر از مردان جنگی در عقب قرار گرفته شب را با همهمه و های و هوی تمام بر سر عثمانیان تاختن آورده ایشان چون تکثر آن جمعیت را زیاد پنداشتند بدون اینکه از کیفیت آن اطلاعی داشته باشند ترسیده فرار نمودند نیکولا اردوی آنها را ضبط نموده غنیمت فراوانی بدست آورده و مراجعت نمود سیسموند نیز نفسه در چهارم ماه اکتبر سنه ۱۴۱۹ عیسوی در باب این مصالحه بنیکوپولی

Radkersburg[1]

ولیس پالادین لقب پادشاه مجارستانی است[2]

عثمانیان را مغلوب ساخت در این اوقات که سلطان در اروپا به ولایات مورکی و استیری مشغول زد و خورد بود
چند نفر از حکام حدود و ولایات آسیا پای دست اندازی و دشمنی و مخالفت گذارده نقضی که وجود سلطان
در آن ممالک ضرورت کلی بهم رسانید از جمله چون قرا یوسف ترکمان قراقویونلو استقلالی بهم رسانیده بعد پیر عمر را
از جانب خود حاکم ارزنجان کرده بود مشار الیه بخیال این افتاد که قره حصار را از حسن بیک پسر ملک احمد انتزاع نموده متصرف
شود حسن بیک التجا بسلطان محمد برده از او مدد خواست قبل از آنکه مدد سلطان برسد پیر عمر حسن بیک را اسیر نموده
و شهر جانیق را نیز که سلطان در این سفر آخر که با آسیا کرد فتح نموده بود متصرف شد و همچنین اسفندیار حکمران سیناب
که پسرش قاسم بیک در رکاب سلطان برسم گرو مشغول خدمتگذاری بود کوهستان و ولایات خود را که شامل بود
بر ولایات مرغوب و معادن پر منفعت بدون اینکه جهت آن بجهه معلوم باشد به پسر کوچک خود خضر بیک که بیشتر از قاسم بیک
میخواست واگذار نمود قاسم بیک از این بابت هر روزه پیش سلطان شکایت کرده و چنان وانمود کرد که چون خودش
همیشه در رکاب سلطان است و از روی صدق و ارادت بسلطان خدمت میکند پدرش راضی نیست و برادر
کوچکتر را باین ملاحظه باو ترجیح میدهد و ولایات مرغوب را باو واگذار نماید سلطان را این مطلب موافق واقع نظر
آمده باسفندیار پیغام داد که ولایات طوسیا و قنقری و کاستمونی را با آنجاها که معادن در آنها واقعند بقاسم بیک
واگذار نماید چرا که مشار الیه بملاحظه ملازمت سلطان ترجیح بر سایرین دارد اسفندیار چون دید چاره ندارد بجز اینکه
اطاعت کند لهذا تدبیری کرد که آن ولایات نصیب قاسم بیک نیز نشد بنابراین وزیر خود را برسالت نزد سلطان فرستاد و
و شهرهای مذکور را بخود سلطان واگذار نمود بشرط اینکه کاستمونی را با او که از نه آن در آنجا است رجعت و آسودگی
بگذارند سلطان را از تکلیف او بد نیامده آنچه خواهش کرده بود قبول فرمود و به نیت اصطلاح دادن اسفندیار را موقوف
داشت قاسم بیک مدت عمر خود را در نوکری سلطان بسر برده و موجب و مرسوم گرفت سلطان بخضر بیک نیز
همین امتیاز را تکلیف کرد و قبول نماید لیکن خضر بیک از پس عداوت با عثمانیان و برادر خود قاسم بیک داشت عذرا قصه
عرض کرد که از برای او ممکن نیست که بتواند با قاسم بیک در یکجا زیست کند و یا متحمل ملاقات او شود و سلطان عذر او را

پذیرفته

پذیرفته به پیش پدرش روانه داشت چون سلطان محمد بعد از تصرف سامسون و گرفتن جانیق عزم کرد که از راه
ایسکلیب بمورسار و ود در آنجا و میان طایفه از تاتار رسید که از ایام فتنه مغول در آنجا سکنی گزیده بودند
سلطان از آنها پرسید که بزرگ و بیک آنها کیست و در کجاست عرض کردند که ریش سفید ایشان منتش بیک
نام دارد و از طایفه سمقار میباشند و بوعده عروسی بجائی رفته است سلطان گفت من باید اوقات
خود را مصروف جنگ بدارم و بیکهای تاتار در عیش و عروسی بسر برند بدون اینکه بدربار من حاضر شده اظهار
خدمتگذاری و اطاعت نمایند و حکم داد تا آن طایفه را کوچانیده بروم ایلی بردند منتش بیک با ایل خود در خاک ایدوبا
یک منزلی فیلی پولی در سر راه قسطنطنیه در ده قونوش یورت گرفت امروزه هم آن مکان را تاتار بازاری مینامند
بعد از ایام محمد پسر منتش بیک در آنجا یک مدرسه و یک کاروانسرا احداث نمود و بدرالدین سیماونه اوغلی قاضی
عسکر که مجملی از حالاتش در ضمن وقایع قتل موسی بیان شد حال که مصدر امری بسیار بزرگ و مهمی زیاد
معظم شده است خاتمه کار او درین ورق مذکور میشود تفصیل این اجمال آنکه چون سلطان محمد رعایت علم
و دانش بدرالدین را نمود و از قتل او درگذشت و مرسوم و مقرری جهت مشار الیه قرار داده در ازنیق سکونت گرفت
چون قلیل مدتی بر این بگذشت بدرالدین از ازنیس بدر رفت از آنجائیکه در فقاهت و درویشی معروف بود و در علم
فقه و تصوف تالیفات و تصنیفات داشت مرجعیت پیدا کرده همه کس در نزد او آمد و شد مینمودند تا مشار الیه
بدین خیال افتاد که مذهب و ملتی تازه اختراع نماید و سلطنتی از نو احداث کند از برای انجام این مهم چند نفر
اشخاص مناسب کار جستجو مینمود که هم احمق باشند و هم متعصب چنانچه در اغلب مذاهب این جور اشخاص
بهم میرسند بالجمله در میان عوام الناس بورکلوجه مصطفی نام ترکی را پیدا کرد که متصف بصفات مطلوبه خودش
بود و مولد این ترک کوه استیلاریو بود که در منتها الیه جنوبی خلیج ازمیر واقع است و در اسم او از آن کوه
مرکب میشود که در برابر جزیره شیوز واقع است بالجمله چون آن ترک را مرد خویش یافت او را کهیا
و نایب خویش نمود و اذن داد که مشغول دعوت مردم باشد و آن احمق خود را مانند پدر بزرگ روحانی

در نظر عوام جلوه داده بخیال وا نمود کرد که از برای او مکاشفات دست میدهد جمع کثیری از جماعه ورا جمع شدند
و او را ده سلطان خطاب مینمودند کیفیت جهت دیگر هم بدرالدین از برای خود تحصیل نمود داود یهودی مرتد
که او را طورلاق کمال میخوانند و طورلاق کمال هم نوشته اند او را وزیر رایات در اویش داده بهم
دعوت نمودن خلق مامور ساخت و اصول مذهب آنها فقیر بودن و برابری و مساوات در همه چیز بغیر از زن
و چون مقصود باطنی بدرالدین مسلط شدن در آسیا و اروپا هر دو بود لهذا برخود لازم شمرد که عیسویها را هم رو
بخود نماید بخصوص یونانیان را که همراه طورلاق آنها با سلطان محمد در دوستی و اتحاد باعلی درجه کمال بود لازم دانست
و بنابراین قرار داد که هر کس بگوید عیسویها خدا پرست نیستند او خود کافر میباشد بنابراین درد اویش
در رعایت و احترام عیسویها منتهای جد و جهد را بعمل میآوردند و از ایشان جذب قلوب مینمودند و آنها را بمنزله
ملائک آسمانی که از جانب خداوند نازل شده باشند میشمردند بورکلوج مصطفی جمعی از مریدان را برسالت
پیش چند نفر از کشیشها و رهبانان عیسوی که در حوالی شیوز ساکن بودند فرستاد تا ایشان را بمذهب خود
دعوت نماید دو نفر از فرستادگان سر و پا برهنه بوده که لباس آنها منحصر بود بیک بالاپوش از یک پارچه
ماهوت پیش راهب معروف کرت که در آنوقت در شیوز در دیر طوره‌لاتس ساکن بود رفتند و از جانب
مرشد خود این سخنان را برای او بیان کردند که منهم مانند تو منزوی و گوشه نشین هستم و خدائی را که تو میپرستی پرستش
مینمایم پس از این شبها از روی دریا با پای برهنه عبور نموده نزد تو خواهم آمد و با تو صحبت خواهم داشت
بدون اینکه آب دریا پای مرا تر نماید الحق بورکلوج آدم خود را خوب یافته بود این راهب احمق پس از کشته
شدن بورکلوج بعقیده خود باقی بود و مورخ مشهور یونانی که دوکا نام داشت اطمینان میداد که بورکلوج هر شب
از آب دریا پیاده میگذشت بدون اینکه پاهایش تر شود و بدیدار او آمده با او تا صبح صحبت میداشت و صبح
باز مراجعت مینمود و چون اخبار این اغتشاشات انتشار و اشتهار یافت سلطان محمد حکم فرستاد تا حاکم
ولایت صاروخان که در آن اوقات سلیمان پسر پادشاه سروی بود با سپاه آنجا در دفع اهل بدعت

بپردازد

بپردازد و سردار مذکور در کنار کوه استیلاریوس ششهزار نفر از درویش و تبعه ایشان دچار شد هر چند
جد و جهد نمود که ایشان را از آن معبر دور سازد ممکن نشد تا بالاخره خود و سپاهش کلا در دست درویش
کشته شدند و طایفه مذکوره پس از حصول این فتح برخیالات فاسده خود اطمینانی بهمرسانیدند عوام الناس
نیز بر آنها پیروی کرده جمع کثیری از اطراف بر سر آنقوم جمع شدند در میان یونانیان در میان علامت
آزادی این بود که مردم سر خود را برهنه نمیکردند و این طالبان آزادی و برابری علامت سلسله خود را
سر برهنه بودن و مستور نمودن بدن با یک قماش یکپارچه قرار داده بودند و عیسویها را بر مسلمانان ترجیح میدادند
بالجمله سلطان محمد فرمان داد تا حاکم جدید ولایات صاروخان و آیدین با همه قشونی که دارد در دفع اشرار مبادرت
نماید لیکن این سردار نیز چون بخت اتفاق نیفتاد شکستی فاحش خورده با قسم وجهی با دو سه نفر جانی بیک با
از مهلکه بدر برد سلطان چون چنانچه به پسر خود مراد را که در آنوقت تازه بدوازده سال رسیده بود مامور دفع
اشرار نمود و حکومت آماسیه را به او داده بایزید پاشای وزیر را اتالیق او قرار داده با قشونهای اروپا و آسیا
روانه داشت اشرار و درویش در جمیع معبرها و گذرها سنگر ساخته مردمان دست از جان شسته نشانه بودند
مراد بدستیاری بایزید پاشا بر همه غالب آمد تا بکوه استیلاریوس رسیدند که قوت کلیه دشمن در آنجا
جمع بودند و همه معابر را سنگر بسته محکم کرده بودند قتالی فاحش در آنکوه روی داد و جنگ سختی اتفاق افتاد
تا آنکه درویش مغلوب شدند بر زن و مرد و طفل و پیر و برنای آن طایفه ابقا ننموده همه را بکشتند بورکلوج
مصطفی با مریدانیکه زنده مانده بودند اسیر شدند بایزید پاشا ایشان را در جلو مراد و شهر افس برده در آنجا
هر قدر عذاب و شکنجه بدیشان نمود که قبول اسلام نمایند ممکن نشد تا آنکه مصطفی را بر روی چوبی صلیب دار
پیچیده دست و پایش را بآن چوب میخ دوز کردند و بر بالای شتری بسته در کل شهر گردانیدند پس از آن همه
شاگردان و مریدانش را که از توبه و انابه تحاشی و احتراز نمودند در پیش چشمش سر بریدند در آنوقت خودش را
بسیاست رسانیدند عجب این است که مصطفی و اتباعش پروائی از کشته شدن نداشتند و در کمال

و جد و شوق خود را بزیر تیغ جلاد میرسانند اگر چه بعد از فوت مصطفی قوت این سلسله رو بضعف نهاد لیکن
عقیده مریدانش براین بود که مشار الیه زنده است و در روی زمین مشغول سیر و سیاحت است بمرتبه که راهب یونانی
بدوکای مورخ یونانی میگوید که مصطفی بعد از کشته شدن همان قواعد سابقه باز مدتی در میان مریدان و اصحاب
میداشت بایزید پاشا پس از قتل مصطفی سپاهی که در تحت فرمان شاهزاده ولیعهد بود برای قلع و قمع مریدان
او حرکت داده در مرتبه ایبه و سابق الذکر طوره بدرق حکالی برخورد که با شش هزار نفر در پیش مسلح مستعد جنگ
بود چون دو لشکر بهم در آمیختند دست باستعمال آلت طعن و ضرب گشودند مریدانش مغلوب و مقتول
شدند طوره بدرق با یکی از مریدان خاص اسیر و دستگیر گشتند مراد حکم داد تا هر دو را از حلق بیاویختند پس از آن
مراد و بایزید پاشا باروپا بازگشته عازم رفع رئیس این سلسله بدرالدین سیماوناد اوغلی شدند که در جنگل موس مشغول دعوت
بود مریدان و هواخواهان بسیار جمع کرده بود و چنانچه خلفای سابق الذکر او در آسیا چنین کار را کرده بودند بسزای خود رسیدند
بالجمله در حوالی سیرس جنگ کرده سپاهش شکست خورده و خودش اسیر گردید چون فقیه بود فتوای فقیه ایرانی مولانا اسعد
هروی که ساکن قفقاز و فقیه بزرگ بود داور را مانند گناهکاران و بدعت گذاران از حلق بیاویختند بدرالدین را کمالات
بسیار بود و تصنیفات علمی بیادگار دارد خاصه در فقه که حالا نیز فقها کتابهای او را بسیار معتبر میدانند این شورش و طغیان
در تاریخ عثمانیان اولین فسادی است که از برای دولت و شریعت عثمانی روی داد و نظیر آن در این دولت اتفاق نیفتاده
مگر حکایت وهابیها که در دوره ما واقع شد سابق بر این در ایام خلفای عباسیه نیز که بخیال تخریب شریعت و قاعده بعضی جنبشها
خواسته بگذارند و بمقصد نرسیدند که بنیاد سلطنت دستی بیابند که فی الواقع محراب شریعت و تخت سلطنت هر دو را
خراب نمایند اول طایفه که بر خلفا شوریدند خوارج بودند و حرف آنها از برای قاعده خلافت بود و گفتند هر شخص که مستعد
مسند خلافت نشسته بود و خود را در روی زمین مظهر خدا میدانست سخن داشتند و خلافت را حق دیگری دانسته آنکه خلیفه را
غاصب خلافت می پنداشتند در قرن دوم هجرت مقنع وراوندی در خراسان علم بدعت و مخالفت برافراشتند تابعین ایشان را
زندیق میگفتند و بجهت اینکه لباس سفید می پوشیدند مگر بند سرخ می بستند مبیضه و محمره نیز بآنها اطلاق میکردند دوازده قرن

از هجرت باین طرف پیدا شده و در مساوات و در زن را نیز جایز میدانست چون بنای شریعت او بر عیش و خرمی بود او را
خرم دین گفته ملاحده‌اش را خرمیه نامیده از اواسط قرن سیم هجرت تا وسط قرن چهارم قرامطه هم استیلا یافتند تا حجر الاسود را
از مکه بیرون بردند بعد از چندی بیرون گذاشت که حسن صباح طلوع کرده و مدعی بر این شد که خلافت حق اولاد فاطمه است و بنی عباس
غصب کرده اند و جمیع مذهب اسمعیلیه شده چون در خفیه و باطن فدائیان قرار داد که علی الغفله دشمنان و مدعیان او را بکشتند لهذا
ایشان را ملاحده نامیده اعتقاد بچیزی نداشتند و همه چیز را بر خود مباح میدانستند مدت یکصد و هفتاد و یکسال که سلسله اسمعیلیه دوام کرد
از خراسان گرفته الی شام کسی از ترس کارد فدائیان آسوده نبود چون تکلیف سلاطین و وزرای دور و نزدیک در حفظ دولت و شریعت قلع
و قمع این سلسله بود و بیشتر اوقات کارد فدائیان بقصد جان این گروه دچار میشد تا آنکه هلاکوخان نسل ایشان را بر انداخت هر چه باقی
مانده بود امیر تیمور گورکان تمام کرد در جمیع این نوع جماعات که از برای تخریب دین و دولت دست داده بود خلف یکدیگر مهم افراد و اشخاص
آن از مردمان متفرق بوده اند لیکن در شورش بدرالدین پیشتر اهل شورش از فقها و علما و رهبانان بوده مذهبی است که در خصوصیت
اقتباس عده ترویر زرتشت خواهد بود و فقط در تاریخ قدیم ایران در ایام سلطنت قباد با وجود اینکه دولت ایران سلطنت مسلطه داشت
مزدک که یکی از ملاهای آتشخانه بود جسارت ورزیده قاعده آزادی و برابری و مساوات را در میان آورد و سایر ملاهای آتشخانه تقویت
نموده با آتش مقدس هنگامه شورش را گرم کردند تا آنکه نوشیروان کسری با خون چهل هزار نفر موبدان مجوس آن آتش را خاموش کرد
شورش بدرالدین نیز از این قبیل بود لیکن باین طور بزرگ و عمده نبود چرا که از کشته شدن بدرالدین و طوره بدرق و مصطفی این هنگامه بکلی
برطرف شد سلطان محمد از مخمصه این مصطفی تازه فراغت یافته بود که معرکه دیگر مصطفی جعلی شد که خود را پسر ایلدرم بایزید دانسته
ادعای وراثت سلطنت نمود اگرچه تعیش بجائی نرسید لیکن گویا او حالش بحالش نموده است از مورخین عثمانی کسی غیر از
نشری از این مصطفی اسم نبرده و ذکر کرده در سلطنت پسر این سلطان که سلطان مراد باشد لیکن نشری حکایت او را در عهد همین سلطان
ذکر نموده و ادعائیان او و رزمیه مصطفی چنانچه بعضی مصطفی ساخته با محمد اول اختلاف جسته که مشارالیه مدعی بود در اینکه مصطفی پسر ایلدرم
بایزید که در دعوی انگوره نابود شده خود است و بواسطه آنکه سلطان محمد اکبر بود در تاج و تخت را حق خود میدانست
مورخین یونانی بر خلاف عثمانیان اصرار دارند بر اینکه مصطفی فی الواقع پسر ایلدرم بایزید و برادر حقیقی سلطان محمد بود و لکن هیچیک

ازین دو کرده و به مطلب خالی از غرض مستند عثمانیان بملاحظه اینکه سلطان محمد بر برادران اکثر خود غلبه کرده بود و در تاج و تخت از او تصرف
داشت میخواستند سلطان مقتدر را ترجیح بر سایرین که معدوم و موهوم بوده بدهند [illegible] بنابراین مصطفی مذکور را در ادعای خود کاذب قلمداد
نموده مرد کوشساده خادع کاذبش میدانند اما مورخین یونانی بملاحظه مصلحتهای حالیه دولت خود مصطفی مذکور را پسر واقعی سلطان
ایلدرم بایزید دانسته سلطنت را حق او شمرده سلطان محمد را غاصب حقوق او میدانند لکن اگر در مقام تحقیق مسئله بر آییم
و دلایل و براهین ظاهره را بسنجیم چنان مینماید که این مصطفی فی الواقع پسر ایلدرم بایزید نبوده و در ادعای خود کاذب بود علت اینکه اولا بعد از
شکست عثمانیان در انگوریه و گرفتاری بایزید جسد مصطفی [illegible] آنچه در میدان جنگ تفحصات و تفقد بجا آوردند کسی بر وی [illegible]
که دلالت کند که کشته شدن و ماندن مصطفی در میدان جنگ هیچ دلیل و آثاری نتوانستند پیدا نمایند پس معلوم میشود که مصطفی از جنگ گریخته
سلامت در رفته بود و ثانیا سلطان محمد موافق یکقرارنامه که با امپراطور یونان قرار داده بود متقبل شده بود که هر ساله یک مبلغ خطیری جهة
مخارج مصطفی تسلیم نماید تا او را در تحت [illegible] نگاه دارند اگر مصطفی برادر سلطان نبود چرا سلطان خود را مجبور مینمود در اینکه هر ساله آن مبلغ
کلی را تسلیم نماید ثالثا اینکه هواخواهان مصطفی [illegible] دربارهای عثمانی بوده که حمل بعضی خیالات شود و ملکه طرفداران او از اعیان
و معارف دولت بوده مانند جنید و پسران تیمورتاش بکلربکی و اوروج بیک [illegible] که هدایت شده قصد [illegible] بر او را در مطلب
ترجیح بر تکذیب سایر مورخین عثمانی وارد بالجمله مصطفی با ادعای وراثت ایلدرم مانند یک مدعی پر خطری از برای سلطنت سلطان محمد
در اروپا خروج کرده هواخواه [illegible] و میرچه حکمران ولاشی بود که [illegible] پس از آن جنید حاکم نیکوپولی که سابقا حکومت [illegible] و ازمیر را
داشت و از آن وقت دو مرتبه یاغی شده مغلوب گشته بود و سلطان از سر جرم او گذشته مورد الطاف و احسانش کرده بود قدم [illegible]
مصطفی پیش گذاشته حقوق اکرام و انعام سلطان را بالجمله در طاق نسیان نهاد و از [illegible] عبور نموده بطرف تسالونیک حرکت کرد
سلطان محمد بمحض اطلاع ازین خبر با سپاه آراسته به سوی ایشان حرکت کرده و در حوالی تسالونیک به دشمن برخورده [illegible] جنگ کرده غالب
آمد جنید و مصطفی با قلیل نفری از نوکران خود در شهر تسالونیک فرار کرده و حاکم آن شهر که از جانب امپراطور یونان [illegible]
لاسکاریس بود مصطفی را باتباعش پناه داده و ایشان را اطمینان داده و مجددا پای قلعه آمد [illegible] نمود و [illegible] قلعه در جواب عرض کرد
که من چنانکه [illegible] امپراطور [illegible] از جانب سلطان محمد [illegible] اینکه سلطان [illegible] امپراطور را [illegible] شمارد
و چون اگر [illegible] پناه به مملکت امپراطور یاورده [illegible] از دست [illegible] تا چه رسد به سلطان زاده که برادر سلطان [illegible]

[illegible]

بنابراین برای رعایت خدمت امپراطور عرض کرده منتظر احکام ایشان میشود تا هرچه فرمان آید اطاعت نماید پس سلطان محمد بر [illegible]
امپراطور نوشته مصطفی [illegible] فرار [illegible] خواهش نمود که [illegible] امپراطور در جواب گفت که هرگز قرار نبوده که پناهنده را
[illegible] اگر برادر امپراطور [illegible] پناه بسلطان بیرد سلطان [illegible]
[illegible] سلطان مراجعت [illegible] خود [illegible]
[illegible] سلطان محمد سلطنت [illegible] مصطفی و جنید [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] مصطفی و جنید [illegible] روانه قسطنطنیه [illegible] حسب [illegible] معمول داشته [illegible]
روانه [illegible] سلطانی [illegible] امپراطور [illegible] قسم خورده و امپراطور [illegible] مصطفی و جنید [illegible]
[illegible] مبلغ [illegible] هزار [illegible] خارج [illegible] مصطفی
[illegible] امپراطور [illegible] فرقه [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible]

باب نهم

[illegible]

سلطنت سلطان محمد اول و فوت او

[illegible]

قفل کرده اند یکی چون سپاهی ... [illegible] ... که در سلام سلطان آید ... [illegible]
بجهة فتوحات در طاق پیش او سلطان نشسته ... [illegible] ... از پیش پنجره طاق سلطان از حضور گذشتند
و سلطان ... در پنجه طاق در پایین تخت دیده که نشسته است ... [illegible] ... وزرا در ... [illegible]
... [illegible] ... فرمانات سلطان عرض کنند ... [illegible] ... چون سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... تخت ... سلطانی ... در منزل خود
... [illegible] ... سلطان وفات ... [illegible]
... [illegible] ... که خبر فوت سلطان ... [illegible] ... روز ... سلطان ... از مردم مخفی داشتند چون بعد از چهل روز خبر ... [illegible]
سلطان مراد ... [illegible] ... و تاج و تخت سلطنت ... [illegible] ... سلطان محمد اول ... [illegible] ... سلطان مراد
... [illegible] ... سلطان محمد ... [illegible] ... مخفی ... [illegible] ... سلاطین ... [illegible]
تاریخ ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]
پنهان ... [illegible] ... تاج و تخت ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]
... [illegible] ... در تاریخ ذکر خواهد شد ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]
مجلس ... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... تاج و تخت سلطنت ... [illegible] ... سلطان محمد اول
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... تخت ... [illegible] ... سلطان
... [illegible] ... تخت سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... که بعضی مسجد بزرگ ... [illegible]
... [illegible] ... مسجد بزرگ ... [illegible]
... [illegible] ... از بناهای این مسجد بزرگ ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

که مقبره او

... [illegible] ... پس از ... [illegible] ... سلاطین قبل از خود ... [illegible] ... برادران او ... [illegible] ... مسجد بزرگ
... [illegible] ... از ... [illegible] ... مسجد ... [illegible] ... در این بنای عالی ... [illegible]
... [illegible] ... سال ... [illegible] ... هزار ... [illegible]
در این مسجد بزرگ ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
در مسجد ... [illegible] ... کاشی ... [illegible]
آیات قرآنی ... [illegible] ... مسجد ... [illegible] ... در مسجد ... [illegible]
با آن برابری ... [illegible] ... کاشی ... ایران ... [illegible]
... [illegible] ... مدرسه ... [illegible]
... [illegible] ... عثمانی ... [illegible]
... [illegible] ... فتوحات ... [illegible] ... مسجد ... [illegible]
... [illegible] ... سلاطین عثمانی ... [illegible] ... سلطان محمد ... [illegible] ... مسجد ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... سلاطین ... [illegible] ... سلسله عثمانیه ... [illegible]
... [illegible] ... سلاطین سلجوقیه ... [illegible]
... [illegible] ... سلاطین ... [illegible]
... [illegible] ... عثمانیان ... [illegible]
... [illegible] ... سلاطین عثمانی ... [illegible]
... [illegible] ... از سلاطین ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... از سلطان سلیم ... [illegible]

لکن بناهای جامع و دو جامع دیگر قلعه سلطان محمد اول است و از آنجمله کارهای سلطان محمد یکی بخشیدن نصف مالیات بعضی از املاک روم ایلی است که حاجیان
مالک بودند که آنها را به نصفه تحویل شد گفت و اینها کسانی بودند که در ایام سلطنت برادران محمد و عداوت ایشان از برای تصرف در تاج و تخت از
رکاب سلطان متخلف نه شده بودند در همه معارک و جنگها از او جدا نشده بودند و سلطان نیز فوراً پس از جلوس سلطنت املاک آن اشخاص را بالمناصفه
بدیشان تحویل داد که از مالیات سلطانی علاوه بر نصف بر ایشان نمیدادند هر یک قلعه منجم بود به بعضی از املاک روم ایلی هم حاجیان ملک از املاک
سلطان محمد اول نیز در عهد سلطان محمد اول اگر چه علم و ادب و شعر نیز شیوع یافته بود لکن چون مورخین اروپا قبل از سلطان مراد ثانی
از عثمانیها نوشته و ادب و شعر و دیگر گروه هر یک مورخین عثمانی از سلطان محمد اول در آخر سلطنت سلطان وزرا و امرا ارکان
و کارهای نیک ایشان که هر یک بشعرا و ادبا و قضات بعهده ذکر کرده و جمع بعد از علما و منجمین و ریاضی دانها و خوش نویسها و امیران را با جمیع
و صنایع که در ذکر بوده مذکور داشته است اما چون اگر چه وزرا و امرا که از جمله ورثه و عمارات در عصر خود امرا خود و جمیع
در میدان قدرت بازوی خود و ادراک آن که در تصنیف تاریخ هر یک در مقام خود ذکر شده انتخاب جمال است که هر یک از وزرا و امرا
احوال و افعال خود و اسباب آن را نیز در شرح حال ایشان مذکور داشته و بعضی از آنها در آخر سلطنت سلطان محمد اول بطور عموم در ملک عثمانی
هم ملک خود مذکور شده بیو سطه در سلک وزرای اعظم سلطان محمد اول ابراهیم پاشا صدر اعظم بوده که صدر اعظم دوم است از او دو چند رساله
نمود مورخ دیگر وزیر اعظم سلطان محمد اول نوشته و ذکر نموده که در ایام سلطنت موسی چلبی پسر بایزید
مأمور شده و از آنجا از موسی برگشته نزد سلطان محمد رفت و یک هم بعد از رحلت سلطان محمد ذکر کرده که بایزید پاشا در باب
دانش در سلطان اتفاق کرده بود و سرکوبش نموده یکی از مورخین عثمانی مدت چند سال در سلطنت با استقلال سلطان محمد وزارت کرده
در ایام سلطان مراد دوم صدر اعظم با استقلال مینامند مورخین دیگر صدر اعظم محمد را بایزید پاشا مینامند که او را از حکام
با هزار گونه زحمت پرورده و نزد سلطان محمد عرض شد که بعضی از اوراق پاشا در فن لباس پاشا دیده و از اینجا قلعه دار
با عزت بود که ... را از ... محفوظ داشت از قضا که در روم قلعه داری میکرد در کتابخانه از قلوع عثمانی را
پاشای فاضل بود منصب ... داشت چون آنکه ... آورد و آنچه در دست او بود ... او را از منصب بر ... بر ... نشاند و ...
داد نه از ... و ... که ... مشال ... او ... و ... و ...

ارشد و بعد ایشان مشغول رفت پس از پدرم بایزید نزد برادران محمد مانده و جنگ بر طرف شد که در سلطنت ایشان بود چون
از آنها گسسته به محمد پیوستند سلطنت آنها منقرض شد محمد به استقلال سلطنت رسید چنانکه سلطان محمد چند تن بوده اند از آنجمله بود
از جمله بعضی تصنیفات و اعمال در تواریخ مندرج کرده اند یکی شیخی است که حکایات خسرو و شیرین را از روی نسخه نظامی به نظم ترکی
ترجمه نموده یکی کور حسن است که از اهالی کردستان بود پس از فوت سلطان بایزید برای ذکر آن وفات سلطان برادرش را بنظم
آورد از جمله تذکره های معتبر محمد آتش اوغلو در تاریخ ضبط کرده اند مرده بایزید پاشا است که از انگوریه با او فرار کرده و مرتبه بلند رسید
امیر تیمور رفت همچنین معلم چلبی است که مؤلف تاریخ معروف است از جمله فضلای عهد او بود و نیز از فضلای عهد بایزید
سلطان بایزید پیر علی رومی در قسطنطنیه رفت در آن شهر چند ایالت در او بوده جلیل القدر و حکیم عارف دانا
و اولیا ... را ... و قضات و ... از جمله فضلای عهد او محی الدین است که صاحب کتاب ... از جمله
شاگردان او است و در تألیف یکصد جلد کتاب مختلف اشتغال داشته و القاب ... روزی ... سیصد از استاد خود ... عدد
تألیفات او را ... که در جواب گفت که محال است تا این عدد را با این آثار ... از آثار
و نیز ... و ... که ... در ... و بعضی کتب در ... و غیره نوشته ... در مملکت
دانشمند ... است که تفسیری از برای قرآن و کتابی در ... و بعضی ... نوشته است ... در ... بوده
در ... سلطان ... او در ... بوده ... همچنین ...
پیدا شده بعضی ... او ... که ... و ...
و ... از ... چنانچه ... که ... و از ... که ... از ...
... بایزید که او ... سلطان ... تاریخ ... همچنین ...
از شاگردان شیخ زین الدین خوافی در سنه های مختلف ... و ... شیخ عبد اللطیف
... که از ... در ایام ... از بعضی ... سر ... طریقت ...
... و ... جلال الدین و ... تصفیه نفس و تهذیب اخلاق ...

رقم نمود و یکی شیخ عبدالرحیم مرزیفونی است که چندی در پیش شیخ زین الدین خوافی بوده و مدتی ملازم شیخ شهاب الدین سهروردی بود و قرائت
میرود و قرائت شیخ شهاب الدین اجازه گرفت که تعلیقات او را مطالعه نماید پس از آنکه همه را مطالعه نمود رخصت شد که بولایت روم رود و
رخصت شیخ به این عبارت بر خواند طلب که زان برکه از آتش عشق خدا بحکمت روم مرحوم و از وقایع چنین است شیخ عبدالرحیم
جمع کثیری از اهل دولت خود را مجذوب نمود یکی هم برادرش است که مولد او اماسیه است بر تخت تیمور دانی و استقامت بود چون امیر تیمور
در گذشت باز برادر خود را جمع نموده در شهر اماسیه که نزدیک اماسیه واقع است ساکن شد و هم در آنجا مرد و قبر گنبد و آثاری در آن قرار است
برادر نفوذ ایشان شیخ حسام الدین معروف به کشف است و نقل جانشین او شد از جمعهای طرق او نقلی می کنند هر کرزی از پیران سلطان مراد
هم از مریدان شیخ مذکور رفته نزد سلطان محمد ثانی هم رفته است در تربیت اسلام و مسلمین تقاریرات نمود و پیران دیگر از تعلیم
سخنانی که دخل مزید دارد است همه شده گفتگو نمود بجهت شعرای عهد سلطان محمد اول یکی شیخی طبیب بود که خسرو شیرین نظامی را بترکی
نظم نموده نسبتش به ترکستان ارشد چون محمد را از مرض مهلک نجات داد و صله و جایزه بزرگ گرفت و همین جلال سلطان شیخی با
قصد او نمود نامه ای رنجیده و زکرانش کشته ابراهیم بیک غارت نموده و او که با رشته ای هم در نامه که است قوت شانی خود را آن
کتاب از آن خدا شمرده و رخصت نمود چون سلطان آن کتاب را بعد از حالت شیخی خواند فرستاد ابراهیم بیک پاداش تمکینش داد
نیافت و اثبات نمود بعضی نگوید شیخی ترجمه خسرو و شیرین نظامی را بعد از فوت سلطان محمد شروع کرد و به سلطان مراد خان بخشش او نمود
و عمرش وفا نکرد که ترجمه را تمام کند برادر نفوذ ایشان جمالی الفقیه شاعر بود و برتر و کمال او از آن قرائت بعد از تمام داشت آن ترجمه را تمام
رسید و بجهت تمام کردن آن ترجمه و ترجمه نمودن بعضی از قصاید حکیم سنائی مردم مشهور شده بود و از ادبا قشهری که حیثیش از ارکان بود
از شعرای آن عهد بود شعارش بر ترکی جغتائی است و از اهل تخلص منحوس شیر شاعر دیگر آن عهد است و فردوسی نام از اولاد حکیم
الهی داشت بر ترجمه جاه و داشت و محمد دانشمند حکومت ایران چون در نامه سلطانی مولانا جهم فهم و شعور هیچ کمی قریب بود و حسینی
بر آنکه رفته رفته طبع محمد را بخشش از آنکه سلطان نفوذ شعر و ادب و شاه بدین رایها بود که چون سلطان در ترتیب شعر و نغمه آرایی سعی نمود
و بعد از آنکه بعضی از آن عهد بود در این باب اثبات عاجز مشغول ساخت شعرای عهد او وجه که اکثر ایشان بجا بوده ترجمه او عطار رسیده باب دوم
در سلطنت سلطان مراد دوم ابن سلطان محمد اول و وقایع اتفاقیه آن عهد مراد دوم در سن هجده سالگی بسلطنت رسید

بود و هر چند نمی خواست که بر تخت شاهی بر اولاد برادران خون ریزش کند با این همه برادر بزرگ او مصطفی که قبل از او در اماسیه حکومت
میراند و در حیات سلطان محمد پدرشان از دنیا رحلت نموده و هم برادری که او مصطفی که حاکم بود و پس از سلطان محمد زنده بود پس از چندی در آن
مرض طاعون در گذشته بجهت جوان بودن مراد به اینکه رسید به تخت سلطنت جلوس نمود شیخ بزرگ بخاری که بعبارات افزون امیر سلطان و امام
العلماء بود بر هر دو شهر روم بود شمشیر بر کمر او بست و تکیه بر در بار سلطان از حضور او گذشته و همه اهالی را اطاعت و انقیاد نمود
نعش سلطان محمد را در شهر بروسه دفن کرده هشت روز مشغول عزاداری بودند پس از آن سلطان مراد با مورخین چند بگرانی قرار داد و نقش
و پاشا و همه گری و امپراطور یونان و ستاره خبر جلوس او رسانید و هم عهد نموده بود از پیش قرار داد نموده بود بعهدی که روی تجدید ننمود در آن جا تا قرار ...
عهد او تجدید نمود و از برای انجام عهد قسم یاد کرد و پاشاها و همه گری پس از آنکه تجدید از دولت ترکان استوار بود از آن که جنان غارت قلعه
آتش زده و بزرگان چند را اسیر برده بعد از آن مصالحه نمود داد و عهد او تجدید نمود لکن امپراطور یونانی قبل از آنکه و سالکان سلطان مراد به قسطنطنیه
برسند ایلچی نزد سلطان فرستاد اظهار نمود که چون سلطان محمد در وقت رحلت وصیت نموده است که برادران کوچک او را بعنوان رهن حاضر او
اولاد آورده تحویل برادر سلطان نمی سپرده شد که از اسیر داشتن نمود مصطفی برادر سلطانی که وارث با تحقیق تاج و تخت عثمانیان است خود جنس
و زنده ساختن نعیان نظام که ممالک اروپا را متصرف شود بعد از او دولت سابقه نیز تجدید بعهد قرار داد در خواهد آمد با زیر پاشاها از اول
سلطان با بیک سالکان امپراطور چنین جواب داد که برادران حکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست بلکه ممنوع است که برادران مسلمین در اختیار کافران
و کبران تربیت شود و اقامتی او سلطان مراد از امپراطور التماس دارد که از تیغ خوش درگذرد و سلطان جاهل است که در روی امپراطور سالکان سابق
ایشان که او را تجدید عهد نموده است امپراطور او نخورده قسم خوردن قول مطلق تا چون جواب سلطان را بر امپراطور نمود در حال مصطفی و دوزار
جنید بیک او دو گمان و انبار ... در تربیت اوتق رئیس اوغلی که هم از امراء مصطفی را انکار او جنس بود تا نوس فرستاد و او دو کشتی او از
جنس نجات داد به ترکمان اروپا برد چون مصطفی به جنوب ادرنه رسید قسم خورد که قلعه ترکان و قلعه ای که در او قسطنطنیه را و او اهالی آن اتفاق
بندهای ساحلی از جنوب قسطنطنیه تا آن سوی بحر سیاه و کوه ها را از آن نگاه که از ان امپراطور و اکثر آنها پس از آنکه شروط و عهود هر گروه
بجا قسم مقرر و متعهد کرده بود مصطفی و جنید بیک و تیمورتاش در وقت آن قلعه را برای انجام داد و او و جمع کثیری از اهالی شهر و یاران ام
بود و از اتباع کرده نزد مصطفی بود به پاشاهی برگزیدند لکن قوتشان در درقلعه برای خود و قلعه دار بود تا آنکه از تیغ اسیر بجد خود بود

ذکر سلطان مراد و رفتن به تسخیر شهر و قلعه روم کشتند از قضا مصطفی با جماعت همراهان خود که رفته رفته زیاد شده بود بطرف
تپه که [illegible] در برابر [illegible] بود لشکر [illegible] سلطان مراد
دو وزرا [illegible] ابراهیم پاشای صدر اعظم و عوض پاشای وزیر که از اقتدار و اعتبار [illegible] بوده [illegible] سلطان جوان
[illegible]

[illegible]

و [illegible] که مشروح شد [illegible] از جملهٔ آن [illegible] از اینجا که [illegible]
معامله [illegible] قسطنطنیه [illegible]
از [illegible] مصطفی [illegible] قسطنطنیه [illegible]
[illegible]

[illegible]

اولکه جواب ستم نامه ابراهیم مقام محبت و مودت اظهار ثبات و دوام نمود شاه اولکه خوش نیامد اگرچه خبر آمد که در وقت برین پیش
فتنه آذربایجان خبر آورده به سلطان مراد که علی پاشا و عمر پاشا و چند عرض باشند که از سلطان مراد مبلغ پنجاه هزار دوکا
معهود بزرگان مخصوص جهت آذربایجان ارسال نموده بعضی از آن الا جهت حمایت سپاهیان عثمانی بود که ایشان را در آذربایجان جهت احکام
مبادا ... آنکه مامول سلطان بود معمول نگشت و بعضی ... اولکه نمودند ... بروایت ... و آنکه مصطفی ... تعلیم ...
پاشا بود قشون او که جدید در طلب ... و پیادگان ... غیب از طایفه عرب و در کنار بود که ... در ... نمیشد
و ... بود که ... در ... از دیوان مشغول خدمت ... شدند و ... قدر از ... در ... سپاه ...
و قشون ... قشون مصطفی ... خواه ... بعد از آن ... در عقب ... برقرار ... مصطفی اول
... که از ... طایفه عرب ... و ... معروف ... ایشان از سلطان ... که ... از ... و ...
معاف ... خود ... مقدر ... و از ... سلطان مراد ... مشغول عیش ...
چند ... از خواب غفلت بیدار ... و ... که ... از آنکه ... جمع آوری ... بر ... پاشا ... همراهان ...
... قشون ... در ... و ... از ... و قتال ... آنکه ... از ...
... بود که ... مصطفی ... با ... سپاه ... را ... جای ...
از ... حکومت و ... سلطان ... مصطفی ... عثمانی
... چند ... گشته ... که ... در ...
... بدون ... در ... روز ... که ... مراد ... از ...
... مصطفی ... که در ...
... و ... بحر ... آن ... از برای قشون ... شده بود
چرا که ... قشون ... که از ... تا ... بود که ... از ...
... قشون ... مراد ... مصطفی که در ...

او ... نشسته بود و ... چند ... علی پاشا و ... در ... پسران ... باشند ...
و ایشان ... وقت از سلطان ... که حکم ... مخصوص ... بوده ...
چرا که ... طایفه ... از ... سلطان ...
... مصطفی ...
... مصطفی ...
...
... سلطان مراد ...
... سلطان ...
... سلطان ...
... سلطان ...
... سلطان ...
از حضور او ...
...
...
... سلطان مراد ...
مصطفی ...
... سلطان مراد ...
...
...

بازار رسید پشان اوغلی تعصبی فرو خفته [illegible] در عوض برفت [illegible] عثمانیه [illegible] طرایف ینگچری [illegible]
[illegible] لکن دلیر از کسی عداوت [illegible] ینگچریان در دفعه سلطان مراد [illegible] و گروه [illegible]
[illegible] اوغلو برادر اختیار نموده بعد از آنکه جنید [illegible] طرایف ینگچری لو از مصطفی روگردان [illegible] جنید
بعض طرق از مصطفی جدا [illegible] مراد [illegible] مصطفی نیز از سلطنت منقطع [illegible] خیال [illegible]
برادر جنید [illegible] کاغذی که از سلطان رسیده بود [illegible] مصطفی [illegible] کاغذی
مصطفی [illegible] که جنید با سلطان مراد سابقه قرار [illegible] سلطان مراد [illegible]
در درگاه سلطان مراد صاحب عزت و اعتبار [illegible] کاغذی [illegible] مصطفی و جنید [illegible]
از شب گذشته جنید در تمام [illegible] فروخته [illegible] و نعش [illegible]
یک نفر از خواجه [illegible] عرض [illegible] مصطفی از
غایب جنید [illegible] سلطان مراد از [illegible]
داده [illegible] مصطفی نیز بکمال وحشت [illegible] فرار [illegible] کشتی نشسته به قلعه [illegible] سلطان مراد [illegible]
فوق مصطفی اوغلی [illegible]
[illegible]
خواهش [illegible]
مبلغ [illegible]
زن قرار گرفته بوده در کشتیهای [illegible]
رسیده [illegible] در برابر سلطان زانو بر زمین نهاده [illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] مصطفی کس نزد [illegible]

[illegible]

[illegible] هزار [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] قبول کرده سلطان از [illegible] برادر [illegible] مصطفی [illegible]
از دور [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] هزار نفر [illegible] هزار نفر از [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] جواهرات [illegible]
[illegible] سلطان مراد [illegible]
در مقام جدال [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] هزار نفر [illegible]
[illegible] مراد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
مصطفی اوغلو [illegible] سلطان [illegible] گرفته [illegible] سلطان
و سلطان فرمان داد [illegible] قسطنطنیه [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی اوغلو [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قسطنطنیه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قسطنطنیه [illegible] از چند روز [illegible]

[illegible]

سنه ۸۲۶ هجری

[illegible]

Xylobion

Kyriaki

[illegible]

مخبرین مذهب خوان که پیغمبر ... [illegible] ... پس از مطالعه و محاسبه خبر داد که روز پنجشنبه چهارم

۱۲۳۰ هجری — اوت سنهٔ ۱۲۳۰ هجری یک ساعت بعد از زوال ظهر ساعت ... [illegible] ... شمشیر خواهد ...

شهر درهم ... [illegible] ... آنجا ... [illegible]

[illegible]

منتق ... [illegible] ... مصطفی ... [illegible]

برقابت سلطان ... [illegible] ... که برادر سلطان ... [illegible]

[illegible]

قیدراوغلو شانلو تعاقب نموده تا چاهی رسیده بود ... بر دو جمله ... زخمی کاری به قیدراوغلو
برده از اسب درانداخت ... [illegible]
امیر احمد ... [illegible]
قر سلطان محمد ... [illegible]
یافته ... [illegible] ... ۱۲۳۳ ... برادر ... مصطفی ... (margin: سنه ۱۲۳۳ هجری)
و این از غرایب است چنانچه در تاریخ ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (margin: Lacedémone)
[illegible] (margin: Gardika)
[illegible] (margin: Tavir)
[illegible]

در سرداری روز سلطان با او محبت پیدا است در این چگونه از روی شفقت دستی بر شانه او کشیده از زیر لباس ...
او کرد چون از آن اسباب ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] قرار ملاقات شد و از جانب سلطان [illegible] از اقمشه نفیسه و حریر و چهار قوچ [illegible] و چهار گرز و ... تحفه فرش ابریشم [illegible]
همراه آورده بود و قبل از آن سلطان مراد [illegible] نمود هشت دسته شمشیر و از [illegible] کمان ساخته [illegible]
با نقش ترکیب [illegible] و سه ترکیب [illegible] که [illegible] و سه ترکیب [illegible] و سه ترکیب [illegible] با نقش [illegible]
[illegible] سلطان ارسال داشت و سه عدد دسته شمشیر [illegible] با سه ترکیب [illegible]
اسب و چهار صد [illegible] به ایلچی [illegible] بخشید حال [illegible] مالک [illegible] توجه [illegible] جنید [illegible]
با مزاج [illegible] سلطنت [illegible] پسران [illegible] و همچنین در سلطنت [illegible] سلطان [illegible] خواهد
[illegible] تاج و تخت سلطنت [illegible] فتنه و فساد مملکت [illegible] و همیشه [illegible]
در [illegible] سلطنت [illegible] مصطفی [illegible]
هر روز [illegible] رسید و [illegible] روز دیگر [illegible] آمد و [illegible] جمع شده [illegible] شد
در حکومت و [illegible] او [illegible] مصطفی [illegible] و [illegible] از [illegible] جنید [illegible]
از دولت [illegible] مملکت [illegible] و از مردمان [illegible] هزار نفر [illegible] هزار [illegible] جمع نمود
چون مصطفی [illegible] جنید [illegible] دفع او [illegible]
و در [illegible] که جنید [illegible] سلطان [illegible] مصطفی
و جنید [illegible] شد [illegible] مصطفی [illegible]
جنید [illegible] و جنید [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] جنید [illegible]
[illegible] جنید [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] جنید [illegible]

[illegible]

ملاقات ایلچی [illegible]

در آن حصار [illegible] نزدیک شده [illegible] از [illegible] کرد پسر جوان جنید [illegible] از پشت [illegible]
از [illegible] جنید [illegible] جنید [illegible] که پسران [illegible]
عثمانی [illegible] از پشت [illegible] و خود جنید از پیش [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] که جنید [illegible] قرار گرفت و [illegible] فرمان داد [illegible]
از سر [illegible] کرد چون [illegible] عثمانی [illegible] جنید [illegible] چون از [illegible]
عثمانیان [illegible] کرده [illegible] به او [illegible]
روانه [illegible] شدند جنید چون پسر و برادر خود [illegible] گرفتار [illegible] تسلیم [illegible] از قلعه
[illegible] و [illegible]
[illegible] جنید [illegible]
و مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] کار جنید [illegible] برادر [illegible]
[illegible] جنید [illegible] جنید [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
قرار کرد [illegible]
[illegible] جنید [illegible] سلطنت سلطان [illegible]
[illegible] جنید [illegible] قلعه [illegible]
در قلعه [illegible] جنید [illegible]
[illegible] جنید [illegible] سلطان [illegible]
چاره [illegible] روانه [illegible]

نثار ایشان [illegible] شد. سه کشتی بزرگ روانه آنجا داشت اهل قلعه به جنگ آمدند سواران قرامان دروازه را شکسته [illegible] پیوستند

جنید متحیر [illegible] شد در روز دیگر حمزه بیک [illegible]

[illegible]

Lucas Notaras

[illegible]

Niginzar

زیرا که قلعه‌ها نیز بزرگ بود و تا آن زمان شراب بکثرت زیاد بیاشامیدند و چون مجلس منقضی شد همه بتراحت مشغول شده ترکمانان را
خواب مستی در ربود کمانکاوان یوریک پاشا بر آنها ریخته همه را با خود و متعلقین بزندان درانداخت چند نفر زندانبان را کارگرفته از کلی
فارغ آتش بزندان زدند همه آنها که چهارصد نفر بودند از صدمه دود خفه شدند پس از آن یوریک پاشا سوارانی برسر طایفه اینانلو تاخت
کرده از قتل و غارت هیچ کوتاهی نکرد الغنیمه بسیار بدست عثمانیان افتاد رکبا که از آن جمله بودند نگهبان تجارت افندی از خاک
عثمانیان فاتق بیرون رفته باو بطریق فرار اقدام کردند که آق قوینلو بردند که رئیس شان درا ز قرق ضلعی بپسر قرا یولوک بود
سابقاً نیز از او در این گلت سه کرد شد هفت روز بعد از وقعه وحشت انگیز مذکور در اماسیه واقع شد رفت یوریک پاشا وارد
شهر اماسیه شده در حین ورود پیره زنی با ناله و زاری جلو سوار ایستاد گرفته نعش پسر خود را که از طایفه ترکمانان مقتول شده بود
شده بود برحسب اتفاق در میان جمعیت ایشان واقع شده بود و با ایشان ماخوذ و مقتول شده بود در حضور یوریک پاشا تقاضای
آن کار ها بود جناب منعم فرمان که در زندان لو با زنهو ضعیفه که آتش خود را بزندان در انداخت و نعش پسر خود را دیده از
از اتفاقات حسنه آن جوان هنوز رمقی از جان باقی بود مادر پیرش از شدت مهربانی آنچه در زمه سعی بود در باب معالجه او
بجا آورد و آن جوان بهبود یافته بجان آمد و حکایت بتارک کمال نمود یوریک پاشا فرمان داد که نعشهای ترکمانان را از زندان بیرون آورده
در صحرا انداختند که طعمه مرغان هوا و جانوران بیابان شوند بالجمله یوریک پاشا معلم و مربی شهزادگان عثمانی مشارالیه گردیدند
خودرا بخطور تربیت نمود و بدینگونه سرمشق بیداد و ظلم جهال لوسلاطین عثمانی از جمله فعال ممدوحه اولیای آن اسلام دادند
چنانچه ادریس در جامع فعال نیکو و حکایات عمال بگزیده اند ولیکن باینزی کارها را با کشتهای ترکمانه و قتلهای عام
و برادرکشیهای سلاطین عثمانی لو جزو اعمال حسنه شان ذکر کرده است یوریک پاشا از برای گرفتن قلعه قرچه قیه دو اجرا
عثمانجیق در قلعه کوهی سخت واقع بود این قسم پولیک عثمانی لو بکار برد چه در که فرمان داد قلعه بود از جهات حصار
فوق العاده محکم بود ما حرب بشمار مطمئن و آنچه خاطر نبود از قلعه بزیر نمی آمد یوریک پاشا طیفورلو که مین و صندوقی جبیر بود
قرینه دختر خود را بوعده داد طیفور شیفته و عده یافته شب در یک شب آتش انجه بیناری اخته زد چیدار و قر
باخبر شده که یک مقال از قره در قلعه باقی نمانده بود مدتها بعد قلعه را تسلیم نمود و نیز از بکار بردن اسلحه نگر

دو مرتبه بزودی قلعه چانیق لو که در آن زمان در تصرف حسین بیک رئیس ترکمنه ای بن ایلب ارسلان بود درآورد و اینجانیان بود
حسین بیک در قوه خونریزی که بتوان در مقابل قوت و کثرت عثمانیان مقاومت کند نیافت خود را در این تصور کرد که خود را
تعویض اتصاف عثمانیان نماید با این خیال کلیدهای قلعه چانیق لو نزد یوریک پاشا برده اظهار اطاعت و انقیاد نمود خود را
از نوکران و چاکران سلطان عثمانی قلمداد نمود یوریک کلیدها را گرفته آورنده را با تمام لوازم مغلوبه روانه حضور سلطان نمود حسین بیک
چون در بورسه بحضور سلطان مشرف شد خود را بر قدم سلطان انداخت و از گناه گذشتن از عداوت استدعا نمود حسین بیک
سلطان مراحم خود را شامل حال او داشته در ملک روم ایلی در سنجاق یکی معتبر برد دلو که خانزاده او همیشه در گالی پولی
و احترام در آنجا بسر بردند بزرگی و جلالت را در باره پاشا برقرار نمود نیز کمال بر روز و ظهور بلد جلوه داد که به شمار به
در هفت و تمام وسعت از سلطان تجاوز کرده بود بالجمله پاشا مشار الیه بقصد دیدن سلطان از قرمان عازم ادرنه شد
در بورسه مقابر سلاطین عثمانی لو دیدن نمود و بتربت شیخ بزرگ امیر سلطان که آن وقت هنوز زنده بود مشرف گردید
دست بذل و احسان گشود بطوری که بخشش‌های بزرگ به سلطان مراد و آنجاییکه رفته بود از کثرت و عدد در ادرنه پادشاه
استقبال نمود هوری که باین اوضاع و در وقعه درزالخوط بهم خورده سلطان با پاشا گوهر کیسه و اعلاء او نام اندازه
ذرع روی است طول آن بود تمام این بنای بزرگ بود علیج یک سردار و درست بروی حمل کرده و بنای عظم لو
تکرار ان از جمله بنائی در وقعه اولی بعد سلطان مراد محبوب و اخت سلطان مهمان عزیز خود را با شهامی احترام پذیرائی نمود
و تحف طیبات عرضه لو را سابقاً ذکر و رعیت پاشاه قرمان بود محلی نزار قرار داد آنچه در زمه احترام و حرمت است
بجا آورد و هرچه در آن شهر از دیدنی و تماشا کردنی است به پاشا نمایاندند و آنچه در زمه مهمانداری و ملکانه است بجا آورد چون
پاشا مراجعت نمود آنچه خزانه همراه داشت در عرض راه بمردم و غلامان که در خدمت او شایع میرود بذل کرد بطوری که
در وقتیکه از برای خارج عرض را ملاحظه نمایند و از حالت خود به سلطان مراد خبار داد سلطان بطور مطایبه گفت کسی
خوف خداوند کرم نشد نحوی پاشاه قرمان برادری یا باشد که علاوه بر یابانت ملک خود با آنچه دارد از ده
و جان نثار باوجود این یک سفر در بنای بنایت آن مرد پاشا بود از برای شاه قرمان و تابع پادشاه هر گوار یک سال

پاداش و نوعی از تربیت بجا آوردند بعضی در آبات ... بدست ... ت

بعد از آن وفات کرد و بموجب وصیت ممالک خود را به سلطان مراد واگذار نمود و وقایعی که در آسیا وقایع مذکوره اتفاق
می‌افتاد در اروپا در آن هنگام [illegible] حکمران سروی بمرد ژرژ برانکوویچ بجایش نشست از جمله قلعه‌ها که بعد از آن
آن هنگام جزو دولت هنگری [illegible] یک قلعه گالامبوس بود که ترکها گولوبچ [illegible] میگویند [illegible]
خان است از جمله قلاع معتبر و قلعه در سمت راست رودخانه دانوب است و این قلعه را از جانب پادشاه هنگری
مبلغ دوازده هزار [illegible] که تقریباً دوازده هزار [illegible] پول ایران میشود در پیش یکی از حکام خود برهن گذارده بود بعد از فوت
پادشاه سروی سیگیسموند امپراطور هنگری خواست بدون رد کردن دوازده هزار [illegible] قلعه را ضبط نماید حاکم قلعه [illegible] به سلطان
برد و سلطان قشون فرستاده قلعه را تصرف نمود سال دیگر در وقت بهار سیگیسموند قلعه را از سمت آب و خشکی محاصره
نماید [illegible] قشون [illegible] بعد از قلعه خارج و موافق عهدنامه قلعه با ترک واگذار [illegible] در وقتی که سیگیسموند میخواست از رود
دانوب عبور نماید ترکها برخلاف عهدنامه حمله کردند که او را بکشند یکی از [illegible] رشید سیگیسموند [illegible]
کوچک سوار شده [illegible] ترکها [illegible] و [illegible] او را سیگیسموند [illegible] و [illegible]
سیگیسموند از آب [illegible] عبور کرد ژرژ برانکوویچ حکمران سروی [illegible] شده [illegible] مصالحه نمود [illegible]
سالی [illegible] هزار [illegible] باج [illegible] در وقت ضرورت قشون و مدد خود را بفرستد ترکها [illegible] پادشاه هنگری
[illegible] ظفر [illegible] سلطان مراد [illegible] هنگری مصالحه کردند [illegible] سلطان مراد [illegible]
ایران [illegible] پس از آنکه رابطه مصالحه با پادشاه هنگری [illegible] قلعتین کوکرجین لیک [illegible] از طرف [illegible]
روم ایلی جزو مملکت عثمانی شد سلطان [illegible] که از جانب جنوب جاهای معتبر و معظم تر را که در دست [illegible]
جزو دولت عثمانی [illegible] [illegible] قدرتی [illegible] که از عهده [illegible] نگاهداری و حفظ [illegible]
برآید و ترکها که عثمانی همیشه در آنجا مشغول تاخت و تاز بودند دروازه شهر [illegible] و [illegible]
[illegible] شهر خود را به دولت ونیز فروختند پس از آنکه قرار داد فروش انجام گرفت حاکم سابق [illegible] برادر [illegible]
قسطنطنیه بود [illegible] نشسته روانه [illegible] [illegible] بسیار تغیر و تأسف [illegible] [illegible]

[illegible]

بسمت آسیا [illegible] حکمران [illegible] صلح نموده است و نیز [illegible] مصالحه خارج [illegible] از آنسال رجوع کرد
دولت ونیز [illegible] خواهش تجدید صلح نموده [illegible] در جواب [illegible] گفت [illegible] که [illegible]
[illegible] جزو ممالک عثمانی بود [illegible] یونانیان [illegible] پس گرفته [illegible] سابق هم [illegible]
به [illegible] وارد که در آنجا [illegible] تصرف نمایند [illegible] از آنجا [illegible] و [illegible]
[illegible] خوب [illegible] رزمی [illegible] شمشیر [illegible] از آنجا بیرون [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] گفت [illegible] ونیز [illegible] پس [illegible] تصرف [illegible]
حال [illegible] که در این خاک عثمانیان و یونانیان [illegible] و نیز [illegible] شهر [illegible]
سلطان [illegible] ۱۴۳۰ عیسوی مراد [illegible] شهر [illegible] رفت [illegible] مشغول عیش و عشرت [illegible]

۸۳۴ هجری

[illegible] از آسیا طلب [illegible] ونیز [illegible] قشون [illegible]
قشون محصور [illegible] شهر پس از [illegible] بعضی [illegible]
تقسیم [illegible] معین بود [illegible] یکی از شهرها [illegible]
[illegible] مردم شهر [illegible] ترکها [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] شهر [illegible]
[illegible] یونانیان [illegible] تقسیم [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] اهل شهر [illegible] قتل و غارت [illegible]
[illegible] اهالی [illegible] روزها [illegible]
۱۴۳۰ عیسوی بود [illegible]
[illegible] اهالی [illegible]

شهر بود زیرا بنا بر آنکه بعد از گشتن شهر امیدوار بودند جنگ تسلیم نمایند گرفته قراول بر سر آنها گماشته بودند چون و [illegible] اتراک
در خیال یورش و جنگ جانشان یک قسمت از سربازان را که در برج و باره شهر مورد دفاع بودند و عده دیگر ایشان از نقب
تجاوز نموده از برج و باره برجسته به سنگرها بروند که مشغول محافظت شده کشیک نمایند و نیز فرار [illegible] بوده باشند تا مبادا
اتراک آتش در آنها بزنند زیرا بنا بر آن چون خیال دیده بودند شنیده که ایشان نیز خیال دارند شهر را گرفته نمایند و بدون
جنگ و یورش اتراک واگذار کنند بنا بر این همه بکارهای خود رفته آسوده شدند سلطان مراد بصرافت [illegible] پس
از [illegible] در میان قشون اعلام کرده بود که اگر ایشان شهر را به غلبه و یورش مسخر نمایند اهل شهر با اموال و اوضاع
مال ایشان هم و شهر غارت [illegible] بالجمله چون صبح شد و شیپور ابتدای یورش بصدا درآمد اتراک بهوای قتل و شوق
غارت با نردبانها و تخته‌ها و سبدها و سایر اسباب قلعه‌گیری حمله کردند و شهر را که [illegible] از شرق تا مغرب احاطه
نموده در مقابل هر طرف [illegible] شهر دیوار قلعه که [illegible] بود رسیدند تا قشون مراد [illegible] بودند و خود سلطان
آن قسمت از قشون را که فرمان میداد از خیابان مثلث گرفته بعید [illegible] صف بسته بود و [illegible] آتش
غیرت و [illegible] ایشان را مشتعل میساخت [illegible] دو عده‌ای ثابت همه را [illegible] میداد
مجموع حمله اتراک حمله سخت کردند و ایرانیان نیز از شدت تیرباران اتراک [illegible] که از [illegible] برج و باره
سر برآورده و اتراک [illegible] در رفتن مانع [illegible] میدادند و تیر [illegible]
[illegible] بسیاری از اتراک را که از نردبانها بالا رفته بودند بر زمین افکندند تا [illegible] از سربازان ترک
[illegible] خود را بالای [illegible] و از برج فارغ خیابان مثلث بالا رفت و چون بر فراز برج رسید [illegible]
برج را گرفتند [illegible] فرار نمودند [illegible] به برج مثلث که آن را برج [illegible]
گماشته شده و همچنین [illegible] سخن کوتاه [illegible] از عروج بر برج و رخنه‌های
دیوار [illegible] شده و بخیال اینکه غلبه اتراک [illegible] در سنگرها جمعیت [illegible] گماشته بودند
خیال [illegible] از [illegible] در سنگرها [illegible] بعضی از ایرانیان و صاحب‌منصبان خود [illegible]

[illegible] از جمله [illegible] بسیار بزرگ [illegible] و جای تنگ و [illegible] اتراک مشغول گرفتن اسیر و بردن غنائم شدند هر یک
چندین اسیر پیش انداخته بار و چیز بردن اینکه برای زنان [illegible] اطفال تلف شدند با [illegible] و زاری [illegible]
نمایند مشهور است [illegible] آنها از آغوش پدر و مادر و برادر [illegible] کشیده [illegible] و فغان به اراده‌ی عثمانیان
بردند و چشمان [illegible] حفظ و [illegible] از اینکه گشتن [illegible] مذهب [illegible] بازار [illegible] کنند مجبور
بر اینکه [illegible] مشغول جامع [illegible] بزرگ [illegible] اتراک [illegible] در همه [illegible]
[illegible] بعد آورده عثمانیان زنان [illegible] از شغل [illegible] کسی از نقود
و اجناس نفیسه در [illegible] پنهان [illegible] و چون [illegible] از اشیاء نفیسه در کلیساها [illegible] اتراک
[illegible] و ایران [illegible] حضرت علی [illegible]
[illegible] علی [illegible] بزرگ اتراک در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که از جمله [illegible] روغن [illegible] اتراک [illegible]
آن [illegible] روز [illegible] از آن روغن [illegible] و [illegible] در آن [illegible]
این [illegible] که در آن [illegible] بسیار پنهان [illegible] فرار [illegible] مشرق [illegible]
روغن [illegible] بعد [illegible] از [illegible] کنار [illegible] و [illegible]
بالجمله مراد پس از تسخیر شهر در کنار رود [illegible] از پهلوی شهر [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] بنا بر [illegible] چون اتراک [illegible] در کنار رود [illegible]
غلبه اتراک [illegible] و [illegible] اتراک [illegible] بعضی از آنها [illegible]
[illegible] و [illegible] مراد [illegible] که در شهر [illegible]
واگذار [illegible] اتراک [illegible]
در [illegible] تسخیر شهر [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] بعد [illegible]

بسیاری از سنگهای بزرگ را که در آنجا بکار رفته بود در آورده به ادرنه بردند و حمام بزرگ سلطان مرادیه ساخت بکار گماشتند [illegible]

[illegible]

در عالم ناجوانمردی و بیرحمی [illegible] در ایام سلطنت [illegible] که در فنون جنگ و رموز رزم [illegible]

[illegible]

(حاشیه:) [illegible]

تا وقتیکه در حضرت بطرس حواری وکیل بود از عیسی و بعد بیست سال و کسری بعد از شانزده هزار و نه هزار و چهار هزار
یهودی و یونانی هزار ترک عثمانی در فتوحات گرگ و بیوه پیشوایان نحو ثابت و در اکثر ممالک بابا و شش نفر از کلیسای خود جدا شدند
قبل از آنکه اتراک عثمانی تا وقتیکه ممنوع نمایند آنها را حق تصرف قرار داده بکشتیهای و نیز تا از زنجیرهای بندر گلاتا بود
شکسته بود و شاید این حمله سفاین جنگی اتراک که در آن بندر جمع شده بود خراب شود چنانکه کشتیهای
در امداد و یاوری روسها که لازم بود مقصود جانشین فرمانده اکثر که سپید سیر نمی داشت عقب بود از قوت و نیک قلعه
مشهور دار و او یک قوت عثمانی که از تیغ یکمرتبه دیوارهای قلعه را خراب نمود با زمین برابر نمود پس از آن
با طراف و نیز تجهیز معامله و معاهده نشد و مراد که بایک قوت قوی خود در ایالات بود قصد ولایت مورا در
تقاسیر آن ... امور کرده بود در همان قبول معامله نمود چون بجهت دانستن وضع حالاتی که از قوت در این دولت
لازم است در یک نظر مختصر با جزای مختلفه از زمانیست که در عهد دولت روم ... بوزنطیه بود
تا معدوم گردید که در عهد امپراطوری و بعدها بعد از قسم جزء منقسم شده بجهت چون ... سلطان محمد ثانی
والی و ... و احکام وارد خیال کرد که بعد ... ولایت خود وارد و عاجز و مملکت را فتنه ... نمود
پسران خود تقسیم نمود به هر حصه زمانی ... اکبر او بود و بعدها خود تاج و تخت قسطنطنیه را ... و اکثر
هر جای خود ... اختیار ... اولاد و ... و سلطنت ... تیو دوز پسر دیگر خود
... و نیز ... در کنار آن ... سلم ... داشت و او ... تا زمانیکه ... برادر و نیز
... پسر دیگر ... تسلط داشت ... که ... متصرف شد و در ...
... پسر دیگر ... که ... و ... از قوت ... و ... حکومت
بنود و در ... اینها در ایام ... برادر ... در ... نیز ... کوه
از ... تقسیم و بعد از فتح ... قسطنطنیه که ... با ...
هر یک از ... که ... در ... و نیز ... آن ... پسر ... هم ... کرده

... که از خانواده بزرگ ... بود در ... و ... تا حدود ... حکومت می‌کرد و اولاد ... بود ... که
به تیو دوز پسر ... داد و ... باز ... کار ... حکمرانان ... و ... در اوائل
... و ... شهر ... داد اما کار ... از ... و ... و از ... که ... بود
... پسر ... و ... که ... از ... تا ... حکمرانان ... و بعد از او برادر ... شش ... او در
... حکومت کرد ... پس ... به ... و پسران ... سلطان و ... از ... ولی
و ... در آمده ... که ... حکمرانان ... برادران ... از اولاد ... که ... و ... و ... دیگر
باشند با هم نزاع کرده ... در عهد سلطان مراد ... عثمانیان در آمده ... که از برادران دیگر ... سلطان
... که اولاد ... حکمران ... سلطان ... یک ... جمعی از قشون اتراک ... به ...
... و ... که ... با ... سفرا و بزرگان ... کلیدهای شهر ... سلطان
آورده ... اطاعت و تسلیم پیش ... شدند بشرط آنکه سلطان از نهب و غارت و ... معاف ... و ... سلطان و ... عثمانی ... کرد
قبول کرد از طرفین معاهده و قسم ... آمد ... سلطان ... شد و کلیدهای شهر ... سلطان
... شد ... که ... عثمانی از جانب سلطان مامور شده که ... شهر ...
و موافق عهد نامه در ... قلعه ... و ... شهر ... شد
... بود که ... و ... ولی ... که در آنجا ... شده از ... شهر
... و ... از ... شده ... سلطان ... خواسته که ... او را
... سلطان ... داد ... که ... و ... و ... او ... در ... از ... آن
... ریخته ... که ... کرده ... و ... آن ... و ...
... سلطان ... شده ... ساکت شده ... حکمران ...
... و چهار پسر او ... در ... سلطان ... سلطان ... از دولت ... جمعی ... و ...

بجهة تصرف در آورده بود در همین ایام مشهور است که بودیت کارینولی در آمده تاخت و تاراج بسیار کرده البته فراوان به دست
آورده بود فرمان داده که کارینولی و کارنیته چهار هزار جمعیت به تعجیل فراهم آورده بر سر اتراک تاخته کرده و ایشان را
شکست داده از سرحد و ولایت بیرون نمودند سالی که ترانسیلوانیه مفتوح شد و همچنین یک سال قبل از آن وقایع عجیبه و حوادث
غریبه بسیار ظاهر شده که همه دلالت بر مقدمات امور عظیمه در میان عثمانی و مجار بود از جمله آنها وقوع طاعون در ترانسیلوانیه در
تا لهستان بود و غیر هم جای هیچ کدام قابل ذکر نیست لکن امور غریبه از آنها بروز نکرد چنانچه به واسطه طاعون عفونت
از روی مسافران [illegible] تا لهستان برده و در ترانسیلوانیه کمی طرف دیوار قلعه لو خراب شده راه و سعی جهة دخول دشمنان باز
[illegible] بود که در آن ممالک اغلب واقع میشده لکن هرگز به واسطه آنها [illegible] ظاهر نشده بود [illegible] سلطان
[illegible] عثمانی هم به واسطه بعضی طاعون در گذشته [illegible] که [illegible] بود برادر سلطان بود [illegible]
[illegible] دیگر او [illegible] سلطان [illegible] بود که [illegible] و بعدا [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] در [illegible] یکی [illegible] و طاعون در [illegible]
شیخ بزرگ شیخ [illegible] که از جهة سلطان مراد [illegible] عزت و حرمت [illegible] بود [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] که [illegible] ساخته بود ابراهیم پاشا صدر اعظم که بعد از پدر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و همیشه در مسند صدارت متمکن بود از [illegible] طاعون [illegible] بعد از ابراهیم پاشا
پسرش خلیل پاشا به صدارت [illegible] و [illegible] صدر [illegible] بود از او بعد چند سال در عرض بردن [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] سلطان محمد فاتح [illegible] قبل از تولد [illegible] مولود [illegible] به [illegible] طاعون [illegible] و پس از تولد او
[illegible] قدرت [illegible] در گرفت و یک سال بعد از آن [illegible] که [illegible]
شرق و مغرب [illegible] پادشاه و [illegible] که [illegible] مرتبه در [illegible] از [illegible]
و [illegible] دیگر [illegible] که [illegible] اولاد [illegible] بود [illegible] که در [illegible]
در [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible] پادشاه [illegible]

از [illegible]

از حکام [illegible] به قتلش آورده بود مراد [illegible] رفع او [illegible] و [illegible] سلطان [illegible] شکست داده و برادر دان [illegible]
تا از برای او [illegible] در حکومت و [illegible] و پس از آن سلطان مراد [illegible] سلطان [illegible]
قبول دادن باج و خراج نمود چندی بر آن نگذشت که [illegible] ترک به تاخت و تاراج ترانسیلوانیه در آمده و قلعه [illegible]
گرفته [illegible] پروس [illegible] که در قلعه مشغول دفاع بودند کشت و چند [illegible] غارت کرده مراجعت نمود [illegible]
[illegible] از [illegible] بعد [illegible] و [illegible] والی [illegible] و [illegible] معظم [illegible]
در ترانسیلوانیه [illegible] متفق شده [illegible] سلطان [illegible] مصالحه بر هم خورده [illegible] و [illegible]
[illegible] تا [illegible] امرا [illegible] در [illegible] امرا [illegible]
[illegible] که از جانب سلطان [illegible] آورده بودند [illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] و بعضی دیگر [illegible] و [illegible] که [illegible] بودند [illegible]
و از حضور [illegible] امرا [illegible] پس از [illegible] و [illegible] مصالحه [illegible] روانه حضور سلطان
[illegible] ۱۴۳۲ سنه ۸۳۶ هجری در همان اوقات [illegible] قشون [illegible] مملکت
[illegible] و [illegible] در [illegible] قلعه [illegible] از [illegible] بوده [illegible]
[illegible] نام نهاده [illegible] سنجاق [illegible] و [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] که سلطان [illegible] خود [illegible] صحارا
پاشا [illegible] مصالحه [illegible] سلطان [illegible] در همان اوقات پاشا [illegible] از سلطان [illegible]
[illegible] که [illegible] قلعه [illegible] که [illegible] خود [illegible] از [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] دختر [illegible] به واسطه [illegible] دختر [illegible] در [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] متفق [illegible] از [illegible] و [illegible] جنگ [illegible]
آن [illegible] سلطان [illegible] طوایف [illegible] سلطان [illegible] که ابراهیم [illegible]

راه فرستاد یکی از شاهزادگان عیسی نام را از دیده نزد او برد سلطان و قیصر فرنگ تا پایتخت او از برای صلح قرار داد و نیز ... فرستاد
سفارش کرد که نمودند که درباره استرداد ... [illegible] ... سلطان ... و گرفته ... [illegible] ... سلطان برهم
و ابراهیم بیک ... [illegible] ... جنگ شد ... جنگ ... [illegible] ... تاریخ ... [illegible]
... [illegible] ... جنگ ... [illegible] ... سلطان ...
به ... رفت شهرهای ... و ... شهر و ... در ... سلطانی ... و تسلیم شده ابراهیم بیک ...
سیلیسی فرار نمود و از آنجا یکی از معارف ... ابراهیم ... که خواهر سلطان بود ... سلطان ... عفو
و ... سلطان ... قبول نموده ... پسر ابراهیم بیک ... سلطان ... و حاکم
... ابراهیم بیک ... سلطان ... قبول ... و سلطان ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... جنگ ...
... قرال ... قرال ... [illegible] ... سلطان ...
... [illegible] ...
... قرال ... [illegible] ...
شاهزاده ... سلطان ... [illegible] ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ...

از عقب ایشان برفت ... بترک رسیده ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... شاهزاده ... قرال ... ۱۴۳۸ ... [illegible] ... هجری ...
... [illegible] ...
در ... سلطان ... قرال ... سلطان ... قرال ...
... [illegible] ... سلطان ...
... [illegible] ... قرال ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... سلطان ...
... [illegible] ...
... سلطان ... [illegible] ...
... سلطان ... [illegible] ...
... [illegible] ... قرال ... [illegible] ...
... سلطان ... قرال ... [illegible] ...
... سلطان ... [illegible] ...

اما سینه و تقاط روانه داشتند اسحق بیگ و عثمان چلبی نوه تیمور طاش عازم آماسیه و از تکبوریه پابوده که خبر رسیدن قرمان
سوی سیواس مراد و امراء او گردیده بوده عزم تکور لو موقوف داشته باستقبال دشمن شتافتند بعد از تقارب هر دو گروه
لکه جهانگ نخست وزیر مراد لکی بن ابو تیمن واقع شد اما در آمرای که قم گوهر و غنیمت به اندازه بدست پاشان در آمد عدد
اسرای پیر و خورد و جوان بقدری بود که دختر یا پسر بسیار روجهی لو بیک جفت چکمه داد و ستد میکردند عاشق پاشازاده مورخ
عثمانی در این جنگ حضور داشت و از غنایم و اسرا سهمی هم باو رسیده بود بعد از جنگ در آنگوه پنج نفر از اسرای خود را
بمبلغ پانصد آقچه فروخته بود که تقریباً معادل پنج قروش عثمانی و هزار دینار ایرانی میشود بعد از فتح سمندرا امرا و اطراف نوبرده Novoberda [1]
علوفه عثمانیان تو سعادان مرغوبه در حوالی آن شهر بسیار [illegible] انجا را ام البلاد من مدینة بالجمله مراد و دولت بوسنی را
از یورش و غارت اتراک تهدید و تخویف نمود [illegible] حکمران انجا [illegible] خواهد که بیست هزار [illegible] بمبلغ Thvartka [2]
بیست و پنج هزار [illegible] متعهد شد که بخزانه سلطان برساند [illegible] از رفقاء [illegible] گذشته
سمندرا لو از جنگ اتراک برای ایلچی [illegible] در میان قوتش شایع شد بسیاری [illegible] شده بعد از آن
یک هراس و خوف خیالی بر قلوب ایشان [illegible] که بخود فرار میکردند [illegible] فرار میکردند [illegible]
پس از وی ان قمران ترک بیشتر در وجوانها تصرف کرده [illegible] شوق کرده [illegible] عبارت [illegible] در باره
[illegible] روسیه الکبری گفته است درباره اتراک خوب [illegible] دارد آن عبارت این است که میگوید [illegible] مانند گرگ
حریص بوده [illegible] خون بوده مراد اگرچه همیشه با حکمرانان ممالک اطراف خود
مشغول لشکرکشی و زد و خورد و جنگ بوده لیکن با وجود این دایره [illegible] خود [illegible] داد
نیز طرح مراوده و دوستی را انداخت چنانچه با شاهرخ پسر تیمور گورکان مراوده دوستی داشت [illegible] بوده شاهرخ
حکمرانان طایفه قراقویونلو آق قویونلو که قرا یوسف [illegible] با حکمرانان قرامان برادر [illegible] در حق [illegible] خود
دریغ نداشت [illegible] خود [illegible] اوقات در [illegible] توجه [illegible] داد
[illegible] بوده که [illegible] از [illegible] طرف [illegible] او [illegible]

[illegible]

از برای سلطنت [illegible] و ولادیسلاس برادر [illegible] که از [illegible] مطالب [illegible] مراد [illegible] داشته
خواست [illegible] یک مراوده [illegible] با ممالک [illegible] برای [illegible] نزد ولادیسلاس فرستاد پیغام داد که سلطان مراد
حاضر است برای اینکه یک عهدنامه [illegible] با او ببندد بشرط آنکه کازیمیر در بوهم سلطنت کند و ولادیسلاس ابداً [illegible] امور [illegible]
مراوده نکند در همان اوان هم امور [illegible] فرستاده سلطان گفتند که از لشکرکشی [illegible] مقصودی
معلوم نشود صلح در آن است [illegible] که ولادیسلاس به [illegible] از عهدنامه حرف [illegible] چون فرستاده سلطان با جواب
مذکور مراجعت نمود سلطان عزم کرد که بلغراد لو محاصره [illegible] و بلندت تمام در [illegible]
[illegible] که در بلغراد بوده در کمال [illegible] در محافظت شهر جد و اهتمام [illegible] از
طرف خارج دیواری [illegible] کشیده که از بالای آن دیوار سنگ و گلوله تفنگ [illegible] و از قلعه [illegible] آتش [illegible]
شده جواب [illegible] میدادند [illegible] در میان [illegible] که [illegible] قلعه [illegible] مانع [illegible] Lenzicy kay [1]
چون مدت محاصره بشش ماه طول کشید و مراد در خیال ترک محاصره بوده [illegible] از جانب ولادیسلاس پیش
سلطان آمده خواهش [illegible] سلطان در جواب [illegible] گفت [illegible] خواهش [illegible]
یکی دیگر [illegible] بلغراد [illegible] در آن هنگام که [illegible] جنگ در میان عثمانیها [illegible]
پهلوان معروف که نامش ژان هونیادی [illegible] از رزم [illegible] اتراک
عثمانیها [illegible] نام آن [illegible] و شوکتش [illegible] از
سرداران معروف عثمانی بوده [illegible] وفات [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] موافقت [illegible] صلح کار سلطان [illegible] اوقات [illegible] اتراک [illegible] از
[illegible] شد [illegible]
ژان هونیادی با اتفاق [illegible]
در [illegible] که هرکس هونیادی [illegible] زنده یا مرده [illegible]

هونیادی پیروی انکرا را شد هونیادی در رابطه جانکسان از این خبر اطلاع یافته سپاه خویش را با همون مبادله نمود و این افشار
بر همون میمون نیام چونکه اتراک از جوانب اطراف بر ایشان را به هجوم آورده او را با سه هزار مرد جنگ تعاقب آورده
در آن بین قشون شهر هرمانشتاد از قلعه بیرون آمده با ده رزم زده بیک یورش بردند و اتراک خود را نجات داده از پشت سر
سپاه جانانه حمله آورده مزید بیک مبر قرار لیک برقرار ماند خود و پسرش در دست دشمن هلاک گردید هونیادی پس از آنکه سپاه
اتراک را قدری تعاقب نمود خود را جمع باره نمود سواران چابک و سپاهیان چالاک خویش را تقلیع و قمع دشمن واداشت
در دو فرسخ که در سر میز نشسته مشغول غذا خوردن بود سواران او از تعاقب اتراک برگشته برای عثمانی لو خبر دادند
ایشان را به شعف تمام حکم قتل آنها را داد و خود حضرا او اتراک را که گرفتند نیز دند پس از آن از کرهای بخت که در این راه او
واقع بود گذشته هو رقه آنها بعض آثار و علامات گذاشته از معبر برج سرخ عبور نمود و ضمن افلاق گردیده از قوجه بخارا
دانوب نیز بگذشت بیست هزار نفر از قشون اتراک در آن از من که در طال [illegible] قدری و غارت گرفته بودند کشته
شدند و از سواران هونیادی بیش از سه هزار نفر تلف نیامد، بعد از این همه آثار در برابر هونیادی چنین اقدام [illegible]
برای مغلوب کردن این سردار شهیر سلطان مقتدر بر فکر تهیه [illegible] لشکرات لو از زنجات و دهنده خوب بعد آورد
هونیادی یکی عزاده بسیار بزرگ که لو بقدری از اموال و غنیمه اتراک بار کرده که ده اسب تو آن را بصعوبت می کشید
سر زده بیک و پسرش لو در بالای عزاده نصب نموده یک ترک پیری لو در میان عزاده نشانیده و از برای آوردن عکوان
مردی که با او در جنگ اتراک مشغول بود، و آن ترک پیر لو [illegible] مرکب چه بود که جارکیان فرح، آوردن که [illegible] هم از
عثمانیان گرفته شرحه بکشش [illegible] از برای انتقام قتل مزید بیک [illegible] گمون نگشت او شهاب الدین پاشا با هشتاد
هزار سپاه نامدار و با غروری که مزید بیک با خود آورده بود بر سر هونیادی رفت هونیادی با پانزده هزار مرد [illegible] از
جان نشسته او را استقبال نمود و سواران خود را [illegible] ترغیب جنگ نمود در واز [1] [illegible] دست داد جنگ مغلوبه — Vasaage [1]
گونه هونیادی غالب آمده نصف آنه [illegible] از برای اتراک بهتر از شکست مزید بیک [illegible] بیرق پنجاه بیرق از جمع داده
شهاب پاشا و بزرگان نامی کشته شده از جمله آنان خود سر عسکر و عثمان بیک پسر زاده تیمور طاش بودند در بوقت که

پاشای عثمانی

پاشای عثمانی از رزمگاه مجروح فرار نمود، برگشته ایلچی سلطان مراد که برای مطالبه ولایت بلغراد به اوفن رفته بود هونیادی جواب را
گرفته و مراجعت نمود سال بعد لو که عبارت از سنه ۱۴۴۳ عیسوی مطابق سنه ۸۴۷ هجری باشد مجدداً قشون عظیمه هونیادی از آنجا
گرفته و جنگ بزرگ که در حقیقت او جنگ [illegible] تعریف و توصیف [illegible] در آن سنه اتفاق افتاد و قرار آن جنگ [illegible] قیصر [illegible]
چرا که در مدت شش ماه هونیادی در پنج نهر [illegible] کوه [illegible] جنگ با دشمن غالب آمد و این فتوحات نتایج خوبی بود در جهاد [illegible] هجری
در تعبی و اهتمام کاردینال ژولین از برای دفع دشمن دین مذهب خویشان که مسلمانان اتراک باشند از زن چهارم پاپ
و رئیس مذهب کاتولیک عیسوی فراهم آورده بود و یکسال بعد از آن با جمعیت و انبوه بی نهایت از برای عیسویان نهایت
انجامید پس از جنگ نیکوپولی هرگز با این قدر ملل مختلفه عیسویه همه متفق و متحد نشده بودند که با اتراک جنگ نمایند اسم ارتش
آنها که زانی هونیادی [illegible] روسای سابقه عیسویها لو که با جنگ اتراک جنگ زده بودند [illegible] محمود [illegible]
شر بود از جمله [illegible] واقعه و جاهای [illegible] در بیست و دوم ماه ژولیه سنه ۱۴۴۳ عیسوی مطابق
سنه ۸۴۷ هجری از اوفن در تحت فرمان [illegible] برانکویش [illegible] متحد [illegible] بیک [illegible] در اثنای جواب
Kriussovaz [1] صمدرا از رودخانه دانوب عبور کرده هونیادی با دوازده هزار سوار زبده وارد صربستان شد و از کرو [1] [illegible]
گذر کرده [illegible] نیش [illegible] و هر چه در راه دید غارت برده بهر جا عبور کرد خراب نمود در این وقت وارد بلغار
[illegible] بیست هزار قشون [illegible] مرحله روزه راه [illegible] کاردینال ژولین از دنبال هونیادی در حرکت [illegible]
جنگ بزرگ که در [illegible] واقع شد در نزدیکی نیش در حوالی رودخانه موراوا اتفاق افتاد [illegible] بطور صدق و حقیقت
از قراری [illegible] که خود سردار در پنج روز بعد از جنگ [illegible] خویش [illegible] حکمران ترانسیلوانی نوشته بتاریخ سیم نوامبر
عیسوی سنه ۱۴۴۳ مطابق سنه ۸۴۷ هجری [illegible] اتراک که او را در تحت فرمان [illegible] پیر [illegible] بود
[illegible] از سپاهیان [illegible] معروف [illegible] بیک سردار بود هر یک بعد از [illegible]
[illegible] شده [illegible] علی بیک پسر تیمور تاش و [illegible] قاسم پاشا بیگلربیگی
روم ایلی و محمود چلبی بیک و بزرگ که داماد سلطان و برادر خلیل صدر اعظم در قشون صاحب اقتدار و فرمانده بودند

در این جنگ سه هزار نفر از اتراک در میدان جنگ کشته شدند و چهار هزار نفر با بیست و هشت علم اسیر خود سکندر کردند و شهر صوفیه مفتوح شد
بعد از این فتح نمایان هونیادی در وسط زمستان از راه‌های سخت و معبرهای سنگلاخ کوه هموس یعنی بالکان حرکت که بطرف
بوغاز روانه شده دهنه تنگی که در تواریخ اشتهار تمام دارد و نیز دربند طراژان نامیده میشود و دره واردی که سمت مغرب
کشیده شده است و اولوجه بلکه آب بسیار دارد اتراک سرلو دربند نامیده‌اند و تراژانی دروازه از برای آن قرار گذاشته‌اند
دره دیگر بطرف مشرق کشیده شده است و اولو باسم رودخانه کوچکی که از میان آن میگذرد موسوم هست ایسلادی یا سلادی
میخوانند که جریان او از این نقطه بسمت شمال است سلطان مراد چون از نزدیک شدن سپاه هونیادی مطلع شد حکم داد
تا هر دو گذر آن دو دربند را بواسطه سنگ‌ها که از سنگها و کمرهای کوه ساخته بودند بریدند گذشته از این سلطان خیال میکرد
آن راهها سخت که در هواهای خوش عبور از آنها صعب و خطرناک است البته در زمستان غیر ممکن العبور خواهد بود علاوه بر این
اتراک در وقت شب بالای سنگ و باریک که در میان برف بارش بود آب ریخته هنگام صبح که سواره دشمن بالای
رسید یک صفحه باریک مرتفعی از یخ نظر در آورد که پیاده از آن صفحه لغزنده بالا برود و جهت قشون هونیادی از زور
تهور و جلادت سردار خود بغیرت آمده از آن معبرهای سنگ و پرتگاه‌های لغزنده بالا رفتند لکن چون به دربند طراژان
رسیدند گذشتن از آن لوح‌ها و مقطع دیده ناچار رجعت کرده و از گذرگاهی که دربند ایسلادی خوانده میشد بگذرند
غفلت بلکه بواسطه جریان رودخانه ممکن نبود که آن دربند را قطع بتوانند به بیند بالجمله در بیست و چهارم دسامبر سنه ۱۴۴۳
عیسوی مطابق سنه ۸۴۷ هجری آن پاشا به کنار رودخانه ایسلادی رسید و آن روز لوه یکی از روزهای سخت زمستان بود
و از اطراف و جوانب بهمن‌های برف و سنگهای عظیم بر سر آنها ریخته می‌شد در جلو دست و جبار است انها قصور در نقطه
بهم رسیده‌اند رسیده که از چوب‌های صنوبر در مقابل ایشان واقع بود از پیش برداشته و برهم این موانع عظیم
یافته روز بعد لشکر داخل خاک بلغار شده و بدون زحمت و اشکال ولایات بلغار را متصرف شده زیرا که اکثر
مذهب و قرابت ایشان بلغارها با اهل به عشق بر آنکه بلغارها در کمال میل تسلیم سواران شده بودند
در ربشکه ایسلادی ماه ژانویه عیسوی ... لشکر دنبال ژولیین بو مد ولادیسلاس پاشا و سواران به تعاقب بودند

[illegible]

از آن گذرهای سخت عبور کرده بود در اراضی آنجا کوه موسوم بکوه کونوویتزا صحرای ... جنگ بزرگ
واقع شد این شها جالب است که والد ولادیسلاس پاشا هونیادی شخصا در آن حضور داشت و کاپیتان زنان و ...
در آنجا حضور داشت و شکستش بزخم تیر و جراحت بر جسته بود و قریع آن جنگ این که هونیادی عاقبت منصور و ظفر یافته
در آورد و قشون ترک شکست عظیم خورد از جمله اسرای آن دعوا قاسم بیک بیگلربیگی روم ایلی و محمود چلبی عم بزرگ بود
هونیادی صد و پنجاه نفر از گرفتاران را بعد از تعقیب ایشان و بیگهای اسیر به اوفن مرجعت نمود در این اوقات که جنگ در
اروپا قائم بود حکمران قرامان بواسطه معاهده خارجی با هونگری داشت در آسیا بر مخالفت برداشت از کوه ... گرفته
تا انگوریه و ... دیوار حصار و شهرهای آق حصار و آق شهر و بگ شهر غارت کرد سلطان مراد به آسیا
در آمد با وجود اینکه هونیادی بطرف سرحد عثمانی حرکت میکرد اندیشه نمود تا از حکام قرامان ... صلح نمود
قونیه و لارنده و شهرهای دیگر حکمران قرامان را غارت کرد چون دعوای هونگری حضور سلطان را لازم داشت در اروپا
داشت لهذا سلطان عجز و ... قراسروی وزیر حکمران قرامان و ... خواهر خویش را بخشیدن کت حکمران بزرگ قول
کرد معاهده نمود و قرامان حکمران خویش و ... در این ... عزیزترین و بزرگترین پسران سلطان مراد که علاءالدین پاشا
بود و حکومت ولایت ... اماسیه را داشت قرار بعد از وقوع معاهده قرامان ... وفات یافت و حکومت ... سلطان مراد
بطرف اروپا حرکت آمد چون با درنه رسید از شدت التماس خواهر خویش در حق شوهرش محمود چلبی ... را
هونگریها بود و از کثرت جنگ و دعوا فراغت ... معاهده درداد و بآشتی و آسودگی اروپا راضی شد
و در صدد رفع ... ما حکمرانان افلاق و سروی و هونگری بر آمد پس در اکول حکمران افلاق و پسر ... حکمران
سروی ... به پسرانش پس داده قلعه‌های شهر ... از ... بقول سروی و ... خراج
خواهد با صد نفر تبعه ... به هونگری ... هونیادی قرار معاهده ... که در تواریخ اول ... است
پادشاهانه از برای هونگری ... با احترام روانه ... و با وعده ... که در ... در مجمع
... و غیره قرار صلح ... چون از دعواهای بزرگ پادشاهان اروپ ... ده ساله ...

و سایر ایالات جنگ شرقی ظاهر شده و از راسی بوعده که حال کنار بعهده نگهداشت و عهد بستند شاه هونگری تکلیف
هونیادی و قرال سروی تمیم معاهده درداد و علی رغم پاپ و امپراطور یونان که همراه در جنگ تراک شدند با سلطان
صلح نمود مدت ده سال تا که کنونه شروط بسته شد اول آنکه ولایت سروی و هرزگوینا بقرال سروی که اوّل رد
برگردانیده و اگر گذشته شود ثانیاً آنکه افلاق جزو سلطنت هونگری محسوب شود ثالثاً آنکه هفتاد هزار طلا در تجدید
محمود چلبی تسلیم کارگذاران شاه هونگری شده عهدنامه را طرفین هریک بزبان خود نوشته تسلیم نمایند رابعاً موافق نمودند و از
برای استحکام صلح سلطان مراد بقرآن و شاه هونگری بانجیل قسم خوردند که تا انقضای مدت معینه نقض عهد ننمایند
از هیچ طرف اقدام بمخالفت و جنگ نشود چون سلطان مراد از برای تجدید معاهده برخود هموار کرده بود که آنچه دشمنان خواهش نمایند
او گذشت کند و بنهاد و اگذار نماید آنچه از ایام ... صلح ... وقت ... قبل از وقوع معاهده بطرف آسیا رفت
در اوایل بهار خبر فوت پسر بزرگش علاءالدین که در ... بود در آنجا بود و داد و از شنیدن این خبر کمال
حزن و ملال بخاطر سلطان مستولی شد و بجهت اینکه مدت سی سال بود که همه اوقات سلطان مراد صرف جنگ و جدال
شده بود از نهایت درجه بخود ... و وقوع ... بلکه ... کار ... است از ... و درست
قلب او آزرده گاهیده شده بود سلطان مراد در مروت و فتوت و در رأفت ... یکتا شده و نظیر نبود چنانچه ...
بایزید و پدرش سلطان محمد اغلب برادران خودرا بقتل آورده و بعضی با امپراطور بوزنطیه سپرده و اولاد ...
تنگ آمده و برادران خودرا در بورسه ... خود گذاشت در کمال آزادی و آسوده‌گی زندگانی میکردند تا آنکه بمرض
طاعون از دنیا رحلت نمودند در شهرهایی که امپراطوران یونان قتل و غارت کرده بودند سلطان مراد بعد از فتح و غلبه
تعمیرات بعمل آمد چنانچه در فتح ... سلطان غارت شهرها به یک ... وعده ... و آنها
یورش برده شهرها مفتوح ساخته بعد از فتح شهر ... امپراطور یونان ... که همین شهرها ...
معمور کرده از ... سلطان مراد هفت هزار نفر از رعایا اسیر گرفت ... از قتل ...
نجات یابند و امپراطور یونان هفت هزار نفر را بقتل آورد سلطان بعد از بردن ... اسیرها ...

همراه ...

همه را بولایت خود باز پس فرستاد و خانه‌های آنها را بخودشان واگذار نمود در تاریخ سلطان مراد همین مطلب کافی است که دشمنان حقیقی او که
یونانیان باشند در تواریخ خود تعریف و توصیف او را فروگذاشت نکرده‌اند در مهربانی نسبت بخواهرش همین بس است که حکمران قرامان
سه مرتبه یاغی شده و بر سلطان خروج کرد در هر مرتبه سلطان بر او غلبه نمود و بالتماس و خواهش خواهرش که زوجه حکمران قرامان بود
از تقصیرات او گذشته حکومت و ولایت او را بخودش واگذار نمود خواهر دیگرش که زن محمود چلبی بود شوهرش در ...
اسیر شده بود سلطان بهمین جهت محمود چلبی را به هفتاد هزار طلا پس خرید و نگذاشت خواهرش از برای شوهرش ...
پسندیده سلطان ... برانگیخته در سن چهل سال که ابتدای غرور جوانی و حکمرانی و سلطنت و لشکرکشی و فتوحات بود از شدت ...
که در فوت ... پسرش با دولت ... از تاج و تخت برداشته ... که سلطنت را بعهده سلطان محمد پسرش
واگذاشت چهارده ... صدراعظم او بکفایت و کاردانی خلیل پاشا واگذار نمود ... عسکری او ... واگذار کرد و از برای
... خودش ... پاشا ... از برای ... فراغت ... و ولایت ...
... ممالک یونان است توقف کرده گوشه نشینی اختیار نمود

باب یازدهم در مخالفت و نقض عهد کردن هونگریها و دوباره بتخت نشستن سلطان قبل از جنگ وارنا
و مجدداً تاج و تخت را واگذاشتن ... بر اینکه ... سلطنت ... ولایات
هکزامیلیون و گرفتن ... و ... شکست خوردن ...
وحدت اسکندر بیگ و دعاوی سلطان محمد و وفات سلطان مراد
و امپراطور قسطنطنیه و سایر وقایع اتفاقیه

... که ... سلطان و شاه هونگری واقع شده بود و طرفین قسم بقرآن مجید و انجیل خورده بودند که نقض عهد ننمایند
در مقام مخالفت ... برآید ... از روزیکه شاه هونگری بانجیل قسم خورده بود ده روز نگذشت که کاردینال
... در مقام ... شاه هونگری را ... تثلیث مقدس و حضرت مریم و اولیای مذهب عیسوی در ...
سلطان قسم تازه داد که ... برابر ... عثمانیه تازه

از پیش برد . هونیادی را جرئت کلی بوده که رشادت امرای بزرگ کشتیهای جنگی پاپ و وندیک و امرای یونان در تهیه جنگ اتراک
از برای او بهر زبور رسید و در آن رشادت چنانی وانمود میکردند که چون سلطان در رومایلی است آسیا را تنها نشین نموده و نغمه جنگ جوئی
عیسوی در ملتها را جبر اتراک لوبیا کرد پس دو کمه و رستم پاپ یغمی و دولت تقویت کرده و از جانب پاپ
فتوی داد که شکستن عهدی که با کفار بسته شده است واجب است و بر قرار کردن با انها که مندرج بر یا ملت نشده از لوازم است
خصوصا این عهد که با هونکری سلطان مراد بسته است بی اجازه پاپ و بدون رضایت پادشاهان عیسوی مذهب بوده است در این
آن عهدنامه به حکم و آن قسمهای که یاد شد اعتبار و باطل خواهد بود هونیادی لوکه قراری در رعایت حرمت قسم در ملک نگش
عهد و پیمان اظهار انکار و تغیر نموده به نوع حکومت بلغارستان بعد از پس گرفتن از مارکه‌های عثمانی راضی کرده که در جنگ
و بر قراری این متفق شود چون از این امر به جانب فرغت فیصله قرار بران دادند که تا اهالی پاپستهم خبر یابند
تا کمال لشکر سلطان قلعه‌ها لوکه متعهد شده بودند بگیران بسر دو پس چند بعهد خود وفا نمایند ولیس ارتاق از جانب
ابتدای جنگ اظهار مخالفت نمود با آنکه سلطان مراد بجا به رسم او بود بعهد خود وفا کرده قلعه‌های سوریه بدون تعویق تخلیه نموده و تحویل
سرداران اتکار نمود و هونکری بهانه به قلعه اظهار مخالفت کرده آنها هم نزاع و جدال آغاز کردند شد . هونکری بیش از ده هزار مرد جنگی
نه بود و با این سپاه اندک خیال داشت که تا به سالها در همان سال از خاک اروپا خارج کند تقصیر کرده دیگر نتوانسته بان
ملک مراجعت نماید لکن چه شد . هونکری ایشان را به نیکبولی که آن زمان در میان اهل بلغارستان مشهور اول بود بازو برد
لشکرها با خود برداشته بودند بطوریکه هر هزار عراده ملزم از اسبابهای مختلف را با خود حمل کرده بودند دیگر ولایت
در اکثر مکرر از اتفاق با بیست هزار سپاه . به هونیادی ملحق شده در شورای جنگ هر چه و انمود کرد که این جدال از روی جنون است
و به عاقبت اقدام چنین جنگ با صرفه نمیباشد چرا که سلطان مراد لو مکان تفریح و شکار زیاد از این سپاه دارد با سواران خود کنار
عزم رکاب نمایند تا به رسید بروز جنگ و مقام انتقام کشیدن از دشمنان بدنام و ننگ که عهدی را به شکست و بجای
نهایت نادرست بعد از ادای انتقال هونیادی را او را به تهمت خیانت متهم ساخته و به سلطان مراد اقدام جنگ کشی و ارادت
اندیشه قلعه اردنه در اکثر از شدت غیرت دست شمشیر برده و هوا خواهان هونیادی مجال نداده بر او ریختند و بعد از شکنجه

بحبس انداختند چهار بیخولید به بهای زر خرید از نجات و شرط کرده که پیر خولید با چهار هزار سپاه در رکاب باشد . هونکری نیز
بوسیله این خدمت و بذل زر از قید رنج و حبس خلاصی یافت در اکثر عهده بر وجهی که در اینجا بودن این جنگ آقامه کرده و اول
بعضی از زنهای فال گیر و مردان تطیر زن که در خبر نقض عهد و خلاف قسم خوردن کفار ابجد به او احضار گرده بودند بیان کرد
دلکش افشا نمود . با وجود یکه در همان اوقات زلزله عظیمی در همه بلاد و هونکری واقع شده شایسته چنان بود که از وقوع
این واقعه بهمان که نیز او به بطور در وقوع قسم خورده بود تنبه شده از عهد شکنی حذر کند لکن شدت غرور دیده
بصیرت آنها را کور کرده و در خواب غفلت دیده آنچه دیدند قشون هونکری بسر ماه دوم عیسوی بیرون آمده از جوالی
که هونیکس بود شوند داخل خاک بلغارستان شدند هونیادی با سه هزار سوار هونکری و قشون اهالی ارنیس نیز
متعاقب او آمد . هونکری در ماه دوم عیسوی آمده در ماه دوم با دیانت خونریز درون بکه نوع علاوت تعدد زیر عمل کرد
هم اسرا را کشیدند بدارند و از صلیب پرستان رعایای مظفر بدارند کلیساهای زمانی و مقعاری لو برگذاشته انهن و آتش زدند
و در این کشته اهل قلعه‌ها بمیل خود تسلیم شدند لکن اهالی قلعه مرتوم و بالجمله بحکم ملکان بلطف شد در رفاه
و رفع بر آمده هزار ترک در یورش قلعه کشته شدند و باقی لو از اهالی کوه بزیر آمد و بعد که مکرر قلعه‌ها را واز
و ارنا لو نیز تصرف در آوردند قلعه وارنا در دست شمالی خلیجی واقع است که آن خلیج در میان خاکره بلغاق واقع است
هر یک از آنها در طرف جنوب هم درجه‌ها اسیر او قصبه طویل و از خود است که اول ما کرد تو بو لی میتید در بالادی شیخ
جانب جنوب که در پانصد قدمی نهر وارنا واقع است قلعه قاهره بلند بود و در وسعت و قلعه قاین نام نقطه کرامتی
است با تدارک بود قشون ماه دوم عیسوی رسید . هونکری از عاروز بعیش و آسایش اشغال داشتند که یک ناگاه از خبر
ورود سلطان مراد با چهل هزار سپاه باری که اتراک وارد روزنی او در قلعه چهار هزار قدمی اردوی عیسویها فرود
بر ارعاب و رعشه در اندام همه در فتاد اجمال از تفصیل این واقعه آنکه چون خبر خلاف قسم و عهد شکنی عیسویها در گوشه
عزلت گوشه نشین سلطان مراد رسید از کنج قناعت دوباره برتخت سلطنت رجوع فرمود و فرمان داد سپاه دید با چهل هزار
سوار راه ایلسیرتی را که کشتیهای جنگی پاپ برده بودند که نشسته از بوسفور با کشتیهای او در آن در گذشت

و از برای هر مردی یک ماه اجرت و کرایه بکشتی بانان و امیرالبحر ... در مقابل هر کشتی پیاده ... اغلب سرداران و بزرگان
عیسوی در شورای جنگ برای این بود که در برابر اردوی خود خندق حفر نموده لشکر را پناه دهند تا از حملات ترک محفوظ مانده
بوده باشند و در مقام دفاع و ممانعت برآیند لکن هونیادی از شدت تهور و طیش رأی آنها را رد کرده جنگ را در روی صحرا
و کشیدن لادیسلاس هم برخلاف رأی اولیه او گفتن بنمود پادشاه هونیادی را نیز بسیار جرأت و عدم تجربه و کثرت ... بر آن
واداشت که بقوت قلب هونیادی لادیسلاس جنگ صحرا نماید و به میدان بسلطان مراد ثانی ... در دهم نوامبر سال ۱۴۴۴
عیسوی مطابق ۸۴۸ هجری در جلگه ... بین تلال و جبال در برابر هم آراسته شد جانب چپ عیسویها که از ... بود از قشون
افلاق و پنج دسته از سپاه مجارستان ... بتمام لادیسلاس خودش قرار گرفته بود و در جانب راست تمام ... بهم
کشیده شده بود چون ... خطرناک در عقب ... قوت سپاه لادیسلاس بان نقطه جمع کرده بودند و قشون مأموره غیر عیسوی ...
و بارکشهای ترکانه و قورخانه و غیره پشت بند قشون واقع شد و جمعی از اسقفها و خلیفه پطرس ... محافظت آنها بودند
پادشاه و هونیادی با پانصد نفر سوار زبده از قراولان خاصه خودش در مرکز قرار گرفته بود ... مشورت ... چون
جنگ عثمانیان در خاک روم ایلی واقع بود قراجه پاشا بیگلربیگی روم ایلی در میمنه سپاه و طوراخان بیگلربیگی آناطولی
در میسره فرمانده بودند سلطان مراد شخصاً با ینگی چریک در قلب قرار گرفته بود طوراخان بیگلربیگی آناطولی در مقدمه
بعد از شکست جنگ سابق محبوس بود سلطان محمد ... او را از حبس بیرون آورده بر سر حکمرانی سابقش برقرار کرده بود چون
شکست جنگ گذشته را در این نوبت تهیه ... بجهت سلطان مراد حکم کرد عهدنامه که عیسویها که قسم انجیل در آن ... شکسته بود
از نیزه بلند ... آویخته در برابر ... شان ... و آرام بود ناگاه ... برخاست
دهشت زیاد و علمهای قشون هونیادی ... بجز علم ... ساعتی ... عیسویها مملو از خوف
و وحشت ... هونیادی ... بر بیگلربیگی آناطولی حمله برده و جای او که او فرمانده بود از پیش برداشت
و از سمت دیگر افلاقیان بر بیگلربیگی روم ایلی تاختن کرده و سپاه او ... متفرق ساخته ... ترک ... شده
شده تا ... سلطان ... سلطان مراد ... قراجه پاشا ...

اورا هلاک

گرفته بود الیاس نام که پشت ... برادری ... زیرکی طفلان که ینگی چریک آقای بود ... بیگلربیگی ... کرده بود
بواسطه جانبازی که از او در ممانعت فرار کردن سلطان ... خوش بنظر رسید یکی از سواران هونیادی
بنزد رسیده ... سلطان ... ینگی چریک ... هونیادی ... و دفع ... شد
هونیادی با وجود اینکه هونیادی در آنها ... که از جای خود حرکت نکند ... سلطان مراد ...
با طلاق شد ... سواران خاصه سلطان حمله بر سلطان نیز ... سواران ینگی چریک حمله ... پادشاه ... در زمانی که
همه ... از پیش برداشت ... هونیادی ... از ... سوار ...
خنجر که از ینگی چریک و ... قدیم ... لادیسلاس ... جدا کرده ...
عهدنامه ... بودند و ... تا ... نقض عهد ... جان ...
... هونیادی ... افلاقیان ... شب ...
... هونیادی ... لشکر ... در عقب آنها ...
بودند ... سلطان مراد ... هزار ...
در این جنگ ... هونیادی ... سلطان مراد ...
... سلطان ... میدان جنگ ... گشته ...
... که در میان ... کشته ...
... جوان ... در میان ... هونیادی ...
... که ... از ... جنگ ... سلطان ...
... سلطان ... آهن ... جنگ ...
... سلطان ... از سرداران ...
... از ... آن ... کشته ...

اهل بیت سلطنت بوده‌اند مقابل شهر ترا از میان خلیج بوغاز آورده‌اند و آب روان بنیلوفر نشسته بر سر آن نصب کرده بود
کرده کوشیده نقوش سلطان احمد بر آن نقش ساخته روانه بهوای سیاحت سلطان بود با سر جهت فورک فرمایند آسوده و آسایش
برای رفع کسالت نشستن بر تخت و دفع خستگی از ارتکاب جنگهای شدید سخت هم از تختگاه و از بناها باغ و عمارتهای
باصفای با نزهت رفت اکنون از آن باغ و عمارتهای دلگشا بجز چند تره خم آب نیز و بعضی دیوارها و خرابه آثاری باقی
نمانده است لیکن سلطان مراد سیم جهة کارهای خیر و آثار خیر رغبت تمام داشت از آن سلطان بزرگ عمارات محکمه خوب باقی
از آنجمله یکی مریضخانه است جهة دیوانگان و مجانین و دیگر تکیه از برای درویشان و دیگر حمام و دیگر آشپزخانه جهة فقرا و مساکین
و دیگر مدرسه و دیگر کاروانسرا و دیگر مسجد سلطان مراد با بهترین سلیقه معماری ساخته شده است بنا کرده با تمام رسانید و یکی
دیگر مسجد زن فاضله مراد سیم ساخت که مسجد خاصکی موسوم است و دیگر مسجد دیگر زن بزرگ سلطان ساخت که مسجد فاطمه
موسوم است و یکی مسجد دیگر در آنجا ساخته شده است که قدیم‌تر از همه و از بناهای الحاج شهزاده ... است
در پهلوی عمارات خود به برادرهای مراد که بیست و هفت نفر از ازواج و اطفال برادرهای او تن واقع است که در آنجا
با آنها بهترین ساعات عمر و خوشترین اوقات زندگانی را بسر برده بیکی از جاهای سلطان از جمله آن اسلام سلطان
مراد سیم با قضای هوای خواهش نفسانی در روی تخت سلطنت به تیغ و تیر بروی تیغ درداد و حال آنکه سلطان مراد
مرتبه جهة حفظ ناموس سلطنت دست از لذائذ روحانی و نفسانی برداشته تاج سلطنت بر سر گذاشت در دفعه اول جهة
دفع دشمنان خارجی تن به مشقتهای جنگ و لشکرکشی درداد و مرتبه ثانی از برای رفع شورشهای داخلی دولت
از لذائذ و آسودگی برداشته و خیال خطر سلطنت و شغل دقیق حفظ ملت و مملکت تنها ... سلطان مراد
بزیر بار گران سلطنت انداخت که در آن زمان بغتة بزرگی اتفاق افتاد که جمع بازارها را آتش و خاکستر کرده
ولید بعد بنا خشنودی و عدم رضایت ینگی چریکان از سلطان جوان و تعدیات در کار او چنانچه روز بعد قصد
خواجه‌های مطلع از آن قرار آقای ملکونه کرده و آن بیچاره با صد هزار زحمت از دست آنها فرار کرده
خود را پنهان ساخت و از قصر جدید فرار کرده خود را بعمارت قدیم و خانه جاریه پناه داده که در حجره سلطان ...

یعنی یعقوب بیک پادشاه ... و آن ...

السلطان مراد

رسانید ینگی چریکان پس از حدوث این حادثه از شهر بیرون رفته از بحر از دریا ... کلین شهر ... جول ...
نشسته سلطان محمد جهة دفع فتنه و رفع فساد نیز ... بر ... ینگی چریکان ... آرام و بر خود ...
وزرا از این فتنه جویان ینگی چریکان آسوده خاطر نشده خلیل پاشا صدر اعظم و ... پاشا ... با ... پاشا ...
پاشا لو بیرون ... و ... از سلطان مراد ... که ... برادر ... جلوس فرموده ... سلطنت ...
قوای جدید و ... تازه ... آورد سلطان چون ... ملاحظه فرموده دید که ... نزد ... او ... زیاد ...
ولطیف ... توانست ... قدرت زمام اختیار ... از ... و ... سلطنت ... آسانی ...
بیرون ... دور ... عیش ... جلوس ... تخت ... بود ... جلوس خونریزی ...
سیم بار بر تخت سلطنت جلوس فرمود سلطان جوان ... خواهد ... سلطان مراد ... آورده
سلطان ... اطراف ... ساعت ... پناه ... داشت ... دولت ...
رتبه ... خلیل پاشا ... منصب صدارت عظمی اختیار ... دولت ... قدر ... در ...
... سلطان مراد ... تخت ... خلیل پاشا ... لکن ...
دولت ... بزرگی ... در نظر ... تاج و تخت که ... گوشه‌نشینی ... دیگر ... و عداوت
خلیل در سینه ... شاهزاده جوان ... روز بروز ... زیرا که ...
مرتبه ... بر تخت سلطنت ... خود ... مجبور بود که ... تاج و تخت ...
... تغییر و تبدیل خلیل ... سلطان مراد ... سلطنت ... از دولت ... خیال
فتوحات ... که در نظر داشت ... کفایت دیگران محول ... منظور سلطان مراد ... که ...
جزو مملکت قدیم یونان ... اروپا واقع است ... اوقات سلطان ... مصروف ...
خیال خواهم ... بعضی ... امپراطور یونان پس از آنکه ...
برنج ... وقت ... در دولت ... آنقدر ... سلطان مراد ...

یکی دراز قرنست مملکت امپراطور محدود بود بپایتخت و متعلقات او که دیوار طولانی آن شهر برآنها حائط داشت محصور بود و سلطان
سلطان برادران امپراطور که حکمرانان پلوپونز بودند مندرج نشده از آنجمله قسطنطین که آخرین امپراطور روم شده در آن وقت
حکمران پلوپونز بود و بجز ولایت متعلقه برادرش طماس بهمه اطراف وجوانب دولت اندازی میکرد حتی اینکه بنی حکمران
آتن را مجبور کرده بود که در سال مبلغ معینی برسم خراج بکارگزاران او تسلیم نماید مختصر اینکه قسطنطین عدوه برملک و قلمرو خود
او بولایات و ارض جاهای دیگر را بحیطه تصرف درآورده بود این توسعه ملک و اقتدار قسطنطین را باعث شده که در ایام جنگ
بزرگ هونیادی به سلطان مراد [illegible] و [illegible] نبود [illegible] حالت او شد و نیز سال بعد [illegible] سلطان مراد [illegible] جنگ را
واگذار کرده به [illegible] رفت قسطنطین [illegible] الان [illegible] که پلوپونز را [illegible] یونان شمالی جدا میکرد
بخندق و خاکریز و سنگر و باستیان استحکام بود و نهایت وسعی که آنان از رفع داشت یونانیان به اگزامیلیون
[illegible] ساخته بودند و این نقطه زمین از قدیم الایام همیشه منظور نظر امپراطوران روم و یونان بوده است یونانیان اول کسی
هستند که از برای ممانعت قشون [illegible] ایران از دخول در پلوپونز دیواری در آن سامان [illegible] کشیده بودند چون [illegible] شده بود
و آثاری از آن باقی [illegible] قسطنطین خواست [illegible] تازه قشون عثمانیه را از دخول [illegible] آن خاک ممانعت نماید
بنابرین [illegible] سلطان مراد [illegible] در دوازده [illegible] مشغول جنگ بود قسطنطین [illegible] استحکام اگزامیلیون را
با تمام رسانیده و آن مرکب بود از خندق عمیق و خاکریز [illegible] و برج [illegible] و باستیان [illegible] سلطان مراد [illegible] متوجه
آن نقطه گردید عده [illegible] امپراطور [illegible] رومایلی [illegible] حکمران آتن [illegible] از قسطنطین [illegible] سلطان مراد پیوسته بود
[illegible] سلطان [illegible] سال قبل [illegible] مملکت [illegible]
و قرار آن [illegible] بآتش غارت و تاراج سوخته بود [illegible] سلطان مراد [illegible] و [illegible] بود
بسمت پلوپونز حرکت [illegible] چند روزی در [illegible] توپهای [illegible] و [illegible] معظم [illegible]
قسطنطین باتفاق برادر خود طماس [illegible] پلوپونز در پشت دیوار [illegible] صدای [illegible] حال و آماده دفاع بود
[illegible] هر چند [illegible] سلطان [illegible] در [illegible] بود [illegible] از [illegible]

ثانی

[illegible] مورخ معروف [illegible] سلطان و [illegible] واقعه در [illegible]
سلطان [illegible] و [illegible] پس از [illegible] سلطان [illegible] که [illegible] هزار [illegible] بود
[illegible] گذاشته [illegible] سلطان [illegible] از [illegible] بیرون [illegible] سلطان [illegible]
روز [illegible] قسطنطین [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] در [illegible] سلطان مراد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] توپهای [illegible] دیوار [illegible]
[illegible] زمین [illegible] توپها [illegible] روز [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آتش [illegible] شب [illegible]
صبح روز [illegible] جنگجویان [illegible] ترک [illegible] یورش [illegible] زمین [illegible]
[illegible] دروازه [illegible]
به [illegible] دیوار [illegible] پلوپونز [illegible] عثمانی [illegible]
[illegible] بر [illegible] جمع [illegible] شد [illegible]
[illegible] خون مسلمانان که [illegible] یورش شهادت رسیده بودند [illegible] دیوار و سنگر [illegible] عثمانیان
[illegible] سلطان مراد [illegible] از جانب [illegible] هزار سوار [illegible]
[illegible] پلوپونز [illegible] کورنت [illegible] دیوار و سنگر [illegible] پلوپونز [illegible]
[illegible] عثمانیان [illegible] غارت [illegible] کورنت [illegible]
[illegible] پلوپونز [illegible] یونانیان [illegible] بعضی از کار های
لطیف [illegible] کورنت [illegible] حکمران کورنت [illegible]
عثمانیان آتش [illegible] و قلعه [illegible] سلطان مراد از جانب [illegible] پلوپونز حرکت کرده

به پاتراس رفت پاتراس قلعه داشت که واقع بود در قله کوه و گرفتن آن بنظر محال و ممتنع می آمد او قلا لهورا فرستاده
قسطنطین لهو گرفته و موافقت بر آن بس در میان مردم اتفاقا تعظیم شد پاتراس در اخذ قلعه رفت و نزدیک واقع شده بود سال
و از آنجا پس گرفته نشد مگر در این ایام که قسطنطین از جنگ آنها برآورد و بهبودیش برقرار و دعوت خود و قوم را
قبل از قسطنطین پاتراس را محاصره کرده بود سلطان مراد بنزد او فرستاد که چون پاتراس با سلطان باج گذار است عثمانی
بشود بهتر آن است که قسطنطین دست از محاصره آنجا کوتاه دارد قسطنطین فرستاده سلطان را بی نتیجه برگردانید و تعارض اولو
در ربو حضور جواب سلطان پیغام داد که چون اهالی شهر میخواهند قلعه را بتصرف ملت کاتولیک درآورند قسطنطین دیگر حق
و برادر خود سلطان میخواهد نگذارد که این شهر و قلعه بتصرف دیگر مشترک آنها درآید فرستاده سلطان با این جواب
کاغذ مراجعت نمود اتفاقا نگذشت که در تغیر امور استرداد پاتراس شدند یکی از جانب سلطان و یکی از جانب طوراخان
چون قسطنطین از مضمون پیغام سلطان و یکدیگر اطلاع یافت یکی از معتمدان خود را با نامه نزد او فرستاد که از جانب
خود برادر سلطان بزرگ شرق شد حکایات او را صحیحا تصور آن نمودند که از آن ... قسطنطین و کمش
روز فرا تر بود این پاره بعد از کثیر رجال و اطفال خود را اسیر ... و موارد انواع ظلم و قبایح دیده از ترسیده
از معابر گذر از شکایات و وقایع ... که یونانیان در زمان او گرفتار بودند نوشته است تاریخ
در اغلب مواقع ازگفته او ... بود نقل شود بجمله فرا تر باتفاق ... اعتراف ... ابراهیم پاشا
رسید و پس از آن بحضور سلطان مشرف شد ... نقارت آنها ... شد سلطان فرمود پاتراس با کلیه
سابق او پس داده شود و از برای اجرای این حکم فرستاده مخصوص از جانب خود فرستاد فرستاده قسطنطین روانه شد او را
باین امر مجبور نماید و قوع این وقایع قبل از آن بود که سلطان مراد ... لو مغلوب سازد و پس از آن که
طوراخان مشغول محاصره ... قسطنطین بود فرا تر ... نزد سردار ... فرستاده که دست از محاصره
کوتاه دارد و به ... صلح ... اهالی آن شهر به پاشا ... طوراخان از ... تزویر ... فرا تر خود را
نمود و اسیران خود را ... قسم خورد که لشکر ... از ... عقب نشسته ... دور ... تو

و اعتمادی که به قسطنطین دارم در تجسس این کار خبر شدم و حال چون سلطان وابسته است که مشغول محاصره هستم عذری که نمود از آن پاشا
بنود ... آورد فرا تر از نقارت آنها خوانند پیغام بری اینکه نزد سلطان ... باید ... مقصود رجعت نمود
نیز مراجعت بعد از ایام ... نقارت دیگر مامور شده و از همه جا پاتراس محروم رجعت نمود ... رفت و آمد ... فرا تر
با وزراء طوراخان لهو از ... باز داشت و سلطان مراد لهو از روش گذشت ... پاتراس مانع آمد اغلب ... کمین
پاتراس فرار ... بودند ... چهار هزار نفر ... سلطان در خانه ... خود ... آن ... از مردو
با اسیر ... یکی ... پاطه نقب رخنه بر دیوار حصار این قلعه انداخته یورش برده ... محصور ... رفت
و رو ... که لو ... حصار برج ... برگشته چون آب در رسیده محصورین رخنه ... قلعه ... و قلع
و تزلزل شده در این ... طوراخان و تبعه قسطنطین ... او ... فراوان در رسیده و سلطان از دولت ... مراجعت
زیرا که قسطنطین تمام ملک پلوپونز را بر ... و خراج گذار سلطان ... قبول نمود ... هزار ... از ... لق
اتراک ... که از پس که قسطنطین و برادرش ... اتراک ... در سال بعد که
۱۴۴۷ عیسوی مطابق سنه ۸۵۱ هجری ... سلطان مراد پاشا ... عازم یورش ... البانیه ... که ... هم
قبل از این ... سلطان ... یورش ... کروی ... عاصی ... سلطان ... تعرض
... مقصد این اعمال ... اوان هونیادی ... و چهار هزار نفر ... لشکر
... ملیت ... سلطان ... هونیادی ... که ... سال قبل
این سلطان مراد ... در آن صحرا ... خود ... بزرگ ... از ... خندق و ...
مستحکم ... مقابله ... سلطان مراد ... سلطان از یورش البانیه ... فرصت ... بکشد ...
از ... هونیادی ... چون ... نزدیک هونیادی از ... رسیدن اسکندربک
... آنجا ... لشکر ... سلطان صف قتال و جدال برآراست ... در هفدهم
اکتبر ماه فرانسه سنه ۱۴۴۸ عیسوی مطابق سنه ۸۵۲ هجری ... صف آرائی نمودند ... قاعده ... قشون

اروپا از جهت نسب است و قشون ینگی‌چری از جانب چپ صف‌آرای گردید و سلطان با ینگی‌چریکان در قلب قرار گرفت هونیادی
طریقه جار و جنگ ترک لو در جانب راست و سپاه افلاق لو در جانب چپ و اهشته خود با تیراندازان آلمانی
و بوهیم در مرکز قرار گرفت آن روز لو به جوا[illegible] مختصر در میان تک سواران سبک برگزار شد روز بعد که طرفین
جنگ مغلوبه در گرفت هونیادی قشون خود لو بر هشت قسمت کرد یک منقسم نهج تقاعده به در موکب آمد و سلطان مراد
فرمان داد تا سپاه عثمانی یکمرتبه به هیئت اجماع بطرف دشمن حمله بردند تا مقارن غروب آفتاب از طرفین کوششهای
مردانه کردند و شب دست از جنگ کشیده هر سپاه در محل خود آرام گرفتند امید هونیادی این بود که چون تا شب در آید
عثمانیان از بیم سطوت او فرار بر قرار اختیار نمایند چون از آن امید مأیوس شد همان شبانه مجلس شورای جنگ ترتیب
ساخته سران سپاه خود لو مشورت دعوت نمود در آن مجلس داد و دام ترکه ... مشغول ...
خان دید که بجهة آنکه قشون عثمانی لو مضطرب و پریشان نمایند مصلحت اولو همه پسندیده متفق الرای عازم شبیخون زدن
شده چون با بعضی از فوج حمله بر سپاه سلطان بردند ینگی‌چریکان لو بیدار و سپاه سلطان لو هشیار یافتند از هر طرف
حمله بردند اتفاقاً بکه از جای خود حرکت ننموده شلیک تفنگ و افکندن تیرهای لو باز پس رانده قرار ایشان لو
[illegible] در سپاه بقصد کمر بستند و صف جنگ لو یار بسته جانب چپ سپاه سلطان که سپاه آسیا بود حمله
بر جانب راست سپاه هونیادی که بزرگ بود از جانبازان جنگجوی مجارستان بردند چون جنگ پای تخت در گرفت
طورافان پاشا و اروپا حرکت که از پشت سر سپاه مجارستان در آمد ان مجارکان از هر طرف محصور شده تن به
و تفنگ لو هدف شدند اتفاقاً چون کارلو تنگ شد نام لو مبدل به تنگ دید فرار کس نزد سلطان فرستاده اظهار
ابع و طاعت نمود سلطان ارادت اتها لو با درخواست طاعت اتها لو قبول فرمود و بقبول کردن بعضی از وطن‌خواهان لو
پیمان را به درنگ سپاه سلطان محل کردند از اینجا حادثه نو وقعه تازه قلعه‌ها و دامنه بوال هونیادی و سپاهش وارد
وقت عصر چون هونیادی کار لو از دست رفته دید بعضی از سرداران خود لو که زنده یافته بود جمع کرده با ایشان لو
بانفاق سپاه آلمانی حکم داد که بر ترتیب ینگی‌چریکان و نقطه سلطان در آن قرار دارد حمله برند و خود چون اتها مشغول

راه فرار پیش گرفته از طرف مملکت بردی هر روز رفت هم روز دیگر عثمانیان بعزم تاراج اردوی هونیادی و تصرف ارکانه
حمله ور گردیده توپخانه و والیان را دفاع مردانه کردند هفده هزار نفر از قشون هونیادی در میدان جنگ جان داده ... اند
نجبای مجارستان در این حرب تعداد ... از قرار که مورخین یونانی و مجارستانی نوشته‌اند از قشون سلطان هم برابر کشته شده
در هر حالت هونیادی نام بزرگ لو که در جلادت و لشکر کشی تحصیل کرده بود در شکست وارنه و فرار دعوای کوسوا از سلطان
مراد در جنگ کوسوا به تنگ مبدل ساخت و هیچ صدمه بود وارد نیامد مگر از کثرت غرور و حقیر شمردن دشمن بزرگ
احتمال کمال مرده گردید که لکم در این جنگ غلبه کرده بود و جبر میکرد تا اسکندر بیک با سپاه البانیه هم ملحق نشود شکست نمیخورد
بلکه فتح میکرد چون پس از این تاریخ تا مدت سه سال چیزی از اواخر سلطنت سلطان مراد هم آید او لطف ... سلطان
تا اسکندر بیک که مکرر با هونیادی چون لشکر میدان رزم شد با سپاه عثمانی جلادتها بکار خطیر در مقابل ان
در تمه از احوالات اسکندر بیک ذکر شود تا مطالعه کنندگان لو بصیرتی از حالات او بدست آید بالجمله اوقاتیکه
سلطان مراد ثانی ولایت اپیر لو مفتوح ساخت ژان کاستریوتا حاجب ایالت اپیر خود لو در مراسم
georges Castriota
خدمت سلطان با سپرده تا در حرم مشغول خدمتکاری باشند کوچکترین ایشان که ژورژ کاستریوتا نام داشت و لو
بواسطه وجاهت منظر و لطافت اندام و شیرین گفتار و بسیاری هوش منظور نظر سلطان گردید و حسب الفرمان او
فقط که بدایره اسلام در آورده چون روز بروز آثار رشد و فراست در حالت او زیادتر بروز میکرد الطاف
و عنایت سلطان نیز درباره او به آن نسبت تضاعف می‌پذیرفت تا در بعضی از جنگها رشادت و شجاعتی از او
ظهور رسید سلطان کرده لهذا سلطان اسم اولو تغییر داده باسکندر بیک موسوم فرمود این اسم نه تنها بجهة رشادت
شجاعت و ذکاوت فطری به او داده شد بلکه نیز به ملاحظه آنکه به قوت بازوی پهلوانی اپیریر فیلوتس لو ممالک
آسیا را مفتوح کرده بنام اسکندر فیلوتس نامیده شده نویسنده تاریخ اسکندر بیک مانند مورخین اسکندر زمانی
چنگیز خان مغول و امیر تیمور تا از شروع بخواب و قبانه کرده است چنانکه میگوید مادر اسکندر بیک در حمل او
بروی رسانیده بود آواز او ابلها اوقاتیکه اسکندر بیک لو آبستن بود در خواب چنان دید که مار عظیمی از رحم او

بیرون آمده ترسان از ممالک عثمانی بود به حمله گرفته بود و دشمن تازیانه وار بر امواج دریای آذر با یک مرز گذشته
از انجا قتب و فراط و قساوت زیاد و بیرحمی بسیار بود که صفات درندگان و جانوران است مانند صفات حسنه کار آگاهی
بزرگ در شان او هر گونه بسته است بالجمله اسکندر بیک که در سن نه سال از خانواده سلطان مراد ثانی بشرف اسلام مشرف شده
بود نوزده ساله که بمنصب سنجاق بیکی سرافراز گردید مدرسش بیست و نه بود دولت خانواده از زیر سنجاق که قسم خورده بود
تا عمر دارد برای دولت خدمت نماید بطور خیانتکاران و بیوفا دل به دولت کمکی فرار نمود و با همه خود رجوع کرده بسکه
ایمان نفسیه دیگر چون اسکندر بیک خیانت سلطان را بر خاطر خود محو ساخت روزی برگشته حکام سلطان را بر ابریشت آورده
پس از تهدید کشتن حکمی مهور نموده حاکم قلعه آق حصار را و برفت که قلعه را بجای حکم وا گذار نماید خود را معزول
داند اسکندر بیک پس از خواندن حکم حکام زیس بیچاره را بتعقیب آورده برادر لقب خود حمزه بیک فرار کرده حمزه بیک از بند
خود مسلمان بود یکی چندی نگذشت که از دین اسلام برگشته به دین عیسوی درآمد بالجمله هفت روز پس از فرار اسکندر بیک
از پایتخت عثمانی فرار نموده بکوهای البانیا رسید مودعش را با سیصد نفر هواخواه بدور خود جمع نموده بود در آن روز قلعه Dvina
در بنا نهاده که اسرای کهنه و پس از آن هواخواهان خود را که در آن زمان مرکب بودند از سیصد نفر هزار از بند
گریخته و سیصد نفر کوهستانیان دیگر از دریک از جنگلها پنهان نموده قرار داد که خود به تنهائی به آق حصار رود
چون شب شد آن ششصد نفر در پشت دروازه حاضر شوند که او در قلعه برود آنها ظاهر گردد بالجمله اسکندر بیک وارد حصار شد
در وقتی که کسان خود قرار داده بود نصف شب دروازه را باز کرد و ششصد نفر هزار یا بیک لوی قلعه داخل کرده و کل قلعه را تراک
ساکن و بیخبر بود در دست آن بیخبرها که در خواب غفلت آرمیده بودند همه را بقتل رسانیدند مگر معدودی قلیل پیدا با اسکندر بیک
بودند تا سرا یدا آنها را لوکه هزار نموده بعد بالبته آن قلعه وقوع راه و سکنه روانه نمود تا همه را بدست از آنجه
بگذرانیدند با وجه اینکه از تراک چند در جهاد معظم وقوع نمود زخمی شده از دین اسلام روگردانیده و اسکندر بیک
هر آنچه از مسلمان به بازیافت کرد انیده بود تمام تعقیب آنها در داد و همه را بدست روانه دربار سلطان نموده قتل تراک
آق حصار را تاریخ سنه پیکنی و ماست و قراری آن حوادث عثمانیان سنه فلو و مخرق در اطراف لوی دست تعقیب فرار گردند

در ماه ... جزیه دیگر ... و ... تو ... اسکندر بیک ... هزار نفر لوی ساحل گذاشته و خود منبعه ... سلطان ...
... آق حصار ... در انجا ... و ... خواهند ... بر ...
مجمع دعوت نمود ... در خصوص ... دولت از کلام ... ... آنها شورت ... در انجا خواهر زادگان ...
بزرگ ... از اطراف و جوانب ... و ... آمده ... عده ... در آن وقت ... هزار نفر
رسید ... سپاهش با حمزه بیک برادر ... اسکندر بیک ... قرار ...
شهرها که هنوز در تصرف تراک بودند ... هزار نفر ... مشغول شد
و آن شهر که ... که ... در قلعه ... آمد ... که در قلعه ... بودند
بعد از عهد و میثاق ... قلعه را تسلیم نموده ... اسکندر بیک ...
با ... از ... قلعه ...
و ... قلعه ... بطور ... که ... از ...
بالجمله در ... روز ... در ... دیگر ...
... در روز ... سنه ۱۴۴۳ عیسوی ... از ... سلطان مراد
شکسته ... فرار ... برادر ... اسلام فارغ نموده ... عیسوی نمود
چون از ... کار فراغت یافت در ... که ... آق حصار ...
انجمن ... در آن انجمن ... که ... دعوت نموده ...
از ... و ... حکام ... از ... قول ...
... اسکندر بیک ... هزار ... قول ... برای ...
... هزار قشون که ... از هشت هزار سواره و هفت هزار پیاده ...
... قشون ... برای ... که ... هزار ... عثمانی ... آمده ...

بالجمله بعد از تقارب فریقین از سپاه سلطان سی و چهار هزار نفر در میدان جنگ کشته شدند و چهار هزار نفر زنده با سپ و چارقه [illegible]
گرفتار گردیدند و از قشون ایلیانی زیاده بر صد نفر تلف نگردیدند این خرافات مانند سایر تعریفات دور و دراز است که مورخ اسکندر
بک در شأن او راییه بر وجه [illegible] بعید و دور بیان آنها کرده چنانچه حکایت جنگ سلطان مراد و جوانیان و استعفا نمودن او از سلطنت
قبل از [illegible] اسکندر بک را در آتش [illegible] و آلوده کرده و انگشت نما [illegible] پس از آنکه فیروز پاشا و مصطفی پاشا لو بعد از [illegible] شکست داده
تو به جنگ [illegible] و نیز زیرا که کمالات آن مرحوم عالم دنیا لو مجرد کشته ملک و لو معروف [illegible] بود اسکندر بک
دهنده سردار و نیز یک لو شکست داده و نیالو به [illegible] بود در آنحالت که ذکر [illegible] حکایت [illegible] احوال او
در نیو [illegible] تخت و تاز میکرد و همه [illegible] مشغول بود و دنیا لو خبر نزدیک شدن مصطفی پاشا و قشون عثمانی در رسید اسکندر بک
مجبور شد با و نیز [illegible] شرط و [illegible] دنیا با اسکندر بک مصالحه نمود با عثمانیه لو استقبال نمود مصطفی پاشا لو شکست
بطوریکه نوزده هزار نفر در میدان جنگ کشته شدند و زیاده بر هفتاد و چهار نفر اسیر و پانزده شقه علم بدست اسکندر بک افتاد لکن
از شدت [illegible] مصطفی پاشا دوازده هزار نفر از بزرگان و صاحب منصبان در جزو اسرا بودند که بعد مبلغ کلی وجه [illegible] آزادی
شدند از برای [illegible] این شکستها [illegible] بود پادشاه [illegible] قشون بزرگ خویش که مرکب بود از صد هزار نفر عازم جنگ شد
در وقت آمد و خواست در ابتدا [illegible] کروژا متصرف شود در چهاردهم ماه مه ۱۴۴۹ مسیحی مطابق ۸۵۲ هجری
[illegible] لو مجهز نمود [illegible] زمان حکم داد [illegible] که با بخت و دولت دیرا [illegible] باد [illegible] تهور
اسکندر بک [illegible] و غیرت [illegible] حکمران دیرا از عهده نگاهداری برآمد اسکندر بک هر آن و هر ساعت
حمله بر اردوی سلطان میبرد و دولت بر دامن زد حتی یکه فیروز پاشا را بدست خویش [illegible] از کار انداخت برزد و حکمران
دیرا [illegible] چاه آب در قلعه منحصر به یکی بود و سنگ در آن [illegible] و مرده بود از برای [illegible] مردم از خوردن آن
آب اجتناب کردند [illegible] از آن آب نوشیدند [illegible] قلعه لو نگاهداری [illegible] سلطانه [illegible] گفته
از قراریکه در تاریخ [illegible] مورخ [illegible] قشون قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] کار خود [illegible] سلطان زاده جوان سلطان محمد [illegible] کار [illegible] در جنگ [illegible] و فتح نمودی

[illegible]

و با کفار بسته قبول جزیه نموده [illegible] جوان و [illegible] کرده [illegible] داد خواست قشون قلعه لو از رفتن ممانعت [illegible]
ناچار [illegible] از وقتیکه سلطان مراد با رتبه به تخت نشست و قتیکه از دنیا رفت سلطان محمد از [illegible] بیرون بیاید
در [illegible] از خرافات مورخ است [illegible] از قراریکه همین مورخ نوشته است در دعوای [illegible]
و دویست هزار نفر از لشکر سلطان تلف شدند پس از رجعت سلطان از جنگ اسکندر بک هشت هزار نفر از مردان جنگی
برور خود جمع نموده [illegible] لو [illegible] نمود [illegible] از پیش برد در بهار سال بعد مراد به قصد در میدان جنگ
حاضر شد [illegible] کروژا لو [illegible] اسکندر بک چون قوت [illegible] عثمانی لو [illegible] بر ترانا [illegible] و قرارگاه خود [illegible]
ترمانستر [illegible] برد که [illegible] کروژا یک میل فاصله دارد مراد از [illegible] در صحرای تیرانا زد که [illegible] کروژا [illegible] آنجا
دراوا [illegible] از [illegible] قشون عثمانی در برابر قلعه نمودار شدند و خود سلطان در او [illegible] دیوار قلعه [illegible]
خواست [illegible] فرمانده قلعه لو با نعام [illegible] دویست هزار [illegible] نقد [illegible] در محوطه سنجاق [illegible] نکرده
با [illegible] حکم داد [illegible] توپهای بزرگ [illegible] حکم در مدت پانزده روز ده عراده توپ بزرگ ریخته شد
[illegible] عراده [illegible] هر یک چهار [illegible] رنگ [illegible] و وزن گلوله [illegible] از شش عراده دیگر [illegible] مشغول
[illegible] دیوار [illegible] توپها ضرب گلوله دیوار قلعه لو خراب میکردند اسکندر بک از اطراف و جوانب [illegible] تعرض
حمله [illegible] سلطان میبرد و جنگهای مردانه میکرد و در یکی از حمله ها [illegible] پاشا [illegible] عثمانی در میدان جنگ
کشته شدند سلطان مراد مجبور [illegible] انعام و احسان خواست [illegible] قلعه لو باطاعت در آورد ممکن نشد و اسکندر بک کسی
از [illegible] ذکر شد از کوهی [illegible] داشت [illegible] نقد [illegible] پنجاه و چون [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از نوکران خود لو نزد اسکندر بک مامور نمود [illegible] اسکندر لو بعد از جستجوی زیاد در صحرا [illegible]
[illegible] پیدا نموده پیغام سلطان [illegible] دعوت باطاعت [illegible] از ده هزار الی پنجاه هزار [illegible] اسکندر بک
قبول ننموده [illegible] از اطاعت در [illegible] سلطان [illegible] قلعه لو [illegible] او در [illegible] رجعت نمود
در زمستان [illegible] سلطان مراد [illegible] شد از معنی [illegible] وارث تاج و تخت [illegible] لو [illegible]

هم امپراطور شان با او بود از دنیا رفت برادران او قسطنطین و دمتریوس از برای تاج و تخت منازعه کرده داوری پیش سلطان
مراد بردند سلطان مراد قسطنطین را که از سلسله پالئولوگ بعضی امپراطور است و هم نام قسطنطین بزرگ اولین امپراطور قسطنطنیه
اتفاق افتاده بود امپراطوری برای این قیاس نمود عجب اینکه امپراطوری و مملکت شخصی هم قسطنطین منقرض شد و سلطان محمد پسر
سلطان مراد هم امپراطوری که هرکس به تخت نشانده بود بعد از سه سال در زیر خاکهای خرابه‌های قسطنطنیه معدوم و امپراطوری
امپراطور افتاد و آخر برادرش هم قسطنطین اتفاق افتاد در همین سال سلطان مراد دختر سلیمان بیک حکمران ترکمانان ذوالقدر را
از برای پسر خود سلطان محمد خواستگاری نموده عروسی کرد از برای انجام این کار زن خضر آقا به خواستگاری رفت سلیمان بیک دختر
داشت بهترین آنها را از برای سلطان محمد انتخاب نموده انگشتری که سلطان از برای تعیین نامزد با و سپرده بود در حقیقت آن شاهزاده
نیز نجابت سلطان آمد دختر با اتفاق جاریه‌ها مراجعت کرده شاهزاده خانم را با اتفاق رؤسای قوم ذوالقدر با جهاز و اوانی
و تجهیزات شایانی به بورسه آورده قضات و علما و سادات هم اولین و سایر اعیان شهر ملکه را به پیشکش و با اعزاز استقبال نموده وارد شهر
ساختند عروسی در ادرنه اتفاق افتاد و سلطان محمد بعد از عروسی باز به مغنیسا رجعت نمود که بعد از آن سلطان مراد در مجلس عیش
در یکی از جزایر بحر ادرنه با تمام خود منعقد کرده بود به مرض سکته درگذشت در آن وقت چهل و نه سال از عمر سلطان مراد گذشته
و سی سال سلطنت کرده بود در تمام سال سلطان مراد در کمال بزرگی و عدالت پادشاهی کرد چه در اوقات جنگ و چه در ایام صلح
رعایت قول را که داده بود می‌کرد و از کسانی که به وعده خود وفا نمی‌کردند و عهد بسته را می‌شکستند به سختی انتقام می‌کشید مانند شارل
پنجم و بعضی دیگر از سلاطین از پادشاهی دست کشید یکی که کنش او از تاج و تخت سلطنت مثل سلاطین دیگر از بابت ضعف بنیه و عقیده
و نوبت رسید که کارها از عامه اتفاق و خلاف مردم در کارها زحمتی و ترسی نبود بلکه در کمال قوت بنیه و غرور جوانی از سلطنت
حراس نمود و یکباره مشغول عیش و راحت گردید قوت نفس به قدری داشت که هنگامی که در خطر دید رحمت کرد برای رحمت تقدم
داشت و چه لشکر میدان کرد برای لشکر ایوان ترجیح داد و هم بار دیگر کفش پادشاهی را پوشید بر تخت نشست مراد از جمله کارهای
هم در تاریخ عالم اثری که دارد هم در تاریخ دولت عثمانیه هیچ سلطانی این طور به میل خاطر دولت از پادشاهی برکنار نشده است بلکه آنها که مجبور
به ترک کفش سلطنت گردیده‌اند شارل پنجم که پادشاه بزرگ اسپانیا بود دولت از ایشان سلطنت گرفته و در یک صومعه منزوی شد

۱ منظور از شارل پنجم پادشاه بزرگ اسپانیول است

اما دیوکلیتین قیصر روم و سلطان مراد هر دو از سلاطین عثمانی ترک پادشاهی گفته و ترک دنیا در زندگی نمودند در قصرهای شاهانه عیش پادشاهی
می‌کردند در این جا که اردشیر پادشاه بزرگ ایران بابت آنچه اغلب در خانه بیشتر کارها و اکثر کرده بود فرخی
آثاری از قبر و عمارت بیشتر کارها متعلق به اوست ملک خرابه‌های قصر او و عمارات را اولو تسویه به چشم تماشا آیند
یک جهت بعضی عمارات در دولت عثمانیه روز به روز بزرگتر شده با سلیقه و ساختمان عمارات رومی را در رتبه تنزل نمود رسیده بود
چنانچه دیوکلیتین هزار سال بر عهد سلطان مراد تقدم دارد با وجود این حالا نیز در شهر سالونیک خرابه‌های عمارات و قصرهای او
باقی است همه عظمت و بزرگی و سلیقه نیکی به خرابه‌های عمارات سلطان مراد ندارد به بعضی از بناهای سلطان مراد که امروز با وجود
مانده هم امان نیکوئی که دیوارها را که در ابتدا داشته هنوز نیز دارند از آنجمله مسجدی است که در ادرنه ساخته شده است و هنوز به اوچ
شرفه‌لو جامع یعنی مسجد سه شرفه پس از آن سلاطین عثمانی در قسطنطنیه مساجد خوب بنا ساختند ولی صنعتی که در مناره‌های مسجد
ادرنه بکار برده شده است در مناره‌های هیچیک از آن مساجد بکار نبرده‌اند و قبا نزدیکی که مسجد ادرنه بنا کرد مساجد دارد هم است
در عهده بر مدرسه و مطبخی که متصل آن مسجد از برای فقرا ساخته شده است اولین دارالحدیث را سلطان مراد در آنجا ساخته است
و مدرس مخصوص معین نمود که همه روزه احادیث و اخبار تعلیم بدهد و روزی صد اقچه و جیره مکفی از جمله بناهای سلطان مراد
مسجدی است که در بورسه در میان سروستان ساخته است و مقبره او را نیز در آنجا در آن سروستان واقع است درآن
نیز مطبخی برای فقرا و مدرسه جهت طلاب علوم ساخته شده است با مسجد پیوسته از اینها تحقیق طلب معلوم است از برای او چهار بنا
سلطان مراد اولین پلهای بزرگ بنا کرد که اسب بقا به اسم او شده و غیر از پلی که در صد و هفتاد پایه دارد یکی دیگر در
سالونیک و یکی نیز از روی رودخانه کشیده است که ربع فرسنگ طول دارد یکی دیگر در روزن یکی دیگر
ساخته است که میوه بوم به باغ حصاری است ما فقر اولو وقف فقرای مکه و مدینه کرده است که همه ساله سه هزار و پانصد سکه
به نواکو قرائت نمود هم در زمان سلطان مراد او از کلیه ترتیب و نظم قوانین به زینت است مخصوص از نظام حسن آنها
در این زمان خصوص که شاعری هم در زمان او شاعر ... موزع که با این سلطان معاصر بوده از ترتیب قوانین دارائی او بعضی ذکر نموده
خبر داده است در دو خانه سلطان همیشه از شش تا هشت هزار پیاده و غیره است و هشت صد نفر از اطفال عیسویان که در آنجا تربیت دیده بودند

بطرف آسیا میفرستد نه جان ترکمانها بیا میورزند بگرفته ... هزار نفر از آنها را در کالی پولی بکشتی تقسیم کرد
تا فتوحات بجوید لهذا بگریز به یک از آنها سالها گیرت پاس و دیگر بشمشیر میدهد بعد از آن فتوحات بجویند بجز سلطان
انحصار میشد و مرجع و کفایت فوج ساله آنها لشکر میدهد بلکه بعضی از آنها لهو تیازی دارند زاید بر آن جمع
دارند مرجع و در آن نام مهم و آنها قراولی مهم سلطنت هم در میان اردو آنها فرش میدهد و هر آن خزانه کس دیگر نیست از آن جلادان
از برای سلطان یک چادر سرخ میزنند ... بر پای کنند و یا بدین آنها لو ... سرخ که جا را آنها طلبه دار است می پوشند
در این دایره که دایره تنگ چرکهای باشد پانزده چادر دیگر از برای سلطان است در خارج این دایره سایر طبقات نوکر چادر میزنند
و عمارت از وزرا و امیر آخوران و سرا بداران و میرعلمان و چاپارها و سلطانها چون هر یک از این جماعت منصبی نوکر و حشم زیادی
با خود میدارند قشون ارد زیاد به نظر آید بعضی از تاریخ چرکهای در دایره بار سلطانی معروف و دیگر هستند از آنجمله ینی چری
منتخب هستند که آنها لو سپاهیان منفرد بعد از آنها صف عزبان است که از آسیا و مصر و افریقا آورده شده‌اند و شخص رشیدی هستند
همه در بکار بردن هر نوع اسلحه کمال مهارت دارند مرتب و در ایام آنها بعضی از اوقات زیاد است و کار هم کمتر از قدیم اول
بعد از آنها صف مربا است حقیقی است و اینها لو علوفه چی می‌شوند و عدد آنها هشت نوبت مراتب نفر هم پیاپی بیار آنها هستند
و سلطان از میان غلام بچه‌های خویش که ایچ اوغلان میشوند انتخاب کرده است این است ترتیب و نظم ... قرار
قشون در میان پاشای روم ایلی و پاشای آناطولی تقسیم است و همه لشکر موافق میل سلطان در اطاعت آنها چپ‌اند و آن پاشای
سنجاق بیک هستند که در جنگها سلطان بیدق یقجق ... که علامت حکومت چند نهایت بزرگان آن شهر
و مردان جنگی آنها در وقت سفر همراه حکام خود هم سنجاق بیکها باشند و کسی که قشون سواره لشکر به انگادرون ...
نقشه گشته و جماعت سوار جیقی در زیر حکم یک نفر سرکرده هم بغیر از گروه سلاح شور یک جمع دیگر از عزبها هستند
و آنها لو قیام می‌نمایند خدمت آنها منحصر است به تعمیر کهون و تعمیر کهون راهها و کارهای دیگر هم شبیه به این اعمال باشند
دیوان یکسان ارهای این نظم و ترتیب بسیار با مهارت است اگر چه در این ایام اغلب اوقات زیاد منفعت زیرا که بزرگان ...
در ... سلطان و کسی که ... چادرهای زیاد همراه خود دارند که همه لو اسلحه و آذوقه بار می‌کنند بغیر از اینها جماعت ...

از برای آوردن آذوقه قشون معین شده و همه آنها منحصر بهین خدمت است انعامی یک ... شده اند آذوقه هر چه بیاید بود
در میان قشون منتخب و به تقسیم میشود عدد چادر از ده هزار است بعضی اوقات زیاد تر و کمتر نیز میشود این است تفصیل اشکره عثمانی
در تاریخ خوارزم و ... مذکور است از روش و ترکیبهای قشون که در آسیا و اروپا عقب تر بود و ترتیبات و عمارت
خوش ... بوده هم سابقا ذکر شده است لکن حالا نیز ذکر مینماید از برای خاطر نشان نمودن خلل از فایده بخالی بود از جمله
خانواده‌ای که در حالت عثمانی زیاد بزرگ و اقتدار و حسن کوهر شده خانواده هم که مناصب آنها از پدر به پسر منتقل شده و سلسله
آنها طول کشیده و آن سه خانواده یکی سلسله چندرلی و دیگر اورنوس و تیمورتاش و دیگر اورنوس بودند و اورنوس چانشین در سلسله چندرلی
منصب صدر اعظمی برقرار بود همچنانکه از خیرالدین پاشا در سلسله است صدر اعظمی به علی پاشا پسر او منتقل شد و از علی پاشا
به پسرش ابراهیم پاشا رسید و از او به پسرش خلیل پاشا رسید که وزیر سلطان مراد بود از پسران تیمورتاش همیشه نفر
در سر خدمت و کار در ایام جهان ... تاریخ حالت آنها لوهم مذکور داشتیم یکی از آنها بیگلربیگی روم ایلی بود عرب و عثمان
حاکم قرمان بود بخیر بیک در نزدیک گرگر چین یک حکومت داشت و پسر او خلیل پاشا در قرارش حکومت میکرد
از جمله شش نفر پسران اورنوس یکی علی است و هم اسم او جنید پاشا بود دیگر در جنگ عود نیل مذکور شده در این
سه خانواده منصب وزارت و بیگلربیگی مانند میراث از پدر به پسر رسیده و همچنین بزرگی به ... که ...
... منصب چاووشی ... در خانواده میخال اوغلی و معامله چاووشی والوان بیگ مقرر است
از پدران به پسران انتقال میرفت علما و فقها و قضات معروف در عصر سلطان مراد این بوده رسیده یکی عبد اللطیف
مانند علمای عهد سلطان محمد که بعد به فاتح ملقب شد زیاده نبود از جمله ایشان یکی ملا یگان است که بعضی کتب
شارحه در شرع و فقه و تفسیر هم نوشتند و ... فناری بزرگ بود و ... در آن نه سال درس میداد
و سید ... که ... ملا کمال ... که ... شاگردان
او علمای بزرگ عهد سلطان محمد فاتح شده‌اند یکی ملا خضر بیگ است و یکی دیگر معلم سلطان محمد ملا کورانی است از جمله علمای
آن عصر یکی دیگر ملا شکراله است چون از قرابای عجم بود ... به نزد سلطان ... سلطان نیز ملا شکراله لو

بغارت قرامانی، مولانا محمد [illegible] از علماء مهم است که [illegible] انجا بود و [illegible] دیگر از علماء او [illegible] آنها در
قرامان بود [illegible] دیگر از علماء سید علی است که لغات چندی در شرح [illegible] از برای [illegible] کتب معتبره
در فقه و حکمت و کلام و نجوم نوشته است یکی [illegible] سید علی ملقب به [illegible] است که بنام [illegible] ایرانی [illegible] او نوشته
دیگر از شعرای عهد سلطان مراد [illegible] معروف [illegible] نموده و اظهار فضیلت [illegible] از الجمله [illegible]
معروف است [illegible] گفته در [illegible] قصیده [illegible] که [illegible] ترکی نظم کرده است [illegible]
[illegible] بیان کرده است و هم اظهار عرفان نموده است دیگری [illegible]
نوشته او ترکی ترجمه کرده و [illegible] عشق که [illegible] برادر [illegible]
[illegible] از برای [illegible] است که در اینجا ذکر شده است بلکه از برای نمونه زبان ترکی عثمانی آن عهد است
از زبان [illegible] ایغوری و جغتائی [illegible] تفاوت [illegible] بلغات عربیه و فارسی [illegible]
[illegible] برادر درویش بود از سلسله [illegible] معروف است که [illegible]
رشد [illegible] در عوض [illegible]
نگذاشت [illegible]
[illegible] شیخ بزرگ امیر سلطان بزرگ [illegible] سلطان [illegible] امیر سلطان [illegible]
نیز [illegible] سید نظام [illegible] سلطان [illegible] از برای امیر سلطان [illegible]
[illegible]
بزرگ امیر تیمور گورکانی بروم سید نظام [illegible] امیر سلطان [illegible]
شد امیر تیمور [illegible] امیر سلطان [illegible]
در [illegible] سلطان مراد از برای [illegible] سلطان [illegible] سید نظام [illegible]
در [illegible] از فوت سید نظام [illegible]

به پرورش [illegible] عاشق چلبی [illegible] عاشق چلبی [illegible] سلطان سلیمان بزرگ
[illegible] شعرای [illegible] کتاب [illegible] تذکره [illegible] از شعرای عهد سلطان مراد [illegible]
با اشعار [illegible] ذکر [illegible] اشعارش [illegible] خیال [illegible]
او [illegible] ترکمان است که در حوالی بغداد در قریه [illegible] متولد شده [illegible]
و عقیده [illegible] که [illegible] روح [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عقیده [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] مردم [illegible] معتقد شدن [illegible]
تحقیق عقاید او حکم به قتلش دادند [illegible] حلب [illegible]
[illegible] زبان ترکمانی است که در زبان ترکی عثمانی [illegible] رواج داد و [illegible] سلطان مراد ثانی [illegible] عثمانی شعر ترکی
بنا [illegible] او گذاشت

باب دوازدهم

در جلوس سلطان محمد ثانی و تجدید مصالحه با دول مسیحی و بنای قلعه اروپا در کنار بسفور و کشیدن ترسانه بزرگ و فتح قسطنطنیه

سه روز بعد از فوت سلطان مراد ثانی در ادرنه پنجم فوریه ۱۴۵۱ مسیحی مطابق [illegible] هجری پسرش سلطان محمد در سن [illegible]
سالگی [illegible] [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] از [illegible] و مردم از اطراف [illegible]
[illegible] و علماء [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

سلطان محمد نیز پیام فرستاد که جنگ خواهد نمود [illegible] خواهد داد تا خبر رسید بعد از آن [illegible] در جهت
سلطان [illegible] فردای آن روز که سلطان بر تخت نشست وزرا و بزرگان دولت همه در حضورش حاضر بودند [illegible]
[illegible] ابراهیم پاشا در پهلوی سلطان ایستاده بود اسحق پاشا، خلیل پاشا صدر اعظم [illegible] سلطان [illegible]
بود [illegible] خلیل پاشا [illegible] بود که چون [illegible] او سلطان جوان [illegible] از تخت سلطنت [illegible] بود و سلطان مراد خود
[illegible] پاشا [illegible] بعد از رحلت سلطان محمد [illegible] و خود را از صدارت عظمی معزول میدانست و چون سلطان [illegible]
[illegible] وزرای [illegible] ایستاده [illegible] خلیل پاشا [illegible] صدر اعظم
و اسحق پاشا خود [illegible] نعش پدرم [illegible] به بورسا [illegible] فی الفور خلیل پاشا پیش آمد [illegible] سلطان
به [illegible] اسحق پاشا نعش سلطان مراد را [illegible] روانه [illegible]

[illegible]

[illegible] به نصف [illegible] خراج [illegible] هزار [illegible] از جهات [illegible]
سلطان رسید و با ایشان قرار داد که در مدت [illegible] سال [illegible] مملکت [illegible] جنگ و جدال [illegible] مملکت [illegible]
چون که ابراهیم بیک حکمران این مملکت تصور نمود که این سلطان جوان [illegible] عدم قدرت [illegible] از عهده [illegible]
پادشاهی و سلطنت بر آید [illegible] بهانه [illegible] ظاهر بود [illegible] آن است [illegible] سلطان مراد [illegible]
[illegible] سلطان مراد [illegible] از برای [illegible] حکمرانان [illegible]
[illegible] سلطان محمد [illegible] حکمرانی [illegible]
[illegible] میدان جنگ شده [illegible] شهر رسید پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قبول نمود [illegible]

[illegible]

محبوب توان نیستم لکن از ناکاری بعضی شده اند مضایقه نکنید نخواهید اورفان او در رئیس سلطانی اختیار کنید بکنید دیگر
نخواهید چاره ای او مرا دخیل نخواهید خبر بدهید تا بپذیرد ولکن خیال داریم و بدانید که از آنچه گرفته ام پس بگیرم پیش بیاید
لیکن بقدری بر بیند که هیچ یک از این کارها بر درد او نخواهد خورد و آنچه لازم که آن متصرف هستید از دولت ما بیرون
خواهد برد در هر حال چون همه از جانب اورخان خالی از تشویش نبود دیر رسید که لیکن او را از دادن اسباب
عیاشی ملک نمود لازم دانست با قرامانیان صلح نماید و جهت خاطر جمعی خود او را از قراقان امیر اطور رشید و مخفی
لهذا ایشان او بحضور خواسته جواب های محبت آمیز در تقاضای گفتگوی امپراطور بیان نمود و وعده داد که عنقریب در تقاضای
شما خواهش های ایشان را بجا خواهد آورد و آنها را در کمال امید واری برگردانید وقتی که سلطان وارد بورسه شد
ینی چریکان بطور عیاشی و بی نظمی پیش آمده مطالبه انعام کردند اگرچه سلطان از این حرکت زیاد متغیر شد لیکن بروز نداد
از قرار شاهی قزلر آقا و قراداغی مطلب ایشان را بعرض سلطان رسانیدند و سلطان ده کیسه طلا در وجه انعام ایشان
هم اولین انعامی بود که در ابتدای جلوس سلاطین عثمانی در حق ینی چریکان مبذول داشته اند و در حقیقت ینی چریکان
بزور گرفته در جلوسهای بعد باز خواسته شد و زیاده از این گرفتند و رفته رفته مبلغ باهرقدر تمکن که قلت
وجه خزانه کفایت مبلغ انعام ایشان نکرد و دولت ... مرتوق نمود چند روز بعد سلطان ینی چریک آقاسی را که از یکی
طغان می گفتند طلبیده تغیر زیاد فرمود ... و ... را برکنار و معزول ساخت و ... از این تغیر هم از برای ... نقلی
ینی چریکان و هم از برای این بود که در یورش قرامانی و قراداغی از نوکرات قشون سپرده بخوش ... نصب ... سگبانی
... و سلطان از برای رفع شورش عیاشی آنها که در میان ینی چریکان بنظر آورده بود هفت هزار نوکر سگبانان را که
تا آن وقت در اطاعت شکارچی باشی بودند داخل نوکرات ینی چریک نمود و زیاده بر چند نوکر سگبانان و یا هفت نوکر
از برای شکار نگاه داشت و نیکه سلطان به گالی بولی رسید حکم داد تا مالیات شهرهای استرعون لوکه از برای قلاع
اورفانی مقرر داشته بود ضبط نمایند و در نیامده که از برای این کار در آن شهرها بودند بیرون نمایند و امر فرستاد که
بقیه ولایت ترکه اروپ در کنار آب ... هزار نوکر و بنا با معماری که لازم است فراهم ساخته قلعه در ...

بنفور در ساحل اروپا ساخته شود از این خبر امپراطور قسطنطنیه و اهل شهر او خوف زده و اهمه در گرفت و آثار انقراض دولت و کمال
بدبختی ملت در قلب همگی پیدا آمد امپراطور عرض نمود که مناره ... او رفقای او بطالبه بنا را مرهون قرارنامه از سلطان استدعای نقض
قلعه او نمود در عرض متعجب شد که همه ساله به ایلچی هم بخزانه سلطان می آید سلطان بتغیر با غضب خود او به روز عالم در جواب فرمود که
یونانیان خانم حیله گر که قبل از جنگ وارنه با مجارها متفق شده بودند و خواسته بودند ما را از گذشتن بناک اروپا منع نمایند
ما از قرار سلطان مراد قسم خورده بود که قلعه در ساحل اروپا بنا نماید برادر لازم است که عهد پدر را بانجام رسانم از این که
که قدرت داریم منع مانع که در ملک خود قلعه لکه لازم دارم بنا نمایم امپراطور خود کی تا بکوید سلطان هم جانشین سلطنت
در گذشته سلاطین سابقه نیست آنچه او که آنها در قدرت خود نداشته اند انجام آن از برای این در کمال سهولت است
و هر چه او آنها در دعا خوشان خواهش کرده بودند این سلطان در کمال شدت خواهش نماید بعد از این هر که آنجا که
حالت اینها بیاید اینها حکم میدهم که زنده زنده پوست از بدنش بیرون نمایند در بهار دیگر ... در سنه اسبعه صانع
٨٥٦ هجری که اول بهار بود از همه ولایات سنگ آورده شد چوب و تخته که ضرور بود از نیکو میدیا و از کلوفرکوهر
هر قدر سنگ لازم بود از آنان طولی ... شاه بنوسگر بیکانی آسیا و اروپا به بریکان و حومه شانی ... در ... جمع کرده
بنفور خراب شده سلطان نیز از ادرنه بدانجا آمده در مقابل قلعه گوزل حصار که سلطان ایلدریم بایزید در ساحل آسیا
ساخته بود در مکانی که تنگ دهنه بنفور بقدر پنج استاد میشود نزدیک است ... که آنیز و قلعه ... معروف بود
از برای ... داراب ... قشون ایران ... بود سلطان ... قلعه ... بود در آنجا ...
هم در قدیم آن تپه ... بوده مناسبت اینکه معبدی از برای هرمس در آن تپه ساخته بودند در ... آن
بلندی تخت ... داراب ... آن تخت نشسته قشون خود را تماشا میکرد تا از آسیا به ... آسیا
وارد ... گذشته ... اروپ شده و این واقعه بخط ... در آن ... که ... در آن ... نقطه از ...
... امواج قرار ... از آنجا ... که ... میشد ... در قدیم ... می گفتند و معنای آن سنگ
... زیرا که صدای امواج دریا ... در آن ... نقطه ... بهم ... شبیه ... بصدای سنگ در ... نقطه

از ابتدا ... پایه ...

و در پای آن معبد ممر تنگ و در آن آب است محکم کرده بود که قلعه را بر پا ببینند و خیال خوبی از برای نگهداری قلعه کرده و گفته باید دیوارهای قلعه
بلکه حروف تهجی در اسم محمد جمعند باشند یعنی شکل میم و حا و میم و دال باشد در هر یک از دیوارهای مسیر با یک برج عالی قرار دهد
که یک برج هم در شکل دال ساخته شده بود قلعه مرکب بود از سه برج که دو از آنها در پهلوی یکدیگر بوده و سیمی در کنار
نزدیک دریا بغاز قرار بود در هر حال شکل قلعه خوش ترکیب نبود اتمام برج سیم بعهده خلیل پاشای صدراعظم محول گردیده بود
و دو برج دیگر در میان صاریجه پاشا و ساروجه پاشا تقسیم شده بود و سلطان خودش بر کار ایشان ناظر بود و موعد شدن دیوار
به برجها میکرد هزار نفر بنا در بیرون قلعه مشغول کار کردن بودند و همان قدر در اندرون قلعه کار میکردند و جمع کثیری از سپاهیان
به عملهها امداد میکردند از جمله آنها بزرگان دولت بودند که سنگ و آهک و غیره جهت بناها میآوردند بعضی از مصالح را از
ویرانهای ابنیه قلعه آورده بودند مصالح عمارات و کلیساهای خراب بسفور در آن بکار برده شد بخصوص مصالح ستونهای
کلیسای بزرگ رئیس الملائکه میکائیل در همین سنه ها این قلعه باتمام رسید ضخامت دیوارهایش بیست و پنج پا بوده و محاط
بر جایی که بآن سرب پوشیده شده بود بسیار خوش میشد امپراطور بیزانس از ملاحظه پیشرفت کار قلعه پریشان بود زیرا که
سلطان در آنجا پیش گرفته بود و سلطان او بر خود او را تخفیف میکرد و ترک کرده و از تهدید گذشته کار بالتماس و اطاعت و
ذلت آمیز کشید چند نفر ایلچی نزد سلطان فرستاده استدعا نمود که چون وقت برداشت محصول نزدیک است حکم شود اتراک
بقریهها و مزرعهها که در اطراف بسفور واقعند تاخت و تاز نکنند و همه روزه از ماکولات و شروبات مخصوصه از برای
سلطان فرستاده این رفتارها و تملقها را امپراطور اثری در دل سلطان نکرده نتیجه معکوس حاصل نمود و سلطان حکم داد که اهالی
قوشون او را از زراعت ممانعت نکنند و در محصول یونانیان مانعت نیایند بلکه یونانیان بخواهند اتراک را از این کار
منع نمایند در صدد دفع ایشان بر آیند بنابر این حکم تیر اندازی که در هر یک از خواهران سلطان بود از آن در صدد دفع تیراندازی آن
اروپیان و زراعت رفتند بسوی شهر بمحاربه در آمدند و در این تاخت و تاز یکی از همراهان اتراک را
یکی یونانیان او بزور گرفت یونانیان دیگر بجایی رسیدند و جنگ کرده چند نفر از اتراک و چند نفر از یونانیان
در میانه کشته شدند که جواب این خبر او بگوش سلطان رسانیدند و سلطان حکم کرد تا اهل بیرون را که اوجتند را قتل عام کنند

بطوری که

میکردم که زارعین آنجا بزراعت خود پرداخته تا چنان ترک غفلة بر سر آنها ریخته و قتل و غارت پرداختند و بدین ترتیب
جنگ امپراطور بیزانس با دولت عثمانی و انقراض دولت بیزانس که به بیزانطیه معروف است امپراطور حکم کرد دروازههای شهر
قسطنطنیه را ببندند و هر چه ترک در شهر بود گرفته از جمله اتراکی که گرفته شدند چند نفر خواجه سرایان حرم سلطانی بودند اتفاقاً
امپراطور از گرفتاری آنها شرمنده شد و سلطان از گرفتاری آنها مطلع نبود و نزد آنها لو خواهند گشت امپراطور از آن واقعه
ترحم آورده روز سیم آنها را مرخص نمود و ما فرستادن چند نفر از یونانیان به نزد سلطان رسیده عرض کردند که امپراطور در حفظ اهل شهر
خوف داشتند و امید بکار دارد و دروازه ساکنین آنجا را در قوه دارد و سعی خواهد کرد در دروازه را او نگشاید و از آن رفتار برا
بر هم زدن مصالحه و معاهده آنجا ملاحظه نمود سلطان در آن رفتن آنکه عذر نیکوئی بجهت بر هم زدن مصالحه دلیل بگیرد و فرمان امضا کرد
نمود امپراطور دروازهها را باز نموده و شهر بکلی علفه و آذوقه در شهر جمع میکرد و از این باب آنچه فارغ بود قلعه بسفور
تمام شده بود چون آن قلعه در تنگترین جای نهر بسفور واقع شده بود بزبان ترکی اسم آن را بوغاز کسن نهادند که بعد از سلطان
اسم قلعه را بوغاز کسن گذاشت که معنی فارسی آن گلو بریدن است و هم بملاحظه آن قلعه کثیر الانوار از آن مکان تا توقف شد
یونانیان در اسم قلعه غلط کرده بوغاز را که بمعنی گلو است به غیر ترجمه کردند در اصطلاح خود شان اسم قلعه را سر بریدن گذاشتند
فیروز آقا با چهار صد نفر ینکچری در آنجا مامور قلعه داری و حکم داد که کشتیها در هر سفر باید که او را انجا بر زمین ساحل نموده
و از برای راهداری معین گشته تسلیم نمایند و از برای اینکه فیروز آقا بتواند از عهده اجرای این کار بر آید چند عراده توپ بزرگ
چند باتمام حکمهایش ریخته و بر برج مخصوص گذاشته شد بعد از سلطان از آنجا حرکت کرده از خندق قلعه عبور نمود
تحصین شش سال او بدقت ملاحظه نمود و روانه ادرنه گردید در اواخر سنه ۸۵۶ هجری وارد
آن شهر شد از برای اینکه دمتریوس و طوماس حکمرانان پلوپونز برادران امپراطور بیزانس بودند متوجه آنجا نشوند
و بر تخت او مدد نرسانند در اواخر سال توراخان بیکلربیکی که در تخت و تاراج ولایت آنها رشادتها نموده بود
مامور شد که با دو پسر خود احمد و عمر به پلوپونز رفته تخت و تاراج اراضی آنجا را از کرنت گذشته جاول کنان و ویران کنان
از آنجا پیشرفت و از آنجا گذشته ایتون و تنگه کرنت رفته شهر تینو کانتروان را گرفت و شهر سیدی را کانتروان گرفت

دکارهای ازپیش برده از آنجا جهد پترو توار خان با یک قسمت از قشون بسمت لیونتارس حرکت کرده این را نیز بانیان قلعه برآنکه
ریخته قتل و غارت افراط کرده و جهدلو سرکرده مزد و متهرس و استاد آبوله لو که در چاپ نوتر این فرارها واقع شده همه از آن
بیرون اینکه دقیقه آسوده مشغول قرار کرده جهد قسطنطنیه بعد در تابستان سال گذشته ایمن بود که سلطان مشغول اتمام قلعه بغور بود
یک نفر توپ ریز چارکه باش اوربان بود از پیش امپراطور بیرون آمده خدمت سلطان را اختیار نمود و سلطان نوجب امپراطور در حق او
بر قرار کرده و تعام بسیاری برد و داد که وزرای بزرگ بیش ربع آن را بود و میداد و هرگز از خدمت امپراطور روگردان نمی‌شد و از
وار قسطنطنیه بیرون نمی‌آمد هم از آن توپ ریز پرسیده آیا میتوانی توپی بریزی که بیرون بیش برای تیر انداختن دیوار قسطنطنیه
کلاغ توپ ریز در جواب گفت از هر اندازه توپ خواسته باشند میتوانم بریزم که دیوار قسطنطنیه سهل است که شهر
بابل را نیز خاکستر کند لکن تعیین میدان گلوله آن را نمیتوانم بنا بر سلطان حکم داد یک توپ بریزد و میدان آن بعد از
ریختن معلوم شود اوربان جهت نمونه یک توپ بزرگ بریخت و بر سلطان در برج قلعه جدید قلعه بغور که ساخته شده
از برای امتحان میدان گلوله آن یک کشتی را که فرمان داده آن کاپیتان ریکو بود نشان کرده گلوله او
کشتی را شکسته غرق نمود و کاپیتان با بعضی نفر عمله در قایق نشسته از غرق نجات یافتند لکن در دست مستحفظین قلعه گرفتار شده
قدرت آن انها را بزنجیر کشیده بحضور سلطان آوردند سلطان حکم داد عمله را گردن بزنند و کاپیتان را به چوب در راه عبرت کنند
راست نمودند و حکم شد که نعش کشته آنها دفن نمایند تا هم از نشان اوربان حرف قرش حکم داد یک توپ عظیم بریزد
به چهار اندازه توپ نمونه باشد که در تاریخ توپخانه و قلعه‌گیری‌ها آن بزرگی و عظمت کمتر توپی نشان داده با حسب امر سلطان
آن توپ ریخته شد و مواد آن سه جادر و جب جاری را به گلوله و چهار از ده گلوله وزن گلوله آن توپ بود با جفت
کاوِ زحمت اولو زحمت از جا بجا نقل میکردند و بقعه توپچی از برای حرکت دادن و کشیدن آن نیز
بقدر سیصد آن توپ را جا بجا نگاه داشته و قدر خود سه دراز رنه بهانش بانه اندکی شهرلو بخبر کرده بودند
از جرم صدای آن تا بر انش جلقال خودلو نقط بانیه روز بانه دیگر که روز جمعه توپ بعد آتش دادن زده
صدا و بر رود عقد شهر لو فرو گرفت و صدای توپ از چند فرسنگ شنیده شد گلوله آن در مسافت یک میل با دراز

یک فتح در خاک تو درفت بیآید جنگ سپهلو باعث خداوند سلطان محمد ثانی تا امپراطور که هرگز نمیشد که خدا با جنگ
و فتح و قتل و غارت از ایرا و بیرون برده غلبه شبها با چون نفر از مردم خانش در شهر گرانی میکرد و لشکر مردم را لوچه از زمانی که چون
از رعیت گرسنگی میکرد و لکن اتفاقی افتاد که بیجی سلطان را شناخته و حرام او را لوبا آورده میگفت که سلطان در از
فردا به ساعت خروش جهان آن بچاره تو را آخر میکرد و یک شب خلیل پاشای صدر اعظم او را فقط برای خواجه بالحضور خود طلبید صدراعظم بخیال
اینکه در عهد سلطان مراد در هر مرتبه خارج کرده بود سلطان محمد از آن شاهی صاحب تقصیر بود در آن وقت شب ترسان و لرزان طبق طلا
طلایی سکه را با خود برداشته در پیش پای سلطان برزمین نهاد سلطان از سوالی که از آن حیث صدر اعظم عرض کرد که در میان
بزرگان رسم است که هر وقت بحضور آقای خودشان بیموقع دعوت میشوند با دست خالی حاضر نشوند از اینها گذشته اینها هم که در
تصرف ما بندگان است همه تعلق به سلطان دارد هرچه پیشکش حضور شریف است از مال خود سلطان است سلطان فرمود که از این حالی
نیستم و زر و نیت و فی از تو خواهشی دارم فقط یک مطلب و آن این است که مرا در گرفتن شهر قسطنطنیه یاری نمائی صدر اعظم چون بارها
دولت بعد و همیشه تعویقات از آنها میگرفت و همه مردم او را بکفار متعلق میدانستند از این فرمایش سلطان زانویش از همه
خائف و هراسان شده و جواب لطیفه بنیه و عرض سلطان را بطور عرض نمود که خداوندی که بیشتر ممالک یونانیان را بتصرف سلطان
داده است البته پایتخت آنها را نیز خواهد داد و همه چاکران و نوکران پادشاهی برغم نیکبختی جان و مال و در این راه نثار خواهند کرد
سلطان با و گفت ملاحظه کن و حالت مرا به بین که شب تمام شب را هرچه در جامه خواب غلطیدم نتوانستم بخواب بروم بایستی
هر طرف و تقریبا بیزانتیان نیز او را ضعیف و سست نکند چرا که ما میخواهیم با بیزانتیان پایتخت را بگیریم و اموال آنها را به غارت خدا
و رسول او در گرفتن پایتخت آنها داریم صدر اعظم این بار از حضور سلطان بیرون که بسعادت از خصوص او پیام خود سلطان
آن شب و شبهای دیگر را بجهت خیال فتح قسطنطنیه شوکت بخواب همه شبها به ملاحظه کردن نقشه شهر و معین نمودن جای لشکر از گرفتن
مکان کندن نقب و مهیا بردن یورش و محبت و تهیه با اهالی که بلدیت از حال شهر و قلعه آن و اشتعال بسیع بر سید و قدر از
آنکه سلطان لو بهره شهر بسیار مهمی آن است که از وضع و حالت ابنیه و عمارات آن تا زمانی که پیدا شد اسباب بصیرت
مطالعه کننده شود در نقطه شرقی طولی بینی که شهر روم جدید گفت است و نیز مانند روم قدیم در دامنه هفت کوه گذشته

روم جدید شهر قسطنطنیه است

یا هفت قلّه واقع شده است بانی اولش آنجا را بیزانس نامیده و بانی ثانیِ آن قسطنطین بوده از اسم او اتراک بعضی اسلامبول که شهر
در بعضی فرامین اسلامبول است عوض قسطنطنیه و فاروقش خوانند بعلت اینکه فاروق بمعنی جدا کننده است و حد و قرب این شهر دو عالم است
مغرب از مشرق یا اروپا و آسیا از هم جدا گشته و هیچ کلمه اعراب اسم بکنه لکن ام البلاد گذارده اند اتراک نیز پای تخت خود را
ام الدنیا نامیده و فی الواقع بعلت وضع و لطافت شایسته و سزاوار این اسم است زیرا که محل تجارت شرق و غرب و ممالک
وقسمت بزرگ دنیا است از همه طرف امواج دریا بر آن احاطه دارند الا از یک نقطه که همان است که طراکیس از جانب
جنوب با خوابست بر ای پونت و پرپونتید از جانب شرق شرف سلطنت بر همه هفت اقلیم بسفور هم مانند
عظیم هفت بار بدور خود پیچیده هیئت شهر تقریباً بشکل مثلث است که یک ضلع آن بندر و لنگرگاه است ضلع ثانی
ساحل پروپونتید و ضلع سیم دیواری است که در خارج کشیده شده است از جانب دریا دیوار محکمی داشت بدون خندق
لکن از طرف خارج دو دیوار بلند کشیده شده است که مشهور به برجهای مرتفع دورش را در دیوار هم خندق عمیق کنده
شده است در زاویه هر یک از اضلاع مثلث که شش ساعت وقت از برای طواف آن لازم است یک قلعه محکمی ساخته اند
دیگر از شهرهای خط لنگرگاه که از وقت اتراک دو پوله بنا نامیده و امروز نیز به ای بوزنا معروف است هم شهری بندرگاه از راه خارج
خارج مجدد بسرم بسکار شریون واقع بوده که در آن حیوان ... گانندو آنکه در آنجا حیوانات لو جلّی می ... شده است بر
آن قصر بزرگ یا هفت واقع بوده که امپراطوران اخیر بیزانس آن قصر را بر قصور دیگر ترجیح میدادند و اسم آن حادث هسم
در محله یرنا پیا بوده حال هم واقع است در زاویه سیم از سمت خارج قلعه چنان پرزبون ساخته شده بوده که بعضی قلعه ها را است
و این در آخر معروف گردیده و اتراک آنجا را یدی قله نام نهاده اند یعنی قلعه هفت قله یعنی هفت برج نیز میگویند
ماهی برای پوریا و یدی قله هم بندرگاه بوده در دو خطه دیوار یک لو بندر تیتوعوز نامیده اند اتراک و بعد ازان بنام
نهاده اند و دیگر لو بندر ژولین بر گفته امروز قادر غالیانه میگویند در کنار این هم بندرگاه قصر که جامع ساخته بود
از آن جمله قصر تئودوز در اول و قصر صوفیه در محلی واقع بود در ضلعی که به دریا لنگرگاه است از ابراهیم گرفته تا محله
بلاخرن امروز چهارده دروازه رو به بندرگاه باز است که هنوز از آنها در تاریخ محاصره شهر ذکر دارند اهل دروازه

کاشتر یونلی است که در حیوانات بزرگ قاپی هم میگویند و بور است یعنی دروازه چوب بدر اتراک آغاج قاپو نامیده اند سیم دروازه بزرگ
بلاخرن چهارم دروازه پترا پنجم دروازه فارس که جهودی قاپی و بالغ بازاری میگویند یعنی دروازه جهودان بازار ماهی
فروشان در حوالی قصر بلاخرن یک راه زیر زمینی بوده که اول دروازه سیرک میگفتند چون غیب گردیدن کفتاب هم بود
فرد یک از آن راه و اقرار تصرف گشته شهر را مسخر خواهند نمود اینک که زمین آن را بسته دو نمود و دیگر دفع از آن راه شوند و
لکن در این سمت شهر از نامیدن قلعه های دیگر خود داری نموده از جانب خارج هم نیز گرم قدم بقدم همه جا را اسم برده
چرا که مورخین آنچه جهد و کوشش در قوه داشتند از این سمت بعمل آوردند و هر نقطه اینجا در کار محاصره معروف و مذکور است
دروازه اول که در این خط واقع است کالی گاریا نامیده اند و ترکها مقدوش یعنی اگری قاپو نامیده اند دروازه کج یعنی
دروازه چهارم نیز میگویند بعد از آن دروازه دروازه سیریندری یا پولیندری واقع است بسبب سوراخ شدنش
باین اسم آن است که چون شروع بنقض دیوار نمودند چه قطعه آن را به دسته کوزه بکار بسته در شهرها ایرانیان ایشان
هم بلاخرن باشد مشغول کار شده هم نسته دیگر از شهرهای جانب چپ که یدی قله هفت برج باشد شروع بکار
نموده پیش آمدند تقسیم هر دسته که جمع کثیری از عمله و کارگر بودند در این نقطه واقع شده سابقاً دیوار را که
پایه این شهر آمدند جنگ سختی در جوار این دروازه با یونانیان نمودند لکن این بار حمله خود را متوجه دروازه سیم
هر در دروازه سیم رومانوس بنا نمودند و چون اتراک توپ بزرگ را این دروازه بسته بودند بعد از آن دروازه
را توپ قاپوسی نامیده اند هم برج در دو طرف آن دروازه بود یکی را برج تیس روما نوس و دیگری را برج باغداد
میگفتند بعد از آن دروازه بود که از آنجا بعمارت چشمه میرفتند و امروز آنجا را بالغ لو قاپو نامند هر دروازه سیلوری قاپو
میگویند دروازه پنجم دروازه طلاست که التون قاپو مینامند این دروازه نیز مانند دروازه زیرزمینی مسدود گردیده بوده
بجهت اینکه غلبه کرده خرم خاطر بود که بدین راه از این دروازه شهر مفتوح خواهد گشت از دروازه زیرزمینی ادعای طور
فرو در یک شهر را گرفت بلکه عثمانیان آنجا را نگه قهر و غلبه و قدرت شده شهر را مسخر گردند و دروازه طلا را
عثمانیان بهیچ نظر مسدود کرده نشسته از عقیده اتباع این است که یک روزی عیسایان از آنجا بشهر داخل شده شهر را

از تصرف سلطان بیرون خواهند آورد. غیب گوئیهای چند دیگر هست که ذکر همه آنها جز طول کلام فایده دیگر
نخواهد داشت. خود هم اظهار این نوع کرامات از برای اهل شهر باعث خوف و ترس شده از حفظ شهر بیم و از
برای محاربین اسباب قوی شدن همت و جسور شدن در فتح قلعه بود. اما ملت سلطان بر فتح قلعه یقین داشتند چرا که
در مذهب اسلام به گفتن غیب اعتقاد ندارند مگر آنچه را که خدا و رسول خدا فرموده باشند. در خصوص فتح
قسطنطنیه احادیث از رسول الله صلی الله علیه و آله وارد است که روزی سؤال فرمودند که آیا شنیده اید شهری که
یک سمت او در خشکی و دو سمت دیگرش بطرف دریا است. عرض کردند بلی یا رسول الله. حضرت فرمودند قیامت بر پا نخواهد
رسید تا اولاد اسحق آن شهر را با هفتاد هزار کس مفتوح نسازند و از برای فتح آن استعمال آلات حرب لازم نخواهد شد.
یک مرتبه که لا اله الا الله و الله اکبر بگویند دیوار طرف دریا خراب خواهد شد و در گفتن مرتبه دیگر دیوار دیگر
ویران خواهد شد و اولاد اسحق داخل شهر خواهند گردید. یک بار دیگر نیز فرمودند قسطنطنیه مفتوح خواهد شد.
بهترین پادشاهان فاتح آنجا است و بهترین لشکرها لشکر اوست. این فرمایشهای نبوی باعث شد که لشکر اعراب
هفت بار این شهر را محاصره کردند و بار آخر این هفت سال طول کشید. در ایام تهدید قشون عرب جماعتی
در دشتهای اطراف قلعه زراعت نموده حاصل بر میداشتند. در اوقات آن محاصرات ایوب انصاری که میر علم بود کشته شد.
بعد در این اوقات که قرار داده قبه بوده و مقبره از برای او ساخته و دراویش و مشایخ موقع را آورده
غیرت سلطان را بهیجان در آوردند. دیگر شیخهای مردانه کرده شیخ آق شمس الدین که حضرتش از شام و دیار
شیخ بزرگ حاجی بیرام بود اسباب تشویق و تحریک جنگ را خوب فراهم آورد. احادیث و اخبار در فتح قسطنطنیه
از برای اتراک بیان میکرد حتی روز و ساعت یورش را معین کرد و این درویش خوش نجابت تر از شیخ بخاری و این شیخ
چون که شیخ شما را نیز با سلطان مراد در محاصره این شهر حاضر بود ساعت یورش را معین و نتیجه بد در اوایش و
شایع آن حمله برد و هم افتی از دعوا رو گردان شد. گفت حضرت مراد از اینها بی بروی قلعه سوار شده
بالفور از غضب خود تهدید فرمود لکن آق شمس الدین ایوب را در خواب دید که قبر خود را به نشان داد و او

دلالت بفتح آن

در مقام جستجو بر آمده قبر او را در مکانی که نشان داده بود پیدا کرد. سلطان این واقعه را از کرامات محسوب داشته
در فتح شهر سعی و کوشش نمود. در این اثنا هر اتفاق مختلف که بخت یونانیان روز بروز در تنزل بود
و طالع عثمانیان آن بآن در ترقی. در اوایل فوریه ماه فرانسه سنه ۱۴۵۳ مسیحی مطابق سنه ۸۵۷ هجری شروع بمحاصره نمود.
توپ بزرگ را بچهار جفت گاو از ادرنه حرکت دادند. از هر طرف توپ دویست نفر رجالی بودند بطلب بعضی که
بگذارند بعضی بچه‌ها نفر نجار و دویست نفر کلنگ دار از پیش میرفتند و راهها را درست میکردند که توپ
بی عیب و نقص بگذرد. مدت دو ماه طول کشید تا این راه دو روزه را طی کردند. واجب بود که مامور آورده
بعد ایام خود را از بطیء حرکت توپ نگذراند به بطالت بگذرد و حوالی قسطنطنیه را از شمال و جنوب تسخیر نمود
و شهرهای تیوری و اخیول و فیالو با برج سن استفانو و قلعه در حوالی قسطنطنیه با قلعه بوا ... مفتوح نمود.
تنها شهر سیلیوری باطمینان استحکام قلعه مقاومت نموده تسلیم نشد. با وجودی که چند نفر از سرداران قلعه‌ها
در تکلیف آنها تسلیم نشده بودند در برابر قلعه حکم داد سر بریدند. اوقاتی که بیرون شهر خرابیها وارد
می آید در درون داخله شهر میان مردم آتش نفاق و نزاع مشتعل شده. چرا که امپراطور بخیال اینکه شاید پادشاهان کاتولیک
مذهب را وادار نماید خواست کلیسای یونانی و رومی را یکی بکند. بنابر این جمعی از اعیان به کلیسای روم
رفته بطرز کاتولیکها عبادت کردند. کشیش بزرگ مذهب یونانی از این عمل ناراضی بود. با هم کشیشان خود سر از اطاعت
باز زدند. اغلب مردم راضی بودند اسیر اتراک بشوند و با رومیها هم مذهب نباشند. کشیش آداب عبادت را که مردم
فاسد العقیده میدانستند بجا نمی آوردند. یکی از دختران تارک دنیا از شدت لجاج بدین اسلام در آمد گوشت
پرهیز گرفته خورد لباس سلطان پوشید و تقلید اسلام را بجا آورد. در روز جمعه بعد از عید پاک ششم
آوریل ماه فرانسه سنه ۱۴۵۳ مسیحی مطابق سنه ۸۵۷ هجری سلطان محمد با لشکر خود در برابر شهر نمودار شده چادر
تپه که در برابر دروازه اگری قاپو کالیگاریا واقع بود خیمه و خرگاه خود را برپا نمود و قشون از مقابل
دروازه آغاچ قاپو تا دروازه التون قاپو ارده زدند. بحکم سلطان توپ بزرگ را بر دروازه اگری قاپو بسته

و چون الحال هنگامی که تازه دروازه بکار برده بود احتمال میرفت که در برابر ضرب گلوله توپ قلعه از جا کنده شود
توپ را کشیده در برابر دروازه سن رومانوس قرار دادند بنیچ و بعضا اتراک اسم آن دروازه را توپ قاپو گذارده
حالیه نیز بآن اسم موسوم است در باب رنج توپ که وزن گلوله آن هزار و ششصد لیور بود جز توپ دیگر گذارده که
اندازه آنها نسبت به توپ بزرگ کوچکتر بود لکن باز وزن گلوله آنها صد و پنجاه کنتال است چون تکلیف مترجم
آن است که هرچه در اصل نسخه نوشته شده باشد بدون کم و زیاد ترجمه نماید بنده نیز آن مطلب در اوزان گلوله توپها
هرچه مورخ فرانسه نوشته بود ترجمه نمود چون دید آنچه سابقا در وزن گلوله توپ بزرگ نوشته شده بود با آنچه حال
بیان کرده وفق نمیدهد و دونه که از برای گلوله توپهای کوچک نوشته است از وزن گلوله توپ بزرگ خیلی زیاد است
مدتی شد در تحقیق کردن این مطلب تا اگر مطالعه کننده ایرادی بخواهد بگیرد راجع بمورخ فرانسه است نه بمترجم اجمالا این
تفصیل این است که وزن گلوله توپ بزرگ را اهل فرانسه کنتال نوشته بود و هزار و ششصد لیور نوشته است
چهارده کنتال ششصد کیلوگرم میشود که هر قوار یا سیر فرانسه نیم برابر تبریز باشد و هزار و ششصد لیور ... کیلوگرم میشود
هر سه قوار یا سیصد فرانسه برابر تبریز باشد وزن گلوله توپهای کوچک را صد و پنجاه کنتال نوشته است که عبارت
از هفت هزار و پانصد کیلوگرم باشد و این مقدار بوزن تبریز هزار و پانصد یا بیست و پنج قوار میشود حال لکن این گلوله ...
را بط بیکدیگر ندارند یا بنظر اغراق می آید برجهه راوی است از برای پر کردن توپ بزرگ ساعت وقت
لازم بود روزی از هفت بار زیاده تر انداخته نمیشد هر یک تیر که قبل از طلوع فجر بجهة علامت حمله و جنگ انداخته
میشد با آن یک تیر لکن حساب بکنند شبانه روزی هشت تیر میشد انقدر نگذشت که آن توپ پاره شده و اوربان
توپ ریز که در پهلوی توپ ایستاده بود تماشای صنعت خود را مینمود پاره پاره گردید پارچه های توپ را جمع نمودند که
مجددا بکار برند لکن نشد و قبرای این توپ تخته سنگهای بزرگ بعد روز هفت بار از برای خراب کردن دیوار
قلعه بسمت قلعه می انداخت حال استانکه این بازی را راه انداخته بود راه عدم پیش گرفت اثری که از
ضرب آن توپ مطلوب بود بروز و ظهور پیدا نکرد در این ایام فرانکها از جانب ژنانی و هونیاری که یکی از ... سلطان

لیور واحد وزن ... است ... و قوار یا نصف کیلو ... چون سه کیلو ... تبریز پنج هزار و ششصد لیور ... تقریبا شش صد من تبریز میشود

قرار که مشاله کلیسه بود در ارض بشارت سلطان رسید و بعوض رسانید هونیادی میگوید که چون زمام اختیار
مملکت مجارستان با آقای من پادشاه مجارستان است که لادیسلاس باشد عهد قرار که در باب فتح تسخیر قسطنطنیه
ندارد عهدنامه ترکها لغو که بین پادشاه است گرفته تمیز لهذا که بزبان هونگری عهدنامه را رد نمایند و خود آنها
ملک میدارید بهر نحوی که صلاح است ممکن است با شخص پادشاه مجارستان معاهده نمایند
منظور هونیادی از فرستادن این فرستاده آن بود که غلبه کردن بر مجارستان لازم جاره و آن چنان بود
هر پیری مخترم روزی به هونیادی خبرداد که تا عثمانیان قسطنطنیه را فتح نکنند و یونانیان را منهدم نسازند
کارهای عیسویان قوت و قوام پیدا نخواهد کرد منظور هونیادی این بود که رسول او به نیابت او در فتح
شهر امدادی نموده باشد از این بابت بود که ایلچی به تماشای توپ اندازی ترکها رفته دید که توپها
با قاعده می اندازند و از رسم خراب کردن و رخنه در دیوار انداختن اطلاعی ندارند پس
بانها دستور العملی داد که هر تیر توپ را بفاصله هفت یا هشت ذرع از یکدیگر چند بار بیندازند بعد از
آن چند تیر دیگر بامابین آنها بزنند تا دیوار را خراب نموده رخنه از جهة یورش ترکها باز کند
تو موافق این دستور العمل رفتار نمودند فایده کلیه بردند از اتفاقات یک نفر توپ ریز مجار از رخش
آن توپ بزرگ و یک نفر ایلچی مجارستان را در آن رخش قاعده بکار بردن آن توپ باعث مفتوح
شدن قسطنطنیه شده بغیر از توپ بزرگ و آن همه توپ دیگر هم در اطراف توپ بزرگ گذاشته شده
بودند توپهای بسیار دیگر از اندازه های وسط و کوچک در خطی که از دروازه آتاج قاپو تا برابر دروازه
آلتون قاپو کشیده میشد گذاشته شده بودند چهارده دسته توپ به چهار صاعقه باری میکردند و سنگ
انداز ها و تیر اندازان با دیوار و بارو ها سنگ باران و تیرباران میکردند از برای پیش بردن
کار نقب کوهستانی های سربی را مامور کردند و ایشان خود را بخندق قلعه رسانیده از آنجا نقبها
زده در خفیه محوطه اندرون قلعه شدند و از راه بسیار به یونانیان رسانیدند بدون اینکه آنها بو ببرند و

مقام محمد فاتح برآمده هنگام قشون عثمانی که در برابر شهر قسطنطنیه جمع شده بودند دویست و پنجاه هزار نفر بودند
از آنجمله صد هزار سوار از عقب اردو صف خودشان را قرار داده بودند و صد هزار مرد جنگی در جانب راست
صف بسته بودند تا دروازه اتوپ قاپی و پنجاه هزار دیگر از جانب چپ تا قصر بلاخرنی کشیده شده
بودند و سلطان با پانزده هزار ینگی چری در مرکز قرار داشت سامان توپخانه با چند هزار مرد بیلداری
و اقعه در عقب قلعه و بلندیهای برابر لنگرگاه که متوقف بود سفاین عثمانی که با اهتمام امیرالبحر بالطه اوغلی
یعنی تبردار لغم در لنگرگاه بوغاز جمع شده بود موازی چهارصد و بیست کشتی بزرگ و کوچک بوده
آن لنگرگاه که حالا هم لنگرگاه بالطه چی اوغلی میگویند از این قرار قوت مهاجمین بیست برابر زور محصورین
بود بعلاوه قشون ترک که [illegible] تاراج [illegible] اوردوی [illegible] جنگ و جدال حریص و امیدوار داشت
و یونانیان برخلاف آنها با نفاق و یأس و افسرده دل حرکت میکردند
عدد قشون یونانیان بقول فرانتزس مورخ یونانی که در آن معرکه حاضر بوده زیاده بر چهار هزار و نهصد و هفتاد و سه نفر
نبوده قریب سه هزار و پانصد نفر هم از ملل خارجه بوده که از آنجمله قریب پانصد نفر با کشتی وارد کرده ژوانی
ژوستینیانی جنوزی با هزار و [illegible] برای امداد یونان [illegible] نه انعام و [illegible] در حق ایشان مبذول
داشت ژوانی را منصب [illegible] و [illegible] و سپرده که بعد از رفع فتنه عثمانیان جزیره لمنوس
را [illegible] نه تنها یونانیان را خیال این بود که عثمانیان از این جزیره مانند سابق [illegible] خواهند
کشید بلکه جنوزیان که صاحب قلعه غلطه بودند و پیش سلطان محمد رسول فرستاده اظهار دوستی کرده بودند
در رعایت شروط عهدنامه معلوم که در میانه داشتند [illegible] بیخیال پیش رفتن [illegible] درجزو یونانیان
زور [illegible] همه قسم [illegible] رضا میدادند سلطان از [illegible] آنها مطلع شده قسم خورد که بعد از گرفتن ارزروم
مار [illegible] یعنی بعد از اتمام کار اهل [illegible] قسطنطنیه [illegible] قلعه غلطه و اخراج جنوزیان و انهدام آن
بپردازد [illegible] یک کشتی ای که از دریای سیاه یعنی [illegible] و [illegible] رسیده بودند [illegible]

شهر نگاه داشت قوت بحریه یونانیان در لنگرگاه چهار کشتی بود که سه از جنوز یکی از اسپانیول و یکی از فرانسه
و چهار از کاندی و سه از ونیک و چند از ملت دیگر بودند توپخانه یونانیان نیز ثابت به توپخانه سلطان قوت
نداشت چراکه توپ صد و پنجاه کنتال انداز را که بهمت و جرات که می انداختند فوراً آن برج و باروی قلعه را زیر
و رو می آورد و برجی چندان خسارت نمی ساخت با وجود این توپ بزرگی که یونانیان داشتند در وقت تیر انداختن
ترکید یونانیان بخیال اینکه قورخانچی توپ را از سلطان تطمیع گرفته است و او عمداً توپ را ترکانده است توپ را از لوله گرفته
خواستند از حق بیاویزند چون از عهده اثبات گناه برنیامدند رخصش دادند فرانسیس برکیها از مهاجمین میکردند
می آمد یونانیان با چوب و ملات بر پر از خاک در کمال عجله رخنه ها را تعمیر کرده مهلت میدادند و نقب زنان را با لوله های آتش
از سوراخ خشن بیرون میکردند اگرچه توپخانه اتراک به تدریج بعضی از استحکامات قلعه را تفرق برده بود توپخانه یونانیان را
لکن یک نفر قورخانچی آلمانی که حالا یونانیان بجهت خواهر ترکیب کرده بود که آتش زدن از آن مشهور شده
هر چه میرسید میسوزانید و اسم آن اجزا را آتش گریزی میگفتند بواسطه آن اجزا برج بزرگی که عثمانیان
در مقابل شهر ساخته بودند در وی آن را سه مرتبه با وجود آنکه در شب ساخته بودند در یک شب سوزانیدند مهاجمین بجای
تن زمانی که این برج تحویل کرده خراب گشته بود در پانزدهم آوریل ماه فرنگی ۱۴۵۳ مسیحی مطابق
۸۵۷ هجری سفاین جنگی عثمانی که مرکب بود از چهارصد پرده کشتی از لنگرگاه قید یا پرون آمده بطرف
مدخل جنوبی بوغاز روان شده و در سمت [illegible] نزدیک ستون حفت که امروز بلیکطاش
معروف است لنگر انداختند چند روز بعد از آن یک کشتی امپراطوری با چهار کشتی جنوزیان در بیرون پدید
نمودار شد یک قسمت از سفاین اتراک که مرکب بود از صد پرده کشتی در برابر آنها قرار گرفتند که از وارد
شدن به بندر ممانعت نمایند هوا صاف بود دریا آرام اهالی قسطنطنیه بر فراز برج و باروها برآمدند با تماشای جنگ
کشتی ها را پاشا نمینمود سلطان با جمعی از خواص سواره در ساحل ایستاده ملاحظه جنگ بحری و منتظر غلبه سفاین
عثمانی بود بعلت اینکه زیاده از هر عددی کشتی های سلطان که برابر کشتیهای رومی بود بر جهل و قدرت [illegible]

سلطان اول مطلبی که نمود یکی نمیشد کشتیها جدید و با تجربه بودند آنچه مطلوب سلطان بود حاصل نشد از بالای
سفاین عیسویان حرکت تیر و باران آتش بر کشتیهای عثمانیان باریدن گرفت و جمعی از عثمانیان خسته شدند کشتی
امپراطور را دلداری بسیار نمودند فلک نیلی مانند شیر در جنگ کشتی مشغول جنگ بود فرقهای پر از اجزاء سوزنده
کشتیهای عثمانیان که به سطح زیاد که عدد و وک آنها دشوار شد بعضی از آنها خسته چند کشتی بزرگ بهم برخوردند کشتی
دیگر آتش گرفته بود چندی سلطان از ساحل این احوال چنان متغیر شد که وقتی سلطان لعو فراموش که آب آلود
از خاک تیز نژاد و در کنار کشتی آب به دریا راند تا کشتی جنگی که از دست به مرفت در آغوش آرد
بزرگان و امرا که در اطراف سلطان بودند متابعت نمودند همه به یکبار اسبهای خود را به دریا راندند
جان باران در آن چون از فرار سفاین این حالت لوث بود که از کثرت خون
و شدت هراس در کنار نحو بجنگ در آمدند یکی نوشته کاری از پیش نبردند در آن بین
این جنگ بلند شده و کشتی عیسویان از میان سفاین اتراک گذشته داخل بندر شدند و در عقب ایشان
زنجیری که داشت به بستند و آن زنجیری بود که از محاذی بازارهای ... قلعه بازار
ماهی فروشان اسلامبول کشیده میشد ضرر و اتلاف در این جنگ بر اتراک وارد آمد که زیاد
و خسارت آنها خیلی زیادتر از فوت آن بود مهر در نهایت خشم و غضب با تاج اوغلی
امیرالبحر بود حقارت نمود بر زمین انداخته چهار تن از غلامان ترویالی او را نگاه
داشته سلطان به دست خویش با گرز سنگینی که داشت صد گرز بر اندام او زد و دیگر از
در هم شکست یکی از غزاتان سنگی بر صورت او زد و خورد نمود و یک چشم او را از حدقه
بیرون آورد بعد از این سیاستها با لباس یکی چو پکان سلطان از قتل امیرالبحر درگذشت
از آن وقت به بعد عقیده عثمانیان بر این شد که قدرت قوت بحری لیله به کفار و الگران نمودند
تسلط و اقتدار برری لو با اتراک رحمت ترجیح آمد چون ریانیان لو از در دو گذشت آنچه قوه و در

آماده شده خلیل پاشای صدراعظم را که بواسطه اخذ رشوه با یونانیان دوست بود و حتی
المقدور میخواست خیال سلطان را از صرافت محاصره قسطنطنیه منصرف نماید موقع بدست
آمده صحبت صلح با امپراطور و ترک محاصره را با سلطان بمیان آورد و خواست سلطان را
باین کار وادار دلیکن وزیر دویم (ساقانوس) پاشا که داماد و مقرب سلطان بود با
ملا قرآنی معلم سلطان و شیخ آق شمس الدین رای او را وازده سلطان را از مصالحه ممانعت نمودند
چند روز بعد از این حکایت باز همین حضرات در مجلس شوری سلطان را با مر محاصره ترغیب و
تحریص نمودند سلطان فرمود چون لشکر باش از یکطرف شهر نمی‌تواند مزاحم محصورین بشود
باین جهة کار محاصره بدراز خواهد کشید اگر تدبیری در گسیختن زنجیر مدخل بندر بکنند که کشتیها
داخل شده و از سمت دریا نیز شهر را محاصره نمایند فتح شهر بسهولت میسر خواهد شد همه اهل شورا
ساکت شده و از تدبیر این کار عاجز ماندند تا آنکه خود سلطان با عزمی جسورانه رفع این اشکال را
فرمود و مقرر داشت که کشتیها را از دریا بیرون آورده از روی خاک به بندر داخل
نمایند این خیال تهورآمیز را مورخین عثمانی بخود سلطان نسبت میدهند اگرچه سلاطین پیشین
و لشکرکشان سابق نیز این کار را اتفاق افتاده است و همچنین چهارده سال قبل از سلطان محمد
ونیزیکها سفاین خود را از (آدیژ) بیرون آورده از خشکی به بحیره (گاردا) داخل
نمودند یکی از مورخین یونانی را عقیده آن است که سلطان این کار را از ونیزیکها
شنیده بود و خود نیز در این موقع با آنها اقتدا نموده بکار برد لیکن عثمانیان خلاف این را
معتقدند و بروز این خیال را از طبع خود سلطان میدانند بالجمله سلطان فرمود تا کشتیها را که در
(بوغاز) در برابر بشیکطاش لنگر انداخته بودند از آب بیرون آورده بداخله بندر حمل و نقل
نمایند اگرچه از محلی که سفاین را بیرون میبایست بیارند تا داخله بندر زیاده بر یک

فرسنگ و نیم مسافت بود ولیکن ناهمواری پست و بلندی زیاد که در راه بود و اسباب
شقت و زحمت گردیده سلطان فرمان داد تا تمام آن راه را با تخته فرش کردند و روی
تخته‌ها را با چربی گاو و قوچ اندوده نمودند تا کشتیها از روی آنها بسهولت حرکت نموده
بلغزند در یک شب هفتاد پاره کشتی را از ساحل (دیو سقوز) حمل نموده از بالای تپه‌ها
و میان دره‌ها گذرانیده داخل بندر نمودند وقتی که آفتاب با غرش طبل و ناله شیپور لشکریان
عثمانی از افق طلوع مینمود اهل شهر از خواب بیدار شده کشتیهای اتراک را در میان
بندرگاه و در پشت دیوار شهر ملاحظه نمودند و دود حیرت از دماغها متصاعد شد چنان تصور میکردند
که آن سفاین در شب از آسمان بمیان بندرگاه نازل شده است

(ژان ژیوستینیانی) که یکی از کاپیتانهای مشهور امپراطوری بود مصمم شد برانکه
چون شب در آید سفاین عثمانیان را آتش بزند یکی از فضولان و دو جاگویان (جنویز) که در
(قالاتا) میبودند با عثمانیان و یونانیان هردو اظهار خصوصیت و یگانگی میکردند اتراک را از
عزم کاپیتان مذکور اطلاع دادند و ایشان نیز احتیاط کار خود را داشتند چون شب شد کاپیتان
مشار الیه با یکصد نفر از جوانان زبده جنگ ایطالیائی در کشتی نشسته روانه شد همینکه نزدیک
سفاین عثمانیان رسید ایشان که در انتظار آمدن او بودند یک بار بر کشتی او شلیک کردند
کشتی کاپیتان از ضرب گلوله درهم شکسته در آب فرو رفت و همراهان او غرق شدند خود
کاپیتان با هزار گونه ترس و زحمت بضرب شنا خود را بکنار رسانید اتراک بعد از شکستن
کشتی آواز فتح و شادمانی را چنان بلند کردند که صدای آنها در سواحل دریا در هفت
قله قسطنطنیه پیچید چون روز رسید و آفتاب طالع شد عثمانیان یک امتحان
ثانوی از نشانه زدن توپهای خودشان کردند و اتفاقا چنان بود که یکی از کشتیهای
متعلق

متعلق باهل جنویز که دولت فراوانی درمیان آن بار گرفته شده بود و در برابر (قالاتا)
لنگر انداخته ایستاده بود عثمانیان بدون اینکه بخواهند بدانند مال یونانیان است
یا دیگری کشتی را نشان کرده توپ را آتش زدند تخته پاره‌های کشتی بهوا رفت و
خودش غرق شد ساکنین قالاتا در مقام شکایت برآمده جمعی را پیش پاشای دولت سلطان
فرستادند که با وجود اتحاد و خدمتهائی که نسبت به لشکر سلطان از آنها سر زده شایسته
نبود کشتی آنها را شکسته غرق نمایند وزرای سلطان از آنها معذرت خواسته
گفتند که لشکر سلطان آن کشتی را مال یونانیان تصور نموده در مقام غرق کردن آن
برآمدند با وجود این بعد از فتح شهر آنچه ضرر و خسارت وارد آمده باشد استرداد
خواهد شد اسرائی را که عثمانیان در شب گذشته از یونانیان بدست آورده بودند
مقابل دیوار شهر جمع نموده در پیش چشم اهل شهر سر بریدند در آنوقت سلطان حکم کرد
تا در روی بندرگاه پلی ساختند باینطور که چلیکهای بسیاری را با چنگالهای
محکم آهنی بهم وصل نموده در دو صف متوازی وا داشتند و از روی آنها تخته بندی
کردند عرض پل بقدری بود که پنج نفر در پهلوی همدیگر میتوانستند از بالای او عبور نمایند و
استحکام آن از برای گذشتن قشون و گذراندن یک عراده توپ کافی بود پس یک عراده
توپ با قشونی که صلاح دانسته در روی آن پل وا داشته و همه کشتیها در عقب دیوار شهر لنگر
انداختند آنوقت یونانیها باین خیال افتادند که پل را با کشتیها در یک شب آتش بزنند
یکی از اهل ونیک (ژاکومو) نام متقبل انجام این امر خطیر شده سه سفینه کوچک تندرو جدا
نموده چهار نفر از جوانان دلیر زبده کرده با اجزای سوزاننده که لازم بود در آن سفاین
نشاندند و چون شب در رسید مصمم شده روانه شدند دو نفر از جوانان را با اجزائی که لازم بود در
روی

پل گذاشته قرار داد همین که بخفتند آتش از کشتی های عثمانی مشتعل شده بود آنها نیز پل را آتش
زدند همینکه یونانیان نزدیک به کشتی ها رسیدند قراولان ترک هشیار و بیدار بوده
سنگهای بزرگ در زیر بطرف یونانیان پرتاب نمودند و سفاین خفیف آنها را در هم شکسته
یک کشتی کوچک عثمانیان آتش گرفت و آتشی هم که در روی پل افروخته شده بود
خاموش کرده جوانان یونانی را نیز اسیر کردند و فردای آن شب بپای دیوار شهر برده
برابر چشم یونانیان گردن زدند اهل شهر نیز از برای تلافی این کار دویست نفر از اسرای
ترک را که در شهر نگاه داشته بودند سر بریدند و سر آنها را در بالای دیوار شهر بر سر چوبها نصب کردند
تا عثمانیان ببینند بعضه (ژیوستی نین یانی) را که از اهل جنویز و سابقاً از برای
سوزاندن کشتی ها رفته و شناور کرده بود با (ژاکوبو) گفتگو شده تا کار بنزاع کشیده خواستند
هر یک با بستگان خودشان بهم ریخته قتال و جدال نمایند امپراطور در میان افتاده با هزار
زحمت نگذاشت فیمابین آنها نزاع واقع شود در آن هنگام سلطان فرمان داد تا چند
دسته توپ در روی تپه (سن تئودور) که مشرف است بر قالاتا قرار گذارند
تا هر چه کشتی از یونانی و جنویزی در برابر قالاتا لنگر انداخته باشند بزنند جنویزیها خواهش
کردند که کشتی های تجارتی آنها را کار نداشته باشند سلطان در جواب فرمود که آنها کشتی
های تجارتی نیستند بلکه از زنان دریائی میباشند که بیونانیان آذوقه و امداد میرسانند و اول
تیری که از آن توپها انداختند یک کشتی را غرق نمود سایرین لنگر کشیده به پناه خانه های
قالاتا رفتند اتراک از توپ زدن نگاه داشته و مشغول گلوله انداختن شدند
لیکن اثر و فایده از آن توپ اندازی حاصل نشد و کشتی ها و حمله های کشتی ابداً آسیبی نرسیده
از صد و پنجاه تیر توپ که انداخته شد یک نفر زن که در بازار معروف بود کشته شد آن هم

نه از ضرب

نه از ضرب گلوله بلکه از ضرب سنگی که بواسطه گلوله از دیوار جدا شده بود به وی خورده
تلفش نماید

مدت هفت هفته میشد که شهر از طرف خشکی محصور بود حال از سمت دریا نیز
به محاصره و تنگی گرفتار گردید لشکر ترک در میان خندق جا گرفته بودند و سفاین آنها در
پشت دیوار قلعه لنگر انداخته بودند چهار برج از ضرب گلوله های توپ خراب شده
رخنه وسیعی در دروازه (سن رومانوس) که حال به توپ قاپوسی معروف است باز شده
بود و از خرابی برج و باره خندق ها تقریباً با زمین شهر مساوی و هم سطح گردیده بود
سلطان محمد بنابر رسمی که داشت دشمن را قبل از آنکه معدوم و مغلوب گرداند بتکلیف
باطاعت و انقیاد می نمود تا اتمام حجت کرده باشد اسفندیار اوغلی را که شوهر همشیره سلطان
بود فرمان داد تا بشهر داخل شده و از جانب خود اظهار دوستی و محبت بیونانیان نموده
ایشان را نصایح مشفقانه کرده از کشته شدن خودشان و باسیری رفتن اهل و عیال
و غارت شدن اموال بترساند و باطاعت سلطان و تسلیم کردن شهر راغب و مایل
گرداند و از حالت خرابی شهر اطلاعی حاصل نموده مراجعت کند اسفندیار اوغلی با
امپراطور ملاقات نموده اظهار دلسوزی و مهربانی کرد و گفت حال که کار از دست رفته
است بی جهة خودتان را گرفتار غضب سلطان ننمائید و شهر را بطور اطاعت و انقیاد تسلیم کنید
و هر شرطی که در حفظ جان و مال و عیال و اطفال دلخواه شما باشد سلطان قبول خواهد
کرد در شورای جنگ بعد از گفتگوی بسیار طرف غیرت و ناامیدی غالب آمده راضی
بتسلیم شدن نشدند و امپراطور در جواب اسفندیار اوغلی گفت محاصره این شهر بر سلاطین عثمانی میمنت
ندارد و هر یک از آنها که اینجا را محاصره کردند عمر دراز حاصل ننموده زود از دنیا رفتند بهتر آن است سلطان

دست از محاصره باز دارد و در مصالحه درآمده از باجها و خراجی که قرار داده بشود
قناعت فرماید والا همه اهل شهر مصمم شده‌اند بر اینکه اگر یک نفر از انها باقی بماند دست
از جنگ و جدال بر ندارد در بیست و چهارم ماه مه سنه ۱۴۵۳ عیسوی مطابق سنه ۸۵۷ هجری فرمود تا در
چهارشنبه ندا کنند که همه لشکر در روز بیست و نهم ماه مذکور از برای یورش بزرگ چه از طرف خشکی و چه
از جانب دریا حاضر شوند پس از آن باحضار سروران و سرکردگان سپاه فرمان داد چون همه حاضر
شدند فرمود که باحاد و افراد قشون جمیع خودشان خبر بدهند که انچه از نقد و جنس و جواهر و غیره
در این شهر است همه را سلطان بعد از فتح شهر به لشکریان واگذار فرموده و جز عمارت و ابنیه
و قصور چیزی از برای خود تعیین نخواهد کرد و از شنیدن این خبر آواز شادمانی و شعف از میان صفوف
لشکر بفلک بلند شد صاحب منصبان یک یک از جانب سربازان خود خدمت سلطان
رسیده و در خصوص فتح قلعه و غلبه بر یونانیان بسلطان اطمینان داده استدعا نمودند که جمیع از هم
قطاران انها را که سلطان بعد از تقصیر دعوای دریائی محبوس فرموده بود مرخص فرماید که در این
یورش حاضر شده در تلافی مافات کوشش نمایند سلطان عرض انها را قبول و همقطاران انها را مرخص
فرمود از خیال غارت کردن شهر و بدست آوردن دولت و غنیمت فراوان چنان ذوق
و شوق در وجود احاد و افراد لشکر غلبه کرده بود که تصور زیاده بر آن امکان ندارد همه وقت
منتظر شنیدن حکم یورش و مصمم گرفتن شهر بودند جارچیان در میان سپاه جار زدند سربازانی
که پیش از همه بر فراز دیوار حصار برآیند تیمارلق و سنجاق بانها مرحمت خواهد شد
و هر کدام که از ترس و بددلی از دم شمشیر دشمن فرار نماید گرفتار تیغ جلاد خواهد
گردید درویش‌ها از برابر صفوف گذشته مسلمانان را به جهاد کفار ترغیب
مینمودند و برافراشتن علم اسلام در برج و باره شهر و قلعه کافران تحریص
بکار

میکردند چون شب درآمد بفرمان سلطان در اردو مشغول چراغانی شدند از اطراف چادرها
و روی کشتی‌ها گرفته تا بالای منارههای شرف بر قالاتا لامپاها و مشعل‌های بی‌شمار افروخته شد صحرا
و دریا از روشنی چراغ و نور آتش بازی مانند روز شد از سواحل شرقی دریا و حوالی اسکو
تاری شعاع نور منعکس شده بود و یک نصف دایره منوری شهر را احاطه کرده بود مسلمانان
بذکر لا اله الا الله محمد رسول الله بصدای واحد لیس کمثله شیء متذکر بودند محصورین در اول خیال کردند
که شاید آتش اردو و کشتی‌های اتراک را فرو گرفته است بعد که درست ملاحظه کردند از ذکر و جهد
درویش فهمیدند که مسلمانان مقدمات فتح و نصرت را فراهم آورده در خیال یورش و غلبه میباشند
در آن دل شب ناله زاری از دل پر درد اهل شهر باسمان بلند شد زن و مرد برنا و پیر صغیر
و کبیر بناله و زاری درآمده بنای دعا و استغاثه را گذاشته و با چشم گریان و دل سوزان نعره‌ها
برآمده میگفتند که ای خدا سخط و غضب عادلانه خود را از ما برگردان و ما را از دست دشمنان
ما نجات بده با وجود این هنگامه‌ها و یقین حاصل کردن یونانیان بنزدیک شدن
وقت یورش بزرگ آتش غیرتی که در دل انها نزدیک بود منطفی شود از نو اشتعال
یافت در مدت هفت هفته که ایام محاصره امتداد یافته بود اهل شهر چنان خیال میکردند
که محاصرین فقط بانداختن توپ و خراب کردن برج و باره اکتفا نموده اقدام به یورش و دست آوردن
و مفتوح ساختن شهر نخواهند نمود با این اطمینان اغلب مردم از محافظت برج و باره غفلت
نموده بخانه‌های خود رفته بودند اتراک از این فقره اطلاع پیدا کرده مجال نمودند و با چنگالهای
قوی پنجه سبدهای پر خاک را که بواسطه انها رخنه‌های دیوار قلعه را محکم و سد کرده بودند
فرو کشیدند و راه را باز نموده داخل شهر شوند امپراطور از این معنی مطلع شده در باره
اشخاصی که جای خود را خالی گذاشته بخانه‌های خود رفته بودند علامت تغیر و تهدید را بکار آورد

اغلب آنها چون متعذر به تحصیل قوت خود و عیال و اطفال شدند امپراطور قرار داد که پول
در برجها و خانهها نان برده بمردم تقسیم مینمودند در شبی که قسطنطنیه را از غریو و غوغای دشمن
هول و هراس احاطه کرده بود (ژیوستین یانی) در طرف دروازه توپ قاپوسی
دیوارهائی را که بکلی خراب شده بودند در کمال چابکی تعمیر میکرد و رخنهها را با شاخهای درخت
سد مینمود و پس از سد کردن رخنه خندقی در عقب دیوار کنده مستعد قتال و جدال شد
و کس نزد امیرال بزرگ که (نوتاراس) نام داشت و فرمانده سربازان یونانی بود فرستاده
چند عراده توپ خواست (نوتاراس) خواهش او را قبول ننمود میان ایشان سخنهای
زشت رد و بدل شد نزدیک شد که کار بمقاتله برسد باز امپراطور بمیان افتاده باب
نصیحت آتش فتنه را خاموش ساخت و ایشان را باهم ظاهرا صلح داد (ژیوستین یانی)
در رشادت و جلادت و تدابیر جنگ بر (نوتاراس) ترجیح داشت و همیشه دشمن را
از دور با گلوله توپ معدوم میساخت و از نزدیک بضرب شمشیر از فراز برج و باره
بزیر می انداخت چون یونانیان برادر جسارت هرگز بمعاونتش اقدام نکردند حامیان
او منحصر بودند به شش نفر مردم رشید غیور که از اهل ولایت خودش بودند
سلطان از اینکه غیرت و رشادت را دوست میداشت از ملاحظه آن همه رحمت
و جلادت بی اختیار بسخن درآمده گفت دلم میخواست که این مرد در خدمت
من باشد و هرچه خواست او را بدادن منصب و مال فریفته نماید ممکن نشد کلمههای
مانند گلولههای آهن در دل او رخنه نتوانست بکند بالجمله سعی و کوشش (ژیوستین یانی)
در تعمیر دیوارهای قلعه که قبل از محاصره بمرور زمان خرابی زیاد پیدا کرده بودند بجائی رسید
اگرچه مدتی پیش از آنکه شهر محصور شود امپراطور رضیفا (؟) ده هزار سکه طلا به دو نفر از کشیشها داده بود

لکن

که صرف تعمیرات برج و باره و دیوارهای قلعه نمایند آن مردان این وجه را ضبط
ساخته تعمیر قلعه را مهمل گذاشته پس از آنکه شهر مفتوح شد و بباد تاراج رفت وجه
مزبور بعینه از منزل آنها درآمد نصیب غازیان اتراک گردید

در دروازه توپ قاپوسی که شدت جنگ در آنجا واقع بود و اتراک
حملههای سخت بآن سمت میبردند و خیال داشتند از آن نقطه شهر را مسخر نمایند
امپراطور شخصا باتفاق (ژیوستین یانی) و سیصد نفر از شجاعان جنوئی و یکی از نجبای
اسپانیول قرار گرفت حراست دروازه ادرنه بعهده دو برادر از اهل جنوئی
بود که اسم یکی (پائولو) و دیگری (آنتونیو) بود ایشان دیوارهای آن دروازه را
با خرج خودشان تعمیر کرده بودند و مستعد بودند که خون خودشان را از برای حفظ آنجا
بریزند و مانند هموطن خودشان (ژیوستین یانی) با کمال جلادت مشغول دفاع بودند
و اتراک را که با نردبانها از دیوار قلعه بالا میرفتند بضرب سنگ و شمشیر بزیر می انداختند
دروازه (آکری قاپو) بدو نفر از شجاعان معروف سپرده شده بود یکی از آنها تیرانداز قابل
بود و دیگری در توپ اندازی مهارت تمام داشت و از دروازه حیوان قاپوسی تا
کلیسای (سن دیمتریوس) را یکی از کاردینالهای روس (ایزیدور) نام بعهده گرفته
بود کاردینال مشارالیه از جانب پاپ مامور شده بود که مذهب یونانیان را با کاتولیک
یکی کند تا اتحاد در میان آن دو دولت پیدا شود از این تکلیف پاپ چنان اختلاف میان آن دو
طایفه پیدا شده بود که شدت آن سرگذشته نشده بود حراست باقی خطوط از طرف لنگرگاه بعهده
امیرال بزرگ (نوتاراس) تفویض شده بود ایلچی ونیک با جمعی محافظت عمارت امپراطور را
مینمود و یک کاپیتان جنوئی و یک صاحب منصب ایطالیائی مامور دروازه آغاج قاپوسی

از نقطه سرای تا پهلوی منار فانوس یک نفر سرکرده با چهار صد نفر از نجبای ونیک
قرار گرفته بودند بالجمله از دوازده موقف عسکریه صاحب منصب ده موقف
از طایفه یونانی بود و فرمان دهان ده مواقف دیگر از طایفه خارجه بودند که عبارت
از اهل جنویز و ونیک و اسپانیول و روس و دالمات و آلمان
باشند عدد سربازان یونانی شش هزار نفر و سربازان خارجه سه هزار نفر می شدند
کشیشها نیز در میان سربازها تقسیم کرده بودند لیکن همه امید یونانیان بسته بود
بمعجزه نمودن مادر خدا حضرت مریم چرا که بعقیده ایشان در محاصره آخرین اتراک
که در عهد سلطان مراد دویم اتفاق افتاده بود وقتی که لشکر ترک یورش بقلعه بردند
حضرت مریم با لباس بنفش رنگ ظاهر شده اتراک را از حوالی شهر عقب نشاند
و چون سپاه ترک شنیده بودند که از مجارستان و ایطالیا از برای یونانیان امداد رسیده
است قدری خوف برداشته در کار جنگ سستی میکردند این فقره باعث قوت عقیده
یونانیان بمعجزه نمودن حضرت مریم شده بود احتمال میرود که این خبر دروغ را خلیل پاشای صدر
اعظم که باطنا با یونانیان راه داشت و نمیخواست اتراک قسطنطنیه را مفتوح نمایند در میان لشکر
انتشار داده باشد مدت سه روز سپاه ترک از جای خود حرکت ننمودند عصر روز سیم
هوا بهم خورده طوفانی شد و صاعقه عظیمی روی شهر را فرو گرفت اتراک از ملاحظه این
حالت یقین کردند که این صاعقه علامت غضب خداوندی بود که بر اهل شهر و یونانیان
نازل شد و بانواع مستظهر و قوی دل گردیده مهیای جنگ و یورش شدند سلطان از
بابت کمال خرمی که داشت مجلس شورای جنگ را منعقد ساخته در خصوص جنگ و صلح مشورت
نمودند عقیده خلیل پاشا مثل سابق ترک کردن محاصره و قبول مصالحه بود لیکن حریف های سخت او
که زاغانوس

که زاغانوس پاشا و طوراخان و قزلر آغاسی باشند عقیده ثبت او را داده قرار جنگ
و یورش دادند خلیل پاشا را که از شورای خفیف و شرمنده بیرون آمده بود بغض و کینه دامنگیر
شده و یونانیان را در باطن به جنگ تحریص نموده از عدم توانائی اتراک بمفتوح ساختن شهر
امیدوار نمود در روز بعد سلطان سپاه خود را به سه ستون عظیم مرتب نمود که از راه خشکی آنها
یورش شوند و از طرف دریا هشتاد کشتی از ما بین دروازه آغاج قاپوسی تا دروازه
بالات قاپوسی صف کشیدند سایر کشتیها از مدخل دریا پیش آمده از نقطه (سن دمتریوس)
تا لنگرگاه (دلانگا) لنگرها را صف بسته قرار گرفتند ستون قشونی که در برابر آلتون قاپوسی
قرار گرفته بود مرکب بود از صد هزار نفر و یک ستون دیگر از پنجاه هزار نفر مرتب شده بود
از جانب چپ اردو و لشکر ینگچری ایستاده بود و در پشت سر اینها صد هزار نفر در جنگ قرار گرفته
بودند که در هر جا مدد لازم شود بهانه فی الفور امداد نمایند و سلطان خودش با پانزده هزار نفر از
طایفه ینگی چری یک در مرکز ایستاده بود در روز دوشنبه بیست و نهم مه ماه فرانسه وقت غروب
آفتاب همه اهل اردو در حرکت بودند آواز تهلیل مسلمانان و صدای استغاثه یونانیان
با غرش شیپور و قعقعه سلاح مخلوط شده با سمان میرسید سلطان و امپراطور هریک در محل خود
مردان جنگ را با سخنان غیرت انگیز قوی دل میکردند امپراطور در آن شب به کلیسای ایاصوفیه
رفته بعد از حصول مناسک مقدسه تعمید از آنجا بیرون آمده و اغلب صاحب منصب های
لشکر بشخص او با او همراهی میکردند چون نگاه در پا رسید قدری درنگ نموده آنوقت
رو باشخاصی که حاضر بودند کرده گفت هر کس را از من آزاری یا رنجشی در خاطر است خواهش
دارم عفو نماید از این سخن همه مردم بگریه در آمدند آنوقت قسطنطین بر اسب سوار شده اطراف
شهر را با همراهان خود گردش نمود و مردم را در حفظ حراست شهر سفارشهای اکید بلیغ نمود

هیچکس در آن شب هولناک بخواب نرفت و امپراطور در بانگ اول خروس در جای
موقف خودش که دروازهٔ توپ قاپوسی بود حاضر گردید

روز بیست و نهم ماه فرانسه قبل از طلوع فجر بدون آنکه باز انداختن توپ ترک
فرمان یورش داده شور جنگ از طرفین درگرفت سلطان از برای آنکه یونانیان را خسته
نماید حکم داد تا اول جدیدها و عاجزهای قشون شروع بجنگ نمایند و یورش بقلعه برند نخبه و زبدهٔ
لشکر را از برای یورش آخر و اتمام کار نگاه داشت از دو طرف دلیرانه کوشیدند و از هر دو
جمعی کشته شدند همینکه هوا روشن شد اهل شهر دیدند که لشکر ترک از همه طرف مانند طناب
در دور شهر حلقه زده اند و میخواهند از برای خفه کردن شهر حلقه را تنگ تر نمایند یک صدای مهیبی از
شیپور و شاخ نفیر و نقاره و غریو یورش بران هوا را مملو ساخته بود دسته های توپ از
همه طرف یک بار شلیک میکردند با آن هیاهوی هم از جانب خشکی و هم از طرف دریا
شروع به حمله نمودند مدت دو ساعت در کمال شدت مشغول جنگ بودند و کاری از پیش
نمی بردند چاوشان با تعلیمهای آهنین در پشت سر مردم ایستاده بجهت یورش پیش می راندند خود
سلطان عمود آهنی بدست گرفته مردم را با وعده و وعید بحمله وا میداشت سنگهای بزرگ
که از برجها می انداختند مردان جنگی را از بین می افکند اجزای سوزاننده که با آب خاموش
نمیشد از فراز باره تا میان دریا در جریان بود نردبانها در بغل دیوارها شکسته میشد گلوله ها
در هوا با هم تقاطع میکردند دود باروط روی شهر را سیاه کرده بود امپراطور سواره ایستاده
لشکریان خود را بجنگ تحریص میکرد و از کردن کارهای دلیرانه غیرت مردم را بهیجان می آورد
در آن بین (ژوستین یانی) را زخم کوچکی از تیر یا از گلوله به بازو و یا بران وارد آمد فوراً
دست از جنگ باز داشته با امپراطور گفت تو در جای خود سخت باش تا من بکشتی خود رفته زخم

خود را علاج

خود را علاج نمایم امپراطور هر چه سعی کرد او را نگاه بدارد و حال آنکه زخمش بسیار سبک بود هیچ
ممکن نشد در آخر گفت از کدام راه میتوانی خود را بکشتی برسانی جواب داد از همین راه که خدا
از برای داخل شدن اتراک باز کرده است من خارج میشوم و در همان آن خود را
بکشتی رسانیده به قالاتا رفت از رفتن او محاربان شهر افسرده و دل شکسته شدند
ساقانوس پاشا چون از این حال وقوف یافت چریکان خود را بیورش تشجیع نمود یکی
از آنها که پهلوان قوی اندامی بود و حسن الوبادی نام داشت سپر بالای سر گرفته شمشیر
بر کشیده و بطرف قلعه حمله برد سی نفر از همقطاران او با او همراهی کردند محصورین بضرب سنگ
و تیر در مقام دفع آنها برآمدند هجده نفر یکمرتبه بر زمین افتادند سایرین غیورانه نموده از دیوار
عروج میکردند در این چند نفر دیگر نیز هلاک شدند بالاخره سنگ بزرگی بحسن رسید و از
بالا زیر افتاد لکن فوراً خواست برخیزد چون دید نمیتواند بدو زانو برآمده سپر را بالای سر
خود نگاه داشت از بالای برج و باره آن بیچاره را سنگ باران نمودند تا وقتی که
سپر از دستش بدر رفت و بضرب سنگ هلاک شد

در زمانیکه اصل و عمده قوت لشکر ترک متوجه تسخیر دروازهٔ توپ
قاپوسی بود و شهریان دلیرانه مشغول دفاع بودند اتراک از نقطه دیگر داخل شهر شده بنحو
و آن چنان بود که یکوقتی فالگیران و غیب گویان خبر داده بودند که دشمنان از دروازهٔ
اغاج قاپوسی داخل شده شهر را مفتوح خواهند ساخت امپراطور را از برای احتیاط حکم کرده بود
آن دروازه را مسدود نموده بودند شب پیش فرمود آن سد را خراب نمودند
تا یونانیان از آنجا بیرون رفته از عقب اتراک در آیند و دست بردی
نمایند هنوز یونانیان بر سر خیالی که کرده بودند نرفته پنجاه نفر ترک از همان دروازهٔ

که مانع و حارسی نداشت داخل شهر شده از عقب شهریان در آمدند و حمله بردند
همانوقت از حوالی دروازهٔ توپ قاپوسی صدائی از میان بندرگاه بلند شد که گفت شهر
مسخر گردید از شنیدن این خبر هول و واهمه در میان صفوف حامیان امپراطور در افتاد
چند نفری که غیرتی در دل داشتند مثل تئوفیل پالئولوک و دُن فرانسسکو (اسپانیولی
و دژان دالمات) مردانه کوشش کردند امپراطور چون دید دریاهای لشکر از اطراف
و جوانب هجوم آورده اند دانست که دیگر ایستادگی کردن فایده ندارد و فریاد بر
آورد که حالا دیگر مرگ بر زندگانی ترجیح دارد و دست بشمشیر برده سر بزیر انداخت
و بر صفوف دشمن حمله برد چون زمانی کوشش کرد دید همه همراهان و یاران او فرار کرده
او را تنها گذاشته اند ناله کرد و گفت آیا یک عیسوی پیدا نمیشود که سر مرا از تن جدا
نماید همانوقت دو نفر ترک بدو رسیده یکی شمشیر بصورتش زد و دیگری از پشت سرش فرود
آورده بخاکش انداختند قسطنطین (دراگوزس) که هفتمین امپراطور از سلسلهٔ پالئولوک
و آخرین امپراطور دولت (بیزانتن) در راه حمایت و حراست شهری که
قسطنطین اول هزار سال قبل از این بنا کرده پای تخت دولت قرار داده بود جان
خود را نثار نمود و نعش او در میان تل‌های نعش‌های مردمان بی نام مخلوط شده ناپدید گردید
بالجمله در آنوقت اتراک از طرف خشکی و از دروازه اگری قاپو از روی سنگرها و
نعش عبور نموده فوج فوج بشهر هجوم آورده اند و سربازان شهری را که از ترس جان
فرار میکردند بنا کردند بکشتن و تعاقب نمودن زیرا که چنان تصور میکردند
که در شهر لشکر زیادی موجود است چون از قلت عدد آنها اطلاع
یافتند کشتن را موقوف کرده اسیر میکردند تا از قیمت آنها منفعتی برده باشند

تا وقتیکه

تا وقتیکه این مجهول بر اتراک معلوم شد دو هزار نفر از آن مغالیک را بقتل آورده بودند
اتراک را امیال مفرطی به اسیر کردن مرد و زن بود زیرا که از قیمت بعضی کسب مال
میکردند و از وجاهت بعضی دیگر دفع شهوت و تحصیل حظ نفس مینمودند باین ملاحظه
قصد کرده بودند که همه اهل شهر را از صغیر و کبیر و برنا و پیر بقید اسیری در آورند
باین واسطه همه اهل شهر را بعزا رهاده بطرف بندر بهجوم عام آوردند زیرا
که هنوز آن سمت قلعه بتصرف اتراک در نیامده بود و پنجاه نفر ترک که از دروازه
اغاج قاپوسی بشهر در آمده بودند شهریان آنها را دوباره از شهر بیرون کرده بودند
بعضی از اهل شهر که از دروازه‌های طرف بندرگاه بیرون رفته بودند با کشتی
های یونانیان و جنویزیان خود را از اسیری نجات دادند چون دروازه‌بانان
آن اجماع را دیدند و دانستند که اتراک داخل شهر شده اند دروازه
ها را بسته کلیدها را از فراز دیوار قلعه بیرون انداختند زیرا که غیب‌گویان
خبر داده بودند که چون اتراک داخل شهر شده تا میدان گاو نر برسند اهل
شهر اجماع نموده ایشان را از قلعه بیرون خواهند کرد و آن میدان امروز
به طاوق بازاری معروف است که بازار مرغ فروشان باشد
چون از ازدحام اهل شهر آن حالت را مشاهده نمودند بکلیسای
بزرگ ایازصوفیه هجوم آوردند دیدند زن و مرد و بچه و پیر کشیش و زنان تارکهٔ
دنیا همه رو بآن سمت نهادند زیرا که غیب‌گوی دیگر آنها را معتقد کرده
بود بر اینکه چون اتراک بکلیسای ایاصوفیه در آیند ملکی از آسمان نازل
شده شمشیر بدست یکی از پست‌ترین مردم داده حکم خواهد کرد که با این شمشیر

ملت خدا را خلاص کن و نجات بده اتراک از مشاهده این حال فرار و بفرار
نهاده از قسطنطنیه بهاست که از آسیای صغیر نیز که روم کوچک عبارت از
آن است بیرون رفته تا سرحد ایران در هیچ مکان توقف و درنگ نخواهند کرد
بسبب این عقیده باطله ساحت خارجه و داخله کلیسای مزبور مملو از فراریان شهر گردید
از وقت درهای کلیسا را بسته منتظر نزول ملائکه بودند مورخ یونانی میگوید که این همان کلیسا
بود که یونانیان مدتها بود بجهت اتحاد مذهبین یونانی و کاتولیک که در این کلیسا بخواهند
قرار بدهند ترک کرده رفتن آنجا را موقوف داشته بودند و نیز همان مورخ میگوید که اگر
فی الواقع آن ملک موهوم نازل میشد و میگفت من دشمنان شما را معدوم می
سازم بشرط اینکه شما تمکین نموده با مذهب کاتولیک متحد بشوید یونانیان اسیر شدن
بدست اتراک را بر این تکلیف ترجیح میدادند بالجمله اتراک درهای بسته را بضرب
تیشه و تبر شکسته داخل کلیسا شدند هر که بود باسیری گرفتند و هرچه بود بغارت بردند
مردها را با طنابهائیکه بکمر بسته و زنها را دو بدو با کمربندهای خودشان مقید نمودند بدون
اینکه ملاحظه سن و سال و با شأن و جاه کرده باشند بزرگ مذهب را با دربان خوش و خانم را
با کنیز و کشیش را با زن ترک دنیا کرده بیک ریسمان بسته بیک چوب میراندند این زنان
و مردان ترسان لرزان را چنان میراندند که گویا حیوانات را بقصاب خانه
میرانند در خود کلیسا آنچه لازمه بیحرمتی بود بجا آورده شد اشکال اولیای عیسوی را
پاره پاره نمودند ظروف طلا و نقره را بغارت بردند لباس مقدسین را جل اسبان
کردند و در محراب ها مشغول زنا و لواطه شدند یک کلاه ینیچری بر سر خاچ گذاشته
در کوچه های شهر گرداندند حرف کتبه معبد مقدس علیو یا ن

گردن زدو

مملو شده بود از صدای عربده مستان و هیاهوی فاسقان و آه و ناله بدبختانیکه عصمت و دولت
و آزادی آنها از دست رفته بود نویسندگان عیسوی در این مصیبت و این بی احترامی ها
سخنان رقت انگیز گفته زاریها نموده اند

با وجود این هنگامه ها هنوز یک قسمت از دیوار شهر از جانب دریا تصرف
قشون یونانیان بود و اتراک تا آن زمان حمله بآنطرف نبرده بودند قریب دو
ساعت می شد که اتراک مشغول تاراج شهر بودند در این حین بآن نقطه رسیده از
پشت سر یونانیان حمله بردند و آنهائیکه از طرف دریا مشغول محاصره بودند زور
آورده از دروازه که حالا باب بازار معروف است داخل شهر شدند قشون یونانی
ازین ملاحظه سراسیمه شده بسمت خانه هائیکه اتراک غارت کرده بودند رو بفرار نهاده
فاقا ار امیرال بزرگ یونانی رو بعمارت خودش گریزان شد همینکه داخل خانه شد
اتراک بدو رسیده اسیرش نمودند اورخان نبیره سلیمان که امپراطور وجود او را
دست آویز نموده سلطان را تخویف نموده بود از کثرت وحشت خود را از بالای برج
بزیر انداخته هلاک نمود

در روز بیست و هشتم مه ماه فرانسه ۱۴۵۳ سنه عیسوی مطابق سنه ۸۵۷ هجری شهر
قسطنطنیه را که قسطنطین اول هزار و صد و بیست و پنج سال پیش از این تاریخ بنا کرده
بود مسلمانان اتراک عثمانی بعد از پنجاه و سه روز محاصره به یورش و غلبه مسخر
و مفتوح ساختند از روزیکه این شهر بنا شده بود تا باین روز بیست و نه بار او
را محاصره کرده بودند از آن جمله هفت مرتبه سرداران خلفای عرب محاصره
نمودند و پنج مرتبه سلاطین عثمانی و در بار پنجم بدست سپاه سلطان محمد فاتح مفتوح

ماده تاریخ فتح قسطنطنیه را
بلده طیبه نوشته اند
۸۵۷

گردید که هفتمین سلطان است از سلاطین سلسلهٔ اتراک عثمانی این صدمهٔ عظیمه را امپراطوران
و ساکنان این شهر از پستی فطرت و ضعف حالت مستوجب شده بودند امپراطوران
سلسلهٔ پالئولوگ در ابتدای کار اضمحلال ملت خودشان ملتجی بسلطان اتراک شدند
و پس از آن اولاد اینها در درگاه سلاطین عثمانی خدمتگذار بودند در میدان رزم
مانند اجرت بگیران جان‌فشانی میکردند و در ایوان بزم حاضر خدمت بودند الحق
سلطان محمد ثانی از عهدهٔ تلافی حقوق خدمات آنها خوب برآمد

سلطان محمد در وقت بردن یورش باتفاق لشکر داخل شهر نشد و در
بیرون قلعه با وزرا و خواص بایستاد و مقرر فرمود که هر وقت سرداران و سران سپاه
دیدند که شهر تمامه مسخر شده بتصرف لشکر ترک درآمد باو اطلاع بدهند تا باطمینان خاطر
وارد قلعه گردد این خبر خوش در اواسط روز بسلطان رسید و سلطان باتفاق وزرا
و قراولان خاصهٔ خودش که در اطرافش حرکت میکردند بدون اندیشه و تشویش وارد
شهر گردید و هم از راه عازم دیدن و تصرف نمودن کلیسیای بزرگ ایا صوفی شد
چون نزدیک بدانجا رسید از اسب فرود آمده پیاده داخل معبد شد و از ملاحظهٔ
صد و هفت ستون اعلی و سایر مرمرهای رنگین که از معبدهای مصر و اسکندریه
و آتن و سایر بلاد مصر و قبهٔ یونان بآنجا حمل و نقل شده بود تعجبها نمود و از عظمت
بنا و ارتفاع طاقها و دالانها و غرفه‌ها و اشکال انجیلیان حیرتها کرد هرچند زیادتر
ملاحظهٔ بزرگی و عظمت و خوبی آن بنای عالی را میکرد زیادتر خوشوقت می‌شد وقتی که از تماشای
مراتب بالا فارغ شده بسیر مرتبه‌های پایین میرفت سربازی را دید که مشغول شکستن یک تخته
مرمر اعلی است که در درگاه فرشش بود و رگهای آن شبیه بود بموجهای دریا سلطان از مشاهدهٔ

آن حالت

انحالت نتوانست خودداری نماید شمشیر برکشیده بدان سرباز زد و آن فضول را از پا
درآورد و فرمود من همه خزاین و جواهر و دولتهای این شهر را بشما واگذار کردم
که ابنیه و عمارات را هم من بدانید با وجود این باز دست خیانت بمال من دراز میکنید
خادمانیکه حضور داشتند جسد نیم‌جان آن جسور را از معبد بیرون بردند پس از آن
برحسب امر سلطانی یکی از مؤذنهای خاصه بربام رفته بانگ را باذان بلند نموده
مسلمانان را باداء فریضه دعوت کرد تا سلطنت اسلام در پای تخت یونان
برهمه کس واضح و ثابت گردد وقتی که مسلمانان مشغول نماز بودند سلطان در
میان صفه قرار گرفته بود بعد داخل محراب بزرگ شده ادای نماز نمود باین
طور معبد عفت الهی مسجد خاصهٔ مسلمانان شده در نظر عیسویان ملوث گردید
عقیدهٔ عیسویان از قراریکه مورخین فرانتن نوشته‌اند آن است که نقشهٔ
بنای انجا را ملکی از آسمان آورد و اسم معبد را نیز آن ملک ایا صوفی نهاده
وجهی را که جهت مصارف بنا لازم بود از آسمان آورد ولیکن بانی ظاهری آن
قسطنطین بزرگ بود دو مرتبه بعد از او در سوزش باتش گرفته بسوخت یکمرتبه نیز
بواسطهٔ زمین لرزه خرابی پیدا کرد امپراطوران دیگر که یکی تئودوس
و دیگری ژوستینین باشند آن را از نو ساختند و تعمیر نمودند این معبد همیشه
محل انتشار افتخارات دولتی و جای ادای رسوم اعیاد ملتی و مذهبی بوده عقد
و نکاح و عروسی امپراطورها نیز در این کلیسیا واقع می‌شد معماری بنای این معبد
بطوری خوب و اعلی بود که هرچه تا حال در ملت عیسوی بناهای عالیه مذهبی ساخته
اند از آن بهتر نشده است چنانکه قرار امپراطوران فرانس بر این بود که

بعد از حصول هر فتح و نصرتی بجهت ادای تشکر اول بکلیسیای ایا صوفیه رفته عبادت
خدا را بجای آوردند محمد نیز بعد از فتح قسطنطنیه اول بدان معبد در آمده در محراب بزرگ
نماز گذارده انجا را مسجد مسلمانان قرار داد و صورت حضرت مریم را که عیسویان مادر
خدایش دانسته در کلیسیای مخصوص نصب نموده نجات خود را در سجده او میدیدند
اتراک آن را پاره پاره کردند و نیز چند معبد و صومعه معمور را غارت و ویران ساختند
چون سلطان از مسجد ایا صوفیه بیرون آمد امیرال بزرگ نتاراس را احضار حضور
شد همینکه نظر سلطان بدو افتاد فرمود این تل کشتگان را ببین و جماعت اسرا را
ملاحظه نما این است نتیجه خوبی که از برای شما در تسلیم نمودن شهر حاصل شد امیرال در جواب
معروض داشت که اولا امپراطور و اورا آنقدرها تسلط و اختیار نبود که اهل
شهر را به تسلیم شدن مجبور نماید ثانیا نوشتجاتی که از اردوی سلطان در خصوص تسلیم نشدن
و اصرار در جنگ کردن با امپراطور میرسید اسباب امیدواری همه مردم می شد سلطان
دانست که فرستادن آن مکتوبها کار خلیل پاشا بوده است و بجهة مصلحت وقت
باغماض گذراند و سراغ امپراطور را از امیرال گرفت و پرسید که شاید در کشتی
جنویزها فرار کرده باشد چون پنج کشتی این ملت را بخت یاری نموده از بندر
بسلامت بدر رفتند باقی بواسطه نداشتن عمله گرفتار ماندند نتارا در جواب عرض
کرد که چون موقف او با محلی که امپراطور مشغول جنگ بود سافتی داشت بهیچوجه نتوانست
از حالت امپراطور اطلاع حاصل نماید در انوقت دو نفر از ینگی چریکان در خدمت سلطان
اظهار داشتند که قسطنطین بدست انها کشته شد سلطان بانها فرمود تا جسد
او را بدست آورده سرش را جدا کنند و بخدمت سلطان بیاورند بعد از آن سلطان

درمقام

درمقام دلجوئی امیرال بر آمده فرمان داد تا زن و اولاد او را پیدا کردند و بهر
یک از انها هزار آسپر انعام داد و وعده کرد مناصب امیرال را که در دولت
امپراطور داشت کما فی السابق باو واگذار نماید امیرال نا جوانمرد در عوض التفات
های سلطان خواست اظهار خدمتی نماید لهذا اسامی جمعی از بزرگان و رجال
دولت امپراطوری را نوشته بخدمت سلطان داد سلطان فرمود تا آنها را
پیدا کردند در دست هر کس اسیر شده بودند هر سری را هزار آسپر بصاحبش داد
و نتاراس در کمال امیدواری با زن و فرزندان خود بقصر خود رفته بی تشویش
و اندیشه خاطر آرام گرفت در همان وقت سر او رخان نیزه سلیمان را با سر قسطنطین
ینکی چریکان آورده بقدم سلطان انداختند جسد امپراطور را از میان تل
کشتگان بواسطه نیم چکمه سرخش که در روی او شکل عقاب طلا دوزی شده بود
شناخته سر او را جدا کرده بودند آن روز را تا شام سر قسطنطین در میدان اوگوستئون
بر سر نیزه نصب بود تا خلایق ببینند و عبرت برگیرند چون شب شد پوست ازا
کنده باکاه پر نمودند و بولایت مشرق زمین فرستادند تا حکام از فتوحات
سلطان اطلاع حاصل نمایند بعد از آن بیونانیان اجازه دادند تا نعش امپراطور را
بخاک سپرند

حالت قالاتا

که محله خارج شهر و در تصرف ملت جنویز بود طور دیگر شد با وجود اینکه
قلعه انجا در کمال استحکام بود و کشتیهای آن ملت همه صفحه دریا را گرفته بود سا
قانوس پاشا را شفیع نموده قرار دادند کلیدهای قلعه را تسلیم نمایند بشرط آنکه
از صدمه نهب و غارت و اسیری محفوظ باشند استدعای انها مقرون

باجابت گردیده ساقانوس پاشا مامور شد شهر را متصرف شود و باهل شهر اطلاع بدهد که چون کشتی های امپراطوری بانجا خواهند آمد احدی از جای خود حرکت ننموده عزم رفتن بکشتی ها نکند اوقت بحکم سلطان یونانی را که هنوز به قید اسیری گرفتار نشده و بوده در کشتی های امپراطوری نشاندند و نقالا با بردند که در انجا آسوده و آزاد بمانند اهل قالاتا چون کشتی ها را دیدند قدغن سلطان را فراموش نموده رو بسمت کشتی ها هجوم آور شدند اتراک لابد شده چند نفر از انها را بقتل آوردند باقی از ازدحام حق حساب کار خود را دانسته بازپس رفتند فاقا را که آخرین دوک بزرگ امپراطوریه بزانس اذن حاصل نمود که در عمارت خودش باسودگی آرام و قرار بگیرد روز دیگر که چهارشنبه وسی روز از ماه مه گذشته بود سلطان سوار شده بعزم تماشای شهر در حرکت آمد اول بعمارت دوک بزرگ رفت فاقا را باستقبال سلطان دویده بخاک افتاد و همه خزاین ودفاین خود را عرضه نموده پیشکش مقدم سلطان نمود سلطان از او پرسید این شهر را با این خزاین کی بمن داد فاقا را عرض کرد خدا داده است سلطان فرمود اگر خدا داده است تو چرا باید برمن منت بگذاری با وجود این فرمایش سخت سلطان باز در مقام مهربانی برآمده از او دلجوئی نمود و پسران او را بحضور خواسته اظهار مرحمت کرد بعد ببالین زنش که به بستر بیماری خوابیده بود رفته احوالپرسی نموده ودلداری داد از انجا سوار شده بسیر شهر مشغول شد خانها را خالی وکوچه ها را خلوت دید و بعضی جاها یک دو تن از حبس لیصان اتراک دیده میشد که بامید اینکه شاید باز چیزی بدست بیاورند با نوک کارد و حربه دیگر دیوارها و زمین را می کندند بعد از سیر یک قسمت بزرگ از شهر سلطان مراجعت نموده داخل

قصر امپراطوری شد وقتی که مشغول تماشای عمارتها و تالارهای عالی بود شعری از شعرای فارسی را که دلیل بود بر آن همه اسباب بزرگی و جلال متصل میخواند در حوالی قصر امپراطوری اسباب ضیافتی بغایت ملوکانه از برای سلطان فراهم آورده بودند سلطان در آن ضیافتگاه میل بنوشیدن شراب نموده پیمانه های پی در پی بکار برد چون نیم مست شد پسر کوچک فاقا را یادش آمد و او جوانی بود چهارده ساله که بواسطه وجاهت رخسار و شیرینی گفتار و صباحت منظر و لطافت پیکر دل سلطان را اسیر حسن خود کرده بود سلطان قزلر آغاسی را مامور باوردن آن محبوب فرمود قزلر آغاسی جهت انجام احکام سلطانی به خانه فاقا را رفته ما جرای دلربائی پسر را بابدر اظهار داشته حکم احضار سلطان را ابلاغ نمود فاقا را در جواب گفت که تا حیات دارم راضی نخواهد شد که عصمت اولاد او بلوث این گناه ناشایسته ملوث شود پس بهتر آن است که سلطان ظالم جلاد را باحضار او مامور نماید قزلر آغاسی برگشته تفصیل را بعرض سلطان رسانید سلطان جلاد را باوردن فاقا را و اولادش روانه ساخت چون آن بدبختها در درگاه حاضر شدند مطلوب سلطان را باندرون بروند تا سلطان کام دل حاصل نماید سایرین را حکم قتل دادند فاقا را با همه نامردی که داشت در آن موقع مردانگی کرده پسر های خود را دل میداد که مردانه کشته شوند پس از آنکه همه را در حضور او سر بریدند از جلاد مهلت گرفته بمعبدی که در آن حوالی بود در آمده عبادتی بجا آورد آنوقت نزد جلاد آمده گردن خود را پیش داشت تا جلاد بضرب شمشیر ازتنش دور ساخت وجسد او بر روی جسد گرم خون آلود پسرانش در افتاد و درندگی و خونخواری طبیعی

محمد را یک شخص خارجی دیگر که سلطان عشق بی اندازه بدختر او داشت زیاد محرک شد و سلطان از برای خاطر او فرمان داد تا همه یونانیانی را که روز پیش امان داده بود بقتل آورند و همه آن ممالک در میدانیکه امروز بعورت بازاری معروف است یعنی بازار زنان کشته شدند ایلچی وندیک و قونسول اسپانیول نیز با پسران ایشان از این قتل جان در نبردند کونتارینو باده نفر دیگر از نجبای وندیک هفت هزار دوکا به ساقانوس پاشا داده خون خود را خریداری نمودند ایزیدور کاردینال روسی اسیر شده بود لیکن در قالاتا خود را اجنبی نشان داده فرار نمود و مورخ یونانی فرانز با عیال و اطفال اسیر میرآخور سلطان بود خود با زنش فرار نموده بطرف پلوپونز رفتند پسر و دخترش داخل حرم خانه سلطانی شدند هرچه پسران زیبا منظر و دختران بدیع جمال بودند جهت خاصه سلطانی انتخاب شدند باقی دیگر جمیعاً بسمت شرق زمین و ادرنه باسیری برده شدند این شد آخر کار یونانیانی که نخواسته بودند در حراست شهر و حمایت پادشاه خودشان دلیرانه بایستند و مردانه بمیرند

محمد از برای اتمام کار فتحی که کرده بود وقت و فرصت را از دست نداد سه روز بعد از تصرف شهر لشکر بری و بحری را حکم مراجعت داد و تا خیالات وسیعه خودش را با آسودگی انجام بدهد از قراریکه دوکا مورخ یونانی نوشته است کشتی های لشکر بحری مملو بود از اسیران کشیش و عامی و زنان تارکه دنیا و غیر بقدری البسه نفیسه و ظروف طلا و نقره و سایر اسباب تجمل در کشتی ها جمع شده بود که از ثقل آنها نزدیک بود غرق بشوند

در چادرهای لشکر بری اسیر و مال نه چندان زیاد و فراوان بود که کسی بتواند مقدار آن را معین نماید وحشی های ترک بعضی لباس های کشیش ها و خلیفه ها را پوشیده بودند بعضی دیگر سگ ها را با کمربندهای طلا بسته بودند و شهای زربفت جل اسبان شده بود در قدح های متبرکه طلا و نقره بیکدیگر شراب می پیمودند کتب بهای نفیسه را به عرادهها بار کرده بمشرق زمین و مغرب حمل نمودند ده جلد کتاب ارسطو و افلاطون و سایر مصنفین حکمت الهی بیکپول فروخته می شد طلاهائی که در جلد انجیلها بکار برده شده بود در آورده کتاب را بدور می انداختند و طلاها را به قیمت میرساندند تصویرهای زرنهای اولیای عیسوی را در زیر دیگها آتش زده غذا از برای خودشان می پختند

چهار روز بعد از وقوع این خرابیها در صدد تلافی مافات برآمده حکم داد تا خرابیها را تعمیر و آبادیها را محفوظ و از نو شهر را مسکون و پر جمعیت نمایند تفصیل این کارها در دوره ثانیه این تاریخ بیان خواهد شد انتهای دوره اول تا مفتوح شدن قسطنطنیه بود و در این دوره دیدیم تولد دولت عثمانی و حالت طفولیت او را و پس از آن بسن رشد و جوانی رسیدن و قوی شدن او را در تحت سلطنت هفت پادشاه از این سلسله که مدت سلطنت آنها یکصد و پنجاه سال طول کشیده بود و همه این هفت نفر پیروی خیالات جد خودشان را که واضع این سلطنت بود نموده در خرابی دولت هزار ساله بیزانس کوشیده و پای تخت آنها را گرفته دولت عثمانی را که زیاده بر صد و پنجاه سال عمر نداشت از برای قرن های چند در خاک اروپا قوی بنیان و مستحکم گردانیدند

باب سیزدهم در برقرار
کردن رئیس مذهب یونانیان که او را پاتریارش
گویند و مسکون کردن قسطنطنیه با مهاجران ولایات دیگر
و کشتن صدر اعظم و یورش مملکت سروی و مصالحه
کردن و پس از آن بکلی رعیت شدن آنها
و محاصره بلغراد و وقایع
دیگر

سلطان محمد چون از تصرف شهر و برگرداندن سغاین جنگی به محلی که مقرر شده بود　فرجت بیت
در اول ژون ماه فرانسه سنه ۱۴۵۳ مطابق سنه ۸۵۷ هجری در بزم عیش و مجلس عشرت
بخیال برقرار کردن یکنفر رئیس از برای مذهب یونانیان بود که او را یونانیان
پاتریارش لقب میدهند و باصطلاح دیگر بطریق مینامند این پادشاه
بزرگ را هوس جهان گیری با طمع جهانداری چنان ممزوج و مخلوط بود که
هنوز شمشیر کین را در غلاف نکرده در خیال آن بود که بتدبیرات ملک
داری آنچه را بدست آورده است از دست ندهد باین واسطه اول بخیال
برقرار کردن رئیس مذهب رومی شد و پس از آن حکم کرد تا هر که از اهالی
شهر از بیم جان و اسیری پنهان شده اند بی ترس و هراس ظاهر شده
در خانه های خود ساکن شوند و هر کس فرار کرده است خود را در امان دانسته بمسکن
خود معاودت نماید و بهمان رسوم و قاعده که سابق زندگانی میکردند بدون اندیشه
گذران نماید و نیز فرمان داد تا بجای بطریق سابق که کشته شده بود یکی دیگر انتخاب

نموده

نموده موافق رسومی که امپراطوران سابق در اجرای این کار و تقدیس بطریق
معمول میداشتند رفتار نمایند رسم امپراطوران عیسوی در انجام این عمل چنان
بود که عصائی از طلا که در او دانه های جواهر و مروارید نصب شده بود بدست
بطریق داده اسبی از اسبان خاصه امپراطوری را با زین و لجام قیمتی و جل سفید
در درگاه بطریق حاضر نموده بطریق را سوار نموده و کشیشها و رهبانان در اطراف
او راه افتاده بعمارات مخصوص پاتریارش میرفتند کشیشان بزرگ که
در آنجا حضور داشتند با او بیعت میکردند و امپراطور با سر برهنه که در روی تخت
قرار گرفته بود عصای بطریق را بدست او میداد آن وقت کشیشان و
اماما و سایر پیشوایان و خدمتکاران مذهب عیسوی مشغول بخواندن اذکار
و اورادی که در آن مقام وارد است شده بطریق را تقدیس مینمودند بعد
امپراطور از جا برخواسته گرز خود را بدست راست میگرفت و بزرگان مذهب
در اطراف او قرار میگرفتند پاتریارش تازه سه مرتبه تعظیم بحاضران میکرد
آنوقت در پیش امپراطور بخاک می افتاد و امپراطور گرز پادشاهی را بلند نگاه
داشته به پاتریارش میگفت همچنانکه تثلیث مقدسه امپراطوری را بمن داده اند
پاتریارشی روم جدید را بتو واگذار کردند حاضران دعای امپراطور را
بجا آورده مجلس را ختم میکردند حال که دولت امپراطوران یونان منقرض شده به
سلطان محمد ثانی منتقل گردیده بود حکم سلطان بر این شد که بهمان رسوم و آداب
سابقه تعیین پاتریارش شود تا رعایای یونانی در تکالیف مذهبی آزاد و آسوده
خاطر شوند بنابراین حکم نفر قلیلی که از کشیشان بزرگ باقی مانده بودند ژورژ

شلاریوس را از برای ریاست مذهب و منصب پاتریارشی انتخاب نمودند سلطان
فرمان داد تا ضیافت بزرگی تدارک نمودند و پاتریادش را با احترام تمام در آن ضیافت
کاه پذیرائی نموده پس از آنکه زمان طویلی با او صحبت های دوستانه نمود و وقت رفتن پاتری
یادس شد سلطان عصای نقیبی باو داده التماس قبول آن را فرمود و تا به میان
حیاط پاتریادس را مشایعت نمود و حکم کرد همه بزرگان دولت با او همراهی
نمایند پاتریادش بر یکی از اسبان خاصه سلطانی سوار شده به کلیسای حواریون
که در عوض کلیسای ایا زصوفی از برای پاتریادش معین شده بود رفت و ایا زصوفی مسجد
مخصوص مسلمانان شد چون محله که کلیسای حواریون در آن واقع بود زیاد خلوت و خالی
از سکنه شده بود و نعش ترکی را هم یک روز در رواق کلیسا افتاده یافتند پاتریادش
متوحش شده از سلطان استدعا نمود تا کلیسای دیگر برای او معین فرمایند سلطان
استدعای او را قبول و کلیسای حضرت مریم را از برای او مشخص فرمود پس از چندی در
جای همان کلیسا مسجد فتحیه بنا شده با تمام رسید زنان ترک دیناکه در معبد حضرت مریم
زندگانی میکردند بصومعه حضرت یحیی رفتند از این مطلب چنان معلوم میشود که بعضی از
آن بدبخت ها بدست اتراک نیفتاده بودند باجمله سلطان عمارت عالیه را که در شمال کلیسا
واقع بود بدو واگذار فرمودند و حکمی فرمود نوشتند که کسی متعرض پاتریادش نشده
نسبت باو بی احترامی ننمایند و همیشه خود او و کشیشان بزرگ از مالیات و عوارض دیوانی معاف
و آزاد باشند و نیز در همان حکم یا در حکم دیگر سه آزادی از برای یونانیان مقرر داشت
اول آنکه کلیسای آنها دیگر تبدیل بمسجد نشود ثانی آنکه قواعد شرعیه آنها از عقد و نکاح
و دفن و کفن وغیره موافق معمول خودشان اجرا بشود بدون اینکه احدی مزاحم آنها گردد سیم

آنکه اعیاد پاک را که عبارت از عید باغوت باشد یونانیان بهمان دستگاه و تجمل سابق برپا بدارند
و این اعیاد تعلق بایامی دارد که حضرت عیسی زنده شده اند از قبر بیرون آمده عروج بآسمان
نمود از برای انجام این جشن مذهبی مقرر شد که در آن سه شب دروازه هائی را که بمحله فالاتا باز
میشود نه بندند تا مردم باسودگی رفت و آمد نمایند

چون سلطان را از نظم امور یونانیان قسطنطنیه فراغت حاصل شد و ایشان را آسوده
خاطر و مطمئن گردانید خیال خود را متوجه ساکنین فالاتا که از اهل جنوز بودند گردانید حکم داد
تا اسامی متوطنین آنجا را دفتری کردند خانه های اشخاصی را که در کشتی های متعلق به لاتین
نشسته فرار کرده بودند باز نموده صورت اثاث البیت آنها را در دفاتر ثبت نمودند بدون
اینکه چیزی تصرف نمایند پس از آن اعلان کرد که صاحبان خانه و اموال را تا سه ماه مهلت
است هر کس در عرض این مدت بجای خود رجعت نماید خانه و اموال خود را میتواند تصاحب کند و الا
بعد از انقضای آن مدت ملک و مال جزو خالصه سلطانی خواهد شد و بعد حکم کرد تا حصار
قلعه فالاتا را از طرف خشکی بکلی ویران و منهدم کردند و آنچه در طرف دریا واقع بود حفظ نمودند
و از برای ساختن و بزرگ کردن قلعه قسطنطنیه حکم کرد عمله و کوره پز بسیار حاضر شوند و بجهة مسکون
نمودن شهر فرمان داد تا از طرابوزان و سناب وغیره پنج هزار خانوار از ساکن خود
مهاجرت نموده بقسطنطنیه درآیند هر که نخواهد در این مهاجرت اظهار مخالفت نماید سر
از تنش جدا نمایند و یکی از غلامان خود را مامور فرمود تا مواظبت نماید که در ماه اوت همه
مصالح ساختن قلعه حاضر بشود و جمیع مهاجرین مرقومه در ماه سپتمبر از وطن
خود هجرت نموده در پای تخت جدید ساکن شوند و نیز اعلان فرمود که هر یونانی
که بتواند نجابت خود را ثابت نماید زیاده از آنچه در دولت امپراطور بآنها رعایت

می شد سلطان دربارهٔ آنها عنایات و مرحمت منظور خواهد داشت جمع کثیر از این محابی پر طمع در درگاه سلطان حاضر شدند و در روزیکه از برای تحقیق نجابت آنها تعیین شده بود همه را گردن زدند

چهل روز بعد از فتح قسطنطنیه سلطان عازم ادرنه شد مقدار زیادی از غنایم فتح قسطنطنیه و جمع کثیری از دختران باکره و خانمهای نجیب یونانیان همراه اردوی او در حرکت بودند از جملهٔ آن زنان نجیبه زوجهٔ امیرال بزرگ ماتارا بود که زن جسورهٔ باعفتی بود و در حوالی قریهٔ مزن از دنیا رحلت نمود و نعش او را در همان قریه مدفون گردید خلیل پاشای صدراعظم که چهارمین شخص اول بود از خانوادهٔ چندرلی و در این سفر محبوسانه همراه اردو می آمد بحکم سلطان سر از تنش جدا نمودند مبلغ یکصد و بیست هزار دوکا از اندوختهٔ های او داخل خزانهٔ سلطانی گردید اموال دو نفر دیگر از همقطاران خلیل پاشا که یعقوب پاشا و محمد پاشا می وزیر بودند نیز ضبط دیوان گردید بدوستان خلیل پاشا قدغن شد که در فوت او گریه نکنند و عزاداری ننمایند کینهٔ خلیل پاشا از وقتی که مشارالیه سلطان مراد را دوباره بتصرف مجدد خطیرهٔ سلطنت دعوت نمود در دل سلطان محمد جا گرفته بود و از برای مصلحت دولتی بروز نمیداد تا وقتی که قسطنطنیه گرفته شد و اورخان که در آن شهر مدعی پادشاهی بود کشته گردید آن وقت خلیل پاشا را بقتل رسانیده صدر مشارالیه عداوت باطنی سلطان را در حق خودش بی پرده بود و میخواست بهر طور که ممکن باشد خودش را از آن مهلکه نجات بدهد خاصه در یک روزی که سلطان سواره از شهر عبور میکرد روباهی را دید در درخانهٔ با زنجیر بسته بودند سلطان رو بروباه کرده گفت ای دیوانهٔ فقیر چرا پیش خلیل پاشا نمی روی و

وآزادی خودت را نمی خری خلیل پاشا از این سخن زیاد اندیشناک شده از سلطان استدعای مرخصی نمود تا بزیارت مکه مشرف شود سلطان بعضی از خواص خود را نزد او فرستاده به پیغام های شیرین آسوده خاطرش گردانیدند تا در این وقت که موقع را مناسب دانست حکم بقتلش فرمود بعد از رسیدن با درنه سلطان فتحنامه ها را با بارآورندگان فتح قسطنطنیه از برای پادشاه ایران و سلطان مصر و شریف مکه ارسال داشت فرستادگان ایالات عیسوی که در حدود ممالک سلطان واقع بودند چون از برای ادای تهنیت و مبارکباد بخدمت رسیدند حکم شد تا مالیات یک ساله را بخزانه تسلیم نمایند از حکمران سروی که دِسپوت لقب دارد دوازده هزار دوکا مطالبه شد و مقرر گردید که آن مبلغ را همه ساله بدون کسر و نقصان تحویل خزانه نماید و از دسپوت پلوپونز که ایالت موره باشد ده هزار دوکا مؤاخذه شد تا همه ساله برسانند بزرگان جنویز که در شیوز و لسوس حکومت داشتند مقرر شد که اولی شش هزار دوکا و دومی سه هزار دوکا همه ساله بدهند از حکام طرابوزان و بعضی سواحل دریای سیاه سالی دو هزار دوکا مطالبه گردید و مالیات جمهوری راگوز که او را دوبروونیک میگویند از هزار و پانصد دوکا به سه هزار دوکا رسید زیرا که مردمان آن جمهوری فراریان یونانی را محبت نموده زر و جا به داده بودند تا بتوانند خود را با یطالیا برسانند فرستادگان دولت جمهوری وندیک و حاکم جزیرهٔ رودوس را منظر بودند تا قرار مصالحه با آنها داده بشود فرستاده دسپوت سروی در ماه او با مالیات مقرره در ادرنه حاضر شد علاوه بر مالیات مبلغ زیادی برسم صدقه با سیران یونانی تقسیم نمود

ویکصد نفر از زنان پیر و جوان تارکهٔ دنیا را اسیر اتراک بودند بحکم دسپوت بزور زر
خریداری نموده آزاد کردند

یونانیان ایالت موره هم با البانی که عبارت از طت ناوود میباشند و در آن
وقت حامی آنها بودند مخالفت میکردند و هم با یکدیگر نفاق میورزیدند چون خبر گشته شدن
امپراطور و فتح قسطنطنیه را دِمِتْریُوس و طُومَاس برادران امپراطور در ولایت موره شنیدند
خواستند در کشتی نشسته به مملکت ایطالیا فرار نمایند ار نائودها بریاست لطرلنک
اظهار مخالفت و یاغیگری نموده بخیال تصرف ایالت موره افتادند برادران امپراطور از قصد آنها
آگاه شده فرار را موقوف داشتند و در خدمت سلطان اظهار اطاعت نموده باج ایالت
موره را که ده هزار دوکا بود در دوازده هزار دوکا قبول کردند در این هنگام اختلاف
و شورش در میان خود یونانیان پیدا شده جمعی متفق شدند برآنکه حکومت موره را از دست
برادران امپراطور بیرون آورده بدیگری واگذار نمایند ار ناوودها فرصت یافته ولایت را
تاخت و تاز نمودند نزدیک بود حکومت از برادران امپراطور خارج بشود لیکن حسن
حاکم شهر کُرُنْت که اتراک قُورِطَه مینامند از سلطان استدعای مدد نمود تا برادران
امپراطور را در حکومت استقلال بدهد سلطان قبول خواهش او را فرمود و طوراخان را
که سی سال قبل هِکْزَامِیلُون را فتح کرده و چندین شهر دیگر از یونانیان را غارت نموده لشکر
ار ناوود را در تَاوُوغَا شکست داده بود مامور نظم ولایت موره فرمود مشار الیه با
پسران خود و لشکری از اتراک بآن ولایت وارد شده و برادران امپراطور را خواسته
بایشان گفت اگرچه من با پدر و یونانیان باین جا آمده ام لیکن هرچه باشد باز آنها مرا دشمن قدیم
خود میدانند و شما را اهل وطن خودمی شمارند بهتر آن است که شما پیش افتاده یاغیان را

باطاعت و انقیاد دعوت نمایید و تا میتوانید در نگاهداری و مهربانی آنها کوتاهی
نکنید و بعد بآنها گفت که اگر سلطان درباره شما ترحم نمیفرمود و در استقلال شما امداد نمیکرد
ولایت شما از دست رفته بود و خدا داناست که وجود شما معدوم شده بود و پس
تجربه حاصل کنید و با رعایای خود بطور خوش سلوک نمایید و مخصوصاً بشما نصیحت میکنم
که نفاق و مخالفت را از داخله خود خارج سازید مفسدینی که اسباب شورش و غوغا
هستند بدون درنگ و تاخیر از میان بردارید باعث ترقی دولت ما اتراک
دو چیز شد یکی آنکه دشمن را هر کجا یافتیم که اختیم و هر کرا دوست شناختیم نواختیم و اگر مصلحت
وقت مقتضی انتقام نبود بصلح و مدارا رفتار میکردیم چون موقع بدست می آمد فرصت را
از دست نداده فوراً در صدد انتقام برمی آمدیم طوراخان پس از ختم سخن صلاح چنان دانست
که اول بدفع ارناوودان اقدام نمایند (دِمِتْرِیُوس) با یک قسمت از لشکر ترک
بسمت دربند (بار دُسْتَامِلِیس) رفتند که ارناوودان زنان و فرزندان خود را در
آن دربند محفوظ نموده بودند ترکان و یونانیان باتفاق در فتح آنجا کوشیدند
چون شب در آمد مردان ارناوود فرار نموده ده هزار نفر از زنان ایشان اسیر
اتراک گردیدند (طوماس) برادر دیگر امپراطور با یک قسمت دیگر از لشکر ترک
بطرف شهر (اُتُوس) رفت اهالی آنجا بدادن هزار نفر اسیر و مقداری از اسلحه و آذوقه
جان خود را خریداری نمودند سایر رؤسای ارناوودان بعد از این اتفاقات همه از
در اطاعت و انقیاد در آمدند بشرط آنکه اسب هائی را که بیغما برده بودند از ایشان
باز پس نخواهند وقتی که طوراخان عزم مراجعت نمود برادران امپراطور را دعوت نموده بآنها
گفت ای شاهزادگان یونان نصایح مرا فراموش ننمایید نفاق را از خود دور نمایید و اهل بدعت و نزاع

بدون مهلت از میان بردارید و از شدت مهربانی خود را در نظر رعایا ضعیف النفس جلوه مدهید
لیکن جانب عدل و انصاف را نیز رعایت نمایید و دلبسته باشید تا مادامی که با هم اتفاق
دارید اقتدار شما باقی است والا معدوم و ذلیل خواهید شد چون طوماخان برفت شاهزاد
گان یونان نصایح او را فراموش کرده عوض اینکه با مردم بطور اقتدار و تسلط رفتار نمایند بکاهلی
و ریشخند حرکت کردند تا آنکه باین واسطه مردم را رنجه داشتند و خیال خلاف و نفاق از
سر برون سازند لیکن مدارای امپراطور زادگان اسباب جسارت مخالفین شده در صدد شورش
و فساد برآمدند (لوکانوس) جمعی از اهل پرانس و جمعیت ارناود و اهالی ایالت موره را
بدور خود جمع نموده خواست حکومت را از خانواده امپراطور خارج نماید و (دمتریوس)
و طوماس دو لشکر هزار دوکا که از بابت مالیات متقبل شده بودند بخدمت سلطان فرستاده
خود را زیر حمایت سلطان کشیدند سلطان امان نامه از برای خانواده های معروف یونانی
که در موره ساکن شده بودند فرستاد و قسم های بزرگ یاد فرمود که هرگز شخص ایشان و اموال ایشان
زیانی از طرف لشکریان سلطانی نخواهد رسید و در تحت حمایت دولت سلطان بطریقه الحال
زندگانی خواهند نمود مغرضین و اهل شورش از این مطلب متوهم شده جسارت فضولی از ترس نداشته

زمستان این سال را سلطان در ادرنه باستراحت مشغول شد شهرهای سیلیوری
و (میسوادیش) که قبل از فتح قسطنطنیه در مقابل لشکر سلطان عثمانی مقاومت کرده بودند
حال را بالطوع و رغبت تسلیم شدند چون سلطان پای تخت دولت یونان را با اغلب ولایات
و ایالات متعلق بآن دولت را در تصرف خود دید بخیال فتح ایالت سروی افتاد
و باین واسطه چون بهار رسید فرستاده نزد دسپوت سروی که (ژرژ
ذرژ) نام داشت فرستاد و بدین عبارت پیغام کرد که در این ولایت که تو

حکمرا

حکمرانی میکنی حقی نداری چرا که حکمران اینجا لازار بود و از او به پسرش اتین میر
چون باو نرسیده بهمشیره او که مادری من است میرسد خلاصه سخن اینکه این ولایت
بارث و استحقاق ملک من است و تو بغصب متصرفی اگر در کمال اطاعت و انقیاد
به گماشتگان ما واگذاشتی مضایقه ندارم دو شهری که پدرت متصرف بود
باز بتو بسپارم و الا با لشکرهای جرار عازم آنجا خواهم شد و نیز سلطان با رسول خود مقرر
فرمود که جواب دسپوت را اگر در مدت بیست و پنج روز نرساند گردنش را خواهد زد
ژُرژ در آن اوقات بکنار رودخانه دانوب رفته بود که شاید با هونیادی
ملاقات نموده از او خواهش امداد نماید لهذا فرستاده سلطان را بوعده امروز و فردا
معطل نمود که قلعه ها را تعمیر نموده آذوقه بقدر کفاف ذخیره نماید چون سی روز از رفتن
رسول بگذشت و خبری نرسید سلطان در کمال غضب با همه لشکرهای خود حرکت کرد
چون به فیلیپوپولی رسید رسول خود را در آنجا دید که مراجعت کرده بود چون خبر فرار
نمودن ژورژ را که بسمت مجارستان گریخته بود رسانید سلطان از سر قتل او درگذشت
مجارها از رودخانه دانوب گذشته حوالی نیش نوا را تاخت کرده برگشته
بودند سلطان چون به صوفیا رسید قسمت بزرگ سپاه را در آنجا گذاشته خود با
بیست هزار سوار سبک داخل ولایت سروی شد بدون اینکه هیچ مانعی در مقابل
دیده بشود زیرا که ژورژ به سپاهی و رعیت آنجا سفارش کرده بود که همگی در
قلعه ها خزیده منتظر باشند تا او از مجارستان با امداد کافی بمعاونت آنها بیاید
محمد قشون خود را بدو ستون منقسم نمود یکی را بتسخیر سمندره فرستاد و دیگری با خود
فتح استروویتز رفت این دو شهر بمنزله مفتاح مملکت سروی محسوب می شدند بالجمله

سواره سپاه بتاخت ولایت سروی مأذون شدند چون مراجعت کردند پنجاه هزار
اسیر آورده بودند باقی غنایم را از اینجا باید قیاس کرد چهار هزار نفر از اسیرا حکم شد
در دهات اطراف قسطنطنیه که خالی از سکنه بودند سکون نمایند قلعه سمندر را
در برابر قوت های لشکر سلطانی مردانه مقاومت نمود با وجود یکه حصار خارج را اتراک مسخر
نموده بودند اهالی شهر خود را بقلعه داخله کشیده در مقام دفاع بر آمدند لیکن قلعه استرووو
تا وقتیکه دیوارهای قلعه خراب نشده بودند از کوشیدن کوتاهی نکردند همین که برج و باره ویران
لابد مانده تسلیم گردید بشرط اینکه محافظان شهر در امان بوده بهر جا که خواهند روند با وجود یکه
در اجرای این شرط قسمهای مغلظه یاد شده بود باز سربازان انجا را باسیری گرفتند سلطان محمد
محاصره سمندر را موقوف داشته بصوفیا مراجعت نمود و از انجا بادرنه آمده اسرای
سروی را تقسیم نمود آنچه پسرهای خوش منظر بودند انتخاب نموده از بابت خمس غنایم
که سهم سلطانی بود از برای خود برداشت فیروز بیک را سلطان با سی هزار سپاه در کرد سوا
گذاشته بود تا در مقابل لشکرهای متفقه مجارستان و سروی که بسرداری هونیادی ژورژ
بجنگ می آمدند بمقابله و مدافعه پردازد ان دو سپه دار لشکر فیروز بیک را شکسته
خود او را نیز دستگیر نمودند پس از ان شهرهای پیروتا و ویدن را محاصره نموده مسخر
ساختند و حوالی آن دو شهر را غارت کرده برگشتند چون سلطان از این وقایع
اطلاع بهم رسانید با لشکر با حرکت نموده فیما بین پیروتا و صوفیا اردو زده در صدد تنبیه
دشمنان بر آمد لیکن هونیادی نایستاده بطرف بلغراد رجعت نمود و ژورژ
در پی اصلاح کار خود بر آمده مبلغ سی هزار دوکا از بابت مالیات سروی متقبل شد که
همه ساله بکارگذاران سلطان تحویل نماید سلطان نیز راضی شده مصالحه نمود و بقسطنطنیه مراجعت نمود

واین صلح در شهر دهم ماه آوریل فرانسه ۱۴۵۴ عیسوی مطابق ۸۵۸ هجری واقع شده و هم
در اینوقت سلطان را با دولت ونذیک بتوسط (هاذسلو) فرستاده اند دولت مصالحه
اتفاق افتاد و آزادی تجارت از برای تجار هر دو دولت موافق عهدنامه ممضی مجرا گردید
(دوک دوناکسوئش) نیز در این عهدنامه باسم تبعه دولت ونذیک مندرج شد و قرار
مالیات متصرفی دولت ونذیک در خاک ارناود که البانیه باشد بهمان قرار
شد که در عهد سلطان مراد دویم گرفته میشد و دولت ونذیک ماذون
که بگذرا ایلچی از برای سرپرستی امور تجارت جمهوری در قسطنطنیه مقیم بدارد

چون سلطان را از کار جنگ و صلح قدری فراغت حاصل شد مشغول آباد کردن
پای تخت جدید و قوی نمودن دولت خود گردید حکم کرد تا در سر قبر ایوب که در ایام
محاصره پیدا شده بود مسجدی بنا کردند و مسجد ایوب موسوم نمودند دیوارهای سرای
قدیم را مرمت کرده مقر سلطنت را در انجا قرار داد و در صومعه های معروف پای تخت
مردمان پیرو پاکمن گرفته بودند صومعه جبه خانه تکیه درویش شده بود و در صومعه
(پانتو کراتور) کارزاران و پنبه دوزان جا گرفته بودند بعد از کشتن خلیل پاشا
منصب صدر اعظمی را تا یک سال باحدی نداد در اینوقت محمود پاشا حاکم روم ایلی را
باین منصب بزرگ سرافراز فرمود مادر محمود پاشا از زنان سروی و پدرش یونانی بود
و در طفولیت اسیر شده جزو غلام بچگان حرم بود و بتدریج منظور نظر سلطان شده از
مقربان مخصوص او گردید همینکه سلطان به تخت نشست حکومت روم ایلی را بدو تفویض نمود
و حال بمنصب جلیل صدارتش سربلند ساخت
در بهار سال ۱۴۵۵ عیسوی مطابق ۸۵۹ هجری عیسی بک پسر اورنوس بک

که در آن زمان فرمانده سرحد بود شرحی از حالت ولایت سروی نوشته بعرض سلطان
رسانیده بود که اگر حالا لشکر بآن سمت کشیده شود بسهولت میتوان تسخیر و تصاحب نمود
سلطان فورا در صحرای ادرنه پاشایان را نزد خود طلبیده سان لشکر دیده و پس از
آن حرکت کرده در زیر کوه‌های (قره تُوا) اردو زد و این کوه‌ها بواسطه معادن نقره که در
آنها یافت میشود معروفند در مجلس شورای جنگ قرار براین شد که شهر (نُوُ بُردا) که یکی از
شهرهای محکم و پر دولت سروی بود تکلیف به تسلیم شدن شود سابقا در این کتاب ذکر
شد که اسحق بیک پسر اورنوس و پدر علی بیک که حال فرمانده سرحدی میباشد
بیست و هشت سال قبل از این تاریخ سلطان مراد ثانی را بگرفتن این ترغیب و تحریص
نموده و باین واسطه در خدمت سلطان تقرب کامل حاصل کرده سلطان مراد اول شهر را
گرفت و بعد (نُوُ بُردا) را متصرف نمود بعد از مدتی باز این شهر جزو ایالت سروی
شده بود و علی بیک خواهش داشت بطوریکه پدرش در خدمت سلطان مراد تحصیل تقرب نمود
او نیز در خدمت سلطان محمد بهمان طور و بهمان خدمت مقرب و معزز گردد بالجمله به حکم
سلطان فرمانده شهر را به تسلیم شدن دعوت نموده از نکردن اطاعت تحذیر و تخویف
کردند فرمانده قلعه سر اطاعت پیش نیاورده از در ستیز و آویز درآمد سلطان متغیر شده حکم
بمحاصره فرمود مدت هشت روز علی الاتصال گلوله توپ بر سر شهر و شهریان باریدن گرفت
بعد از هشت روز بغلبه و یورش مسخر لشکر سلطان گردید و این فتح در اوایل ژوئن ماه از سنه
۱۴۵۵ عیسوی مطابق سنه ۸۶۰ هجری واقع شد دولت‌های بی پایان که از
غارت این شهر جمع شده بود در میان آحاد و افراد لشکر منصور تقسیم شد و سلطان
یک نفر بیک یا حاکم و یک قاضی و یک سرکرده در آنجا گذاشت تا مشغول حکومت و اجرای
احکام

احکام شرعیه و عرفیه باشند پس از آن قلعه‌های (طرپچیا) و (طاش) حصار را با
دولت گزافی که در آنها جمع بود سلطان تصرف درآورد و بصحرای (کُوسُوا) رفت
و آن مکان بواسطه دو فتح بزرگ که از برای عثمانیان در آنجا دست داد معروف است
و سلطان در آنجا بپاس روح جد خود سلطان مراد اول که بعد از شکستن و معدوم کردن
لشکر دشمن به کارد یکی از فدائیان مجارستان شهید شده بود انعام بسیاری در حق مردم مبذول
داشت و از آنجا بقسطنطنیه آمده یک چندی مشغول نوشیدن باده لعل فام و عشق بازی
با معشوقان رومی نژاد سیم اندام گردید

جزیرهٔ (دَوْدِه یا دَوْدِش) یکی از جزایر عظیمه است که در بحر سفید
واقع است این جزیره اول در تصرف امپراطور یونان بود قریب یکصد و چهل و پنج
سال قبل از سلطان محمد سلسله شوالیه‌های سن ژان از دست امپراطوران یونان
خارج کرده خود متصرف شدند پس از آن شوالیه‌های (رُدُد) معروف شدند
و رئیس آنها (گراندمتر) لقب داشت و در آن جزیره حکومت میراندند در این
اوقات چند نفر سفیر از جانب رئیس آنجا با تحف و هدایای شایسته بخدمت سلطان
رسیده خواهش بستن عهدنامه تجارتی نمودند تا رعایای طرفین بتوانند باهمدیگر
آمد و شد نموده امتعه خود را بفروش برسانند سلطان در جواب فرمود که دیگر شما هم
مانند مالکان جزایر (آرشی پل) قبول ادای خراج نمائید با شما عهدنامه تجارتی
بسته میشود سفرا در جواب عرض کردند که در این ماموریت بما اینقدر اختیار
داده نشده است که بتوانیم این مطلب عمده را قبول نمائیم اگر صلاح بدانند یک نفر
از جانب کارگزاران سلطان را همراه ما مامور فرمایند تا آمده فرمان سلطان را ابلاغ

نماید و هرچه در جواب با و گفته شود بعرض برساند کنیفراز خواهش خدام سلطان مامور بانجام
این خدمت شده و پیغام سلطان را به (کِرثان هتی) رسانید او در جواب گفت
که ما در همه کارها مطیع حضرت پاپ میباشیم حکم ایشان چنان است که با هیچ یک
از سلاطین عیسوی مذهب باج ندهیم تا چه رسد بسلاطینیکه از مذهب ما خارج
باشند اگر سلطان اکتفا میکند برا اینکه محض بجا آوردن احترام او همه ساله رسولی با
و هدایای لایقه بخدمت بفرستیم اطاعت مینمائیم و الا هر طور که میل سلطان
است چنان کند سلطان محمد بعد از شنیدن این جواب فورا باشو الیه را
ابلاغ جنگ نمود و سی فروند کشتی از سواحل (کادی) مامور شده جزایر
(مَرَدُود) و (کوَش) داخل گردیده مشغول تاخت و تاز شدند و غنیمت
و اسیر از انها بردند در همان اوقات یکصد و هشتاد فروند کشتی دیگر تدارک شده
و بعد از فتح (نُوبُزدا) در (کاتی پوَلی) حاضر شده بحمزه پاشا سپرده گردید پاشای
مشار الیه اول بجزیره (لِس بوَس) رفت و در مقابل بندرگاه لنگر انداخت
دوک آن جزیره که از اهل (جنوا) بود (ده دوکا) مورخ یونانی را با هدایا و تعارفات
مرسوم پیش پاشا فرستاد و از ان جمله هشت دست ملبوس ابریشمی و شش هزار
(فلوَرن) وجه نقد و بیست گاو و پنجاه گوسفند و هشتصد رطل شراب
با نان و شیرینی از برای پاشا داده بود و لیکن رده کنتال پنیر با مقداری
زیادی از شربتهای از برای عمله‌های کشتی فرستاده بود پاشا
بعد از چهل و هشت ساعت توقف لنگرها را کشیده بطرف جزیره (شِیُوس)
رفت اهل انجا چون از سلطان دل تنگ داشتند از پاشا احترامی منظور نداشته

فرمان

تعارفات رسمیه را نیز بجا نیاوردند بسبب دلتنگی اهل جزیره ان بود که سلطان
باسم یکی از تجار قالاتا مبلغ چهل هزار دوکا از بابت قیمه زاج از اهالی اشیوس
مطالبه مینمود و بامیرال خودش حمزه حکم داده بود که اگر اهل جزیره ازادی وجه
مزبور سر پیچند ماذون است که جزیره را بباد غارت بدهد و آن تاجر را
همراه امیرال روانه کرده بود تا اگر خلق شیوس را با او سخنی باشد گفت و شنود
نمایند امیرال حکم سلطان را بوکلای اهل جزیره نشان داد ایشان طلب تاجر را
انکار نموده گفتند که دینار هم از این بابت به مامورهای سلطانی نخواهیم داد
چون امیرال را در قوه نبود که بزور و غلبه داخل بندر شود یا انکه شهر را محاصره
و یورش مفتوح سازد حکم کرد تا قبرستانها و باغات حوالی شهر را خراب نمایند
بعد از ان بحکومت شهر پیغام کرد که اگر دو نفر مرد عاقل کافی انتخاب نموده بکشتی بفرستند
تا با تاجر قالاته گفتگو نموده رفع مخاصمه بشود بهتر خواهد بود و از برای این کار امان نامه
از برای دو نفر مامور فرستاد تا بی خوف و هراس بکشتی بیایند حکومت نیز دو نفر
مشخص نموده برفتن طرف کشتی مامور کرد و انها چون نزدیک ساحل رسیده
بخیال اینکه اتراک خلاف عهد را یک از حیل جنگی دانسته متحمل میشمارند و اهمه کردند
که مبادا ایشان را نگاه داشته اذن مراجعت ندهند باین جهة از آمدن پشیمان شده
خواستند مراجعت نمایند جمعی از اتراک که در باغات مشغول خرابی بودند سبب برگشتن انها
را فهمیده بر سر ایشان تاختند و اسیرشان نموده بکشتی امیرال بردند مشار الیه
بعد از حبس انها فورا لنگر برکشیده بجزیره (اُدُوُدُ) رفت چون استحکام بندر و قلعه
انجا را زیاده بر انچه خیال کرده بود یافت توقف جایز ندانسته بجزیره (کوس) رفت پای تخت

انجا را خراب و خالی از سکنه مشاهده نمود و از چند نفر مرد و پیرزن بی مصرف که در آن
خرابه ها مانده بودند سبب را سئوال نمود گفتند چون شنیده ایم که از آمدن سفاین امیرال
خبردار شده اند سکنه شهر (القلعه) (دواجیا) نقل کردند و شهر را مخروبه گذاشتند اتراک آن سفاین لنگر را
بکشتی در آورده بطرف قلعه حرکت کردند چون بدانجا رسیدند تاجر قالانه اهل قلعه را حکم
به تسلیم شدن نمود ایشان جواب او را با گلوله توپ دادند حمزه مدت بیست و دو روز
قلعه را محاصره نمود چون دید که از یکطرف گلوله های توپهای قلعه و از یکطرف ناخوشی
اسهال همه روزه جمع کثیری از قشون او را تلف مینماید لابد ترک محاصره گفته و در
مراجعت چون بجزیره (شیوس) رسید با نواب انجا قرار داد که چند نفر سفیر بخدمت سلطان
بفرستند تا شاید بواسطه آنها مخالفتهائیکه در میان هست اصلاح شود ایشان نیز مشغول فرستادن
ایلچی بودند که در این بین حادثه دیگر روی داد که باعث تجدید مخالفت و دشمنی گردید
تفصیل آن از اینقرار است که امیرال قدغن نموده بود که احدی از کسان او داخل جزیره
نشوند و باعث فتنه جوئی نگردند بر خلاف حکم امیرال دو نفر ترک که قدری مست بودند
بدریا پریده خود را بشنا بجزیره رسانیدند یکی از آنها بر بام کلیسیائی بر آمده سفال
های بام را میکند و بزمین می انداخت یکی از لاتینها چون آن حال را دید در صدد
ممانعت بر آمده آن ترک را زدن گرفت اتراک دیگر از این کار اطلاع یافته
از دریا بامداد رفیق خود بجنگ هجوم آور شدند مردان جزیره از لاتین و یونانی اجتماع
نموده با چوب و شمشیر بسر اتراک ریختند اتراک تاب مقاومت نیاورده بدریا
گریختند و بکشتی امیرال در آمدند تعاقب کنندگان نیز در عقب گریختگان هجوم آورده
داخل کشتی شدند سفینه طاقت وزن آن جماعت را نیاورده بآب فرو رفت و غرق
گردید

گردیده و گناه کار و بی گناه را باب فرو برد بزرگان جزیره پیش امیرال رفته در مقام رفع
رفع تغیر خاطر او بر آمدند امیرال چون بالفطره مرد ملایم طبعی بود از جرم آنها درگذشت
و دو برابر قیمت کشتی و اسباب و اسرای غرق شده را از آنها دریافت نمود و لنگر کشیده
براه افتاد چون بجزیره (لِسْ بوس) رسید دوک آنجا امیرال را در کشتی ضیافت نمود
از قسم ماکولات و مشروبات در آنجا حاضر نمود اتراک بعد از صرف کردن غذا
از آنجا روانه شده وارد (گالی پولی) گردیدند مدت سفر آنها دو ماه طول کشیده بود
وقتی که امیرال در عمارت سلطانی ادرنه بخدمت سلطان رسید انواع تغیرات درباره
مشار الیه بجا آورده شد بعد سلطان فرمود که اگر در پیش من پاشا تنها عزیز نبودی الان حکم میکردم
ترا زنده زنده پوست برکنند آنوقت او را از حضور خود بیرون فرموده بدون آنکه بخواهد اعراض
او را گوش کند همینکه سلطان از غرق شدن کشتی اطلاع بهم رسانید امیرال را نزد خود خواست فرمود حمزه
کشتی من در کجاست او در جواب گفت الان در قعر دریاست سلطان فرمود سبب غرق شدنش چه بوده
آنوقت حمزه بی اطاعتی آن دو نفر ترک را با حوادث دیگر که واقع شده بود بعرض رسانید سلطان رو
بتاجر قالانه که در آنجا حضور داشت کرده گفت طلبی که از اهل شیوس داری مینمائی من از خود میدهم و در مقابل آن
در عوض خون ترکهائی که غرق شده اند از آنها دریافت مینمایم حمزه را از منصب امیرالبحری معزول
و بحکومت ساتالیا مامور فرموده به اهالی جزیره شیوس ابلاغ جنگ نمود
در این اوقات چون حکمران جزیره (لِسْ بوس) فوت کرده بود
جانشین او دوکا مورخ یونانی را بالسفارت مامور کرده سی هزار دوکا از بابت
خراج سالیانه (لِسْ بوس) و بیست و پنجهزار دوکا از بابت مالیات جزیره (المنوس)
بتوسط او روانه خدمت سلطان نمود و همچنین حکمران جزیره (انوس) دو هزار دوکا

مالیات جزیره (امبروس) را همراهی شارالیه از برای کارگذاران سلطان ارسال داشت و (دوکا)
چون شرفیاب خدمت سلطان گردید بقاعده و تشریفات آن زمان در پیش روی سلطان
اذن جلوس حاصل نمود در حالتی که سلطان مشغول غذا خوردن بود و پس از آنکه دوکا از
عرضه داشتن خراجی که حامل بود فراغت حاصل نمود وزرا احوال حکمران سابق (لسبوس) را
از او جویا شدند و گفتند حکمران لاحق را ما نخواهیم شناخت تا وقتیکه شخصاً در بار سلطانی حاضر شود
(دوکا) مراجعت نموده مجدداً همراهی حکمران جدید (لسبوس) و چند نفر دیگر از اعیان
آن جزیره بعزم شرفیابی خدمت سلطان معاودت نمود و چون در آن اوقات ناخوشی
طاعون شدت تمام داشت سلطان هر روز در جائی و هر شب در مکانی بسر میبرد ایشان
در صدد جستجوی سلطان برآمده از ادرنه به (فیلیپوپولی) رفتند و از آنجا بصوفیا و از
صوفیا گذشته در دره (اینلانی) سلطان را در میان کوهها دریافتند پس از آنکه حضرت
محمود پاشای صدراعظم و سیدی احمد پاشا وزیر دویم رسیده تعارفاتی که لازم بود بجا آوردند
و پیشکشهای ایشان را بدادند حکمران (لسبوس) با همراهان خود بشرف دستبوسی سلطان مشرف
شدند بعد وزرا باسم سلطان از او خواهش نمودند که جزیره (تاسوس)
را تسلیم نموده خراج جزیره (لسبوس) را دو برابر متقبل شود چون به وزرا
وانمود کردند که از عهده ادای این مالیات ممکن نیست برآیند سلطان با ایشان
تخفیف داده قرار زیادتی خراج را در سه هزار دوکا دادند و بهمان طور در عهدنامه نوشتند
و حکمران (لسبوس) را بخفتان طلادوزی و همراهان او را بخفتانهای ابریشمی مخلع نموده
فرا مرخص کردند که بمحل حکمرانی خود معاودت نماید
یونس پاشا مقرب مقبول سلطان بمنصب امیرالبحری و حکومت

کالی پولی

(گالی پولی) سرافراز شده با بیست فروند کشتی مامور تسخیر جزیره (شیوس) شده بود در سواحل
(ریتووا) بطوفان شدیدی گرفتار گردیده هفت کشتی او غرق شده و دوازده کشتی دیگر [illegible]
(ایدلو) در افتاد و کشتی امیرال تنها به آب (شیوس) رانده شده یونس پاشا در آن حوالی
یکی از کشتیهای حکمران (لسبوس) را مشاهده نمود که در سیر بود و این کشتی از جانب برادر
حکمران مذکور مامور تحصیل شناسائی از حالت دزدان بحری کاتالان شده بود
زیرا که حکمران (لسبوس) علاوه بر دادن خراج مجبور بود که همیشه در حوالی جزایر
بحر سفید تا یک حد معینی قراسورانی کند و از حالت دزدان دریائی با امیرال اردو
اطلاع بدهد با وجود این حالت یونس پاشا بخیال گرفتن آن کشتی که یکی از
زنان دولتمند یونانیان (شیوس) که مادر زن حکمران جزیره (لسبوس) بود نیز در آنجا
نشسته بود افتاده تعاقبش نمود و آن کشتی فرار به بندر (ایدلو) رفت یونس پاشا او را
اسیر خود وانمود کرده از اهل بندر مطالبه نمود و در حالت ممانعت ایشان را از
غضب سلطان تحذیر و تخویف نمود بعد از آنجا به (فوکیه) جدید رفته بعضی از سپاهیان ترک را
در آنجا مأخوذ داشته صد پسر و دختر را باسیری برداشت و از راه خشکی بقسطنطنیه فرستاد
که بحضور سلطان عرضه شوند در آن وقت (دوکا) مورخ بخدمت سلطان فرستاده شد
تا حقیقت حالت کشتی و تعاقب یونس پاشا را معلوم بدارد و عرایض راست او بواسطه
قسمهای دروغ یونس پاشا بجائی نرسید و او را در قسطنطنیه نگاه داشتند تا خبر تسخیر اتراک
(فوکیه) قدیم را رسید بعد سلطان از قسطنطنیه بیرون آمده براه خشکی روانه بسمت
(انوس) گردید و در آنجا قرار بود که یونس پاشا با ده فروند کشتی برکاب سلطان ملحق شود قاضیهای
(قرافوریا) و (ایپ صالا) [illegible] (دوریا) حکمران (انوس) شاکی شده ند

ونیز مدعی شدند که کمک را در ضرر مسلمانان به کفار مغرب شه سلطان با ایشان وعده داد
که در عوض این پیشه الی نا (انوس) را مسخر سازد حکمران انوس متوحش شده بجزیره
(ساموتراس) فرار نمود و از انجا دختر کوچک خود را که در زیبا روئی و لطیف اندامی
بی مانند بود با بعضی تحف دیگر از برای سلطان فرستاد سلطان خوشوقت شده از جرم او
درگذشت و تیول چند در حق او برقرار فرموده احضار حضورش نمود آن بدبخت در
وقتی که بخدمت غفلت بسر اترا که با او همراه بودند تاخته ایشان را بکشت و
سخاک یکی از ملل عیسوی فرار کرده و کار در تسخیر انوس) بیش از چند کلمه مذاکره
ممکنه لکن مورخین عثمانی این مطلب را تفصیل داده باب مبسوطی در کتب مخصوص این
فتح قرار داده اند و همچنین در تصرف جزایر ثلثه تاذوس و ساموتراس) و امفروس
که مانند قراول خانه در مدخل خلیج انوس واقع شده اند شرح مبسوطی بیان
کرده اند و اتراک این سه جزیره را علی الترتیب باین قسم مینامند خاشوس سمندرک
و امروس بعد از دست دادن این فتوحات طوفان قهر سلطانی در قصد خراب
کردن جزیره شیوس متراکم بود ولیکن بزرگان انجا بذل مال را و ورود طوفان را سد نموده
خود را الحمد ساخته سی هزار دوکا از بابت غرامت کشتی غرق شده بکارگذاران دیوان
سلطان داده و بموجب عهد قبول کردند که همه ساله مبلغ ده هزار دوکا تسلیم خزانه داران
دیوانی نمایند در انوقت رعایای جزیره لمنوس از حاکم خودشان که برادر حکمران لیس بوس
بود شکایت کردند و دسته های حاکمی از بزرگان ترک نمودند سلطان امیرال
قدیم حمزه بک را بحکومت انجا تعیین فرموده امیرال جدید اسمعیل پاشای حضور الحکم داد
تا او را آورده در حکومت مقر رفته را بازد حکمران لیس بوس) چون از این خبر اگاه شد

بیک

یک کشتی جنگی با چند نفر صاحب منصب مامور کرد که به لمنوس رفته اگر توانند فیما بین
برادر او و اهل جزیره اصلاح نمایند والا برادر او را همراه خود برداشته مراجعت
کنند آن صاحب منصب ها برحسب فرمان عمل نموده با اهل جزیره لمنوس جنگ کرده
و برادر حکمران لیس بوس را گرفته باز آمدند سه روز بعد از این واقعه اسمعیل پاشای
امیرال حمزه بک را به لمنوس رسانید و اهل انجا را بجهت جنگی که کرده بودند تحسین زیاد
نمود و پس از انکه حمزه بک را در مقر حکومت انجا استقلالی داده هر که از اهل جزیره
لیس بوس در انجا بودند با خود برد یورش مجارستان علی العجاله سلطان را از
تسخیر لیس بوس و تنبیه حکمران انجا و برادر او باز داشت

در ماه آوریل در مجارستان خبر شایع شد که سلطان محمد تدارک زیادی
از برای یورش مجارستان و تسخیر بلغراد می بیند بالجمله در سیزدهم ژوئن ماه فرانسه
۱۴۵۶ مسیحی مطابق ۸۶۰ هجری سلطان با صد و پنجاه هزار لشکر و سیصد عراده توپ
که لوله سی و هشت عراده انها بیست و هفت پا طول داشت در مقابل بلغراد
اردو زده انجا را محاصره نمود توپ ها شب و روز مشغول گلوله زدن بودند
صدای غرش توپ از فاصله بیست و چهار میل مجاری شنیده می شد سلطان تسخیر
بلغراد را در پهلوی فتح قسطنطنیه بازیچه حساب میکرد با وجودیکه پدرش شش ماه در محاصره انجا
معطل شده و فتح نکرده مراجعت نموده بود سلطان خیال داشت در مدت پانزده روز
شهر را مفتوح نماید و دو ماه دیگر شام را در شهر افان بخورد دویست فروند کشتی که در
ویدین جمع شده بودند داخل رود خانه دانوب شدند و مامور بودند نگذارند امداد
مجارها از شهر دن به بلغراد برسد کاپیتان بزرگ هونیادی لشکر مجاهدین

عیسوی را که به تحریک پاپ وکنت بخشی کاردینال ژان از برای جهاد اتراک آمده بودند
اول در افلان و بعد در شرذان جمع نمود شصت هزار نفر از کسبه و دهاتی و کشیش و گدا
و غیره بجهاد آمده بودند این جماعت را که کاپیستران واعظ انجیلی بوعده فتح و نصرت قوی دل
کرده بود هونیادی بزیر لوای خود جای داد و در چهاردهم ژولیه ماه فرانسه سنه هزار و چهارصد
پنجاه و شش عیسوی مطابق سنه هشتصد و شصت و یک هجری با دویست فروند کشتی کوچک همراه
بر رودخانه دانوب درآمده با کشتیهای سلطانی جنگ کرده آنها را متفرق ساخت سلطان حکم کرد کشتیها
ستون آنها شکسته و علاوه آنها تلف شده بودند بسوزانند تا بدست دشمن نیفتد بیست کشتی سلطانی
غرق شده و چهار کشتی دیگر بدست دشمن افتاده بودند پانصد نفر از اتراک غریق امواج رودخانه
شدند و در آن زمان کاپیستران در کنار رودخانه ایستاده و بیدق خود را حرکت میداد و مجاهدین را
باسم حضرت عیسوی بجهاد تحریص میکرد هفت روز بعد از این شکست سلطان شخصاً اقدام بیورش
نموده از سمت دیوارهائی که بضرب گلوله خراب شده بود ینگیچریگان را امر بحمله
نمود قراجه بیگلربیگی روم ایلی که تا آنوقت امر محاصره را بشجاعت و تدبیر خوب پیش برده بود
عصر روز پیش بضرب گلوله توپ قلعه کشته گردید روز بیست و یکم ماه در وقت صبح
ینگیچریگان با آواز طبل و شیپور در حصار خارج جای گرفتند و از آنجا به پل حصار و خندق حمله
و از دیوارها شروع به صعود و خروج نمودند هونیادی و سایرین شهر را مسخر اتراک
بنظر می آوردند و دفاع بی نتیجه و حاصل می شمردند مگر کاپیستران که با کمال اطمینان خاطر
مشغول جنگ و جدال بود و از بالای دیوار حصار سنگ و چوب و آتش بر سر بالا
روندگان علی الاتصال چون تگرگ می بارید هنگام ظهر اتراک درمانده و عاجز شده
دست و دل از جنگ و جدال برداشتند کاپیستران با هزار نفر از شجاعان مجاهدین

آنها را تع

آنها را تعاقب نموده حمله بر سر توپخانه قلعه گیری بردند سلطان محمد چون توپخانه سنگین را
در معرض خطر و جماعت عزبان را فراری و متفرق دید طاقت تحمل نیاورده خود بنفسه بجنگ
جنگ کردید و از هر طرف مانند شیر ژیان حمله میبرد یکی از عیسویان را بضرب شمشیر از پا درآورد
و زخمی هم بر ران سلطان وارد آمد بعد از آن سلطان حسن
سردار ینگیچریگان متغیر شده او را به بیغیرتی و جبن ملامت کرد حسن بعرض رسانید که اغلب
سربازان او کشته و زخمدار شده اند و آنچه باقیمانده اند اطاعت نمیکنند پس از آن
شمشیر برکشیده در پیش چشم سلطان حمله بر صفوف دشمن برده و بمردانگی کشته شد
شش هزار سوار ترک که در آنوقت تازه رسیده بودند حمله آورده عیسویان را
که داخل اردوی سلطان شده بودند پس نشاندند با وجود این اتراک مجبور شدند
که دست از محاصره بردارند و سلطان با صد عراده مملو از جبه‌داران سپاه خود تا صوفیا فرار
نمود در آنجا فراریان قشون را خواست جمع نماید چون دید اشکالی در این کار هست
چند نفر را بضرب شمشیر هلاک نمود سایرین از ترس فرار را موقوف نموده بدور سلطان جمع شدند
در این جنگ بیست و چهار هزار نفر از قشون سلطان کشته شدند و سیصد عراده توپ بدست
دشمنان افتاد لیکن هونیادی بزرگ دو هفته بعد از این فتح نمایان دنیا را وداع
کرد و کاپیستران سه ماه بعد از آن برد و در جزو اولیای عیسوی محسوب شد
هنوز نیز در وینه در کلیسیای سن اتین عید او برپا میشود زیرا که کاپیستران در
همین کلیسیا مردم را بجنگ اتراک و جهاد با آنها ترغیب و تحریص مینمود
بیادگاری استخلاص بلغراد از صدمه اتراک حضرت پاپ کالیکست سیم
عید تجلی حضرت عیسی را بششم ماه آوت قرار داد چرا که کاپیستران در آن روز بشکر

ترک را شکست داده از حوالی بلغراد گریزان نمود سال بعد را شانزده فروند کشتی جنگی
پاپ بسرداری کنیفر کاردینال از برای امداد جزایر بحر سفید بدریای آرشی پل درآمده اول بجزیره
رُدُس رفت و از آنجا به شیُس و لِسبوُس وارد شده اهالی آنجا را تکلیف کرد
که خراج باتراک ندهند لیکن مردم از ترس اینکه شاید بعد از رفتن سفاین پاپ مجدداً اتراک
در مقام انتقام برآیند تکالیف امیر البحر پاپ را قبول ننمودند همچنانکه سال قبل را بعد از شکست
بلغراد حکمران لِسبوس فوراً خراج خود را بتوسط دوکا مورخ بدرگاه سلطان فرستاد
با وجود اینکه دوکا بار سیم بود که باسم سفارت بخدمت سلطان رسیده بود هر چه سعی کرد
بی گناهی ۱ — که جمعی از اهالی لِمنوس را که بتهمت خیانت حکم قتل داده شده بود ثابت نماید پذیرفته نشد
بالاخره سلطان محض خاطرخواهی سفیر از قتل آنها گذشته مقرر شد ایشانرا ببازار برده فروشان
برده بفروشند حسب الامر چنان کردند و مبلغ هزار دوکا آنها را بازخریده وقتیکه سفاین
پاپ باتفاق چهل فروند کشتی دزدان بحری کاتلان به لمنوس آمدند اهالی آنجا
از آمدن آنها اظهار امتنان نمودند امیر البحر پاپ بعضی از قشون خود را در آنجا و در جزایر
سامُتراس و اِمبروس و تاسوس ساخلو گذاشته بجزیره
وقایع ۲ — رُدُس رفت سلطان که وقوع این ارتحریکات مخفیه حکمران جزیره لِمنوس میدانست
در صدد تنبیه او برآمده کشتی زیادی تدارک کرده با امیر البحری اسمعیل پاشا مأمور بآنجا نمود اسمعیل پاشا
شهر مِطین را محاصره نمود و آنچه لازمه اهتمام بود بجا آورد لیکن بی حصول مقصود دست از محاصره
برداشته معاودت نمود در زمانی که حکمران لِسبوس خراج ولایت خود را از برای
سلطان فرستاده بود پطر حکمران مولدی خود شخصه در درگاه سلطان حاضر شده
خراج ۳ — مبلغ دو هزار دوکا متقبل شد که همه ساله بتسلیم کارگذاران دیوان سلطانی نماید تا مملکت از

صدمات

صدمات تاخت و تاز قشون ترک ایمن باشد

چون سلطان از یورش بلغراد مراجعت نموده به ادرنه آمد خواست که از برپا نمودن
جشن بزرگی خیالات خفت آمیز شکست بلغراد از سر مردم بیرون سازد لهذا
مشغول تدارک جشن ختنه سوران پسرهای خود بایزید و مصطفی گردید که اولی در آماسیه و ثانی
در قونیه حکومت میکردند سلطان زادها با اتباع خود به ادرنه احضار شدند و در همان وقت
بواسطه احکام و فرامین جمیع امراء و فقرا و علما و سپه داران و قضاة و شعرای ممالک محروسه را
بدربار سلطانی دعوت نمودند یک اردوی باشکوهی در جزیره بزرگ واقعه در نزدیکی ادرنه
زده شد و تخت سلطانی را در چادر مخصوص قرار دادند که در اوقات معینه بر فراز آن
جلوس فرماید مجمع اول که در آن جشن منعقد شد مجمع علما بود و محمد بالباس سلطانی در بالای
تخت نشسته بود و چهار نفر از علما که بمنزله ارکان اربعه علم بودند در روی تخت در پهلوی
سلطان قرار گرفتند در طرف راست خیرالدین خواجه که معلم سلطان بود نشست و در طرف
چپ مولانا علی الطوسی که در ایام سلطنت سلطان مراد از ایران آمده در بورسا ساکن شده بود
پس از فتح اسلامبول حسب الامر بآنجا آمده در یکی از کلیساهای هشتگانه که بحکم سلطان
مدرسه کرده بودند بمنصب مدرسی برقرار شده بود و یکی از دهات حوالی اسلامبول را
سلطان بطور سیورغال باو مرحمت کرده بود حالا هم آن قریه را مدرس میگویند
یعنی قریه مدرس و در برابر سلطان خضر بک چلبی که قاضی اول پای تخت بود و با شکرالله طبیب
شیروانی نشسته بودند و این چهار شخص در مجمع علما بمنزله رئیس بودند از برای مدرس ها
بشقابهای شیرینی و حلویات آوردند و در پیش طلاب و دانشمندان جبه ها و قوطی
های زر گذاشته که می توانستند بمنزلهای خود ببرند قبل از آنکه از خدمت سلطان

مرخص بشوند بهمهٔ آنها خلعتهای خوب و انعامهای شایان مرحمت شد روز دوم فقرا و مشایخ بحضور سلطان مشرف شدند پس از آنکه سلطان با آنها اظهار مرحمت و مهربانی نموده همه را با عطای انعام و خلعت خوشدل و مسرور روانه داشت روز سیم مشغول تماشای مشقهای جنگی از قبیل تاختن اسب و تیر انداختن با کمان و سایر ریاضات قروست شدند هر کس هنری مینمود انعام زیاد و التفات میکرد روز چهارم که روز آخر بود جمعیت زیادی از برای تماشا جمع شده بود بحکم سلطان بخواه نقد بسیاری بر سر آنها پاشیدند که عموم خلق از احسان سلطان بهره برده باشند دو نفر از بیگزادگان اِوِرِنُوس که هر دو موسوم بعیسی بودند یکی پسر حسن و دیگری پسر اسحق بود مامور شدند برانکه اولی در مجارستان و ثانی در البانی تاخت و تاز نمایند ولایات اطراف شهر اُفان را مدت یکماه اتراک غارت و تاراج نمودند

در باب چهاردهم در ذکر متارکه اسکندر بک با اتراک و وقایع اتفاقیهٔ البانی را از فوت سلطان مراد ببعد مذکور خواهیم نمود لیکن حال میباید مشغول بیان یورش عیسی را در مجارستان (هُوَنگری) بشویم زیرا که مورخین هُوَنگری ابداً متعرض این مطلب نشده اند فقط شالکوندی لاس مورخ یونانی با مورخین عثمانی مفصلاً در تواریخ خود نوشته اند و همچنین یورش سروی را مینگاریم که در آن یورش مملکت سروی جزو ممالک عثمانی شده یکی از ایالات آن دولت محسوب میشود پس از آنکه محمد بنای قلعهٔ یدی قُلَه را (هفت قله) در اسلامبول گذاشت بشخصه عازم یورش سروی گردید و محمود پاشای صدر اعظم را مامور فتح بعضی از قلعه‌های سروی که هنوز باطاعت در نیامده بودند فرمودند محمود پاشای مشار الیه از اطفال گرگ‌ئی بود که در حرم سلطان تربیت شده

و محل اعتماد سلطان بود چون بیگلربیگی کری روم ایلی با و تعلق داشت تا آمدن سلطان این خدمت بمشار الیه رجوع فرمود محمود پاشا قشون اناطولی را نیز بسپاه روم ایلی ملحق نموده اغلب تدارکات آنها را از کیسهٔ خود متحمل شده بهمراه لشکر چریک سلطان باو داده سان این قشون را در یکی از صحراهای حوالی اسلامبول داد و همهٔ آن لشکر در کمال آراستگی از سان حضور سلطان گذشتند پس از آن بتعجیل تمام از دراگی و دجله و دانوب وانه گردیده بدون زحمت زیاد چهار قلعه را مفتوح داشت اسامی آنها از قرار سُسْوا کوریچ کواز دُرُوکُو بِوانی گوالتس چون باهل قلعهٔ سمندرا رسید بتوسط عیسی بک و قهرمان پاشا اهل قلعه را خواست باطاعت در آورد و تمکین کردند لابد قلعه را محاصره کرد با وجود اینکه برج و باروی خارج قلعه را هم خراب کرد اهل قلعه در مقام اطاعت در نیامدند چون دید معطلی دارد و از کارهای دیگر باز خواهد ماند موقتاً دست از محاصره برداشت و متوجه قلعهٔ حوالگر شد که سلطان محمد در بالای یک تپهٔ آن قلعه را ساخته بود و از بغداد بقدر سه فرسنگ فاصله دارد آنجا را استحکام نموده قلعهٔ اُسْتُرُوبِرا را با قلاع رُدْنِک و مادْژُون مفتوح ساخت

پس از انجا آوردن اعمال عید (بایرام) در نیسا مشغول محاصره قلعهٔ گولمباتس شد حکمران قلعه خیال داشت امر قلعه داری را طولانی نماید لیکن محمود پاشا آبهائی چشمه‌هائی را که بقلعه جاری بودند برگردانید و سربازانی که می آمدند از رودخانهٔ دانوب آب بردارند مانع میشد اهل قلعه ملجأ گردیده تسلیم شدند بعد از آنکه خرابیهای قلعه را مرمت کرده بر بعضی استحکامات دیگر آنجا افزود محمد بک پسر منت بک را مامور نمود تا از رودخانهٔ دانوب گذشته در خاک مجارستان تاخت و تاز نماید

محمد بک از رودخانه گذشت و قلعهٔ طاراق را گرفته ولایت ساهوا را تاراج کرد
غنیمت بسیاری از پسرهای جوان و دخترهای شیرین زبان و اسبابهای نفیسه و چهارپایان
بیشمار با دویست نفر سالدات که اسلحهٔ سنگین داشته بجنگ آورده مراجعت نموده
همهٔ این غنایم را در حضور سلطان حاضر نمودند که آنوقت در اسکوب تشریف داشت
ذودرش حکمران سروی بعد از محاصره کردن سلطان بلغراد را و مفتوح نشدن آن شهر
هونیادی و کاپیس تراانو از دنیا رحلت نموده راه آخرت را در پیش گرفت و از او یک زن
و یک دختر و سه پسر باقی مانده بود دختر او ماریا زن سلطان مراد ثانی بود که بیوه شده
بود و سه پسر او یکی گرگوار و یکی اتین و دیگری لازار نام داشتند و دو نفر اول
سلطان مراد ثانی کور کرده محبوس نموده بود و بعد از چندی از حبس مرخص شده بودند لازار
بعد از آنکه مادر خود را مسموم نمود و برادران خود را بیرون کرد قرار داد سالی بیست هزار
لیور طلا از بابت خراج بکارگذاران سلطان بدهد لیکن اجل مهلت بداو یک ماه
بعد از ارتکاب آن گناههای عظیمه بدار جزا انتقال نمود خواهر او ماریا که بیوه
سلطان مراد و نامادری سلطان محمد بود با عموی خود طوماس فرار نموده خدمت
سلطان رفته بود سلطان پذیرائی خوب از او کرده وعده داده بود که حقوق او را
در حکومت سروی مؤاخذه نماید مخارج او را معین نموده در یاسوا منزلش داد
هلن زوجهٔ لازار بخیال استخلاص سروی از چنگ اتراک دختر خود ماریا را
بولیعهد حکمران بوسنی داد و حکومت سروی را واگذار به پاپ نمود و پاپ
قبول نموده کاردینال سنت آنژ را از جانب خود بسروی مأمور نمود اعیان و اشراف
سروی چون دیدند ملکه آنجا مایل بمذهب کاتولیک کرده است سلطنت مسلمانها را ترجیح

بحکومت پاپ داده میخائیل آبوگوویچ برادر محمود پاشای صدر اعظم را انتخاب نموده
از برای ولایت خود والی قرار دادند هلن چون چنان دید با میخائیل باب
بدوستی و مهربانی گذاشت و او را از خود مطمئن نمود روزیکه میخائیل در قلعهٔ بدین
ملکه رفته بود او را گرفته محبوساً به مجارستان فرستاد سلطان محمد پس از گرفتن پریزرن
عازم تسخیر سمندرا پای تخت سروی شد چون در حوالی شهر فرود آمد
ملکه شهر را نتوانست نگاه دارد پیش از نماید لابد شهر را تسلیم نمود
بشرط آنکه خود با نقد و جنسی که دارد بهر جا که بخواهد برود آزاد و مختار باشد
اهالی قلاع وی مشرکالاو اشرنوه و بلاس تا تقلید پای تخت را
نموده تسلیم شدند اتراک مناستر میلشو را آتش زدند و از قراریکه سیلوپوس
نوشته است دویست هزار اسیر با خود بردند بالجمله شش سال بعد از فتح استانبول
مملکت سروی مسخر دولت عثمانی شده یکی از ایالات آن مملکت گردید
رسم سلاطین عثمانی چنان بود که در مجالس عیش و عشرت بخیالات بزرگ
مملکت گیری و کشورکشائی می افتادند چنانکه سلطان مراد اول پس از اتمام
عروسی خود و دو نفر از پسرهای خود با پرنسس های بیزانتن (شاهزاده خانمها) علی
پاشای صدر اعظم را با لشکری جرار بجنگ عثمان پادشاه بلغارستان فرستاد
و سلطان محمد ثانی بعد از انقضای مجلس عیش جشن سوران پسرهای خود دو نفر از سردا
نامی را با قشون مأمور تاخت و تاز مجارستان و البانی نمود
و سال بعد را سلطان بنفس نفیس عازم تسخیر ممالک یونان شد پیش از این اورنوس
پاشا در عهد ایلدرم بایزید و توراخان در عهد سلطان مراد ثانی تا وسط مملکت

پلوپونز تاخته روایح مملکت گیری و کشورستانی عثمانیان را بمشام شهر اسپارت
رسانده آنرا نیز بحالت شهرهای کرنت و آرگو و آتن
انداخته بودند وقتیکه سلطان محمد ثانی همهٔ حواس خود را مشغول تسخیر اسلامبول
نمود و همهٔ قوت خود را متوجه آنجانب کرد اغلب یونانیان (گرک)
پناه به پلوپونز بردند که برادران امپراطور آخر قسطنطنیه دمتریوس
و طوماس در آنجا حکومت داشتند اوّلی در اسپارت
و دوّمی در پاتراس مشغول حکومت بودند و سلطان ببعضی ملاحظات موقتی
متعرض نشده بود سابقا مذکور داشتیم که این دو پرنس (شاهزاده)
اوّلا بواسطهٔ نفاق بایکدیگر ثانیا بجهت شورش البانیها حکومت نمیتوانستند
مگر بامداد اتراک و همه ساله مبلغی باسم خراج و مالیات بدولت عثمانی
تسلیم مینمودند لیکن شناختن سبب توسعهٔ راه تسخیر عثمانیان را در این مملکت
بهتر آن است که لحظهٔ بملاحظهٔ حالت گروههای مختلفه بپردازیم که
در خصوص حکمرانی آنجا بایکدیگر نزاع و خصومت میورزیدند

پس از آنکه قسطنطین آخرین امپراطور بیزانس (بوزنطیه) در دفاع
پای تخت خود (اسلامبول) کشته شد بزرگان یونان (ارخن) بجای او
خواستند دمتریوس را که برادر بزرگتر بود و امپراطوری حق او میشد امپراطور
یونان بنامند طوماس که برادر کهتر و مرد بدخوی بدخلقی بود و در قساوت
و خون ریزی کمتر از سلطان محمد نبود ولی بحسب قوت و قدرت و وسعت
خیال و علو همت هیچ شباهت بآن سلطان نداشت تمکین نکرد و بالاخره

برادرها حکومت پلوپونز را میان یکدیگر تقسیم نمودند اینقدر نگذشت که
البانیها بخیال افتادند که حکومت را از دست آنها در آورده خودشان
متصدی بشوند طوماس بنای کشتن صاحبان املاک و غصب
کردن اموال ایشان را گذاشت باینواسطه بعضی از اشخاص معروف را اطمینان
داده به پاتراس دعوت نمود و در آنجا باقبح وجوه آنها را کشته
املاک و اموال ایشان را متصرف شد از آن جمله حاکم آرخائی
و کاوماتاذا که خویش و منصوب او بود بشرط قسم به پاتراس
طلبیده او را با پسرهای او گرفته محبوس نمود و در حبس از گرسنگی مردند
پس از آن داماد او را گرفته دستها و دماغ و گوشهای او را برید
و پس از آن چشمهای او را نیز کند و همچنین تیودوز را که یکی از ملاکین
معتبر بود گرفته کور کرد و املاک او را غصب نمود و همین خیال را
درباره امانوئل کانتاکوزن داشت مشارالیه خود را
بدام او نینداخته رفیق البانیهای یاغی و رئیس ایشان شده ولایت
برادرهای نادان منافق را تاخت و تاراج نمود و هر دو برادر را در پای
تخت خودشان محاصره کرد

در بین این اغتشاشات کلیه سلطان محمد موقع را مناسب دانسته عازم تسخیر مملکت پلوپونز شد (۱۵ ماه ۱۴۵۸ مسیحی)
و در عرض راه جمعی از لشکر را مامور محاصره کرنت فرموده خود بسمت پلوپونز
روانه شده و بخط مستقیم بشهر فیلیوس یورش برد و این شهر در
قدیم منبع حسن و جوانی و قوت بود و رب النوع های این صفات در آن شهر معابد

داشتند و چون شراب این ولایت در خوبی و لطافت مشهور آفاق بود
معبد معتبری از برای باگشوس رب النوع شراب ساخته بودند که در ایام مخصوصه
در ان معبد عبادات و اعمال مناسب حال آن رب النوع را بعمل می‌آورند
دوک سیاس فرمانده فیلیوس در قلعهٔ محکمی که در بلندی
واقع شده بود متحصن شده مستعد دفاع گردید سلطان محمد آنجا را بحال خود
گذاشته بر سر قلعهٔ تارسوس رفت ساخلوی قلعه تسلیم شدند سلطان
سیصد نفر پسرهای جوان خوشگل از آنجا گرفته با خود برد و حاکمی در ان شهر
گذاشته روانهٔ داخلهٔ مملکت البانی شد البانی‌هائیکه در تارسوس تسلیم
شده بودند بخیال استخلاص خود افتادند لهذا از برای ترساندن آنها
که نتوانند جرأت باقدام این عمل نمایند بیست نفر از مقصرین
را انتخاب نموده استخوانهای دستها و پاهای آنها را بضرب
گرز آهنین خورد کرده در معبر عام انداختند تا بان حالت جان را
تسلیم نمودند اتراک بملاحظهٔ این بی‌رحمی اسم قلعه را توقماق حصار
گذاشتند یکی دیگر از شهرهای داخله که در بالای بلندی واقع شده بود
و شال گوندی کلاس اسم او را نوشته است و بقرینه باید شهر
اتوس باشد که فرانز مورخ یونانی ذکر نموده است محصور شد
و آب قلعه را از مجرای خود برگرداندند از بی‌آبی کار بر اهالی قلعه چنان
تنگ شد که نانهای خشک خود را در خون حیواناتی که می‌کشتند تر کرده
میخوردند وقتیکه از شدت تشنگی کار را بر خود تنگ دیدند خواستند

تسلیم شوند لیکن قبل از اینکه آنها باین خیال بیفتند ینگی چریکان سلطان با نردبان
مار و مور از دیوارها بالا رفته شهر را بالقهر و غلبه مفتوح نمودند و صامت
و ناطق آنرا بغارت و تاراج داده کسب و غارت نمودند از آنجا
سلطان لشکر خود را بطرف شهر سوپلا کشید که اتراک آق‌اووا
میگویند و یونانیها و البانی‌ها با زنان و فرزندان خود پناه بآنجا برده بودند
بعد از دو روز محاصره که اغلب سپاهیان زخمدار شده بودند سلطان در
خیال ترک محاصره بود در ان حالت وکلای اهل شهر بحضور سلطان آمده
تکلیف تسلیم شدن نمودند سلطان شهر را متصرف شده در خراب کردن
ابنیه و عمارات خودداری نمود لیکن ساکنین شهر را کوچانیده باسلامبول
نقل کرد از آنجا سلطان از راه سان تین بر سر پاذانیکار اند و بتوسط
کانتاکوزن قشون ساخلو آنجا را که از طوایف البانی بودند تکلیف به تسلیم
شدن نمود آنها تمکین نکردند چون سلطان عدم تمکین آنها را از تحریک کانتاکوزن
دانست باو بدگمان شده درصدد بی‌لطفی بمشار الیه برآمد باوجود این سلطان
بشخصه تا پای دیوار قلعه رفته سپاهیان قلعه را به تسلیم شدن دعوت فرمود
باز اطاعت نکردند روز دویم محاصره سلطان تسخیر قلعه را ترک نموده بطرف
ترنه روانه شد در آنجا متحیر بود که به اسپارت رفته طوماس که در آنجا
متوقف بود محصور نماید یا قلعهٔ ایپیدار که دمتریوس در آنجا ساکن بود
محاصره کند چون فهمید که از طرف ترنه راهها خیلی سخت بود و ممکن نبود قشون را
از ان راه حرکت بدهد لابد لشکر را بدور شهر موکش لا برد فرمانده قلعه آذان

پسر دمتریوس بود بعلاوه خود قلعه در بالای کوه سختی واقع شده بود که جز یک راه
از طرفهای دیگر راهی نداشت و از آن راه هم سه دیوار محکم در پشت سر هم بالا
سنگ سخت بسته بودند بحکم سلطان اردو در برابر قلعه زده شد و توپها را بطرف
قلعه بستند و آب قلعه را از مجرائیکه بقلعه میرفت بر گردانیدند عیسی پسر زاده اورنوس
پاشا با یک نفر مترجم بقلعه رفته با آذان ملاقات نمود هرچه اورا نصیحت کرد و از
قوت و قدرت سلطان از برای او بیان نمود مشار الیه همه را دم از استحکام و شجاعت قلعه
زد چون فایده از نصایح عیسی حاصل نشد سلطان حکم کرد تا بقلعه حمله بردند پس از آنکه دیوار
اول قلعه بضرب توپهای بزرگ حالت خاکستر و غبار پیدا کرد آذان در عقب دیوار
دویم با کمال جلادت مشغول دفاع گردید لیکن یکی از گلولههای بزرگ به انبار نان افتاده
قلیل آذوقه که از برای قشون ساخلو قلعه داشتند بکلی خراب و معدوم ساخت
کشیش شهر در عوض اینکه از برادران دینی خود حمایت نماید در صدد اتمام و اتلاف آنها برآمده
درخفیه از نبودن آذوقه سلطان را مطلع ساخت و تحریص نمود که در امر محاصره اصرار
نماید سلطان نیز کس فرستاده با اهالی قلعه پیغام داد که بتوسط دوستانی که در قلعه دارد
مطلع است که دیگر در قلعه آذوقه باقی نمانده است بجهة جان خود را در معرض تلف
در نیاورده تسلیم شوند لهذا آذان پسر دمتریوس با لوگانوس که از اعیان
اسپانزت بود باردوی اتراک رفته بحضور سلطان مشرف شدند سلطان بآنها فرمود
که بروید بآقای خود بگوئید که من حاضرم با شما صلح و دوستی نمایم بشرطی که آن قسمت از
پلوپونز را که قشون من از آنجا عبور کرده است بمن واگذار نمائید و سالی
پانصد لیوش طلا از بابت ولایاتی که در تصرف شما میماند باسم خراج

کارسازی

کارسازی نماید لیکن بطوماس حاکم پاتراس بگوئید که باید فوراً ایالت خود را
بکارگذاران من واگذار کند والا بضرب شمشیر از او خواهم گرفت آذان با رفیق خود
از حضور سلطان برگشته پیغام سلطان را بهر دو برادر رسانیدند ایشان در تری پولیژا
جمع شده مشغول شورت شدند لیکن بعد از انتشار خبر مفتوح شدن موش کلاولات کرنت را
آذان نام دیگر تسلیم مأمورین سلطان نمود و برادرهای مذکور بعد از مشورت چاره را منحصر
در اطاعت فرمایش سلطان دیده شرایطیکه تکلیف شده بود قبول کردند (در سنه ۱۴۵۸ عیسوی)
دمتریوس ناحیههای فیلیادیا را با حوالی کرنت و کالاوریتا را که لشکر
سلطان از آنجا عبور کرده بود واگذار کرد و طوماس ولایت پاتراس
را با شهرهای متعلقه آن را بتوسط کالازاذ فرستاده خودش تسلیم کارگذاران سلطان
کرد و مصالحه منعقد گردیده و جمیع سواحل شمالی پلوپونز بتصرف سلطان درآمد
عمر که پدرش توراخان اولین بار هگزامیلون را خراب کرده بود بحکومت
آنجا مأمور شده و یکی چریکان در شهرها و قلعهها بطور ساخلو برقرار گردیدند سلطان
از آنجا بتماشای شهر آتن که پیش از اینها توراخان متصرف شده بود روانه گردید
زن بیوه‌ای که آخرین دوک آتن بود و شوهرش فوت شده بود یکی از جوانهای
نجیب معقول ونیزیک که در ناپولی دیرومانی حکومت داشت بشدت تمام
عاشق شده و بآن جوان شرط کرد که اگر زن خودش را که یکی از نجیب‌زادگان ونیزیک بود بکشد حکومت آتن را
باو واگذار نموده خودش نیز بازدواج او درآید جوان نادان فریفته زن مکاره شده زوجه خود را
بکشت و زن دوک را که دوشس میگویند عقد کرده ربیب پسر آن زن گردید و تا
در آتن مشغول حکمرانی شد متعیان آن جوان قاتل عرض او را در خدمت سلطان نموده

اهل آرتِق که با او عداوت داشتند در مقام خونخواهی برآمده دنبالش کردند آنجوان لابد مانده
بار چیخ دکه پسر دوک باشد پناه بآستانهٔ سلطان برد و قبل ازین مقدمات فرانکو
نام برادرزادهٔ دوک نیز بخدمت سلطان مشرف شده بود چون جوانک مسیح سیم اندامی بود
سلطان با او مایل شده از گلستان وصالش گلی می چید در خدمت سلطان مانده بود این موقع
که بدست آمد سلطان حکومت آرتِق را به فرانکو داد مشار الیه که در امر حکومت استقلال تمامی
حاصل کرد زن دوک را که باعث قتل رقیب خودش بود محبوس نموده مقتول ساخت
جوان ونیدیکی که قاتل زن اول خود ادعای خون زوجهٔ ثانیه خود را از فرانکو نمود
سلطان بتوسط عمر پسر توراخان را بحکومت و تصرف گرفتن فرستاد مشار الیه
فرانکو را بسهولت راضی کرد باینکه اموال و خزاین خود را برداشته از آرتِق برود
و او در عوض حکومت تِبس را از سلطان از برای او خواهد گرفت چون ولایت آرتِق
سلطان را مسلّم شد این بود که بتماشای آنجا رفت همین که ملاحظهٔ آن بندر وسیع
و استحکام آکروپولی و سایر محسنات شهر را دید بی اختیار بزبانش جاری شد
نمیدانم دین و دولت در عوض این خدمت در بارهٔ پسر توراخان چه تلافی خواهند کرد
پس از تماشای شهر و ملاحظهٔ ابنیه و عمارات و آثار قدیمهٔ آن محمد رسولی نزد حکمرانان
پلوپونز فرستاده تکلیف کرد که قسم بخورند براینکه مصالحه را که با سلطان کرده اند برهم نزنند
و دختر دِمِتریوس را بزنی از برای خود خواستگاری نمود پرنس ها قسم خوردند
و دِمِتریوس مانند اجداد خود که شاهزاده خانمهای بیزانس را بحرم خانهٔ سلاطین
عثمانی فرستادند بی غیرتی نموده خواهش سلطان را قبول نموده است ماه بعد از خوردن
قسم طوماس بنای خلاف و یاغیگری گذاشته با اتراک و برادر خود دِمِتریوس در مقام مخاصمه

برآمده و معاونت فتنه جویان ولایت که ذکر اسامی آنها چندان فایده ندارد فقط
شهر کالاوریتا را از تصرف اتراک بدر آورد و لیکن از ولایت برادرش
شهرهای کاریتنا و سنت شورژ و بوردونیا و کاستریزا را
بتصرف آورد در حالتیکه با آنها شرط کرد که بعد الایام حکومت آنها بعهدهٔ خودشان
واگذار خواهد شد و قلعهٔ دیگر را محاصره نمود و دِمِتریوس نیز مشغول محاصره
بعضی قلعه ها و شهرها بود که تعلق به برادرش طوماس داشتند لیکن بدترین بلاها
برای ملک و ملت یونان طایفهٔ البانی بود که هر روز و هر آن تغییر حالت میدادند گاهی
پیش این برادر می آمدند و هنوز نفس تازه نکرده بطرف برادر دیگر میرفتند بقول فرانتز
مورخ یونانی این قوم رذل بی مصرف در یک روز یکشنبه سه بار لشکر خدای خود میشدند
اتراک ساخلو کرنت و پاتراس و امیلت کلا بهم افتادن یونانیان را
غنیمت دانسته مشغول زدن و بستن و کشتن و تاختن شدند و پرنس ها و ارخن ها
را که بجهة سر خود را بدم تیغ بران اتراک میدادند تمسخر مینمودند
سلطان محمد که آن هنگام در اسکوپی بود و محمود پاشای صدر اعظم امرای
محارستان را از حضور میگذرانید از هنگامه و شورش یونانیان مطلع شده پسر
توراخان را از حکومت آنجا معزول نمود و سبب این شورش را
از تقصیرات او دانسته حمزه را بحکومت مُورِه منصوب نمود حمزه اول
بطرف پاتراس رفته یونانیان را از محاصرهٔ آنجا دور کرد پس از آن برسر
طوماس که در لئونتاریا بود تاخته او را مجبور بجنگ روبرو
نمود و بواسطهٔ تدبیر و جلادت یونس بک سردار طایفهٔ سپاهی شکست فاحش

خورده دویست نفر از کسان او کشته شدند آنچه از تاراج یونانیان و البانی ها
و سایرین باقی مانده بود غنیمت اتراک شد بالاخره چون برادرها تمام شدن خود شان را
بواسطهٔ مخالفت و نفاق نزدیک دیدند در کاسیژا یکدیگر را ملاقات نموده
قسم خوردند که بعد ازین باهم متفق شده بهیچ یکر خلاف نورزند

محمد چون از اتفاق و اتحاد اخوان اطلاع بهرسانید وقوع این کار را حمل بسو تدبیر حمزه
پاشا نموده او را نیز معزول و ساقانوس پاشا حاکم گالی پولی و امیر البحر را بجای
او منصوب و مأمور فرمود بمحض رسیدن امیر البحر لشکریانیکه بامداد برادرها جمع
شده مخالفت خود را نیز با آنها آشکار کرده بودند فوراً متفرق شدند
طوماس مجدداً اخلاف عهد و قسم نموده با برادر خود بنای مخالفت را گذاشت
کالاگونی و مسینی را بزور از تصرف برادر خود بیرون آورده مشغول
محاصره کالاماتا گردید و خواست با سلطان شخصاً و از برای خود مصالحهٔ
بکند سلطان محمد در آنوقت مشغول تدارک یورش ایران و جنگ با اوزون حسن
بود (منظور امیر حسن بیک ترکمان آق قویونلو میباشد) باین واسطه عرایض
طوماس را قبول کرد مشروط بسه شرط اول آنکه لشکر یونانی از قلاع متعلقهٔ
باتراک دور بشوند دویم آنکه سالی سه هزار لیره طلا بخزانهٔ سلطان کارسازی
نماید سیم آنکه بعد از بیست روز دیگر در کرینت در پیش مأموری
که از جانب سلطان میرود حاضر بشود طوماس همه را وعده داد
لیکن خراجی را که قبول کرده بود نتوانست ادا نماید سلطان از این حرکات
غضب آلوده شده یورش ایران را بسال دیگر گذاشت و بنفس نفیس از برای

دفع برادرهای منافق عازم پلوپونز شد (۱۳ آوریل سنه ۱۴۶۰ عیسوی) چون بـ
کرینت رسید از زن برادر زن دمتریوس را گرفته مقید نمود و از آنجا
بسر اسپارت رفت دمتریوس از نفاق و خیانت برادر به تنگ آمده
بیونانیان خیانت نمود و باردوی سلطان رفته پناه بسلطان برد سلطان با او
در کمال مهربانی برخورد نموده مجدداً وعده داد که دختر او را بگیرد و در عوض
واگذار کردن پلوپونز جای دیگر باو بدهد و مشار الیه را در اردوگاه داشته
ساخلوی از اتراک در اسپارت گذاشت و از آنجا به کاس تریزا رفت
شهر را یورش گرفته و غارت کردند لیکن ارک شهر که در بالای تپه سختی
واقع شده بود ایستادگی کرده و بسیاری از ینگی چریکان از دیوار قلعه بزیر افتاده
خورد و نابود شدند با وجود این ساخلو قلعه که سیصد نفر مردان رشید
جنگی بودند اعتماد بقول سلطان نموده تسلیم گردیدند سلطان رحم بحال
آنها نکرده همه را در یک میدانی حاضر نموده گردن زد و فرمان داد آنها را از
میان با اره به دو نیم فرمود از آنجا سلطان به لئون تاری نهضت
نموده ساکنین آنجا با عیال و اطفال پناه بقلعه ساریکا برده بودند و در آنجا
دلیرانه دفاع کردند لیکن سلطان حکم یورش داده فرمان داد که هیچ ذی حیاتی را
زنده نگذارند شهر یورش گرفته شده و نعش شش هزار نفر زن و مرد
بالاشهٔ حیوانات و چارپایان مخلوط و متفرق بر روی هم ریخته شدند
ساخلو قلعهٔ ارکت را قول داد که بیرون آمده هر جا که خواهند بروند همینکه
از دروازه ها بیرون آمدند مرد و زن آنها را که هزار و سیصد نفر بودند بیک

میدان بکی رانده همه را پاره پاره کردند فرمانده انهارا که مجالی نام داشت
خواست باره بدونیم سازد چون شوهر خواهر زن محمود پاشای صدر اعظم
بود بجان امانش داد این نوع بی رحمی ها و خونریزیها اسباب انهدام غیرت
و قدرت ساخلوهای سایر بلاد و قلاع گردید وکلای خود را فرستاده بمیل خاطر استدعای
تسلیم شدن نمودند شهرهای ناوارکن و آسکا دیا که دو بندر محکم
و معتبر بودند نیز تسلیم شدند ساکنین آسکا دیا که ده هزار نفس میشدند
همه مقید و محبوس گردیدند سلطان اول آنهارا تهدید بقتل نمود و بعد حکم داد
باسلامبول رفته در خارج شهر ساکن شوند دمتریوس که در رکاب سلطان
حاضر و در همه جا قتل و غارت ملت خودرا ناظر بود از سلطان خواهش نمود
که پسر زاده اورنوس را مأمور سواحل شرقی نموده به مالوازیا برود
و از جانب او شهر را تصرف نموده زن و دختر او را نزد او روانه دارد حاکم
نیکولا پالئولوگ که از او باغیرت تر بود نخواست شهر را الحکم او تسلیم
نماید لیکن زن و دخترش را مرخص نموده بیرون فرستاد محمد محض احترام
خواجه بمحافظه آنها فرستاده حکم کرد بشهر بیکوتی رفته ساکن شوند پس از آن
دمتریوس را نیز نزد آنها روانه فرمود طوماس چون دید ولایاتی که
داشت از دست رفت و از التفات سلطان نیز مأیوس بود با عیال
و اطفال خود بکشتی نشست تا خودرا بیک جائی رساند
سلطان فتح قلاع باقی مانده را بعهده ساغانوس پاشا محول فرموده خود از
شاساتی به بندرهای متصرفی و ندیک رفت که مدن و پلس باسند

وقتیکه اردوی سلطان در بندر پیلیس زده می شد کشتی طوماس در لنگرگاه
اقامت داشت و ندیک ها باو رساندند که بزودی روانه گردد و خودرا
مستخلص سازد وکلای و ندیک بحضور سلطان مشرف شده تجدید معاهده و مصالحه
و دوستی نمودند با وجود این سواران ترک حوالی مودون را تاخت و تاز نموده
جمعی از جماعت البانی را به اسیری بردند از انجا سلطان بطرف شمال روانه
شده بلاد و قلاعی را که تا آنوقت به اطاعت در نیامده بودند مسخر نموده دوکسا
پهلوان البانی که بقول فرانز مورخ نه با خدا و نه با سلطان و نه
با حکمران خود پسر صداقت داشت گرفتار شده بحکم سلطان باره از
میان به دو نیمش کردند و ساخلو قلعه او بعضی کشته شده برخی را چون غلامان
بفروش در آوردند بعضی از قلعه ها که هنوز مشغول دفاع بودند سر تسلیم پیش
آوردند و استدعا کردند که سلطان از حوالی قلعه دورتر برود تا آنها
با طمینان خاطر بیرون آمده از پی کار خود بروند سلطان استدعای آنهارا
قبول فرموده از حوالی قلاع دور شد و حمزه پاشا را که مجدداً بحکومت
آنجا منصوب کرده بود مأمور ضبط قلعه ها نمود
ساال مانی کوس یکسال دیگر قلعه داری کرد پس از آن به دولت
و ندیک رفته ژنرال سواره سبک شد بسبب غدر ساغانوس
پاشا بجهة بد قولی او نسبت بساخلوهای بعضی از قلاع بود که با طمینان قول
او بیرون آمدند و همه اسیر و قتیل شدند ساخلوهای سایر قلاع از این حرکت او
مأیوس شده مردانه دفاع کردند اگرچه خود سلطان نیز از این بد قولی ها کراهت

لیکن نتیجهٔ عمل تفاوت داشت رعب سلطان چنان در دلها اثر کرد که ساحلهای
قلاع دیگر پیش از حرکت سلطان قلعه‌های خود را خالی کردند و بدوستی
پاشای حاکم اسباب یأس شده کار را مشکل‌تر کرد چون
سلطان وارد آتین شد شنید که فرانکو مقرب سابق او بخیال حکومت
مستقله افتاده است فوراً حکم کرد ده نفر از معتبرین شهر را باسم گروگان
باسلامبول بردند و به ساغانوس پاشا امر کرد بهر وسیله که میداند فرانکو را
معدوم سازد مشار الیه یکشبی از او دعوت خواسته مدت مدیدی با او
مشغول صحبت شد و چون آخر شب شد او را در چادر مخصوص خویش
داد خفه کردند عاقبت آخرین دوک آتن که چندی محبوس سلطان بود
بانجا انجامید که ذکر شد ازبرای سکنای دیمتریوس شهر انوس را
سلطان معین فرمود و علاوه بر مداخل معادن نمک شصت هزار
آسپر در سال از برای مخارج او مقرر داشت و دختر او را از برای ازدواج
خود قابل ندانسته خواجه که در پیش او گذاشته بود برداشت تا
طوماس فرار بروم رفت تحفه که همراه خود برده بود باقیماندهٔ کلهٔ
سنت آندره بود پس از آن یکی از نوکرهای خود را خدمت سلطان فرستاده
استدعا کرد که مناسبات آنرا با سلطان واگذار نماید و در عوض جائی
در سواحل جنوبی باو داده شود سلطان در اول نوکران او را داخل کردند بعد از آنکه
خشمش فرو نشست آنها را احضار نموده گفت اگر پرنس شما
بحضور بیاید یا پسر خود را در عوض بفرستد التفاتی در حق او خواهد شد و الا هر کجا که میل دارد

دارد میتواند برود هرچه میخواهد بکند مختار است سلطان با فتح و نصرت
باورنه مراجعت نمود از این قرار در سال دهم جلوس خود و هفت سال بعد از
فتح اسلامبول جمیع ممالک یونان را مسخر نمود بجز بعضی بندرات که در تصرف
دولت ونیک بود بملاحظهٔ مصالحه که داشت متعرض آنها نگردید پرنس‌های کالکونی
و آخائی و آتیک را گرفت و کشت و اخراج بلد کرد و ولایات آنها را خراب
کرد و آتش زد و جمعیت آنها را متفرق نموده حامیان و حارسان آنها را بقتل آورد

باب چهاردهم

در ملاحظهٔ فتوحات اسکندربک جنگهای میدانی و محاصرات
انعقاد مصالحه فتح سنوب و آماسرا و طرابوزان
ولادمیخ کوب فتح لسبوس و بوسنی و هکزامیلون
وکرنت در دعوای ونیک جنگهای ثانی و ثالث قرامانی
برهم خوردن مصالحه از جانب اسکندربک لشکر فرستادن محمد بدفع او
متصرف شدن هرزگوینا تخت و تاراج آستیری
فقدان چند جزیره ابنیه و عمارات محمد ثانی

فتح نگرپونت

هفت سال بود که اسلامبول مفتوح شده بود و سلطان در اینمدت پا بخاک آسیا
نگذاشته بود و همه را در خاک اروپا مشغول تسخیر بلاد و فتح قلاع بوده ولایات یونان و سروی و البانی را
بتصرف درآورد اگرچه ایالت سروی باطاعت آمده بود لیکن رشادت و جسارت
اسکندربک هنوز مانع بود از اینکه آلبانی درست باطاعت درآمده رعیت منقاد

شود حکومت یونانیان اگرچه در پلوپونز منقرض شده بود لیکن هر یکی
از خانواده کومنین باز در طرابوزان حکومتی میکرد و راهی میرفت از برای اینکه این
پرنس گرفتار بلای عام شده خانواده او هم بانقراض برسد لازم بود که لشکر عثمانی
بطرف آسیا کشیده شود تا باینواسطه اهل اروپا هم یک چندی آسوده باشند
سلطان بهمین ملاحظه فوراً بعد از فتح موره با اسکندر بک مصالحه کرد که دیگر
در آن صفحات آلودگی و معطلی نداشته باشد بعد از فوت سلطان مراد ثانی
ما دیگر ذکری از این پرنس البانی نکرده ایم با وجود اینکه درین مدت ده سال
علی الاتصال با اتراک در جنگ بود و اغلب اوقات آنها را مغلوب
مینمود اما مورخین عثمانی در تواریخ خود درین مدت ده سال ابداً اسمی از اسکندر بک
و لشکرکشی های او نبرده گویا قابل ذکر ندانسته اند و تا وقتیکه سلطان بنفسه بدفع
او حرکت نکرده است متعرض نگاشتن حالات او نگردیده اند ما هم اگرچه تکلیف ما آن نیست
که درین مسئله تقلید مورخین ترک را نموده هرچه تاریخ نویسان فرنگستان
در احوال اسکندر بک نوشته اند بکلی از نظر بیندازیم لیکن لزوم
هم ندارد بآن شرح و بسطی که بارلیتی مورخ البانی فتوحات اسکندر بک را
نوشته است و نویسندگان اروپ همه از او نقل کرده اند ما هم بهمان مبسوطی
ذکر نمائیم بلکه محض اینکه از قلم نینداخته ایم بعضی از وقایع او را بیان نموده میگذریم
از برای وقایع این ده سال بارلیتی مورخ البانی سه جلد بزرگ تصنیف کرده است
(مترجم گوید هرکس آن کتاب را مطالعه کند یقین خواهد کرد که جمیعاً از روی
غرض نوشته شده است صدق و راستی در آن تاریخ بسیار کم است نمونه آنها همین احوالات

که درین او

که درین اوراق مذکور میشود) بالجمله ما مختصراً از آنچه بارلیتی نوشته است از جنگهای
میدانی و محاصرات قلعه و شکست خوردن موزس و حمزه را بیان نموده ما که دو سال سلطان نیز با اسکندر بک
مذکور میداریم قلیل زمانی پس از جلوس سلطان محمد ثانی حمزه برادرزاده اسکندر بک با یک دسته از
سپاه ترک جنگ نموده شکست داد و سردار آنها که اسم او نیز حمزه بک بود اسیر نمود
در یک جنگ دیگر چهار هزار نفر از لشکر ترک در میدان مقاتله کشته شدند و سردار آنها را
اسکندر بک بدست خود بضرب نیزه هلاک نمود بعد از آن اسکندر بک شهر بلغراد را
محاصره نمود نزدیک بود قلعه را مفتوح سازد که سوالی پاشا با سپاهی جرار در رسید
و البانی ها را شکست نمایان داد اسکندر بک چون دید شکار او را
از چنگش بیرون بردند از شدت تغیر لب زیرین او ترکیده خون جستن نمود
درین دعوا پنجهزار نفر از جوانان جنگی رشید اسکندر بک کشته شدند و بعلاوه جمع کثیری
از صاحبمنصبها و دوستهای صدیق او بهلاکت رسیدند از آنجمله موزاخی
نام بود که اسم او را بیادگار بیکی از ناحیه های البانی دادند که تا ابد باقی بماند از جمله
مقتولین جماعت امداد دیهای نایل بودند که تقریباً همه آنها در پهلوی موزاخی
کشته شدند اتراک میدان جنگ که از کشته مملو شده بود درآمده هرکرا توانستند
سر بریدند و پوست آنها را کنده کاه طپانیدند اسکندر بک هشتهزار نفر از سالدات
های رشید خود حکم داد که بمیدان جنگ رفته باقیمانده کشته هم قطاران خود را دفن نمایند
تا از این افتضاح خلاص شوند و خودش از خجالت خوردن شکست از جا در بیرون نیامد
بیشتر اسکندر بک از جهة روگردان شدن رفیق رشید صدیق او موزس نام
بود که در جنگ بلغراد به سوالی ملحق شده همراه او به اسلامبول رفت لیکن

سلطان بانشخص خاین چندان اعتنا نفرموده همیشه رشادت و جلادتهای اسکندر بک را
تعریف و توصیف نمود باوجود این مؤذیس در خدمت سلطان متعهد شد که سر اسکندر بک را
آورده بقدم سلطان بیندازد سلطان نیز از برای اجرای اینکار پانزده هزار قشون ابواب جمع
او نموده روانه ساخت اسکندر بک با ده هزار قشون بنده رفیق خاین را در دیبرای
سفلی پذیرائی نموده جنگ سختی کرده شکست فاحشی داد مشار الیه باقبح وجوه
فرار نموده باسلامبول رفت چون دانست که در خدمت سلطان بکلی از درجه اعتبار
ساقط شده است در لباس تبدیل بوطن خود مراجعت نمود و در موقع بدست آورده
خود را بپای اسکندر بک انداخته و اظهار خجالت و پشیمانی کرد اسکندر بک از
تقصیرات گذشته او اغماض نموده مانند یکی از دوستان قدیم خود با او رفتار کرد لیکن یکی از
حوادث از برای اسکندر بک روگردان شدن حمزه برادرزاده مشار الیه بود که بوعدهای
سلطان تطمیع شده از اقربای خود بلکه از دین آبا و اجداد خود دست کشیده
بخدمت سلطان پیوست سلطان مشار الیه را با عیسی بک پسرزاده اورنوس پاشا
و چهل هزار سوار مأمور تاخت و تاز البانی نمود اسکندر بک که بیش از یازده هزار قشون
نداشت شش هزار آنها سواره بودند باقی پیاده لابد مانده خود در اطراف آلسیو
که ملک دولت ونیک بود کشید حمزه که از جانب سلطان پاشای اپیر شده بود
مشغول تاخت و تاز ولایت شد تا آنکه در صحرای آلسیو با اسکندر برخوردند مشار الیه
بانتخاب مکان مناسب تلافی کم بودن عدد قشون خود را در آورده و حملهای اتراک را
بیمعنی و بیحاصل کرد سی هزار نفر از قشون ترک در میدان جنگ کشته شدند و عیسی
پسر اورنوس با هزار زحمت جان از مهلکه بدر برد لیکن یک نفر از سنجاق بیگان

معتبر

معتبر با حمزه مرتد اسیر و دستگیر شدند اسکندر بک بعد از این فتح نمایان با غنیمت
فراوان وارد کرویا گردید سلطان بعد از شنیدن خبر شکست سپاه و اسیر شدن
سنجاق بک پانزده هزار دوکا توسط مزید بک از برای اسکندر بک فرستاد که سنجاق
بک مشار الیه را مرخص نماید و بمزید بک ماموریت داد که اسکندر بک
قراری در متارکه و مصالحه با اسکندر بک گذاشته تا شهرهای اسفتیگراد و
بلغراد باو واگذار نشوند مصالحه نخواهد کرد لیکن در عوض وجهی که سلطان
جهة مرخصی سنجاق بک فرستاده بود اسکندر بک او را بعلاوه چهل نفر دیگر از معارف
اتراک که اسیر بودند مرخص نمود مزید بک قرار متارکه با اسکندر بک داد تا وقتی که
خبر ثانی از دربار سلطان باو برسانند سلطان بعد از اطلاع از احوالات
عمر بک و سنان بک را نزد اسکندر بک فرستاده خواهش صلح نمود ایشان با
اسکندر بک ملاقات نموده مصالحه و متارکه زبانی بعمل آورده مراجعت نمودند
اسکندر بک گناه برادرزاده خود حمزه را بخشیده و واداشت را اینکه باسلامبول
مراجعت نموده چنان وانمود نماید که فرارًا آنجا رفته است تا اگر ممکن شود و فرصتی
بدست آورد زن و فرزندان خود را که در اسلامبول گذاشته بود گریزانده بوطن مألوف
برساند لیکن قبل از آنکه حمزه بتواند خیال خود را انجام بدهد در اسلامبول رحلت نمود
از قراریکه مذکور نمودند چون سلطان بواسطه اینکه حمزه باعث
تلف شدن قشون زیادی از اتراک شده بود باین جهة سلطان قلباً
از او رنجش کلی داشت بدست خود مسمومش نمود
بعد از مردن آلفونس پادشاه ناپل اسکندر بک نیز در جانشینی او فردیناند

رفته با فرانسه‌ها مشغول جنگ شد و در مدت غیبت او سلطان محمد بطرف ولایات
پلوپونز یورش نموده مفتوح ساخت چون بعد از این فتوحات سلطان در کمال خفا
و پنهانی مشغول تدارک یورش آسیا بود و صلاح کار را در این دید که بهر نحو باشد با اسکندربک
صلح نماید لهذا بمشار الیه تکلیف کرد که پسر خود را باسم گرو در دربار سلطان بفرستد و سلطان
حکومت البانی و اپیر را باو واگذار نماید اسکندربک در جواب گفته بود پسر من خیلی جوانست
قابل خدمت سلطان و حکومت نیست لیکن مصالحه را قبول نموده رسماً اعلان و اشتهار داد
بود از دو سلسله که در دولت بیزانتین حکومت میراندند آنچه در ممالک غربی بود بواسطه فتح
پلوپونز تمام و منقرض گردید حالا سلطان بخیال انهدام و انقراض آنهائیکه در مشرق زمین
و در طرابوزان حکومت داشتند افتاد و لیکن نزدیکتر از طرابوزان در سواحل شرقی
بحر سیاه یکی سنوپ پای تخت ولایات متعلقه به آل اسفندیار (اسفندیار اوغلی) واقع شده
بود یکی هم آماس ترا پای تخت ولایات متصرفی جنویزها اتفاق افتاده بود
و چون راه وصول به طرابوزان هم در همین ولایت واقع شده است کسی اطلاع نداشت که
منظور سلطان از این یورش تاختن بر جنویزها یا اتراک سنوپ یا یونیهای طرابوزان
میباشند و حال آنکه منظور سلطان انقراض دولت هر سه سلسله بود و لیکن اول شروع از جنویزها
نموده بآنها تنها ابلاغ جنگ کرد چون دولت جنویز (ژن) بعد از فتح اسلامبول
با سلطان صلح کرده بودند باین خیال افتادند که قالاتا را همچنانکه امپراطورهای بیزانتین
بآنها واگذار کرده سلطان هم کما فی السابق بتصرف آنها بدهد بجهة انجام این کار
سفیری خدمت سلطان فرستاده مقصود خود را اظهار داشتند سلطان در جواب آنها
فرمود که من قالاتا را نه بحیله و تزویر گرفتم و نه بزور متصرف شدم بلکه ساکنین آنجا میل خاطر

خودشان

خودشان مفاتیح آنجا را از برای من آوردند و من نیز قبول کردم که درباره آنها
نیکی نمایم نه بدی این جواب سلطان اهل جنویز را (ژن) وا داشت بر اینکه
بسلطان ابلاغ جنگ نمایند سلطان نیز از برای تنبیه آنها تدارک قشون بری و
بحری خود را دیده عازم جنگ گردید و قالاته را بتصرف مدعی نداد سهل است که
بخیال گرفتن شهر و بندر آماس تریس افتاد که در ساحل دریای سیاه واقع است
و در آنوقت محل تجارت عمده اهل جنویز بود پلین مورخ یونانی بواسطه خوبی
مکان و قشنگی ابنیه و عمارات آن آنجا را چشم عالم نامیده بود القصه محمود
پاشای صدر اعظم فرمانده لشکر بحری شده با صد و پنجاه فروند کشتی از راه دریا
روانه آنجا گردید و خود سلطان با قشون آسیا (آناطولی) عازم همان شهر شد
و چهارپای بسیاری از شتر و قاطر و غیره همراه اردوی خود حرکت میداد چون
سلطان بحوالی آماس تریس رسید تجار جنویز باول تهدید سلطان تسلیم شدند
سلطان بعد از تصرف شهر یک ثلث ساکنین آنجا را همانجا گذاشته دو ثلث دیگر را
نقل باسلامبول نمود و از امردهای مقبول آنها جمعی را برای خدمت شخص
خودش انتخاب فرمود وقتیکه در تابستان سلطان از اسلامبول
با قشون حرکت کرد کسی از خیال سلطان اطلاع نداشت و نمیدانستند منظور
او جنگ با جنویزهاست یا گرفتن ایالت والی سنوپ و یا اضمحلال امپراطور
طرابوزان است روزی یکی از قاضی عسکرها جسارت نموده از سلطان سؤال نمود
که مقصود از این لشکرکشی چیست سلطان متغیر شده در جواب گفت اگر یکی از موهای ریش
من بدانم از خیالات من اطلاع پیدا کرده است او را از صورت خود کنده

ودر آتش میسوزانم سلطان در بورسا یک چندی توقف نمود تا تمامی های تدارک
صد وپنجاه فروند کشتی ابوالجمیع محمود پاشا تکمیل شد پس ازان نامه باسمعیل بک
والی سنوپ که ازطایفهٔ اسفندیار اوغلی بود نوشت وفرمایش داد که پسر خود
حسن بک را تا انکوریه باستقبال موکب سلطان روانه دارد اسمعیل بک چون ملاحظه کرد
که برادرش قزل احمد در اردوی سلطانی ملتزم رکابست ناچار اطاعت نمود
وفرزند خود حسن بک را روانهٔ اردو کرد سلطان نیز باکمال رحمت ومهربانی بامشارالیه رفتار
نموده اورا نزد اسمعیل بک رجعت داد ودر وقت مرخص شدن به حسن بک فرمود
به پدرت بگو من دارالایالهٔ اوراکه شهر سنوپ باشد بسیار طالب وخواهانم بعوض
آنجا حکومت فیلی پوپلی را باو واگذار مینمایم اگر راضی باین معاوضه نشود عنقریب خود
بدارالایالهٔ او ورود خواهم فرمود ودر همانوقت حکومت یک قسمت بزرگ ولایات
اسمعیل بک راکه عبارت از ایالت کاستمونی باشد بموجب فرمان بقزل احمد برادر اسمعیل بک
واگذار نموده مشارالیه را روانهٔ آنجا فرمود وخود سلطان باسپاه جرار درمقابل شهر
سنوپ آمده اردو زد محمود پاشای صدراعظم اسمعیل بک را اطمینان داد ومشارالیه
بمیل خاطر بخدمت سلطان مشرف شده خواست دست سلطانرا ببوسد سلطان ممانعت
نموده روی اورا بوسید وبرادر بزرگ با او خطاب نمود ودرعوض سنوپ بیکی شهر
یا انکول ویار حصار باو واگذار کرد وایالت سنوپ باین سهولت بتصرف سلطان
درآمد وحال آنکه همانوقت چهارصد عراده توپ با دوهزار نفر قورخانچی وتوپچی ازبرای
دفاع درشهر حاضر بودند ازجمله کشتی هائیکه در بندر سنوپ بتصرف درآمد یک کشتی بزرگی
بود باندازهٔ نهصد چلیک وآن بزرگی کشتی تا آنوقت کسی نساخته بود مگر دولت

دولت ونديك ازان بزرگتر ساخته بودند ویکی هم کشتی معروفی بود که آلفونس پادشاه
اسپانیول باندازهٔ دوهزار چلیک ساخته بود سلطان حکم کرد آن کشتی را باسلامبول بردند
وازآنجا برقابت ونديكها پادشاه اسپانیول فرمانداد یک کشتی باندازهٔ سه هزار
چلیک ساختند لیکن این کشتی اززیادتی ثقل وسنگینی بدریا نرسید ودر همان لنگرگاه غرق شد
سلطان حکومت سنوپ را دراداره شخصی خود قرار داد وتوکلی را بحسن بک پسر
اسمعیل بک واگذار فرمود باقی آن ایالت را با کاستمونی ومعاون مرغوب آنجا
یک سنجاق مقرر نموده قزل احمد برادر اسمعیل بک را سنجاق بک نمود ومقرر فرمود
سالی پنجاه هزار دوکا بخزانهٔ سلطان تحویل نماید کاستمونی نه تنها در دفاتر خزانهٔ عثمانی
بواسطهٔ معادن نفیسه که دارد معروف شده است بلکه بجهة شعرا واهل ادب
که از آنجا درآمده اند مشهور گردیده است لطیفی مورّخ بملاحظهٔ حبّ وطن
دوازده نفر از شعرای آنجارا اسم برده است لیکن انصاف آنکه اغلب آنها
قابل ذکر نیستند سلطان از سنوپ ساحل دریا را ترک بداخلهٔ مملکت رفت
وازراه آماسیه وسیواس بطرف ارض روم درحرکت آمد ومعلوم شد که عجالتاً به
طرابوزان کاری ندارد ومیخواهد بولایات سرحدیهٔ اوزون حسن (امیر حسن بک) پادشاه
بزرگ تراکمهٔ آق قویونلو تاخت نماید وسبب این یورش آن شد که چون داود پسر امپراطور
طرابوزان سالی دوهزار دوکا بخزانهٔ سلطان کارسازی میکرد ودراین اوقات خواهر
داود (داوید) را امیر حسن بک بحبالهٔ نکاح درآورده بود سفیری نزد سلطان فرستاد و
خواهش کرد که دوهزار دوکا از برادر زن او گرفته نشود این سفارت چون بافکر وخوی
سلطان مناسبتی نداشت اسباب تغیر سلطان گردید واز حسن سفیر دیگر فرستاد

بسلطان اعلام کرد که جد بزرگ تو سلطان محمد اول بجد بزرگ من قراسلوک (زالوی سیاه)
سالی هزار نمد و هزار جل و هزار عمامه بطور خراج میداد شصت سال میشود که نرسیده است
حال باید تو از عهده برآمده کارسازی نمائی سلطان در جواب فرستاده گفت شما در ضمان
امان برگشته بروید سال دیگر من خود بخدمت آمده قرض خود را ادا خواهم نمود
القصه توسط ازون حسن عوض اینکه کار امپراطور طرابوزان را اصلاح نماید
مغشوش تر و خراب تر نمود در شرقی توقات بدو روزه راه از سیواس و در سر راه
ارضروم (ارزنة الروم) قلعهٔ قویون حصار واقع است چندی بود که ازون حسن آن قلعه را
از تصرف صاحبش حسین نام درآورده ضبط کرده بود سلطان بیگلربیگی روم ایلی حمزه بیک را
مأمور آنجا نمود که اگر نتواند قلعه را متصرف شود اطراف و نواحی آنرا تاخت و تاراج
نماید حمزه بیک مزارع آنجا را خراب نموده دختران دوشیزه و پسران نورسیده
ارامنه را وا داشت سربازها بی عصمت و رسوا کردند سلطان پس از گرفتن قویون حصار
بطرف ارزنجان درحرکت آمد پادشاه آق قویونلو پس از شنیدن این خبر مادر خود
صاره را بهمراه شیخ حسین رئیس اکراد چمشکزک با تحفه های لایق نزد سلطان فرستاده
خواهش صلح نمود ایشان در نزدیکی کوه بلغار بسلطان رسیدند و سلطان
کمال احترام را درباره ملکه مادر امیر حسن بیک بجا آورده شیخ را در مکالمات
پدر خطاب فرموده بتوسط آنها با ازون حسن صلح کرد و از آنجا از راه کوه بلغار
بطرف طرابوزان در حرکت آمد چون آن کوه بسیار تند و سخت است سلطان اغلب
پیاده میرفت صاره که ملتزم رکاب بود بسلطان گفت ای پسر من چرا تو
از برای طرابوزان بوجود عزیز خودت اینقدر خستگی و زحمت وارد می آوری سلطان

جواب

در جواب گفت آیا خداوند شمشیر اسلام را در دست من قرار داده است
اگر در راه اسلام وجود خودم را زحمت و مشقت ندهم چگونه استحقاق حاصل
مینمایم که مرا غازی لقب بدهند اگر غیر از این بکنم در دنیا و آخرت در نزد خداوند خود
خجل و شرمسار خواهم شد بالجمله سلطان بهر حالتی که بود از کوه بالا رفته رو بسمت
طرابوزان روانه گردید

طرابوزان را در ازمنهٔ قدیم یونانیان ترابزوس مینامیدند که بمعنی مربع یا میز
میباشد و گویا این اسم را بمناسبت شکل حصاران که در دامنهٔ کوه واقع بوده و حالا هم
باقیست بانجا داده بودند اهالی این شهر یونانیانی که پادشاه ایران تعاقب کرده بود پذیرائی نموده
پناه داده بودند دزدهای دریائی تاتار که در دریای سیاه بنای این کار را گذاشته اول
طرابوزان را غارت کردند با وجود اینکه دو حصار تو در تو داشت و ده هزار نفر قشون در آنجا
ساخلو بود تاتارها علی الغفله بشهر درآمده اهل آنجا را قتل نموده هرچه بود غارت کردند و سفاین را
از غنایم فراوان مملو نموده مراجعت کردند پس از آنکه مجاهدان عیسوی اسلامبول را گرفتند
طایفهٔ کومنین از خانوادهٔ امپراطوران بیزانس به طرابوزان آمدند و آنجا را پای تخت
خود قرار دادند با وجود اینکه بسیار ضعیف و بی قدرت بودند باز لقب پر معنی
امپراطوری را از خود سلب نمی نمودند و از همه طرف همسایه های قوی بر آنها احاطه
داشتند و باین واسطه همیشه طالب میشدند که با آنها وصلت نموده در تحت حمایت آنها
درآیند دختران خود را نه تنها بولایت بیزانس (بورنطینه) میفرستادند بلکه از سلاطین
ترکمان آق قویونلو و قراقویونلو نیز داماد از برای خودشان تحصیل مینمودند و همچنین
بوحشی هائیکه از اولاد امیر تیمور و دیگران بودند از قبیل طوایف لاز و عیاز دخترهای خود را میدادند

زوجه اوزون حسن پادشاه بزرگ آق قویونلو دختر ژان امپراطور طرابوزان بود و داود که در
اینوقت در طرابوزان حکمرانی داشت برادر کهتر ژان و آخرین امپراطور طرابوزان بود در عهد حکومت ژان
شیخ اردبیلی طرابوزان را محاصره نمود ژان مدتی در قلعه متحصن شده حصارداری کرد بالاخره شیخ
دست از محاصره برداشته مراجعت نمود لیکن خضر بک که از جانب سلطان زاده بایزید در اماسیه
حکومت میکرد طرابوزان را غفلتاً بگرفت و دو هزار نفر اسیر از آنجا برد ژان برادر خود داود را
نزد سلطان تازه عثمانی یعنی سلطان محمد ثانی فرستاده التماس نمود که اسرا را پس بدهند و او در
عوض سالی دو هزار دوکا برسم خراج تحویل خزانه سلطان نماید سلطان ملتمس او را مبذول داشته اسرا را
حکم کرد پس دادند بعد از ارتحال ژان برادرش داود در جای او به تخت امپراطوری نشست
و از ترس همه ساله دو هزار دوکا را بخزانه سلطان کارسازی میکرد تا وقتیکه اوزون حسن خواست
بطور تحکم سلطان را از اخذ خراج منع نماید و به اقوام و عشایر زوجه خود رعایت و حمایتی بجا آورد
نتیجه کار برعکس شد حکومت و ولایت از دست آنها خارج شد سهل است که جان را نیز در بالای
این کار گذاشتند وقتی که سلطان با سپاه خود در مقابل شهر درآمد محمود پاشای صدر اعظم چند روز
پیش با کشتی های جنگی وارد لنگرگاه شده بود و چند مرتبه نیز حمله بشهر برده کاری از پیش نبرده بود
لیکن سلطان بعد از ورود بآنجا از برای امپراطور پیغام فرستاد که عیال و اطفال و کسان و بستگان
خود را با خزاین و دفاینی که دارد برداشته در کمال آزادی و آسودگی بهر جا که خواهد برود و الا اگر در
شهر بماند جان شیرین را با هر چه دارد بباد فنا خواهد داد امپراطور بحکم مختصر سلطان تمکین
نموده با عیال و اطفال و اموال بکشتی درآمده روانه اسلامبول گردید و شهر را ینکی چریک ها
و عزب ها متصرف شده جزو حکومت گالی پولی قرار دادند و اطراف آنجا را جزو سنجاق
اماسیه کرده بتصرف خضر بک دادند جوانان نورسیده طرابوزان را در میان سپاهی و سلاح داری و ینکی چری

تقسیم نمود

تقسیم نموده بعضی را که لیاقت صوری داشتند از برای خدمات خلوت سلطان
و استیفای لذاید فیجه او انتخاب نمودند شاهزاده خانم دختر امپراطور را پدرش خواست
بازدواج سلطان درآورد متعاقب [illegible] پسر امپراطور ژان که وارث بالاستحقاق تاج و تخت
طرابوزان و برادرزن حسن بود محبوس شد از هشت نفر پسران امپراطور کوچکترین آنها در ادرنه
ترک دین آبا و اجدادی را کرده داخل اسلام شد و در ادرنه امپراطوران هر دو شعبه دولت
بیزانس یکدیگر را دریافتند دمتریوس از سلسله پالئولوگ بود و داود از
خانواده کومنن هر دوی اینها از رحم سلطان زنده بودند و هر روز در درگاه سلطان
خاکپای او را زیارت میکردند دمتریوس در آخر داخل کسوت درویشی شد ولی داود
امپراطوری را فراموش کرده بواسطه از سیاستی که از برای داود ذخیره شده بود نجات
یافت بانچه داود و همه اهل و عیال و اطفال او را بگمان اینکه زن اوزون حسن بک کاغذی
باو نوشته است او را یا برادر دیگر داود را یا یکی از پسران او را تکلیف کرده است که به نزد او
برود جمیعاً را در ادرنه بزیر زنجیر انداختند و در اسلامبول داود با هفت پسرش را
سیاست کردند پسر هشتمین بواسطه اینکه اسلام قبول کرده بود از کشتن نجات یافت و این
خانواده قدیم امپراطوران بیزانس در کمال ذلت و خواری منقرض شد شاهزاده خانم دختر داود را
که برنسس آنا مینامیدند و پدرش خیال داشت بازدواج سلطان درآورد باسم کنیزی
بحرم فرستادند این دختر در دین خود باقی ماند چندی بعد بازدواج ساقانوس پاشا
حاکم تسالی درآمد بعد از ساقانوس پاشا یکی از پسران اورنوس خواستگار او شد در این
عروسی ثانوی بدین اسلام درآمد پسران صاحب منصبان و اعیان در خانه امپراطور داود و
در خدمت ینکی چریکان و غلامان بچه ها شدند دخترهای جوان اعیان را سلطان بپسرهای خود

وبغلام بچه هائیکه در خلوت بزرگ شده بودند بخشید بعضی از آنهارا مخصوص از برای شخص خود نگاه داشت وباسم کنیزی بحرم فرستاد وبعد الایام چند نفر از آنهارا بحباله نکاح دیگران درآورد تنها یکنفر زن از خانواده سلاطین طرابوزان مردانه تحمل دردها وستمهای بخت سلطان نمود وآن زن باغیرت امپراطریس هلن زوجه داود بود باوجود اینکه سلطان حکم کرده بود نعش های شوهر وپسران واقارب اورا دفن ننموده بگذارند تا سگان وکرکان طعمه خود نمایند اعتنائی نکرده لباس از کرباس کلفت دربر کرد وکلنگی برداشته بتغلک سان خود رفت وگودالی کنده جانوران زمین ومرغان هوارا از سر نعش ها میراند چون شب شد همه نعش هارا بمیان گودال درآورده مدفون ساخت وخود نیز از شدت غم والم از عقب آنها جان شیرین تسلیم جان آفرین نموده بقبرستان عدم شتافت پادشاهی امپراطوران بیزانس در اروپا وآسیا بطوریکه مذکور شد منقرض گردید وسفینه سلطنت یونانیان در دریای مواج قدرت وشوکت سلطان البرین والبحرین یعنی سلطان محمد فاتح غریق ونابود گشت واین لقب بعد از فتح اسلامبول بسلطان داده شد سلطان از یورش طرابوزان تازه مراجعت کرده بود که والی والاشی اورا مجبور نمود تا لشکر بسوی او کشیده در صدد اضمحلال واتمام او برآید واین والی یک ظالمی بود خیلی بیرحم تر ومزورتر از خود سلطان واسم او ولاد بود ولیکن مجارها دراکول که یعنی شیطان است بگفتند وولاشی ها اورا چپاپوش مینامیدند یعنی پیر غضب وجلاد است وترک عثمانی قازیقلو والقب داده بود یعنی والی قازیق دار وقازیق در ترکی چوبها را گویند که سرآنرا تراشیده تیز کرده باشند وسبب این لقب از آن است که هر وقت بعضی از اتراک بدبخت گرفتار آن ظالم دل سخت میشدند چوبها چنین باسافل اعضای آنها فرو کرده بلند مینمود از ذکر بعضی حرکات عاجزانه او

مراتب بعت دورندکی اورا میتوان قیاس نمود از تماشا که خوش داشت سیاست کردن بقازیق (بخ) بود بسیار راحت میداشت که غذارا با صاحب منصبهای خوش بیان دایره صرف نماید که در دوران اتراک را بالای چوبها نصب کرده باشند فورا حرکت عمرا جان از تن آنها بیرون بردند بعضی وقت که از اتراک بدست او اسیر میشدند حکم میکرد پوست کف پای آنهارا میکندند ونمک میمالیدند ولذرای اینکه زجر وسوزش آنها زیاد شود بزها چند آورده وامیداشتند پاهای مجروح آن بیچاره هارا بلیسند جمعی از رفقا ودکان ترک نخواسته بودند که باسر برهنه ادای تعظیم نمایند حکم کرده بود عمامه های آنهارا با میخ های آهنین بسر آنها دوخته بودند یک روز همه گداهای شهر را مهمان کرد وقتی همه آمدند وخوردند وسیر شدند فرمان داد تا سفره خانه را آتش زدند وهمه آن مفلوکین سوخته خاکستر شدند یکدفعه جمعی از زنان بدبخت را داد پستان بریدند وسر پسرهای آنهارا جدا کرده بجای پستان بستند بعضی از اطفال را مجبور کرد تا گوشت کباب شده مادر خود را خوردند بطورهای خاص اسراء خوش خراج کرده بود وامیداشت گوشت انسان را قیمه کرده در میان دیگهای طبخ میخوردند یک روز در راه بکشیشی برخورد که سوار خر بود حکم داد تا قازیق بسافل کشیش وخر او کرده بلند نمودند یکنفر کشیش در وقت وعظ گفته بود به مال مردم نباید دست زد وغصب نمود یک روز دراکول اورا به نهار مهمان کرد کشیش بدبخت از نانی که آن ظالم از برای خود بریده بود برداشت بخورد فورا حکم کرد چوب بماتحت او فرو بردند ودر میان میدان نصب نمودند یکی از خانمهاکه باو رفیق بود چنان خیال کرد که از آن بدبخت آبستن شده است ماجرا را نزد او اظهار داشت وآن ظالم بدست خود شکم آن زن را پاره نمود عیش بزرگ او در این بود که سیاسات کلیه بکند یکروز چهار صد نفر از جوانان مجارستان وترانسیلوانی را که در والاشی (اغلاق)

شغف تعصب زبان بودند حکم کرد همه آنها را آتش زده سوزاندند ششصد نفر از کسبه و تجار
بوهم را یکمرتبه داد و در میدان بازار چوب بالتحت آنها کردند پانصد نفر از اعیان و اشراف ولایت را
که از آنها قدری خیلی بود به همین سیاست از میان برداشت همه این اعمال شنیعه در عقاب کارهائیکه هم
با قشون ترک در سکنه بلغارستان کرده است چیزی نیستند فقره بی اعتنا باشند

این درنده دیوانه بر اراده او

سلطان بحکومت والاشی (افلاق) رسیده بود از شدت سفاکی آنقدر از حکومت او
نگذشت که تسلط تام در آن ولایت پیدا کرد بطوریکه در قلیل زمانی بیست هزار نفر از مرد و زن و اطفال
بسیاست رساند عزم سلطان بجهت قلع و قمع او نه از بابت قساوت و سفاکی او بود بلکه
بواسطه ندادن ده هزار دوکا نقد و پانصد نفر جوانان والاشی که همه ساله مقرر شده بود بدهد نداده بود
و یکی هم بجهت آن بود که از حاضر شدن بدربار سلطان تخلف ورزیده روگردان شده بود منظور سلطان
این بود که حکومت را از ولاد گرفته به برادر او رادول مهوش را که جوانی بود در نهایت
زیبائی و خوش منظری بطوریکه سلطان گرفتار عشق او شده بود تا یک روزی سلطان
او را بخلوت برده خواست کام دل حاصل نماید رادول در اول تمکین نکرده بهمان
از شدت غیرت دست به شمشیر نهد چون سلطان زیاد گرفتار عشق بود نازش را کشید
وعده حکومت والاشی را با او داد آن نازنین بدین نوید دل خوش شده تن در داد و هر چه
میل سلطان بود بعمل آمد بعد از آن در جزو امارد خاصه معشوق مخصوص و دلنگار سلطان
گردید بالجمله سلطان از برای استمالت ولاد چاقرجی حمزه پاشا را که سابقا شرابدار
سلطان مراد ثانی و الحال حاکم پلوپونز و امیرالبحر بود با یونس بیک کشیش جدید الاسلام
یونانی نزد وی روانه فرستاد حمزه پاشا بحاکم والاشی پیغام فرستاد قرار دادند که یک مجلس با هم

نشسته قراری

نشسته قراری در کارها بدهند و خیال حمزه پاشا این بود که در آن مجلس ولاد را
گرفته مقید نماید ولاد از خیال آنها مطلع شده حمزه پاشا را با اتباع و همراهان او گرفته
دستها و پاهای آنها را بریده چوب بالتحت آنها فرو کرده در میدان نصب نمود
و چوب پاشا را از بابت اینکه امتیازی با سایرین داشته باشد بلندتر از چوب دیگران کرد
والی والاشی بعد از اجرای این سیاست بر بلغارستان تاخته آن ولایت را
خراب و ویران ساخت قرا و بلدان را آتش زده زیاده از بیست و پنج هزار نفر اسیر آورد
وقتی که محمود پاشای صدر اعظم سلطان را از این وقایع مطلع ساخت سلطان از شدت
تغیر ضربتی چند بصدر اعظم زد پس از آن رسولان باطراف ممالک محروسه فرستاده
عساکر منصوره را احضار نمود مشال کندیلاش در این یورش عدد قشون سلطان را بعدد
قشون محاصره اسلامبول برابر است و پنجاه هزار نفر نوشته است و دوکای مورخ صد و
پنجاه هزار نفر گفته است و مورخین عثمانی قشون والی والاشی را صد هزار نفر نوشته اند
القصه لشکر عثمانی بسرداری محمود پاشای صدر اعظم بطرف رودخانه دانوب روانه گردید
و خود سلطان به نفسه بدریای سیاه درآمده با صد و هفتاد و پنج فروند کشتی از بندرها
دانوب تا به ویدین بالا رفت لشکر سلطان در هر شهر و قریه که از کشتیها بیرون می آمدند
اول غارت کرده بعد خراب نموده آتش میزدند از جمله شهر ابرائیل را که در آن وقت
تجارتگاه معروفی بود یکجا آتش زدند ولاد که از مجارها به دراکول (شیطان)
ملقب بود بعضی از زنان و اطفال ولایت را به کرونشتات فرستاد و بعضی دیگر را
به بیشه های سخت و جنگلهای پر درخت روانه نمود از آن وقت لشکر خود را دو قسمت کرد
یک قسمت آن را با قشون ملداوی (بغدان) که با او اتفاق شده کیلیا را محاصره کرده بودند

فرستاد و آنها را عقب نشانده ولایت ولاشی را تاخت کرده یک قسمت دیگر را
که مرکب از ده هزار سوار بود از عقب سپاه سلطان فرستاد و خود شخصاً با لباس مبدل
داخل اردوی سلطانی شده با دقت تمام از همه جا شناسائی بهم رسانید چون شب در آمد
باطمینان قانونیکه اتراک دارند شب هرچه اتفاق بیفتد از جای خود حرکت نمیکنند
باردوی سلطان شبیخون برد سواران او با آتش و فانوس داخل اردوی سلطانی شدند
خیال ولاد این بود که هم از راه بر سر خیمه های سلطان حمله برد لیکن خبط نموده بر سر چادرهای
صدراعظم و چادرهای ازنجی پاشا رفت و در آنجا اسب و شتر زیادی که در سر راه واقع
شده بودند کشتند بدون آنکه چندان ضرری باسپاهیان توانسته برسانند سواران
ترک معتاد بر اسبان خود سوار شدند و سواران ولاشی رو برابر ده سلطان حمله بردند لیکن
چون ینگی چریکان را در اطراف سراپرده حاضر و مستعد یافتند کاری از پیش نبردند
همه لشکر ترک در آن وقت صف جنگ بستند عمر بیک پسر توراخان حاکم پلوپونز و احمد بیک
برادر ترس باشا بیک میشیل اوغلی و بالی بیک پسر مالقوچ که از اتراک مالقوچ اوغلی
بیامدند در جانب راست قرار گرفتند نوح بیک حاکم البانی و بالسو بیک و اسکندر بیک
که هر دو از پسران میشل بیک بودند در جانب چپ قرار گرفتند باقی شب را زد و خورد
مختصری از طرفین بعمل آمد بدون اینکه فتح زیادی بشود همین که صبح طالع شد ولاد
با سواران ولاشی خود را بکنار کشید علی بیک میشل اوغلی با سواران خود از عقب او تاخته
هزار نفر از سواران او را اسیر کرده بحضور سلطان آورد و سلطان حکم داد همه را فوراً گردن
زدند یکی از ولاشی ها را که شب در اردو گرفته بودند به حضور صدراعظم بردند صدراعظم از او
سؤالات فرموده احوالات پرسید جواب همه فرمایش ها را با قاطعه داد همین که از او

پرسید ولاد

پرسید ولاد حالا در کجاست عرض کرد مکان او را بلدیت دارم لیکن از ترس
قدرت عرض کردن و بروز دادن ندارم صدراعظم حکم کرد او را ببرند اگر بروز داد نکشند
والا بقتلش برسانند چون او را بمقتل بردند هرچه تکلیف کردند جای ولاد را
سراغ بدهد گفت از برای کشته شدن حاضرم و از ترس زهره و یارای بروز دادن را ندارم
صدراعظم حکم داد ما فوراً گردنش را زدند و در آنحالت نتوانست حالت استعجاب خود را
پنهان نماید و فرمود اگر این مرد لشکری کاملی در تحت اختیار خود میداشت ترقی درک
مدارج عالیه مینمود سلطان از آنجا بسمت ولاشی حرکت کرده بتعاقب پایتخت آنجا رسید
دید پایتخت معطل محاصره شود و از عقب والی ولاشی در حرکت آمد در راه به یک وادی
با صفائی رسید ناگاه چشمش بصحرائی افتاد که در فرسنگ طول و ربع فرسنگ عرض
بیست هزار نفر ترک و بلغار را بر سر چوبهائیکه تا تحت آنها فرو برده بودند بلند کرده اند
و در وسط آنها حمزه پاشا را لباس حریر سرخ پوشانیده بر سر چوبی بلندتر واداشته اند
که بر سایرین تفوق داشته باشد در پهلوی زنهائیکه سیاست کرده بود جسد اطفال آنها را
قرار داده بود و در جوف آن اجساد مرغ ها لانه ساخته تخم نهاده بودند سلطان جبار عثمانی
از مشاهده آن حالت بی اختیار بزبان آمده گفت شخصی را که این همه کارهای بزرگ
کرده است و این همه تسلط بر رعایای خود دارد ممکن نیست توان او را از ولایت خود
اخراج نمود پس از آن ملتفت که شاید این حرف او اسباب وحشت مردم بشود
فرمود شخصی که باین شدت سفاک و خونریز باشد قابل حکومت و فرمانروائی نیست
و قلع و قمع او از واجبات است با جمله ولاد چون قوهٔ جنگ روبروی با لشکر
سلطان نداشت همیشه از اطراف و جوانب قشون در آمده مزاحم قشون میشد بالاخره

خویش را بطرف ملداوی (بغدان) کشیده و شش هزار نفر از لشکریان را در وادی از
برای ملاحظه حرکات عساکر سلطانی گذاشت و این والاشی ها با عمر بیک پسر توراخان
جنگ سخت کرده شکست خوردند عمر بیک باردوی سلطان مراجعت نموده دو هزار سر از لشکر
دشمن که بر بالای نیزه ها نصب کرده بود بنظر سلطان رسانید در عوض این خدمت حکومت
تسالیا بأو مرحمت شد از آن به بعد سواران ترک در والاشی متفرق شده بنای تاخت و تاز را
گذاشتند و دویست هزار گاو و گوسفند و حیوانات دیگر غنیمت آوردند پس از آن سلطان
عزیمت اسلامبول را نموده علی بیک میخال اوغلی را با سواران ابوالجیش مأمور فرمود
که رادول برادر دراکول را (والاشی) در حکومت والاشی استقلال بدهد دراکول
از پیش سپاه سلطان گریخته بمجارستان رفت در آنجا او را گرفته در شهر اُفان یا بلغیا اف
محبوس نمودند مدت پانزده سال رادول در والاشی والیگری کرد و همه ساله مبلغ ده هزار
دوکا بخزانه سلطان کارسازی نمود و پس از آن بمرگ غیر طبیعی از دنیا رحلت نمود پس از
مردن او دراکول از زندان مجار خلاص شده مانند بلای ناگهان در والاشی حاضر شد بعد از
دو سال حکومت مهلکی او در گذشته مردم را از ظلم و جور آن ظالم نجات داد و از ترک سردارها
برنوک نیزه نموده در شهرها گردانند از آن تاریخ به بعد عثمانی ها خود را صاحب والاشی دانستند
اگرچه از عهد سلطان محمد اول ولات این ایالات قبول خراج نموده پنجاه سال بود که باج گذار
ترک بودند لکن استقلال آنها بعد از مرگ دراکول شد

در اواخر تابستان سلطان محمد ثانی باسلامبول رجعت نمود در همان اوقات تدارک
یورش جزیره لسبوس را که اتراک مدللو مینامند بدید و قبل از رسیدن زمستان آن
جزیره را مفتوح ساخت جزیره لسبوس را امپراطوران بیزانس به یکی از نجبای جنویز (ژن)

در عوض امدادی که بآنها در دعوای دزدان بحری کرده بود بخشیده بودند و آن شخص در مدت
قلیلی بجزایر آناطولی پل را نیز متصرف شده بود و از وقتی که سفاین دولت عثمانی
در دریای آناطولی پل بنای تردد را گذاشته بودند مکرر جزیره لسبوس را غارت کرده
بودند در سلطنت اورخان این جزیره را با چند جزیره دیگر عمر بیک حکمران سواحل یونانی
تاخت کرده خرابی کلی وارد آورد و در ایام سلطان مراد اول یونس نام صاحب منصب جماعت
ینگی چریکان شهر ملی بوتش را محاصره نمود و فتح نکرد و در عهد سلطان مراد ثانی بالته اوغلی
امیر البحر اول دولت عثمانی که هنوز یکی از لنگرگاه های بوغاز (چنگه) باسم او موسوم است جزیره را
بعد از گرفتن شهر کالونا تاراج و غارت نمود نیکولاس که در آن وقت والی جزیره
لسبوس بود هفت سال قبل حکومت جزیره را به حمایت باتیس تا نام جنویزی از طرف
برادر اکبر خود در آورد و بعد او را خفه کرد تا دیگر مدعی حکومت نتواند بشود در همان وقت پیش
کش ها در کار سلطان محمد ثانی فرستاده متقبل باج و خراج شد سلطان نیز بدون اینکه
از حقانیت حکومت او تحقیق نماید باج گذاری او را قبول نمود در آن اوقات نیکولاس
بعلت شراکت با دزدان بحری اسپانیول غضب سلطانی را بر خود کرده بود سلطان
قصاص خون برادر او را نیز بهانه کرده در صدد قلع او برآمد سفاین سلطانی که مرکب بود
از شصت و هفت فروند کشتی های بزرگ و کوچک به امیر البحری محمود پاشای صدر اعظم
با توپها و خمپاره های قلعه گیری و دو هزار گلوله سنگی از طرف دریا مأمور جزیره لسبوس شدند
سلطان محمد خود نیز با دو هزار ینگی چریک از سواحل شرقی روانه در محاذای آذوش در مقابل
جزیره لسبوس توقف نمود و بعد از آن از آذیاس ما وارد جزیره شده والی آنجا را امر به واگذاشتن
جزیره و همه بلاد و قلاع آنجا نموده وعده فرمود که در عوض ولایت دیگر به او بدهد والی چون

باستحکام دیوار قلعه و توپهای بسیار و هفت هزار نفر سرباز مسلح و پنج هزار نفر جمعیت شهر
اطمینان داشت در جواب گفت که تا جان دارد شهر را از دست نخواهد داد و سلطان از دریا
به خشکی مراجعت فرموده محاصرهٔ شهر را بعهدهٔ محمود پاشا صدراعظم محول نمود محمود پاشا مدت بیست و
هفت روز توپها را بقلعه بست یک قسمت دیوار شهر با بعضی از برجهای دیگر یکجا خراب شدند
و هر وقت لشکریان شهری از قلعه بیرون آمدند سپاه ترک آنها را مغلوب بقلعه دوانیدند
والی مستاصل شده از صدراعظم خواهش نمود که شهر مدللو را با و واگذار نمایند و از جان
و خسارت جنگ را بقدریکه کافی باشد از عهده برمی آید و بعد الایام در تحت لوای عثمانی در آنجا
منصب حاکمی و حکمرانی داشته باشد صدراعظم استدعای والی را با جوابی بعرض سلطان رسانید
سلطان در حالت خوشوقتی داخل جزیره شده شرایط صلح را قبول فرمود نیکلاس
از قلعه بیرون آمده گریه کنان خود را بر قدم سلطان انداخت سلطان در اول از بابت دیر اطاعت
نمودن او اظهار رنجش فرمود بعد از آن اطمینانش داد که از طرف جان و مال خود آسوده باشد که
آزاری باو نخواهد رسید پس از آن حکم فرمود که شهرها و قلعه های جزیره را بتصرف گماشتگان
سلطان بدهد نیکلاس با مامورینکه از جانب سلطان معین شده بودند همه جزایر را گردش
در همه شهرها حاکم و مستحفظ از ترک گذاشتند در شهر مدللو هزار ینگی چری و پانصد نفر توپچی مقرر نمودند
آنوقت سلطان امر کرد سیصد نفر از دزدان بحری را که بامداد اهل جزیره آمده بودند با اره دو نیم کردند
بخیال اینکه این نوع سیاست بیشتر باعث عذاب و اذیت میشود و نیز خیال میکرد که از
اجرای این سیاست بوعده که صدراعظم در حفظ جان و مال اهل جزیره و شهر داده بود
وفا میشود چرا که این دزدها دشمن جان و مال همه اهالی آنجا بودند ساکنین مدللو را بامر سلطان
سه قسمت نمودند یک قسمت متمولین بودند و یک قسمت متوسطین و یک قسمت فقرا متمولین را

کوچانیده باسلامبول بردند و متوسطین قسمت ینگی چریان و سپاهیان قرار دادند فقرا را
سکنهٔ شهر قرار دادند هشتصد نفر از پسران و دختران معتبرین شهر را که در وجاهت بی شبه بودند
سلطان از برای شخص خودش انتخاب نمود زن عموی امپراطور طرابوزان که وجیه ترین زنان
عصر خود بوده بیوه شده بود در جزو حرم های سلطان قرار گرفت، آنا دختر امپراطور بدبخت طرابوزان
زن حاکم مقدونیه داده شد نیکلاس و برادر زادهٔ او که حاکم سابق جزیرهٔ انوس
بوده در قتل برادر نیکلاس با مشارالیه همدست و شریک بود کاب خود را کشته شدند
اگرچه خون برادر و عموزادگان بدبخت را هنوز نگرفته بود لیکن چنان نمود که از خود رانکند و آن هر دو تن
گرفته بتیرانی خود رسانند چندی قبل یکی از شیخ‌های امرد خاصه سلطانی فرار کرده بجزیرهٔ لسبوس رفته
والی آنجا او را بدین عیسوی درآورده معشوق مخصوص خود قرار داده بود در این وقت که مدللو مفتوح شد
آن پسرک را نشناخته در جزو امارد که از برای خاصهٔ سلطانی انتخاب شده بودند قرار دادند چون
باسلامبول رسیدند بمقتضای سابقش او را شناخته بعرض سلطان رسانیدند سلطان
اگرچه از گناه برادرکشی آنها گذشته بود لیکن غیرتش قبول نکرد که دیگری در صحبت مخصوصان
باو شراکت پیدا نماید لهذا حکم داد تا هر دو را بزندان برده زنجیر کردند و آنها از برای استخلاص خودشان
در زندان بدین اسلام درآمده لباس اسلامی پوشیدند و ختنه شدند ولی این عذر را نگذاشت که باز
هر دو را بزندان انداخته در همانجا خفه کردند راوی این وقایع دوکای مورخ است اگرچه در
در لسبوس متولد نشده بود لیکن در پیش والیهای سابق و لاحق لسبوس مشغول خدمت بود و چندین بار
باسم سفارت بحضور سلطان و امنای دولت او مشرف شده بود اگرچه فرانتز مورخ یونانی
و همچنین شالکوندیلاس باو معاصر بوده وقایع امپراطوران بیزانس را نوشته اند
لیکن مانند دوکا راست قلم و با اطلاع باسامی و حالات اتراک نبودند

در همان اوقات که سلطان مدللو را محاصره کرده بود به اهالی فلورانس آزادی تجارت در تمام
ملت ونیک داده بود و این التفات در حق آنها جهت این بود که جاسوس فلورانس سلطان را
خبر داده بودند که دولت جمهوری ونیک دول عیسوی را بمخالفت سلطان برانگیخته به جنگ
اتراک عثمانی ترغیب و تحریص مینماید   در زمستانیکه بعد از یورش والاکی
و فتح جزیره لسبوس رسید محمد در اسلامبول و بعضی شهرهای دیگر مملکت خود مشغول بنای عمارات و ساختن
ابنیه عالیه گردید و چون همیشه در خیال این بود که بواسطه کشتی های زیاد و داشتن جبه خانه و تدارکات
حربیه فراوان در استیلای بحری خاصی نماید لهذا امر نمود لنگرگاه قدیمی را در اسلامبول پاک نموده
بوسعت و استحکامش نیز میفزود و رسم آنجا را قادرغه لیمانی نهاد و اگرچه بمرور دهور آن موضع مفقود
الاثر شد لکن اسمش هنوز باقی مانده است در هلسپون که تنگه گالیپولی باشد قلعه های داردانل
را ساخت آنکه در سمت اروپا ساخته شد سد البحر نام نهادند و آنکه در طرف آسیا واقع
شده بود چاناق قلعه نامیدند زیرا که در آن موضع ظروف سفالین ساخته میشد و از برای حفظ حرامت
شهر قدیم دار دانی که اسکوب مینامند در طرف آسیا یک برج و یک پل امر کرد ساختند
جغرافی دانان ترک میگویند که یونانیان این شهر را بجهت مقبول ادنا مرد یونانی میخوانند در شهر ادرنه
سرای سلطانی را که در محل تقاطع رودخانه های تونجا و مریچ واقع بود مستحکم نمود در جای کلیسیای
حواریون که تئودورا امپراطریس زوجه امپراطور ژوستینین ساخته بود بنای یک جامع
عالی گذاشته باتمام رسانید اکنون نیز در اسلامبول معروف بجامع سلطان محمد فاتح است معماری
که این مسجد را ساخت اسمش کریستوذولوس و از اهل یونان بود سلطان در عوض
این خدمت یکی از کوچه های شهر را تمامه بموجب فرمان بآن معمار بخشید بعد از رحلت سلطان
احمد ثالث میخواست در آن کوچه کلیسیای یونانیان را ضبط کند همان فرمان را آورده بنظر رسانیدند

[illegible]

لابد شده امضا نمود و دولت از تصرف کلیسیا برداشت   چون بهار رسید
سلطان با صد و پنجاه هزار لشکر عازم یورش بوسنه گردید سبب این یورش آن شد
که سلطان فرستاده ای فرستاده از پادشاه بوسنی مطالبه خراج نمود پادشاه مزبور دست
فرستاده سلطان را گرفته بخزانه برد و خواه خراج که در گوشه گذاشته بود به او نشان داد
و گفت خراجیکه باید بسلطان داده شود اینجا موجود هم هست لکن بهیچ وجه خیال دادن آن را ندارم
زیرا که اگر سلطان مصمم شده است با من جنگ نماید این نخواه از برای خودم لازم خواهد شد
که بهتر در مقام دفاع برآیم و اگر سلطان مرا از مملکت خودم بیرون کند در هر جا که ساکن بشوم
اسباب وسعت معیشت من خواهد شد سلطان پس از شنیدن این جواب عازم
یورش بوسنی گردید پس از آنکه همه عسکر ممالک اروپائی و آسیائی یعنی روم ایلی و اناطولی
حاضر شدند از راه اسکوب که عیسی بک پسرزاده اورنوس در آنجا سرحد دار بود روانه شد
در بین راه شنید که پادشاه بوسنی در یکی از قلاع محکمه مقیم جنگ و دفاع میباشد محمود پاشای
صدر اعظم را سلطان از پیش فرستاد و خود از دنبال او حرکت در آمده از رودخانه درینا
که ولایت سروی را از بوسنی جدا میسازد عبور نمود و برودخانه کراثوا رسید پادشاه بوسنی در
قلعه بابیاک ساکت که در سمت این رودخانه در بالای کوه بلندی واقع است
متحصن شده بود سلطان حکم کرد توپهای بزرگ را بدیوار قلعه بستند چون از ضرب گلوله ها
در دیوار قلعه رخنه ها پیدا شد بعد از سه روز محاصره و خیانت کوتوالان قلعه را تسلیم کردند
سلطان صدر اعظم را مامور کرد که با سواره سبک پادشاه را تعاقب نموده قبل از آنکه
وارد پای تخت ولایت خود شود بدست آورده مقید نماید پس از آن سکنه قلعه را
مانند اهالی جزیره لسبوس قسمت کرده فقرا را در قلعه گذاشت و متمولین را القفون

بخشید و تمولین را کوچ نیده باسلامبول روانه داشت محمود پاشا صدر اعظم در کمال
شتاب پادشاه را تعاقب نمود چون به پای تخت رسید معلوم شد که پادشاه در شهر
توقف ننموده در قلعه دیگر که در نزدیک شهر واقع است متحصن شده است محمود پاشای صدر اعظم
از رودخانه درینا باک از بلادات شهور جائی که رودخانه به سه شعبه منقسم میشود عبور از آنها ممکن است
عبور ننمود چه در آن وقت عمر بیک پسر توراخان اسباب جسارت قشون و گذشتن از رودخانه شد
زیرا که شارالیه بدون واهمه اسب خود را برودخانه زد سوارهای او نیز متابعت کرده خود را
بوده بآب زدند و بسلامت از رودخانه گذشتند سایر قشون نیز هم چشمی نموده کلاً خود را برودخانه انداخته
بسلامت گذشتند روز دویم که از رودخانه عبور کرده بود صدر اعظم با اراده سبک بدر قلعه
کلیوک رسیده پادشاه را در آنجا محصور نمودند سلطان با سایر قشون از عقب محمود پاشا بآرامی
حرکت میکرد چون بحوالی شهر ذکر شده پای تخت بسنی رسید اعیان آنجا و اهالی شهرهای
دیگر آن ولایت برقابت یکدیگر عجله نموده کلاً تسلیم شدند اهالی پای تخت که باستقبال سلطان آمده
اظهار اطاعت و انقیاد کرده بودند مستدعی شدند که سلطان حکومت و معاملات دیوانیه
شهر را بخود آنها واگذار فرماید سلطان استدعای آنها را قبول فرموده ساخلوی از سپاه ترک در آنجا
گذاشت و چند نفر از پسرهای اعیان شهر را از برای خود و بعضی را از برای منصب های مخصوص انتخاب نمود
در این اوقات صدر اعظم مشغول محاصره قلعه کلیوک بود و پادشاه با برادرزاده با برادرزاده ساله
خود در قلعه بودند باتلاقهائیکه در حوالی قلعه واقعند نزدیک شدن بقلعه را مشکل میکردند لکن از اتفاقات
بواسطه گرمی هوا خشک شده بودند از اینکه نیها را بریده خندق قلعه را پر کردند و آتش در آنها زدند
اهل قلعه مضطرب شده چند نفر از اعیان قلعه را پیش صدر اعظم فرستاده تکلیف کردند که اطمینان
مال و جان بآنها و بپادشاه داده شود تا قلعه را تسلیم نمایند صدر اعظم بر طبق خواهش آنها عهد نموده

قسم خورد

قسم خورد و بپادشاه و اهالی امان داده شهر و قلعه را متصرف شد پادشاه را
با برادرزاده اش برسم تحفه از برای سلطان فرستاد و اهالی قلعه را قسمت نموده بطوریکه سلطان
درباره اهالی قلاع دیگر رفتار کرده بود صدر اعظم نیز با اهل این قلعه همان قانون را معمول داشت
سلطان را از امان دادن صدر اعظم بپادشاه بسنی بسیار بد آمد چرا که سیاست سلطان
موافق تدابیر حقیقی خودش براین بود که حکام و ولات سابق ولایاتی را که مفتوح میسازد
نابود و معدوم الاثر نماید تا اهالی ولایات مفتوحه از حکومت و ریاست آنها مقطوع الطمع شده
بخیال مخالفت و خودسری نیفتند چنانچه با امپراطوران طرابوزان و دوک های آتن و حکام
دیگر ایالات بهمین قانون رفتار شده بود بالجمله سلطان با صدر اعظم و عمر بیک قشون را
قسمت نموده هر یک با قسمتی در ولایات بسنی درآمدند در اندک زمانی همه آن مملکت را
مفتوح ساختند در این مدت پادشاه بسنی با برادرزاده اش در اردوی سلطانی بطور اسیری
حرکت میکردند سه نفر از حکام جزء باختیار خود بخدمت سلطان آمده قبول نوکری نموده ولایت
خود را واگذار کردند بشرط آنکه سلطان در عوض جای دیگر بآنها بدهد سلطان این خدمت آنها را قبول فرموده وعده
داد که رفع ضرر آنها را بنماید این سه نفر یک چندی بآزادی راه رفتند بعد آنها را با پادشاه بسنی
محبوس نموده بزنجیر کشیدند آن اوقات یکی از علمای معروف و متعینین بزرگ ایران که موسوم
به شیخ محمد بسطامی و از اولاد امام فخر الدین رازی بود همیشه در اردو مواظبت خدمت سلطان را مینمود
لقب او مصنفک بود و این کاف تصغیر جهت آن بود که شارالیه از ایام طفولیت در صغر سن
مشغول تألیف و تصنیف بوده است و از کتب او در پهلوی بالغات نویسندگان و مؤلفین عصر
خودش در مرتبه اول بوده و صیتی رواج داشت مدت بیست سال باشد که از ایران بمملکت عثمانی
آمده بود و از بابت آنکه محمود پاشای صدر اعظم بالفطره حامی علما بود از شیخ متوجه شده او را محترم میداشت

شیخ نیز کتابی در اخلاق باسم صدر اعظم نوشته تصنیف کرده بود سلطان محمد از زیاری انجام حیات
خود شیخ عالم مشهور ایرانی را رو بخود دید خواست بفتوای او امان دادن و قسم خوردن صدر اعظم را
درباره پادشاه بسنی بیفایده نماید وزیر برای اراده خویش دستور العلما در هم زدن معاهدات یادگار
بگذارد و شیخ نیز رساله خوبهای صدر اعظم را فراموش نموده فتوای بطلان قسم او را داد بهانه آنکه تقصیرات شده
که بدست خود پادشاه بسنی را بقتل برساند لهذا سلطان باحضار پادشاه فرمان داد و چون پادشاه
چون فهمیده بود او را خواسته گشت عهدنامه صدر اعظم را بدست گرفته در حضور سلطان حاضر
گردید شیخ را با وجود یکه شصت و سه سال از عمرش رفته رفتنی در دل پیدا شده شمشیر جلاد را
بگرفت و گردن پادشاه را بزد و آن سه نفر پرنس های بسنی را که نوکری سلطان را قبول کرده
ایالت خود را واگذار کرده بودند در چهار پارهای خوشان بحکم سلطان و فتوای شیخ خفه کردند با جمله
ده سال بعد از فتح اسلامبول و صد سال بعد از اولین شکست سروی ها مملکت بسنی مانند ایالت
سروی جزو یکی از ممالک دولت عثمانی شده و سنت بیک باسم سنجاق بیگی مأمور حکومت آنجا
گردید هر کس از اهالی بسنی که قابل اسلحه برداشتن بودند مجبور نوکری و خدمتگذاری سلطان گردیدند
سی هزار نفر از جوانان بسنی بزیر بیرق عثمانی داخل شده قسم خوردند که مانند ینگی چریکان که
بصداقت و راستی شغل خدمتگذاری و جان فشانی باشند

چون در اوان یورش اول بسنی عسکر سلطانی با دولت جمهوری وندیک نیز مشغول جنگ بودند
بهتر آنست که یورش ثانی بسنی را که در سال بعد اتفاق افتاد بیان نموده از وقت بذکر
وقایع جنگ وندیک بپردازیم و آن چنان بود که بعد از فتح مملکت بسنی در مراجعت سلطان
از آنجا ماتیاس پادشاه مجارستان (هونگری) ژکسا پای تخت بسنی را محاصره نمود و
و بعد از یورش های سخت که مردم بسیار کشته شدند در شب زدهم دسامبر سنه ۱۴۶۳ هجری — سنه ۸۶۸ هجری

عیسوی شهر را مفتوح ساخت حرام بیگ صاحب منصب ساخلو قلعه را با دولت نفر سرباز عثمانی
اسیر کرده در وقت ورود به افلان پای تخت خویش از بابت مزید اعتبار و اظهار
افتخار آن اسرار را با خود وارد شهر نمود که همه مردم آنها را دیده تماشا نمایند سلطان از شنیدن
این خبر بقدری متغیر شد که هنوز زمستان تمام نشده بود که سی هزار لشکر برداشته بنفس
نفیس روانه مملکت بسنی شد و بمحاصره ژکسا شهر کی دید و قشون خود را به قسمت تقسیم نمود
هر قسمتی را ده هزار نفر قرار داده مقرر فرمود بعد از آنکه از ضرب توپهای بزرگ رخنه در دیوارهای
قلعه افتاد هر قسمتی یکروز یورش بقلعه برند که در مدت سه روز متوالی هر روز ده هزار نفر قشون
تازه نفس یورش برده باشند لشکر ترک بواسطه حضور سلطان و وعده های گزاف از
کرمبارها یبداد کمال رشادت و جلادت را ظاهر ساختند دلیران و باروی قلعه را نیز
ماردمور بالا رفتند یکی از سربازان ترک از برجی که بیدق پادشاه مجارستان در آنجا زده
شده بود بالا رفته خواست بیدق را بیندازد که یکی از مجارها با سرباز ترک در او بخت هر دو
بیکدیگر چسبیده از بالای برج بزیر افتادند با وجود اینکه منتهای رشادت از سپاه ترک
در این یورش بکار برده شد قلعه مفتوح نگردید و خبر آمدن پادشاه مجارستان بامداد اهل قلعه
در اردو منتشر شد سلطان لابد دست از محاصره برداشت ماتیاس پادشاه مجارستان
Srebernik — پس از رفتن سلطان داخل مملکت بسنی شده قلعه سربرنیک را مفتوح ساخت و
Zvornik — بمحاصره زوارنیک مشغول گردید سربازان ساخلو آنجا چون از رسیدن محمد پاشای صدر اعظم
امیدوار بودند سخت ایستادند و در دفع حملات مجارها مردانه کوشیدند صدر اعظم لشکر روم
ایلی را جمع نموده علی بیک میشل اوغلی را با سواره سبک از پیش روانه نمود و بمحض نزدیک شدن
شاریه ماتیاس دست از محاصره برداشته در کمال عجله فرار نمود و جمیع احمال

دراثقال و توپخانه و سایر مهمات حربیه را از برای ازاک وا گذاشت محمود پاشا که با گله
قشون از عقب میآمد اسیر و اسب بسیار از مجارها بگرفت و پادشاه مجارستان را تا
ساو تعاقب نمود دو ماه بعد از محاصره ذوبرنیک ازاک در حوالی سمندرا
Save
عموی پادشاه مجارستان را که میخائیل نام داشت با لابات هان که یکی از اعیان
آن ولایت بود اسیر کردند و در اسلامبول بحضور سلطان آوردند عموی پادشاه را حسب الامر
فوراً گردن زدند حکم قتل لابات هان نیز داده شد ولیکن بتوسط یکی از اعیان ترک
از کشتن او در گذشته مبلغ زیادی در عوض خون بها از او گرفتند

در همان اوقات که لشکر سلطان در بوسنی مشغول جنگ بود اسباب
دشمنی و خصومت با دولت جمهوری وندیک نیز فراهم آمد ابتدای این کار در بهار سنه ۱۴۶۳ مسیحی مطابق
۸۶۸ هجری شد لیکن مانند جنگ بوسنی زود بانتها نرسید بلکه مدت شانزده سال این دعوا
طول کشید و مایه خرابی و خسارت زیاد از برای طرفین گردید و حال آنکه مایه این جنگ و اسباب این
نزاع بسیار سست و بیمعنی بود و مجمل آن این است که یکی از مملوکهای پاشای آتن ده هزار
اسپر وجه نقد پاشا را برداشته فرار نمود و بیکی از جاهای وندیک پناه برد پاشا در صدد مطالبه
غلام بر آمد چون مدعی شدند که غلام مذهب عیسوی اختیار کرده است از رد نمودن او به پاشا مضایقه
نمودند باین بهانه عیسی بک پسر اورنوس بر سر قلعه آرغوس رفت و با کشتن آنجا ساخته
قلعه را متصرف شد و عمر بک پسر توراخان در لپانت بملک وندیک تاخت کرد
و تا حوالی شهر مُدُن غارت کرد از نشر این اخبار دولت وندیک بدولت عثمانی
اعلان جنگ نمود لویجی لُرِدانو امیر البحر شده باتفاق جنگ مأمور نگروپونت
گردید و بارتلدو دِسته سردار سپاه بری شده چهار هزار نفر از سوار و مقصرین را

Luigi Loredano
Bartholdo-d'Este

که پناه بجز

که پناه بجزیره کیلث برده بودند گناه آنها را بخشیده با ده هزار سوار از ایطالیائی جمع و سردار کرده
روانه پلوپونز نمودند چندی نگذشت که اغلب سپاهیان یونانی که در تصرف کارگذاران
سلطان بودند یاغی شدند امیر البحر شهرهای ناپولی و مالواسیا را که حاصل بود ن
آنها از بابت جمع کردن آذوقه سلطانی معتبر نمود و سه ماه در دریای آرشیپل توقف نموده در اول
اوت ماه فرانسه بتعاقب شهر ناپولی که سردار قشون بری در آن شهر انتظار او را داشت
آمده لنگر انداخت پس از آن باتفاق شهر آرغوس را محاصره نموده سعی و سخت نمودند لیکن از قشون
مابین که مأمور امداد محاصرین بودند در بین راه دچار سپاه ترک شده و هزیمت نفر آنها در دست
عثمانیان بقتل رسیدند پس از آن از ترک بحوالی قلعه آرغوس که از طایفه البانی
و روانه شهر کرنت بودند برخورده همه را بقتل رسانیدند مأمورین و سرداران دولت وندیک
باهراریونانیان و البانیان (ازماوط) بخیال استحکام لسان الارض شهر کرنت افتادند
اگرچه همین کار را در عهد سلطان مراد اول نیز کرده بودند لیکن ثمری نشده بود چنانچه در
باب یازدهم این کتاب تفصیل آن بیان شده است بالجمله سرداران بری و بحری
همه مردمان خود را از برای انجام این کار بیکار واداشتند سی هزار نفر عمله در مدت پانزده روز دیوار
از سنگ ساختند که شش میل طول آن بود که از دریائی بدریای دیگر کشیده شده بود و
دوازده پا ارتفاع داشت صد و سی برج و دو خندق از برای حفظ و حراست آن ساخته و پرداخته
شده بود در وسط یک معبدی با نیم پدق دولت وندیک را در بالای آن نصب نمودند
دور معبد عبادت مشغول گردیدند و توپ بسیاری در برج و باره آنجا قرار گذاشتند وقتی که
خبر رسید عمر پسر توراخان با صد هزار لشکر آراسته از برای قلع و قمع آنها نزدیک شده
قشون وندیک و هواخواهان آنها در پشت دیواری که ذکر شد متحصن شدند بالجمله عمر بک بعد از رسیدن

بانجا از برای شناختن استحکام دیوار تا فاصله یکصد قدم نزدیک رفت و در آن حال توپ‌ها
از برج باو انداختند دو نفر از همراهان او بضرب یک گلوله هلاک شدند عمربک از ملاحظهٔ آن
دیوار و استحکامات و استعداد آن بی نهایت متعجب گردید بالجمله سرداران بری و بحری
وندیک شهر کرنت را محاصره نموده جنگ سختی در مقابل شهر با قشون ترک کردند سردار بری زخم
منکری برداشته بفاصله پانزده روز جان بقابض ارواح تسلیم نمود چون عمربک سلطان را از ساختن
دیوار و موجود بودن چهارصد عراده توپ و سه هزار ارابچی و جمع کثیری از تفنگچی و سوار از برای حفظ آن
اطلاع داده بود محمود پاشای صدراعظم با هشتاد هزار قشون مامور شد که بعد از دفع قشون وندیک از
حوالی کرنت یورش بولایت موره ببرد همینکه خبر نزدیک شدن محمود پاشا مسموع وندیک‌ها شد
دیوار و برجی را که با آن همه زحمت ساخته و پرداخته بودند ترک کردند دست از محاصره کرنت
کشیده در کمال عجله بطرف ناپولی فرار کردند از آنطرف محمود پاشا بخیال اینکه غفلتاً بر
وندیک‌ها بزند در وقت طلوع صبح بحوالی دیوار رسید وندیک‌ها را دید که بکشتی‌ها فرار کرده‌اند
و ناخدا را مشغول کشیدن لنگر کشتی‌ها یافتند که از آنجا بروند محمود پاشا هگزا میلون را
متصرف شده از سمت کرنت بسر اغا گوش رفت و آنجا را نیز متصرف در آورد و از سر خود
آنجا هفتاد نفر سالدات وندیک را بانجیر بخدمت سلطان فرستاد و خودش شصت نفر از
تفنگچی‌ها را که از اهل جزیره کاندی (قندیه) (کریت) بودند حکم داد تا قتل کردند — ۱ Tégée
پس از آن از خاک تیژ عبور نموده بطرف لئونتاری رفت و در آنجا حکومت — ۲ Leontari
پلوپونز را از عیسی بک پسر زادهٔ اورنوس گرفته به ساغانوس پاشا واگذار کرد و مشار الیه
حکم نمود که در شهرهای آن حوالی آذوقه جمع نموده انبار نماید و عمربک پسر توراخان را با پنج هزار سوار
مامور ساخت تا از ولایت وندیک‌ها نموده عمربک نزدیکی میتون را غارت کرده پانصد نفر از — ۳ Méthone

اهالی آنجا را

اهالی آنجا را اسیر آورده محمود پاشا همه را بحضور سلطان فرستاد و سلطان حکم داد تا همه آن پانصد نفر را
که از اهل یونان بودند از میان باره بدو نیم کردند در آنوقت کاری برحسب اتفاق از آنجا عبور مینمود
هر دو قسمت نعش یکی از آن بدبخت‌ها را با کمال نزدیک هم کشیده بیکدیگر ملحق نمود سلطان با اعتقادهٔ
عقاید باطله فرمود آن نعش را دفن کردند و آن کار را محترم داشته قرار داد در سرای سلطانی
او را نگاه داشته خدمت نماید و هرچه تفحص کرد که بداند آن نعش از کدام طایفه خوش بخت است — ۱ Chalcondylas
چیزی معلوم نشد آنچه تا اینجا ذکر شد از تاریخ شالکوندی لاس مورخ یونانی است
که از اهل آتن بوده و تاریخ او در اینجا ختم میشود — ۲ Orsato
در بهار سال بعد که اُرساتو امیرالبحر دولت وندیک شده بود با کشتی‌های جنگی خود در جزیرهٔ
لسبوس لنگر انداخت و شهر میتیلن (مدللو) را مدت شش هفته محاصره نمود لیکن محمود پاشا
با کشتی‌های جنگی عثمانی بسر او رفت مشار الیه مجبور شده ترک محاصره نمود و بقدری که در کشتی او
جا بود از یونانی‌های ساکن مدللو همراه خود به نگرپونت برد و دو باره مراجعت نموده جمع دیگر از
یونانیان را ببرد برد که گرفتار سپاه ترک نشوند و آنها را نیز بجزیرهٔ نگرپونت که متعلق بدولت
وندیک داشت وارد نمود پس از آن چندان طولی نکشید که بمرض طبیعی از دنیا رحلت نمود
سردار قشون بری را بعهدهٔ سیژیسموند واگذار کرده بودند وقایع و حالات این سردار — ۳ Sigismond
فتوحات خاص او بطور صحیح نوشته تفصیل داده است و ما نیز گفته او را در این تاریخ بیان مینمائیم — ۴ Sparte
اغلب شهرهای پلوپونز خود را باین سردار بستند و مشار الیه شهر اسپارات را محاصره نمود بعد از
جنگ‌های بسیار کاری از پیش نبرد دست از محاصره برداشت لیکن جسد گمیستو
فیلسوف معروف را همراه بایطالیا نموده در ریمینی مقبره از برای او بنا کرد پس از آن — ۵ Rimini
ژاکوبو (یعقوب) که از جانب جمهوری وندیک حاکم موره بود سردار قشون بری شده

خوات بودیت پاتْراس نامی کشته گشت عمر بیک پسر توراخان با هزار ده هزار لشکر متعاقب او Patras [1]
حرکت کرده جنگ سختی با قشون دولت جمهوری نموده حاکم مذکور با جمع کثیری از صاحب منصب های
رشید کشته شدند بعلاوه ده هزار نفر هم از سالدات ونذیک در میدان جنگ بقتل آمدند
سیگاشیس رالی یونانی زنده دستگیر شده میخ چوبین با سافل او فرو کرده گذاشتند تا جان بجان
تسلیم نمود باقی مانده لشکر جمهوری خود را بطرف کالاماتا کشیدند در حوالی این شهر مجدداً
با لشکر عثمانی جنگ کرده باز مغلوب شدند و از قشون ونذیک هر چه اسیر شد همه را به گالی پولی
فرستادند ژاکوپو (یعقوب) امیر البحر جدید ونذیک سفاین جنگی جمهوری را به کنار (تنگه)
(بوغاز) گالی پولی رسانیده مدخل بوغاز مذکور قریب پانصد قدم از سفینه داروانی لنگر انداخته منتظر رسیدن
باقی سفاین جنگی شد یعقوب نام دیگر که کاپیتان خلیج ونذیک بود از برای اظهار جلادت و عدم
خوف از توپ بزرگ قلعه کشتی خود را حرکت داده از کنار قلعه رفت و باز مراجعت نمود
با توپ بزرگ قلعه یک تیر در وقت رفتن کشتی انداخته شد و شش نفر از عمله کشتی را کشت
دیگر تیر هم در وقت مراجعت انداختند و پنج نفر از اهل کشتی کشته شدند ویکتور کاپللو Victor Capello [2]
کاپیتان ژنرال دولت جمهوری جزایر امبروس و تاذوس و ساموتراس را
متصرف شد و شهر آتن را نیز تسخیر نمود لیکن نتوانست حفظ نماید و عساکر عثمانی از او پس گرفتند این
کشتی ها قرار بود با سفاین جنگی پاپ که موسوم به پی دویم بود باتفاق حرکت نمایند چون پاپ Pie 2 [3]
در آن اوقات وفات کرد جهاد و هشتم میلونان با دولت عثمانی ناقص ماند سفاین ونذیک
تنها بطرف جزیرهٔ لسبوس و موره حرکت نموده در تحریکهای پاپ در تحریک علیه یها از برای
اتمام در محلال اعلی عیش دین او (عیسویان) فایده نبخشید تمام شدن فوت دکوتا شدن عمر خوش
نبخشید و آن جنگ های سختی را که میل داشت ببیند ممکن نشد

سنه ۱۴۶۳ عیسوی مطابق ۸۶۸ هجری که سلطان در اردو مشغول فتح مملکت بسنی و جنگ
دولت جمهوری ونذیک بود در آسیا نیز بعضی وقایع عظیمه اتفاق افتاد که از برای ترقی و عظمت
دولت عثمانی اسباب تازه موجود شده مایهٔ معتبری بدست آمد و آن چنان بود که ابراهیم حکمران
قرامان فوت شد و از او هفت پسر باقی مانده بود که در سر حکومت با یکدیگر به نزاع برخواستند تا رفته رفته
نزاع آنها را طلب به دولت سلطان محمد فاتح بدرسانند و اسباب یورش سلطان به مملکت قرامانی
فراهم آمد و خانوادهٔ قرامان که مدت صد و پنجاه سال در مقابل دولت عثمانی مدعی های قادر
قاهری بودند مقهور عثمانیان شده اسباب انقراض آنها فراهم آمد طایفهٔ قرامانی همیشه با سلسلهٔ
جلیلهٔ عثمانی در جنگ و جدال بوده اند گاهی از اوقات مصالحه و آشتی در میانه اتفاق می افتاد
و از برای استحکام عهد مصالحه با یکدیگر وصلتی میکردند و دختری داده دختری میگرفتند لیکن باز فایده نمی بخشید
چنانچه در ایام سلطنت سلطان مراد اول علاء الدین پادشاه قرامانی با سلطان مشار الیه جنگ کرده
مغلوب و اسیر گردیده و در عهد سلطان ایلدرم بایزید اول مصالحه نموده رود خانهٔ چهارشنبه صو را
سرحد مملکت قرار دادند دوباره باز بجدال برخواستند پادشاه قرامانی بحکم سلطان کشته شد
و مملکت او بتصرف ایلدرم بایزید درآمد جانشین پادشاه قرامانی پناه بامیر تیمور گورکان برد
و بتقویت آن پادشاه بزرگ بحکومت مملکت موروثی نایل گردید چنانچه سابقاً در این کتاب
مجملی از آن مفصل در شکست خوردن و اسیر شدن ایلدرم بایزید بیان شده است سلطان محمد اول
یک مرتبه با حکمران قرامانی جنگ کرده سلطان مراد ثانی سه مرتبه با این دشمن قوی مقابله و مقاتله
نمود سلطان محمد ثانی در جلوس خود پادشاه قرامانی ابراهیم را که بجنگ برخواسته بود از تخت
برانداخت از ابراهیم هفت پسر باقی ماند شش نفر آنها عمه زاده های سلطان بودند و اسامی آنها
از این قرار است پیر احمد قرامان قاسم علاء الدین سلیمان نور صوفی پسر هفتم که اسحق از کنیز

متولد شده بود در صدمت پدر عزیز او بجو واقع بود بهمین واسطه او در جانشین خود قرار داده عمه زادهای
سلطان را محروم کرده بود و در حیات خود خزاین و دفاین هرچه داشت بدو تسلیم نموده ایالت
ولایت ایچیل را باو واگذار کرده شهر سلفکه را پای تخت وی قرار داد پسرهای دیگر که عمه زادهای
سلطان بودند متحمل این ظلم نشده ننگ دیدن وضوح را قبول نکرده بر پدر شوریدند و او را در شهر قونیه
که پای تخت مملکت بود محاصره نموده از آنجا بیرونش کردند پس از آنکه ابراهیم در قلعه قواله جهان فانی را
بدرود کرد پیر احمد پسر بزرگ او در جایش نشست و شهر قونیه را با ایالت شمالی مملکت تصرف در آورد
و از برای اسحق بیگ جانی ایچ ایلی سی باقی گذاشت برادران دیگرش پیر احمد و نور صوفی پناه Cilicie
بباب عالی و خدمت سلطان بردند سلطان با آنها در مقام تلطف و رعایت بر آمده بتولی
از برای آنها مقرر فرمود که با آنچه که نزد کامل نمایند اسحق بیگ از برای دفع برادر خود پیر احمد انها
به اوزون حسن پادشاه بزرگ تراکمه آق قویونلو برده قرار داد که چون با عانت و امداد او در حرکت آید
همه روزه روزی هزار زر دوکا تسلیم کارگزاران او نماید اوزون حسن (امیر حسن بیگ) از ارزنجان
بالشکر حرکت کرده از سیواس بگذشت اسحق باستقبال وی شتافته او را با لشکر از جهت مملکت
قرامان بسوی لشکر ترکمان آنچه لازمه تاخت و تاز و خرابی بود بجا آوردند و اوزون حسن در وقت مراجعت
قزل احمد را که از بیگی شهر احضار نموده بود مرخص نمود و بجای حکومت خود حجت داد قزل احمد از طایفه
اسفندیار اوغلی میباشد که آنها را قزل احمد لو نیز گویند و در سنوپ و قسطمونی حکومت
داشتند قزل احمد مذکور محرک شد که سلطان حکومت ولایات مزبوره را از خانواده آنها
خارج کرده خود متصرف شد و از ازای این خدمت حکومت بگی شهر را به قزل احمد واگذار کرد
بجهه اسحق بیگ بجهه استحکام حکومت با سلطنت خود خیال کرد سلطان محمد فاتح را
بدست آورده از دست اندازی و تطاول او محفوظ بماند لهذا یکی از علمای عهد را که موسوم به احمد چلبی

یعقوب اوغلی بود بسفارت روانه خدمت سلطان نمود منظور از این سفارت آن بود که اگر
سلطان تعهد بکند بر اینکه از عمه زادهای خود که برادرهای اسحق بیگ باشند اعانت و امداد
ننماید مشار الیه شهرهای آق شهر و بیگ شهر را بکارگزاران سلطان واگذار نماید و حال آنکه
این شهرها هرچه در تصرف سلطان بودند سلطان در جواب گفت این قبیل تعارفات اسباب
تمسخر خود کول زون است اگر شاه هزار اسحق بخواهم آنچه و فارغ البال باشد ولایات واقعه
در ماورای رودخانه چهار شنبه صو را بکارگزاران ما واگذار نموده سرحد قدیم را که سلطان ایلدرم بایزید
مقرر داشته بود برقرار بدارد چون اسحق بیگ فرمایش سلطان را قبول ننمود سلطان نیز
حمزه بیگ حاکم اناطولی را مامور یورش قرامانی فرموده مشار الیه در ارمنق یا باعتقاد بعضی در طاغ
بازاری با اسحق بیگ مقابل شده جنگ در انداخت پس از کشش و کوشش اسحق بیگ شکست خورده
منهزم شد و با زن و فرزندان در شهر سلفکه محصور گردید پیر احمد بجهه لوای لشکر مفاتیح شهرهای
آق شهر و بیگ شهر و ساقلاق حصاری و ایلغون را بخدمت سلطان فرستاد و سلطان این بلاد را
چون در اروپا در ایالات بسنی و موره مشغول جنگ بود بهمین مختصر با قناعت نمود چون
از آنکه فتوحات اروپا اندک آنچه که حاصل کرد عازم شد که مملکت قرامانی را بالکلیه متصرف
شود و پسران عمه خود را مانند کنیز زاده از میراث پدر محروم بدارد از برای انجام این کار و پیدا
کردن حقی جهه غصب نمودن حقوق عمه زادهای خود بهانه کرد که حکومت قرامان با دشمنان
دولت آل عثمان که اوزون حسن و ونه دیک باشند عهد و میثاق دارند و در جنگ
و صلح با یکدیگر متفق میباشند
محمد شخصه با همه قوتهای حربیه خود بطرف آسیا در حرکت آمد پس از آنکه قلعه قواله و شهر
قونیه را تسخیر نمود محمود پاشای صدر اعظم را با قسمتی از قشون مامور تسخیر پای تخت قدیم این مملکت

که ۷ ماه اند ایاقرامان باشد فرمود که اسحق بک در آنجا تحصن شده بود شهر را به دلاین
محل جنگ سختی با محمد پاشا کرد و بکلی شکست خورده منهزم گردید و اکثر را تعاقب در سنی میکردند
البته بدست می آوردند محمد از فرار و نجات شهزاده مغلوب بقدری متغیر و غضب آلود بود
که با حدی از گرفتاران و اسیران جنگ ابقا نمود هر که گرفتار شد کشته شد پس از آن محمد پاشای
صدر اعظم مامور شد که فرقه قبیله طورقوت را که از طوایف مغول و تاتار بودند و از وقت یورش
امیر تیمور گورکانی در حوالی قرامان یورت گرفته مسکن داشتند قتل و غارت نموده معدوم الاثر
نماید صدر اعظم بر اثر آنها در حرکت آمده از کوه بلغار عبور نمود و در حوالی ماجور از قلوزرها که در دره های
عمیق متفرق شده بودند بدست آورده با قید و زنجیر روانه حضور سلطان نمود که باصطلاح عادی
مورخ ترک (۱) حساب خود را با آنها مفروغ کرد یعنی همه آن مغولها را بدیار عدم فرستاد و علاوه
بر اینها صدر اعظم مامور شد که همه ارباب حرف و صنایع را که در پای تخت قدیم و جدید
قرامان مسکن دارند یعنی در قونیه و لارنده کوچانیده روانه اسلامبول دارد چون همیشه در چنین موارد
آثار انسانیت و رأفت و رحمت از محمد پاشای صدر اعظم بروز و ظهور کرده بود باز هم در کوچانیدن
اهل حرفت بنا را بر رأفت گذاشته چندان سخت نگرفت محمد پاشای یونانی که وزیر ثانی و ملقب به
روم محمد پاشا بود پیوسته با صدر اعظم مدعی بوده ملتفت احوال و افعال او بود مراتب ترحم
صدر اعظم و سست گرفتن او را در کوچانیدن ارباب صنایع را بعرض سلطان رسانید
و سلطان صدر اعظم را از آن خدمت معاف داشته محمد پاشا را مامور انجام آن کار
فرمود آن کافر نمسلمان بطوری با مردم سخت گرفت که بر احدی ابقا نکرد حتی در جزو جمله هایی
از اولاد مولانا جلال الدین رومی صاحب کتاب مثنوی را نیز برده بود چون سلطان از آن حال
آگاه شد کمال معذرت را از مولوی زاده خواسته او را با انعامات شایان روانه خانه خود

ساخت چون

(۱) [illegible]

ساخت چون بجهات چند خاطر سلطان از محمود پاشای صدر اعظم رنجش حاصل کرده بود
در عزل او بی بهانه میگشت از جمله آن جهات یکی آن بود که موافق عهدنامه پادشاه بسنی
امان داده بود و یکی دیگر آنکه معتبرترین خانواده های قونیه و لارنده را از معاف نمود که کوچانیده بود چون که سلطان
از یورش قرامان مراجعت نمود محمود پاشا را از صدارت معزول نمود و وزرای ایام انکار
یکعمل وحشیانه بجا آورد که بعد از او اغلب جانشینهای او در عزل صدر اعظمها همین عمل را بکار میبردند
که با انکار از سلاطین تاتار با آنها رسیده باشد و آن چنان بود که سلطان علی الغفله حکم کرد همه
طنابهای چادر صدر اعظم را بریدند و یکمرتبه چادر بر سر آن بیچاره خراب شد و او در
نصفه خفه شده از زیر چادر بیرون آوردند منصب او بروم محمد پاشای یونانی داده شد حکومت قرامان را
سلطان به پسر سیم خود مصطفی تفویض فرمود اسحق بک حکمران قرامانی پناه به ازون حسن برد
خانواده حکومت قرامانی که با سلسله جلیله عثمانی بعد از انقراض دولت سلاجقه روم در بعضی از
ممالک آنها واضع حکومتی مستقله شده بودند و همیشه با یکدیگر رقیب و هم چشم های سخت بودند
بعد از صد و شصت و شش سال حکومت و ده جنگ پی در پی جزو مملکت عثمانی گردید جمیع
قرامانی بجز شهر سلفگه که تا چندی بیوه اسحق بک نگاهداری کرده از دست نداد بتصرف
سلطان در آمد   پس از بیان فتوحاتیکه
سلطان تقریبا در یکوقت و یک زمان در ممالک بسنی و موره و قرامانی نمود بهتر آن است که
شرح جنگهائی را هم که اسکندر بک از همان اوقات تا زمان مردنش که در سنه ۱۴۶۶
عیسوی مطابق ۸۷۱ هجری اتفاق افتاد ذکر نمائیم و آن چنان بود که مصالحه و قعه فیما بین سلطان
Pie 2   و اسکندر بک زیاده بر سه سال طول نکشید بعلت اینکه چون پی اریم پاپ عیسوی ها جهاد
با مسلمانان را بدول عیسوی اعلان نمود یکی از فرستادگان پاپ با سفیر ونیک با اسکندر

ثبت کردند که عهدیکه با کفار بسته شود نباید وفا نمود چنانچه مکرر از ترک با مقف داده اند
و عهد بسته اند و بفتوای علما و مفتی های اسلام عهد را شکسته اند چنانکه در همین اوقات
مصنفک بسطامی این معامله را با پادشاه بسنی بجا آورد اسکندر بیک این دلایل را
پسندیده مصمم جنگ شد و فرستاده پاپ که شان آنا شوک داشت بعد از
انجام این خدمت منصب کاشاد پنال نایل گردید چون خبر بهم خوردن مصالحه
بگوش سلطان رسید شرف بیک را با چهارده هزار سوار مامور تاخت و تاز البانی
فرمود و اسکندر بیک قشون خود را در اُشری که شهریست در کنار یک بحیره پر مای واقع است
جمع نمود و خود با ده هزار مرد جنگی پیش رفته شرف بیک را استقبال نمود نه میل بشهر مانده
هر دو سپاه بهم رسیدند و جنگ در انداختند شرف بیک شکست خورده فرار نمود ده هزار
نفر از لشکر ترک که مطابق با عدد لشکر اسکندر بیک است کشته شدند دفتردار با دوازده نفر از
معتبرین از اتراک که اسیر شده بودند خود را بمبلغ چهل هزار [illegible] خریداری کردند سلطان بجهت
تلافی شکست شرف بیک با پنج هزار سوار و سه هزار پیاده سرداری بالابان که اصلش از
البانی و در طفولیت اسیر شده مسلمان شده بود در محاصره [illegible] اول کسیکه از باروی
شهر بالا رفته بود او بود مامور جنگ اسکندر بیک نمود و اسکندر بیک در دره وال اشتالیا
منتظر رسیدن سپاه دشمن بود بالابان با قشون خود بلندیهای اطراف را متصرف بود اسکندر بیک
اگرچه از میان آنها راه باز کرده عبور نمود ولیکن هشت نفر از یاران رشید معروف او اسیر اتراک
شدند از آنجمله یکنفر برادرزاده او بود با جمیع اسرا را روانه اسلامبول نمودند و اسکندر بیک هر چند
خواست آنها را خریداری نماید سلطان قبول نفرمود و حکم داد تا همه را زنده پوست کندند در
هر حال بالابان بطرف آشیدا رفت و اسکندر بیک در [illegible] نیش

مقام گرفت

مقام گرفت بالابان دل خود را خوش کرده بود باینکه غفلتا بر اسکندر بیک
بتازد لیکن اسکندر بیک حمله آورد و نصف قشون او را پس نشاند و جمعی از ایشان را کشته
اردوی آنها را نیز متصرف شد با وجود این حالت بالابان مجددا با هفده هزار سوار
و سه هزار پیاده به آشیدا مراجعت نمود و در مقابل اسکندر بیک اردو زده خواست او را
به تعارفات ظاهری و هدایای بی معنی مشغول نموده فرصت و موقع خوبی از برای جنگ
بدست بیاورد ممکن نشد بالاخره بعد از سه ماه معطلی لابد مانده بجنگ میدانی تن در
داده در مقابل اسکندر بیک صف جدال بر آراست از هر طرف دلیرانه کوشیدند
باوجود اینکه اسب اسکندر بیک در زیر او کشته شد و زخم کاری بر بازویش رسید باز
شکست بر اتراک وارد آمده بالابان با هزار مشقت جان خود را سالم بدر برد و سیم بار سردار
عثمانیان بجنگ اسکندر بیک آمد و البانی یعقوب نام سردار دیگر با جماعتی دیگر از اتراک
بامداد بالابان از راه دیگر روانه گردید لیکن قبل از آنکه یعقوب به امداد بالابان برسد
اسکندر بیک بالابان را مجبور بجنگ نموده شکست فاحشی بشر رایه داد هنوز در اردو غنایم را
تقسیم نکرده بودند که قاصدی از پیش مامینا خواهر اسکندر بیک رسیده خبر آورد
که البانی یعقوب با شانزده هزار لشکر تا بوات رسیده است و از هر جا عبور
کرده است آتش نهب و قتل برپاست و ناطق آنجا زده است و اینک در کنار رودخانه
آنا ذ پالاتا اردو زده آنجا نشسته است اسکندر بیک مجددا به تلاقی یعقوب روانه شد
یعقوب هر دو سپاه در برابر هم صف جدال بر بسته در هم ریختند و با هم آمیختند
اسکندر بیک در شدت هنگامه جنگ از میان صفوف سپاه گذشته خود را به یعقوب
رسانید و بضرب نیزه او را از اسب انداخته سر از بدنش جدا نمود قشون ترک از ملاحظه این حال شکست خورده

منهزم شدند چهار هزار نفر از آنها کشته و شش هزار نفر اسیر گردیدند پس از آنکه اسکندر بیک
بواسطه این دو فتح بزرگ تلافی خون هشت نفر یاران خود را بجا آورد از آنجا مراجعت نموده
با کمال افتخار وارد شهر کَرُوژا شد پس از وارد آمدن این شکست ها و ممکن نشدن
قتل اسکندر بیک بتوسط چند نفر از فدائیها (منظور از فدائی ها اشخاص خونریز نه فدائی های اسمعیلیه این
اشخاص را در زبان فرانسه آساسَن گویند) سلطان شخصاً با صد هزار لشکر جرّار در حرکت آمده
روانهٔ آلبانی گردید و شهر کِرُوژا را محاصره نمود اسکندر بیک چون طاقت جنگ رو
بارو نداشت همیشه از اطراف قشون سلطان درآمده آزار و زیان بسیار بلشکر و اردوی سلطان
وارد می آورد بالاخره سلطان به تنگ آمده دست از محاصره برداشت در حین مراجعت هشت هزار
نفر از ساکنین حوالی شهرهائی را که امان داده شهر آنها را متصرف شده بود قتل کرد بالابان را
با هشتاد هزار لشکر از برای محاصرهٔ کِرُوژا گذاشته بود بالابان بعضی از لشکر را در بالای
کوهی که مشرف بشهر بود جا داده خود منتظر بود که یونس برادرش با دسته دیگر از قشون
به امداد او برسند اسکندر از ماجرا باخبر شده شب را بدون اینکه به احدی اطلاع بدهد بمقابله یونس
روانه گردید و با او مقاتله نموده لشکر او را شکست داده و خود یونس را با خضر نام پسرش اسیر نموده
بزیر زنجیر کشیده و آنها را بهمان حالت در برابر بالابان و لشکرش وا داشت چون حالت
خوف و حیرت در آنها شد هر نحو بسختی تمام بر آنها حمله کرد بالابان بخود دانسته طرف دیوار
شهر دوید شاید اهل شهر را بوعده و نوید رو بخود نماید در آن حین یکی از اهالی البانی از بالای
برج گلوله تفنگی بحلق او زده از پا درانداخت نعش او را تا باردو رسانیدند جان بجان ستان
تسلیم کرده بود سپاه ترک باز منهزم شده تا تیرانا که بمسافت هشت میلی از شهر کَرُوژا
واقع شده است پس نشستند اسکندر بیک هرچه سعی کرد که قشون خود را از تعاقب اتراک

منع نماید ممنوع نشدند

منع نماید ممنوع نشدند از اتراک پس از سه روز مجادله از میان قشون اسکندر بیک راه
بازنموده بیرون رفتند و لکن جمع کثیری از آنها تلف شدند و هر قدر ساخلو در قلعه های اطراف
داشتند همه اسیر و قتیل گردیدند (مترجم گوید راوی همه این غزوات بارلتی نام
مورخ اسکندر بیک است که کتابش ثانی رموز حمزه و تالی اسکندرنامه است)
چون سلطان دید نمی‌تواند باین زودیها از عهده تسخیر کِرُوژا برآید لازم دانست که از برای
بستن راه البانی با شهر قدیم والینی یَنی را که امروز ایل باصان می‌نامند آباد نموده محکم سازد
و این شهر الحال دار الحکومه یکی از سنجاقهای دولت است بالجمله سلطان آن شهر را آباد نموده
شهر چوتِرشالی را که متعلق باسکندر بیک بود خراب و ویران ساخت قلیلی بعد از این
وقایع اسکندر بیک در شهر آلِسیو در سن شصت و سه سال از دنیا رحلت نمود مدت Alessio
سی سال با سلطان مراد ثانی و سلطان محمد ثانی از برای آزادی ملت و مذهب خود جنگهای
مردانه کرده فتوحات نمایان نمود در همین سال اتین کُزنیش همسایه اسکندر بیک که Etienne Cossich
حکمران هَرزگُوینا بود مرد و شهر رالیه چون با پسرهای خود نزاع داشت جوانترین آنها را
برسم گروگان نزد سلطان فرستاد و این پسر بدین اسلام درآمده از جمله مقربها
و محبوبهای سلطان واقع شد تا در عهد سلطان بایزید ثانی برتبه دامادی سلطان
و منصب صدر اعظمی نایل گردید بالجمله بعد از مردن کُزنیش ایالات هرزگوین
علیا و سفلا هر دو بتصرف سلطان درآمده باسم دُوقه هرسک جزو سنجاقهای
دولت عثمانی شد بعد از مردن
اسکندر بیک و فوت پادشاه قرامانی تا مدت دو سال رفاهیت و آسایش بلاد و عباد
اسباب باز داشتن سلطان از لشکرکشی های دائمی و فتوحات پی در پی گردید در این مدت

فصل دیگر در تواریخ ذکری از فتح بلاد و تخریب عباد و دایره کردن ساغوهای قلاع شده بعضی از این
ایام را سلطان مصروف انجام تدارکات بحریه نمود و بعضی را صرف ساختن سرای تازه کرد
و در جائیکه در قدیم معبد رب النوع ها بود پس از آن عمارات امپراطوران بیزانس (بوزنطیه)
و کلیساهای حضرت مریم و سایر اولیای عیسوی ساخته شده بود سرای سلطانی و عمارات پادشاهی
ساخته شده در سنه ۸۶۲ هجری باتمام رسید و باب عالی عثمانی مقرر گردید

این دعا را در دیوار سرای مذکور منقور گردید   خداوند افتخار صاحب آن را زیاد کناد
خداوند بنای آن را محکم گرداناد   خداوند بنیان آن را قوی کناد   مادامیکه در درگاه
تازهٔ قادیرغه لیمانی تدارکات بحریه دیده می‌شد بواره شبک که عبارت
از آقین‌جی‌ها باشند از سرحد شمالی مملکت عثمانی گذشته داخل ایالات اسکلاوونی
و کارینتول و اموئیری شده تا ولایت سیلیتی تاختند نه بر پیران ابقا نمودند
و نه بر کودکان رحم کردند با غارت و کشتار مردم را ریشه کن نموده زیاده بر ده هزار نفر دمانی را
با حیوانات آنها کشته پنج هزار دختر و پسر اسیر آوردند شادمانی های فتح با این سهولت
بواسطه مسخر کردن قشون ونیدیک دو جزیره دو بندرگاه را قدری کدورت آمیز شد بندر
انوس در ساحل تراکیه و لنگرگاه فوچه در ساحل یونانی مفتوح شد و جزیره‌های
امبروس و لیمنوس بواسطه قوتیکه از کشتی‌ها بیرون آمدند غارت شده ویران
گردیدند دولت ونیدیک قبل از آنکه شروع بجنگ نماید توسط داود نام یهودی از ارباب عالی
امان نامه خواست تا رسولی فرستاده با کارگذاران دولت قراری در مصالحه بدهد پاشا
یهودی مذکور را به سختی تمام از پیش خود براند و مطالب و عرایض او را ناشنیده کرد دولت
ونیدیک شروع به جنگ نمود جزایر مذکوره را بگرفت   سلطان در همین اثنا این کار

[illegible]

مصمم گردید که جزیره نگروپونت را مسخر نماید لهذا محمود پاشای صدر اعظم سابق را که گالی‌پولی
بود که بالفعل امیرالبحر و سنجاق بیک گالی‌پولی بود با سیصد فروند کشتی بزرگ و کوچک
و هفتاد هزار قشون مأمور نموده از دریای داردانل روانه ساخت و خود نیز با همان قدر سپاه
از راه خشکی راهی شده در مقابل جزیره نگروپونت اردوی قشون ترک در همان سواحلی که لشکر
پادشاه ایران گزرسیس (اردشیر) منبسط شده بود نزول کردند و در بالای همان تپه که سراپرده
پادشاه بزرگ ایران زده شده بود خیمه و خرگاه سلطان را برپا نمودند ولیکن نیکولا کانال
سردار دولت ونیدیک مانند تمیستوکل[۱] سردار یونانیان نبود نیکولا در خلیج
سارونا[۲] با سی و پنج فروند کشتی لنگر انداخته منتظر مدد بود که از جزیره کندی برسد با بودن
اتراک را واگذاشت تا پلی با قایق ساخته لشکری که لازم بود با ما یحتاج آن بجزیره در آوردند نیکولا
و حاکم جزیره و سایر مأمورین ونیدیک همه مردمان رشید غیوری بودند لیکن اطمینان آنها بصداقت
و رشادت کاپیتان طوماس که با اتراک باطناً ساخته بود کار را خراب کرد و از اسباب
فتح قشون سلطان گردید اگرچه خیانت طوماس بعد بروز نمود دولت ونیدیک او را بسیاست
رساند لیکن فایده از سیاست او عاید دولت نشد مدت هفده روز اتراک جزیره را
محاصره نموده پنج مرتبه یورش سخت بردند در یورش اول بیست هزار نفر کشته شدند دو فروند
کشتی کوچک غرق گردیدند محمد حکم داد باقی قشون از کشتی‌ها بجزیره درآیند و در اطراف هر چه
قشون هست بمدد بروند موقع خوبی بدست ونیدیک ها آمده بود اگر حمله می‌کردند می‌توانستند
جسر را بریده راه مدد و آذوقه را به قشون ترک ببندند لیکن از جزیره هر قدر علامت نمودند
ولی آنها به طوماس اظهار کردند شاه الیه ابداً اعتنا ننمود بالجمله در یورش چهارم
پانزده هزار نفر از اتراک کشته شدند لیکن در یورش پنجم که سخت تر و خونریز تر از همه بود

۱ Thémistocle
۲ Sarona

قلعه شهر بغتةً مفتوح گردید این فتح در دوازدهم ژوئیه سنه ۱۴۷۰ عیسوی مطابق ۸۷۵ هجری
اتفاق افتاد ارک شهر چند روز دیگر خودداری نمود چون دیگر تاب مقاومت نداشت بشرط
نرساندن اذیت جانی تسلیم شدند سلطان بجهت قصاص و تلافی خون پنجاه هزار سرباز رشیدش
که در این یورش کشته شده بود آن مغالیک را بانواع عذاب با سیاسات نمود بعضی را
چوب بسافل اعضا که زده بعضی را سنگسار نمود پاره را با بسته بر در اب پاره پاره
نمود این سیاستها مخصوص اهالی وندیک بود از ملت یونانی هرچه در آنجا بدست آمد
باسیری بردند پاءولو حاکم جزیره را با ده نفر از سرای خارجه باره دو نیم کردند دختر پاءولو Paolo
چون تمکین نکرد که سلطان با او هم بستر شود حسب الامر او را پاره پاره کردند

جزیره نگرپونت در سوابق ایام بمناسبت های چند با اسمهای دیگر نیز خوانده میشد
که در ذکر آنها فایده مترتب نیست پای تخت قدیم آن که هیس تیا یا آنکه اینائس
نام داشت در دامنه کوه تلنزیپونس واقع شده بود شهر جدید شالسی یا خالسی
در بالای مرتفع ترین کوه جانب جنوب جزیره ساخته شده بود و این شهر بواسطه پل برج داری
که بر روی بوغاز کشیده بودند بخشکی متصل شده بود و در اواسط ایام آن بوغاز را اگریپوز
نامیدند و پل را پل اگریپ گفتند و جزیره را نیز بدین اسم خواندند رفته رفته بغلط نگرپونت
گفتند لیکن مربوط آن جزیره آغریپوز میباشد در جنوب شالسی یکی از شهرهای قدیم
مشهور جزیره واقع است که شهر ارتریا باشد در جنوب این بلد شهر کاریستوز
واقع است که شرابهای خوب و مرمرهای مرغوب آن معروف آفاق است بالجمله جزیره
مذکوره بواسطه داشتن شهرهای آباد و معادن پر منفعت و اراضی حاصل خیز همیشه طمع سلاطین اطراف را
بحرکت درمی آورد چنانچه در قدیم الایام اردشیر پادشاه بزرگ ایران و آنطیوخس و بعض دیگر

چندی متصرف بودند پس از آنها پادشاهان یونان از دست یکدیگر گرفتند تا آنکه
بتصرف پادشاهان مقدونیه درآمد و از دست آنها دولت جمهوری رومه (ایطالیا)
بیرون برد از رومیها با امپراطوران بیزانس (بوزنطیه) منتقل شد و آنها بدولت
جمهوری وندیک واگذار کردند پس از آنکه مدتهای مدید از دستی بدستی و از دولتی بدولتی
انتقال یافت در آخر بدست سلطان محمد فاتح مفتوح گردید مع الحاصله مدتهای دراز در جزو
ممالک متصرفه دولت عثمانی در جزایر بحر سفید (ارشی پل) باقی و برقرار خواهد ماند

باب پانزدهم

در برقرار شدن مقاطعات دشتی تخت و تاز اطراف
توقات صدارت محمود پاشا دفعه ثانیه خط شریف سلطان محمد فاتح سنه تا آنکه
آق قویونلو و قراقویونلو یورش چهارم قرامانی تاریخ اوزون حسن و شکست دادن او مراد
پاشای بیگلربیگی را و شکست خوردن او از سلطان محمد در ترجان و سایر وقایع اتفاقیه
در آن ایام

خلاصت فتح آیات سلطان فاتح مجدد از اردو با بطرف
آسیا منصرف گردید و این نوبت مدت پنج سال در آن خطه شغف کشیدن
لشکر و گرفتن کشور بود تبیین این مقال آنکه اهالی قرامانی را هنوز میل و علاقه بسلاطین قدیم خود
داشتند بعلاوه از عقب زادین شده بود پیر احمد بیک با مادر خود در قلعه سلفک دم از خودسری
میزد و اسحق بیک با قاسم بیک باعانت اوزون حسن میخواستند آتش جنگ که در مملکت
قرامانی در دست خاموش نشده بود مجدداً مشتعل نمایند طایفه تاتاریه تورقود را اگرچه قدری
پا پا کرده بودند لیکن طایفه دیگر از تاتاریه که در سکنا میمانند و نیز از ایام یورش امیر تیمور در
آن حدود یورت داشتند بنای یاغی گری گذاشته بودند و قلیچ ارسلان نام از اولاد سلاجقه
روم در خاک علائیه حکومتی میکرد و مطیع کسی هم نبود و سلطان بجهت آنکه همه این ولایات

وایالات متفرقه را یکی کرده مانند یک مملکت واحده نموده در تحت حکمرانی خود درآورد
و مملکت قرامانی را امن وآرام سازد صدر اعظم را با لشکری گران مأمور آسیا فرمود سپاه او
چون به شهرهای ارکلی و لارنده رسید هرچه مردم آنجا از ضیاعات و باغ داشتند
همه را غارت کرد اهالی ولایت چون میل مفرط صدر اعظم را به یغما و تاراج ملاحظه
کردند جمعی را بجهت او فرستاده مستدعی شدند که شهر جدرا با موقوفات مکه معظمه و
مدینه مشرفه موضوع داشته باقی را خود داند صدر اعظم حکم داد تا فرستاده‌ها را کشتند پس از آنکه
شهرهای قرامانی را خراب کرد بر سر یورتهای قبایل تاتاریه ورساق یورش برد یکی از
بیک‌های تاتار اوزبک نام با پیاده‌های تاتار در تنگه‌های مثالیس کمین کرده و جاسوسان او
ز حرکات محمد پاشای صدر اعظم و غارتگران او شاریه را خبر مینمودند و هر گاه از لشکر او دست
می‌آوردند تلف میکردند بهمین طریق تقریباً نصف قشون صدر اعظم را تمام کرد باقی سپاه
لابد شده آنچه را که از مملکت قرامانی بیغما برده بودند واگذار کرده جانی بدر بردند محمد پاشای صدر
اعظم در کمال افتضاح رو بگریز نهاد و تاتارها از بابت تمسخر رو با اوزبک کرده میگفتند چه وزیر
با سخاوت و چه صدر اعظم با فتوتی که ما را از طلا و نقره بی‌نیاز کرد سلطان چون از رسوائی محمد
پاشا مطلع شد مشارالیه را از صدارت معزول و منصب او را باسحق پاشا که از درجه غلامی بتدریج
برتبه حکومت بُسنی رسیده بود واگذار فرمود گذشته از خیانتها و قساوتها و قتل و غارتهای
روم محمد پاشا که مایه ترقی و هم اسباب تنزل او شده بود متداول کردن مقاطعات مجرائی
متوسط مشارالیه در نظر سلطان محمد مانند یکی از تدابیر عظیمه مالیه جلوه نمود و نیز پس از آنکه سلطان
اسلامبول را فتح نمود و سکنه آنجا خانه‌های خود را خالی گذاشته جلای وطن کرده بودند از بلاد
و امصار دیگر مردم را فوج فوج کوچانیده باسلامبول می‌فرستادند تا در خانه‌ها ساکن شده پای تخت

خراب را آبادنمایند

خراب را آباد نمایند روم محمد پاشا را مداخلی بخاطر رسیده قرار داد هر کس در هر خانه
منزل میگیرد در سال مبلغ معینی بطور مالیات بدهد باین واسطه اغلب مردم از اسلامبول فرار
کردند و خانه‌ها را خالی گذاشتند لله شاهین پیر که از رفقای جنگی سلطان مراد ثانی بود زیان این
مالیات جدید الاحداث را بسلطان وانمود کرده مالیات خانه را از گردن مردم برانداخت

اسحق پاشا صدر اعظم جدید

از برای دفع قاسم بیک که مملکت قرامانی را بهواخواهی خانواده حکمرانان قدیم آن ولایت
شورانیده بود در حرکت آمده در حوالی قلعه مرتبه بدو برخورده او را شکست داد و قلعه‌های موسه و بغدارا
مسخر نمود پس از آن قلعه‌های ورزکونی و اوجه حصار و اوزرنه حصار را و شهر آق‌سرای مفتوح
ساخت و اهالی این شهر را بامر سلطان کوچانیده روانه اسلامبول نمود محله را که مسکن آن
طایفه قرار دادند باسم آق‌سرای موسوم نمودند و هنوز هم بهمین اسم خوانده میشود در همان سال
که لشکر سلطانی جزیره نگرپونت را فتح کردند این فتوحات نیز واقع شدند در سنه ۱۴۷۱ عیسوی
(۸۷۵ هجری) کدوک احمد پاشا که از رتبه ینگیچریگی تا بمنصب پاشائی سنجاق
نایل شده بود با لشکری بقدر کفاف مأمور فتح شهر و قلعه علائیه شد این قلعه را علاءالدین
کیقباد سلجوقی در کنار دریا در قله کمری که از پانصد الی ششصد پا ارتفاع دارد ساخته بود اعتباری
که آن گرد داشت این بود که یک رگ آن سفید و یک رگ سرخ بترتیب از روی هم
تا قله کشیده شده بود پاشا چون بمقابل علائیه رسید حکمران آنجا را اطمینان داده از قلعه
بزیر آورده با زن و فرزند روانه حضور سلطان نمود و سلطان کومولجینا را از برای
گذران او بدو واگذار فرمود مدتی نگذشت که این شاهزاده بهانه شکار از آنجا فرار کرده بمصر رفت
زن و فرزند او از درد مفارقت هلاک شده در کومولجینا در پهلوی یکدیگر مدفون گردیدند

سرگذشت گدوک احمد پاشا

قلیج ارسلان حکمران علائیه انگشتر الماسی را که سلطان باو داده بود از برای گدوک احمد پاشا فرستاد که به سلطان پس بدهد سابقاً مذکور شد که اسحق بیک چون از مملکت موروثی خود قرامانی فرار نموده پناه به اوزون حسن برد زن او با پسرش محمد بیک در قلعه سلفکه مانده بودند و هنوز علائق به سلطان نداشتند ملکه چون خبر مرگ شوهر را شنید رسولی بخدمت سلطان فرستاده اظهار انقیاد نمود گدوک احمد پاشا مأمور به تصرف کردن شهر گردید پاشا شهر را به پس از انجام آن کار بر سر قلعه مرکان رفت که عیال و اطفال پیر احمد برادر اسحق بیک با دختر برادرش که در حسن و وجاهت معروف آفاق بود در آن قلعه بودند پس از تصرف قلعه مذکور شاهزاده خانم را با خزاین و دفاین آنجا از برای سلطان فرستاد و از آنجا به تسخیر قلعه اولجه روانه شد پس از فتح قلعه بعضی از مستحفظان آن را کشت و بعض دیگر را از بالای باروی قلعه بزیر انداخت نزدیک شدن سپاه اوزون حسن پاشا را مجبور کرد که قلاع مفتوحهٔ مذکوره را از دست داده خود را بشهر قونیه پای تخت مملکت قرامان کشاند

امیر حسن بیک ترکمان

اوزون حسن

مقرر شد که شاهزادگان قرامانی را که سلطان محمد از ممالک موروثی خویشان بیرون کرده بود اعانت نماید و ایشان عمه زادهای سلطان پیر احمد و قاسم بیک بودند بالجمله اوزون حسن بحمایت آن دو نفر شاهزاده و باتفاق آنها از سرحد ممالک عثمانی با لشکری گران و سپاهی شایان عبور نموده بجانب توقات روانه گردید سرداری قشون بعهدهٔ عمر بیک وزیر و یوسفجه میرزا برادرزادهٔ امیر حسن بیک محول شده بود لشکر ترکمان بعد از گرفتن توقات ظلمها باهالی آن شهر کردند که جور و ستم سپاه اتراک عثمانی فراموش شد شهر را با خاک یکسان نموده انواع آزار و اذیت را درباره ساکنین آن معمول داشتند پس از آن عمر بیک با قسمتی از لشکر بسمت دیار بکر روانه گردید و یوسفجه میرزا باتفاق شاهزادگان قرامانی صد هزار لشکر برداشته بتاخت و تاز ولایاتی که آن شاهزادها

ادعا داشتند

ادعا داشتند متصرف گردید (این تفصیل از تواریخ سعد الدین و شیخ سعد و نشری و ادریس نقل شده است) بالجمله محمد پس از اطلاع از خرابیهای دستهای لشکر ترکمان در توقات محمود پاشا و در قرامانی عموماً بشدت متغیر شده فوراً حکم داد چادرها و سراپردهای سفر را در صحرای اسکوداری بر پا کردند آنوقت همه پاشاها و بیکهای مملکت را با قشون جمعی خویشان احضار نمود در اراضی ساحل شرقی بسفور بدور خود جمع نمود سلطان دولت خود را دچار مهلکهٔ بزرگی میدید مرکز ممالک شرقی دولت در معرض خطر دائم شده بود اسحق پاشای صدر اعظم با سلطان زاده مصطفی در قرامانی با اینکه قشون قابلی داشته باشند معطل مانده بودند و احتمال کلی میرفت که گرفتار دشمن بشوند سلطان از وقوع این سوء تدابیر ملتفت خطای بزرگ خود از عزل محمود پاشا از منصب صدارت گردید آنوقت عجالة همه آن نوکر قابل شایسته را دوباره بمنصب صدر اعظمی دولت برقرار گردانید در همان وقت کاغذی بخط شریف از برای سلطان زاده حاکم قرامانی مرقوم شد در اوایل عهد دولت عثمانی چون سلاطین را خط و سوادی نبود در نوشتجات و فرامین دست خود را بمرکب آلوده نموده در روی فرمان بطور علامت و نشان میچسباندند که نقش بر میداشت بعد الایام این فقره را موقوف داشته بجای نقش دست سلطانی قرار شد که طغرا نویس ها در فرامین طغرا نگاری نمایند پس از آنکه خط و سوادی پیدا کرده بودند زحمت نویسندگی و حکمرانی را بوجود خود روا نمیداشتند باین جهات خط دست سلاطین اگر بدست می آید بسیار نادر و بغرابت داشت و این دستخطها را که خط شریف مینامند نمیتوان دید مگر دو سه کلمه که در صدر بعضی از فرامین یا عهدنامه ها یا احکام مخصوصه نوشته شده باشند در کلیه بقدری که خط شریف سلاطین آسیا کم و نادر است بالعکس خط پادشاهان اروپا در این عهد اخیره که عادت خودشان را بخط دست خود تحریر کرده اند بسیار است

در اینفقره از برای سلاطین ترک نسبت بپادشاهان دیگر حالت استثنا کمتر پیدا میشود نسبت
خط آنها بسیار نفیس و خالی از بت خاصه سلاطینی که فاتح و جهانگیر باشند البته مشق شمشیر را بهتر از
مشق با قلم از عهده بر می آید لیکن سلطان محمد با وجود صفت جهانگیری بسیار مربی و مشوق شعرا
و فضلا بود و خود نیز طبع شعری داشت اگر گاهی از امور کشور و انتظام لشکر فراغتی پیدا میکرد بشعر او قات
مشغول میشد با وجود این چنان نبود که بشخصه بتواند از عهده نوشتجات دولتی و فتحنامه ها بر آید
چنانچه فتحنامه اسلامبول را از برای پادشاه ایران و سلطان مصر معلم معروف سلطان ملا قرانی نوشته
بود فریدون که در اوایل رئیس افندی و پس از آن بمنصب نشانچی باشیگری رسید و هجده
صد سال بعد را در کتاب تألیفی خودش که از برای تاریخ دولت عثمانی کتاب نفیس بی
بدنا است بقدر پنج طغرا از خط شریف در امور مهمی جمع کرده است که نسبت آنها را به سلطان محمد
فاتح میدهد چهار یا پنج طغرای آن ممکن است که خط خود سلطان باشند با وجود این بخط سلطان
ندارد باز در ایام جوانی در آن اوانات که سلطان زاده حاکم بود و هنوز به تخت سلطنت صعود
نکرده بود بیشتر اوقات مطالعه کتب فضلا و معاشرت با شعرا را داشت از جمله آن خطوط شریفه
که بعنوان نسبت آن را به شخص سلطان داد و نقل است که به پسر خود مصطفی حکمران قرامانی
نوشته او را سرعسکر لشکر و مامور جنگ اوزون حسن فرموده است ترجمه مضامین آن بطوریکه
در کتاب تألیف فریدون ضبط است از این قرار است   ترجمه دستخط خط شریف
سلطان محمد فاتح به فرزند خود مصطفی حاکم قرامانی   اوزون حسن که بواسطه قصدهای سابقه
او بجان سلطان های مرحوم ابو سعید و جهان شاه مستحق دار و طناب است مورد لعن خداوندی
مپاشد اوزون حسن در موقع دیگر کاغذهای جسورانه چند که متن آنها مملو از عبارات و الفاظ
پالهوبانه بود بما نوشت و ما جواب او را بطوریکه جواب دیوانگان را میدهند داده ایم

بعرض سلطان کلیه ارامی

یعنی به سکوت گذرانیدیم و این سکوتی است که روباه را بجالت خرگوشش در می آورد
ما مستعد جنگ او شده ایم با شیران جنگی و سباعان درنده قدرت و توانائی خود مان چون
تو را اطلاع دادی که بعضی از امرای بدبخت بتحریک پسرهای حکمران قرامانی جسارت نموده ممالک سلطنتیه را
شورش و مخوف میداشتند از برای راندن آنها فتح تو را سرعسکر عساکر خود نامیدم و میفرمایم
که در وقت خطر خود ت با بیگلربیگی های آناطولی و روم ایلی بر سر آنها تاختن نموده بیاری خداوند
در بیرون کردن آنها از هیچ بابت فروگذاشت تماشی   در اوایل صفر ۸۷۷ هجری مرقوم شد
سنه ۱۴۷۲ عیسوی (انتهی)   محمود پاشا ازگانی پولی که تمام توقف امیر الحجرات
از برای بوسیدن دست سلطان به اسکودار رفت در آنجا بجهت گذشتن فصل زمستان
و کافی نبودن ملزومات حربیه از برای این یورش یا بواسطه تنفر خاطری که شخص السلطان
زاده مصطفی داشت نیز خواست که مخاطرات و مخارجات جنگ را تحمل نماید مگر اینکه سلطان
بشخصه در آن لشکر سرعسکر و فرمانفرما باشد باین ملاحظات محمود پاشا در کمال بحر و انکسار بعرض
سلطان رسانید که وقت خوشی هوا اگذشته است در زمستان در قرامانی لسیار سخت میشود
و همه لشکر جمع و حاضر نشده اند و ملزومات حربیه هنوز ناقص است بهتر آن است که داود پاشا بیگلربیگی
و حکمران آناطولی از پیش رفته ولایت را از تاخت و تاز طوایف ترکمان حفظ نماید سلطان
عرایض محمود پاشا را پسندیده و داود پاشا مامور قرامانی گردید و بسلطان زاده مصطفی از
خیانت سلطان اطلاع داده شد در آنوقت یوسفجه میرزا با لشکر ترکمان و پسران پادشاه قرامانی
مغول خرا پی مملکت آق شهر بود از آنجا بطرف جنوب حرکت کرده در ایالت حامد شهر قرامونرا
غارت کردند و از آنجا بسمت شرق کج کرده شهر کرالی را که در ساحل بحیره بهمین اسم واقع است
تاراج کردند سلطان زاده مصطفی باتفاق داود پاشا از راه قرامونه به کرالی آمده جنگ

واقع شهر قرامونه بطرف ... ...
معروف بکل ... ...
...

سختی فیمابین آنها و لشکر و نیز سقطه بیرز او اقع شد راپورتی که سلطان زاده مصطفی سرعسکر از بابت
فتحی که اتفاق افتاده عرض نموده است این است که نوشته میشود　راپورت سلطان
زاده مصطفی سرعسکر بخدمت سلطان این است راپورت ذلیل ترین بنده ها که بر روی غبار
درجه تختی که با فتح متحد و باظفر پیوسته است گذاشته میشود　پس از رسیدن حکم عالی اقارب
کالعقارب اوزون حسن که بواسطه جسارتهائی که کرده است که مستوجب دار و طناب است
مانند پسران عمر و یوسف و بعضی دیگر از بیگها و از پسران قرامان پیر احمد و قاسم پیش افتاده با بیغار
از قیصریه گذشتند غلام تو در قونیه لشکر خود را مرتب نموده با همان لشکر مظفر سپاه دشمن را
استقبال کرد لالا مز بیگلربیگی آناطولی که دوک احمد پاشا در جانب راست قرار گرفت و محمد
پاشا بیگلربیگی روم ایلی در جانب چپ واقع شد در روز سه شنبه ۱۴ ربیع الاول هر دو سپاه
مستعد جنگ شدند و از صبح تا بعد از زوال مشغول جنگ بودند با زوال آفتاب هنگام زوال بخت
دشمن در رسید روسای لشکر مانند یوسف برادر اوزون حسن زینل و امرء گرفتار گردیدند و از بیگهای
معروف مانند محمد پاشا قورت و سایرین در روی خاک و غبار میدان خوابیدند سرهای بریده آنها در میدان عالم
اسباب مسخره و استهزا خواهند گردید آنهائیکه از دم شمشیر جانی بدر بردند هرگز از خجالت پیشانی
خود را بلند نتوانسته نمود و اغلب آنها مستغرق شده اند شمشیر شریعت حقی را که بنای ظلم را بجای عدل
داشت بگشت حمد و سپاس مر خدائی را که پروردگار عالم است این فتح بزرگ یکی از
نتایج برکات پادشاهی است که پناه عالمیان است و باید امیدوار بود بر اینکه شخص اوزون
حسن بضرب شمشیر عدالت تاثیر زینت کرده به پی کفن و مدفن خوراک موران و ماران خواهد
گردید انشاء الله تعالی این عریضه افتخار آمیز را غلام تو محمود امیراخور بحضور خواهد آورد و پشت سر او
غلام دیگر کیوان میراخور با سرها و اسیرها بخدمت خواهد رسید و غبار سم مرکب شخص بزرگوار تو
را اکسیر چشم خود خواهم ساخت.

بر سر آنها فرو خواهد نشست انتهی　غلام شخص بزرگوار تو مصطفی محمد حکم داد رئیس لشکر دشمن را
زنجیر نموده باقی اسرا را سر بریدند شش هزار و کان قرامانی هم از میدان جنگ بدر رفته بودند　۲ اوزون
پیر احمد از باره بدر با اوزون حسن رفت و قاسم خود را بقلعه سلفکه انداخته متحصن شد
و حالات هر دو ذکر خواهد گردید　قبل از آنکه تفصیلات جنگ　بعد ۲
محمد با اوزون حسن نوشته شود بهتر آن است که مختصری از سلسله ترکمه آق قویونلو و از اعمال و
احوال این پادشاه بزرگ که در تواریخ اروپ مبهم و ناقص ذکر شده است بیان نمائیم
در اواخر مائه هشتم هجری مطابق اواخر مائه چهاردهم عیسوی که ایام سلطنت ارغون خان
مغول بود دو طایفه از طوایف ترکمان که یکی را آق قویونلو و یکی را قراقویونلو مینامیدند
از شرق بجانب غرب حرکت کردند اولی که آق قویونلو باشد در دیار بکر ساکن گردید
ثانی در قراقویونلو باشد در جنوب جزیره در دیار بکر اقامت اختیار کرد صد سال بعد از آنکه
سلطنت مغول در ایران منقرض شده بود یعنی در اوایل مائه هشتم هجری مائه پانزدهم
عیسوی این دو طایفه را داعیه سلطنت پیدا شد و واضع سلسله سلاطین قراقویونلو امیر قرا یوسف
ترکمان است مدت سلطنت این سلسله نود و هفت سال طول کشید و چهار نفر از این
طایفه سلطنت نمودند و حال آنکه پادشاهی سلسله ترکمانان آق قویونلو نود و نه سال طول کشید
و نه نفر از آنها در این مدت قلیل حکمرانی کردند قرا یوسف ترکمان در اوایل از تیمور گورکان
گریزان شده پناه به ایلدرم بایزید سلطان عثمانی برد و او را به جنگ تیمور تحریک و تحریص نمود
اعظم سلاطین سلسله قراقویونلو جهان شاه بود که مملکت را وسعت داد و عراقین را مفتوح ساخت
و پایتخت او تبریز بود و بواسطه او سلطنت از سلسله قراقویونلو منقرض شده به ترکمانان آق قویونلو
منتقل شد واضع این سلسله قرا یولوک پاشا که معنی زالوی سیاه است در وقتی که قرا یوسف

مترجم گوید
گویا مؤلف سهو نموده
مائه هفتم هجری را مائه هشتم نوشته
باشد زیرا که ارغون خان بن اباقا خان
بن هلاکو خان در ششصد و نود هجری
وفات کرد

از پیش سپاه امیر تیمور گریزان بوده در معرض غارت وخرابی واقع شده بود قرایولوک در خدمت
امیر مشار الیه خدمتگذار بوده در مملکت روم لشکر او را راهنمائی مینمود و چون به خونریزی و خونخواری
حریص بود با آن مناسبت باین اسم نامیده شد از جمله خونریزیهای او قتل سه نفر از حکام است
پس از آنکه بر آنها غالب آمد هر سه را بقتل در آورد و یکی از آنها قاضی برهان الدین حکمران سیواس
وتقات بود و یکی حکمران حلب ودمشق ملک عادل نام داشت وسیمی ملک طاهر عیسی حکمران
ماردین بود خود قرایولوک از اسکندر بن قرایوسف شکست خورده گریزان شد و به خندق ارز
نة الروم افتاده بمرد و در همانجا مدفون گردید اسکندر بیک از مدفون او مطلع شده حکم کرد نعش
او را از قبر در آورده سر از بدنش جدا نموده بمصر فرستاد و در آنجا از دروازهٔ شهر آویخته شد
اوزون حسن که نوهٔ قرایولوک وسیم جانشین او بوده در تاریخ بلقب بزرگ
ملقب شده است به بعضی از جهات در داشتن این لقب خالی از استحقاق نبوده است
ترقی او در خدمت برادرش جهانگیر حکمران طایفهٔ آق قویونلو حاصل شد در حیات جهانگیر با جهانشاه نام
شوهر خواهرش که پسر قرایولوک بود جنگ کرده شکست داد و او را با پسران و امیران اسیر نموده
همه را بقتل رسانید پس از آن در لباس علاف فروشان وعلف فروشان با لشکر خود بقلعهٔ حامد
(دیار بکر که دار الحکومهٔ برادرش بود رفته قلعه را متصرف شد جهانگیر را همانقدر مجال شد که جانی از
آن مهلکه بدر برد و چون قلعهٔ حامد را بدست آورد اغلب اوقات دست اندازی بولایات
عثمانی مینمود وقلعهٔ قوچ حصار را مفتوح ساخت همینکه سلطان محمد در صدد مرافعه برآمد
بروایت مورخین عثمانی مادرش سارا بسلطان رفته سلطان را از آن عزم باز داشت مادر
اوزون حسن دختر آلکسی کومنین Alexis Comnène امپراطور طراپوزان بود وخود اوزون حسن که نوهٔ قرایولوک
بود پرنسس کاتوپنی دختر ژان کومنین Jan Comnène را بحبالهٔ نکاح در آورد و این وصلت باعث

ژان کومنین پسر الکسی
کومنین بود

از برای این بود

از برای این بود که بحمایت پادشاهان سلسلهٔ آق قویونلو از دست اندازی وتطاول سلاطین
عثمانی محفوظ بمانند ممکن نشد وتدبیر آنها با تقدیر خداوندی وفق نداد و محمد بعد از منقرض کردن سلسله
امپراطوران طراپوزان یک دختر دیگر از خانوادهٔ کومنین برسم هدیه از برای حرم خانهٔ اوزون حسن
ارسال داشت بالجمله اوزون حسن بعد از مردن برادرش بجای او حکمران سلسلهٔ آق قویونلو
گردیده با جهانشاه پادشاه قراقویونلو مستعد قتال گردید پادشاه مشار الیه از سلطان محمد فاتح
طلب امداد نمود و چون سلطان در آن وقت موافق روایت سعدالدین وسلیقی سعد مشغول جنگ
اسکندر بیک و ساختن قلعهٔ ایپ باصان بود نتوانست در صدد امداد جهانشاه برآید
جهانشاه بعد از مقابله ومقاتله شکست خورده در دست سپاهیان اوزون حسن گرفتار شده
بقتل رسید چون اوزون حسن از مدد خواستن جهانشاه بی اطلاع نبود لهذا سه نفر از سرهای
بزرگان دولت جهانشاه را که از آن جمله یکی سر وزیر جهانشاه بود با کاغذ فتحنامه از برای سلطان
محمد فرستاد و در آخر فتحنامه سلطان را بدوستی سلسلهٔ آق قویونلو ودعای احترام آنها
ترغیب وتحریص نموده وسر خود جهانشاه را با فتحنامهٔ دیگر از برای سلطان ابوسعید نبیرهٔ تیمور پادشاه
ماوراء النهر فرستاد که حساب کار خود را از سر بریدهٔ جهانشاه قیاس نماید ابوسعید اعتنا
باین کنایه نکرده در صدد استرداد مملکت آذربایجان که امیر تیمور به پدر او میرانشاه بخشیده بود
برآمد وبعد از کشته شدن جهانشاه با لشکران معظم بیورش آذربایجان شده روانهٔ آنجانب
گردید اوزون حسن در تنگه کمین کرده تقریبا همه سپاه او را نابود نمود و خودش را دستگیر
کرده بقتل رسانید و در این خصوص ابدا ملاحظهٔ محبتهای امیر تیمور را در بارهٔ سلسلهٔ آق قویونلو ننمود
و یادی از خدمات جدش که بخانه داده امیر تیمور کرده بود واز دولت آنها صاحب حکومت و مملکت
شده بود نکرد و سر ابوسعید را با فتحنامه از برای سلطان مصر فرستاد سلطان مشار الیه اعتنائی

با اوزون حسن دوفرستاده او نکرده حکم کرد سر ابوسعید را در کمال احترام غسل داده دفن نمودند

اوزون حسن بعد از کشتن

پادشاه ماوراء النهر بر جسارتش افزوده عزم کرد که سلطنت خراسان را از چنگ نبیرهٔ امیر تیمور بیرون آورده خود متصرف شود در آن اوقات سلطان حسین بن بایقرا نبیرهٔ عمر شیخ بهادر در خراسان حکومت میراند از برای انجام این کار یکی از بنی اعمام سلطان حسین را که یادگار محمد بن سلطان محمد بن بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور بود دست آویز نموده با لشکر تراکمه بجهة تصرف مملکت موروثی روانه خراسان نمود سلطان حسین چون در خود طاقت مقاومت ندید بهرات رفت و در هرات نیز چون نتوانست نگهداری نماید روانهٔ بلخ گردید یادگار محمد بهرات رفته بحمایت اوزون حسن بر تخت سلطنت خراسان جلوس نمود فتحنامهٔ که اوزون حسن در این خصوص بعجمی خود بپیر احمد حکمران قرامان نوشته بود اگرچه خیلی اظهار جدل و رزی کرده لکن در آن وقت از برای او سزاوار و برازنده بود زیرا که از خراسان گرفته تا قرامان و مغرب ممالک وسیعهٔ ایران در تحت اطاعت و سلطنت او در آمده بودند از جمله مضامین فتحنامه که از برای پیر احمد قرامانی نوشته شده بود و ادعیه از برای ایالتش خراسان اقامه کرده بود از این قرار است که چون سلطان حسین در اول اظهار رعیتی و تبعیت نمود اوزون حسن نیز جهة استحکام مراتب وداد و اتحاد رسولی نزد سلطان حسین فرستاد بعد را چون واضح شد که آن اظهار رعیتی ها از روی صدق و صفا نبوده بلکه از راه تزویر و ریا بوده است لهذا نبیرهٔ دیگر تیمور یادگار محمد را انتخاب نمودیم با لشکری که پسرش سلطان خلیل بهادر سردار آن لشکر بود روانهٔ خراسان نمودیم در مملکت موروثی به حکمرانی برقرار گردید و با این واسطه قسمت شرقی و جنوبی خراسان از جیحون گرفته تا هندوستان در تحت حکومت ما خواهد بود و پسر دیگرش محمد با سی هزار لشکر ولایات

مازندران و طبرستان

مازندران و طبرستان استراباد و قومس و دامغان و بسطام و سمنان و فیروزکوه و لاریجان را باطاعت در آورده بود و حکومت کرمان و سیرجان را تا بدریای فارس و یک قسمتی از عراق محول به پسر سیم زینل بیک بهادر کرده بود و امیر عمر بیک با لشکری کافی مملکت فارس را متصرف بود و در استان قلعهٔ خرم آباد را که ابوسعید و جهان شاه نتوانسته بودند مفتوح نمایند لشکر او مسخر نموده بودند و همچنین ولایت جزیره و پای تخت کردستان بتصرف امرای او در آمده بود و لشکر سرحدها را که حدود ممالک محروسهٔ او از هر طرف مانند سد اسکندری محصون و محفوظ است

چون باد این فتوحات در دماغ اوزون حسن جا گرفته بود و خود را فرمان فرمای مشرق زمین میدانست چنان پنداشت که آن مایه و استعدادی که از برای مخاصمت با سلطان محمد فاتح لازم است از برای او فراهم آمده است و میتواند با سلطان در میدان جنگ دست و پنجه نرم نماید بخاطر که امیر تیمور با ایلدرم بایزید کرده بود همین ملاحظه شاهزاده هائی را که عثمانیان از ممالک موروثی دور نموده بودند حمایت کرد و لشکر داد از جمله قزل احمد کاستمونی (سینوپ) و شاهزاده های قرامانی را به نزد خود راه داده مهمان حرمت و رعایت را در حق آنها مرعی داشت علاوه بر حمایت ها و اعانت ها که با زر و لشکر از این اشخاص نموده بود چیزیکه زیاد موجب هیجان غضب سلطان شد فرستادن فتحنامه و نوشتن عبارات دور از ادب و دادن خبر شکست خوردن و کشته شدن جهانشاه بود که سلطان او را از جمله دوستان با اتفاق خود میدانست و دیگر فرستادن کاغذی در کمال بی حرمتی و بی ادبی بود از قراریکه فریدون در تاریخ خود نوشته است در آن کاغذ سلطان را در همه جا محمد بیک خطاب کرده است و ابداً با لقب سلطانی اسم نبرده است در این کاغذ آخر از مفتوح شدن فارس و خیالات پای تخت کردن شیراز

در اظهار خلوص سلطان حسین بایقرا سلطان اطلاع میداد و از بابت مغلوب شدن
اعدا و مفتوح شدن ممالک شکر خداوندی بجا می آورد با جمله از پی اوپلهای زبانی او
نسبت بسلطان و جسارتهایکه در حق سلطان حسین بایقرا و جهانشاه و رستم سلطان از او
ناشی شده بود جواب کاغذ او را در کمال پا احتشامانه بلکه مانند جواب عریضه یکی از خوانین ایلخانی
فرمود نوشتند و آن از این قرار است — اگر کسی بجهة ساعت چند روزه بخت
دماغ خود را مملو از کبر و نخوت نموده از حد خود تجاوز کند و از عدل و انصاف بگذرد و علامت بدبختی
و انهدام بنیان بزرگی او خواهد بود خیالات پریشان جنون آور در مغز تو حلول کرده اند باید
از سر بزرگی و پیروی عقل را نموده گوش به نصایح او در دهی مملکت ما خانهٔ اسلام است
از پدر تا پسر همیشه شعلهٔ مملکت ما از روغن دل کفار مشتعل بوده است اگر تو و تابعین تو در حق
مسلمانان بارحمانه رفتار نمایند تو و تبعهٔ تو را باید از دشمنان مذهب محسوب داشت
و از برای اتمام این دشمنان دین ما رب غفار را زین کرده شمشیر را بر کمر بسته ایم تو
نمیتوانی بگوئی که نمیدانستی یا خبر نداشتی بعد از این نباید قدم بمملکت ما بگذاری در ماه شوال
شخص من با لشکر نصرت اثر بر سر قسمتها و شهرهای تو یورش خواهد برد در کمال اطمینان در
خداوندی که پروردگار همه خداوندگاران عالم است دارم که مرا اسباب انتقام خود قرار داده
بواسطه من اسم تو را از صفحهٔ روزگار محو خواهد فرمود جواب این حکم سلطانی را خواهی داد سلام
بر کسی که نخواهد جز خیر و نیکی را — در اواخر مارس
ماه فرانسوی مطابق شهر شوال سنه ۸۷۷ هجری محمد از اسکودار حرکت نموده بطرف ینگی شهر
روانه گردید و لشکر روم ایلی در بار از گالی پولی عبور نمودند وقتی که لشکر سلطان به بگ بازاری
رسید سلطان مصطفی حکمران قرامانی بشرف دست بوس مشرف گردید و حرکت از آنجا

در قارا باد شاهزاده سلطان

در قارا باد شاهزاده سلطان بایزید حکمران اماسیه بعنوان افتخار از زیارت پدر حاصل نمود
سلطان در صحرای سیواس سان لشکر را دید خاص مراد پاشا بیگلربیگی روم ایلی که با عقلاء
مورخین یونان پسر [illegible] وار اولاد امپراطوران بیزانس بود در تحت حکم بایزید
مامور سرداری جانب راست گردید که مرکب بود از چهار سنجاق بیگ و پنج هزار
سوار به سرداری داود پاشا بیگلربیگی اناطولی ابواب جمع مصطفی پسر دیگر سلطان شد و در
مرکز عبارت و رسم همیشه سواران قراول خاصه سلطان قرار داشتند در جانب راست سواران
موسوم بسپاهی صف آرائی کرده بودند در جانب چپ سواره سلاح دار و علوفه چی و غربا تیپ خود را
آراسته بودند لشکر سلطان موافق تاریخ سعدالدین دستی سعد مرکب بود از صد هزار
مرد تمام مسلح با جمله علی بیک پسر میخائیل اوغلی که بالارث سرکرده سواره سبک بود در مدافع
خرابیهای توقات مامور تاخت و تاز ولایات دشمن گردید او زون حسن بواسطه پیش
قراولان خود از نزدیک شدن لشکر دشمن اطلاع داشت کاغذ تغیر آمیز سلطان او را
مستعد جنگ و آماده بدرالیع کر سلطانی نموده بود بنا بر این مکان محکمی در ساحل فرات از
برای سپاه خود انتخاب نموده قرار گرفته بود بطوریکه رودخانه در سمت لشکر واقع شده
عقب سپاه نیز بواسطه کوه های راه مصون و محفوظ بود خاص مراد پاشا که همراه سواران
پیش قراول پیش افتاده بود به طلایه اوزون حسن برخورد و مانند شیر خشمناک بر آنها حمله برد
سپاه پیش جنگ عدا ارد بگریز نهادند که او را به کمین گاه بکشند میخائیل اوغلی که کار آزموده
مرده تر از او بود از خطر با خبر شده پیش رفت و محمود پاشا که ملاحظه حرکات آنها را می نمود
خیال دشمن را دانسته فوراً امر او پاشا حکم فرستاد که بدون تاخیر مراجعت نماید
نصف سپاه به پیوند و چون غرور جوانی دیده بصیرت بیگلربیگی را پوشیده بود حکم

صدر اعظم را اطاعت نموده فراریان را تعاقب نمود وقتیکه که از حیله دشمن آگاه شد
کار از علاج گذشته بود و شاید شخصی او نتوانست از مهلکه خلاصش نماید با بچه خاص مراد
پاشا باغلب لشکر او در این معرکه کشته و تلف گردیدند و سه نفر از مشاهیر سپاه عثمانی
در دست لشکر اوزون حسن اسیر شدند که یکی عمر بیک پسر توراخان حاکم معروف پلوپونیز دیگری
حاجی بیک دفتردار روم ایلی و سیمی قاضی فاضل احمد چلبی پسر فناری بود این اشخاص را بحکم اوزون حسن
زنجیر نموده در یک خیمه منزل داده محبوس نمودند و اسرای دیگر را القلعه بای برد فرستادند یک روزی
اوزون حسن از روی افتخار به پسر توراخان میگفت که حالا دیگر قوت لشکر عثمانی مبدل به ضعف شده
چرا که عمده لشکر او که قشون روم ایلی بود تلف شدند و پسر تسخیر کننده پلوپونیز در دست او
اسیر و دستگیر است عمر بیک در جواب گفت که هنوز صد هزار نفر مرد جنگی مانند ما در زیر حکم سلطان
مستعد نثار کردن سر و جان میباشند اوزون حسن از جواب عمر بیک بسیار متغیر شده
و عمر بیک بر تخت بسیار و با سخنان تملق آمیز تغییر اوزون حسن را رفع نمود

محمد سپاه را از بیان کردن یک خواب واقعی با خرافی تسلی داده
رفع بیم و خوف را که در آنها پیدا شده بود نمود و آن چنان بود که محمد دانجه کرد که در خواب خودش را
با اوزون حسن در لباس کشتی گیران مشغول زور آزمائی دیده بود اول اوزون حسن ضربتی بسلطان
زد که از صدمه آن زانو های سلطان خمیده شدند پس از آن سلطان چنان ضربتی با اوزون
حسن وارد آورد که از صولت آن پاره دل اوزون حسن بیرون افتاد بفاصله چند روز خواب سلطان
حقیقت پیدا کرده در حوالی ارزنجان شکست کاملی به سپاه اوزون حسن وارد آمد با بچه لشکر ترک
نشتر رها را و در خاک دشمن پیش رفته موافق قول صاحب تاریخ جهان نما بطرف بای برد
حرکت کرده بود در روز هفتم در حوالی ترجان در منزل اوچ آغزلی لشکر اوزون حسن در بالای بلندی

اوتلوق بلی نمودار شد و اوزون حسن در آنجا لشکر خود را صف آرائی نموده حکمرانی
جانب راست را بعهده پسر جوان خود زینل محول نمود و فرماندهی جانب راست را
بعهده پسر بزرگ خود اغورلو محمد واگذار کرد و در برابر آنها پسرهای سلطان محمد صف آرائی نمودند
سلطان مصطفی با لشکر اناطولی و سواره غرب از جانب چپ و سلطان بایزید با عسکر روم
ایلی و ینگی چریگان از جانب راست مستعد قتال و آماده جدال شدند مصطفی در کمال سختی
بجانب راست دشمن حمله برد و زینل بیک پسر اوزون حسن در آن حمله کشته شد محمود بیگی
چریک اغاسی سر او را بریده بمصطفی داد و او بحضور سلطان برده در پیش پای او بر روی
خاک انداخت تعبیر خواب سلطان در این حادثه تحقیقات شد زیرا که ایرانیان دارا که
هر دو اولاد را پاره دل پدر دما در میدانند سلطان زاده بایزید نیز حمله بر جانب چپ برده
اغورلو محمد را با لشکرش از جا بر کند و شکست بر لشکر ترکمان افتاده اوزون حسن فرار
بر قرار اختیار کرده از راه دانشمند خود را به دشمن واگذاشت موافق روایت سعد الدین
و سلق سعد ونشری سلطان سه روز در میدان جنگ اتراق کرد و در این سه روز هر چه اسیر آوردند
همه را قتل کرد و از آنها نجات نیافتند مگر چند نفر از علما که اوزون حسن بواسطه میلی
که باهل علم داشت همیشه چند نفری از آنها را در نزد خود نگاه میداشت از آنجمله بودند
قاضی محمد شریحی که از خطیبهای بزرگ عراق بود و قاضی حصن کیف امام اوزون حسن
و سید محمد وزیر اوزون حسن آنها را بجهة علم و این یک را بلاحظه سیادت از قید
تا زنجیر از آنها بر داشته با احترام رفتار نمایند

از امرای خانواده قراقویونلو حبیبی محبوس اوزون حسن بودند
و هر جا حرکت میکرد آنها را با خود میبرد سلطان حکم داد تا همه را از بند نجات دادند زیرا که سلسله

قراقویونلو را بسته بدولت عثمانی میدانست خاصه جهانشاه را که دوست خود
محسوب میداشت سه نفر میرزا از اولاد تیمور که از طرف دربار عثمان بایندر خویشی داشتند
به مجلس حرمت امیر اسیر و دستاده شدند دو نفر دیگر نیز از بیگهای اوزون حسن را زنجیر کرده
دیت امایق پیر سنان بیک عثمانی را که چندی قبل بواسطه میلی که بعموم داشت داز برای
تحصیل باران رفته پادشاه آق قویونلو را بجنگ عثمانیان ترغیب مینمود بقفقس آوردند
سه هزار نفر از ترکمانان را که دستگیر شده بودند همه را کشتند لیکن آن بدبخت ها را در کردار
و یک دقت بقتل نرساندند بلکه آنها را زنجیر کرده همراه لشکر حرکت میدادند هر منزل
چهارصد نفر آنها را از جمع جدا نموده گردن میزدند و این قتل تا مدت هفت روز طول کشید
در آن هنگام لشکر سلطانی بتقابل قلعه قراحصار که در آنهنگام و تخی معروف بود رسیدند وقتی که
بجنگ اوزون حسن میرفتند محمود پاشا در شورای جنگی که در حضور سلطان منعقد شده بود
گفت گذاشتن قلعه بدین استحکام را در عقب لشکر و فتح نکرده از او گذشتن موافق حزم نیست سلطان
در کمال تغیر فرمود که ما اینجا از برای شکستن لشکر ها آمده ایم نه بجهت گرفتن قلعه ها و بملاحظه مصلحت
وقت غضب خود را ساکن نموده آرام گرفت چون اوزون حسن در جنگ اوتلوق
بیلی شکست خورد و دراب بیک کوتوال قلعه بخدمت سلطان رفته تسلیم شد سلطان
از اطاعت سریع قلعه او بسیار خوش آمده بخاق چنبر را که در حوالی اورنه ودیعه است
بوه واگذار نمود هر آنچه غنیمت پادشاهی که از اردوی عسکر اوزون حسن بدست آمده بود تقسیم نمودند
و مبلغ ده میلیان آقچه نیز که در ابتدای جنگ ولایات موجب تقلون داده بود همه را بخشید ه
در حق آنها انعام محسوب داشت و محض بجا آوردن شکر خداوندی یا بجا آوردن نذری که در
حصول این فتح بزرگ کرده بود هر چه غلام و کنیز داشت همه آنها را آزاد نمود و بیک کلمه فرمایش

سلطانی چهل هزار پسران و دختران نورسیده از قید بندگی خلاص شدند با بجمله سلطان
فرمود تا فتح نامه این فتح بزرگ را از برای سلطان مصر و نیز از برای فرزند خویش سلطان جم
حکمران کاستمونی نوشتند و حکم داد تا عسکر بیکان و سنجاق بیگان مملکت از برای
اشتهار این فتح نمایان عید گرفته مشغول عیش شوند　　اول کسی حرمتی که
بعد از مراجعت باسلامت از سلطان در باره سر زد عزل شدن محمود پاشای صدر اعظم بود
از منصب صدارت و سبب تغیر سلطان درباره مشار الیه یکی جهة آن بود که در زمستان
لشکر کشیدن و بر سر دشمن رفتن را صلاح ندانست جهة دیگر آن بود که بعد از شکست ترجانی
در شورای جنگ زیاد تعاقب نمودن دشمن را در خاک خویش او زمین نمود جهة دیگر معتقد م
دانستن محاصره قلعه قراحصار بود بر شکست دادن لشکر دشمن گذشته از اینها محمود پاشا در میان
سلطان مصطفی حکمران قرامانی اظهار داشت که لباس سفید بجای سیاه پوشید و با
حریف باشعبی شطرنج باختن گردید لیکن گناه حقیقی محمود پاشا غلبه داشتن جنبه انصاف
و مروت او بود بر ظلم و بیرحمی بانیو اسطه خیال او را با خیالات و مقاصد سلطان
منافات بسیار بود چنانچه پادشاه بسنی را امان جانی داده بود و حکمران قرامانی را اذن
داده بود بهر جا که خواهد برود ولی اعمال محمود پاشا که مسخر کننده ممالک سروی و بسنی
و نگروپون و حامی علماء و بانی بناهای خیریه بود و استعداد و ارادت شخصی و قابلیت فطری او
اسباب هلاکت او شدند پدر محمود از ملت گرک (یونان) و مادرش از ولایت
ایلیریه میباشد در جوانی او را بزور مسلمان کردند و اولین صدر اعظمی است در
دولت عثمانی که همیشه طالب علما و راغب صلح و امنیت و بانی بناهای خیر بود
چنانکه حالا که تقریبا چهار صد سال از عهد او میگذرد مسجد و حمام او در اسلامبول در محله صوفیا معروف

در قرارت مکاتبات او با امیر علیشیر وزیر سلطان ابوسعید پادشاه ایران که بواسطهٔ
اشعار فارسی و ترکی جغتائی و بناهای مساجد و مدارس و دار الشفاخانه نامش در تواریخ
مشرق زمین باقی خواهد ماند هنوز محفوظ و در دست است محمود پاشا طبع شعر نیز داشت و عدنی
تخلص مینمود علما تالیفات خود را باسم او میکردند در بارهٔ علما بخشش ها میکرد وقتی که در سلسلهٔ مسبوره
او تمام شد هر دانشمند را دو جامه که یکی از پارچه پشمین و یکی از قماش سرخ رنگ بود و بهر یک
از آنها پانصد آسپر نقد کارسازی نمود ایام پنجشنبه را در هفته ها علما در سفرهٔ او حاضر میشدند از جمله
غذاهائیکه در سفره حاضر میکردند یک ظرف غذائی بود که از برنج و نخود مرتب شده و در میان
آنها از طلای خالص نخود پاریخته شده که در میان قاشق هر دانشمندی میرفت ضبط مینمود محمود همیشه میگفت هر کس
که از دولت بخت متلذذ و بهره مند است پیوسته بپایه طلا در دهانش باشد همیشه در خدمت
سلطان با ادب و معقولیت سخن میگفت روزی سلطان از طلاب پرسید سبب تنزل
دولت قرم از چه شد و حال آنکه چهارصد نفر علما و حکما پیوسته در آن مملکت مشغول شده
علوم بودند فقیه در جواب سلطان عرض کرد که چون آخرین وزیر آن دولت در استخفاف علما
اصرار داشت اسباب خرابی و ویرانی آن بهشت روی زمین را فراهم آورد سلطان
مقام را مناسب دانسته به محمود پاشا خطاب کرد که ازین سخن عبرت حاصل نموده در احترام
علما و ترغیب و تشویق آنها بکسب فضایل کوتاهی ننماید محمود در جواب سلطان عرض کرد که این
گناه بپادشاه وارد می آید سلطان باید وزیری انتخاب نماید که موافق ترقی علوم و مراتب
تربیت علما باشد این قبیل سخنان حق و جوابهای صادقانه باعث عزل ثانوی و قتل او
گردید محمود در وصیت نامهٔ خودش نوشته بود روزیکه من بخدمت سلطان داخل شدم
یک اسب و یک شمشیر و پانصد آسپر پول داشتم هر چه دولت پیدا کرده ام از عنایت سلطان است

و فقیر مسکین را داد

و تعلق بسلطان دارد پسرم محمد بیگ را با التفات و مرحمت او واگذاشته است عمارات و
بناهای خیریه مرا نگذارد خراب بشوند رفتار محمود در ایام حیات و حالت ممات او را بشهید
اشتهار داد و در روایت عوام را بر زبان و اداشت تا کتابها در شهادت او و مراتب ستم سلطانی
دربارهٔ او تالیف نمودند   پس از مراجعت از یورش آسیا
سلطان اتمام جنگ قرامانی و تسخیر بعضی از قلاع آن حدود را که هنوز در تصرف اولاد قاسم بیک
و پیر احمد میرزا بود بعهدهٔ شاهزاده سلطان مصطفی و گدوک احمد پاشا که بجای محمود پاشا صدر اعظم شده
بود واگذار نمود لیکن قبل از نوشتن اتمام جنگ قرامانی موافق روایت مورخین ترک مناسب چنان
مینماید که اندکی هم ملتفت یورش های سفاین جنگی مجاهدان عیسوی در دریای قرامانی بتوسط بفرمان
امیرالبحر موچه‌نیگو[1] و نیزیانی که سلطان با اوزون حسن مشغول جنگ بود اتفاق نموده با آنچنان بود
که سیکستُ[2] چهارم پاپ مذهب کاتولیک عیسوی بواسطهٔ کاردینال های خود (خلفا)
دول فرانسه والمان و اسپانیول را به جهاد با اتراک وادار نمود و مجلسی از جماعت
راهبین و کشیشان در عمارت لاتران فراهم آورده با دولت ونیزیک و ناپل عهد
محاربت اتراک را استحکام داد و در وقتی که آتش جنگ در قرامانی مشتعل شده بود
اوزون حسن چون توپ و ملزومات توپخانه نداشت سفیری بدولت جمهوری ونیزیک
فرستاده با آن دولت عهد مودت بسته چند عراده توپ با ملزومات آن ها را
نیز خواهش نمود ژُزافات[3] بار بارو[4] که سی و هفت سال قبل در قرم [illegible]
بود و بسمت آسیا سفر کرده دریای آزوف و رود تانا را (قن) سیر کرده شرح آنها را
نوشته بود مامور شد که چهار کشتی کوچک با توپ و ملزومات توپخانه و دویست نفر توپچی همراه حمل و ارسال
نماید منضم شدن دولت ونیزیک باین کار بواسطهٔ راپورت (اخبار) سفیر او

[1] Mocenigo
[2] Sixte
[3] josaphat
[4] Barbaro

کاترینو زنو در دربار اوزون حسن و بعثت صاحب به خانه که فرستادهای Caterino
آن دولت بود در دربار سلطان محمد که توسط ماما نام دری سلطان که دختر والی Zeno
سروی ابو بخواستند تحصیل نمایند و سلطان خواهش آنها را قبول نمود از طرف هم
دفعی که محمد توسط حکمران اسکو دری اظهار میل مصالحه نمود دولت جمهوری رد خواهش
سلطان نمود و سلطان منخواست صد و پنجاه هزار دوکا که از تجار دولت ونیک لو عادات
واگذار نماید بشرط حرکات ونیک ولایت البانی و کرواتا را بگذاردن سلطانی
بدهد لیکن دولت ونیک علاوه بر آن مبلغ که سلطان واگذار می نمود مصر در پس گرفتن جزیره
نگرپون داشت باین جهات مذکوره از طرفین در کمال شدت شروع بجنگ نمودند
بلافاصله از سفاین جنگی دریایان علیبوی که مرکب از شش صد و پنج کشتی کوچک بود
(کالِن) شهر ازمیر و جزیره دِلوس و مدللو را غارت و ویران نمود از آنجا بطرف سواحل قرامانی
حرکت کردند نوزده فروند از این کشتیها متعلق بپاپ داشت و فرمان ده آنها کاردینال
کارافا بود و بعده فروند ها حرکت نمود و چهل و هفت فروند ها حرکت ونیکیا Caraffa
بود حکمرانی سفاین دولت جمهوری ونیک بعهده کاپیتان ژنرال موسانیگو بود
شرح این جنگ دریائی را یکی از صاحب منصبهای همان سفاین کوریولانو نام مفصلاً
در آن وقت نوشته است سفاین دول متحده حمله اول را متوجه بندر آتالیا نمودند که قلعهٔ
محکم و سکنهٔ بسیار داشت ویتوریو سورانزو پیش جنگ شده باده کار از پیش قلعه Vittore
شاراپه بضرب توپ زنجیری را که در مقابل بندرگاه کشیده بودند از هم دریده پاره نمود Soranz
و بازار کثیر المتاع آنجا را که از همه قسم اجناس مملو بود تاراج کردند ما بین قلعه آنجا بسبب خندق
متوالی که داشت بسیار سخت و مستحکم بود قشون دول متحده محوطه اول قلعه را به یورش

گرفتند چون

گرفتند چون بر سر محوطهٔ ثانی رفتند سربازان ساخلو قلعه در کمال مردانگی و جلادت
در مقام منع و دفاع بر آمدند قشون دول متفقه را از ملاحظه جلادت سربازان قلعه آتش غیرت
سرد شد دیگر نخواستند قدمی پیشتر بروند آن وقت صدای زنی را شنیدند که آنها را بحمله و یورش که زن بالای باره
ترغیب و تحریص میکرد این زن از اهل ولایت اسکادوقنی و سالهای دراز بود که اسیر
اتراک شده بود و میخواست قبل از آنکه بخود استخلاص ابدی بدهد اهل ولایت خود را بغیرت
آورد با جمله آن زن بعد از بیان کردن بعض کلمات غیرت انگیز خود را از بالای دیوار بزیر انداخت
در برابر اهالی ولایت خود جان را تسلیم نمود محصورین در وقت غروب آفتاب دست از
محاصره کشیده و چون توپ بزرگ نداشتند که رخنه در دیوار قلعه نمایند شب را در شورای
جنگی قرار بر آن دادند که فردا پس از تاراج آبادیهای خارج شهر و ویران کردن عمارات و خراب
نمودن باغات و از ریشه در آوردن اشجار از آنجا حرکت نمایند صبح در بهمان طور معمول داشتند
و از آنجا بجزیره ماقاغوس رفتند و از آنجا از برای تاخت و تاز بطرف جزایر آنا شیلی
و یونی روانه گردیدند و دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشتند
سال بعد را موسانیگو از برای حمایت قاسم بیک در محاصرهٔ
سلفکه بگویس قرامانی مراجعت نمود و در بندر آغالیمان لب حلب آمده صاحب
منصبی را (ویتوری سورانزو) از جانب خود نزد قاسم بیک فرستاد
تا در طرح جنگ و نقشه دعواجیلات خودشان را متفق نمایند شاهزاده قرامانی علاوه
بر سلفکه دو قلعه دیگر را نیز محاصره نمود که یکی را سقین و دیگری را کرنگو مینامیدند
اولی را آنها که نام فرمانده آن مصطفی بود با وجود سختی مکان و وضع شدن قلعه در قله
کوهی که از هیچ طرف راهی نداشت فوراً تسلیم شد و امیرال ونیک نیز بدون درنگ

بیوسف نام یکی از سرداران قاسم بک سردار آنجا سفاین جنگی بطرف قلعهٔ کرناک
روانه کردید در فرمان قلعهٔ رحیمیه نام کاپیتان طایفهٔ ینکی چریک که از ملت اسلام ۷۸ قوت
و جدید الاسلام بود پس از اندک مقاومت قلعه را تسلیم نمود حبیب بک که اصلا یونانی
و فرماندهٔ قلعهٔ سکفک بود و معلوم است چندی بسهولت قلعه داری نماید تقلید آنها را نمود قلعه را
بدشمن سپرد قاسم بک اظهار تشکر زیاده بکاپیتان ژنرال دولت وندیک نمود یک اسب با زین
با یک بلنک دست آموز شده بدو هدیه کرد و کاپیتن ژنرال دسته های سفاین خود را
که مرکب بود از نود و نه فروند کشتی حرکت داده روانه بندر هیکرهی کردید حکمران قلعه	Mtegri
که جدید الاسلام بود بعد از مقاومت جزئی قلعه را تسلیم نمود شهر را پس از غارت کردن
آتش زدند و باغات را بشعله نار و ضرب تبر از بیخ برانداختند غنایم را اتفاقا عدهٔ معموله
تقسیم نمودند و هر کس اسیری آورده بود او را کابدو انعام دادند آنوقت اسرا را در هراج لفروش
رسانیدند بطوریکه تجارت فروختن انسان در میان وندیکها خیلی رایج تر و معتبر تر از
سیان ازاک شده بود (راوی این اخبار از مورخین وندیک میباشند) پس از آن
سفاین اهل متفقه متوجه شهرهای فیش کوس و میرا کردیدند چون شکست خوردن
لشکر او زون حسن را شنیدند بجزیرهٔ شیء پنی (قبرس) رفتند او زون
حسن فورا بعد از مغلوب شدن سفرای دولت وندیک و پاپ و پادشاه پل را
که در دربار او توقف داشتند مرخص نموده قرار داد که در رسانیدن مدد از برای سال دیگر جهد
نماید از برای اتمام جنگ قرامانی و تسخیر قلاعی که هواخواهان پیر احمد و قاسم بک از دست
نبداده بودند کدوک احمد پاشا با لشکر بحرکت در آمد و قلعه های معتبر که اهالی آنها باغی سلطان
و مایل حکومت قرامانیان بودند بغیر از قلاع سکفک و سیفین کرکو که باهتمام

سپاه وندیک مفتوح شدند قلعه های ارمنک و مینان و دولی قراحصار نیز هوا
خواه قرامانیان بودند پیر احمد خودش در حوالی لارنده در بلندیهای یتی تپه قرار گرفته بود
کدوک احمد پاشا خواهش کرد که با او ملاقات دوستانه نماید شاهزادهٔ قرامانی بقول
پاشای عثمانی اعتماد نموده بدعوت او حاضر شد منظور احمد پاشا این بود که پیر احمد را
زنده یا کشته بدست بیاورد لیکن پیر احمد از خیانت پاشا زود مطلع شده بهزار مشقت از
تعاقب سواران احمد پاشا جانی مو قتا خلاص نمود احمد پاشا ارمنک را بدون تصرف شده
قلعه ملیاقلرا که حرم و خزانه و ما یملک پیر احمد کلا آنجا جمع بود محاصره نمود احتمال قوی بر آن است
که خود پیر احمد نیز در آن قلعه پنهان بود و این قلعه در بالای کمر تخت مرتفعی واقع و بعلی و کوشش بلکه
حمله دیو رشس محاصرین در تسخیر آنجا بیفایده میماند و برون توپخانه بر بالای کوهی که مشرف بقلعه بود
بکمال صعوبت راه داشت بلکه محال بنظر می آمد با حجه هر قسم بود دسته های توپ
بقلهٔ کوه کشیده شده بطرف قلعه بسته شدند یوسف کوتوال قلعه پس از کوششهای
مردانه عاجز شده قلعه را تسلیم نمود پیر احمد که در آنجا بود با آنکه در آن موقع خود را بدانجا رسانید
نتوانست حرم و خزانه و مایهٔ امید خود را در تصرف دشمن مشاهده نماید از بالای باروئی که
دیگر قوه حراست و حفظ آن را نداشت خود را انداخته جان شیرین را در کمال ناامیدی تسلیم جانان
آفرین نمود احمد پاشا از آنجا بمحاصرهٔ سکفک رفت هور تسخیر آن قلعه حیله را بر حمله و تدبیر را
بر شمشیر ترجیح داد و در این نوبت کار بدلخواه او شد و آن چنان بود که بتوپچیان قلعه را بدادن
وجه نقد و وعدهٔ نسیه رو بخود نمود و آنها انبار باروط را آتش زدند بواسطه رخنه وسیعی
در دیوار قلعه پیدا شد عثمانیان از آن رخنه بقلعه ریختند هواداران برج و برج که اغلب مردم
علنفت کار نبودند قلعه را تصرف کردند صد و هشتاد نفر قرامانی که از خیانت توپچیها خبر

نداشتند و در مقام دفاع بر آمده بودند همه را از دم شمشیر گذرانیدند سلطان مصطفی حکمران
قرامانی بجوارت شخصاً قلعه دولی قرا حصار را مسخر نماید چون خود را ناخوش دانست وی در
انجام آن خدمت را بعهده قوجه بیک که یکی از مصاحبین مخصوص بود محول نمود قوجه بیک
کرزال قلعه را که آتماش بیک نام داشت تکلیف به تسلیم شدن نمود شار الیه در جواب گفت
اگر شاهزاده سلطان مصطفی شخصاً قدم رنجه فرماید من با قلعه تسلیم سلطان زاده خواهم شد
سلطان مصطفی با وجود بیماری سخت که بر او چیره شده بود خود را بقلعه رسانید آتماش بیک بعهد
خود وفا نموده تسلیم سلطان زاده شده قلعه را به تصرف داد و چون سلطان مصطفی را
حالتی نبود نتوانست در قلعه توقف نماید لهذا احمد پاشا را از جانب خود برای تصرف قلعه گذاشته
خود به قونیه رفت و در بین راه در بوز بازارجیق وفات نمود حکومت قرامانی بسلطان جم
برادر سلطان مصطفی که در آن اوقات حکمران کاستمونی بود داده شد سلطان جم
در سن ده سال حاکم کاستمونی شد چون به هیجده سالگی رسید به حکومت قرامانی نایل گردید
شاهزاده مشار الیه صاحب خیالات وسیعه و محامدات منیعه بود و محسنات صوری با حسن
معنوی را جمع کرده بود طبع شعر نیز داشت کتاب خورشید و جمشید را از فارسی بترکی بجهت پدر خود
ترجمه کرده بود غزل سرائی هم میکرد دیوان او در کتابخانه برلن پای تخت پروس ضبط است
در صنعت ورزش و کشتی گیری مهارت تمام داشت گرز علاء الدین بزرگ را که از سلاطین
معروف سلاجقه روم و در قونیه آن گرز محفوظ است و همه کس نمیتوانند آن را حرکت بدهد حکم داد
تا حلقه ها و آهن های چند بر او افزودند و ثقالت بلند نموده از هر طرف آن را حرکت میداد
با نیو اسطه اورا لقب پهلوانی دادند و اهل قرامانی چون مردمان جنگی بودند از این قبیل حکام را
دوست میداشتند و در اداره سلطان جم متحمل صدمات و عار مغلوبیت جی شدند

باب شانزدهم

باب شانزدهم

در ساختن قلعه ساباکس تاخت و تاز در دو خطه مجر و نمسه
محاصره اول اسکودار یورش ملداوی فتح کفه و آزدف و آق کرمان و غیره
و سایر وقایع اتفاقیه

در زمانیکه عساکر عثمانی در حدود شرقی و جنوبی مملکت که ارمنیه و قرامانیه باشد
مشغول شکستن لشکرها و تسخیر و فتح قلعه ها بودند در سرحد شمالی و غربی دولت نیز که
عبارت از ممالک مجارستان و خروات باشند (هونگری[۱] و کرواتی[۲]) از ساختن　　۱ Hongrie
قلاع محکمه و بردن یورش های پی در پی باعث خرابی مملکت و ذلت رعیت دشمن شده　　۲ Croatie
اسباب اخذ غنیمت و کسب دولت از برای عساکر خود فراهم آورده بود در
سنه ۱۴۶۳ عیسوی مطابق سنه ۸۶۷ هجری چهار هزار نفر از لشکر روم ایلی بدو قسمت
منقسم شدند یک قسمت آن که مرکب بود از پنج هزار نفر در کمال آرامی بطرف
ساو[۳] روانه شدند و از ملزومات قلعه سازی و بنائی هرچه ضرور بود با خود برداشتند　　۳ Save
و در مقابل سیرمیوم[۴] بنای قلعه ساباکس[۵] را نهادند قسمت دیگر که مرکب بود　　۴ Syrmium
تقریباً از بیست و چهار هزار نفر نیزه داری اسحق پاشا بیکر بیکی بوسنی[۶] بتعجیل از خروات　　۵ Sabacz
به کارنیول[۷] تاختند در آن وقت ماتیاس پادشاه مجارستان در کمال سختی گرفتار　　۶ Bosnie
کارهای بوهم و پولونی بود که عبارت از ممالک چک و له باشند لکن بجهة　　۷ Carniole
ممانعت لشکر ترک از ساختن قلعه تازه سرداری معین کرد که بتعجیل با لیات از رعایا گرفته
قشونی مستعد نموده بر سر اتراک بتازد سردار مذکور با قشون مجارستان وقتی رسید که
اتراک خندق را تمام نموده دیوار قلعه را بقدری بالا برده بودند که گلوله دشمن بآنها نمیرسید

دور کلاف آنچه که شغف کار خود بود لشکر مجارستان کاری از پیش نبرده چند نفر از عمده ها را بدست آورده کشتند و از آنجا برگشته آنها نیز در مقابل قلعه جدید الاحداث اتراک بنای قلعه تازه از طرف سیسا میوم نهادند

فردریک امپراطور اطریش را نیز حالت و استعدادی نبود که بتواند ولایات خود را از تاخت و تاز سواره ترک محافظت نماید از ابتدای سنه ۱۴۸۰ عیسوی مطابق با سنه ۸۸۵ هجری اتراک بنای تاختن را در ایالات خروات[1] و کارنیول[2] و کارینتی[3] گذاشته بودند مدت ده سال این تاخت و تاز استمرار داشت پس از آن چندی فاصله داده مجدداً تجدید عزم نهب و غارت بر می آمدند و این شیوه ناپسندیده تا اواسط مائه شانزدهم عیسوی برقرار بود یکی از پاشایان هشتاد ساله نذر کرده بود که در آخر عمر خود از تاختن بولایت کارنیول تزکیه و تطهیر نماید لهذا به نذر خود وفا نموده در سنوات هزار و چهارصد و هفتاد و هزار و چهارصد و هفتاد و دو عیسوی مطابق با هشتصد و هفتاد و پنج و هشتصد و هفتاد و هفت هجری بندر … و قلعه لیباخ و نستاد را غارت کرده قرا و قصبات را آتش زد و هشت هزار نفر اسیری برد سال بعد را پانزده هزار سوار آقین چی از ابور … ولایت خروات را غارت کرده ابادی ها را ویران نموده آتش زدند و جمعی را مقتول ساخته حیوان بسیاری با … پنج هزار اسیر با خود بردند بعد از آنکه اسرا را در قلعه ها و شهرها تقسیم نموده متفرق کردند باز بعزم قتل و غارت به ولایت کارنیول تاختن نمودند و بعضی از قصبات را آتش زدند در سنه ۱۴۸۳ عیسوی مطابق سنه ۸۸۸ هجری سواره آقین چی باطراف و حوالی شهر لی باخ درآمدند هنوز در ره گذار جای خندقی که بدور اردوی خود کنده بودند نمایان است چون از تیرهای توپ و تفنگ قلعه وحشت نمودند کاری از پیش نرفته مراجعت کردند ولیکن یورش

1 Croatie
2 Carniole
3 Carinthie

عمده سواره آقین چی در مملکت کارنیول پرش ها سیم آن طایفه است که ژان توزمن[1] تاریخ آن را نوشته است درحالتیکه خود در همه جا حاضر بوده وقایع را به چشم خود دیده بود آن چنان بود که چون کونت های کروپا[2] همیشه با کونت های فرانژیپان[3] در منازعه بودند سواره آقین چی را برای تخریب مملکت کارنیول دعوت نمودند لهذا پانزده هزار نفر از سواره مزبور از خروات گذشته داخل ایالت کارنیول شدند و بعزم تخریب شهر لیباخ[4] در حرکت آمدند ساکنین آنجا از دود و شعله دهات حول و حوش که اتراک آتش زده بودند زود باخبر شده دروازه ها را بستند و از آنجا طایفه غارتگران بدو قسمت منقسم شدند قسمتی از سمت مغرب بطرف کارینتی و از آنجا بولایت سیلی رفتند و قسمت دیگر از جانب شرق بولایت مجارستان و اسکلاونی[5] روانه گردیدند

از اتراک اولین دفعه بود که از معبر تنگ گولا[6] گذشته صفحات ارض کارینتی را پایمال سم اسبان نمودند نه هزار پیاده و شش هزار سواره که حضور داشتند به سه قسمت منقسم شدند و هر قسمتی از سمتی رفته بقتل و غارت پرداختند یکی از آن قسمت ها در وقت مراجعت از برابر شهر کلاوژان فورت[7] با غنیمت بسیار و ده هزار نفر اسیر عبور می نمودند چند نفری از نجبای ولایت نیز در جرگه اسرا گرفتار بودند چند صد سواری از شهر مزبور بیرون آمده از دنبال سواران ترک روان شدند بامید که شاید فرصتی یافته دست بردی نمایند و بعضی از اسیران را مستخلص سازند هشتاد نفر از آن بدبختها کشته شده بقیه السیف مغلوب و مخذول راه فرار پیش گرفته بدر رفتند سواران ترک پس از هشت روز قتل و غارت از ولایت کارینتی خارج شده به مملکت اشتیری[8] برای اولین بار درآمده در آن جا باز بدو قسمت منقسم شده هر قسمتی از طرفی روانه گردیدند و به هر جا رسیدند از لوازم

1 Jean Turs
2 Comts de - Crupa
3 Frangipan
4 Laibach
5 Sclavonie
6 Caula
7 Klagenfurt
8 Styrie

قارت و بیرحمی چیزی فرو گذار نکردند از جمله غنایم هشت هزار نفر اسیر همراه خود آورده بودند آن قسمت از سوارها که بولایت اِسکلاوُونی رفته بودند یک ماه تمام در آن مملکت بقتل و غارت اشتغال داشتند سال بعد از آنکه ولایات مذکوره را آرام در راحت گذاشته زمستان را بسمت مجارستان (هُونگری) روانه شدند شهر وارادین[1] Waradin را آتش زده خبر دختران و پسران جوان را که باسیری برداشتند باقی سکنه آنجا را جمیعاً بقتل رسانیدند بالی اوغلی که حکمران سمندره و سرکرده سواره غارتگر بود کیسه های چند مملو از سرهای بریده و گوش و بینی مقطوع شده در اسلامبول از نظر اولیای دولت گذرانید

لیکن اتراک در البانی (ولایت ارناوود) در محاصره شهر اسکوداری دچار مقاومت و ایستادگی سختی شدند که در هیچ یک از ولایات منهوبه مذکوره فوق دچار نشده بودند سلیمان پاشا حکمران روم ایلی بعزم محاصره و تسخیر در مقابل اسکوداری فرود آمده اردو زد و هر دسته توپ قلعه کوب بطرف شهر بسته در قلیل ایامی بعضی از دیوارهای شهر را خراب نمود و راه یورش را بجهة لشکر خود مهیا و آماده ساخت و پس از آن فرمانده شهر را بر تسلیم شدن تکلیف فرمود شهر را به جوابی که لازمه حالت متحصنان غیور رشید بود داده مستعد جنگ و دفاع گردید سلیمان پاشا نیز حکم یورش بداد با وجود کوشش های مردانه محصورین و دفاع دلیرانه آنها محاصرین از چهار طرف حمله برده از رخنه هایکه بضرب گلوله های توپ در دیوارهای شهر حاصل شده بود داخل شده از خندق و برج و باره بنای صعود و عروج گذاردند مدت یورش هشت ساعت طول کشید بالاخره محاصرین لابد شده بازای خود مراجعت نمودند هفت هزار نفر از آنها در قعر خندق و فراز برج و باره مجروح و مقتول بماندند ایام محاصره زیاده بر دو ماه طول کشید اهالی شهر مبتلا ببلای قحط و غلا شده بصدا در آمدند و بخیال التسلیم شدن در افتادند

لرِدانو

لُرِدانو[1] Loredano که از جانب دولت جمهوری وندیک در شهر اسکوداری حکومت میراند از حالت خلق و خیال تسلیم شدن آنها باخبر شده باحضار آنها فرمان داد و چون همه جمع آمدند به عبارات فصیحه و بیانات بلیغه مراتب ذلت و قبایح حالت اسیری در دست اتراک را بخاطر آن مردم گردانید و پس از آن سینه خود را برهنه کرده فریاد برآورد اکنون که گرسنه اند آمده از گوشت سینه من تغذی نمایند و خود را اسیر اتراک ننمایند از این عبارت و از آن حالت غیرت خلق بهیجان آمده بالاتفاق فریاد برآوردند وندیک زنده باد باید مردن را بجان بخریم و تسلیم نشویم سپاه عثمانی تا اواخر تابستان شغل محاصره بودند هر از بعدت جرئت نکردند که مجدداً بشهر یورش ببرند پس ترک محاصره گفته از کنار شهر برخواستند در حالی او قات سفاین جنگ عثمانی از کشتی های دولت وندیک در مدخل رودخانه بوُلاُنا[2] Bolcana شکست فاحش دادند از برای تلافی این شکست پانزده هزار سواره آقینجی که در محاصره اسکوداری حضور داشتند با سرکرده خود مِیخال اوغلی مامور بتاخت و تاز حوالی مملکت شده دالماسی[3] Dalmatie و کاُرنیول را چاپیده بیست هزار نفر زن و مرد و دختر و پسر باسیری بردند چون در دفاع قلعه اسکوداری دو نفر از جوانان رشید راگوزی[4] Raguse (دبره ونیک) کمال غیرت و جلادت را در دفع اتراک بروز داده بودند دولت عثمانی محض تنبیه ملت مذکوره مالیات آنجا را که هشت هزار دوکا بود ده هزار دوکا مقرر نمود

از جانب سلطان حکمی به خادم سلیمان پاشا (چون خصی بود خادم خطاب میشد) در اسکوداری رسید که عازم یورش بغدان شود چرا که حکمران سابق آنجا پیُتر آرُون بقول نشری مورخ پیر عثمانی بهجده سال قبل بدربار سلطان آمده متقبل باج و خراج شده بود بعد از رحلت حکمران مذکور جانشین او که اِشتَیَن نام داشت از دادن خراج مضایقه نداشت

لیکن از حاضر شدن شخص خوش در آستان سلطانی اظهار انکار و تنفر نمود و
با جمله در آخر سال با وجود سختی زمستان و نایابی آذوقه خادم سلیمان با زیاده از صد هزار
لشکر عازم یورش بغداد گردید اقتین از مقابله با سلیمان احتراز نموده خود را به بیشه‌های پر
درخت کشید سلیمان را نیز از دنبال خود بدان جاهای سخت کشید تا در کنار دریاچه باکوبیز [1] Boukovaniz
توقف نموده مستعد جدال و قتال گردید قشون حکمران بغداد مرکب بود از چهل هزار
بغدادی و چند هزار از اهل دهات که تازه زیر اسلحه رفته بودند پنج هزار نفر سالدات مجارستانی
داشت که همه از طایفه سکلر بودند و هزار نفر هم از سربازهای دولت لهستان بامداد و معاونت
او آمده بودند با جمله سواران ترک پیش قراولان بغدادی را که سالدات سکلر بودند
از پیش برداشتند اقتین چون چنان دید باتفاق بغدادیان حمله برده اتراک را پس نشاند
و لشکر برهم خورده را بحالت انتظام در آورد پس از گیرودار شدید شکست بر عثمانیان افتاده
اغلب آنها اسیر و قتیل شدند چند نفری با هزار گونه زحمت از آن معرکه جان بدر بردند
باقی دیگر بعضی در میدان جنگ کشته شده برخی در رودخانه دانوب غرق گردیده آبهای
صدمه خورده از اتراک از شدت ضعف و نرسیدن خوراک قوت نداشتند که سواران
خود را در وقت ستیز یا در هنگام گریز بکار آیند ملاحظه ایستکه از حملات اقتین در عسکر ترک
وارد آمد همه آنها را حکمران بغداد سوزانده ویران ساخته بود بواسطه هر کس از لشکر ترک که
از میدان جنگ جانی بدر برده بود از عدم آذوقه در عرض راه دچار صدمات کلیه شدند
نعش‌های کشتگان را بحکم اقتین در میدان جنگ جمع نموده آتش زدند اغلب سرهای اتراک را
میخ‌های چوبین در راست نموده اعضا کوبیدند و با استخوانهای مرده‌ها یادگاری باسم این
فتح بزرگ برپا نمودند سه پشته مخروطی از نعش کشتگان عیسوی برپا نموده بر بالای
آنها صلیب نصب نمودند

آنها صلیب نصب نمودند زیرا که کشتگان عیسوی یان بغدادی کمتر از مسلمانان اتراک بودند
چهار نفر از پاشایان در میدان جنگ کشته شده بودند زیاده از صد شقه علم از سپاه عثمانیان
بدست بغدادیان آمده بود اقتین چهار نفر از صاحب منصبان عثمانی را با بیست بیدق
از برای کاذیمیر پادشاه لهستان برسم تحفه فرستاد و از امداد وی که با او کرده بود اظهار
تشکر نمود و همچنین به پادشاه مجارستان و پاپ از اسرای ترک و بیرقهای آنها قسمتی
فرستاده مستدعی شد که در جنگ اتراک از معاونت او مضایقه ننمایند حکم بغداد ارشد
که در همه ولایت بشکرانه این فتح بزرگ عبادت خداوند را بجا آورده چهارده روز
بامساک و پرهیز قیام و اقدام نمایند قلعه‌های واقعه در سواحل رودخانه دانوب که در دست
اتراک بود همه را حکمران بغداد متصرف شده مضبوط ساخت
در اوقاتیکه لشکر عثمانی در ایالات البانی (ولایت ارناود که انگورلری پای تخت آن است)
و بغدادان مشغول ستیز و آویز بود کارگذاران دولت در جبه خانه اسلامبول تدارک سیصد فروند
کشتی جنگی را دیده حاضر و آماده ساخته بودند اگرچه مأموریت آنها معلوم نبود که بکدام سمت خواهد بود
لکن گمان اغلب این بود که به تسخیر جزیره قندیه [1] روانه خواهند گردید و از طرف دیگر
چنان وانمود شد که حالت سلطان بصلح و مصافات از سبب در رغبت نباشد تا در اواخر
همین سال فرستاده از اتراک به ونیز آمده از جانب یکی از جواری خاصه سلطان
که گویا جنسش از نسوان ونیک بوده است کاغذی جهة اولیای دولت جمهوری آورد
و ایشان را تکلیف کرد برای یکه رسولی باسلامبول فرستاده از سلطان خواهش مصالحه
نمایند مدت سه روز در مجلس اعیان در این خصوص شورا و گفتگو نمودند بالاخره ژرم [2] زرزی [3]
برسم سفارت مأمور اسلامبول شد در شهر قورفو [4] توقف کرده منتظر امان نامه سلطانی شد

[1] Candie
[2] Gérome
[3] Zorzi
[4] Corfou

تا روزنهٔ مقصود شود در بهار سال بعد امان نامهٔ مذکوره بمشار الیه رسیده روانهٔ اسلامبول گردید
و در آنجا بدو حالی کردند که اگر دولت وندیک طالب صلح است باید همه قلعه‌هائی را که در آلبانی
متصرف شده است رد نماید بخصوص قلعهٔ کرُوژا [1] را و بعلاوه باید مبلغ یکصد و پنجاه هزار دوکا که بکار Kroja [1]
گذاران دولت عثمانی مقروض است نقداً تسلیم نماید فرستادهٔ وندیک اظهار داشت که امضا
و اجرای این تکالیف خارج از حدود اختیاری است که از دولت جمهوری باو داده است آنوقت
کارگذاران دولت عثمانی سیصد فروند کشتی را که همه لوازم و تدارک آنها تکمیل شده بود
بفرستادهٔ دولت وندیک نمودند و بعد بمشار الیه فهماندند که با وجود حاضر بودن همه استعدادات
حربیه سلطان مضایقه ندارد بدون آنکه سندی در این خصوص بسپارد متعهد بشود که این بار
مخاصمه با دولت وندیک را موقوف بدارد اگر چه دولت وندیک نیز ترک خصومت کرده
راحت بماند پس از القاء این فقرات فرستادهٔ وندیک را مرخص فرمودند از آن پس مراجعت
دادند و بصدر اعظم حکم رسید که سفاین جنگی را از لنگرگاه بیرون برده کاری با اهالی دولت
وندیک نداشته باشد و ملت جنویز [2] را تا قبض همه قلاع و بلادی را که در سواحل قرادکنیز و قرم génes [2]
متصرف شده‌اند استرداد همه تصاحب نماید شهر کفه در ولایت قرم در سواحل قرادکنیز تجارتگاه
معتبر اهل جنویز واقع شده بود پنبه و ابریشم ایران را بعلاوه تجارت هندوستان از راه حاجی ترخان
بکفه حمل میکردند و قونسول‌های جنویز از زمان تاتارستان قرم امتیازات وافیه در امر تجارت Caffa [3]
خود بدست آورده بودند و سلطان محمد بتحریک یکی از ارامنهٔ خاین بلدهٔ کفه [3] بخیال این یورش
افتاد و آن ارمنی را اسکرچیافیکو [4] می‌نامیدند و او وعده داده بود که دروازهٔ کفه را بر روی Squarciafico [4]
سپاه سلطانی باز نماید بالجمله کدوک احمد پاشا صدر اعظم برحسب امر سلطان با سرداری سفاین
حربیه که حامل چهل هزار لشکر آزموده بودند مأمور گردید و در وقت روانه شدن بحضور مبارک سلطانی

احضار شده

احضار شده بخلعتی فاخر مفتخر و باعطای اسبی با زین و یراق طلا سرافراز گردیده براه افتاد
در اول ژوئن ماه فرانسه که اول حزیران باشد در مقابل دیوارهای شهر کفه سفاین را بادبان خفض لنگر
امر فرمود و توپها را حکم داد تا مشغول تیراندازی شدند قلعه و اهالی آن بیش از سه روز نتوانستند
خودداری نمایند روز چهارم تسلیم محاصرین شده شهر را بسبب خاطر آنها واگذار نمودند و آنان نیز
بعادت معهوده که داشتند دقیقه‌ای از دقایق بیرحمی را در بارهٔ ساکنین شهر مهمل نگذاشتند ده هزار
نفر از سکنهٔ آنجا را کوچانیده باسلامبول فرستادند هزار و پانصد نفر از جوانان نجیب جنویزی را
از میان اسرا انتخاب نمودند که در میان دستجات ینگی چریک تقسیم نمایند هشت روز
بعد از تصرف شهر گدوک احمد پاشای صدر اعظم ضیافت بزرگی برپا نموده اعیان
ارامنه را که در تسلیم نمودن شهر دخالت کلیه داشتند در آن ضیافت دعوت نمود
و بعد از صرف غذا آنها را مرخص کرده از راه پلهٔ تنگی روانه داشت ایشان لابد شده یک یک از
آن پله‌ها بزیر میرفتند جلاد در پایان پله مستعد ایستاده بود هر کدام که به پلهٔ آخر میرسید
سرش را بریده براه آخرت روانه میکرد اسکرچیافیکو که سابقاً هم نام او مذکور شده
بود باسلامبول فرستاده شد و در آنجا بقتل رسید غنایم که محصول از این تجارتگاه
مشهور که اغلب آنها اقمشهٔ نفیسهٔ زربفتی بود عاید کارگذاران سلطانی گردید از شنیدن
خبر فتح کفه بدست عثمانیان احمد خان حکمران قرم را هلاک وحشت دست داد
و چون سلطان فاتح فتحنامهٔ غلبه بر ملت جنویز را ز برای خان مشارالیه فرستاد
وحشت و دهشت او باضعاف گردید پس از فتح کفه سایر قلاع و بلاد مانند آزوف
و غیره که در تصرف ملت جنویز بودند تقریباً بدون مقاومت و جدال تسلیم لشکر
ترک گردیدند احمد کرای خان که در آنوقت با یازده نفر برادران خود بر سر تاج و تخت

شغل نزاع و جدال بود خبر فتح کفه وقتی که فرمانروایان آنجا را بدست لشکر عثمانی شنیدند که
لشکر نصرت اثر سلطانی بدون تأمل بر سر منکوب رفت با وجود اینکه استعداد
دفاع آنجا کامل بود بیک حمله جنگ بدون استعمال آلات حرب مفتوح گردید شهر منکوب
در آن وقت مانند آزوف در تحت تصرف و تملک ملت جنوئیز بود و منکلی گرای برادر
احمد گرای با ایشان پناه برده بود دولتهای مخزونه در منکوب مایه زیاد شدن خزانه سلطان
شده بسکنین آنجا اسباب زیاد شدن جمعیت پای تخت وی گردید پس از حصول
فتوحات مذکوره دولت عثمانی را اقتدار و تسلط کامل در مملکت تاتارستان قرم حاصل گردید
چون این اقتدار و اختیار مدت سیصد سال طول کشید و در این مدت مدیده که خوانین
تاتار در حمایت دولت عثمانی و باج گذار بوده‌اند و از آنجائیکه تاریخ حکمرانی آنها با تاریخ سلاطین
عثمانی اختلاط و ارتباط کلی دارد لازم است که مختصری از اصل و نسب خوانین تاتار و گرایها ی
آن مملکت مذکور داریم تا از برای مطالعه کنندگان بصیرتی حاصل شود

توقتامیش یا توقتمش خان که از نسل جوجی خان بن چنگیز خان مغول بود به حمایت امیر تیمور
گورکان بجای ارس خان که پادشاه و وارث بالاستحقاق تاج و تخت مملکت دشت
قبچاق بود فرمان فرمای بالاستقلال آن مملکت گردید دشت قبچاق مملکت عریض و وسیعی است
که از ساحل بحر خزر تا کنار دریای قرا دکیز کشیده شده است بالجمله چون توقتمش خان بواسطه
غرور سلطنت قبچاق حقوق احسان امیر تیمور را بر طاق نسیان گذارده بنا را بسرکشی و عصیان
نهاد سه مرتبه از صدمات عساکر تیموری در دشت و صحاری متحیر و متواری گردید تا بالاخره
در مصاف آیدکو که یکی از امرای معتبر او بود و از ترس او مدت هفت سال در ظل رأفت
و حمایت امیر تیمور بسر می برد روزگارش بسر آمد و سلطنت دشت قبچاق آیدکو را مسلم گردید

پس از آن مدت

توقتمش خان ... سیزدهم

پس از آنکه مدت شانزده سال در کمال اقتدار حکمرانی نمود در سنه ۱۴۲۱ عیسوی مطابق
با سنه ۸۱۳ هجری از اقرب پسران توقتمش خان که یکی قادر بردی (قادر وردی) و دیگری جلال بردی
(جلال وردی نام) داشت و ایشان را محمد بزرگ و محمد کوچک میخواندند لوای سلطنت بضرب
شمشیر بدست در صدد مطالبه حقوق موروثی خود برآمدند جلال بردی (کوچک محمد) در یکی
از جنگها بضرب تیری هلاک شد قادر بردی (بیوک محمد) آیدکو را مغلوب و مجروح نموده
تعاقب کردش را یه خود را بر رودخانه غرق کشته جان شیرین را وداع گفت خوانین
قرم از اولاد کوچک محمد و حکمرانان تاتار اولوغ از اولاد ایدکو میباشند بالجمله بیوک محمد از سلطنت
قبچاق و امیرگری و محو چنگیزی از حکمرانی برانداخت و ابوالخیر خان ازبک جمهور را از حکومت محروم
ساخته زن او را نیز که از اولاد چنگیز خان بود متصرف شد و پس از آن زن امیرزاده عبداله را
که دختر میرزا الغ بیک گورکانی بود به حباله نکاح درآورد و خوانین ازبک ماوراء النهر از سلسله ابوالخیر خان
محسوب میشوند پس از آنکه جنگهای خونریز طولانی در سر سلطنت دشت قبچاق اتفاق افتاد
حکمرانی آنجا از برای حاجی گرای پسر محمد کوچک برقرار و مسلم گردید از حاجی گرای هفت پسر باقی ماندند
را هم طمع در سلطنت قبچاق داشتند بعضی از آنها ده ماه و بعضی فقط سی روز توانستند حکمرانی
نمایند لکن احمد گرای بعد از همه زمام سلطنت را مقتدرانه بدست آورد و برادر او منکلی گرای
پناه به جنوئیزیان کفه برده در نزد آنان مقام محترمی حاصل نمود احمد گرای از برای خوشنودی جنوئیزیان
اومیک بیک را از حکومت ایالتی که شهر کفه در آن واقع است معزول نموده شیطان میرزا را بجای او
منصوب نمود شاید بجهة تعدی این کار با قواری وحیدر متحد شده بالاتفاق شهر کفه را محاصره
کردند مدت شش هفته مشغول محاصره بودند که سفاین جنگی عثمانی رسیده شهر را مسخر نمودند
بالجمله منکلی گرای در جزو اسرای ملت جنوئیز که از شهرهای منکوب و آزوف و کفه بدست آمد

۲

حوالی ... (حاشیه)

افتاده بودند با سلاسل برده شده بود چون سلطان حکم نقض اسرا فرمود منگلی گرای نیز
در ضمن آنها مستعد کشته شدن بود در حینی که جلاد اراده کشتن او کرد حکم عفو و بخشش درباره او
از جانب سلطان رسیده متخلص گردید چون سابقاً به تقویت ایمنک بک مدت ده ماه
منگلی گرای در تاتارستان قرم بدرجه خانی و رتبه حکمرانی رسیده بود مجدداً باز ایمنک بک از جانب
جمیع اهالی قرم از اولیای دولت سلطانی ملتمس و مستدعی گردید که منگلی گرای را به رتبه خانی قرم
سرافراز فرموده بحکمرانی آنجا مأمور نماید حسب الامر سلطان قیصری ملوکانه از برای منگلی گرای
معین نموده اسباب حکمرانی او را فراهم آورده با طبل و علم و بیدق های دم اسبی و مقداری
سپاه روانه قرم فرمودند هم در این سال مناصب مذهبی را از قبیل امامت و غیره که از روی
شریعت بمیل خاطر خود در عزل و نصب آنها تصرف و مداخله مینمودند موقوف داشته مقرر شد
که عزل و نصب و تغییر و تبدیل آنها مانند سایر مناصب مرتبی بموجب فرامین و احکام سلطانی بود

پس از تسخیر کفه و داخل در رعیت شدن اهالی مملکت قرم سلطان بجبال

تلافی شکست عسکر عثمانی که در بغدان و مجارستان اتفاق افتاده بود عازم یورش آن حوالی
گردید علاوه بر این چون بعد از فتح کفه از جمله اسرای جنویزیان هزار و پانصد نفر جوانان نجیب آنها
بر جهت ختنه شدن و تقسیم شدن در دسته های ینگی چری منتخب شده در کشتی ها نشانده
روانه اسلامبول نمودند پانصد نفر از آنها که در یک کشتی واقع شده بودند بر مستحفظین خود شوریده اختیار کشتی را
بدست آوردند و بحکومت بغدان پناه بردند والی آن ولایت نیز آنها را در تحت حمایت خود جای
داد سلطان پس از فتح کفه حاجی عمر اغای عثمانی را فوراً مأمور یورش آن اراضی (بوجاق) فرمود
شهر آق کرمان را متصرف شدند والی بغدان و پادشاه لهستان خواستند
که بتوسط سفرا این طوفان بلا را از سرحد ممالک خودشان رد نمایند عذر والی بغدان این بود

که بجهت حفظ مملکت خود مجبور بود که در صدد دفع غارتگران برآید پادشاه لهستان خواهش داشت
که چون والی بغدان باج گذار ایشان است سلطان به مملکت او لشکر کشی نفرماید هر نوع
تنبیه که وکلای دولت عثمانی و مأمورین سلطنت لهستان مقرر بدارند والی بغدان
از عهده برآید سلطان در صدد استحقار و اهانت فرستادگان والی بغدان برآمده
حکم کرد اسبهای آنها را ضبط نموده پیاده به نزد والی رجعت دادند و سفرای پادشاه لهستان را قریب
یک سال نگاه داشت تا عزم یورش بغدان گردید در فصل بهار
عسکر سلطانی در ادرنه جمع شده از آنجا رو بمملکت بغدان بحرکت درآمدند در نزدیکی دانوب سفیر تازه
از جانب پادشاه لهستان رسیده مستدعی صلح شد سلطان شرط آخر مصالحه را این
مقرر فرمود که والی بغدان همه ساله خراجی بکار گذاران دولت عثمانی ادا نماید و اسرای ترک را
رد نماید و شهر کیلیا را بتصرف گماشتگان سلطان بدهد والی بغدان فرمایش های سلطان را نپذیرفته
مستعد مقابله و مقاتله گردید سلطان لشکر خود را به پنج دسته تقسیم نمود هر دسته از برای داخل مملکت
بغدان نمود در وادی سفید که اتراک آنجا را بواسطه زیادتی درخت و تراکم اشجار آغاج دنیزی
(دریای درخت) مینامند در ۲۶ ژوئیه ماه فرانسه سنه ۱۴۷۶ عیسوی مطابق با سنه ۸۸۱ هجری جنگ
بزرگ سلطانی واقع شد ینگی چریکان بر حسب عادت معموله که داشتند شمشیر بدست
بر سر توپخانه دشمن حمله بردند چون دیدند که در میان جنگل از پشت درختها از همه طرف گلوله
بر آنها میبارد متحیر مانده بروی زمین خوابیدند و جرئت برخواستن نداشتند محمد آقای سکبانباشی
که در آن وقت ینگی چری آقاسی و سردار آن طایفه بود هر چند خواست ایشان را برانگیزاند ممکن نشد
آن وقت سلطان بر دامنش مالیده فرمود این مردم عجب زود از کار افتادند غیرت و مردانگی
آنها همینقدر بوده است پس شمشیر برکشیده و سپر بر سر آورده حمله بسوی دشمن برد و سواره بمیان

جنگی سخت کرد غیرت بکی چریکهان از خطه رشت دست سلطان بهیجان آمده از زین
برجستند وحمله سخت به دشمن بردند از طلوع آفتاب تا وقت ظهر مدت مقاتله طول کشید
اقتین والی بغدان از اسب در غلطید و با هزار معرکه جان از آن مهلکه بدر برد و عسکر سلطانی را
فتح نمایانی دست داده از سرهای مقتولین کله منارها ساختند غنایم فراوان که بدست آمده بود
تقسیم نمودند کله‌های بسیار که از خونهای اهالی متصرف شده بودند همه را به سربازان افلاقی واگذار
کردند زیرا که ایشان در همه موارد و بطور صدق رفتار نموده بلشکر سلطان امداد و با دشمن آنجا غیورانه
جنگ کردند لشکر ترک مملکت بغدان را خراب نموده آتش زدند و بهار زوند قلعه خوتن را Chotin
با سکزاوا محاصره نموده مفتوح ساختند Sucżawa

در وقتی که سلطان محمد مشغول خرابی مملکت بغدان بود علی بک و اسکندر بک که هر دو برادر
و معروف به میخال اوغلی بودند از سرحد روم خانه واردب یورش مملکت مجارستان بردند
کاری از پیش نبردند و در همان مکان که دوازده سال قبل از این ثنوی پادشاه مجارستان اسیر ترک شده بود
شکست فاحش بسپاه عثمانی وارد آمده معدوم و متفرق شدند بشدتی که علی بک با هزار گونه زحمت
جانی از آن مهلکه بدر برد و خود را بکشتی هائی که از سمندرا رسیده بودند انداخت از این شکست عثمانیان
اسرای مجارستان که در یکی از دره‌های آن حوالی نگاه داشته شده بودند خود را مستخلص نموده
بر سر اردوی اتراک ریختند و دولتهای فراوانی که از اطراف بغارت آورده بودند تصاحب نمودند
هیچ مرد یا طفل یا زنی از اسرای مجارستان نبود که سوار اسبی نباشد و اسب دیگر را از غنایم
اردوی اتراک بار کرده و در یک پنجاه دویست و پنجاه نفر اسیر ترک با پنج شقه علم از برای ماتیاس
پادشاه مجارستان بردند که در آن وقت هم مشغول محاصره شهر بود و هم اسباب محاصره
سمندرا را فراهم می آورد سلطان محمد از این منع محاصره سمندرا رو انصراف از خیال پادشاه مجارستان

بجانب دیگر طایفه آقین چی را حکم داد تا ولایت دالماسی و خرواتیا را
تاخت نموده و همه ولایاتی را که از آنها شاهزاده خانم تازه عروس پادشاه بوسنه مجبور بعبور بود
بکلی غلب و ویران نمودند تماشائی که شاهزاده خانم در عرض راه میکرد دگمه‌های انسان و حیوان
بودند که غارتگران پیش انداخته میراندند همه کلیساها و معابد و مناسترها را خراب نموده
آتش در آنها زده بودند شاهزاده خانم هر شب با دیده اشک بار از پشت دیوارهای خانه‌های ویران
شده که منزل در آنها متصاعد و دیوارها از خون کشتگان رنگین بود ترسان و لرزان منزل
میگرفت و علی الصباح روانه شده همه جا از میان نعش‌های کشتگان مجبور میشد و هیچ وقت از
سعادت عروسی خویش اطمینان نداشت تا وقتی که از رودخانه دساو در گذشت پس از آنکه طایفه آقین چی از معبر
عروس و آورندگان او از شعله‌های قلاع و قراء و قصبات سوخته آتش بازی بزرگ کردند در ایام
عروسی دست را غنیمت شمرده سه قلعه جدید را که احداث پادشاه مجارستان را که در کنار رودخانه مورداوا
در شط دانوب ساخته بود در وقتیکه شط مزبور از شدت سرما منجمد شده قطع آن موارزی چهار دهه
بشد از روی یخ عبور نموده سه قلعه را ویران کردند آثاری از آنها باقی نگذاشتند
غارت و خسارات عسکر خفیفه عثمانی در ایالت دالماسی و خرواتیا نبودند
مگر تجدید تجربیاتیکه در سنوات سابقه در ایالات کارینتی و کارنیول و استیری
وارد آورده بودند و آن چنان بود که در سنه ۱۴۷۵ مسیحی مطابق ۸۸۰ هجری اتراک بار سیم بولایت
کارینتی یورش برده در آن ایالت بجهة تاخت و تاراج متفرق شدند حکمران آنجا
مردمان رشید صاحب عزم ولایت را انتخاب نموده در دره اودز آنها را از برای جنگ دفعه
جمع نموده بر سر لشکر عثمانی ریخته دویست نفر از آنها را بقتل رسانیدند چهار صد نفر اسیر هزار نفر با مداد و تقاریر
فرستاده مجدداً بولایت استیری حمله بردند شش هزار نفر از لشکر شکست حکمران آنجا را

بضرب شمشیر مقتول و معدوم نمودند یکصد و پنج و چهار نفر از نجبای ولایت را باسیری
بردند پانزده نفر از آنها توانستند بهزار زحمت جانی از معرکهٔ جنگ بیرون ببرند سال بعد از آن اتراک
دومرتبه از بوسنی بیرون آمده عازم تاخت و تاز کاماتیول شدند سلطان در سال یورش بغدان
سه قانون تازه که خیالات جهانگیری و جهانداری او را دلیل شان بودند وضع نمود از آنوقت
اعطای تیولات عسکریه که تیمار و زعامت مینامند در دفاتر حتی با همان اسامی اشخاص و قریهٔ
که به تیول مرحمت شده بود ثبت می‌شد سلطان محمد قرار داد که پس از این از برای تیولات احکام
بقاعده بنویسند و مداخل تیول را در حکم معین نموده بثبت دفتر استیفا برسانند و نیز در آنوقت
سلطان مقرر فرمود که در روم ایلی مواجب باشند که در اوقات نماز در هر وقت مقرره گاهی دعاگویی نمود
و منظور از این حکم آن بود که چندین هزار مردم جدیدالاسلام که در آنجا جمع بودند بقواعد و آداب اسلامی
عادت نمایند و دین آبا و اجداد را فراموش کنند و در همین سال جزیهٔ حلاجان پشم برقرار گردید
بقدری که این حکم از انصاف و عدالت دور است همانقدر سبب صدور آن تازگی و غرابت دارد
وجه این جریمه آن بود که در هنگام یورش بغدان در ورود پاشا بیگلربیگی اناطولی در پهلوی سلطان اسب
میراند و از برای سلطان حکایتهای متفرقه نقل میکرد از جملهٔ حکایات یکی این بود که گفت در
طاوشانجی بازار (بازار خرگوش) دوازده نفر حلاج پشم را دید روباهی را که به کارخانهٔ آنها داخل شده
بود تعاقب کرده بودند و پس از کوشش بسیار از عهدهٔ گرفتن روباه بر نیامدند و آن حیوان زیرک
از چنگ آنها فرار رفت سلطان حکم کرد که حلاجان طاوشانجی بازار بواسطهٔ ابراز این عدم قابلیت
سالی پنج آسپر برسم ترجمان به حاکم منصب پولیس (حسب) بدهند سه سال بعد از این تاریخ
سلطان حکم داد که دیوارهای قلعهٔ اسلامبول را از توپ انداز صدمات نجات دهند که تعمیر شده بودند
بخصوص دیوارهای سمت خشکی که در زمان محاصره بکلی خراب و منهدم شده محتاج به تجدید بودند

در اینوقت ساکنین

در اینوقت ساکنین اسلامبول مرکب بودند از طوایف مختلفه و ملل متفرقه که سلطان از شهرهای
تخت مفتوحه کوچانیده در آنجا متوطن ساخته بود فتوحات محمد در اروپا و آسیا مایهٔ تجدید
و ازدیاد جمعیت پای تخت جدید او گردید و همهٔ این جماعت از مردمانی با مکنت و صاحبان
دولت از شهرهای مفتوحه منتخب شده در اسلامبول جمع نموده اند اقل در ضعف این ملل
مجتمعه در پای تخت دولت از طایفهٔ قرامانی بوده دین اسلام داشته‌اند باقی دیگر کلاً
مذهب عیسوی داشته در زیر سایهٔ عدل سلطان با کمال آزادی مشغول اجرای قواعد
شریعت خود بودند موعد متارکهٔ یکساله که فیمابین سلطان محمد و دولت ونیز مقرر
شده بود بسر آمد و تردد سفرا از جهة حصول مصالحه بجائی نرسید و نتیجهٔ مطلوبه را بدست نمیداد
زیرا که هر قدر به خواهش ها و شرطهای وارده تن در میدادند محمد خواهش تازه و شرط مجدد
Antonio بیان می‌آورد از آنوقت آنتنیو سردار دولت جمهوری با کشتیهای جنگی از ناپولی
بیرون آمده در سواحل شرقی دریا بحرکت در آمد بعضی از زورقات نیز بخشکی در آمده
تاخت و تازی بکرد و سال بعد از آن محمد مصمم محاصرهٔ لپانت گردید خادم سلیمان پاشا همانکه چندی
قبل مأمور یورش بغدان شده شکست بزرگ خورده بود حالا با چهل هزار لشکر مأمور
تسخیر شهر لپانت گردید که محکمترین سه ممالک متصرفی دولت ونیز در خاک یونان
بود سردار لشکر جمهوری پس از اطلاع از این کار فوراً با سی و دو فروند کشتی کوچک که گالیه
(قادرغه) مینامند در لپانت حاضر شده لوازم قلعه داری آنجا را از توپ و اسلحه دیگر و آذوقه
بسیار تکمیل نمود محاصرین در ایام قلیلی رخنه‌هائی که از برای بردن یورش لازم بود در دیوارهای
قلعه بضرب توپ آماده و مهیا نمودند ولکن از یورش بردن فائده نبردند خادم سلیمان
ترک محاصره گفته از حوالی شهر بر خواست و بجهة تسکین غضب و رفع خجالت بچند قلعهٔ کوچک زد

پس از محاصره

خراب و ویران ساخته بضرب نقب بهوا پراندند
بجهت لیاقت عسکر عثمانی در ولایت آلبانی (ارناود) بمحاصره شهر کرودا
اقدام نمودند و از عهده بر نیامدند سنجاق بک آلبانی با هشت هزار سوار در نگاهداری شهر
از روی قلعه تمام مدت تابستان را مشغول قلعه داری شده کونتارینی که از جانب
دولت ونیک در قسمتی از ولایت آلبانی تعلق بآن دولت داشت حکومت
میراند با دو هزار و پانصد سوار و جمعی از پیاده های ارناود حمله بلشکر عثمانی برده هر دو سپاه دلیرانه کوشیدند
و مدت جدال وقت عصر طول کشید آنوقت لشکر ترک شکست خورده فرار نمودند و اردوی
خود را با هر چه در اردو بود بدشمن واگذاشتند قشون ونیک بتاراج اردو مشغول گردیدند اهالی شهر نیز
از برای اخذ غنیمت از شهر بیرون ریخته بکار یغما پرداختند لشکر اتراک که در بلندیهای آن حوالی
ایستاده بودند موج موج خوشی در اردوی خود بنظر در آوردند لهذا فرصت از دست نداده مانند برق از کوهها
بر سر غارتگران حمله بردند و در عقب آنها را تعاقب رسانیدند حاکم ارناود را بدست آورده سر از
تنش جدا ساختند ارناودها متفرق شدند و از لشکر ایطالیا هزار نفر کشته گردیدند

بعد از یک ماه از این حادثه گذشته بود که دولت ونیک از شنیدن
خبر یورش لشکر ترک بولایت فریول زیاد مضطرب و متوحش گردید حکم داد در معبر آنها
در مکانهائیکه قابل استحکام‌اند سنگرهای محکم بزنند در اطراف اردوی گرادیسکا
خندق کنده سنگر سازی نمایند قبل از آنکه در اردوی مذکور از رسیدن سپاه عثمانی اطلاع حاصل
نمایند اتراک نهر ایزونتسو را متصرف شدند و عمر بک سرکرده توره ترک هزار
سوار را بیک گذر آن نهر و یک قسمت دیگر قشون از گذرگاهی غیر از شناوران از رودخانه عبور داده
از برای روز بعد در کمینگاه واداشت روز دیگر که نوتلو سردار لشکر ونیک نمودار شد

عمر بک

عمر بک شروع بجنگ نموده پس از کوشش مختصری روی بفرار نهاد و پسر سردار جمهوری
از شدت غرور لشکر ترک را تعاقب نمود هر چند پدر او در صدد ممانعت بر آمد و از کمین
کردن اتراک او را تحذیر نمود فایده نبخشید تا به کمینگاه رفتار اتراک از اطراف آنها در آمده
مشغول جدال و قتال گردیدند سردار ونیک با پسرش هر دو کشته شدند و انهزام لشکر جمهوری
عموم پیدا کرد و بسیاری از آنها اسیر و گرفتار گردیدند پس از آن لشکر ترک در صحرا متفرق
شده بهر که رسیدند کشتند و هر چه بر خوردند از انبارهای غله و قلعه‌ها و شهرها همه را خراب
نموده آتش زدند آنوقت از رودخانه تالیامانتو گذشته هر چه آبادی فیما بین
رودخانه مذکور و نهر پیاوه واقع بود همه را آتش زدند و اهالی ونیک از بامهای بلند کلیساهای
خود شعله‌های اتراک را تماشا میکردند در ایام ماه نوامبر همه قوت عسکریه ونیک
از شهر بیرون آمده قصد کردند که لشکر دشمن را از ولایت خود خارج نمایند لیکن اتراک با غنایم
از رودخانه ایزونتسو گذشته ولایت ویران شده را با بلای طاعون در عوض خود
بیادگار گذاشتند در این سال که سنه ۱۴۷۷ مسیحی و ۸۸۲ هجری باشد اتراک از رودخانه
تالیامانتو گذشته دو دفعه در ملک ایطالیا شدند و ماتیا پادشاه مجارستان
بعزم محاصره وینه پای تخت دولت نمسه بحوالی دیوارهای این شهر در آمد و شارل جسور
شاهزاده بورغونی در دعوای نانسی در میدان جنگ کشته شد و اوزون حسن
پادشاه ایران که او را جسور شرق زمین عنوان لقب داده از غصه مخالفت یعقوب پسر
خود و از اندوه کشتن پسر ششم را لغرب بیش از دنیا رحلت نمود و تاریخ نگاران مشرقی
رحلت عبدالرزاق مؤلف تاریخ تیمور و شاهرخ گورکان را با وفات ابن شحنه مورخ
عرب در این سال نوشته اند

محاصره شهر کرودا

مدت یک سال بود که بطول انجامیده مفتوح نشده بود از آن وقت محمد در صدد بر آمد که بدست آویز
تدابیر سیاسیه خود و بتکالیف فریب آمیز مصالحه شهر را فتح کرده محاصره مطوله را ختم نماید بنابراین
یکنفر یهودی را نزد حاکم کِیَوُدا فرستاد که از راه تذکره راه و نوشته اطمینان گرفته جهة انجام امر مصالحه
بونذیک برود حاکم مذکور نوشته مزبور را بداد لیکن شخص یهودی هنوز بدریای آدریاتیک را بپایان
نرسیده بود که دولت جمهوری در اواسط ماه ژانویه طوماس نام سفیری از برای انجام امر مصالحه
باسلامبول فرستاده و دست رایه را در درون شهر کِیَوُدا و جزیره لِمنوس و شهر مِینا مختار نمود
و نیز اختیار داد قلعه هائی را که در این جنگ دولت وندیک مفتوح نموده متصرف شده است استرداد
نماید و صد هزار دوکا از بابت لوازمات حقوق اجاره معادن زاج قبول نماید سلطان همه این ها را قبول نموده
بعلاوه سالی شش هزار دوکا باسم خراج مطالبه نمود سفیر وندیک چون در تقبل شرط اخیر اختیاری
نداشت سه ماه مهلت خواست و خواهش نمود که در این مدت جنگ را متروک داشته منتظر جواب شدند
در این وقت بدولت وندیک خبر رسید که پادشاهان مجارستان و ناپل بواسطه
وصلت تازه که در میان آنها اتفاق افتاده است با یکدیگر متفق شده با سلطان محمد بطور صریح در مقام مصالحه
برآمده اند ماتیاس پادشاه مجارستان اگرچه هنوز زیر بار صلح نرفته بود لیکن پدر زن او فِردیناند
پادشاه ناپل مصالحه نامه را امضا داشت سابق بر این نیز در میان سلطان و پادشاه ناپل روابط دوستی
برقرار بود و بعد از فتح جزیره نِگروپونت فتح نامه هم از برای او فرستاده شد لیکن آن وقت پولتیک پادشاه
ناپل چنان مقتضی شد که در جواب سلطان ابتدا خط جنگ نوشت و اوقاتی را که سلطان با اوزون
حسن پادشاه ایران مشغول جنگ بود کشتی های خود را با کشتیهای دول متحده بتاخت و تاز سواحل انا
طولی و قرامانی مامور نمود در این اوان مجدداً اصلاح روابط خود را در این دانست که با سلطان از در
دوستی درآمده مصالحه نماید و سفیری را که سلطان نزد فِردیناند فرستاده خواهش کرده بود

که سفاین عثمانی را

که سفاین عثمانی را اذن بدهند تا در بنادر متعلقه بدولت ناپل بطور آزادی و بدون اظهار ممانعت
عبور و مرور نمایند پادشاه ناپل از فرستاده سلطان در کمال مهربانی و احترام پذیرائی
نمود و هنگامیکه مصالحه نامه را بسفیر میداد انعام ها و التفاتهای شایان در حق او مبذول داشت
در تاریخ روابط دول و ملل اروپا این اول رابطه دوستی است که فیمابین یکدولت عیسوی اروپا
و دولت دیگر که دشمن دین مسیح است اتفاق افتاد این مناقشت پادشاه ناپل و اختلال
امر سلطنت ایران بعد از فوت اوزون حسن و صدمات و گرفتاری اهالی کِیَوُدا
و دلسردی و اکراه پاپ سیکس چهارم در واداشتن دول بجنگ از آنکه باعث شده Sixte
دولت وندیک را لابد نمود که تکالیف سلطان را در اتمام امر مصالحه قبول نماید لهذا سفیر خود را
در سیم ماه [?] روانه اسلامبول نمود فرستاده مشارالیه که مالی پیه‌ری نام داشت
در صوفیا بخدمت سلطان مشرف گردید که بشخصه عازم یورش اَلبانی بود
چون اظهار مدعا نمود سلطان او را بدولت وندیک برگردانید و در جواب گفت علاوه
موقع تکالیفیکه بشما شده بود گذشته است و از گذاشتن کِیَوُدا بشما فایده ندارد ما در اسکودرا را
نیز ضمیمه آن نمود سلطان پس از رجعت دادن سفیر وندیک بنفس نفیس متوجه محاصره و تسخیر آن شهر گردید
اسکودرا از اول شهرهای ارنئودستان که در منتهای [?] واقع است از آنکه آنرا اسکندریه
نیز میگفتند بمناسبت آنکه تعلق باسکندربیک البانی داشت و بعضی از شاهدات و حدود تهای او
سابقاً در این کتاب مذکور شده است این شهر در ساحل شرقی بحیره واقع است که اسامی مختلفه دارد
لیکن حالا به بحیره اسکودرا معروف است رودخانه بُوَدُانا از جانب جنوب و غربی شهر جاری است
و در نزدیکی شهر و بحیره از سمت شمال و غرب رودخانه کوچک موسوم به دریناو داخل بُوَدُانا
میشود پلی از چوب بر روی این رود ساخته شده است که اغلب اوقات بواسطه سیل خراب

پیدا میکنند و اهالی کی رزوای آن حوالی مجبورند که آن را همیشه درست و با عیب نگاه بدارند تا حقیق
در عبور و مرور صدمه نبینند پس از فتح خیر روسیه قدیم بزرانسیوس حکمران ایلیریه دیگر دفعه ای اتفاق
نیفتاده بود که مورخین اسمی از این ولایت و حکمرانان آنجا در تواریخ خود ذکر نمایند مگر پای لشکر ترک باین حد
بارسند مجادلات و محاربات باین اهالی ترک باعث گردید که اسم ملت و مملکت ایلیریه مجددا از پرده گمنامی
بیرون آمده در صفحه تاریخ نگاشته شود بعد از آنکه سه کهور از طایفه بالش در قرن چهاردهم بسیحی ابراز کرده در اسکوداری بنای
سلطنت و حکمرانی گذاشتند بعد خانواده دکاجین را از ولایتی که هنوز باسم آنها معروف است بیرون
کرده آنجا را متصرف شدند از وقت پادشاه لسبنی را در شهر ساکولز که از رک دوبره و ند یک
میباشند محاصره نمودند در آخر مصالحه کردند و مملکت خود را تا حوالی تارا منتا وسعت دادند دور قیبی بزانی شهرهای آنتاو ری
بلغراد و قصریه و آولونا را نیز تسخیر ساخته در تمام آنها حکومت میکردند تا وقتیکه جورج از آن
بلهورها مردند و تیمی در یورش اورنوس پاشا سردار سلطان مراد ثانی در ارناود و بلغراد مغلوب شده تقدیری رسید که تا
ترک در تحت حمایت در آمده سه قلعه معتبر را که ارناود و بلغراد و کاستوریا و کره ذا باشند متصرف شدند
جانشین حکمرانی که در جنگ اورنوس کشته شده بود در اسکوداری و جاهای دیگر سلطنت میکرد یک پسر او ذوذ
نام اسکوداری را به سلطان مراد ثانی واگذار نمود بعد را ذوذ ساذ بلد دختر بسیار وجیهه از خویشان خود را برای
سلطان فرستاد و سلطان مراد چون از دعاوی آن دختر زیاد خوشنود شد و شعوف شده اسکوداری را در عوض
این خدمت مجددا به ذوذ ساذ واگذار نموده بخشید پس از چندی ذوذ ساذ اسکوداری را در نزد دولت
جمهوری ونیز یک بر من گذاشت چون دیگر نتوانست از رهن در بیاورد دولت ونیز آنجا را
متصرف گردیده حق خود دانست چهار سال قبل از این تاریخ خادم سلیمان پاشا بیگلربیگی روم ایلی
آنجا را محاصره نمود کاری از پیش نرفت حال سلطان با همه عساکر خود بعزم تسخیر این شهر
بحرکت آمده حکم محاصره داد و رعایای اسکوداری با تفاق عمله های

چند فروند کشتی

چند فروند کشتی که داخل بحیره بوژانا شده بودند شب و روز مشغول تعمیر و مرمت دیوارها و برج ۸۸۰
و باروی شهر شدند در حالیکه همه مردم با کمال عجله و شوق مشغول ساختن استحکامات شهر بودند
دودهای متصاعده از بلندیهای آن حوالی که در معبر لشکر دشمن واقع بودند از نزدیک شدن عساکر
عثمانی آنها را با خبر نمود در شب چهاردهم ماه مه علی بیک میخال اوغلی با هشت هزار نفر از جماعت آقین چی
وارد شده اسکوداری را محاصره نمود پس از آن اسکندر برادر علی بیک که سنجاق بیکی بسنی بود
با چهار هزار سر باز در رسید پشت سر آنها مال قوچ اوغلی که حالت چشمهایش بقدری مهیب
بود که هیچکس نگاه او را نمیتوانست متحمل شود با سه هزار سوار وارد گردید ساکنین شهر به قسمت منقسم
شدند یک قسمت مامور محارست و مدافعه برج و باره شدند قسمت دویم از برای ساختن
سنگرها و مرمت دیوارها معین گردید قسمت سیم که گشیشها نیز با آنها متفق بودند مامور
محافظت بیدقهای سن مارک و سن آتین شدند لیکن همه این حامیان و مدافعان
شهر را کار سختی و امر مشکلی پیش آمده بود زیرا که هشت هزار نفر از جماعت آقین چی و هفت هزار
نفر سواره سبک که وارد شده بودند نبودند مگر پیش تاز آن لشکر بزرگ عثمانی که از عقب میرسیدند
سلطان محمد زحمت ساختن راه و آسان کردن عبور توپخانه و سپاه را
بعهده احمد بیک پسر اورنوس پاشا و عمر بیک پسر توراخان محول کرده بود و سر عسکری
کل لشکر را خواست به کدک احمد پاشای صدر اعظم تسخیر کننده مملکت قرامانی و کهه رجوع نماید
چون مشار الیه بعضی اشکالات در یورش البانی بعرض رسانید سلطان بدون ملاحظه
خدمات مشار الیه او را فورا معزول و با خادم سلیمان پاشا در قلعه اروپ در کنار بسفور محبوس
فرمود و منصب صدارت دولت را با مهر شریف محول فرموده به محمد پاشای قرامانی
که از اولاد مولانا جلال الدین رومی که مهردار سلطان و از اهل قلم و صاحب طبع موزون بود

(۵۰۹) مرجوع داشت مشار الیه در خدمات عسکریه صاحب اسم نشد بعلاوه اینکه بعد الایام سلطان شخصه
متصدی اداره این کار بود لیکن در قانون گذاری دولت اشتهاری حاصل نمود و چندین
قانونهای مفیده از او در اداره‌های دولتی برقرار گردید بالجمله سلطان خود به تسخیر قلعه کروژا
رفته داود پاشا بیگلربیگی روم ایلی را بمحاصره اسکوداری مامور نمود قلعه کروژا متجاوز
از یک سال طول کشید که محصور بود و کار اهل قلعه از عدم آذوقه بخوردن گربه و سگ رسیده
بود آنهم یافت نمیشد اهالی شهر چون از رسیدن سلطان با خبر شدند امید آنها
از همه طرف مقطوع شد لابد کس فرستاده مستدعی امان شدند و تسلیم کردن شهر را
قبول نمودند مشروط بر اینکه هر کس طالب رفتن از آنجا باشد با مال و عیال و اطفال به
هر جا که خواهند بروند و هر کس میل ماندن داشته باشد در کمال آسودگی مشغول رعیتی و
کسب خود باشند سلطان فرمود در این خصوص نوشته هم بدست انها دادند تا مایه
ازدیاد اطمینان بشود پاشائی را هم مامور کرد تا انها را با اموال و اثقال از جاهای
خطرناک گذرانده بمقام امن برسانند لیکن همین که از قلعه بیرون آمده صحرائی شدند
اتراک از اطراف آنها در آمده همه را اسیر نمودند و با بند و زنجیر بحضور سلطان آوردند
سلطان چند نفر از بزرگان آنها را که گمان وصول شدن وجهی میرفت انتخاب
نموده باقی را حکم داد تا گردن زدند قلعه کروژا که اتراک ان را آق حصار مینامند
در بالای کمر سختی ساخته شده است و با اسکوداری پنجاه و هفت میل فاصله دارد
این قلعه را یکی از بزرگان خانواده صوفی ساخته بود و از انها منتقل بطایفه ملش
شد و از طایفه مذکوره بتصرف اتراک در آمد و اسکندربیک پهلوان معروف البانی
از تصرف اتراک بدر آورده خود متصاحب نمود و با کمال رشادت یورشهای مراد

ثانی و محمد دویم را دفع کرد و پس از آنکه مدت بیست و پنج سال متصرف بود بدولت ونیک (۵۱۰)
واگذار نمود درزمانیکه سلطان محمد عازم تسخیر آق حصار بود (کروژا)
داود پاشا بیگلربیگی روم ایلی مامور محاصره اسکوداری گردید مشار الیه که اصلاً
البانی و در جوانی اسیر اتراک شده بود چون مراتب کفایت و رشادت خود را
بعد از بزرگ شدن و قابل خدمت گردیدن بروز داد رفته رفته ترقی کرد تا بیگلربیگی
روم ایلی شد بالجمله بیگلربیگی مذکور با کلیه قشون بمقابل اسکوداری در آمد و از
بالای کوه سن مارک شهر را بنظر در آورد و در اوایل ماه ژون بیست هزار سوار از روی
پلی که بحکم او ساخته شده بود گذرانده مامور تاخت و تاز اطراف و حوالی نمود و در هشتم ماه
ژون نیز مصطفی بیک بیگلربیگی اناطولی با لشکر آنجا در وارد گردیده شانزده هزار
سوار فرستاد در بلندیهائیکه اطراف اسکوداری جا دارند اردو زنند سواره ترک
بشش قسمت منقسم شدند و هر قسمت از آنها بواسطه رنگ و عدد بیدقهائیکه داشتند
از یکدیگر امتیاز داده میشدند عساکر وارده از اناطولی بقدر سی هزار نفر میشدند و با
وجود این هنوز لشکر محاصره بتمام نرسیده بود در پانزدهم ژون پنج هزار نفر لشکر ینگچریک
با علمهای سفید بصحرای اسکوداری در آمدند از دیدن آنها همه قشون محاصره صدا را
بشادی بلند نمودند زیرا که انها پیش قراولان عساکر سلطانی بوده مژده رسیدن سلطان را
میدادند سه روز بعد از آن جماعه کثیره از سپاه عثمانی از طرف دریای بیدا شده و از پل
گذشته بقرای واقعه در آنطرف رودخانه بوژانا در صحرائیکه موسوم است به ادیلیکا توقف
گردیدند دو نفر از معتبرین اتراک خبر فتح آق حصار را (کروژا)
آورده اهالی اسکوداری را امر بتسلیم شهر نمودند چون فرمانده شهر تمکین نکرد و مستعد جنگ و دفاع

(۵۱۱) گردید اتراک دو کشتی کوچک ساختند تا سفاین البانیها را که از جزیره اسکوداری برودخانه بودند اما
داخل شده مایه خسارت و زیان میشدند مانع شوند در بالای کوهی که در مقابل شهر واقع است
و بمناسبت اینکه خادم سلیمان پاشا در زمان محاصره اول خیام خود را در قله آن برپا کرده بود
به پاشا طاغی موسوم شده است یعنی کوه پاشا قلعه از چوب بنا کرده در پیش روی آن از برای
حفظ آلات محاصره و ادوات قورخانه چهار برج مجوف ساختند و میان آنها را با سنگ
پر نمودند ده هزار شتر توپخانه و احمال و اثقال متعلقه آنرا به پشت کوه پاشا نقل نمودند در اول
تابستان شروع در عمل محاصره شد در روز اول با دو توپ بزرگ که بدروازه شهر بسته شده بود
زیاده بر هفت تیر نتوانستند بیندازند گلوله توپ اول سه قنطار و توپ دویم چهار قنطار
وزن داشت (قنطار بیک حساب پنجاه و بیک حساب صد کیلوگرم است و سه کیلوگرم تقریبا
یک من تبریز است) پنج روز بعد از آن شش هزار پیاده از جماعت عزب با سبدها جهة پر
کردن خندق وارد شدند در این بین یکتوپ بزرگ دیگر بر دو توپ سابق افزودند گلوله
آن نیز چهار قنطار وزن داشت و با آن توپ در هر روزی بیست و نه تیر میانداختند مجدداً دو
هزار نفر پیاده از طایفه عزب با سبدها وارد شدند و یک توپ بزرگ دیگر که شش قنطار هم
وزن گلوله آن بود بر سه توپ سابق افزوده شد در روز اول ماه ژوئیه طرف عصر هشتصد
مال بنه سلطان وارد شدند پاشایان روم ایلی و اناطولی باستقبال رفتند روز دیگر
سلطان با قراولان خاصه که در اطرافش جمع بودند وارد شده قلعه را تماشا نموده از وضع
آن خوشش آمده گفت عجب آشیانه خوبی عقاب از برای خود و بچه های خود انتخاب کرده است
اردوی خاصه سلطانی در یک دایره که نیم میل وسعت داشت واقع شده و از نه چادر مرکب بود و زیاده
بر یک راه از برای دخول و خروج نداشت و سه صف از قراولان مامور محافظت آن بودند

جمیع کوهها

(۵۱۲) جمیع کوهها و بلندیهای اطراف اسکوداری در مسافت چهل میل پوشیده شده بود از چادرها و
خیمه های سفید باعتقاد محصورین عدد لشکر ترک در این محاصره بسیصد و پنجاه هزار نفر میرسید
کشیش شهر از برای هیجان غیرت خلق طبقات مردم را از ایطالیائی و البانی و از عمله کشتی و رعایای
شهری در کلیسا جمع نموده و پس از ادای خطبه رشادت انگیز همه عیسویها را باظهار جلادت
و دفع دشمن ملت و رسیدن بدرجه رفیعه شهادت ترغیب و تحریص نمود

دو روز بعد از آن اتراک دو توپ بزرگ دیگر حاضر کردند یکی از آنها که وزن گلوله آن
شش قنطار بود در پایان کوه پاشا قرار دادند و دیگری که در بزرگی و عظمت باندازه توپ معروف
محاصره اسلامبول بود و گلوله آن هزار و دویست لیور وزن داشت در بالای کوه گذاشته بکلیسای
سن لازار بستند (لیور تقریبا نصف کیلوگرم است پس وزن گلوله ششصد کیلوگرم میشود و چون تقریبا
سه کیلوگرم یک من تبریز است وزن گلوله تقریبا دویست من تبریز میشود) چندروز بود که محصورین
بضرب گلوله توپ سلطانی شهر و ساکنین را اذیت میرسانیدند و آن یکتوپ بزرگ بود که حرم خاصه
سلطان در ریختن و ساختن آن بادن سیلنی بخواهش شراکت کرده بود و بعضی نارنجکها نیز
بشهر میانداختند که میان آنها از اجزای سوزاننده مملو بود هرچه برمیخوردند خورد میکردند و هر جا
میافتادند تیر کشیده آتش میزدند در هشتم ماه ژوئیه یک خمپاره بزرگ که وزن گلوله آن دوازده
قنطار بود حاضر نموده در بالای کوه پاشا بطرف کلیسای سن بزستند سنگ با اینکه این
خمپاره میانداخت هرچه برمیخورد میشکست و چون بزمین میرسید دوازده وجب فرو میرفت
منظور عمده از بکار بردن این خمپاره خراب کردن جاهای آب شهرها بود لیکن این منظور بعمل نیامد
و زیاده بر دو نفر هم بواسطه این خمپاره اندازی کشته نشدند در همان روز اتراک یکتوپ بزرگ
که هشتصد لیور وزن گلوله آن بود از میان رودخانه بوغازانا رد کرده بانطرف بردند روز بعد

(۵۱۳) دو توپ بزرگ دیگر حاضر کردند یکی از آنها بقدری بزرگ بود که در تاریخ توپخانه توپ باین عظمت
دیده نشده است وزن گلوله آن سیزده قنطار بود همه این توپها که یازده عراده بودند در پشت کوه
پاشا ریخته شده و بعض سرد شدن بکار برده میشدند بالجمله در روز یازدهم ماه ژوئیه توپ یازدهم
که وزن گلوله آن دوازده قنطار بود حاضر گردید و این یازده عراده توپ در هر روزی صد و هفتاد
و هشت تیر میانداختند در مدت سی روز محاصره دو هزار و پانصد از این گلوله بشهر زده بودند

مدت یکماه میشد که شهر هدف گلوله توپها واقع شده بود دیوارها همه خراب و خندقها کلاً از سنگ
و سبد و چوب مملو گردیده بود محمد تصمیم دادن حکم یورش شده فرمود چادر سرخی در فراز کوه پاشا
از برای او برپا نمایند تا از آن بالا بتماشای خونریزی و جانبازی عساکر خود مشغول شود
روز دیگر قبل از طلوع آفتاب در وقتیکه مردم شهر در کلیسیا جهة عبادت جمع شده بودند چهار
تیر توپ از برای اخبار یورش انداخته شد فوراً صد و پنجاه هزار ترک از اطراف و جوانب
بسمت شهر حمله بردند صدای ناقوس وحشت و اضطراب و از ناله و زاری عبادت
کنندگان کلیسیا را مقطوع ساخت همه مردم بجهة حفظ شهر و دفع دشمن بطرف برج و باره هجوم
آور شدند اتراک از خندق گذشته از دیوارهای قلعه بالا میرفتند بعضی از آنها باستیان
دروازه بزرگ را گرفته بیدق عثمانیان را بر فراز آن نصب کرده بودند و محمد بخواهش تبریک تسخیر شهر را
بخود بگوید که در این بین غیرت محصوریان بهیجان آمده حمله ور شدند و اتراک را از باستیان
بیرون کردند محمد فرمان داد که اتراک مجدداً یورش برده باستیان را تسخیر نمایند جنگ سختی شد
از طرفین آنچه لازمه جلادت و رشادت بود ابراز شد بالاخره اتراک غلبه کرده رزم جویان
شهر را دوانیده علم سلطان را دوباره بر بالای باستیان دروازه نصب کردند جمعی از جوانان
رشید را که فرمانده قلعه از برای چنین موقعی نگاهداشته بود فرمان یورش داد و آنها مانند

برآن

(۵۱۴) شیران خشمگین حمله برده اتراک را از باستیان بزیر انداختند و علم عثمانی را برکنده بیدق جمهوری را
بجای او نصب نمودند یورش ایندفعه بطوریکه ذکر شد ختم گردید چهارصد نفر از جوانان رشید
قلعه در این یورش بقتل آمدند و از لشکر ترک زیاده بر دوازده هزار نفر تلف شدند پنج روز بعد
حکم یورش ثانی داده شد مقارن طلوع آفتاب فرمان یورش داده شده از طرفین در
نهایت جلادت مشغول حمله و دفاع گردیدند هر دو گروه گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند
مدت مقاتله تا شام طول کشید محمد از شدت غضب از حالت طبیعی بدر رفته در وقتیکه اتراک
از طرف دروازه بزرگ رخنه بدست آورده میخواستند داخل قلعه بشوند فرمان داد تا توپهای
بزرگ را بیکرته بسمت دروازه بزرگ ببندند و آتش زدند بدون آنکه ملاحظه از عسکر خود یا از لشکر دشمن نماید
اتراک چون از پیش و پس خود را محصور دشمن و دوست دیدند لابد مانده در کمال بی نظمی
رو بفرار نهادند محمد از روی ناامیدی فریاد برآورد که ای کاش هرگز اسم اسکودار را نشنیده
بودم همه کوششهای من بهدر میرود سه روز بعد از یورش بیفایده ثانوی
سلطان بانعقاد مجلس شورای جنگی فرمان داد در این مجلس احمد پسر اورنوس پاشا میل سلطان را
استنباط نموده چنان مصلحت دانست که سلطان شخصاً ترک محاصره نموده روند و یک
قسمتی از قشون را بجهة محاصره شهر بگذارند و نیز مقرر شد که دو قلعه واقعه در اسکودار را
نیز تسخیر نمایند که یکی را قلعه شابی باک و دیگری را دریواشتو مینامیدند بیگلربیگی روم ایلی
مأمور تسخیر شابی باک شد و اهالی قلعه در کمال بیغیرتی بدون استعمال هیچ اسلحه تسلیم
شدند قلعه دریواشتو شانزده روز دفاع کرد بلای طاعون از اندرون بکشتن محصورین
پرداخته بود و گلوله های توپ از بیرون بخرابی برج و باره مشغول بودند هفتصد نفر از سربازان
رشید قلعه بیکرته از قلعه درآمده حمله بدشمن بردند و همه بقتل آمدند در وقتیکه دیگر از

(٥١٥) دیوار و برج و باره اثاری باقی نمانده بود سلطان خواست افتخار تسخیر قلعه باسم خودش بشود لهذا
حکم یورش داد انچه از محافظین قلعه باقیمانده بودند اسلحه برداشته مشغول دفاع شدند پانصد
نفر از آن بدبختها گرفتار شده اسیر گردیدند و بحکم سلطان آنها را آورده در اردوی اسکوداری که عمر بیک
با هشت هزار نفر برای محاصره در انجا مانده بود در برابر چشم اهالی شهر سر بریدند بالجمله محمد در شب هم
سبتامبر ترک محاصره گفته با روشنائی مشاعل و صدای شیپور و طبل اردوی خود را که مرکب بود از
چهل هزار نفر حرکت داده روانه گردید بگلربیکی های روم ایلی و اناطولی دوباره با سکوداری
مراجعت نموده پنجاه نفر کشتیبان که در رودخانه درینو اسیر کرده بودند در مقابل باروی سکوداری
گردن زدند بعد از ان پلی را که در روی رودخانه بوژانا شروع کرده بودند با تمام رسانیدند
و دو برج در دو انتهای پل ساختند که منع همه قسم امداد از اهالی شهر بشود بالجمله در وقتیکه
فصل زمستان میخواست نزدیک بشود بگلربیکی اناطولی بسمت آسیا رفت و بگلربیکی روم ایلی
بعد از او حرکت نموده احمد اورنوس را با چهل هزار سوار از برای محاصره گذاشت اهل شهر در کمال
شدت گرفتار تنگی اذوقه شده با منتهای یاس و ناامیدی میزیستند در این بین چند نفر ایلچی
خود را بشهر رسانده مژده دادند که سفیری از جانب دولت وندیک از برای اتمام امر
مصالحه باسلامبول رفته است و عنقریب ابواب گشایش و فتوح بر روی ساکنین شهر گشوده
خواهد شد ناگاه پس از ان خبر ختم مصالحه رسید اسکوداری به عساکر سلطانی واگذار شد
بشرطیکه ساکنین شهر از رعیت و سپاهی مختار باشند در اینکه ترک وطن نمایند یا در تحت حکومت
دولت عثمانی باشند لیکن اهل شهر جلای وطن را ترجیح داده پس از انکه جمعی از معتبرین
اتراک را رهن گرفتند با کمال اندوه و ملال از دیوارهائیکه بخون خود و دشمنان خود رنگین
کرده بودند بیرون رفتند و عساکر عثمانی داخل شهر گردیدند

قبل ازانکه

(٥١٦) قبل ازانکه تفصیل مصالحه را که سبب ختم نزاع دولتین عثمانی و جمهوری وندیک گردید بیان
نمائیم بهتر انست که مختصری از تاخت و تاز اتراک در ایالات فریول و کادینول و کاد ترفیچی
و ایسترئی ذکر کنیم چهار سال قبل در اوان محاصره اول اسکوداری طوایف
اقین چی از لشکر محاصره جدا شده ایالات کارینول و فریول را غارت کرده بودند در این نوبت
نیز سرداری رئیس موروثی خود علی بیک و برادر مشارالیه اسکندر بیک سنجاق بیک بوسنی
و مالقوچ اوغلی سنجاق بیک سردی با یالات مذکوره فوق تاختند و هر جا رسیدند
از استعمال اهن و آتش هیچوجه مضایقه و فروگذار نکردند اسکندر بیک سنجاق بیک
بوسنی از رودخانه ایزونزو عبور نموده در مقابل شارل دومونتون سردار دولت جمهوری
صف آرائی نموده مستعد جدال و قتال گردید سردار مذکور از اردوی خود که سنگر و خندق
محکم کرده بود بیرون نیامد و اسکندر بیک پس از دوازده ساعت انتظار از انجا برگشته
بعد از طی چهار میل مسافت فیمابین دره های هیلا و گوده موش اطراق نمود روز بعد را
بعزم تاخت کادنفی و استیری از آنجا حرکت کرد و بدون اینکه هیچ راهی را بلد باشند
سی هزار سوار چابک در کوه های آلپ متفرق شدند و از قله های بلند مرتفع در کمال
جسارت و بیباکی عبور نموده اسباب حیرت بلکه وحشت ناظرین میشدند هر جا به کمرهای
سخت و پرتگاه های مهیب میرسیدند بدون خوف و تامل و درنگ اسبهای خود را با ریسمانهای
محکم بسته پائین میدادند و بهمین طور از مرتبه بمرتبه دیگر نزول نموده بپایان دره میرسیدند
بالجمله از ان راه پر خوف و خطر که اتراک در کمال جسارت و چالاکی عبور نمودند احدی تا انوقت
نتوانسته بود دو بیست قدم از ان راه را بدون اعانت بوته ها و چسبیدن بسنگ ها بالا
بالا برود اتراک از ان معابر هولناک گذشته بدره که راه کارینول و کارینتی از انجا بود

(٥١٧) درآمدند کوهستانیهای آن ایالت جهة دفع آنها در آن دره جمع شده بودند چون جسارت اتراک را در صعود به قلهها و نزول بدرهها بدیدند وحشت بر آنها مستولی شده ترسان و لرزان رو بفرار نهادند اتراک بدون مانع داخل ولایت شده بعد از وضع غارتهای دیگر زیاده بر ده هزار نفر زن و مرد و دختر و پسر باسیری بردند

چنانچه سابقا هم ذکر شد اتراک قبل از آنکه اسکوداری را بطور مصالحه متصرف شوند قلعههای دریواستو و آلس یو را مفتوح نموده بودند آلس یو که در تواریخ قدیم یونان و جنگهای امپراطوران روم اشتهاری پیدا کرده بود در این اواخر چون محل وقوع امر عظیمی نشد رفته رفته از خاطرها محو گردید تا زمانیکه اسکندربیک خروج کرد و مصدر کارهای بزرگ گردید مدفن این پهلوان بزرگ پس از رحلت در آلس یو واقع گردید اتراک پس از فتح قلعه حمله بر مقبره اسکندربیک بردند و قبر او را نه از بابت بی احترامی بلکه بطور تیمن و تبرک شکافته استخوانهائیکه از اعضای او باقی مانده بود برداشتند و بطلا و نقره گرفته مانند طلسم از گردنهای خود آویختند تا در معارک مظفر و منصور شوند

عهدنامه که بواسطه آن دولت ونیک اسکوداری را بکارگذاران سلطان واگذار نمود در بیست و ششم ژانویه سنه ۱۴۷۹ عیسوی مطابق سنه ۸۸۳ هجری در اسلامبول بدست وکلای دولت جمهوری امضا شد علاوه بر آن دولت جمهوری خود را مجبور نمود بر اینکه در مدت دو ماه جمیع قلعهها و شهرهائی را که در ایام جنگ مفتوح نموده بود با اسکوداری بدولت عثمانی تسلیم نماید مشروط بر اینکه تخلیه قلاع با توپها و احمال و اثقالی که دارند هرجا که دولت جمهوری قرار بدهد حمل و نقل نمایند و مبلغ صد هزار دوکا در مدت دو سال بخزانه سلطان تحویل نماید و سلطان

[illegible]

(٥١٨) نیز متقبل شد که غیر از کروژا و اسکوداری هر قلاع و امکنه را که پیش از جنگ در موره و البانی و دالماسی متصرف شده بود پس بدهد وکلا از طرفین جهة تعیین سرحدات مأمور شدند و مقرر شد که دولت ونیک برحسب مقاطعه سالی ده هزار دوکا از بابت گمرک امتعه که بمملکت عثمانی داخل میکند و یا از آنجا بخارج میبرد بکارگذاران دولت بدهد و نیز دولت جمهوری اذن یافت که کما فی السابق یکنفر قاضی در اسلامبول بگذارد که بمرافعات ملت ونیک رسیدگی نماید وکیل دولت ونیک که عهدنامه مذکوره را امضا نمود با عطای سه ثوب خفتان زری مخلع گردید فرمانده قلعه کروژا که با زن و فرزندان اسیر و محبوس بودند از حبس بیرون آمده و موقتا بجای سفیر دولت جمهوری برقرار شد

جهة اجرای معاهدات مذکوره حاکم اسکوداری پس از گرفتن رهن و تحصیل اطمینان با چهارصد و پنجاه نفر مرد و صد و پنجاه نفر زن که از محاربه و محاصره و قحطی و گرسنگی جانی در برده بودند با توپخانه و احمال و اثقال و اشیاء نفیسه و ظروف مقدسه از شهر بیرون آمده از میان اردوی لشکر ترک عبور نموده رفتند بدون اینکه احدی متعرض نفوس یا اموال آنها شود در همان وقت آنچه در عهدنامه معین شده بود از جبال و قلاع و بلاد و جزایر بتصرف سرداران عثمانی داده شد و در روز بیست و پنجم آوریل ماه فرانسه که روز سن مارک بود صورت مصالحه را در شهر ونیک پس از ده سال جنگ خونریزی انتشار دادند و اینجا ربه یکی از جنگهای بسیار سختی بود که دولت جمهوری متحمل شد

مال شیوز برسم سفارت از ونیک باسلامبول رفت و بقیه خون حضرت مسیح و مری ماری را که اتراک در کلیسای منزری کورزد یافته بودند دریافت نمود و یکی از مأموریتهای مشارالیه این بود که از سلطان استدعا نماید

(۵۱۹) که در وقت لزوم و هنگام ضرورت از حمایت دولت جمهوری مضایقه نفرماید سلطان
نیز جهة استحکام روابط دوستی یکنفر را باسم سفارت مأمور ونذیک فرمود رئیس
جمهوری پذیرائی شایسته از مأمور مزبور نمود و مشار الیه چون بمجلس رئیس وارد شد شرحی از خوشنودی
خاطر سلطان در اتمام عمل مصالحه بیان نموده کمربندی از الماس از جانب سلطان جهة رئیس
جمهوری آورده بود تسلیم نمود و گفت اینجواهر باید در نزد شما بودیعت بماند هر وقت اولیای
دولت سلطنة درصدد استرداد آن برآیند بدون تعویق پس داده شود و پس خواستن آن
علامت برهم خوردن مصالحه و ابتدای خصومت و جنگ خواهد بود و نیز سفیر مزبور
جام بزرگی از طلا با خود برده بود که با رئیس جمهوری (دودژ) و دوازده نفر نجبا و اعیان
که می نشستند در میان آنجام باده پیمائی نماید بزرگان و اعیان مملکت کمال احترام را
درباره فرستاده سلطان مرعی داشتند و مشار الیه احترامات آنها را با منتهای
کبر و نخوت قبول نمود از قراریکه یکنفر از مورخین روایت کرده است دولت
جمهوری با سفیر مزبور معاهده قرار دادند باینطور که دولت جمهوری همیشه صد فروند
کشتی جنگی جهة انجام خدمات سلطان حاضر داشته باشد و سلطان نیز هر وقت
ضرورت داعی شود صد هزار سوار بامداد دولت جمهوری حاضر نماید چون این روایت
را زیاده بر یکنفر راوی معلوم نیست لهذا وقوع معاهده مزبور را اعتماد نمیتوان کرد
لیکن شبهه نیست در اینکه حالت پولیتیک دولت ونذیک نسبت بدولت عثمانی
بعد از این مصالحه بکلی تغییر یافت دولت ونذیک خیالات خود را مصروف
استحکام دوستی دولت عثمانیه نمود که عجالةً در خصومت پادشاه ناپل و بعد را
در عداوت ملت مجارستان بکار ببرد و همچنین دولت عثمانیه که بملاحظه مصالحه

جدیده از مساعدات دولت ونذیک تجاوز را جایز نمیدانست میخواست دولت ونذیک را
بمقابله دشمنان خود وادارد سابق بر این نیز دول فرانسه و ناپل و ونذیک
میخواستند دولت عثمانی را در دفع دشمنان خویش با خود شریک نمایند (۵۲۰)
لیکن سلطان محمد فاتح انقدر زیرک و دانا بود که با سلاطین عیسوی بدون جهة
معلومه در مقام جنگ و مخاصمه بر نیاید بلکه انها را بدفع یکدیگر وادارد و باصطلاح
اتراک سگ را با خوک و خوک را با سگ
در اندازد

باب هفدهم

تاختن اتراک به ترانسیلوانی اطریش تاریخ طایفه ذوالقدر مراودات
دولتی با ایطالیا فتح نزانت دخول اتراک به مملکت ایطالیا
تاریخ جزیره رودس محاصره اول رودس توسط لشکر ترک
وفات سلطان محمد فاتح حالت ها و بیرحمی ها
و بزرگیهای شخصی و ذاتی و حقیقی او

راه عبور امواج بلاانگیز افواج آقین جی که بواسطه مصالحه جدیده از طرف
فرنول سدود شده بود برروی هم متراکم شده بسمت مجارستان رخنه کرد و
بشدت تمام با نولایت حمله ور گردید و ان چنان بود که در سنه ۸۸۴ هجری مطابق با سنه ۱۴۷۹
عیسوی یکقشون مرکب از چهل هزار ترک سپه کرد که دوازده نفر از پاشایان معتبر داخل
ترانسیلوانیا شدند زیاده از عدد سرکرده ها باعث نفاق و مایه ضعف و بدوقتی لشکر گردید
باتوری حکمران ترانسیلوانیا لشکری بتعجیل فراهم اورده به تنگه نودروش

(٥٢١) (برج سرخ) رفت که جلو اتراک را غارتی که برده اند استرداد نماید سواری مجار نزد
کی نیس حکمران تمس وار که از کاپیتانهای رشید معروف بود فرستاده او را به امداد
طلبید باتوری قبل از رسیدن مدد اقدام بجنگ نموده شکست خورد و شش زخم
مهلک برداشت در همان بین ها کی نیس بمدد رسید و حالت جنگ تغییر یافت
غالب مغلوب و مغلوب غالب گردید سی هزار ترک در میدان جنگ کشته افتادند
علی بیک سرکرده آنها با هزار مشقت جانی بدر برد لیکن کی نیس رشادت خود را
بواسطه ارتکاب بعضی حرکات وحشیانه ملوث و معیوب نمود بعد از اتمام جنگ
امر کرد میز او را بر روی نعش ها نصب نموده با صاحب منصبان خود مشغول خوردن
غذا و شرب شراب گردید باده های سرخ که از پیاله ها سرریز میشد با خون
کشته ها ممزوج میگردید رفقای او در دور پشته های کشته ها رقص جنگی میکردند کی نیس
خود کشته بدندان گرفته حرکات وحشیانه میکرد روز بعد کشته های اتراک را
بطور شکل مخروطی بر روی هم چیدند هشت هزار نفر از اهل مجارستان که بدست اتراک
کشته شده بودند با حکمران آنها با اعزاز تمام مدفون ساختند کلیسای کوچکی که بافتخار
این جنگ بنا شده است هنوز برقرار است و مجارها را از رشادت آبا و اجداد
خودشان یادآوری مینماید   چون سال نود رسید
افواج آقین جی بجهة انتقام صدمات گذشته که در ترانسیلوانی بآنها وارد آمده بود
در کادهنول بعضی شهرها را غارت نموده از برای چهارم بار داخل ایالت
کادین لی شدند ذُوذذ نام فرمانده یکی از قلاع اخوالاجمی از اهل قرا و قصبات را   Georges
سوار نموده بسوارهائی که داشت ملحق نموده در وقت شب با نواختن طبل بسیار

وشیپور زیاد به اردوی اتراک حمله بردار شدت صدای طبل و شیپور و همهمه سوارها و (٥٢٢)
صدای پای اسبها اتراک چنان تصور کردند که لشکر زیادی بسر آنها تاختن آورده است
واهمه نموده فرار کردند و از ولایات کادهنول و کادین لی بیرون رفتند پس از آن
از برای ششم بار بولایت استری هجوم آور شده خلق بسیاری را به اسیری بردند که از
آنجمله پانصد نفر کشیش بودند کلیساهای بزرگ را غارت کرده خراب نمودند در همین وقت که
عساکر عثمانی در ترانسیلوانی و سایر ایالات مرکزیه مشغول غرابه و تاخت و تاز بودند سلطان
بغاین خود حکم فرستاد تا قلعه مونفر را که در ساحل دریای ازاق واقع است بحیطه   آذُف
تصرف در آورند و به پسر خود بایزید که در آنوقت حکمران سیواس بود فرمان داد تا
قلعه طغرل را مسخر نماید این قلعه در ارمنیه در حوالی بای بُرد و ارزنجان واقع است
اوقاتی را که سلطان با اوزون حسن (امیر حسن بیک بایندری) جنگ داشت صاحب
ان قلعه از امیر حسن بیک حمایت کرده بطرف او رفته بود چون این جسارت از خاطر
سلطان نرفته بود بسلطانزاده حکم کرد قلعه را گرفته صاحب قلعه را معدوم نماید
برحسب فرموده اطاعت شد و نیز در همان زمان بفرمان سلطان قلعه در جزیره امبروس
ساخته شد و چند نفر طبیب مامور جزیره لمنوس شدند تا خاک آنجا را که در میان یونانیها
بطین مختوم اشتهار داشت از روی دقت ملاحظه نموده اطلاع بدهند   terre sigillée

اگرچه تا این ازمنه همیشه روابط محبت و دوستی فیمابین سلاطین مصر و عثمانی
استحکام داشت لیکن این اوقات دو امر اتفاق افتاد که اسباب عداوت و نفاق
دو دولت را فراهم آورد یکی این بود که سلطان محمد از خوشقدم سلطان مصر اذن
خواست تا قنوات و چشمه ها و چاههای آب را که در سر راه حجاج بیت الله

(۵۲۳) واقع شده اند تعمیر و مرمت نماید تا زوار خانه خدا در وقت رفتن و آمدن از قلت آب
برحمت نیفتند سلطان مصر بملاحظه اینکه اگر پادشاه دیگر در مملکت او بانی این امر خیر بشود
از برای او خالی از سرزنش نخواهد بود لهذا تمکین نکرده اجازه نداد و گفت خود او در خیال
تعمیر کارهای مذکوره در فوق هست و عنقریب شروع در آن کار خواهد نمود سلطان محمد از
این جواب مکدر و دلگیر نشده عجالتاً سکوت اختیار کرد علت دیگر که زیاده از حد مایه رنجش
سلطان محمد شد این بود که سلطان قیت بیک جانشین خوشقدم در کارهای شاهزادگان
ذو القدر بطور زور و تحکم بنای مداخله را گذاشت صد سال گذشته بود از وقتی که زین الدین
قراجه ذو القدر ترکمان واضع حکومت مستقله سلسله خود در ایالت مرعش شده بود
و اولاد او تا این زمان نسلاً بعد نسل در مرعش حکومت میراندند اگر در این موقع مختصری از
حالات این سلسله بیان نمائیم خالی از مناسبت نخواهد بود باجمله زین الدین قراجه ذو القدر
در مرعش و البستان واضع حکومت مستقله سلسله ذو القدر گردید بعد از او خلیل پسر او سعی در زحمتها
مملکت خود داده بلاد خرپوط و بهسنی و ملطیه را نیز مسخر نمود و با سلاطین مصر جنگهای مردانه
کرد تا وقتیکه ملت خودش بر او شوریده بقتلش رسانیدند بعد از کشته شدن خلیل سلیمان
بیک برادر شار الیه بجای او نشست سلیمان بواسطه مواصلت با دول مقتدره همجوار
خود استحکامی در حکومت خود حاصل نمود یکی از دخترهای خود را بزوجیت قاضی
برهان الدین حکمران سیواس در آورده دختر دیگر او را سلطان محمد اول پسر کوچک ایلدرم
بایزید نکاح کرد با حکمران حما مصاف داده او را بقتل رسانید سلطان برقوق حکمران
مصر نیز یک نفر فدائی را فرستاد تا سلیمان را بزخم کارد از میان برداشت قتل
سلیمان باید در اوان سنه ۱۳۹۷ عیسی مطابق سنه ۸۰۰ هجری واقع شده باشد چرا که
امانتی

تیمور تاش سردار بایزید آن اوقات را مشغول فتح قنقری و بلاد قریبه بر عشن بود (۵۲۴)
و بدینواسطه بهسنی و ملطیه و مرعش را متصرف گردید بعد از سلیمان که او را سولی بیک
نیز میگویند برادرزادهٔ او ناصر الدین محمد در پس چهلسال بجای وی نشست و زمام
حکومت را محکم در دست گرفته چهلسال دیگر در مسند حکمرانی زندگانی نمود در او ایل
چندی با ملک المؤید سلطان مصر جدال و نزاع کرده پس از آن مصالحه اتفاق افتاد
و روابط دوستی و قرابت در میانه پیدا شد و باعانت سلطان مصر با محمد
حکمران قرامانی جنگ کرده محمد را اسیر نمود و در مصر نزد ملک مؤید فرستاد پس از چندی
از سلطان مراد دویم استدعای مدد نمود تا با ابراهیم حکمران دیگر قرامانیه جنگ کند
سلطان نیز لشکر اماسیه را بامداد او فرستاد و بدینواسطه بر ابراهیم غالب گردید
شهر قیصریه را متصرف شد سه سال قبل از مردن بعزم ملاقات سلطان چقماق بمصر
رفت سلطان مزبور لوازم احترام و پذیرائی را از مهمان مذکور بجا آورد تا در سنه ۱۴۴۲ عیسی
مطابق سنه ۸۴۶ هجری وفات کرد پسرش سلیمان بیک بجای او جلوس کرد سلیمان بیک
مشار الیه بسیار راحت طلب بوده عشق و افری بهم صحبتی زنان و هم بستری ایشان
داشت سلطان مراد دویم ایلچی و خواستگار نزد او فرستاد تا یکی از پنج نفر دختران او را
از برای پسرش محمد که بعد الایام سلطان محمد و ملقب بفاتح شد انتخاب نمایند
خواستگاران شاهزاده خانم ستی را انتخاب نموده بعقد سلطان محمد در آوردند
سلیمان بیک پس از آنکه مدت دوازده سال در کمال آسودگی و استراحت حکومت کرد
در سنه ۱۴۴۳ مطابق سنه ۸۴۷ وفات نمود چهار نفر پسران او که ارسلان و شاهسوار
و شاه بوداغ و علاء الدوله بودند بترتیب حکومت کردند اول ارسلان بیک بجای پدر

(٥٢٥) بنشست و دوازده سال حکومت نمود پس از آن به اغوای برادرش شاه بوداغ
که خود را به خوشقدم سلطان مصر بسته بود سلطان مزبور یکنفر فدائی را مامور کرد تا او را
در وقتیکه در مسجد مرعش مشغول نماز بود بزخم کارد بقتل رساند این قتل در سنه ۱۴۶۵ مسیحی مطابق
سنه ۸۷۰ هجری واقع شد و شاه بوداغ به حمایت سلطان خوشقدم مصری بجای برادر
بحکومت بنشست لیکن بیکهای مملکت راضی نشدند و شخصی را که کشنده برادر
میدانستند از برای حکومت نپسندیدند باین جهة از سلطان محمد فاتح مستدعی شدند
که برادر سیم را که شاه سوار باشد بحکومت آنها برقرار فرماید سلطان استدعای
آنها را قبول نموده فرمان حکومت طوایف ذوالقدر و یوزوقلو را از برای شاهسوار
فرستاد شاه بوداغ بالواسطه از مرعش گریخته باز پناه به سلطان مصر برد و در آن وقت
سلطان قت بیک بجای خوشقدم سلطنت میراند سلطان مشارالیه با کمال شدت
درصدد حمایت شاه بوداغ برآمد و چندین بار عساکر مصری با طوایف ذوالقدر
مصاف نمودند فائده بر آن جنگها مترتب نشد بالاخره قت بیک سولی بایلی
قیمتی نزد سلطان فرستاده از شاهسوار شکایت نمود و از سلطان خواهش کرد
که در مقام حمایت شاهسوار برنیاید تا سلطان مصر او را از میان برداشته مملکت
او را نیاز کارگذاران سلطان محمد نماید لهذا سلطان مایل بر اضمحلال شاهسوار شده
در جواب سفرا فرمود که اگر شاهسوار احکام سلاطین را اطاعت نماید در مقام
حمایت و اعانت او برنخواهد آمد قت بیک موقع را از دست نداده اول
امرای ذوالقدر را تطمیع نمود پس از آن لشکر بر سر شاهسوار فرستاد عساکر مصری
بدون اینکه ممانعتی از امرای ذوالقدر ملاحظه نمایند داخل مملکت شاهسوار شدند

مشارالیه

مشارالیه ابدا مانده به قلعه ساماننتن پناه برد سردار لشکر مصر با قسمها و سوگندهای (٥٢٦)
سخت او را اطمینان داده از قلعه بیرون آورد بعد آن بیچاره را با بند و زنجیر خدمت
سلطان مصر فرستاد چون بحضور سلطان رسید حسب الامر او را با بند و زنجیر از دروازه
سویلا از حلق بیاویختند احتمال میرود که اگر قت بیک بوعدهٔ خود وفا نموده بعد از
گرفتاری و سیاست شاهسوار ممالک ذوالقدر را بکارگذاران سلطان واگذار
میکرد سلطان درصدد خونخواهی برادرزن خود شاهسوار برنمیآمد چون قت بیک
برخلاف وعده که کرده بود مدت ده سال شاه بوداغ را بزور اسلحه در مملکت ذوالقدر
بحکمرانی واداشته بود سلطان محمد نیز در این اوقات از فتوحات اروپا فراغتی حاصل
کرده بود درصدد تربیت علاءالدوله که برادر چهارمین بود برآمد بعضی از عساکر را باتفاق
او مامور نمود تا شاه بوداغ را از مملکت بیرون کرده علاءالدوله را استقلال دادند
بعد از این در این تاریخ دیده خواهد شد که در عهد سلطنت بایزید ثانی و سلیم اول
علاءالدوله چه قدر اظهار بیحقوقی با سلاطین عثمانیه نموده و چگونه بحمایت سلاطین مصر
با عثمانیان در مقام جنگ و جدال برآمد   یورش مملکت ذوالقدر
آخرین جنگ سلطان محمد فاتح است در ممالک آسیا باقی ایام حیات او منقطع
در ممالک اروپا مصروف جنگ و جدال گردید نظر تسخیرات سلطان محمد تنها متوجه
ممالک ونیک و ناپل نشده بود بلکه ایالت ذانت و جزایر یونیین و بعضی دیگر
از ولایات ایطالیا نیز خیالات او را بسوی خود منصرف کرده بودند لئونارد دوق   مَلیکا
حکمران جزایر یونیین اول ملیکا دختر پادشاه سردی را بزنی گرفته بود بعد از مردن
مشارالیها یکی از منسوبان پادشاه ناپل را بحباله نکاح درآورد چون در این

(٥٢٧) مواصلت و خویشی نه با دولت وندیک مشاورت نموده نه از سلطان که در آن
اوقات با پادشاه ناپل خصومت میورزید اذنی خواست لهذا در مصالحه که فیمابین
سلطان و دولت وندیک واقع گردید حکمران جزایر یونین را مندرج نکردند حکمران
مزبور علاوه بر خراجیکه همه ساله میداد نیز مجبور بود که هر سنجاق بیک که تازه بحکومت
ایالت یانینا مامور میشود پانصد دوکا به اسم مخارج عرض راه نیاز نماید یکی از
پاشایان جوان را که با لیونارد دوق قرابت داشت سلطان اظهار لطفی فرموده
از شان پاشانی تنزل داد و بسنجاق بیکی یانینا مامور فرموده حکمران جزایر
مذکوره بملاحظه جوانی و مغضوبی پاشا در عوض پانصد دوکا بعضی فواکه و میوه از برای پاشا
فرستاده بود پاشای مشار الیه این بی اعتنائی را در دل گرفته بخاطر سلطان
آورد که حکمران یونین در ایام مجادله با وندیک سفاین آن دولت را اعانت
میکرده و در مصالحه که با دولت وندیک اتفاق افتاد حکمران مزبور مندرج نیست
سلطان مطلب را زود ملتفت شده گدوک احمد پاشا را با بیست و نه فروند
کشتی مامور استخلاص جزایر یونین فرمود همینکه لشکر ترک در زانت از کشتی ها
بیرون آمدند مقاومت و ممانعتی از طرف اهل شهر ندیدند معلوم شد که چون
حکمران جزایر ماموریت گدوک احمد پاشا را شنیده خزاین و دفاین خود را با هر چیز دیگر که
داشت حمل کشتی ها نموده به مملکت ناپل رفته است

گدوک احمد پاشا پس از تصرف جزیره های زانت و سانتا مورا
مامور شد که بسواحل ایطالیا دست اندازی نماید و حال آنکه تا آنوقت پای لشکر عثمانیه
بخاک آن مملکت گذاشته نشده بود حالا خیال سلطان محمد فاتح براین شده بود که

همچنانکه مملکت

همچنانکه مملکت یونان را مسخر کرده است ایطالیا را نیز مسخر نماید چنانچه چهارصد و پنجاه (٥٢٨)
سال قبل از این تاریخ مسلمانان اعراب شرقی و مغربی حوالی ناپل و جنویز و بعضی ولایات
دیگر ایطالیا را متصرف شده بودند علاوه براین چون دولت وندیک با پادشاه
ناپل عداوت میورزید سلطان وانمود کردند که همیشه ایالات برندز و تارانت
و اترانت در دست قیاصره قسطنطنیه بوده حالا باید در تصرف کارگذاران سلطان
باشد بالجمله بموجب این بهانه ها گدوک احمد پاشا در بیست و هشتم ژولیه عیسوی
سنه ١٤٧٩ مطابق سنه ٨٨٤ هجری با صد فروند کشتی که حامل افواج ینکی چری و عزب
بودند در بالای اترانت که بمنزله خیابان ایطالیا بود نمودار شد لشکر خود را به خشکی
در آورده اترانت را متصرف شد عساکر ترک دقیقه از دقایق خونخواری و
بیرحمی را مهمل نگذاشتند معابد را پس از غارت کردن خراب نمودند صور اولیا و معتقدین را
در آتش بسوختند دختران و زنان جوان را در پیش چشم مادران و شوهران بی
عصمت کردند اطفال صغیر را بدیوارها زده نرم میکردند از بیست و دو هزار نفر جمعیت
آنجا دوازده هزار نفر کشته باقی را باسیری بردند

قبل از آنکه گدوک احمد پاشا به اترانت برسد مسیح
پاشا با شصت فروند کشتی در برابر جزیره رودس نمودار شد خیال سلطان محمد این بود
که خیابان مملکت ایطالیا و مدخل آرشیپل را که عبارت از جزایر بحر سفید باشند در
یک وقت و بیک یورش بدست آورده متصرف شود جزیره رودس در تواریخ
پیش از هجرت و بعد از هجرت محل حوادث عظیمه و مقاتله های شدیده و محاربات
سخت شده است سلاطین ایران و مصر و شام و یونان و روم در آنجا

(۵۲۹) لشگرکشیها کرده اند حاصل های طبیعی و صنوعی آن بسیار بوده است آجرهای سفید
که در طرف داخله طاق های مسجد ایاصوفی بکار برده شده است از این جزیره
حمل کرده اند مجسمه عظیمه معروفه رُدُس که قریب هشتاد ذرع ارتفاع داشت و بیادگار
مقاومت سختی که در محاصره پادشاه شام کرده بودند ساخته شده بود از صنایع
بزرگ اهل انجاست این مجسمه را در مدخل لنگرگاه جزیره نصب کرده بودند کشتیهای بزرگ
با پرده های گشاده از میان دو ران آن عبور میکردند پنجاه و شش سال بعد از ساخته
شدن بواسطه حادثه که اتفاق افتاد خراب شد و نهصد سال بعد در ایام خلافت
معاویه که اعراب این جزیره را متصرف شدند پارچه های ان مجسمه را
به نهصد شتر حمل نموده بشام فرستادند این جزیره را اهل مختلفه
بوقت های مختلف تصرف شده بودند در این اواخر طایفه شوالیه از سلسله
سن ژان از تصرف امپراطوران بحالت بیزانس (بوزنطیه) (یونان) بدر آورده
خود تصرف شدند و در مدت کمتر از چهارده سال همه جزائر کوچکی را که در آنحوالی
واقع میباشند باطاعت خود در آوردند ذان که در اینوقت حکمران رُدُس و رئیس
شوالیه ها بود جزیره رُدُس را مستحکم کرده بود و هر بنائی که در وقت محاصره از برای دفاع
لازم بود ساخته بود چون سلطان محمد فاتح اسلامبول را فتح کرد حکام جزائر
بحر سفید در سنه ۱۴۵۵ عیسی مطابق با سنه ۸۶۰ هجری سفرا با درنه فرستاده در خدمت
سلطان اظهار ارادت و اطاعت نمودند چون از جانب حکمران رُدُس کسی بنام
و قبول ادای خراج نیز نشد سلطان برئیس شوالیه ها ابلاغ جنگ نمود سی فروند
کشتی بتاخت و تاز سواحل کادی و جزایر رُدُس و کوس رفته غنیمت بسیار

بلرزه

بدست آورده جمع کثیری را باسیری بردند در یورش ثانی چنانچه سابقاً هم ذکر (۵۳۰)
شده است حمزه بیک سنجاق بیک گالی پولی باصد و هشتاد فروند کشتی آمده
مدت بیست و دو روز قلعه رُدُس را محاصره داده کاری از پیش نبرد و ترک محاصره
کرده در تلافی این کار جزایر کُرُوُنس و کالاموس و نی سی رُوس را غارت کرد
پس از آن اتراک در جزیره رُدُس از قریه ارشانتولون بیرون آمده جمعی از دختران
و پسران خوش صورت را در ربودند چون حکمران رُدُس در آنوقت با سلطان مصر
و دولت وندیک نیز جنگ داشت از سلطان محمد خواهش صلح نمود و سلطان
نیز چون در خیال فتح طرابوزان بود خواهش او را قبول کرده دو سال با آنها
قرار متارکه داد این متارکه در سنه ۱۴۶۱ عیسی مطابق سنه ۸۶۶ هجری اتفاق افتاد دو بار
دیگر متارکه مذکوره تجدید شد بدون اینکه خلافی از اتراک بروز نماید لیکن در سنه ۱۴۶۷ عیسی
مطابق سنه ۸۷۲ هجری سی فروند کشتی اتراک در جزیره در آمده هفت قلعه و قراء را
یاد غارت در این بینها سلطان با دولت وندیک مصالحه نمود تدارکهای
جنگ دریائی در اسلامبول تعجیل دیده میشد رئیس شوالیه ها نامه ها باطراف اروپا
فرستاده همه سلسله شوالیه را از برای دفاع بجزیره رُدُس دعوت نمود جمع
کثیری از آن قوم دعوت او را اجابت کرده حاضر گردیدند و مستعد جدال بودند
تا در ۲۳ ماه مه سنه ۱۴۸۰ عیسوی مطابق سنه ۸۸۵ هجری یکصد و شصت فروند کشتی
کوچک و بزرگ عثمانی در برابر رُدُس حاضر گردید
مسیح پاشا در کمال سختی رُدُس را محاصره نمود سنگرها
ساخته توپها را بدیوار شهر بست از چندین محل رخنه از برای یورش افواج آماده

(٥٢١) نمود چند بار هم یورش بطرف شهر برد لیکن مفید فایده نشد عمده سبب مفتوح نشدن شهر
خست طبع و دنائت مسیح پاشای امیرال بود بطمع تصرف دولت و ثروت اهالی
رودز افتاده بلشکر ترک وعده و اذن غارت اموال نداد تا آنکه از طرف محله
یهودیها دیوار شهر از ضرب گلوله توپ بطوری خراب شد که تعمیر بردار نبود مسیح پاشا
نیز اذن غارت بافواج داده مستعد یورش شدند در روز جمعه ۲۸ ژوئیه ۱۴۸۰ سنه
عیسوی مطابق ۸۸۵ سنه هجری در وقت طلوع آفتاب یک تیر خمپاره بهمه لشکر
ابلاغ بردن یورش را نمود افواج اتراک مانند شیران گرسنه که به اخذ طعمه هجوم آور
شوند حمله بطرف شهر بردند کوشش های مردانه کردند دو هزار و پانصد نفر از
مسلمانان در رخنه های حاصل شده جا گرفتند چهار هزار عسکر از اطراف شهر
حمله ور شدند بیدق مسیح پاشای امیرال بر سر برج و باره زده شد بطوری که
مسیح پاشا در مفتوح و مسخر شدن شهر اطمینان کامل حاصل کرد آنوقت گفت در میان
لشکر ندا در دادند که اموال شهریان با خزاین و دفاینی که هست مال سلطان است
نباید غارت شود از شنیدن این ندا لشکر مایوس شده هر که داخل شهر شده بود
بیرون آمد و هر که میخواست داخل شود برگردید شوالیه ها از عقب اتراک در آمده
قتلی با فراط کردند سه هزار و پانصد نفر که در این یورش بقتل رسیده نعشهای
آنها در میان خندق و برج و بارو ریخته بود همه را جمع نموده آتش زدند در مدت
محاصره که سه ماه طول کشیده بود نه هزار نفر از عساکر عثمانی مقتول و پانزده هزار
نفر زخمدار شده بودند با جمله مسیح پاشا دست از محاصره برداشته با حالتی پر
ملال رو به اسلامبول روانه شد پس از ورود به اسلامبول شان وزارت

از وی

(٥٢٢) سه دُمی (سه دم اسب مانند بیدق بوزا داده میشد) از او برداشته شد و باسم سنجاق بیک
روانه گالی پولی گردید و بجای او در دفتر وزرا اسم یزیجی چلبی را که تا آنوقت قاضی عسکر عساکر
اناطولی و روم ایلی هر دو بود نوشتند و پس از آن زمان این دو منصب بیک نفر
داده نشد ملا مصلح الدین کَستلانی را قاضی عسکر روم ایلی و ملا رجب حسن زاده
قاضی عسکر اناطولی شدند در این سال گذشته که ۱۴۸۰ سنه عیسوی باشد و محاصره
رودز در آن سال واقع شد یکی از قاضی های بزرگ که ملا خسرو باشد و یکی از مشایخ
معروف که عطار زاده قطب الدین باشد وفات کردند عطار زاده یکی از مریدان
شیخ آق شمس الدین بود که در وقت محاصره اسلامبول قبر ایوب علمدار حضرت
رسالت پناه را پیدا کرده بود و هم در این سنه منصب نقیب الاشرافی که ریاست
سادات باشد سلطان موقوف نمود

در بهار سال دیگر بیدقها و علمهای سلطانی را در ساحل شرقی بوغاز برپا کردند
از این علامت همینقدر معلوم میشد که سلطان عازم یورش شرق زمین است
دیگر معلوم نبود که مقصود کدام مملکت است چراکه سلطان همیشه منظور و خیال خود را
با حدی بروز نمیداد با جمله لشکر از اسکوتاری حرکت کرده رو به ژبیزه رفت چون
به خونکار چایری (چمن خونکار) رسید اتراق نمود علت اینکه چندی بود مزاج سلطان
از حالت اعتدال خارج شده بود منظور اصلی از این یورش این بود که شاید
بواسطه فتوحات تازه اصلاحی در مزاج پیدا شود لیکن تقدیر خداوندی با
تدبیر سلطان وفق نداد در شب پنجشنبه ۳ ماه مه ۱۴۸۱ سنه عیسوی مطابق
۸۸۶ سنه هجری وفات کرد و کسی ندانست که مقصد او در این یورش آخر فتح

(٥٢٢) کدام مملکت بوده است سلطان محمد فاتح پنجاه و دو سال عمر داشت و سی سال سلطنت
کرد مورخین عثمانی لقب فاتح را بطور استحقاق باین سلطان داده اند اسلامبول را که
پای تخت قیاصره بود مفتوح نموده دار السلطنه سلاطین عثمانی قرار داده حدود
مملکت را از همه طرف عقب برده وسعت زیاد بدولت عثمانی داد تاریخ نویسان
اروپا در فتوحات و وسعت خیالات او اغراق بسیار نوشته اند میگویند مملکت دو
امپراطور و ولایات چهارده پادشاه بعلاوه دویست شهر مفتوح ساخت آن دو
امپراطور باید یکی امپراطور اسلامبول و یکی امپراطور طرابوزان باشند و از ولایات پادشاه
نشین جز سروی و بوسنی والبانی و بغدان و موره در اروپا و کاستمونی و قرامانی
در آسیا جای دیگر سراغ نداریم مگر اینکه جزایر بحر سفید را هم الجاز پادشاه نشین
قرار بدهیم و میگویند در سر قبر سلطان نوشته شده است خیال من این بود جزیره
رودس را مسخر نموده ایطالیای متکبر را مقهور سازم و حال انکه قبر سلطان در اسلامبول
در مسجد فاتح واقع و ابداً از این مقوله چیزی در آنجا نوشته نشده است

و نیز نمی باید بعضی اسنادهای قساوت و بیرحمی که بفاتح میدهند
قبول نمود مثل اینکه میگویند حکم کرد شکم چهارده نفر از غلام بچه ها را (پاژ) پاره کردند تا
به بینند خیارهای ضیعفه مقبره را که امیک خورده است از انجمله مینوشته اند که عزیزترین
و محبوبه ترین کنیزهای خود را که ایران نام داشت بجهة اینکه طبقات لشکر از برای خاطر آن
کنیزک اسناد شهوت پرستی و تن پروری بسلطان میدادند بدست خود سر برید تا
لشکریان را از این اندیشه و خیال باز دارد و همچنین میگویند سلطان زاده مصطفی را
از برای اینکه با حرم یکی از پاشایان سرو کاری پیدا کرده بود مسموم نمود و نیز گفته

قاضی را حکم کرد که بر روی پوست پدرش که بحکم سلطان کنده بودند نشسته قضاوت نماید (٥٢٣)
بالجمله درباره سلطان محمد فاتح مورخین محتاج بافسانه تراشی نیستند اگر اخلاق حسنه
و صفات ذمیمه او را بدون حشو و زوائد مذکور نمایند کافی خواهد بود چرا که در اجرای
شهوت و عیاشی افراط مینمود خیالات بلند و همت عالی داشت ارباب علم و
صاحبان کمالات و صنایع را معزز و محترم داشته تربیت مینمود در تعریف بیرحمی و
قساوت او همین مطلب راست کافیست که در جلوس سلطنت برادر خود را کشت
و قتل برادر را از برای سلاطین بعد که بجای او نشستند قانون دولتی قرار داد از
صفات ذمیمه او ست میل مفرط داشتن بمباشرت با غلامان امرد و کشتن اسرا
و سربازان قلاع مفتوحه و قتل امپراطوران و پادشاهان که در دست او گرفتار میشدند
مانند امپراطور طرابوزان که با جمیع خانواده اش بقتل رسانید و همچنین کشتن پادشاه
بُسنی است که در عالم مروت و فتوت بسیار کار قبیح مذمومیست نجیب زادهای خوشصورت
هر شهر را که مفتوح میشد محفوظ نگاه داشته با آنها مشغول فسق میکرد دیه پسران خوش
گل را از یونان و پونی و ولایات متعلقه بجنویز و ونه یک و سروی و افلاق
جمع نموده تا وقتی که امرد بودند و شهوت سلطان را میتوانستند بهیجان بیاورند مشغول
خدمت مخصوص بودند پس از ان ترقی کرده بمنصبهای بزرگ و مرتبه های عالی میرسیدند
چنانچه محمد پاشا و سلیمان پاشا برتبه شخص اول دولت رسیدند در اکوال او و رانکو
در افلاح و اخ شان شاهزاده که پیدا کردند اولی و اخری از این چهار نفر معشوق
سلطان بملاحظه پولتیک های سلطانه بقتل رسیدند هر مدتی که در مقابل خواهش سلطان
مقاومت میکرد و نمیگذاشت سلطان از او کام دل حاصل نماید فرزندانش برزنج جلاد

(٥٣٥) میرفت شاهد این کار و شهید این کردار خانواده مُنادا دوک بزرگ اسلامبول و دختر باکره عفیفه پادشاه نِکوپون و پسر چهارده ساله فرانز مورخ است که بعد از کشته شدن پسرش فرت کشیش شده وقایع ملال انگیز آن عهد را تا سه سال با نقراض سلطنت سلطان محمد مانده برشته تحریر در آورد

باب هشتدهم در بیان ابنیه و اثار که در ایام سلطنت سلطان محمد فاتح ساخته شده اند و بنای قانون کشتن سلاطین برادران خود را در وقت جلوس بتخت سلطنت و در بیان وزرا، و قاضی عسکران و دفترداران و مهرداران و علما و فضلا و مشایخ آن عصر

بعد از فتح اسلامبول هشت کلیسای معتبران شهر را مبدل بسجد نمودند علاوه بر آنها چهار مسجد دیگر سلطان محمد ثانی بنا نمود معظم انها مسجد مشهور بفاتح است که در بالای قله چهارم از قلل سبعه این شهر و در جای کلیسای معروف بحواریون ساخته شده است جلوخوان در باب این مسجد بشکل مربع است در سه ضلع ان ستونها کار گذاشته اند و در ضلع چهارم درب مسجد را قرار داده اند و در بالای در بر صفحه از لاجورد حدیث حضرت ختمی مآب صلوات الله و سلامه علیه که در خصوص فتح قسطنطنیه فرموده اند بخط خوش مرقوم شده است و ان این حدیث است که میفرمایند انها (یعنی مسلمانان قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد خوش بختان پادشاه و خوش سعادتان لشکر است که این فتح بتوسط آنها عمل باید در صحن بزرگ این مسجد هشت مدرس ساخته شده است و در عقب این مدرس ها جائی ساخته شده است که از اتتمه مینامند و در انجا حجرات بسیار از برای طلاب

علوم ساخته اند و متصل باینها مطبخ فقرا ساخته شده است که بفقرای طلاب و سایر (٥٣٦) فقرا که خرج بگیرند روزی دو بار از انجا غذا داده میشود غیر از این ها بناهای دیگر که عبارت از دار الشفا و تیمارخانه که مریضخانه دیوانها باشد با کاروانسرا از برای مسافرین و مکتب خانه بجهة اطفال در خارج مسجد بنا شده اند کتابخانه در داخله مسجد ساخته شده است و این اول کتابخانه است که در دولت عثمانیه ساخته شده است و نیز در اطراف مسجد حمامها و آب انبار که سبیل خانه مینامند با یک کتابخانه و یک مدرسه از برای آموختن احادیث ساخته شده است و نیز یک قبرستان و یک مقبره که قبر سلطان عالمه ما در سلطان محمد ثانی باشد در آنجا بنا شده است

بغیر مسجد فاتح سلطان محمد ثانی سه مسجد دیگر بنا کرد یکی مسجد ایوب صحابه حضرت ختمی مآب است دویم مسجد شیخ بزرگ بخاری است که در حوالی دروازه ادرنه ساخته شده است سیم مسجد ینگی چریک است که در میان سرباز خانه از برای عبادت این طایفه بنا شده است در بورسا و ادرنه سلطان محمد چیزی نساخته است لیکن سلطان خانمها و وزرا بعضی بناها کرده اند که در جزو ابنیه عصر سلطان محمد محسوب میشوند در کنار رودخانه تونجا (در ادرنه) قاسم پاشا مسجدی ساخته است که باسم خودش معروف است و قبر او نیز در انجا واقع است ده سال قبل از ان سلطان عایشه دختر سلطان محمد مسجد عایشه را ساخته است و چهار سال بعد از ساختن مسجد قاسم پاشا مسجد سلطان سیتی خانم دختر امیر ذوالقدر و زوجه سلطان محمد باتمام رسید با جمله محمد سراهای قدیم و جدید اسلامبول و بازارهای سرپوشیده بزستان قدیم را ساخته دیوارهای شهر که زیاد خرابی پیدا کرده بود تعمیر نموده بحالت دفاع در آورد از شهرهائیکه فتح کرده بود جمعیت آورده در اسلامبول که خالی از سکنه مانده بود ساکن گردانید

(۵۲۷) مانند یراس و قسطنطین که دو بانیان این شهرند او را بانی سیم این بلد قرار داد زیرا که از برای
سیم بار آنشهر را آباد نموده اسلامبول نامید چون شرحی از عمارات و ابنیه و آثار عهد
سلطان محمد فاتح بیان شد بهتر آنست که مختصری هم از وضع دولت آن سلطان ذکر شود
اهالی شرق این دولت را مانند یکخانه یا عمارتی فرض مینمایند که همه اجزاء ان بطور تکمیل فراهم
آمده باشد بنای اینخانه بر روی پایه های سه گانه که عبارت از شریعت و عادت و احکام
صادره از سلطنت مقتدره که از روی میل خاطر باشد برپا شده است و از اجزاء این خانه
اول چیزیکه بنظر بیننده درمی آید درب یا باب آنخانه است در نزد اهل مشرق باب یا در
کنایه از دولت شده است (در ایران هم عمارت سلطنت را که مرجع جمیع خلایق است
درب خانه میگویند) در ازمنهٔ قدیمه رسم این بوده است که بکارهای عموم ملت
در درب عمارت پادشاهان رسیدگی میکردند و لشکریان نیز در برابر یا پهلوی درب
عمارت صف می بستند باین مناسبت طبقات لشکر را که بچهار رده گروه تقسیم کرده
بودند باب میگفتند در دولت عثمانی دری را که داخل حرمخانه میشوند درب سعادت
میگویند و دری که بخارج حرمخانه باز میشود درب دولت مینامند جای خزانهٔ دولت در
داخله خانه است و ادارهٔ مخارج این خانه بعهده وزارت مالیه است و در تالار بزرگ دیوانخانه
صفها قرار گذاشته اند که دیوان نیز مینامند بزرگان دولت بر بالای آنها نشسته مشغول
تمشیت امور دولتی میشوند قانون سلطان محمد فاتح که محمد پاشای قرامانی ادارهٔ ملکیه و شئونات
اربابان مناصب دولتی را از روی ان مقرر داشته داشت عدد چهار را بچند ملاحظه
در ترکیب و ترتیب امور دولت اختیار نموده و این عدد را مبارک دانسته است
یکی بملاحظه اینکه خلفاء و جانشینان حضرت رسول صلوات الله علیه چهار نفر بوده اند

و دیگرا

و دیگر اینکه خانه بر روی ارکان اربعه قرار و استقرار دارد و هم چنین رفقای جنگی سلطان (۵۲۸)
عثمان که واضع سلطنت این سلسله است نیز چهار نفر بوده اند لهذا ارکان اربعهٔ دولت
را در چهار طبقه از چاکران دولت قرار داد که طبقهٔ وزراء و قاضی عسکران و دفترداران
و نشانچیان باشند بعد از این ها آقایان خارجه هستند که سرداران و سرکردگان
لشکر باشند پس از این طبقه اغایان داخله میباشند آنها نیز دو فرقه هستند که عبارت
از آغایان اندرونی و آغایان بیرونی باشند قانون نامهٔ سلطان محمد مرکب است
از سه باب یا سه قسمت باب اول در قرارداد شان و رتبه بزرگان دولت است
باب دوم در تعیین رسوم و عادات و تشریفات است باب سیم در جریمه هائیست
که به جنایات تعلق دارد و مداخلهائیست که از اعمال مرجوعه حاصل باید بشود چون
پس از این در مطالب باب اول در این کتاب گفتگو خواهد شد لهذا عجالتاً بمطالب
دو باب اخیر می پردازیم مطالب عمده باب دویم قانون نامه از تکالیف عیدین
و سفرهٔ سلطان و نشان سلطان و تکالیف جانشین سلطان گفتگو میکند بانطور که
تشریفات را منحصر بایام دو عید میکند که یکی عید اضحی و یکی عید فطر باشد اولی را
بیرام بزرگ و ثانی را بیرام کوچک میگویند تشریفات ایام قتل امام حسین علیه السلام را
که ایام عاشورا باشد با عید نوروز سلطانی که ابتدای سال ایرانیان است موقوف
داشت ترجمه عبارات سلطان در تشریفات عید از اینقرار است حکم حضرت من
این است که در روز عید در میان میدان عامه در پیش روی تالار دیوان تخت
بزرگی زده شود و تشریفات دست بوسی در انجا عمل بیاید وزراء و قاضی عسکران
و دفترداران در پشت سر من می ایستند و معلم من (خواجه) در پیش روی آنها ایستاده

(۵۲۹) قرار میگیرد چاوشان و سنجاق بیکان و متفرقه ها اعم از اینکه صاحبان مرسوم
باشند یا نباشند بشرف دستبوس من مشرف میشوند در خصوص قانونیکه تعلق بسفرهٔ
سلطان دارد اینطور میگوید میل خاطر من بر این نیست که احدی بر سر سفره حضرت
من نشسته با من غذا بخورد اجداد بزرگ من وزرا را بسفرهٔ خود دعوت میکردند و با
انها صرف غذا مینمودند من این قاعده را موقوف داشتم در خصوص نشان یا مهر
باین عبارت میفرماید نشان شریف من باید سپرده صدر اعظم باشد تا اگر
باز کردن و بستن خزانه لزومی بهم برساند صدر اعظم با حضور دفترداران من باز نموده با مهر
شریف ممهور نماید بعد الایام داشتن این نشان علامت منصب صدارت عظمی گردید
و یک استعمال دیگر این نشان از برای نوشتجات و راپورتهائی بود که میبایست بنظر
سلطان برسند چون همه این نوشتجات پیش صدر اعظم جمع میشدند و از اینکه مهر
غلامان و نوکران لایق نظر سلطان نبود لهذا صدر اعظم آن نوشتجات را در کاغذی
پیچیده و با نشان سلطانی ممهور نموده بحضور سلطان میفرستاد بغیر از مهر پادشاهانیکه توسط
سفرا نامه بحضور سلطان میفرستادند مهر کسان دیگر بنظر سلطان نمیرسید
عجیب ترین و مهیب ترین همه این قوانین کشتن برادرهاست در وقت
نشستن بتخت سلطنت اگرچه در دولت های جمهوری و دول سلاطین مقتدره اتفاق افتاده است
که از برای صلاح وقت و مصلحت دولت بکشتن برادر اقدام کرده اند درفونستن
مورخ لاتین میگوید سلاطین ایران پا بر روی نعش پدر یا برادر گذاشته بالای تخت میرفتند
لیکن در هیچ عصری در ایران بموافق قانون دولتی یا فتوای شرعی قتل برادر حلال
و مباح نبوده است اینقاعده خارج از عالم مروت و انسانیت مخصوص دولت عثمانی گردید

ابقم ذرت

ترجمه عبارت سلطان از اینقرار است اغلب مفتی ها فتوا داده اند که هر یک از
پسران و پسرزادگان من که بتخت سلطنت می نشینند باید از برای حصول امنیت و آسایش
برادران خود را بقتل برسانند لهذا باید این قانون را مجرا و معمول بدارند عثمان
که واضع این سلسله است در وقت جلوس عموی پیر خود را بزخم پیکان از میان برداشته
سرمشقی باولاد خود بداد چنانچه ایلدرم بایزید برادر خود را بکشت لیکن نبیره او محمد ثانی
تنها به تقلید جد خود اکتفا نکرده این قاعده ذمیمه را یکی از قانونهای دولتی قرار داد این
وضع ها و این حالت ها صفحه تاریخ سلطان محمد فاتح را از خون بیگناهان ملوث
نموده شخص او را رسوا و بدنام میدارد در خصوص جرایم که باید از
جنایات اخذ شود اینطور نوشته است مامورین پولیس (احتساب) میباید از
برای قتل نفس سه هزار آسپر و از برای چشم کنده شده هزار و پانصد اسپر و از برای
جراحت سر پنجاه آسپر جریمه بگیرند مداخل قضاة عثمانی از بابت جریمه یا دیه جنایات
مبلغ گرافیست مالیاتی که حکام و پادشاهان عیسوی از برای سلطان میفرستادند باید وزرا
و دفترداران قسمت بکنند تا انها را تطمیع نماید براینکه همه ساله در زیاد کردن مبلغ
ان مالیات سعی بلیغ بعمل بیاورند ترجمه عبارت قانون نامه در اینمطلب از اینقرار است
از خراجیکه پادشاهان خارجه برکاب شاهانه من میفرستند باید وزرا و دفتر
داران من قسمت خودرا بردارند و نیز در این باب مواجب وزرا و بیگلربیگی ها
و سنجاق بیک ها را مشخص نموده است و نیز در همین باب دویم میگوید دخترزادهای
من نمی باید بمنصب بیگلربیگی نایل بشوند سنجاق بیکی معتبر از برای انها کفایت میکند
باید دانست که این مسئله دخلی به پسرهای دختران سلاطین ندارد بلکه شامل است

(۵۴۱) برنوه های دختری آن چارها بعلاوه اینکه قرار چنان بود که اگر از دخترهای بخت سلاطین پسر متولد میشد طناب ناف آن طفل بیگناه را نمی‌بستند تا هلاک بشد قبل از اسلام اعراب وحشی دختران تازه متولد شده خود را در آب غرق میکردند حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه این رسم خارج از عالم انسانیت را موقوف فرمود دیگر خیال نفرمود که بعد از او سلاطینی که دعوی پادشاهی اسلام خواهند کرد قتل برادر و برادرزاده و دخترزاده را قانون دولت اسلام قرار خواهند داد و مفتیان مذهب اسلام از آیات قرآنی دلائل احداث نموده فتوای این عمل شنیع را خواهند داد

سابقاً هم ذکر شد که اهالی شرق بلحاظ عدیده عدد چهار را مبارک میدانند سلطان محمد نیز باین ملاحظه چهار ارکان از برای دولت خود قرار داد که عبارت از وزرا و قاضی عسکران و دفترداران و مهرداران باشند (نشانجی) این چهار طبقه را ارکان دولت نامیدند و شیطان نیز میگفتند بعلاوه اینکه باید در امور دولت مانند شیطان عاقل و محتاط باشند طبقه وزرا بر سایرین تقدم دارند و وزیر را در اصطلاح بمعنی حمال دانسته اند چرا که بارهای وزین امور دولت بر دوش او تحمل شده است در دولت عثمانی اول یک نفر وزیر مقرر بود بعد بدو نفر و پس از آن بسه نفر رسید تا اینکه سلطان محمد عدد آنها را چهار نفر قرار داد که یکی از آنها صدر اعظم بود و در رتبه اش نسبت بدیگران خیلی برتری داشت و در تسلط و اقتدار نظیر و نایب سلطان بود

از قدیم الایام در دول شرقی اجرای قدرت سلاطین که سایه خدا در روی زمین میدانستند با وزرا و صدر بوده است چنانچه پیران ویسه در توران و جاماسب معاصر زردشت

عدد چهار ... در نصوص ... شرف آن ... مؤمنین ... اربعین ... چهار ... قرآن ... چهار یار ... چهار نقطه ... مشرق و مغرب ... خلفای اربعه ... ارکان دولت ... [illegible]

دبوزرجمهر وزیر نوشیروان عادل در ایران بوده اند و همچنین حضرت یوسف در دولت فرعون (۵۴۲) مصر و دانیال در مملکت سوس همین شأن را داشته اند و نیز موافق عقاید اهل شرق آصف وزیر سلیمان بوده است کمتر اتفاق افتاده است که این منصب در یک خانواده نسلاً بعد نسل بطور ارث قرار گرفته باشد مگر اینکه آل برمک در دولت خلفا و اولاد خواجه نظام الملک در دولت سلاجقه و خانواده چندرلی در دولت سلاطین عثمانی دوامی کردند طایفه چندرلی از عهد سلطان مراد اول تا ایام سلطنت سلطان محمد ثانی در منصب صدارت برقرار بودند این سلطان سلسله چندرلی را برانداخته بدین ترتیب خلیل پاشا منقرض نموده و خود شخصاً مشغول رسیدگی امور دولت گردید و ریاست دیوان (دار الشورا) با خودش بود یک سال بعد از آن تاریخ صدر اعظمی قرار داد لیکن جز اقتدار لشگرکشی اختیار دیگر باو نمیداد تا در ایام صدارت کدوک احمد پاشا روزی سلطان با وزرا در دیوان نشسته بود ترکمانی ژنده پوش وارد شده با حالت ترکمانه بطور بی ادبانه پرسید کدام یک از شماها سلطان میباشید از حالت گفتار و طرز رفتار ترکمان سلطان بسیار متغیر شد آنوقت وزرا بعرض رساندند که سلطان نباید شخص شریف و وجود مقدس خود را بعرض این نوع جسارتها وادارد و در دیوان شورا با چاکران آستان خود در هر مطلبی بگفتگو بنشیند سلطان عرض وزرا را پذیرفته دیگر در دیوان وزرا ننشست و اداره کارها کلیتاً بعهده صدر اعظم واگذار شد صدر اعظم در هر هفته چهار روز متوالی که روزهای شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه باشند با وزرا و سایر ارکان دولت در سرای سلطانی در تالار دیوان می نشست قرار رفتن بمجلس اینطور بود که وزرا و قاضی عسکران و دفترداران و نشانجیان در جلو صدر اعظم بترتیب حرکت میکردند تا بدر تالار رسیده در دو صف

(٥٤٣) می ایستادند و دست ها را در میان آستین لباده پنهان نموده بر روی سینه میگذاشتند
صدراعظم بمیان دو صف که میرسید سلام میداد و اینها جواب سلام میگفتند آنوقت
صدراعظم تنها داخل تالار میشد و از عقب او وزرا و سایرین علی الترتیب دو بدو داخل
تالار شده و از یمین و یسار صدراعظم هرکس در جای خود قرار میگرفت اینهائیکه
اول بدر تالار رسیده بودند آخرتر از همه داخل میشدند وزرا و قاضی عسکران در
روی صفه از طرف راست صدراعظم و دفترداران و نشانجیان از طرف
چپ می نشستند رئیس تذکره در پیش رو ایستاده نوشتجات مطالب را بنظر صدراعظم
برساند رئیس افندی که منشی دولتی باشد در پای صفه در برابر صدراعظم می نشیند
قاپوچی باشی با قاپوچی ها و چاوش باشی با چاوش ها آنجا حاضرند چون نظم مجلس
بعهده چاوش باشی است او را دیوان بیکی میگویند وزرا سه دُم اسب از بابت
علامت وزارت دارند بیگلربیگی ها دو دم و سنجاق بیگ ها یک دم مقرری سالیانه
وزرا اول صد هزار اسپر بود بعد را دویست هزار قرار دادند تیولاتی هم که با آنها
واگذار شده بود پنج شش مقابل مبلغ مذکور با آنها عاید میکرد در میان رتبه صدر
اعظم با وزرای دیگر که پاشایان سه دمی باشند فاصله بسیار است صدراعظم را نسبت
بوزرای دیگر دو فقره امتیازات هست از آنجمله یکی داشتن نشان سلطان است
و یکی ماذون بودن براینکه عصرها در خانه خودش که باب عالی میگفتند دیوانی
برپا نماید و همچنین دارای امتیازات دیگر نیز بود
رکن ثانی دولت قاضی عسکران میباشند تا آخر سلطنت سلطان محمد قاضی عسکر یک
نفر بود چون مسیح پاشا را از وزارت معزول کردند حسن پتا چلبی که قاضی عسکر بود بجای او

وزیر

(٥٤٤) وزیر شد ملا کستلانی را قاضی عسکر کردند چون محمد پاشای قرامانی صدراعظم را با ملای مذکور
عداوتی بود بعرض سلطان رسانید که چون وزرا در عدد چهار نفرند اگر قاضی عسکر دو نفر
باشند بهتر است یکی قاضی عسکر روم ایلی و دیگری قاضی عسکر اناطولی باشد سلطان
این عرض را قبول کرده حاجی حسن زاده را با کستلانی شریک و قاضی عسکر
اناطولی نمودند در سلسله علما منصب قاضی عسکری بر همه مقدم بود بعد از آن منصب
معلمی سلطان زاده ها و مفتی بود تا در عهد سلطان سلیمان منصب مفتی را بر همه مقدم قرار دادند
دفترداران که دفتر معاملات و محاسبات مالیات ولایات
بدست اینهاست رکن ثالث دولت میباشند لفظ دفتر معلوم نیست که از یونانیان
بایرانیان رسیده یا بالعکس یونانیان از ایرانیان اخذ کرده اینکه از روی تواریخ
مشرقی محقق است دفتر محاسبات از ازمنه بسیار قدیمه در دولت ایران متداول
بوده است و یونانیان که خزینه را گاذا میگویند بی حرف از زبان فارسی و از همین
لفظ خزینه اخذ کرده اند بعد از انقراض دولت خسروهای عجم دفتر مالیات را
در ایام خلفا در ایران بزبان فارسی و در شام و مصر بزبان یونانی مینوشتند عبدالملک
مروان چون بخلافت رسید حکم کرد دفاتر ایران را بعربی نوشتند بعد از او ولید
پسر او دفاتر مصر و شام را نیز بزبان عرب نویسانید و چون در عهد سلاطین سلاجقه
دفترداران از اهل ایران بودند باز دفاتر را بزبان فارسی جمع نمودند اولاد چنگیزخان
بزبان ترکی نویسانیدند در ایام دولت غیاث الدین ثانی پادشاه ضعیف
سلاجقه روم قرامان که واضع سلسله قرامانیه است دفترداران معتبر را
چون بکشت قرار داد دفاتر را بزبان فارسی و ترکی با یک خط شکسته مخصوصی

(٥٢٥) بنویسند هنوز هم آن قاعده در دولت عثمانی متداول است در ایام سلطان محمد ثانی دفتردار
یکنفر بود بعد را دو نفر قرار دادند که یکی دفتردار اروپا و یکی دفتردار آسیا بود تا آخر
عدد انها بچهار نفر مقرر شد دفترداران هر روزه و شنبه باتفاق وزرا بحضور سلطان
میرفتند و هیچ مطلبی را بدون اجازه صدر اعظم نمیتوانستند بعرض برسانند

رکن رابع دولت نشانچیان میباشند و انها نویسندگانی بودند که تعلق
به نشان سلطان داشتند و باین جهة از اجزاء مجلس شورا (دیوان) بودند پیش از این ها
در فراین و احکام طغرای سلاطین را نشانچی ها خودشان مینوشتند حالا محررین و
کسانیکه در زیردست آنها هستند مینویسند این رسم را حالا هم مانند عهد خلفا توقیع
میگویند که معنی مجری و ممضی و قبول شدن آن عمل است قبل از این خود نشانچی
حکم سلطان را با فرمانیکه نوشته شده بود تطبیق و مقابله میکرد آنوقت نشان سلطان را
بفرمان میگذاشت حالا این عمل ها بامیز و تلخیص چی میباشد انها پس از ملاحظه نمودن
و رسیدگی کردن صحه خود را در پشت فرمان میگذارند و نشانچی نشان سلطان را
میگذارد و دیگر در این عمل مسئول واقع نمیشود

آسپر در ترکی آقچه مصطلح است بصره و حبت عدد آن یکنفر درش ترکی است	از جمله آقایان خارجه اول ینگچریک آقاسی است مرسوم یومیه او روزی پانصد
آسپر بود با وجوه دیگر که آرپالیق باشد (قیمه‌جو) مداخل او شصت هزار آسپر میرسید
چون این شخص بجهة ریاست لشکر در حفظ امنیت پایتخت و تا اجرای احکام داشت
در تحت حکم صدر اعظم واقع بود همچنانکه قاضی اسلامبول اطاعت احکام قاضی
عسکر روم ایلی را مینمود اگر ینگچریک آقاسی را بعمل دیگر میخواستند وا میداشتند
بمنصب امیرالبحری (قاپودان پاشا) یا بیگلربیگی روم ایلی وا میداشتند و اگر مورد غضب

(٥٢٦) و بی لطفی حضرت میشد سنجاق کاستمونی را باو داده سنجاق بیگ میکردند و همچنین
اگر صدر اعظم مورد حرمت بی عنایتی میشد فرمان ده سفاین و سنجاق بیگ گالی پولی
میشد ینگچریک آقاسی میتوانست مطالبی را که دخل با تفتیش ولایت و برهم خوردگی
امنیت داشت بلا واسطه بسلطان برساند یا بصدر اعظم اظهار دارد اختیار رجوع کردن
وجوه جریمه با رئیس پولیس بود (احتساب آغاسی) ینگچریک آقاسی و آقایان دیگر
در این کار مداخله نمیتوانستند بکنند عدد ینگچریکان آنوقت دوازده هزار نفر بود تنبیه
نظامی با چوب نه تنها در حق سرباز جاری بود بلکه صاحب منصبها هم باین سیاست
میرسیدند در یکی از یورش های قرامانی سلطان همه سرهنگان این فوج سرکش را
بچوب بست سابقا ذکر شد که عدد پیاده نظام که عزب مینامیدند به سی هزار
نفر میرسید سواره نظام مرکب بود از گروه سپاهی و سلیحدار و جماعت اجیران
و متفرقه آقایان این جماعه مختلفه شش نفر سرتیبان یا ژنرال های سواره بودند مرسوم
انها صد آقچه نقد بود و از شانزده الی هفده هزار آقچه ارپالیق داشتند که قیمه‌جو
باشد عدد قشون سلطان محمد فاتح نسبت بانچه بعد از او در دولت عثمانی برقرار شد
بسیار کم و قلیل بوده است عدد سواران با نظام از سپاهی و سلیحدار و اجیر و متفرقه
هشت هزار نفر بود لیکن عدد آقینچی که مخربین مملکت دشمن بودند زیاده از اندازه
بود سرکرده انها از جمله آقایان خارجه و سرداران عساکر منتظمه نبود اما توپچی باشی
و جبه‌چی باشی و زنب عرابه‌چی باشی و مهتر باشی از جمله آقایان خارجه محسوب میشدند
و نیز از جمله آقایان خارجه دوازده نفر صاحب منصب دیگر بودند که امتیاز انها
بر سایرین این بود که همیشه در پهلوی رکاب سلطان حرکت میکردند آنها تر

(۵۴۷) دوازده نفر بودند یکی بید قدار سلطان بود که میر علم میگفتند چهار نفر قاپوچی باشیان
و دو نفر امیراخوران و یکنفر چاشنی گیرباشی و چهار نفر قوشچی باشی بودند

صاحب منصبان داخلهٔ عمارات سلطانی را که ایچ آغالری میگویند از این قرارند
این آغایان نیز بچهار قسمت منقسم شده اند رئیس کل اینها را قاپو آغا میگفتند و او یک
نفر خصی یا خواجه سفیدی بود که قریب چهل نفر خواجه های دیگر در تحت فرمان
او بودند و ان خواجه ها را قاپو اوغلان میخوانند آنها را در عمارات داخله در سرای
غلام بچه ها که ایچ اوغلان میگویند تقسیم کرده بودند که مشغول مواظبت و نگاهبانی
ایشان باشند چهار نفر از قاپو اوغلانها مواظب خدمات شخص سلطان بودند یکی کلیدار
بود که او را اناخدار اوغلان میگفتند و یکی پیش گیره چی بود که حوله دار یا دستمال دار باشد
یکی دیگر شربت دار و یکی هم طشت دار بود که مواظبت شستن مندیل و البسهٔ دیگر
سلطان را در عهده داشت قاپو آغا در داخله سرای در همه جا همراه سلطان بود
و از سلطان مفارقت نمیکرد مگر در وقتی که سلطان از برای تفرج و شکار از سرای
بیرون برود آنوقت قاپو آغا از برای کشیک و نگهبانی در سرای میماند آغای دویم
داخله خزینه دار باشی بود و او نیز یک خواجه سفیدی بود که همیشه حاضر خدمت
بوده از سلطان غفلت نمی نمود مندیل سلام در دست او بود و هر وقت سلطان
بمسجد میرفت فرش جانماز سلطان را او بزمین میگسترانید و قبل از پهن کردن جانماز
اول دو مرتبه خودش را بر روی آن زمین میانداخت تا اگر خطر و ضرری در امکان
باشد نصیب او بشود و وجود سلطان سالم بماند همهٔ عملهٔ خزینه دولت سپردهٔ او بودند
مواجب و مرسوم اینها نیز در دست مشارالیه بود آغای سیم داخله سفره چی باشی بود

(۵۴۸) که او را کیلارچی باشی میگفتند گستردن سفره سلطان بعهدهٔ او بود هر ظرف خوراکی که از برای
سلطان می آوردند او پیش افتاده ظرف را بحضور سلطان میگذاشت مواظبت ساختن
و آماده کردن همهٔ اغذیه و اشربه و حلویات و مربیات و شربت آلات بعهدهٔ او بود
و تکلیف او بود که در اول بقدریکه لازم است از آنها بچشد تا اگر مسموم کرده باشند معلوم شود
آغای چهارم داخله را سرای آغاسی میگویند که در حقیقه سرایدار باشی است نگهبانی و حفظ
عمارات سلطانی بعهدهٔ او میباشد در ترقی مناصب سرای آغاسی بجای سفره چی باشی
میرفت و مشارالیه خزینه دار باشی میشد و خزینه دار باشی قاپو آغاسی میشد و قاپو اوغلان
کهیاسی بجای سرای آغاسی میرفت تکلیف عمده و خدمت اصلی چهل نفر خواجه ها که
قاپو اوغلان مینامیدند نگاهبانی اطاق متعلق به ایچ اوغلان ها بود اطاق اول که
نزدیک منزل سلطان بود خاص اودا میگویند اطاق دویم که وسعتی دارد بیوک اودا
میگویند اطاق سیم را که دورتر و کوچکتر است کوچک اودا میگویند رئیس اطاق نزدیک
بسلطان خاص اودا باشی لقب دارد پوشاندن و کندن لباس سلطان بعهده او است
بواسطه همین تقرب که بشخص سلطان دارد شان او تقریبا مثل شان قاپو آغاسی ملاحظه میشود
با وجود اینکه از جملهٔ تابین های قاپو آغاسی محسوب است چهار نفر از آغایان در خلوت
سلطان در اطاقهای دور از جمعیت و خیلی نزدیک بسلطان واقعند و خاص اودا باشی
بر آنها مقدم است آن چهار نفر از این قرارند اول خاص اودا باشی دویم سلیحدار
سیم چوخادار که حامل بالاپوش سلطان است چهارم رکابدار است که در وقت
سواری رکاب سلطان را گرفته در سوار شدن امداد مینماید ایچ اوغلانهای خاص اودا
قرار بود که از ایچ اوغلانهای بیوک اودا انتخاب میشدند و بجای اینها از غلام بچه های

(۵۳۹) کوچک او دامی آوردند چنانکه به آقایان خارجه از بابت مدد معاش وجهی باسم
ارپالق یعنی بهای جو میدادند به آغایان داخله نیز باسم قبه مندیل و کمربند وجهی علاوه
بر مرسوم داده میشد قراولان متعلق برای دو برابر ند آنها که مواظب درب اند
قاپوچیان میباشند و آنها که مواظب باغها و قایقها هستند بوستانچی ها میباشند
حرم خانه محل توقف زنهاست نگهبانان آنها بعهده خواجه های سیاه است
رئیس آنها را قزلر اغاسی میگویند در اغلب اوقات اقتدار و اختیار قزلر اغاسی از همه
اقایان خارجه و داخله زیادتر است در ولایات و ایالات سنجاق بگان و بیگلر
بیگیان که پاشایان یک دمی و دو دمی باشند حکومت میکردند سواران الولایات
که صاحبان تیول بودند در زیر بیدق آنها جمع میشدند در انوقت دولت عثمانی
سی و شش سنجاق داشت هر سنجاقی تقریبا چهار صد نفر سوار میداد وقت حربیه
عثمانیه در انوقت زیاده بر صد هزار نفر سواره و پیاده بود سالی دو ملیان دوکا وارد
خزینه میشد

تفصیل علما یا فقها از انفراراست این طایفه جامع
حکمت الهی و علم فقه هر دو را جامع باشند که بمنصب قضاوت و مدرسی برسند ائمه
و مشایخ و بعضی طوایف دیگر از این سلسله محسوب میشوند لیکن مراتب علم را مثل انها
دارا نمی باشند اگرچه اورخان در مدرسه که بنا کرده بود مدرس قرار گذاشت و
ایلدرم بایزید مواجب و مرسوم از برای مدرس معین نمود لیکن نظم این سلسله
و تعیین درجه و رتبه و ترتیب شان و قرار منصب و ترقی انها را سلطان محمد فاتح
در قانونیکه گذاشت مشخص نمود در دول اسلامیه سلسله علما را در امور دولتی بقدری اقتدار
هست که جز در ممالک چین در هیچ مملکت آن اقتدار دیده نشده است مابین طایفه علما

وعباد وزراد

وعباد و زهاد سلسله دراویش واقع شده اند چنانچه شمه از حالات انها در سلطنت اورخان (۵۶۰)
و سایر سلاطین عثمانی بیان شد بالجمله سلطان محمد ثانی چون خود در ایام جوانی مشغول
تحصیل علوم بود در تربیت علما و تشویق طالبین علم مساعی جمیله مبذول داشت
و قوانین نیکو گذاشت از نوشتجات و اشعاریکه مانده اند می توان او را یکی از
شعرای عثمانی محسوب داشت منصب خواجگی (خوجا) که معلمی سلطان و
سلطان زاده ها باشد از ایام سلطان محمد ثانی ببعد در دولت عثمانی یکی از مناصب
معموله شد اوله شد قریب دوازده نفر از علمای معروف از اول جوانی سلطان
تا آخر باین منصب رسیدند و سلطان با وجود مشاغل دولتی در پیش انها از کسب
نمودن علوم غفلت نمیکرد از جمله آن معلمین ملا قره آنی و ملا زیرک و خواجه زاده
و خطیب زاده و میرم چلبی مهندس میباشند و مهندس دیگر که منجم معروف آن عهد
بود علی قوشچی میباشد که در جنگها همیشه همراه سلطان بود و در ایام محاربه سلطان
با امیر حسن بیک بایندری کتابی در نجوم تالیف نموده فتحیه اسم گذاشت حالا از
ان کتاب معلوم میشود که ملت عثمانیه در علم نجوم بعد از عهد سلطان محمد در چه پایه
ایستاده و ترقی نکرد محمد تا وقتی که بسلطنت نرسیده بود با شاهزادگان صاحب
معرفت که مربی علما و فضلا بودند اظهار دوستی و وداد مینمود از آنجمله اند بایسنقر
پسر شاهرخ و عبداللطیف پسر الغ بیک صاحب زیج معروف و همچنین جهانشاه
قراقویونلو و شه داناشاه

در عهد سلطان محمد نه تنها سلسله علما سعی میکردند که در تحصیل علوم بمدارج عالیه
برسند بلکه وزرا و پاشایان نیز مایل و راغب اینکار شدند و از تالیفاتیکه از انها

(۵۶۱) مانده است ثابت میشود که تحصیل علوم نه تنها از برای فقها و قضات اسباب ترقی است
بلکه اهل شمشیر و قلم را نیز بمقامات عالیه میتواند برساند بغیر از محمود پاشای صدر اعظم
که اوصاف حمیده او را ذکر کرده ایم پنج نفر وزیر و یک نفر صدر اعظم دیگر مراتب
علم و فضل خود را بر همه کس واضح نمودند وزرای مذکور سنان پاشا و دو نفر احمد
پاشا و یعقوب پاشا و جزری پاشا میباشند و صدر اعظم مذکور محمد پاشای قرامانی است
که اجرای قانون سلطان محمد فاتح با هتمام او شد سنان پاشا در جوانی تنگخلق
بود و درجه تنگ خلقی او بقدری زیاد شد که یکروز کاسه مسی در پیش پدرش خضر بیک
گذاشته بود از بس مکرر گفت که من یقین دانم در حقیقه مس است ما چیز دیگر خضر بیک
متغیر شده کاسه را بر سر او زد پس از آن سنان مشغول تحصیل علوم ریاضی شد
و بمنصب وزارت و معلمی سلطان رسید لیکن خیالات مغشوش او باعث غضب سلطان
شده حکم به حبس او داد و از برای معالجه او مقرر داشت که همه روزه عدد معینی
چوب بر بدن او میزدند بالاخره علما بمیان افتاده خلاصش کردند و مقرر شد که در
ادرنه و سیوری حصار مشغول تدریس باشد در علوم نجوم و ادب و حکمت و سیر
اولیا تصنیفات دارد احمد پاشا و یعقوب پاشا که برادران سنان و پسران
فاضل معروف بزرگ ملا خضر بیک بودند لقب پاشائی بیشتر بجهة خاطر برادر
و پدر بآنها داده شده نه از بابت فضل و دانش شخصی خودشان احمد پاشا از معلمی
سلطان بوزارت رسید او اول شاعر بزرگ عثمانی هاست که اشعار او در نواهای
بربط خوانده میشدند پس از آن نشاطی در این فن بر او برتری پیدا کرد و باقی جزری
قاسم پاشا از نشاطی در گذشته بر او ترجیح یافت جزری در اول دفتردار بود

و بعضی دارد

بعد بمنصب وزارت نایل گردید صافی تخلص داشت غزلهای او با غزلیات احمد پاشا (۵۶۲)
و محمد پاشای صدر اعظم قرامانی برابری میکرد محمد پاشای قرامانی در ابتدا
نشانچی بود در نامه هائیکه بپادشاه ایران نوشته بود مهارت خود را در فن انشا
واضح کرده بود باینواسطه منظور نظر عنایات سلطان شده رفته رفته محل وثوق و
اعتماد شد تا برتبه صدر اعظمی رسید چون در اول نشانچی بود باینواسطه نشانی
تخلص میکرد پسر دوم سلطان محمد که سلطان جم نام داشت شعرا را مکرم
میداشت و خود نیز طبع شعر داشت مناصب عمده در بخانه خود را بشعرا داده بود
چنانچه سعدی ترک را نشانچی و حیدر و شاهدی را دفتردار خود قرار داده بود
سلطان محمد چون همیشه از شعرا و فضلا اعانت میکرد باین ملاحظه عونی تخلص مینمود
و اعانت او تنها شامل حال اهل مملکت خودش نبود بلکه در حق شعرا و ادبای ممالک
دیگر نیز احسان و اعانت مینمود چنانچه خواجه جهان وزیر محمد شاه هندی و ملا جامی
ایرانی را همه ساله در حق هر کدام هزار دوکا انعام استمراری قرار داده بود
چون انعام و احسان سلطان محمد درباره شعرا
انتشار بهم رسانید در همه ولایات عثمانی شعرا زیاد شدند حتی در کاستمونی زینب
معروفه شاعره مشهوره بود لیکن باید دانست که سی نفر شاعر که در مدت
سلطنت سلطان محمد تربیت شدند اغلب مضامین را از شعرای فارسی
و از امیر علی شیر نوائی اخذ میکردند بلکه بیشتر آن گفت که اشعار آنها را ترجمه مینمودند
در عهد سلطان محمد شصت نفر فقیه تربیت شدند
از انجمله یکی ملا قسطلانی است چون سلطان در ایام جوانی میل بتحصیل نداشت هر معلمی

(۵۶۲) از برای او می‌آوردند اطاعت نمیکرد، تا آنکه سلطان مراد ملا قرانی را انتخاب
نموده عصائی باو داد و امر کرد که اگر محمد در خواندن درس اطاعت ننماید با آن
عصا تادیب نماید ملا قرانی که مرد متغیر بی واهمه بود در خدمت شاهزاده حاضر
شده مراتب ماموریت خود را اظهار داشت شاهزاده در مقام تمسخر برآمد ملا
نیز با عصائی که در دست داشت شاهزاده را سخت بزد و تنبیه مضبوطی نموده
بخواندن قرآن و تحصیل سواد مجبور نمود وقتیکه سلطان بتخت نشست خواست منصب
وزارت بملا قرانی بدهد مشارالیه قبول ننمود و همیشه با سلطان بطور استاد شاگردی
حرکت میکرد هر وقت حضور سلطان میرفت تعظیم نمیکرد بلکه دست سلطان را
گرفته سلام علیک میگفت چنانچه با سایر پلانان همین قسم رفتار مینمود در اواخر
از سلطان رنجیده بمصر رفت با وجود اینکه سلطان قیتبیک درباره او کمال
مهربانی را بجا آورد در مصر نمانده بروم مراجعت نمود و در احترام زندگانی میکرد
تا وقتیکه رحلت نمود یکی دیگر از علما که رقیب ملا قرانی محسوب میشد ملا خسرو
یونانی الاصل بود در علم و دانش بمرتبهٔ بود که سلطان همیشه بوزرا میگفت ملا خسرو ابوحنیفه
عصر ما ست در ایام ختنه سوران سلطان زادها که علما در حضور سلطان حاضر شدند
ملا قرانی را در طرف راست و ملا خسرو را در طرف چپ نشاندند خسرو از این
ترجیح سلطان دلگیر شده فوراً در کشتی نشست و به بورسا رفت در آنجا مدرسه
ساخته خود شخصاً مدرسی میکرد خواجه زاده و خطیب زاده دو نفر از علمای آن عصرند
که معلم سلطان بودند بعلت اینکه سلطان هر وقت از استعمال توپ و شمشیر فراغت
مییافت بمباحثات علمی میپرداخت وقتی بطور تمسخر بخواجه زاده گفت که چه

جسارت

جسارت باین در مقام مباحثه برمی‌آئی خواجه زاده در جواب گفت باطمینان (۵۶۳)
اینکه معلم سلطان هستم باین جسارت اقدام مینمایم سلطان متغیر شده
او را معزول نمود چندان نکشید که در مقام التفات برآمده دلجوئی نمود

اطبای عهد سلطان هفت نفر بودند چهار نفر آنها ایرانی یک نفر ترک و یکنفر
عرب و یکی یهودی بود این یهودی یعقوب نام داشت اول دفتردار بود بعد سلمان
شده در جزو اطبای سلطان قرار گرفت احتمال داشت که اگر طبیب ایرانی را
که لاری میگفتند اگر محمد قرامانی در معالجه سلطان با او شریک نمیکرد سلطان
را از مردن نجات میداد طبیب دیگر ایرانی قطب الدین نام داشت سلطان
او را رئیس شورای طبابت قرار داده ماهی دو هزار آقچه مرسوم باو میداد
و او همه این وجوه را بمصرف غلامان زیباروی و کنیزان مشکین موی میرساند
طبیب سیم ایرانی شکرالله شروانی بود و سلطان بیشتر بجهة اطلاعات مشارالیه
از احادیث و اخبار و تواریخ سفر نمیداشت چهارم عطاءالله بود که بواسطه اطلاعات
او از علوم ریاضی محل عنایات سلطان واقع شده بود همچنین بجهة دارا بودن
این علم علی قوشچی ایرانی و میرم چلبی معلم سلطان زاده بایزید و قره سنان
که شارح کتاب علی قوشچی بود مورد الطاف سلطانی شده بودند لیکن حسین
تبریزی بیشتر از بابت داشتن اخلاق حمیده و اطوار پسندیده منظور نظر عنایت
سلطان واقع شده بود

از جمله مشایخ عهد سلطان یکی آق شمس الدین بود چنانچه ذکر کردیم همیشه با
سلطان در جنگ ها همراهی میکرد و قبر ابوب انصاری را در اسلامبول او پیدا نمود

(٥٦٥) مشارالیه علاوه بر علم عرفان در طبابت و موسیقی و ادب نیز با بهره بود در تحقیق
خدمت شیخ بیرام را کرد و در حلب شیخ زین الدین خوافی دست ارادت داد
هر یک از این دو شیخ واضع یک سلسله از دراویشند اسرار عرفان خود را به
چهار نفر از مریدان و هفت نفر پسران خود آموخت اسامی هفت نفر پسران او
همه محمد بود پسر کوچکش که حکایت یوسف و زلیخا را نظم در آورده است حمید
تخلص میکرد آق شمس الدین بعد از آنکه هفت مرتبه بزیارت مکه مشرف شد
در قوانیق اقامت کرد و در همانجا مرد قبر او زیارتگاه مسلمین است شیخ
ابو الوفا نیز یکی از مشاهیر مشایخ است سلطان فاتح در اسلامبول مسجدی
مخصوص او بساخت او نیز در علم موسیقی و شعر مهارت کامل داشت و از آمیزش
با مردم تحاشی داشت حتی از ملاقات سلطان گریزان بود از جمله مشایخ این
عهد حاجی خلیفه فیلسوف معروف است و همچنین الهی و گلشنی از عرفائی
هستند که در جزو شعرا محسوب میشوند حاجی چلبی از دراویش خلوتی بود در خصوص
ولیعهدی سلطان با محمد پاشای قرامانی مدعی شد قرامانی طرف
سلطان جم بود و شیخ طالب سلطنت بایزید بود شیخ بر صدر غالب آمد

باب نوزدهم در سلطنت بایزید ثانی و وقایع آن ایام

صدراعظم خواست که فوت سلطان را بر طبقات لشکر مخفی بدارد تا وارث
مملکت بپای تخت خود وارد بشود و این امر بسیار مشکل بود و از برای صدراعظم
خطر جانی داشت بالجمله نعش سلطان را در محفه گذاشته بهانه اینکه از برای
معالجه مرض باسلامبول مراجعت میشود با لشکر و خدم و حشم بطرف پای تخت

(٥٦٦) روانه شدند ارکان دولت و بستگان حضرت در اطراف محفه به آداب و قانون
ستاده حرکت میکردند صدراعظم کدیک مصطفی را بچاپاری روانه اماسیه نمود
تا بایزید ثانی را از فوت سلطان اطلاع دهد و در آمدن باسلامبول تعجیل نماید
در همان وقت چاپار دیگر روانه قرامانی نمود که سلطان جم را از ماجرا خبر نماید
تا اگر تواند زودتر خود را بپای تخت برساند در اسلامبول و در سمت شرقی ساحل
که اردوی قشون آنجا واقع بود در هر نقطه که محل توقف کشتی ها و قایق جهة آمد و رفت
مردم بود مستحفظ گذاشت تا کشتی ها را حبس نمایند و مردم بطرف اردو تردد نکنند
جدید های ینگی چری که عجم اوغلان میگویند و در شهر توقف داشتند بهانهٔ
اینکه پل رودخانه را که از چمن هنیل میگذرد و در حوالی اردوی سلطانی واقع است
تعمیر نمایند از پای تخت بیرون فرستاده ینگی چریکان اردو و توسط این اشخاص
از فوت سلطان باخبر شده نظم اردو را بر هم زدند و به فندیقلو آمده
چند کشتی را بزور ضبط نموده باسکوتاری رفتند و از آنجا باسلامبول در آمده
خانه های یهودیان و متمولین را غارت کرده صدراعظم را نیز بقتل رسانیدند
محمد پاشای قرامانی اول صدراعظمی است که در شورش ینگیچریکان کشته شد
و بعد از این در دولت عثمانی جمع کثیری از صدراعظمان در دست ینگیچریکان
بقتل خواهند رسید اسحق پاشا را که سلطان حاکم اسلامبول کرده بود از برای
حفظ نظم سلطان قورقود پسر سلطان بایزید را که در سرای قدیم اقامت داشت
برای جدید آورده نایب السلطنه پدرش کرد و شهر را امن و آرام نمود از دو
نفر چاپار که یکی پیش جم و دیگری نزد بایزید مامور بودند اولی را سنان پاشا که حاکم

(٥٦٧) اناطولی و شوهر همشیره بایزید بود گرفته تقبل رساند و دو یا هشت روز خود را به آماسیه
رساند و بایزید را از مرگ پدر با خبر نمود فردای همان روز بایزید با چهار هزار سوار
حرکت کرده نه روزه خود را به اسکوتاری رساند صفحهٔ دریا از کشتی ها و قایق ها که
مشحون به بیدق های ملون بودند مالامال بود بزرگان کشور و امیران لشکر در پذیرائی
قدوم سلطان عجله مینمودند از میان این گروه ینکیچریکان قایق های خود را پیش
رانده پهلوی کشتی سلطان آمدند و خواهش کردند سلطان وزیر خود مصطفی پاشا
را که پسر حمزه بیک بود با خود نیاورد سلطان نیز خواهش ایشان را قبول نموده
وزیر صدیق خود را بساحل شرقی برگردانید و این خواهش تحریک اسحق پاشا شده
بود چرا که میل مشار الیه گرفتن منصب صدر اعظمی بود با وجود مصطفی پاشا میسر نمیشد
بالجمله سلطان با لباس و مندیل سیاه که علامت عزاداری بود وارد
پای تخت گردید ینکیچریکان در پهلوی در سرای صف کشیده ایستاده بودند چون
سلطان خواست داخل سرای شود توسط صاحبمنصبان خود از سلطان خواهش
کردند که اولا سلطان در خصوص قتل صدر اعظم و غارت شهر از ایشان مواخذه
نکند ثانیا در این جلوس مبارک از بابت تبرک یا چیزی بر مرسوم آنها بیفزاید و چیزی
علاوه بر مرسوم در حق آنها انعام فرماید سلطان هر دو خواهش آنها را قبول نموده داخل
سرای گردید این دویم بار بود که ینکیچریکان در وقت جلوس سلطان مبالغه انعام کردند و
گرفتند بانی این کار سلطان محمد فاتح شد رفته رفته جزو قواعد و رسوم دولتی گردید و روز
بروز زیاد شد تا بجائی رسید که خزانهٔ دولت از ادای آن عاجز ماند و از عهده بر نیامد
تا سیصد سال بعد در سنهٔ ۷۷۳ اسجی مطابق سنهٔ ۱۱۸۸ هجری در ایام مقاتله با دولت روس در جلوس

سلطان عبد الحمید موقوف و این ضعف سلطان در قبول کردن خواهش های ینکیچریکان (٥٦٨)
اسباب جسارت این طایفه شد تا بحدیکه از برای اخذ انعام جلوس در تغییر سلاطین
بلکه در قتل آنها اقدامات نمودند روز بعد را در سر تابوت فاتح حاضر شده اداب نماز
میت با مامت شیخ ابو الوفا بجا آوردند سلطان بایزید تابوت پدر را باتفاق وزرا
بر دوش گرفته تا بر قبر او که در مسجد فاتح کنده شده بود برد و در آنجا صدقات بسیار
دربارهٔ ارباب استحقاق مبذول فرمود پس از آن از لباس عزا بیرون آمد ارکان
دولت و بزرگان تبریک و تهنیت جلوس را گفتند اسحق پاشا صدر اعظم شد مصطفی پاشا
را با سلامبول احضار و بجای من بزیا چلبی وزیر گردید
قانون کشتن برادر که سلطان محمد قرار داده بود در جلوس سلطان بایزید ثانی بعمل نیامد
زیرا که بیش از یک برادر نداشت آن هم در مسافت بعیده واقع شده لشکر مستعدی
نه تنها از برای حفظ جان خود بلکه از برای اخذ تاج و تخت سلطان آماده کرده بود این
برادر بدبخت سلطان جم است که مورخین اروپا آن عهد او را ذیزیم نامیده وقایع
حالات انگیزش را در تواریخ خود ثبت نموده اند بر ما نیز لازم است عاقبت مصیبت
آمیز او را بملاحظه چند در این کتاب برشته تحریر در آوردیم سلطان جم با وجود
اینکه در ریاضات بدنی خاصه در فن کشتی گیری مهارت کامل داشت صاحب
ذوق سلیم بود و طبع شعر نیز داشت لیکن بسیار طالب عیش و مستی و اجرای شهوت
بود اغلب اوقات را با پسران و زنان خوب صورت بسر می برد و شعرا را نیز
بدور خود جمع میکرد از آن جمله بودند حیدر و سعدی که یکی را نشانچی و دیگری را
دفتردار خود قرار داده بودند

(۵۶۹) سلطان جم بعد از شنیدن خبر مرگ پدر و قتل صدر اعظم که دوست او بود فوراً
لشکری فراهم آورده بعزم تصرف بورسا پای تخت قدیم عثمانی حرکت کرد سلطان بایزید
للّهٔ قدیم خود ایاز پاشا را با دو هزار نفر ینکیچری یک پیش جنگ قرار داده از راه مدانیا
بطرف بورسا مأمور نموده خود با سکوتاری رفت که همه لشکر را جمع نموده بمقابله و تعاقب
جم رود ایاز پاشا در خارج بورسا در حوالی حمامهای آب گرم اردو زد کدوک ناصح
پاشا که سردار لشکر جم بود در پهلوی مسجد و مقبرهٔ ایلدرم بایزید فرود آمد
هر دو سردار شهریان را بگشودن دروازه و راه دادن اتباع را بشهر تکلیف نمودند
اهالی بورسا چون از غارت ینکیچریکان شهر اسلامبول را خبر داشتند از راه دادن
آنها احتراز نموده در مقام حمایت لشکر جم بر آمدند و در مقابل دروازه بورسا
هر دو لشکر صف جنگ بیاراستند بعد از کشش و کوشش بسیار ایاز پاشا با اغلب
ینکیچریکان گرفتار شدند سه روز بعد از وقوع جنگ سلطان جم به بورسا رسید
دروازه های شهر را بر روی او گشودند با کمال جلال وارد گردید خزاین قلعه را
تصرف نمود سکه و خطبه را باسم خود نمود ده روز بود که در بورسا اوقات خود را
در خیال پادشاهی مصروف میداشت که خبر آمدن سلطان بایزید را با همه عساکر
عثمانیه بگوش او رسانیدند آنوقت سه نفر از علما را که ایاز و شکرالله و حمدی چلبی
باشند باتفاق سلجوق خاتون دختر سلطان محمد اول بسفارت نزد سلطان بایزید
فرستاد تکلیف صلح نمود باینطور که پادشاهی ممالک مشرقه را با او واگذاشته خود
سلطان در ممالک اروپا سلطنت نماید سلجوق خاتون هرچند سعی کرد که شاید
با سخنان دلپذیر عرق اخوت سلطان را بحرکت بیاورد ممکن نشد سلطان الملک عقیم

گفته

گفته بدفع برادر خود لشکر را بطرف بورسا حرکت داد اطمینان بایزید تنها در زیادتی لشکر نبود (۵۷۰)
بلکه رؤسای قشون جم را نیز بوعدهٔ منصب و حکومت فریفته بود از جمله آنها یعقوب
وزیر جم بود با او قرار داده بود که اگر جم را نگذارد بطرف قرامانی برود
بلکه بسمت صحرای ینکی شهر بکشاند حکومت اناطولی را با صد هزار اقچه مواجب باو
باو بدهد یعقوب نیز قبول نموده وعده داده بود که بدلخواه سلطان رفتار نماید
بالجمله جم لشکر خود را دو قسمت نمود قسمتی را بسرداری کدوک ناصح پاشا
بطرف نیس فرستاده خود با قسمت دیگر موافق دستورالعمل یعقوب بر ینکی شهر
رفت عبدالله پسر بزرگ بایزید که حاکم صاروخان بود با لشکر جمعی خود
حرکت کرده در کاستونه بسلطان ملحق گردید

کدوک ناصح پاشا که در برابر دروازهای نیس اتراق کرده
بود بمحض اینکه پیش قراولان لشکر سنان پاشا بیکلربیکی اناطولی را از دور دید
از جای خود حرکت کرده به تنکهٔ اسود درآمد در آنجا با بیکلربیکی مصاف داده
گریزان شد مشارالیه را بیکلربیکی تا ینکی شهر تعاقب نمود بایزید نیز در همان
روز رسید شب را در تنکهٔ اسود بسر برد چون روز شد بطرف ینکی شهر
حرکت کرد کدوک احمد پاشا که در آن اثنا احضار شده بود در اینجا
بحضور آمد پاشای مذکور سلطان بایزید را پیش از آنکه بپادشاهی برسد
بسخنان درشت از خود رنجانده بود حال میخواست با اظهار خدمت مورد
التفات شود سلطان نیز وجود چنین سرداری را در این مورد که بعد
یک لشکر از او کارسازی میشد غنیمت میشمرد بالجمله در ساحل

(۵۷۱) چپ رود خانه ینکی شهر هر دو لشکر مستعد رزم شدند بعضی از لشکریان جم را سواران
اناطولی پس نشانده بودند که یعقوب نمک بحرام پیش آمده اذن خواست که قسمت
عمده لشکر را برداشته بحفظ معبر رود خانه ببرد تا بایزید را از عبور مانع شود چون
اذن حاصل نمود لشکر را برداشته داخل سپاه بایزید گردید و اسباب فتح بایزید
و شکست جم را فراهم آورد لشکر جم چون کار را چنان دیدند متفرق شده رو بفرار
نهادند خود جم نیز در گریختن عجله نموده وقت غروب همان روز که تا ظهر مشغول
جنگ بود به تنکه ارمنی رسید که بمیدان جنگ دو روز راه مسافت دارد در
اوجیق پیاده شد زخمی را که از لگد اسب بر رانش رسیده بود بستن فرمود چون
اسبش وامانده بود پیاده راه پیمودن گرفت در وقت طلوع آفتاب به اسکی
شهر رسید اسباب و اوضاع سلطنت هرچه داشت بعد از جنگ غارت شده
بود به قلیلی که بدست آورده بار چند راس چهارپا کرده بودند ترکمانان در پای
کوه ارمنی بغارت بردند کار جم بجائی رسیده بود که سنان بیک قاپوچی باشی
بالاپوش خودش را باو داد تا از سرما خود را حفظ نماید هفت روز بعد از وقوع
جنگ به قونیه رسید سه روز در انجا استراحت نموده بعد از آن مادر و حرم خود
را برداشته بطرف مصر و شام روانه گردید چون به تارصور رسید حاکم آنجا کمال
احترام را از او بجا آورد حکمران دانا که از ترکمانان طایفه رمضان اوغلی
بود پذیرائی شایان بجا آورد بیگلربیگیان مصری که حکام شام و حلب
بودند در هیچ نکته از مراتب احترامات جم کوتاهی ننمودند در دمشق با سی نفر
نفر از تبعه خود در قصر ابلق منزل کرد بعد از هفت هفته توقف عازم زیارت

بیت المقدس

(۵۷۲) بیت المقدس گردید و از انجا بمصر رفت سه اسنای دولت مصر از
او استقبال کرده در عمارات دوات دار صدر اعظم سلطان چراکسه فرود
آمد روز دیگر بدیدن سلطان قیتبای رفت سلطان در آغوش کشیده
کمال مهربانی را درحق او بجا آورده در یکی از عمارات سلطانی منزل داده در
صدد تسلی خاطر او برآمد

سلطان بایزید از میدان جنگ به تعاقب برادر خود روانه
گردید چون به تنکه ارمنی رسید ترکمانان ساکن آنجا خود پیش رفته از غارت
کردن بقیه بنه جم دعزیت گرفتار کردن او اظهار خدمت نمودند و مستدعی
شدند که سلطان در عوض این حسن خدمت ایشان را از دادن عوارض
و مالیات معاف فرماید سلطان ظاهرا اظهار رضایت فرموده امر نمود
انهائیکه مصدر این خدمت شده اند بدرگاه او حاضر شوند تا انعام
و احسان سلطان در حق انها مبذول گردد ترکمانان غارتگر با جمعیکه در
این کار دخیل نبوده اند بطمع اخذ انعام در دربار سلطان حاضر شدند سلطان
حکم کرد همه انها را گرفته بقتل رسانیدند تا دیگر از رعایا احدی نتواند
دست جسارت بروی وارثین تاج و تخت بلند نماید در این عمل تقلید
موسی پسر ایلدرم بایزید را نمود که کشندگان برادر خود سلیمان را بهمین
نوع کیفر داده بود سلطان بایزید در قونیه توقف نموده کدوک احمد پاشا
را به تعاقب جم مامور فرمود حکومت قرامانی را به پسر خود عبدالله داده
پس از آن روانه اسلامبول گردید چون بحوالی بورسا رسید ینکی چریکان

(۵۷۴) خواستند شهر را غارت نمایند سلطان هر قدر ممانعت کرد نپذیرفتند تا بالآخره
هر نفری هزار آقچه وجه داد تا از صرافت غارت در افتادند

کدوک احمد پاشا در تعاقب جم تا اریکلی رفته

رفته که حکم مراجعت ورفتن باسلامبول از برای او رسید وحکم شده بود که چهار
سنجاق از لشکر را در خدمت سلطان زاده عبدالله بگذارد وباقی را به اسلامبول
برد چون کدوک احمد پاشا بمقتضای رشادت ذاتی وجلادت فطری بسیار
تند خوی وسخت گوی بود وبواسطهٔ فتوحاتی که در عهد سلطان محمد فاتح کرده
بود زیاد مغرور بود سلطان بایزید نیز با او سابقهٔ بی لطفی داشت لهذا مورد
سخط سلطانی شده در منزل قاپوچیهای سرای محبوس گردید واغلب چنان
بود که محبوسین از آن منزل زنده بیرون نمی آمدند لیکن بملاحظهٔ اغتشاش مملکت
قرامانی وبتوسط اسحق پاشای صدر اعظم ومحتاج بودن ببازوی قوی احمد
پاشا مشار الیه را از حبس بیرون آوردند مورد نوازش شاهانه گشت ودر
منصب وزارت برقرار گردید باجمله قاسم بیک آخرین شاهزاده قرامانی که
در اول پناه به اوزون حسن برده بود وبجهة اوامیر مشار الیه با سلطان محمد فاتح
جنگ کرده شکست خورده بود حالا بحمایت یعقوب پسر امیر حسن بیک بولایت
قرامانی در آمده با خادم علی پاشا بیگلربیکی قرامانی ولله سلطان زاده عبدالله
در صحرای پروانه مقاتله نمود وعلی پاشا را شکست داده مشغول محاصره قونیه
بود سلطان بایزید خواست کدوک احمد پاشا را مامور دفع قاسم بیک نماید
چون باعث حبس احمد پاشا شد وما یه بی التفاتی سلطان درباره او مصطفی پاشا شده بود

احمد پاشا گفت تا دشمن او را حبس ننمایند باین ماموریت اقدام نخواهد نمود لهذا بنا (۵۷۵)
بخاطر احمد پاشا وخواهش ینکیچریگان حکم حبس مصطفی پاشا صادر شد کدوک احمد
پاشا دو هزار ینکیچری یک وچهار هزار نفر عزب وجماعتی از سکان خود بطرف قرامان
در حرکت آمد چون خبر آمدن کدوک احمد پاشا بگوش قاسم بیک رسید دست
از محاصرهٔ قونیه برداشته روبفرار نهاد کدوک احمد پاشا لشکر قرامانی را بیا
خود ملحق نموده قاسم بیک را تا سلفکه تعاقب نمود چون در آن حدود آذوقه
کمیاب بود یک قسمت از قشون را همراه خادم (خصی) علی پاشا بطرف
تونه فرستاد قاسم بیک که بسمت تارصوس رفت از شنیدن این خبر مراجعت نموده
خواست بر علی پاشا بتازد مشار الیه زود مطلع شده معجلاً از احمد پاشا مدد خواست
واو نیز زود جمعی را بامداد فرستاد قاسم بیک چون دید با آن همه لشکر
قوه مقاومت ندارد شب را حکم داد تا آتش بسیار درارد ببفروختند ومجدداً
بسمت تارصوس روانه گردید احمد پاشا تا رودخانه تکه که سرحد شام وقرامان است
او را تعاقب نمود از آنجا بقلعه الماس رفته غارت نمود آذوقه که در انبارها
یافت به لشکر قسمت کرد علی پاشا نیز ذخیره که لازم بود در قلعه سلفکه موجود
نمود پس از آن احمد پاشا رفته در لاراندا قشلاق نمود ومنتظر رسیدن بهار شد

سلطان جم در این زمستان بزیارت قبر حضرت عیسی رفته بار بمصر مراجعت
نمود وبعد از سه ماه ونیم توقف بزیارت مکه معظمه ومدینه طیبه مشرف شد چون بمصر
برگشت از قاسم بیک شاهزاده قرامانی وجمعی دیگر از روسای لشکر عثمانی که از
آن جمله محمود بیگی چریک آقاسی سابق وسنجاق بیک لاحق انکوریه بود کاغذها رسید

(٥٧٦) وجم را بمراجعت و مطالبه مملکت موروثی ترغیب نمودند سلطان جم تکلیف آنها را پذیرفته از مصر بیرون آمد در شش هفته به حلب رسید درانجا محمود با سایر رؤسای عساکر عثمانی که از کدورت گدوک احمد پاشا کریخته از خدمت سلطان بایزید روگردان شده بودند بخدمت سلطان جم رسیده بدو پیوستند چون این اخبار موحشه گوشزد سلطان بایزید ثانی شد معجلًا از اسلامبول بیرون امده بطرف ممالک شرقی روانه گردیده در آیدوس قدری توقف کرد تا لشکر ها باو برسند سوار ازپیش فرستاده امر نمود که سلطان زاده عبدالله را به قره حصار نقل نمایند تا محفوظ بماند و تفرقه شدن بعضی از سپاه را تقصیر کدوک احمد پاشا دانسته او را بحضور خود دعوت نمود دراین بینها جم به آدانا رسید و با قاسم بیک درانجا ملاقات نمود و معاهداتی که لازم بود بایکدیکر قرار دادند سلطان جم عهد کرد که اگر به تخت سلطنت بنشیند مملکت قرامانی را تا قاسم بیک حیات دارد باو واگذار نماید چون قرار اتحاد و اتفاق باینطور داده شد سلطان جم با قاسم بیک و سایرین بطرف هراکله (اریکلی) روانه گردید از آنجا سنان بیک را از برای تکلیف مصالحه پیش کدوک احمد پاشا فرستاد منظور این بود که بدین بهانه آن سردار هوشیار را غافل نموده بسر او بتازند محمود بیک قناری بعزم این کار از عقب سنان بیک با سواره سبک درحرکت آمد چون احمد پاشا را سلطان احضار کرده بود لهذا مشار الیه از لارانده بقونیه رفته بود که سلطان زاده عبدالله را به قره حصار برساند و از آنجا بخدمت سلطان برسد محمود در حوالی قورچین به احمد برخورد هر دو سپاه بر هم ریختند و در هم آویختند بعداز کوشش بسیار مرادی از برای هیچ طرف حاصل نشد کدوک احمد پاشا

دریی

درسیدی غازی در رکاب سلطان زاده عبدالله بسلطان بایزید ثانی ملحق شد بشرف دستبوس (٥٧٧) مشرف شدند جم باتفاق قاسم بیک به قونیه آمده محاصره کردند لیکن علی پاشای خادم (خواجه) دلیرانه دفاع نمود وایشانرا از فتح قلعه ناامید کردانید محمود بیک از سلطان جم اذن خواست که با هزار سوار به انکوریه رفته عیال و اطفال خود را برداشته بیاورد چون بانجا رسید معلوم شد که برحسب امر سلطان آنها را به اسلامبول فرستاده اند محمود با کمال اندوه و الم مراجعت نمود درین راه بسلیمان پاشا حاکم اماسیه برخورد که میرفت بسلطان ملحق شود از بابت آن کار خواست بسلیمان پاشا صدمه وارد بیاورد لهذا بر سر مشار الیه حمله برد و از کمال بدبختی در میدان جنگ کشته گردید و سلیمان پاشا سر او را بریده از برای سلطان فرستاد جم بهوای گرفتن سلیمان پاشا تا انکوریه تاختن کرد درانجا نزدیک شدن سلطان بایزید را شنیده توقف نمود لشکر جم ازاین خبر متوحش شده متفرق گردیدند بیچاره لابد مانده بطرف سلفک و تارصوس فرار نمود اسکندر پاشا که با سواره زبده او را تعاقب نمود شب راه را غلط کرده به باتلاق ها افتادند لابد در هراکله متوقف شده بسلطان اطلاع داد که برادرش بطرف کوهستان فراری شد بایزید سکبان باشی را که نایب ژنرال ینکی چریکان بود پیش جم فرستاده گفت معتمدی از جانب او بیاورد که شاید دراین عمل ممکن باشد که اصلاحی بشود جم اول سنان بیک و پس از آن محمد بیک را خدمت سلطان فرستاده اظهار اطاعت نمود بشرط اینکه مملکتی در آسیا باو واگذار شود فرستادگان بایزید که بخشایش اوغلی و امام علی بودند از جانب سلطان اینجواب را از برای جم آوردند عروس مملکت معشوقه ییست

(۵۷۸) که دو رقیب بتوانند بالاتفاق او را در آغوش تصرف آورند از برادر خود التماس
دارم که دست و پای اسپها و دامنهای البسه خود را از خون سلمانان بی گناه آلوده
و ملوث نماید و بهمان مواجب و مداخل سابق خود قناعت نموده در بیت المقدس
معتکف شود چون گفتگوی مصالحه و متارکه بجائی نرسید هرسک احمد پاشا با
سواره آسیائی از برای دفع جم در حرکت آمد و سلطان جم از برای حفظ جان
بخیال رفتن بولایات خارجه افتاد در انخصوص با رفیق خود قاسم بیک مشورت
نمود شار الیه صلاح در این دید که بولایات اروپا برود شاید در ان حدود بتواند
کاری از پیش برد با ینواسطه جم یکی از نوکران صدیق خود را که فرنک سلیمان نام
داشت با بعضی تحف و هدایا پیش رئیس شوالیه ها بجزیره رود فرستاد که او را پناه
داده از انجا بولایتی که بخواهد برود روانه دارند شوالیه ها پذیرائی جم را بطور احترام
قبول نمودند و کشتی فرستاده او را بجزیره در آوردند و از مراتب پذیرائی و احترامات
هیچ کوتاهی ننمودند پس از ان علی بیک را که یکی از نوکرهای محرم جم بود
با یک کشتی نزد قاسم بیک روانه داشتند که احمال و اثقال جم را با سایر
نوکران و بستگان عیال و اطفال جم حمل نموده بجزیره بیاورند و در این بین باز
پیش حاکم قرامانی و از نزد احمد پاشای وزیر سفرا بجزیره آمده تکلیف صلح و دوستی
نمودند و منظور عمده از این صلح و دوستی تسلیم کردن جم بود رئیس شوالیه ها با اصحاب
خود شور نموده تسلیم کردن جم را مایه عار و بی ناموسی دانستند و نگاه داشتن او را اسباب
تزلزل و تشویش سلطان دیده صرفه پولتیک خود را در محافظت و نگاه داری جم سنجیدند
و دیدند اگر او را در جزیره توقف بدهند کاشتکان سلطان بایزید شار الیه را بنیش کارد

یا بزنش سمومات بهلاکت خواهند رسانید لهذا اصلاح در ان دیدند که او را بیکی از (۵۷۹)
قلعه های فرانسه که تعلق بسلسله شوالیه ها دارد روانه داشته توقیف بدهند از باب
احتیاط معاهده نیز با جم نمودند که اگر بسلطنت برسد او لا اذن بدهد بسفاین سلسله شوالیه
در همه بنادر آن دولت آمد و شد نمایند ثانیا سالی یکصد و پنجاه هزار فلورن در عوض
مصارف حالیه جم بشوالیه ها کار سازی دارد و همه ساله سیصد نفر اسیر عیسوی
را مجانا آزاد نماید بالجمله در آخر ماه مه سنه ۱۴۸۲ مسیحی مطابق سنه ۸۸۷ هجری جم را با
سی نفر از نوکرها و چند نفر از اتراک که در جزیره اسیر بودند و خریداری نموده بود در کشتی
نشانده بسمت فرانسه روانه کردند در همان وقت سلطان بایزید با رئیس شوالیه ها مصالحه
دوستانه نموده قرار داد سالی چهل و پنجهزار دوکا برئیس سلسله شوالیه بدهد تا جم را
مضبوط نگاهداری نماید گرفتاری این سلطانزاده بدبخت دوازده سال طول کشید
هفت سال محبوس شوالیه ها بود بعد بدست پاپ های رومه افتاد سه سال در دست
اینوسان پاپ هشتم باین اسم گرفتار بود بعد از مردن پاپ مذکور الکسندر
بورژیا ششم پاپ باین اسم مشغول زندانبانی جم شد تا بعد از دو سال بطمع وجهی که
از بایزید گرفت مسمومش نموده بدست شارل هشتم پادشاه فرانسه داد چون به
ناپل رسیدند جم در حالت احتضار بود کاغذیکه از مصر عیال و اولاد او فرستاده
بودند نتوانست بخواند مورخین ایطالیا و عثمانی در مسموم نمودن پاپ جم را اتفاق
دارند فقط در طرز مسموم نمودن اختلاف کرده اند عقیده ایطالیائیها این است
که پاپ از آن گرد سفیدی که داخل قند نموده بخورد کاردینال ها میداد و میکشت بخورد
جم داد و عقیده عثمانیان این است که مصطفی نام دلاک جم را فریفته تیغ او را زهر آلود

(٥٨٠) نمود و دلاک مذکور با تیغ مزبور در بدن جم بواسطهٔ حجامت یا طور دیگر بکار برد و سم
از تیغ بخون اثر کرده ان سلطان زاده بی همال را هلاک نمود فوت او در (۲۶) فوری
١٤٩٥ مسیحی مطابق سنه ٩٠٠ هجری اتفاق افتاد سنان بیک و جلال بیک نوکران
مقرب او بدنش را شسته بر جسد او نماز کردند و در گاهٔت بخاک سپردند و خود نیز در
سر قرا و مجاور شدند پادشاه فرانسه از صمیم قلب بر آن شاهزاده غریب گریه کرد
اموال او را همراه خطیب زاده که از نوکرهای صدیق جم محسوب میشد در کشتی گذاشته
روانه مصر نمود که بمادر و عیال او برساند خطیب زاده حرامزاده کشتی را عوض انکه
بسمت مصر براند بلنگرگاه اسلامبول آورده تسلیم سلطان نمود مصطفی دلاک بجهة
خیانتی که کرده بود در خدمت بایزید مورد التفات شد روز بروز بمدارج تقرب
او میفزود تا انکه دلاک مصطفی پاشا و صدر اعظم دولت عثمانی گردید بایزید خواهش
اخرین برادر خود را که مدفون شدن در اراضی اسلامبول بود بعمل آورده مامور
فرستاد نعش او را از ناپل حمل نموده از راه گالی پولی بیورسا نقل کردند و در پهلوی
قبر سلطان مراد بخاک سپردند

باب بیستم در اخلاق بایزید ثانی و یورش بوسنی و مصالحه با جمهوری ونیک و را قوزو سایر

وقایع اتفاقیه

وقتی که بایزید ثانی بتخت سلطنت برآمد سی و پنج سال از عمر او گذشته بود
این مدت را که در آماسیه حکمرانی داشت اوقات خود را اغلب صرف مطالعه کتب
و تحصیل کمالات مینمود و بریاضات رزمی و مشق آلات حرب کمتر میپرداخت فطرتاً

طالب

طالب صلح و آسودگی بود و به شعر و عرفان و عالم تصوف و درویشی خالی از رغبت (٥٨١)
نبود به جنگ و جدال اقدام نمینمود مگر در حالتیکه دشمن های خارجه یا حرکات
ینکیچریان او را در اینکار مجبور میکردند در ابتدای جلوس او برادرش اسباب اغتشاش
مملکت را فراهم آورد و در اواخر ایام سلطنت پسرهایش مایه نزاع داخله شدند
چنانکه در ابتدای این تاریخ ذکر شد سلطان عثمان واضع این دولت مدت
سی سال مشغول قتال و جدال گردید بعد از او پسرش اورخان سی و پنج سال بآسودگی
و استراحت سلطنت کرد در این عهد نیز که ایام ترقی ثانوی دولت عثمانی محسوب میشود
سلطان محمد فاتح که در واقع واضع ثانی دولت عثمانی است سی سال مشغول فتح بلاد
و امصار بود بعد از او پسرش بایزید ثانی با استراحت دارای سی سال سلطنت گردید
اگر چه مانند اورخان واضع قانونی نشد لیکن بعضی از قوانین موضوعه پدرش را تکمیل نمود
املاک خالصه را که محمد پاشای قرامانی آخرین صدر اعظم سلطان محمد فاتح بطور رقبی
بتصرف اشخاص داده مالیاتی از برای آنها قرار داده بود سلطان بایزید بتصرف
مالکانه آنها داد و بدعتهای موضوعه مرحوم محمد پاشا را بکلی موقوف کرد در پوشیدن
لباس بهمه جهة پیروی پدر را مینمود و برادرش جم مانند پدران صاحب منظر سخت
و اندام قوی و دماغ خمیده بودند رنگ موهای جم قدری مایل بزردی بود ولیکن
بایزید را موهای ابرو و چشم و ریش سیاه بود جم مثل سلطان محمد خوش داشت که در
همه جا اسباب تجمل داخشام بکار ببرد ولیکن بایزید اختصار را از نزاو و سادگی را دوست
میداشت بهین جهة بعضی از مورخین عثمانی او را صوفی بایزید نوشته اند با این حالتها
که از برای بایزید نوشته اند احتمال میرود که اگر برادرش جم مدعی سلطنت

(۵۸۲) ی نشد و با او در مقام مقابله و مقاتله بر نمی آمد بعد از نی که پدرش در کشتن برادر
مقرر کرده بود اعتنا نکرد و جم را بحالت خود وا میگذاشت چنانچه پس از جنگی که
واقع شد به جم تکلیف کرد که بداخل حکومتی که داشت قناعت نموده در بیت المقدس
اعتکاف نماید در آخر چون دید از برای بدست آوردن جم در میان چند دولت
اروپا اسباب مناقشه بیان آمده است و خیال هر یک از انها این است که جم را
دست آویز نموده اسباب اغتشاش دولت عثمانی را فراهم بیاورند لابد در
اتلاف جم اهتمام نمود و در این کار چندان ایراد ببایزید نمی توان وارد آورد
فقط در قتل برادر یا برادرزادهٔ بی گناه قلب ها متزجر و خاطرها متنفر میشود

اول جنگ بایزید در اروپا تتمه جنگ هائی بود که سلطان محمد در ایطالیا
و دالماسی و مجارستان بنا گذاشته بود که دوک احمد پاشا که در ایطالیا اترانت
را فتح کرده بود خود بخدمت سلطان آمده و خیرالدین بجای او ماند دوک کالابر او را
محاصره نمود اگر چه چندی خود داری کرده دلیرانه در مقام مدافعه بر آمد بالاخره
شهر را تسلیم نمود بشرط اینکه کسی لشکر او را در مراجعت متعرض نشود با وجود این شرط
پانصد نفر از اتراک را دوک بعضی بهانه های مجعوله نگاه داشت و در جنگ های
ایطالیا خیلی بکار او آمدند در همان اوقات بایزید با فرستاده پادشاه ناپل
مصالحه نمود بشرط اینکه توپخانه و اسرای ترک را که در اترانت نگاه داشته
اند رد نمایند چون این شرط اجرا نشد لشکرها را در والونا جمع نمود اسکندر پاشا در
دالماسی نواحی زادا را تاخته غارت نمود دولت وندیک در مقام گفتگو بر آمد پاشا
در جواب گفت عهدنامه شما از سلطان محمد فاتح است تا پاشا ی سلطان یکجای

او نشسته است نزد اعتباری نخواهد داشت لهذا دولت وندیک دو نفر سفیر به اسلامبول (۵۸۳)
فرستاد تا عهدنامه را تجدید نمایند فرستادگان را قود نیز آمده بودند که هم قرارداد های
سلطان محمد را تجدید نمایند و هم در مبلغ سه هزار دوکا که خراج سالیانه انها بود تخفیفی بگیرند
یعقوب سنجاق بیک سه قلعه از بسنی و یک حصار از راقوز را مسخر نمود در مجارستان
اسکندر پاشا در ولایات واقعهٔ بالای سمندرا غارت و تاراج انداخت از برای
دفع تاخت و تاز او پول کینیس کاپیتان ژنرال پادشاه مجارستان با سی و دو
هزار لشکر در حرکت آمد دو نفر از کاپیتانهای معروف که موسوم به توکلی بودند با
صد سوار از برای تحصیل شناسائی زیاد پیش افتاده بودند در میان یک جنگل با
سواران ترک که چهار مقابل آنها بودند دچار شدند یکی از کاپیتانها با پنجاه نفر از
سوارها در میدان جنگ کشته ماندند کاپیتان دیگر که زخم مهلکی برداشته بود
با پنجاه سوار دیگر که انها نیز همه زخمی بودند جانی بتنگ و تا پرون بردند کینیس از رود خانه
دانوب گذشته بمقابل قلعه گوگرچین لیک (کبوترخانه) در آمد هزار سوار از قلعه
بیرون آمده به لشکر مجارستان حمله بردند اغلب انها با حاکم سمندرا بقتل رسیدند
باقی کلا اسیر شدند کینیس حکم کرد تا همه اسیران ریز ریز نمودند پس از آن یک قسمت
دیگر از لشکر مجارستان به کینیس ملحق شده بطرف ایالت سروی روانه گردید
دوازده روز در آنجا و د اتراق نموده لشکر را بتاخت و تار ولایات اطراف
و نواحی ما مور نمود پنجاه هزار اسیر سروی و هزار نفر ترک آورده بودند اسکندر پاشا
حکمران سروی با مال قوچ اوغلی و علی پاشا در جزیره واقعه در مقابل سمندرا
نشسته انجا را مستحکم نمودند

(۵۸۴) دراوایل سال نو عهدنامهٔ دولت وندیک تجدید شد باینطور که صدهزار دوکا که از
بابت خراج متداوله بود موقوف گردید و مبلغ پنجاه هزار دوکا که از بابت وجوه
گمرک بذمهٔ دولت وندیک بود متعهد شد که در سه قسط کارسازی نماید و نیز
مقرر شد که هر متاعیکه از دولت وندیک بدولت عثمانی وارد میشود قرار
وجوه گمرک صدی چهار باشد سلطان بایزید نیز متعهد شد هر خسارتی که بعد از
مصالحهٔ اخیره بدولت وندیک آمده است از عهده برآید سرحدداران از حدود
خود تجاوز نکنند و هر اسیری که بعد از مصالحهٔ مزبوره گرفته شده است رد نمایند
تمکین سلطان در تقبل تکالیف مذکوره جهة این بوده است که سلطان جم در آن
زمان شمشیر بدست مطالبهٔ تاج و تخت موروثی مینمود و سلطان لابد بود هر
تکلیفی بکنند قبول نماید اغلب وقتهای سلطان در این سنه مصروف جنگهای
قرامانی شد تا در چهاردهم اکتوبر ماه مسیحی سلطان به اسلامبول مراجعت
نمود عمل اهالی راقوزه در ابتدای جلوس به همان قرارداد سابق مقرر کرده
فقط خراج سالیانهٔ آنها را که سلطان محمد به پنجهزار دوکا رسانده بود بقاعدهٔ
متداولهٔ پیش در سه هزار دوکا مقرر شد پنج هفته بعد از ورود سلطان
بپای تخت مجلس عیشی در سرای سلطانی فراهم آورده وزرا را در آنمجلس دعوت نمود
بعد از صرف غذا بهریک از آنها خلعت التفات پوشانده مرخص فرمود لکن کدک
احمد پاشا را که پلاس سیاهی برسرش انداختند و یکی از لالها که حضور داشت
باشارهٔ سلطان فوراً براو حمله کرده بزخم کارد بقتلش آورد
عداوت سلطان بایزید را نسبه بکدوک احمد پاشا جهات چند رشته انداز

[illegible]

(۵۸۵) ان جمله یکی این است که در یکی از یورشهای سلطان محمد فاتح بایزید با لشکر جمعی خود
حاضر شد و در خصوص بی‌نظمی آن لشکر کدوک احمد پاشا سلطانزاده را
ملامت کرد و سخت گفت بایزید متغیر شده با آن سردار رشید گفت نمیتوانی
از اینکه بی‌ادبی و جسارت ترا فراموش نکرده یک روزی بخاطر بیاورم
در جواب گفت چه میتوانی بمن بکنی بروح پدرم قسم میخورم اگر تو پادشاه بشوی
من دیگر شمشیر به کمر نه بندم و بتو خدمت نکنم همین که بایزید به تخت نشست احمد را
از یورشها فراغت احضار نمود در وقت سان لشکر سلطان ملتفت شده دید
که احمد در عوض اینکه شمشیر را بر کمر بسته باشد از قاش زین آویخته است آنوقت
با و خطاب کرده فرمود ای استاد من اینقدر حافظهٔ عمیق نداشته باش
و خطاهای جوانی مرا فراموش کن شمشیر را بر کمر ببند و در راه خدمت من برو
دشمن بکش احمد نیز علی العجاله سلطان را با خود در سر التفات ملاحظه نمود
اطاعت نموده شمشیر را بر کمر بست بعد از اینها نیز سلطان را در خصوص مصالحهٔ
دولت وندیک ملامت نمود و در مصالحهٔ رئیس جزیرهٔ زنته با وجود اینکه
ماموریت داشت چون از شروط مصالحه بدش آمد دخالت نکرد این نوع
کردن کشیها و دو مرتبه شورش نمودن طایفهٔ ینکی چری که با افساد و اسباب
چینی که باتفاق پدر زنش اسحق پاشای صدر اعظم در خرابی مصطفی پاشا
ذکر مقرب سلطان میخواست فراهم بیاورد جهت شد که سلطان زیاده بر
این نتوانست متحمل بشود لهذا بقتلش فرمان داد مورخین اروپا سببهای دیگر نیز نوشته‌اند
لیکن چون مقرون بصحت نیست ما نیز ذکر ننموده‌ایم از قراریکه ادریس مورخ ایرانی

(۵۸۶) که در دولت عثمانی مواظب خدمت بود نوشته است قتل گدوک احمد پاشا بعد از
مجلس مهمانی اتفاق نیفتاد بلکه وقتی که سلطان به ادرنه میرفت در بین راه این قتل
واقع شده بهمین سبب ینکیچریان شوریده حاکم ادرنه را نیز بقتل آوردند
چندی بر این نگذشت که اسحق پاشای صدر اعظم معزول گردید و داود
پاشا بیکلربیکی اناطولی بجای او برقرار شد و اسم این صدر اعظم که مسجد و محله با
مدرسه و سایر ابنیهٔ خیریه در خارج شهر اسلامبول ساخته است هرگز از خاطر اهل
انجا بیرون نرفته همیشه ورد زبان همه خواهد بود صحرای داود پاشا همیشه محل اردوی
لشکرهائی است که بیورش اروپا مأمور میشوند چنانکه اسکوتاری اردوگاه لشکرهای
مأمور بیورش ولایات شرقیه میباشد هر وقت جنگجویان مسلمین مأمور
دعوای اروپا میشوند سلطان علم مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را تا این
صحرا مشایعت و در وقت مراجعت نیز تا این نقطه استقبال مینماید پاشایان
و صدر اعظمان دیگر نیز محلات و مساجد ساخته اند مانند پیری پاشا و قاسم پاشا
لیکن مسجد داود پاشا و قبر خیر الدین پاشا بواسطهٔ عزیمت عساکر و حرکت سفاین
معزز و محترم مانده اند

در بهار ۱۴۸۳ مسیحی مطابق ۸۸۸ هجری سلطان بایزید
با تمام لشکر و خدم به فیلیپوپولی رفت قلعهٔ مودآوه را که سلطان محمد ویران
کرده بود آباد نموده مستحکم ساخت و از انجا از راه چاپورلو و صاری یار به صوفیا
رفت بیکلربیکی بسنی هرزگوین را غفلتاً مسخر نموده ضمیمهٔ ولایات عثمانی
کرد انید حکمران انجا فرار نموده پناه به راغوز برد اهالی ولایات مذکوره
انجام .

جهة رفع تغیر سلطان دوازده هزار دوکا پیشکش کردند پانصد دوکا نیز از برای وزرا (۵۸۷)
نیاز نمودند پس از اتمام قلعه سلطان بایزید لشکر را مرخص فرموده و در حوالی فیلیپوپولی
در صحرای اوزون جواسه روزنگار بزرگ کرده در ادرنه اداب عید را بجا
اورده به اسلامبول مراجعت نمود در این وقت که کماشتگان سلطان مشغول
استحکام قلاع سرحدیه مجارستان بودند سلطان به پادشاه آن ولایت که
ماتیا نام داشت تکلیف تجدید متارکه نمود پادشاه مذکور چون با ملت نمچه
بطور سخت مشغول جنگ بود از این تکلیف خوشحال شده در انجام این عمل
تعجیل نمود و مدت متارکه پنجسال دیگر امتداد یافت دو نفر سفیر از جانب
دولت وندیک آمده امضای عهدنامهٔ منعقده در سال قبل را آوردند
از جانب بایزید نیز ایلچی به وندیک برفت امنای جمهوری احترام ایلچی را
مرعی داشته در قصر معتبری منزل دادند روزی سی و یک دوکا از برای
مصارف یومیهٔ ایلچی معین نمودند در اخر این سال قاسم بیک اخرین اولاد
ذکور حکمران قرامانی و سلطان زاده عبد الله که در این مملکت حکومت داشت مردند
ولایاتی که پس از فرار کردن جم درسی لی سی بقاسم بیک واگذار شده بود
به محمد پسر تورقود که دختر زادهٔ قاسم بیک بود داده شد
در بهار سال دیگر که ۱۴۸۴ مسیحی مطابق ۸۸۹ سلطان بایزید بعزم یورش
بغدان با لشکرها بجانب ادرنه حرکت کرد بعلت اینکه در متارکه نامهٔ پادشاه مجارستان
او را داخل نکرده بودند توپخانهٔ بزرگ از قراد نکیز به دهنهٔ رود خانهٔ دانوب
حمل و نقل شد بایزید در ادرنه بنای عمارت مسجدی را که باسم او موسوم است

(۵۸۸) گذاشت علاوه بر مسجد یک مدرسه و یک مطبخ از برای فقرا با یک مریض خانه در کنار
رود خانه تونجا بنا کرد تا انوقت از این قسم بناها در ادرنه ساخته نشده بود
بازار انجا را که از چوب ساخته بودند و سوخته بود بایزید حکم کرد تا مراجعت
او از یورش بغدان باید از سنگ ساخته و پرداخته شود حسب الامر ساخته شده
در بیست و هفتم ژون بایزید در حوالی اسحق لی از رود خانه دانوب عبور نمود
در آنجا حکمران افلاق با بیست هزار لشکر امدادی و خراجیکه دادنی بود به حضور
آمده اظهار ارادت نمود و بعساکر سلطانی ملحق گردید در ششم ماه ژولیه قلعه کیلیا
از طرف خشکی و از سمت دریا محصور گردیده بفاصله نه روز مسخر گردید از انجا عزم
تسخیر آق کرمان حرکت کردند در بین راه منگلی گرای خان تاتارستان قرم با پنجاه
هزار لشکر تاتار بخدمت سلطان رسید و این اولین بار بود که خوانین قرم
با لشکرهای خود بار دوی سلاطین عثمانی ملحق می شدند با جمله عساکر مذکوره
پس از نه روز بمقابل آق کرمان وارد شده مشغول محاصره گردیدند شهر مذکور پس از
پانزده روز قلعه داری تسلیم سپاه سلطانی نشد در آنجا سلطان انعامات
کثیره با یک قلپاق طلا در حق خان تاتارستان مبذول داشته مرخص فرمود
و خود بعد از شانزده روز از آق کرمان حرکت کرده به کیلیا آمد و از راهی
که در آمدن طی کرده بود مراجعت نموده به تاتاریه دوبروز عبور نمود این طایفه
در ایام امپراطوران بوزنطیه قبل از انکه دولت عثمانیه ایجاد شود بریاست سلتوک
دده در این محل یورت گرفته بودند و اصل اینها از اتراک سلجوقیت در ایام یورش
بغدان هفت هزار نفر از عساکر عثمانی بولایات کارنیول و کارینتی رفته بقتل و غارت مشغول

شد

شدند و در مراجعت ده هزار نفر اسیر با خود آوردند حکام کروالی و فرانژیپون (۵۸۹)
براینها تاخته اسرا را پس گرفتند

سلطان بایزید بعد از ورود به ادرنه مسیح پاشا وزیر دویم را معزول
و بتوقف فیلیپوپولی مامور فرموده و همچنین اسکندر پاشا حاکم روم ایلی را
برداشته بجای او خادم (خواجه) علی پاشا حاکم سمندره منصوب شد
زمستان این سال را سلطان در ادرنه که پای تخت ثانی دولت عثمانی محسوب
می شد بسر برده در وقت بهار در قلعهٔ کوه جول واقعه در حوالی ادرنه سفرای
مصر و هند و مجارستان بحضور سلطان مشرف شدند سفیر هندوستان که بجهة
تهنیت جلوس آمده بود چند زنجیر فیل و زرافه با بعضی عطریات و طلا آلات هم
هدیه آورده بود فرستاده مجارستان از برای امضای متارکه نامه حاضر شده
بود منظور رسول مصری معذرت خواستن از پناه دادن بسلطان جم بود با فرستاده
مجارستان بهتر از ایلچی مصر پذیرائی شد لیکن احترامات کلیه درباره سفیر
هندوستان بعمل آمد در اینوقت جواب فتحنامه که سلطان از یورش بغدان
از برای سلطان یعقوب بن امیر حسن بیک آق قویونلو فرستاده بود برسید
الحق نامه و جواب نامه هر دو از انشاهای اعلای زبان فارسی بود چرا که
نامه را خواجه سید محمد شیرازی که منشی خاصه سلطان بود نوشته بود و جواب
را ادریس منشی سلطان یعقوب بقلم در آورد سلطان از ملاحظه خط و انشاء ادریس
بسیار محظوظ شده مایل شد براینکه در دولت عثمانی ماند و صاحب قلمی پیدا
بشود در اخر نیز ادریس داخل چاکران دولت خواهان نامی این دولت گردید

(۵۹۰) وتاریخی هم در احوالات دولت عثمانی تا زمان حیاة خودش نوشت ما نیز اغلب
وقایع را از او اخذ نموده در این تاریخ مرقوم داشتیم چون خبر رسید که حکمران بغدان
بقصد استرداد آق کرمان لشکری کشیده حرکتی کرده بود سلطان نیز به علی پاشا
بیگلربیگی روم ایلی فرمان داد که در مملکت بغدان تاخت و تاز نماید علی پاشا
حسب الامر چندین بار در آن ولایت این کار را تجدید نمود و همچنین بالی بیک مال قوچ اوغلی
در لهستان بغارت اموال و تخریب بلدان مشغول گردید طوایف آقنجی در وقت
مراجعت از تاخت و تاز بعادت معهوده رمه های حیوانات را با جماعت اسرای
انسانی مخلوط میراندند حالا باید از ممالک اروپا اندکی صرف نظر
نموده قدری هم ملتفت ولایات آسیا بشویم و آتش جنگی را که اولین بار در میان
سلاطین عثمانی و مصری شعله ور گردید تماشا نمائیم با وجود اینکه سلطان بایزید
بالذات طالب صلح و مایل آسودگی بود فتوحات سلاطین مصر از جانب قرامانی
او را مجبور کرد که بزور اسلحه در مقام منع و رد آنها برآید در اواخر عهد سلطان
محمد فاتح اسباب نقار و کدورت فیما بین سلطان محمد فاتح و خوشقدم سلطان مصری
پیدا شده بود چنانچه سابقا نیز بیان شد یکی بجهت اذن ندادن خوشقدم باینکه
سلطان برکه ها و قنوات راه مکه را تعمیر نماید یکی هم از برای اعانت و اهانت
سلاطین مصر از حکمرانان ذو القدر بود که علی رغم سلطان از بعضی اعانت و بر
بعضی اهانت نمودند و همچنین در عهد سلطان بایزید جم را که مدعی پادشاهی
بود پناه دادند و خواجه جهان وزیر اعظم پادشاه هندوستان را که بسفارت خدمت
بایزید ثانی می آمد در مصر او را بگرفتند و از امتعه نفیسه که از برای سلطان برسم

هدیه می آورد ضبط نمودند و در این اوقات لشکر فرستاده بلاد تراکمه رمضان اوغلی را که (۵۹۱)
به مملکت قرامانی وصل است تصرف نمودند و بزوار بیت الله الحرام که از آن راه عبور
و مرور مینمودند ایذا و اذیت میرسانیدند لهذا به حکمران قرامانی قراگوز پاشا (سیاه
چشم) امر شد لشکر کشیده قلاعی را که مصریان متصرف شده اند استرداد نماید
در حدود آسیای صغیر (آزی مینر) و مملکت شام در جائی که
کوه توروس (آلاداغ) دامنه های خود را به قعر بحر سفید (آق دنگیز) فرو می برد
جنگ عثمانیان با مصریان اتفاق افتاد و در این کوه ها بود که مدت دویست
سال طایفه تراکمه رمضان اوغلی با کمال اقتدار حکومت راندند لازم است
که مختصری از حالات آنها بیان شود وقتی که سلیمان جد سلطان عثمان
واضع دولت عثمانی خواست بمملکت خراسان مراجعت نماید در رود فرات
در معبر جعبر غرق گردید پسرهای او بطرف شمال رفتند لیکن هفت نفر از همراهان
او که از طایفه خودش یعنی از سلسله ترکمانان اوچ اوق (سه تیر) بودند
با بستگان خود در دره جوقور اووا یورت گرفتند اسامی آن هفت نفر از این
قرار است یوزگر قوصون درسق قره عیسی اوزر گوندوز
قیش تمور رئیس این هفت نفر یوزگر بود مشار الیه از ارامنه ساکنین
انجا حق این را حاصل نمود که گله ها و رمه های طایفه او در نواحی بلاد آدانا
و تارصو و میس باسودگی مشغول چریدن باشند بعد از مردن
یوزگر ریاست طایفه منتقل به پسرش رمضان گردید و مشار الیه اراضی
انجا را در میان طایفه تقسیم نموده از برای هر یک قشلاق و ییلاق

(۵۹۲) معین نمود از اینقرار که قوصون رستا نها در اراضی اسارلیق قشلاق میکرده
ییلاق او در کوه های گوکلک مقرر بود وقیش تمور زمستان در اراضی تارصو توقف
نموده در فصل ییلاق بکوه های بلغار میرفت قشلاق کوندوز در اراضی سیس
و ییلاق او در کوه های ماسی سا بود رمضان رستا نها در صحرای
آدانا و تابستان در کوههای همان شهر توقف مینمود اگرچه اختیار همه صحراها و
کوههای این بلاد در دست او بود لیکن آنقدرها قوت و قدرت نداشت که ارامنه را
از شهرهای مذکور اخراج نموده خود متصرف شود پس از انقضای مدت پنجاه
سال داود نام از اولاد او بر این خیال افتاد که از سلاطین استدعای مدد
نموده شهرهائی را که در حوالی آنها ییلاق و قشلاق داشت متصرف شود در
انوقت سلطنت مصر با شیخ احمد بود مشار الیه استدعای داود را پذیرفته لشکر مامور
کرده شهرهای مذکور را مسخر نمود لیکن آنها را در جزو بلاد متعلقه مصر قرار داده فقط
حکومت آنها را بعهده داود واگذار نمود رؤسای طوایف دیگر نیز از سلطان
مصر همین خواهش را نمودند و سلطان همه آن شهرها را مسخر نموده حکومت آنها را
بعهده رؤسای مذکوره واگذار کرد شش شهر معتبر ارمنیه با بعضی قلاع دیگر را عساکر
مصری بطریقیکه ذکر شد تسخیر نمودند اسامی آن شهرها از اینقرار است ایاذ کولک
سیس ماسی سا آدانا تارصو

همینکه قره گوز پاشا حکمران قرامانی بطرف آدانا درحرکت آمد در حوالی تنگه
گولک ساکنین قلاع معتبره متعلقه به تارصو با رؤسای طوایف ترکمانان
قیش تمور و قوصون و قره عیسی او را استقبال نموده التماس کردند که

قلعه‌های

قلعه های آنها را ضبط نماید و از ایشان همه ساله خراج آنجاها را دریافت دارد (۵۹۲)
لیکن از طرف دیگر لشکر عثمانی را با سرداری یعقوب پاشا و علاء الدوله ذوالقدر
چش بیک سپهسالار سلطان مصر به کمین گاهی کشیده شکست فاحش داده و قتل عام
نمود و این اول شکستی بود که در این یورش از مصریان به عثمانیان رسید قره گوز پاشا
بیگلربیگی قرامانی پس از آنکه قلاع حوالی تارصو و آدانا را ضبط نمود حراست
آنها را بعهده موسی بیک و فرهاد بیک که پدر زن سلطان بایزید بود واگذار کرده
خود به آسودگی مشغول عیش و راحت گردید اوزبک سپهسالار سلطان مصر باتفاق
تمروش حاکم حلب با لشکر زیاد علی الغفله بر سر تارصو و آدانا حمله برده
حارسین آنجا را بیرون کردند و شهرها را تصرف نموده موسی بیک و فرهاد بیک
را بقتل رسانیدند سلطان بایزید از شنیدن این اخبار متغیر شده هرسک احمد پاشا
بیگلربیگی اناطولی را که پدرزن دیگر او بود سپهسالار عسکر نموده حکم داد تا قره گوز پاشا
بیگلربیگی قرامانی و محمد پاشا پسر حضر بیک با او باشند پاشایان مزبور که
شان خود را از هرسک احمد ارفع میدانستند تن باطاعت در ندادند و در وقت
مقابله و مقاتله با دشمن ابداً اقدام بکاری نکردند و در جای خود ایستاده مشغول تماشا
گردیدند هرسک احمد پاشا با وجود اینکه در ان روز کمال رشادت و منتهای جلادت
را بظهور رسانید فائده بران مترتب نشد بالاخره شکست فاحش خورده گرفتار
گردید آتش غضب بایزید از این اخبار مشتعل شده داود پاشای صدر اعظم را
با چهار هزار ینگی چری و عساکر مامور آنحدود فرمود علی پاشا بیگلربیگی
روم ایلی نیز مامور شد که با عساکر خود باردوی صدر اعظم ملحق شود در زمانیکه

(۵۹۲) داود پاشا در دامنه کوه الاتاغ در حوالی قوجه قلعه اردو زده بود علاء الدوله ذو القدر
با لشکر خود بدو پیوست و صدر اعظم را وا داشت بر اینکه از راه ادانا و طرسو
حرکت نکرده راه خود را برگرداند و بطرف ایلات ورسق و تورقود روانه شود
زیرا که محمد بیک نبیره قاسم بیک قرامانی در آن حدود علم یاغیگری برافراشته خیال
مخالفت داشت پس صدر اعظم از کوه بلغار عبور نموده بکوهستان ییلاقات طوایف
ورسق و تورقود درآمد و علی پاشا بیکلربیکی روم ایلی و قراگوز پاشا بیکلربیکی قرامانه
را فرمان داده بود که اولی از راه تارصو و دومی از تنگه الاشش یورد بطرف قرامانه
حرکت نمایند تورقود اوغلی محمد نبیره قاسم بیک چون ولایت خود را از همه
طرف محصور چاکر صدر اعظم دید زن و فرزندان خود را برداشته بسمت حلب
گریزان شد بیک های طایفه ورسق خدمت صدر اعظم آمده اظهار اطاعت
و انقیاد نمودند صدر اعظم همه آنها خلعت التفات پوشانیده سرور و خورسند دل
برگردانید و چون فصل تابستان باخر رسیده بود لشکر را مرخص نموده خود نیز به اردو با
رفت درویش بزیارت خاکپای سلطان مشرف گردید

در آن اوقات که صدر اعظم در آسیا مملکت قرامانی را نظم میداد سلطان
در اروپا مشغول فرستادن و پذیرفتن سفرای خارجه بود از جمله همه آنها آنکه لایق
نظر و قابل ملاحظه است فرستاده پادشاه عرب مغربی است از خاندان
بنی احمر که قریب هفتصد سال در اسپانیول سلطنت میکردند چون فردیناند
پادشاه اراگون آنها را استیصال کرده بود و از اسپانیول میخواست خارج
نماید لهذا از سلطان البرین و البحرین یعنی سلطان بایزید ثانی استدعای امداد نموده

بود

بود نامه آنها مرثیه بود که فصحای اعراب بنی احمر در افسوس انقراض اسلام از مملکت (۵۹۵)
اسپانیول و ترغیب نمودن سلاطین اسلام در تعبیه لشکر کفار و قلع و قمع آنها نوشته
بودند بایزید را مضامین اشعار عربی و غیرت مسلمانی بهیجان آورده در صدد
امداد برآمد فوراً به تجهیز جهازات جنگی فرمان داد که بتخریب سواحل اسپانیول مأمور
شوند و از برای اینکه شهرت این یورش زیادتر شود ریاست سفاین را به یکی
از پیش خدمتان مقرب که در حسن و زیبائی باعلا درجه بود و بهمین سبب او را
کمال لقب داده بودند واگذار نمود و به کمال رئیس مشهور شد و بجائی رسید که سفاین
اروپا در صفحات دریا همیشه از ترس او مضطرب و مشوش بودند سفیر دویم فرستاده
دولت وندیک بود سلطان نیز رسولی بان جانب فرستاده و دو خواهش کرده
بود یکی واگذاشتن لنگرگاه فاماگوستا واقعه در جزیره قبرس بود بدولت
عثمانی تا محل اجتماع سفاین مأموره به جنگ سلطان مصر واقع شود یکی دیگر گرفتن
شهر اُذِمَق بود صاحب آن شهر توکولینو نام خواسته بود شهر را بسلطان
واگذار نماید بشرط اینکه باز سلطان همان شهر را بطور تیول بدست صاحبش
بسپارد لیکن پاپ بوساطت لُرانزو دُمِدلیسی آنجا را بمبلغ هفت هزار
دوکا خریداری نمود و در عوض تنخواه طناب بحلق صاحبش انداخت بالجمله
رئیس جمهوری وندیک چون با سلطان مصر در صلح بود خواهش اول بایزید
را قبول نکرد و خواهش ثانی هم از موقع قبول گذشته بود بعد را سلطان
همراهی سفیر وندیک یا با سفیر دیگر حیوانات نادرة الوجود بسیار از برای
لُرانزو بطور هدیه و اظهار مهربانی فرستاد از جمله الحیوانات یک زرافه بود

(۵۹۴) ایلچی حکمران بغدان آمده خراج ده ساله راکه عقب افتاده بود بیاورد پادشاه
مجارستان از محاصره دست کشیده رسولی باکزنیخ نام از اهل سروی به خدمت سلطان
فرستاد پس از ادای رسالت و پوشیدن خلعت مرخصی بخدمت پادشاه مجارستان
مراجعت نمود درین راه در نزدیکی سمندرا غازی مصطفی که با سفیر مذکور قصاص
شخصی داشت بر او تاخته او را بکشت و سبب این عداوت آن بود که یک وقتی غازی
مصطفی با برادرش گرفتار این سفیر بی انصاف شده بودند حکم کرده بود همه دندانهای
مصطفی را کشیدند و برادر بیچاره اش را بسیخ کشیده خودش را مجبور به کباب کردن
برادر کرده بود اگرچه مصطفی در کشتن ایلچی محق بود لیکن چون خودش هم زخم کاری بر
داشته بود لذت درستی از آن انتقاص نبرد و عنقریب بمرد سلطان نیز یک نفر هم
سفارت پیش پادشاه مجارستان فرستاد پادشاه مشارالیه در محاصره دستاد در سر
بارتی (دسته) توپخانه در حالتی که صدای توپخانه طرفین و فشافش گلوله گوش
ساکنین افلاک را کر میکرد ایلچی سلطان را بحضور خواست و با او در مقام گفت
و شنود برآمد مطلبی را که بسلطان پیغام میداد ایلچی یا از ترس گلوله های قلعه یا از
شدت صدای توپ درست نشنید و استدعا کرد که پادشاه مجدداً تکرار فرماید
پادشاه را خوش نیامده ایلچی را جواب کرد و گفت باید یک سفیری بفرستند
که هرچه با وی میگویند رود دریافت نموده بحافظه خود بسپارد سال دیگر از جانب بایزید
سفیر دیگری پیش پادشاه مجارستان رفته از کشته شدن ایلچی عذر خواست و ایام
متارکه را هم به سال دیگر امتداد داد
یورش سال بعد قدری زودتر از ایام متداوله شروع شد در اواسط ماه مارس
که چند روز

که چند روز پیش از اول بهار باشد علی پاشا بابیگلربیکی جدید روم ایلی خلیل پاشا (۵۹۷)
و بیگلربیکی اناطولی سنان پاشا از بوغاز گالی پولی گذشتند و هرسک احمد پاشا
که سلطان مصر با سید انعقاد امر مصالحه مرخص کرده بود با صد فروند کشتی مامور شد که
در سواحل قرامانی معاون حرکات لشکر باشد علی پاشا پس از آنکه یعقوب پاشا
بیگلربیکی قرامانی را با عساکر آنجا بخود ملحق نمود بطرف ادانا رفت برج و باروی آنجا
و شهر تارصور را مرمت نمود و چند قلعه دیگر را از تصرف مصریان بدر آورده خود متصرف
شد خلیل پاشا شهر سیس را محاصره نموده مسخر کرد سی یک فرمانده آنجا را بابند
و زنجیر باسلامبول فرستاد سلطان بتلافی استخلاص هرسک احمد زنجیر از گردن سی یک
برداشته خلعت التفات بدو پوشانید و بمصر روانه داشت سلطان مصر مجدداً لشکری بسرداری
ازبیک و هزار و پانصد نفر از سرکردهای نامی و باتفاق بیگلربیکیان شام و حلب و صیدا
و طرابلس در زمره مامور جنگ عثمانیان نمود ترکمانان طوایف رمضان اوغلی و تورقوداوغلی
نیز بدانها پیوستند لشکر مصری با این اجتماع وقتیکه در حوالی بکرس به دره شام
رسیدند دیدند هرسک احمد پاشا راهیکه در تنگترین نقطه ایندره واقع است با
کشتیهای جنگی مسدود نموده است و آن راهیست که فیمابین ساحل دریا و کوه واقع شده
است و از شدت تنگی اسم آنجا را تنگی تاتان گذاشته اند یعنی گیرنده ریش با گلو
چون عساکر مصری از آن تنگنا قدرت گذشتن نداشتند متحیر مانده متوقف شدند
و در کمال ناامیدی بسر میبردند و در این بین طوفان شدیدی برخواست و سفاین را
متفرق نمود مصریان فرصت از دست نداده معجلاً از آن تنگه در گذشتند اسکندر
یونانی نیز از همین نقطه عبور کرده و در وقتیکه دارا از کوه آمانوس بدره بیلان

(۵۹۸) سرازیر می شد اوزبک با لشکر مصری در آغات چایری که فیما بین تارسوس و ادانا
واقع است بمقابل عسکر عثمانی رسید این تقابل در شانزدهم اوت سنه ۱۴۸۸ مسیحی مطابق با سنه ۸۹۳
هجری اتفاق افتاد هر دو لشکر پس از صف آرائی بهم ریختند و در هم آمیختند عیسی و
سلیمان پسران اورنوس پاشا در حمله اول کشته شدند عساکر عثمانی بعد از کوشش
بسیار شکست خورده رو بفرار نهادند مصریان اردوی اتراک را غارت کرده بطرف
بحرس رفتند چون آنجا رسیدند دیدند هرسک احمد پاشا لشکری که در سفاین داشت
به خشکی در آورده راه تنگه را بسته است مصریان لابد حمله بردند بعد از آنکه کوشش
بسیار کردند و جمع کثیری از آنها بقتل رسید و هر چه از اردوها غنیمت آورده بودند
بزمین ریختند راهی از میان لشکر احمد پاشا باز نموده بگذشتند اوزبک بمحاصره
نگاهبانان ورسق و تورقود و ادانا را محاصره نمود بعد از آنکه انبار باروط در شهر آتش گرفت
شهربانان تسلیم شدند علی پاشا بطرف ارکلی و لارانده رفت و از آنجا برحسب امر سلطان
قره گوز پاشا را که این بار نیز مانند دفعات سابقه از همه زودتر رو بفرار گذاشته بود با چند نفر
دیگر از آنهائی که باعث شکست قشون شده بودند به اسلامبول فرستاد اول اینها را حبس نمودند
بعد از آن بعضی را بقتل آوردند که از آنجمله قره گوز پاشا بود و بعضی دیگر را معزول ساخته از
منصب و شان محروم ماندند در سال بعد که سنه ۱۴۹۰ مسیحی و سنه ۸۹۵ هجری بود بناهای
خیریه سلطان بایزید از قبیل مسجد و مدرسه و مریض خانه که در ادرنه بنا شده بود
باتمام رسید لیکن در عوض دو بازار با محله اسحق پاشا آتش گرفته بسوختند
و در اغلب جاهای شهر نیز از ضرب صاعقه ضررهای کلی وارد آمد
مایه عمده این شکست های پی در پی که بلشکر عثمانی وارد آمد خیانت های

علاء الدوله

(۵۹۹) علاء الدوله ذو القدر بود این مرد حق ناشناس را که سلطان محمد فاتح در سال آخر پادشاهی
خود در حکمرانی ذو القدر استقلال داد و برادرش بوداغ بیک را با وجود حمایت
سلاطین مصر از مملکت اخراج نمود حالا در تلافی محبت های دولت عثمانی با اوزبک
سپه سالار مصر با مصریها در ساخت و دختر خود را به پسر اوزبک بداد بوداغ بیک را با این واسطه
گرفته در شام محبوس نمودند مشار الیه از محبس گریخته بحضرت سلطان بایزید رفت
و خود را بر قدمهای او انداخته مستدعی پناه گردید سلطان اظهار مرحمت فرموده
سنجاق ویس را با او داد و در صدد تربیت مشار الیه بر آمده خواست در ممالک موروثی خود
استقلالش دهد لهذا به محمد پاشا پسر خضر بیک حکمران اماسیه و اسکندر بیک میخال اوغلی
و محمود بیک مستنصر اوغلی حکم شد که با لشکرهای خود بوداغ بیک را در تسخیر مملکت ذو القدر
حمایت نمایند بوداغ باتفاق پاشایان مذکور در حرکت آمد پسر علاء الدوله را در قیرشهر گرفته
کور نمود علاء الدوله با قشون بسیار عازم مقابله و مقاتله وی گردید کاغذی مزورانه از قول
بوداغ به محمد پاشا حاکم اماسیه نوشت که چون دشمن ما استعدادی ندارد آمدن
شما با لشکر جمعی خودتان لازم نخواهد شد پس لذا آن علی الغفله بر سر بوداغ حمله برده پسر او را
بکشت و با وجود رشادتهائیکه از اسکندر بیک بروز کرد فایده مترتب نشد بوداغ
شکست خورده اسیر گردید علاء الدوله او را با بند و زنجیر پیش سلطان مصر فرستاد
وقوع این واقعه نیز در سنه ۱۴۹۰ مسیحی مطابق سنه ۸۹۵ هجری واقع شد اوزبک چون فتح علاء الدوله را
شنید با لشکر در حرکت آمد علاء الدوله نیز بدو ملحق شده عازم محاصره قیصریه گردیدند بایزید
هرسک احمد پاشا را مأمور بدفع آنها نمود بعد چون شنید که لشکر مصر قیصریه را گذاشته
بطرف نیغده حرکت کرده اند و در ولایات حوالی ارکلی و لارانده مشغول تاخت و

(۱۵۰۰) تا زمیاشند معمم گردید که خود بنفسه از شکسطاش باسکوتاری رفته مرفع دشمنان اقدام
نماید در این بین ها سفیری از پیش حکمران تونس بحضرت سلطان آمده یکجلد کلام الله
مجید با بعضی کتب دیگر در احادیث نبوی هدیه آورد و خواهش نمود که بواسطهٔ صلح با مصریان
بشود زیرا تنها بود که مفتی مشهور علی عربی که به ملا عرب معروف بود اصرار داشت که این
منازعه را تبدیل بمصالحه نماید خواهش والی تونس نیز اسباب تقویت کار شده
سلطان مصالحه را قبول نمود و چون معلوم شد که اوزبک بعد از شنیدن
ماموریت هرسک احمد پاشا عقب ننشسته بلکه مراجعت کرده است سلطان
عوض اینکه از شکسطاش به اسکوطاری برود شکار کنان به ادرنه رفت و از آنجا
به اسلامبول مراجعت نمود و در آنجا اسباب عیش ختنه سوران پسرزاده ها
و عروسی دختر خود را فراهم آورد در این سال باز اتراک به ولایت کارینول تاخت
کردند لیکن اجماع و اتفاق اهالی ولایت انها را مضمحل و منهزم نمود والواسور مورخ
میگوید بیشه که پناه گاه این وحشیان بود قبرستان انها شد

پنجنفر پسران سلطان بایزید در پنج مملکت معتبر آسیا حکومت میکردند
احمد در اماسیه شهنشاه در قرامانی عالم شاه در منتشا ایلی قورقود در صاروخان
و سلیم در طرابوزان ختنه سوران انها را جدا انها سلطان محمد با حجم پسر خود بیک مرتبه
کرده بود در انوقت سلطان بایزید پسر اکبر اولاد خود شرا که مرده بود باتفاق
یکی از وزرا ختنه کردن فرمود و از برای سه نفر دختران خود عروسی کرد اولی را
به احمد میرزا ابن اوغورلی بن اوزون حسن آق قویونلو که بدولت عثمانی متوسل
شده بود داد دختر دویم را به پسر داود پاشا صدر اعظم داد و سیمی را بناصوح پاشا حاکم

(۱۵۰۱) اسکوتاری عقد بست ملا عرب مفتی که در مصالحه با مصریان اصرار داشت کار را بانجام
رسانید بعد از پنج سال قتال و جدال که از برای عساکر عثمانی افتخاری حاصل نکرد قرار
بر این شد که مصری ها سه قلعه را که در دست چوقورا وا تسخیر کرده بود واگذار نمایند و مداخل
انها به مصرف مکه معظمه و مدینه مشرفه برسد

چون در ممالک آسیا امنیت و آسایش حاصل شده سرحدات دولت ونیک نیز
مشخص و معین گردید سلطان بایزید خیالات خود را بطرف مجارستان
معطوف داشت زیرا که این مملکت بعد از مردن ماتیاس پادشاه انجا متفرق
به چندین فرقه شده هر فرقه را خیالی علیحده و سودائی دیگر در سر و کمال بی نظمی و اغتشاش در میان
بلاد و عباد موجود بود بایزید باین صرافت افتاد که شهر بلغراد را که پای تخت سروی بود یا
بفریفتن و تطمیع فرمان ده آن یا پورش بی خبر آن جا را متصرف شود بنابر این
حاکم سمندرا خادم سلیمان پاشا با حکمران بلغراد در خصوص اغتشاش مملکت مجارستان
و معلوم نبودن اینکه تاج شاهی انجا بسر که گذاشته خواهد شد صحبت داشت و باو وا نمود
کرد که اگر بلغراد را با دلاجه حصار و سورنیک بتصرف گماشتگان سلطان بهمه
قسم رعایت و حمایت از او بعمل خواهد آمد جواب مبهم مشار الیه مایه امیدواری
بایزید شده فرمان داد تا لشکر البانی بر سر بلغراد رفته آن جا را محاصره نمایند و فورا
سلیمان قاپودان پاشا حکم شد که با سیصد فروند کشتی در ساحل البانی
منتظر رسیدن سلطان باشد در اول ماه مه سنه ۱۴۹۲ مطابق سنه ۸۸۷ هجری سلطان
از اسلامبول بیرون رفت و بطرف صوفیا روانه گردید خیالش این بود که اگر بلغراد
گرفته شود بانجا برود و الا بسمت البانی روانه گردد در انوقت لشکر سمندرا را

(۲ بج) که محکوم خادم سلیمان پاشا بودند سابا کس را محصره نمود چند قلعه و حصار نیز از
بسنی مسخر نمودند غارتگران اتراک بعزم تاخت و تاز حمله بولایات مجارستان
بردند کی نیس انها را متفرق نمود و بسیاری از ایشان کشته شدند دو عراده مملو از
سرهای اتراک با فتحنامه از برای مجمع وکلای المانی وغیره فرستاده شد

چون سلطان از تسخیر بلغراد مایوس گردید عازم البانی شد و از راه منامس
تیر عبور نمود به دیه ولن (کله سوراخ کن) رفت مدت بیست و چهار روز در ماه
رمضان عساکر صدر اعظم با ینکی چریکان در آن ولایات مشغول کندن و سوختن
و کشتن و اسیر آوردن شدند بطوریکه در آن دیار نافع تاری و ساکن داری باقی نماند
وقتی که سلطان از منامس تیر به طرف پانه لیپ میرفت در مکانیکه
راه عبور بسیار تنگ بود کینفر فدائی در لباس قلندری بسلطان نزدیک رفت
و خواست بزخم کارد کارش را بسازد قراولان خاصه زود ملتفت شده ضربت او را
رد کردند و خودش را پاره پاره نمودند از آن روز مقرر شد که دیگر کسی با اسلحه
سلطان نزدیک نشود حتی سفرای پیش تاخن و امپراطوران را مانع شده دو نفر
قاپوچی بازوهای انها را گرفته بحضور میبردند این قانون در بزرائی سفرا هنوز رسم است
چون در اسلامبول مرض طاعون شدت داشت سلطان توقف خود را در البانی
امتداد داد و در اواسط زمستان وارد اسلامبول گردید

خرابی هائیکه از این یورش سلطان در البانی وارد آمد و مصیبت هائیکه بمردم
انجا رسید بدولت استریه بسیار اثر کرد حرکات وحشیانه و بیرحمی های طوایف
آقین چی این دفعه از حسیع حدود انسانیت و مروت خارج شده بود

ودر همان اوقات این گروه گرگ صفت بولایات ایس تیری و کارنتی (۲ بح)
و کارنیول نیز در آمده مصدر کارهائی شدند که آن زمان از انها دیده نشده بود
اطفال را چوب با سافل اعضا فرو برده بزمین نصب میکردند یا آنکه بر نهار ابدوار
زده زرم مینمودند دخترها را در پیش چشم مادرها و زنها را در حضور شوهرها بی عصمت میکردند
بعد انها را بهم بسته مانند سگها در جلوی مرکب ها میدواندند مظلومانرا که سرمی بریدند
بسیخهای دراز کشیده کباب میکردند و میخوردند در تاره ویس قتل عام کردند
بطوریکه کوچها از جسد کشتگان مملو گردید امپراطور نسه ماکسی میلین لشکری باداد
کارنتی مامور نمود نجبای کارنتی نیز اجماع نموده جمعیتی فراهم آوردند و باتفاق بر سر اتراک رفتند
چون بهم رسیدند صف قتال برآراسته بر یکدیگر تاختند بیست و پنج هزار نفر
اسیر عیسوی که حاضر بودند بندها را پاره کرده از عقب بر سر اتراک ریختند
هفت هزار عیسوی و ده هزار ترک در میدان جنگ کشته شدند هفت هزار نفر دیگر از اترک
اسیر گردیدند از جمله مقتولین علی پاشای مشل اوغلی بود که در دست یکی از نجبای
کارنتی کشته شد تپه خاکی که جسد کشتگان را پوشانده است حالا هم میدان
جنگ و عدد مقتولین را شاهد صادق است قسمت دیگر از آقین چیان به
ایس تیری سفلا در آمدند این وحشی ها شکم کشته ها را دریده رودهای انها را
مانند کمربند بدور کمر خود می پیچیدند و اجساد کشته را کباب کرده میخوردند این نوع درندگی
و قساوت منحصر به اتراک نبود بلکه لشکر مجارستان بمراتب بدتر و وحشی تر حرکت
میکردند احتمال کلی دارد که آکین چی ها در این اعمال تقلید کی نیس و لشکر او را کرده باشند با جمله در
این اوقات کی نیس همه حواس خود را مصروف بر این کرده بود که اسرای اتراک

(۴۰۴ بم) بعذاب های گوناگون هلاک نماید حکم کرد بعضی از انها را در میان کیسه ها گذاشته به آب می انداختند
بعض دیگر را بچرخ اسباب می بستند و پاره از زنده زنده پوست میکندند و
پاره را بسیخ کشیده کباب مینمودند و چند نفر را بجزد خوکهای گرسنه داده
و همچنین باقسام دیگر اظهار بی ترحمی و وحشیگری نمودند در همین سال خادم
علی پاشا را تا تکه تورروش (برج سرخ) پس نشاندند و از ترانسیلوانی
بیرون کردند پانزده هزار نفر از لشکر او را قتیل و اسیر نمودند و هرچه به غنیمت آورده بود
پس گرفتند سال بعد را یعقوب پاشا از برای تلافی صدمات مذکوره با هزار لشکر
بولایات استیری سغلاو کروانی حمله برد مدت پانزده روز در آن ایالات
مشغول قتل و غارت شد در وقت مراجعت چون بپای صدبرد رسید دید درانسنی
و فرانژپیان آن جا را با درخت های قوی و سنگهای بزرگ سد کرده اند
بنابان مذکور خواست وجهی بدهد تا او را راهی بدهند ایشان قبول نکرده مطالبه
اسرا و غنایمی که آورده بود نمودند در آن بین ها درانسنی چون استعداد جری
یعقوب پاشا را ملاحظه نمود خواست از مقابله با او احتراز نموده عقب برود لیکن فرا
نژپیان او را ملامت نموده گفت چون پیر و برادرت را همراه آورده می ترسی
که با نها صدمه وارد بیاید لهذا از جنگ اتراک روگردان میشوی آن خون گرفته
لابد در همانجا باید یعقوب پاشا مجال را از دست نداده چنانکه راه را سد کرده بود
حکم کرد بریدند و از آنجا عبور نموده در نهم سپتامبر سنه ۱۴۹۳ مطابق سنه ۸۹۹ هجری در برابر
دشمن صف جنگ بر آراست جنگ دلیرانه کرده فتح نمایانی نمود پانزده هزار و
هفتصد نفر از لشکر مجارستان در میدان جنگ کشته شدند درانسنی با دو برادر گرفتار

شدند از سه نفر فرانژپیان یکی کشته شد و یکی اسیر گردید و یکی دیگر فرار نمود (۵ بع)
یعقوب پاشا حکم کرد سرهای پیر و برادر درانسنی را بریده در مجموعه گذاشت
و از برای درانسنی فرستاد و ملامت سخت باین رئیس کرد در بهم زدن مصالحه و کشتن
اتراک و فرستادن دو عراده مملو از سرهای آنها مجمع وکلای آلمان پس از فرمان داد تا بهمراه او
هفتصد دماغ از کشته های مجارستان بریده همراه رئیس مذکور خدمت سلطان فرستاد
سلطان او را نکشت و با دو نفر از نوکرهای صدیق که همراه داشت به یکی از جزایر فرستاد
بعد از سه ماه از بدی آب و هوا یا از اثر زهر در آن جزیره بمرد سلطان یک شمشیر اعلی
با یک اسب بسیار ممتاز از برای یعقوب فرستاده او را بیگلربیگی روم ایلی فرمود
و بیگلربیگی سابق انجا را بجای یعقوب بحکومت بسنی فرستاد
تول کی فلیس سپهسالار عساکر مجارستان وقتی که در رختخواب مرگ
افتاده و زبانش از تکلم وامانده بود باشاره و ایما پادشاه را بر سر بالین خود طلبید و
با حضار اشخاصیکه از اتراک برسم گروگان گرفته بود احضار نمود یک دست به گردن
خود نهاده با دست دیگر اشاره بپادشاه نمود و نگاه باتراک کرد که یعنی باید گردن دشمنان
دین عیسی را زود در نقشه که در برابر او بود سرحدات ممالک عثمانی را به پادشاه نمود به او
فهماند که در تلافی خرابیها و ستمهائیکه بتازگی از اتراک وارد آمده است باید بسرحدات
انها حمله برد با جمله یک سال بعد از فتح یعقوب پاشا اتراک باز به استیری حمله بردند
و از لوازم قتل و غارت هیچ فروگذاشت نکرده هفت هزار نفر اسیر آوردند و بهمان طور
نیمه آنها را بیرون کرد و قسمی با نها صدمه زد که در مدت سلطنت او که بیست و پنج سال
طول کشید دیگر اتراک جرئت نکردند بولایات تاخت و تاز نمایند در تلافی خرابیهای

(۹۰۶) تمس وار کنیغز از مجارها با ثقاق کحی بیش که استوزونده بود بر سمندرا تاخت کردند
محلات خارجهٔ شهر را آتش زدند و از اطراف و حوالی بقدری نقد و جنس و انسان و
حیوان به یغما و اسیری بردند که در بلغراد پنج گاو را بیک دو کامی میفروختند و یک زن را
با چهار دختر به هژده سکه نقره قیمت مینمودند مجارها مانند مسلمانان در همه اسیر فروشی میکردند و
و از طرفین به قتل گرفتاران در کمال میل اقدام مینمودند پیر موسن که بر سم سفارت به
اسلامبول رفته بود در سنه ۱۴۹۵ مطابق سنه ۹۰۱ هجری با کنیغز فرستاده از جانب سلطان
مراجعت نمود فرستاده سلطان بعضی ظروف نقره و هدایای دیگر از برای پادشاه مجار تحفه آورده بود
شار الیه نیز هدایای نفیس در عوض داد سه سال دیگر به ایام متارکه امتداد دادند که هرگاه
در انمدت دیگر قشون طرفین اقدام بتاخت و تاز ننمایند و اگر بعد از انقضای مدت مزبور باز
پادشاه میل به تجدید معاهده داشته باشد سه سال دیگر امتداد دهند و اگر منش قتال
و جدال باشد سه ماه قبل از انقضای موعد اعلام نمایند و هرچه از اسرا که
یعقوب پاشا برده بود باقی مانده رد سازند آخرین مقاتله را که مجارها قبل از
انعقاد متارکه مرتکب شده بودند بتوسط لادیسلوس کانیزه اتفاق افتاده
شار الیه وقتیکه فرمانده قلعهٔ یکذا بود یعقوب پاشا آنجا را محاصره نمود در مقام دفاع برآمده
از دست نداد پس از آن چهار هزار سوار برداشته بولایت سروی تاخت
کرد و قلعه را که خالم علی پاشا غنایم خود را در آنجا جمع کرد تسخیر نمود
از خیانت لشکر مستحفظ بلغراد که میخواستند شهر را بتصرف اتراک
بدهند خبردار شده همه را اپشه نموده صاحب منصبان بزرگ را معزول
و اموال آنها را ضبط نمود و سایرین را به قتل آورد و لیکن لشکر عثمانی

(۹۰۷) در ولایت بسنی چهار قلعه تسخیر نمودند سال بعد اغارتگران ترک به دالماسی تاخت
بردند و همهٔ ولایات آن نواحی را چاپیدند فیروز بک حاکم اسکوتاری به کاتارو
رفته از آنجا به قلعه دار دولت ونیک اطلاع که من از جانب سلطان مامور محافظت
ولایات متعلقه به حکمران قره دلغ میباشم که تا حال در تحت حمایت دولت جمهوری
بود و حال خود را با اولیای دولت سلطانی بسته است قلعه دار جمهوری در جواب گفت که
اولیای دولت ونیک هرگز در خیال ضبط اراضی حکمران جمهوری نمیباشند و این اول
بهانهٔ بود از برای جنگ با دولت ونیک که علتهای مخفیهٔ آن موجود بود لیکن باز تا مدت
دو سال در پرده ماند در بهار سال ۱۴۹۷ مطابق با سنه ۹۰۳ هجری داود پاشا صدر اعظم پس از
آنکه مدت چهارده سال با کمال استقلال در مسند صدارت متمکن بود از آن مسند برخواست
و در دولت عثمانی این اول صدر اعظمی است که با وجود عزل از صدارت باز التفات
سلطان درباره او نقصانی پیدا نکرده بود مبلغ سیصد هزار آقچه از برای مخارج سالیانه بعزت
و تقاعد او معین گردید از اول دولت عثمانی تا این زمان سیزده نفر پیش از داود پاشا
بمنصب صدارت نایل شدند بعضی از آنها مادام العمر این منصب را داشتند و بعضی
دیگر بعد از عزل مورد غضب سلطانی شدند یا بر سر خدمت پست نازلی مامور گردیدند لیکن
داود پاشا به همان عزت و تقرب که در خدمت سلطان داشت برقرار ماند
بود منصب صدارت بعد از داود پاشا به پدر زن سلطان هرسک احمد پاشا
داده شد و لیکن در همان سال از هرسک احمد پاشا به ابراهیم پاشای چندرلی پسر خلیل
پاشای صدر اعظم معروف از این خاندان که بحکم سلطان محمد فاتح به قتل رسیده بود
منتقل گردید　　با وجود اینکه همیشه خیال سلطان بایزید ثانی مصروف این بود که با دول همجوار

(٩٠٣) خود همیشه در صلح بوده عهدنامه های قدیم را تجدید نماید از جمله هفت سال بود که با دولت
لهستان در کمال دوستی و مهربانی راه میرفت یورش معروف بالی بک حاکم
سیلیستریا به بر هم خوردن مصالحه گردید در سنه ۱۴۹۰ مطابق با سنه ۸۹۶ هجری مصالحه فیمابین بایزید
و دولت لهستان واقع شد و این اول عهدنامه است که دولت عثمانی از دولت لهستان
قبول کرد بعد از آن در سنه ۱۴۹۳ مطابق با سنه ۸۹۹ هجری در زمان ژان البرت عهدنامه تجدید شد و مدت
سه سال با و امتداد داده شد وقتی که این مدت منقضی گردید ژان البرت بهانه از
برای جنگ پیدا کرد منظور عمده او از این دعوا و ایالت بغدان بود نه دولت عثمانی
این بود که اقدام به جنگ به بحثانه سوکند وا نمود در این بین لادسلاس
پادشاه مجارستان ایلچی بدولت عثمانی فرستاده اذن توسط از برای دولت لهستان
خواست و ضمنا اظهار داشت که یورش پادشاه لهستان به ایالت بغدان از برای
دولت مجارستان اسباب ضرر و خسارت است و بحقوق دولت عثمانی زیانی
ندارد زیرا که شهرهای بغراد و کیلیا را که باعث لهستان تهدید در تصرف مینمود مال
ایالت بغدان است لیکن از دولت مجار باور رسیده است با وجود این اظهارات
مال قوچ اوغلی بالی بک حاکم سیلیستریا مامور یورش مملکت لهستان گردید
مشارالیه در این سال دو مرتبه بان مملکت حمله برد بار اول در فصل بهار با شصت هزار
ترک وارد لهستان شده بعد از تاخت و تاز با صد هزار نفر اسیر مراجعت نمود
در یورش ثانی هشتاد هزار لشکریان مملکت کشید از رودخانه دنیستر بروی
پلی که با قایقها ساخته بودند عبور نمود سرداری لشکر پیش جنگ را بعهده پسر کوچک
خود علی بک واگذار نموده و قسمت دیگر قشون را به پسر بزرگ خود که اونیز

(٩٠٤) علی بک اسم داشت رجوع نمود این قشون از رودخانه دنیستر عبور نموده قلعه سوروکا را
که در کنار رودخانه واقع است خراب نمودند قلعه دیگر کنیانی که در کنار بحیره
واقع است گرفته و آتش در او زده شد شهرهای کامانکز و کاو
کلیبانیا و براکلاو همین حالت را حاصل نمودند شهر بوروسک یورش
گرفته شد در آنجا بالی بک با غنیمت بسیار به پسر خود ملحق گردید حسن بعد از تاخت
ولایات حول و حوش بلهای خراب را تعمیر نموده با قاق بکذشتند از تنکه
که دشمنان از برای دفاع و منع اتراک بسته بودند بزور عبور نمودند بعد از آن
مصطفی اوغلی بالی بک فقید سواران حوالی را تا حیثه از پی عبور نمود و شهر یاروسلاو
را گرفته خراب نمود کلیسای آن شهر را غارت کرد غنیمت بسیار از طلا و نقره
از آنجا بدست آورد بالی بک بشخصه ناحیه های هالیس و ذیدا کون
و سامبور و دیه رو هومیل را قتل و غارت نمود اگر سردی هوا
و کثرت برف مانع نشده بود بولایات دیگر نیز حمله میبرد از قرار که
مورخین لهستان نقل کرده اند چهل هزار نفر از لشکر بالی بک از عدم آذوقه و شدت
برف و سرما تلف شدند لیکن موافق روایت عثمانیان بمه قشون بالی بک
چهل هزار نفر نبود و عده قلیلی از آنها تلف شدند باقی سالما غانما به کیلیا و آق
کرمان آمده خمس غنایم را از برای سلطان جدا کرده در قلعه کیلیا گذاشت
و لشکر را مرخص نمود در عوض خدماتیکه والی بغدان در این یورش کرده بود از جانب سلطان
یک گورک (لباس) فرو یک علم اسب دم اسب داشت با یک قوقا که طاس طلا
ابلق دار باشد از برای او فرستاده شد و این انعامات علامت رتبه پاشا و سر عسکری است

(۶۱۰) ۱۴۹۲
در سال هزار و چهارصد و نود و دو مطابق سنه ۸۹۸ هجری اولین رابطهٔ الفت رسمی
فیمابین دولتین عثمانی و روس با اینکه گذاشته شد انهم بطور مستقیم و بقاعدهٔ متداوله دولتی واقع
نشد بلکه ژان سیم امپراطور روسیه ترسیلات دست منکلی گرای خان تاتار قرم پیغامی دوستانه
به سلطان فرستاد و سلطان در جواب خان همینقدر گفت اگر پادشاه روسیه با تو
برادر است برادر من نیز هست بعد از ایام چون سلطان خبر یافت که امپراطور
روس از پیغام خان تاتار خبر نداده و او از پیش خود آن پیغامات را بحضرت سلطانی
عرض کرده است لهذا در سنه ۱۴۹۶ مطابق سنه ۹۰۱ هجری از برای اینکه رفع تهمت از
خان تاتارستان بشود نامه و رسولی از جانب امپراطور روس باسلامبول وارد گردید
از منکلی گرای نیز بعضی سفارش نامه‌ها آورد چون باین سفیر سفارش شده بود که در حضور
سلطان و پیش پاشاها زانو خم ننماید و مطلب خود را بلاواسطه بعرض سلطان رساند او نیز
موافق سفارشی که باو شده بود رفتار نمود بلکه قدری هم از آن حدود و اندازه تجاوز نمود
خلعتی را که رسم است در وقت رفتن حضور به ایلچی میپوشانند قبول نکرد و در سر
سفره که بجهت احترام ایلچی آماده می‌کنند حاضر نشد و صرف غذا ننمود سلطان از این حرکات
رنجیده ایلچی را مرخص نمود و در جواب نامه از بی‌ترتیبی او شکایت کرد منظور از این
سفارت و رسالت این بود که از اولیای دولت عثمانی احکام صادر نمایند که تجار
روس با سود کرده و اطمینان در ممالک سلطانی آمد و شد نمایند و مشغول کسب شوند چهار سال بعد از
آن سفیری هم از روسیه الکسی کولوکواستوف باسلامبول وارد
گردید جمعی از تجار روسیه نیز با او همراه بودند که اجناس نادره بجهت سلطان و پسرش
و محمد حکمران قهوه بود آورده بودند سفیر مذکور بعد از ادای مراسم رسالت پیغام خود

داشت

داشت که پادشاه بزرگ روس نمیداند سلطان از چه جهت از ایلچی بی شکایت کرده بود (۶۱۱)
اینقدر رسیده اند که بسیاری از پادشاهان همیشه ایلچی باین دربار میفرستادند اقدامات
دولت روس در تحصیل دوستی سلاطین دولت عثمانی بملاحظهٔ تقاضای وقت
و زمان بود چرا که یورش‌های مملکت لهستان و اقتدار و تسلط دولت عثمانی در
در شمال بحر سیاه (قره دکیز) اسباب تشویش دولت روس شده بود
جمیع ولایات اروپائی و آسیائی دولت عثمانی مملو از اسرای
لهستان شده بود چون ملک ناصر محمد پسر قایت بک سلطان مصر ایلچی فرستاده دختر
سلطان جم را خواستگاری کرده بود سلطان نیز در دادن آن در شاهوار خود باو مضایقه
نکرده بود در همان وقت چند نفر از دختران زیبا صورت و پسران خوش اندام را
انتخاب نموده از برای سلطان مصر باسم هدیهٔ عروسی فرستادند از این
قرار دو نفر از نبیره‌های سلطان محمد فاتح به دو همسایهٔ بزرگ دولت عثمانی
به زنی داده شدند که یکی در آسیا احمد میرزا پسرزاده امیر اوزون حسن پادشاه
ایران بود و یکی در افریقیه ملک ناصر محمد پسر قایت بک سلطان مصر بود عروس اوزون
حسن دختر سلطان بایزید ثانی و عروس قایت بک دختر سلطان جم مسموم مظلوم بود چون
سلطان محمد فاتح حقوق نامادری خود مارا دختر پادشاه سروی را دست آویز نموده
از ایالت سروی و بسنی قلعهٔ سمندر و بعضی قلاع دیگر را مطالبه نمود سلطان
بایزید هم در وصلت نمودن با پادشاه ایران و سلطان مصر میخواست پیروی
خیالات پدر خود را نماید و با ایران و مصر بطوری که با سروی و بسنی رفتار شده
بود سلوک کند اگر چه در عهد بایزید ثانی اثری از این خیالات ظاهر نشد لیکن معلوم نبود

(۶۱۲) که قوتهای مقتدرهٔ عثمانیان تاثیرات قویه در ممالک ایران و مصر خواهند نمود
و اینها علامات آن تاثیرات هست که در ایام سلطنت بایزید ثانی در دولت عثمانی
روز بروز قوت کرفت تا وقتی که بروز کرد

به جهة اینکه خیال درستی از مبدء امورات دولتی عثمانیان بدست بیاید و از
برای اینکه از قواعد انها اطلاع صحیحی حاصل شود بهتر آنست که ملتفت حالت سفرا شده ملاحظه
مصالحه نامجاتی را نمائیم که بایزید بواسطهٔ انها در اواخر قرن پانزدهم عیسوی کرار با دول
اروپا مراوده پیدا کرد بخصوص با حکمرانان مملکت ایطالیا سفیری که لادیسلوس Ladislus
پادشاه مجارستان در سنهٔ ۱۴۹۷ عیسوی مطابق سنهٔ ۹۰۳ هجری
باسلامبول فرستاده بود که شاید برادرش ژان البر پادشاه لهستان را
در مصالحه نامه که بمدت سی سال با او منعقد شده شریک نماید ممکن نشد و بنیل مقصود
مراحت نمود و فورا بعد از اظهار این مطلب اتراک دو مرتبه به مملکت لهستان
تاختن کردند حکمرانان شش مملکت از ایطالیا برغم یکدیکر مستدعی تشرف و حمایت
سلطان شدند اسامی آن ممالک از اینقرار است پاپ فلورانس میزن
میلان ناپل ونیز سابقا از مرودهٔ دولتی که فیمابین بایزید ثانی و پاپ
الکسندر ششم واقع شده بود ذکری شد و همچنین از سفارت مصطفی بخدمت پاپ
مذکور و بهدیه بردن آهن نیزه را که به پهلوی حضرت عیسی علیه السلام زده بودند
و قبول کردن چهل هزار دوکا از بابت مخارج سالیانه جم برادر سلطان بایزید و قایع دیکر
اشارتی شده بود و همچنین سفرای بایزید ثانی در نزد رؤسای جزیره ردس و دو در خدمت پادشاهان
شاه مال هشتم پادشاه فرانسه دیده شدند در همین سال فرستادهٔ الکسندر پاپ به
اسلامبول

آمده بود

آمده بود که سلطان را بدشمنی دولت ونیک تحریک نماید و نیز پنج سال قبل از آن پادشاه (۶۱۳)
ناپل ایلچی بخدمت سلطان فرستاده مستدعی مدد شده بود که با دولت فرانسه
جنک نماید بالاخره بعد از مردن فردیناند پادشاه ناپل فردریک جانشین اشاره
در سنهٔ ۱۴۹۸ عیسوی مطابق سنهٔ ۹۰۴ هجری مصالحه نامهٔ بقاعده از دولت عثمانی
بدست آورد دولت ونیک که در آنوقت دشمنان اسپانیا و اتهید منیمودند
آندره ازنخانی را با ایالات جزیرهٔ زانت باسلامبول فرستاد تا
شاید تجدید مصالحه نموده دولت جمهوری را از جانب دولت عثمانی آسوده و مطمئن نماید
قبل از رسیدن ازنخانی کارهای دولتی ونیک بدستیاری آندره اکریس منتی
تاجر ونیکی میکذشت شاید بسبب مرتبت دو پنجسال بعد برتبهٔ ریاست جمهوری دولت
ونیک رسید (رئیس جمهور در دولت ونیک دوژ لقب دارد) علی پاشای خصی
با ده هزار ترک بطرف زارا تاخت کرده اسیر بسیار آورد کرتی
بوکالت دولت جمهوری اظهار شکایت نمود فیروز بک سنجاق بک
اسکوتاری از او معذرت خواست ازنخانی سفیر دولت ونیک را
که از برای تجدید مصالحه آمده در وقت ورود مترجم دولت چنانچه حالا نیز رسم است
از او پذیرائی نمود لیکن در وقت رفتن حضور برخلاف رسم متداوله که با لفافه
چاووش باشی میبایست بحضور رفته باشد همراه صوباشی بخدمت سلطان
مشرف شد اما به بهانهٔ اینکه فرستادهٔ پادشاه مجارستان بدیدن ازنخانی
آمده و هنوز بحضور نرفته بود حضور رفتن ازنخانی بعهدهٔ تعویق افتاد پس از مدتی بحضور مشرف
شد سلطان او را مخاطب نفرمود و با صدر اعظم که در آنوقت هرسک احمد پاشا

(۱۴ع) بود در مقام صحبت و گفتگو برآمد اصل این صدر اعظم از نجبای ونديک و برادرش در زمان
در هرزکوین دوک (حکمران) بود هرسک احمد پاشا که در خدمت سلاطین ترک
بمذهب اسلام مشرف گردید بواسطه جوهر ذاتی و استعداد فطری مصدر خدمات
عمده گردید و بمناصب عالیه رسید تا اینکه همشیره سلطان را بازدواج درآورد
و به منصب صدر اعظمی نایل گردید وزرای دیگر دیوان که بمنزله ستونهای سلطنت
بودند در آنوقت یکی ابراهیم پاشا پسر چغالو و نجاله بود و یکی یعقوب پاشا داماد سلطان
و فاتح درّه آفشنی بود و یکی درّه اسکندر پاشا بود که میبایست عنقریب خوف Derenseny
و هراسی را که بیست و چهار سال قبل به قلب اهالی ونديک انداخته بود تجدید نماید
این اوقات قرار دربار عثمانی براین بود که در ایام هفته روزهای شنبه و یکشنبه
و دوشنبه و سه شنبه دیوان در حضور سلطان منعقد می شد و روزهای چهارشنبه و پنجشنبه ایام
تعطیل و استراحت بود و روز جمعه مخصوص بود برای عبادت در مسجد
در جبه خانه دولتی به ریاست کمال رئیس با منتهای عجله مشغول آماده کردن
تدارکات حربیه و حاضر نمودن سفاین جنگی بودند کسی نمیدانست که این سفاین
مامور سواحل شام خواهند شد یا به بنبه طوایف تاتار خواهند رفت بالجمله یک هفته
روز قبل از رفتن زنانی بحضور دویست و شصت فروند کشتی بزرگ و کوچک از بندر
اسلامبول بیرون رفت شصت و سه هزار نفر عساکر بری از پیاده و سوار حاضر
شده بود بعد اصل سالیانه دولت بدو میلیان و نیم دوکا تقریبا تخمین شده بود
(باید در اصل نسخه سهو کرده باشند بعلت اینکه پنج کرور دوکا در مقابل مخارج گزاف
دولت عثمانی مانند نسبت قطره به دریا خواهد بود) خانواده سلطنت در آن زمان به منتهای زینت و آرایش رسیده بود

زیراکه

زیراکه هفت نفر پسرهای سلطان در ممالک عثمانی مشغول حکمرانی بودند و هفت نفر دختران
سلطان بازدواج هفت نفر از پاشایان بزرگ مقتدر درآمده بودند این قدرت و
قوت داخله و خارجه عثمانی دولت جمهوری ونديک را به تحصیل مصالحه
با سلطان مجبور نمود که بهر قسم بود مصالحه نامه بدست آورد لیکن
این عهدنامه که میبایست بزبان و خط ترکی نوشته شود بزبان لاتین نوشته
شده بود و سلطان خود را مجبور برعایت شرایط این نوع عهدنامه ها نمیدانست بالجمله
سلطان به تحریک سفرای میلان و ناپل و فلورانس و خواهش پاپ و امپراطور
اتریش مصالحه مبهم ونديک را برهم زده در ماه ژوئن از اسلامبول بیرون آمده
روانه آدرنه گردید بیگلر روم ایلی با لشکرهای خشکی مامور گردید مصطفی پاشا با
لشکریان محاصره و سفاین جنگی به محاصره لپانت رفت لیکن بادهای مخالف
مدت سه ماه کشتیها را در مقابل جزیره ساپین را که در جنوب لنگرگاه مودون است
معطل نموده مجبور کرد تا در آن مکان لنگر انداختند عاقبت کاربری از بیم جا ترک نموده تا به نزدیکی
چابال جاکه در نزدیکی قلعه لپانت واقع است پیش رفتند چون ضمیر بیگ سنجاق بیگ موره
از ترک سفاین در مودون اطلاع داد هرسک احمد پاشا صدر اعظم قدیم با شش
هزار نفر ینیچری برای حرکت دادن سفاین به تعجیل تمام روانه گردید وقتی
که به بندر خلومیزا رسید یکصد و پنجاه کشتی جنگی ونديک را دید راه لپانت را گرفته میخواهند
کشتیهای عثمانی از حرکت بآن سمت مانع شوند فرمان ده سفاین دولت جمهوری
گریمانی بود و لوردانو با پانزده فروند کشتی همراه او رسید ایشان از متن کشتی ها
فرمان ده کشتیهای پیش جنگ بود این سه نفر امیرالهای ونديک

به مقابله سه نفر از دریانوردان عثمانی برخاستند که رشادت و تجربه آموزی و اطلاع از
رموز دریاپیمائی کمتر از امیرالهای مذکور وانمود نکرده در هنر و جلادت معروف آفاق
بودند و ایشان داود پاشای امیرالبحر و دو نفر کاپیتانهای اول کمال رئیس و براق
رئیس بودند و هر یک از اینها در یک کشتی بزرگ که دو هزار و پانصد جنگی وسعت
داشت تشخیص دادن فرمان و مستعد تاختن بر دشمنان شدند

درحوالی جزیره ساپینزا شروع بجنگ شد

البان ارزمن با کشتی بزرگ براق رئیس را که کمال رئیس تصور نموده بر سر او
حمله برد لوره دانو نیز به حمایت او رسیده از دو طرف چنگالها را انداخته به کشتی
براق رئیس رسیدند و دست به شمشیر داخل کشتی ایشان را لیه کردید براق رئیس چون
برغلبه خصم یقین کرد از شدت غیرت در شادت مصمم گردید که در صدد انعدام
خود و دشمنان برآید لهذا فرمان داد تا کشتی هردو امیرال ونیک را با کشتی
خودش آتش زدند در اندک زمانی شعله های آتش هرسه کشتی را فرا گرفت
بطوریکه هیچ کس از دیگری امتیاز داده نمیشد جنگ جریان بحری هردو
ملت که از شاهیران عهد بودند معدوم و نابود شدند امیرالهای ونیک
با براق رئیس و فراخن درمیان شعله های آتش و موج های آب دست
از جان شیرین شسته به هلاکت رسیدند در بیست و هشتم ماه ژوئیه عثمانیان
این فتح نمایان بحری را کرده بر سفاین جنگی دولت ونیک غالب آمدند
گریمانی که برشادت لوره دانو حسد برده بود امدادی باو ننموده درمقام
ممانعت سفاین عثمانی نیز برنیامد تا ایشان بدون حایل و مانع داخل در بوغاز
لپانت

لپانت گردیدند این قلعه در دره گاهی که بشکل مخروطی ساخته شده واقع است و از ازمنه
باستان که هرسه وجهی بیکدیگر مشرف بهم و قرین باشند و هریک باسم مخصوص داشته در این قلعه
خدا آفرین تصرف سالها نیز در دست تصرف ونیک بوده از یادگارهای ایشان که نوشته و نشانهائی
که در دیوارهای قلعه بکار برده شده بود و چون بآهک و گچ مستحکم نشده بود و قدری بحجه نقصی از دور
نمیشده شده بود قلعه بدین ملاحظات خود را معذور دانسته بعد ورود سفاین عثمانی در لنگر
بندرگاه قلعه را تسلیم کارگذاران سلطانیه نمود

چون بایزید معتبرترین خیابان مملکت ونیک
را در تصرف خود دید فوراً حکم داد تا در مدخل بوغاز فیمابین موره و روم ایلی
در بالای تپه هائیکه سابقاً آنها را ریون و آنتی ریون مینامیدند دو قلعه
بنا نمودند سنان پاشا بیگلربیگی اناطولی مامور انجام این کار گردید و به مصطفی
پاشا حاکم پروزا حکم شد چهل کشتی از نمونه کشتی های ونیک بدهد بسازند
تا در سال آتیه فتح ایالات مودون و کورون ممکن شود
سلطان بایزید ثانی چون قلعه لپانت را مفتوح ساخت از نواحی خلیج گرنت
معاودت نموده به ادرنه آمد و سفاین جنگی درحوالی گرنت در بندر عنبر
قشلاق کردند در روز ورود سلطان به ادرنه ابراهیم صدر اعظم پسر
خلیل از خانواده چندرلی که از آغاز دولت عثمانی این منصب را داشت
داشت بلافاصله متصرف بودند از دنیا رحلت کرد از او یک مسجد
و یک مدرسه در اسلامبول یادگار ماند منصب صدارت بمسیح پاشا
که سابقاً جزیره رودس را محاصره کرده بود داده شد

بخیر بهار سال دیگر در رسید بایزید از ادرنه بیرون آمده عازم لپانت گردید
اسکندر پاشا قسمت سلطان را از بابت غنایم یورش ذارا بعرض
حضور رسانید و همین یورش سبب جنگ سلطان با دولت جمهوری وندیک
گردید در ایام یورش لپانت اسکندر پاشا در بُسنی مانده بود که انجا را از تاخت
و تاز دشمن محافظت نماید همین که ان شهر مسخر لشکر عثمانی گردید اسکندر پاشا
تاخت و تاز فریول و کارنتی را تجدید نمود برق شمشیر و شعله های آتش او که
در بلاد و قصبات و قرا درگرفته بود تا نواحی رودخانه های ایزونزو و دره
کشیده شد ده هزار سوار را به گروه تقسیم نموده با پنج هزار پیاده در صحرا ای که مین
گرادیسکا و اودینا واقع است توقف داد و راه آمد و شد را از همه جهة بر ولایت
فریول مسدود نمود و سه هزار نفر از این جماعت از رودخانه تاکلیامانتو و همراه این
مورخ آق صو نامیده است عبور نموده انچه لازمه خرابی بود در انجا و بعض آوردند
یک دسته از این گروه از پورتو بوفالو گذشته به مقابل شهر ونیسانس رسید
از ونیز سه هزار نفر مرد جنگی که پانصد نفر انها سواره بودند انتخاب شده
بامداد ونیسانس فرستاده شدند در بین راه شش هزار نفر دیگر با نها وصل
شده به طرف گرادیسکا روانه شدند پانصد نفر سواره سبک از ونیسانس
بیرون آمده به پانصد نفر ترک حمله بردند و بر انها غالب آمدند و در مراجعت
پانصد نفر اسیر باخود بردند
در اشتم ماه اکتوبر راه زمان ترک براه افتاده به عزم تاختن فریول از رودخانه
ایزونزو عبور نموده شش هزار نفر از ساکنین انجا را باسیری بردند و بکشید

یک صدوسی و دو شهر و قصبه و دهات را آتش زده خاکستر نمودند اندرا رنجانی
که از جانب دولت وندیک در انجا حکومت داشت این خرابیها را میدید
و جرات ممانعت نداشت آخر دسته این پهلوانان را مورد تنبیه کردید یک دسته از اطفال را
اسیر نموده باخود بردند در این سال اتراک در دالماسی ترقی نموده بعضی ناحیه های
انولایت را مسخر نمودند و جماعت آقینجی در انولایت بهرکه رسیدند و بهرچه
برخوردند کشتند و کندند و تاختند و سوختند و این آخرین یورش بزرگی
بود که اتراک در مدت سی سال پیت بار بممالک اطریش و مجارستان
و ترانسلوانی و لهستان برده بودند از این تاریخ تا زمان محاصره وینه پایتخت
اطریش مثل این بود که موقوف کرده باشند در انوقت سرکردگان عمده و سرهنگان
زبده این قوم غارتگر یکی علی پاشای خصی بود که باین جهة او را خادم علی پاشا
میگفتند و حاکم سمندرا بود و یکی دیگر بالی بک ملقوچ اوغلی حکمران سیلیستره
و خراب کننده مملکت لهستان بود و هم چنین دو نفر پسران میخال بودند که انها را
میخال اوغلی میگفتند یکی علی پاشا و دیگری اسکندر پاشا نام داشت و هر دو
سرکردگان جماعت آقینجی بودند مدت پنجاه سال این دو برادر مایه تشویش
و اسباب خوف و هراس ساکنین سرحدات ممالک اطریش و مجارستان و
وایطالیه بودند علی پاشا در میدان جنگ بر دی کشته شد لیکن اسکندر پاشا
در بلاد و ولایات واقعه فیما بین رودخانه های ایزونزو و واق صو بود
یک ناخوشی کثیف کرهی مبتلا شده برد و از مردن او قلوب جمیع علیها
شاد و خوشنود گردید پس از مردن این سلطان صاحب عید ژوپیل در

چه در این ولایت سرکردگان دیگر مثل فریول و کارنتی شده از مرحمت جمع گشته

برقرار گردید و این در زمانی بود که عیسویهای شهر رومه میرفتند و پاپ
عموم گناهان ایشان را می آمرزید در ایام حیات اسکندر پاپ ششم این
عید موقوف شده بود زیرا که بر زائرین شهر رومه میتاخت و همه را یغما
می برد

ضررهای بزرگ که در سنه قبل از آخر قرن پانزدهم مسیحی

بدولت وندیک وارد آمده بود در گرفتن سفالونی اندک تلافی شد این جزیره را
در اواخر قرن پانزدهم امپراطوران بیزانس بدولت وندیک واگذار نموده
بودند گدوک احمد پاشا در اواخر سلطنت سلطان محمد ثانی (فاتح) آنجا را
فتح نموده و در ابتدای سلطنت بایزید ثانی که اتراک با وندیک مصالحه کردند موافق
قرار داد مصالحه نامه سفالونی در تصرف اتراک با وندیک باقی ماند
آنتونیو برادر لئوناردو که از نجبای وندیک بود و گدوک احمد پاشا سفالونی
را باز از تت و سانتامورا از چنگ او بیرون آورده بود برخلاف قرار داد مصالحه
که با بایزید کرده بودند بزور اسلحه سفالونی را متصرف شد دولت جمهوری از بابت
اینکه در قول خود صادق باشد و مصالحه برهم نخورد چهار کشتی جنگی (کالر) مامور
سفالونی نمود که بر آنتونیو تاخته او را کشتند و جزیره را به تصرف وکلای سلطان
بایزید دادند وقتی که در عهد سلطان محمد فاتح گدوک احمد پاشا این جزیره را
مسخر نمود جمیع صاحب منصبان خانواده لئوناردو را بقتل رسانید و سکنه
آنجا را به اسلامبول تبعید نمود سلطان محمد حکم کرد که مردان آنها مجبوراً با کنیزان
سیاه و زنان آنها با غلامان سیاه جفت شوند تا از نسل آنها غلامان و کنیزان دو
جنس

از جنس تازه مخلوط از سفید و سیاه حاصل شود بالجمله سفالونی در تصرف اتراک
بود تا در سالی که لپانت مفتوح شد یک سال بعد از آن کشتی‌های جنگی اسپانیول
باتفاق سفاین وندیک در تحت فرمان پیزانی و گونزالو در برابر شهر به عزم محاصره
حاضر شدند و در قلیل مدتی شهر را به غلبه و یورش مسخر نمودند عمله کشتی این فتح را
باسم پیزانی بر روی تخته سنگی نقش و نقر نموده در بالای دروازه نصب نمودند
در فصل زمستان مصطفی بیک در ساختن جهیز و تدارک کشتی‌ها
فرمایشی اهتمام نموده پنج و دو عدد از آنها باتمام رسیده بنا بود از کشتی‌سازخانه
بیرون بیایند اهالی وندیک در یک شب همه آنها را آتش زدند و نیز عساکر جمهوری
قلعه رک نیار را متصرف گردیدند از این قرار قوت بحری اتراک را امدادی
نرسید در هشتم ماه آوریل بایزید شخصاً از ادرنه عازم موره گردید تا که به
حضور خود غیرت لشکر را به هیجان بیاورد هشت روز در لئونتاری توقف نموده عید
رمضان را در آنجا گرفت در هفتم ژوئیه ماه سنه ۱۵۰۰ مسیحی مطابق سنه ۹۰۶ هجری
سلطان بایزید ثانی اخبار شد که یعقوب پاشا با سفاین جنگی در مقابل
مودون حاضر شده است چهار روز بعد خودش نیز در پای دیوار حصار مذکور حضور
بهم رسانید شهر را از طرف دریا و از سمت خشکی در حلقه تنگی محصور نمودند مدت
محاصره سه هفته طول کشیده بود در آن بین ترویزانی با چهار فروند کشتی (کالر)
و لشکر امدادی و قورخانه و آذوقه بمدد شهر در رسید و از میان سفاین اتراک
راه باز کرده بدون خطر گذر نموده بحوالی شهر رسید در وقتی که مستحفظین شهر از
طرف لنگرگاه مشغول شستن سرچوب بودند که سفاین وندیک را داخل نمایند

سنان پاشا بیکلربیکی اناطولی از رخنه هائیکه توپخانه او در دیوارهای شهر انداخته بود حکم یورش داد و شهر را به غلبه مفتوح ساخته متصرف گردید و مدافعین نجیب انجا را از پا در آورد و از انجمله کشیش بزرگ بود (پیکونس) (اوک) که با لباس مخصوص خود اهالی شهر را به جنگ اتراک ترغیب و تحریص میکرد او را با همان لباس کشیش که در بر داشت بدست آورده سر بریدند مدت پنج روز شهر را آتش زده بودند و میسوختند روز ششم که روز جمعه بود بایزید وارد شهر شد که تا نماز جمعه را در کلیسای بزرگ بجا آورده انجا را مسجد مسلمانان قرار بدهد همینکه نظر سلطان بارتفاع دیوارها و عمق خندقها افتاد گفت خدا این شهر را بواسطه رشادت بیکلربیکی من سنان و جلادت ینکی چریکهان بمن ارزانی داشت یک ینکی چری که اول از دیوار قلعه بالا رفته بود مورد نوازش سلطان گردیده سنجاق بکی یکی از سنجاقهای پر منفعت دولت شد

عذابهای شهری را که متمردین مغلوب گرفتار میشدند و احسانهای بزرگ که در حق خدمتگذاران رشید مرعی میشد باعث گردید که شهرهای ناوارن و کورون نیز بزودی تسخیر گردیدند در هشتم ماه اوت سلطان داخل کورون در کلیسای بزرگ (کاتدرال) نماز کرده انجا را مسجد تبدیل نمود در بیست و یکم همین ماه سلطان بطرف (ناپولی دی رومانی) (آنابولی) رفت کوتاریکی فرمان داد شهر در تسلیم نمودن قلعه تمکین نمود دو هزار نفر عرب و سه هزار نفر ینکی چری امر ساخلو مودون و کورون گردیدند مداخل این دو شهر مخصوص خزانه مکه معظمه و مدینه مکرمه مقرر شد سیصد نفر عمله مقرر شد

در حال

و در حال عملجات برج و باروی خراب شده مودون را تعمیر نمایند و بروج جدیده چند نیز بر او بیفزایند و نیز حکم شد که هر منه از محلات موره پنج خانوار به فرستند که در مودون ساکن شوند تا مجددا آن را آباد کرده باجی بکی تاشلیجی فتح نامه های خوش مضمون در فتح لپانت و مودون و کورون به حکام داخله و سلاطین خارجه نوشت

دولت جمهوری وندیک صدای آه و ناله خود را در همه دول اروپا بلند نموده و همه حکمرانان عیسویرا به مدد طلبید پاپ از امتحان کفر آمیز اتراک در حق خداوند تعالی انها درباره کلیسا اظهار تغیر نموده بود و حالا که شنیدن این نوع امتحان نزد من پاپ اکنده شد مسلم بیاره تازگی داشت چراکه با عطا او همه گناهان از سلاطین میبخشیدند از مسموم نمودن جم لیسیا معموم بود و تسلی نپذیرفت زیراکه اگر آن مظلوم را مسموم نمیکرد سالی چهل هزار دوکا باسم مخارج جم از سلطان دریافت می نمود بالجمله خیرخواهی عامه ملت عیسوی مقتضی شد براینکه پاپ و دولت مجارستان با جمهوری وندیک در دفع اتراک مانند مجاهدین سابق عیسوی متفق شده از این اتحاد و اتفاق در ۱۵۰۱ عیسوی مطابق سنه ۹۰۷ هجری واقع شد دین دویم اتفاق سلاطین عیسوی در دفع اتراک بود اتفاق اولی اگرچه خیلی مستحکم نباشد بود لیکن نتیجه از آن مترتب نشد از این اتفاق ثانی بر خلاف سابق فواید کلیه حاصل شد زیرا که سفاین جنگی اسپانیولی و فرانسه باتفاق کارهای دولت جمهوری در انعدام کشتی ها و انهدام بندرهای عثمانی سعی های بلیغه نمودند

پس از آنکه ترویزانی امیرال قوتهای بحری وندیک از خصه شدن قلعه های لپانت و کورون و مودون هلاک گردید پزارو برتبه امیرالی نایل شد مشارالیه مصمم گردید که قلعه ناوارن را از اتراک پس گرفته دوازده کالر (قادرغه) انها را که در رود آستانه لنگر انداخته بودند بزند وقتی پزارو

۲ Vaissa

و ناواران را گرفته یازده کار را ضبط نموده با خود آورده بود و سفاین اسپانیول
در تحت فرمان گونزالو و شمعی خسه ابی نواحی شرقی بودند حالی رئیس بر بازن Gonzalva
حمله برده قلعه را با چهار کار به حیطه تسخیر در آورد کار لوف بان ده شهر
بدون آنکه در مقام مدافعه بر آید قلعه را تسلیم نمود پزارو در عوض این
بی‌غیرتی سر او را در کورفو از تن جدا نمود سفاین دولت جمهوری باتفاق کشتی‌های
دولت اسپانیول در دریای یونین (یونان) برای ممانعت کشتی‌های عثمانی در گردش
بودند سفاین پاپ در دریای آرشی پل (جزایر بحر سفید) گردش می‌کرد
و تا مقابل داردانل (حصارهای بوغاز بحر سفید) پیش رفت کشتی‌های جنگی
دولت فرانسه که حامل ده هزار لشکر خشکی نیز بودند در تحت فرمان راونستین
بجزیره مدللو (میتیلن) رفت مدت بیست روز شهر را محاصره
نموده سلطان زاده قورقود حکمران مغنیزیا (مانیسه) از بندر ایاز
منده هشتصد نفر در کشتی نشانده بمدد فرستاد سنجاق بک قراسی نیز با این
عزم در کمال عجله بحرکت در آمد بایزید از نزدیک آمدن و اظهار جسارت نمودن
دشمن متغیر شد حکم کرد تا از برای تدارک لشکر وجهی علاوه بر مالیات مقرره برعایا
حواله کردند بعد الایام این وجوه در ممالک عثمانی باسم عوارض جزو مالیات شده
از رعایا دریافت می‌شود سلطان هرسک احمد پاشا را با سنان پاشا بکلربکی اناطولی
بامداد مدللو مامور نمود در شبی که روز آن این دو پاشا بطرف مدللو رفتند در
قالاتا در حوالی انبار باروط آتش بروز کرد صدر اعظم باتفاق ینکچری آغاسی
قره گوز (سیاه چشم) از برای خاموش کردن آتش به قالاتا رفتند صدر اعظم
باتفاق

باتفاق قاضی قالاتا لازمه اهتمام را بجا آوردند فایده بدان مترتب نشد و انبار باروط
آتش گرفت بواسطه سنگ‌ها که شعله باروط پرانده بود زخم‌های منکر بصدر اعظم
و قاضی وارد آمد پس از پنج روز هر دو وفات کردند علی پاشای خصی منصب صدارت
نایل گردید از خبر نزدیک شدن قشون امدادی امیرال فرانسه دست از محاصره
مدللو برداشته انقدر صبر نکرد که رئیس جزیره رُدُس به مدد او برسد و حال آنکه
مشارالیه با بیست و نه فروند کشتی به تعجیل تمام در حرکت بود در حوالی
سریکو سفاین فرانسه گرفتار طوفان سختی شدند کشتی‌ها با اهالی همه غرق
شدند مگر چند نفری از عمله با هزار زحمت بیرون آمدند پزارو داخل بندر
پروزا شد هشت کار از کشتی‌های عثمانی را آتش زد با وجود آنکه مدخل بندر
بسیار تنگ و مستحکم بود بسلامت بیرون آمد و از همراهان او بیش از یک نفر
تلف نشد مجدداً کشتی‌های چند از دولت فرانسه در رسید و باتفاق بیست
فروند کشتی‌های پاپ و سفاین دولت وندیک به محاصره سانتا مورا رفتند
شهر را بگرفتند لیکن قلعه را سنجاق بیگان یانیا و لپانت باتفاق دو هزار
نفر ینکچری محافظت نموده در مقام مدافعه بر آمدند لیکن عرب‌ها زیر این بار
نرفته به تسلیم نمودن قلعه تن در ندادند تدابیر عاقلانه نیکولو حاکم قبرس
آن جزیره را از برای دولت جمهوری نگاهداری نمود
از ابتدای این سال قاپودان پاشا در دریای آرشی پل بطور قاعده مشغول
حفظ ترقی دریائی و منع عبور سفاین دزدان دریائی گردید و به وصول مالیات
جزایر پرداخت

پس از آنکه چند صد نفر از اینها کشته شد بقیه [illegible] فرمان [illegible] قلعه را تسلیم کردند

سلطان بایزید به توافق قهدان بغالونی خواست که سرداران او در دلماتی و بسنی مصدر فتوحات شوند لهذا امیر بک نیره اورنوس سنجاق بک ایی یاهچان قلعه دوراذو را فتح نمود مصطفی پسر اسکندر پاشا قلعه های لوفجا و بروجارا مسخر کرد جمع کثیری از سرکردگان مجارستان اتفاق نموده در حوالی اروم قیا پن بلغراد و یانانسوا از رود خانه دانوب عبور نموده ویدن و کلادوا را با مهارت فارج نیکولو پولی آتش زده جمع کثیری از سکنه را به اسیری بردند از اسرا هرچه ترک بودند در بازار مانند غلامان و کنیزان بفروختند و انچه یونانی بودند قیا پن بلغراد و تمس وار سکنا دادند سرهای کشتگان را در اطراف چشمه قلعه قلعه افان نصب نمودند در اندک زمان آن سرها فاسد شده هوا را متعفن کردند از ان تاریخ به بعد ملکه مجارستان دیگر از آب آن چشمه استعمال ننمود

در موره عثمانیان قلعه دانیکا و بندر آستروس را متصرف شدند

لیکن در قرامانی ترکمانان طوایف تورقوذه و ورساق یاغی شده از اطاعت ظاهری که داشتند به تحریک اولاد حکمرانان سابق قرامانی سرپیچیدند و کار انها به قدری بالا گرفت که سه نفر سلطان زاده که حکمرانان اناطولیه و قرامانیه و بحر شهری بودند قوت های عسکریه خود را جمع نموده لشکر علاء الدوله ذوالقدر نیز با نها ملحق گردید باز از عهده دفع تراکمه برنیامدند تا وقتی که مسیح پاشا صدر اعظم از زیارت که تازه رسیده بود لشکر کشیده برفع انها رفت و با مشقت بسیار انها را از طرف تاشلو نجاک حلب گریزاند یک نفر سفیر از انجمن تها بود که در اسلامبول معطل مانده بود

دکفضر

بحضور سلطان احضار شد چون خبر فتح قلعه سانتامورا بدست لشکر ونذیک رسید اولیای دولت عثمانی سفیر فرستاده ایران را بحضور خواسته و ایای سفیر ایران چند دست فرش و چهار جلد قران و یک جلد تاریخ عمومی بود چون خیالات بایزید مصروف انعقاد صلح و امنیت بود از سفیر پادشاه لهستان هم از برای این کار آمده بود پذیرائی نمود و هرسک احمد پاشا را مامور فرمود که با تفاق اندرا اگریتی که ابتدای جنگ ونذیک در اسلامبول ونذیک نیز ذخاریا را از برای تهیه مصالحه باسلامبول فرستاده بود در چهاردهم ماه دسامبر سنه ۱۵۰۲ میلادی مطابق سنه ۹۰۸ هجری مصالحه نامه که مرکب از بیست و یک فصل بود به مهر و امضا رسید عمده شروط رد کردن ونذیک است شهر سانتامورا بود لیکن بغالونی را دولت جمهوری رد نموده از برای خود نگاه داشت ده روز بعد از انعقاد مصالحه به همه حکام مملکت احکام فرستاده شد که در رعایت شرایط مصالحه کمال اهتمام را مرعی بدارند

صورت ع مترجم اول دولت امضای مصالحه نامه را از جانب سلطان به ونذیک برد بعد از طرف سلطان حکم نامه بود که در ان نامه بیست و چهار هزار دوکا از بابت وجه نقدی که از سانتامورا برده بودند بعضی خسارات دیگر که کلاً بیست و چهار هزار دوکا می‌شد از دولت جمهوری مطالبه می نمود ع مترجم یا از قراریکه در کاغذ سلطان مرقوم بود ع عبد سلطان در حضور رئیس (دوژ) جمهوری و اعیان دولت (رسنا) در ملاحظه در رعایت شرایط مندرجه در مصالحه نامه جدیده از جانب سلطان

بحضور سلطان دولت جمهوری ... احمد پاشا به ... ونذیک ...

از جانب سلطان مراقی رسم قیم یاد نمود در هشتم ماه اوت سنه ۱۵۰۳ مسیحی موافق سنه ۹۰۹
هجری اندرا اکریتی مامور شد که با سلامبول رفته تصدیق مصالحه نامه جدیده را با مضای
رئیس جمهوری (دوش) تسلیم کارگذاران سلطانی نموده و از بابت انعقاد مصالحه
اظهار تبریک و تهنیت کند و قرار تعین سرحدات و تعین را بگذارد سفیر مذکور در دو ماه
ماه همین سال بونه یک مراجعت نمود شرح (راپورت) مسافرت خود را با تفصیل وقت
مرتبه دولت عثمانی که مکتوبی تسلیم کارگذاران دولت نمود و نیز نوشته از سلطان گرفته
بود که دولت جمهوری ماذون باشد همیشه یک نفر کارگذار از جانب او در اسلامبول متوقف
باشد بشرط اینکه پس از سه سال توقف او را معوض نموده دیگری را بجای او روانه
دارند سر اکریتی مرد دانشمند با کفایتی آلوزیو نام نیز مامور شده بود مشارالیه
در مراجعت رساله در کتب اتراک نوشته برسم هدیه آورده بود لیکن یادگار
با اسم و رسمی که کریتی از این سفارت باقی گذاشت حاصل عشق بازی او با یک
زن یونانی (کرک) بود که از مواصلت آنها کریتی نام حرامزاده بوجود آمد که
باسم مصلحت گذاری (شارژ دافر) زاپولی پهلوی سلطان سلیمان بزرگ
افتاده مایه خرابی و بدبختی مجارستان گردید

در این سال با دولت مجارستان مصالحه هفت ساله انعقاد یافت
پادشاه مجارستان لادیسلوس جمیع ممالک و ایالات خود از مجارستان
و بوسنه و دالماسی و افلاق و بغدان و راقوزه که باج گذار دولت عثمانی و مجارستان
بود در شروط مصالحه مندرج نمود و نیز مملکتی را که در سر دی و بسنه و مغاری
مالک بود نام برده و هم چنین پادشاهان انگلیس و فرانسه و اسپانیول و پرتغال
و لهستان

ولهستان و ناپل و رئیس جمهوری جزیره رودوس و جمهوری جزیره شیو و دستقراطه سی) در
شروط مصالحه شریک شدند امضای این مصالحه می بایست در مدت یک سال بتوسط سفرای
مخصوص تبدیل شود و برای آیام مامورین و تجار بطور آزادی در ممالک طرفین تردد
نمایند پادشاه مجارستان در پنجم همین سال در اوفان بحضرت مریم باکره
و پنجی های اربعه و همه مقدسین و اولیای علیوی قسم خورد که بر خلاف شروط
مقرره در مصالحه نامه جدیده حرکتی از او ناشی نشود
هرسک احمد پاشا در ابتدای جنگ و نذیک به ملاحظه آنکه چون از اهل هرزگوین بود و
احتمال میرفت از اهل وطن و هم مذهبان قدیم خود ملاحظه در عایت نماید از منصب
صدارت معزول شده بود حال که دعوا تمام و امر مصالحه استحکام گرفت دوباره در منصب
خود برقرار گردید وزرای دیگر که با او دستورهای اربعه دولت محسوب می شدند یکی مصطفی
پاشای یونانی نسل بد اصل بود که به سفارت روم رفته با پاپ اسباب مسموم نمودن جم را
فراهم آورد و دیگر داود پاشای میرالا که از خانزاده نجیب دولت اهل علم و هنر بود و این هر دو
هرسه جدید الاسلام بودند سنان پاشا هم که یکی از طرفین مورد التفات خاصه سلطانی
گردید برادرزاده خود دختر جم را که نوه سلطان مصر بود بازدواج او در آورد این دختر را برادر
شریف مکه که با شریف یاغی بود خواستگار شده بود و قاوری سلطان حالیه مصر گوش داد
و رضا نداده بود لیکن سلطان بایزید بتوسط سفیر خود حیدر دختر را از سلطان
مصر مطالبه نموده به اسلامبول آورد و این اولاد جم را که اسیرهای تاجدار طالب بودند
اسباب تشویش دریا و دولت دانسته یکی از نوکران حقیر مطیع داد تا رفع تشویش و
وحشت از خاطرها شود

وریس

باب بیست و یکم

حالت دول همسایه رقبا و دشمنان دولت عثمانی انقراض سلسله سلاطین آق قویونلو از ایران

ابتدای ظهور شاه اسمعیل صفوی بر خوردن این پادشاه و عثمانیان بیکدیگر

فرار قورقود بمصر وقوع زلزله بزرگ حکومت سلطان زادها و حکام سنجاق

جنگ داخله فیمابین بایزید و سلیم شورش در طرف آسیا

کشته شدن صدر اعظم در میدان جنگ شورش باغیان

بدست شاه اسمعیل شورش ینکچریان جنگ داخله

عزل بایزید ثانی و وفات او قوت لشکری

اجزاء دیوان ابنیه و عمارت

علما و شعرا در عهد بایزید

ثانی

وقوع مصالحه با دول ونذیک و مجارستان نه تنها بجهة این بود که بایزید بالفطره طالب صلح و آسایش خلایق بوده است بلکه سبب عمده از بابت انقلابات واقعه در طرف آسیا بود زوال دولت سلاطین ترکمانیه آق قویونلو به طور سرعت و شدت وارتقای سلسله صفویه برتبه بلند پادشاهی از برای دولت عثمانی در ممالک واقعه در حدود ایران مؤثر اثرهای مخوفه بود چنین وقایع سرحدی دولتها با یکدیگر روابط صمیمی دارند لهذا در نوشتن تاریخ یکی از آن دولتها لابد اطلاع باید داشت بوقایع اصلیه دیگری بخصوص وقایع اتفاقیه چهار دولت معظمه اروپا ونذیک و مجارستان ولهستان و روسیه باشند با حوادث و وقایع دولت عثمانی از بابت صلح یا جنگ هر نوع رابطه داشته‌اند بر همه کس معلوم است (منظور مورخان با معرفت اروپا است)

وما وقایع

وما وقایع هریک را در موقع و مقام خود ذکر داشته و میداریم لهذا ما می توانیم خود را معفو و معذور دانسته از تکرار در تذکار جهة از مؤده مطلب بیهوده حاصل نمائیم ولیکن اغلب دول آسیائی که حرکات آنها با اختلاط دولت عثمانی روابط عظیمه دارند این حالت را ندارند و تفصیل حالات آنها بقدری از برای اهالی اروپا تازگی دارد و بر ما لازم است که گاهی نظر را بجانب آنها معطوف داشته از اصل وقایع حالات آنها اطلاع حاصل نمائیم به همین جهة بود که در این کتاب مختصری از تاریخ سلاجقه روم و امیر تیمور گورکان و طوایف تاتار نواحی قراد کیز و سلسله قرامانی و طوایف ذوالقدر و رمضان اوغلی و ترکمنه قراقویونلو و آق قویونلو ذکر داشتیم باز به همین ملاحظه باید مختصری از حالات خوانین اوزبک و شریف‌های مکه و سلاطین چراکسه مصر که آنها را مملوک نیز می نامند پادشاهان ایران مذکور داریم اغلب این پهلوانها را عثمانیان معدوم و پایمال نموده ممالک وسیعه آنها را جزو دولت خود ساختند خوانین اوزبک و سلاطین سلسله گورکانیه (اولاد امیر تیمور) در ماوراءالنهار جیحون و سیحون سلطنت میکردند با وجود مسافت روابط صلح و دوستی را با سلاطین عثمانی از دست نمی دادند شرفای مکه و خوانین تاتار قرم نیز توسط سفرا همیشه اطاعت و انقیاد خود را نسبت باین دولت اظهار میداشتند شاهان ایران تا بامروز در میدان جنگ دست از کشش و کوشش بر نداشته‌اند گاهی غالب و گاهی مغلوب شده بعضی اوقات بر زمین می خوردند لیکن باز بزودی بر خواسته باز آماده مبارزت و مقابلت با حریف بودند بعد از فتح مصر و فتوحات سمت آسیا دولت ایران که تاریخ آن با تاریخ دولت عثمانی متوازیا حرکت میکند

شاه مملکتی است از ممالک آسیائی که نظر دقت مورخین را بسوی خود منعطف میدارد و تا ختم این تاریخ
در وقایع مدت سیصد سال تمام با ما شغل خواهد داشت مدت دویست سال که از ابتدای
قرن شانزدهم تا اواسط قرن هژدهم میلادی دوازده پادشاه از سلسله صفویه بر تخت
سلطنت ایران جلوس نمودند

در یک هزار و پانصد میلادی مطابق سنه ۹۰۶ هجری در زمانیکه سلطان بایزید ثانی از
بابت فتح مودون و کورون فتحنامه ها باطراف می فرستاد شاه اسمعیل صفوی جلوس
خود را بتخت پادشاهی ایران بسلاطین عالم اعلان و ابلاغ می نمود چون قبل از آنکه شاه
اسمعیل تاج و تخت دولت ایران تصاحب نماید مدت های مدید این مملکت مبتلا به
بلای جنگ های داخله بوده عداوت و نفاق علی الاتصال فیما بین خانواده پادشاهان
سابق قائم و برقرار بود لازم است که لحظه به ملاحظه حالت خانواده سلاطین سلسله
آق قویونلو بپردازیم تا سبب انقراض دولت این طایفه و مایه ترقی سلسله صفویه
بدرجه رفیعه سلطنت مملکت ایران معلوم و مشهود مطالعه کنندگان گردد

اوزون حسن که اعظم پادشاهان طایفه ترکمانان آق
قویونلو بود بخطر فتوحات پی در پی خاطر سلطان محمد فاتح را مشوش داشت تا در
صحرای ترجان جنگی مردانه با این سلطان عظیم الشان نمود شکست خورد و پسرش زینل بیگ
در آن جنگ کشته شد بعد از رحلت اوزون حسن از این عالم بعالم دیگر شش پسر از او
باقی مانده بودند که اسامی آنها از این قرار است خلیل یعقوب یوسف
مقصود مسیح اغورلو محمد این پسر آخرین جوانی بود بسیار قابل و طبقات
لشکر همگی او را دوست میداشتند لیکن چون مادر خلیل از سایر زنهای اوزون

حسن

حسن جمیله تر و با نفوذتر بود اوزون حسن او را زیاده دوست میداشت لهذا خلیل ولیعهد خود
قرار داد اغورلو محمد چون خود را از تاج و تخت محروم و پدر را از انصاف دور ملاحظه نمود
خواست بزور اسلحه حقوق خود را بدست بیاورد بنا براین طبل یاغیگری کوفته دو
جنگ در فارس و آذربایجان با پدر کرد و در هر دو مغلوب گردیده لابد پناه بسلطان
عثمانی برد (سلطان محمد فاتح) سلطان حکومت سیواس را بدو داده مالیات
آنجا را جهة مخارج او بدو واگذار فرمود بعد از چندی بوسایل سائل و وعده های
نیکو اغورلو محمد تطمیع شده مجدداً بهوای تسخیر ایران در حرکت آمده از سرحدات
مملکت بگذشت و لشکری فراهم آورده عازم مقاتله پدر گردید لیکن در این نوبت
بسزای جسارتهای خود رسیده در میدان جنگ کشته گردید پس از قتل اغورلو محمد پسرش
میرزا احمد خود را به ظل حمایت سلطان بایزید ثانی کشید سلطان لوازم مهربانی را در
باره او مرعی داشته یکی از دختران خود را نیز بازدواج او در آورد دو ماه بعد از کشته
شدن اغورلو محمد پدرش اوزون حسن نیز وفات نمود (سنه ۱۴۷۸ مسیحی مطابق سنه ۸۸۳
هجری) خلیل بتخت سلطنت جلوس کرد برادر پدری خود مقصود بیگ را که سابقاً با اغورلو
محمد هم عهد و هم خیال بود بقتل رسانید دو برادر دیگر یعقوب و یوسف نام
که با خلیل از یک مادر بودند باصرار والده از قتل آنها درگذشت و به دیار بکر فرستاده
بدست بایندر بیگ که از امرای بزرگ و منسوب ایشان بود سپرد پس از این وقایع
امیر حسن بیک سپرد
یعقوب که جوانی بود چهارده ساله به تحریک بایندر بیگ طاقت ستمهای
خلیل بیگ را نیاورده لشکری فراهم آورده بعزم تسخیر تخت بحرکت در آمد
در حوالی خوی و سلماس با خلیل بیگ مصاف داد در ابتدا شکست به لشکر یعقوب
والده

در مدت دوازده ماه که پادشاهی کرد روابط دوستی را با سلطان بایزید ثانی
از دست نداد یاغیسکری باینذربک را به قتل مشار الیه ختم نموده ولایت
الجزیره را از تصرف مشایخ بنی مشعشع بیرون آورد و دو سردار خود
سلیمان بک و خلیل صفی را به حمایت شروان شاه و دفع شیخ
حیدر صفوی پدر شاه اسمعیل مأمور نمود ایشان شیخ مشار الیه را در
دعوا مقتول و شهر شماخی را که شیخ مسخر کرده بود به تصرف شروان
شاه دادند سلطان والده (مادر یعقوب بک) که سابقاً در
ولیعهدی پسر خود خلیل بجای اغورلو محمد کوشش کرده بود و بعد را در
انهدام خلیل به برانگیختن یعقوب ساعی شده بود حال بخیال اتمام
یعقوب و پادشاهی یوسف در افتاد و از برای انجام این امر خیر بکار بردن
سم را آسان ترین وجوه دانسته زهری قاتل بکار یعقوب برد قضا
چنان اقتضا کرد که یوسف نیز نادانسته همان شربت را نوشید و به
برادر خود ملحق گردید مادر بیان از شدت ناامیدی هر چه از آن
زهر ناب در جام باقی مانده بود لاجرعه سر کشید و به پسران عزیز خود پیوست
از یعقوب سه پسر ماندند بایسنقر و مراد و حسن دو نفر از امرای
بزرگ که سلیمان بک و صوفی خلیل باشند در امر سلطنت
مختلف الرای شدند منظور سلیمان بک این بود که یک پسر سیح
نام که از اوزون حسن باقی مانده بود به پادشاهی نصب کنند و خیال
صوفی خلیل این بود که بایسنقر پسر بزرگ یعقوب بجای پدر نشسته
سلطنت

بعضی از مورخان عصر ... [illegible] ... یعقوب در ... سنه ۸۹۶ هجری ... یعقوب

سلطنت نماید کار آن دو امیر از مقاوله بمقاتله انجامید و سیح در میدان جنگ
به قتل رسید تقدیر چنین بود که هیچ یک از پسران اوزون حسن باجل
طبیعی زندگانی بپایان نرسانند بعضی به ضرب شمشیر و برخی با اثر سموم جانان تسلیم
قابض ارواح نمودند

نور صوفی که یکی از اشخاص مقتدر و معتبر دولت آق قویونلو بود دختری
پسر داشت که همه اینها در دربخانه پادشاهی حاجبان مناصب عمده دارای
حکومتهای معتبره بودند و اغلب اولیای دولت از جمله حامیان و هواداران
او بودند به حمایت بایسنقر و مخاصمت علی بک پسر خلیل بک داد عای پادشاهی
می نمود و محمود پسر اغورلو محمد نیز با و پیوسته بود در حوالی صوفی خلیل بایسنقر
را از قراباغ برداشته متعلاً به درگزین رفت و در آنجا با علی بک و محمود بک
مصاف داد این شاهزادگان هر دو در میدان جنگ کشته شدند صوفی خلیل در
حوالی دوان و سلطان به لشکری از اکراد برخورد که سلیمان بک به تعجیل جمع
آوری نموده بود و چون لشکر صوفی خلیل بعلت قلت آذوقه و فراری شدن
اغلب از آحاد لشکر ضعیف شده بودند مشار الیه لابد شده بسمت تبریز رفت
و در آنجا با سلیمان بک مصاف داده خود و سپاهش منهدم شد نزار حافظ محمد جد سعد الدین مورخ
معروف عثمانی که از مقربان و محرمان نور صوفی و مخاطب می شد در آن جنگ بطور تماشا حضور
داشت بالجمله سلیمان بک اغلب روسای قشون نور صوفی را بشکنجه درشوره وجود کرده و
ایشان بایسنقر را برداشته بدو ملحق گردیدند مشار الیه نیز فرار آن شاهزاده نه ساله را
در تبریز به تخت سلاطین آق قویونلو نشاندند خود از جانب او شغل رتق و فتق و انجام

حالت دولتی گردید هنوز شش ماه از پادشاهی بایسنغر نگذشته بود که مردم از
پیشکاری سلیمان بیگ بستوه آمدند و همهمه عدم رضایت و دلتنگی از میان
مردم بلند گردید ابراهیم سلطان پسر خلیل بیگ این غوغا را بر سر خود جمع نموده رستم
میرزا پسر مقصود بیگ را که خلیل صوفی در قلعه النجق حبس کرده بود از محبس بیرون
آورده و به مقابله بایسنغر فرستاد بایسنغر با برادرش پناه بجد مادری خود
شروانشاه بردند شروانشاه بحمایت ایشان لشکر کشیده اتفاقا با رستم میرزا جنگ
کرد بر مصالحه نموده قرار دادند بر اینکه حکمرانی قراباغ و گنجه و بردع تا حدود
شروان با بایسنغر بوده حکومت آذربایجان با رستم میرزا باشد لیکن بایسنغر
ملاحظه از مصالحه و معاهده ننموده در وقتی که رستم میرزا با نظام صفحات اصفهان
مشغول بود لشکر با آذربایجان کشید و با نایب رستم میرزا مصاف داده مغلوب
و گرفتار گردید نایب مشار الیه بایسنغر را پیش رستم میرزا فرستاده چون که نزد
رسید مجالش نداده فورا به قتلش رسانید پادشاهی رستم میرزا که در
حقیقت تعلق با ابراهیم سلطان داشت شش سال طول کشید چون این شاهزاده
جوان برتبه پادشاهی رسید اوقات خود را صرف عیش و نوش و مستی
میکرد بطوری که آوازه تنبلی و تن پروری او مشهور آفاق گردید احمد میرزا پسر
اغورلو محمد داماد بایزید ثانی بطمع تصرف تاج و تخت موروثی از اسلامبول بیرون
آمده در لباس چاپاری روانه ایران گردید چنین به کنار رودخانه ارس
رسید چند روزی توقف نمود تا از اطراف جمعی از قراباغ لشکر رستم میرزا دور او
جمع شدند حتی اینکه ابراهیم سلطان نیز به نوا و آمد احمد نسبت تبریز در حرکت آمد رستم میرزا بطرف
گرجستان

گرجستان فرار کرد و عنقریب لشکری از گرجستان فراهم آورده مراجعت نمود احمد میرزا
او را استقبال نموده مصاف داد رستم میرزا مغلوب شده اسیر گردید احمد میرزا بدون
درنگ و تأمل به قتل او فرمان داد لیکن چون احمد میرزا بحمایت ابراهیم سلطان
پادشاه شده بود طولی نکشید که بواسطه مخالفت این میرزاده مقتدر از سلطنت
معزول و از زندگی محروم گردید اجمال این تفصیل آنکه ابراهیم بعضی از امرای
معتبر را با خود همدست کرد که سلطان مراد پسر یعقوب را که در آن وقت پناه به جد
مادری خود شروانشاه برده بود بپادشاهی قبول نموده از شروان احضارش نمایند
چون شروانشاه از این مطلب آگاهی یافت سلطان مراد را با لشکر شروان بمقابله
احمد میرزا امداد نمود هر دو فریق در حوالی اصفهان بهم برخورده مصاف دادند ابراهیم
سلطان با جمعی از شجاعان نامی که همه فدوی او بودند فدائی وار بر سر احمد
میرزا تاخته او را با همه سواران نامی او به قتل رسانیدند در این جنگ دو نفر
از برادرزادهای احمد میرزا که یکی یوسف محمد میرزا و دیگری الوند میرزا نام داشتند
در تحت لوای احمد میرزا جنگ میکردند بعد از کشته شدن مشار الیه محمد میرزا
به یزد رفت و الوند میرزا به آذربایجان فرار کرده از آنجا خود را بحد کردستان
رسانید ابراهیم سلطان خواست با سلطان مراد مانند احمد میرزا و رستم میرزا
رفتار نماید یعنی اسم پادشاهی را به سلطان مراد گذاشته معنی حکمرانی
با خودش باشد چون امرای سلطان مراد را مانع اقتدار خود دید خواست
با او نیز مانند احمد میرزا و رستم میرزا بطور خلاف و خیانت رفتار نماید
لهذا در خفیه الوند میرزا را نوید داده بپادشاهی تطمیع کرد و خود نیز بدو پیوسته

باتفاق بجنگ سلطان مراد اقدام نمودند الوند غالب آمده بعم خود سلطان مراد را در قلعهٔ مراغه محبوس نمود در این حین محمدی میرزا برادر الوند میرزا مدعی پادشاهی شده در عراق لوای یاغیگری برافراشت ابراهیم سلطان باتفاق پادشاه اتحاد کرده خودش الوند میرزا عازم دفع محمدی میرزا گردید در سلطانیه ملاقات طرفین دست داد ابراهیم سلطان که مدتها بود بواسطهٔ خیانت کارهای پی در پی مستوجب سیاست پادشاه شده بود در این جنگ کشته گردید الوند بطرف قراباغ فرار کرد و برادرش محمدی به تبریز رفته بر تخت نشست در این وقت قزل احمد (احمد مقبول) حاکم مراغه که برادر ابراهیم سلطان خائن بود سلطان مراد را از حبس رها کرد شاه زاده الیه لشکری فراهم آورده در صدد ادعای حقوق خود برآمده و در اصفهان با محمدی میرزا مصاف داد محمدی میرزا در جنگ کشته شد و سلطان مراد خود را بی مانع و مدعی مالک تاج و تخت پنداشت لیکن وقتی که محمدی میرزا از تبریز برای دفع سلطان مراد باصفهان رفت الوند میرزا از قراباغ به تبریز آمده به تخت شاهی جلوس کرد در زمانیکه این دو برادر شمشیر بدست ادعای تاج و تخت میکردند یک مدعی ثالثی خود را میان انداخت که از سلسلهٔ آنها خارج بود ولیکن نتایج مستحسنه از دو خورد و کلیه نصیب او گردید و آن مدعی ثالث شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر بود که سیزده سال قبل در جنگ شماخی برادری سلیمان بیک کشته شد و اسمعیل پس از کشته شدن پدر به طور اختفا به گیلان گریخت و حال با لشکری تازه و قوت تعصب مذهب جدید مراجعت نموده آخرین ضربت مهلک را بدولت متزلزلهٔ سلسلهٔ آق قویونلو که مدتها بود رو بخرابی گذاشته

گذاشته بود وارد آورد پس از آنکه در سنهٔ ۱۴۹۹ مسیحی مطابق سنهٔ ۹۰۵ هجری شروانشاه را در جنگ بقصاص خون پدر خود شیخ حیدر به قتل رسانید در سنهٔ ۱۵۰۱ مسیحی مطابق سنهٔ ۹۰۷ هجری در نخجوان با الوند میرزا حکمران آذربایجان جنگ بزرگ سلطانی کرده شکست فاحش به او داد و هفت هزار نفر از ترکمانان آق قویونلو در آن جنگ به قتل رسیدند (روایت جامع التواریخ) الوند میرزا پس از شکست نخجوان به بغداد گریخت و از آنجا به دیار بکر رفته حکمرانی آن ولایت را از تصرف عموی خود قاسم بیگ بیرون آورد و سه سال بعد در سنهٔ ۱۵۰۴ مسیحی مطابق سنهٔ ۹۱۰ هجری وفات کرد (روایت جامع التواریخ و جنابی) یک سال بعد از جنگ نخجوان اسمعیل در حوالی همدان با سلطان مراد مصاف کرده شکست فاحش به او داد سلطان مراد بطرف بغداد گریخت در آنجا نیز از ترس صدمات عساکر اسمعیل طاقت توقف در خود ندیده پناه به علاء الدولهٔ ذو القدر برد بعدها به حمایت علاء الدوله به بغداد مراجعت نموده مدت پنج سال در آن ولایت حکومت کرد تا زمانیکه اسمعیل او را فراغتی داد عازم یورش بغداد شد سلطان مراد را از آنجا گریزاند شاه زاده الیه بدیار بکر رفته مدت ده سال پس از خرابی الوند میرزا در آن حدود زندگانی کرد (روایت جامع التواریخ و جنابی و شهاب الدین) قصهٔ خون آلود سلاطین خانوادهٔ اوزون حسن به نحو مذکور ختام پذیرفت هفت نفر پسر زادهای او مانند پدران خود در تحصیل رتبهٔ بلند پادشاهی قربانی معرکهٔ حرص و آز گردیدند

بر روی ویرانه های دولت سلاطین طایفهٔ آق قویونلو پایهٔ پادشاهی شاهان اردبیل که صوفیهٔ صفوی نژاد بودند در اوایل قرن شانزدهم

مسیحی که حوالی نهصد و هفت هجری باشد کار گذاشته شد و واضع سلطنت این سلسلهٔ سلاطین ایران اسمعیل است که از خانوادهٔ مشایخ صوفیه بود اجداد او را مانش ثبت در تواریخ ضبط کرده‌اند دویست قبل از وضع این سلسله جدید صفی‌الدین ابو اسحق اردبیلی که از جملهٔ مشایخ صوفیه و معاصر سلاطین چنگیزخانی بود وفات نمود جد او را در اردبیل که در الارشاد و جمعی بروز کرامات او بوده‌اند شناختند فوت او در اوایل قرن چهاردهم مسیحی که در اوان سنهٔ ۷۳۵ هجری باشد اتفاق افتاد و بمناسبت صفی‌الدین شاهان این سلسله را صفوی گفتند و لقب صوفی را از آنها سلب نمودند و حال آنکه این لقب بحالت جبلیهٔ آنها مناسب‌تر و مایهٔ قوت و تسلط آنها را بهتر وانمود میکرد شیخ صدرالدین موسی پسر شیخ صفی و خواجه علی پسر شیخ صدرالدین و شیخ ابراهیم پسر خواجه علی دست از عالم تصوف و فقر و درویشی برنداشتند جنید پسر شیخ ابراهیم اول کسی است از این سلسله که خواست در امور دولتی مداخله نماید جهانشاه که از پادشاهان سلسلهٔ قراقویونلو بود او را از اردبیل بیرون کرد مشارالیه باوزون حسن که امیر بزرگ ترکمان آق قویونلو بود پناه برد امیر مزبور چون با جهانشاه کینه میورزید علی‌رغم او شیخ جنید را بطور مهربانی پذیرائی نموده خواهر خود خدیجه بیگم را نیز بزنی باو داد پس از آنکه جهانشاه از امیر حسن بیگ شکست خورده بقتل رسید شیخ جنید باردبیل مراجعت نمود و بعد از وصلت با امیر حسن بیگ در کمال گرمی به مداخلهٔ امور دولتی پرداخت به بهانهٔ جهاد با کفار گرج لشکری فراهم آورده روانهٔ آنجا گردید چون با امیران خود خواست که بزور از خاک شروان عبور نماید لشکر شروانشاه در صدد ممانعت برآمده

شیخ

شیخ ممنوع نشده اقدام به جنگ نمود و در دعوا کشته شد پسر او شیخ حیدر التفات امیر حسن بیگ را که در بارهٔ پدر او داشت پسرانش بعد از او هم نسبت به مشارالیه شیخ حیدر رعایت نموده دختر خود عالم‌شاه بانو را بازدواج او درآوردند تا مدتی که امیر حسن بیگ حیات داشت شیخ حیدر به آرامی میزیست بعد از فوت او شیخ حیدر خواست پیروی خیالات پدر خود جنید را نماید و از اینکه میخواست مریدان و طرفداران او یک علامتی از سایر طبقات مردم امتیاز داشته باشند کلاه سرخ بر سر آنها نهاد و بعدالایام اتراک ایرانیان را بدین واسطه قزلباش نامیدند بالجمله شیخ حیدر با شش هزار نفر از این قزلباشها باسم جهاد گرجیه حرکت کرد لیکن منظور اصلی او انعدام و انهدام شروانشاه بود پس از آنکه شاه مزبور را در قلعهٔ گلستان محصور نمود امیر یعقوب بیگ آق قویونلو سلیمان بیگ را بامداد شروانشاه فرستاد در طبرسران با شیخ حیدر مصاف کرده شیخ را بقتل رسانید و سه نفر از پسران او را که یارعلی و اسمعیل باشند یعقوب بیگ در قلعهٔ اصفهان محبوس نمود بعد از یعقوب رستم میرزا آنها را از حبس مرخص نموده باردبیل فرستاد تا بطریق اجداد خود به فقر و درویشی راه بروند یارعلی بیک حیدری با رستم میرزا بطور صداقت راه رفت بالاخره یاغی شد و در یک جنگ که با رستم میرزا کرد کشته گردید (جامع التواریخ) اسمعیل که در آن وقت شش سال و نیم از عمرش گذشته بود بسمت گیلان فرار کرده پناه بشریف حسن خان حکمران گیلان برد احمد میرزا پسر اغورلو محمد که خود را پادشاه ایران میدانست اسمعیل را از حکمران گیلان مطالبه نمود مشارالیه حکم کرد اسمعیل را در میان چادری بجده

در زیر سایهٔ درختهای انبوه آویخته پنهان کردند و با فرستاده و احمد میرزا قسم خورد که با اسمعیل برروی خاک ارکد اشته نشده است (جامع التواریخ) مدت شش سال اسمعیل در لاهیجان گیلان در تحت حمایت حکمران آنجا زندگی کرد درانوقت جمعی از هواخواهان صفویه و جماعتی از مریدان شیخ صدرالدین قونیه که در خاک عثمانی در تکیه و خانه‌ها ساکن بودند بدو ملحق شده اسباب خروج او را فراهم آوردند شیخ صدرالدین معاصر امیر تیمور گورکان بود وقتی که این پادشاه جهانگیر بخاک عثمانی یورش برد اهالی تکیه و خانه‌ها که اغلب آنها مریدان شیخ بودند باسیری برد چون بتوسط شیخ امیر تیمور از گرفتار کردن آنها درگذشت ارادت آنها بخانوادهٔ مشایخ ایرانی زیادتر گردید درینوقت دسته دسته و فوج فوج از ولایت خود بیرون آمده در لاهیجان در تحت لوای اسمعیل جمع میشدند (سنهٔ ۱۵۰۰ مسیحی مطابق سنهٔ ۹۰۶ هجری) تقریباً با هفت هزار نفر از این مریدهای ترک و ایرانی اسمعیل که درانوقت چهارده سال از عمرش رفته بود بخیال قصاص خون پدرش حیدر و جدش جنید عازم یورش شروان گردید و با شروان شاه مصاف داده او را بکشت و شهر شماخی را متصرف شد (موافق روایت جنابی) قوت شاه اسمعیل بجهت موافقت و متابعت شمس الدین گیلانی که معابر مملکت آذربایجان سپردهٔ او بود روبترقی گذشت (بواسطهٔ شمس الدین در دولت شاه اسمعیل برتبهٔ جلیلهٔ صدارت نایل گردید بالجمله بحمایت شمس الدین و بعضی از امرای ترکمان اق قویونلو سال بعد را که سنهٔ ۱۵۰۱ مسیحی و سنهٔ ۹۰۷ هجری باشد شاه اسمعیل با الوند میرزا جنگ کرده شکست داد پس از آن وارد تبریز پای تخت آذربایجان شده پایهٔ اقتدار سلطنت خود را در

دراین

سال استحکام و استقرار داد

وضع و حالت شاه اسمعیل نسبت بسلطان عثمانی از اول بطور صلح و دوستی بود اگرچه سلطان بایزید بجهت منع پیوستن طوایف متعصب تکه بشاه اسمعیل اغلب آنها را از ولایت خودشان کوچانیده بشهرهای مفتوحه در موره که کورون و متودون باشند انتقال داده بود موافق تاریخ نعمت الدین شاه اسمعیل دراین خصوص سفیر مخصوص بدربار سلطان بایزید فرستاده خواهش نمود که معتقدان و مریدان او را که در خاک عثمانی میباشند از پیوستن باو ممانعت ننمایند لیکن خواهش او را بایزید قبول نکرده رد نمود و نیز ایلچی مخصوصی نزد علاء الدوله ذوالقدر فرستاده دختر او را از برای خود خواستگاری کرد علاء الدوله اعتنا ننموده از وصلت شاه اظهار اکراه نمود شاه اسمعیل بجهت تلافی این بی اعتنائی لشکر بسر علاء الدوله کشید و مجدداً سفیری نزد سلطان بایزید فرستاده از عبور لشکر او از خاک عثمانی بجهت تنبیه علاء الدوله معذرت خواست بایزید که همیشه طالب صلح بود و نمیخواست خود را درین جنگ تازه کرده باشد عذر شاه را پذیرفته یحیی پاشا را با جمعی از قشون عثمانی بطرف انگوریه فرستاد که ملاحظهٔ حرکات قشون شاه اسمعیل را در یورش مملکت علاء الدوله کرده باشند شاه اسمعیل بر علاء الدوله تاخت کرده بدون فتح آمد و خرپوط ولایت او را بباد غارت و تاراج داده بایران مراجعت نمود (سنهٔ ۱۵۰۷ مسیحی مطابق سنهٔ ۹۱۳ هجری) از قراریکه در تاریخ نعمت الدین و رشتی نقل ذکر شده است یک پسر و دو پسرزادهٔ علاء الدوله را که گرفتار شاه اسمعیل شده بودند آدم خواران و درندگان ایرانی کباب کرده بخوردند در سال بعد سفیر دیگر از جانب شاه اسمعیل بدربار سلطان بایزید در اسلامبول حاضر بوده

پس از اظهار صلح و صفا و دوستی از یاد عهدنامه‌های سلطان سلیم که در آن وقت حکمرانی
طرابزان را داشت شکایت نمود زیرا که سلطان سلیم نه حدود ایران تجاوز کرده
تا ارزنجان رفته و تاخت کرده بود و ابراهیم برادر شاه اسمعیل را با اسیری برده بود و تحفه
شاه، لباس ندی در بر داشت با وجود این اذن دست بوسی سلطان را حاصل نمود تخفه
بوسیدن زانوی سلطان ماذون گردید و از جانب شاه اظهار داشت که چون عبور
لشکر ایران از خاک عثمانی محض تنبیه علاء الدوله بوده است اولیای دولت سلطانی
نباید خیالی در استحکام دوستی و مودت طرفین نمایند چون فرستاده سلطان
بایزید به دربار شاه آمد و فرش لذیذ برای مهمانی نشستن خواستند دریافت و دید که مبادا مطالب ماموریت خود را استاده
باید ادا نماید بالاپوش خود را برکنده بزیر خود گسترده و بر بالای آن نشسته مطالب سفارت خود را بیان نمود تر
حاضران مجلس از جسارت او و از زحمت و مرحمت شاه که حکم قتل او را نداد تعجب کردند از زمانیکه
سفیر شاه به دربار سلطان آمد امیر شیبک خان اوزبک که خصم و هماورد اسمعیل بود
به اسلامبول وارد شد

حالا پادشاه تازه ایران را بحال خود می‌گذاریم

تا هفت سال بعد در معرکهٔ تاریخ عثمانیان مانند رقیب پرهیبت سلطان سلیم اول
با او دچار شویم و بذکر وقایع اتفاقیه سلطنت بایزید ثانی بعد از انعقاد مصالحه با دول
ونیک و مجارستان (هنگری) میپردازیم امر کار عمده که در آن وقت اتفاق افتاد
اطاعت قراطورمیش نام دزد بزرگ دریا زن بود شرارتهای او در قسمت ...
و در کشتی براق رئیس در جنگ ونیک شغل محاربه بود چون کشتی آتش گرفت او نیز
با کشتی بسوخت بالجمله قراطورمیش در مسقط الراس خود که سیوری حصار باشد کنج

چند

چندی باختت و در دریا شغل راهزنی و دزدی کرد و بتدریج در این عمل اقتدار
پیدا کرد و کارش به جائی رسید که یک دسته کشتی جنگی مرکب از
ده فروند کادرغه او لزوم بهم رساند
هرسک احمد پاشا پس از آنکه سه سال دیگر در مسند
صدارت عظمی جلوس کرد مجدداً این شغل خطیر را از او به خادم علی پاشا
منتقل گردید این صدراعظم چون به سلطان زاده احمد سلطان ارادت میورزید
و از هواداران او بود در حق قورقود پسر بزرگ بایزید همیشه کارشکنی میکرد
در اینوقت یکی از نواحی ساحلیه که تعلق با دارهٔ صدراعظم داشت
و انها به ملاحظهٔ احترام سلطان زادهٔ که آن ناحیه در جزو حکومت انها
واقع بود ابداً تصرف در آن نمیکرد ندیم پاشای خادم محض رنجاندن
و استخفاف قورقود آنجا را متصرف شده مداخله نمود شاهزاده
از این خفت و بی اعتنائی بقدری نا امید و رنجیده خاطر شد
مصمم گردید از مملکت پدر خود گریزان شده بدربار مصر برود لهذا اهل
و اثقال و خزاین و دفاین خود را در پنج کشتی که رئیس آق باشی فرمانده
انها بود جمع نمود با اثقال هشتاد و هفت نفر از بستگان و نوکران خود
روانه گردیده به پدر خود سلطان بایزید اطلاع داد که عازم زیارت مکهٔ
معظمه میباشد (موافق تاریخ عالی و ثمرالدین و سلق نعد) پنج روز
بعد از حرکت در اسکندریه فرود آمد و از ورود خود به سلطان مصر
خبر فرستاده منتظر جواب بماند سلطان مصر به محض اطلاع نه انجمن

خادم
خواجه و خصی را
گویند

نامی و نه قطار شتر دو کوهانه و نه قطار شتر لوک و دو قطار شتر زینت دیگر
از برای خود سلطان قورقود فرستاد و صد اسب و هفتاد قطار شتر با اسم سواری
و جمیع بستگان او روانه داشت و چهل قطار شتر جهة حمل آلات و ادوات
مطبخ مقرر نمود همه این‌ها را با انضمام نه هزار دوکا و نه توپ قماش زربافت
و نه نفر غلامان جوان زیباروی خوش منظر که به سلامتی ورود نیاز شاهزاده نمود
قورقود با این دستگاه و تجمل و صدای نوازش چهل عدد طبل و دهل عازم
پای تخت مصر گردید چون به آنجا نزدیک شد دوات دار که
صدر اعظم سلطان بود با ارکان دولت مصر باستقبال آمده از جانب
سلطان تهنیت ورود گفت و اظهار شوق ملاقات نمود (۱۲ مه ماه سنه ۱۵۰۹
مسیحی مطابق سنه ۹۱۵ هجری) دوات دار با صاحب منصبان و رکاب داران
در خدمت شاهزاده وارد قاهره شده سلطان زاده را با کمال
جلال در ۱۹ مه ماه در یکی از عمارات سلطانی فرود آوردند و از برای
مخارج یومیه او سه روزی پانصد سنقد و پنجاه قطار قند و پنجاه و سه
مودی برنج و دو هزار مرغ و دو هزار غاز و صد و پنجاه قطار حسر
مقرر گردید علاوه بر این هزار کیسه (هر کیسه ده تومان است) وجه نقد نیز
جهة صرف جیب داده شد پس از سه روز استراحت و رفع خستگی
به ملاقات سلطان عازم گشت سلطان سوار شده شاهزاده را
استقبال نمود چون به هم رسیدند هر دو یکبار از اسب‌ها فرود آمده
یکدیگر را در آغوش گرفتند سلطان مانند پدر چشم‌های شاهزاده را
بوسید

بوسید و شاهزاده مانند فرزند گردن سلطان را بوسه داد هر دو باتفاق وارد
قصر سلطانی شدند قورقود بر روی تختی که در پهلوی تخت سلطان از برای
او مرتب کرده بودند قرار گرفت با وجود همه این احترامات و مهربانی
سلطان به ملاحظه دوستی بایزید و برهم نخوردن مصالحه سلطان
قورقود نه اذن زیارت مکه داد و نه خواهش‌های دیگر او را
اجابت نمود چندان نگذشت که قورقود محسوس گردید که امنای
دولت مصر جانب بایزید و صدر اعظم او را از دست نخواهند
داد و از برای خاطر او با دولت عثمانی اسباب کدورت
و نقار فراهم نخواهند آورد لهذا اصلح و اسلم شوق را اختیار
نموده مکتوبی به علی پاشای صدر اعظم نوشت و از ما فرط گذشته خود
معذرت خواسته ضمناً خواهش نمود که از پدرش اجازه حاصل نموده
به مقر حکومت خود معاودت نماید مکتوب او مقبول شد و سلطان
حکومت تکه را باو واگذار فرمود و از آنجا رجعت نمود کشتی‌های او در
بین راه به سفاین جزیره رودس برخورده جنگ کردند و گشت خود ش
فرار کردن قورقود و حالات‌های دیگرش بسیار شباهت
بحالات عم او سلطان جم دارد او نیز مانند عموی خود طبع شعر داشت و همیشه ادبا
و اهل ذوق را بدور خود جمع می‌نمود و منتخب دیوان‌ها را ترتیب می‌کرد و خود در این فن
رتبه استادی داشت در علم فقه الاسلام علمش بدرجه بود که رساله در فقره
مسائل مشتبهه نوشت چون همیشه با ارباب ذوق و اهل علم و فضل

زندگانی میکرد باین واسطه در نظر اداء و قضات و اهل دانش با درجه محترم بود و بهمین جهة طوایف ینیکچریک و وزرا بدیده حقارت در او نگریسته او را قابل سلطنت و لشکرکشی ندانسته بر او فوت بایزید برادران کوچک او احمد سلیم را بر او ترجیح دادند

در سال ۱۵۰۹ مسیحی مطابق ۹۱۵ هجری شهر اسلام بول دچار زلزله شد که در تواریخ سخت تر و شدید تر از آن نشان داده نشده است صد و نه مسجد و هزار و هفتاد خانه و همه دیوارهای داخله و خارجه قلعه اسلامبول از سمت خشکی و یک قسمت بزرگ دیوار طرف دریا با قلعه هفت برج (یدی قله) و حصار سرای از دریا تا باغچه قاپو موافق روایت سعدالدین و سلق سعد و روضة الابرار و عالی و حاجی خلیفه تا به پایه بنا خراب شد سر ستونهای چهار ستون بزرگ مسجد فاتح شقاق برداشته و طاق از طرف میان یک طرف نشست کرد طاقهای مریض خانه متعلقه به هشت مدرسه سلطان محمد فاتح و هم چنین قبه‌های اغلبی از این قبیل ابنیه فرو ریختند سر ستون مسجد بایزید ثانی پاره پاره شده از هم فرو پاشید موافق تاریخ عالی و سعدالدین چند هزار نفر مرد و زن و اطفال در این خرابیها بهلاکت رسیدند تنها از خانه مصطفی پاشای وزیر سیصد نفر سوار با اسبها بزمین فرو رفتند مدت چهل و پنج روز نه تنها در اسلامبول بلکه در تمام ممالک دولت عثمانی از آسیا گرفته تا اروپا احساس لرزیدن زمین میشد یک نیمه شهر چورلو بزمین فرو رفته ناپدید گردید عمارات

کاشی

کاشی پوش خراب شد دمی توکا ممی و اوقات سلطان بایزید تل خاک شد از خرابه‌ها طوفان دریا بشدت بالا گرفت که از روی دیوارهای اسلامبول و قلاتا فرو ریخت در شهر و خارج شهر قنوات قدیمه را ویران نمود در ایا صوفیه آهک و گاه گاه که بر روی اشکال نقشیه خاتم کاری معبد عیسویها مالیده بودند جدا شده زمین افتادند و صورتهای عظیمه موالیان اچیکی که در زیر آنها پنهان شده بودند نمایان شدند نمودار شدن آن اشکال محترمه بدانسان می ماند که از برای تماشای ترقی ملیه و محافظت کلیساهای غربیه در هیچ یک از این قسم بناهای عیسویان زیان و نقصانی وارد نیامد سلطان را چون اطمینانی در استحکام عمارات قصر خود باقی نمانده بود در میان باغ چادر زده مدت ده روز در زیر خیام قعود و قیام می نمود پس از آن از اسلامبول گریخته بپای تخت ثانی (ادرنه) دولت عثمانی رفت (تاریخ سعدالدین و غیره و سلق سعد) قلیل زمانی پس از ورود سلطان به ادرنه زمین انجا در حالت سختی بلرزه در آمد شش روز بعد از آن طوفان شدیدی بروز کرد بطوریکه رودخانه تونجا از مجرای خود بیرون آمده امواج او خرابیهای شهر را از زمین و لای پوشانید انوقت سلطان با انعقاد مجلس شورای تواره فرمان داد و آن یک شورائیست که بایدا جزای آن پادشاه در رکاب باشند منظور از این شورا آن بود که در خصوص تجدید بنای دیوارهای قلعه اسلامبول قراری گذاشته شود خود سلطان بشخصه در این دیوان حاضر شده در افتتاح مجلس وزرا را مخاطب ساخته بدیشان چنین فرمود

عنوان بعضی از زلزله اتفاقات

ظلم و بی‌رحمی‌های شما آه و نالهٔ مظلومان را باوج آسمانها رسانید و بدین واسطه غضب
خداوندی بشهر و ولایت ما نازل گردید (عالی و سلق سعد) بالجمله سه هزار
نفر بنا از برای این کار جمع کرده شدند و سه هزار نفر از سلمان بجهة عمله بوده و هشتصد نفر
پیاده جهة کوره‌پزی بآنها ملحق نمودند تا مشغول کار شوند در مدت دو ماه نه شادولو
قلعهٔ اسلامبول و قالاتا بحالت اولی تجدید و تازه شدند ملک‌های قالاتا
و برج دختر و قلعهٔ یدی قلّه و فانوس و سرای جدید و پل‌های حکمجهٔ بزرگ
و حکمجهٔ کوچک و دیوارهای سیلیوری کلاً تجدید شد. ساخته شد
در مهمانی که بجهة تبریک تعمیر شهر داده شده بود سلطان بایزید بخواهش
ارکان دولت و علما و قضات فرمان داد که مدت سه روز فقرا را
ضیافت نموده در قابها و قدح‌های نقره به آنها طعام خوراندند و خلایق
از کثرت ثروت و مکنت و تجملات دولت عثمانی برای تحمل مخارج
گزاف در تعمیر خرابه‌های وارد شده از زلزله و یا نقوش محلهٔ یهودیها بواسطهٔ
نیکی چریکیان تعجب‌ها نموده امیدوار شدند لیکن این اظهار حب
وطن بهانه بود از برای ابراز میل مفرط بداشتن اسباب تجمل و بی‌اعتنائی
نمودن بحکم سنت خلفا در نهی استعمال اوانی و ظروف نقره و زر مایه
بود و از برای شکست کردن تجملهای خود سلطان بایزید چنانکه دوبای قبر
استعمال شراب و خرید و فروش آنرا به تهدید قتل منع کرده بود و این
حکم زیاده بر سه روز نتوانست اجرا بیاید چراکه ینیچریکان یا زمیخانه‌ها را بزور
گشاده شرابهای آنرا بغارت بردند سلطان مجبور شد حکم خود را منسوخ و موقوف دارد

برای

برای تعمیر و تجدید دیوارهای پایتخت بایزید به خیال امنیت و آسایش داخله و خارجه
مملکت خود افتاد و بدین ملاحظه خواست حکومت‌ها را در میان پسرهای خود به قاعده
تقسیم نماید و مصالحهٔ دول ونذیک و مجارستان را تجدید کند ولایات قرامانیه
و تکه و اماسیه و طرابوزان را به شهنشاه و قورقود و احمد و سلیم واگذار نمود حکومت
بولی (Bolu) را به پسرزادهٔ جوان خود سلیمان پسر سلیم داد و سلیمان در
آنوقت شانزده سنه از عمر گذشته بود اظهار رنجش احمد از حکومت سلیمان در
بولی آشکار شد و سبب رنجش این بود که چون بولی در میان اماسیه و اسلامبول واقعست
اگر یک روزی احمد بخواهد از برای تصرف تاج و تخت خود را بپای تخت برساند
البته سلیمان در صدد ممانعت برخواهد آمد بایزید اینکه هرگز تغییر خیال نداد محض حفظ
امنیت داخله سلیمان از حکومت کفه فرستاد و ظاهراً از این تبعید چنان می‌نمود
سلیمان هرگز بوصال عروس ملک واصل نشده از تصرف تاج و تخت محروم
خواهد ماند در حالتیکه این دوری صلاح حال سلیمان شده بانیواسطه از مخاطره هلاکت
جنگ‌های داخله که عنقریب بروز کرد محفوظ بماند
(تاریخ سعدالدین و سلق سعد و عالی) یک نفر سفیر از جانب سلطان مصر آمده از فرار قور
قود به مصر حکومت خود اطلاع داد و یک نفر ایلچی از دولت عثمانی به اوفن رفت Ofen
وزیر مختار بزرگ مجارستان به اسلامبول آمد تا تجدید مصالحه نماید که یک نفر مأمور ترک
بدولت ونذیک رفت که هم تجدید متارکه نماید و هم بعضی وجه امدادی را
مطالبه کند چون دولت ونذیک را دشمنان از گرفته بتنگی انداخته
بودند باراضی بود که بتوسط سفیر خود وجهی بطور امداد از سلطان خواهش کرده بود که

رسید با وجود این حکمران مذکور که دولت ونذیک در حبس داشت
و او استخلاص خود را از سلطان استدعا کرده بود اولیای دولت جمهوری خواهش
سلطان را قبول کرده به سفیر خود اذن دادند که به سلطان وعده خلاص
شدن او را بدهد

بایزید را پیری دریافته علیل مزاج نیز شده بود اگر
چه امنیت خارجه از طرف اروپا بواسطه تجدید مصالحه با دول مجارستان و
لهستان و ونذیک به نظرها متقن و مستحکم می آمد لیکن آتش جنگ داخله فیمابین
برادرها و در میان پدر با پسرها بنای اشتعال گذاشته بود مدتها بود که رقا
بت و عداوت در میان شاهزادگان عثمانی بجهة ولیعهدی و نایل شدن
به پادشاهی بروز کرده بود تبدیل حکومت سلیمان مخالفت و ضدیت آنها را
آشکار کرد احمد را که سلطان بایزید به پسر بزرگ خود قورقود ترجیح داده از برای
جانشینی خود انتخاب کرده بود ولیعهد و وارث تاج و تخت نمود ینگی چریکان
و وزرا نیز بسلطنت او مایل بودند زیرا که قورقود اوقات خود را صرف شعر و
موسیقی می کرد بدین واسطه در انظار آنها لیاقت پادشاهی را نداشت
این امتیاز که به احمد برادر کوچک قورقود داده شد مایه تحریک طمع و
اسباب امیدواری سلیم گردید این شاهزاده که کوچکتر از احمد
بود بدین خیال افتاد که به تدبیر و شد دیر یا قوت بازو تاج و تخت
موروثی را بدست آورد حالت جنگجوئی و مشغولیات سپاهگیری
و میل مفرط به آلات حرب قلوب لشکریان را به پادشاهی او مایل میکرد

لیکن

لیکن قساوت قلب و ستمکاریهای او مایه وحشت شده خاطرها از او متنفر میساخت
اولین رنجش و آزاری که بخاطر بایزید و صدر اعظم وارد آورد این بود که بدون
اذن به کفه که مقر حکومت سلیمان پسر او بود رفت و به حکم خود بعضی از قرای
آن سنجاق را به اجاره داد پس از آن بولایت چرکه تاخت و تاز نمود بایزید
باو حکم فرستاد که به حکومت خود مراجعت نماید سلیم بجای اینکه اطاعت حکم
نماید در عوض طرابوزان که از مرکز دولت دور بود سنجاقی در اروپا خواهش کرد
که به پای تخت نزدیکتر باشد
(موافق تواریخ سعد الدین و سولاق زاده و عالی و روضة الابرار و بعضی مورخین اروپا) هر قدر
خود را به پدر نزدیکتر می کرد بهتر می توانست پدر را از استعفا کردن از سلطنت باسم
احمد ممانعت نماید یا بعد از مردن بایزید زودتر خود را بجای او رسانیده تاج
و تخت را متصرف شود سه مرتبه سلیم تجدید خواهش کرده استدعا نمود که
چون بیست و شش سال است پدر را ندیده است اذن بدهند که به ادرنه آمده بدیدار
جمال سلطان مشرف شود در هر سه بار استدعای او مردود شد خواهش سنجاق
روم ایلی نیز بجائی نرسید (سعد الدین و سولاق زاده و عالی و بعضی مورخین اروپا)
آنوقت سلیم رشته اطاعت را از هم گسیخته با لشکر رو به ادرنه در حرکت
آمد (ماه مارس سنه ۱۵۱۱ مسیحی مطابق سنه ۹۱۷ هجری) تا بقوت حضور خود سنجاق
روم ایلی را بدست بیاورد وزرا از این عدم اطاعت و سرکشی متوحش شده مشغول آن
شدند که سلطان را در خیال اول خود ثابت بدارند لهذا بسلطان وانمود کردند
که این سرکشی و عدم اطاعت سلیم از برای برادران دیگر او سرمشق بشود

[illegible]

مایهٔ حدوث فتنه های عظیمه و نتیج نتایج منحوسه خواهد گردید و با وکشند از قانون اصلیه که مقرر شده است که هرگز هیچ کدام از پادشاه زادها در اروپا حکومت بایند بکنند تجاوز نبایست کرد لهذا قاضی فاضل نور الدین عماری قرامانی مامور شد و با سلیم ملاقات نموده در جهت دادن او لازمهٔ ابرام و اصرار و سعی دکوشش را بجا آورد لیکن رفتن نور الدین و ملاقات او با سلیم و اظهارات و بیانات او مفید فایده نشد در آنوقت بایزید به صواب دید وزرا و تحریک انها حسن پاشا هنوز یک منزل طی نکرده بود که بیرقهای لشکر سلیم نمایان شد چون حسن پاشا با سلیم مامور جنگ بود و منظور عمده از رفتن او تهدید و تخویف سلیم بود لابدا از مقام قتال و جدال برنیامده عقب نشست و تا پشت دیوار ادرنه در جائی قرار گرفت که عثمانی عقب رفتن حسن پاشا را به فال بد گرفته گفتند عنقریب سلیم خود را بتاج سلطنت متوج خواهد نمود بالجمله اردوی سلیم در چه قورد اوا در برابر دروازه های ادرنه افتاده بود بایزید به شخصه بار دوی لشکر خویش آمده حکم کرد پرده های چادر را بالا زدند و با چشمهای پر از اشک نگران فرزند خود را در مقابل خود مستعد جنگ دید و برای دفعه دیگر چاوش روم ایلی خود را به میان انداخته مانع وقوع جنگ شد و بخدمت شاهزاده رسیده با وفهماند که علی العجاله با این حالت زیارت جد پدر از برای او امکان نخواهد داشت و از جانب بایزید مرده وعده داد که در قید حیات است تاج و تخت را به تصرف احمد نخواهد داد در عوض ادرنه حکومت سمندرا را با انعام و بذل و دلاد چه حصار بدو واگذار نماید عهد نامه بدین تفصیل نوشتند بایزید مهر نموده با بعضی هدایای نفیسه از قبیل غلامان جوان

خوش

خوش منظر اسبان تازی و مبلغی وجه نقد از برای سلیم فرستاد و خود بطرف اسلامبول آمد و سلیم به سمندرا رفت

در حالتی که این وقایع در اروپا روی میداد اسیای ازوقوع جنگ داخله متزلزل بود اجمال این تفصیل آنکه چون خبر رفتن سلیم برادرش بسمع قورقود رسید از اناتولی بیرون آمده بر سر حکومت صاروخان رفت و آنجا را که همیشه از او مضایقه کرده بودند متصرف شد تا او نیز به معرکه مطالبه تاج و تخت نزدیک بوده اگر ممکن شود در حیات پدر و الا فلا بعد از ممات او بتواند بدست بیاورد در حالتیکه سلطان قورقود با این خیال بزرگ اذیت کم عبوری مینمود دزدان راه زن که مدتها بود در آن ولایت اسباب تشویش و پریشانی خاطرهای خلایق بودند جمع شده اردو در حوالی قریه آلالو به یغما بردند رئیس این طایفه پسر قراتچی بود (سپل سیاه) که جمعی از مریدان و هواخواهان متعصب شاه اسمعیل را بدور خود جمع نموده خود را نایب او خوانده و شاه قلی لقب داده و عثمانیان اورا از جهة یاغیان و متمردان شمرده شیطان قلی لقب داده فراگرز پاشا (سیاه چشم) بیگلربیگی اناطولی مامور تنبیه یاغیان شد شیطان قلی علی الغفله براو تاخته کرده خود و لشکرش را تباه و تاخیر نمود این خبر وقتی در اروپا منتشر شد که سلیم از ادرنه به سنجاق جدید خود روانه و به منزل سگورا[1] رسیده بود اغتشاش آسیا را بهانه کرده در آنجا توقف نمود بایزید مکرر مامور فرستاده حکم کرد که به سنجاق جدید خود سمندره برود سلیم اطاعت ننمود سلطان از برای پای تخت خود مشوش شده روانه اسلامبول

[1] Sagora

کردید به محض بیرون رفتن سلطان از ادرنه سلیم به انجا وارد
شد محمد حسین را از حبس مرخص کرد خزانه انجا را متصرف
گردید حکومت شهر را تغییر داده تجدید نمود در این وقت هواخواهان
احمد که در اسلامبول اصرار داشتند سلطان را باستعفای از سلطنت
وادارند و تاج و تخت را به تصرف احمد بدهند تفوق برسایرین
داشتند و رئیس انها علی پاشا صدر اعظم بود سلطان را مجبور
کردند که بشخصه از برای دفع سلیم در حرکت آید با مجددا از
اسلامبول بیرون امده سلیم را که از ادرنه با لشکر به طرف
اسلامبول در حرکت بود استقبال نمود در نزدیکی قریه اوغراش
کوئی (روایت نورالدین) طرفین بیکدیگر رسیدند علی پاشای
صدر اعظم پیاده شده پیش کالسکه سلطان که با ضعف
پیری و شدت مرض نقرس در انجا افتاده بود برفت
و پرده ها را بالا زده و لشکر سلیم را که اغلب از سواران
تاتار قرم بودند به سلطان نشان داد و عرض کرد این
پسر شماست که میخواهد دست پدر را ببوسد یا میخواهد او را
از تخت بزیر بکشد چند از وزرای دیگر نیز به تقویت عقیده صدر
اعظم را نموده و سلطان را به بردن حمله ترغیب نمودند تا انکه
بایزید رو به لشکر خود کرده فرمود ای غلامان من شما که بنان و نمک
من پرورش یافته اید برسر یاغیان حمله برید و همه را معدوم نمائید

بایزید

بایزید از شنیدن فرمان سلطان ده هزار سرباز صدیق جان
فشان به هیجان آمده تکبیر گویان بر یاغیان تاختند و همه را متفرق
ساختند غالب آمدند سلیم اسب سیاه معروف او که قرابولوط (ابر سیاه)
نام داشت و در تاریخ عثمانیان به منزله بوسفال است از میدان بدر برد
از هلاک نجات داد (مترجم گوید بوسفال اسم اسب خاصه اسکندر
پادشاه بزرگ یونان بوده است) و بازوی قوی یار صدیق خود فرهاد
که در اخر بمرتبه دامادی و وزارت نایل گردید از صدمه ضربتهای
سواران بایزید محفوظ ماند سلیم در گریختن عجله نموده خود را به اخ یولی که
در ساحل قرادکیز واقع است وقبل از رسیدن مامورین بایزید که سواران
کشتیهای سلیم او خود را زودتر بسفاین رسانده به سمت قرم روانه گردید
دو هزار سوار از لشکریان این شاهزاده در جنگ کشته شده
باقی متفرق شدند و بعضی از انها به طرف قرم بدر رفتند باجمله
خان تاتارستان قرم که پدر زن سلیم بود پذیرائی خوب
از او کرده وعده داد که در حمایت او بکوشد تا تاج و تخت را
متصرف شود

خبر شکست خوردن و گرفتار شدن قره گوز پاشا

سرعسکر اناطولی بدست شیطانقلی و هلاک شدن او به ضرب
میخ چوبین که به اسافل او فرو کوفتند و در حقیقه اقبح سیاسات است
و حرکت کردن علی پاشای صدر اعظم با سه هزار ینیچری

وچهار هزار عرب بجهت تلافی این شکست و رفع این خفت مامور کردید عرصه اروپا
چنانکه ذکر شد در نظر سلیم از حضور شخص صاحب وجود خالی و تصرف
ادرنه را التماس و املو کرده مایه عزیمت او به طرف ادرنه و از انجا
به اسلامبول گردید و از انطرف علی پاشای صدر اعظم با طنا بجود نوید میداد
که در این یورش توابع شیطان قلی را که تا بورسا تاختن کرده بودند معدوم ساخته
رفع خجلت و خفت از عساکر نماید و در این موقع که احسن مواقع به نظر آمد سلطان
احمد را در حیات پدر و مبنی بر برخلاف عهدنامه تازه به سلیم داده شده بود
به تخت سلطنت بنشانند یکی از وزرای قورقود که در صاروخان بحکومت داشت
به صدر اعظم اطلاع داد که شیطان قلی از بورسا بطرف الاشهر گذشته و لشکر قورقود را
که قریب شش هزار نفر بود شکست داده شهر را مفتوح ساخته و خزاین پنجهزار سابق ناطولی را که
شهید مینج کرده بود ضبط نموده با چهار قطار شتر بدربرد و سلطان احمد در
ایالت قرمان در حوالی مکانیکه به آلتون طاش موسوم است به صدر اعظم
ملحق شد عزیمت بر تخت نشاندن سلطان احمد را ینیچریگان برهم زدند
زیرا که غیرت و رشادت پادشاهی و شجاعت سلیم را مکرر تجربه نموده و مراد را
بدل گرفتند او را پادشاهی و نشستن جای پدر لایق تر از برادران
دیگر دانسته انعامات هم که احمد در حق انها مبذول داشت بجای نرسید و
خیال ینیچریگان را از ارادت سلیم منصرف نتوانست بکند آنوقت صدر اعظم
باشاهزاده قرار دادند که عجالتاً صبر نموده در انجام خیالات خود منتظر وقتی
بهتر و مناسب تر از حالا باشند علی العجاله به شغل تعاقب یاغیان که

شهر

شده و انها از آوازه نزدیک شدن صدر اعظم خودشان را به شکهای
قزل قیه که سال قبل نبه سلطان قورقود را در انجا غارت کرده بودند کشیده
بودند چون دره عمیق نزدیک طرف به مملکت قرامانی و صعب است صدر اعظم حفظ آن
طرف را به عهده حیدر بک پیشکار شاهزاده عالم شاه حکمران قرامان محول نمود
حاکم قیصریه نیز با دو هزار سوار بدانها ملحق گردید صدر اعظم همه راهها و رخنهای
دره را محکم کرد یاغیان مدت سی و هشت روز در آن شکه محصور بودند در این مدت
راهی از میان کمرهای سخت ساخته از شکه بیرون آمده بر حیدر بک تاختند و او را
معدوم و منهدم ساخته انرا قیصریه به طرف سیواس رفتند صدر اعظم از در
رفتن شیطان قلی روز دویم باخبر شد فوراً جمعی از ینیچریگان هم را سوار
کرده خود نیز باتفاق انها به تعاقب یاغی در کمال سرعت تاختن کرد در حوالی
ساریم ساقلق (سیرستان) بانها رسید از طرفین لازمه کوشش و جلادت
بروز داده شد بالاخره صدر اعظم و شیطان قلی در میدان جنگ کشته شدند
سایرین چون سرداران را کشته دیدند متفرق گردیدند (عالی و علاءالدین)
سنه ۱۵۱۱ میلادی سنه ۹۱۷ هجری) این علی پاشا که کشته شد علی پاشای صدر اعظم فاتح کوزدان و مود آن
ه با وجود اینکه خصی بود بر شادت و علو همت و بلندی نظر و حمایت اهل علم در عالم
از بابان فضل معروف بود و او در دولت عثمانیه اول صدر اعظمی است که عمر خود را
در میدان جنگ با شهادت ساینده هر ماه یکبار علما و شعرا را به مجلس خود دعوت
نموده در حق انها انعامات مبذولی داشت از جمله در یک روز سیصد کیسه با نها
بخشید (کیسه ده تومان است) (روایت عمرالدین) اغلب کتب را علما بنام

او تالیف کرده اند معروف ترین انها تاریخ عثمانی است که ادریس ایرانی نوشته است صفات پولیتیکی و هنرهای ازمانی اورا ادریس در تصنیفات خود و پیش شاعر در مراثی خود به طور درستی و استحقاق بیان کرده اند Merchie

رفقای شیطان قلی خود را بطرف سرحد ایران کشیدند در بین راه تبریز کاروان بزرگی را غارت کرده هزار آدم به کشتند از جمله انها عالم بزرگ معروف ایرانی شیخ ابراهیم شبستری با پسرش بودند شیخ شار الیه صاحب قصیده معروف عربی است در وصف حال انبیا گفته است و صاحبان ذوق و ادبا آن را با قصیدهٔ مشهور طغرائی برابر گرفته اند و کتابی منظوم در علم نحو نوشته است که با آن جهة شیخ را سیبویه ثانی لقب داده اند این دزدان بی رحم اول پسر شیخ را در برابر چشمش کشته بعد خودش را به قتل رسانیدند اگرچه این طایفه رذل بی مغز خود را از هواخواهان شاه اسمعیل می شمردند لیکن شاه نمی توانست تقصیرات بزرگ و رذالتهای آنها را بر خود هموار نماید لهذا چون به خدمت شاه رسیدند حکم شد روسای انها را به مهمانی دعوت نمایند دو دیگ بسیار بزرگ در دعوت خانه کار گذاشته بجوش آوردند مهمانها و مردمان خارج چنان می پنداشتند که در میان انها تهیه طبخ خواهند نمود با مجلس شاه بر روسای انها که یکی خود را سلطان و دیگری وزیر لقب داده بود خطابات سخط آمیز فرموده از یاغیگری به دولت خود و خیانت به سلطان بایزید و قتل کاروانیان مظلوم سرزنشها و عتابها کرد آن بیچارها از ترس خود را به خاک انداخته اظهار تاسف و عذرخواهی کردند شاه حکم داد

روسا را در حضور تابعین و رفقای انها میان دیگهای مملو از آب جوشان انداختند تبعه انها را در میان دسته جات قشون قزل باش تقسیم کردند منظور شاه اسمعیل از این سیاست تهدید داخلهٔ دولت جدیدهٔ خود بود که از ارتکاب سرکشی و فتنه جوئی احتراز نمایند و هم چنین مانع جنگهای خارجه بود چرا که رعایای دولت عثمانی هم از این سیاست اقدام به یاغیگری و سرکشی نسبت به پادشاه خود نمی نمایند و در نظر سلطان بایزید دلیل بزرگ بود از برای مایل بودن به حفظ مراتب دوستی و مصالحه از برای تقویت این عقیده سفیر مخصوص باسلامبول فرستاد و در آن ضمن از قوت و قدرت خود نیز اظهاری کرده باشد ازبک خان پادشاه بزرگ اوزبک را از برای بایزید فرستاده و حال انکه این پادشاه بجهة سنی بودن با بایزید در اضمحلال ایرانیان شیعی مذهب اتفاق دولتی و ملتی بلکه اتحاد طبیعی داشته است

بایزید سفیر ایران را در اسلامبول که یک روز بعد از جنگ سلیم و غلبه برادر وارد شده بود بارداد سلطان احمد که در میان فرزندان طرف میل و محبت پدر واقع شده در حیات سلطان و زنده بودن برادر بزرگش شهنشاه بولیعهدی و جانشینی معین شده بود از شکست خوردن و کشته شدن علی پاشا خیال استعفا کردن پدر و تصرف تاج و تخت را به پای تخت راپش گرفته تا گبزه gebise پامد هرسک احمد پاشا که بعد از فوت علی پاشا سیم بار به منصب صدارت رسیده بود جرات نکرد در مقام منع ینیچریگان برآید و این طایفه بعزار و وقیح

تواریخ اشتباه بسیار داده و فتح و اشکار را احمد را مردود و سلیم را پادشاهی خواستند مصطفی
پاشا وزیر دویم که سابقاً بر رسم سفارت پیش الکساندر بورژیا پاپ روم [1]
رفته سلطان جم را مسموم کرده بود تدارک دید که نواره از طرف اسکوتاری
باستقبال احمد برود در پنجم ماه اوت سنه ۱۵۱۱ مسیحی سنه ۹۱۷ هجری شورشی در اسلامبول
برپا شد شب را ینیچریگان بخانه مصطفی پاشای مزبور ریخته خانه را
غارت کردند و خود او به هزار مشقت جانی به سلامت بدر برد و به قدر
سی هزار دوکا از اسباب خانه او بباد غارت رفت بعد از آن عازم
خانه هرسک احمد پاشای صدر اعظم شدند مشار الیه کوشش بسیار در اسکات
ینیچریگان نموده بدادن مبلغی وجه نقد و بعضی اشیا ذات از خانه خود رد
نمود از آنجا بخانه حسن پاشای وزیر و خانه های قاضی عسکر اناطولی و مؤید
زاده و نشانجی جعفر چلبی ریخته غارت کردند و همه این اشخاص را از هواخواهان
احمد میدانستند و دکاکین بازرگانان فرنگ خاصه اهل فلورانس را به یغما دادند
جهت تسکین نایره شورش صدر اعظم را معزول و جای او را به مصطفی پاشا
وزیر دویم بدادند و خلیل را بجای قاضی عسکر اناطولی برقرار کردند
پسر ابراهیم پاشا که آخرین صدر اعظم از طایفه چندرلی بود نشانجی کردند و
با این واسطه قدری اسباب امنیت و آسایش فراهم آمد جمیع این
روایات را عالی و سعد الدین و سلق سعد و غیره از فرنگیان در تواریخ خود
نوشته اند

احمد چون خود را بدروازه های پای تخت باین شرح نزدیک و از دخول در
رنها

[1] Alexandre Borgia

در اثنای این شورش محرم بدبد مراجعت نمود و بر سر برادرزاده خود مراد پسر شهنشاه که تازه
از دنیا رحلت کرده بود تاختن کرد و او را در شهر قونیه محصور نمود چون اهالی شهر از قلت آذوقه
بتنگ آمده بودند به تصرف او بداده با زنکس به نزد او فرستاده از زر کتاب
این نوع حرکات که مایه انقلاب و اغتشاش دولت بود ممانعت نمود
احمد کوشش و دماغ فرستاده پدر را بر دیده به نزد او روانه داشت با وجود
این احوال مراد را مرخص نمود بهر جا که خواهد برود حاکم رشید قرامانی را ولی گوک
گوز (چشم کبود دیوانه) که با مراد بدبخت او را فرستاده بود حکم کرد تا گردن زدند
سر او را از برای بایزید فرستاد ینیچریگان که از تاختن احمد بر سر برادر
زاده خود اظهار رنجش میکردند از ملاحظه این ظلم بالمعنی به صدا در آمدند چون
خبر گشت نوال از قاصد سنان پاشا (قاصد راه ها) وزیر شاهزاده
احمد بدبخت میر علی خلیفه منتشر گردید رنجش ینیچریگان از سلطان احمد بدرجه
کمال رسید و آنچنان بود که بعد از کشته شدن شیطان قلی جمع کثیری از
معتقدین او بدور میر علی خلیفه جمع شده در قصبه احصار و اطراف آن بنای تاخت
و تاز گذاشتند سنان پاشای مذکور مأمور دفع آنها گردید میر علی خلیفه
با پنج هزار سوار در حوالی اماسیه سنان پاشا را استقبال کرده جنگ
کرد و شکست فاحش بدو داد و این شکست دویم بود که از تبعه شیطان قلی ابقا کر
خانه وارد آمد و اسناد این حوادث به تنبلی و بی وجودی یا بی اعتنائی احمد
داده می شد و باین جهات معتقدات اهالی دولت و ملت درباره او بکلی گشته
شده و در انظار مردم بزدلی بالمره از درجه اعتبار ساقط گردید و از طبقات

[illegible]

لشکر و ملت صداها بجهة خواستن سلیم بلند شد چون سلطان از عبارت های
سلطان احمد بغایت متنفر بود بدلایل و براهین هر یک احمد پاشا و مصطفی
پاشای وزیر نیز ملزم شده مجدداً حکومت سمندار را بسلیم واگذار و او را
از قسم حصار و رفتن اروپا اجازه داد قورقود که تا آن زمان در حکومت
ولایت صاروخان به آرامی گذرانده حال به تشویش افتاد که مبادا برادرش
احمد یا او نیز به طور برادرزاده اش مهر رشا را نماید به خیال افتاد
کاری بکند که شاید التفات پدر پیر خود و حمایت ینیچریکان
را تحصیل نموده بر داشت تاج و تخت نایل گردد لهذا در کمال اختصار با سه
نفر نوکر و در لباس تبدیل به اسلامبول رفته در مسجد سربازخانه ینیچریکان
فرود آمد باین واسطه امید میداشت که ینیچریکان رعایت حقوق
مهمان نوازی را نموده در حمایت او اقدام خواهند کرد بالجمله قورقود همه
سعی کرد و انعام و احسانات را که سه سال قبل در وقتی که مدت دو هفته
نایب السلطنه پدرش شده در باره ینیچریکان مبذول داشته بود
به خاطر آنها آورد بجائی نرسید و ایشان بی استعدادی او و اخلاص
خود را نسبت به سلیم واضح و بی پرده بیان نمودند انوقت قورقود
اظهار داشت که بعد از زندگی سالها مفارقت میل دارد که یکبار
دیگر بدست بوسی پدر مشرف گردد ینیچریکان او را در کمال
احترام به حضور سلطان بایزید بردند و در کمال سختی نگاهبانی او را
میکردند تا سلیم برادرزاده اش را که چندی بود از قرم بیرون
آمده

آمده بپای تخت نزدیک شده بود احمد در خفیه کاغذی به خان تاتارستان
نوشته او را به طرفداری خود دعوت نموده سلطنت قرم را به طور استقلال
با او وعده کرده بود منگلی گرای به تحریک مهر گرای که طرفدار احمد بود میخواست
تکلیف احمد را قبول نماید لیکن پسر دیگرش سعادت گرای که دوست
سلیم بود مانع شده طرف سلیم را نگاه داشت از دست بدر سلیم پیش
از رسیدن حکم احضار بایزید با سه هزار سوار که نصف آنها تاتار بودند
از قرم بیرون آمده روانه اسلامبول شده بود در حوالی آق کرمان رودخانه دانوب
را از روی یخ عبور نمود جمع کثیری از سواران او از شدت سرما تلف
شدند در هشتم ماه مارس سنه ۱۵۱۳ مسیحی مطابق سنه ۹۱۸ هجری ینیچریکان
با عربده و همهمه سلیم را به ریاست خود خواستند تا در صدد دفع احمد برآیند
سلطان استدعای آنها را قبول فرمود فوراً چاپارها از جانب ینیچ
چریکان نزد سلیم روانه شدند تا او را از مطلب مطلع نموده در آمدن
بپای تخت تعجیل نماید چون سلیم به سن فتسن میل از اسلامبول رسید
ینیچریک آقاسی باستقبال او شتافته در نهم آوریل در درب باغ تازه
وزرا و بزرگان مملکت باتفاق برادرش قورقود از او پذیرائی نمودند (ازروت
عالی و سعد الدین) بایزید در مدت سلطنت خود خزانه بسیاری جمع کرده بود
و امید میداشت که بدادن وجه نقد بتواند خود را در پادشاهی برقرار بدارد
لهذا مبلغ سیصد هزار دوکا نقد منتقل شد که به سلیم بدهد و تا در قید
حیات است سالی دویست هزار دوکا به سلیم برسانند و طرز اینکه

در پای تخت ماند لیکن سلیم احسان مزبور را رد نموده تکلیف او را قبول کرد آنوقت بایزید از پسر خود خواهش کرد از آنکه تکلیف اشتغال به امور ننموده و در پادشاهی برقرار باشد تا از دنیا برود و ولیعهدی خود را به سلیم مسلم بدارد ثانیاً آنکه خزانه‌دار و خزانه‌های او را از او نگیرند ثالثاً آنکه سلیم با برادرش احمد آشتی نماید سلیم فقره آخر را قبول ننموده باقی را رد کرد و به تهیه اسباب عزل پدر مشغول گردید

در روز شنبه ۲۵ آوریل سنه ۱۵۱۲ مسیحی مطابق با سنه ۹۱۸ هجری

ینیچریگان و سپاهیان با همه اهالی اسلامبول در خدمت وزرا بطرف سرای سلطانی رفتند بایزید که بر روی تخت قرار گرفته بود وزرا را بار داد و توسط ایشان از آن جماعت پرسید که مقصود از این اجماع چیست همه یک بار به صدا برآمده گفتند پادشاه ما پیر و علیل است و ما سلطان سلیم را می‌خواهیم پس از آن چهار دو هزار ینیچری چرکیت باتفاق نعره‌های جنگی شدادتر خود را بلند نمودند آنوقت بایزید محزون شده بدین عبارت جواب بیان نمودم پادشاهی را به پسر خودم سلیم واگذار کردم خداوند بر او مبارک کند از شنیدن این کلام آواز تکبیر به طوری از آن جماعت بلند شد که عکس صدای آنها از هفت قلّه اسلامبول و در و دیوارهای سرای گوش زد خلایق گردید در آنوقت سلیم در میان درهای از حیاط دویم سرای ایستاده انتظار می‌کشید مهذا امروز به رسم آن مکان از برای پاشایان و بنفر اگر بحضور سلطان باید بروند آنجا مقام انتظار است جای بیرغضب سلطانی هم در آنجاست و همیشه مستعد است که وزرا را در وقت دخول یا زمان خروج بحکم سلطان طناب بگردن بیندازد یا گردن بزند دلبر داشت از ترک

که ده

که در سلطنت‌های سلاطین بندگان بیچاره در کمال تشویش منتظرند اول کسی که از حضور سلطان می‌آید خبر حضار یا حکم قتل ایشان را می‌آورد و اسم در این جا وزرا سلیم را دریافته او را به عمارات داخله بردند سلیم دست پدری را که از تخت بزیر می‌انداخت بوسید پس از آن سوار اسب شده جلو کالسکه پدر افتاده در کمال احترام او را به اسکی سرای (عمارت قدیم) رسانید، مراجعت نمود و به ینیچگی سرای آمده مورد تبریک و تهانی در کمال اندوه و دل خوری پسر

Demotika

بر دلش از آن از پسر خود سلیم اذن خواست که رفته در دموتیکا ساکن بشود و از محلّی که بدنیا آمده بست قدم بدار بقا گذارد (روایت جلال و سلیم نامه و دیگری از مورخین اروپا) التماس بایزید مقبول افتاده به همراهی یونس پاشای وزیر و قاسم دفتردار که جان خود را به نثار کردن زیاده از ده کرور وجه نقد مستخلص کرده بود روانه گردید (روایت سفیر ونیک) سلیم نیز خود در پهلوی کالسکه پادشاه پیر پیاده در کمال ادب راه می‌رفت و سفارشش او و دعاهای آخرین پدر را در مقام‌های گذشته نفی و کوچک دلی گوش می‌داد به همین حالت تا دروازه ادرنه پدر را مشایعت نمود بایزید به دیمتوقا نرسیده سه روز بعد از حرکت از شدت پیری و علیلی و غصه در حوالی افضا وفات نمود (۲۶ ماه مه سنه ۱۵۱۲ مطابق سنه ۹۱۸ هجری) باعتقاد منافونو که اصلاً از اهالی ژن و از جمله پیشخدمتان

Menavino

[illegible]

بایزید بود طبیبی یهودی به حکم سلیم سمی قاتل بخورد بایزید داده بود مورخین
ایطالیائی نیز این قول را تصدیق کرده اند اگرچه سکوت ایلچیهای
وندیک در این خصوص اسباب ضعف این عقیده می شود لیکن احتراز
مورخین عثمانی از داخل شدن در گفتگوی این مسئله و حالتهای
سلیم در بقیهٔ ایام زندگانی مایهٔ تقویت این کار می باشد

در سلطنت مطوله بایزید جنگهای چند اتفاق افتاد که
عاقبت آنها به نتیجه حتمی نشد و پولتیک دولت او صلح طلب
بوده است و در اغلب حالات او علامات فیلسوفی و فقر و درویشی
مشاهده می شد آندره اگریتی سفیر دولت وندیک که در آخر رتبهٔ بابات
جمهوری آن دولت نایل گردید از حالت بایزید بامنای دولت خود این
طور راپورت داده است از صورت فربه و حالت بشرهٔ او به هیچ وجه
آثار بی رحمی و وحشت مشهود نمی شود بلکه اغلب حالت حزن دارد و از چهرهٔ
او پیداست دارای صفات عصمت و لجاجت و حرص و از اهل صلاح
بدی را دوست میدارد از سنگهای سلیمانی خوش تراش و لعبه آلات
پر کار و اشیاء غرائب شده بسیار خوشش می آید در علوم اختر شناسی[1] و حکمت Astrologi
الهی زیاد با ربط است و اوقات خود را اغلب مصروف مطالعهٔ کتب
می نماید و گمان را بهتر از همه کس جلوه می کند چندی است که خوردن شراب را ترک
داشته است و بسیار بقاعده زندگانی می کند با وجود این از ارتکاب سایر لذائذ نفسانیه
به هیچ وجه اجتناب و احتراز نکرده پیری زود دچار او شده قبل از وقت بر او غلبه کرده

راپورت

راپورت سفیر وندیک تا این جا ختم شد شرب طریقت صوفیه را که در زمان شاه
اسمعیل با مور پولیتیکی و دولتی تاویل می نمود و می خواست به وسیلهٔ خانوادهٔ مشایخ
را سلسلهٔ جلیلهٔ پادشاهی تبدیل نماید نه تنها اهالی ایران را فرا گرفته بود بلکه قرب
صد سال می شد که در مملکت عثمانی نیز بواسطهٔ بعضی اهل صوفیگری و ایجاد پاره فنون
ریاضت کشی بروز و شیوع یافته بود در قرن اول دولت عثمانی زیاده بر سه
سلسله از درویش در این دولت دیده نشد و آنها سلسله های نقش بندی
و سهروردی و بکتاشی بودند و در تاریخ تا اواخر سلطنت اورخان ذکری از
آنها شده است و در قرن دویم که این دولت شش سلسلهٔ دیگر از درویش
در این مملکت ایجاد شدند و آنها سلسله های خلوتی[1] و زینی[2] و بابائی[3] و بیرامی[4]
و اشرفی و بکری بودند طریقت این درویش این ایام اسم بواسطهٔ مریدان
و پیروان بسیاری که دارند دوام و ثباتی دارد و در هر شهری که مدفونند قبر
آنها زیارتگاه مسلمانان آن شهر است با وجود اینکه بایزید مرد ریاضت کش
با اخلاقی بود تهمت سختی دو امر الحمری با او زده اند و نسبت مسموم کردن برادر
خود جم و یکی از پسرهای خودش را با او داده اند و حال آنکه هیچ دلیلی تاریخی از
برای اثبات این گناه ها در دست نیست در نیت که زر برای استخلاص از دادن
سالی چهل هزار دوکا جهت مخارج برادر به دولت خود جم و اطاعت قانون سلطان
محمد فاتح در برادرکشتن را جزو قوانین دولتی مقرر کرده بود انکار برادر برده باشد
لیکن با آن مهر و محبتی که درباره فرزندان داشت و از قوت آنها اظهار رنج
و ناله های پدرانه میکرد نمی توان باور کرد که خون مهر را مسموم کرده باشد چنانکه

[1] سلسلهٔ طایفهٔ خلوتی عمر خلوتی بوده در ۸۰۰ سنهٔ هجری در قیصریه وفات کرد
[2] زین الدین ابوبکر خوافی واضع زینیه در ۸۳۸ سنهٔ هجری در کوفه رحلت کرد
[3] عبدالغنی پیر بابائی در ۸۷۰ سنهٔ هجری وفات کرد
[4] حاجی بیرام در ۸۷۶ سنهٔ هجری در انگوریه وفات کرد

سنا و یتو پیشخدمت جنوبزی بایزید نوشته است و سبب ارتکاب بایزید
را بدین عمل آمدن آن سلطان زاده را در لباس تبدیل به اسلامبول نوشته است
واز حالت بایزید اقدام باین کار استبعاد دارد وقتی که خبر فوت عالم شاه
بقانون متداوله از مادران وزیری که غذ سیاه بخط سفید نوشته باو دادند دست
انداز منديل خود را بر زمين زد و حکم کرد فرش های اطاق او را بر چیده از
طرف پشت انداخته شد (پشت درو) و زدن هر نوع موزيكان و ساز را
موقوف داشته قرغن کرد تا سه روز دکاکین اسلامبول را بسته شد شش هزار
آقچه به فقرا داد (آقچه پول کوچکی است در عثمانی صد و پنجاه عدد آن یک
قروش است) بایزید صدقه بسیار میداد در مدت سلطنت خود هشت میلیان
ششصد هزار آقچه به فقرا داده بود سالی چارده هزار دوکا از برای فقرای
مکه می فرستاد بایزید مانند شش نفر سلاطین سابق کلاه خود را بر سر گذاشت
و نه مثل سلطان هفتم عمامه مرد علما را اختیار کرد سندی جبدی از قماش
نازک لطیف الیسانی به ترکیب استوانه سیتدیری پیچیده دور سر
می گذاشت الی الآیام سندی رسمی سلاطین به همان ترکیب رسم
شده مجوزه می نامیدند

از قرار صد و بیست آقچه یک قروش و پنج قروش یک قران چهارده هزار و سیصد و سی و سه قران و دویست آقچه میشود

از قرار راپورت سفرای دولت ونیز که در
اداره ترهف داشتند مداخل دولت عثمانی در آن وقت از چهار الی پنج
میلیان دوکا بود مملکت آسیائی عثمانی مرکب بود از بیست و چهار سنجاق
و مملکت اروپائی آنها سی و چهار سنجاق داشت و سنجاق بیگ های آنها از

دوالی

از دوالی ده هزار دوکا مداخل داشتند و هرکدام از پانصد تا هزار
سوار میداد اند لشکر استمراری دولت مرکب بود از پنجاه هزار زعامت
و تیمار یه و دوازده هزار ینکیچریک (زعامت و تیمار صاحبان املاکی
هستند که دیوان بآنها واگذار کرده به طور مالکانه متصرف شد و در عوض
آن سوار میدهند) قوت بحریه در اغلب اوقات مرکب بودند
هشتاد گالر (گالر عبارت از سفاین جنگی که به ترکی قادرغه گویند) مداخل
حکومت شاهزاده ها هشتاد هزار دوکا میشد مدخول وزرا بیست و پنج
هزار دوکا بود دو نفر بگلربیگی های اروپا و آسیا سی هزار دوکا می گرفتند
دو نفر قاضی عسکر ها پنج هزار و دو نفر دفتردار چهار هزار و دو نفر قاپوچی باشی
هزار دوکا می بردند اجزاء دیوان سلطان مرکب بودند از سه
نفر وزرای اعظم و دو نفر قاضی عسکر و دو نفر دفتردار و یک نفر نشانچی باشی
از روز شنبه تا سه روز بعد از آن این اشخاص در سرای سلطانی به دیوان
می نشستند بیست و پنج نفر نویسنده که هرکدام در آخر رئیس یک دفترخانه منصوب
شدند صاحبان دفتر بودند پنجاه نفر مأمور ترازو بودند که طلا و نقره وارد
خزانه را وزن نمایند وزرا پس از آنکه در دیوان عقاید خود را معلوم و
مشخص می نمودند مشغول خوردن نهار می شدند پس از صرف نهار اهم
راپورت کارهای خود را که دو علی الترتیب به حضور سلطان می بردند
شصت نفر چاوش در تحت فرمان یک نفر چاوش باشی در دم درهای
دیوان حاضر و مترصد بودند تا احکامی را که از شورا صادر می شد تبلیغ نمایند

یا هر که را احضار کنند حاضر سازند یا وجوه مقرر شده را ایصال نمایند یا اشیا
مطالبه شده را وصول کنند سیصد نفر قاپوچی نگاهبانان و قراولان درهای
سرای بودند شش نفر سردار (ژنرال) طایفهٔ سواره سپاهیان
سلحدار و موظفان و غربا با سنجق‌بیک آقاسی و چهار نفر نایب سردار (لیوتنان
ژنرال) و آقای رتچانه (توپچی باشی) رؤسا و فرماندهان عسکر عثمانی بودند
سه هزار رأس اسب های اصطبل سلطانی با سواران آنها ابواب جمع امیر آخور بزرگ
بودند وقتی که سلطان سوار میشد دویست نفر نگهدار و سیصد نفر خدمه در اطراف
او حاضر بودند در وقت جنگ این اشخاص نزدیک به سلطان می ایستادند
و خیمه های آنها در حوالی سراپرده سلطان برپا میشد و چادر سنجقبیکیان به شکل
دایره در اطراف سراپرده زده میشد

بایزید با وجود ملایمت فطری جهاد با کفار را اعظم اعمال میدانست و
مانند دو نفر پادشاهان بزرگ اسلام نورالدین و امیر تیمور گورکان که در تاریخ
مجاهدان علوی نامدار و معروفند هر وقت به جنگ کفار میرفت گرد و خاک
به جامه و چکمه اش نشسته بود در کمال دقت جمع کرده نگاه میداشت که
بعد از مردن در میان قبر زیر سرش بگذارند تا از صدمهٔ آتش ابدی محفوظ بماند
و قبرش از عطر آن غبار مانند مشک معطر بشود یکی از شاهان بزرگ و در
نظر اهل اسلام ابنیه و آثار بسیار است که در تقویت شریعت نبوی بنا کرد و از آن
جمله در قلهٔ تپهٔ سیم اسلامبول مسجدی عالی بنا کرد که در مدت نه سال باتمام
رسید یک خانه بجهة فقرا با یک مدرسه نیز بدو وصل نمود در ادرنه هم یک مسجد
ابنیه

و یک خانه از برای فقرا با یک مریض خانه و یک مدرسه ساخت در آماسیه صوامع
و مدارس و مطبخ ها بجهة فقرا بنا کرد و باز در اسلامبول یک مسجد و یک صومعه بجهة ارادت
و احترام شیخ شمس الدین بخاری بنا کرد (عالی راوی این روایت است و گویا خبط کرده
باشد چراکه شیخ مذکور با ایلدرم بایزید معاصر بود و وضع مسئله نشد) منصب نقابت
سادات را بایزید به تقدس بایزید نسبت داد اگرچه بانی این منصب سلطان
مراد اول بود لیکن سلطان محمد فاتح آن را موقوف و متروک داشت بایزید ثانی
دوباره برقرار کرده به نقیب الاشراف ملقب نمود این پادشاه بانی
بناهای مفیده از برای عامه بود نیز گردید و در ایام سلطنت او پل بزرگی
که دارای نه طاق بود در عثمانجق بر روی رودخانهٔ قزل ایرماق ساخته شد
و در کیوا بر بالای رودخانهٔ سنقاریوس پلی چهارده طاق داشت بنا کرد و یک
پل دیگر در حصار روخان که نوزده طاق داشت بر روی رودخانهٔ قودوز بنا کرد وزرای
او نیز بدو تقلید نموده به بنای ابنیه و آثار خیریه اقدام نمودند از جمله محمود و داود
مطبخ ها بجهة فقرا از روی نمونه این قبیل بناها که به مسجد سلطان محمد فاتح
وصل است ساختند علی پاشا و مصطفی پاشا نیز از ساختن این قسم
بناهای خیریه نام نیکو باقی گذاشتند بایزید به حمایت علما و تشویق آنها
مایل بود و هر سال در حق فقها و مفتیان و مدرسان و مشایخ و قاضی عسکران
انعامات بزرگ مبذول میداشت

در تحت این شبنم های بافایده نخل های علمی
بایست بار آورده پرثمر بشوند بعضی از فقهای معتبر را بایزید به سفارتها و رفع مشکلات

عظیمه مأموری نمود هم چنانکه صاری قورا را باصلاح فساد سلیم مأمور کرد و ملا علی را
یک بار به سفارت مصر نزد سلطان قیتبای فرستاد و یک بار دیگر
پیش سلطان قورقود روانه نمود و به بعضی دیگر هم کتابخانه‌های مساجد را وا
گذار کرد و دولت و ثروت آنها روز بروز زیاد داشت نشری زاری و یوسف
ابن جنید زاده از آن جمله می باشند بعضی دیگر که در منصب قضاوت و فتوای
دولت بسیار اندوخته بودند صرف تحصیل کتب نفیسه کردند از آن جمله
مؤید الدین قاضی عسکر که شعرا را دوست میداشت مهری زن شاعره معروفه
معشوقه او بود و شاعر بزرگ نجاتی دیباچه دیوان خود را باسم او معنون
نموده است کتابخانه ترتیب داد که مانند آن امروز در اسلامبول وجود
ندارد زیرا که دارای هفت هزار جلد کتاب بود

لطفی سنان پاشا اشتهار اندوهناکی از طرز مردنش تهیجی نمود مدعی او فقیه فاضل
عالم خطیب زاده او را فاسد العقیده قلمداد کرده فتوای قتلش را بداد
و فوراً به قتل رسید در ایام سلطنت بایزید شصت نفر فقیه معروف
تربیت شدند که یا خود مؤلف کتب فقهیه بودند یا بر کتب دیگران شروح
و تفاسیر نوشتند لیکن زیاده بر یک نفر طبیب و یک نفر مهندس در
این دو فن معروف نشدند که یکی حکیم شاه و دیگری میرم چلبی بودند خصوصاً بوی
پس از آن تاجیت در فن انشاء ترکی نمونه مرغوبی بودند باید تشکر دو نفر
مورخین صادق القول را که انشای دادرسی باشند نیز بجا آورد که به حکم بایزید
تاریخ دولت عثمانی را از ابتدای ایجاد آن تا سلطنت این سلطان
تألیف

تألیف نمودند نشری تاریخ خود را بزبان ترکی و بطور ساده‌گی ولی ساخته‌گی نوشت
لیکن ادریس بزبان فارسی و بطرز و طریقی عرب و وصاف ایرانی نوشت
نشری بقاعده وقایع نگاری تحریر کرده است و ادریس چنانچه خود اطلاع
داده است مداحی آل عثمان را نموده است رعایت بایزید شامل حال
فضلا و شعرای ایران تا حدود خراسان می شد جامی شاعر معروف
سالی هزار دوکا و فقیه فاضل دوانی سالی پانصد دوکا از
بایزید موظف بودند جامی یکی از کتابهای خود را به اسم بایزید عنوان کرده
است مفتی ایرانی مولانا سیف الدین احمد و مورخ ایرانی میر جمال الدین عطاء الله
از انعامات بایزید محروم نماندند از جمله مشایخ هیچ کدام به اعتبار و استقلال
شیخ یاسی ایشلیب نبودند شیخ مشارالیه در وقتی که بایزید حاکم اما
سیه بود از او دیدن کرده بدو گفت که در مراجعت از مکه او را
بر تخت ملاقات خواهد کرد و همان طور شد که شیخ خبر داده بود او را
شیخ السلاطین و سلطان المشایخ میگفتند و در خلوت خانه او
همیشه بزرگان دولت و اعیان و قضات حاضر بودند شیخ سید
ولایت حسینی شناسی است از مشایخ که چون سلیم به اسلامبول
وارد شد او را با رفقای او نزد خود دعوت نمود شیخ دعوت او
را اجابت نکرد چون به شیخ از سبب این بی اعتنائی اصرار
نمودند در جواب از بی دوامی دولت سلطان سلیم خبر داد شیخ احمد
بخاری و شیخ داود بدرانی از جمله معاصرین بایزید بودند حجت

بایزید با شیخ پاسی و شیخ داود باعث شده بود که از اشعار او روایح فقر
و تصوف استشمام میشد لیکن اشعار برادرش جم و پسرش قرقود بطور بیشتر
با غزلهای عاشقانه گفته شده بودند از همه پسرهای بایزید طبع سلیم بشاعری
نزدیکتر از سایرین بود و ما شرح حالش را در ایام سلطنت او بیان
خواهیم کرد سلطان زادهای دیگر هم اوقات خود را مصروف شعر گوئی
نمیکردند لیکن شعرا را بدور خود جمع مینمودند چنانکه سقائی نویسنده عالم شاه
و دفتردار محمود شاه بود فغانی مداح سلطان زاده عبدالله و مصنف اسکندر
نامه منظومه بود آقشائی و میری هر دو در خدمت سلطان احمد بودند و همچنین
نجاتی که از شعرای بزرگ و صاحب تألیفات بسیار است و بعضی کتب فارسی
را بترکی ترجمه کرده است در خدمت سلطان احمد زندگانی میکرد بعد از مردن
شاهزاده عبدالله نجاتی و فغانی جزو خدام شاهزاده محمود شدند و نیز
صنعی و طالعی و خندلبی با نها ملحق گردیدند طالعی دفتردار بود و صنعی منشی دیوان
و نجاتی نشانچی بود فغانی و خندلبی مداحی و قصیده سرائی میکردند بهشتی
شاعر معروفی بود به تقلید خمسه نظامی ایرانی کتابی مشحون به پنج دفتر تصنیف
نمود فردوسی که بجهة امتیاز از فردوسی بزرگ ایرانی او را فردوسی دراز
میگفتند تاریخ سلیمان را نصف به نظم و نصف به نثر در سیصد و شصت
جلد نوشت چون بحضور سلطان آورده شد هشتاد جلد آن را انتخاب نموده
باقی را حکم کرد بسوزانند تنائی که مذهب تناسخ داشت بقتل رسید مهری
مقبول زن شاعره اماسیه که مراتب عشق خود را با اسکندر به نظم در آورده است

با قاضی

و با قاضی عسکر عالم فاضل مؤید الدین عشق افلاطونی می ورزید (عشق افلاطونی
محبت کاملی است که فیمابین یک زن و یک مرد پیدا میشود بدون اینکه مرتکب
عمل قبیح بشوند) یکی از مرتاضها هرچند او را زنی دعوت نمود قبول نکرد و در میان
عثمانیان مانند سافو در نزد یونانیان شد (سافو زن شاعره یونانی بود
که بواسطه اشعار خود معروفه شده بود ششصد سال قبل از میلاد عیسی حیات داشت
وقتی از شدت یأس و ناامیدی خود را از بالای کوه بدریا انداخته بمرد)

باب بیست و دوم

در صفات و اخلاق سلیم اول ـ دادن انعام متعدد او در جلوس ـ
برادران و برادرزادگان سلطان و قتل آنها ـ روپورتهای دولتهای دول
خارجه ـ فتوحات پی در پی شاه اسمعیل ـ ملاحظه در مذهب سنی و شیعه
قتل شیعه ها در ممالک عثمانیه ـ مقدمات جنگ با دولت ایران
بود ـ مکاتبات بیحرمتانه فیمابین سلطان و شاه ـ دعوای چالدران
و غلبه سلیم ـ ورود او به تبریز و مراجعت اردو ـ ملاحظه نکردن سلیم حقوق
ملل را

اغلب ستمکاران حریص را مورخین ایشان مانند پادشاهان
بزرگ وانمود کرده اند با وجود این سلاطین درنده خونخوار نتوانسته اند خودرا
از تحقیقات منصفانه نویسندگان مستخلص نمایند اگرچه پادشاهی آنها

در ممالک آسیا و اروپا واقع است لعنت و نفرین خدا و خلق مانند خون مظلومان
و بی گناهانی که ریخته اند از گردن آنها منفک و مسلوب نخواهد شد و از
آنها بندگان و عبیدان مزدور که شرح حالات آنها را نگاشته اند سعی
کرده اند که شاید در شداید شومی و نحسی آنها که خود را قهرمان زمان می‌پنداشتند
ضعف و زبونی ایجاد نمایند لیکن صداهای بلند معاصرین و شاهدهای معرکه های
پرخون آنها همیشه مخفی و پوشیده نمانده و اعقاب و اخلافی که بعد به عرصه برسند
از برای تحصیل عقاید صحیحه دربارهٔ آن ظالمها هر اسبابی که لازم است در تصرف
خواهند داشت سلیم که در اصطلاح اتراک یاوز یعنی تند و بی رحم لقب دارد در
اروپا و آسیا مورخین متفق‌اند که شرارت و حدت و تهور و تغیر مزاج
و احکام سیاسات زور را در پادشاهان مقتدر مسلط جزو هنر و شرافت
و صفات حسنه محسوب داشته‌اند اعمال جنون انگیز او را آثار سطوت و صولت شمرده
در سلاطین مشرق زمین لازم دانسته‌اند اما سفرای اروپا که در دربار
عثمانی بوده‌اند و نویسندگان غیر عثمانی خود شاهد حالات و صفات سلیم را با درستی
می‌فهمانند اگر چه به طور اشاره باشد نفیر دینکی می‌گوید این پادشاه با چهرهٔ ترش متغیر
یکتا دست و پر حمیت و وحشت انگیزی را نمودی کند منظر او قلوب را متنفر ساخته مجبور
می‌نماید و در جای دیگر می‌گوید سلطان دیوانه‌ترین مردم و همیشه در خیال جنگ و فراهم
آوردن اسباب جنگ است از مورخین عثمانی خیالی و هزارفن در ابتدای سلطنت
او به همین قسمها اوصاف او را بیان می‌نمایند خیالی می‌گوید سلیم طویل القامه و دارای
خیالات جسورانه و صاحب عزم و قدرت بوده طبع شعر نیز داشت لیکن بسیار تندخو و بی‌رحم
و ظالم

ظالم و خونریز بود، اوقات خود را همیشه مصروف کارهای دولت و انتظام عالم
می‌نمود و او دیگر پادشاه بزرگی بود که هر وقتی در یک لباس خود را در اخیر
محروم نموده از اینکه در خلایق اطلاع پیدا میکرد و نیز جاسوسها داشت که اخبار
همه جا را با وی میرسانیدند در اشعار فارسی دعوی بزرگی خود را معروف ساخت
در ایام توقف مصر در دیوار کوشکی که در جزیرهٔ روضه بطرز اعراب و به فرمایش
سلیم ساخته شده بود ابیات چند عربی که از نتایج طبع خودش بود بدست خویش
نوشت قاضی و شاعر بزرگ کمال پاشا زاده در مرثیه که در مرگ او سروده
بسیار بجا گفته است که سلیم مانند آفتابی بود در موقع غروب که زود
غارب شد و روی دنیا را به ظلمت و سیاهی وسیعی بپوشانید پایان
خیالی در این جا ختم شد هزارفن و بعضی دیگر پیروی سعدالدین را نموده مداحی
سلیم کرده اند و حال آنکه اقوال و عقاید سعدالدین در این باب بکلی از درجهٔ
اعتبار ساقط است زیرا که نوشتن او بسته به گرفتن اجرت و مزد بود و بعلاوه
خود او در هوای مخصوص سرای سلطانی پرورش یافته بود و پدر او در جزو خدمه
اطاقهای داخله سرای بستگی بوجود شخص سلطان داشت عالی متعصب
مذهبی داشت کارهای بزرگ سلیم از قبیل شکست دادن شاه ایران
و اضمحلال سلطان ممالیک مصر و فتح کردستان و مصر تمجید می‌کند و
بعضی او را در انجام این اعمال اسباب مقدس خداوندی می‌شمرد
لیکن عالی که از راست گوئی و درست نویسی تواند تجاوز کند سبب
یورش ایران را که از برانداختن پدر سلیم از تخت شاهی و کشتن سلطان زاده‌ها

که برادر و برادرزاده‌های او بوده‌اند در سرشت سلیم کمان ناشی شده بود وانمود
می‌نماید در بانیو حظه اغلب خیالات را مشکوک می‌کند در اینکه سلطان
سلیم بر انگیخته خدا باشد وی گوید در آن ایام به هر که می‌خواستند نفرین کنند
می‌گفتند خدا ترا وزیر سلطان سلیم کند چرا که وزرای او زیاده بر یک ماه
عمر نمی‌کردند در ایام سلطنت او رسم شده بود که هر کس را وزیر می‌کرد همیشه
وصیت‌نامه خود را در بغل خود نگاه میداشت و اگر از حضور سلطان بسلامت
بر می‌گشت چنان می‌پنداشت که حیات تازه بدست آورده است کلام
عالی در این جا ختم شد

پیری پاشای صدر اعظم که مرد پاک دل صافی عقیده منصف بود روزی به سلطان
با حالتی که شوخی و جدی مخلوط بهم بود جرأت کرده عرض نمود ای پادشاه من
آخر یک روزی مرا که غلام توستم به بهانه که باشد بقتل خواهی آورد آیا می‌شود
و یک روز بمن مهلت بدهی تا حساب خودم را با این دنیا و آن دنیا هر دو مفروغ
نمایم سلطان بیرحم سنگ دل از ریختن خون دشمنان و دوستان و نزدیک
ترین اقربا و خویشان و وزرای صدیق جان نثار نه هرگز احتراز و پروا نداشت سلیم
در جنگ با شدت و حدت بی‌اندازه داشت که بان جهة ینیچریکان او را دوست
می‌داشتند همیشه به جنگ و قتل و غارت حریص بود به لذائذ حرم و سفره اعتنائی
نداشت و حرکت و شکار را دوست می‌داشت روزها را در مشق بکار بردن اسلحه
و تعاقب حیوانات وحشی و شب‌ها را اغلب بخواندن تواریخ و
حکایات منظومه خاصه بزبان فارسی مشغول بود یکی از مورخان اروپا ژیو یو Giovio

نام

نام جیوان میدهد که این پادشاه مانند سلطان محمد ثانی شرح حالات سزار ژول
و اسکندر را از زبان ترکی خوانده و مطالعه کرده بود و نباید خیال کرد که تاریخ صحیح آن
دو امپراطور بزرگ را دیده بود بلکه کتاب‌هائی را که بطور نقل و افسانه از اعصار
قدیم روم و امپراطوران ایران به طور نظم و نثر نوشته شده اند مطالعه می‌کرد در
زبان فارسی و ترکی از این قسم افسانه‌ها نظما و نثرا نوشته شده اند و آنها را
بابا سم پهلوانان دیگر نامیده اند از آن جمله است اسکندرنامه
نظامی ایرانی و در خمسه خود به فارسی نظم کرده است احمدی و قطعاتی
بترکی ترجمه نموده اند سلیم علما و فضلا را معزز داشته قدر آنها را میدانست
و کارهای عمده به آنها رجوع می‌نمود با این لحاظ بود که ادریس مورخ را
مأمور انتظام امور کردستان کرد و احمد کمال پاشازاده فقیه را در یورش
مصر منصب قاضی عسکری بداد و ترجمه بعضی کتب عربی را با نوشتن
وقایع عمده دولت عثمانی را بدو رجوع نمود ثانی شاعر که در غزل سرائی
رقیب و هم چشم نجاتی ملاحظه می‌شد و بایزید منصور صاحب سالیانه قصیده
در سه عید از او می‌خواست یکی در عید نوروز و اول بهار بود و دو قصیده دیگر
از برای عید اضحی و عید فطر بود از برای قصیده اول ده هزار اقچه (آسپر)
و از برای دو قصیده دیگر یک توپ ماهوت و بعضی اقمشه دیگر صله
میداد این شاعر در جلوس سلیم قصیده گفت سلطان در عوض
دو قریه باو بخشیده سالی یازده هزار و پانصد آسپر مداخل آنها بود و ثانی
در زمان یورش مصر خواست جهة رفع زحمت‌ها و خستگی‌های جنگ قری با شعرا

اسکندرنامه

مشغول صحبت شد لهذا سه نفر از آن جماعت را احضار نموده و آنها در وقت بوسیدن
دست سلطان چنان بدبختانه حرکت کردند که غلاف شمشیر آنها به بعضی از اعضای سلطان
خورد اول سلطان خواست حکم به قتل آنها نماید بعد به ملاحظهٔ احترام اهل
فضل و ادب فرمان داد تا بر کف پای هر یک صد چوب زدند روز دیگر که
به حضور سلطان مشرف شدند بار اول بالاپوش وسیع و عمامهٔ بزرگ
داشتند قبای مختصری در بر و مندیل کوچکی بر سر داشتند وقتی که به حضور آمدند
سلطان مشغول بازی شطرنج بود چون به مقام صحبت برآمد متوقع بود که آنها
جواب بر لطیفه‌های بامزه و سخنهای شیرین مایهٔ تفریح خاطر سلطان
بشوند بر خلاف عقیدهٔ سلطان آن بدبختها در جواب حرف
های خنک حمق‌آمیز بیان کردند سلطان متغیر شده آنها را به طور خفت
از نزد خود براند

سلیم در ترکیب لباس و عمامه سلیقه نموده وضع تازه قرار
داد یک بالاپوشی که دوزن‌کاری فاخری در دو شده بود می‌پوشید و مندیل
را در عوض اینکه به شکل استوانهٔ مستدیر باشد و کلاه سبز رنگ کلهٔ او از
پارچهٔ عمامه بیرون آمده خارج شده باشد موقوف داشت و شکل کله را به شکل
مدور قرار داد و پارچه که در دور کلاه پیچیده می‌شد قسمی بود که هر دو سر آن
در بالای کلاه یکدیگر وصل می‌شدند این عمامهٔ تازه از قراریکه سلیم به محارم خود
گفته بود به شکل تاج خسروهای ایران بود چنانکه حالا نیز در روی سکه‌های
آنها دیده می‌شود در این اوقات هم آن قسم مندیل را سلیمی میگویند مثلا

سلیم

سلیم که سبب تغیر دادن وضع لباس را از او پرسیدند در جواب گفت
بزرگان دولت با مندیل استوانه (مجوزه) و صاحب منصبان با کلاه
طلادوز (اسکوف) بحضور می‌آیند مناسب نیست که سلطان با آنها هم
لباس باشد و باید مانند پادشاهان ایران تاج بر سر داشته باشد
بغیر از ترکیب لباس و کلاه رسم تازهٔ دیگر پیش گرفت و بر خلاف هشت نفر
سلاطین سابق که ریشهای خود را به طور طبیعی رها کرده بلند می‌شد سلیم ریش را
تراشیده سبیلهای خود را ترتیب می‌نمود اعضای او کوتاه و نصف تنهٔ او ممتد
بود صورت ترنج مدور و حالت دوران وحشیانهٔ چشمها با ابروهای سیاه غلیظ
و سبلتهای دراز هیئت سهمناکی به او می‌داد

روزیکه سلیم پدر خود را تا خارج دروازهٔ ادرنه مشایعت نمود ینگیچریکان
در شهر جمع شده در دو صف بایستادند و اسلحهٔ خود را بیکدیگر مالیده منتظر مراجعت
سلطان شدند تا انعام معمول جلوس جدید را از او بگیرند سلیم از شنیدن این
مطلب بسیار خشمناک شد چرا باید نایل شدن پادشاهی منوط به تحمل حرکات
بی ادبانهٔ ینگیچریکان و محتاج به قوت بازوی ایشان باشد پس به بهانهٔ اینکه
می‌خواهد به قسمتهای قلعهٔ (هفت برج) رفته خزانهٔ پدر را ضبط نماید راه خود را تغییر
داده و از پشت دیوارهای شهر روانه شده بی صدا داخل سرای سلطانی
گردید و ینگیچریکان در کوچهٔ بزرگ با انتظار آمدن او با صف بسته بودند منتظر و معطل
ماندند در هر حال جرئت نکرد که انعام آنها را ندهد یا بوعده که در زیاد کردن
مبلغ بآنها داده بود وفا نکند بجای ده هزار آسپر که بایزید در وقت جلوس

بیگ ازانها داده بود سلیم سه هزار آقچه داد که موافق وجوه طلا و نقره رایج ازان
نقره پنجاه دوکا میشود (دوکا پولیست از طلا که در اغلب ممالک اروپا رایج است
لغت تشرک واضع آن را با قدر رواج ان در هر مملکتی بیان کرده است و دوکای ترکی هیچ
ذکر نکرده است لیکن پاکی در لغت خودش دوکای ترکی را آلتون و فلوری
ترجمه کرده است و قروش و نیز ترکی را ربعیه و پنج قروشی را از مجوب
وده قروشی را فندقلو یا فندقلی نوشته است) یکی از سنجاق بیگ ها اجبار
نموده از سلطان استدعای اضافه مرسوم نمود سلیم شمشیر خود را کشیده
بدست خود گردن او را بزد و از برای پر کردن خزانه در عوض وجهیکه در حق ینیچریان
بذل شده بود وجوهی خارج از معمول در میان رعایای عیسوی و یهودی و
مسلمانان طرح شده ماخوذ گردید اهالی راگوزه (دوبره وندیک) چون
مبلغی را که جهة پیشکش جلوس معمول بود بیاوردند حکم واقع بودن در تحت
حمایت دولت عثمانی بانها داده شد ولیکن حکم شد از امتعه تجارتی انها پنج در
صد گرفته شود با حکمران نوران که اسمش نیز نوران بود تجدید عهد نامه شده
حکمران مشار الیه خود را رعیت و خراج گذار دولت عثمانی میدانست
بر روی تخت و سلیم از پدر ضعیف خود ربوده بود خویشتن
را در معرض هزار گونه مخاطرات ملاحظه می نمود جمع کثیری از رقیبها او را
تهدید می نمودند و از همه تشویش داشت و نیز برادرهای او که هر یک حکمران
ملکی از ممالک عثمانی بودند خاطر او را مشوش می داشتند از هشت
نفر پسران بایزید پنج نفر از آنها که عبدالله و محمد و شاهنشاه و عالمشاه

و محمود

و محمود بودند پیش از پدر بعالم دیگر شتافته بودند از عبدالله و محمد نسلی باقی نمانده
بود از شاهنشاه پسری محمد نام وجود داشت و از عالمشاه نیز پسری عثمان
نام در قید حیات بود موسی داود خان و همین پسران محمود بودند و از سه پسر
دیگر بایزید که بعد از پدر زنده بودند قورقود اولادی نداشت سلیم چند دختر
و یک پسر سلیمان نام داشت و احمد پدر چهار پسر بود که علاءالدین و مراد
و سلیمان و عثمان باشند از این قرار در انوقت از نسل عثمان بزرگ
دوازده نفر سلطانزاده عثمانی موجود بودند در زمانیکه بایزید از
پادشاهی استعفا کرد قورقود و احمد در ولایتیکه حکمرانی داشتند
برقرار بودند احمد در اماسیه بود و قورقود در صاروخان توقف
داشت حمزه بدللو نیز بر حکومت سنجاق صاروخان افزوده شد
پادشاه زاده ولیعهد که سلیمان باشد و در کفه حکومت می
راند باسلامبول احضار شد در ایامیکه به جشن پذیرائی
سلیمان مشغول بودند اخبار منتشر شد که علاءالدین باذن پدرش احمد
بروسا را گرفته صوباشی شهر را کشته مبلغ گزافی از اهالی شهر باسم مال امانت
دریافت نموده است چون لازم بود که تلافی و تدارک این حادثه
زودی بشود سلیم اختیار حکومت پای تخت را بسلیمان واگذارده در
اواخر ماه ژوئیه با هشتاد هزار لشکر عازم مملکت اناطولی شد و علاءالدین
و پدرش احمد که در همین راه در میان ینیچریان و سپاهیان متفقی
روی داده کار از گفتگو بزد و خورد کشید سلیم بدون اینکه اعتنائی

باین قیل و قال‌ها به کندی پیش رفت و کارها مامور بصلح شرقی نمود تا نگذارد شاهزادگان
به سمت اروپا فرار نمایند طورعلی بیک پسر آل قوچ علاءالدین را از بورسا تا آخر
تا ورا را آناسیه از سمت ملاطیه و داراندا تعاقب نموده و سلطان از
طرف خودش به قصد گرفتن احمد از جانب انگوریه روانه شد لیکن نتوانست
باو برسد احمد دو نفر از پسران جوان رشید با هوش خود را بایران
فرستاده به شاه اسمعیل سپرد و سلیم حکومت آناسیه را که تعلق باحمد داشت
به مصطفی بیک پسر داود پاشا داد که از گودور در اواخر ماه نوامبر سنه ۱۵۱۲ مسیحی مطابق
با سنه ۹۱۸ هجری به بورسا رسید پس از زیارت قبور آبا و اجداد و تقسیم
کردن نذور و تبرعات عساکر خود را مرخص از برای قشلاق فرمود احمد
این موقع را از دست نداده از قلعهٔ کماخ به سرعت تمام بر سر آناسیه رفت
و غفلتاً وارد شده پسر داود پاشا را با عده و نوید فریفته وزیر خود نامید
سلیم تقصیر از دست رفتن آناسیه را گردن مصطفی پاشای صدر اعظم
گذاشت پاشای مشارالیه در آنوقت مستعد شده بود که در خیرخواهی احمد به سلیم خیانت
کند هم چنانکه از برای خاطر سلیم بولی نعمت خود هم خیانت کرده بود بالجمله سلیم
خواست در آناسیه حرم‌های احمد را علی الغفله بدست بیاورد و جماعتی از سواره
علوفه‌چی مامور که به سرعت تمام به آناسیه تاخته حرم احمد را اسیر و دستگیر
نمایند مصطفی پاشا احمد را از این ماجرا آگاهی داد احمد در آنوقت از آناسیه
بیرون رفته در آن نواحی و اطراف مشغول تاخت و تاز بود چون خبر مصطفی به
رسید علوفه‌چیان را احاطه نموده دستگیر ساخت بیم از قرار را یورت ترک داد

علوفه

علوفه‌چیان با بدست آوردن کاغذ مصطفی وزرای اربعه را که در آنوقت
همراه او بودند احضار نموده بهر یک از آنها خلعتی التفات کرد مگر صدر اعظم
را ختفانی سیاه که دلیل حکم سیاست او بود باو داد فوراً او را از
حلق آویخته نعش او را به کوچه انداختند تا طعمهٔ سگان شد این شد
عاقبت کار مصطفی مرتد که سابقاً مأمور مسموم ساختن جم شده بود با وجود
کمال خست که در طبیعت او مستولی بود در اسلامبول بانی مساجد و صوامع
و حمامات و مطبخ‌های فقرا شده بود منصب صدارت برای چهارمین بار به هرسک
احمد پاشا داده شد

سیاست صدر اعظم نبود مگر مقدماتی از برای وقوع یک واقعهٔ
خونین اکثر خونریز در یک روز شنبه دیوان منعقد شد سلطان بشخصه سراره
در آن دیوان حضور بهم رسانید پس از آن سان لشکر حاضری را دیده پنج نفر از
کاپیجیانهای ینگیچریک را مامور نمود که به برسه رفته پنج نفر برادرزاده‌های سلطان را
ماخوذ و در سرای سلطانی مضبوط و محفوظ بدارند این شاهزاده‌ها سه نفر پسران
پسران محمود و یک نفر عثمان نام پسر عالم شاه و یکی دیگر محمد پسر شاهنشاه بود محمد هفت سال
داشت و سایرین از چهارده الی بیست و یک سال داشتند هر پنج نفر را در یک اطاق
محبوس نمودند سیاست وقتی آنها را بروز دیگر گذاشتند چون میران غضب خواستند بکار خود
مشغول شوند محمد صغیر در دامن آنها آویخته التماس می‌نمود که او را نکشند و او در شرط می‌کرد
روزی با یک آقچه (آسپر) مواجب در کمال صداقت به سلطان خدمت
نماید عثمان پسر عالم شاه که جوان با استعداد رشیدی بود به شرت تمام در مقام

دفاع برآمد بازوی یکی از میر غضبها را بشکست و دیگری را بضرب کارد از پا درآورد سلیم که از اطاق دیگر تماشای کشتن برادرزاده‌ها را میکرد جمعی دیگر از میرغضبان را بمدد مأمورین فرستاد ایشان دستهای عثمان را محکم بستند و سایرین طناب بحلقش افکنده خفه کردند نعش آن بیچاره را در بورسا در پهلوی قبر سلطان مراد ثانی مدفون ساختند

تا آن زمان قورقود در ممالک حکومت خود باسودگی و آرامی حرکت میکرد چون خبر قتل شاهزادگان را شنید یقین کرد که از برای او نیز همین معامله در کار است لهذا در مقام چاره برآمده مکتوبات به حکام و ینگیچریگان ارسال داشت که شاید راه فرار را جستجو نماید سلیم از این کیفیت مطلع شده از بورسا به بهانه شکار بیرون آمده ایلغار نموده در روز پنجم به مغنیسیا رسید و امید میداشت که برادر خود را که از یورش او بیخبر بود غفلتاً بچنگ بیاورد قورقود همین قدر مهلت که از یک دری که از پس پشت واقع بود باتفاق یکی از نوکران صدیق خود پیال نام بیرون رفته فرار نمود مدت بیست روز هر دو در یک غاری پنهان شدند بعد از آنجا بیرون آمده بسمت تکه بدر رفتند باین امید که شاید بتوانند از آنجا خود را به ممالک اروپا برسانند در آنجا نیز قورقود چند روزی در میان غاری مخفی بود پیال که از برای تحصیل آذوقه بیرون رفته اسب خود را بدست ترکمانی سپرد گران بها بودن زین و یراق ترکمانان دیگر را بگمان که در حوالی غار بنای تجسس گذاشته مخفی اختفای قورقود را معلوم نمودند و به قاسم سنجاق بیک آنجا اطلاع دادند قاسم شاهزاده را با نوکرش گرفته و مضبوط نموده فوراً چاپاری به تعجیل روانه کرده بسلیم اطلاع داد سلطان پس از

تصرف

از تصرف حرم و حرمخانه و اموال قورقود به بورسا مراجعت کرده بود قراچین اوغلی مأمور شد که برادر سلطان را به بورسا بیاورد چون بحوالی شهر رسیدند سنان قاپوچی باشی را باستقبال فرستاد تا از جانب سلطان دعا و تهنیت به برادر بگوید و در حقیقت حامل حکم قتل او بود همین که شب شد و شاهزاده بخواب رفت سنان به بهانه پیال را از بالین شاهزاده دور کرد و شاهزاده را بیدار ساخته حکم قتل را بدو نمود قورقود حتی مهلت خواسته کاغذی منظوم به برادر نوشت و او را از منافقی و خیانت کاری از ملامت نمود روز دیگر نعش قورقود را با مکتوب برادر به نظر سلطان رسانیدند آن قاتل بیرحم از شدت پشیمانی با تذرع بگریه درآمد و حکم کرد سه روز بعزاداری مشغول شدند پانزده نفر از ترکمانان که مخفی اختفای قورقود را بروز داده و بامید اخذ انعام و جایزه همراه او بخدمت سلیم آمده بودند همه به قتل رسیدند همین طور خبر یافته بودند ترکمانانیکه اموال جم را غارت کرده از بایزید توقع انعام و احسان میداشتند پیال از کشته شدن ولینعمت جزع و فزع بی اندازه نموده مجاورت قبر او را اختیار کرد تا از دنیا رحلت کرد

هنوز فصل زمستان در دست تمام نشده بود که احمد از اماسیه با پنج و نیم هزار سوار حرکت کرده بر سر بورسا رفت سلیم در هنگام حبه ینگیچریک آقاسی را مأمور استمالت نمود و حکم داد که در مدت سه روز ده هزار ینگیچریک را در حوالی مدانیا بساحل برسانند همین که این لشکرها رسیدند سلیم عازم مقاتله برادر خود که در

گذرگاه ارنی دربند قرار گرفته بود گردیده این دربند در تاریخ عثمانی شهرتی دارد چرا که
برادرزادهٔ عثمان واضع سلطنت سلاطین عثمانیه در این دربند کشته شده در حوالی
قریهٔ حمزه بیک مدفون گردیده است در این گذرگاه ترکمانان سلطان جم که از میدان
جنگ ینی شهر فرار کرده بود تاختن کردند بالجمله میراخور آقا امیر آخور بزرگ که سردار لشکر
پیش جنگ بود با بکلربیکی اناطولی کشته گشت از احمد جدا شده هفت هزار نفر از
لشکر آنها تلف شدند و با سلطان زیاده بر هشت الی ده هزار نفر باقی نمانده
بود اگر احمد دنبالهٔ این فتح را گرفته بر سر سلطان تاخته بود هیچ شکی نیست که در
این جنگ برادر ظفر یافته از تاج و تخت نیز محروم کرده بود ولیکن احمد آنقدر به سلطان
مجال داد که لشکرهای دوکاچین اوغلی و احمد پاشا با او ملحق شدند سعادت گرای
پسر منگلی گرای خان تاتارستان که برادر زن سلیم بود با پانصد سوار تاتار که هر یک
چهار اسب به یدک داشتند بدو رسیدند سلیم با این لشکر تازه رسیده
از آق صو عبور نموده در برابر احمد در صحرای ینی شهر صف جنگ برآراست قبل
از آنکه طرفین شروع بجنگ نمایند احمد کس فرستاده سلیم را به جنگ خود دعوت
نمود تا خون بندگان خدا در راه حمایت آنها ریخته نشود سلیم در جواب حرفی
نگفته هشت هزار آقچه به آورندهٔ پیغام انعام داده بازگردانید در ابتدای
کار به قدر صد سوار از هر طرف به میدان به چپه خنجکری و گرم کردن
هنگامه مشغول شدند احمد هزار سوار انتخاب نموده با آنها بر سر سه هزار سوار که
در برابر او بودند حمله برد لیکن بیکلربیکی اناطولی با ینیچریگان از یک
طرف و سعادت گرای با سوارهای تاتار از طرف دیگر حملهٔ سخت برده

سوارهای

سوارهای او را در هم شکسته و خود او لابد و لاعلاج فرار برقرار اختیار نموده از کنار خندق
با کمال سرعت اسب می‌تاخت زمین طاقت وزن او را نیاورده فرو رفت و
احمد با اسب میان خندق که مملو از آب بود افتاده بدست دوکاچین اوغلی که او را
تعاقب نموده بود گرفتار گردید احمد خواهش کرد که او را زنده نزد برادر برند لیکن
سلیم التماس او را رد نموده گفت حالا من باید حکومت یک سنجاقی
را که لایق شاهزادگان است خواهم داد منظورش از آن
سنجاق حکم قتل او بود سنان قاپوچی باشی را باز بدین امر مأمور
فرمود احمد قبل از آنکه سنان خود را بدست بیرغضب بدهد انگشتری
از دست خود بیرون آورد که می‌گفتند قیمت آن برابر خراج یک
سالهٔ روم ایلی است و به سنان سپرد که برسم یادگاری به برادرش
سلیم برساند نعش او را نیز در بورسا در پهلوی قبر مراد دویم
مدفون ساختند

پس از آنکه از انجام همهٔ این قتلها فراغت حاصل شد سلیم به آناطولی
مراجعت نمود و در داردانل به قلعهٔ کلید البحر گردش کرده از آنجا بگره
آتونش رفت و در آنجا بساط عیش با احتشامی فراهم آورد و در آن
عیش پیشکشهای نفیس گران بها از حضور گذرانیدند بعد به پای تخت دولت
وارد شد از آنجا به ادرنه رفت در این شهر وکلای ایران و افلاق حاضر
شده خراج مقرری را تسلیم کارگزاران سلطان نمودند سفرای دول مجارستان
و ونديک چون رقبای سلیم را از میان رفته و خود او را سلطان قاهر قادری

...بیدند در کمال حدت و گرمی تجدید عهدنامه شدند خواهش انها را سلیم بطور
خوش پذیرفت چراکه خیالات سلیم مصروف فتوحات ممالک اروپا
و مغرب زمین نبود و هوای یورش آسیا و فتح بلاد مشرق زمین را در سر داشت
سلیم به محض جلوس بر تخت شاهی نامه به رئیس دولت جمهوری وندیک در خصوص
استعفای پدر برای خاطر او از سلطنت نوشته همراه سفیری فوق العاده معروف
به تمیز چاوش (چاوش فوج) روانه داشت سفیر مزبور در روز ورود به وندیک لباس
زری در بر داشت و همراهان او جامه های مخمل متون به هزار لون پوشیده بودند
در روز چهاردهم ماه ژوئیه سنه ۱۵۱۳ عیسوی مطابق سنه ۹۱۹ هجری وارد مجلس اعیان
دولت جمهوری شدند سفیر دولت وندیک که در اسلامبول از زمان ترقه پادشاه سابق
بود در رکاب سلطان بدرسا رفت هم چنانکه یک صد سال قبل ایلدرم بایزید قرالان
مجارستان را با خود بهم بود سفیر مزبور در این سفر از تفصیل یورش سلطان در دفع
قره قوزو احمد راپورتها به دولت خود فرستاده بود در فصل پائیز ایلچی تازه
از دولت وندیک بخدمت سلطان در ادرنه مشرف شده بسیار مشعوف
از تجدید عهدنامه و اضافه کردن سه یا چهار شرط بر شروط سابقه که از آن
جمله از مقبول بودن شهادت عیسویها در مرافعه که فیمابین عیسویان و اتراک
واقع می‌شود و دیگر صحیح بودن وصایای رعایای وندیک در ممالک عثمانی و دیگر
اذن داشتن سفیر وندیک بتوقف مدت چهار سال در دربار دولت عثمانیه
و حال آنکه سابق براین مجبور بعقد و در هر سه سال تجدید بشوند در آخر سال عهد
نامه قدیم منقضی شد بدون اینکه شروط جدیده مذکوره قبول شده در

عهدنامه

در عهدنامه مندرج شود فرستاده ترکی از جانب سلطان عهدنامه را که بزبان
ترک نوشته شده بود در یک ملاقات رسمی بنظر رئیس جمهوری (دوژ)
رسانید پانصد دوکا در وقت پذیرائی و پانصد دوکا در زمان مرخصی به آورنده
عهدنامه از جانب دولت جمهوری انعام شد در همان اوقات که سفیر وندیک
به ادرنه آمد ایلچی مجارستان نیز در این شهر بدربار سلطان حاضر شد وقتی که هنوز فرستاده
این دولت در راه بود پسقبووش بریم پسقبوس را بقراله اوک گویند
قشون عثمانی را شکست داده و دو هزار نفر از انها کشته بود و ژان زاپولیا
به ایالت افلاق تاخته غنیمت و اسیر بسیار برده بود تجدید متارکه با این
دولت از برای مدت سه سال تاخت و تاز مجارها را موقوف داشت روایت انژل
مورخ مجارستان در همین شهر ایلچی قانصوه غوری سلطان به اتباع زیاد
و هدایای نفیسه که از امتعه هندوستان بودند از برای ادای
تهنیت بدربار سلطانی مشرف شد و نیز یک نفر صاحب منصب
از نزد واسیلی پادشاه روس در سنه ۱۵۱۴ هجری برسم رسالت
وارد گردید پس از عرض تحف و هدایا پیام پادشاه روس
را بدین عبارت بیان کرد که پدران ما با یکدیگر بطور برادری زندگانی کردند
ما که پسران انها هستیم چرا باید در این کار پیروی انها را ننمائیم و بان ایلچی از طرف
پادشاه خودش امر شده بود که در برابر سلطان عثمانی سر فرود نیاورد بلکه
دستها را بر روی سینه نگاه دارد و اگر سلطان در احوال پرسی پادشاه روس
سبقت نماید او نیز از جانب پادشاه روس در مقام احوال پرسی سلطان بر آید

این سفیر به همراهی کلک خانزاده طایفهٔ منکوب که بجهة ابلاغ جلوس سلیم به سفارت
روس رفته بود وارد گردید سال بعد باز یکی از نوکرهای مقرب واسیلی
بسمت ایلچی گری آمده استدعا داشت که سلطان حکم کند تا منکلی گرای ترک
منافقت با دولت روس نموده از دوستی امالی لی ثو آنی (یکی از ممالک لهستان است)
احتراز نماید مسئولات او در این خصوص باجابت مقرون نگردید لیکن سلطان
قبول کرد که در آزادی تجارت فیمابین قازان و بندر آزو حمایت نماید و نیز سلیم
وعده داده که یک سفیر دیگری مجدداً بدولت روس بفرستد لیکن بوعده وفا ننمود
یک بار دیگر در سال آخر سلطنت سلیم که سنهٔ مسیحی مطابق سنهٔ ۹۲۷ هجری باشد
ایلچی دیگر از جانب واسیلی پادشاه مملکت روس آمده نامه آورده بود پادشاه
مزبور در آن نامه از نیامدن سفیر ثانی سلطان اظهار تأسف می‌نمود و میل
داشت با سلطان عهدنامهٔ منعقد نماید که بواسطهٔ آن خان تاتارستان قریم
از خسارتهائی که نسبت بدولت روس می‌ورزد ممنوع شود و دولت لهستان
ولی توانی را بتهدید و تخویف نگذارند از حد خود تجاوز نمایند خواهش
پادشاه روس قبول نشد لیکن سلطان در جواب نامهٔ او مکتوبی مشحون باظهار
مراتب کمال دوستی و مهربانی نوشته ارسال داشت

حضور سفرای دول ونیک و مجارستان و مصر و روس و تهنیت
گوئی آنها از جانب پادشاهان خود غلبهٔ سفیر ایران و بی اعتنائی شاه اسمعیل را
بیشتر اسباب رنجش خاطر سلطان شده در قلب او تأثیر واقع گردید شاه
اسمعیل صفوی در جنگ سلیم با برادران خود اظهار حمایت از سلطان احمد
می‌نمود

می‌نمود بهمین لحاظ سفیر با احتشامی که دویست نفر اتباع داشت با تحف و هدایای
بسیار که از آنجمله ده زنجیر یوز بود نزد سلطان مصر فرستاده خواهش از او
در جنگ سلطان سلیم با خود متفق سازد همین که سلطان سلیم به تخت پادشاهی
جلوس کرد سلطان احمد دو نفر از چهار نفر پسران خود را بایران فرستاد
و بعد از مغلوب شدن احمد یکی پسرش علاء الدین بقاهرهٔ مصر گریخت و پس از رسیدن
بآنجا فوراً بمرض طاعون درگذشت و پسر دیگرش مراد پناه بشاه اسمعیل برد قبل از آنکه
شروع بهبیان تفصیلات یورش ایران نمائیم بهتر آنست که مختصری از وقایع
هفت سال آخر سلطنت شاه اسمعیل و وضع مملکت ایران مذکور بداریم تا از برای
مطالعه کنندگان بصیرتی از حالت او در نظر باشد بالجمله شاه اسمعیل شاهان ایران
و مازندران را مغلوب برالوند میرزا و یعقوب شاه آق قویونلو که دوستان
سلیم بودند غالب آمد و فتوحات او در شرق و غرب از جانب عراق عرب
و خراسان مملکت را وسعت داد و وقتی که پس از تنبیه علاء الدوله ذو القدر بایران
مراجعت می‌نمود امیربک که از جانب آق قویونلو در دیاربکر حکومت داشت قلعه
و شهر را با همه نواحی آن دیار تسلیم شاه اسمعیل نمود سال بعد را که سنهٔ ۹۱۳ هجری باشد شاه اسمعیل
با عزیمت دیاربکر نمود چون بدان حدود نزدیک شد باریک بک با
با سلطان مراد که آخرین امیرزادهٔ سلسلهٔ آق قویونلو بود بطرف شام گریخت
شاه اسمعیل حکومت دیاربکر را به مهرخان استاجلو که یکی از امرای رشید او
بود واگذار نمود و یک شخص خصی را که منصب امیر دیوانی داشت والی
بغداد فرمود لقب خلیفه آن خلفائی داد گویند این لقب را جهة اتفاق

شان خلفای سابق که در بغداد سلطنت میراندند بود الی بدا در سنه ۹۱۵
هجری (۱۵۰۹ مسیحی) در ممالک فارس و آذربایجان از کنار خلیج فارس
گرفته تا ساحل بحر خزر گردش نمود از شوشتر خوزستان یاد
کوه بشروان آمد زمستان را در آن ولایت بسر برده قلاع اطراف
نواحی را مفتوح ساخت در فصل بهار بعزم رزم شیبک خان ازبک
عازم خطه خراسان شد شیبک خان یکی از سلاطین بزرگ و خوانین
عمده ترکستان بود پس از آنکه ممالک ما وراء النهر را مسخر نمود از رود جیحون عبور
کرده سلطان حسین بایقرا را که از نسل تیمور گورکان و در خراسان پادشاهی
داشت از تخت مینداخته در تابوت جای داده و اغلب اولاد و اراذل گذشته
سلسله گورکانیه خراسان را منقرض ساخته خراسان را متصرف گردید بالجمله
چون شاه اسمعیل با او مقابل شد دید که از جنگ سلطانی احتراز دارد لهذا تدبیر
نموده بعد از اندک زد و خورد رو بفرار نهاد شیبک خان با پانزده هزار
سوار جرار شاه را تعاقب کرد تا بکمین گاهی که اسمعیل قرار داده بود رسید
آنوقت شاه برگشته خان اوزبک را با سواران او در میان گرفت و شیبک
خان را با ده هزار نفر از سواران نامی او بقتل رسانید استخوان کله خان را طلا
گرفته مادام العمر آب یا شراب در آن می نوشید و پوست سر او را کاه پر کرده از برای
سلطان بایزید ثانی فرستاد و تا شاه فتوحات او شاه حکومت خراسان را
به ابدال دده قورچی باشی تفویض نمود و او مرد شجاعی بود که اسمعیل به وقت
بازی هر کس را که در قتل پدرش حیدر اندک مداخله بود از پا درآورد
(روایت

(روایت تحفة التواریخ) پس از مراجعت از یورش خراسان دو نفر رؤسای
یاغیان تکه را در حضور لشکر قزلباش در میان دیگ های مملو از آب جوشان
انداخته سیاست در این مسئله گویا به چنگیز خان مغول تقلید کرده باشد زیرا
که در زمان بعد از ظفر یافتن بر یاغیان طوایف مغول اسرای آنها را
در میان هفتاد دیگ انداخته بجوشانید از قشلاق قم امیر احمد اصفهانی
را که ملقب به نجم ثانی بود مأمور تسخیر بلاد ما وراء النهر نمود در کنار رود جیحون میرزا
بابر گورکانیه در آنوقت حکمرانی غزنه داشت با میر نجم ثانی ملحق گردید و باتفاق
شهر قرشی را گرفته ساکنین آنجا را قتل عام کردند بعد عازم بخارا
و غجدوان شدند تیمور سلطان پسر شیبک خان برادرزاده و خان
زاده های قوم خود را با عساکر آنها در غجدوان جمع کرده مستعد جنگ
بود بالجمله پس از قتال شدید امیر نجم و عساکر او مغلوب و معدوم
شدند و میرزا بابر که بعد الایام واضع سلسله سلاطین مغول هندوستان
شد به غزنین گریخت تیمور سلطان با تعاقب برادرزاده خود عبید سلطان
از آب آمویه گذشته داخل خاک ایران شدند چون آوازه حرکت
شاه اسمعیل گوش زد آنها گردید معجلا مراجعت کرده به ما وراء النهر
رفتند شاه اسمعیل خواست ابدال دده را که بی غیرتی کرده از مقابل
لشکر بی شمار اوزبک فرار کرده بود به طور فضاحت تنبیه نماید لهذا امر
کرد لباس زنانه در او پوشانیده بر دراز گوش سوار نموده در میان
اردو بساز و نقاره بگردانیدند آنوقت حکومت خراسان را

به زنبیل خان شاملو و غیره را به دیو سلطان روملو تفویض نمود پسر و جانشین
او طهماسب در این سال از مادر متولد شد (۱) (در ۲۲ ذیحجه سنه ۹۱۹ هجری مطابق ۳ مارت
ماه سنه ۱۵۱۳ مسیحی) میرزا بدیع الزمان پسر سلطان حسین بایقرا بعد از کشته شدن
و انقراض دولت پدرش بدست شیبک خان پناه به دولت ایران
آورده در ظل حمایت شاه اسمعیل میزیست و نیز چون سلطان سلیم عثمانی
بر تخت شاهی جلوس نمود سلطان احمد برادرش دو نفر از پسران
خود را نزد شاه اسمعیل فرستاده بود بعد از مغلوب شدن و کشته
شدن احمد پسر دیگرش مراد فرار کرده بایران آمد شاه اسمعیل پناه بدو
شاهزاده داده در صدد حمایت انها برآمده لشکرهای پراکنده را جمع
کرده بممالک عثمانی تاختن نمود مدت چهارده سال شاه اسمعیل
در همه جنگها مظفر و منصور و بر چهارده پادشاه غالب آمده مغرور ساخت
امید میداشت که سلطان عثمانی را نیز تاج از سر و سر از تن برباید لیکن کوکب
اقبال شاه اسمعیل باعلا درجه درخشندگی رسیده بود و میبایست در برابر ستاره
رخشان سلطان عثمانیان شروع بتیرگی و سیاهی نماید بالجمله بعد از جنگ
چالدران او که شکست سختی که بشاه اسمعیل وارد آمد باز تا ده سال دیگر نور
ضعیفی از او ساطع بود تا آنکه بکلی خاموش گردید

(۱) در هر حال ظهور شاه اسمعیل در اوایل قرن شانزدهم مسیحی در
تاریخ دول مشرق زمین و اخبار متعلقه بکلیسا یکی از عهود معروفه و از منه
مشهوره میباشد

در زمانیکه

در زمانیکه اروپا ریشه تخم رفض و اعتزال را جهت حصول اختلاف مذهبی در
میان امت حضرت مسیح احساس نمود در میان مسلمانان نیز
آتش فتنه اختلاف مذهبی شیعه و سنی که مدت یک صد و پنجاه سال
بود بنظر ناخفته و خاموش می آمد مجددا بنای التهاب و اشتعال گذاشت
تا این مذهب شیعه و سنی در تواریخ دول ایرانی و عثمانی آثار عظیمه باقی گذاشت
مذهب شیعه و سنی که در مملکت ایران ایجاد شده است تا به امروز با دولت
آن مملکت بطوری ممزوج و مخلوط است که از برای ادراک مراتب
وقایع و حوادثی که فیمابین این دو ملت رقیب وقوع یافته است لازم است
که از اصل و مبدا این مذهب اطلاعی حاصل نمائیم همچنانکه از برای فهمیدن تاریخ
متاخرین اروپا لازم است که از مذهب تازه پروتستان که در دین
عیسوی اختراع شده است و از مبدا و مقصود و مشرب آن مذهب
اطلاع حاصل شود تفاوت تفرقه بزرگی که از ظهور مذهب پروتستان
در شریعت عیسوی حاصل شد با مذهب تشیع که بکوشش شاه اسمعیل مجددا
بنای انتشار و اشتهار گذاشت نه تنها در قدمت یا حدوث تاریخ
بروز آنها یا در مدت دوام و بقای آنها میباشد بلکه تفاوت کلی آنها
در تولید خیالات و مقاصدی است که از آنها ناشی میشود اگرچه مذهب
عیسوی در عالم چندین بار مایه جنگهای بزرگ گردید لیکن هیچ
وقت در میان کاتولیک ها یا پروتستانها مقصود دولتی و پولتیکی از
آن جنگها منظور نبوده است در میان یهود و اغلب ملل مشرقیه شریعت

و دولت مانند جسم و جان چنان بهم آمیخته و مخلوطند که جدا کردن آنها از یکدیگر امکان ندارد و فقدان یکی از آنها مایه انعدام دیگری است لیکن در میان عیسویان شریعت و دولت دو خط متوازی واقعند که با یکدیگر بستگی ندارند در اسلام شریعت و دولت باهم متولد شده و باهم بزرگ میشوند و طوری بیکدیگر آمیخته میشوند که وجود واحد میگردند و هر صدمه که بیکی از آنها وارد بیاید در دیگری نیز اثر میکند اختلاف بزرگ سنی و شیعه تنها در عقاید مذهبی نیست بلکه عمده اختلاف در یک منظور و مقصود دولتی است و آن وراثت تخت خلافت حضرت نبوی میباشد درخت شریعت اسلام مانند شجره مذهب عیسوی نبود و ساق آن بعد از آنکه قرنها بسیار نمو کرد و بلند شد بدو شاخه منشعب گردیده باشد بلکه از ازل و ابتدا چون خواست از زمین بیرون بیاید با دو شاخه یا دو شاخه اصلی بیرون آمده از هم جدا شدند شیعه ها میگویند که خلافت پیغمبر بلا فاصله به داماد او علی که از خلفای ثلثه ابو بکر و عمر و عثمان افضل بود تعلق گرفته حق او بود و بعد از علی به یازده نفر اولاد امجاد او میرسید نه به بنی امیه این است مسئله که بعد از سی سال در میان پیروان و دوستان علی با مدعیان او اسباب خلاف و نزاع گردید چون مدعیان علی قوی تر بودند خلافت را ضبط نموده خود را اهل سنت نامیدند زیرا که آنها پیروی معنی احادیثی را که از حضرت نبوی شنیده بود میکردند بدون اینکه در آنها معتقد به تأویل باشند و پیروان علی را شیعه و رافضی

نامیدند

نامیدند اول لشکری که از گروه معتزله در خصوص مسئله خلافت به جنگ داماد نبی خدا کشیده شد باهتمام مدعی آشکار او عایشه عزیزترین و جوان ترین زنهای پیغمبر بود خاتون مشارالیها در خصوص حادثه که در یکی از شبها روی داده بود و معاندین اسناد زشتی فیمابین او و پسر صفوان داده بودند و علی راست گو در آن باب پرده پوشی نکرده بود مایه عداوت عایشه با شوهر دختری خود فاطمه گردید (منظور مترجم گوید حدیث افک است و مؤلف پسر صفوان نوشته یا نفهمیده است یا سهو کرده است صفوان ابن معطل که مأمور ساقه لشکر بود در جای اردو به عایشه رسید و او را به شتر خود سوار کرده به منزل رسانید) بالجمله در خصوص پاکی دامن عصمت زوجه مکرمه حضرت رسالت آیه مخصوص نازل گردید و زبان گویان و معاندان لال و منقطع شد چون باعث و بانی این جنگ عایشه بود و خود بر شتری سوار شده در معرکه نبرد حضور داشت آن جنگ را جنگ جمل نامیدند

سخت ترین و خونریزترین جنگی که در سال قبل که سنه ۳۶ هجری مطابق سنه ۶۵۶ هجری باشد معاویه با علی کرد جنگ صفین است (مترجم گوید مؤلف باز سهو کرده است میبایست سال بعد نوشته باشد چرا که جنگ صفین بعد از جنگ جمل واقع شد)

بیست دو سال بعد در ایام خلافت یزید پسر و جانشین معاویه حسین کوچک ترین پسرهای علی را در صحرای کربلا با لب تشنه شهید کردند این سانحه در بیست دویم اکتبر سنه ۶۸۰ مسیحی مطابق سنه ۶۱ هجری

واقع شد از آن وقت به بعد عایشه و معاویه و یزید اسباب نفرت
و بغض پیروان علی و اهل بیت او شده، از صمیم قلب بآنها لعن و نفرین می
کردند و چندان طولی نکشید که عداوت خود را آشکار
نمودند

اولاد علی را که پیشوایان دین بودند امام خوانند چون عدد ائمه
در مذهب شیعه دوازده نفر بود این عدد در نظر آنها مبارک و میمون شد
هفت نفر ائمه اول به قبر نازل شدند بدون اینکه بر تخت خلافت صعود
نمایند (باز مؤلف سهو کرده است حضرت مولا خلافت فرمود و حضرت
امام حسن مصالحه کرد و حضرت امام حسین بیعت نفرمود) تا اینکه
خلیفه هفتم عباسی مأمون که در تشویق و ترغیب اهل علم معروف و مشهور است
یا بجهت دغدغه و اضطراب باطنی یا به ملاحظه حفظ تخت خلافت از فتنه
پیروان علی که روز بروز قوی‌تر و زیادتر می‌شدند امام هشتم علی ابن موسی را
ولیعهد خود قرار داده رضا لقب داد و دختر خود ام الفضل را بازدواج او درآورد
(سنه ۸۱۶ مسیحی مطابق سنه ۲۰۱ هجری) و شعار سیاه بنی عباس را موقوف
داشته شعار سبز بنی هاشم را قبول نمود لیکن بعد از رحلت حضرت
رضا مأمون خیالات خود را تغییر داده شعار بنی عباس در رسوم معموله
سابقه رواج گرفت لیکن با این احوال علی را از سایر صحابه پیغمبر افضل
دانسته بر همه ترجیح داد اگرچه در این مطلب اهل تسنن لذا او را تکفیر و تشنیع‌های
علماء دلخوش کردند (سنه ۸۲۶ مسیحی مطابق با سنه ۲۱۱ هجری) نیز از ترویج تشیع
بکند

عباسی که سنی متعصبی بود روش دیگر پیش گرفت بحکم او در بالای مقابر علی
و حسین را به طورهای بر پا میکردند مقابر آنها را خراب منهدم ساخته
زائرین قبور ایشان را از زیارت مانع گردید مدت پانزده سال که خلافت او
طول کشید از قتل شیعه اهل بیت و غارت اموال و خراب مساکن آنها
دست نکشید تا وقتیکه مستنصر پسر او (مؤلف باز سهو کرده است پسر متوکل
منتصر بود) ترکان را به قتل او واداشت و خود در جای او بخلافت نشست (
سنه ۸۶۱ مسیحی مطابق با سنه ۲۴۷ هجری) منتصر قانونهای زشت متوکل را منسوخ
نمود و بدگوئی در حق علی و اولاد او را موقوف داشت و پاپی شدن
به شیعه اهل بیت را قدغن نمود سادات و ذریات رسول الله را محترم
میداشت پیروان علی تا مدت صد سال با آسودگی راه رفتند معز الدوله
دیلمی که یکی از پادشاهان بزرگ آل بویه بود بجهت بزرگ کردن سلسله
خود و تنزل و حقارت خلفای عباسی از مذهب تشیع طرفداری و تقویت
نمود و کوشش میکرد که اولاد و اهل بیت علی را ترقی بدهد برغم خلیفه المطیع
بالله روز دهم ماه اول سال قمری را که روز عاشورا باشد و حضرت
امام حسین در آن روز بدرجه شهادت رسید قرار داد اسباب
عزاداری فراهم بیاورند تا شیعه‌ها مشغول عزاداری حسین شوند این
روز که باعتقاد اهل اسلام روز نجات یافتن نوح نبی از کشتی و استخلاص
یوسف از زندان است روز عیش و شادی بود و همیشه این روز را از ایام
متبرکه دانسته عید می‌گرفتند بعد از این مقرر شد که روز عزاداری و نوحه‌داری نمایی

وزاری شود از آن تاکنون به بعد در روز عاشورا دکاکین بسته می‌شد عزا
داران با موهای پریشان مویه کنان در کوچه‌ها بر سر و سینه میزنند
و در شهادت حسین ناله‌ها کرده زاری‌ها می‌نمایند این عزاداری
هنوز نیز بشدت تمام در ایران متداول است و بابک تعزیه و دستگاه
بزرگی برپا می‌شود که شباهت با دو صاحب تماشاخانه اروپا دارد
بالجمله این عزاداری اسباب جنگ مذهبی فیما بین سنی و شیعه فراهم
آورد و اشتداد آن امتداد یافت تا آنکه دولت خلفای بنی عباس
را منقرض کرد و مکرر پای تخت خلافت یعنی بغداد را غریق خون این دو
ملت رقیب نمود سنی‌ها بعد از برقرار شدن این عزاداری ابوالحسن
کوکبی وزیر بهاءالدوله دیلمی را بجهت اینکه می‌خواست بساط عزا را برچیند
این هنگامه را موقوف و متروک بدارد به قتل رسانیدند
سنه ۹۹۲ مسیحی مطابق سنه ۳۸۲ هجری

در ایام خلافت القادر بالله شیعه و سنی آشکارا و علانیه باهم دیگر
بنای جنگ و جدال گذاشته بازارهای ایشان را آتش زدند به علت اینکه
سنی‌ها ایشان را رافضی و اهل بدعت می‌نامیدند خلیفه از شیعه‌ها
التزام گرفت که من بعد را آسوده و آرام زیسته در پی فتنه جوئی
و فساد نباشند لیکن از برای برقرار کردن نظم و حصول
امنیت محتاج به قوت بازوی سلطان محمود غزنوی شد (سنه ۱۰۱۶ مسیحی
مطابق سنه ۴۰۷ هجری) بسیاری از شیعه را که روافض اسمعیلیه می
بکشتند

می‌گفتند بکشتند یا بآتش بسوختند دوازده سال بعد دیگر باره
در سی و دو سال بر شیعه و سنی در روز عاشورا در بغداد جنگ کردند شیعه‌ها
مغلوب شدند و محله کرخ را که در آنجا متحصن شده بودند سنی‌ها تماماً خراب
کردند پس از آن آیین تشیع خیلی اسباب تزلزل بنیان خلافت
خلفای بنی عباس گردید به علت اینکه سادات فاطمیه چون
از اولاد علی بودند در اوایل ماه پنجم هجری مطابق قرن یازدهم
مسیحی در مصر به تخت خلافت برنشستند و بساسیری که اعظم
امرای بغداد بود بدیشان گرویده در صدد تقویت کار آنها برآمد
و در ایام خلافت خالی از قدرت القائم بامرالله در بغداد سکه
و خطبه بمدت هژده سال باسم خلیفه فاطمی مستنصر زده و خوانده
شد (سنه ۱۰۵۵ مسیحی مطابق سنه ۴۴۷ هجری) تا در اوایل خلافت
المقتدی بالله مجدداً شیعه‌ها ضعیف شدند و حالت آنها رو
با تنزل گذاشت (سنه ۱۰۷۴ مسیحی مطابق سنه ۴۶۷ هجری) پس از ده
سال باز شیعه‌ها خروج کرده آشکارا در مقام مقاتله و مقابله با سنی‌ها
برآمدند بعد از چند بار غالب شدن در آخر مغلوب شده شکست خوردند
(سنه ۱۰۹۰ مسیحی مطابق با سنه ۴۸۳ هجری) مدت صد سال جنگ‌های
مذهبی در بغداد موقوف شد در بعضی از بلاد شام و ایران بروز کرد
در دمشق شش هزار نفر محبوسین را که احتمال می‌رفت شیعه اسمعیلیه
باشند به قتل آوردند در اصفهان نیز همین قرار از همین طایفه بعد از

هشت روز جنگ و زد و خورد گشته شهر (سنهٔ ۱۱۸۶ مسیحی مطابق سنهٔ ۵۸۲
هجری) در ایام خلافت طولانی الناصر الدین الله در سالی که منجمین
به جهة اجتماع سیارات سبعه در برج میزان از انهدام و انعدام
عالم خبر داده بودند چنانچه نود سال پیش از این تاریخ از بابت اجتماع
شش سیاره در برج حوت همین خبط گوئی را کرده بودند در روز عاشورا
در میان سنی و شیعه قتال صعب و ستیزی روی داده خون جمع کثیری از طرفین
ریخته شد بالجمله مستعصم که سی و هفتمین و آخرین خلیفه عباسی بود به تحریک
وزیر خاین خود علقمه که اسمش در تواریخ شرقیه بسفاهت و خیانت معروفست
رفتاری دیوانه وار با پیروان و محبان علی روا داشته مردان ایشانرا
مقتول و خانه و حال و اموال ایشانرا بیغما داد که ازینرو و باین واسطه اسباب
برافتادن خود را از تخت خلافت و انقراض دولت خلفای بنی عباس
را بزودی فراهم آورد (قتل شیعه در بغداد به حکم مستعصم در سنهٔ ۱۲۵۳
مسیحی مطابق سنهٔ ۶۵۱ هجری بود) علقمه که از صمیم قلب شیعه بود هلاکو خانرا
با لشکر تاتار به تسخیر بغداد دعوت نمود و بنیان قصر خلافت را از بیخ برکنده
در خرابه‌های بغداد در دریای خون سنگین انجا غریق ساخت (در اینجا
نیز مؤلف خطا رفته است اولا علقمه وزیر نبود بلکه ابن علقمی بود ثانیا اگر ابن
علقمی باین شدت تعصب مذهبی داشت هرگز خلیفه را به قتل عام
شیعه تحریک نمی‌کرد) بالجمله شیعه‌ها بعد از آنکه دویست و پنجاه
سال بخواب رفتند مجدداً به تقویت خانوادهٔ صفوی خوش بخت
از خواب

از خواب بیدار شدند و استیلای مذهب خود را در ایران استحکام دادند به
طوریکه هنوز نیز در آن مملکت رواج این مذهب با علا درجهٔ قوت و اعتبار است
سلسلهٔ سلاطین ترک عثمانی و دودمان شاهان صفویهٔ ایران
را بدون آنکه علاقهٔ نسلی و ارتباطی با اولاد علی یا معاویه باشد
صرفهٔ حال دولتی و حرص سلطنتی خود را در این دیدند که هر یک در مذهب
خود کمال حمایت و تعصب را ظاهر سازند و اگرچه مدتها بوده
اولاد علی از آن اعتبار و اقتدار افتاده بودند که هوای تاج و تخت
پادشاهی بر سر داشته باشند لیکن عثمانی و پادشاهان
ایران که خود را مظهر مذهب شیعه و سنی میدانند و دو ملت همیشه
رقیب میباشند مکرر بشمشیر بدست بهم برخورده و با هم در آویخته‌اند
و همیشه تا امروز در برابر یکدیگر با حالت تهدید آمیز ایستاده‌اند
سابقاً مذکور داشتیم که بچه قسم مذهب شیعه بواسطهٔ شیخ جنید
و حیدر و شاه اسمعیل در مملکت عثمانی خاصه در ولایت تکه شیوع یافته
بود و چگونه شیطان قلی رئیس اهل بدعت پس از آنکه سه بار لشکر عثمانی را شکست
داد در میدان جنگ کشته شد این جنگهای مذهبی تا یکسال همان حالت
را داشته و در زمان سلطنت سلطان محمد اول یاغیان و اهل بدعت که مرید درویش
طورلاق کمال و شیخ بدرالدین سیماوی جمع شده بودند روی داده بود لیکن حالا این
جنگ وسیع تر و وقایع اتفاقیه سخت تر و بی رحم تر خواهد بود یکی از کارهای
هولناک سلیم که از کارهای زشت وحشت انگیز همهٔ سلاطین گذشته و آینده

عثمانی بالاتر و شدیدتر بود عداوت و کینه را در میان این دو ملت بمرتبهٔ جنون و دیوانگی
رسانید سلیم که صنعت تفحص و تفتیش او را مورخین عثمانی اشتهار داده‌اند بواسطهٔ جاسوسان
بسیار اسامی اشخاصی را که احتمال تشیع دربارهٔ آنها میرفت و در مملکت عثمانی
ساکن بودند از سن هفت سالگی الی هفتاد سالگی ثبت و ضبط نمود عدد آنها به چهل هزار
رسیده بود همهٔ این بدبختها را به قتل و به حبس ابدی سیاست نمود تا بحال
در اسلامبول دیده نشده بود که حکمرانی بدبخت مانند بابک خرم‌دین و
قرامطه و غیره که بزور اسلحه در صدد اضمحلال دین و دولت برآمده بودند بقتل
رسانند و هم چنین در اصفهان و بغداد مکرر شیعه و سنی یکدیگر را قتل کرده‌اند و نیز
در یکی از شهرهای شام شیعهٔ اسمعیلی را در مدت چند ساعت قتل عام کرده‌اند لیکن
در این موقع از هفت سالگی الی هفتاد سالگی هر کس احتمال تشیع میرفت و در همهٔ
ممالک عثمانی منتشر بود بحکم سیاست صادر شد و بجهت اینکه سلیم
چهل هزار نفر از روافض را غریق دریای خون کرده بود مورخین عثمانی او را مانند
نوشیروان پادشاه بزرگ ایران عادل لقب داده‌اند و عدالت او را
سفرای اروپا به تقلید مورخین ترک در راپورتهای خود تعریف کرده‌اند

پس از آنکه در داخلهٔ ممالک خود سرهای روافض دست بسته را
بضرب شمشیر از تن جدا کرد وقت آن شده بود که متوجه دفع شیعه‌های خارجی
بشود چراکه شاه اسمعیل جهة انتقام خون هم‌مذهبان خود و حمایت سلطان
مراد فراری پسر سلطان احمد بطرف مملکت عثمانی پیش میرفت در یک دیوان
حرب امری بغیر معمول منعقد شده بود سلطان از عزیمت خود اطلاع داده صحرای

کنیه نهرا

یکی شهر را جهت محل اجتماع عساکر معین نمود سه مرتبه سلطان سخن خود را تکرار کرد
احدی از چاکران و جنبیدان که حضور داشتند از شدت خوف اعضای آنها
لرزان بود نتوانستند جوابی بعرض رسانند تا آنکه یکی از دسته بازهای ینیچری که
عبدالله نام پیش رفته پس از زانو زدن برای رسم زمین بوسی دعای دوام
عمر سلطان از جانب همقطاران خود اظهار تشکر و شادمانی نمود
در رکاب پادشاه به جنگ شاه اسمعیل بروند سلطان سلیم بواسطهٔ شنیدن
جواب که مطابق میل خاطر او بود سنجاق اناطولی را به عبدالله واگذار نمود
و سه روز بعد از ادرنه بیرون آمد (۱۹ مارس سنه ۱۵۱۴ میلادی مطابق سنه ۹۲۰ هجری)
پس از ده روز حرکت باسلامبول رسیده در صحرای فیلان قرب به محله ایوب
خیمه و سراپرده برپا نمود قبر صحابهٔ حضرت نبی را زیارت و از روح آن بزرگوار
استمداد همت نمود تا تحصیل فتح و فیروزی نماید و به همین لحاظ در آنجا مشغول عبادت
شد، صدقات بسیار داد پسر خود سلیمان را که در آن وقت بیست سال داشت
و در کفه با حکومت میراند احضار کرده حکومت اسلامبول را باو واگذار و اردوی
خود را حرکت داده به اسکوتاری نقل نمود و ینیچریان در تحت فرمان
حسن پاشا بیگلربیگی روم ایلی همشیران را از کانی بولی عبور نمودند خود سلطان
روز پنجشنبه که نزد مسلمانان روز مبارکی است حرکت کرده در آسیا
به اراضی یکذب ورود کرده در آنجا حکومت اناطولی را به خادم
سنان پاشا (خصی) که سابقا در بوسنی حکومت داشت واگذار
نمود سه روز بعد از حرکت از اسلامبول یکی از جاسوسان شاه

اسمعیل را قلیچ نام دراروی گرفته نزد سلطان بردند سلطان نامه شاه
اسمعیل را نوشته توسط قلیچ ارسال داشت مضامین مندرجه در آن نامه
تقریباً ازین قرار بوده است
سلطان سلیم که فریدون و اسکندر و کیخسرو روزگار و مایهٔ دهشت و وحشت
فراعنه عصر خود است موافق فتوای همه علما و فقها اعلان جهاد می نماید با میر
اسمعیل سردار عساکر ایرانی که مانند ضحاک و افراسیاب ظالم و
ستمگر و همچون دارا مستحق خرابی و انعدام است زیرا که او از راه سنت
خارج شده مذهب خدای حقیقی را زیر و زبر کرد غاصب تاج و تخت شد و مسلمانان
را دچار ظلم و جور نمود و بجهة اینکه خرقه و رویه و تذویر را بسر خود کشیده
یورش و باغیگری را در میان بلاد انتشار داد علم بی دینی و رفض را
برافراشت عنان هوا و هوس نفسانی را رها کرد و بواسطه بدگوئی در
بارهٔ اشیاء مقدسه خود را گناهکار ساخت مخرب اساس
صلاح و تقوی گردید مقابر محترمه را خراب کرد علما و فقها را بی قدر
نمود خلفای ثلثه را لعن کرد و برخلاف احکام مقدسه قرآن رفتار نمود
باین جهات است که سلطان البته حریر و زری را از اندام خود برکنده سر را
به کلاه خود و بدن را بزره در پوشانیده شمشیر فتح آیت خویش را کشیده است
لیکن موافق قانون اسلام قبل از زدن شمشیر می خواهد اطلاع بدهد منظور
ازین نامه آنست که از اعمال گذشته پشیمانی حاصل نماید
و بدون تعویق ولایاتی را که از ممالک عثمانی ضبط کرده اند استرداد
نمایند

باب بیست و دویم

نمایند والا عساکر نصرت مآثر با مملکت او تاخته هرچه خواست خداوندی است ظاهر خواهد شد سلام
تنها بران کسی باد که تابع راه راست است

درهمان روز سلیم یک کاغذی هم بفرج شاه بک آق قویونلو نوشته او را از متابعت
شاه اسمعیل منع و تحذیر نمود فردای آن روز اردو ملدپ حرکت کرده در صحرای ینکی شهر نزول نمود
حسن پاشا بیگلربیگی روم ایلی با لشکر جمعی خود در آنجا بسلطان ملحق گردیده روز بعد از آن بسیدی غازی
رسیدند که مدفن اولین سید است از سادات عرب و او را سید بطال میگفتند (سید بطال در
سنه ۱۲۲ هجری مطابق سنه ۷۴۰ مسیحی کشته شد) باجمله سه روز در آن محل اتراق شد و بهر نفری از نفرات
قشون هزار اقچه (آسپر) بطور انعام داده شد دوکاجین احمد زاده وزیر با بیست هزار نفر سپاهی
تیمار و زعامت از برای پیش قراولی معین گردید قراجه احمد پاشا حاکم سیناب با پانصد سوار زبده جهة
زبان گیری بمرافقت و متابعت او مامور شد عساکر عثمانی از راه قونیه و قیصریه حرکت میکردند در این شهر
آخرین روز اتراق شد و در آن چند روز با علاء الدوله ذوالقدر در خصوص فرستادن سوار امدادی گفتگو میان
آمد سلیم باو حکم کرده بود که شخصاً در اردوی سلطانی حاضر شود علاء الدوله بعذر پیری و بعضی معاذیر دیگر
متعذر شده نیامده بود و سوارهٔ امدادی که خواسته بودند نداده سهل است که عساکر سلطان را در وقت
حرکت و غیره زیاد مزاحم شده صدمه میزد این بی اعتنائی و بی اعتدالی بطور سخت در دل سخت سلیم
موثر واقع شده سبب شد که سلطان بعد از فراغت از یورش ایران درصدد تنبیه و سیاست
حکمران ذوالقدر برآمد باجمله پس از گفتگو های بیفایده لشکر از آنجا حرکت کرده در اسکوجه اعلان شد
که درحق هریک از سواران صاحب تیمار و زعامت که هزار آقچه مرسوم دارند پنجاه آقچه اضافه شود در سیواس
همه لشکر را سان دیدند صد و چهل هزار مرد و شصت هزار شتر و پنجهزار نفر از اهل بازاری و ذخیره چی بقلم آمد
(تاریخ ابوالفضل) چهل هزار نفر را که عجزه و معلولین لشکر نیز در آن ضمن بودند فیمابین سیواس و قیصریه گذاشتند

در ذکر سلطان سلیم و یورش ایران

که هم ولایات انجا و در احراق نمایند و هم در آذوقه و علیق لشکر سبب وسعت بشوند زیرا که عساکر سلطان
از همین مکان گرفتار تنگی و کم یابی آذوقه شده بودند زیرا که یکی از امرای استاجلو همهٔ جاهائی را که لشکر
ترک میبایست عبور نماید آتش زده بود و این ولایات کالحالت صحرا پیدا کرده بودند و آذوقهٔ لشکر
سلیم منحصر شده بود بهمان مقدار که کشتی ها به طرابوزان رسانده بودند و از انجا در پشت دواب بار و حمل
می شد تا رفع احتیاج شود

سلطان سلیم بعد از ارسال مراسلهٔ اول کاغذ دیگر که تقریباً بهمان مضامین و بعضی نظم و نثر فارسی
نیز اضافه شده بود از برای شاه اسمعیل فرستاد و محض استهزاء بعضی هدایا که مختص شایخ و درا ویش بود
مانند خرقه و عصا و خلال همراه نامه روانه کرد این کاغذ را هیچ یک از مورخین عثمانی ذکر کرده اند مگر فریدون
منشی (سلطان عثمانیان کاغذ سلیم را بزبان ترکی از ارزنجان نوشت این کاغذ نیز حاوی مطالب
دو کاغذ اول بود و بعد وعده از آمدن خود میشد با ذربایجان و که لشکرش یکدسته قشون مرکب از چهل هزار نفر
در میانهٔ سیواس و قیصریه اطلاع میداد و پس از اظهار مراتب قوت و قدرت سپاهی بمصداق این عبارات را
بشاه اسمعیل نوشته بود کسانیکه بضرب شمشیر رتبهٔ جلیلهٔ پادشاهی را بدست آورده اند میبایست سینهٔ خود را
در مقابل مخاطرات سپر وار واپدار ندو مانند مغفر آهنین در خوردن ضربت های سخت سنگین پاداری و
مقاومت نمایند عروس سلطنت را کسی نمیتواند در آغوش بگیرد مگر انیکه بوسه برلب شمشیر تیز زند لفظ
بزرگی است مرد خطاب کردن باشخاصی که سلامت نفس خود را در خلوت های گم نامی میدانند و انهائیکه
از مرگ فرار میکنند شایسته نیست که شمشیر بر کمر بسته سوار اسب بشوند سلیم در آخر کاغذ اسمعیل را بحاضر شدن
در میدان جنگ دعوت مینمود و وقتیکه در محل موسوم بچمن اردوی عساکر عثمانی زده شد فرستادهٔ شاه اسمعیل
با جواب مراسلهٔ کاغذ سلیم وارد شد و یک حقهٔ طلا مملو از معجون برسم هدیه آورده بود در میان سلیم و
اسمعیل رسوم قدیمهٔ سلاطین شرقیه چنانچه در تواریخ انها ضبط است در مکاتبات و معاودات و ارسال هدایا

باز

باب بیست و دویم

بکنایه و تصریح در مقام شماتت و سرزنش و توبیخ یکدیگر بر می آمدند تجدید شده بود کاغذ شاه اسمعیل را
که مورخین عثمانی خاطر خود را خوشنود ساخته میگویند حاوی عبارات های خشک و کلامهای کبرآمیز
بود از ابتدا السلطان عثمانیان القاب بزرگ که شایسته شان او است میدهد و با عبارات معقولانه مودت
با شخص اظهار بی اطلاعی از سبب جنگ مینماید و اصرار در برقرار ماندن مراتب صفا و دوستی فیما بین خود
و سلیم میکند و در رتبهٔ حکمران ذوالقدر مدلل میدارد که خیال عداوت با سلطان عثمانی نداشته است
و از روابط دوستی که سلیم در ایام حکومت طرابوزان با او داشته است یادآوری مینماید و در
آخر بمصداق این مضامین را بیان میکند منظور این است که تغییری در عوالم دوستی سابق وارد نباید از اینها
گذشته عباراتی که از قول سلیم در نامه نگاشته شده بود بهیچ وجه دقیق شان سلاطین نبوده بسخن پادشاهان
شباهتی نداشت یقین است نگارندهٔ نامه بخوردن تریاک عادی بوده آن عبارات را از روی کیفیت
تریاک برشتهٔ تحریر در آورده است ما نیز بهمین ملاحظه در حقهٔ طلا توسط فرستادهٔ خود مان شاه قلی آقا معجون
مخصوص از برای او فرستادیم عنقریب معلوم خواهد شد که مقدر خداوندی چه بوده است و انوقت
پشیمانی سودی نخواهد بخشید این چند سطر را از شکارگاه حوالی اصفهان نوشتم حال اسلح شده متوجه
جانب آن کسی که مرا تهدید مینماید خواهم شد در هر حال سلیم مختار است بهر قسم که میل خاطر او است
رفتار نماید من در عاقبت کار فکرها و اندیشه هائی که لازم بود کرده ام این کاغذ که نسبت به مراسلهٔ سلیم
در کمال ملاحظه و اداب نوشته شده بود با حقهٔ معجون که کنایه سختی بشخص سلیم بود زیرا که بخوردن تریاک
میل مفرط داشت دریای غضب سلطان را بهیجان در آورد و عنان تمالک بطوری از دست او بیرون
رفت که فرمان داد تا فرستادهٔ شاه اسمعیل شاه قلی آقا را بضرب شمشیر پاره پاره نمودند مراد برادرزادهٔ
سلیم همان رفتار را با فرستادهٔ او که بجهة بیرون کردن مراد از مملکت ایران نزد شاه اسمعیل رفته
بود بعمل آورده بود

در ذکر سلطان سلیم و یورش ایران

با وجود همه دعوتهای سلیم در میان این ولایت ویران شده که از عدم قوت لشکر بپایان و
از نایابی آذوقه کار مردم بجان رسیده بود ابدا از لشکر دشمن آثاری پیدا نبود ینگی چریکان کم کم زمزمه برگشتن
میکردند سلیم اعتنائی نکرده در عزم خود تغییر و تبدیلی وارد نیاورد و حکم داد که لشکر از زنجان حرکت
کرده چهل روزه وارد تبریز شود آنوقت بخواهش و ابرام وزرای دیگر همدم پاشا بیگلربیگی قرامانی که از اوان
طفولیت در حرم با سلیم بزرگ شده بود جسارت نموده مخاطرات این حرکت را بعرض رسانید سلیم را از
جسارت او بد آمده بقتلش فرمان داد زینل پاشا بجای او برقرار شد و اردو از زنجان حرکت کرده در
محل موسوم بچورومک نزول نمود در انجا بالی بیک چند نیزه سر و دو نفر اسیر ایرانی بحضور فرستاد سلیم که بعد از
قتل بحای سفیر ایران جرئت نمیکرد از بستگان و نوکران خود کسی را مامور ایران نماید مبادا بقصاص و تلافی خون
شاه قلی آقا بقتلش برسانند و فقره حقه معجون در دلش عقده بود و میخواست تلافی کرده باشد لهذا
دو نفر اسیر ایرانی را مرخص نمود و کاغذی که مضامین آن خیلی زشت تر و نالایق تر از نامه کاغذ سابق بود
نوشته از برای شاه اسمعیل فرستاد در مخاطبات بشاه میخواست غیرت سپاهیگری و سربازی را بهیجان
آورده باشد معانی عبارات او از قراری است که نوشته میشود اسمعیل بهادر تو مرا با سخنان دلیرانه بجنگ
خود دعوت نمودی اینک من با لشکری توانا چندین هفته است که بعزم ملاقات تو در حرکت میباشم و
هیچ خبری از تو ندارم نمیدانم زنده هستی یا مرده کارهای بزرگی که از تو بروز کرده است همه تدویر و حیله بازی
بوده است مدارا و مصالحه بدین بیغیرتی خود مکن من بملاحظه ضعف قلب تو چهل هزار لشکر زبده خود را در حوالی
قیصریه گذاشتم تا بیم و هراس تو کمتر شود دشمنان بزرگ دل علو همت خود را باین طور باشکار امی سازند
اگر تو باز خود را در پنهوله های ظلمانی ترس و بیم پنهان خواهی کرد پس روا نیست که خود را از مردان عالم محسوب
بداری بجای مغفر مردان معجر زنان اختیار کن و در عوض زره شمسه بدست بگیر (شمسه چیز کوچکی است که
زنان جهة حفظ صورت خویش از تابش آفتاب بدست گیرند) و خیال فاسد پادشاهی و سلطنت را از

سر بدر

باب بیست و دویم

سر بدر کن بر اسلحه مزبوره را با انضمام بعضی البسه زنانه بتوسط دو نفر اسیران ایرانی از برای شاه اسمعیل
فرستاد و در همان وقت سلیم کاغذ مطولی بزبان فارسی نوشته با سفیر مخصوصی از برای عبید الله خان
اوزبک حکمران سمرقند فرستاد و او را بجهة جامعه مذهب تسنن بیورش مملکت شاه شیعه با تکلیف و دعوت
نمود نامه دیگر بسلطان مصر نوشته او را از عزیمت باضمحلال شاه ایران اطلاع داد لشکر سلطان از اردوی
چورومک بطرف آنکی تپه و میدان جنگ ترجان که در انجا سلطان محمد فاتح با میر حسن بیک آق قویونلو
غالب آمد روانه گردید و از انجا یکی از بیک های ترکمان را مصطفی نام که آخر برتبه وزارت نائل گردید مامور
فتح قلعه های برد فرمود وقتی که عساکر سلیم بسوکمن رسید فرستادگان جانیق حکمران گرجستان با هدایای
مشتمل بر آذوقه و علیق باتفاق دو نفر پسران علاء الدوله ذوالقدر که از حبس شاه اسمعیل گریخته پناه بگرجستان
برده بودند بحضور سلطان فرستاد سلیم از این سفارت بسیار خوشوقت شده میرآخور دویم خود را
با پیغامات تهنیت آمیز و خلاع فاخره نزد جانیق فرستاد و خود با لشکر بسمت تبریز در حرکت آمد لیکن
چون ینگی چریکان دیدند که علی الاتصال در مملکت دشمن حرکت کرده از اوطان خود دور میشوند و هیچ دشمنی
برنمیخورند که با آنها در مقام قتال و جدال برآید بنای همهمه گذاشته بالصراحه خواهش مراجعت و عقب رفتن
نمودند سلیم با آنها در مقام عتاب برآمده فرمود که شما باینطور میخواهید خدمات مرا متحمل بشوید اطاعت شما
بمن محض قول بوده است آنانکه در فراق زنان و فرزندان خود آه حسرت میکشند با وطان و مساکن خود مراجعت
نمایند ولیکن ما این راه را تا اینجا از برای این طی نکرده ایم که باز از همان راه مراجعت نمائیم باید زحمت بکشیم تا
براحت برسیم هیچکس بدون زحمت و صدمه بمقصود خود نائل نشده است حالا باید بغیرت با وجود تنها
از اشخاصی که با شمشیر و تیر جان خود را در راه خدمات ما نیاز میکنند جدا بشوند من عزیمت خودم را فسخ نخواهم
کرد بعد از این عتاب و خطاب همه لشکر در مقام اطاعت برآمده روانه شدند میش اوغلی محمد سرکرده جماعت
آقچی چیر فرستاد که حاکم دیاربکر استاجلو اوغلی بلده خوی رسیده است و خود شاه اسمعیل هم چندان

در یورش ایران و جنگ چالدران

فاصله ندارد و در این بین با کاغذی از جانب اسمعیل در جواب مراسله آخرین سلیم رسید و بجهات مذکوره سلیم در حرکت عجله نمود و چون بچمن قارلی کول در حوالی قلعه ماکو رسیدند شهسوار اوغلی علی بیک چند نفر اسیر خدمت سلطان فرستاد تا از رسیدن شاه اسمعیل بخوی او را اطلاع دادند سلیم در عوض این خدمت اسبی با زین طلا و لجام مرصع بجواهر از برای علی بیک فرستاد شیخ احمد جاسوس سلیم در اردوی ایرانیان گرفتار شد او را خدمت شاه بردند شار الیه که در حیله و تذویر عدیل و نظیر نداشت بشاه چنان وانمود کرد که او را از کسانی که داخل مذهب شیعه شده اند روانه داشته اند که با ایرانیان عقد اخوت و یگانگی منعقد سازد شاه در حق او انعام و احسان بسیار مبذول داشته مرخص فرمود و وعده داد که در صحرای چالدران با سلیم مقابل شده مقاتله نماید اسرای ایرانی نیز بر صدق این خبر تصدیق نمودند در محل موسوم به تنارزنی آفتاب گرفته شد اثر این کسوف را از برای ایرانیان بفال بد گرفتند زیرا که اهالی این مملکت در قدیم الایام ساجد شمس بوده اند و در آن زمان هنوز شکل خورشید در نشانهای آن دولت نقش بود پس تاریک شدن این کوکب درخشان چاید دلیل تیرگی بخت پادشاه ایران و ضمحلال مذهب جدید او باشد و در تنارزنی خبر رسید که قلعه محکم بایزید بشاه سوار اوغلی تسلیم گردیده و در زیادان لشکر عثمانی وارد مدخل وادی چالدران گردید شاه اسمعیل در دامنه شرقی تپه هائیکه بصحرای چالدران مشرف اند اردو زده بود در همان شب سلیم بانعقاد مجلس شورای جنگی حکم داد در مجلس گفتگو از این شد که فردا با دشمن بنای جنگ بگذارند یا بیست و چهار ساعت بلشکر مجال استراحت بدهند عقیده وزراء باجرای مطلب آخر قرار گرفت لیکن اعتقاد دفتردار این بود که بدون مجال و مهلت بدشمن حمله برده شروع بجنگ نمایند والا چون بسیاری از این خیال که در باطن بمذهب شیعه گرویده اند اگر جنگ تعویق شود احتمال دارد بطرف دشمن بروند یا در زمان محاربه اظهار سستی در جنگ نمایند سلیم فوراً صدا بر آورد که این مرد ناصح مشفق و مصلحت بین با هوشی است حیف که شان وزارت ندارد در همان دم حکم جنگ داده شد لشکرها

باب بیست و دویم

در بالای بلندیها صف آرائی کردند که با توپ و تیپ و انتظام تمام داخل صحرا بشوند در وقت طلوع صبح از دیدن بعضی پیش تازان لشکر دشمن که از بلندیها سرازیر شده داخل صحرا میگردیدند اسمعیل نخواست باور کند که سلیم باین شدت با جسور و بی پروا باشد که با او جنگ صحرائی اقدام نماید پس در جای خود نشسته بدقت تمام بملاحظه حرکات دشمن مشغول گردید و یکی از سوارهای آقین چی را که در دست ایرانیان گرفتار شده بود بحضور خواست تا از حالت دسته های مختلف قشون عثمانی از او استفسار نماید و اسامی سرکردهای آنها را بداند چون حاضر گردید از او پرسید این علمهای سرخ رنگ که مانند امواج خون در حرکت میباشند تعلق بکدام طایفه دارد و سرکرده آنها کیست او در جواب گفت این بیدقها مال طایفه آقین چی و سواره نیکوپولی است سرکرده موروثی آنها میخال اوغلی میباشد بعد پرسید این علمهای سبز که داخل صحرای میشوند مال کدام طایفه اند گفت اینها سوارهای ولایات بولی و کاستمونی هستند سرکرده آنها اسفندیار اوغلی پسر حکمران قدیم آن جماعت است و باتفاق طایفه آقین چی جزو لشکر پیش جنگ میباشند در آنوقت گرد و غبار عظیمی بلند شد و از میان گرد جمع کثیری پیادگان سرخ پوش نمودار شدند و آنها جماعت عزبان بودند بار دیگر گرد و غبار بلند شد و از میان آنها بیدقهائیکه گوی های طلا بر سر آنها نصب بودند نمودار گردید و در هر سه بار شاه گمان کرد که کوکبه سلطانی نمایان شده است لیکن آنها بیکلربیکیان قرامانی و اناطولی و روم ایلی با سواران ولایات جمعی خود بودند از عقب آنها گروهی از پیادگان با علمهای سرخ و زرد و کلاه های بشکل عجیب می آمدند از دور چنان بنظر می آمد که نقابهای سفید از پیش روی سر آنها آویخته شده است که سوزنی از طلا بوسط آن زده باشند و ایشان طوائف ینگی چری بودند که کلاهها نمد سفید بر سر گذاشته و در وسط آنها از پیش رو قاشقی مذهب نصب کرده بودند که از تابش آفتاب صبح براق و درخشان بنظر می آمدند پس از گذشتن آنها صدای قعقعه سلاح و همهمه سپاه بر خواسته از حرکت سواران گرد و غبار مانند امواج دریا

در یورش ایران و جنگ چالدران

بهوا بلند شد و از میان انها از طرف راست علمهای سرخ و از طرف چپ علمهای سبز نمایان شدند
و در وسط دو علم بزرگ که یکی سرخ و یکی سفید بود برافراشته بودند اقلین چی که در خدمت شاه ایستاده
بود صدا بر اورده گفت این است پادشاه و این است سلطان بزرگ که در پیش روی او علم سرخ
و سفید برپاست در جانب راست او سپاهیان و در جانب چپ سلحداران و از عقب موظفان
و غربا حرکت میکنند این طوایف که نخبه و زبده قشون عثمانی هستند قراولان خاصه سلطانی میباشند
و همیشه در اطراف او حرکت میکنند شاه اسمعیل بعد از ملاحظه همه این قوت های لشکری او طویلی از دل
برکشیده مستعد جنگ و اماده حمله گردید عثمانیان بقاعده معموله که داشتند لشکر ارائی نموده صف جنگ
بربستند باینطریق که بیگلربیگی های قرامانی و اناطولی زینل پاشا و سنان پاشا در جانب راست بیگلربیگی
روم ایلی حسن پاشا در جانب چپ قرار گرفتند و غربان آسیائی و اروپائی را در میان هم تقسیم نمودند
نصف بطرف حسن پاشا و نصف دیگر بطرف زینل پاشا و سنان پاشا رفتند قوت عمده قشون که ینگی
چریکان باشند در مرکز بایستادند و سلطان در عقب ینگی چریکان در میان لشکر پس قراول قرار گرفت
چهار باتالیان قراولان خاصه اطراف او را داشتند و وزرای ثلثه هر یک احمد پاشای صدر اعظم و دوکا
چین احمد و مصطفی در خدمت سلطان بودند ینگی چریکان شترها و بنه را بقاعده متداوله در پیش روی
خود جا دادند توپخانه را که لشکر ایران از داشتن ان بکلی محروم بودند و فتح عثمانیان بسته بوجود آن بود
در دو زاویه صف جنگ در پشت سر غربا قرار دادند و انها را با زنجیرهای اهنین بیکدیگر ببستند تا از برای
سوارهای دشمن عبور کردن از میان آنها امکان نداشته باشد سلیم حکم کرده بود که تا غربا از برابر توپها
رد نشوند توپچیان شروع به تیراندازی و آتش فشانی ننمایند (تاریخ جنابی) لشکر سلیم مرکب بود از صد
و بیست هزار نفر هشتاد هزار آنها سواره و باقی پیاده بودند لیکن اسب های آن سوارها بسیار لاغر و بواسطه
نرسیدن علیق و علوفه زیاد بی قوت شده بودند ده هزار نفر ینگی چریک و ده هزار نفر غربا نیز از اجزای

باب بیست و دویم

ان لشکر بودند اغلب آنها از اثر تابش آفتاب و خوردن نان های بد و میوه های ترش علیل و بیمار
بودند و در کلیه همه اهالی قشون رنجیده خاطر و قلبا از سلیم متنفر شده بودند بخصوص ینگی چریکان لشکر
ایرانی نیز تقریبا بقدر هشتاد هزار سوار می شد لیکن از هر بابت تفاوت کلی با سواران عسکر عثمانی
داشتند اسب های ایرانیان جمیعا فربه و توانا و سواران آنها کلا صحیح المزاج و قوی بنیه و آسوده و
اماده بودند مخصوصا ده هزار نفر زبده آنها زره در بر و مغفرهای فولادی بر سر داشته اسب های
خود را نیز زره پوش کرده بودند اسلحه آنها مرکب بود از کمانهای چاچی و گرزهای اهنین و نیزه های خطی که
مانند اسپانیول با وسط چوب آنها را درشت گرفته بکار میبردند و همه این لشکر آراسته از روی ارادت
قلبی و صدق باطنی آماده و مستعد بودند که جان خود را در راه شاه نثار و فدا نمایند لیکن افسوس که لشکری
باین جلادت از توپخانه و قشون پیاده محروم بود و بهمین جهة بر لشکر دشمن که هم توپخانه داشتند و هم دارای
قشون پیاده بودند نتوانستند غالب بیایند سهل است که شکست فاحش خوردند استاجلو اوغلی حاکم دیار
بکر با حکام جاهای خراسان و بغداد و همدان در این یورش با اعظم پیشوایان شریعت میر عبد الباقی و میر نعمت اله
در خدمت شاه اسمعیل حاضر بودند شاه بتوسط جاسوسان خود یا فراریان لشکر عثمانی از قرار داد سلیم در
خصوص جنگ اطلاع پیدا کرده بود و میدانست که بر حسب فرمان سلطان جماعت غربان در پیش روی توپها
ایستاده اند که ایرانیان آنها را نه بینند و مقرر چنان شده است که چون سواران ایران بر سر آنها حمله برند
ایشان از جلو توپخانه بکنار رفته پیش روی توپخانه را باز نمایند تا ایرانیان علی الغفله هدف تیرهای توپها واقع شوند
لهذا اسمعیل جهة باطل کردن خیال سلیم لشکر خود را بدو قسمت منقسم نمود و سفارش کرد که قسمت حرکت
غربها باشند همین که آنها صفوف خود را باز نمودند حمله برده طوری نمایند که از پهلو و پشت آنها در آیند شاه
اسمعیل امید میداشت که از عقب سلطان و ینگی چریکان در آمده ایشان را بمیان بگیرد زیرا که یک قسمت
از قشون را باستاجلو اوغلی سپرده حکم داد که بجانب راست لشکر عثمانی حمله برند یک قسمت دیگر را خود

در جنگ چالدران و شکست شاه اسمعیل

برداشته بر سر سواران دست چپ که لشکر روم ایلی و سردار آنها حسن پاشای بیگلربیگی بود یورش بر سواران
ایران شاه و شاه کوبان بر آنها حمله بردند عثمانیان الله الله کوبان در مقابل حملهٔ ایرانیان ثبات قدم ورزیدند
شاه اسمعیل از گرفتن پشت سر عربان خیال سلطان سلیم را در خصوص باز کردن جلو توپخانه
باطل نمود و چنان تاختن سختی بلشکر روم ایلی کرد که حسن پاشا سردار آنها در حملهٔ اول کشته شد و آنها را
از پیش برداشته داخل قشون پس جنگ نمود از طرف دیگر سنان پاشای بیگلربیگی کوشش های استاجلو
اوغلی را بیحاصل کرده اورا فرب داد و بعربان حکم کرد که صفوف خود را از هم باز کرده حرکت بعقب نمایند
و در پشت سر توپها قرار بگیرند این حرکت در کمال نفاق و چابکی بجا آورده شد چون لشکر ایران بان مکان
رسید خود را در برابر دهن توپها ملاحظه نمود بالجمله توپچیان بدون درنگ بنای تیراندازی و آتش افشانی گذاشتند
در شلیک اول استاجلو اوغلی با جمعی از سواران نامی بهلاکت رسیدند سلیم چون دید لشکر دست چپ را
که شجیع عساکر عثمانی بودند سواران ایران شکست فاحش داده سرداده سردار انها را با اغلب از سواران نامی در
پیش چشم او پاره پاره کردند فرمان داد تا ینگی چریکان از پشت سنگرهای شتر و بنه بیرون آمده شلیک
نمایند بیکمرتبه سیزده هزار و پانصد نفر ینگی چریک بیرون آمده هفت شلیک پی در پی بسواران ایران کرده
انها را مضمحل نمودند خود شاه از پا و از بازو زخم برداشت اسب او نیز تیر خورده شاه را بزیر گرفت
یکی از سواران عثمانی بر او حمله برد و خواست با نیزه کار او را بسازد میرزا سلطان علی که یکی از محارم شاه
و لباس و اسلحهٔ او برنگ اسلحهٔ شاه بود پیش رفته خود را شاه قلمداد کرد و تسلیم آن سوار گردید در این حین
یکی از مهترهای اصطبل شاه اسمعیل خضر نام در رسیده اسب خود را بشاه داد و جان خود را نیز فدای او نمود
در عوض این خدمت شاه حکم کرد مقبرهٔ از برای خضر بیادگار بساختند اسمعیل فرار کرد و از لشکر ایران هرچه
باقی مانده بود فرار کرد جمعی از امرا و سرکرده های نامی طرفین در این جنگ کشته شدند چهارده نفر از سنجاق
بیک های معتبر عثمانی و همین قدرها از خوانین ایران در میدان جنگ افتادند شاه همه شب را از تاختن نیاسود

و اول طلوع

باب بیست و دویم

و اول طلوع صبح بتبریز رسید اهل شهر به بهانهٔ استقبال تماشای مراجعت شاه رفتند و چون از اقامت
در پای تخت اطمینان نداشت بسمت دره گزین روانه گردید (تواریخ سعدالدین و سلق سعد و ابوالفضل و
غیره) اردوی ایرانیان که مشحون بود به دولت بسیار و خزاین بیشمار با اسرای زیاد حتی زن خاصهٔ
شاه اسمعیل بتصرف عثمانیان در آمد جمعی از قورچیان شاهی را که گرفتار شده بودند بحضور سلطان آوردند
فوراً بقتل آنها فرمان داد فردای آن روز را (۲۴ اوت ۱۵۱۴ مسیحی مطابق سنه ۹۲۰ هجری) وزرا با افواج
لشکر از بابت این فتح بزرگ تبریک و تهنیت بسلطان گفتند و باقی روز را مشغول استراحت
شدند روز بیست و پنجم ماه اوت از انجا حرکت کرده روانه تبریز شدند بعد از سیزده روز بتبریز وارد شدند
زیرا که سلطان عمداً راه را دور کرده ورود تبریز را بتعویق انداخت دو کاچین احمد وزیر دفتردار و ادریس
مورخ که سابقاً در تبریز نویسنده سلطان یعقوب آق قویونلو بود بجهة ضبط تبریز و آماده کردن اسباب
پذیرائی سلطان از پیش مأمور روانه گردیده بودند در اردوی عثمانی مردان اسرای ایرانی را بقتل رسانیده زنان
و کودکان را نگاه داشتند در صحرای قوشچی یک روز اتراق شد رستم خان با دو نفر پسران خود و پنجاه نفر نوکر
باستقبال سلطان رفته اظهار بندگی نمود بحکم سلطان خود و همراهانش بقتل رسیدند درباره خالد
بیک کرد و تبعهٔ او نیز همین حکم جاری شد نه روز بعد از جنگ چالدران تبریز را دو کاچین اوغلی احمد
و پیری دفتردار ضبط نمودند و سیزده روز بعد از وقوع جنگ سلطان وارد آن شهر گردید در روز ورود سلطان
سکنهٔ تبریز تا مرحاب باستقبال رفتند و از انجا سلیم در میان دو صف از سربازان لشکر عثمانی حرکت
کرده وارد پای تخت شاه گردید در میان شهر بدستهٔ از دراویش برخورد چون از درویشی که مقدم بر همه
بود و سایر دراویش خیلی احترام میکردند بنظر سلطان مرد مقدسی آمد از حالت او استفسار شد گفتند میرزا
بدیع الزمان پسر سلطان حسین بایقرا که ممدوح جامی و امیر علی شیر بود میباشد که تاج و تخت خراسان را
از دست داده پناه بشاه اسمعیل آورده است و کسوت درویشی اختیار کرده سپرده بیکی از زوایای تکیٔ

در ذکر سلطان سلیم و تسخیر تبریز

سلطان فرمود فوراً کسوت درویشی را از تن او بیرون آورده لباس ملوکانه در برش کردند و محض حفظ
شان امیر تیمور گورکان تختی در پهلوی تخت خود حکم کرد زدند و او را بر بالای تخت نشاندند و روزی
هزار اقچه (آسپر) از برای مخارج او قرار داده با خود باسلامبول برد و در آنجا بناخوشی طاعون درگذشت
سلیم در صدد جستجوی محمد حافظ اصفهانی که مؤذن معروف و صاحب آواز خوش بود برآمده او را نیز
با خود باسلامبول برد و پسر مشارالیه حسن شاه را که پدر سعدالدین مورخ است بجهت خدمات داخله
سرای انتخاب نمود (سلیم نامه سعدالدین) اندوخته های آخرین شاهان بزرگ آذربایجان و خزاین سلطان
ابوسعید و سلطان یعقوب با امتعه لطیفه بسیار و اسلحه نفیسه بیشمار نصیب و کیسه سلطان گردید و نیز فیلهای
کوه پیکر با جواهرات گران بها بتصرف سلطان درآمدند (سلیم نامه و سعدالدین و غیره) روز دویم
ورود تبریز که روز جمعه بود سلطان از برای ادای نماز بمسجد بزرگ سلطان یعقوب رفت و در آنجا خطبه
بنام او خوانده شد چون اغلب جاهای مسجد رو بخرابی گذاشته قریب الانهدام بود سلطان بتعمیر آنها
فرمان داد و نیز بتماشای بازار سلطان یعقوب و باغ باصفای او که موسوم بهشت بهشت بود تشریف
فرما گردید یکی از شعرای اصفهانی دو قصیده که یکی را بفارسی و یکی را بزبان جغتائی در مدح سلطان سلیم گفته بود بعرض
رسانید (هر دو قصیده در تاریخ ابوالفضل ضبط است) فتحنامه جنگ چالدران را از تبریز باز فرستاد
مخصوص از برای پسر خود سلیمان که حاکم ادرنه بود و از برای خان قرم و سلطان مصر و رئیس جمهوری
دولت وندیک نفر فرستاد حامل فتحنامه رئیس وندیک یکی از تابین های سپاهی بود سلیم زیاده
بر هشت روز در پای تخت آذربایجان توقف نموده هزار نفر از اربابان صنایع را که هر یک در فن خود
استاد ماهر بی نظیر بودند از سکنه تبریز انتخاب نموده باسلامبول فرستاد چون سلطان در تبریز بواسطه
عداوت فطری اهل آنجا درباره اهل تسنن و بجهت نزدیک بودن شاه اسمعیل احساس امنیت از برای وجود
خود نمی نمود عازم قراباغ شد و خیال داشت زمستان را در جنگل های پردرخت و چمن های پرآب علف

از ولا

باب بیست و دویم

از ولایت قشلاق نماید همین که عساکر او بکنار رودخانه ارس رسیدند یکی چریکان بعد آمده از
گذشتن رودخانه ابا و امتناع نمودند و پاره های لباس خود را بنوک نیزه ها کرده بسلطان نمودند و به شورش
و اغتشاش و بی نظمی بشدتی بالا گرفت که چادر سلطان را بضرب گلوله و نیزه از چند جا سوراخ کردند
در این نوبت سلیم بتمکین کردن مجبور گردید لیکن چون سبب شورش را ظاهراً یا باطناً از تحریکات وزیر اعظم
مصطفی پاشا میدانست لهذا وقتی که در حوالی نخجوان لشکر در حرکت بود بیکی از لالهای خود حکم کرد برود بطلبی
که مصطفی پاشا او را نه چند وا از پهلوی اسب او در آمده بیکمرتبه تنگ های زین اسب را ببرد و لالا مزبور حسب
فرمان تنگ ها را ببرید وزیر مذکور از بالای اسب بر زمین افتاده اسباب خنده و تمسخر لشکر گردید این
استهزا و سخریه که مایه کسر شأن وزارت میشد دلیل واضح بود از برای عزل آن وزیر چنانکه چند روز بعد
از آن واقعه مصطفی پاشا را از وزارت معزول و پیری دفتردار را که در شورای جنگی دعوای چالدران سلیم را
او را پسندیده بسیار تمجید کرده بود بجای او منصوب گردید وزیر تازه مامور شد که از پیش به پای برود رفته
آذوقه و سیورسات لازمه را راه بیندازد در قارص سلیم حکم کرد خیام لشکر را رو بطرف گرجستان
بزنند تا مایه وحشت جانیق حکمران آنجا شود زیرا که وعده کرده بود بشخصه در اردوی سلیم حاضر شود و بوعده
وفا نکرده بود پس از آنکه چهار روز بطرف گرجستان حرکت کردند فرستادگان جانیق با هدایا و تحفه
و آذوقه بسیار در رسیدند سلطان زیاده از حد درباره آنها اظهار مرحمت و عنایت فرمود زیرا که قحطی
آذوقه در اردو بحدی بود که یک کیلو آرد (ثلث یک من تبریزی) در اردو به هزار و چهارصد اقچه (آسپر)
خریده می شد در ارزنة الروم کلیدهای قلعه بای برد تقدیم حضور سلطانی شد بیقلو محمد (محمد سبیل لو) که فاتح
سلت های بزرگ بود مامور تسخیر آنجا شده بود اشکالات محاصره آنجا را بخدمت سلطان عریضه کرده بود
و سلطان در جواب سرکرده های قشون مامور نوشت اگر تا آمدن من قلعه مفتوح نشود سرهای شما را میبرم
جواب سخت آنها را مجبور کرد که در تسخیر قلعه عجله نمودند در اواخر ماه اکتبر برف زیادی بارید و بواسطه

در وقایع ایام سلطان سلیم اول

بعد سواره تیمار و زعامت را مرخص کرد که در اوج کلیز قشلاق کنند پس از فتح بایبرد و قلاع دستبرد کیفا
نیز مسخر شدند حکومت قراحصار و جانیق و طرابوزان بانضمام ولایاتی که از ارزنجان مفتوح شده بود بغلیچ
آنها بیقلو محمد امیراخور واگذار شد بعد از طی کردن مسترل راه رعایای قرا و قصبات اتحدود با جماع خودرا
بدست و پای اسب سلطان انداخته از ظلم و ستمی که قشون سلطان بانها وارد آورده بودند آه و ناله و شکایت
کردند سلیم موافق قانونی که در این یورش پیش گرفته بود تقصیرات را بوزرا وارد آورد نه بر احاد و افراد لشکر
زیرا که از برای او بجهة اسکات مردم قتل دو سه نفر اگرچه بی گناه باشند اسان تر از کشتن و سیاست
کردن جمع کثیری بود اگرچه گناه کار و مقصر باشند علی هذا حکم شد چادر هرسک احمد پاشای صدر اعظم ودو کاهل دیگررا
برسر آنها خراب کردند تا معزول شدن آنها از منصب وزارت بمردم معلوم شود و منصب صدارت برای
چهارم بار بخادم ارضی سلیمان پاشای دلله دربکلربکی اناطولی که در جنگ چالدران بسبب فتح و غلبه عساکر عثمانی
شده بود محول گردید و حکم شد که مشارالیه با سواره در انگوریه قشلاق کند و سلطان خود را ماسیه در اواسط
ماه نوامبر قشلاق اختیار کرد

در روزیکه سلطان باماسیه میرفت در نزدیکی شهر شاه سوار اوغلی علی راکه پسرعمو و دشمن جانی
سلیمان شاهزاده ذوالقدر بود بحضور طلبید و سنجاق قیصریه را باو واگذار فرموده حکم کرد ولایاتی راکه سلیمان
در آنها حکمرانی داشت مسخر نماید شاه سوار اوغلی خود را از اسب بزیر انداخته خاک راه سلطان رابوسید پس
از ان سوار شده درمیان برف بنای تاختن گذاشت و غفلتا خود را بقلعه بوزوق درانداخته سر سلیمان را
بحضور سلطان فرستاد سودای فتنه و فساد که در این یورش مکرر درمیان لشکر بروز کرده بود در این
قشلاق مجدد ا ظهور کرد ینکی چریکان خانه پیری پاشای وزیر و حلیمی معلم سلیم را غارت کردند سلطان تقاضا
متداوله که داشت بجای اینکه از مقصرین و بدکاران مؤاخذه و سیاست نماید حکم کرد سر دوکاچین
وزیر قدیم را از بدن جدا کردند و نیز در اماسیه از جانب علی بک چند نیزه سر از مجارها که منحوا شد

بعهده

باب بیست و دویم

بقلعه حواله که فیمابین بلغراد و سمندرا واقع است تاختن کنند آوردند و همچنین حاجی بیک که بولایت خروات
بتاختن رفته بود چند نیزه سر از اهالی انجا بجهه علامت فتح و غلبه خود در سال حضور سلطان داشته بود بالجمله در
همین زمستان سفرای محترم باشکوهی از جانب شاه اسمعیل با تحف و هدایای بسیار از برای استخلاص حرم
شاه که در جنگ چالدران اسیر شده بود بخدمت سلطان آمدند فرستادگان شاه چهار نفر از اشخاص نجیب
محترم بودند که اسامی آنها از این قرار است سید عبدالوهاب قاضی اسحق که از فقهای بزرگ ایران و بقاضی
پاشا معروف بود قلاشکراله منانی حمزه خلیفه که از مریدان شیخ حیدر و جانشین او بود (سعدالدین
وسلق سعد و عالی و سلیم نامه نگری و ابوالفضل در تالیفات خود نوشته اند) از سفارت این چهار شخص
بزرگوار درپیش آن ظالم ستمکار هیچ فایده مترتب نشد سهل است حرمت شخص آنها راکه بجهة ایلچی بودن در
نزد همه ملل و دنیا مراعات میشود نگاه نداشت عبدالوهاب و اسحق را باسلامبول فرستاد تا در قلعه جدید مشهور
(ربوغاز قراد کیز) محبوس شوند و ملا را باشیخ بدمی توکار روانه داشت تا در برجی تنگ و تاریک نگاه داشته شود
و عوض اینکه حرم شاه را مرخص کند برخلاف قانون شریعت اسلام که هرگز هیچ فاتحی اذن نداده است که در بلاد
مفتوحه زنهای معقوده مسلمانان را تصرف نماید سلیم بدون ملاحظه ملت و مذهب حرم شاه را بازدواج قاضی
عالم فاضل فصیح خود تاجی زاده جعفر چلبی درآورد و این دو حرکت قبیح که در محضر تواریخ از برای سلیم دو گناه بزرگ است
هرگز بخشیده نشد حتی مورخین عثمانی نیز در مقام پرده پوشی برنیامدند اگرچه قتل اسرای ایران را بهم اهل بدعت
روافض جایز دانسته اند

باب بیست و سیم

در بیان قلعه کماخ و تسخیر آن قتل سلسله ذوالقدر و تفویض حکمرانی ولایات ذوالقدر بشاه سوار سیاست
وزرا و سرداران ایجاد وضع جدید درباره صاحب منصب های بزرگ ینکی چریک بنای جبه خانه و کشتی
سازخانه و ساختن کشتی ها مامور شدن ادریس بانتظام کردستان مانع شدن بیک های کرد محاربه

در سلطنت سلطان سلیم اول

دیار بکر را تاریخ دیار بکر و تعریف آن ولایت بانضمام ماردین و حصن کیف و نصیبین و موصل و عُرفه و رقّه منظم شدن کردستان بعد از جنگ قوچ حصار توصیف کردستان و ساکنین آنجا

قلعه کماخ در حوالی سواحل رود فرات بیک روزه راه از ارزنجان در بالای کمر تند سختی واقع است یونانیان آنرا کوماتن مینامیدند این قلعه یکی از قلاع سرحدیه معروف دولت عثمانی است که در اوایل سلطنت بایزید اول (ایلدرم بایزید) تیمورطاش پاشا آنجارا فتح نمود پس از آن امیر تیمور گورکان آنجارا تسخیر کرده از تصرف عثمانیان بدر آورد و در حوالی آن قلعه از نواحی او در لا معادن مس و نقره و طلا یافت میشود

سلیم در تسخیر قلعه کماخ اولا یک ملاحظه غیرت و ناموس دولتی داشت ثانیا میخواست بواسطه امنیت و آسایش ارزنجان و بای بردرا استحکام داده باشد زیرا که قشون ساخلوان قلعه همیشه براین ملا تاخت و تاز کرده اسباب اذیت و پریشانی اهالی می شدند لهذا از قشلاق اماسیه حاکم ارزنجان بیقلو محمد پاشارا مامور محاصره قلعه کماخ فرمود و خود در فصل بهار از راه قارلوگول (دریاچه برفی) و قراجه چایر (سیاه چمن) از دنبال بیقلو محمد روانه گردید (۹ اوریل ۱۵۱۵ مسیحی مطابق با سنه ۹۲۱ هجری) در آنجا فرستاده های سلطان مصر با تحف و هدایا بخدمت سلطان رسیده ادای رسالت نمودند سلطان مصر شکایت کرده بود از اینکه چرا باید سنجاق قیصریه و بوزوق بشاه سوار اوغلی واگذار شود و حال آنکه شاه سوار دشمن سلطان مصر بود و بواسطه از دروازه قاهره حلق آویز شد و قیصریه و بوزوق در حیز تصرفات سلاطین مصر است و از جانب آنها شاهزاده کان ذوالقدر حکومت کرده سکه و خطبه نیز در این دو شهر باسم سلطان مصر زده و خوانده میشود سلطان سلیم فرستاده های مصری را مرخص فرموده در جواب گفت سلطان مصر اگر مرد است و میتواند حق زدن سکه و خواندن خطبه را در مصر باسم خود نگاهداری نماید بعد از مرخص شدن ایلچی های مصری سلطان از راه ارزنجان اباد بطرف سیواس رفت و یکهفته فیمابین ترسیفون و آلما لو اتراق نمود یک ماه بعد حرکت از اماسیه سلطان بمقابل قلعه کماخ رسید با وجود دفاع شدید قلعه داران قلعه بیورش و غلبه مسخر کردید

دکونوالی

باب بیست و سیم

دکونوالی آنجارا سلیم بپسر قراچین احمد بک واگذار کرد

فتح قلعه کماخ از نزدیک شدن موعد تنبیه پادشاه ذوالقدر خبر میداد مضایقه کردن علاءالدوله از دادن سواره امدادی در یورش ایران و رد کردن خواهش سلطان عداوت اورا در سینه پرکینه سلیم مستحکم کرده بود از سیواس که هشت روز بعد از فتح کماخ باز بانجا آمده بود شاه سوار اوغلی علی بک را همراه سنان پاشای صدراعظم و ده هزار ینکچری یک مامور تنبیه علاءالدوله ذوالقدر کرد و خود نیز بفاصله اندکی از دنبال عساکر بحرکت در آمد مسافت سلطان از صدراعظم بقدری بود که چون اردوی سلطان در کنار رانجه صو (آب بارک) زده شد صدراعظم به اَلبِستان رسیده بود و علاءالدوله در اردو کلواقامت داشت مشارالیه خزائن و دفاین را که داشت با حرمهای خود بکوه درناداغی که کوه بسیار سخت منیعی است فرستاده خود با ترکمه ذوالقدر تنگها و گذرهارا گرفته منتظر رسیدن عساکر عثمانی بود سنان پاشا از صحرای گوکصو (آب کبود) گذشته در دامنه درناداغی صف جنگ برآراست علاءالدوله پیر سالخورده در میدان جنگ کشته شد چهار پسر او نیز گرفتار شده بقتل رسیدند (۱۲ ژون ۱۵۱۵ مسیحی مطابق سنه ۹۲۱ هجری) برادر او عبدالرزاق با سرهای خانواده سلطنت ذوالقدر بحضور سلطان برده شد سلطان سر علاءالدوله را با فتحنامه از برای سلطان مصر فرستاد تا متنبه شده از عواقب امور خود باخبر باشد حکمرانی ولایت ذوالقدر با رتبه و نشان پاشای سه دمی بشاه سوار اوغلی علی بک داده شد بهر یک از آحاد سواره یک هزار اقچه (آسپر) برسم انعام عنایت کردید چون جنگ بآخر رسیده بود سلطان لشکرهای قرامانی و آناطولی را مرخص فرموده پس از فرستادن فتحنامه بدولت ونديک بواسطه فرستاده مخصوص خود نیز عازم اسلامبول کردید

چون سلطان در پای تخت دولت قرار گرفت باین خیال افتاد که بازبعضی از وزرا را بسیاست برساند و در انتظام قوتهای بری و بحری ایجاد وضع ها و قانونهای تازه کند و خواست

در سلطنت سلطان سلیم اول

مؤاخذه شورش ها و بلاهای ینگی چریکان را از بزرگان دولت نموده ایشان را بسیاست برساند
چرا که آنها را در این کار محرک میدانست با آنکه گمان تحریک بانها می برد لهذا چند نفر از ینگی چریکان قدیم را
احضار نموده با ایشان حکم کرد که صدق مطلب را بعرض رسانیده بگویند که ینگی چریکان بتحریک کدام اشخاص
خانه پیری پاشا و خواجه حلیمی را غارت کردند آن کهنه سربازها چون دیدند که از بر باد دادن سرهای دیگران
میتوانند سر خود را حفظ نمایند بسیار شعوف شده معروض داشتند که اسکندر پاشا و جعفر چلبی قاضی عسکر
با ژنرال خودشان سک بان باشی بالیمز عثمان پاشا محرک اینکار بودند سلطان بدون اینکه رسیدگی
نماید فورا حکم کرد سرهای هر دو پاشا را بریده نعش آنها را طعمه سگان و مرغان لاش خور ساختند لیکن قاضی عسکر را
که پیشوای مذهب بود و در آن زمان مفتی بالاتر شان داشت نتوانست بدون دلیل و دست آویز حکم
بقتل نماید لهذا احضارش فرموده از او سؤال نمود که اگر کسی لشکر اسلام را بحرکت بشورش فساد نماید سزای
او چیست قاضی در جواب گفت اگر گناه او ثابت شود مستحق کشتن خواهد بود سلطان فورا فرمان داد که
این فتوا را با خون جعفر ممهور نمایند از وقت قاضی فصیح و دانا بنطق در آمده بدون ترس و واهمه سلطان را بعدل و انصاف
دعوت نموده گفت خون بیگناه را بر سر خود مریز در آخر قلبا نادم و پشیمان خواهی شد چنانکه بهتر دانستن
از کشتن جعفر بزکی پشیمان شد بیانات فصیح قاضی ابدا در دل پر حرم سلیم نتوانست اثری کند شمشیر برکار
سخنهای دلپذیر قاضی گردید گفته قاضی عسکر حقیقة بهر ساند سلیم عنقریب از عجله در سیاست آن
نوکر صدیق پشیمان شده صاحب منصب با ثیرا که در نزد او تقربی داشت ملامت کرد که چرا توسط نکرده
مانع قتل او نگردیده ندانند کی بعد از کشته شدن قاضی عسکر یانقون سختی در اسلامبول بروز کرد سلطان با
صدر اعظم بجهة اطفاء نایره نار مجل یانقون شتافتند سلطان در انجا بصدر اعظم گفت این آه سوزانی است
که از سینه جعفر بیرون آمده است می ترسم که شعلهای آن سرای مرا با من و تخت من محترق نماید
بعد از آنکه بواسطه قتل این سه نفر اسباب ظاهری شورشهای دیگر ینگی چریکان در یورش ایران از

باب بیست و سیم

میان برداشته شد سلیم باین خیال افتاد که تا در قوه دارد در صدد رفع معایبی که در نظم و ترتیب این جماعت
بر آید تا از زمان سک بان باشی صاحب منصب بزرگ ینگی چریکان بود و نایل شدن باین منصب
بزرگ موقوف بطی کردن همه درجات مناصب بود که در این جماعت قرار داده بودند باینطور که اگر سک
بان باشی معزول می شد جایت صاحب منصبی که بلا فاصله یک درجه از او پائین تر بود بجای او برقرار
شود و این سک بان باشی در حقیقت سرداری بیست و بولک یا باطالیان از سک مانان بعلاوه جماعت بولوک
پیاده که یایا میخواندند و بعد از ایجاد طایفه ینگی چریک جزو آنها شده بودند و در واقع جماعت ینگی چریکان مرکب
بودند از سه قسمت مختلف اولا شصت و دو باطالیان (بولک) از قشون جدید که ینگی چریک باشند ثانیا
سی و سه اطاق (اوده) سک بان و ثالثا صد دسته (جماعت) پیاده (یایا) بعد از کشتن بالیمز
عثمان سلیم سرداری ینگی چریکان را بصاحب منصبی که بعد از او واقع بودند داد بلکه برخلاف قانون منصب او
علم دار خودش یعقوب که از نوکرهای صدیق او بود و بصداقت او اطمینان داشت واگذار نمود و بعلاوه راضی
نشد براینکه شان سک بان باشی یک درجه پائین تر از ینگی چریک آقاسی تازه باشد بلکه بعد از ینگی چریک
آقاسی یک صاحب منصب تازه دیگر قرار داد و سک بان باشی را تابع او کرد و آن صاحب منصب را
قول کهیا نامید بجهة اینکه تحصیل غلامان عیسوی از برای داخل کردن بجماعت ینگی چریک بعهده او بود با جمله از
ینگی چریک آقاسی و قول کهیا چهار نفر نایب سرتیپ (لیوتنان ژنرال) قرار داد و اسامی انها را موافق
رسوم قدیمه از اصطلاحات اجزاء شکار معین نمود و شان هر یک را موافق خدمات آنها ترتیب داد اول
آنها سک بان باشی بود و بعد از ان ساکارجی باشی پس از ان صامسونجی باشی و بعد از ان تورناجی باشی
و بعد از او رئیس چاووشان بود که باش چاووش نامیده شده بود و رساندن احکام و اخبار
بعهده آنها بود و صاحب منصبان بزرگ ینگی چریکان مرکب بودند از هفت نفر که دارای این هفت منصب
مذکور باشند بهچنانکه اسامی چهار نفر لیوتنان ژنرال ها را از اجزاء شکار برداشته بودند بر اسامی چها

در سلطنت سلطان سلیم اول

نفر صاحب منصب اول هر فوج را از دستگاه طباخی اخذ کردند از اینقرار شورباچی باشی (سرهنگ) آشچی باشی سقاباشی وکیل خرج باین ترا زاینها چند نفر دیگر هم شد که اسم منصبی آنها از این قرار است خاصکی و اینها اشخاصی بودند که از دوا ولی و کشیک معاف بودند بعد از اینها دوه چی و محضر و پس از آنها کهیا یا باسی بود و ترقی مناصب از درجه پائین ببالا از این قرار بود از کهیا یا باسی بشان محضری میرسید و از محضر بدرجه دوه چی ترقی میکرد و از دوه چی بپایه خاصکی میرسید همچنین تا بمنصب سکبان باشی نایل میگردید لیکن دو منصب بزرگ اول را که ینگی چری آقاسی و قول کهیا باشند سلطان از ترتیب قابلیت داخله جماعت ینگی چری بیک خارج کرده باختیار و میل خاطر خود مقرر نمود که هرکه را بخواهد باین مناصب منصوب نماید و بواسطه در دست داشتن اختیار دو صاحب منصب بزرگ این لشکر مهابت اثر سلیم امید داشت اطاعت و انتظام انها را استحکام و مضبوط کرده باشد آقای ینگی چریکان بعنوان سرفت کرد در رکاب سلطان رسیده کی کردن باعمال متعلقه به ینگی چریکان در باب عالی بعهده قول کهیا بود و مواظبت حفظ آسایش و امنیت پای تخت در غیاب سلطان بعهده سکبان باشی بود

در همان زمان که سلطان مشغول نظم و ترتیب و تادیب لشکر بری بود در این خیال بود که در قوت بحریه دولت وسعتی داده بر عدد سفاین جنگی بیفزاید زیرا که در هنگام یورش ایران کشتیها یکه آذوقه لشکر را حمل نموده از قرادکیز نطرابوزان میرسانیدند اولا عدد سفاین بسیار کم بود ثانیا عمله و عسکر آنها بقسمی مرتب و منظم نبودند که دول بحریه اروپا اعتنائی بآنها نموده اندیشه از انها داشته باشند در اسلامبول هنوز جبه خانه و کشتی سازخانه نبود که بقدر احتیاج دولت بتواند از عهده کارسازی کردن سفاین برآید از وقتی که این شهر فتح شده بود تا آن زمان مجبور بودند که هر وقت کشتی لازم شود در کارخانه های کهنه و مندرس یونانیان بسازند پس از انکه یک شب تا صبح سلطان از اندیشه معایب این کار زحمت بخواب نرود در وقت طلوع صبح وزیر صدیق خود پیری پاشا را که از روز جنگ چالدران روز بروز

باب بیست و سیم

از عقل و کفایت و صداقت و اطمینانش بیشتر می شد احضار نموده فرمود اگر این نسل عقرب ها که پاپ و فرانسه ها و اسپانیول ها و وندیک ها باشند در دریای ممالک فرنگ صاحبان اختیار و اقتدار شده شاید علامت از مسامحه من و تنبلی تو نمود لیکن حالا میخواهم که تدارک یک قوت بحریه عظیمی دیده شود پیری پاشا عرض کرد که من نیز حاضر بودم که در این هفته در زمان عرضه کردن راپورتهای خودم که مطلب سهل گرفتن این کار را بعرض حضور حضرت سلطان برسانم حال که سلطان پیش دستی فرمودند شاید فردا که ما وزرا از برای عرضه کردن راپورتها و مطالب دولتی بحضور می آئیم از همه ما در این خصوص مؤاخذه سخت بفرمایند بخصوص این بنده را بیش از دیگران مورد عتاب و خطاب و ملامت و سرزنش فرموده مقرر دارند که قبل از رسیدن بهار سنه آتیه جبه خانه تازه معتبری ساخته با تمام برسانیم و بعهده بگیریم که پانصد کشتی جنگی با همه ملزومات انرا ساخته و پرداخته تحویل نمائیم و در همان روز محل جبه خانه را مشخص کرده تعطیل و تعویق مشغول کار شویم چون چنین کنیم و اخبار این کار انتشار پیدا کند فرنگیها بتشویش خواهند افتاد و هریک بگمان اینکه این تدارکات از برای دفع او خواهد بود عجله نموده عهدنامه ها را تجدید خواهند کرد و خراج ها را که بایست بدهند زود تر بدهند و مخارج کلیه این کار را آنها کارسازی خواهند نمود سلطان تدبیر پیری پاشا را پسندیده بدستور العمل او پیروی فرمود و در مجلس دیوان وزرا را مورد ضرب و شتم و عتاب و خطاب کرده مرخص نمود چون وزرا از حضور بیرون آمدند باتفاق پیری پاشا که بر همه تقدم داشت بجائیکه جبه خانه حالیه در انجا واقع است و در زمان امپراطوران بیزانس کشتی سازخانه بود و بعد از فتح اسلامبول قبرستان عامه کرده بودند رفتند و بمحض رسیدن حکم بنبش کردن قبور بسیاری که در کنار دریا واقع بودند نمودند تمامی اموات را جمع کرده همه را در یک خندق بزرگی ریخته مدفون ساختند و بساختن جبه خانه و کشتیها مشغول گردیدند پس از شروع در این کار بعضی از انچه را که پیری پاشا از پیش خبر داده بود حقیقت پیدا کرد زیرا که قبل از تمام شدن سال دول ناپل و وندیک و مجارستان و لهستان و افلاق عهدنامه ها را تجدید کردند

در سلطنت سلطان سلیم خان اول

وناگول بِن آمر با حکمران افلاق متقبّل شد که سالی ششصد نفر پسرهای نورسیده با مبلغی وجه نقد برسم خراج کارسازی نماید

اندک زمانی بعد از وقوع یافتن بزرگ سلیم از اسلامبول به ادرنه برفت چون خاطرش از سنان پاشای صدر اعظم متغیر بود باین خیال افتاد که اورا معزول و هرسک احمد پاشا را برای پنجم بار بجای او منصوب نماید لهذا هرسک احمد را از برای این کار احضار نمود لیکن مشار الیه بعلت پیری و مرض فلج متعذر شده بحضور نیامد سلیم گمان کرد که سنان پاشا اورا از خیال سلطان اطلاع داده بتمارضش واداشته است لهذا بقدری متغیر شد که شمشیر برکشیده خواست بدست خود سنان پاشا را بقتل برساند سنان پاشا از ترس فرار کرده پنهان شد و چند مدتی محل اختفای او را کسی نتوانست معلوم نماید سلیم چون شایسته تر از او کسی را از برای صدر اعظمی پیدا نکرد حکمی در احضار او نوشته در شهر منتشر کرد و آن حکم هنوز نگاهداشته‌اند بالجمله اوقاتی را که این کارها در اسلامبول و ادرنه اتفاق می‌افتاد حاکم ارزنجان بیقلو محمد پاشا باتفاق ملا ادریس مورخ فتح و انتظام ولایت کردستان را بانجام میرسانیدند

سلیم که دارای طبع شعر و صاحب ذوق سلیم بود مشق گفتن اشعار فارسی نیز مینمود لطافت اشعار شیرین و وسعت این زبان ممتاز را احساس کرده بود و با وجود حالت سبعیت و سفاکی صحبت فضلا و ادبا را دوست میداشت و بمجالست و مصاحبت آنها مایل و راغب بود در یورش ایران سه نفر از معارف فضلای عصر خود را که زینت افزای دربخانه او بودند همراه خود برده بود تا در ایام فراغت از صحبت آنها محظوظ شده در بلاد و ولایات مفتوحه از هنرها و کفایات آنها بهره و نتیجه حاصل نماید آن سه نفر یکی معلم خودش حلیمی چلبی دیگر جعفر شاعر که کاتب اسرار او بود و بعدها از کثرت علم و فضل برتبه جلیل قاضی عسکری نایل گردید دیگری ادریس مورخ بود که اصلش از کردستان و تولدش در شهر بطلیس شده بود قبل از آنکه داخل چاکران و تابعان سلاطین عثمانی شود منشی خاصه سلطان یعقوب آق قویونلو بود چون از ولایت کردستان بجهت کامل وابستگی

ادریس

باب بیست و سیم

و ریش سفیدها و بزرگان آنجا رابطه و آشنائی داشت سلیم او را از قشلاق اماسیه مامور انتظام ولایت کردستان فرموده مکاتباتیکه از برای دعوت بزرگان آن ولایت بطرف عثمانیان و تبرای از نوکری و رعیتی پادشاهان ایران لازم بود باو سپرد و از اطاعت شهرهای معتبره کردستان که آمد و بطلیس و حصن کیف باشند امید تحصیل فواید کلیه حاصل گردید

بعد از جنگ چالدران اهالی آمد که دیار بکر باشد نایب الحکومه استاجلو اوغلی را که در میدان جنگ کشته شده بود بیرون کرده رسولان بخدمت سلطان سلیم فرستادند و اظهار ایلی و رعیتی نمودند و در بطلیس شرف بیک از برادر خود خالد بیک از جانب شاه در آن ولایت حکومت داشت روگردان شده اظهار دولتخواهی و اطاعت از سلطان سلیم نمود در آن بین ها خالد بیک بدست سلطان سلیم افتاده در ماردین بقتل رسید برای خالد بیک بحمایت حاکم سرحد خونیس سه مرتبه با لشکر شرف بیک جنگ کردند در جنگ آخرین سیصد نفر از لشکر شرف بیک از شدت سرما هلاک شده سایرین به بطلیس مراجعت نمودند ملک خلیل ایوبی که آبا عن جد در حصن کیف و سعارد حکومت داشتند با وجود نسبت و خویشی که با شاه داشت از حکومت آنجا معزول و قراخان برادر استاجلو اوغلی بجای او منصوب گردیده بود باین واسطه ملک خلیل سعارد را بتصرف درآورده چندین بار بر حصن کیف تاختن کرد محمد بیک فرمان ده ساصون و ولایت هزن را که تعلق بسر کرده سواران قزلباش داشت ضبط نموده پتول داران و مالکان ایرانی را اخراج نمود در حوالی دیار بکر سید احمد بیک زرقی قلعه های عتاق و میافارقین را متصرف شد و قاسم بیک مردیزی بحمایت اهالی دیار بکر قلعه ارغنی را فتح کرد جمشید بیک مردیزی که در راه بزیارت خاکپای سلطان مشرف شده برتبه سنجاق بگی نایل شده بود سنجق عثمانی را بر برج و باره قلعه پالو نصب نمود حکمران جزیره لشکر ایرانی را در موصل شکست داده گریزانده بود سعید بیک حاکم سواران قلعه های اردبیل و کرکوک را فتح نمود علاوه براین نه نفر از رؤسای عمده ولایت کردستان و شانزده نفر دیگر از معتبرین آنجا اظهار دولتخواهی سلطان سلیم کردند و سلطان

در سلطنت سلطان سلیم اول

ادریس مورخ را نزد اشخاص مذکوره مامور نمود تا بحمایت انها کردستان را ضبط کرده منظم نماید باین طور کردستان
شمالی که از ساحل دریاچه ارومیه تا ملاطیه کشیده شده است بتصرف ادریس در آمد

چون خبر مراجعت سلطان سلیم انتشار یافت شاه اسمعیل از همدان و دره جزین بیرون آمده عازم تبریز
گردید و قراخان برادر استاجلو اوغلی را حکومت دیاربکر داده مامور استرداد آن بلاد نمود قراخان حکام
ماردین و حصن کیف و روحا را که هنوز از اطاعت شاه روگردان نشده بودند بخود ملحق ساخته دیاربکر را محاصره
کرد اهالی شهر با وجود اینکه بشدت تمام در تنگنای محاصره گرفتار بودند در حراست شهر و دفع دشمن مصمم و متفق شده
قاصد آن باردوی اماسیه فرستاده از سلطان استدعای امداد نمودند سلطان حاجی احمد بیگ چرکس را
با بعضی از عساکر بمدد آنها مامور نمود مشار الیه چون بدیاربکر رسید از میان لشکر محاصرین راه باز نموده از
دروازه یونان (روم قاپوسی) داخل شهر گردیده و بیدق عثمانی را بر بالای باره نصب کرد (روایت ابوالفضل
پسر ادریس) بواسطه بعضی مراسلات که اهالی دیاربکر با ادریس رسانیدند مشار الیه مطلع شد از اینکه
شاه اسمعیل طالب صلح شده بود و سلطان سلیم خواهش او را قبول نکرده مصمم است که بعد از تسخیر قلعه کماخ
فوراً جمعی از لشکریان را مامور امداد اهالی کردستان نماید شاه اسمعیل کردبگ را که سابقاً حاکم کل کردستان
بود باتفاق حکام ارجیش و عادلجواز و پسران خالد بگ بامداد محاصرین دیاربکر مامور نمود مشار الیهم چون بجیش
رسیدند ادریس با رؤسای اکراد بطلیس و خیزان و غیره بر آنها تاختن کرده جمعیت آنها را متفرق کرده و
از اموال آنها غنایم نفیسه بسیار نصیب ادریس و همراهان او گردید (تاریخ ابوالفضل) محاصره دیار
بکر مدت یک سال طول کشید پنجاه هزار نفر از اهالی آنجا بواسطه جنگ های پی در پی و علت ناخوشی ها سخت
مقتول و متوفا شدند با وجود اینحالت اکراد ثبات قدم ورزیده از دفع دشمن و محافظت و حمایت مذهب
خود کوتاهی نکردند در حقیقت مدت چهارده سال بود که این سنی ها متعصب با شیعه های ایرانی که میخواستند انها را
محکوم و مقهور خود نمایند علی الاتصال در جنگ بودند وقتی که عساکر عثمانی بعد از تنبیه و سیاست علاء الدوله ذوالقدر

باب سی و سیم

باردوی خود مراجعت میکردند رؤسای اکراد از اینکه بسلطان سلیم اظهار دولتخواهی کرده اطاعت
نموده بودند از انتقام شاه سخت هراسان شده ادریس را مجبور کردند که باردوی سلطان رفته خواهش
مدد و حمایت نماید ادریس باردوی سلطان نرسیده در حصن کیف فرمانی از جانب سلطان باو دادند
در آن فرمان به بیقلو محمد پاشا که در آنوقت در بایبرد بود حکم شده بود با چند هزار نفر از لشکریان آن
حدود و سامان باستخلاص دیاربکر برود ادریس اهالی دیاربکر را بواسطه کبوتر از این خبر مطلع ساخت حامل
این فرمان دفتردار محلات زعامت و تیمار دولت نظام الدین علی بود که مدت چهل روز همه اولایت را
گردش کرده سیاحت نموده بود فرمان مخصوص هم بعهده ادریس داشت در آن فرمان بمشار الیه سفارش
شده بود که رؤسای اکراد را بدور خود جمع نموده سعی نماید که مراتب اتفاق و اتحاد آنها روز بروز محکمتر شود لهذا
ادریس حکام و رؤسای چمشکزک و مردیزی و پالو و حصن کیف و خیزان و حزو و غیره را جمع نموده در انجام
سفارش سلطان ساعی و جاهد شد

در آنوقت کردبگ که با بعضی از لشکریان ایران بمدد قراخان و عساکر محاصره دیاربکر میرفت
بقلعه چاپاقچور رسیده آنجا را مسخر نمود ادریس بیقلو محمد پاشا را که هنوز در ارزنجان بود از این کار آگاه
داده نیز پیغام داد که صلاح حال در این است که رؤسای اکراد با جمعیت خود در حصن کیف بعساکر عثمانی ملحق
شده متفقاً بدفع دشمن پردازند و خود باتفاق قاسم بگ و جمشید بگ و حسین بگ که از رؤسای معتبر
اکراد بودند با ده هزار سوار بلشکر بیقلو محمد ملحق گردید و متفقاً بر ایرانیان تاخته شکست دادند ایرانیان بکمال
عجله بطرف ارجیش و عادلجواز برگشته عثمانیان باتفاق اکراد عازم دیاربکر شدند در آتمزک شادی پاشا
بیگلربیگی اماسیه با چهار هزار سوار بانها ملحق گردید چون به قراکوپری (پل سیاه) رسیدند قراخان از رسیدن
مدد مایوس شده دست از محاصره برداشت و از دور دیاربکر برخاسته بطرف ماردین رفت
بیقلو محمد پاشا دیاربکر را که حالا باسم سابق او که آمد بود میخوانند متصرف شد بعضی از اتراک آنجا را

در سلطنت سلطان سلیم اول

قراآمد نیز نیکو بنداین شهر قدری پائین تر از سرچشمه شط بغداد و اندکی بالاتر از محل تلاقی این رودخانه با نهر میافارقین در محل محکمی واقع شده است قسطنطین امپراطور روم اطراف آن از دیوار کشیده و بر استحکامش افزود چندی نگذشت که شاپور پادشاه ایران در سنهٔ ۳۵۹ مسیحی آنجا را محاصره کرد لشکر ایران چندین بار یورش بشهر برده کاری نساختند تا وقتی که مرض طاعون بشهر افتاده بر ضعف یونانیان و قوت ایرانیان افزود لشکر شاپور بواسطه نقب دیوارهای قلعه را خراب کرده شهر را تسخیر نمودند امپراطور ژوستینین اول برج و باره آمد و سایر قلاع سرحدیه بیزانس را (بوزنطیه) از طرف ایران مجدداً ساخت قباد پادشاه ایران دوباره آمد را محاصره نمود مدت محاصره بطول انجامید زحمت لشکر ایران در این یورش زیاده از اندازه شد بالاخره در یک شبی که اهالی قلعه غافل بودند ایرانیان از دیوار بالا رفته شهر را مسخر نمودند هشتاد هزار نفر از یونانیان بضرب شمشیر ایرانیان کشته شدند (در سنهٔ ۵۰۳ مسیحی) در زمانیکه رشتهٔ دولت ایران بواسطه جنگهای داخله از هم گسیخته شده بود اعراب قبیلهٔ بنی بکر آمد را متصرف شدند بانیواسطه آن ناحیه را دیار بکر نامیدند و اکنون آمد و نواحی آن باین اسم خوانده شد طایفه که از بنی بکر در آن دیار حکومت میکرد طایفه کندی بود امرءالقیس پسر حجر حکمران کنده یکی از هفت نفر شعرای بزرگ عرب است که قبل از ظهور اسلام اشعار آنها را از شدت فصاحت به آب زر نوشته از خانه کعبه بیاویختند و سبعهٔ معلقه نامیدند پس از ظهور اسلام در ایام خلافت عمر دیار بکر را اسلامیان مسخر نمودند و بعد از عمر خلفای بنی امیه و بنی عباس در تصرف داشتند در اواسط قرن دهم عیسوی که تقریباً مقارن سنهٔ ۳۴۲ هجری باشد یونانیان مجدداً دیار بکر را متصاحب نمودند لیکن در اوایل قرن یازدهم مسیحی که تقریباً مقارن سنهٔ ۴۰۰ هجری باشد طایفه مخصوصی از اکراد که آنها را بنی مروان میگفتند دیار بکر را بتصرف در آوردند و مدت هشتاد سال مستقلاً بدون اینکه در اطاعت احدی از سلاطین باشند در آن دیار حکمرانی کردند پس از آن ترکمانان طایفه ارتق بنی مروان را برانداخته بجای آنها در دیار بکر حکمرانی میکردند تا وقتی که

تیمور گورکان

باب بیست و سیم

تیمور گورکان در سنهٔ ۱۳۹۰ مسیحی مطابق سنهٔ ۷۹۳ هجری سلسله ارتق را به تزویر منقرض کرده دیار بکر را متصرف شد و حکومت آنجا را با مملکت عراق عرب به پسرزادهٔ خود میرزا ابابکر واگذار نمود بعد از فوت تیمور امیر طایفه ترکمان آق قویونلو ماردین و آمد را متصاحب نمود سلاطین سلسله او مدت یکصد سال تمام دیار بکر را در تصرف داشتند تا اینکه شاه اسمعیل صفوی از دست آنها بدر آورده حکومت آنجا را باستاجلو اوغلی واگذار نمود و پس از کشته شدن مشارالیه در جنگ چالدران برادر او قراخان را بجای او فرستاد و از قراخان بطوریکه ذکر شد بعثمانیان منتقل گردید

بعد از استخلاص دیار بکر عساکر متفقه کرد و عثمانی سه روز در جواق اتراق کرده شور نمودند در اینکه قلعه ماردین را که از شدت استحکام ممتنع التسخیر بنظر می‌آمد محاصره نمایند یا بحال خود بگذارند ادریس چون با ملک خلیل حکمران حصن کیف که در آن زمان در قلعهٔ ماردین بود راهی داشت صلاح کار را در اقدام بمحاصره دید لهذا ادریس شرحی باهالی ماردین نوشته ایشان را بتسلیم شدن تکلیف نمود اهالی قلعه سید علی را باردوی عثمانیان فرستادند مشارالیه با ادریس و ملک خلیل تدبیر باز نمودن دروازه‌های قلعه و تسلیم کردن ایرانیان داده مراجعت نمود قلعه تسلیم شد و قزلباش‌ها را که اهل بدعت و روافض میدانستند بحکم ادریس در محل مخصوصی جمع نموده همه را در محلی که کثافات شهر در آنجا جمع می‌شد انداخته هلاک کردند لیکن ماردین قلعه که در قلهٔ سخت ایزلا واقع بود در دست ایرانیان باقی ماند و این ماردین قلعه بطوری استحکام داشت که لشکر امیر تیمور دو مرتبه از تسخیر او عاجز شده محروم مراجعت نمودند

ادریس با همه هوش و دانشی که داشت و تا آن زمان توانسته بود رؤسای وحشی اکراد را با یکدیگر رابطهٔ اتفاق و اتحاد راه ببرد در اینوقت بواسطه بروز نزاع و مخالفت فیما بین بیقلو محمد پاشا و شادی پاشا دچار اشکالات عظیمه گردید و نتوانست نزاع و نقار را از میان آن دو پاشای بزرگوار رفع و زایل نماید تا خدمات دولت ضایع و مهمل نماند شادی پاشا اظهار داشت که موافق احکام سلطان ماموریت او بر سر دیار بکر است

در فتوحات سلطان سلیمان اول

واز حکم سلطانی تجاوز نخواهد کرد و با وجود اصرار ادریس و ملک خلیل بطرف ماردین رفته چهار هزار لشکر جمعی خود را برداشته بسمت دیاربکر روانه گردید ادریس مراتب نفاق آن دو پاشا را خدمت سلطان عرضه داشت کرده استدعای مدد تازه نمود در اوایل بهار پنج هزار عسکر عثمانی برای امداد اکراد حاضر شدند که از جمله آنها هزار نفر ینکی چری یک باشی هزار نفر لشکر زبده سپرده خسرو پاشا بیکلربیکی قرامانی و چهار هزار نفر سپاهی و سلحدار سپرده بالی آقا بودند

چون خبر نفاق پاشایان و جدا شدن آنها از یکدیگر بگوش قراخان رسید فوراً حرکت کرده بر سر ماردین رفت و ششصد نفر از قورچیان نامی را از طرف گذرهای کرکوک و راه بغداد حکم کرد که بماردین بپایند زیرا که همه گذرهای دیگر را اکراد تبعه عثمانی بسته بودند این ششصد نفر قورچی که با سواران حمران و کلشهر و غیره متفق شده بودند عدد آنها تقریباً به دو هزار نفر میرسید در صحرای سنجار بچند صد نفری از عثمانیان برخوردند که عمر بیک و کرکود بختیان رؤسای اکراد جزیره با ابوالمواهب چلبی پسر ادریس در میان آنها بودند خود را بر صفوف قورچیان و سواران زده پس از کشتن دویست نفر راه باز کرده بیرون رفتند (تاریخ ابوالفضل ابن ادریس)
در اینوقت بعد از رفتن شادی پاشا ماردین مجدداً بتصرف ایرانیان درآمد چون ایرانیان صاحب ماردین قلعه ماردین و حصن کیف بودند بعزم تسخیر کرخ در حرکت آمدند زیرا که عثمانیان دیاربکر از آن نقطه علی الاتصال در صدمه و اذیت ایرانیان برمی آمدند پنج هزار لشکر که سلطان مامور امداد کرده بود به دیاربکر وارد شدند ادریس هر چند اصرار کرد که با همه آن عساکر حاضره بر سر دشمن حمله برده شود بیقلو محمد پاشا اعتنا نکرده در پهلوی پلی که فیمابین کرخ و دیاربکر واقع است مقام گرفت و حسین بیک حاکم خربوط را با دو هزار سوار جهة تحصیل اطلاع مامور نمود و حکم کرد که اگر بلشکر دشمن برخورد و تاب مقاومت نداشته باشد بطرف پل وارد وی او عقب نشیند در آن زمان که فصل بهار و موسم بارندگی بود زمینها پر از گل و لای و راهها فرو رفته و خراب بودند و علاوه روز نحوست سکز بدز نیز بود که اتراک به نحوست آنها خیلی معتقدند ایرانیان بعلاقه

باب بیست و سیم

چیان عثمانی تاخته همه را از شدت خوف و هراس بشط رخنه غریق بحر فنا ساختند تقریباً هزار نفر از آنها با هزاران زحمت بشناجانی بدر بردند ایرانیان علی العجاله بهمین فتح قناعت کرده بطرف بیره روانه شدند که شاید ترکمانان دیاربکر را که در آنجا قشلاق داشتند رو بجو نمایند در قارغان دده که در حوالی شهر قدیم قوچ حصار واقع است توقف نمودند و در همانجا قراخان بالشکر عثمانی که مامور دیاربکر شده بودند صلای جنگ درداد لشکر عثمانی منقسم بدو قسمت شدند یک قسمت آنها بسرکردگی خسرو پاشای بیکلربیکی مرکب از شش هزار نفر سواران اناطولی و قرامانی بودند قسمت دیگر مرکب از چهار هزار نفر و در تحت فرمان امرای کرد و ادریس مورخ بودند بیقلو محمد پاشا فیمابین این دو قسمت با دو هزار نفر ینکی چری یک و توپخانه قرار گرفت قراخان که ینکی چریکان را با توپخانه در جای پیش جنگ ملاحظه نمود دانست که حریف توپخانه عثمانیان نخواهد شد لهذا تدبیر شاه اسمعیل را که در جنگ چالدران کرده بود پیش گرفته لشکر خود را دو قسمت کرد و قرار داد که یک قسمت آن باتفاق خودش و حسین جانی بیک برادرزاده شاه بطرف جانب راست که عثمانیان قرار داشتند حمله برند و قسمت دیگر در تحت فرمان حاکم همدان و دره گزین بسمت جانب چپ که اکراد با ادریس و امرای کرد واقع بودند بتازند زوجه خود را که همشیره شاه بود به یکی از طوایف ترکمه سپرده خدمتکاران او را با لباس مردانه در میان سواران قزلباش متفرق کرد پس از آن در کمال جلادت حمله سخت بجانب راست دشمن که عثمانیان مقام داشتند برده نزدیک براین شده بود که بر آنها غلبه کند بیقلو محمد متفت شده با توپخانه و ینکی چریکان بمدد جانب راست برفت سردار لشکر ایران بزخم گلوله از پای درآمده از اسب بزمین افتاد ولیکن دعوای جانب چپ خیلی سخت و طولانی شد نزدیک بود که حسین بیک مقهور و مغلوب شود لیکن بیک های حصن کیف و بطلیس با جمعیت خود و ادریس بمدد او رسیده باتفاق حمله بر ایرانیان کردند و آنها را بسمت ماردین دوانیدند لشکر ایران از همه طرف متفرق و پراکنده شدند بعضی بطرف صحرای سنجار رفتند و بعضی دیگر زوجه قراخان مقتول را برداشته از راه موصل و کرکوک بشاه ملحق شدند بعد از این فتح

در فتوحات سلطان سلیمخان اول

قلاع ارغانه و سنجار و چرمیق و بیره جیق تسلیم شدند شهر ماردین نیز دوباره دروازه های خود را برای اتراک باز کرد لیکن مستحفظین این قلعه بحالت اول باقی مانده دست از قلعه داری و دفاع بر نداشتند فرمانده قلعه سلیمانخان برادر قراخان مقتول بود سر عسکر عثمانی حکم تسلیم شدن و واگذار کردن قلعه را از برای او فرستاد مشار الیه در جواب گفت که قلعه را شاه اسمعیل باو سپرده است تا در قوه دارد از حراست آن دست بر نخواهد داشت لهذا عثمانیان آنجا را محاصره کردند و مدت یک سال در پای آن حصار تحمل صدمات و زحمات بیهوده گردیدند تا در زمان یورش مصر بعد از فتح حلب و دمشق سلطان سلیم بیقلو محمد را با توپخانه و لشکر تازه مامور تسخیر قلعه نمود اهالی قلعه چون از طول مدت محاصره به تنگ آمده از رسیدن مدد نیز نا امید بودند تسلیم شدند بیقلو محمد همهٔ قلعه داران رشید ایرانی را بقتل آورده سر سلیمان خان را بجهت سلطان فرستاد و بعد از فتح دیار بکر و ماردین از برای تکمیل اقتدار عثمانیان در آن مملکت جز تسخیر قلعه حصن کیف و شهرهای رقه و روها و موصل جای دیگر باقی نمانده بود

حصن کیف را ایرانیان قدیم ژیل کرد و اعراب راس غول مینامیدند یونانیان چون آن قلعه را محبس ابدی از برای مقصرین دولتی قرار داده بودند قلعهٔ فراموشی اسم گذاشته‌اند این قلعه در بالای کمر سخت مهیبی واقع است سنگ و کمر بارا تراشیده در جوف آنها از برای محبوسین منزلها ساخته بودند حالا ساکنین آنجا رستان را در آن منازل بسر برده گوسفندان و سایر حیوانات خود را نیز جا میدهند حصن کیف در ساحل شرقی شط نزدیک بمدخل رودخانهٔ ارزن واقع است سابق بر این در حوالی قلعه آثاریست که حالا مطار مینامند این رودخانه را از بالای پلی که بهترین پل های دولت عثمانی بود عبور میکردند

ژیل کرد احتمال دارد گیل کرد صحیح باشد

بعد از تسلیم شدن آمد و ماردین و سنجار و حصن کیف سایر شهرهای عمدهٔ دیار بکر که عبارت از بزرگترین قسمت مملکت الجزیره شمالی و مسکن اکراد باشد بتصرف عثمانیان درآمد و نیز نصیبین و دارا و میافارقین و جزیرهٔ عمر با طوایف صحرانشین روشنی و هریری و سنجاری و ساچلو و جزیردی با طوایف اعراب موالی

کم دارن

باب چهل و سیم

که در آن حوالی یورت داشتند باطاعت کارگذاران دولت عثمانی درآمدند در این ولایات بود که در قدیم الایام لشکرهای دولت ایران با رومیان و یونانیان اغلب اوقات مشغول جدال و قتال می شدند چنانچه در این تاریخ دولت جدیده ایران با عساکر عثمانی بهمان کار اشتغال دارد رودخانه میافارقین (نیمفیوس) که از شمال جاری شده داخل شط میشود سرحد دولتین ایران و روم بود در آن حوالی واقعند صحرائیکه بواسطه شکست خوردن قونسول ها و قیصرهای روم از عساکر ایرانی اشتهار تاریخی حاصل کرده اند و نیز در آنجا دو قلاع محکمه جهت منع عبور لشکرهای ایران ساخته شده بود که در هر وقتی از اوقات متصرف پادشاهان یکی از این دو دولت جنگجوی در می آمد هیچ شهری مانند نصیبین پای تخت الجزیره قدیم اتفاق نیفتاده بود که هر روز نصیب یک مالک تازه بشود در دفعهٔ اول لوکولوس ([illegible]) سردار رومی که بر تیگران پادشاه ارمنیه غلبه کرد آنجا را مسخر نمود و بعد از مصالحه این شهر را با چند شهر دیگر از الجزیره بآن پادشاه رد نمود و بعد از آن تراژان امپراطور روم آنجا را فتح کرد ایرانیان از آدریان امپراطور دیگر روم پس گرفتند سور امپراطور دیگر آنجا را بعد از تسخیر استحکام داده بر زینتش افزود لشکرهای ایران مدت دویست سال هر چه سعی کردند نتوانستند آن قلعهٔ سرحدیه را استرداد نمایند شاپور سه مرتبه نصیبین را محاصره نمود ولیکن فتح نکرد دفعهٔ اول پنجاه و پنج روز دفعهٔ ثانی هشتاد و دفعهٔ ثالث صد روز ایام محاصره طول کشید پس از آنکه امپراطور ژولین در جنگ با شاپور پادشاه ایران زخم منکر برداشته کشته شد ژووین جانشین او نصیبین و سنجار و سایر شهرهای سرحدی را بدولت ایران واگذار کرد و از آن وقت در دست کارگذاران این دولت باقی مانده بود امروز نصیبین یک قریهٔ خرابه کثیفی است و از آثار قدیمه جز چند برج خراب و پاره بعضی از دیوارهای قلعه چیزی پیدا نیست از نصیبین بفاصلهٔ هشت فرسخ در طرف راه ماردین قلعهٔ دارا نمایانست پس از آنکه نصیبین را شاهنشاهان ایران از دولت روم مسترجع کردند امپراطور آناستاس قلعهٔ دارا را

در سرحد ساخته باسم خود موسوم کرده بود امپراطور ژوستینین نیز بر استحکامات آنجا افزوده بود دیوار قلعه شصت پا ارتفاع ده پا عرض داشت و هنوز برقرار است از خرابه های قصور و عمارت و معابد آنجا معلوم میشود که امپراطوران بوزنطیه چه قدر با درآبادی قلاع سرحدیه اهتمام داشته اند جزیره عمر در آن جزیره شمالی در جائی واقع است که نهر دجله بدان احاطه دارد عمر عبدالعزیز در آنجا جهة منع خرابی های طغیان آب سدها ساخته شهری بنا نمود و باسم خود موسوم گردانید ازین جهت است که آنجا را جزیرهٔ عمر مینامند دیوار های شهر که مانند دیار بکر با سنگ های سیاه ساخته شده بود در اغلب خراب شده اند و ساکنین آنجا اکراد میباشند بعضی قبور در آنجا احداث کرده میگویند مقابر بعضی از خلفای و امام ها میباشند و حال آنکه مدفن حقیقی خلفا و ائمه که آنها اسم می برند در جای دیگر واقع است از برای اهالی جزیره همین قدر افتخار بس است که بعضی از علمای معروف اسلام از آنجا برخواسته اند و نیز اسم جزیره شامل ولایت وسیعه است که فیما بین دجله و فرات واقع است در جغرافیای عرب پانزده مکان باسم جزیره موسوم شده و این از همه بزرگتر و وسیع تر است و نیز اعراب این مملکت را به قسمت منقسم نموده هر قسمت آن را باسم رئیس طایفهٔ از اعراب که در آنجا حکومت داشت مینامیدند باین جهت بود که آن ولایات باسم ربیعه و مزار و بکر مشهور شده بکر ابن وائل در قسمت شمالی الجزیره ساکن شد و شهر عمدهٔ آنجا را ما ذکر کردیم ربیعه و مزار پسران نزار در جنوب الجزیره مسکن اختیار کردند ربیعه در ساحل دجله در شهر موصل متوقف شد و مزار در کنار فرات در رقه توطن نمود و این شهرها با بلاد و قلاع که بآنها متعلق بودند بتصرف پهلو محمد درآمدند شهر موصل پایتخت ولایتی است که باین اسم موسوم است و در جای شهر قدیم (نی نوا) ساخته شده است ساکنین آنجا اکراد میباشند که بزبان کردی و عربی و فارسی و ترکی تکلم مینمایند پای تخت ولایت مزار رُوحا یا اُرفه میباشد که رومیان اِدِسْ یا کالیرهو مینامیدند از زمان اسکندر بزرگ ساکنین آنجا از یونانی و اعراب و شامی و ارامنه مخلوط بودند کاراکالا امپراطو

باب بیست و سیم

روم آخرین پادشاه اِدِسْ را که اَبگاروس نام داشت زنجیر کرده به شهر روم فرستاد و خود نیز در همان شهر بقتل رسید شاپور شاهنشاه ایران در اِدِسْ بود از آن امپراطور ژوستینین برج و بارهٔ آن را که خراب شده بودند تجدید نمود و در اواخر صورت حضرت مریم غیرت و تقویت ساکنین آنجا را بهیجان آورد تا لشکرهای کسرا انوشیروان را دفع نموده از تسخیر آنجا مانع شدند بعد را خلفای بنی امیه و بنی عباس اِدِسْ و ولایات متعلقه بآن را مسخر نمودند پس از آن این ولایات باطاعت اعراب بنی حمدان و بنی عُقَیْل درآمد امپراطور قسطنطنیه و پادشاه بیت المقدس از دست اعراب درآورده در حفظ و تصرف فامیلیا سو بهار برقرار نمود پنجاه سال بعد از آن واقعه عماد الدین زنگی اولا مفتوح نموده حکومت آنجا را باعراب بنی عُقَیْل واگذار کرد پس از غلبهٔ هلاکو خان و انقراض سلسلهٔ اتابکان یکی از شعبه های سلسلهٔ اکراد ایوبی در الجزیره حکومت میکردند تا زمانیکه اوزون حسن که امیر حسن بیک آق قویونلو باشد بر آخرین پادشاه آنها غالب آمده او را بکشت و مملکت را متصرف گردید شاه اسمعیل صفوی از تصرف آق قویونلو بیرون آورد و از شاه اسمعیل بطوریکه ذکر شد منتقل بعثمانیان گردید دویم شهر معظم دیار ربیعه با سنجاق روحا شهر رقه میباشد که ربیعه اول در آنجا ساکن شده بود و این شهر یکی از مکانهای محکم سرحدی و تجارتخانهٔ معتبر دولت بیزانس بود امپراطور ژوستینین تعمیرش کرد و خلیفه عباسی هرون الرشید قصر عالی در آنجا ساخت در زیر رقه در ساحل فرات بلدهٔ قرقزیا واقع است که گویا بختنصر پادشاه مصر در آنجا عساکر خود را بمقابله و مدافعه بخت النصر واداشته بود بالاتر از رقه باز در ساحل فرات از برای حراست معبر رودخانه دو قلعه ساخته شده بود یکی را بیره و دیگری را قلعة الروم مینامیدند از چهارده قلعه سرحدیه که در جغرافیای عرب ذکر شده اند قلعة الروم از همه معروف تر و مشهورتر است یکی از امکنهٔ این ولایت که اشتهار تاریخی دارد شهر حران است که حضرت ابراهیم علیه السلام از وطن خود شهر اُور (یکی از شهرهای کلدانی بود) که بیرون آمده بود در آنجا

عماد الدین زنگی از اتابکان حلب است

در فتوحات سلطان سلیمان اول

توقف نمود این شهر در تورات خاوران نامیده شده است و بواسطه شکست کراسوس همیشه معروف
خواهد ماند هنوز در حوالی این شهر در بالای یک تپه معبدی را که سابق براین اعراب ستاره پرست از برای
عبادت ماه ساخته بودند دیده میشود و امپراطور ژولین در انجا جهه پیروی قانون اهالی ان ولایت قربانی نمود
ولایات بکر و مزار و ربیعه که امروز بحکومت های دیار بکر و رحا و موصل معروفند فیما بین نهرین دجله و فرات
واقع شده مملکت الجزیره شمالی عبارت از آنها میباشد این مملکت که بسعی و کوشش بیقلو محمد پاشا و ادریس
مورخ مفتوح و جزو دولت عثمانی شده بود منتظر بودند که در اجرای تنظیمات جدیده و قرار دادهای تازه
فرامین و تصدیقات از دربار سلطانی برسد بالجمله تصدیقات و احکام منظوره بانضمام خلاع فاخره
و علمهای متعدده و مبلغی وجه نقد با فرمانی مخصوص بعهدهٔ ادریس دررسید مشار الیه مامور بود که آنها را بهر
طور صلاح میداند در میان رؤسای اکراد تقسیم نماید ادریس حکومت دیار بکر را بچندین سنجاق تقسیم نمود
چنانچه سال بعد در رحا و موصل همین عمل را بمقتضای وضع ولایت اجرا داشت چون این قسمت از
کردستان را وضع مخصوصی بود و بسنجاق تقسیم کردن آن بقانون معمولهٔ دولت عثمانی ممکن نبود لابد بمقتضای
محل و ملاحظهٔ اصلاح دولت رفتار نموده در تقسیم انجا تصرفات نمودند زیرا که در این ولایت بقدر یکه قلعه
بهم میرسید تقریباً همانقدر رؤسا موجود بودند و ادریس در مطیع کردن آنها لابد شده با هر یک از
انها علیحده و جداگانه عهود و شروط قرار داده بود لهذا حکومت دیار بکر که از نوزده سنجاق مرکب شده بود
فقط یازده سنجاق آن بقاعدهٔ معمولهٔ دولت عثمانی مرتب شده بود و هشت سنجاق دیگر با شروط مخصوصه
بخود اکراد واگذار شد و نیز پنج ناحیه در تصرف اکرادی که بر حسب ارث در ان نواحی حکومت و ریاست
داشتند باقی بماندند در ولایات کوهستان که مشحون بقلعه های عدیده محکمه میباشند و ان قلعه ها چنان
بنظر می آیند که از بالای کمرهای سخت و قله کوه های بلند روئیده شده باشند و چون اهل کوهستان بالفطره
رشید و جنگی میباشند لهذا صاحب هر قلعه بملاحظه رشادت خود و اطمینان سختی مکان قلعه و استحکام

دیوارهای

باب بیست سیم

دیوارهای آن خود را شخص شاخصی دانسته بکسی اطاعت نمیکند باین سبب است که در این ولایات بعدد قلعه ها بیک
ساخته شده اند رؤسا پیدا میشوند و لابد و ناچارند از اینکه ان مملکت را قطعه قطعه در میان آن رؤسای
جنگی وحشی تقسیم نمایند چنین است حالت دو ولایت که در آخر حدود شرقی و غربی ممالک عثمانی واقع
شده اند در آسیا ولایت کردستان و در اروپا ایالت بسنی انجالت را دارند و چون بسنی در
نزدیکی پای تخت واقع شده است از برای دولت چندان اسباب زحمت نمیتواند بشود بر خلاف
کردستان که بواسطه بعد کلی آن از مرکز دولت امنای دولت را مجبور میکند بر اینکه در خصوص ان ولایت
ملاحظه و اعتنای مخصوصی داشته باشند طوایف اکراد در ازمنه بسیار قدیمه معروف بوده همیشه بجنگجوئی
و راه زنی اشتهار داشته اند و کردستان شامل است بر همه ولایات کوهستان که از الوند تا بسر
چشمه فرات کشیده شده اند سابقاً همه این مملکت جزو دولت ایران بود حالا یک قسمتی از ان در تصرف
پادشاهان ایران است باقی را کلاً عثمانیان جزو مملکت خود کرده اند انچه تعلق با ایران دارد کردستان ایران
و سایر را کردستان عثمانی میگویند پای تخت کردستان عثمانی شهرزور است که سلطان سلیمان
بزرگ انجا را فتح نمود نسل اکراد در همه بلاد الجزایر تا سرحد ارمنیه و دریاچه وان و اخلاط و رودخانه مراد که
شعبه شرقی فرات است و بلدهٔ موش منتشر میباشند در زمان گزنفون (گزنفون مورخ یونانی است
که چهارصد و چهل و پنج سال قبل از میلاد حضرت عیسیٰ متولد شده بود) اکراد از حدود ولایت خود تجاوز نکرده
بودند در این اواخر از کوه ها بزیر آمده در دشت های ارمنیه جنوبی و شرقی و بلاد دیار بکر متفرق شدند از قدیم
الایام این طایفه شریر وحشی مخلوط از اشرار ملل متفرقه بوده اند و موافق اخبار و روایات شرقیه این ملت
از اعقاب و انسال طوایف مختلفه ایران میباشند که از ظلم و ستم ضحاک پناه بکوه ها برده بودند عدد
طوایف اکراد به هشتاد طایفه مختلفه میرسد عجیب ترین آنها طایفه یزیدی هستند که شیطان را می پرستند
از مسکن اصلی این طایفه که ماردین باشد چنان می نماید که آنها را نسبتی با طایفه قدیمه مرد باید در میان

در فتوحات سلطان سلیمان اول

باشد و عقیدهٔ آنها را قرابتی باعقاید باطله بعضی از اهالی ایران قدیم که اهرمن پرست بودند موجود میباشد بعد از طایفه یزیدی طوایفی که در تواریخ و جغرافیا باسم طایفه معروفند طوایف حکاری و هریری و روشنی و سیاری و حالتی و بختی میباشند اسامی سایر طوایف از اسم بلدی که در آن ساکن هستند برداشته شده اند مانند بطلیس و عمادی و سنجاری و غیره که از شهر بطلیس و عمادیه و سنجار و غیره برداشته شده اند هر طایفه مطیع رئیس مخصوص خود میباشد که بر موت و حیات آنها اقتدار و اختیار دارد واین رؤسا را تبعهٔ بسیاری هست که همیشه با آنها حرکت میکنند اغلب صحبت آنها در خصوص قدمت خانوادهٔ خودشان است که بحضرت نوح منتهی مینماید اسلحه شفاف براق را از همه چیز زیادتر دوست میدارند مشغولیت آنها منحصر بمشق اعمال جنگ و خواندن مدح رودخانه ها و کوههای خودشان است لباس های آنها از اقمشهٔ البجه مانند محرمات میباشد بواسطه اینکه آنها شباهتی باهل اکوس دارند اهل کردستان مانند سایر اهالی کوهستان آزادی در میان کوههای خودشان را از همه چیز عزیزتر میدارند اکراد رستم داستان و بهرام چوبینه و کرکین میلاد و فرهاد عاشق خوش بخت بدعاقبت شیرین را از طایفه خودشان میدانند با جمله صلاح الدین بزرگ از طایفه اکراد بود این پهلوان بزرگ واضع سلسله حکمرانان ایوبی و شکست دهنده عساکر مجاهدان دین مسیحی بود آخرین اولاد این سلسله خلیل ایوبی که حکمران حصن کیف و برادر زن شاه اسمعیل بود باطاعت عثمانیان در آمد و حصن کیف مانند یکی از سنجاق های آن دولت بدو واگذار شد و ادریس در عوض خدماتی که در انتظام کردستان بجا آورده بود یک طغرا فرمان التفات با هشت دست خلعت و یک شمشیر طلاکوب که غلاف آن از پارچه زربافت بود ارسال شد فرامینی که از برای سنجاق بکهای تازه صادر شده بود نیز از برای ادریس فرستاده شدند و اسامی اشخاص را در فرامین ننوشته تا ادریس اسم هر کس را صلاح بداند خود بنویسد در ابتدای یورش مصر بقلو محمد پاشا بحکومت دیاربکر مرحمت نمود و ادریس احضار حضور سلطانی شده ملتزم رکاب گردید بعد از فتح قاهره مرگ با ادریس مجال نداد که هنرهای پولتیکی خود را در

انتظام

باب بیست و سیم

انتظام مصر بکار ببرد اگر چه از برای او ممکن نبود که در مصر بطور کردستان تواند از عهده اجرای خدمت برآید زیرا که کردستان وطن مشارالیه بوده با اهالی آنجا رابطه و آشنائی سابقه داشته و مردم او را دوست و خیرخواه خود می پنداشتند و علاوه مدتها در پیش سلطان یعقوب آق قویونلو منشی خاصه و محرم اسرار بود

از انتقال الجزیرهٔ شمالی در عهد سلطان سلیم اول جزو ممالک عثمانی شده دجله و فرات تکیه کاه محکم آن دولت گردید و یک سد طبیعی فیما بین ایران و عثمانی حایل شده آن دو دولت بزرگ را که علی الاتصال در مقام تهدید یکدیگر میباشند از هم جدا نمود

باب بیست و چهارم

یورش مصر — اقتدار سلسله مملوک ها — جنگ مرج دابق — حرکت بسمت قاهره از طرف حلب و حماه و دمشق — جنگ ریدانیا — سیاست تومان بک — شرح اشیاء عجیبه قاهره — مراجعت سلیم — سیاست صدر اعظم — وضع ممالک خارجه و قوانین موضوعه داخله — فوت سلطان سلیم اول

در زمستانیکه فتح در انتظام کردستان

بانجام رسید سلطان سلیم بخیال فتوحات تازه و تحصیل افتخارات جدیده افتاد لهذا در اول بهار بسنان پاشای صدر اعظم حکم کرد که با چهل هزار عسکر در قیصریه حاضر شده از نواحی مرعش بطرف ذات حرکت نماید سنان پاشا بسلطان اطلاع داد که سلطان مصر بملاحظه معاهده و اتفاقی که با شاه اسمعیل دارد و به بک ها و سرحدداران خود حکم داده است که عساکر عثمانی را مانع از حرکت شوند و در عقب آنها در آمده در انعدام و انهدام آنها بکوشند سلیم در انخصوص با وزرا شور کرد هرسک احمد پاشا جهت تحریک غیرت سلطان گفت زمانیکه من در مصر اسیر و گرفتار سلطان قت بک بودم از آن پادشاه شنیدم که میگفت از برای عثمانیان محال است که با وجود قوت های دولت مصر که در مقابل آنها سدی است ممتنع

عزیمت سلطان سلیم بیورش مصر

العبور بتوانند بموقف بحرمین شریفین مکه و مدینه نزدیک بشوند نشانجی باشی محمد از شنیدن این سخن بی اختیار شده صدا بلند کرد و گفت باید بجهت تحصیل حقوق حمایت حرمین شریفین مصمم یورش مصر گردید نشانجی باشی مذکور بملاحظه تحصیلی که در علوم کرده بود میل داشت داخل در خدمات علیه بشود و این منصب را قبول نکرد تا وقتی که سلطان او را حکماً باین کار واداشت در این مورد سلطان اورا قابل شخص اولی و صدر اعظمی دانسته این شغل خطیر را بمشار الیه رجوع کرد محمد پاشا از قبول کردن آن بارگران تحاشی ورزیده زیر بار رفت بالاخره سلطان متغیر شده بدست خود چوب بسیار باو زد و بضرب چوب آن منصب بزرگ را قبول نمود عقیدهٔ آن دو وزیر و میل دائمی سلطان بجنگ و لشگرکشی آرای اهل شورا العزم یورش مصر موافق و متفق گردانید لهذا از برای ابلاغ جنگ قراجه پاشا را باتفاق قاضی عسکر عالم فاضل روم ایلی زیرک زاده مولانا رکن الدین بسفارت مصر مأمور نمودند و سلطان بجهة تقویت سفارت آن دو سفیر پس از آنکه از امنیت و آسایش سه شهر بزرگ دولت خود اطمینان بهم رسانیده ادرنه را بسلطان سلیمان و اسلامبول را به پیری پاشای وزیر و بورسا را بهرسک احمد پاشا سپرد از پای تخت بیرون آمده باسکوتاری نقل مکان نمود در قونیه بعد از زیارت مقبرهٔ مولانا جلال الدین رومی سرقراخان آخرین حاکم ایرانی دیاربکر را با خبر فتح کلیهٔ آن دیار بحضور سلطان آوردند و سلطان از قونیه حرکت کرده بالبستان رفت در آن وقت سلطان مصر قانصو قادری با پنجاه هزار لشگر از طرف شام بحلب آمده بود در انجا سفرای سلیم بحضور او رفتند بعد از پذیرفتن آنها باسخن های سخت نالایق حکم بحبس آنها نمود چون از حرکت سلیم و نزدیک شدن او مطلع گردید سفرا را مرخص نموده تکلیف کرد که در میان سلطان و شاه اسمعیل واسطهٔ صلح بشود قراجه و زیرک زاده در یوجاق دره خدمت سلطان سلیم رسیدند نه روز پس از آن اردوی سلطانی در دشت مرزبان زده شد در انجا یونس بیک حاکم انطاب از سلطان مصر روگردان شده بسلطان سلیم پیوست و متعهد شد که عساکر سلطانی را ده روزه از انطاب بحلب برساند قوجه بیک باتفاق فرهاد بیک

باب بیست و چهارم

از برای تحصیل اطلاعات و گرفتن اسیر از پیش مأمور شدند سلطان قادری یکی از سرداران خود مغول بیک نام را با اتباع و حشم مجلل نزد سلطان سلیم فرستاده تکلیف صلح کرده بود وقتی که بحضور سلطان آمد سلطان او را با لباس فاخر جنگی ملاحظه نمود بنهایت متغیر شده گفت مگر قادری نمی توانست یک نفر فقیه پیدا کند که شایستهٔ سفارت باشد و بدون آنکه گوش بعرایض مغول بیک بدهد یا نامه های او را بگیرد حکم کرد تا مشار الیه و اتباعش را گردن بزنند ده نفر از اتباع سفارت را گردن زده بودند یونس پاشا بخاک افتاده استدعای بخشیدن سفیر سلطان مصر را نمود سلطان حکم کرد تا موهای سر و ریش مغول بیک را تراشیده شب کلاهی بر سرش گذاشته بر خر لنگی سوار کرده پیش سلطان قادری روانه کردند این بی احترامی و رذالت که در حق شخص ایلچی روا داشته شد و از قانون حفظ حقوق اشخاص خاصه رسول که در نزد پادشاهان و حکمرانان ستم پیشهٔ مشرق زمین نیز رعایت میشود ابدا ملاحظه نشده مقدمه بود از مراتب قتل ها و بی رحمی های وحشیانهٔ سلیم که یورش مصر را بواسطهٔ ضایع و ملوث نمود

قبل از آنکه این پهلوان ها در میدان جنگ و مبارزت ملاحظه نمائیم بهتر آن است که زمانی عطف نظر بجانب مصر و پادشاه آنجا که سلطان مملوک یا قانصو قادری باشد بنمائیم تا معرفتی از سبب جنگ و از حالت دشمنی که سلیم با نها در می افتد حاصل کرده باشیم

پس از انقراض دولت فراعنه و بطلمیوس[1] ها و رومیان و بوزنطیان[2] هر مان مصر شت سلسلهٔ دیگر از پادشاهان را بدید که از پای او عبور کرده در زیر خاک پنهان شدند خلفای بنی امیه و بنی عباس از جانب خود در مصر حکام و نواب داشتند از جملهٔ آنها تولون ترک و اخشید بودند که واضع سلسله مخصوصی از سلاطین مقتدره شدند لیکن دولت آنها رو بانقراض شد بعد از خلفای فاطمی در مصر بتخت خلافت نشسته و اقتدار حاصل کردند بطوری که فرمانفرمائی مذهب اسلام در ساحل نیل و کنار دجله ادعا می شد صلاح الدین ایوب بزرگ بانی سلطنت و بزرگی را در خانوادهٔ خود قرار گذاشت

[1] بطلمیوس [illegible]

[2] بوزنطیه اسم قدیم اسلامبول است

در ذکر فتوحات سلطان سلیمخان در یورش مصر

لیکن تقریباً زیاده بر صد سال دوام و قوام نداشت زیرا که بحری نام مملوک متکبر حریص که از قراولان قلعه
بود اختیار سلطنت را بزور و عنف از دست آخرین سلطان ضعیف ایوبی بیرون آورد و پس از انقراض
سلسله مملوک های نیل سلاطین چرکسه بجای آنها متمکن شدند و قانصو غوری از جمله سلاطین این سلسله بود
بعد از ایشان را لیه یکنفر دیگر از چراکسه چند زمانی ادعای سلطنت کرد تا وقتی که دولت خانواده آنها جزو
دولت عثمانی گردید مملکت مصر چون از جانب غرب بصحرا و از جانب شمال و شرق بدریا محدود است
از طرف خشکی تشویشی از حمله لشکر دشمن ندارد مگر از غارتگر سلاطین حبش و حکمرانان شام حبشی ها
از جانب جنوب و شامی ها از طرف شمال و شرق از لسان الارضی که به آسیا و افریقا را بهم وصل
مینماید میتوانند عبور نموده بمصر تاختن نمایند مدتهای مدیده و قرن های عدیده میگذرد که از حبشه لشکری بطرف
مصر نمی آید بلکه هر سال کاروانهای بسیار با بارهای طلا و عاج و غلام و کنیز حبشی داخل مصر میشوند لیکن
از طرف شام همیشه از ازمنه قدیمه تا این اواخر از یورش لشکرهای دشمن اهالی مصر تشویش و اندیشه داشته اند
و ولایت شام در نظر سلاطین مصر مانند یک قراول خانه بود که از برای حفظ و حراست مملکت خودشان
تصرف و تملک او را از لوازم میدانستند با ملاحظه است که همه شامات یا بعضی از آنها همیشه تابع سلاطین
مصر بوده اند و باین واسطه است که مصریها اغلب اوقات با پادشاهان مشرق زمین که طمع در تسخیر شام
داشته اند در جنگ و جدال بوده اند از یورش های لشکرهای قدیم ایران از طرف شام بمصر کرده
و از جنگ هائی که فیما بین سلوسید ها و بطلیموسیها واقع شد گفتگو نمی کنیم لیکن در ایام اقتدار اعراب
حکام و سلاطینی که سر از اطاعت خلفای بنی عباس پیچیده بودند همیشه با کمال تشویش نگاه بکرانه ملاحظه
مینمودند و شفقت حالت بهم بگر بودند پسر تولون ترک از روی قاعده و عقل اعتبار سلطنت خود را در تسخیر شام
دید باین جهت شامات را تا انطاکیه و طرسوس مفتوح نمود پسر او خماری دختر خلیفه را که قطر الندا نام
داشت و شبنم معنی فارسی آن است بزنی گرفت اسباب تجمل که در این عروسی فراهم آورد خلیفه

بانجاز

سلوکوس اول کسی بود [illegible] سلاطین سلسله [illegible]

باب بیست و چهارم

از تجملات دستگاه خلافت بالاتر بود خماری در امور حکمرانی پیروی پولتیک متکبرانه پیشینیان
خود را نکرد اخشید که در اول سردار لشکر دمشق بود بعد حاکم مصر شد بالاخره زمام اختیار کل را بدست
آورده سلطان مقتدر گردید خواست ولایت شام را که سابقاً در آنجا حکومت داشت مسخر
نموده بلکه فتوحات خود را از حدود شامات نیز بگذراند لهذا حلب را که پای تخت حکمرانان بنی حمدان
بود و در آنوقت صاحب شامات و جزیره نیز بودند مفتوح ساخت سیف الدوله بزرگ ترین پادشاه
سلسله بنی حمدان مجدداً حلب را از چنگ کافور خصی (خواجه) که از جانب پسر اخشید در آنجا حکومت
بالاستقلال داشت بیرون آورد متنبی شاعر معروف عرب کافور و سیف الدوله هر دو را مداحی میکرد
چهارمین خلیفه فاطمی العزیز بالله شام را که در تصرف یکی از غلامان آل بویه بود بیرون آورد جانشین
او الحاکم بامر الله که متلون المزاج و دیوانه ترین ستمکاران بود بواسطه خرابیها و قتل و غارت بیت المقدس
در تاریخ مجاهدان عیسوی معروف است و نیز بجهت بعضی اعمال مخفیه که در دره های کوه لبنان ظاهر ساخت
طایفه دروز را فریفته خود کرده بخدائی او اقرار کردند حالا نیز برخی از آن طایفه بهمین عقیده باقی میباشند
و انها را حکمی مینامند مجاهدان عیسوی شام همیشه با سلاطین ایوبی مصر در جنگ و جدال بودند در محاصره دیم
دامیط پادشاه فرانسه سن لوئی که اسیر مصریها بود شاهد بروقوع شورشی شد که خانواده
صلاح الدین ایوب را از سلطنت سواحل نیل بر انداخته سلسله مملوک ها را بجای آنها برنشاندند و نفراز
بزرگترین سلاطین این سلسله که بی بارس و قیلون باشند سلطنت خودشان را در مصر بواسطه فتوحات
شام استحکام دادند بی بارس مغول ها را از مملکت شام بیرون کرده قلاع فدائیان را مسخر نمود قیلون
شهرهای مرقب و طرابلس را با سایر قلاع و بلاد که در تصرف مجاهدان عیسوی بود مسخر نمود
و در دست عیسوی ها جز شهرهای بطلیموسیه و صور که مدینة الصور باشد جای دیگر باقی نماند و انها را نیز
اشرف پسر قیلون مفتوح ساخت مجاهدان عیسوی پس از آنکه مدت دویست سال شامات را

در ذکر فتوحات سلطان سلیمان اول و یورش مصر

متصرف بودند بضرب شمشیر غازیان اسلام بکلّی ازان مملکت رانده شدند بعد ازان تاریخ اکر یورش
امیر تیمور کورکان و تصرف موقتی او را محسوب ندارند شامات همیشه در تصرف سلاطین مملوک های نیل بود
از آنها بسلاطین جرکس منتقل کردید بیست و سه نفر ازین سلسلهٔ خیره در مصر و شام سلطنت کردند مدت
دولت آنها صد و سی و چهار سال بود

ازقراریکه در تاریخ ابن شحنه مذکور است در ایام سلطنت برقوق اولین سلطان سلسلهٔ جراکسه
امیر عثمانیان بایزید اول سفیری با تشریفات شایسته نزد او فرستاد و مستدعی لقب سلطانی شد همین برقوق
بود که از هیبت و حشمت تیمور تاتار وحشت نکرده فرستادکان او را که از برای مطالبه سلطان احمد جلایر
جلایر حکمران آذربایجان آمده بودند کشت تیمور تلافی این بی احترامی را از پسر برقوق کرده شامات را غارت
کرد حلب و دمشق را قتل عام نمود لیکن بعد از مراجعت تیمور مجددا شام باطاعت سلاطین مصر درآمد و سلطان
مؤید ابو نصر ظاهری فتوحات خود را از حدود شام تجاوز داده داخل ولایات حکمرانان ذوالقدر و قرامانی
کردید از ایالت ذوالقدر شهرهای مرعش و البستان و بعضی را فتح کرد و از ولایت قرامانی شهرهای تارسو
و لارانده و قیصریه را متصرف شده همه را جزو البستان نمود و از جانب خود یکی از شاهزادکان ذوالقدر را
در انجا حاکم کرد ازان وقت سلاطین عثمانی و جراکسه از طرف ولایات ذوالقدر و قرامانی با یکدیکر اختلاط
و اشتراک پیدا کردند سلطان اشرف فتوحات خود را از شام بطرف شرق کشانیده بالجزیره درآمد دیاربکر را محاصره کرده قراعثمان جد سلاطین ترکمان آق قویونلو را که ملقب بقرسولوک (زالوی سیاه) بود مجبور کرد
تا خطبه بنام او خواند ایلچی های شاهرخ پسر امیر تیمور را حکم کرد تا بضرب چماق از قصر سلطانی بیرون کردند
زیراکه شاهرخ پیغام کرده بود تا در قاهره و مکه و مدینه خطبه باسم او خوانده شود سلطان قیتبک
معاصر سلطان محمد فاتح و بایزید ثانی اول سلطان است از سلاطین جراکسه مصر که با دولت عثمانی در
افتاده و از در جدال و نزاع درآمد اسباب نفار این دو دولت از نزاع چهار نفر پسران سلیمان ذوالقدر

که در خصوص

[illegible]

باب بیست و چهارم

که در خصوص جانشینی پدر با یکدیکر داشتند فراهم آمد اول معارضه و کفتکو فیما بین قیتبک و سلطان
محمد ثانی بروز کرد تا در ایام بایزید ثانی کار از کفتکو و معارضه کذشته بمقاتله و جنک سلطانی کشیده
شد در سه جنک عساکر عثمانی شکست فاحش خورده مغلوب شدند بالاخره حکمران تونس واسطه
صلح شده مصالحه کردند پس ازان مدت بیست و چهار سال با سودکی و آرامی کذشته آثار کدورت
و نفار در میان طرفین ظاهر نشد تا زمانیکه دولت عثمانی بواسطه فتح دیاربکر با شامات همحدود هم سامان شد
بیم آن بود که آن ولایات نیز مانند کردستان مسخر عثمانیان شود لهذا اقانصوه قادری که مدت شانزده سال
بود در مصر سلطنت میکرد نتوانست این قرب جوار را که از برای او خالی از خطر نبود بطور بیطرفی و بی قیدی
تماشا نماید لهذا با لشکرهای خود حرکت کرده بطرف شام رفت روابط حکومتی و پولیتیکی شام با مصر و اتصال
اتصال آن دو مملکت بیکدیکر بر ارباب بصیرت پنهان و پوشیده نیست لیکن احتمال میرود که با وجود کمال
اشتهار سلسله مملوک ها اچاد و انعقاد دولت سلاطین جراکسه مصر درست واضح و معین نشده باشد بهتر
آن است که مختصری از اصل این طایفه و سلطنت آنها بیان نمائیم تا موجب ازدیاد بصیرت و اطلاع مطالعه
کنندکان کردد غلامان ترک و جرکس را که خلفا ابتیاع نموده قراولان خاصهٔ خود را از میان آن طایفه
انتخاب مینمودند مملوک مینامیدند و مملوک در لغت عرب بمعنی عبد و غلام است چون این کروه در خدمت
خلفا ترقی کرده اقتدار و تسلط پیدا نمودند و دولت خلفا رو بضعف و تنزل کذاشت مملوک ها زمام اختیار
عزل و نصب خلفا را بدست آورده از برای جلب نفع و صرفه حالت خودشان هر روز یکی از خلفا را معزول
و دیکری را بجای او منصوب مینمودند غلب ازین غلامها و ممالیک ترک که در ممالک وسیعهٔ خلفا حکمرانی
داشتند سر از اطاعت پیچیده و واضع سلطنت سلسلهٔ سلاطین مخصوصی شدند لیکن در هیچ جا مانند مصر اتفاق
نیفتاده بود که سلطنت خانواده سلاطین را غلامان آنها غصب نموده مدتهای مدید بکامرانی مشغول حکمرانی
باشند چنانچه مملوک ها آخرین سلطان سلاطین ایوبی را از تخت مصر برانداخته مدت دویست و چهار

فتوحات سلطان سلیمان اول و یورش مصر

سال باکمال استقلال دران مملکت که در یکی از ممالک بزرگ شرقیه میباشد سلطنت کردند تا وقتی که عسکر
عثمانی بر آنها تاخته دولت آنها را منقرض نمود و بعد از آن این اشخاص مدت سیصد سال در تحت حکومت
یکی از نوکرهای سلاطین عثمانی در مصر اقتدار و اعتباری داشتند لیکن نه بطوری که بتوانند از میان خود یکی را انتخاب
نموده بتخت سلطنت بنشانند تا در این ازمنهٔ اخیره بواسطه قتلهای بسیار و خونریزی های بی شمار جماعت
مملوک را از میان برداشتند لیکن این قتلها و خونریزیها مردانگی و در میدان جنگ واقع نشد بلکه بطور حیله و تزویر
و بتوسط فدائیها اتفاق افتاد اگرچه در این قرن ما که قرن نوزدهم عیسوی میباشد مسافرین و علما در خصوص اینکه
هنوز از طایفهٔ مملوک در مصر باقی میباشند شروح مفصله نوشته اند با وجود این اطلاع درستی از جلال و حشمت
این مردمان جنگی که در قرون چهاردهم و پانزدهم عیسوی داشتند ندارند زیرا که صدق حالات آنها در تألیفات
و تصنیفات اعراب شرح و بیان شده است و هنوز آن کتب در اروپا درست منتشر نشده مترجم پیدا نکرده اند
و ما در اینجا بعضی از حالات آنها و ترتیب قشون انها را بیان مینمائیم قشون مملوک با مرکب از سه جماعت بود
که از یکدیگر امتیاز داشتند و امتیاز آنها از یکدیگر نه من باب تفاوت اسلحه و لباس بود بلکه بملاحظه شان و مرتبه
بود که داشتند جماعت اول که بر سایرین مقدم بودند غلامان ترک بودند که نسل آنها خالص از نژاد چرکس
بود و انها را مملوک مینامیدند گروه دویم را که اغلب غلامان حبشی بودند جلبان میگفتند باین مناسبت است
که حالا نیز اشخاصی را که در بازار مصر بنده های حبشی میفروشند جلبان میگویند جماعت سیم را قرنیص یا
قرصان میگفتند و آنها مرکب از اشخاص اجرت بگیر بودند هر وقت که یک نفر سلطان تازه بتخت می نشست
در حق آحاد و افراد جماعات لشکری بقدر مراتب انها انعام و جایزه مبذول میداشت بیست و چهار نفر از
امرای بزرگ دارای مناصب عالیه دولت بودند و این عدد ملاحظه بیست و چهار نفر سپهزاد های اغوزخان
که بیست و چهار قبیله از اتراک خود را بدیشان منسوب میدارند شده بود و سردار عساکر سلاطین مملوک امیر
الکبیر لقب داشت رنگ لباس مملوک با سفید بود و نصف زیرین عمامه آنها از قماش سبز و نصف بالا از قماش

باب بیست و چهارم

[illegible]

سیاه رنگ پیچیده شده بود بیک ها و امرا لباسی مانند قبا در بر کرده از روی آن بالاپوشی که مرکب از
الوان مختلفه بود می پوشیدند عجیب ترین جزء لباس امرا عمامهٔ بزرگ آنها بود که تقریباً با هفتاد ذرع پارچه
و قماش پیچیده می شد و در پیچیدن آنها صنایع بکار برده دو شاخ از دو طرف آن قرار میدادند و
اندازه آن شاخها باندازه شان و رتبه شخص تفاوت پیدا کرده بزرگ و کوچک می شد از قرار راپورت
ایلچی ونیک اندازهٔ آن شاخها از دو ذرع الی ده ذرع میرسید شاخ در نزد قدمای اهل شرق کنایه از قدرت
و قوت سلطانی و آسمانی بود و این عقیده بواسطهٔ خطوط و اشکال مرموزهٔ مصریان همیشه خاطرنشان آنها
می شد با این ملاحظه بود که اهالی شرق زمین اسکندر بزرگ را ذوالقرنین یعنی صاحب دو شاخ لقب
داده بودند و منظور مملوک ها از گذاشتن عمامه بان عظمت این بود که سر را به تحمل وزن کلاه خود عادت
بدهند و نیز بر هیبت و صلابت و وقار شخصی خودشان بیفزایند سایر البسه وزرا و امرا و قضاة و شیوخ
نیز در تحت یک قانون محکمی بود که از آن تجاوز نمیکردند و عمده لباس نفیس معتبر آنها قبا و قفتانی بود که آیات
قرآن یا اشعار شعرا در دور و حواشی آنها بطور رقاب دوزی یا قسم دیگر دوخته شده باشد آستین
لباس بزرگان کوتاه بود از برای اینکه در وقت زدن دست های آنها آزادی کامل داشته باشند
برخلاف آستین مملوک های تابین بقدری بلند بود که از نوک انگشتان گذشته تمام دست های انها را
می پوشانید زیرا که اگر در حضور صاحب منصب ها و بزرگتران خودشان دست آنها نمودار می شد
از ادب خارج بود و بعد از بیست و چهار نفر امرا که هر یک سجدی با موزیکان چیان جنگی مخصوص داشتند
بیست و چهار نفر حکام مقرر و معین بودند که دوازده نفر از آنها در ولایات شام و دوازده نفر دیگر در
ولایات مصر حکومت میکردند مناصب عالیه دولت و ادارهٔ لشکری برقرار بود و سپهسالار بزرگ یا
امیر الکبیر میگفتند شخص اول ادارهٔ ملکی و دوات دار لقب داشت که در حقیقت رتبه صدر اعظمی با او بود
سایر مناصب بزرگ که تعلق بمملوک ها داشت از این قرار بود امیر سلاح امیر آخور حاجب الحجاب

در فتوحات سلطان سلیمخان اول

امیر آخر نیز دارد قاضی بزرگ را قاضی القضاة مینامیدند بعد از قاضی القضاه چهار نفر قاضی دیگر در مذاهب اربعه حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی برقرار بودند روزهائی که سلطان بدیوان می‌نشست این اشخاص با وکیل بیت المال و ناظر الجیش در جانب راست سلطان و امراء مملوک با کاتب السر سلطانی در جانب چپ قرار میگرفتند قدری دورتر از این اشخاص و بفاصلهٔ معینی خواجه با و آغایان حرم می ایستادند ایام بدیوان نشستن سلطان بروزهای سه شنبه و پنجشنبه مقرر بود وقتی که سلطان سوار می شد چتری از حریر در بالای سر او نگاه میداشتند و دو انتهای عمامهٔ او که در روی آنها القاب سلطانی را با مفتول طلا دوخته بودند از عقب سر او آویخته بود

سلطان مملوک با این آئین و حشمت و جلال در وقتی که هشتاد سال از عمر او گذشته بود از قاهره بیرون آمده بعزم مقابله عثمانیان روانه گردید در این آمده بعزم مقابله و مقاتله عثمانیان روانه گردید در یورش چهار نفر قضاة مذاهب اربعه با دو نفر از مشایخ معروف مصر با سلطان همراهی کرده بودند عدد مملوکان لشکر سلطان قانصو قاوری در مدت شانزده سال سلطنت خود جمع کرده بود بسیزده هزار نفر میرسید و زور بازوی آنها مملوک های درجه سیم که قرصان باشند و از سلاطین سلف باو رسیده بودند منظم حرکت میکردند در میان طبقات لشکر بواسطه نفاق و حسد پیدا شده بود و بعضی از امرا نیز که در خدمت سلطان تقرب یافته بودند با بعض دیگر که سلطان بدو سبب با آنها اظهار بی عنایتی مینمود با یکدیگر رقابت و هم چشمی پیدا کرده از سلطان نیز بهمین جهات رنجیده بودند سیبک که حکمران دمشق و یکی از امرای معتبر و نوکران صدیق مردانه بود سلطان بواسطه یک خیال سست بیمعنی از او بد دل و بدگمان شده اعتنائی باو نمی نمود و عرایض صادقانه او را حمل بر غرض و خیانت میکرد زیرا که ابن زنبیل نگارنده وقایع این یورش که در علوم فال گرفتن و طالع دیدن و شعبده مهارتی داشت بسلطان قانصو قاوری گفته بود که ترا از شخصی که حرف اول اسم او سین است صدمهٔ بزرگ وارد خواهد آمد با جمله سیبک در دمشق بعرض سلطان رسانید

که خبری

باب بیست و چهارم

که خبری بک حاکم حلب باطناً با عثمانیان راه دارد و خود را از نوکران سلطان سلیم میداند قانصو قاوری عرض او را از روی غرض دانست و بردی غزالی که یکی از امرای بزرگ و با خبری بک در خیانت سلطان همدست و همخیال بود از خبری بک حمایت کرده عرایض نوکر دولتخواه را بطور خیانت و بدخواهی جلوه داد فقط حاکم انطاکیه پس از آنکه عساکر عثمانی را هادی شده بحلب رسانید در دمشق خدمت سلطان قانصو قاوری آمده اظهار ارادت و دولتخواهی نمود سلطان امر کرد تا او را بسیاستی که خیانت او شایسته کرده بود رسانیدند در بیست و چهارم ماه اوت ۱۵۱۶ مسیحی مطابق سنه ۹۲۲ هجری هر دو سلطان در حوالی حلب در دشت واتق بهمدیگر رسیده مستعد جدال و قتال شدند و سلیمن در آن مکان بزیارت قبر داود مشرف گردیدند سلطان سلیم جانب راست لشکر خود را به زینل پاشا بیگلربیگی اناطولی و خسرو پاشا بیگلربیگی قرامانی سپرده علی بک شهسوار اوغلی و محمود بیک رمضان اوغلی را بر آنها ملحق نمود و جانب چپ را بعهدهٔ اهتمام چغلو محمد پاشا حاکم دیاربکر و بیگلربیگی اماسیه واگذار نمود و توپها را که عدد آنها زیاده از حد و اندازه بود در پیش رو واداشته بقاعدهٔ معموله جلو آنها را با عراده ها سنگر کردند از طرف مصریان خبری بک حاکم حلب در جانب راست و سیبک حکمران دمشق در جانب چپ فرمانده بودند چون بنای جنگ شد دعوا طولی نکشید و قتل زیادی هم واقع نشد سبب فتح عثمانیان نه تنها توپخانه زیاد آنها بود بلکه جنگ نکردن و فرار کردن جماعت جلبان نیز خیلی اسباب شکست لشکر قانصو قاوری گردید و جهت این کار آن بود که چون سلطان مصر از جماعت قرصان بدگمان بود آنها را در مقدمه قرار داده حکم بحمله نمود و منظورش این بود که بواسطه توپخانه عثمانیان آنها را هلاک و منعدم سازد و جماعت جلبان را که بصداقت آنها اعتماد داشت حفظ نماید گروه جلبان چنان پنداشتند که سلطان جماعت قرصان را بر آنها ترجیح داده در مقدمه قرار داد لهذا بهیچوجه اقدام بجنگ نکردند و همینکه از جماعت قرصان تقریباً هزار نفر کشته شدند همه لشکر مصر رو بفرار گذاشتند سلطان هشتاد ساله مصر در نزد یک مرد آبی هلاک شده از اسب در افتاد سبب هلاکت او

فتوحات سلطان سلیمان اول

از شدت پیری یا از کثرت خوف بوده است یا آنکه یکی از امرای خاین اقدام باین عمل شنیع کرده بوده است روایت اصح آن است که در بین فرار برض سکته درگذشت بالجمله خیالی که سلطان قانصو قاوری از برای هلاک جماعت قزلباش کرده بود اسباب اتلاف جان و مال و دولت و مملکت او گردید و از مغلوب شدن مصریان در این جنگ ولایات حلب و شامات از دولت مصر موضوع و مجزا گردید خیری بک که بطرف حلب فرار میکرد و یونس پاشا مامور تعاقب او بود در عوض اینکه خود را بشهر حلب برساند راه خود را تغییر داده مانند بیغیرتی نزد یونس پاشا آمده با امید التفات سلطان سلیم تسلیم شد الیه گردید سلطان سلیم بجا در سلطان قانصو قاوری رفته دولت بی حسابی را تصاحب نمود از جمله دویست قنطار نقره و صد قنطار طلا از خزینه سلطان مصر بدست او افتاد (قنطار که بفرانسه کنتال میگویند بوزن صد کیلوگرم میباشد و هر سه کیلوگرم تقریبا یک من تبریز است از اینقرار یک کنتال سی و سه من و کسری و صد کنتال تقریبا سه هزار و سیصد و سی و سه من و کسری میشود) از جمله مقتولین میدان جنگ سودون عجمی امیر الکبیر چرکس با یکی دیگر از امرای نامدار بودند و سلیم حکم کرد نعش آنهارا با کمال احترام برداشته بخاک سپردند یک نفر از چاووشان که از برای شناختن جسد قانصو قاوری مامور شده بود نعش او برخورده سرش را از تن جدا کرد و بحضور سلطان آورد سلطان متغیر شده فرمان داد تا گردن آن چاوش وحشی را بزنند وزرا توسط کرده بهزار زحمت آن سبع را از کشته شدن نجات دادند لیکن از خدمت و منصبی که داشت اخراج و معزول گردید سلطان سلیم از میدان جنگ بعزم تصرف شهر حلب روانه شد اعیان و اشراف و سایر ساکنین شهر باستقبال بیرون رفته در میدان ازرق با کمال تشریفات از سلطان پذیرائی نمودند نقدی طلا و جواهر و قماش گران بها نصیب سلطان سلیم شد که خیلی از اندازه خیال و تجاوز کرده بود از جمله یک میلیان دوکا که دو کرور باشد با سه هزار جامه از قماشهای بسیار نفیس اعلی که میان آنها مخزون و محفوظ گردیده شده بود تحویل خزانه و جامه خانه سلطانی شد قراجه پاشا سرکرده لشکر مقدمه بحکومت حلب و چولمک زاده

کمال چلبی

باب بیست و چهارم

کمال چلبی بقضاوت آنجا برقرار گردید نمرچولمک در ترکی کوزه و ویزی را گویند) فتحنامه با در خصوص فتح جنگ مرج وابق و تسخیر حلب از برای سلطان سلیمانخان و سلاطین دول خارجه فرستاده شد پس از تصرف حلب قلاع سرحدیه شام انطاب و بحصنی و قلعة الروم وغیره تسلیم شدند روزیکه سلیم از برای ادای نماز جمعه بمسجد حلب رفته بود خطیب بعد از نماز خطبه باسم سلطان خوانده لقب خادم الحرمین الشریفین را که مکه و مدینه باشند بر القاب سلطان افزود و چون این لقب همیشه مخصوص سلاطین مملوک بود سلطان از این تملق بقدری شعوف و خورسند شد که بالاپوش خود را که هزار دوکا قیمت داشت از دوش خود برداشته بخطیب بخشید و سلطان در این کار پیروی حضرت ختمی مآب صلوات الله و سلامه علیه را نمود که ردای مبارک را در عوض صله قصیده که کعب ابن زهیر در مدح آنحضرت عرض کرده بود بدو بخشید

شهر حلب که ملقب بشهبا میباشد ششم شهر دولت عثمانی است و این شهر در نزد مسلمانان شهر مبارکی است زیرا که موافق اخبار و روایات ضیافت ها و مهمان نوازی های حضرت ابراهیم علیه السلام در این مکان اتفاق افتاده است از هفت تپه که در صحرای وسیع این شهر میباشند چهار عدد آنها در میان قلعه حلب واقعند و این قلعه در اواخر قرن سیزدهم مسیحی در ششصد هجری ساخته شده است حکومت حلب مرکب از هفت سنجاق است جمعیت آن دویست هزار نفر میشود دوازده دروازه دارد که هر یک از آنها بطرف یکی از محلات خارج شهر باز میشود وسعت خاک آنجا تا بخرابه های فرات میرسد و از ساحل این رودخانه تا به بلاد بیره و بیرطاک کشیده میشود و شهرهای منبج و معرة النعمان از بلاد متعلقه باین دیار میباشند ساکنین ولایت حلب مرکبند از تراکمه و اکراد و اعراب تمام این ولایت با پای تخت آن در کمال سهولت و بدون اظهار هیچ نوع مقاومت و مخالفت تسلیم سلطان سلیم خان عثمانی شدند و حال آنکه در مقابل لشکرهای جهانگیر امیر تیمور گورکان تاتار مردانه ایستادند و دلیرانه کوشیدند در ایام مجاهدات

در فتوحات سلطان سلیمخان اول

علیوی جنگهای عدیده در این بلاد اتفاق افتاد و قبل از آنها در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی غازیان اسلام
اینولایت را با مملکت شام بضرب شمشیر از تصرف امپراطوران یونان بیرون آوردند و از انها بتصرف
بخلفای بنی امیه و بنی عباس شد پس از آن سلاطین مصری تولون و اخشید از جانب خود حکام و نواب در
حلب نشاندند سیف الدوله پادشاه بزرگ حمدانی که در آسیای صغیر فتوحات کرد و شهر بورسا را
مسخر نمود ولایت حلب را از تصرف وکلای اخشید بیرون آورد و بعد را یونانیان در یک سکه علی النقطه
بسیف الدوله تاخته او را شکست دادند و حلب را با شهرهای حمص و حما و چند شهر دیگر تصاحب نمودند گر
چه سیف الدوله مجددا حلب را فتح نموده از امپراطوران یونان پس گرفت لیکن در همان اوقات وفات
این پادشاه بخیال اینکه شاید باز شهر حلب بدست معاندین بیفتد وصیت کرد نعش او را حمل کرده در
میافارقین مدفون ساختند خیال سیف الدوله خطا رفته بود زیرا که صالح ابن مرداس از قبیلهٔ بنی کلاب
حلب را از تصرف پسرزادهٔ سیف الدوله بیرون آورد و خانوادهٔ او بطور استقلال مدت پنجاه سال
در حلب حکومت کردند پس از آن در ابتدای زمانیکه علیویها بجهاد اقدام نمودند یکی از شعبه‌های سلاجقه که در
آنوقت در ممالک شرقیه منتشر شده بودند در حلب بمسند حکمرانی نشست رضوان بعد از مسخر شدن انطاکیه
حکمرانان دمشق و حمص و موصل را در حلب جمع کرده با آنها در دفع مجاهدان علیوی همعهد و متفق گردیده در انطاکیه
با علیویها نبرد کردند و مغلوب شدند جمیع اردوی ملوک متفقه نصیب و کسب علیویان شد بعد از فوت
رضوان لولو نام خصی که از غلامان او بود باسم پسرهای رضوان در حلب حکومت میکرد اهالی حلب
ایلغازی حکمران با اقتدار ماردین را که از طایفهٔ ارتق بود بحکومت خود طلب نمودند ایلغازی در ابتدا با
توختاچین حاکم دمشق و سرداران علیوی متفق شد و با اتابک آق سنقر حکمران موصل جنگ کرد بعد با
اتابک آق سنقر بضدیت همعهدان سابق خود متفق شده صحرای سارمتا را عرق خون مجاهدان علیوی
گردانیده ده سال بعد از آن اتابک عماد الدین زنگی که از برای علیویان دشمنی هولناک بود در حلب بطور

باب بیست و چهارم

استقلال بمسند حکمرانی برآمد و فتوحات خود را در ممالک اتراک و علیویان انبساط داد پس از
رحلت او علیویان از سطوت و صولت پسرش نور الدین بیشتر و زیادتر ترسان و هراسان می‌زیستند
اتابک نور الدین علاوه حلب همه ولایات شام را نیز متصرف بود بجز چند شهر که در دست مجاهدان علیوی
باقی مانده بودند بالجمله مملکت اتابکان شام و حلب منتقل بصلاح الدین ایوب واضع سلطنت سلسله
ایوبی گردید و پس از انقراض این خانواده مملوکهای مصر رسید و از مملوک با بجرکسه منتقل شد و سلاطین
عثمانی از چنگ آنها بدر آورده خود متصرف شدند و هنوز در تصرف آنها باقی است
سلطان سلیم پس از چند روز توقف از حلب عازم حما گردید این شهر را رومیان قدیم اپی فانیا میگفتند
از وقتی که بتصرف سلاطین اسلام در آمد بواسطه ملک منصور ایوبی که هم پادشاه بود و هم شاعر و هم مورخ
و بجهة وجود ابو الفدا که تالیفات او در تاریخ و جغرافیای آسیا خیلی اسباب بصیرت و اطلاع است
معروف و مشهور گردید سلطان سلیم حکومت حما را بکرلجه قاسم پاشا واگذار کرد پاشای مشار الیه
در عهد سلطان سلیمان بزرگ برتبهٔ وزارت نایل شده و بانی بناهای خیریه و آثار بافایده شد هنوز یکی از
محلات خارج اسلامبول باسم او نامیده میشود از انجا سلیم بدون اینکه هیچگونه مانعی در مقابل داشته
باشد بحمص رفت و انجا را یک سنجاق قرار داده یکی از آغاک که اهتمام اوغلی مینامیدند واگذار کرد سلطان
سلیم چند روزی در مصر اقامت کرد همین که شنید امرای مملوک در دمشق از برای تعیین سلطان جدید با
یکدیگر متفق نشده روانه قاهره گردیدند او نیز از حمص حرکت کرد عازم دمشق شد و در اواخر ماه سپتامبر
سنه ۱۵۱۶ مسیحی مطابق سنه ۹۲۲ هجری در مصطبه که محله خارج دمشق است بیدقهای عساکر سلیم بجلوه گری
در آمدند توسط خیری بک امیر الامرا حلب ناصر الدین امیر عرب که حکومت و قلعه‌داری دمشق بعهده او
محول شده بود راضی شد که شهر را تسلیم سلطان سلیم نماید بالجمله سلطان بعد از آنکه دوازده روز در مصطبه
منتظر مانده بود با جلال تمام وارد دمشق شده در قصر ابلق فرود آمد حکام و فرماندهان جاده و قلاع دمشق با امرای

در فتوحات سلطان سلیمان اول

عرب و رؤسای طوائف در روز کلا اظهار اطاعت و انقیاد نمودند سلطان حکومت طرابلس را بمصطفی پسر اسکندر پاشا و حکومت بیت المقدس را به ازورن اوغلی و حکومت صافد را بمنتصر اوغلی واگذار نمود و رئیس طایفهٔ درورزمن اوغلی را برتبهٔ سنجاق بیکی نائل فرمود و عیسی بیک را با دو هزار سوار مامور غارت نمود که فرمانده آن ناحیه و مقدمهٔ الجیش یورش مصر باشد مدت چهار ماه در دمشق اقامت نموده بدون واهمه و تشویش تماشای آثار و ابنیه قدیمه و زیارت قبور مشایخ محترمه میرفت سه ماه این مدت را که رمضان و ذیقعده و ذیحجه بودند بقانون قدیم اعراب قتل و خونریزی موقوف بوده باستراحت و عبادت و زیارت مشغول می شدند سلطان سلیم نیز علی الظاهر رعایت آن قانون را نموده جنگ و یورش مصر را بتعویق انداخت

دمشق یکی از بلاد قدیمهٔ عالم است و امروز در ممالک وسیعه عثمانی شهر پنجم محسوب میشود این شهر در وادی غوطه که یکی از جنات اربعه دنیاست واقع میباشد حضرت ختمی مآب صلوات الله وسلامه علیه که بتجارت دمشق میرفت فرموده اند که فرشته های خداوند متعال بالهای خود را بر بالای این شهر گسترده اند باعتقاد مسلمین قربانگاه هابیل و کشته شدن او در بالای کوه قازیون که در غوطه بدان مشرف میشود واقع بوده و حضرت آدم و حوا ایام غم و شادمانی در این کوه بسر میبردند و نیز تولد حضرت ابراهیم و مسکن حضرت مریم در آن جبل بوده است تسخیر چنین بهشتی از ابتدا منظور خلفای پیغمبر بود دو نفر از صحابهٔ معروف و سردارهای بزرگ اسلام که خالد ابن ولید و ابو عبیده باشند این شهر را محاصره کردند سردار اول که خالد باشد شمشیر خدا (سیف الله) و دومی بازوی خدا لقب داشتند از طرفی که ابو عبیده محاصره کرده بود قرار شد که بطور صلح و شرط تسلیم او شوند لیکن خالد بهیچوجه تمکین بوقوع شروط و عهود ننمود از طرفیکه ابو عبیده در انجا بود دروازه باز کرده بدون مقاومت و مخالفت تسلیم شدند و خالد از طرفی که قرار داشت بیورش و غلبه داخل شهر گردید کلیسای بزرگ دمشق را که مخصوص حضرت یحیی علیه السلام ساخته شده بود مسلمانان خواستند مسجد نمایند عیسویان در مقام ممانعت برآمدند بالاخره صلح نموده نصف آنرا مسجد مسلمانان و نصف دیگر را کلیسای عیسویان

قرارداد

باب بیست و چهارم

قرار دادند لیکن عبدالملک پنجم خلیفهٔ بنی امیه آن مصالحه را که پنجاه سال طول کشیده بود برهم زده عیسویان را بیرون کرد و قسمت انهارا ضبط نمود و مجبور کرد بر اینکه در عوض کلیسای سن جوماس را که در خارج قلعه واقعست از برای عبادتگاه خود قبول نمایند انوقت هر دو قسمت را یک مسجد عالی کرده در صنعت معماری اعراب آنچه زینت و استادی ممکن بود بکار برد از آن تاریخ ببعد آن معبد شریف باسم مسجد بنی امیه معروف شد

طول این مسجد از شرق بمغرب پانصد و پنجاه قدم و عرض آن از شمال بجنوب یکصد و پنجاه قدم میباشد وسعت و عظمت و شکوه این مسجد از جمیع مساجد معروفه اسلام حتی مسجد کردوبه بیشتر است (کردوبه یکی از شهرهای مملکت اسپانیول است اعراب از قرطبه مینامند) گویند پنج میلیان دوکا (ده کرور) خرج ساختن آن نباشده است و روزی سیصد دوکا بجهت مخارج یومیه انجا مقرر بود و این مبلغ از برای مصارف یومیه آن مسجد راست بنظر می آید زیرا که همه روزه شانزده امام در آن مسجد امامت میکردند و هر چهار امام از آنها تعلق بیکی از مذاهب اربعه داشت و قریب پنج نفر موذن از بالای سه مناره بیک بار اذان میگفتند در شبهای رمضان هر شبی دوازده هزار چراغ لامپا در انجا سوخته می شد مبلغی را هم که از برای صرف بنای مسجد گفته شده است میتوان تصدیق نمود و اسبابهای زینت مسجد را نیز جزو آن مخارج محسوب داشت از جمله ششصد عدد لامپا با زنجیرهای طلا و نقره آویخته شده بودند ستونهای بسیار از سنگهای سماق و خارا و مرمرهای ملون در این مسجد بکار رفته بودند از انجمله چهل ستون سبز و سرخ بطوریکه در میان در رواق وسط نصب شده بودند دو ستون دیگر که طاق وسط بر روی آنها زده شده بود و آن طاق را قبهٔ النسر (عقاب) مینامیدند ولید خالد از برای پسر یزید بمبلغ پانصد دوکا خریده بود دو ستون دیگر که در مدفن سر حضرت یحیی بکار برده شده بودند و رنگ آنها سبز پسته بود هر یک بمبلغ صد دوکا ابتیاع شده بود دو ستون بزرگ که در درگاه اصلی بکار برده شده اند نظیر آنها در جائی دیده نشده است مگر چهار عدد ستونهای بزرگ که در اسلامبول در مسجد سلیمانیه نصب شده اند در داخله مسجد چهار محراب

فتوحات سلطان سلیمان اول

از برای چهار نفر امام های مذاهب اربعه ساخته شده است مقدس ترین و محترم ترین محل این مسجد جائی است که بعقیده مسلمین سر حضرت یحیی در انجا مدفون است و حال انکه امپراطوران بیزانتین در ایامیکه شامات در تصرف انها بود آن سر مبارک را با جلال و احترام تمام از انجا بیرون آورده باسلامبول بردند در این مسجد که قبور شریفه هود نبی و خضر پیغمبر علیهما السلام زیارت میشود هنوز منبرها و ستونها و طاقها و فوّاره های آب اسباب تعجب و حیرت تماشا کننده کانند قوت آب یکی از فوّاره ها بقدری است که یک خربزه را بلند میکند لیکن مدتهای مدید است که لامپاهای طلا و زنجیرهای نقره مفقود شده اند و ستونها از اثر حرق یانغون که دو بار اتفاق افتاده صدمات وارد آمده است یانغون اول در دعوای مصری ها با عراقی ها اتفاق افتاد یانغون ثانی در وقتی بود که امیر تیمور کورکان دمشق را فتح نمود اول جائی را که سلطان سلیم تماشای آن رفت همین مسجد بود

پس از ان سلطان بزیارت قبور صحابه کرام و زوجات حضرت خیر الانام مشرف شده بدیدن قبور سلاطین بزرگ و مشایخ معروفه و خلفا رفته فاتحه بخواند بخصوص صلاح الدّین بزرگ و نور الدین که دمشق را از ساختن عمارات عالیه و بنیات خیریه زینت داده بود و همچنین بدیدن غار ربوه که بگهواره حضرت عیسی معروف است برفت و در سر قبر بزرگترین مشایخ صوفیه محی الدین اعرابی که در صالحیّه در دامنه کوه کازیوش واقع است توقف نمود و بدیدن محمد بدخشانی که از دنیا اعتراض کرده بود برفت در دیدن اول شیخ بهیچوجه با سلطان حرفی نزد چون اخی چلبی طبیب سبب سکوت را از شیخ پرسید شیخ جواب داد که گفتن سخن و عنوان کردن مطلب با سلطان بود نه با او در ملاقات دویم طبیب مذکور از زمانه و روزگار صحبت کرد آنوقت شیخ بسخن درآمده گفت خلافت باری است بسیار سنگین و سلاطین مانند مشایخ بندگان بسیار ضعیف خداوند متعال میباشند بعلاوه تحمّل بارگران سلطنت و حکمرانی بعهدهٔ انها است کسیکه بارش خفیف است زودتر از مردی که بزیر بار وزینی رفته است خود را میتواند نجات بدهد لیکن تکلیف سلاطین آن است بارگرانی را که بعهدهٔ آنها واگذار شده است متحمّل شوند بعد از صحبت های چند از همین قبیل

باب بیست و چهارم

سلطان از شیخ ملتمس دعا شد و شیخ در حق سلطان دعای خیر کرد همهٔ این احترامات سلیم از بابت تذویر و بسبب میل خاطر او بعالم تصوف بود که از پدر باو میراث رسیده بود دیوان اشعار فارسی او همه از عوالم فقر و درویشی گفتگو میکند عجب این است که نه تنها در تاریخ علم ادب عثمانیان بلکه در ملل دیگر نیز که پادشاهان ادب دوست داشته اند همه آنها در تصنیفات خود اظهار میل بعالم فقر و فنا و درویشی کرده اند سلیم دربارهٔ علما و فضلای مملکتی که تازه تسخیر کرده بود البته اظهار لطف و مهربانی میکرد لیکن انوقت در مصر و شام کسی که در این رتبه منیعه صاحب نام و اشتهار باشد پیدا نمی شد لهذا سلیم در ایام توقف دمشق و اوقات حرکت بجانب مصر با فضلائی که در جزو چاکران او ملتزم رکاب بودند چلبی فیلسوف که استاد و معلم سلطان بود و کمال پاشازاده قاضی عسکر و طبیب عالم فاضل ایرانی اخی چلبی و پیشخدمت خودش حسن شاه پدر سعد الدّین مورخ که او نیز از اهل ایران بود صحبت میداشت در بحبوحهٔ جنگ و جدال حسن شاه مامور بنویساندن کتاب های معتبر بود از جمله تاریخ وصّاف که از تالیفات یکی از فضلای معروف ایران است و سلطان مانند جد خود سلطان محمد فاتح بخواندن آن بسیار مایل بود و نسخه نفیسه که از ان کتاب داشت در صحرای مصر اعراب بدوی سرقت کرده بودند حسن شاه مشغول نویساندن نسخه مجدّد بود

اوقاتی را که سلیم در شام متوقف بود جماعت مملوک در مصر مشغول انتخاب سلطان جدید بودند که بجای قانصو قادری بنشانند طایفه جلبان طالب سید محمد پسر یکدانهٔ قانصو قادری شدند و طایفه قرصان تومان بک را که در شجاعت و عدالت و بی طمعی امیری بود آزموده انتخاب نمودند با وجود همهٔ این صفات حسنه که در تومان بک موجود بود طایفهٔ جلبان ترسیدند که قصد جان پسر صغیر سلطان گذشته را نماید انوقت دو نفر از امرای بزرگ آلان بک و قورت بک بمیان افتاده ضامن و کفیل حیات سید محمد شدند بشرط اینکه طایفه جلبان شصت هزار دوکا جهت مصارف جنگ کارسازی نمایند (موافق تاریخ ابن زنبل و سیل) در فصل زمستان سلطان سلیم مشغول فراهم آوردن تدارکات لازمه شد تا از صحرائیکه

فتوحات سلطان سلیمخان اول

مصر را از مملکت شام جدا میکند عبور نموده داخل مصر شود چندین هزار شتر از برای حمل کردن مشکهای
آب ابتیاع شد و مبلغ دو میلیان آقچه (چهار کرور آسپر) برسم انعام در حق احاد و افراد لشکر بذل و
شد و تقسیم کردید سنان پاشا با پنج هزار عسکر مامور غازه و حمایت پاشای انجا شد هر کس مراد که صاحب
یک زعامت عمده در دسته های سواره بود بصحابت یکنفر دیگر برسم رسالت نزد سلطان جدید مملوکها
فرستاده شد تا بایشان تکلیف صلح کند مشروط برانیکه بپادشاهی سلطان عثمانی تمکین و اعتراف
نمایند تومان بک فرستاده های سلطان سلیم را با احترامی که شایسته شان آنها بود پذیرائی نموده
بحضور خود بار داد و پس از شنیدن پیغام سلطان سلیم ایشان را مرخص نمود لیکن فرستاده های سلیم
وقتیکه از حضور تومان بک بیرون رفتند به آلان بک برخوردند مشار الیه از مضامین پیغام سلطان
سلیم بقدری متغیر شد که نتوانست خود را ضبط نماید دست بشمشیر برده سرهای ایلچی های سلطان را
بر زمین انداخت و در مجلس دیوان عذر تقصیر خود را مستولی شدن غضب و شدت عداوت عثمانیان
که از رشادت شخصی بی بهره بوده کار جنگ را بضرب توپ از پیش می برند نخواست در هر حال
از طرفین مستعد جنگ و جدال شدند جان بردی غزالی بسرداری ده هزار لشکر مامور شد که عثمانیان را
در سرحد شام استقبال نماید ده نفر از امرا که هر یک فرمانده هزار نفر مرد جنگی بودند جمع غزالی شده در
اواخر اکتوبر سنه ۱۵۱۶ مسیحی مطابق سنه ۹۲۲ هجری از قاهره بیرون آمده بمقابله عساکر عثمانی روانه شدند در
سرحد شام در حوالی غازه نزدیک کاروانسرای یونس خان بمقدمه الجیش لشکر عثمانی که سردار آنها
سنان پاشای صدر اعظم بود برخوردند جانب راست لشکر ترک در تحت فرمان فرهاد پاشا سنجاق
بک تکه و جانب چپ سپرده محمد بک پسر عیسی پاشا حاکم غازه بود و سنان پاشا شخصاً در عقب
صفوف بطور پشت بند قرار گرفته بود و از طرف مصریان حاکم سابق غازه دولت بک در مقابل
محمد بک و خدا وردی بک حاکم اسکندریه در برابر فرهاد پاشا واقع شده بودند بعد از مبادرت بجنگ و کوشش بسیار

باب بیست و چهارم

بالاخره مصریان مغلوب شدند لیکن در زمان مجادله ساکنین غازه و رمله بر عثمانیان شوریدند و سلطان
سلیم در اواسط ماه دسامبر بطرف غازه و رمله روانه شد در جُلجُلیه نزدیک رمله راپورت فتح سنان
پاشا با سرهای مصریان بحضور سلطان آورده شد و سلطان جهت تنبیه اهالی غازه و رمله حکم بقتل عام ساکنین
انجا فرمود و از رمله با چند نفر از نوکرهای صدیق محرم که از آن جمله حسن شاه پدر سعد الدین و ادریس مورخ
بودند بطور اختصار به بیت المقدس رفت و دیر وقت وارد انجا شده لابد قبور انبیا و سنگ قربانی
حضرت ابراهیم را در وقت شب زیارت نمود چون در تمام روز بشدت بارندگی شده بود جای
خشکی جهة ادای نماز پیدا نمی شد تا بعد از جستجوی بسیار تخته سنگی یافته در بالای آن سلطان بنماز مشغول
شد فردای آن شب را با وجودی که برف بشدت می بارید سلطان از برای زیارت قبر حضرت ابرهیم
بحبرون رفت و از انجا باردوی عساکر خود ملحق گردید که در عسقلان واقع بود در عین الصفا که در شرقی غازه
واقع است سنان پاشا بحضور سلطان مشرف شده شمشیری گران بها در عوض فتحی که کرده بود باو مرحمت
شد و نیز در ان مکان از وجوه حلب و شام وجه نقدی بنفرات عسکر تقسیم شد حسین پاشا که یکی از
وزرای رتبه بود در خصوص دادن وجه و خیال عبور کردن از صحرای مصر ایرادی وارد آورد یکی از میرآخوران
غضب باشاره سلطان فوراً سر او را از تن جدا نمود قبل از انکه سلطان جهت رفتن بقاهره داخل خاک
مصر شود کلید شهرهای صافد و قبریا و نابلس و بیت المقدس و حبرون را بحضور آورده بودند
و از جانب مشایخ قبایل عرب اظهار اطاعت و انقیاد شده بود از جمله عظمای مشایخ یکی احمد بن
بکا شیخ قبیله بنی وال بود که از برای او از جانب اولیای دولت سلطان طبل و علم فرستاده شد
از سرحد شام تا به صالحیه در مدت ده روز از میان صحرای مصر طی مسافت شد و بواسطه
بارانهای پی در پی لشکر ترک دچار صدمه بی آبی نشد و چون اسب های عراده ها را دو برابر کردند در
راه گرفتار اشکالات و موانع نگردیدند لیکن اعراب بدوی مصر اطراف لشکر عثمانی را احاطه کرده علی الاتصال

فتوحات سلطان سلیمخان اول

مشغول قتل و غارت بودند و چون تومان بیک از برای هر سری مبلغی انعام میداد سرها را نزد او برده مورد
احسان و نوازش می شدند در بیست و یکم ماه ژانویه سنه ۱۵۱۷ مسیحی مطابق سنه ۹۲۳ هجری لشکر ترک از هجوم
اعراب بطوری مضطرب و پریشان شدند که صدر اعظم اسب سلطان را حاضر نمود و سلطان بخیال
اینکه شاید تومان بیک شبخون حمله بر سر آنها آورده باشد مستعد فرار بود بعد که معلوم شد دزدان اعراب صحرائی
باعث این همه وحشت و اضطراب شده اند سلطان بشدت متغیر شده نزدیک بود حکم بقتل سنان
پاشای صدر اعظم نماید سه روز قبل از ختم سنه سلمانان سلطان سلیم خانقاه که در حوالی قاهره
واقع میباشد وارد گردید از قرار صوابدید غزالی خاین تومان بیک توپهائی را که داشت در حوالی قریه ریدانیا
در زیر رمل و ریگ پنهان کرد غزالی بتوسط رفیق خودش خیری بیک که در اردوی اتراک بود بسلطان اطلاع
داد که چون بواسطه تدابیر او توپهای تومان بیک در زیر خاک پنهان شده اند سلطان میتواند بدون اینکه
از طرف ریدانیا تشویشی داشته باشد از کوه مقطم عبور نموده بمقابله لشکر مصر اقدام نماید سلطان بعد از
شنیدن این خبر با کمال اطمینان از کوه مقطم عبور کرده فردای همان روز در برابر صف قتال و جدال برآرا
وقتی که تومان بیک دید سلطان سلیم بدون اندیشه و بیم از کوه مقطم عبور مینماید ملتفت خیانت غزالی
گردید لیکن وقت و فرصت علاج از دست رفته بود و چون مستعد جنگ شده بود مقام را مناسب
سیاست آن خاین ندید باجمله در بیست و سیم ماه ژانویه سنه ۱۵۱۷ مسیحی مطابق سنه ۹۲۳ هجری عساکر
عثمانی و مصری در برابر یکدیگر صف آرائی نموده آماده جنگ شدند چون هنگامه قتال گرم گردید تومان
بیک با دو امیر دلیر خود الان بیک و قورت بیک هم قسم شدند که بر سر سلطان سلیم حمله برده تا
او را نکشند از میدان جنگ مراجعت ننمایند لهذا یک دسته سواره آهن پوش انتخاب نموده از صفوف
جانب چپ جدا شدند و بستی که بیدق سلطان در آنجا بود حمله بردند لیکن از بدبختی شخص سلطان را
نشناخته سنان پاشای صدر اعظم را که در میان محمود بیک رمضان اوغلی و علی بیک خزینه دار ایستاده

باب بیست و چهارم

بود سلطان پنداشته از صف سواران پیش افتادند و چنان بسختی و شدت حمله کردند که احدی را
در مقابل آنها طاقت مقاومت باقی نماند آن سه سوار نامدار هر یک خود را بحریفی که انتخاب کرده
بودند رسانیده بضرب نیزه از بالای اسب بر زمین انداختند و پس از آن برگشته بصف سواران
خود پیوستند سلطان تومان بیک سنان پاشا را و الان بیک محمود را و قورت بیک علی بک را بقتل
رسانیدند اگرچه الان بیک را زخم منکری از گلوله وارد آمده بود عجالتاً نکرده بدسته سوار ملحق گردید
با وجود اینکه سلطان مملوکها و امرای صدیق او دارای این نوع رشادت شخصی بودند بواسطه خیانت
و نفاق غزالی و برتری توپخانه اتراک قشون مصر شکست خورد بیست و پنج هزار نفر از مملوکها کشته شده بروی
خاک صحرای ریدانیا افتادند سلطان سلیم اردوی خود را از عادلیه بجزیره وسطان که در برابر شهر قاهره واقع است
نقل نمود و خود داخل شهر شده جماعتی از قشون را بضبط و تصرف قاهره مامور نمود در بیست و ششم ماه
ژانویه سنه ۱۵۱۷ مسیحی مطابق سنه ۹۲۳ هجری عثمانیان قاهره را متصرف شدند تومان بیک که بطرف ادویه
رفته بود از آنجا پیش آمده در وقت شب از شبخونیه داخل قاهره گردید و لشکر ترک را که در شهر ساخلو و
مستحفظ بودند بقتل رسانید سلیم یونس پاشا را که بجای سنان پاشای مقتول صدر اعظم شده بود
با مصطفی پاشای بگلربگی و ایاز بیگی چریک آقاسی و فرهاد میر علم و نخبه و زبده عساکر عثمانی مامور بپس گرفتن
قاهره نمود اتراک هشت روز بعد از جنگ ریدانیا که سی یکم ماه ژانویه سنه ۹۲۳ هجری باشد مجددا داخل قاهره
شدند مملوکها نیز مردانه ایستاده کوچه بکوچه و خانه بخانه در مقام دفاع برآمدند سلطان سلیم برحسب دستورالعمل
خیری بیک خاین فرمود جار کشیدند و بعموم جماعت مملوک امان داد هشتصد نفر از معارف آنها بقول
سلطان اعتماد نموده تسلیم شدند بروایت سعدالدین مورخ سلطان حکم کرد همه آنها را در میدان رمیلا سر
بریدند پس از آن بتقلید تیمور تاتار فرمان قتل عام داده شد نعش پنجاه هزار نفر سپاهی و رعیت در کوچه های
تنگ مصر بر روی یکدیگر ریخته شد بعد از آن سلیم باردوی خود که در بولاق افتاده بود رفت از آنجا بحکام ممالک

فتوحات سلطان سلیمخان اول

عثمانی فتحنامه با نوشته ارسال داشت دوازده روز بعد از آن از قصر یوسف که قلعه صلاح الدین عبارت
از همان عمارت است و در بالای تپه ساخته شده است سلیم تماشای عظمت شهر قاهره و ولایات
اطراف را که باطاعت او در آمده بودند میکرد قورت بک که رشید ترین امرای مصر بود از کشتن ملوکها
و قتل عام قاهره جانی بدر برده در یکی از خانه های شهر مخفی شده بود و سلطان سلیم بدون اینکه محل اختفای
او را بشناسد از اینفقره مطلع گردید و بتوسط دوست او یحیی پسر ابوبکر خلعتی با یک جلد قران که علامت امان
دادن بود فرستاد قورت بک اطمینان پیدا کرده بحضور سلطان که در بالای تخت نشسته بود باو فرمود
که تو یکی از امرای نامدار میباشی حالا آن رشادت های تو چه شده اند و کجا رفته اند قورت بک عرض کرد رشادت
من از من مفارقت نکرده است و همیشه همراه من است باز سلطان فرمود هیچ میدانی بر سر لشکر من چه آورده
عرض کرد در کمال خوبی اطلاع دارم بعد باز سلطان فرمایش کرد که تو باتفاق تومان بک و الآن بک چگونه
جسارت ورزیده بخیال حمله بردی بر سر سلطان افتادید و خطا کرده صدر اعظم را بایارانش بقتل آوردید
قورت بک که علاوه بر رشادت ذاتی طلاقت لسانی هم داشت شرح مبسوطی از رشادت
مملوک ها و بی اعتنائی آنها باستعمال توپ که مردان نامی را بطور نامردی بقتل میرساند بیان نمود و بعد
عرض کرد در زمان سلطان اشرف یکی از اعراب مغربی چند عدد گلوله توپ از و ندیک بجهة نمونه پیش سلطان
آورد سلطان و امرای او استعمال آنها را مناسب عالم شجاعت و مردانگی ندانسته منافی پیروی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دانستند که از برای اعراب کمان و شمشیر را حربه اصلی انتخاب کرده بود و لهذا آنها
قبول نکرده رد نمودند آنوقت عرب مغربی گفت هر که زنده باشد خواهد دید که مملکت شما با ضرب این
گلوله ها از دست خواهد رفت اگرچه من افسوس میخورم اما هرچه آن مغربی گفته بود همانطور شد لیکن همه تو تنها
در ید قدرت خداوند متعال است سلطان فرمود اگر شما بکلام خدا و سنت رسول این طور اعتقاد دارید
پس چگونه شد که مغلوب من شده از مقابل من گریزان شدید و الآن تو در برابر من ایستاده اسیر من شده

قورت بک

باب بیست و چهارم

قورت بک در جواب گفت بحق خدا اما مغلوب رشادت و شجاعت و تدابیر شما نشدیم بلکه تقدیر خداوندی
چنین تقاضا کرده بود هر ابتدائی را انتهائی است و از برای دوام دولت باندازهٔ قرار داده شده است
نوبت تو هم خواهد رسید و دولت تو هم منقرض خواهد شد کجا رفتند خلفا و پهلوانان و مبارزان نامی
که حامیان شریعت اسلام بودند چه شدند آن پادشاهانیکه بزرگترین و قادرترین سلاطین روی زمین
بودند تو از آنها تواناتر نخواهی بود از اینها گذشته من اسیر تو نیستم این قرآن با این خلعت که در برابر چشم تو است
بمن اطمینان داده اند و من بقول تو اعتماد کرده نزد تو آمده ام پس از آن خیر بک را که در حضور سلطان ایستاده
مخاطب ساخته با تندی تمام او را لعن و طعن نموده منافقت او را ملامت کرده و رو بسلطان کرده گفت
اگر از من می شنوی گردن این نوکر خاین را بزن و الا تو را لطرف دوزخ خواهد کشانید دریای غضب
سلیم بتموج در آمده با تغیر تمام بقورت بک گفت من خیال داشتم ترا آزاد نموده داخل در جرگه امرای
خود نمایم لیکن تو احترام حضور سلطان را فراموش کرده جسورانه سخن گفتی و زبان درازی نمودی هر کس سخن درست
سلاطین بدون تشویش و بیم در آید از نظر آنها مردود و از خدمت آنها مطرود میشود قورت بک گفت خدا
نکند من داخل بستگان تو بشوم آنوقت پیمانهٔ غضب سلطان سرشار شده میر غضب خواست بگیرد به
صد و پنجاه نفر با شمشیرهای کشیده پیش دویدند قورت بک رو بسلطان کرده گفت از سر من به تنهائی
برای تو چه فایده است و حال آنکه چشم جمع کثیری از مردان دلیر در پی برداشتن سر تو است از برای سلطان
تومان بک مدد خداوندی کافی است بعد خیر بک را مخاطب ساخته این سخنان را که کلام آخرین او است
ادا نمود خطاب نمود سر خون آلود مرا بردار و بر روی زانوی زنت بگذار خداوند سزای خیانت ترا بجا خواهد داد

تومان بک با مملوکهائیکه در نزد او مانده بودند بساحل شرقی نیل و طرف جیزه رفته از طوایف اعراب
حواس آمداد طلبید و مالیات سه ساله آنها را بخود شان تسلیم نموده با زحمت بسیار قریب
پنج شش هزار نفر از آن قبایل بدور خود جمع نمود در همان وقت بقدر سیصد الی چهارصد زورق در یای

در فتوحات سلطان سلیم خان اول

رود نیل پیدا شدند که حامل دو هزار نفر مملوک در تحت فرمان جانم صیفی از شکست ریدانیا فرار کرده
جانی بدر برده بودند خیال تومان بک این بود با قشونی که حاضر داشت در جزیره وسطانیه بر سر سلطان
سلیم حمله برد لیکن منافقی جانم صیفی و امیر ابو حمزه و پیوستن آنها بسلطان سلیم تومان بک را از صرافت
یورش جزیرهٔ وسطانیه در انداخت زیرا که آن دو خاین سلطان را از خیالات تومان بک اطلاع داده
بودند و سلطان تدارک دفع و رفع حملهٔ او را کرده بود و سلطان سلیم در خصوص اتمام کار تومان بک با آن دو
فراری تازه و خیر بک مشورت نموده چند هزار نفری از عساکر با قریب پنجاه عراده توپ در چهارصد زورق
بسرداری جانم صیفی مامور جزیره و مقابله سلطان تومان نمود اعراب که بجنگ توپ عادت نداشتند
اقدام بجنگ نموده فوراً عقب نشستند عثمانیان و مملوکان در برابر یکدیگر بایستادند آنوقت جانم صیفی
بقاعده که از قدیم در میان سواران نامی ممالیک متداول بود سوار بر اسب شده تنها بمیدان آمد و سلطان
تومان بک را بمبارزت خواست امیر دولت بک در عوض سلطان تومان بمیدان رفته بدو حمله کرد و نیزهٔ
او را شکسته از اسب بر زمینش انداخت و خواست با تمام کارش پردازد عثمانیان هجوم آورده
او را از دست امیر دولت بک نجات دادند سلطان تومان نیز حمله برده بعد از وقوع قتالی شدید عثمانیان
خود را بطرف ساحل کشیده بمیان زورقها در آمدند شب راه در شورای جنگی شادی بک یکچشم قرار را
بر این داد که فردا بر سر عثمانیان حمله برده شود چون فردا رسید مملوکها بقدر هفتاد زورق از عثمانیها گرفته
جمعی بساحل شرقی نیل فرستادند و عثمانیان را در میان محصور کرده مجبور نمودند که از مجرای نیل سرازیر شده
بطرف پایین بروند شش هزار عثمانی و چهار هزار مملوک در این جنگ کشته شدند سلیم چون بتوسط جانم
صیفی و ایاز آقا از این شکست مطلع شد تغییر حالت داده خواست کار را بملایمت و مهربانی از پیش ببرد
یونس پاشای صدر اعظم که از ابتدا یورش مصر صحه نمیگذاشت این خیال سلطان را پسند نموده و
با وجود ممانعت خیر بک و جانم صیفی مصطفی آقا را که یکی از نوکرهای زیرک کاردان سلطان بود با پانصد

سوار

باب بیست و چهارم

سوار برسالت نزد تومان بک فرستاده تکلیف صلح نمود مصطفی آقا در بیت خاص نزد سلطان تومان
رفته ادای سفارت نمود مملوکها چون از شروط مصالحه مطلع شدند بغضب در آمده حمله بردند و ایلچی را با پانصد
نفر همراهانش بقتل رسانیدند سلیم در تلافی این کار شصت و چهار نفر از امرا و سه چهار هزار مملوک را که در
حبس او بودند بقتل رسانید و مصمم گردید که خود شخصه عازم دفع تومان بک شود امیر حماد شیخ قبیله غزال
تومان بک را در خصوص اصرار داشتن بجنگ سلطان سلیم ملامت نمود امرا و سرکرده های تومان بک او را
از مایل بودن بدوستی و نفاق اعراب مذمت کردند بعد از معارضه ها و گفتگوهای بسیار قرار بر این شد
که تومان بک با امرا و ممالیک بطرف هرمان بروند و در آنجا تومان بک شرح حزن و ملالت خود را در یک
قصیده عربی بیان کرده از برای قترنبهی که یکی از دوستان او بود فرستاد مشار الیه نیز قصیدهٔ فصیحه
سلطان بدبخت بی طالع را در گنبدهای هرمان تحریر کرد

تومان بک از برای حفظ وجود خود بطرف مصر علیا رفت و بدبختی او را بطرف اراضی واقعه فیما بین شعب نیل
که دلتا مینامند (جزایر نیل) کشانید و بحمایت قبایل اعراب امیدوار شده در ده شور در ناحیهٔ افیحیه جای
خود را استحکام نمود سلیم از طول کشیدن مدت جنگ و انجام نگرفتن وعده های خیر بک و غزالی منافق در
خصوص ختم نزاع و جدال بشدت غضبناک شد و غزالی را با پانصد نفر از مملوکهای فراری که بسلطان سلیم
پیوسته بودند بمتفرق کردن اعراب بادیه نشین مامور کرد غزالی بر آنها تاخته پنج هزار نفر زن و مرد و اطفال اعراب
اسیر آورد و همهٔ آنها را در بازار برده فروشان قاهره بفروش رسانید سلیم از امتداد مدت جنگ
زیاد اظهار بی صبری مینمود و یونس پاشای صدر اعظم از اظهار لازم بودن اختتام جنگ و مراجعت از مصر کم
نیز او میافزود در هر حال سلطان سلیم میل داشت باز سفیری نزد تومان بک فرستاده تکلیف صلح نماید
لیکن از کشته شدن سفیر سابق و تلافی سخت او از قتل تمام امرا و ممالیک تومان بک که در نزد او محبوس
بودند اندیشه نکرد هیچکدام از نوکران و بستگان خود را در معرض این مهلکهٔ عظیم بیفکند احمد آقای میراخور که

در فتوحات سلطان سلیمخان اول

بعد بحکومت مملکت مصر نایل گردید عرض کرد بهتر آن است که یکی از امرای تومان بک که خود را بسلطان
بسته اند مامور این خدمت بشود لهذا امیر خوش قدم را که سابق ناظر انبارهای سلطان قانصو غوری
بود مامور این کار نمودند خوش قدم چون به ده شور رسید شادی بک یک چشم نزد او رفت و او را از بابت
بی حقوقی و نفاق و رزی ملامت نمود خوش قدم در جواب گفت که چون شادی بک یک چشم بمنصب
دوات داری منصوب شد امرای دیگر از تومان بک مایوس شده بسلطان سلیم پیوستند بالاخره
کار آن دو امیر از گفتگو گذشته بزد و خورد انجامید و هر دو با نیزه بیکدیگر حمله کردند شادی بک در حمله اول
نیزهٔ خوش قدم را بشکست و خوش قدم شمشیر کشیده بفرق شادی بک نواخت و مغفر او را که از فولاد
دمشقی بود در هم شکافت مملوک ها پیش رفته خوش قدم را مجبور کردند که با همراهان خود معاودت نماید چون
سلطان سلیم از مصالحه یاس حاصل نمود صدر اعظم را با چهل هزار عسکر در قاهره گذاشت تا انجا را منتظم دارد
و خود با بقیهٔ لشکر بطرف خیر روانه گردید شادی بک یک چشم ده هزار عرب جمع نموده خیال داشت
بدست یاری اینها جلو عساکر عثمانی را گرفته نگذارد پیش بیایند سلام رئیس طایفهٔ غزال با شادی بک بهم
زده او را بجهة جارتی که میخواست بورزد ملامت نمود لهذا مملوک ها با اعراب برهم ریخته جنگ سختی کردند
بالاخره اعراب مغلوب شده بطرف اردوی عثمانی گریزان شدند و توپخانهٔ عثمانی بدون اینکه غالب را
از مغلوب امتیاز بدهد بطرف هر دو شلیک نمود شادی بک که زیاده بر پانصد نفر مملوک همراه خود
نداشت به ده شور رفته به تومان بک ملحق گردید تومان بک و شادی بک مجددا از قبیلهٔ غزال خواهشمند
امداد شدند لیکن رؤسای آن طایفه در جواب گفتند خداوند ما را حفظ کند از اینکه زیاده بر این در مقابل
سلطان مظفر فاتحی مانند سلطان سلیم در صدد گردن کشی و بی اطاعتی برآییم تومان بک باتفاق شادی بک
و ممالیک بطرف ام دینار رفت و شب را بمشورت و مصلحت گذرانیدند چون صبح شد عساکر شاه
عثمانی را در برابر خود مشاهده نمودند که آماده جنگ و حمله بودند از میان آنها غزالی بمیدان آمده مبارز خواست

قت رهبی

باب بیست و چهارم

قت رهبی از طرف تومان بک بمیدان رفته با او در آویخت بعد از کشش و کوشش چند غزالی غالب
آمده سر قت رهبی را از بدن جدا نمود انوقت طرفین بیکدیگر حمله کرده جنگ را مغلوبه کردند در ان بین
غبار عظیمی از عقب ملوکها بلند شد و از میان گرد سوار بسیاری نمودار شده آواز برآوردند که ما نیم سواران
قبیلهٔ غزال و مستحفظان این وادی رئیس آنها ابن جبیر با سواران خود بر سر امیر قانصو قورت حمله برده
او را با تمام اعانش برود نیل انداخت هیچیک از آنها نتوانست از امواج ان دریای روان جانی بدر ببرند
در آن حالت جان بردی غزالی لباس عربی در بر کرده بمیدان آمد و سلطان تومان بک را بمبارزت
طلبید ده نفر از نامداران ممالیک حتی قلیج که یکی از سواران نامی بود بمیدان رفته مغلوب شدند تومان
بک بی اختیار شده حمله کرد و بیک ضرب نیزه غزالی را از اسب در انداخت و نوک نیزه را بر سینهٔ
او گذاشته میخواست با تمام کارش پردازد غزالی فریاد برآورده التماس کرد و تومان بک را بحق
رسول الله و اسرار شیخ ابو سعود قسم داد تومان بک از قتل او گذشته بصف خود مراجعت نمود
یونس پاشای صدر اعظم و ایاز آقای ینکی چری یک قاسی با لشکرهای خود بسلطان سلیم ملحق شدند
تومان بک و امرای او دیدند که محال است بتوانند از عهدهٔ حملهٔ آن همه لشکر برآیند لهذا با قلیل لشکری
که با خود داشتند بطرف وردان رفتند و عثمانیان نیز از عقب آنها روانه گردیدند تومان بک با امرا
در کار خود مشورت نمود چون او را در گردن حسن مری و برادران او حق حیات بود و ایشان را بعد از
نشستن به تخت سلطنت مصر از زنجیر و حبس نجات داده مرخص کرده بود قرار براین شد که پناه
بحسن و قبیلهٔ او ببرند چون بحوالی یورت آن قبیله رسیدند حسن با برادران سلطان تومان بک را
استقبال نموده با عزاز و اکرام تمام از او پذیرائی کردند همینکه غذا حاضر نمودند تومان بک اقدام بخوردن
نمود تا وقتی که حسن متعهد شد او را پناه بدهد لهذا او را در یک غار وسیعی که از نظرها مستور بود پنهان نمود
تومان بک چون بدانجا وارد شد گفت اگر حسن بما خیانت کند این غار از برای حفظ و حراست ما بریک

در فتوحات سلطان سلیم خان اول

ماربک قلعهٔ محکمی ترجیح دارد امرا گفتند خداوند سزای منافقین را بدهد بعد از آن حسن با مادر خود در خصوص سپردن تومان بک بدست دشمنان و اخذ جایزه و انعام شورت نمود مادر او اظهار تحاشی کرده او را قسم داد که ملاحظهٔ حرمت مهمان و رعایت حقوق حیات را که تومان بک در گردن او و برادرانش دارد نموده مرتکب این عمل شنیع نشود حسن گوش باین مقالات نداده ایاز نیکچری یک آقاسی را که با خیر بک و غزالی از پی سلطان فراری میگردند ملاقات نموده او را از مکان تومان بک مطلع گردانید چون اتراک بحوالی غار رسیدند شادی بک با بعضی دیگر از امرا بدر رفتند لکن تومان بک تن بتقدیر الهی در داده از جای خود حرکت نکرد ایاز آقا در کمال ادب پیش رفته التماس نمود که دستها را بر روی هم بگذارد تومان بک اطاعت کرد ایاز آقا با دستمالی دستهای او را بسته باتفاق ینکچریکانی که همراه داشت بطرف چادر سلطان روانه گردید از شنیدن این خبر سلیم باواز بلند خدا را شکر نموده گفت حالا مملکت مصر را میتوان گفت که مسخر و مفتوح گردید تومان بک را با صدای طبل و شلیک توپ بحضور سلطان سلیم بردند تومان بک با کمال ادب سلام داد سلطان جواب سلام گفته او را تکلیف نشستن نمود تومان بک نشست و بخیالات پر ملال خود مشغول شده سکوت اختیار کرد سلطان سلیم نیز ساعتی ساکت مانده تماشای قد و اندام و جوانی تومان بک را کرده از گرفتار شدن سلطانی که دارای آن همه رشادت ذاتی و زکاوت فطری بود تعجب ها مینمود بالاخره سلطان سلیم بسخن در آمده سلطان ممالیک را از کشتن ایلچی و قبول نکردن مصالحه ملامت نمود تومان بک برائت ذمت خود را از این گناه ثابت نموده تقصیر را بعهدهٔ امرای سرکش وارد آورد و نیز در خصوص مقاومت و تحمل جنگ اظهار داشت که چون این مملکت را خدا تعالی باو سپرده بود تکلیف او این بود که در صدد دفع دشمنان بر آید و در حفظ و حمایت حرمین شریفین مکه و مدینه کوتاهی نکند لیکن نمیداند سلطان سلیم از این یورشی که کرده است و خونهائی که ریخته است در نزد خداوند بچه عذر متعذر خواهد شد و چگونه جواب خواهد گفت سلطان عثمانی از این خطاب ناگهانی

متحیر

باب بیست و چهارم

متحیر شده جواب داد که من بفتوای علما اقدام باین جنگ نمودم علما نیز بدون دلیل فتوا نداده‌اند زیرا که قانصو قاوری والی ذوالقدر را تحریک میکرد و از پادشاه ایران باطنا حمایت مینمود گذشته از اینها سلطنت و پادشاهی نمی‌تواند حق جماعتی از غلامان و بندگان مانند مملوک باشد واقع نشود تومان بک گفت ای سلطان روم اسباب انقراض دولت ما را نباید بتو نسبت داد بلکه بخیر بک و غزالی منافق که بولی نعمت خود خیانت نموده بتو پیوستند و الآن در حضور تو حاضرند میباید منسوب داشت سلیم باحضار مجلس گفت کشتن جوانی که دارای این نوع صداقت و رشادت میباشد از جوانمردی دور است میباید او را چندی حفظ نمود تا مملکت قدری آرام بگیرد و بهتر آن است که چند روزی در نزد ایاز آقا باشد بنا بر این تومان بک را بچادر ایاز آقا بردند چندی نگذشت که این بکار عربی که از شادی بک بیگ‌ها بسیار دیده بود منافقی کرده او را بدست عثمانیان داد تا بحضور سلطان بردند سلیم از هیئت و اندام جنگی و سیما و سلاح شادی بک تعجب ها کرد و بقول اعراب که میگویند قدر مرد در زبان او پنهان است پیروی نموده خواست با او سخن بگوید تا میزان هوش و زکاوت او را بسنجد لهذا سلطان شادی بک را مخاطب فرموده گفت دنیا را چگونه یافتی عرض کرد مانند چیزی که قدر و قیمت چندانی ندارد سلطان فرمود پس چرا از برای متاع باین کم بهائی باین شدت مرتکب جنگ و جدال شدی شادی بک عرض کرد جنگ و جدال من از برای دنیا نبود بلکه بجهة اطاعت حکم خدا و سنت پیغمبر بود که فرموده‌اند دفع کنید کسی را که میخواهد شما را دفع نماید و نیز پیغمبر فرموده است هر کس از برای حفظ مال و عیال خود جنگ نموده کشته شود شهید خواهد بود حالا که سبب جنگ ما معلوم شد شما بچه دلیل و چه حق بر سر عرض و ناموس ما هجوم آورده‌اید سلطان فرمود که ما بفتوای علما بر سر شما ها که بهوای نفس خودتان سلاطین و ولی‌نعمت های خودتان را معزول و مغلول و مقتول نموده‌اید حمله آورده‌ایم شادی بک عرض کرد که این سخنان در حق ما تهمت صرف است مدت سی سال بسلطان اشرف قیت بک اطاعت

در فتوحات سلطان سلیم خان اول

کردیم و اگر پسر او را کشتیم از برای این بود که آن پادشاهزاده از قانون شرع خارج شده آفت جان عامهٔ
خلایق شده بود و ما خواستیم از دست او مستخلص بشویم و نجواست خداوند همین طور شد
عاقبت هر زندگی مرگ است دنیا بتو هم مانند ما وفا نخواهد کرد خداوند به پیغمبر خود گفت تو
یک میتی هستی و همه عالم میت میباشند که در روز جزا در حضور خالق خود حاضر خواهید شد
سلیم فرمان داد که شادی بک را نیز با کمال احترام نگاه بدارند از قراریکه بعد از یورش مصر سلطان
سلیم خود اقرار نمود خیال داشت سلطان مملوکها را باتفاق متوکل میت و بکم خلیفه شعبه ثانی
خلفای بنی عباس که بعد از انقراض خلفای بغداد در قاهره اسم خلافت داشتند و جز تصدیق
سلطنت سلاطین مصر کار دیگر نداشتند با خود باسلامبول ببرد لیکن غزالی و خیربک خاین
انچه لازمهٔ سعی و کوشش بود بجا آوردند تا سلطان و ولینعمت خود را بهلاکت رسانیدند در مدت
دو هفته خاطر سلیم از وجود تومان بک پریشان و مشوش شد تا آنکه یک روزی سواره از کوچه های
قاهره عبور میکرد آوازی شنید که میگفت خداوند بسلطان تومان بک ظفر و نصرت بدهد از
استماع این دعای خیر تشویش خاطر سلیم زیاد شده مصمم قتل تومان بک گردید و او را بشهسوار بک
ذو القدر که پدرش را یکی از سلاطین مصر از دروازهٔ زُویلا از حلق آویخته بود پسر مشار الیه آن سلطان
جوان عادل رشید پهلوان را در دروازهٔ مذکوره بدار زده از حلق بیاویخت در این مکان که سرهای
حکام و فرمان دهان آفاق در خاک و خون غلطیده بودند و دشمنان سلاطین ممالیک هر کس بسیاست
رسیده بودند آخرین سلطان این سلسله به بدترین و بی ناموس ترین اطوار بقتل رسید
شادی بک نامدار نیز در قسمت آقای خود سهیم و شریک شده بقتل رسید سلیم حکم کرد نعش
تومان بک را با احترامیکه شایستهٔ شخص او بود برداشتند و خود در نماز جنازهٔ او که قاضی القضاة قاهره بجای
می آورد حاضر گردید و سه کیسه وجه طلا از برای مصارف دفن او و در قبریکه سلطان قانصو غوری جهة خود آماده کرده بود

باب بیست و چهارم

صرف نمود و سه کیسه دیگر در مدت سه روز از برای آسایش روح سلطان مصر بفقرا تقسیم
نمود پس از آن فتحنامه ها نوشته باطراف فرستادند و از برای فتح مصر عیشها و جشن ها ترتیب دادند
خاینان و منافقانیکه اسباب این کار شده بودند مورد التفات شده بحکومت ولایات نایل شدند
جانم صیفی حاکم بکنزا شد و ابو حمزه بحکومت محالیت رفت غزالی حکمران دمشق گردید و خیربک
مامور ضبط و ربط قاهره شد و مشایخ عرب حسن مری و ابن بکار که تومان بک و شادی بک را
بدست عثمانیان داده بودند خلعت و انعام داده شد و نیز برئیس قبیلهٔ غزال شیخ حماد بن جبیر
انعام و خلعت مرحمت گردید و امیر عمرا و غلی بحکومت جیرَج سرافراز شد و برئیس قبیلهٔ بنی
عدی منصب میر علمی مصر داده شد ابن جالان رئیس نظارت بیت المال صورت جمیع مداخل
و منال مصر را در یک دفتری نوشته بحضور سلطان برد سلطان از خوانی و صحهٔ آن دفتر تعریف بسیار
نموده انعام های بزرگ در حق او مبذول داشت چهار نفر قضاه مذاهب اربعه را در منصب خودشان
برقرار نمود و پس از آن از جانب حکام و ضباط شهر و ولایات و از طرف ایلچیان مغاربه و شرفای مکه
اظهار اطاعت و ارادت بخدمت سلطان کرده شد و نیز سفرای وندیک بحضور آمده مبلغ هشت هزار
دوکا که از بابت تصرف جزیرهٔ قبرس بسلطان مصر میدادند تقدیم حضور نمودند
سلیم یکماه در قاهره توقف نموده مشغول تماشای علائم و آثار عجیبهٔ قدیمه پای تخت مصر گردید و چنان نمود
که گنبد های عظیمهٔ اهرمان و مقبره های زیر زمینی با آنکه آثار حکمت و معرفت قدما خیالات سلطان را
بسوی خود منصرف کرده باشند از برای شخص سلطان مصر یک مملکت با امتیازی است زیرا که
حضرت یعقوب با دوازده نفر پسران خود باین ولایت هجرت نمود و در این ولایت است که مرسلان
بزیارت قبر دوازده نفر از پیغمبران مشرف میشود معرفتی باحوال سلاطین قدیمه مصر ندارد مستر
نیس و از نمانده یاس رامی شناسد و از فراعنهٔ مصر جز آنکه در ایام پادشاهی او حضرت

در فتوحات سلطان سلیمخان اول

یوسف انبارهای ورا از غله مملو نموده و آنکه او را حضرت موسی با لشکرش در دریای سرخ غرق نموده از دیگران
اسمی نمی برد در اسم بانی هرمان با یونانیان اختلاف دارد لیکن هرمس را مانند یونانیان محترم داشته
مخترع خط و علوم و مساحت و معماری وغیره میدانند در مدت ششصد سال که از زمان حضرت
عیسی تا ظهور خاتم الانبیاء علیهما السلام طول کشیده است اهالی شرق تاریخ وقایع آن ایام را ندانند
لیکن از ایام حضرت ختمی مآب ببعد بواسطه اهالی شرق و مورخین عرب اهل اروپا از مصر و حالت سلاطین
انجا اطلاع پیدا کردند اگر اهالی مشرق زمین از کتابخانهٔ بزرگ اُزیماندیس اطلاعی ندارند علمای اروپا نیز
از آتش زدن کتابخانهٔ اسکندریه خبری نداشتند استرجم گوید اُزیماندیس یکی از پادشاهان قدیم مصر است
که قبل از سزوس تریس در مصر سلطنت داشته است و سزوس تریس قریب هزار و هفتصد سال
پیش از میلاد حیات داشته است موافق تواریخ اول کتابخانه که ایجاد شد کتابخانهٔ بزرگ اُزیماندیس
بود که بر در او نوشته بودند خزینه ادویهٔ امراض روح) و نیز بواسطه مورخین شرقی از عظمت و جلال
سلاطین سلسلهٔ تولون و اخشید و از ابنیه و عمارات خلفای فاطمی و از ایجاد مدرسه علوم بتوسط الحاکم
بامر الله در شهر قاهره و از مذهب شیعه اسمعیلی و حالت فدائیان اهالی و دانشمندان اروپا را اطلاع
حاصل گردید در نوشتجات اعراب حالات و داستانهای فسانه مانند سواران و پهلوانان مملوک
خوانده میشود و نیز در ساحل رود نیل است که گلهای بهشتی داستان الف لیله بکلی شکفته شده اند
سلیم پس از تصرف خزاین و دفاین مملوکها که در قلعهٔ قاهره بود اعتنائی به تماشای هرمان و مقابر ریزه‌پنج
ننموده و بهمان دیدن مساجد و مدارس های تخت قناعت کرده تماشای مقیاس نیل که در جزیرهٔ روضا
ساخته شده است برفت و عمارت آن جزیره را بقلعهٔ قاهره ترجیح داده در همانجا مسکن گرد قانصو
عادلی که یکی از امرای رشید مملوکها بود بخیال قتل سلطان شب را با چند نفر در زورق نشسته
بحوالی مقیاس آمد و از انجا نردبان گذاشته ببام قصر برآمده و هرچند تفحص کرد راهی

باب بیست و چهارم

بداخلهٔ عمارت پیدا نکرد و در آن بین مستحفظین با خبر در صدد گرفتن او بر آمدند شاراليه چون
چنان دید خود را از بام عمارت بمیان رود نیل انداخت و با کمال چالاکی شنا کردن در
آمد چند صد نفری از شناوران ماهر که سلطان از برای گرفتن او بآب انداخته بود بگردش
نرسیدند و او صحیح و سالم از رودخانه بیرون آمده بدر رفت یک بار دیگر سلیم دچار خطر عظیم شده با
مستخلص گردید و آن چنان بود که روزی از زورق عبدالقادر بن عراج خواست بساحل رودخانه
به پرد بمیان رود نیل افتاد عبدالقادر و برادر زادهٔ او بمشقت تمام سلطان را از آب بیرون کشیدند
زیرا که جبهش سنگین و خالی از چالاکی بوده شناوری نیز بلد نبود سلطان بعبدالقادر گفت در عوض
این خدمت هرچه بخواهی بتو میدهم عبدالقادر عرض کرد که او را مادام الحیات از دادن باج در دریا
و در رود نیل معاف بدارند سلطان فوراً حکم معافی او را فرموده نوشتند و باو تسلیم کردند
این جزیره که مقیاس رود نیل در انجا ساخته شده است پس از آنکه مصر مسخر اعراب
شد حکامیکه از جانب خلفا بانجا رفتند ملتفت حاصلخیزی و خوبی مکان آن جزیره گردیدند و در سنه
پنجاه و چهارم هجری کشتی سازخانه در انجا بنا کردند که قدیم ترین جبه خانه با محسوب میشود احمد پسر تولون که از
درجهٔ حکومت برتبهٔ منبد سلطنت مستقله رسیده بود اول کسی است که در جزیره روضا قلعه و عمارتی
بنا کرد لیکن آب رود نیل بتدریج از انهدام و معدوم نمودن کشید که در ایام خلافت
خلفای بنی عباس واضع سلسله ثانوی سلاطین ترک گردید در ساحل شرقی نیل
جبه خانهٔ ساخته کشتی سازخانهٔ جزیره روضا را خراب نمود و در جای آن باغ باصفائی
بنا کرد که صیت طراوت و نزافت آن ببلاد عراق رسید و خلیفه نهم بنی فاطمه امیر
بحکم الله در این جزیره قصری از برای معشوقهٔ بدویهٔ خود بساخت لیکن بزرگترین
اسباب اشتهار جزیرهٔ روضا قلعهٔ است که ملک صالح هفتم پادشاه سلسلهٔ

در فتوحات سلطان سلیمخان اول

ایوبی در انجا بنا کرد و حراست از العهده جمعی از مملوک با واگذار نمود که پسر او را بعد از
او از سلطنت معزول کردند این مملوک ها را بمناسبت اسم آن قلعه بحری و مملوکهای
نیل نامیدند اثار ان قلعه در ایام سلطان سلیم باقی بود بعد از ان بکلی
منعدم گردید در تاریخ هفت مسجد در آن جزیره نوشته شده است لیکن هیچ جا اثاری
از ان مساجد پیدا نیست از اثار قدیمه چیزی که باقی مانده است ستونی است
که در قرن نهم از برای پیمودن آب رود نیل ساخته شده بود و بحکم سلطان سلیم بر بالای
آن طاق زده روی آن را پوشانیدند موافق روایات قدیمه مصریان قبل از
انکه اعراب مصر را مسخر نمایند سه مقیاس دیگر از برای رود نیل ساخته
شده بود یکی از آنها در ایام فراعنه ساخته شد و یکی را حضرت یوسف علیه السلام
ساخته بود و یکی دیگر را یکی از ملکه های مصر بنا کرد در حقیقت وقایع مصر را انچه بعد از تسخیر
کردن اعراب مورخین عرب نوشته اند صحیحت مقرون است عمرو عاص که در ایام خلافت
عمر مصر را فتح کرد مقیاسی از برای رود نیل در اسوان بنا کرد معاویه که اولین خلیفه بنی امیه
بود یک مقیاسی در آنصنا ساخت عمر عبد العزیز هشتمین خلیفه بنی امیه یکی در حلوان بنا کرد
غیر این سه مقیاس کوچک در ایام خلافت ولید عصمت ابن سعید تنوخی که حاکم
مصر بود یک مقیاس بزرگ در جزیره روضا ساخت مامون عباسی آن مقیاس را
خراب نموده یکی دیگر در جای آن بنا نمود لیکن عمرش بتمام کردن آن وفا نکرد متوکل خلیفه دهم
عباسی با تمام رساند از ان تاریخ تا این زمان آن مقیاس در مقابل امواج رود
نیل و حرص سیاحان فرنگی بخرابی ابنیه متفاوت نموده عیبی نکرده است مقیاسی که در
اثار قدیمه مصر در دست معبود بالطور رمز نموده شده و سالهای زیادی محصول و قحطی را بطور

طبیعی وانمود

باب بیست و چهارم

طبیعی وانمود کرده است از برای مصر بسیار اهمیت دارد اما مقیاس متوکل عباسی که
بخط کوفی بعضی از ایات قرانی در آن نوشته شده است و هنوز عیبی نکرده است یک ستون
مثمنی است که بیست ذرع مصری ارتفاع دارد دوازده ذرع آن همیشه در وقت کمی
و فرونشستن آب در زیر سطح آب است هشت ذرع دیگر که هر یک از آنها به بیست و
چهار ابهام تقسیم شده اند زیاد شدن آب رودخانه را مینمایند باینطریق که اگر آب رود
از چهارده ذرع پائین تر باشد و به دوازده نرسد در آن سال قحطی رو خواهد داد و اگر تا
پانزده ذرع و ده ابهام بلند شود به نهر قاهره خواهد نشست و علامت فراوانی محصول بوده
مایه عیش و شادمانی مردم خواهد شد بلند شدن آب رود نیل اکثر اوقات
تا شانزده ذرع است و بلندترین درجه که از برای آب رود نیل در تاریخ ضبط
شده است هژده ذرع و ده ابهام است که در سنه یکصد و نود هجری اتفاق
افتاد و در آن زمان کمال فراوانی در محصول مصر پیدا شد و کمتر درجه که از برای
ارتفاع رود نیل نوشته اند دوازده ذرع و نه ابهام است که در سنه سیصد و
پنجاه و شش هجری در ایام حکومت کافور اتفاق افتاد و مصر از شدت قحطی خراب شد
در اواخر ماه مه سنه ۱۵۱۷ مسیحی مطابق سنه ۹۲۳ هجری سلطان به اسکندریه رفت و از این رفتن
منظور او نه تنها تماشای شهر بود بلکه میخواست دسته های سفاین خود را که پیری پاشای قایم
مقام حسب الامر به بندر اسکندریه آورده بود ببیند نشانچی محمد پاشا و چلبی استاد فاضل
خود را که محرم اسرار او بودند از برای مصاحبت در کشتی خودش جای داد و در اواسط ماه ژوئن
بجزیره روضا مراجعت نمود و سان بزرگی از همه لشکر دیده بعد از سان علاوه بر رسوم بهر یک
از سواره دو آقچه و پیاده یک آقچه تقسیم نمود تا از زمان اداره امور مصر بعهده یونس پاشای صدر اعظم

در فتوحات سلطان سلیمان اول

بود درانوقت سلطان این عمل را ازاو منتزع نموده بعهدهٔ خیربک که از وضع مملکت مطلع بود
وهم باشایخ اعراب رابطهٔ دوستی وآشنائی داشت واگذار فرمود لیکن درانوقت دفتر
دار مصر ویزدار محمد چلبی و قاضی عسکر روم ایلی رکن الدین زیرکزاده باهل مصر تنک کرفته همه قسم
ظلم وستم درحق انهار وامیداشتند دفتردار اموال متعلقه بخانه وادهٔ مملوک هارا ضبط مینمود وزیرکزادهٔ
مناصب متعلقه بقضاة مذاهب اربعه را میفروخت وازبرای قضاوة هر مذهبی هزار دوکا میکرفت
ادریس مورخ که بعدازانتظام مهام کردستان بمصر آمده بود تاریخ چلبی دمیریس را که بعربی نوشته
بودند برحسب امر سلطان ترجمه مینمود کار خود را بزودی تمام کرده قصیدهٔ نیز بفارسی کفته بدان ملحق
نموده ودرآن قصیده بعضی نصایح درطرز ادارهٔ مملکت مصر بیان کرده ودر رفع ظلم وستمی که بمردم
وارد می آمد اظهارات کرده بود ادریس ترجمه کتابرا با قصیده بحضور وزرا برد که بدستیاری آنها
بعرض سلطان برساند وزرا کتاب ادریس را بسیار تعریف نموده هزار دوکا باو دادند که قصیده را
بعرض سلطان نرسانند ادریس اظهار خطمی کرده هزار دوکا را قبول ننمود وکفت اکر شما اقدام در این کار
نکنید من خود بوسیله دیکر بعرض سلطان خواهم رسانید ودرآخر قصیده ادریس عرض کرده بود که
اکر رفع ستم ازاهل مصر نخواهند بفرمایند باو اذن بدهند که فورا ازان مملکت بیرون رود وزرا چون
اصرار ادریس را ملاحظه کردند لابد کتاب وقصیده او را بحضور سلطان بردند وسلطان از بس اهل علم
وفضل را محترم میداشت ازجسارت ادریس چشم پوشیده اذن رفتن باو داد وادریس با کشتی های
سلطانی بطرف اسلامبول روانه کردید قاضی عسکر اناطولی کمال پاشازاده که درنزد سلطان مقرب
ومحترم بود دراین کار تقلید ادریس را نمود بزرکان لشکر که ازطول مدت توقف مصر منزجر شده وازتقرب
کمال پاشازاده درخدمت سلطان اطلاع داشتند خدمت او رفته التماس کردند تدبیری بکار برد که
سلطان ازمصر مراجعت نماید قاضی عسکر مشارالیه یکروز که باسلطان سوار شده بود وسلطان با او صحبت میداشت

ازاو پرسید که مردم چه میکویند قاضی عسکر عرض کرد در ساحل نیل سربازی را دیدکه بعضی اشعار ترکی
میخواند که دلالت بر کمال میل وبر مراجعت ازمصر ودیدن مملکت روم میکرد سلطان عرض او را بطور
مهربانی پذیرفته وعدهٔ مراجعت داد روز دیکر باز سلطان سوار شده با قاضی عسکر صحبت میداشت
دران بین به قاضی عسکر کفت استاد تو ملا لطفی که درعلوم دارای درجهٔ اعلی بود چرا با قبح اطوار کشته
شد قاضی عسکر عرض کرد که ملا لطفی بواسطه بدخوئی دشمن بسیار ازبرای خود آماده نمود تا او را مورد
تهمت نمودند ونیز اغلب اوقات چیزهای مضحک بی حقیقه را خیال نموده بعد آنها را مانند مطالب
بااصل حقیقه دار قلمداد میکرد سلطان فرمود این شیوهٔ مرضیه را تو از استاد خود دست نیاموخته
قاضی عرض کرد مدتهاست من این خیالات را از مغز خودم بیرون کرده بوجود سلطان خودم دعا
میکنم سلیم کفت با این حالت اشعار ترکی خواندن سرباز در ساحل نیل از خیالات خودت نیست
کمال پاشازاده اغماض کرد وصدق مطلب را اقرار نمود سلطان از صداقت قاضی عسکر بسیار خوشنود
شده چون بمنزل مراجعت کردند پانصد دوکا به قاضی عسکر انعام داد

سلیم خیال داشت فتوحات خود را باوراء آبشارهای رود نیل بکشاید لیکن
همچنانکه سه سال قبل در یورش ایران ازبرای او اتفاق افتاده بود دراین یورش نیز میل جماعت
لشکری او را مجبور بمراجعت نمود چون نمی توانست ازینکچریکان انتقام بکشد ونمیخواست علما وفضلا
را سیاست کند مانند سفیر ایران ازبرای رفع تغیرات باطنی خود اقدام بقتل وزرا نمود
بعد از مراجعت از اسکندریه تا زمان حرکت ازقاهره موقع اجرای دو عمل رسید که حضور سلطان
بر تجمل واعتبار آنها افزود یکی فرستادن هدایای حرمین شریفین ویکی افتتاح نهر قاهره بود
محمد ابوالبرکات که سی وچهارمین شریف مکه بود از قبیله بنی قتاده مفاتیح کعبه را در میان
طرفی ازنقره باتفاق پسر خود ابونومی بخدمت سلطان فرستاد چون سلیم بجای خلفا وسلاطین

مصر نشسته بود خدمت حرمین و کفالت مشایخ و فقرای ان دو شهر مقدس اسلام بعد از این
بعهده او محول بود سلطان بی بار نبد قدار واضع سلطنت ممالیک نیل و قانون گر حقیقی دولت
مملوک ها که پیروی یاساق چنگیز خان مغول را مینمود اول کسی است که قرار داد همه ساله پرده جهة پوشش خانه
کعبه بفرستند آن پوشش را باریک شتری که منتهای تجمل و زینت را از برای او قرار داده بودند بار
میکردند و آن محمل مینامیدند قانون گر ثانی دولت ممالیک سلطان قیلون بزرگ بر زینت و تکلفات
راه انداختن محمل افزود آن روز را مصری ها عید میگرفتند و مملوک ها در جلو محمل اسب تازی نموده
هنرنمائی میکردند از آن به بعد این قاعده رسم شد و روز حرکت محمل از برای اهل مصر روز عید
و ایام عیش محسوب میشد هدیه که بمکه معظمه فرستاده می شد غله بود و وجه نقد غله را بفقرا و وجه نقد را بمشایخ
تقسیم مینمودند و در خطبه ها بالقاب سلطان لقب خادم الحرمین الشریفین را می افزودند از ایام سلطنت سلطان
محمد اول سلاطین عثمانی نیز وجه نقدی از برای مکه معظمه فرستاده آن را صره می نامیدند پدر
سلطان سلیم بایزید دویم سالی چهارده هزار دوکا نیاز مکه میکرد سلطان سلیم این مبلغ را دو برابر کرد
و هدیه که سلاطین مصر میفرستادند ممضا داشت در دفعه اول امیر مصلح الدین باسم نظارت صره
باتفاق دو نفر از قاضیان مصر مامور این خدمت گردید بهر یک از شرفای مکه پانصد دوکا و بهر یک
از مشایخ شش دوکا و بهر یک از معارف اهل بلد سه دوکا و بهر فقیری یک دوکا داده شد جمع کل
وجه نقد دویست هزار دوکا بود بعلاوه پنجاه هزار اردب (اردب وزن مصری است) گندم و
برنج از برای مکه و دو هزار اردب از برای مدینه فرستاده شد سادات و علما و مشایخ قرآن
تلاوت نموده بوجود سلطان دعا کردند باین واسطه سی نفر از سادات معین شدند که هر کدام از اینها
روزی یک جزو از قرآن بخوانند تا بر روی هم رفته یکجلد کلام الله ختم شده باشد روز یکه صره
و محمل روانه مکه میشود حالا هم از برای اهالی پای تخت عثمانی یکی از اعیاد مذهبی محسوب میشود در اینجا

بعضی

تعین امیر الحاج و فرستادن صره و محمل با آن تجمل و زینت لزوم بهم رسانیده بود زیرا که در سال
گذشته بعلت یورش شام این امر خیر وقوع بهم نرسانیده و مابین رابطه ساکنین حرمین از بابت
نایابی غله سخت گذشت و در نزد مسلمانان بالاتر از قحطی و حرق و آمدن سیل و طاعون
و زلزله چه اذیت یکی از اعیاد ملتی اهل مصر جاری شدن نهر قاهره است زیرا که این نهر
جاری نمیشود مگر در وقتی که آب رود نیل بقدری که از برای فراوانی محصول لازم است و
مطلوب مصریها است بلند شود و این عید از اعیاد قدیمه اهل مملکت است فسانه
که در میان اعراب معروف است و میگویند در ازمنه سابق روزیکه نهر قاهره جاری میشد
اهل مصر یک دختر باکره از برای رود نیل قربانی میکردند اصل و ماخذ صحیح ندارد روایتی
که باور کردن نزدیک است این است که در زمان بسیار قدیم یک مجسمه از چوب
که شکل انسان بود میان رودخانه می انداختند و بعنوان انکار نمود کاغذی را که عمر از
برای رفع خشک سالی و قحطی باسم خدا از برای رود نیل نوشته حکم کرده بود آبهای
خود را زیاد نموده زمینها را سیراب کند از آن وقت بعد جاری شدن آب در نهر
قاهره که علامت زیادی آب است از برای اهل مصر روز عید و عیش و عشرت
قرار شده است و اعلان این خبر و جد اکبر که همه ساله توسط عامه ناس حکومت مصر میشد
مضامین شاعرانه بدست شعرا و منشی ها تا قادر فی که آب رود نیل بنای بلند شدن را
گذاشت سلطان سلیم جای خود را تغییر داده از جزیره به رکة الفیل رفت و در آنجا کاپیتان
های سفاین خود را که باتفاق قوجه بک حاکم بورسا از اسکندریه به نیل آمده بودند اذن
شرفیابی حضور داد و در اول ماه شتنابر شهر ایلول عزم مراجعت کرده بجانب شام روانه
گردید حکومت قلعه قاهره را بخیر الدین آغا داده پنجهزار سوار و پانصد نفر پیاده ابو جمع او کرد

وفرمود هیچوقت پای خود را از قلعه بیرون نگذارد و حکومت ولایات را بخیر بک واگذار کرد و عیال
و اطفال او را برسم گروگان به فلیپوپولی فرستاد طلا و نقره که از غنایم مصر بدست آمده بود بار هزار
شتر شده همراه آورد و روانه گردید سلیم آخرین خلیفه عباسی را که در مصر اسمی بلا رسم داشت و یکی
از اجداد او لقب سلطانی به ایلدرم بایزید جد سلطان سلیم داده بود همراه خود برد و نیز جماعتی از
ارباب صنایع قاهره را به اسلامبول روانه داشت وقتی سلطان از صحرای مصر بیرون آمده داخل
سرحد شام می شد با یونس پاشای صدر اعظم که سواره در پهلوی او حرکت میکرد و با او صحبت میداشت
فرمود که مصر در عقب ماند و فردا وارد غازه خواهیم شد یونس پاشا که همیشه منکر یورش مصر بود نتوا
نست کراهت خاطر خود را پنهان بدارد عرض کرد فایده اینهمه زحمات چه شد نصف لشکر ما در صحرا
های مصر و در میدان جنگ تلف شدند و حکومت مملکت نیز بیک مرد منافق خاینی واگذار شد
همین چند کلمه از برای پر کردن پیمانه غضب سلیم کفایت کرد و بر تغیراتی که از حرکات ادریس و کمال پاشا
زاده در خاطر داشت افزوده شد یکی از قراولان خاصه که همراه بودند حکم کرد فورا گردن صدر
اعظم را زده سر او را بقدم سلطان انداخت موافق قانون و ترتیب درجات مناصب میبایست
ژنیل پاشا وزیر دویم بجای یونس پاشا صدر اعظم بشود لیکن سلطان منصب صدارت به ژنیل
پاشا داد و نه بنشانجی محمد پاشا اولی را قابل این شغل خطیر ندانست و دویمی را کم تجربه بنظر می آورد
لهذا پیری پاشا قایم مقام اسلامبول را که از دعوای چالدران ببعد اعتماد تمام بعقل و کفایت او پیدا
کرده بود بمنصب صدارت نایل فرمود در دمشق سلیم در مزار نور الدین بزرگ پیاده شد و در انجا بقدر
توقف نمود تا صدر اعظم جدید باو ملحق گردید اعراب بادیه نشین شام قبایل بنی ابراهیم و بنی
سوالم و بنی عطا و بنی عطیه و بنی سعد باشند تا ان زمان درست باطاعت سلطان سلیم در نیامده
بودند لیکن در ایام توقف مزار نور الدین همه اظهار اطاعت و انقیاد نموده مطیع احکام سلطانی

شدند و نیز در امکان نوشته معافی رهبانان کوه سینا را که میگفتند از پیغمبر بانها
رسیده است امضا نمود در دمشق مالیات روم ایلی را که قضاة و مدیران زعامت
جمع کرده بودند آوردند تا در عوض طلب صاحبان تیمار و زعامت های عمده سواره که
سلطان در ابتدای یورش مصر قرض کرده بود داده شود و مبلغ صد میلیا آقچه (دویست کرور
آسپر) مدت سه ماه بود که در حلب مانده بود در اینوقت حکام حلب و حمص و حما همراه
خود بار ارد و آورده تحویل خزانه سلطانی نمودند در اینوقت سلطان بخیال برداشتن نقشه
ولایات شامات و قرار دادن مالیات انجا افتاد لهذا سه نفر از چاکران کافی
خود را از برای این کار انتخاب نمود یکی ابو الفضل پسر ادریس مورخ بود که سابق در چندین شهر منصب
قضاوت داشت مامور سنجاق حمص و حماه و طرابلس گردید و قضاوت طرابلس نیز بمشار
الیه واگذار شد و یکی دیگر نوح چلبی پسر فناری زاده بود مامور بازدید دمشق شد ثالث انها
عبد الکریم چلبی پسر عبد الله پاشا بود و او را مامور حلب فرمودند

سلیم در مدت توقف دمشق ملاحظه روابط دولتی را با دول خارجه نیز بنمود
و در انجا با دولت وندیک تجدید معاهده نمود دو نفر فرستاده های آن دولت که در قاهره
بحضور مشرف شده گوشه دامن سلطان را بوسیده زیارت کردند و سلطان با کمال رافت
بانها برخورد کرده بود یکی از انها تا دمشق ملتزم رکاب شده دیگری برحسب فرمان سلطان
روانه اسلامبول گردید در هفدهم سپتامبر با دولت وندیک تجدید معاهده کردند و در
عهدنامه تازه هشت هزار دوکا که از بابت جزیره قبرس همه ساله بسلاطین مصر داده
میشد قید شد که بخزانه سلطان تحویل شود متارکه با مجارستان را (هونگری) تا یک
سال دیگر موافق قرارداد ۱۵۱۶ مسیحی (سنه ۹۲۲ هجری) امتداد دادند اگر چه از قرار اخبار

سلطانزاده سلیمان از ادرنه اطلاع داده بود مجارها علی الغفله بر مصطفی بیک حاکم سورنیک تاخته اورا
بقتل آورده بودند و نیز در دمشق پای تخت شام ایلچی شاهنشاه ایران با هدایای نفیسه بخدمت آمده در
خصوص فتح مصر و شام سلطانرا تهنیت گفت و همچنین از قلعه کماخ قراچین محمد خبر اطاعت همه کردستان
را فرستاد (در ایام توقف دمشق سلیم در لباس تبدیل بطور اختصار و چاپاری بزیارت قبور مقدسه
بیت المقدس و حبرون رفته باز معجلاً بدمشق مراجعت کرد آخرین عمل خیری که سلطان در دمشق بجا
آورد این بود که مسجدی در بالای مقبرهٔ شیخ محی الدین اعرابی برپا کرده و موقوفات معتبر از برای
انجا معین نمود چند نفر از مشایخ را جهة تلاوت قرآن و چند نفر دیگر را جهة تفسیر کردن آیات مبارکات
مقرر فرمود و جمعی از فقرا را همه روزه طعام داده میشد بالجمله سلطان حکومت دمشق را بعهدهٔ
جان بردی غزالی محول فرموده بجانب حلب روانه گردید در ایام توقف دمشق حلیمی معلم ادیب و محرم
اسرار سلطان وفات کرد و در نزدیکی حلب هرسک احمد پاشای وزیر از دنیا رحلت نمود این وزیر
پسر دوک دوسابا و از نجبای هرزکوین بود مدت پنجاه سال در دولت عثمانی مصدر خدمات
بزرگ شده چهار مرتبه بمنصب صدر اعظمی نایل و از جمله وزرائی است که به تیغ قهر سلطان سلیم کشته
نشد یک مسجد و یک مطبخ بجهة فقرا از او یادگار مانده و هنوز باقی است سلیم دو ماه در حلب توقف
نمود و دو ماه دیگر طول کشید تا از حلب به اسلامبول وارد شد و پس از چند روز توقف و رفع خستگی
از انجا عازم ادرنه گردیده در چهارم ماه اوت ١٥١٦ مسیحی (سنه ٩٢٢ هجری) وارد آن شهر شد

هشت روز بعد از ورود سلطان بادرنه شاهزاده ولیعهد سلطان سلیمان
که تا انوقت در این شهر نایب السلطنهٔ پدر بود مرخصی حاصل نموده بمملکت صاروخان که محل
حکمرانی او بود روانه گردید و مبلغ پانصد هزار آقچه (آسپر) بر مقرری او افزوده شد چند
روز بعد از آن نشانچی خواجه او غلی محمد پاشای وزیر وفات کرد مصطفی پاشا پدر زن شاه سلیم

بجای او

بجای او منصوب گردید در این سال سلطان از برای خان جدید تاتار قرم محمد گرای پسر منگلی
گرای که پدر زن سلطان بود فرمان حکمرانی تاتارستان قرم را فرستاده روزی هزار آسپر
جهة مخارج یومیهٔ او مقرر فرمود مدت چهار سال بود که منگلی گرای فوت شده پسرش محمد گرای
در جای او جلوس کرده بود و سلطان با وجود وصلت و خویشی بخان قرم بیش از پادشاه ایران
و سلطان مصر حسد میبرد یک روزی به پیری پاشای صدر اعظم فرمود که من از این تاتارها بیش از ایرانی
ها می ترسم اسبهای انها محتاج به نعل و میخ نمیشد در عبور از رودخانه ها لشکرهای ما چند روز معطل
میشوند تا پل ساخته شود و سوارهای انها با اسبهائی که دارند شنا میگذرند و در مدت بیست و چهار
ساعت بقدری مسافت طی میکنند که دیگران در پانزده روز طی نمایند من نمیخواهم که بدادن فرمان و تعیین
نمودن مقرری خان قرم را در سلک سایر چاکران خود منسلک نمایم باین ملاحظه فرمان خانی از برای خان قرم
فرستاده شد مشار الیه از این امتیاز که علامت رعیتی و نوکری او بود نه تنها اظهار افتخار و امتنان
نمود بلکه بعلاوه از برای اظهار ارادت و صداقت برادر خود سعادت گرای را روانه دربار اسلامبول
نمود چون از آخر سلطنت بایزید و ابتدای جلوس سلیم که در ضدیت پدر و برادران محتاج به امداد
پدر زن خود شده بود ذکری از خوانین قرم نکرده ایم و از بابت انکه تاریخ خوانین تاتار قرم از منگلی گرای
ببعد با تاریخ سلاطین عثمانی که معاصر انها بوده اند اختلاط و ارتباط کلی باهم دارند بهتر آنست که مختصری از
احوالات انها منگلی گرای و اولاد او مذکور داریم تا مطالعه کنندگان را مایهٔ اطلاعی در دست باشد
بالجمله منگلی گرای پادشاه با علم و فضل بوده علوم را نیز دوست میداشت چهل و هفت سال و هشت
ماه پادشاهی کرد بعد از هشتاد و یکسال زندگانی در ١٥١٤ مسیحی (سنه ٩٢٠ هجری) وفات کرد از او هشت
پسر ماند محمد گرای جانشین او شده بمسند خانی جلوس کرد برادرهای خود بهادر گرای را قالقای یعنی
ولیعهد خود نمود نعش منگلی گرای در باغچه سرای در قبری که از برای او ساخته شده بود مدفون گردید

درعوض خدماتی که منگلی گرای در یورش لهستان و فتح قلاع آق کرمان وغیره بسلطان بایزید ثانی
کرده بود سلطان مشارالیه مداخل بندرهای کفه وگزلو و بالیق لاوا را باسم خفتان بها باو واگذار نمود
و حاکم بغدان نیز چند قریه و مزارع واقعه در ساحل رود خانهٔ دنیستر را باو داد علاوه بر خدمات
مذکوره منگلی گرای آتش فتنه را که سید احمد در داخلهٔ مملکت روشن کرده بود خاموش نمود و شهر
ذوالقدر که در چهار فرسخی کفه در دامنهٔ کوه آغارش واقع است باطاعت درآورد

سپاهی یونس بک که بجای علی بک مترجم دولت شده بود بسفارت دولت ونیک
مامور گردید تا کشتی ها و رعایای عثمانی را که عساکر بحری ونیک اخذ و نهب و اسیر کرده بودند و
بشهادت سنجاق بک ها و قاضی ها بثبوت رسیده بود مواخذه و مطالبه نماید و وجه گمرک مال التجاره
راگوزا (دُبرُوونیک) که تا آنوقت در صد و سه مقرر بود در صد و پنج مقرر شد در آدرنه سفیری
از جانب دولت اسپانیول وارد شده مستدعی آزادی کلیسا و زوار مزار مقدس حضرت
عیسی گردیده و متقبل بود وجهی را که از این بابت همه ساله بکماشتگان سلطان مصر میدادند
بکارگذاران دولت عثمانی کارسازی دارد سلطان درباره سفیر مزبور اظهار مهربانی فرمود
خفتانی برسم خلعت با پنجهزار آقچه انعام بدو بداد و وعده کرد استدعای او را قبول نماید بشرط
اینکه سفیر مخصوصی از جانب اسپانیول آمده معاهدهٔ بقاعده فیمابین دولتین منعقد نماید از برای
سلطان لازم بود که در این موقع این نوع اظهار درایت و هوشیاری نماید زیرا که پاپ روم
لئون وهم آسودگی موقتی ایطالیا را غنیمت شمرده چهار نفر کاردینال بچهار دولت بزرگ
عیسوی فرستاده چهار سلطان معظم را که امپراطور آلمان و پادشاهان اسپانیول و
انگلیس و فرانسه باشند باتحاد و اتفاق در ضدیت دولت عثمانی تحریک و ترغیب مینمود
در سال بعد سلطان سلیم متارکهٔ با ملت مجار را باز یکسال دیگر امتداد داد و چاوش

مصطفی را بونیک فرستاده مالیات دو سالهٔ جزیرهٔ قبرس را که شانزده هزار دوکا بود مطالبه نمود
اولیای دولت ونیک عذرخواهی نموده گفتند که وجه مزبور قبل از رسیدن چاوش بدربار سلطانی
فرستاده شده است وقتیکه سفیر ونیک مبلغ مذکور را بحضور سلطان برد سلطان برخلاف عادتی که داشت
با ایلچی صحبت داشته بدو گفت با امنای دولت ونیک اطلاع بدهد که اگر میخواهند در ارکان
مصالحه نقص و تزلزلی وارد نیاید بباید بصداقت و درستی راه بروند

در این سال و سنهٔ بعد را عساکر سلیم در آسیا مشغول محاربهٔ شورشیان خطرناکی بودند که
بتحریک شخص متبدعی جلالی نام اسباب انقلاب و آشوب فراهم آورده فتنه جوئی میکردند از
مساعدت بخت شعله های آتش این فتنهٔ هولناک بزودی منطفی شد همچنانکه سال قبل در شام شورش
شیخ عرب باهتمام عساکر جمعی اسکندر پاشا حاکم طرابلس و گرجه قاسم پاشا و بردی غزالی حکمران دمشق
اختتام یافت و سراو را ادرنه بنظر سلطان رسید اما جلالی سرخال واقعه در حوالی توقات با
یاران خود در میان غاری نشسته میگفت منتظر ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تمام شدن دنیا
میباشد پیری پاشای صدر اعظم در ساحل فرات اردو زده مملکت را از حملهٔ ایرانیان محافظت مینمود
فرهاد پاشا حاکم روم ایلی مامور شد که با لشکرهای خود بر سر یاغیان بتازد و شهسوار اوغلی ذو القدر از
طرف خود انها را از البستان تا سرحد سیواس تعاقب نمود از آنجا جلالی بسمت قره حصار و
فرهاد پاشا بطرف انگوریه روانه شدند شهسوار اوغلی بدون مداخلهٔ فرهاد پاشا بر یاغیان تاخته
همه را منهدم و معدوم ساخت فرهاد پاشا بواسطه عداوت کلی با شهسوار اوغلی پیدا کرد مراد
برادرزادهٔ سلطان که با یران پناه برده در همان مملکت فوت شده بود در این اوقات اخبار
منتشر شد که ظهور نموده ادعای پادشاهی دارد حسن جان پدر سعد الدین مورخ از بی اصل بودن
این خبر و مردن مراد سلطان را مطمئن نمود

طاعون که در ادرنه شدت داشت سلطان را مجبور نمود که از شهر بیرون برود لهذا
چندی در ولایات حول و حوش مشغول شکار شده بعد به اسلامبول رفت چون عبد السلام دفتر
دار در پیش روی دیوار سرای سلطانی کوشکی از مرمر بنا کرده بود سلطان بتماشای آنجا رفت بدیوار
های عمارت از بابت زینت پرده های صورت کار میکذاشتند یکی از آن پرده ها را کهشند تمثال سلطان
محمد فاتح است سلطان در ایام طفولیت جد خود را دیده و چهرهٔ او را در نظر داشت صورت را شبیه
نیافت و از دماغ بزرک جدش که مانند منقار عقاب بود در آن تمثال اثری ندید اظهار رنجش و دلتنگی
کرده کهفت چرا باید وجوه خزانه صرف این نوع عمارات بی مصرف بی معنی بشود دفتردار فوراً
بخاک افتاده عرض کرد که مخارج بنای این کوشک بهیچ وجه ربطی بخزانهٔ دولت ندارد و از مال
خاصه خود ساخته پیشکش حضرت سلطان نموده است سلطان را از عرض دفتردار خوش آمده
خلعت بدو داد و فرمود اگر خواهش داشته باشد ماذون است که بعرض برساند دفتردار که صاحب
دولت و ثروت زیاد بود استدعا کرد دو قریه که در عقب یکومدی در ناحیه جبل عمیقی که دریای
درخت معروف است باو بخشیده شود سلطان بدون اینکه از حالت آن دو قریه اطلاع
داشته باشد هر دو را بدفتردار مزبور بخشید از آن تاریخ به بعد خانوادهٔ عبد السلام بواسطه متصرف
بودن همهٔ مراتع و مزارعیکه از یکومدی تا جدود دریای درخت کشیده شده اند یکی از متمول
ترین خانوادهای دولت عثمانی محسوب کردیدند در همانوقت که مشغول ساختن کوشک بودند
پایه های مسجد سلیمیه ریخته شد لیکن عمر سلطان سلیم باتمام آن وفا نکرد نبیرهٔ او آن بنا را بانجام
رسانید چیز یکه زیاد طرف اهتمام سلطان سلیم واقع شده بود جبه خانه و کشتی
ساز خانهٔ او بود در آن زمان سلطان فرمان داد که یکصد و پنجاه سفاین بزرک و کوچک که سه عدد
آنها باندازهٔ هفتصد چلیک باشد ساخته شوند علاوه بر آنها صد فروند کالر (قادرغه) ساخته شد

با جمیع ملزومات آماده و مهیای خدمت بود لشکر بری آسیا حاضر شده پانزده هزار
سوارهٔ تیمار و زعامت در قیصریه جمع شده بودند پاشای قونیه بیست هزار لشکر با همه سنجاق
بکهای قرامانی در لاراندا کرده بود فرهاد پاشا بیکلربیکی آناطولی با سی هزار عسکر آماده و مستعد
بود همهٔ این قوتها که زیاده بر شصت هزار لشکر میشد چنان بنظر می آمد که از برای یورش ایران
حاضر شده اند بیچاره مأموریت سفاین جنکی را از برای تسخیر جزیرهٔ رُدُس می پنداشتند
چون در ایام بایزید ثانی کمال رئیس بدین جزیره حمله برده یک قسمت از آنجا پیدا بود
حال نیز عیسویان مشوش بودند که شاید مجدداً بدان نقطه حمله و یورش برده شود پاپ جنکجو
ژول دوم به شوالیه ها که جزیرهٔ رُدُس بانها سپرده شده بود و رئیس آنها را کران متر
میکفتند حکم فرستاده بود که در حراست و حفظ جزیره غفلت ننمایند و هر کس در جائی که باو
سپرده شده است مواظب و مستعد باشد وقتی که در زمان فتح مصر سفاین جنکی عثمانی بطرف
اسکندریه روانه بودند سکان جزیرهٔ رُدُس از بیم حملهٔ اتراک بر خود میلرزیدند لیکن در آن
نوبت بخیر کذشت و امیرال عثمانی بنوشتن کاغذیکه حاوی فحش های سخت بود اکتفا نموده در آن
کاغذ کران متر را سک و پسر سک که از نسل سکهای جهنم میباشد خطاب کرده بود در این نوبت
از برای شوالیه ها از مشاهده تدارکاتی که سلیم میدید شبهه باقی نمانده بود که خیال سلطان تسخیر
جزیرهٔ رُدُس میباشد در هر حال مقصود سلیم این بود که بهیچ وجه در آماده کردن ملزومات حمله
و محاصره قصور و نقصانی وارد نیاید که مانند جدش سلطان محمد فاتح در ترک کردن محاصره مجبور
بشود وزرائی که در شروع محاصره عجله داشتند مورد مؤاخذه و تغیرات شدید شده بیکر تو
سلطان با حسن جان پدر سعد الدین از مسجد ایوب بیرون می آمد قبر دایهٔ خود را باو نشان
داده بود یکی از کشتی های بزرک را که از برای امیر البحر حکم ساختن داده بود دید که باتمام

رسیده و در لنگرگاه و بندر اسلامبول در حرکت است سلطان از مشاهدهٔ این حالت سخت برآشفته
فریاد برآورده که با کدام حکم و فرمان این کشتی بدریا انداخته شده است پیری پاشای صدراعظم
جعفر بک امیرالبحر بهزار زحمت از کشته شدن نجات داد و بسلطان عرض کرد رسم و قاعده
این است که هر وقت کشتی در کشتی سازخانه تمام میشود و دیگر کاری از برای او باقی نمانده است
بدریا می اندازند آنوقت سلیم بوزرا گفت شما که اصرار دارید من در تسخیر جزیرهٔ رودس تعجیل نمایم
هیچ میدانید از برای این کار چه لازم است و میتوانید بمن بگوئید که الآن در انبارها چه مقدار باروت
موجود دارید همه وزرا سر بزیر انداخته خاموش شدند و فردای آن روز بعرض رسانیدند
که در انبارها بقدر اینکه محاصرهٔ مدت چهار ماه را کفایت کند باروط موجود است سلیم بغضب
درآمده گفت از این ذخیرهٔ چهار ماهه چه حاصل و حال آنکه از دو چندان این مقدار نیز فایده نیست شما
میخواهید خبط سلطان محمد ثانی را تجدید نمائید و من با این تدارکات ناقصه اقدام بجنگ نخواهم
نمود از اینها گذشته مرا سفر دیگر در پیش است باید روانهٔ دیار آخرت شوم

سلیم مرگ خود را که در بین راه اسلامبول بادرنه او را دریافت از پیش احساس
کرده بود سه روز قبل از آنکه از اسلامبول بعزم ادرنه حرکت نماید وجع سوزانی بکمرش عارض
شده احداث دنبل نمود هر قدر حسن جان پدر سعدالدین اصرار کرد که حرکت را موقوف دارد
تا وقتی که دنبل شکافته شود سلطان قبول ننموده سوار شد و براه افتاد چون بمقابل چورلی
از طرف قریهٔ اوغراش کوئی بمکانی رسید که در آنجا با پدر خود جنگ کرده او را از تاج و
تخت محروم و بواسطهٔ همین حرمان اسباب مرگ او را فراهم آورده بود بشدتی گرفتار درد
و وجع شد که از حرکت باز مانده در همان جا مجبور بتوقف و اتراق گردید چهار نفر از اطبا
که موظف و معالج شخص او بودند از برای منع و تسکین وجع قروحات که بشدت تمام

زور آور شده بود چیزی بخاطر نیاوردند مگر اینکه قدری مرهم سقز بر روی بزرگترین دنبلها چسبانیدند با
وجود ممانعت سخت اطبا از خوردن تریاک سلیم منع پذیر نشد حسن جان آنی از بالین سلطان دور نشد
اطبای اربعه نیز از برای معالجه در نزد او ماندند شب هشتم روزیکه از اسلامبول بیرون آمده بودند حسن جان
در پهلوی فراش سلطان نشسته سورهٔ یاسین را میخواند و سلطان نیز با او همراهی میکرد چون به آیهٔ سلام
قولاً من رب رحیم رسیدند دست لرزان سلیم حسن جان را اندکی فشرده داعی حق را لبیک اجابت گفت
فوت سلطان سلیم اول در بیست و دوم ماه سپتامبر سنه ۱۵۲۰ مسیحی مطابق سنه ۹۲۷ هجری اتفاق افتاد حسن جان
از وقوع این حادثه پریشانی بخود راه نداده از دنبال خزینه دار که از برای انتشار خبر مرگ سلطان میخواست
بیرون برود دویده رجعت داد و بحاجب بزرگ در کتمان آن خبر سفارشها نموده گفت بوزرا از جانب سلطان
اطلاع بده که فردا مقارن طلوع آفتاب حاضر شده مجلس دیوان را بقاعدهٔ مستمره منعقد نمایند و خود در
بالین سلطان متوفی نشسته مشغول تلاوت سورهٔ یاسین شد در وقت طلوع صبح وزرا داخل سراپرده شدند
پیری پاشا بعد از گریه و زاری اظهار امتنان از حسن جان نموده گفت اگر تو مانع انتشار این خبر نمی شدی
احتمال کلی میرفت که ینکیچریکان بواسطهٔ بی نظامی مایهٔ اغتشاش و خطر بزرگ از برای دولت بشوند پس از آن
بقاعدهٔ مستمره دیوان انعقاد یافت و از جانب سلطان مردم بخدمتها رجوع شده منصبها داده شد و
به اطبا باسم اینکه در معالجهٔ سلطان کمال مهارت را بروز داده سلطان را از صدمهٔ درد و وجع آسوده
کرده بودند خلاع فاخره عنایت گردید از فوت سلطان خبر اطبای اربعه و وزرای ثلثه و خزینه دار و حاجب
بزرگ و حسن جان دیگری اطلاع نداشت ایشان تا رسیدن شاهزادهٔ ولیعهد سلطان سلیمان
در کتمان سر کوشیده چاپاری بجهت اطلاع سلطان سلیمان فرستاده جسد سلطان را در فراش او پنهان
نمودند   باینطور ختم شد زندگانی سلیم اول که بی رحم و شاعر و مادح درویش و ظالم
و قاتل برادران و برادرزادگان خود بود این پادشاه پس از هشت سال سلطنت ظلم آمیز خونریز

از جهان فانی بسرای جاودانی انتقال نمود این پادشاه موافق تاریخ سعد الدین و دیگری از مورخین
وقتی که بدنیا آمد هفت علامت کوچک در بدن داشت درویشی پس از ملاحظه آن خبر داد که این
علامات دلیلند بر غالب شدن بهفت پادشاه غلبه سلیم به دو نفر برادران و یکنفر برادرزاده خود و
شاه اسمعیل و قره خان و علاالدوله ذو القدر و سلطان مصر صدق کهنه درویش را کواهان صادقند

و بالجمله اگر سلیم در قتل ارحام خود بی رحمانه اقدام نمود
و در کشتن وزرای خود نیز کوتاهی نکرد فقط سنان پاشا
صدر اعظم در میدان جنگ کشته شد و
سلطان در سر نعش او گریه کرده فتح
مملکت مصر را با فقدان او
برابر نمیدانست هر
سک احمد و پیری
پاشا
م م م

پاشا از وزرائی هستند که منصب آنها سبب قتل آنها نگردید در هر حال سلیم محارم
و مقربان شخص خود را با علما و فضلائی که در خدمت او میزیستند رعایت کرد
از جمله فضلائیکه در نزد او اعتبار تمام داشتند و اندک زمانی قبل از فوت سلطان رحلت نمودند یکی
فیلسوف بزرگ حلیمی و یکی شاعر بزرگ سجاتی و یکی دیگر نشانچی محمد پاشا بود قاضی عسکر بزرگ کمال
پاشازاده که در یورش مصر و شام مصاحب صدیق سلطان بود تنها کسی است از یاران او
که در قید حیات مانده بود مفتی بزرگ جمالی که هشت سال در ایام بایزید ثانی و تمام
ایام سلطنت سلیم و شش سال در ایام سلطان سلیمان دارای این منصب بود با وجود
اینکه هنوز منصب او در دستگاه شریعت منصب درجه اول نشده بود با کمال عت اسباب
واقتدار را در کار خود داشت از جمله تالیفات نفیس او رساله ایست در فتاوی
که المختارات نامیده شده است و از جمله فتاوی که ذکر آنها در تاریخ عثمانی
اهمیت دارد فتواهائی است که در جواب استفتای سلطان داده است سؤال اول
اگر یکی از پادشاهان اسلام اقدام بانعدام و انهدام ملحدان و بیدینان
(منظور ایرانیان میباشند) نماید و پادشاه دیگر از این دشمنان دین حمایت
و اعانت نموده و در صدد ممانعت برآید برحسب قانون شرع شریف میتوان او را
بقتل رساند و اموالش را متصرف شد یا خیر جواب مفتی کسی که از ملحدان و بیدینان
حمایت نماید او نیز از جمله ملحدان و بیدینان محسوب میشود سؤال دوم اگر
ملتی از اسلام (یعنی مصریان) در ازدواج اولاد خود کفار را (منظور چرکسها میباشند)
بر مسلمین ترجیح دهند قتل اینها شرعا جایز است یا خیر جواب مفتی بلا شبهه
جایز است سؤال سیم اگر ملتی از اسلام بجنبه شرافت و شان اسلام

الفاظ مقدسهٔ مذهبی را که بدانها معتقد است بر روی دراهم و دنانیر نقش نمایند
و بدانند که آن وجوه بدست نصارا و یهود و مجوس افتاده و در مواقع و مکانهای
قبیحه کثیفه همراه آنها باشد با چنین ملت چه باید کرد جواب مفتی اگر بخواهد این عمل را
متروک بدارد انعدام او جایز است با وجود کمال عصبیت که از فتواهای جمالی مشاهده
میشود عدل و انصاف مشار الیه مکرر سلیم وحشی را از ریختن خون مظلومان مانع شده است
از جمله روزی سلطان بقتل صد و پنجاه نفر از عملهٔ خزانه فرمان داده بود با وجودیکه بغض
جمالی آن شان را انداشت که بمجلس دیوان درآید بدانجا رفته مستدعی ملاقات
سلطان شد چون بحضور رسید گفت تکلیف مفتی آن است که ملاحظهٔ حالت
عالم آیندهٔ سلطان اسلام را بکند بآن جهت آمده ام از تو خواهش نمایم
تا عملهٔ خزانه را که حکم بقتل آنها کرده عفو نمائی سلطان در جواب گفت علما نباید در
کارهای دولتی مداخله نمایند حفظ نظم دنیا بسته باجرای سیاستهای شدیده است
جمالی در جواب گفت منظور من در این مورد مطالب دنیوی نیست بلکه اخروی است
از برای عفو و بخشایش جزای ابدی در مقابل است همچنانکه از برای ظلم های
بیجا عذابهای ابدی مقرر میباشد سلطان بجهة خاطر جمالی از قتل آن
بیچاره ها درگذشت و باصرار مشار الیه باز در سر شغل و عمل خودشان برقرار
نمود یکبار دیگر چهارصد نفر از تجار را که ابریشم ایران خریده بودند حکم
کرده بود متاع آنها را ضبط نموده خودشان را بقتل برسانند و جمالی
که در آنوقت در پهلوی سلطان اسب میراند و صحبت میداشت سلطان
او را بجهة ندادن فتوای قتل تجار بدبخت مورد ملامت نموده فرمود مگر کشتن
دو ثلث

دو ثلث مخلوق زمین از برای خیر کلی یک ثلث دیگر جایز نیست جمالی گفت این
مسئله در صورتی جایز میشود که وجود آن جماعت اسباب شر و فتنهٔ بزرگ بشود سلیم
گفت گناهی در عالم بالاتر از نافرمانی پادشاه نمیشود هر ملتی که از اطاعت فرمان
سلطان سر به پیچد بزودی رو بخرابی و انهدام خواهد گذاشت مفتی گفت معلوم
نیست که این جماعت مرتکب نافرمانی شده باشند زیرا که این معامله در وقتی
وقوع یافته است که هنوز حکم منع خریداری ابریشم ایران صادر نشده بود سلطان
از جوابهای مفتی متغیر شده گفت در کارهای دولتی شما را نمیرسد مداخله بکنید
جمالی فوراً سر اسب خود را برگردانیده بدون اینکه بسلطان تعظیمی بکند روان
گردید سلیم که از شدت غضب رنگش پریده بود عنان مرکب را کشیده مبهوت
و متحیرانه نگاه میکرد و در تسکین غضب خود میکوشید پس از آنکه از تفرج برگشته
باسلامبول آمد فرمان داد تا تجار را مرخص نموده اموال آنها را بخودشان تسلیم
تسلیم کردند بعد از آن رقعه بجمالی نوشته از او خواهش کرد قاضی القضاتی روم
ایلی و اناطولی را قبول نموده حکومت شرع هر دو مملکت را بعهده بگیرد جمالی عرض
کرد که اگرچه تکلیف او این است که اوامر سلطانی را اطاعت نماید لیکن با خدا شرط
کرده است که زیر بار مناصبی که لازمهٔ آنها فرمان دادن و حکم کردن است نرود
از برای او معین کردن احکام شرع کافی است از این جواب قدر او در نظر
سلطان عظیم تر شد و پانصد دوکا از برای او انعام فرستاد جمالی
از برای یونانیان بمنزلهٔ فرشتهٔ مستحفظ آن طایفه بود بخصوص از برای یونانیانی
که در پای تخت ساکن بودند وقتی که سلیم جماعت شیعهٔ مملکت عثمانی را قتل عام کرد

مُصمّم شد بر اینکه در صدد انهدام یونانیان نیز بر آید و کلیسیا و معابد ایشان را مبدّل به
مساجد نماید لهذا این مسئله را که از شنیدن آن مو بر اندام انسان بجوش می آید از مفتی شیخ
سؤال کرد سؤال آیا مسلمان کردن کفّار احسن اعمال است یا بقید رعیتی در آوردن تمام
مخلوق عالم جواب البته مسلمان کردن کفّار در نظر خداوند احسن و اجلّ اعمال است
وقتی که جمالی این جواب را نوشت نمیدانست خیال سلطان از طرح این مسئله
چیست ولیکن سلطان پس از گرفتن این جواب بصدر اعظم فرمود که جمیع کلیسیاهای
عیسویان را تبدیل بمساجد نموده و بجا آوردن عبادات و رسومات مذهبی ایشان را
ممانعت نماید و خود شان را اگر بدین اسلام در نیایند بقتل برساند صدر اعظم
از این حکم خونریز حیران شده با مفتی که فتوای او اسباب و بهانه این کار شده بود
مشورت نمود صلاح در آن دیدند که در همان شب بطور خفا پاتریارش را
(که بطریق میباشد و رئیس مذهب عیسویان یونانی میباشد) از حکم سلطان اطلاع
بدهند و نیز بدو پیغام کردند که علی الصّباح از سلطان مُستدعی ملاقات شده
مطالب خود را بعرض برساند سلطان از ملاقات پاتریارش اظهار اکراه نمود
لیکن باصرار صدر اعظم و مُفتی اذن شرفیابی حضور بداد بطریق باتفاق همه کشیشان
و سایر ارباب و اصحاب کلیسا بحضور مُشرّف شده تعهدات سلطان محمّد ثانی را
وقتی که وکلای شهر اسلامبول مفاتیح دروازهای شهر را میان سینی طلا
بحضور برده بودند ذکر نمود و احکامیکه او در خصوص آزادی مذهب یونانیان
و تبدیل نکردن کلیساهای ایشان بمساجد و سایر امتیازات مذهبی دیگر صادر
شده بود بعرض سلطان رسانید و نیز عرض کرد که چون ما جزیه میدهیم موافق حکم قرآن

مجید حقّی

مجید حقّی در کشتن ما و مجبور کردن ما به تبدیل مذهب ندارید چون حکمی که سلطان
محمّد در اینخصوص داده بود در یکی از یانقین ها سوخته بود سه نفر از ینکچریکان
که شصت سال قبل در فتح اسلامبول حضور داشتند بر صدق گفتار بطریق
گواهی دادند سلطان بجهة اطاعت امر قرآن و احترام قول سلطان فاتح از
قتل و تبدیل مذهب ایشان درگذشت و اجازه داد که رسوم مذهبی و عادات ملّتی
آشکارا بطور آزادی معمول بدارند لیکن چون موافق قانون نمیبایست عمارات
عالیه وقف عبادت اصنام باشد لهذا حکم کرد کلیساهای اسلامبول را تبدیل
بمساجد نمایند و یونانیان اگر بخواهند کلیساهای تازه از چوب بسازند یا
کلیساهائیکه خرابی پیدا کرده محتاج به تعمیر و مرمّت نمایند ماذون باشند سلطان
سلیم از غلبه کردن به شاهنشاه ایران و سلطان مصر و تسخیر نمودن جزء اعظم بلاد الجزیره
و تمام مملکت مصر و شام خدمات بزرگ بمذهب و ملّت و دولت نمود اگر سلطان
محمّد ثانی بواسطه فتح اسلامبول دارای لقب سلطان البرّین و البحرین شد
سلیم از تحصیل و استحقاق لقب جلیل خادم و حامی حرمین شریفین لقب سلطان
محمّد را تقویت و استحکام داد محمّد ثانی و سلیم اوّل بمنزله دو ستون میباشند که
فتوحات دولت عثمانی بر روی ایشان قرار گذاشته شد و بدولت آن قوت
و قدرت را دادند که باز نتواند ترقی نماید زمان عهد ترقی ثانی دولت
نسبه بوجود این دو سلطان است ترقی عهد ثالث را که منتهای
روح دولت است در باب آینده ذکر
مینمائیم

باب بیست و پنجم

جلوس سلطان سلیمان اول ملقب به بزرگ دهم سلطان سلسلهٔ عثمانی اعتبار عدده در نزد اهل شرق رسیدن سلیمان به اسلامبول احتراماتی که نسبت بسلطان جدید بعمل آورده شد یاغی گیری غزالی واعدام او یورش اول مجارستان فتح بلغراد معاهده با دولت وندیک یورش ثانی رودز محاصره و فتح جزیرهٔ رودز سفرای ایران وروس تاریخ قرم عوسی ابراهیم صدر اعظم سفر مصر تنظیمات مقررهٔ در آن مملکت

سلطنت سلطان سلیمان که قانون کرو محتشم و ملقب به بزرگ بود در تاریخ دولت عثمانی کمال اهمیت را داشته شایستهٔ دقت و نظر است بواسطهٔ او دولت منتها درجهٔ ترقی را حاصل نموده قوت و قدرت خود را انبساط و انتشار داد در ایام سلطنت او شایع جمیله از هوش و زکاوت انسانی بروز کرده و کارهای بزرگ در صلح ها و جنگ ها اتفاق افتاد و عالی ترین ابنیه و عمارات در علم و صنعت معماری بنا و برپا گردید بازوی توانای او حدود و دستور مملکت را به منتهای حد آن ها پس نشانید شان او از همهٔ سلاطین سلسلهٔ عثمان که در تاریخ ذکر شده اند بالاتر رفت مورخین اروپا لقب بزرگی واسم باو باستحقاق دادند و حال آنکه عثمانیان شکتهٔ نفی کرده قانون کرش خواندند در ایام پادشاهی او وقایع و حوادث بزرگ روی داد زیرا که در تاریخ عالم کمتر عهدی مانند اوایل قرن شانزدهم سنه او ارد دقت و شایستهٔ توجه خاطر باشد است در انوقت کشف بنگی

دنیا در پولتیک

دنیا در پولتیک اروپا وضع تازه احداث نموده مذهب پروتستان در برابر خیالات و کوشش های خلایق میدان تازه باز کرده بود در عهود قدما و متوسطین و متاخرین گویا هرگز مانند آن عهد پادشاهان بزرگ دیده نشده بود که بواسطهٔ بروز عقل و هوش و بصیرت و کفایت و درایت و فتوحات و تربیت کردن و ترقی دادن علوم و صنایع مشهور آفاق و معروف عالم باشند در این عهد بود که هانری هشتم و فرانسوای اول اشعات انوار هنر و معارف را در ممالک انگلیس و فرانسه منتشر میکردند و پاپ روم لئون دهم و همچنین امپراطور شارل پنجم نام های نامی خود را در هر صفحه که حرکت و ترقی علوم و صنایع و تهذیب اخلاق نموده می شد با حروف محو نشدنی رقم میکردند و در ایالت وندیک وجود با حکمت صاحب فراست آندراگریتی به حکمرانی جمهور و رتق و فتق امور مشغول بود در مملکت روسیه فاتح حاجی ترخان واسیلی ژیانوویچ پایهٔ عظمت و استقلال آتیهٔ آن دولت را بکار میگذاشت و در لهستان سیژیسموند اول اقبال و سعادت آن ولایت را از برای مدت چهل سال برقرار میکرد و شاه اسمعیل در ایران پادشاهی سلسلهٔ صفویه ایجاد نموده استحکام میداد و اکبرشاه مغول در هند وستان نمونهٔ از ایجاد وضع پولتیک پادشاهان مشرق زمین مینمود سلطان سلیمان در مقابل رقبای بدین عظمت واستقلال خود را در میدان سلطنت و جهانداری با علی درجهٔ بزرگی و اقتدار حفظ و نگاهداری نمود او را سلیمان اول میگویند زیرا که عثمانیان سلیمان برادر محمد اول را در جزو سلاطین عثمانی محسوب نمیدارند مورخین اروپا

بخصوص فرانسه‌ها آن سلیمان را نیز از سلاطین عثمانی شمرده‌اند و نیز آنها
لقب بزرگی و احتشام را بر این سلیمان داده‌اند و عثمانیان فقط بدادن لقب
قانون‌گر و فرمانفرمای عصر خود اکتفا کرده‌اند چون دهم سلطان سلسله
عثمانی است او را عشره کامله نیز میگویند و اگر گاهی سلیمان ثانی خطابش کنند
منظور ثانی سلیمان پیغمبر بودن است چون دهم سلطان این سلسله است و در
اوایل مائه دهم هجری متولد شده است ملت ترک این علامات را بفال نیکو
گرفته در جلوس او بر تخت شاهنشاهی اظهار کمال سرور و شادمانی را نمودند
و او نیز از این خیالات و مقالات مردم در وجود خویش احساس تشویق و تحریک
مصدر کارهای بزرگ شدن را احساس نمود بالجمله در سن بیست و پنج سال
که دارای کمال قوتهای جسمانی و صاحب صفات جمیله روحانی بود بتخت
سلطنت جلوس کرد چون در اجرای خیالات خود جسارت و تهور داشت
خلایق بمناسبت اسم او که هم نام حضرت سلیمان نبی گویی‌ها کردند و به افعال و
اقوال او اعتبار و اعتقاد پیدا کرده او را خداوندگاری دانسته شد که از جانب
خداوند متعال به سرپرستی انها آمده باشد و گفته‌اند قاصد سلیمان پیغمبر را که
در قرآن مجید مذکور است بملکه سبا خطاب کرد در حق او گفته او را مخاطب
داشته‌اند معنی آیه شریفه تقریباً از این قرار است که ای از جانب سلیمان است
و این باسم خداوند بخشنده مهربان است مترجم گوید گویا منظور این آیه شریفه باشد
إِنَّهُ مِن سُلَیمانَ وَإِنَّهُ بسم الله الرحمن الرحیم
سلیمان آقا کهیای جماعت سلحدار را به منیزیا که مرکز حکومت سلطان

سلیمان

سلیمان بود از برای رساندن فوت سلطان سلیم که هنوز در اوغراش کوی
از مردم پنهان میداشتند مأمور نمودند وزیر سیم احمد پاشا بیگلربیگی روم
ایلی بتوهم اینکه مبادا سلیمان آقا از این خبر موحش نفرات عسکر را مطلع
سازد به عجله تمام روانه اسلامبول گردید لیکن سلطان سلیمان بمحض آگاه
شدن از فوت پدر از منیزیا بیرون آمده روانه اسلامبول گردید چون صدر
اعظم از حرکت سلطان سلیمان خبردار گردید قراولان خاصه را دعوت نموده
ایشان را از فوت سلطان مطلع ساخت قراولان از شنیدن این خبر کلاه‌ها
بر زمین زده بنای گریه و شیون را گذاشتند و چادرهای اردو را از برای علامت
عزا پاره پاره نمودند صدر اعظم عراده‌های بارکش را که حامل خزانه بودند ممهور ساخته
جنازه سلطان سلیم را بوزیر ثانی مصطفی پاشا و فرهاد پاشا سپرد که با احترام حمل
باسلامبول نمایند و خود در لباس تبدیل بصورت و هیئت چاپاران روانه پای
تخت گردید که از پادشاه تازه خود پذیرائی نماید در روز یکشنبه سی روز از ماه
سپتامبر گذشته سلیمان با سه کشتی (گالر) از اسکوتاری حرکت کرده بطرف
سرای سلطانی روانه شد ینکی چریکان بجهة مطالبه انعام متداوله جلوس سلطان
جدید در آن مکان حاضر شدند و صدر اعظم در همان روز بعد از ظهر وارد اسلامبول شد
فوراً بعد از ورود او حکم شد که فردای آن روز سلام سلطان و دیوان عام منعقد شده بعد از
بجا آمدن آداب دست بوس سلطان جدید به تشییع جنازه و تشریفات تجهیز و تدفین
جسد سلطان گذشته بپردازند روز اول ماه اکتوبر سلیمان در اول صبح با لباس عزا
باتفاق صدر اعظم از عمارات اندرونی بیرون آمده با صدای دورباش چاوشان

داخل تالار احترام گردید مفتی باتفاق علما و اعیان دولت شرف دستبوس مشرف
شدند حوالی ظهر خبر آوردند که جنازهٔ سلیم نزدیک دروازهٔ ادرنه رسیده است سلیمان
تا دروازهٔ مذکور نعش پدر را استقبال نموده پاشایان پیاده شده تابوت را
بدوش گرفتند و سلطان نیز در پهلوی تابوت پیاده حرکت میکرد تا آنکه نقلهٔ
تپهٔ ششم شهر که عمارت بطریق مذهب یونانیان ننیه در آنجا واقع است رسیدند
و نعش را در مسجد سلطان محمد گذاشتند اول حکمی که از جانب سلطان پس از جلوس
به تخت سلطنت صادر شد این بود که فرمود نعش سلطان سلیم را در بالای آن تپه
مدفون نموده مسجد کوچکی بر روی قبر او بسازند و در پهلوی او یک مسجد بزرگ با یک
مدرسه نیز بنا کنند سه روز بعد از ورود اسلامبول فرمان داد تا درب خزینه را
باز نموده انعام جلوس جدید را که نفرات لشکری مطالبه میکردند بدهند ینگی چریکان
که در جلوس سلطان سلیم بهر نفری سه هزار آقچه داده شده بود حال پنج هزار آقچه مطالبه
میکردند سایر طبقات عسکر نیز بهمین نسبت تمنای علاوه گرفتن داشتند ینگی چریکان
بقدر انعامیکه هشت سال قبل (یعنی در جلوس سلطان سلیم) به جماعت سپاهی
و سلحدار و غربا و علوفه‌چی داده شده بود رسید باینطور که بهریک از انها ثلث انعامی را
که سابق گرفته بودند دادند و در همان نسبت مواجب و مرسوم انها افزودند و بر مقرری
یومیهٔ سپاهیان و سلحداران پنج آسپر (آقچه) زیاد نموده غربا را چهار و علوفه
چیان را سه آسپر زیاد نمودند به آقایانیکه در ایام ولیعهدی و حکومت مغنزیا
بسلطان خدمت میکردند منصب ها و انعام ها داده شد قاسم پاشا را که
سپاقار رئیس دربار خودش بود بمنصب وزارت از درجهٔ دومی نایل فرمود
(رشقه

(رشقهٔ علم که از دم اسب ساخته شده بود بوزرا و پاشایان بزرگ از بابت علامت
منصب داده میشد) پس از آنکه در حق پدر و درباره نفرات لشکر و سایر طبقات نوکر
تکالیف خود را بجا آورد بواسطهٔ افعال و اعمالیکه از او دیده میشد بر همه کس واضح
گردید که بنا و قاعدهٔ سلطنت او بعدالت و سخاوت خواهد بود ششصد نفر از مصریان
بدبخت را که سلطان سلیم بطور حبس با خود آورده بود مرخص نمود که باوطان خود مراجعت
نمایند چون سلیم تجارت متاع ایران را منع کرده و مال التجاره جمعی از تجار ایران را
که برخلاف حکم او وارد مملکت کرده بودند ضبط نموده بود سلطان سلیمان حکم کرد
در عوض خساراتی که تجار ایرانی وارد آمده بود یک میلیان آسپر در میان انها تقسیم
نمودند آقای سلحداران بجهت اینکه دسته‌جات جمعی او بی نظامی کرده مایهٔ
اغتشاش شده بودند معزول و پنج نفر از مقصرین مورد سیاست گردیده بقتل
رسیدند جعفر بیک قاپودان سفاین که از کثرت ظلم و شدت بی رحمی ملقب بخونریز
و سفاک بود بواسطهٔ اعلان کهیای خودش از منصب معزول و بعد از آنکه در مجلس
محاکمات قبایح اعمال او معلوم و گناهان او به ثبوت رسید جهت عبرت دیگران
از حلق آویخته شد آوازهٔ عدالت و سخی سیاست سلیمان زودتر و سریعتر از خبر
جلوس او در داخلهٔ مملکت و بلاد خارجه انتشار یافت از انجمله بودند فرمانهائیکه خیربیک
حاکم مصر و شریف مکه و خان تاتار رقم نوشته شده بودند از بابت پیشکشی اباییکه
دبره‌ونیک که ایالت راگوزا باشد مبلغ هشت هزار و چهارصد و هشتاد و چهار دوکا
با   نفیسهٔ زری آورده شد سلطان بطور لطف و
مهربانی انها را قبول کرده حکم آزادی تجارت آن ایالت را بداد و در فرمان اعلان

جلوس که به خیربک حکمران مصر مرقوم شده بود این مضامین مندرج بود حکم اعلای من که
مانند قضا گیرنده و شدید الاثر است این است که اغنیا و فقرا شهرها و ملوکات رعایا
و خراج گذاران پس از احکام تو نیز چنین اگر هر یک از آنها در بجا آوردن تکالیف
خود بخواهند اندکی اهمال بورزند باید در سیاست کردن آنها با قبح وجوه کوتاهی و تغافل ننمائی
عریضه که خیربک در جواب فرمان سلطان عرض کرده بود باین مضمون بود خبر سعادت
اثر جلوس همایون را با مضامین فرمان قضا جریان از مملکت مصر گرفته تا حدود نوبه
و حبشه و ان اشتهار دادم در همه جا اسم مبارک اعلیحضرت سلطان را در سکه ها
منقور و خطبه ها مذکور داشتند عنقریب همه عرایض را با انضمام هدایا و پیشکش ها
روانه حضور مبارک خواهد نمود گویا فرمانی دیگر بهمین مضامین از برای غزالی یک
حکمران شام فرستاده شده بود مشار الیه اظهار سرکشی نموده بی اعتنائی
کرده بود جان بردی غزالی اصلاً از اهالی اسکلاون بوده در خدمت سلاطین
مصر برتبه امارت جماعت ممالیک نایل شده بود چون سلطان سلیم یورش
مصر رفت در کمال نامردی بولی نعمت خود قانصوه غوری خیانت نموده
بسلطان سلیم پیوست و سلطان بعد از تسخیر مصر و شام در عوض این خیانت
بزرگ حکومت شام را بدو واگذار نمود چون خبر فوت سلطان سلیم بدو
رسید فوراً طبل یاغی گری کوفته یک نفر از غلامان خود را بتصرف قلعه
دمشق فرستاده دو نفر دیگر را بکوهستان شامات و مصر مامور نمود و حاکم مصر را
بمخالفت سلطان سلیمان و موافقت با خودش تکلیف و سهولت پیش رفت
این کار را از ابتدای جلوس سلطان جوان بی تجربه در نظر حاکم مصر خواست جلوه بدهد

بلی جربک

لیکن خیربک که مرد عاقل محتاطی بود در جواب گفت ولایات شام و حلب بمنزله مفتاح
مملکت مصر میباشند بهتر آن است که غزالی اول آن دو مملکت را بحیطه تسخیر
در آورد تا مایه سهولت اقدام نمودن بکارهای دیگر شود و فوراً کاغذ غزالی را بتوسط
یکی از نوکران صدیق خود علائی نام به اسلامبول فرستاده اولیای دولت
سلطان را از قصد غزالی خاین اطلاع داد (این تفصیل در تواریخ سهیلی و قوجه بیک
و جلالی زاده و فردی و عالی و سیلق سعد و غیره ذکر شده است

در اول ماه نوامبر غزالی با پانزده هزار سوار ترکمان و
مملوک و هشت هزار تفنگچی از دمشق حرکت کرده بطرف اسلامبول
روانه گردید و در همان وقت وزیر سیم فرهاد پاشا با چهار هزار ینگی چریک
و چهار هزار سپاهی بعزم تنبیه یاغیان در گالی پولی از هلسپونت عبور مینمود که
به عسکر بیگلربیگی قرامانی و شهسوار اوغلی ذو القدر ملحق شده پرداختن
آن یورش را بعهده بگیرد از آن طرف غزالی طرابلس و بیروت و همه
سواحل شام را متصرف شده در مقابل حلب فرود آمده و مشغول محاصره
گردید قراجه پاشا حکمران حلب حکام انطاکیه و طرابلس و حماه و حمص را نزد خود
آورده در کمال جلادت مشغول قلعه داری و دفع یاغی گردید از قرار راپورت
قونسول ونیک که در حلب بود غزالی بعد از یک ماه و نیم چون خبر نزدیک
شدن فرهاد پاشا را شنید ترک محاصره گفته بدمشق مراجعت نمود و در آنجا
مهمانی بزرگی کرده چهار هزار نفر ینگی چریک را که سلطان سلیم به جهت ساخلو در شهر
گذاشته بود بدان مهمانی دعوت نمود چون همه جمع شدند حکم کرد تا جمیع را بقتل

رسانیدند در این هنگام فرهاد پاشا باتفاق شهسوار اوغلی و لشکر جمعی خود در کمال
سرعت و عجله حرکت کرده بدمشق رسید بطوریکه مسافت مابین حلب و دمشق را
در چهار روز طی نمود در حوالی دیوارهای دمشق در میدان مصطبه هر دو گروه در مقابل
هم صف قتال برآراسته درهم ریختند و بهم آویختند غزالی مغلوب شده خواست
در لباس درویشان فرار نموده جانی از آن مهلکه بدر برد لیکن خزینه دار خودش
سر او را افشا کرده گرفتار گردید سر او را بریده بپای سریر دارا انداختند سلطان
بعد از شنیدن خبر فتح حکومت حلب را به ایاز پاشا داد مشار الیه در زمان یورش
مصر و شام در خدمت سلطان ینکی چری آقاسی بوده مراتب جلادت و رشادت
خود را ظاهر ساخته بود فرهاد پاشا مأمور شد که در قیصریه در حوالی کوه ارجیش اردو
زده مشغول ملاحظه شاه اسمعیل و عساکر او باشد که در سرحد نشسته منتظر نتیجه
جنگ یاغیان شام میباشد

در انوقت به اسلامبول خبر رسید بهرام چاوش را که مأمور
مطالبه خراج مجارستان (هونگری) شده بود آشکارا بقتل رسانیدند سلیمان
که از بابت شام غروری پیدا کرده بود خواست سر غزالی را بتوسط یک نفر فرستاده
مخصوص از بابت اظهار علامات دوستی از برای رئیس جمهوری وندیک بفرستد
سفیر دولت مزبور که در اسلامبول بود بعد از کوشش بسیار خیال سلطان را
از این عمل منصرف نموده از شنیدن خبر قتل بهرام چاوش و جسارت مجارها
شدتی غضب بر سلطان مستولی شد که فی الفور مصمم یورش مجارستان گردید اگر چه
پاشایانی که در سمندرا و ورتوزانی حکومت داشتند در ابتدای جلوس سلیمان

مقدمات

مقدمات این یورش را از فتح کردن و تصرف نمودن قلعه های سنبک و
تسنا و سوکول و کنین برپا کرده بودند سپاهیان پاسلونه قلعه اول را باوجود خوردن
قسم و دادن وعده آزادی همه را بقتل رسانیدند و کنین را آتش زدند و برصلو
نام سقوس (اودک) دلیر رشید را بنامردی در کنار رودخانه کرا انیصا سر
بریدند به احمد پاشا بیگلربیگی روم ایلی حکم شد که خود را از اسلامبول بطرف
ایپ صلا حرکت نماید پانزده هزار نفر عزب جدید گرفته شد و سیصد عراده توپ
آماده حرکت گردید و چهل فروند کشتی (گالر) مستعد راه افتادن شدند
سلیمان بعد از آنکه اول سنگ پایه مسجدی را که بیادگار اسم پدر خود
بنا میکرد بدست خودش کار گذاشت و از برای اولین بار اقدام به جنگ نموده
عازم یورش مجارستان گردید در صوفیا اهالی اردوی امپراطور فرهاد پاشا
را دیدند که با سه هزار شتر که بار آنها سرب و باروط بود در رسید آنقدر نگذشت
سی هزار شتر دیگر که از آسیا جمع کرده بودند با بارهای ملزومات حربیه از تنگه
بسفور عبور نموده بلشکر سلطان ملحق شدند رعایای سنجاق های صوفیا و
سمندرا و الاجه حصار و ویدین مجبور بدادن ده هزار عراده آرد و جو گردیدند لیکن قیمت
این آذوقه را که بعد بر پشت شتران بار کرده همراه اردو حرکت میدادند با اجرت
ساربانان در بینا از خزانه ملتی ان شهر داده شد احمد پاشا بطور پیش
جنگ از طرف سابا کس روانه گردید و جماعت آقین چی (سواره سبک)
بدو قسمت منقسم شدند یک قسمت در تحت فرمان محمد میخائیل اوغلی به ترانسیلوانی
رفته قسمت دیگر در تحت فرمان عمر بک اوغلی از برای تحصیل شناسائی به جلو

اردوی امپراطور مأمور گردیدند پیری پاشای صدر اعظم با هزار نفر ینگی چری یک جماعت
سپاهیان و عزبان بطرف بلغراد رفت و خود سلطان از راه آلاشهر عازم
ساباکس گردید

احمد پاشا ساباکس را محاصره نمود و کار را بر محصورین تنگ کرد اگرچه پس خلو
شهر زیاده بر صد نفر سرباز و چند نفر سواره و بعد از شروع بجنگ زیاده بر شصت نفر از انها
باقی نمانده بودند با این قلت عدد در تحت فرمان سیمون لوگودی دلیرانه کوشیدند و با
وجود اینکه میتوانستند از سمت رودخانه فرار نموده جانی بدر برند منتظر یورش دشمن شده
پس از کشتن هفتصد نفر از اتراک خودشان نیز جمیعاً کشته شدند سرهای انها را بریده بر نیزهها
نصب کردند و فردای انروز را که سلیمان وارد شهر میشد در سر راه او نگاه داشتند سلطان
فرمان داد که بر استحکامات قلعه افزوده پلی بر روی رودخانه ساو بنیاد ازند تا
لشکر با عبور نموده بطرف سیرمیوم روانه شوند سلطان نه روز در کنار رودخانه
بجهة عجله کردن در اتمام پل در زیر یک چهار طاقی توقف نموده همه آقایان
لشکر و غیره چوبها در دست مشغول بیکاری و تاکید کردن در اتمام کار بودند
در آن میانها اخبار منتشر شده بود که صدر اعظم قلعه زملن را مسخر نموده قلعهدار
کلنپانی قلعه را از دست داده است و پسر یحیی پاشا بالی بک دو قلعه مفتوح
نموده شصت نیزه سر گرفته است بالجمله روز دهم پل را که پیش نظر سلطان
شروع بساختن آن نموده بودند باتمام رسید هزار و هشتصد اُن طول آن پل بود
(اندازه اُن قدیم فرانسه و یک متر و بیست سانتیمتر طول آن است)
بیک ناگاه رودخانه بشدت تمام طغیان کرده موجهای آن

بتلاطم

بقدری بالا امد که پل را از جا کنده برد و مجدداً پل دیگر ساخته شد و هشت روز بعد از حدوث
ان حادثه لشکر با عبور نموده روانه مقصد شدند و در انوقت یک ماهی پیری پاشای صدر اعظم
مشغول محاصره بلغراد بود که سلیمان با بقیه لشکر در برابر ان شهر وارد شد و بتوسط فراریان
قلعه معلوم شد که باروی ان شهر از طرفی که رودخانه ساو داخل شط دانوب میشود استحکامی ندارد
فوراً دسته های توپ که در جزیره لشکر داشتند حکم شد که علی الاتصال بطرف محل مزبور تیر اندازی نمایند
محصورین نمیتوانستند جواب این آتش هولناک را بدهند زیرا که فرمانده قلعه خوالای بی غیرتی کرده
قلعه را ترک نموده بود و اتراک توپچیهای سکنه را بتصرف خود در آورده بودند و اجرت بگیران بلغاری شهر را
کذاشته بطرف قلعه رفتند فرمانده بان قلعه داخل شدن انها را باکراه و اشکال قبول کردند زیرا که چندان
اعتمادی بان مدافعان قابل نداشتند حامیان و حارثان این بند ملک عیسویان که ژان اونس تو تیس
و ژان مورگی بودند دلیرانه کوشیدند و زیاده بر بیست یورش اتراک را رد کردند در انوقت سلیمان
بصوابدید یکی از مرتدان فرانسه یا ایطالیا حکم کرد تا زیر برج بزرگ را نقب زدند خراب نمودند از ساخلوهای
قلعه نفرها زیاده بر چهار صد نفر باقی نمانده بودند که قابل برداشتن اسلحه باشند و از جمله انها هرچه
از اهل مجارستان بودند مانند سربازان قلعه ساباکس تا نفس و نفر آخر خود در کشتن داده دست
از دفاع بر نمیداشتند لکن بواسطه عداوت مذهبی اهل سروی و خیانت فرانسو بدرواردو و الان
تن ترک مجبور شدند که قلعه را تسلیم اتراک نمایند و اتراک با وجود که متعهد شده قسم خورده بودند
ازار نموده ازاد نمایند خلاف عهد کرده جمعی از مجارها را از دم شمشیر گذرانیده و بلغاریان را
باسلامبول نقل نموده در یکی از محلات سکنا نمودند و هنوز ان محله باسم انها معروفست که بلغراد میگویند
و همچنین یکی از قرای سواحل بسفور بمناسبت ساکن شدن این طایفه بهمین اسم موسوم شده
است باقی نفرهای مانده قلعه مفتوحه مأمور گردیدند و دیگر انفرا از اهالی افلاق جهت

مرمت و تعمیر خرابیهای قلعه امده بودند و هزار نفر یکی چریک در قلعه ساخلو شده با مدد بواسطه مفتوح شدن بلغراد و قلعه های کلپانی و بایچ و پرکاس و سلان کمن و میتروپس و کارلوس و ای لوک بحیطه تسخیر درآمدند   یکروز بعد از مفتوح شدن بلغراد سلیمان بزرگ کلیسای بزرگ انجا را تبدیل بمسجد نموده نماز جمعه را بقول مورخین ترک بعد از تنقیه کردن از وجود اصنام در انجا بجا آوردند طبقات لشکر بجهه خدماتیکه در این یورش کرده بودند مورد تحسین و احسان گردیدند ضباط و حکام شهر معین و برقرار شدند دویست عراده توپ در باروهای قلعه بلغراد و چهل عراده در سابا کش گذاشته شدند درختهای جزیره دانوب را قطع کردند و سلیمان بطرف اسلامبول مراجعت نموده اهالی پای تخت مقدم او را استقبال نمودند صدای شلیک و شادی بلند نمودند

سلیمان در بین راه خبر فوت پسر دو ساله خود مراد را شنیده بود و دو روز بعد از ورود او باسلامبول یک دختر او نیز از دنیا رحلت کرد و پسر دیگرش محمود نام که ینسال از عمرش گذشته بود بمرض ابله درگذشت وزرا باتفاق سایر اعیان دولت ان جنازهای غم انگیز را پیاده تشییع نموده در پهلوی جد خودشان سلطان سلیم مدفون ساختند از برای مشغول کردن خاطر سلطان اوقات مجالس دیوان را طول دادند و بر مواقع ملاقات و مشرف شدن بحضور افزودند و در این مورد فرستادگان راگوزه و روسیه و دونیک از برای گفتن تهنیت جلوس وارد شدند فرستادگان راگوزه بواسطه خوش خدمتی که در اول جلوس از حکومت انها ظاهر شده بود مورد التفات شده حکم گرفتند که تجارت انها در همه بنادر و بلادی که محل تجارت میباشند از ادای حقوق معاف و مسلم بوده در عوض مبلغی نیز از برای مصارف خودشان ماذون باشند و برحسب استدعا و خواهش فرستاده

روس به خان تاتار عرض کرد قسم ابلاغ شد که اگر بعد از این باز در صدد اذیت مملکت روسیه باشند مورد مواخذه دولت عثمانی خواهد شد الکسندر یک مسکوبی باتفاق فرستاده روس به نزد امپراطور واسیلی بسفارت مامور شد بعد از این امپراطوری ارجمانی روسیه را که موزوژ نام داشت با نامه دوستانه باسلامبول فرستاد خواهش معاهده رسمانه نمود و خواهش او مقبول نیفتاد و همچنین دولت جمهوری و ندیک در اول جلوس سلطان سلیم در حفظ مراتب دوستی کمال مواضبت را بجا اورده بود نتوانست تجدید معاهده نماید تا وقتی که مارکو رمو بسفارت اسلامبول مامور شده عهد نامه که مشتمل بر سی فقره شروط بود بدست اورد لیکن دقت اولیای جمهور در کتمان اسرار دولتی بمرتبه بود که هیچ یک از مورخین ملت و ندیک از وجود ان عهد نامه اطلاع پیدا نکردند از جمله شرایط مندرجه در ان عهد نامه ازادی حرکت سفاین و ندیک در دریای اسود که تجارت توقف سفرای جمهوری در اسلامبول بود و شرط عوض شدن انها بعد از مدت سه سال توقف و نیز قرار شدن بود که اسرای و ندیکان اگر فرار کنند باید بانها رد شوند و اگر مسلمان باشند در عوض هر نفری هزار اقچه داده شود غنایمی که از سواحل اخذ میشود باید بصاحبان انها استرداد نمود اشخاصی که بعلت غرق شدن کشتی گرفتار شدند باید ازاد و مرخص شوند کاپیتان هر کشتی ضامن ان کشتی است اگرچه در میان ان کشتی نباشد اشرار و قاتلین را باید پناه نداده از مملکت خارج نمود در دعاوی و مرافعات باید مترجم دولت همراه طرف مقابل در محکمه عدالت حاضر شود هیچ یک از سفرا را از برای قرض نباید حبس نمود تجار و ندیکی اجازه سفیر نمیتوانند مسافرت نمایند و میبایست انها را از خراج و جزیه معاف

معاف باشند گفتگوی میراث انها باید بعهده سفیر خودشان باشد
بهیچ جه اسباب ممانعت در سر رت بر بستان باملت و ندیک نباید
فراهم اورده شود گشتیهارا نباید بازدید کرد مگر در اسلامبول ودا
دانل که عبارت از بوغاز بحر سفید باشد اهم والزم این عهدنامه همین
دو شرط اخری بود از ان طرف دولت جمهوری متقبل شده که سالی ده هزا
دوکا ازبابت مالیات جزیره قبرس و پانصد دوکا ازبابت زانته بکارگذا
گذاران دولت عثمانی بعد کارسازی دارد این سند دولتی دارای اعلی
درجه اهمیت بود و بعضی از شرایط انرا دولت عثمانی بعدها با دولتهای
دیگر نیز معاهده نمود سرحد بین دولتین محدود انطوری که پادشاهان سَنی با
روسای جمهوری در قرن چهاردهم مسیحی قرار داده بودند امضا کرد
بانطور که گذشت سال اول جلوس
سلیمان که از برای دولت و ملت افتخار جنگ و اعتبار صلح هر دو حاصل شد
ومیتوانست نمونه و سرمشق شایسته از برای کارهای سنوات بعد شود
سلطان انی از رسیدن کارهای دولتی غفلت نمیورزید در هر یکی از اعمال
وافعال او اثار علو همت سلطان بزرگ و علامات انصاف و عدالت سلیمان
کامل ظاهر و هویدا بود همیشه خیالات او مصروف کارهای بزرگ بوده
در اجرای انها سرعت و شدت بکار میبرد صاحب عزم ثابت و ایمان خالص
طالب علوم و مایل بخواندن و مطالعه کردن کتب با عیوبان همیشه مساعد و
مهربان و دشمن بر حسم ملت یهود پیشانی بلند و چهره گندم گون و حالت

و وضع موقر او برشد خوبی او دلایل واضح بودند چون همیشه عمامه را تقریبا
بر روی چشمهای خود میکشید بر مهابت چهره و منظر او افزوده میشد و در این
جزء از لباس تصرف نموده وضع انرا و رای وضع و ترکیب عمامه که پدرش بسر
میگذاشت قرار داده فقره عمامه در نزد اهالی مشرق عمل عمده است زیرا که از
شکل و ترکیب ان حرفت و صنعت رعایا بلکه درجات شان و منصب علمای مذهبی
نیز معلوم میشود در عهد سلطان سلیمان بزرگ از برای ترکیب عمامه قراری بکمال
دقت داده شد و همچنین در همه اجزای لباس تصرفات بعمل امد انها
عمامه سلطان را بلند پیچیده و دو پر مرغ ماهی خوار که تل مینامند بدو نصب میکردند
عمامه وزرا کوتاه تر پیچیده میشد پایین ان پهن و بر بالا ان زنجیره از کلابتون بسته
میشد و انرا کالوی مینامیدند و عمامه اعیان بترکیب عمامه سلطان لیکن کوتا
تر از ان بود و اورا مجوزه میگفتند و قضات کلاه ضخیم مدوری که میان ان پنبه یا پشم
یا چیز دیگر فرو برده باشند بسر میگذاشتند و انرا اغراسانی مینامیدند قرادولان
خاصه داخله کلاهیکه دوران با کلابتون طلا قلاب دوزی شده بود داشتند
وان را انگوف میگفتند کلاه بستانچیها سرخ بود و از عقب تا میان دوش
انها می افتاد و ان را باربتا میگفتند کلاه صاحب منصبان ینگی چریک بزیب
کلاه خود و الجقاران منصوب بود ان را قوقا مینامیدند کلاه ینگی چریک
چریکان از نمد بود و انرا کچه میگفتند مندیل عامه رعایا باقسام مختلف پیچیده شده
انها را پرشانی مینامیدند یا مندیل مختصری دولبند نام بسر میگذاشتند
یا شالی مدور بسر پیچیده شمله میگفتند سلیمان در هر روز جمعه با این خدم و حشم که

که رتبه و شان نشان شخص بود از برای ادای نماز جمعه بمسجد میرفتند وزرای او
چهار نفر بودند و این عدد از قرار دادهای جدید خودش بود زیرا که تا ایام
سلطنت سلطان سلیم عدد اشخاصی که باین منصب بزرگ نایل شده بودند از سه نفر
تجاوز نکرده اگرچه سلطان محمد فاتح یک زمانی چهار وزیر داشت اسامی وزرای
سلیمان از این قرار بود پیری محمد تولدش در قرامانی واز اولاد شیخ جمال الدین
اق سرائی بود سلطان سلیم بعد از ختم یورش مصر او را بمنصب صدارت عظمی
منصوب گردانید مصطفی که اصلش از اسکلاونی که مملکت خروات (کرواتی) میباشد
و یکی از خواهرهای سلطان در خانه او بود فرهاد که بحسب سن ده سال که
از سلطان سلیمان بزرگتر بود میل مفرطی بجنگ و حرص و شرهی بی نهایت زبرای
تحصیل شان و منصب داشت قاسم که در نوکری ریش خود را سفید کرده بود
در ابتدا دفتردار و در ایام حکومت سلیمان در من یزیا رئیس دربار او بود
بمنصب وزارت رسید لکن بعد از مراجعت از یورش بلغراد ارشدت پیری
استدعای معافی از خدمت نموده سلطان استدعای او را قبول فرموده
دویست هزار اسپر مواجب خانه نشینی در حق او برقرار فرمود و پسرش احمد
بک را بمنصب سنجاق بیگی داد بعد از این خرج معاش وزرا در ایام خانه نشینی در
همین مبلغ که دویست هزار اسپر باشد مقرر گردید

ایام زمستان با نعقاد مجالس شورا و ساختن ابنیه و عمارات بسر رفت
در اسلامبول مسجد یکه بیادگار سلطان سلیم بنا شده بود بتدریج بالا میرفت در
سرحدات مجارستان شهرهای بلغراد و ساباکس و در حوالی بلغراد قلعه چالا

و در ساحل بحر سفید قلعه قوال تعمیر شده استحکام حاصل نمودند در کشتی سازخانه
مشغول ساختن سفاین جنگی بوده در اتمام آنها عجله و اهتمام داشتند مقصود از ساختن
سفاین مذکوره تسخیر جزیره رودس و انهدام و انهدام سلسله شوالیه های سن ژان
بود که در جزیره مذکوره حکمرانی داشته خود را فرمانفرمای صفحات دریا میدانستند
سلطان عثمانی در تسخیر جزیره رودس فواید چند ملاحظه کرده بود اولا ننگ ذات
از اینکه دریای سفید در تحت حکومت دریا زنان عیسوی باشد و موقوف
داشتن این حادثه بسته معدوم ساختن تسلط عیسویان از جزیره رودس بود
ثانیا تجهه رفع انده و عظمی بود که از باب حبس و زجر مسلمانان و گرفتار بودن
آنها در زیر زنجیر عیسویان بیرحم بخاطر سلطان مستولی شده بود ثالثا بجهت
امنیت راه سفاین از آمد و شد مملکت مصر و اسود و سکی زوار بیت الله الحرام
لازم بود که جزیره رودس در تحت حکومت سلطان مسلمانان باشد رابعا غیرت
سلطان دایم در هیجان بود از برای اینکه دو لکه بدنما را که برروی فتوحات
جدش سلطان محمد فاتح از مفتوح نشدن شهر بلغراد و جزیره رودس افتاده
بود محو نماید و مملکت عیسویان را شمالا و جنوبا از گرفتن این دو موضع که بمنزله
سد سدید مملکت عیسویان است از آسیب ان دشمنهای فطری محفوظ و محروس
بدارد بلکه اگرچه این دو موضع در نظرها غیر ممکن التسخیر می آمد لکن همت بلند سلطان
یکی را مسخر نموده مستعد تسخیر دومی گردید اگر تحریک مصطفی وزیر جنگجو و تشویق کرد
اوغلی دریانورد مهیب هولناک میان نیامده بود همان سببها که ذکر شد
از برای حرکت سلطان اسبابهای قویه بودند از اینها گذشته دو نفر از بیگان

خان شوالیه‌ها که یکی طبیب یهودی و دیگری آندره مرال نام مهردار بزرگ
سلسله و از اهل پورتغال بود و عموماً او را آمارال می نامیدند باعث و سبب عمده
میل سلطان بتسخیر رُدُس شدند زیرا که انها مکتوبات بخدمت سلطان روم ارسال
داشته مکرر او را از ضعف حالت جزیره اطلاع داده بتسخیر جزیره طلبیدند حالت
و وضع خارجه نیز از برای اقدام باین کار خیلی موافق و مناسب بود زیرا که
عثمانیان هیچ چه از اتفاق پادشاه عیسوی در ممانعت انها تشویش نداشتند
چرا که از ضعف پادشاه مجارستان مطلع بودند و از بی قوتی و ناتوانی پاپ خبر
داشتند و امپراطور شارل کَنت پادشاه اسپانیول پنجم با فرانسوای اول
پادشاه فرانسه در جنگ بودند و با دولت جمهوری وندیک عقد دوستی و اتحاد
و اتحاد را بواسطه معاهده جدیده استحکام بودند پس ملاحظات مذکوره مصمم
یورش رُدُس گردیدند و سلطان از برای رعایت قانون مبتدا اوله مکتوبی برئیس
(گران مِتر) فرستاده بحکم به تسلیم شدن فرمود ۱۵۲۲ مسیحی ۹۲۸ هجری بمحض فرستادن
مکتوب مزبور سیصد فروند کشتی که حامل ده هزار نفر سرباز و کلنگ دار بودند
شراع کشتیها را کشیده بسرداری مصطفی پاشای وزیر روانه گردیدند و خود
سلطان نیز با صد هزار لشکر بحرکت در آمده از راه خشکی روانه گردید اردوی
سلطان در برابر اسلامبول در بدپ افتاده بود که سفاین سلطانی بواسطه دریدن
بادمراد امواج دریا را شکافته از حضور سلطان گذاشتند

در زمانیکه عساکر سلطان در آسیای صغیر
از برای رسیدن بمقابل جزیره رُدُس حرکت میکردند خبر رسید که برادر سنجاق

سنجاق بیگ هرسک هرکوزینا در دالماسی قلعه اسکرادین را که در قله کوهی
مخروطی و غیر ممکن الصعود واقع و مسکن دزدان و حرامیان راهزن بود
مسخر نموده و قلعه جزیره کوچک پاک را (غلطه) که در جانب غربی رودس واقع است
یکی چریکان که در ان نقطه از کشتی بیرون آمده بودند بواسطه نقب مفتوح ساختند
و نیز خبر رسید که فرهاد پاشا بعد از فتح قلعه کماخ شه وار او غلی علی بیگ را
که سلطان سلیم بجای علاء الدوله ذو القدر جد مشار الیه حکمرانی داده بود با همه
خانواده او بقتل رسانید (از قرار روزنامه سلیمان و تاریخ عالی) در این وقت
قشون دسته اول سفاین سلطانی در روز سن ژان در حوالی قلعه فاو بخشکی درآمده
و دو روز بعد از ان بقیه کشتیها داخل لنگرگاه پارامبولن شدند سوم ژوئن ۱۵۲۲
مسیحی مطابق ۹۲۸ هجری و این لنگرگاه را از شهر چند میلی فاصله بود و یکماه تمام
در حمل و نقل قشون و ملزوفات حربیه و انتظار وصول موکب سلطان گذشت
زیرا که وزیر سر عسکر میخواست افتخار شروع محاصره باسم خود سلطان باشد

تقریبا در برابر جزیره رُدُس در خاک اناطولی
لنگرگاه وسیعه فیسکو واقع است که از همه طرف بواسطه احاطه کوهها از صدمه
وزیدن بادهای مخالف طوفان انگیز محفوظ است و در منتهای انجا قصبه کوچک
مارماریس واقع است و حالا عموماً ان خلیج را باسم ان قصبه نامیده دریای
مارمارا می گویند سلیمان بجهت تسخیر جزیره رودس سفاین خود را در انجا جمع نموده با صدای
هیاهوی لشکرها که زیاده بر صد عراده توپ همراه داشتند بجنگ درآمد
دوازده عراده از ان توپها خیلی بزرگ بودند اندازه دایره گلوله‌های دو

دو عراده از انها را که از سنگ تراشیده بودند از یازده الی دوازده
براس نوشته اند (مترجم گوید براس اندازه دو بازوی انسان است که از هم
باز کرده و از یمین و یسار دراز کرده باشد و باصطلاح ملاحان کشتی بانان یک
متر و شش دسی متر طول ان میشود) بالجمله اگر چند دانه از ان گلولها
امروز هم در میدان رودوس افتاده و موجود نبود قول باور نکردنی مورخین را
ممکن بود رد نمایم لیکن وجود خود گلولها تصدیق روایت انها را می نماید
سلطان شهر را ملاحظه نموده عساکر خود را امر که باطراف شهر احاطه کرده بودند
تماشا نمود صاحبان هشت زبان یعنی هشت ملت مختلف که مریدان طریقت
سن ژان بودند در هفت باستیانهای قلعه جهت دفاع و حراست منقسم شده بودند
وان هشت ملت مختلف عبارت بودند از شوالیه های فرانسه و المان و انگلیس
و اسپانیول و پورتغال و ایطالیا و اوورنیات و پروانسال رئیس انها که
گران متر میگفتند عمارت خود را ترک کرده در دروازه فاتحین نزدیک بکلیسای
حضرت مریم مقام گرفته بود این دروازه از طرف شمال رو بدو بندرگاه که در
برابر بود نه باز می شد و باستیان زبان المان در جانب چپ ان واقع بود بعد
بعد از ان دروازه آمبوآز و باستیان زبان فرانسه واقع شده در
جانب چپ ان باستیان اوورنیات و پروانسال اتفاق افتاده بود این
چهار محکمه جانب شمال شهر را حراست می نمودند در جانب شرق که حمله های
محاصرین بیشتر باین طرف متوجه بود لشکر انگلیس ها واقع بود که در دنباله ان لشکر
دروازه آمبوآز و از ین و عمارت گران متر اتفاق افتاده بود در بالای دیوار

دیوارها

دیوارهای جانب جنوب قلعه که وصل به بندرگاه بود شوالیه های وصل به بندر
زبان پروانس و ایطالیا قرار گرفته بودند و خود بندرگاه که جای پورتغالیها در
انجا بود بواسطه زنجیرهائی که کشیده بودند استحکام داشت و برجهای آرشانژ
(رئیس ملائکه) وسن نکولا نیز معاون انها بود دفع حمله های دشمن از طرف
بعهده انها بود وسه گردهای عساکر عثمانی شهر را از شمال گرفته تا جنوب بدین ترتیب
احاطه نمودند در مقابل باستیان فرانسه و المان ایاز پاشا بیگلربیگی روم ایلی قرار
گرفته بود و احمد پاشا وزیر سیم بلا فاصله بعد از او در برابر باستیان اوورنیات
و اسپانیول ها واقع شده بود از طرف شرق در برابر مرکز دویم سر عسکر
مصطفی پاشا در برابر باستیان انگلیس ها مقام داشت در بالای تپه سن گوسم
وسن دامین که در عقب لشکر مصطفی پاشا واقع و مشرف بر خیابان حوالی کلیسای
کوچک سن ویرژ بود سراپرده سلطان را زده بودند و در مقام باستیان
جنوبی که محل شوالیه های پروانس بود در بالای تپه از طرف چپ قاسم بیگ
بیگلربیگی اناطولی لشکر زده بودند در انتهای جانب چپ در مقابل باستیان
ایطالیانیها پیری پاشای صدر اعظم قرار گرفته بود در اول بار بیگلربیگی
روم ایلی از طرف باستیان المانها شروع بجنگ نمود و مناسبت
انکه سرحد داری هونگری (مجارستان) بعهده مشار الیه بود لازم بود که اول
او حمله بباستیانها المانها برد فرمان ده باستیانها مزبور که شوالیه
کریستوف دوالدنر نام داشت بمقابله او مشغول گردید بیست و یک عراده
توپ دیوار باستیان المان را جهت حصول رخنه و شکاف هدف گلولهای

خود نمودند و بیست و دو عراده توپ برج سن نکولا بسته شد چهار ده دسته
توپ دیگر که هر دسته مرکب از سه عراده توپ بود باستیانهای اسپانیول
و انگلیس بسته شد و هفده دسته توپ که آنها نیز هر یک مرکب از سه عراده بود
بطرف باستیان ایطالیا نهایت بسته شد نه ماه او مصروف نقب زدن محاصرین
و نقب باطل کردن محصورین گردید رشادت و دلیری گران متر که ویلیر دیل
آدام نام داشت مترجم گوید (ایل ادام یعنی جزیره آدم که از قصبات فرانسه است
دو هزار و چهار صد و چهل و دو نفر سکنه دارد) غیرت و شجاعت سایرین را
که بواسطه صنعت و مهارت گابریل مهندس و ندکی از آسیب دشمن محفوظ بود
هیجان آورده بود مهندس مزبور تازه از جزیره کرت رسیده و فورا
پس از ورود نشان بزرگ طریقت سن ژان باو داده شده بود بالجمله
در چهارم سپتامبر یک قسمت از باستیان انگلیس ها بواسطه نقب خراب گردید
عثمانیان فی الفور از آن طرف حمله برده هفت بیدق از دشمن گرفتند لیکن
گران متر بمدد کسان خود رفته عثمانیان را عقب دوانید و دو هزار نفر از
از ایشان کشته شدند موافق (روزنامه سلیمان) شش روز بعد را عثمانیان باز دو
بهمان باستیان یورش بردند بار دو هزار نفر از آنها تلف شده مراجعت
نمودند و از محصورین زیاده بر سی نفر کشته شدند لیکن سردار توپخانه بیدق
دار گران متر از جمله آن مقتولین بودند بعد از دو روز باز محاصرین بدون آنکه
نقبی آتش بزنند داخل سنگر انگلیس ها شدند و پنج بیدق زدند یکی از آن بیدقها
گونانذرد و الدبز ربوده دقف یکی از آنها بگرد فردای آن روز بطبیخانه
برد

یهودی در وقتیکه کاغذی نوشته به تیری بسته بود و میخواست باردوی عثمانیان
بیندازد گرفتار گردید و خیانت او ظاهر شده بدنش را چهار شقه نمودند
یورشها و حمله هایی که ذکر شدند تا حال یورش عامه نمودند بلکه بعضی از اجزاء
لشکر اقدام باین عمل مینمودند در بیست و سیم سپتامبر بهمه لشکر اعلان شد که فردای
آن روز جمیعا آماده حمله و یورش شوند و در همان روز جارچی از جانب
سلطان میان لشکر افتاده جار زد که فردا باید یورش میان لشکر برده شود
سنگ و خاک آنجا تعلق بسلطان داشته جان و مال اهالی کسب و نصیب فتح
کنندگان شهر خواهد بود (روزنامه سلیمان) در وقت طلوع آفتاب از شمال
گرفته تا مشرق و جنوب شهر شروع بحمله و یورش نمودند طرفین بطور
عداوت و عناد بکوشش درآمدند در باستیان اسپانیولها آتش جنگ
بشدت اشتعال گرفت یکی چرکب آقاسی داخل باستیان مذکور شده
بیدقهای خود را افراشت لیکن محصورین بشدت تمام حمله برده بیدقها را
بتصرف درآوردند محاصرین را از باستیان بیرون کردند نعش پانزده هزار
ترک خندقها را پر کرده رخنها و شکافها را مملو ساختند (در روزنامه سلیمان
عدد شخص نکرده نوشته است جمع کثیری در این یورش تلف شدند) در این
یورش که از همه یورشها و حمله های اتراک سخت تر و مهیب تر بود شوالیه ها
و ساکنین رودس رشادت و جلادت خود را ظاهر ساختند حتی زنهای آنجا
مردانه کوشیده نان و گوشت از برای مبارزان خسته می بردند و خاک
و سنگ از برای پر کردن رخنه ها و زدن بر سر حمله آوران میکشیدند

و وضع از ان جمله یک زن یونانی معشوقه یکی از کاپیتانها که در باستیان انگلیزها
کشته شده بود بعد از انکه دو طفل خودرا چند بار بوسیده و بر پیشانی انها شکل صلیب
کشیده هر دو را بزخم کارد از پا در آورده جسد انهارا باتش انداخته گفت که دیگر دشمن
نمی تواند ناموس شمارا بر باد دهد انوقت بالاپوش خون آلود معشوق خودرا بدوش
گرفته شمشیر بدست بدشمنان حمله برد و جنگ کرد تا وقتیکه مانند یلوانان کشته شد
سلیمان از ورود این خسارت وقوع این هزیمت بشدت غضبناک شده تقصیر را بابا
پاشای ینکی چری یک اقاسی وارد آورده او را معزول و محبوس نمود بعد از بیست
و چهار ساعت که در غضب سلطان اندک تسکینی حاصل شد مشار الیه را از حبس مرخص و باز
منصبی که داشت منصوبش نمود درین وقت خبر فوت خیر بک حکمران مملکت مصر بعرض
سلطان رسید لهذا سرعسکر مصطفی پاشا را بحکومت مصر مامور و عمل او را باحمد پاشا
که تا ان زمان وزیر سیم بود مرجوع فرمود سرعسکر جدید چند بار یورش بشهر
جمعی را بکشتن داد یورش بی قاعده را موقوف داشته مصمم شد که بقانون قلعه
گیری و کندن ماپیچ و زدن نقب شهر را مسخر نماید

تا درانوقت زیاده بر صد هزار نفر از عساکر سلطان
با ضرب آهن و آتش دشمن یا بواسطه ناخوشیها تلف شده بودند درین من دو نفر
ترک مکتوبی که طغرای سلطان با ب طلا در ان نقش شده بود آورده در شرط تسلیم
شدن گفتگو نمودند دو نفر شوالیه از برای اینکار بخدمت سلطان رفتند
سلطان بانها در سلامتی رجعت ساخلوهای شهر اطمینان داد شروط براینکه
بفاصله سه روز شهر را تسلیم نمایند و اگر غیر این نمایند جمیع ساکنین شهررا

از دشمن

از دشمن خواهند کذارند حتی گربه را نقل خواهند رساند اگرچه تسلیم کردن شهر
یک جماعتی از بزرگان سلسله امضا داشته بودند لیکن بعد را در یک انجمنی از شوالیهان
که اغلب زبانی دو نفر شوالیه جهه گفتگوی این مطلب انتخاب شده بودند انها
تسلیم کردن شهر را ننگ دانسته امضا ننموده اشتند پس توسط دو نفر شوالیه
از اهل اسلامبول سلطان پیغام داده شد که مسئله تسلیم بسیار مطلب غامضی است
و حل ان درین مدت قلیل که قرار داده شده است ممکن نیست اهالی این شهر
بعضی از لاتین و بعضی از یونان هستند متفق و متحد کردن انها درین خیال از بیشتر
مدت لازم دارد بهتر انست که سلطان چند روزی بر مدت مقرره بیفزایند
سلطان پس از شنیدن این پیغام فوراً فرمان داد تا توپها را بطرف شهر
ببندند و مجدداً در کمال شدت کارهای نقب و ماپیچ مشغول شدند در هیجدهم
ماه دسامبر ۱۵۲۲ مطابق ۹۲۹ هجری سنگرهای جلو باستیان اسپانیولها
یورش برده شد در نوبت اول دفع یورش را نمودند لیکن در دفعه ثانی
چنان به تندی و سختی حمله کردند که احدی را توقع مقاومت نماند و باستیان
را بدست دشمن داده سنگری که در شهر داشتند گریختند درین حالت
باروط شهریان تمام شده توپخانه انها در جواب توپهای لشکر عثمانی ساکت
و صامت ماندند و نیز باین واسطه اشخاصی که تسلیم کردن شهر را ننگ
دانسته امضا ننموده اشتند از خجالت سر بپیش انداخته دم فرو بستند دو نفر
از شوالیه ها را انتخاب نموده کاغذ سلطان بایزید ثانی را که در استحکام
مراتب صلح و دوستی به گران متر نوشته بود بتوسط انها از برای سرعسکر فرستادند

مجض اینکه چشم احمد پاشا کاغذ ها بر بد افتاد ان را پاره پاره کرده کله ها نمود
دو نفر عیسوی را که دران روز گرفته بودند گوش و دماغ و انگشتهای
انها را بریده با کاغذی که مملو از دشنامهای رنگ بود از برای گران متر
فرستاد گران متر عرصه را از همه جهت برخود تنگ دیده یک نفر از شوالیه ها
با دو نفر از اهالی شهر نزد سلطان سلیمان فرستاد تا قراری در تسلیم نمودن شهر
بدهند تکالیف معروضه مقبول شد سلیمان اذن داد که مریدان طریقت سن ژان
که شوالیها باشند بسلامت رجعت نمایند و مدت دوازده روز بانها مهلت داده شد
که از قلعه بیرون رفته شهر را تسلیم کنند مشروط بر اینکه پنجاه نفر برسم گرو
باتراک بسپارند که نصف انها شوالیه و نصف دیگر از اهالی شهر باشند
یکی از شروط عمده را که سلیمان قبول ننمود این بود که شوالیه ها از
از بس عجز و لابه و التماس نمودند سلطان راضی شد و این بود که لشکر
ترک از هر طرف بقدر یکمیل از اطراف شهر دور شوند تا شوالیه ها باطمینان
از شهر بیرون بروند بالجمله سلطان دران وقت حکم داد تا لشکر ها از اطراف
شهر کوچ کرده دور تر رفتند لیکن پنج روز بعد از امضا شدن شرط که بیست و پنجم سپتامبر
باشد نامه سنگی چرکان که بواسطه آمدن فرهاد پاشا از سرحد ایران وارد شده بود یازده
هزار نفر از عقطاران انها قوی گرفته بودند بدون اینکه اسلحه بردارند هر کدام
چوبی بدست گرفته توبره بردوش انداخته بطرف قلعه روانه شدند و از
دروازه کوسکین بزور داخل شده انچه لازمه ظلم و بی اعتدالی بود
از غارت اموال و هتک ناموس زنان و دختران و بی احترامی نسبت باشیا

و اشکال مقدسه فرو گذار نکردند و بکلیسیای بزرگ سن ژان (حضرت یحیی ع) رفته شکلهای مقدسه را
که در دیوار ها کشیده شده بود ند تراشیدند و مجسمه ها را شکستند قربانگاه را خراب نمودند قبور گران
متر ها را شکافته اجسام و عظام رمیمه انها را بیرون کشیدند و صلیب ها را بزمین انداخته در خاک گل کشیدند از
بالای بام کلیسای سن ژان صوت اذان مسلمانان سن ژان نکولا آواز طبل و نقاره جنگی عثمانیان
بلند شد در بر و بحر فتح و تسخیر جزیره رودس را اشعار دادند هر کس خواست انها را از ارتکاب آن
همه ظلم و بی حسابی منع نماید یا بضرب چماق مغزش را پریشان کردند یا مانند چارپایان باری را که از
غنایم شهر بسته بودند بر پشت او بسته بکشتی ها نقل کردند همه این ظلم ها و معصیت های کفر آمیز در صبح
روز میلاد حضرت عیسی ع واقع شد در همانوقت آندرین پاپ روم زمانیکه در کلیسای سن پیر مشغول
بجا آوردن عبادت جانشینی و نیابت مسیح بود بجهة علامت افتادن اولین سد محکم عیسویان سنگ
دشمنان سنگی از بالای محراب جدا شده پیش پای پاپ افتاد

فردای ان روز را گران متر جهة رسیدن بخدمت سلطان بار دورفت زیرا که دو روز
بعد از امضای شرط نامه احمد پاشا سواره داخل شکاف سنگر اسپانیول شده با گران متر بعضی گفتگو
ها کرده اظهار داشته بود که سلطان مایل صحبت و ملاقات او می باشد گران متر با وجود یکه کمال اکراه را
از این کار داشت در وقت طلوع صبح به اردو رفته مدت مدیدی در جلو سراپرده سلطان در زیر برف
و باران معطل شد زیرا که ان روز روز جمعه و روز دیوان بود وزرا با فرهاد پاشا اذن دست بوسی یافته
بحضور سلطان مشرف شده بودند و فرهاد پاشا هدایای نفیسه بسیار از قبیل قاب ها و قدح ها و جام های
نقره پیشکش و تقدیم حضور کرده بود بالاخره خفتانی بر دوش گران متر انداخته بحضور بردند مدتی
سلطان و گران متر بیکدیگر نگاه کرده ساکت بودند تا وقتی که سلطان بسخن در آمده در مقام
تسلی و دلداری گران متر بر آمده و فرمود لازمه حالت سلاطین و حکام افتاده است که شهرها و ولایات

بگیرند یا از آنها گرفته شود و مجدداً در خصوص آسوده رجعت کردن خود و کسانش اطمینان داد فردای آن روز
پسر عموی بزرگ سلطان را در لباس فرنگیها گرفته سلطان او را با پرسش تقبل رسانیدن زن
و دختران او را به اسلامبول فرستاد دو روز بعد از آن سوار شده تماشای شکاف باستیان
اسپانیول و برج سن نکولا رفت و در مراجعت از میان شهر عبور نموده چون بمحاذی عمارت
گران متر رسید باتفاق احمد پاشا و یکنفر غلام داخل سفره خانهٔ شوالیه ها شده و گران متر را احضار
نمود فرمایش های سلطان را که همه اظهار لطف و مهربانی بود احمد پاشا بزبان یونانیان ترجمه میکرد
بعد سلطان فرمود اگر مدتی را که از برای تخلیه قلعه مهلت داده شده است کافی نباشد در امتداد
آن ایام مضایقه نخواهد شد گران متر اظهار تشکر نموده عرض کرد که جز بجا آوردن شروط مقرره و
خلاف نشدن آنها تمنای دیگر ندارد سلطان باز مجدداً او را از آن بابت ها اطمینان داد
در دو روز بعد پانصد نفر ینگی چریک و پانصد نفر سرباز بانظام جهة ساخلو رودس معین شد در
اول ماه ژانویه سنه ۱۵۲۳ مطابق سنه ۹۲۵ هجری جهة حصول مرخصی بدست بوس سلطان مشرف شد
چهار رقاب طلا پیشکش نمود سلطان بامحرم و مقرب خودش ابراهیم فرمود که در حقیقه بسیار
متالم شده ام از اینکه این مرد پیر را از عمارت و قصر خودش دوانده ام در نصف شب از روز
گران متر باکسان و متعلقان در کشتی نشسته روانه اروپا گردید و در روز جمعه سلطان سلیمان در
کلیسای بزرگ سن ژان نماز جمعه و جماعت را بجا آورد و فوراً بعد از نماز در کشتی قرا محمود
کاپیتان نشسته به مارماریس رفت و از آنجا سنجاق بک های منشا و قرامزی و آدینه و صاروخان را باتفاق امیرآخور خودش اسکندر بک مامور تعمیر و استحکام قلعهٔ رودس فرمود بعد از تسخیر
رودس هشت جزیره دیگر که بسته بدانجا و تعلق بشوالیه ها میداشت بتصرف کماشتگان سلطان روم
در آمدند اسامی آن جزایر از اینقرار است لیروس کوس کالیمنا نی زی

۲ که در فتح پیش کوپیا گشته شده بود

تلوس خالک لیمونیا سیم زنان یونانی این جزیرهٔ آخر که بواسطهٔ هنر زیر آب رفتن در
ایام محاصره خدمتها بمحاصرین کرده بودند بجهة اینکه امتیازی از دیگران داشته و شناخته شوند
سلطان مقرر داشت که مندیل سفید بر سر بگذارند قلعهٔ پطرون که تعلق بیکی از شوالیه های آلمان داشت
تخلیه شده بتصرف داده شد و مایه تکمیل فتوحات این یورش گردید در تاریخ جنگ محاصرهٔ رودس بتها
بواسطهٔ شجاعت های گران متر والیر سروف و مشهور است بلکه چون اتراک در این محاصره بکار بردن
خمپاره را بانی و باعث شدن و مارتی نانگو مهندس ونیکی باطل کردن نقب را مخترع شد
سبب اشتهار این محاصره و اسباب مذاکرهٔ آن در تاریخ جنگ گردید

سلطان بعد از یک ماه حرکت وارد اسلامبول شد و پس از ورود هنوز از تولد
سلطانزاده محمد که در ایام محاصرهٔ رودس متولد شده چندان حظی نکرده بود که فوت شاهزاده
عبدالله مایهٔ اندوه خاطر سلطانی گردید رئیس جمهوری ونیک سلطان را در خصوص فتح جزیرهٔ رودس
تهنیت گفت و او شها حکمرانی است از اروپا که سلطان از بابت فتح رودس با و اطلاع داده
بود از جانب پادشاه ایران و شاه شروان تا آنوقت اظهار مودت و ارادتی نسبت بسلطان
نشده بود بعد از فتح رودس از جانب هر دو تهنیت جلوس و تسلیت نامهٔ فوت سلیم فرستاده
شد سفیر ایران با پانصد نفر خدم و حشم وارد اسلامبول گردید و حال آنکه سلطان شخصه بمقید
باین قیودات نشده با بیست سوار وارد پای تخت شد در آنوقت سفیر روسیه ژان موروسوف
از جانب کزار[1] واسیلی در اسلامبول بود و کوشش میکرد که شاید مراوده مختصری را که روسیه
با دولت عثمانی داشت تبدیل معاهدهٔ رسمی نماید لیکن از کوشش او فایده حاصل نشد
در بیست و هشتم ژوئن سنه ۱۵۲۳ (سنه ۹۲۵ هجری) پیری محمد پاشای صدر اعظم باوجود
خدمتهای نمایان که بدولت عثمانی کرده بود بواسطهٔ افتراها و تهمتهای احمد پاشا که امید

[1] پادشاهان روس در آن وقت کزار لقب داشته‌اند

کرده جای او را داشت از صدارت معزول شد دویست هزار اسپر آقچه از بابت موجب خانه‌نشینی
در حق او برقرار گردید منصب و با عمل بیگلربیگی روم ایلی به ابراهیم پاشای توشیجی باشی و رئیس غلام بچه
های داخله (ایچ اوغلان) که ندیم و محبوب انگار سلطان بود داده شد ابراهیم پسر یکی از عمله‌های
کشتی که اصلش یونانی و از اهل شهر پارگا بود از آغاز طفولیت در رخسار او آثار استعداد و لیاقت
بسیار ظاهر کرده بود با وجاهت صورت و صباحت منظر در هوش و زکاوت نیز ممتاز بود
دریا زنان ترک او را دزدیدند پس از آن بیوه زنی او را بغلامی خود خریداری نمود و مسکن
آن بیوه زن در حوالی من یزیا دار الحکومه ایام ولیعهدی سلیمان واقع بود از آن زن چون ابراهیم
را دوست میداشت خوش داشت که همیشه وجاهت و ملاحت او را بواسطه زینت و آرایش
در نظرها جلوه بدهد و در تربیت او کوشیده میخواست بر هنر و استعدادش بیفزاید در یکی از ایام
تفرج که سلیمان در اطراف من یزیا گردش میکرد به ابراهیم زیبا صورت رعنا قامت در
حالتی که کمانچه میزد برخورد بقدری بفنون هنر و هوش آن جوان یونانی گردید که از همانوقت او را
ندیم و مصاحب خود قرار داد و آنی از او مفارقت نمیکرد چون بر تخت سلطنت جلوس فرمود او را
توشیجی باشی و رئیس غلام بچه‌های داخله نمود با وجود اعتبار و اقتدار محبوب سلطان که آناً بآن
در ترقی بود واضح است که خدمت‌های نمایان پیری پاشا را قدر و مقداری باقی نمی‌ماند از اینها گذشته
چون صدر اعظم مزبور بیورش جزیره رودس صحه نگذاشته بود در عسکری آن لشکر بعهده
او واگذار نشد اعتبار آن جوان یونانی در نزد سلطان و تسلط او در کارهای اروپائی رسید
که از همان زمان سلطان از همه بابت با او مطمئن شده کارها را بعهده او واگذار کرد و او با اختیار
تمام در کارها بنای دخل و تصرف گذاشت نفس حریص و خلق و خوی تند احمد پاشا که چندی بود کار
های صدر اعظم در حقیقه باو رجوع می‌شد طاقت تحمل نیاورده در مجلس دیوان صداها بمباحثه

و مناقشه بلند شد و سلطان فوراً خواهش احمد پاشا را قبول کرده او را بحکمرانی مصر فرستاد
محمد گرای خان تاتار قرم بعد از هشت سال حکمرانی و پنجاه و هشت سال زندگی در شورشی که پسران
او غازی گرای و بابا گرای برانگیخته بودند با ولیعهد خود در یک شب کشته شدند بعد از وقوع این عمل
شنیع برادران حکمرانی قرم را میان خود تقسیم نمودند غازی گرای بمسند خانی نشست و بابا
گرای بمنصب قالغا (ولیعهد) نایل گردید ممش بک که رتبه شیرین بکی داشت و یک درجه از
قالغا پائین‌تر بود عریضه بخدمت سلطان عرض کرده استدعا نمود که سعادت گرای برادر محمد
گرای را که برسم گروگان و بجهة اطمینان از صداقت و ارادت محمد گرای بدربار سلطان
سلیم فرستاده شده و هنوز در باب عالی متوقف بود بمنصب خانی قرم سرافرازش فرموده
بدان صوب روانه دارند سلطان استدعای او را قبول نمود و سعادت گرای بتخت خانی
قرم جلوس کرد و بخواهش ممش بک غازی گرای را قالغا کردند چون این عمل خلاف قانون مملکت
واقع شده بود و رسم چنان بود که اکبر اشخاص از سلسله خوانین خواه عمو باشد خواه برادر رتبه
قالغائی حق اوست و غازی گرای زیاده بر بیست سال نداشت سعادت گرای این مطلب را
بهانه کرده غازی گرای را با برادرش بابا گرای بقتل رسانید و برادرزاده دیگر خود دولت گرای را
قالغا نمود حکمرانی سعادت گرای نیز چندان طولی نکشید چراکه اسلام گرای بخونخواهی برادر خود
غازی گرای برخواسته سعادت گرای را به اسلامبول دوانید مشارالیه هفت سال دیگر
در اسلامبول بموجب دولت زندگانی کرده در سنه ۱۵۳۰ (مطابق سنه ۹۳۷ هجری) وفات کرد
و جسد او در مسجد ایوب مدفون گردید اسلام گرای برادر خودش را منصب قالغائی داد و
در آخر مورد بی‌التفاتی سلطان شده صاحب گرای پسر منگلی گرای بمسند خانی جلوس کرد
مشارالیه در وقتی که طفل بود و محمد گرای بجهة اینکه در حکمرانی رقیب و مانعی در مقابل نداشته باشد

حکم کرد برادرهای او را بقتل برسانند خود او فرار کرده به غازان رفت محمّد گرای در این مسئله تقلید سلاطین عثمانی را کرده نمیخواست از اقربای خود کسی را زنده بگذارد بالجمله آن طفل فراری را بعد الایّام طایفه تاتار نغز بخانی خود قبول کردند و شرح تصاحب نمودن صاحب گرای تاج و تخت خوانین تاتار قرم را بعد از این مذکور خواهیم داشت

خیری بک که در زمان یاغیگری غزالی صداقت و دولت خواهی خود را نسبت بسلطان از عجله کردن در فرستادن سه هزار سوار بسرکردگی هفت نفر از مشایخ عرب ثابت کرده بود لیکن پس از گرفتاری غزالی و کشته شدن او چون عاقبت کار خیانت کاران را ملاحظه نموده اندوه عظیمی بر خاطر او مستولی گردید همین که از مردن خود یقین حاصل کرد جمیع غلامان و کنیزان خود را آزاد نمود و از برای بناهای خیر موقوفات قرار داد و منافع عمده اموال خود را باولاد و زن خود واگذار نمود و زوجه او بیوه سلطان ناصر محمّد بن قلیون سلطان مصر بود بالجمله باقیه اموال خود بیست فروند کشتی با همه تدارکات لازمه آن حاضر نموده با علم حضرت ختمی مآب صلوات الله و سلامه علیه که مایه حصول فتح و نصرت بوده بسرکردگی برادر زن خود قرت بک بامداد سلطان بجزیره رُدُس فرستاد (موافق روایت سهیلی و شکری و اسم علم مبارک عقاب بود و حالا سنجاق شریف میگویند) دو ماه و نیم بعد از وصول کشتی های مصر بجزیره رُدُس خبر مرگ خیری بک بسلطان رسید و فی الفور سر عسکر مصطفی پاشا داماد سلطان یعنی شوهر خواهر او بجای خیری بک و حکومت مصر مامور و روانه گردید وقتی که مصطفی بمصر رسید دو نفر از روسا جانم و اینال نام جمعیّتی بدور خود فراهم آورده مصدر همه قسم شرارت و بی اعتدالی ها شده دو نفر از مشایخ عرب را نیز که گشته بودند مصطفی لابد با اشرار بنای مجادله و مقاتله را گذاشت بالاخره باعانت ینیکچریکان صدیق و تفنگچیان

مخصوص خودش بر یاغیان غلبه کرده سرهای آنها را بر بالای دروازه زُویلا نصب کردند (روایت سلق سعد و فردی و شکری) حکومت مصطفی چندان طول نکشید و بواسطه التماس و اصرار زن سلطان او را احضار و گزنجه قاسم را که یکی از رکابداران خاصه سلطانی بود بحکومت مصر سرافراز فرمودند بعد از گذشتن چند ماه احمد پاشا را بجای او فرستادند و احمد پاشا آنقدر نگذشت که سزاوار لقب خاینی شده اسم خود را در نزد مورخین عثمانی ضایع و رسوا نمود منظور او این بود که چون برتبه صدر اعظمی را نتوانست دریابد اقلاً سلطنت مصر را متصرف شود از برای اجرای این خیال مملوک ها را فریفته روبخود نمود لیکن در صداقت و حق شناسی ینیکچریکان نتوانست رخنه پیدا کند لهذا به هواخواهان خود تیولات و مالکانه عطا نموده بقدر امکان ینیکچریکان را از خود دور نمود و بهر وسیله و بهانه که توانست در صدد اضمحلال آنها بر آمد چون ینیکچریکان قلعه را در تصرف داشتند فریب او را نخورده قلعه را از دست ندادند احمد پاشا بعد از شش ماه حیله بازی لابد شده پرده را از روی کار خود برداشت و باتفاق مملوکان اوّل دراما به اردو زده بعد قلعه را محاصره نمود ینیکچریکان مانند شیران خشمناک بر مخالفان حمله بردند و چهار هزار نفر از هواخواهان احمد را پاره پاره کردند یکی از امرای مملوک قنات خرابه را که بقلعه راه داشت و قریب دویست سال می گذشت که متروک افتاده بود باحمد نشان داد مشار الیه مملوک ها را از آن ممر بقلعه داخل نموده جمیع ینیکچریکان را بقتل رسانید (سلق سعد و تاریخ سهیلی و فردی) احمد پاشا چون قلعه را متصرف شد خود را سلطان لقب داده خطبه و سکه را باسم خود نمود چون بندر و سواحل را در تصرف داشت قرا مصطفی پاشای دلاور را که در زمان حکومت مصطفی پاشا بر یاغیان غلبه کرده بود و حال بحکومت مصر آمده فرمان عزل او را از جانب سلطان آورده بود گرفته او را با چاوشی که حامل فرمان بود بقتل

رسانید پس از آن سه نفر از محرمان و معتمدان خود را وزیر قرار داده اداره کارها را بانها
رجوع نمود از جمله آن سه نفر یکی محمد بک بود و در حق آقای خود که نسبت بسلطان خیانت
کرده بود بنای خیانت را گذاشت و منتظر فرصت و موقع بود که احمد را از میان بردارد
پس از انکه در خفیه همه لوازم کار را آماده نمود مواظب حالت احمد پاشا شد تا روزیکه مشار الیه
از قلعه بیرون آمده بحمام رفت گماشتگان محمد بک اطراف حمام را احاطه نموده باواز بلند
گفتند خدا سلطان را نصرت دهاد احمد پاشا مضطرب شده با ریش نصف تراشیده از سقف
حمام بدر رفته خود را باسب رسانیده و بشدت تمام بجانب قلعه تاختن کرد سواران محمد بک
او را تعاقب کردند و داخل قلعه شدند احمد پاشا که عمارت قلعه را استحکام کرده بود در مقام
دفاع برآمد انوقت محمد بک گفت منادی ندا کرد که خزانه محفوظه در قلعه نصیب کسانی است که
بر دشمن غلبه کنند فوراً اعراب حریص بطمع غارت اسلحه برداشته بعمارات قلعه
ریختند و جز تاراج بهیچ امری نپرداختند احمد خاین حواس مردم را مشغول اخذ غنایم
دیده مجال را از دست نداده با بیست نفری از نوکران صدیق خود از میانه بدر رفت و
بقبیله بنی بکر که در ناحیه شرکیه یورت داشتند پناه برد محمد بک چرکس جانم حمزاوی را
با سه هزار سوار تعاقب او مامور نمود چون مشار الیه نتوانست باو برسد محمد بک خود با
سی هزار جمعیت بطرف محلّه روانه گردید در محل مذکور یکی از مشایخ عرب که شیخ عریش
نام داشت احمد پاشا را با قید و زنجیر آورده تسلیم محمد بک نمود او نیز فوراً سر احمد را بریده
بخدمت سلطان روانه داشت و به ایاز پاشا وزیر سیم که با سی هزار ینکیچری که
از راه خشکی بدفع یاغی میرفت حکم شد مراجعت نماید قاسم پاشا حاکم سابق مصر مجدداً
بحکمرانی انجا مامور گردید محمد بک که مصدر این خدمت شده بود تیولات چند

باو داده شد

باو داده شده نظارت مملکت مصر باو عنایت گردید
درانوقت سلیمان در اسلامبول جشن عروسی
ابراهیم صدر اعظم را برپا کرده بود چنان جشنی تا انروز که بیست
دویم ماه مه سنه ۱۵۲۴ بود (سنه ۹۳۱ هجری) در اسلامبول دیده نشده
بود در میدان اسب دوانی سراپرده سلطانی را زده تختی در میان
او بجهة سلطان نصب نمودند ایاز پاشا وزیر ثانی با بقشاق ینیکیچری آقا
سی بسرای رفته سلطان را بعروسی دعوت کردند سلیمان انعام زیادی
بانها داده شرح مبسوطی از قابلیت و لیاقت ابراهیم بیان فرمود
مدت هفت روز هفت شعبه عمده لشکری را دعوت نموده طعام دادند (
اسامی آن شعبه ها از این قرار است سلیحدار سپاهی علوفه چی غربا
جبه چی توپچی ینیکیچریک)
روز هشتم وزرا و بیکلربیکیان و بیکان را مهمانی کردند و در روز نهم که
فردای آن قرار بود عروس آورده شود سلطان بعمارت داماد
تشریف فرما شده و بجهة تشریفات مقدم سلطانی همه کوچه ها را که در معبر سلطان
واقع بودند زینت دادند توپ های زری و قماش های حریر اعلی از دیوار
ها آویخته شدند سلطان مفتی علی جمالی را در جانب راست خود و شمس
افندی معلم سلطان زاده ها را که بعد بجهة بی علمی و نادانی از آن
منصب معزول شد در طرف چپ خود نشانده حکم کرد مدرسین مدارس
اسلامبول در حضور او در خصوص مسائل مشکله مباحثه و گفتگو نمایند

چاشنی گیرباشی در سفرهٔ سلطان جای صدر اعظم و بعد از او محلّ
نشستن علما را معیّن کرد و در وقت صرف غذا دفتردار مصطفی چلبی مشغول
سقایت شده سلطان و سایرین جام های شربت را از دست او
گرفته مینوشیدند جامی که سلطان در آن شربت میخورد از یک پارچه
فیروزه ساخته شده و از جواهر مخصوص نوشیروان شاهنشاه ایران بوده
بسبب انقلابات روزگار بخزانهٔ سلطان رسیده بود بعد از صرف غذا
علما را مرخص کرده شیرینیها و مربّاها بایشان بخشیده شد چون سلطان
بسرای مراجعت نمود خبر مسرّت اثر تولّد پسری را باو دادند (سلیم ثانی)
از اینکه در انروز عثمانیان اسلامبول فتح را کرده بودند تولّد انمولود
بفال نیکو گرفته شد و تاریخ تولّد در بیست و هشتم مه سنهٔ ۱۵۲۴ مسیحی
مطابق سنهٔ ۹۳۰ هجری بود دو روز بعد را شخصی که از برای آوردن
عروس معیّن و مقرّر شده بود نخل های عروسی را حاضر نمود یکی از انها
مرکّب از شصت هزار پارچه بوده اشکال جمیع اشجار و ریاحین و گلهای
غریبه و مرغ های عجیبه که در عالم یافت میشوند و در افسانه ها اسم انها
وجود دارند مانند سیمرغ وغیره همه در آن نخل موجود بودند سایر نخل ها
کوچکتر و مرکّب از چهل هزار پارچه بودند شش روز بعد از آن سلطان
باز بعمارتی که تازه از برای ابراهیم پاشا که در میدان اسب دوانی
ساخته شده بود و هنوز باقی است رفتند و در انجا بتماشای رقص
رقاصان و اسب تاختن و تیر انداختن سواران و تماشاهای دیگر

برادر

پرداخته شعرا قصاید خواندند و از جملهٔ انها اشعار قصیدهٔ خیالی مطبوع طبع
سلطان افتاده مستحسن واقع شد

ابراهیم که محلّ اعتماد کامل و تقرّب بی اندازهٔ سلطان بوده
باختیار تمام و بمیل خاطر خود برتق و فتق امور دولت می پرداخت با
پانصد نفر ینیکچری و دو هزار نفر از سایر طبقات لشکر مأمور نظم مملکت
مصر و رفع اختلافاتیکه فیمابین قاسم پاشای حاکم و محمّد بک ناظر
پیدا شده بود و ایجاد قانونی که از برای ادارهٔ آن مملکت مناسب
باشد گردید خیرالدین ژنرال علوفه چیان و چاوش باشی محمّد بن صوفی
و دفتردار اسکندر چلبی و تذکره چی مصطفی جلال زاده در این سفر
مأمور خدمات ابراهیم پاشا شدند مصطفی جلال زاده یکی از مورّخان
معروف دولت عثمانی است در ابتدا تذکره چی بود بعد منصب رئیس
افندی باو داده شد پس از آن برتبهٔ نشانچی نایل گردیده در
ایامی که دارای انمنصب بود تالیف شریفی در تاریخ اعظم سلاطین
عثمانی که سلطان سلیمان باشد بیادگار گذاشت چون در همهٔ وقایع عهد
آن سلطان این مورّخ شاهد صادقی بود بعد از این اغلب وقایع از
تاریخ او ماخوذ و مذکور خواهد گردید چیز تازهٔ که مردم در انوقت دیدند
و تا انزمان نظیر آن را ندیده بودند این بود که سلطان کشتی ابراهیم را
تا جزایر پرنس ها مشایعت کرد و در انجا از محبوب خود با کمال حزن و
ملال مفارقت نموده مراجعت کرد (تاریخ جلال زاده و فردی و [illegible])

درگاتی پوئی موافق فتوائی که سلطان سلیم از علما گرفته قتل ایرانیان
را بجهة دشمن دین و دولت بودن واجب دانسته بودند جمعی
از اسرا و گرفتاران آن ملت را حسب الامر سلطان بقتل آوردند
(روایت فروی) ابراهیم با کشتی های خود اول بجزیرهٔ شیوس رفت
در انجا ضابطان ژنو (جنویزه) با پیشکش و هدایا بخدمت صدر اعظم رسیدند بعد ا
ابراهیم پاشا از انجا بسر کشتی جزیره رُدُس رفت وازانجا عازم مملکت مصر گردید
طوفانهای فصل خریف کشتی های صدر اعظم را از راه ایطالیا خارج نموده بسواحل سیاح
انداخت بطوریکه سه هفته بعد از حرکت از جزیرهٔ رود برلنگرگاه مرمری داخل شدند
در انجا ابراهیم مصمم گردید که ترک دریانوردی کرده از راه خشکی بمصر برود در لدایه قبلا
ناظر اداره مصر محمد امین بیک بخدمت رسید مشارالیه از راه دریا باسلامبول رفته
بود و در انجا او را نگاه داشته کارهای او را رسیدگی کرده اعمالش را تصدیق
نموده و بمصر رجعت داده بود قاسم پاشای حاکم مصر از راه خشکی از برای صدر
اعظم بپیش آمد و صدر اعظم در خصوص خبط های او که ناظر مصر در اداره آن مملکت
قلمداد نموده اغماض کرده اظهار مهربانی نمود در دمشق و حلب ابراهیم
خود را حاکم بیغرض بی طرف سنجی وانمود کرد و بانواسطه پیکلربکیان هردو
شهرها بی خوف در جا در جادهٔ سلامتی حرکت میکردند

صدر اعظم در روز ورود قاهره عظمت و حشمتی بخرج
داد که خیلی بالاتر از جلال و جبروت سلاطین چرکس بود پنجهزار نفر
ینگی چریک و سپاهی و مملوک با لباسهای فاخر در رکاب بودند

زین و یراق اسب او که مرصع بجواهرهای آبدار بود و سلطان
از برای روز ورود قاهره باو داده بود یکصد و پنجاه هزار دوکا قیمت
داشت سواران خاصه صدر اعظم برخلاف سواران عثمانی علم های کبود و سفید
داشتند غلام بچه های او (پاژ) مانند غلام بچه های سلطان لباس زری
در بر و کلاه طلادوز بر سر داشتند و همچنین مملوک هائیکه در
در جزو خدم و حشم او واقع بودند لباس زری و کلاه طلا
دوز داشتند و مدت سه ماه که ایام توقف ابراهیم
در قاهره طول کشید همه روزه حالت های مهربانی
و رافت و اجرای عدالت های سخت و ایجاد
قانونهای خوب در عمل ادارهٔ مملکت و امرا
قضاوت و ولایت از او بروز میکرد شیخ
های محترم اعظم قبایل عرب که بنی حوارس
و بنی بکر باشند بواسطه اسناد منافقت
و بی قولی از حلق آویخته شدند و
برورسای سایر قبایل مصر علیا
و مصر سفلی حکم شد که جمیعا آمده اظهار اطاعت و ایلی نمایند منادیان در کوچه
ها و بازارهای شهر ندا میکردند که بهر کس ظلمی وارد آمده ابراز و اظهار
تظلم خواهش دادرسی نماید فقرائی که از برای قرض محبوس بودند آزاد
نمود و از برای بزرگ کردن و تربیت نمودن ایتام مخارج معین نمود

در قلعهٔ مقابل عمارت حکومت دو برج محکم جهة ضبط و حفظ خزینهٔ عامه حکم کرد ساخته شد مسجد عمر را که خراب و ویران شده بود از وجود خاصهٔ خود بساخت مالیات را بقراریکه در عهد سلطان قت بک و قادری مقرر بود برقرار داشت بعد از وضع و ادای مخارج سالیانهٔ ادارهٔ مملکت مقرر شد که سالی هشتصد هزار دوکا بخزینهٔ اسلام بول تحویل نمایند در وقتی که ابراهیم مصر این همه کارهای بزرگ واقع می شد شجاع آقا ژنرال جماعت غربا ورود شده مکتوبی را که حاوی مراتب کمال عنایت و التفات بود از جانب سلطان بصدر اعظم داد و در آن ضمن سلطان اختیار تعیین حاکم

مصر را بعهدهٔ صدر اعظم واگذار فرموده حکم کرده بود که بزودی باسلام بول مراجعت نماید ابراهیم حکومت مصر را بسلیمان پاشا حاکم شام واگذار کرده در چهاردهم ژوئن سنه ۱۵۲۵ مسیحی مطابق سنه ۹۳۲

هجری از قاهره بیرون رفت در دمشق آزادی تجارت اهل وندیک را تصدیق و امضا نمود و در قیصریه مالکانه و تیولات تراکمهٔ ذو القدر را که ضبط شده بود بنجود شان رد نموده ایشان را خوشنود نمود و از انجا باسلام بول رفته از جلال و جبروت ورود خود دیده های ساکنین آن شهر را پیش از اهالی قاهره خیره و تیره نمود قرا ولان خاصهٔ سلطان مسافت زیادی جهة استقبال طی کرده اسب عربی نامی بازین و یراق که دویست هزار دوکا قیمة داشت از جانب سلطان از برای او آوردند ابراهیم نیز کلاهی پیش کش حضور سلطان نمود که بهمان قدرها ارزش و قیمة داشت هفت روز پس از رسیدن صدر اعظم که خاطر سلطان از بابت انتظام امور مملکت مصر تحصیل خوشوقتی کرده بود از شنیدن خبر تولد پسر چهارم بر خوشی خاطر و سرور قلب سلطان افزوده شد

باب بیست و ششم

شورش طایفهٔ ینکیچریک حالت دشمنی با دولت ایران میل دوستی با دول

تاریخ لهستان و فرانسه وقایع و حوادث جنگی در خروات و دالماسی وزرا و مفتی لشکرکشی در مملکت مجارستان وقف پطروارادن جنگ مهاکس قتل اسرا داخل شدن سلیمان بشهر افان غنایم یورش مجارستان که حمل به اسلامبول شد شورش در آسیا سیاست یکنفر از اهل بدعت فتح قلعه‌ها در بوسنی و در خروات و در سلاوونی سفارت زاپولیا و فردنیاند به نزد سلیمان سرعسکر شدن ابراهیم پاشا فتح افان محاصرهٔ وین پای تخت اطریش سبب ترک کردن محاصره

حالا ما عطف نظر بجانب عقب نموده حوادث و وقایع اتفاقیه داخله را تماشا مینمائیم تا سبب عجله در احضار ابراهیم پاشای صدر اعظم بر ما معلوم بشود پس از آن بملاحظهٔ روابط دولت عثمانی با دول و ملل خارجه خواهیم پرداخت بالجمله فرهاد پاشا که در زمان یورش جزیرهٔ رودس از بابت قتل و غارت خانوادهٔ شهسوار ذو القدر و انهدام و انعدام آن سلسله خوی خونخواری و حالت حرص و طمعکاری خودرا آشکارا نموده بود بدون اینکه از کشتن و تاراج کردن سیری حاصل نماید در حکومت

آسپیای صغیر که بعهدهٔ او محول بود مانند صیاغان و یران غضب حرکت میکرد و چون ششصد نفر اشخاص بی گناه که در کمال بی رحمی ریخته شده بود تمنای تلافی و از روی قصاص را مینمود شکایتهای پی در پی که از ظلم و بی رحمی های او بدربار میرسید سلطان را مجبور کرد تا باحضار او از آسپیا فرمان داد پس از آن باصرار والده و همشیرهٔ خودش که زوجهٔ فرهاد بود حکومت سمندر را بآن حاکم ظالم واگذار فرموده هفتصد هزار آسپر (آقچه) در حق او مواجب برقرار کرد سلطان چنان تصور میکرد که از دادن مواجب زیاد و تبدیل حکومت او از آسپیا به اروپا و واقع بودن در تحت نظر سلطان او را از ریختن خون مظلومان و اخذ اموال آنها باز خواهد داشت لیکن فرهاد پاشا اعتنا باین عوالم نکرد و آن ظالم دالماسی الاصل دست از تقاضای طبیعت غدار خود برنداشت چون صدای آه و نالهٔ اهالی سمندر بگوش سلطان رسید علایق نسبت و خویشی در مقابل عدالت سلطان از برای فرهاد فایده نبخشید و بجهة عبرت حکام سایر ولایات مورد مواخذه شده بسیاست رسید و بهمین جهات خرم پاشا از حکومت شام معزول معزول شده جای او به قاپودان پاشا داده شد

فوراً پس از رفتن ابراهیم بطرف مصر سلیمان اسلامبول را گذاشته بادرنه روانه گردید و این اولین زمستان بود که سلطان در آن شهر بسر برده اوقات خود را اقلب مصروف نشاط شکار مینمود و چندان اعتنا بانعقاد دیوان نکرده بعضی زیاده بر دو روز در دیوان حاضر نمی‌شد هوای شکار او را از راه بدر برده مثل یک جنگ کوچک در نظرش جلوه مینمود دادنیه مانند امیر تیمور چهل هزار الی پنجاه هزار سوار از برای شکار رجرکه حاضر نمود باین واسطه کارها بقاعده نشده و الکه‌ شش

عمل با معوق ماند مخصوص در اسلامبول که ینگی چریکان از بیکاری سلطان و
مجبور دیدن خودشان را به بطالت گذراندن وقت و خوردن و خوابیدن
با استراحت ناخوشنودی ینگی چریکان بدل بشورش آشکارا شد چون دید سلطان
از ادرنه باسلامبول مراجعت کرده وارد سرای سلطانی نشد و در کنار آبهای
شیرین اتراق کرده خواست در همانجا اقامت نماید ینگی چریکان اسلحه
کشیده باواز بلند مطالبهٔ انعام و مدد معاش نمودند و خانه های ابراهیم و ایاز
پاشا و دفتردار گمرک و محلهٔ یهودیان غارت کردند سلیمان پس از شنیدن اخبار
شورش فوراً بسرای سلطانی رفت تا با حضور خود شاید نایرهٔ شورش را منطفی سازد
چند نفر از روسای شورش جسارت نموده پیش سلیمان رفتند و سلطان بدست
خود سه نفر آنها را بقتل رسانید سایرین تیرهای خود را در کمان گذاشته خواستند
بطرف سلطان بیندازند آنوقت سلطان ناچار شده از پیش آنها کناره گرفت
دویست هزار دوکا به ینگی چریکان انعام داد آقای آنها مصطفی را با آقای
سپاهیان و چند نفر دیگر از اربابان منصب سیاست نموده گردن زد و بعضی
دیگر را معزول نموده مواجب و مرسوم آنها را مقطوع ساخت تا طوفان شورش و
اغتشاش آرام گرفته فرونشست

بی نظامی ینگی چریکان سبب احضار ابراهیم از مصر شده سلطان اعظم
نمود که بواسطهٔ یورش های خارجه شورش های داخله را موقوف و متروک بدارد
در عهد سلطنت سلطان سلیمان با هیچ کدام از دولت های بزرگ شرقی و غربی
هنوز معاهده واقع نشده بود نه با ایرانیان رافضی متارکه و نه با مجارها مصالحه کرده بود

عداوت

عداوت و عناد همیشه با این همسایه ها در کار بود بدون اینکه در مقام مبارزت برآید
اقدام به جنگ و جدال نماید شاه اسمعیل واضع دولت سلاطین صفویه در قرب بحث
سلطان سلیم یک سال پیش که وفات کرده بود و خبر فوت او قلیل زمانی پس از انقضای
جشن عروسی ابراهیم پاشا باسلامبول رسیده بود بدون اینکه سفیر مخصوص از برای
رساندن این خبر مامور شده باشد سلیمان بجای کاغذ تهنیت و تسلیت از برای
طهماسب جانشین شاه اسمعیل فرمان داد تا جلال زادهٔ مورخ که در آنوقت منشی و
کاتب اسرار دولتی بود نامه بقلم در آورد که حالت متکبرانهٔ تهدیدآمیزی با مو
آن در ادای عبارات وحشیانه دلیل بود بر وضع پولتیک دولت که در بارهٔ
روافض و سنیان اختیار شده بود نامه نگار عثمانی پس از آنکه به اقبح عبارات
ذکری از شکست شاه اسمعیل کرده بود مضامین مسطورهٔ ذیل را که نشان و علامت
وضع آن زمان است در آورده بود[1] اگر در وجود تو که خراب و فاسد شده خبط و خطاپت
ذرهٔ از تابش نور غیرت و ناموس باقی مانده بود مدتی قبل از این تو نیست و نابود شده
بودی لیکن حیات و سلامتی تو دلیل است بر مراتب رافت و رحمت ما و ما ترا زنده
گذاشتیم در وقتی که سر تو در زیر شمشیر برّان ما واقع بود چرا بدرگاه عالم پناه ما که
به همه از آنجا احکام صادر میشود و همه از آنجا مستدعی رعایت و حمایت میشوند
و مانند آسمان معاضدت و معاونت مینماید کس نفرستاده اظهار حقارت و خضوع
و اطاعت و ارادت نکردی این بی هوشی و این علامت نخوت مرا مصمم کرده اند
که عنقریب بخواست خداوند بطرف مشرق حرکت نمائیم و من جازم شده ام بر
اینکه در آذربایجان و تبریز و اسلحه خودم را بکار برده خیام و سراپرده را

[1] نامهٔ سلطان سلیمان بشاه طهماسب صفوی

مترجم گوید احتمال دارد مؤلف سهو نموده بغداد را بعداً نوشته باشد یا در وقت باسمه کردن حروف را غلط چیده باشند زیرا که تا آن زمان بغداد هنوز تصرف عثمانیان نرفته جزو ولایات ایران محسوب میشد

در ایران و توران در سمرقند و خراسان بزنم اگر تا بحال انجام این خیال بعهده تعویق افتاد بسبب یورش مجارستان و فرنگستان و فتوحات بغداد و رودس که از قلاع محکمه ربع مسکون و عجائب عالم محسوب میشوند بود مصداق آیه وافی هدایه انا فتحنا لک فتحا مبینا این قلعه های محکم داخل در دایره فتوحات ما شدند و خانه خدایان ناحق مساجد اسلام مبدل گردیدند و مساکن عبده اصنام بتصرف سالکین راه حق در آمدند قاعده کفر منهدم شده بساط کذب و خلاف برچیده شد شکر مر خدایرا که ما را بدین مقصود نایل فرمود حالا با هوش باش و ملاحظه بکن که من عنان توسن عزیمت را بجانب تو منعطف میسازم و برسم پهلوانان کسی را که میخواهند برافکنند اول باو ابلاغ جنگ مینمایند من نیز بتو اطلاع میدهم قبل از آنکه جماعت عساکر من که مانند جبال شامخه عظمت و توانائی دارند صفحات ولایات ترا پوشانیده مملکت ترا خراب و سلسله ترا معدوم و منقرض نمایند سر را فرو بیفکن و تاج را بر زمین بگذار و مانند اجداد خویش خود را در میان خرقه فقرا پیچ و شل درویشان بقیمتی که از برای تو مقدر شده است بساز و پشت خود را در خفت و حقارت خودت دو تا و منحنی نما اگر بخواهی بدر خانه من آمده لقمه نانی در راه خدا گدائی کن من همه خواهش های ترا مقبول خواهم داشت و تو بغیر از مملکت چیزی از دست نخواهی داد لیکن اگر بخواهی در کبر فرعونی و سفاهت نمرودی اصرار نموده راه خلاف و نفاق بپیمائی عنقریب از قعقعه سلاح و طنطنه توپ جهان آشوب نزدیک شدن آخرین ساعت زندگانی خود را احساس خواهی نمود

خواهی نمود اگر آنوقت مانند مور بجوف زمین یا مانند مرغ بجو هوا بروی ترا از آنجا بیرون خواهم انداخت و بلطف خداوند ترا بدست آورده عالم را از لوث وجود چون تو پاک خواهم نمود باید جواب فرمان همایون را بر ما فرستاده و بتقاضای وقت و زمان تن در دهی والسلام علی من اتبع الهدی مکتوبات دیگر همین مضامین از برای بیگلربیگی دیاربکر و شاه گیلان فرستاده شد طهماسب بجای اینکه جوابی از برای سلطان عثمانی بنویسد بقاعده شاه اسمعیل نامه ها از برای پادشاه مجارستان و شارل پنجم امپراطور آلمان و اسپانیا فرستاد سلیمان که مشغول تأمین مملکت مصر بود از برای تصدیق مضامین عداوت آمیز نامه طهماسب و اثبات و اظهار دشمنی با دولت و ملت ایران با براهیم پاشا حکم داد تا ایلچیان ایرانی را که در گالی پولی محبوس بودند بقتل رسانید ابراهیم صدر اعظم که در مصر خبر شورش ینگی چریکان را شنید بخیال پنهان کردن این مطلب نیفتاد سهل است در ازاء وقوع این واقعه لباس عزا در بر کرده بخدمت ولی نعمت خود مراجعت نمود تا در انجام خیالات جدال و قتال معین و معاون او باشد

زمستان آن سال را مشغول گرفتن قشون و آماده کردن سایر ملزومات حربیه بودند و کسی نمیدانست که آن تدارکها از برای یورش ایران یا فتح ممالک مجارستان است کشتی های بسیار ساخته و توپهای زیاد ریخته شدند توپخانه را در همان اعلی درجه ترقی که اسباب فتح بغداد و جزیره رودس شده بود نگاه داشته بودند مصالحه با دولت ونیک برقرار بود و معاهده با فرانسه اگرچه ده سال امتداد داشت لیکن فرانسوای اول پادشاه فرانسه بتوسط نامه و سفیر سلطان را

یورش مجارستان و جنگ با فردیناند پادشاه اطریش تحریک میکرد تا شارلکن
را از آنطرف مشغول بدارد از برای منضم کردن سلطان یورش اول مجارستان
چندان مطلبی حاصل نشد لیکن از برای انبساط قضیه این کار بهتر آنست که مختصری از
وقایع اتفاقیه سرحدات مجارستان و افلاق از زمان فتح بلغراد تا یورش مهاکس نوشته
شود

خیال سلیمان این بود که تمام افلاق را باطاعت در آورده حکام آنجا را
تبدیل بسنجاق بیک نماید محمد بک که در زمان یورش بلغراد از لشکر بزرگ جدا شده
بطرف ترانسیلوانی و افلاق مامور شده بود بحیله و تدبیر پسر رادول بسارابا آخرین
حکمران افلاق را بدست آورده آن طفل هشت ساله را با مادر و سایر کسان و منسوبان
به اسلامبول فرستاد از همانوقت محمد بیک همه ولایت را تحت تصرف در
آورده به اغلب قریه ها از جانب خود صوباشیان مامور نمود از طرف دیگر بزرگان
ولایت رادول نام کشیش قدیم را از برای حکمرانی انتخاب نموده وکلا از جانب
خود به اسلامبول فرستاده مستدعی امضای سلطانی شدند وکلا را بر حسب امر
از حلق بیاویخت و کسان و همراهان انها را گوش و بینی بریده در عوض جواب
بولایت خودشان روانه داشت شد محمد بک در ترکویش بمقابله رادول شتافته
او را شکست داد و خود را بقاعده سنجاق بک والائی اعلان نموده بکار خود مشغول
گردید اهالی افلاق از برای دفع محمد بک از زاپولیا حکمران ترانسیلوانی که پدر
دار طبیعی مجارستان محسوب میشد مدد خواستند او نیز در خیال فرستادن مدد بود لیکن محمد بک
عجله نموده با اعیان افلاق مصالحه نمود بطوریکه انها کمافی السابق دارای امتیازاتی که
بودند باشند

بوده باشند و انتخاب حکمران (پرنس) افلاق نیز با آنها باشد یک نفر مامور از جانب
سلطان حامل طبل و علم و گرز که علامات حکمرانی پرنس افلاق بود شده با سیصد سواره و آلائی
رفت مجلس عالی از برای بجا آوردن تشریفات نصب حکومت با حضور اعیان ولایت بر پا
داده شد بعد از عمل آمدن رسوم و قواعد متداوله وقتی که قرار بود مامور ترک برخواسته گرز را
بدست پرنس بدهد چنان بر مغزش کوبید که فوراً جان از جبش بیرون رفته بر زمین نقش بست جمعی
دیگر از اعیان مجلس نیز از همان شربت نوشیده باقی متفرق شدند رادول نام دیگر از منسوبان
بسارابا مدعی حکومت شده به حمایت زاپولیا چهار مرتبه با محمد بک جنگ کرده در جنگ آخر شکست
سخت خورد و با هزار زحمت جان از مهلکه بیرون برده پناه به زاپولیا برد زاپولیا شخصاً با سی هزار
لشکر حرکت کرده رادول را در حکومت افلاق برقرار نمود لیکن از بابت خیرخواهی و نصیحت باو
گفت بهتر آنست که با اتراک سازش نماید زیرا که بعد از این از برای او ممکن نخواهد بود که بتواند
در مقام حمایت و رعایت او برآید لهذا رادول به اسلامبول رفت و لادو نام مدعی او که
انتخاب شده اتراک بود چون نتوانست با اعیان ولایت سازش نماید لابد فرار نموده اولیای
دولت عثمانی از رادول بطور مهربانی پذیرائی نموده حکومت او را تصدیق کردند مشروط
بر اینکه خراج افلاق را که تا آنوقت در دوازده هزار دوکا برقرار بود مشار الیه در
چهارده هزار دوکا قبول نماید چون قبول کرد در حکومت خود استقلال یافت و لادو
که از حکومت معزول بود روزی پنجاه آسپر در اسلامبول از برای مخارج او تعیین کردند
و از برای پسرش که جوان شانزده ساله بود در کمال وجاهت و صباحت و ملاحت
روزی صد آسپر مخارج دادند
تدابیر پولتیک عاقلانه چنان مقتضی بود که نه تنها داخله

مملکت را آسوده و آرام بدارند بلکه با بعضی از دول خارج نیز روابط صلح و دوستی را استحکام
بدهند تا بتوانند همه قوتهای لشکری را جمع نموده بر سر یک نقطه و یک محل مامور نمایند
آسایش و آرامی افلاق و بغدان لازم بود بجهة اینکه بتوانند بطور اطمینان در استحکام
عمل حکمرانی خان قرم اقدام نمایند هزار نفر ینکی چری با صد عراده توپ مامور
اینکار نموده مقرر شد که ده هزار سوار جدید نیز از برای همین مطلب گرفته شود یک متارکه
شش ساله با سیژیسموند پادشاه لهستان توسط فرستاده پادشاه مشار الیه تجدید شد
جمهوری راگوز (دوبره ونیک) بدادن پنجهزار و پانصد و شصت دوکا پیشکش
رفع اشکالات خود را نموده دولت ونذیک بقاعده معموله در فرستادن سفرای
خود بدربار سلطان کوتاهی میکرد سفیر دولت فرانسه که اولین فرستاده آن دولت
بدربار عثمانی بود ده هزار آقچه (آسپر) برسم انعام با یک خلعت افتخار داده
شد که بعلاوه او را از یورش مجارستان و متوجه کردن شارل پنجم و برادرش فردیناند را
بان طرف مطمئن کردند پادشاه مجارستان مکرر مایل مصالحه با اتراک شده بود
و در انتظار وصول هشت هزار دوکا که از دولت ونذیک مطالبه میکرد مستردد
مانده بود

بعد از مفتوح شدن ملغراد ولایت مجارستان و خروات علی الاتصال
در معرض تاخت و تاز اتراک واقع شده محل وقوع بعض وقایع حربیه نیز گردیده بود
که ما حالا بذکر آنها می پردازیم یک سال بعد از فتح ملغراد اتراک قلعه های
آستروویتزا و سکاردونا را تسخیر کردند ولیکن از مقابل قلاع کنین و کروپا
مستحفظین قلعه که از سربازان دولت اطریش بودند آنها را بطور سخت عقب

دوانیدند جماعت آقینجی در تحت فرمان فرهاد بیک میشل اوغلی در ولایات
کرواتی و کارنیول متفرق شده مشغول تاخت و تاز شدند پنجهزار نفر
از علف چران و علوفه چیان آنها را یکی از آغاسی های بهادر (اوک)
که پول تورومی نام داشت در سیرمیوم شکست داده اسرائی که گرفته
بودند مستخلص نمودند و چهل علم و اسب زیادی نیز از آنها بگرفت
اسلحه قیمتی بسیار که طلاکوب و نقره کوب بودند در اوفن پای تخت
مجارستان با غنایم دیگر در حضور پادشاه عرضه شد غنیمتی که در نظر
پادشاه از همه نفیس تر بود و زیاد مایه سرور خاطر او گردید سر فرهاد بیک
سر کرده جماعت آقینجی بود که در جزو غنایم دیگر بنظر پادشاه رسانده
بودند اندک زمانی پس از آن خسرو سنجاق بیک وربوزان و سنان سنجاق
بیک مناستیر و بالی بیک سنجاق بیک سمندر را با بیست هزار عسکر در
برابر قلعه ژگرا نمودار شدند لیکن در آنوقت صاحب منصب مستحفظ های
قلعه یکی پیرنگک لویش و دیگری بلاس شری نام داشت چند ماه قبل
از این یکی از کاپیتان های ترک که جم نام داشت بلاس شری را بمبارزت
و جنگ دوبدو طلب کرده ساق پای او را با چکمه مهمیز دارش به یک ضرب
شمشیر جدا کرده بر زمین انداخته بود و اینقدر نگذشت کونت فرانژیپان
در جنگ ایطالیا مصدر رشادتها شده بود به امداد قلعه در رسید با شش
هزار نفر لشکری که داشت اتراک را شکست داده اردوی آنها را
با چادر خسرو و شصت علم و اسباب موزیکان ترکی تصاحب نمود

درعوض این فتح بزرگ لوئی پادشاه مجارستان به فرانژیپان حامی
دالماسی و خروات لقب داد اندک زمانی قبل از این چهارصد نفر از سربازان
سپه حدی که مارتولوز نامیده میشدند در دالماسی از قلعه اسپکارد و ناپرون
آمده قلعه سکوزا را که تعلق به کونت کارلویش داشت غارت کرده
سیصد نفر از اهالی قلعه را که بسیاری از آنها از نجبا بودند بقتل رسانیده

همه این وقایع مقدمات بودند از برای جنگ مهاکس که سلیمان
شخصه متصدی سپهداری آن یورش شده ابراهیم صدر اعظم در
تحت فرمان او صاحب اختیار کل بود از زمان امنیت مصر و سیاست
شورشیان ینکی چریک و بر افتادن احمد خان و قتل فرهاد درجه
شان ابراهیم روز بروز در ترقی بود همکاران او نمی توانستند در
تقرب او اخلال نمایند زیرا که مصطفی وزیر دویم همیشه بعلت پی در پی
مرض فلج ناخوش و بستری بود ایاز پاشا وزیر سیم از خواندن و نوشتن
بهره نداشته در پیان مطالب خود عاجز بوده جز شمشیر زدن دارای هنر
دیگر نبود این وزرا از برای ابراهیم مدعی های خطرناک نمی توانستند زیرا که
در شدت غرور و قوت جوانی دارای جمال و کمال و جوانمردی بوده محاسن
صوری و معنوی را جمع کرده در تحصیل کمالات نیز کوشیده بود زبان ملت خودش را
که یونانی باشد با ترکی و فارسی و ایطالیائی خوب تکلم میکرد شوهر خواهر و دوست
مقرب سلطان بود الفت و انسی که سلیمان را با ابراهیم بود فیمابین هیچ سلطانی با

وزیرا او دیده نشده بود نه تنها غذا را اغلب اوقات باهم صرف مینمودند بلکه جامه خوابشان را
نیز در پهلوی هم انداخته می خوابیدند هیچ روزی نمیگذشت که میان سلیمان و ابراهیم
رقعه ها رد و بدل نشود یا شب ها درک لذاید صحبت ابراهیم را ننماید چرا که
لطایف هوش و ذکا و مهارت او در علم و صنعت موسیقی همیشه سلطان را
مفتون و مجذوب او میداشت ابراهیم مطالعه کتب جغرافیا و افسانه
و تواریخ را دوست میداشت و بسیار مایل خواندن احوالات آنیبال
و اسکندر بزرگ بود سلیمان و ابراهیم هر دو در یک عهد بدنیا آمده
بودند مدت شش سال در عالم صفا و دوستی انها لکه غبار و کدورت وجود
نیافته بود ابراهیم و مصطفی و ایاز هر سه در این یورش ملتزم رکاب سلطان
بودند (بجای فرهاد پاشا وزیر سیم که بسیاست رسیده بود هنوز
کسی را نگذاشته بودند) سلطان میل داشت سفیر تازه وندیک را در
این سفر با خود ببرد چنانچه در یورش رودس سفیر سابق وندیک را ملتزم ارد و کرده
بود لیکن سفیر حالیه وندیک متعذر بعذر پیری شده رفت و عمده منظورش
این بود که شارل پنجم و پادشاه مجارستان مدد و معاون اتراک است
(مترجم گوید شارل پنجم معروف به شارل کنت در سنه ۱۵۱۶ مطابق سنه ۹۲۲
هجری پادشاه اسپانیول بود در سنه ۱۵۱۹ مطابق سنه ۹۲۵ هجری امپراطور
آلمان شد رقیب فرانسوای اول پادشاه فرانسه بود و او را در یکی از جنگها
اسیر کرد در سنه ۱۵۵۵ مطابق سنه ۹۶۲ هجری از پادشاهی استعفا نموده
تارک دنیا شد و در صومعه (مناستر) سن ژان اعتکاف و عزلت

گزیده درهمانجا وفات یافت) علاوه بر وزرای ثلثه وجود یک شخص دیگر از
برای روابط صلح و جنگ با دول عیسوی لزوم داشت و آن شخص مترجم
دولتی بود بیست و سه سال قبل این خدمت در عهد بایزید ثانی بعهده علی
محول بود که یک بار هم بسفارت دولت ونذیک مامور شده بود حال چون
علی بک حیات نداشت عمل او به یونس بک راجع گردیدش را نیز
از برای اعلان جلوس سلیمان بسفارت ونذیک مامور شده بود یکسال
قبل از یورش مهاکس مفتی عالم فاضل عادل علی جمالی که مدت بیست و دو سال
دارای این منصب جلیل بود وفات کرده بود و یکی از ادبای فاضل ترک کمال
پاشا زاده که فقیه و حکیم و مورخ بود بمنصب شیخ الاسلامی نایل گردید
چون همه ملزومات یورش آماده و مرتب گردید سلیمان
در بیست و پنجم اوریل سنه ۱۵۲۶ مطابق سنه ۹۳۲ هجری که روز خضر نبی بود با زیاده از
صد هزار لشکر و سیصد عراده توپ از اسلامبول بیرون رفت قرار
حرکات عساکر در کمال انتظام داده شد به احاد و افراد لشکر قدغن شد
که در صدد آزار رعایا و خرابی زراعات و چرانیدن انها بر نیایند اگر کسی
مرتکب این گناه شده اظهار شد نماید جزای او قتل خواهد بود در روز
اتراق بدین سان لشکر با انعقاد دیوان میگذشت در یکی از این ایام در سپاه کال
بغدان باخراج مقرری در رسیدند و در یک روز دیگر سیف الله پسر اخی
چلبی طبیب سلطان سلیم بمنصب طبابت دیوان نایل شده شصت
اقچه مقرری یومیه در حق او برقرار شد

باراهنهای شدید بر اشکالات راه کوه هموس و تنگه ها نیکه از
فیلیپوپولی بطرف نیشا میرود افزودند در فیلیپوپولی سواره اناطولی بلشکر سلطانی
ملحق شد و از بابت اینکه ازدحام لشکر در گذرگاه دربند تراژان کار را
دشوار نکند حکم شد تا سواره مزبور از طرف مشرق از تنگه ایسلادی عبور نمایند
در صوفیا صدر اعظم از سلطان جدا شده پیش افتاده در کنار رودخانه مراوا
حرکت نماید وقتی که اردو در بلغراد در کنار رودخانه دانوب زده شده بود
سنجاق بک های بوسنی و هرزگوین در رسیدند سفاین رودخانه دانوب
مرکب بود از هشتصد زورق که حامل ینکی چریکان بودند فرمان دهان انها
با زسلطان ملحق گردید مجدداً باز حکم شد که پیش افتاده بطرف پطروارادن
سرکرده های آقین جیان میخال اوغلی و اسکندر اوغلی و یاخشی بک بودند
در بلغراد سر کردها و صاحب منصبهای لشکر بجهه رسیدن عید تهنیت و تبریک
عید را بحضور سلطان عرضه داشتند سه ماه پس از بیرون رفتن از اسلامبول
صدر اعظم در مقابل قلعه پطروارادن اردو زده حکم بساختن نردبانها و آماده
کردن ملزومات یورش داده بود سه روز بعد از آن شهر را بغلبه و یورش
گرفته قلعه ارک را محاصره نمودند مدت محاصره دوازده روز طول کشید در این میانها
دو مرتبه یورش بفایده برده جمعی بقتل رسیدند تا وقتی که دو نقب بزیر دیوار حصار
رسانده آتش زدند و راه آسان وسیعی بجهت محاصرین باز گردید آن وقت
حمله سخت برده قلعه را مسخر نمودند سیصد نفر مستحفظین قلعه را اسیر نموده پانصد
نفر را سر بریدند آن سرها را به نیزها نصب نموده با اسرا پیش انداخته

استقبال موکب سلطان شتافت سلطان از شنیدن خبر فتح شهر هزار طلا آ
آورنده خبر مژده داده بود حالا یک دیوان غیر معمول منعقد کرده بک هائی را که
صاحبان مالکانه بودند انعام داد هر کس چهارصد هزار آقچه مالکانه داشت
سیصد هزار آقچه انعام داد و بسایرین نصف این مبلغ داده شد در همان وقت
خبر رسید که بک های بوسنی قلعه سیرمیوم را فتح کردند

اردوی سلطانی از کنار رود دانوب تا به قلعه ایلوک
کشیده شد و آن قلعه را بقاعده محاصره کردند پس از هشت روز تسلیم گردید دو
نفر از اعیان شهر مورد التفات شده خلعت پوشیدند پس از آنکه مراسم
دست بوسی بجا آورده شد سلطان گشت در اردو اعلان کردند که
مقصود از این یورش تسخیر شهر اوفن پای تخت مجارستان میباشد
پس از آن لشکر از کنار رودخانه دانوب و دِرَو حرکت کرده به اسک
رسید در انجا سلطان حکم کرد سراپرده او را در کنار رودخانه زدند تا در
ساختن پل زورقی که دویست و هشتاد اَوَن طول و دو اَوَن عرض داشت مسامحه
نموده عجله نمایند (اَوَن یک متر و خمس متر است) بالجمله پل مزبور در مدت
پنج روز با تمام رسید در میان شدت باران و کثرت ابرها و بخارهای تیره لشکر با
زحمت بسیار از باتلاق های خطرناک و نهرها و جویهای پر آب عبور نموده به صحرای
مهاکس رسید مهاکس اسم قصبه است که در سمت شرقی یکی از جزایر شط دانوب
واقع شده است آن جزیره را با صحرائی که در مقابل جزیره واقع است و در زمستان
های بسیار خوب دارد باسم قصبه موسوم کرده اند در زیر مهاکس در نزدیکی شعبه رات

رودخانه

رودخانه باتلاق کراشو واقع است که اتراک انجا را کراشیچا مینامند در جنوب مهاکس
و در مقابل او تپه کوچکی بطور پله دو مرتبه بلند شده است و در پای آن تپه قریه
فلدوار واقع است و در برابر آن یک کلیسائی اتفاق افتاده است که ترکها
آنرا بوسوک کلیس نامیده اند یعنی کلیسای بوسته ولکن از عقب تپه هرگاه
شخص بطرف مهاکس نظر کند چشمش به دره می افتد که آخر آن منتهی به یک بلندی
میشود که ازاباج کالوتپ مینامند

یک روز قبل از سن ژان اتراک در اردوی خود باستراحت
مشغول شده نعره جنگ فردا را بافلاک بلند میکردند صدر اعظم چندین بار بحضور سلطان
مشرف شد در بعضی از آن اوقات بالباده خز صدارت بحضور میرفت و در
بعض دیگر بهمان لباس مختصر غلام بچه (ایچ اوغلان) اکتفا میکرد فردای
آن روز لشکر بعد از نماز صبح بحرکت در آمده بقاعده متداوله صفوف را
مرتب نمودند سنجاق بک سمندره بالی بک پسر یحیی پاشا با چهار هزار
سوار زره پوش در پیش رو بود بعد از او صدر اعظم با سپاه روم
ایلی و نصف توپخانه اردو قرار گرفته بود و بیکلربیکی اناطولی بهرام پاشا
با لشکر جمعی خود و نصف دیگر توپخانه که صد و پنجاه عراده باشد در عقب
صدر اعظم قرار داشت در پشت سر اینها سلطان باتفاق ینکیچریکان و شش
فوج سواره نظام و قراولان خاصه حرکت میکرد و خسرو بک سنجاق بک
بوسنی با لشکر جمعی خود در پس قراول بود وقتی که بسر راه بارانژاوار در جائیکه
کلیسای بوسوک کلیس واقع است رسیدند بالی بک بطرف چپ

پیچیده از باج قالوپ با نچرار آقین‌چی داخل دره که منتهی بصحرای مهاکس میشود
گردید حوالی ظهر سلطان بالای بلندی برآمده لشکر دشمن را از دور ملاحظه
کرد که صف جنگ آراسته بود که بعد از مشاهدهٔ اسخالت بازره و کلاه
خود درخشنده که در برو سه پر مرغ ماهی خوار که بر سر زده بود بر بالای تختی
که مخصوصاً از برای جلوس او زده بودند قرار گرفت و به انعقاد شورای جنگی
فرمان داد چند سال بعد احسن بک بگلربیکی اناطولی در جای آن تخت
کوشکی بجهة یادگاری بساخت بالجمله سلطان حکم کرد که از نفرات قدیمی عسکر نیز در
آن شورا حاضر شوند بخصوص از قدمای لشکر پس قراول که سردار انها خسرو بک
بود آذلوجه نام یکی از کاپیتانهای قدیم آقین‌چی را بحضور آوردند وقتیکه خسرو
بک با و تکلیف کرد که هرچه مصلحت میداند بعرض برساند او در جواب گفت
مگر در عالم بهتر از جنگ کردن مصلحت دیگر هم یافت میشود لیکن خسرو بک
معروض داشت که چون تجربه معلوم شده است که در برابر حملهٔ مجارها مقاومت
کردن بسیار مشکل است زیرا که انها با صفوف تنگ و سنگین یورش شده و سخت
آورده هرچه در مقابل واقع باشد از پیش برمیدارند بهتر آنست که در وقت
نزدیک شدن انها عساکر صفوف خود را از هم بگشایند تا انها بگذرند بعد را
از عقب انها درآمده در زدن و کشتن کوشش نمایند سلطان این رای را
پسندید فرمان داد تا که از این قرار معمول دارند و نیز فرمان داد تا تنه و آغروق را
از صفوف لشکر دور ترتیب بدهند در آن بین پاشا یک خبر داد که علمهای لشکر دشمن
نمایان شدند سلطان نیز نظر نمود تا عساکر منصور و علمها را از هم گشوده به جنبش

درآوردند

درآوردند پس دست ها را با سمان بلند کرده عرض کرد ای خدای من قدرت و قوت
تعلق بتو دارد مدد و اعانت از جانب تو میرسد سایهٔ بازوهای قدرت و توانائی
را بر فرق امت محمد صلعم بگستران آنوقت اشک از چشم های او روان شده
چهره اش را تر کرد غیرت مذهبی و دولتی لشکر از مشاهدهٔ آن حالت
بهیجان آمده همه سواران پیاده شده سر بر زمین نهادند و قسم خوردند
که جان خود را فدای سلطان نمایند پس از آن با قلبی قوی و عزمی ثابت
بخانهٔ زین نشسته آمادهٔ قتال و مستعد جدال شدند پس از آن صدر اعظم
در میان صفوف گردش کرده آحاد و افراد لشکر را بوعده ها و نویدهای
خوب دلخوش کرده بجای خود که در سر لشکر روم ایلی که پیش جنگ
بود رفته قرار گرفت لشکر آناطولی در صف دویم صف آرائی کرده سلطان
با ینگچریان و دسته های توپخانه در پشت آنها مقام گزید دستهٔ
اول قشون دشمن که بسرداری (پیری پرنی) و کشیش بهادر (پول تو
موری) حمله میآوردند مانند طوفان بلا خود را بلشکر روم ایلی زده آنها را
بصف عساکر اناطولی دواندند لیکن چون در آن حین بالی بک و خسرو بک
که از میدان جنگ پیچیده از بالا بمیان دره داخل شده بودند از دهنهٔ
تنگه از عقب سر دشمن بیرون آمده صحرائی شدند مجارها لابد بدو قسمت
منقسم گردیدند صف دویم که پادشاه مجارستان شخصاً سردار آنها بود
بر صف لشکر آناطولی تاخته آنها را متفرق کردند و تا بصف ینگچریان
و مقام سلطان رخنه نمودند حملهٔ مجارها خیلی سخت و جسورانه بود سیم دفعه

از سواران نامی سپر کرده کی سه نفر از بهادران معروف که یکی از آنها (مادشال) نام داشت قسم خورده بودند که سلطان را بکشند یا آنکه تماماً در میدان جنگ کشته شوند لهذا دلیرانه کوشیده خود را بصفی که سلطان در آنجا بود رسانیدند و چند نفر از قراولان خاصه را بقتل آوردند لیکن شمشیرهای بران عثمانیان اسبهای آنها را پی کرده همه در خاک و خون غلطیدند و شربت هلاک از دست اتراک بی باک در کشیدند چون اسلحهٔ سلیمان بسیار نفیس بود و خوش آب ضربتهای تیر و سنان بوجود او کارگر نشد لیکن سلاح لوئی پادشاه مجارستان این حسن را نداشت میگویند وقتی که مغفر را بر سرش گذاشت رنگ از صورتش بطوری پرید که حاضران اسلحه پوشیدن او را بفال بد گرفتند تا آنوقت توپخانهٔ عثمانی که با زنجیرها بیکدیگر وصل بودند شروع بآتش فشانی نکرده بودند چون صف اول مجارها بفاصلهٔ ده پا بتوپخانه نزدیک شد حکم بانداختن توپها نمودند در شلیک اول جانب راست آنها رو بفرار گذاشت آقینچی های بابک مجارها را که از همه طرف میگریختند دنبال نمودند و آن بیچارهها از هر طرفی که میتوانستند در میرفتند آنهائیکه از طرف چپ گریخته بودند از ترس شمشیرهای اتراک خود را بباتلاقها انداخته در میان گل و لای بهلاکت رسیدند گویا پادشاه مجارستان نیز در میان همان باتلاقها بزمین فرو رفت که دیگر کسی از وی اثری و علامتی نتوانست بدست بیاورد

مدت یکشبانه آبهای رود انوب جسد غرق شدهٔ مجارها

راکه

را که از بیم شعلهٔ شمشیر مسلمانان خود را به پناه امواج رودخانه کشانده بودند از برابر شهرهای سمندرا و بلغراد غلطانیده بسمت دریا میبرد و زیاده بر یکساعت و نیم وقت و زمان از برای فتح مجارستان لازم نشد باران که مانند سیل از آسمان بر زمین میریخت باعث شد بر اینکه چند نفری بهزار مشقت از آن مهلکه جانی بدر بردند از آنجمله بود بَرُودِرِیث مورخ که منصب مهرداری داشت بهمه لشکر اعلان شد که هر کس در هر مکانی هست شب را در همانجا توقف نماید و بیادگاری این فتح بزرگ صدای موزیکان و طبل شادی از اردوی اتراک بافلاک بلند میشد صبح روز دیگر سلیمان باتفاق وزیر اول و دویم بتماشای میدان جنگ رفت در بین راه یکی از کاپیتانهای قدیم را دید که در جلو چادر خود ایستاده بسلطان تعظیم کرد و سلطان بدو گفت ای کهنه بهادر من حالا چه باید کرد صدر اعظم فرمایش سلطان مکرر ابا و تملق نمود کاپیتان با آن خشونت اتراک قدیم عرض کرد ای شاهنشاه من متوجه باش که ماده خوک بچهای خود را تنبیه کند سلطان خندان شده دوکاتی چند بدو انعام داد و در گذشت روز دیگر سلیمان در زیر خیمهٔ سرخ بر بالای تخت طلائیکه از اسلامبول آورده بودند نشسته دیوان بزرگی منعقد نمود پس از آنکه وزرا و امرا و بیگلربیگیان مراسم تبریک و تهنیت را بجا آوردند سلطان بدست خود پر مرغی که مکلل بالماس بود بر سر صدر اعظم نصب کرد و لباس برین خلعت افتخار مرحمت فرمود و دو هزار نیزه سر که از جملهٔ آنها سرهای هفت نفر از اساقفه (اوک یا کشیش درجهٔ اول) و جمعی از اعیان و نجبای مجار بودند در پیش چادر دیوان نصب کرده بودند دفترداران مأمور

بر داشتن و شمردن اجساد کشتگان شدند بیست هزار نفر سرباز و چهار هزار نفر
از اهالی که سرتاپا غرق اسلحه بودند بقتل آمدند آقین چیان اذن داده
شد که از همه سمت تاختن کرده مشغول قتل و غارت بشوند قصبهٔ مهاکس را
آتش زدند پس از آن لشکر بازحمت از رودخانه گذشته بسمت اُفان
روانه گردیدند روز هفتم اوتراق کرده در سیم سپتامبر حکم شد همه مردهای
اُسرا را که در اردو بودند بقتل آورده زنها را مرخص نمایند چهار هزار نفر
کشته شدند و چهار نفر بهمه جهة از آن کشتار جان بدر بردند بعد از آن حکم شد
که دیگر آقین چیان از اهالی ولایت اسیر نیاورند هفت نفر چاووش با
فتحنامه‌ها مأمور اسلامبول و بورسا و دمشق و قاهره و دیار بکر و قرامان
و حلب گردیدند یک مملوک به ادرنه و دو نفر دیگر با فلاق و بغدان خبر فتح بردند
و سلطان بخط خود کاغذی از برای مادر خود نوشت

روز دهم سپتامبر سلیمان در مقابل پای تخت مجارستان ورود
نمود کلیدهای آن شهر را تا نقریهٔ (فلدوارد) باستقبال سلطان برده
بودند از جانب سلطان قدغن سخت شد که احدی متعرض اهالی اُفان نشده
بمال و جان ایشان ستم و زیانی وارد نیاورد دو روز بعد از ورود سلیمان باتفاق
ابراهیم شهر و اطراف آن را سواره گردش کرده تماشا نمود در وقتی که بحکم
سلطان در حوالی میدان هیمه فروشان پلی بر روی رودخانهٔ دانوب
می‌بستند یکقسمتی از شهر آتش گرفت روز دیگر آتش در یک محلهٔ
دیگر که کلیسای بزرگ افان در آنجا واقع بود در گرفت سلطان

از حدوث

از حدوث آن حادثه بشدت متغیر شده صدر اعظم را باطفاء آتش
فرستاد لیکن کار از کار گذشته بود کوشش‌ها بیحاصل شد روز بعد را
سلطان بعمارت شکارگاه پادشاه مجارستان رفته توپخانهٔ قلعه را با مجسمه‌های
(هرکول) و (دیان) و (آپولون) که از برنج ساخته بودند حسب
الامر در رودخانهٔ دانوب بکشتیها حمل نمودند رسوم و آیین بایرام کوچک
(عید اضحی) بقاعدهٔ معموله در میان اتراک در عمارت شکارگاه شاهی
بعمل آورده شد در هفدهم سپتامبر پل باتمام رسید اول صدر اعظم
بعد از او سلطان از پل گذشته در (پسط) اردو زدند بقیهٔ لشکر کم کم مرور
از پل عبور مینمودند روز پنجم پل خراب شده بشکست و شکسته و پارچه‌های
آن در آب ضایع و نابود گردید یکها عسکرهائی که بجا مانده بودند باسفاین
از آب عبور داده بساحل رسانیدند در (پسط) بزرگان و اعیان
مجارستان جهة اظهار ارادت و بندگی بخدمت سلطان مشرف شدند
و سلطان با آنها وعده داد که (ژان ذاپولیا) را بپادشاهی آنها برقرار
نماید در بیست و چهارم سپتامبر حکم بازگشت داده شد لشکرها از ساحل چپ
دانوب بحرکت در آمده روانه شدند کشتی‌ها را از غنایم مجارستان و خزانه‌های
قصر شاهی و کتابخانهٔ ماتیا مملو ساختند و یهودیانی را که از اُفان بیرون
کرده بودند نیز در کشتیها نشاندند

جماعت آقین چی بعد از قتل اُسرا در مهاکس برحسب
تقاضای ذات و عادت متداوله که داشتند بهر جا که رسیدند

از کندن و سوختن کوتاهی نکردند از هر جا که نشسته بودند دودهای عمارات
و قرای سوخته دلالت بر عبور آنها میکرد نه ملاحظهٔ قسم میکردند و نه اعتنا
بقول و امان دادن داشتند اهالی قلعهٔ (فنف کیرشان) که بمیل خاطر خود
مقالید قلعه را داده و تسلیم شده بودند بعد از سه روز بمیدان بازار رانده
شده جمیعاً بقتل رسیدند چهار ولایت که فیمابین دانوب و دریاچهٔ بالاتن
واقع شده تارعاب کشیده بودند ساکنین آنها کلاً مقتول و مساکن جمیعاً
خراب و محروق گردید و (ایشگراد) نجات نیافت مگر باهتمام اهالی
دهات و کشیش ها قلعه دار شهر گران که از ترس جان قلعه را گذاشته
و گریخته بود متخلص نشد مگر بواسطهٔ غیرت و شجاعت میثل نازی درهیچ
جا عشق غارت کردن و حرص خون ریختن اتراک بقدری که در هونروُت
که خانهٔ اسقف شهر گران در آنجا واقع بود بروز کرد در جاهای دیگر بآن شدت
بروز نکرده بود و بسیاری از اهل شهر باستحکام قلعهٔ ارک مطمئن شده
با اموال و عیال و اطفال خود بدانجا نقل کرده بودند چندین هزار نفر در پس
عراده ها سنگر بسته بدفاع مشغول بودند مدافعان قلعه از عهدهٔ یورش اتراک
بر آمده در برابر حملهٔ انها ایستادگی کردند لیکن قلعه طاقت ضرب گلوله های
توپهای سنگین قلعه کوب را نیاورده خراب شد ساکنین قلعه ناچار رو بفرار
نهادند و اتراک انها را تعاقب نموده همه را بقتل آوردند درین واقعه بقدر
جنگ موهاکس خون مجارها ریخته و بیست و پنج هزار نفر از انها کشته شد
تاریخ کاتونا موافق کشتاری که درین دو جنگ شده است معلوم میشود انهایکه عدد

کشته های

کل کشته های این جنگ بدبختانه مجارها را دویست هزار نفر نوشته اند اغراق گفته اند
(تاریخ بروده ریت) در وقت گذشتن از صحراهای خشک بی آب با وجود
باریدن باران بسیار اسب و استر بیشمار از نبودن آب علف معرض تلف در آمدند
عساکر عثمانی بطرف قلعه های (سِگُدَن) و (باکس) پیش رفتند
آقینجیان بالی بک از ینکچریان سبقت گرفته سگدن را قتل
و غارت کردند در باکس جمع کثیری کلیسای محکمی را سنگر کرده بدفاع مشغول
شدند اگرچه از محاصرین کلیسا جمعی بقتل رسیدند لیکن بعد از تسخیر
انجا بقدری غنیمت نصیب فاتحین گردید که صدمات محاصره و یورش را
فراموش کردند رمه های حیوانات بقدری در آنجا جمع شده بود که
بصدر اعظم و دفتردار هر یک پنجاه هزار گوسفند قسمت رسید
(روزنامهٔ سلیمان و تواریخ پچوی و دلی برادویچ) اوقاتیکه لشکرهای
سلطانی در (پتپول) اردو زده بودند اخبار منتشر شد که (دادویچ) چند صد
نفری را کشته و جمعی از عثمانیان را اسیر نموده است و باقیان بدنبالهٔ لشکر
افتاده اسباب صدمه و تشویش فراهم میاورد خسرو بک بآنطرف مامور
شد تا مرتکبین آن جسارت را دفع و رفع نماید فیمابین باکس و پطروارادن
یک مکانی در وسط باتلاقها واقع شده چند هزار نفری از مجارها آن مکان را
استحکام کامل داده با اموال و اطفال و عیال آنجا رفته قسم خورده
بودند که تا نفس آخر دست از جنگ بر ندارند و چون بر غلبهٔ اتراک
یقین نمایند عیال و اطفال خود را نیز بقتل برسانند و در این مسئله پیروی

دَوْبُوَنْزِي را نمایند که در هُوْنِرَوْتْ زن خود را ترک کشیده خواست فرار نماید چون دید از دست اتراک نمیتواند جان بدر برد اوّل زن خود را بزخم کارد هلاک نمود پس از آن بصفوف دشمن حمله برده کشته شد بالجمله در یورش و تسخیر آن مکان بقدری صاحبمنصب و سپاه باز از عثمانیان تلف شد که با عدد کشته های ترک در همهٔ یورش مجارستان برابر بود یکی چرکس آغاسی و دُنْزال دویم طایفه که صامصون چی باشد با چاووش باشی در میدان جنگ کشته شدند و از مجارها یکنفر زنده بیرون نرفت

در بطروارادین پل در مدت پنج روز برروی دانوب بسته شد سلیمان یکهفته در ادرنه ماند پس از هفت ماه غیبت در بیست و سیم نُوامْبر سنهٔ ۱۵۲۶ مطابق سنهٔ ۹۳۳ هجری وارد اسلامبول گردید موافق رای و میل ابراهیم پاشا سه عدد مجسمه هائیکه از قصر شاهی مجارستان آورده شده بودند مقرر شد که در میدان اسب دوانی در قرینهٔ میل سنگی که دیکیلی طاش بنامند نصب شوند این حرکت سلیمان که در واقع عمل ابراهیم بود در نظرها کفر آمیز آمد که بتهارا در میدان نصب نمودند سیفانی شاعر جسارت نموده چند شعری در هجو این مطلب گفته بود حسب الامر او را بخر سوار کرده در شهر گردانیدند پس از آن بطناب خفه کردند

در زمانی که سلیمان مشغول خرابی و ویرانی مجارستان بود هیدرا شورش در مملکت آسیا سرهای خود را بلند کرده بود (مترجم گوید هیدرا در افسانهٔ یونانیان قدیم اسم ماری بود هفت سر که اگر یکسر او را می انداختند فوراً

سر دیگر بجای آن روئیده میشد انتهی) بالجمله روزیکه سلطان از مجارستان حرکت کرده بطرف مملکت خود روانه شد چاپاران از طرف آسیا رسیده خبر شورش سخت ترکمانان ولایت ایچیل را آورد لهذا بیگلربیگی اناطولی مرخص شده بمقر حکمرانی خود رفت و سبب شورش ترکمانان بجهة آن بود که مصطفی بک پسر صدر اعظم سابق هرسک احمد پاشا که سنجاق بک آن ولایت بود صلاح الدین قاضی و محمد نویسندهٔ محکمه را مامور کرده بود که اراضی را بازدید نموده جمع بندی نمایند مشار الیهما در اجرای این عمل بر رعایا سخت گرفتند یکی از ترکمانان پیر که اسمش سوکَلُون قُوجَا بود بداد خواهی رفته عارض شد که بزمین او دویست آسپر علاوه جمع بندی شده است در عوض اینکه بعرض او برسند حکم کردند تا ریش سفید آن پیر دادخواه را بریدند این حرکت زیاده از حد مایهٔ رنجش خاطر آن پیر ترکمان گردید باپسر خود سوکلون شاه ولی و یکنفر سلمان دیگر ذوالنون اوغلی جمعی از تراکمه را بر سر خود جمع نموده غفلةً بر سر سنجاق بک تاختن کردند او را با قاضی و نویسنده او بقتل آوردند خرم پاشا پسر اسکندر پاشا که بیگلربیگی قرامانی بود با کمال غرور بدفع یاغیان روانه گردید در حوالی قیصریه در درهٔ قورشونلو تلاقی فریقین اتفاق افتاد لشکر خرم پاشا شکست خورده خود او در میدان جنگ کشته گردید آنوقت یاغیها بطرف توقاه رفته از صحرای اُزُتُق آباد و قاز آباد عبور نمودند حسین پاشا بیگلربیگی روم لشکر ذوالقدر و حکام مرعش و ملاطیه را بخود ملحق کرده در سیواس مقام گرفت و حاکم ملاطیه را با هزار سوار از برای تحصیل شناسائی و زبان گیری پیش فرستاد یاغیان او را پس نشانده

چهار صد نفر از سواران او را بقتل آورده پیری بک حاکم ادانا که از طایفه رمضان اوغلی و مرد دنیا دیدهٔ با تجربه بود صلاح چنان دید که صبر نمایند تا بیکلربیکیان دمشق و دیاربکر که با عساکر خود یکی با نطاب و دیگری بملاطیه رسیده بود با نها ملحق شوند خرم پاشای جوان جسور این رای را نپسندیده در مقاتلهٔ یاغیان عجله نمود اگرچه در دعوای هیقلو یاغیان در اول شکست خورده یکی از رؤسای انها ذوالنون اوغلی بقتل رسید لیکن بعد سواران خود را جمع نموده در تاریکی شب بر سر خصم تاختن کردند حسن پاشا بیکلربیکی روم ایلی زخم کاری برداشته بسیواس گریخت و در آنجا مرد بعد از ان خسرو پاشا بیکلربیکی دیاربکر لازم شد که همهٔ قوتهای خود را جمع نموده یاغیان را مضمحل نماید در همان اوان در ادانا و تارسو نیز اتش یاغیگری مشتعل شد لیکن پیری بک حاکم ادانا بتدبیرات پیرانه رفع انها را نمود

یاغیگری قلندر اوغلی که سال دیگر در قرامانی اتفاق افتاد از اینها عمده تر بود کار بطوری سخت شد که ابراهیم پاشای صدر اعظم لابد شده خود بدفع آن اقدام نمود شخصی از اولاد حاجی بکتاش مرشد طایفهٔ ینگی چری یک معروف بقلندر اوغلی چند هزار نفری از دراویش و ابدالان و قلندران و پیروان و مریدان بدور خود جمع کرده ابراهیم پاشای صدر اعظم با سه هزار نفر ینگی چری یک و دو هزار سپاهی از اسلامبول بعزم انعدام انها بیرون رفت لیکن بیکلربیکیان روم و آناطولی و دیاربکر جدا جدا با یاغی دعوا کرده بعضی شکست خورده و بعضی شکست دادند اول یعقوب پاشا

جنگ کر

جنگ کرده در تنگهٔ افاد شکست خورد و خسرو پاشا انها را در درهٔ پادن اوا مغلوب نمود لیکن یاغیان بهرام پاشا بیکلربیکی آناطولی را تا توقاد عقب نشاندند مشار الیه در آنجا بیکلربیکیهای قرامانی و حلب را با جمیع بیکهای آن حدود بنزد خود دعوت نموده در توقاد با یاغیان جنگ سختی نمود لیکن بخت یاری نکرده بیکلربیکی قرامانی با بک های علائیه و اماسیه و برجیق با دفتر داران تیولات قرامانی و اناطولی در میدان جنگ کشته شدند ابراهیم این اخبار وحشت آثار را در سعار که از محلات ذوالقدریه است شنیده معجلاً به البستان آمد و قبل از انکه با یاغیان شروع بجنگ نماید دو تدبیر بکار برد که هر دو مایهٔ نتایج خوب شدند اولاً قدغن کرد که از لشکر شکست خورده اگر کسی داخل اردوی او بشود بقتل برسانند تا جبن و هراس آنها بلشکر او اثر نکند ثانیاً ببذل انعامات و بخشیدن تیولات طوایف ترا کمه را که بدور قلندر اوغلی جمع شده بودند متفرق ساخت پس از انکه زیاده بر چند صد نفری از دراویش لجوج بدبخت در نزد قلندر اوغلی نماندند از برای ابراهیم چند صد نفری سرباز بسرکردگی دو نفر رکابدار در انعدام و انهدام یاغیان کفایت کرد بالجمله ملا محمد و ولی پروانه در کوههای باش سیف بیاغیها رسیده همه را از دم شمشیر گذراندند سر قلندر اوغلی و ولی دمدار را بریده از ترک اسبان بیاویختند و بحضور صدر اعظم بردند بعد از ان ابراهیم دیوانی منعقد کرده بیکلربیکی آناطولی را که بابا یربیک با احضار نمود تا سیاست بیغمرتانی را که مایهٔ خجالت و شکست عساکر سلطانی شده اند بمردم بفهماند

چون حاضر شدند با کمال تغیر رو به بکلربکی کرده گفت چرا از مقابل مشتی
درویش عریان سر و پا گریخته متحمل بار بدنامی و بی ناموسی شدید بکلربکی سر
خجالت به پیش افکنده ساکت شد انوقت رو به بکها نموده همین خطاب عتاب
آمیز را با انها کرد و انها گفتگوی زیاد نموده هر یک میخواست تقصیر را
بگردن دیگری بگذارد صدر اعظم اشاره بیر غضب کرد که پیش آمده
بکار خود مشغول شود در آن بین محمد بک پسر صدر اعظم آخری که سنجاق بک
ایچیل بود (سیلیسی) و تا آنوقت سکوت اختیار کرده بود یک دریک
بسخن آمده خدمت صدر اعظم عرض کرد رسم اجداد ما در چنین موارد
این بود که اولاً توکل بر خدا ننموده ثانیاً از پیران قوم پند و دستور العمل
میگرفتند ما هیچیک ازین دو کار اقدام نکردیم غرور چشم بصیرت ما را
کور کرده بطرف بدبختی کشیدند باید این خبط ما و خطای ما را تنبیه نمود
این شمشیر و این هم سرهای ما حکم کن تا از بدنها جدا نمایند این اعتراف
بر گناهان تغیر صدر اعظم را فرو نشاند از همه عفو فرمود پس از آن باتفاق
حاکم حلب ادانا پیری که مراجعت باسلامبول نمود

سه ماه بعد از مراجعت صدر اعظم کمیسیله بزرک مذهبی بمیان آمد
که خیالات سلطان و همه اهالی شهر را متوجه آن مطلب نمود و آن چنان بود که فقیه
معروفی کاپس نام را در دیوان حاضر کرده مدعی شدند براینکه او میگوید عیسی پیغمبر
علیه السلام از حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله افضل است چون
امزد براد عای خود انکار نداشت دو نفر قاضی عسکرها که یکی قناری زاده محیی الدین

چلبی

چلبی و دیگری قادری چلبی با او بنای گفتگو و مباحثه را گذاردند چون از اقامهٔ
ادله و براهین عاجز ماندند بقتل او حکم کردند و این برهان را قاطع تر و سهل تر
از همه دلایل دانستند لیکن صدر اعظم حکم کرد اعراض نفسانی را موقوف
داشته آن ملحد مردود را بدلیل و برهان مجاب سازند در انوقت فتوای قتل
او را بدهند چون قاضی عسکرها عاجز شده ساکت ماندند وزرا مدعی و مدعی علیه
را از مجلس دیوان مرخص کردند در انروز سلیمان در پس پنجره که پرده از او
آویخته بودند نشسته گفتگوی مجلس را شاهد غیر مرئی بود و اغلب اوقات
که میل میکرد از حالت مجلس با خبر باشد بدون اینکه اجزاء مجلس از حضور او مطلع
باشند این کار را میکرد چون دید که وزرا کابیس را سیاست نکرده مرخص
نمودند از شدت غضب دیوانه وار میان وزرا در آمده با کمال تغیر با براهیم
گفت چرا این کافر که عیسی را از پیغمبر شما افضل میداند سیاست نشده
از مجلس مراجعت نمود ابراهیم عرض کرد چون قاضی عسکرها نتوانستند بدلیل و برهان
او را مجاب سازند و از روی تغیر حکم بقتل او نمودند لابد بسیاست نرسیده
مرخص شد سلطان فرمود که علوم شریعت تنها در وجود قاضی عسکرها جمع
نشده است فردا باید این کار در حضور قاضی اسلامبول و مفتی بانجام برسد
و تا فردا این ملحد بدعتی باید محبوس بماند چون فردا شد سعدالدین قاضی
اسلامبول و مفتی عالم فاضل کمال پاشازاده در دیوان بجای قاضی عسکرها حاضر شده
بنشستند و با کابیس مشغول مباحثه و گفتگو شدند اگر چه نتوانستند او را جرح و رد نمایند
لیکن خودشان هم مغلوب او نشده در مباحثه با او عجز حاصل نمودند و در کمال

متانت و آرامی چنانچه قانون حکّام شرع است فتوای قتل کاپس را دادند وکاپس بدون اینکه اظهار عجز نماید یا از عقیدهٔ خود برگشته توبه و انابه کند متحمّل صدمهٔ کشتن شده باعتقاد عیسوی شهید مذهب عیسی گردید

سختی و تعصب مذهبی سلیمان که از برای حفظ ناموس شریعت مطهّره اقدام بقتل کمگفند ملحد بدعتی نمود چون پای امنیت و آسایش داخلهٔ مملکت بمیان آمد بحد افراط رسیده از اندازه خارج شد دهمایکی مسجد سلطان درکمیشب بزور داخل خانهٔ یکی از مسلمانان شده ساکنین خانه را از مرد و زن و اطفال و غلامان و کنیزان جمیعاً بقتل آورده هرچه یافت میشد بغارت برده بودند چون مرتکبین آن عمل را نیافتند حدثا گفتند باید البانیها که ملّت اذناوث باشند و در شهر از برای شکستن هیمه و فروختن ابریشم همیشه گردش مینمایند باید این کار را کرده باشند فوراً حکم شد هشتصد نفر از آن بدبخت ها را گرفته سر بریدند همان روز که در اسلامبول خانوادهٔ آن سلمان بیچاره معدوم الاثر شد سیدی در ولایت آدانا آشکارا اظهار یاغیگری کرده عموی خود احمد را که در آنجا سنجاق بک بود شکست داد پس از آن با چهار هزار نفر ناحیه بیربندی را غارت کرده شهر ایاز را آتش زد و در ولایت ذوالقدر یکنفر یاغی دیگر با چهار هزار نفر ملحق شده بالاتفاق عازم تسخیر قلعهٔ سیس شدند چون این خبر باسلامبول رسید پیری بک با دو هزار نفر مأمور اجیل (سیلیسی) گردید پیری بک در حرکت عجله نموده قبل از آنکه یاغیان سیس را مسخّر نمایند بآن حوالی وارد گردید همینکه یاغیان از رسیدن او مطلع شدند منقسم بدو دسته گردیدند یک

دسته

دسته آنها بطرف آسیا کریختند دسته دیگر که سیدی شخصه سر دسته آنها بود بکوه سیس رفته در حوالی قلعهٔ دربند مقام گرفت پیر علی بدفع آنها رفته بدیشان حمله برد برادر سیدی در جنگ کشته شد و خودش زنده گرفتار و دستگیر گردید دو هزار نفر یاغی در میدان جنگ کشته افتادند فردای آن روز پیری بک بطرف آسیا رفته یاغیان را متفرق و مستأصل ساخت سیدی را با غل و زنجیر همراه سرهای رؤسا بپای تخت روانه داشت بعد از وصول بدانجا حسب الامر سیدی را از حلق بیاویختند اهالی حلب که از ظلم قاضی خود به تنگ آمده بودند در یکروز جمعه شورش نموده قاضی را در مسجد بقتل آوردند و حاکم آنجا که بسیار بیرحم بود با مقصرین بجزیرهٔ رودز رانده شد از بابت اینکه در اقصی بلاد مملکت بواسطه ظلم حکام اسباب شوریدن مظلومین فراهم نیاید چاوشان مأمور شده بالی بک سنجاق اسکوتاری را با نایب و کهیای او و پنج از همدستان آنها را از حلق بیاویختند

از رسیدن اخبار مسرت آثار فتوحات حسرو بک حاکم بوسنی

و یحیی اوغلی حاکم سمندرا در قلعه های بوسنی و دالماسی تغییرات خاطر سلطان فرداً نشمت زمستان گذشته همیشه در مجالس دیوان خبر فتح یک قلعه در بوسنی یا تاخت و تاز لطمه آمیزی در ولایت سیرمیوم میرسید قلعهٔ ذکرنا اشواسنت در مقابل قوتهای حکام سمندرا و بوسنی تاب مقاومت نیاورد لهذا تسلیم گردید مشروط بر اینکه فرمانده یغیرت قلعه اتین کوس توتوک آزاد بوده هر جا بخواهد برود از جنگ جویان قلعه بلاش شیری در قلعه حاضر نبود و زان هو توس دا انتکی در جنگ دو بدو با قاسم حاکم زخم برداشته نالان و ناتوان افتاده بود و در اوایل تیر قلعهٔ با نیالوقا را که یکی از قلاع محکم بوسنی بود متصرف ا تراک داد و همچنین در بوسنی

ودالماسی وسلاونی قلاع مفصله مسخر اتراک شدند
(در بوسنی) لموزرزرو آوزبواس شوکول لوانس سیربواز اپارودک یرکا
بوساس کرین (در خروات) اودبنیا لیکا کورباوا (درسلاونی) مودروش
پوشکا (در دالماسی) آورانا

هم در آنوقت حکومت پسقبوسی (اوش) کین و مودروش وکورباوا ازمیان رفت
دیوشکا یکی از شهرهای سنجاق بک نشین بشه خسرو بک که از نژاد سلاطین و نوه یکی از دختران
سلطان بایزید بود از وقوع این فتوحات لوازم اسباب احتشام و افتخار را از برای خود
فراهم آورد و میل و رغبت خود را بعدل و انصاف بر همه کس معلوم نمود مراد کهیای او که از
اهل دالماسی بود چون خدمات نمایان کرده بود بحکم خودش او را سنجاق بک کین نمود
در حکومت آنجا استقلالش داد

در سال هزار و پانصد و بیست و هشت
مطابق نهصد و سی و پنج هجری سلیمان مشغول تدارکات و آماده کردن لوازمات یورش
جدید مجارستان بود و هم در این سال دو نفر سفیران ژان زاپولیا که هوای پادشاهی
مجارستان را در سر داشت و فردیناند پادشاه اطریش باسلامبول وارد شدند باجمله
ژرژ وم لاش کزکی که در ولایت سیریاد رتبه پالاتن داشت در اواخر سال گذشته
بدربار اسلامبول آمد (پالاتن در مجارستان لقب کسی است که ویس روا یعنی
نایب السلطنه باشد) مقصود از سفارت او این بود که در خدمت سلیمان تحصیل روابط
دوستی نموده از او مستدعی مدد و معاونت شود و این سفیر مرد دانای بصیری بود که دارای
هوش و ذکاوت و صاحب سیف و قلم هر دو بود قبل از آنکه اذن شرفیابی حضور سلطان را
حاصل نماید موافق رسم و قانون متداوله بدیدن وزرا رفت از دیدن مصطفی پاشا

وایاز پاشا منظوری جز بجا آوردن رسوم معموله نداشت لیکن از پیدا کردن مراوده و مرابطه
با ابراهیم مستقیما یا توسط لوئی کریتی منظور آن بود که این شخص صدر اعظم را وادار در به اینکه
از سفیر مجارستان حمایت و تقویت مطالب و ملتمسات او را بدرجه قبول برساند
لوئی کریتی پسر طبیعی (یعنی ولد الزنا) آندرا کریتی بود و این شخص که در اینوقت رئیس جمهور
دولت وندیک شده بود سابقا برسم سفارت از جانب دولت مشار الیها بدربار
اسلامبول آمد و در ایام توقف این با زنی یونانی الجنس واشنائی پیدا کرد از مخالطت
و مداخلت آنها این جوان بوجود آمد او را لوئی کریتی نامیدند بسیار مرد محیل و تملق و در و طمع
و پول دوست و حریص بود بتدبیرات عملی که داشت خود را با ابراهیم پاشای صدر اعظم
معروف پادشاه و مورد التفات سلطان گردید در کارهای امور خارجه عموما و در اعمال
متعلقه بمجارستان خصوصا مداخله کلی پیدا کرد تنها نه از جانب دولت وندیک
مامور نهانی فساد اندیش بود بلکه از جانب دولت مجار مصلحت گذار و واسطه کار بود با
لاکس کی بوعده کردن حکومت یک پسقبوسی در مجارستان و دادن چند هزار دوکا
برسم مواجب موقتی او را رو بخود کرد و بعد از آن در حالت سخت و برخورد سرد وزرا
در حق خودش تغییرات کلی دید با او بملاطفت و مهربانی سخن میگفتند و بجای باج و خراج که
مطالبه میکردند بفرستادن هر سالی یک نفر سفیر با هدایای چند که بدلخواه خودشان
باشد قناعت کرده بودند در دفعه اول که با ابراهیم ملاقات کرد صدر اعظم
اینطور با او صحبت داشت و گفت چرا آقای تو تاج مجارستان را از خداوندگار
بزرگ مستدعی نشد و خواهش ننمود سبب آتش زدن آفاق و حفظ کردن قصر پادشاهی بودا را
مگر معتقد از چه جهت بود حالا در اینجا از قدر و استعداد آرشی دوک و آقای تو

وسایر حکمرانان عیسوی خوب اطلاع پیدا کرده اند لاکرکی از روی تذویر و تملق عرض کرد
که میل زاپولیا این است که تنها بسلطان بستگی داشته باشد بلکه میخواهد بستگی کامل او
باصدر اعظم باشد که اینقدر تسلط در مزاج سلطان دارد ابراهیم را ازاین تملق خوش آمده
تبسمی نمود روز دیگر مصطفی پاشا به لاکرکی گفت تو بدون پیشکش و هدیه آمده بتحصیل دوستی
والتفات نمائی من بگو آقای تو چگونه جرئت کرد که داخل افان بشود و پایش را بر زمینی بگذارد
که در زیر سم اسبهای سلطان سائیده شده است و بقصر پادشاهی که از برای حراست
آقای ما محافظت شده است ورود نماید قانون ما این است که در هر مکانی که سر آقای ما در آنجا
استراحت کرد یا سر اسب او در آنجا نمودار شد باید همیشه در تصرف و تملک سلطان باشد تو بدون
خراج آمده و حال آنکه تو فرستاده یکی از نوکرها هستی مگر تو نمیدانی که آقای ما بر همه عالم حکم میدهد مثل آفتاب
بر همه آسمان مسلط است و تو فرستاده حقیر ترانسیلوانی را اجسارت نموده پادشاه پدر آقای
خودت میخوانی وزیر سیم ایاز پاشا ملایم تر از وزیر دویم برخورد کرد همین قدر پرسید غلام
پادشاه که بسفارت تردلوئی شاه گذشته مجارستان رفته بود زنده است یا خیر
در ملاقات ثانی ابراهیم اجازه داد که زاپولیا پادشاه تاج گذاشته و پادشاهی قبول شده
مجارستان او را برادر کوچک خطاب نماید و تیز گفت که ما پادشاه مجارستان را کشتیم و پایتخت
او را مسخر نموده در عمارتهای او خوردیم و خوابیدیم این مملکت تعلق بما دارد این دیوانگی است
که بگویند پادشاهان از گذاشتن تاج پادشاه میشوند طلا و جواهر مایه قوت و قدرت نیست
بلکه بتوسط آهن میتوان بتحصیل تسلط نمود بضرب شمشیر از اطاعت مردمان میتوان طغیان پیدا کرد
چیزیکه با شمشیر بدست آورده شد باید با شمشیر نگاه داشته شود ما میدانیم که مجارستان
با این حالت خراب نمی تواند از عهده لوازم کار شما برآید پس آقای تو از بازوی توانای

سلطان چسبیده او را خداوند کار خود بداند آنوقت هم مملکت باو داده خواهد شد و هم
بقسمی در صدد مدد و اعانت او بر خواهند آمد که فردینانند با دوستانش با خاک یکسان بشوند ما
کوههای مملکت او را در زیر سم اسبهای خودمان مانند صحرا اصاف خواهیم نمود اگر رئیس جمهوری
وندیک و پسر او میان نفیاده بودند ما حالا فردینانند و آقای تو هر دو را طعمه خودمان کرده بودیم زیرا
که چون دو دشمن با یکدیگر در بیفتند بهره و منفعت عاید شخص ثالث خواهد شد منچه کار چه میشد
اگر من با لشکر روم ایلی و ینکچریکان بر سر فردینانند میرفتم و ایاز پاشا با بغدانیان و تاتارها با آقای تو
حمله می برد باصرار دولت وندیک که با ما دوست است ما باین کار اقدام نکردیم و این تابستان را
با رامی گذراندیم بدون اینکه در این آرامی بخواب رفته باشیم و ما در موقع کار خودمان را خواهیم
رساند آنوقت حریف ها را خسته و وامانده خواهیم یافت و عزاداری با سهولت تمام بکمال خواهد رسید
با لطرف هر دو رقیب حرکت خواهیم کرد با قوتهائیکه خیلی زیادتر از آنچه که در اضمحلال یکی از آنها بکار برده
بودیم و ما افان را یکسال امول دیگر میکنیم لیکن من در اینمقام قسمی صحبت داشتم که با قانون ما مخالف
بود ما ترکها حرف را کم میزنیم اما کار بسیار میکنیم تو از خندیدن من تعجب میکنی و من از این میخندم
که تو آمده مملکتی را که ما مسخر کرده ایم از ما پس میخواهی دانسته باش که پنجه ما قوی تر و گیرنده تر
از پنجه عقاب است چیزیکه یکمرتبه بدست تصرف ما در آمد دیگر او را رها نمیکنیم مگر آنکه دستهای ما
بریده شود زمین هر قدر باران از آسمان بیارد متحمل میشود ما تیر همه حرفها را گوش میدهیم و مخصوص
حرف سفرا را چشم ما از دور می بیند و بازوی ما از برای گرفتن و اخذ کردن دراز است مدتهای
مدیدست که شما در خیال گرفتن جاها هستید که ما از چنگ شما بیرون آورده ایم شما در خیال
بلغراد میباشید من گمان میکردم که شما خیلی وقت است که سیر میوم را فراموش کرده اید حالا
می بینم که تو از شراب این ناحیه نوشیده که مستی خوشی در دماغ تو فراهم آورده است تو بما میگو

که مخارج این ولایت از برای ما بیش از مدخل اوست این حرف تو راست است زیرا که ما حالا در هر ماهی
پنجاه و شش هزار دوکا از برای آنجا میدهیم این مبلغ در مدت یکسال ششصد و هفتاد و دو هزار دوکا میشود
و حالا از برای واگذار کردن سیرمیون با تعارف و پیشکش لازم نداریم باید قرار خراج و مالیات از برای
آنجا داده شود دو مرتبه تو در خصوص لهستان با ما حرف زده با سفیر آخرین آنجا را مرخص کرده دو سال دیگر مدت
متارکه امتداد دادیم و آن تیر عنقریب منقرض خواهد شد لهستان بدون اینکه با ما سر جدال داشته باشد
در این سنوات گذشته زیاده بر پنجاه هزار دوکا به آقای من داد چرا که تاتارها همه ساله همراهی خودشان را
با تراک سیزوشند و ولایات و کرک تنها در کیلا و کفه در این دو سال آخر سی هزار دوکا از حقوق معمولی علاوه عاید
شد اگر عساکر ما از نعبدان عبور نموده داخل لهستان بشوند زمستان را در آنجا گذرانیده تا تابستان سوارهای
تاتار در اطراف متفرق شده از سوختن و کندن و کشتن و اسیر کردن کوتاهی نخواهند کرد
وقتیکه لاکش کی بحضور سلطان مشرف شد سلیمان در جواب خطبه او گفت که من با لطف و مهربانی اطاعت
و ارادت پادشاه تو را می پذیرم مملکت او حالا مال من بود و بضرب شمشیر تسخیر کرده بودم چون اخلاص
ورزی و ارادت اندیشی او را قبول کردم باو واگذار نمودم و علاوه بر ضد فردیناند اطریشی
طوری از او حمایت خواهم کرد که آسوده و راحت در جامه خواب از هر طرف که خواهد بخوابد
وقتیکه ایلچی از حضور بیرون میرفت ابراهیم باو گفت بعد از این ما آقای تو را خان ترانسیلوانی
نگفته پادشاه مجارستان خطاب خواهیم کرد پادشاه من بنفس نفیس از برای دفع دشمنان او
حرکت خواهد کرد و حالا ما نه مطالبه پیشکش از او خواهیم کرد و نه متوقع مالیات خواهیم بود آنوقت
لاکش کی مشغول انجام تدارکات حربیه و تعیین نقشه جنگ شد روزی که ایلچی بحضور رفته بخواهد
مرخصی حاصل نماید چهار خلعت و هشت هزار آسپر انعام باو دادند و سلیمان تقریباً باین عبارات
باو فرمایش کرد حالا تو میدانی از برای اثبات مراتب رعایت و حمایت ما در باره آقای تو هم لازم است

ان

من کارهای او را خودم دیده ام او نیز سپاه در خیرخواهی من با شخص خودش فرق گذارده و من دیده ام
که پادشاهان عالی گهر از جهات سپاه تهدید آنرا از اطراف جدا و مغلطه نیکی بهر وقت
و از آن ارباب حاصله برون سپاه و بدون خیانتها و نفاقهای آن پادشاهان بقدر احوال آنها از من
رنجیده و لیکن حسبما اطلاع حاصل شده آن بود که هر دو طرف مرتبه مدارا و قوه بهانه که رضایت ما
سر برسید اسمه شکنیم حالی تو از کارها خیالات سلاطین بزرگ و کوچک همه سو همه را اطلاع کرده دوستی دیگر
ریشه های قوی خواهد دوانید من نخواهم از برای او که دست حقیقی و یک همعهد با فایده صمیمی باشم
و قسم میخورم بجد که شمشیر جیب من است و شمشیر خودم که منتخبه دیار تمام قوت و قدرت خودم رفیقه دشمنان او
رنجیده از او حمایت تمام لاکش کی هم بخدا و دیگر عیسی باجی که نیز حدیث قسم خورد که ملای او
با دوستان ما دوست و با دشمنان او دشمن باشد و لونی گرتی را از جانب پادشاه چون با هم شارزده
پادشاه مجارستان معرفی نمود بعد از پنجشنبه فوریه سنه هزار و پانصد و بیست و هشت عهد نامه
و فرمانی هم در اول دولت عثمانی با مجارستان و وعده پنجاه عراده توپ و پانصد قطار باروط از برای
این جنگ که میبایست از طرف رودخانه دانوب طیس و قوچ سپاه داده شد و از برای تدارکات
تدارکات لازمه دیده شده احکام از برای همه سنجاق بیگهای دولت فرستاده شد
فردیناند چون از سفارت لاکش کی و نتیجه آن مطلع گردید از جانب خودش دو سفیر اوراتور را
بدربار عثمانی مامور نمود و آنها ولنبر ژوسن بودند و نیکولا ژوریچ (مترجم گوید سفرائی که از جانب
پادشاه مامور میشدند اینها را ژوسن میخواندند و کسی را میگویند که ماموریت او حد معینی داشته باشد)
اسامی ژوسنها یکی هوبر وانیک و دیگری سالا طونگ بود و شخص اولی رئیس
و کمیل برزر چیامیدند ماموریت آنها نه از برای این بود که خواهش دوستی و معاونت نمایند
بلکه مامور بودند که قلعه های متصرفی مجارستان را پس بخواهند و طالب مصالحه شوند

اگر ممکن نشود مدتی را از برای تتار که مقرر بدارند سفرای مزبور سفر خود را در مدت شش هفته ختم کرده باسلامبول
رسیدند و در بیست و نهم ماه مه هزار و پانصد و بیست و هشت مطابق نهصد و سی و پنج هجری وارد آن
شهر شدند در روز ورود حسب الامر سلطان هزار نفر باستقبال آنها رفته بهمراهی آنها رفته بهمراهی آنها
داخل شدند وقتیکه سفرا پیش صدر اعظم رفتند ابراهیم به هوبوردانسکی خطاب کرده گفت
بچه رو آقای تو جسارت نموده در پیشگاه شاهنشاه عثمانی بخودش خیلی قادر لقب میدهد حال آنکه
سایر پادشاهان عیسوی بزیر سایهٔ او پناه می برند هوبوردانسکی پرسید کدامند آن پادشاهان
ابراهیم گفت آنها پادشاهان فرانسه و پولند و وندنیک و ترانسیلوانی میباشند وقتی که صورت
اسامی قلعه هائیکه فردیناند پس میخواست بنظر صدر اعظم رسید زیاد اظهار تعجب کرد که چرا فردیناند
اسلامبول را پس نخواسته است تیز مغزی و حالت جنگی هوبوردانسکی با حالت ملایم
معقولانهٔ زاپولیا زیاد فرق داشت و سلطان از خواهشهای فردیناند و سلوک رفتار فرستادهای
او متغیر شده حکم کرد تا آنها را در منزل خودشان بطور حبس نگاه بدارند پس از مدت نه ماه آنها را
از حبس مرخص کرده بهر یک دو دست دو کا انعام داده شد و سلیمان بلفظ خودش با سفرا باین طور
تکلم نموده فرمود آقای شما تا این وقت آثار دوستی و همسایگی ما را احساس نکرده است عنقریب اطلاع پیدا
خواهد کرد باو بگوئید که من با همهٔ قوتهای خودم بملاقات او خواهم آمد بهتر آنست که آنچه را مطالبه میکند
بدست خودم تسلیم او نمایم و نیز باو بگوئید هر تدارک که می تواند از برای پذیرائی ما ببیند مضایقه نکند سفرا
عرض کردند اگر بطور دوستی تشریف فرما شود شاه ما زیاد مشعوف میشود اگر بطور دشمنی بیاید نیز میتوانند
پذیرائی کند ایلچی لهستان که از برای امتداد مدت متارکه آمده بود ابراهیم ملامت کرد که نوکر
صدیق پادشاه لهیش و از جانب او فرستاده مخفی فساد اندیش است و سفرای فردیناند بکوشش
کرده نسبت قتل چاوشی را که نزد لوئی پادشاه مجارستان مأمور شده بود بآنها داد

جواب سلیمان

جواب سلیمان به فردیناند در حقیقه یک دعوت جنگ بود بطور تمسخر زیرا که سه روز قبل از آن دیوان
عامه فرمان سر عسکری و سپهسالار اعظمی را با شصت هزار دوکا مواجب که احدی تا آن وقت اینقدر مواجب
و تقرری نشنیده بود با انعقاد تشریفات عالیه بصدر اعظم دادند مضامین اواخر فرمان تقریباً از اینقرار بود
بموجب این فرمان من حکم میکنم که از امروز بعد تو وزیر اعظم من باشی و در همهٔ ممالک از جانب اعلیحضرت
من تو را دارای این شان و منصب بزرگ بدانند وزرا و بگلربگیان و قاضی عسکران و فقها و قضات
و سادات و مشایخ و امنای دربار و ارکان دولت و سنجاق بگان و ژنرالان سواره و پیاده و الای
بیکان (سرهنگان) و صوباشیان و سربازان ظفر توأمان من از بزرگ و کوچک اهل مملکت و ولایات
من از شهرها گرفته تا بقرا و قصبات از اغنیا گرفته تا بفقرا کلا و جمعا هر که باشند صدر اعظم مذکور را سر عسکر
من دانسته احترام شان او را بجا آورند و باستقبال او شتافته اظهار اطاعت و انقیاد نمایند خیالات
و کلمه های او را مانند احکامی بدانند که از دهان من بیرون آمده باشد کلمه های او را بدقت تمام استماع
نموده اطاعت نمایند در جمیع کارهای دولتی همچو من از احکام او سر نه پیچند برقرار کردن و معزول نمودن
بیگلربیگیان و سنجاق بگان و دست اندر کاران و مباشران از اعلی و ادنا از پایتخت گرفته
تا به محالات و ولایات دیگر بسته به صلاح و صوابدید صحیح درست او است لهذا او میباید تکالیف
خود را در صدر اعظمی و سر عسکری بجا بیاورد و در طریق عدالت و شریعت حرکت کرده و اشخاص را
از هر درجه و هر طبقه در جای خود باز دارد در هر وقت که اعلیحضرت من اقدام بیورشی نماید یا مأمور کردن
لشکری بجائی لازم شود جمیع امور متعلقه بآن امور مصلحت و مشورت او اجرا و امضا شود احدی
نباید جسارت ورزیده سر از اطاعت احکام او به پیچد هر کاری که او درباره همقطاران حکم خود
خوب و صلاح بداند از دادن سنجاق بگیها و واگذار کردن تیولات و اضافه کردن مواجب
و بالا بردن مشاغل و مناصب و دادن انعامات و بذل احسانات بغیر از آنچه که تعلق

بکلیه امور فنون دار دهمه بواسطهٔ اعلیحضرت من مجری و ممضی خواهد بود اگر هیچوقت العیاذ بالته برخلاف حکم عالی
من و قرآن احدی از اجزاء لشکر نصرت اثر من جسارت ورزیده باحکام و کفشهای صدر اعظم و
عسکر من اطاعت نماید و بر عایا ظلم و تعدی وارد بیاورد بمحض رسیدن راپورت آن بباب عالی
عدد مقصرین هر چه باشد و رتبه و شان آنها در هر درجه باشد بدون تاخیر و تعویق باید مورد تنبیه
و سیاستی که شایستهٔ او هست بشود و این سیاست اسباب عبرت سایرین شده خوف و وهم
مایهٔ سلامتی آنها باشد این فرمان با چهار لبادهٔ افتخار و نه راس اسب که هشت اسب آنها با یراق
نفیس سنگین بودند و همین آنها را از شمشیرها و کلاهها و ترکشهای مرصع بجواهرهای ابدار بار کرده بودند
با انضمام شش دم اسب و هفت علم برخلاف قانون متداوله که چهار علم رسم بود و رنگ دو عدد آن
سفید و دو عدد دیگر سبز بود حالا یکی سفید و یکی سبز و یکی زرد و دو تا سرخ و دو تای دیگر مخرمات قرار داده
بعدد سیارات سبعه درست نمودند تا در این یورش آثار خیر و سعد از آنها بروز نماید همه
این ها را بیگلربیگی روم در اردوی اول که در محلهٔ خارج اسلامبول در داود پاشا زده شده بود از برای
صدر اعظم ابراهیم با عظمای پای تخت و صاحب منصبان و سرداران لشکر بزرگانه بر خود
در فتار نمود در همان هنگام وزیر دوم مصطفی که پیر و علیل شده بود وفات کرد جای او به قاسم
بیگلربیگی روم ایلی داده شد و محل حکومت او به اختصاصات صدر اعظم قرار داده گردید

در روز دوشنبه دهم ماه مه هزار و پانصد و بیست و نه مطابق نهصد و سی و شش هجری سلطان از اسلامبول
به فیلیپوپولی رفت بارانهای شدید باریدن گرفت سیلابها از اطراف بجریان آمدند رودخانه‌ها از مجرا
انجرای خود بیرون آمده تمام صحرا را فرو گرفت جمعی از مردمان در آب غرق شدند و جمع دیگر پناه بدرختها
برده بر بالای آنها صعود نمودند و در آنجا با تشویش اینکه شاید آب که همراه آن در تزاید بود درختها را از بیخ برآورد
یا از گرسنگی تلف بشوند مانده بودند پس از آنکه اردو از آنجا حرکت کرد متصل از کثرت باران و زیادی آبها

دچار اشکالات و سختیها بودند چه آبهای نهرها و رودخانه‌ها زیاد شده بودند عبور از آنها کمال اشکال و خطر را
داشت از رودخانه‌های تورا و اوساو با صدمه زیاد گذشت شد و از گذرگاه دراو به ایسک پل
شده پل بسته شد ژان زاپولیا پادشاه مجارستان در موهاکس بار دوم آمد تا مراتب اطاعت
خود را بعرض سلطان برساند و سفیر خود لاسکی را نیز با خود آورده بود و شش هزار سوار نیز همراه
داشت صدر اعظم با پانصد سوار و پانصد تفنگچی چریک باستقبال او رفته با یکدیگر سواره حرکت
کردند روز دیگر از برای پذیرائی رسمانه زاپولیا که از طرف سلطان به پادشاهی مجارستان
قبول شده بود معین گردید در چادر دیوان آقایان دربار و لشکر جمع بودند و در عقب آنها قراولان
خاصه کمانها بر دوش و تیرها در دست ایستاده بودند بعد از آنها رکابداران و چماقداران قرار
گرفته بودند و ینگی چریکان از بیرون چادر را احاطه کرده بودند در پشت سر ینگی چریکان از طرف
راست جماعت سپاهی و لشکر روم ایلی ایستاده بودند و از طرف چپ سلحداران با لشکر
آناطولی صف بسته بودند همینکه در حوالی ظهر پادشاه مجارستان نزدیک شد لالان دست راست
باستقبال رفته تا چادر سلطان او را همراهی کردند سلیمان از جای برخاسته سه قدم پیش رفت
و دست خود را به پادشاه داده تا بوسید و او را نشاندند و وزرا که ابراهیم و ایاز و قاسم
باشند در برابر بالا ایستادند وقتی که زاپولیا مرخص می شد سلطان سخنان ملاطفت آمیز با او گفت و
سه اسب با یراقهای طلا و چهار خشان از ماهوت زری باف با او بخشید در وقت حرکت
از موهاکس به سرکار بالی بک با پانصد سوار پیش فرستاده شد تا تاج مجارستان را
که دوستان زاپولیا باستحفاظ کلوکژ نام از میان بدر برده بودند گرفته بیاورد دو سه روز
پس از حرکت از موهاکس اردوی سلیمان در رستان افان زده شد
سلیمان باتفاق ابراهیم مکرر از برای بازدید قلعه

تا حوالی آنجا پیش رفتند در حالتی که خفتان مخمل قرمزی در بر و کلاه خودی بر سر داشتند روز پنجم دروازه پاتین ستنو شد روز ششم
یورشی بطرف افغان برده منتظر باز شدن رخنه گردیدند در آن هنگام قلعه را بدون جنگ و خونریزی تسلیم کردند و تسلیم
شدن جزو غیره دو نفر از کاپیتانهای آلمان چیز دیگر نبود و با آنها شرط شده بود که با اسباب و اموالی که دارند
هر جا بخواهند بروند ینکچریکان از وقوع این وقایع که آنها را از غنیمت و تاراج محروم میکنداشت بصدا درآمدند
و در عوض این ضرر مطالبه انعام نمودند و رفته رفته کار آنها بسختی کشید ژنرال دویم خودشان سکبان باشی را
زخم زدند و بسیاری از اعیان و بزرگان دولت را بضرب سنگ دوانیدند چون شورشیان دیدند که از آن
کارها فایده حاصل نشد و شهر را خواستند قتل و غارت نمایند اهالی و سکنه را مانند غلام و کنیز بفروختند و برای آنها
در وقتی که بخواستند بروند ریخته همه را بقتل آوردند و اموال آنها ضبط کردند هفت روز بعد از فتح افغان پادشاهی
آنجا را به زاپولیا تفویض نموده موافق آداب و رسوم معموله بتخت شاهی سلسله آرپاد نشاندند و از برای
انجام این کار سکبان باشی باتفاق لوئی گریتی حاکم ترانسیلوانی را آورده قصر شاهی مجارستان را
بدو تسلیم نمودند زاپولیا در عوض این خدمت هزار دوکا به سکبان باشی داد و همین قدر را هم به ینکچریانی
که با او همراه بودند تقسیم نمود حسن سنجاق بیک ایلیسان باهم دار و غلی و فرماندهی افغان را آنجا بماند صدر اعظم
و پس از او سلطان بعزم یورش وینه پای تخت اطریش لشکرها را حرکت داده روانه گردیدند محمد بیک حاکم
سمندره یحیی پاشا جهة صاف کردن راه از پیش مامور شد

باطوفانهای اعتدال خریفی اولین دسته‌ای جماعت آقینجی داخل خلکه وینه و در برابر آن شهر نمودار شدند
کریستوف زدلیتس بیدقدار با شش سوار دیگر در اول ورود اسیر آنها شد آن گرفتاران را بتخت بند
مجبور کردند بر اینکه هر کدام یک تیره سر بدست گرفته موکب سلطان را تا بروک استقبال نمایند
در آنجا سلطان خودش با آنها سخن گفته بعضی سوالات فرمود یک روز قبل از روز سن ون سیس
لاس اردوی سلطانی در مقابل وینه در حوالی قریه سیمرنگ زده شد (مترجم گوید ون سس لاس

اسم شش نفر از دوک‌ها و پادشاهان بوهم است و ن سیس لاس اول که ملقب به سن یعنی مقدس شد
در سنه نهصد و هشتاد مطابق دویست و نود و پنج هجری بحکم مادر و برادرش بقتل رسید) چادر سلطان از
طرف میان با هوت زری و از طرف بیرون سرستونهای آنها مطلا بودند دوازده هزار ینکچری یک دور چادر
سلطان را احاطه داشتند از پشت سر آنها بهرام بیگلربیگی اناطولی اردوی لشکر خود را تا شمونغات کشیده بود
و از جانب راست سمرنگ چادرهای اداره قلم بریاست دفتردار زده شده بودند در سمتی
که فیما بین سن مارکس و دروازه وین واقع بود اردوی صدر اعظم را زده و تا دهنه برگ کشیده بودند
خاین گران تیر در خدمت او بود این کشیش بدکیش که اسمش پول واردی بود بدون اینکه شمشیری بکشد بغیر
کرده قلعه را تسلیم نمود و خود نیز جزو لشکر ابراهیم شد و دستهای توپخانه که مرکب از سیصد عراده توپ بود
نیز فیما بین سن مارکس و دهنه برگ واقع بوده در تحت فرمان توپچی باشی بودند در بالای بلندیهای دهنه برگ کالیکان
سردار لشکر پیش قراول و حکمران بوسنی افتاده بود و در پیش روی آن بلندی خسرو بیک حکمران سروی
و سردار پس قراول با لشکر جمعی خود مقام داشت لشکر روم ایلی در برابر دروازه قلعه ایستاده پاشای ایشان
در جلو دروازه اکوئین قرار گرفته بود همه عساکر عثمانی در این محاصره مرکب بودند از صد و بیست هزار مرد
و قاسم واآدو (حاکم) در رودخانه دانوب هشتصد زورق با جمع کثیری از سربازان بانتظام در تحت
فرمان داشت

از جانب محصورین روساو فرماندهان حراست و دفاع برج و باره شهر را در میان خود از این قرار تقسیم
کرده بودند در دروازه بوئل در مقابل سلطان و صدر اعظم از طرف چپ تا به طور روژ (برج سرخ)
و از جانب راست تا به نصف دیواری که بدروازه کارنتی میرود دوک فیلیت که ملقب به گوئث
پالاتن بود با یکصد سوار و چهارده بیدق از عساکر امپراطوری مشغول دفاع بود و از آنجا تا دروازه
کارنتی و صومعه سلسله اوگوسن تن بعهده شوالیه اک در تیشاخ با قشون اطریش سفلی تفویض شده بود

و در صومعهٔ سلسلهٔ آوگوس تن و همچنین در امتداد دیوار قلعه که بارک منتهی میشود طوایف ایس تیری و موران
مارش در تحت فرمان آبل دَوَلِنک قرار گرفته بودند و محافظت ارک بعهدهٔ اوریخ ای سیرکه مستشار
جنگ و ناظر و فرمانده زورقهای اطریش شغلی بود واگذار گردیده بود و در مسافتی که مابین دروازهٔ ارک
و دروازهٔ اگوش تا به دروازهٔ سوزدر و تا محلهٔ سیزرکه محلهٔ یهودیان باشد را تپ رخت دیر سدورف
با یک بیدق از اطریش و قشون اسپانیول قرار گرفته بود و از برج وزدر و سل گرفته تا باطور و ژر
دفاع ان مسافت بعهدهٔ ارسنت دلاندائن تن کاپیتان قراولان درباری و منصب سرهنگی
تیر داشت با چهار بیدق لشکر توپچیم و سوارهٔ هان دارد یک واگذار شده بود عدد قشون مدافعین شهر همه
جهت شانزده هزار نفر قابل حمل اسلحه بودند و این سپاه قلیل در پشت دیواریکه پیش باز یاد تر
قطر نداشت و از استحکامات خارجه نیز محروم بود صف بسته مستعد دفاع و تراع بودند اگرچه
این عدد در مقابل عساکر دشمن خیلی حقیر و ناچیز بود لیکن خیال ستمهای اتراک و تصور قتل و نهب دار الی
و بی عصمتی با مرفهٔای غیرت انگیز سرکرده های بهادر آنها مانند فلیپ دُپاوِیرِ و کونت نیکولا دو سلم
و بارون ون دُروگ ژان دو ژرف دلهای آنها را قوی و بر شجاعت و رشادت آنها افزود نمود
در همان روزیکه سلیمان در شهر زنگ اردو زد
چهار صد زورق از رودخانهٔ دانوب سرازیر آمده همه پلهای آن رود را آتش زده بسوزانید
(هم بیست و هشت سبتامبر سنه هزار و پانصد و بیست و نه مطابق سنه نهصد و سی و شش هجری) روز دیگر دو هزار و
پانصد نفر از محصورین بجهت حمله از دروازهٔ کارنتی بیرون آمده دویست نفر ترک غفلتاً گرفتار نمودند
که از جملهٔ آنها دو نفر کاپیتان و یک نفر چاوش و شش نفر ینکی چری بودند تر دیک بود جلد علیهم
که از برای شناسائی در دور قلعه سواره با لباس تبدیل گردش میکرد دستگیر شود فردای آن روز
دروازهٔ ارک باز شده بیدق قشون بیرون آمد پس از آنکه چند نفری از اتراک را تلف کردند

بعقب

بعقب دوانده شدند در دویم اکتبر محصورین بطرف حاکم سمند را حمله بردند لیکن اتراک سی نفر از آنها را
سر بریدند و ده نفر را اسیر کردند بعد از آتش زدن یک نقب و یک باطله نقب توپخانهٔ عثمانیان
شروع بشلیک نموده و مخصوصا آتشهای آنها متوجه برج کارنتی گردید در مدت تمام شب که سیلاب
باران از هوا جاری بود ابرهای گلوله و نارنجک از باریدن بشهر کوتاهی نکردند بصاحبمنصبان آقچین چی
حکم شد که به تا مین‌های خود بگویند تا نردبانها آماده کنند و بلشکر اسیا فرمایش شد سبدها جهت پر کردن
خندق حاضر نمایند و در این اوقات دوست ژاپولیا سیمون نام که بواسطهٔ علم و فضل اشتهاری
داشت بخدمت سلطان رفته و سلطان محض ملاحظهٔ علم و هنر با او اظهار لطف و مهربانی فرمود در هشتم اکتبر
محاصرین بیرون آمده حمله بانراک بردند ایک دُرتشاخ با هشتصد نفر سرباز از برج سل پایین آمده امید
میداشت که در حوالی دروازهٔ ارک و دروازه کارنتی از پشت سر دشمن درآمده دست بردی بنماید
لیکن چون بطور جابکی حرکت نکرد در وقت روشن شدن روز بمقابل دشمن رسید و سربازان او
از اظهار علامتی که یکی از خائنان نمود گریختند ترکان ایشان را تعاقب نموده پانصد تیره سر از آنها آوردند
کاپیتین وُلف‌هان ژن از جملهٔ مقتولین بود و از طرف عثمانیان الای بیک رشید گستندیل کشته شد در حین
جنگ نه گلوله بزره رتشاخ خورد و عثمانیان با امید اینکه شاید بتوانند با فراریان داخل قلعه شوند آنها را بسختی
تعاقب نمودند لیکن چون هنوز در دیوار رخنه پیدا نشده بود و دروازه زود بسته شد عقب نشاندن آنها
بضرب تیره و زوبین اشکال پیدا نکرد چون سلیمان از آن شبیخون زدن محصورین مطلع گردید
در شب بعد حکم کرد تا سواران او بر بالای اسبها نشسته تا صبح آماده حمله باشند محصورین نیز از این حرکت
چنان گمان بردند که اتراک میخواهند مستعد یورش بشوند دو نقب که در صومعه اوگوس تن ها در حوالی
دروازهٔ کارنتی کنده بودند آتش گرفت اتراک بمدت سه روز علی التوالی بر بالای باره هجوم آورشدند
لیکن کونت نیکولا دو سلم باتفاق هان کاتسیانیر در کمال جلادت آنها را عقب دوانیدند دو نقب دیگر در دروازه

کارشی آتش گرفت و بر وسعت رخنهٔ وسیعی که در دیوار حاصل شده بود افزود و لیکن در این نوبت
اتراک فی‌الفور یورش بطرف شهر بردند و در اردوی خود در کمال آرامی بماندند وزرا و پاشایان در چادر صدر اعظم
جمع شده شور میکردند رای ایشان بران قرار گرفت که فردا یک یورش دیگر بشهر بردند اگر مفتوح شد فهو المراد
و الا ترک محاصره گفته مراجعت نمایند زیرا که شدت سرما و یافت نشدن آذوقه آنها را در این عمل مجبور کرده بود
غیرت و شجاعت لشکر ترک شروع به تنزل و سرد شدن گذاشته بود و لیکن بزور دادن پول و وعده‌های جوش
غیرت همه بهیجان آمد بهر ینکی چری هزار آسپر وعده داده شد جارچیان در میان اردو جار کشیدند
که هر که اول بر بالای باره برآید اگر تابین باشد سی هزار اقچه انعام دارد و اگر صوباشی باشد یک حکومت باو
داده خواهد شد سلیمان سوار شده بتماشای رخنه‌ها رفت و چون از وسعت آنها خوشوقت شد بصدر اعظم
زیاد اظهار التفات فرموده تعریف بسیار از او نمود در روز چهاردهم اکتبر اتراک پس از توپ اندازی
هول انگیزی اتراک در سه ستون اطراف رخنه که در طرف دروازهٔ کارنتی پیدا شده بود و چهل توآز عرض داشت
بسختی تمام حمله و یورش بردند سه ساعت بعد از ظهر نقبهای دیگر آتش گرفته بر وسعت رخنه افزودند و اتراک
تیر حمله را تجدید کردند لیکن کوششهای بهادرانهٔ آنها در مقابل دفاع مردانهٔ نیکولا دوسالم که رانش از ضرب
سنگ پاره خورد شده بود مفید فایده نشد سلیمان چون در رجعت و ترک محاصره مصمم شده بود به ینکی چریگان
فرمان داد تا بعقب برگردند شهر وین در مقابل یورشها و فتوحات او که میخواست تا بوسط مملکت آلمان
بگشاند سد سدیدی شد غرش توپهای بروج و باره‌ها با صدای
ناقوسهای کلیساها و صوت موزیکانهای جنگی با داد عیش و شادی اهالی شهر وین بگوش ساکنین
اردوی سلیمان رسید ابراهیم از زدلیس که محبوس او بود پرسید این چه هنگامه است او در جواب
گفت اهل شهر بجهت استخلاص خود شان اظهار عیش و شادی مینمایند آنوقت صدر اعظم خلعتهای
زری و حریر بدو پوشانیده مرخصش فرمود تا بشهر خود باز گردد منظورش از این کار یا محض محبت

درباره

دربارهٔ محبوس خودش بود یا اینکه میخواست طرف مقابل هم پیروی نموده اسرای ترک را مرخص نمایند در هر حال کاغذ
برؤسای جنگی شهر نوشته استخلاص اسرا را از آنها خواهش کرد و در آخر کاغذ از قتل اسرای افغان
که با و ملامت کرده بودند معذرت خواست در روز شانزدهم سراپردهٔ سلطان را برکنده و بفاصلهٔ کمی
از محل اردوی اول نصب نمودند و منظور از اتراق آن بود دیوان منعقد نموده در حق طبقات لشکر و آحاد و افراد
نفرات عسکر بذل انعام و خلعت و جایزه فرماید روز قبل بهر یک از ینکی چریکان که بیست دوکا وعده کرده
بود تحویل نمود و بصدر اعظم یک شمشیر که دسته و غلاف آن از جواهر بود با چهار خفتان و پنج کیسه طلا که شش هزار
دوکا باشد مرحمت فرمود پولتیک سلیمان و اقتدار و تسلط ابراهیم میخواست این رجعت و ترک محاصره را
در نظر آحاد و افراد لشکر بطور یک حالت بزرگی و جوانمردی جلوه بدهد محصورین از این وانمود بیجا هراسی نداشته دنبالهٔ
لشکر افتاده از گرفتن اسب و شتر و آدم بهیچوجه مضایقه نمیکردند لیکن این زیانها از برای اتراک در مقابل رنجها و کلفتهای
اسرائی که از اطراف جمع کرده با خود می بردند و اغلب آنها را اسیر ساختند ابداً قابل مذاکره نبود زیرا که مورخین
این محاصره عدد این بدبختها را ده هزار نوشته‌اند در مدت سه هفته که محاصرهٔ وین طول کشید جماعت
آقینچیان حوالی و حوش وین را با اطریش علیا و سفلی و استیری بالا و پائین تاخت کرده از قتل و نهب
و اسیر و سوختن و کندن و خراب کردن هیچ فروگذاشت نکردند خانه‌ها را خراب و معابد را سوزانده
ساکنین آنها را با کشیشان بقتل آوردند مراتب درجه‌ها و بی‌انصافیهای آنها که در حوالی وین ملاحظه شد هنوز در
کتبی که در صوامع نگاه داشته و ضبط است بطور یادداشت نوشته شده است از کهلانبرگ گرفته تا قلعهٔ لیختانستین
در دوانهای کوه باشکوه که بعضی شهر امپراطوری را احاطه دارد چیزی جز تلهای دیوارها و عمارات ویرانه و خرابه
های دود آلود بنظر بیننده نمی‌آمد آن داستانهای ایام بزرگ پهلوانان اطریش در مقابل اتراک و حامی و حافظ شهر وین
در محاصرهٔ دویم گذرگاههای رود خانهٔ ان را بسته اطراف آنها را با سنگرهای سخت استحکام داد سی هزار
ترک کوششهای بیفایده جهت عبور از آن گذرها نمودند بالاخره از صرافت گذشتن از آنجا افتاده بطرف

انتهی ری فرشد در حوالی قلعهٔ وینا نوزک اتراک یک توپچی را که یک آدم پهلوان لوله اش نرود
واگذاشتند در هر حال سلیمان با لشکر منظم بطرف مملکت خود در حرکت بود و اغلب بچه مرکبهای پر جمعیت چاپاری
نظامیها میشد در افان ژانوش پاشا (اتراک زاپولیا را انطور مینامیدند) باستقبال آمد همه وزراء
او را استقبال نمودند سه روز بعد از آن زاپولیا در یک دیوان محتشم دست سلطان را بوسیده او را
در خصوص این یورش فتح آیت تهنیت گفت سلطان ده جشان و سه اسب با یراق طلا باو بخشید
فردای آنروز ده هزار دوکا در وجه گرتیی انعام شد از گذاشتن بلد و نشناختن راه همه روزه به بسیاری
تلف میشد حتی بنه خود صدر اعظم در میان پلها و باتلاقها ضایع و تلف گردید بواسطه این بی احتیاطی بیوا حب
شش هزار تیمار از اهل قشون مقطوع شده از یتولات جمع دیگر کم کردند سابقا تیر چون سلطان دید ارکان اگاه کیا
هیچ کدام در تشریفات او حاضر نشده بودند سی هزار تیمار از آنها را حبس کرده بود
تجهیز رفع آثار این دلخوریها ابراهیم بوزر او پیکلر بیکیان و بیکان تماشای عرض و اکس پوزیسیون تاج
مجارستان را داد و اصل او را بزبان نوشیروان نسبت داد تا آنوقت که تاج مجارستان نگاه
داشته شده بود گویا منظور سلطان یا فی الواقع خیال ابراهیم این بوده است که بعد از مفتوح شدن
وین مجارستان را یکی از ولایات عثمانی قرار داده تاج آن را بر سر ابراهیم بگذارند حال چون
وین فتح نشد لابد آن تاج را بهمراهی پیرپرنی و لودوی گریتی و سیمون از برای زاپولیا فرستادند
و در اواسط ماه دسامبر سلیمان داخل اسلامبول پای تخت خود گردید

ترک کردن محاصرهٔ وین اول شکستی بود که در لشکرکشی سلیمان روی داد ولیکن بیکها
و سرکرده ها و آقین چی ها را آنچه مقصود اصلی بود بعمل آمد زیرا که همه مملکت دشمن را خراب کرده ملازمت
قتل و نهب و خرابی را بعمل آوردند و این هم که روز بروز سون سبب مفتوح نشدن وین را بجانب
ابراهیم صدر اعظم نسبت میدهند غیر از بانی است زیرا که بعد از افتادن ابراهیم و ساقط شدن او

اودرهم

از درجه اعتبار مورخین عثمانی نتوانسته اند همین تقصیر را یک سبب بزرگ اضمحلال او قرار بدهند از این هم گذشته نه در دفاتر اسناد تاریخی
ونه یک نه اطریش ابدا آثاری از خیانت ابراهیم ظاهر و مذکور نیست اقلا چیست در راپورتهائی که سفرای اطریش با کمال
دقت و درستی از حالتها و صحبتها و رفتارهای ابراهیم بدولت خودشان میدادند یک آثاری از خوش سلوکی و خوش
اعتقادی او درباره دولت اطریش ذکر شده باشد که بتوان احتمال داد خیال سازشی با آن دولت در نظر آورده باشد
و حال آنکه ابراهیم آنچه گفته شد ابدا با دولت اطریش سر سازش نداشت چنانچه بعد از این از حرف گفتگوهای
او معلوم خواهد گردید اگر منظور ابراهیم این بود که تاج مجارستان بر سر او گذاشته شود آن خیال هم بعد از ترک
محاصرهٔ وین از سر او بیرون رفت و تاج مذکور تفویض بزاپولیا گردید پس خیانت ابراهیم اسباب ترک محاصرهٔ
وین را فراهم نیاورد بلکه مایهٔ اصلی و سبب حقیقی ترک محاصرهٔ وین اولا کندیدن تنگی چریکان بود که سابقا تیر
در افغان بهزار مشقت بهمن را ساکت کردند ثانیا شکایت قشون آسیا بود از شدت سرما
و ثالثا آه و ناله عموم لشکر بود از تنگی آذوقه مدافعان شهر وین لکهٔ بیغیرتی را که ساخلوهای المان
و بوهیم از تسلیم کردن افغان و راعاب ویلن تامبورگ والتاین بورگ بر چهرهٔ
ناموس عیسویها گذاشته بودند با خون خودشان شست و شو
دادند موجهای فتوحات عثمانیان که هوای فرو
بردن مملکت المان را بر سر داشت از بر
خوردن به برج و بارهٔ وین درهم
شکست شد

تمام شد جلد اول تاریخ دولت عثمانی بتاریخ شهر صفر سنه هزار و سیصد هجری
ترجمهٔ بنده درگاه میرزا زکیخان سرتیپ علیابادی
مازندرانی -

سلیمان شاه در سنهٔ ۶۲۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۳۱ عیسوی وفات کرد و از او چهار نفر اولاد بوجود آمد اول
ارطغرل که در سنهٔ ۶۸۷ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۸۸ عیسوی فوت کرد دویم دوندار سیم گوندوغدی چهارم سنقرتکین
از ارطغرل سه پسر ماندند عثمان اول در سنهٔ ۷۲۶ هجری مطابق سنهٔ ۱۳۲۵ عیسوی فوت کرد صاروباتی
گوندوز الب از گوندوز الب آی طوغدی بوجود آمد و از او آق تیمور متولد گردید از عثمان اول دو پسر
ماندند اورخان در سنهٔ ۷۶۱ هجری مطابق سنهٔ ۱۳۵۹ عیسوی فوت کرد علاءالدین از اورخان سه پسر بوجود آمدند
مراد اول سنهٔ ۷۹۱ هجری مطابق سنهٔ ۱۳۸۹ عیسوی قاسم سلیمان پاشا خلیل از سلطان مراد اول سه پسر بوجود
آمدند بایزید اول ملقب بایلدرم در سنهٔ ۸۰۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۴۰۲ عیسوی فوت کرد ساوجی یعقوب
از بایزید اول نه نفر بوجود آمدند محمد اول در سنهٔ ۸۲۴ هجری مطابق سنهٔ ۱۴۲۱ عیسوی فوت کرد مصطفی
عیسی موسی سلیمان ارطغرل قاسم یوسف فاطمه از سلیمان یک دختر و یک پسر که اورخان نام داشت
بوجود آمد و از اورخان سلیمان متولد شد از محمد اول پنج نفر بوجود آمدند مراد ثانی در سنهٔ ۸۵۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۴۵۱
عیسوی فوت کرد مصطفی احمد یوسف محمود از سلطان مراد ثانی پنج نفر بوجود آمدند
محمد ثانی در سنهٔ ۸۸۶ هجری مطابق سنهٔ ۱۴۸۱ عیسوی فوت کرد علاءالدین حسن اورخان احمد از محمد ثانی
سه نفر بوجود آمدند بایزید ثانی در سنهٔ ۹۱۸ هجری مطابق سنهٔ ۱۵۱۲ عیسوی فوت کرد جم مصطفی
اولاد بایزید ثانی شاهنشاه عالمشاه احمد محمود قورقود عبدالله سلیم اول و سلیم اول در سنهٔ ۱۵۲۰
عیسوی مطابق سنهٔ ۹۲۶ هجری فوت کرد اولاد او ده نفر بودند سلیمان اول یک نفر دختر که زن لطفی پاشا شد
اول سلیمان در سنهٔ ۴۷۷ هجری مطابق سنهٔ ۱۰۸۴ مسیحی سلطان روم شد دویم قلیچ ارسلان اول پسر سلیمان
در آب غرق شد سنهٔ ۵۰۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۱۰۷ عیسوی سیم ملکشاه پسر قلیچ ارسلان اول سنهٔ ۵۱۱
هجری مطابق سنهٔ ۱۱۱۷ عیسوی چهارم مسعود اول پسر قلیچ ارسلان اول سنهٔ ۵۵۱ هجری مطابق سنهٔ ۱۱۵۶
عیسوی پنجم عزالدین قلیچ ارسلان ثانی در سنهٔ ۵۸۴ هجری مطابق سنهٔ ۱۱۸۸ عیسوی مملکت را در میان ده نفر
پسرهای

۸۸۲

پسران خود تقسیم کرد و در سنهٔ ۵۸۹ هجری مطابق سنهٔ ۱۱۹۳ عیسوی وفات کرد و از قلیچ ارسلان ثانی
ده نفر پسر بوجود آمدند رکن الدین سلیمان توقات مغیث الدین طغرل البستان غیاث
الدین کیخسرو قونیه نورالدین محمود قیصریه سنجرشاه اماسیه محی الدین انکوریه قطب الدین
سیواس شجاع الدین ارکلی معزالدین قیصرشاه ملاطیه ناصرالدین برکیارق نیکسار
ششم بعد از مرگ قلیچ ارسلان ثانی غیاث الدین کیخسرو و رکن الدین سلیمان تا سنهٔ ۶۰۰ هجری
مطابق سنهٔ ۱۲۰۳ سلطنت کردند هفتم بعد از او عزالدین قلیچ ارسلان ثالث پسر رکن الدین
سلیمان تا سنهٔ ۶۰۱ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۰۴ عیسوی سلطنت کرد هشتم غیاث الدین کیخسرو اول پسر
قلیچ ارسلان ثانی در دفعهٔ ثانی تا سنهٔ ۶۰۸ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۱۱ مسیحی سلطنت کرد نهم علاءالدین
کیکاوس اول پسر غیاث الدین کیخسرو تا سنهٔ ۶۱۷ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۲۰ مسیحی سلطنت کرد
دهم علاءالدین کیقباد پسر غیاث الدین کیخسرو تا سنهٔ ۶۳۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۳۷ عیسوی
سلطنت کرد یازدهم غیاث الدین کیخسرو ثانی پسر علاءالدین کیقباد اول تا سنهٔ ۶۴۲
مطابق سنهٔ ۱۲۴۴ سلطنت کرد دوازدهم عزالدین کیکاوس ثانی پسر غیاث الدین کیخسرو
ثانی تا سنهٔ ۶۴۶ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۴۸ عیسوی سلطنت کرد و بعد از آن باتفاق دو نفر برادر خود
سیزدهم رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم چهاردهم علاءالدین کیقباد ثانی و تا سنهٔ ۶۵۲ سلطنت کردند
هجری مطابق سنهٔ ۱۲۵۴ عیسوی سلطنت کرد عزالدین کیکاوس ثانی در دویم بار به تنهائی از سنهٔ ۶۵۵
تا سنهٔ ۶۵۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۵۵ عیسوی رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم به تنهائی تا سنهٔ ۶۵۵
هجری مطابق سنهٔ ۱۲۵۷ عیسوی سلطنت کرد عزالدین کیکاوس ثانی با برادرش رکن الدین
رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم تا سنهٔ ۶۷۵ هجری مطابق سنهٔ ۱۲۷۶ عیسوی سلطنت کردند
رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم در دفعهٔ ثانی به تنهائی تا سنهٔ ۶۶۶ مطابق سنهٔ ۱۲۶۷ عیسوی سلطنت کرد

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۳

پانزدهم غیاث الدین کیخسرو ثالث پسر رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم تا سنه ۶۷۵
هجری مطابق سنه ۱۲۷۶ عیسوی سلطنت کرد شانزدهم مسعود ثانی پسر عزالدین کیکاوس
ثانی و تا سنه ۶۸۲ هجری مطابق سنه ۱۲۸۳ عیسوی سلطنت کرد هفدهم علاءالدین ثالث
پسر فرامرز بن عزالدین کیقباد ثانی که آخر سلطان سلاجقهٔ روم است تا سنه ۷۰۹ هجری مطابق
سنه ۱۳۰۹ عیسوی سلطنت کرد پسر او غیاث الدین را چند روز بعد از فوت پدر خفه کردند و غازی
پسر محمود در سینوپ تا سنه ۷۵۵ هجری مطابق سنه ۱۳۵۴ عیسوی زندگانی کرد آل قرامان
نورصوفی قرامان پسر نورصوفی محمد بیک پسر قرامان محمود بدرالدین پسر محمد بیک در سنه ۷۱۷
هجری وفات کرد و دو پسر داشت یکی یاخشی و دیگری سلیمان علاءالدین پسر یاخشی در سنه ۷۹۳
هجری مطابق سنه ۱۳۹۱ عیسوی حلق آویز شد محمد پسر علاءالدین سه پسر داشت علی بیک
ابراهیم بیک که در سنه ۸۵۱ فوت کرد عیسی بیک ابراهیم بیک هفت پسر داشت از خواهر سلطان مراد
ثانی شش نفر پیر احمد قرامان قاسم علاءالدین سلیمان نورصوفی و از کنیز نیز
اسحق بیک طایفه اسفندیار و علی که قزل احمدلو نیز میگویند در سینوپ و کاستمونی حکمرانی
داشتند بایزید ولی اسفندیار پسر بایزید ولی خضر بیک و قاسم پسران اسفندیار
قزل احمد پسر خضر بیک محمد میرزا پسر قزل احمد احمد شمس پاشا پسر محمد میرزا فهرست تمام شد بعون الله و توفیقه

تحریراً فی غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۸